



اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

کشف الغمه – محدث اربلی

نام کتاب: کشف الغمه فی معرفة الأئمة

نویسنده: محدث اربلی

موضوع: تاریخ و فضائل معصومین (ع)

تاریخ وفات مؤلف: ۶۹۳ ق

زبان: عربی

ترجمه فارسی

تعداد جلد: ۲

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد بلا حد و احصار و سپاس بلا عد و انتها، معبودی را رواست که اساس قوایم قوام دین و بنای دعایم نهج مستقیم را وسایط سید انبیا و ائمه هدی استوار ساخت و بمقتضای کریمه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى لَوَايَ وَلايَ أَهْلِ الْبَيْتِ را بر مفارق اهل ایمان از ثری تا ثریا بر افراخت، و آیت وافی هدایت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا در شان رفیع نشان ایشان منزل گردانید، و بفحوای: مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح هر که را سعادت ازلی یاور گشته بسفینه ناجیه ایشان درآمد او را از تلاطم طوفان شقاوت مخالفت محفوظ داشته بساحل نجات رسانید.

و صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بر اشرف موجودات و خلاصه کاینات بدر منیر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲

نبوت، صدر سریر رسالت، شاه بارگاه اصطفای محمد مصطفی (ص) و بر آل و عترت او که هر یک مظهر انوار و کاشف غمه اسرارند خصوصاً علی امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین و صفوة الهاشمی أخی الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول غالب کل غالب ابي الحسنین و نور الخافقین علی بن ابی طالب، اللهم صل و سلم علیه.

اما بعد بر ارباب ألباب مخفی نیست که غرض از خلقت عالم و آدم وجود با جود سید بشر و ائمه اثنی عشر است، صلوات الله عليهم از آنست که اکمل اهل عالم و أفضل نوع بنی آدم‌اند، و حق سبحانه و تعالی در کتب آسمانی دوستی و ولای ایشان را بر هر فردی از افراد انسانی واجب گردانیده، و تبری از دشمنان ایشان را بر هر مکلف متحتم ساخته وصیت این خبر معتبر، بگوش هوش هر بشر رسانیده، پس بر همه کس واجب و لازم است که در تحقیق احوال و آثار و تفتیش مناقب و اخبار ایشان نهایت سعی و کمال اجتهاد بتقدیم رسانند، و قدم ثبوت و رسوخ در منهج راست و مسلک درست نهند تا از لمعان انوار ایشان مستفیض گشته از ظلمات شبهات باطله برهند، و از درکات اهل شقاوت و نفاق خلاصی یافته بدرجات عالیات ارباب سعادت و وفاق برسند.

و این توفیق جماعتی است که دیده دل ایشان بکحل الجواهر خاندان بینا گشته، و زبان ایشان بمدایح و مناقب آن دودمان گویا شده، مثل حضره من خصه الله بالفضایل و الکمالات الجلیه، و آیده بالحقایق و الدقائق الخفیه، مروج الدین المبین، و مفرج الكرب من قلوب أهل الیقین، بیان الفصح المتین، موضح المعضلات، و مظهر المشکلات المستریح الی جوار رحمة الله الملك العلی «أبی الحسن علی بن السعید فخر الدین عیسی بن ابي الفتح الاربلی» تغمده الله برحمته و رضوانه و أسکنه أعلى غرفات دار خلد و جنانه، که مؤلف کتاب شریف، و مصنف خطاب منیف است که تسمیه یافته بکشف الغمه فی معرفة الائمه عليهم السلام و التحیه که در آن زبان در افشان بمدایح و مناقب و حالات غریبه و کیفیات عجیبه اهل البيت عليهم السلام گشوده و در مضمار فصاحت کوی بلاغت از اهل آن زمان ربوده بر وجهی که ارواح طیبه ایشان از آن شادان است، و خانه دل مؤمنان از آن آبادان، جزاه الله خیرا.

اما ترتیب آن بلغات فصیحه عربیه فرموده، و مطالعه آن بر فارسی زبانان مشکل نموده بنا بر این بنده داعی «علی بن حسن الزواری» غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه، اگر چه استیهال

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳

این امر جلیل القدر نداشت، لیکن بقدر وسع و طاقت متصدی ترجمه این کتاب شد بر وجه اختصار بحذف بعضی از تکرار، تا بر مایده فایده آن هر طالب محفوظ تواند شد، و شروع درین امر نمود بعون ملک معبود، و این کتاب را بر نهج اصل ترتیب داد، و «ترجمه المناقب» نام نهاد و الله یهدی الی سبیل الرشاد، و هر خلل و زلی که در صورت سهو در او وقوع یافته باشد حواله بطبع سلیم و ذهن مستقیم است که بقلم اخلاص اصلاح نمایند، و الله ولی التوفیق و هو خیر رفیق

تمهید مقدمات که باعث است بر تألیف کتاب

بدان که مصنف کتاب کشف الغمه علی بن عیسی رحمه الله تعالی بعد از حمد الهی و صلاة بر حضرت رسالت پناهی و آل هدایت انتباهی میفرماید که:

چون حق سبحانه و تعالی طریق مستقیم و منهج قویم باین بنده کرامت فرمود، و دیده دل من بدوستی آل نبی صلی الله علیهم بینا گشت، دیدم که طرق متفرقه در میان مردم افتاده و شعب مختلفه در میان ایشان پیدا شده، تلقی نمودم بشکر نعمت الهی در جمیع اوقات، و حمد متصل او در همه آنات که فرا گرفته ام طریق جماعتی را که راه نمایان مسلک شریعت، و پیشوایان منهج ملت اند، و مذهب ایشان سلمی است که اهل اسلام از برای نیل مطالب بر آن عروج نمایند، و حب ایشان از جهت داء قلوب هر قوم بدان علاج فرمایند، و تصریح نمودم بموالات ایشان وقتی که اهل خلاف در اخفای آن میکوشیدند، و پرده مخالفت بر آن می پوشیدند.

چه ایشان صلی الله علیهم وسیله نجات و ذخیره باقیه روز معاندند، سلامتی من از آفات بحذاقت ایشان است، و هدایت من از ضلالت بدلات ایشان، آنها یکی از دو سببند که چنگ زدن بذلیل عبای ایشان موجب فلاح است، و تمسک جستن بحبل ولای ایشان مصباح نور صباح، محبت ایشان عصمت است در اولی و عقبی، و مودت ایشان واجب است بدلیل قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴

پس هر که فرمان برد ایشان را فرمان الهی را گردن نهاده، و هر که نافرمانی کرد ایشان را بوادی عناد و محاربه حق افتاده، و نفس خود را در معرض عقاب و عذاب رب الارباب در آورده، ایشان کوهها علوم اند در رسوخ، و نهایت رفعت فخراند در شموخ، غرور شرف و بزرگی از ایشان نمایان است، و نور انتساب سید انبیا و سند اصفیا از ناصیه ایشان تابان، و هر گاه در مقام مفاخرت درآیند از جمیع خلق بر سر آیند و در وقت جود و سخا بخیل میگردانند باران ریزان را و خجل میسازند دریای بی پایان را، و در محل شجاعت و نجدت در روز مصاف از ضرب دمام در دست ایشان می شکند نوک سنان و شمشیر بران، و هر گاه تکلم میکنند تنطق ایشان بر وجه صواب است، و اتیان حکم ایشان بطریق حکمت و فصل خطاب، و در آمدن بیوت از ابواب، و تطبیق میفرمایند تفصیل أسئله را در ابتدا بجواب، بحد مدایح ایشان نمیتوان رسید، و مرغ فکر در هوای مناقب ایشان نمیتواند پرید، و چگونه پیرامون صفات و قدر قومی توان گشت که ثنا خوان ایشان قرآن باشد، و مدح گوی ایشان حضرت رحمان، ایشان برگزیدگان اله اند در میان عباد، و صفوه اویند از حاضر و باد، و بدوستی ایشان قبول کرده می شود اعمال، و با صلاح آورده میگردد احوال ایشان جماعتی اند که هر که بخلوص نیت و صفای طویت دوستی ایشان را اختیار کرد حق سبحانه و تعالی او را که بسبب اقوی تمسک جسته در آن سرای بختیار کرد، ایشان سرآمد عالمیانند از روی مآثر و محاسن و آیات عالی درجات ایشان چون روز ظاهر، بوجود با جود ایشان مردمان طریق هدایت شناسند پس راه راست یابند، و در وادی گمراهی سرگردانست مبعض ایشان و در فضای نور افزای شادانست محب ایشان، موالات ایشان فرض است، و حب ایشان هدی، و طاعت

ایشان قربت است، و دوستی ایشان تقوی و نفس من دایم الاوقات گفت و شنید مینمود با من که جمع کنم و ترتیب دهم مختصری را ذکر نمایم در او لمعه از اخبار نعوت جلال ایشان، و شمه از آثار کمال و صفات ایشان، و عوایق بی انجام مانع میبود ازین مراد و مرام و عوادی ایام راه نمی نمود باین غرض علی الدوام. و دهر بتأخیر می انداخت این امر را مثل تأخیر غریب و حوادث روزگار نمی خفت بی خوف و بیم تا نسیم توفیق وزیدن گرفت، و صبح تقدیر دمیدن پذیرفت، بالهام الهی این را از قوت بفعل آوردم، و در اجمال و تفصیل آن فکر خود را کار فرمودم، و امر خود را بر ختم امور متفرقه جمع نمودم، و درخواستم از حق تعالی که محکم سازد پشت و از ر مرا، و فرود آرد و بریزاند گناه وزر مرا، و منشرح گرداند و گنجایش دهد از برای اتمام آن صدر مرا، پس باجابت مقرون ساخت دعای مرا و در حیز قبول آورد، و سبک گردانید از من گرانی اهتمام را و سهل و آسان کرد بر من آن مرام را.

پس اقدام بقیام آن نمود عزیمت من بعد از قعود، و بحرکت آمد همت من بعد از رکود و گفتم مر نفس خود را که این زمان استحکام این امر است تا محکم گردد، و هنگام آماده ساختن آنست از جهت فایده تا آماده شود، و وقت غریب مماطل است و ابراز حق از باطل، و اوان اهتمام است و شروع، و ملازمت نهج مشروع و اثبات مسند و مرفوع، و ذکر اصول و فروع، و ختم أطراف منقول و مسموع، و تحلیه اسماع بجواهر مناقب فایقه، و اظهار حق در صورت معجبه رایقه.

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶

و التزام نمودم در غالب نقل از کتب جمهور، زیرا که آن ادعی است بتلقی قبول و موافق رای جمیع هر گاه که رجوع کنند باصول، و از جهت آنکه حجت است وقتی که خصم برخیزد بتشیید آن، و فضیلت است آنگاه که مخالفت قیام نماید باثبات و تقیید آن، هست آن اقوی از روی ید، و أحسن از روی مراد، و اصفی از روی مورد، و أثبت از روی قواعد و ارکان، و أحکم از روی اساس و بنیان، و أقل از جهت مخالفت دشمنان، و اعلی از روی شان و التزام نماید خصم بتصدیق و حکمت آن و اگر چه بسوزد، و حکم کند بتحقیق و صحت آن و اگر چه بیمار شود، و جریان و سلوک جوید در طریق وفاق و اگر چه نخواهد موافقت نماید، و بدوستی گراید اگر چه قادر باشد بر خلاف، و بدهد انصاف از نفس خود و اگر چه بر کناره بود از انصاف، و از برای آنکه نشر فضیلت احسن است سیما هر گاه که تنبیه کند بر او حسود، و قیام حجت اوکد و اگر چه متعدد باشند شهود.

و نیکو صورت است آنکه شهادة کنند بنیکو صورتی او ضرات، و فضل آنست که گواهی دهند بفضل او دشمنان از جمیع جهات.

و نقل کرده‌ام از کتب اصحاب خود چیزی را که تعرض نکرده‌اند بآن جمهور ذکر آن را پس بدرستی که أحوال پیغمبر (ص) مسأله اجماع است و من ذکر کرده‌ام شمه از حالات و صفات آن حضرت از جهت تیمن و تبرک که نظر بر دیباچه این کتاب و تزئین فهرست این خطاب ببعضی از احوال او باشد صلی الله علیه و آله.

و اما امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم یافت می شود از مناقب و مزایای

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷

ایشان در کتب ایشان شاید که کافی باشد نظر بحال جمهور. و اما باقی ائمه هدی علیهم السلام پس جماعتی از اعیان و علمای ایشان میدانستند نامهای ایشان را اما عالم نبودند بترتیب و توالی آن چه جای آنکه عارف باشند غیر آن را در حسب و نسب ایشان با آنکه حریص بودند بر معرفت نقله اخبار و حمله اشعار و تدوین کتب طویله در آن باب بلکه معرفت أجلاف عرب از آن کسی که بیستی گفته یا

مثلی زده بلکه معرفت مغنین و مغنیات و معرفت ابعاد و نسبت اصوات، بلکه معرفت مخانیث و مجانین و قصاص و معلمین و غیر ذلک از اینها که اگر بشمار در آورد منجر باطالت بلا فایده گردد.

و منحرف از جماعتی که جد ایشان سید انبیاست، و پدر ایشان سید اوصیا، و مادر فاطمه زهرا، و جده خدیجه الکبری، و احوال طیب و طاهر و قاسم، و عم جعفر طیار و قرآن شهادت کرده بطهارت ایشان و تحریض فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله بر مودت ایشان. و من در زمان خود مشاهده کردم که از قضاء و مدرسان ایشان بزیارت موسی بن جعفر (ع) میل مینمودند و چون ما زیارت آن عتبه مشرف می شدیم ایشان می نشستند در ظاهر سور، و انتظار ما می کشیدند و با ما بازی می گشتند، مع هذا زیارت می کردند قبور فقرا و صوفیه را مایل بودند بصحبت اهل اختلال که نمیدانستند که چه می گویند، و از نجاسات اجتناب نداشتند، چه ایشان بر عقاید ایشان بودند، و در سلک ایشان سلوک می نمودند و هر گاه که نسبت می دادند یکی را از ایشان بمحبت اهل البیت علیهم السلام انکار و اعتذار مینمودند، و هر کتابی را که می دیدند که موشح باخبار و فضایل ایشان میبود آن را بیهوده پنداشته میدیدند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸

نعوذ بالله من الالهواء الفاسدة و العقائد المدخولة.

و احتراز نمودم در آنچه ایراد کرده‌ام از اکثار، و التزام جستم بایجاز و اختصار، و اگر اراده می کردم اطالت را مییافتم طریق آن را وسیع، و مضمار مفاخر و مناقب ایشان بر خود فسیح بآن قیام و اقدام می نمودم، چه مناقب ایشان بیشتر است از قطر مطر، و اکثر است از عدد نجم و شجر، و چگونه متصدی جمع این توان شد و پیرامون احاطه این توان گشت، و شروع چنانچه باید در غمار آن توان نمود، چه این امریست متعسر و کاریست محال و متعذر.

و صحیح نیست در افهام چیزی از هیچ سیل هر گاه محتاج باشد نهار بدلیل.

و لیکن من اکتفا نمودم بقلیلی از کثیر، و یسیری از غزیر، و قطره از سحاب، و نقطه از عباب، و سزاوار است هر قائل را که تسمیه کند خود را بمختصر، و اگر چه باطالت کوشد، و معترف بعجز و فرومندگی شود، و اگر چه قول او بیسط کشد، و حذف کرده‌ام اسانید را و اکتفا نموده‌ام بذکر راوی از جهت احتراز از طول کتاب بآن که حدیث می کند فلان از فلان و اگر وارد شد لغتی یا معنی که احتیاج بیان دارد بیان می کنم بأخصر وجهی که ممکن است، چه این کتاب جدل نیست پس ذکر کرده باشم در او نقل خلاف و وفاق را، و متحمل شده‌ام هر معنی را از شرح و ایضاح بقدر وسع و طاقت و لیکن اشارت می کنم نوعی اشارتی که لایق باشد بغرض این کتاب، و قصد من باین تقرب بحضرت رب العالمین و توسل بسید المرسلین و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب اجر و ثواب است و بآن که پیش فرستاده باشم از برای روز عرض و حساب، و تا مونس من باشد هر گاه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹

که منفرد شوم از احباب و اتراب، و خلوت گزینم بعمل خود و رهین و قرین ثری باشم و تراب.

و متصدی اثبات مناقب و مفاخر ایشان شدم بر مقدار وسع و طاقت خود، نه بر قدر شأن ایشان که رفیع است و عالی، و در رشته ترتیب کشیدم آنچه احسن است از انتظام لالی، و واضح و روشن کردم از شأن و حال ایشان بر وجهی که بازایستد مبعض قالی، و باز گردد مفرط غالی، و امیدوارم که برکت ایشان علیهم الصلاة و السلام، هدایت کند باین حق تعالی کسی را که افتاده باشد در وادی ضلالت، و

راه نماید کسی را که سلوک نماید در بادیه جهالت، و بگرداند آن را خالص برای رضای کریم، و بکشد بر نهج قویم، و طریق مستقیم، شکر الهی که ما را راه نمود بدوستی ایشان، و گردانید ما را از حزب ایشان، و بسوی حقتعالی تقرب میجوئیم بمودت ایشان، و چنگ می‌زنیم بعهد ایشان، و پیروی می‌کنیم منهای رشد ایشان.

و امیدوارم که بوزد بر او نسّمات قبول، و سیر نماید در آفاق مثل سیر باد صبا خالی از افول، و اشتها یابد مثل اشتها نهار، و برود صیت و آوازه او در اقطار، و آنکه فایده دهد مرا باو و نیکو سازد ثواب مرا بر او، و بسیار گرداند بهره مرا از انعام و احسان او؛ و وافر گرداند نصیب مرا از فضل و امتنان او.

و تسمیه کردم آن را «بکشف الغمه فی معرفه الائمه» و ابتدا کرده‌ام بعون و توفیق الهی بذکر نبی صلی الله علیه و آله و اسما و نسب و مبعث و چیزی از معجزات و وقت وفات او، و بعد از او امیر المؤمنین و فاطمه و ائمه که از اولاد أمجاد ایشانند، صلوات الله علیهم بر وجه نسق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰

و ترتیب، و ما توفیقی اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيبُ.

ذکر اسماء خیر البشر صلی الله علیه و آله

مشهورترین اسماء او محمد است که قرآن مجید بآن ناطق است، و اشتقاق او از حمد است، و بنای این اسم مفید مبالغه است در بلوغ غایت محمّدت. و دیگر از اسماء شریفه آن حضرت أحمد است که قرآن بآن نیز ناطق است و همچنین اشتقاق آن از حمد است همچو احمر از حمّرت، و جایزست که نعت باشد در حمد، و ابن عباس فرموده که اسم آن حضرت در توراۀ احمد است و ضحوک القتال یعنی پاک نفسی که حرّیص باشد بر جهاد که مرکب او شتر باشد، و ملیس او شمله، و ماکل او نان ریزه، و شمشیر بر گردن حمایل کرده باشد. و دیگر ماحی است جبیر بن مطعم از پدر خود روایت میکند که آن حضرت فرمود که مرا نامهاست از آن محمد و أحمد و ماحی بآن که ماحی کفر است، یا ماحی سیّات است کسی را که متابعت او کند، و جایز است که ماحی کفر و سیّات کسی باشد که تابع اوست. و حاشر است یعنی در حضور آن حضرت خلائق محشور شوند. و عاقب است یعنی بعد از پیغمبری نخواهد بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱

و دیگر شاهد است زیرا که شهادت خواهد کرد برای انبیا علیهم السلام بتبلیغ و بر امم بآن که بایشان تبلیغ کرده‌اند قال الله تعالی:
فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً یعنی شاهدها و دیگر بشیر است که از بشارت است زیرا که اهل بهشت را بشارت می‌دهد ببهشت و دیگر نذیر است که بیم می‌کند اهل دوزخ را بدوزخ. و دیگر الداعی الی الله است زیرا که مردم را دعوت می‌کند براه حق و بتوحید و تمجید او. و دیگر سراج منیر است زیرا که دنیا بنور وجود او منور است و کفر کافران محو و ابتر بواسطه نور رسالت اوست. و دیگر از اسماء منوره او نبی الرحمه است زیرا که رحمت عالمیانست و مشفق و رؤف و عطوف بر خلقان زیرا که رحمت در لغت عرب رأفت و عطوفت است كما قال الله. وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً. و دیگر نبی الملحمه است و ملحمه حرب است و تسمیه آن حضرت باین اسم از جهت آنست که مبعوث شده از برای محاربه کفار مرویست که روزی آن حضرت در سجده بود یکی از کفار آمد و زهدان ناقه بر پشت مبارک آن حضرت انداخت چون آن را مشاهده کرد فرمود: که ای جماعت قریش

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲

این چه همسایگی است که با من می‌کنید بحق آن خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که من آمده‌ام بذبح و قتل شما ابو جهل بر خواست در آن میان و این را تسکین داد و گفت یا محمد تو جهول نیستی و بواسطه این نبی الملحمه موسوم شد. و دیگر ضحوک است چنانچه مذکور شد که پاک نفس بود و گاهی مطایبه می‌فرمود و میگفت مزاح می‌کنم اما غیر حق را نمی‌گویم و یک روز گفت به پیرزنی که: هیچ پیره‌زن ببهشت نخواهد رفت، پیره زن گریست فرمود: که خوش باش که همه جوان شوند و ببهشت روند، و بسیاری ازین منقول از آن حضرت روایت کرده‌اند و دایم متبسم بود و با مردم رفیق و مدارا می‌نمود چنانچه قرآن از آن خبر می‌دهد که **فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ** با وجود آنکه جفا می‌دید از جفاه عرب و اجلاف بادیه بر آن حمل بود و در مقابل جفا نمی‌فرمود، در کلام لطیف بود و در سلام و معاملات رفیق و با ترش‌روئی مردم در محاورات روی مبارک او منبسط بود، و از امتلای نور همچو بدر منیر درخشنده و مثل مهر سپهر تابنده صلی الله علیه و آله الطاهرین. و دیگر از اسماء او قتال دلیر حمایل شمشیر است چنان که مذکور شد که بر جهاد حریص بود و در معرکه چنانچه روایت کنند از امیر المؤمنین علی (ع) که چون جنگ بالا گرفت و از خون دلیران زمین معرکه سرخ می‌شد یلان معرکه اسلام همه بپناه رسول الله می‌رفتند، و هیچ کس بدشمن از آن حضرت نزدیکتر نمی‌بود، چنانچه در معرکه حنین و غیر آن مشاهده رفت و لهذا باذن باری تعالی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳

صنادید قریش را ذلیل ساخت و طواغیت ایشان را بقتل آورد، از این جهت باین اسم متبسم شد. و دیگر متوکل است که تمام امور خود را بحق تعالی بازگذاشته بود، چه اگر مصیبتی عظیم پیش آمدی رضا بقضا بدادی و رجوع بحضرت حق کردی و اصلا بحول و قوت خود تکیه نکردی در بلا صابر و در غنا شاکر بودی، در دنیا لحظه نیاسود، و بلذات او میل نفرمود، و دامن همت از آن در چیده بود، و دیده نهمت فرو خوابانیده.

دایم فرمودی که مرا با دنیا چه کار که مثل دنیا آنچنان است که سواری در گذاری بپای درختی در سایه او زمانی خواب کند و بعد از ساعتی از آنجا روان شود.

و دیگر می‌فرمود که کسی که بامداد کرد با امنیت و صحت بدن و قوت یک روزه او را هست پس او از دنیا فراغتی دارد.

و می‌فرمود بعضی از حرمهای خود را که چیزی از برای فردا خود نگاه مدارید که رزق فردا بشما خواهد رسید. و دیگر از اسمای مبارکه آن حضرت قثم است و او را دو معنی است: یکی بمعنی اعطاست و آن حضرت کریم‌تر از ابر گوهر بار بود و سخی‌تر از بحر زخار. اعرابی گفت که از آن حضرت سؤال کرده بود و مدعای خود یافته که محمد صلی الله علیه و آله اعطای بسیار میکند و از خوف فقر اندیشه ندارد، و در روز هوازن آنچه اعطا فرموده بود بقیمت در آورده بودند گویند که پنجاه هزار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴

هزار درهم زیاده بود. و دیگر قثم بمعنی جمع است که هیچ منقبت رفیعه و هیچ خله جلیله و هیچ فضیلت نبیله و هیچ صفت حسنه نبود الا که آن حضرت جامع جمیع آنها بود. ابن فارسی گوید که معنی را اول اصح و اقرب است. و دیگر از اسماء جلیله آن حضرت فاتح است زیرا که فتح ابواب منسده ایمان از او شد، و قلعه‌های کفر را او گشود، یا آنکه فتح بمعنی حکم باشد کما قال الله تعالی رَبَّنَا افْتَحْ يٰئِنَّا یعنی احکم بیننا، زیرا که حق سبحانه و تعالی او را بر محجه بیضا بر خلائق حاکم گردانیده بود.

و جایز است که او را فاتح گویند از این جهت که مغلقات و معضلات علوم از او مفتوح گشت، و این معنی را روایت از حضرت امیر علیه السلام کرده‌اند و این دو معنی بهم نزدیک است. و دیگر امین است که مأخوذ از امانت است و ادای آن میکرده با صدق وعده و عرب قبل از بعثت او را محمد امین می‌گفتند از جهت آنکه مکرراً این صفت را در او مشاهده کرده بودند، حق تعالی جبرئیل را باین صفت وصف فرموده که «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ». و دیگر از اسماء متبرکه که او خاتم است قال الله تعالی وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ تسمیه او بخاتم قول حقتعالی است که و خاتم النبیین چه ختم نبوت بر او شد اگر چه در زمان مؤخر است اما در مرتبه مقدم است چنانچه آن حضرت فرمود که:

نحن الآخرون السابقون يوم القيامة

. ما سمت تاخر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵

داریم در اینجا اما صفت تقدم داریم در روز قیامت. و اما مصطفی پس همه انبیا علیهم السلام در این اسم شریک‌اند چه اصطلافاً بمعنی اختیار است و همچنین است صفوت و خیرت الا آنکه مصطفی علی الاطلاق منصرف بفرده کامل می‌شود که آن حضرتست و این از ارفع مناقب و اعلی مراتب او است. و دیگر از اسماء نبیله آن حضرت رسول و نبی امی است و باقی انبیا در رسول و نبی مشارکت دارند و رسول از رسالت است و ارسال و نبی جایز است که از انباء باشد که بمعنی اخبار است، و یحتمل که از نبا باشد که بمعنی ارتفاع است تسمیه او باین از جهت علو مکان اوست که بهترین خلقان اوست. و اما امی بعضی گویند که تسمیه او باین اسم از جهت آنست که آن حضرت منسوب بمکه است که ام القری است كما قال الله تعالی: بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا که امیین اهل مکه‌اند دیگر گفته‌اند که تسمیه او باین بواسطه نوشتن خط بود، و ابن فارس گوید که این وجه ادل است از جهت معجزه که حق سبحانه و تعالی جمیع علوم اولین و آخرین از علم کاینات که دیگری بر آن اطلاع نداشت غیر حق تعالی بوی کرامت فرموده بود و حال آنکه او امی بود نه نویسنده و نه خواننده؟؟؟

نگار من که بمکتب نرفت خط نوشت بغمزه مسأله آموز صد معلم شد

و دلیل بر این قول حق است که وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ لَأَرْثَابُ الْمُبْطِلُونَ وَ آن حضرت فرموده که

«نحن امه امیه لا نقرأ و لا نكتب»

ما امت امیه‌ایم نه خواننده و نه نویسنده، و غیر ازین از روایات.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶

و دیگر از اسماء شریفه او: یا اَیُّهَا الْمُرْمَلُ است و یا اَیُّهَا الْمُدَّتْرُ. و معنی هر دو یکی است زیرا که تزل و تدثر جامه در خود پیچیدن است. و دیگر کریم است که «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» و دیگر نور است که قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ و دیگر نعمت است که يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا و دیگر عبد است که نَزَلَ الْفُرْقَانُ عَلَى عَبْدِهِ وَ آن حضرت فرموده که بخوانید مرا مگر بیاد عبد الله که این اسم اشرف اسماء من است. و دیگر رَوْفٌ رَحِيمٌ است که بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ و عبد الله است که و اِذَا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ چنان که مذکور شده و طه و یس و منذر و مذکر است چنانچه قرآن از این اسماء مخبر است و دیگر نبی التوبه است و بییهقی در کتاب دلایل النبوة از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی این خلق را دو قسم آفرید پس مرا

بهترین یکی ازین دو قسم گردانید که اصحاب یمین و اصحاب شمال اند و من بهترین اصحاب یمینم، بعد از آن این دو قسم را باعتبار دیگر سه قسم ساخت که این سه قسم اصحاب میمنه و اصحاب مشأمه و سابقان اند و من از بهترین سابقانم؛ بعد از آن این سه قسم را قبایل گردانید و من از روی قبيله بهترین آن قبایلم که وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا و من اتقی و اکرم بنی آدمم و أما بآن فخر نمیکنم، بعد از آن قبائل را به بیوت منقسم گردانید و بیت من بهترین آن بیوتست چنانچه قرآن بآن ناطق است

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷

که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا پس من و اهل بیت من پاک و مطهریم از جمیع الوات ذنوب و آثام همچنان که در کتاب معالم العتره النبویه مذکور است. و بعضی از صفات حمیده آن حضرت آنست که در حدیث وارد است که: راکب جمل است، و حرام کننده میت؛ و خاتم پیغمبران، و حامل عصا، و رسول الرحمه، و گویند که اسم مبارک او در توراۀ ماذماد بوده و صاحب الملحمه، و کنیتش ابو الارامل، و در انجیل الفارقلیط، و آن حضرت فرمود که من اول و آخرم یعنی اول در نبوت و آخر در بعثت، و کنیت او ابو القاسم است. و روایت کنند که چون ابراهیم پسر پیغمبر از ماریه قبطیه متولد شد جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: السلام علیک یا ابا ابراهیم صلی الله علیه و آله.

ذکر ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

روایت کند ابو علی فضل بن حسن الطبرسی رحمه الله از بعض شیوخ خود که آن حضرت در مکه معظمه شرفها الله تعالی متولد شد در روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ماه ربیع الاول در عام الفیل.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸

و در روایت عامه آنست که در روز دوشنبه متولد شده بعضی گویند در دوم ربیع الاول و دیگر می گویند که در دهم ماه مذکور، و دیگری می گویند که در دوازدهم شهر مذکور بآن که مدت سی و چهار سال و هشت ماه گذشته بود از سلطنت کسری انوشیروان بن قباد قاتل مزدک و زنادقه، و زعم جماعتی آنست که آن حضرت فرمود که من در زمان ملک عادل متولد شدم یا ملک صالح، و هشت سال و هشت ماه از پادشاهی عمرو بن هند که پادشاه عرب بود گذشته و گویند در این ماه مبعوث شد و در او معراج واقع شد و در او هجرت کرد و در او رحلت فرمود، و این را روایت میکنند از جابر بن عبد الله انصاری و از بغوی، و ابن جوزی گویند که هشت روز از ماه مذکور باقی بود که تولد آن حضرت وقوع یافت، و بعضی دیگر هشتم شهر مذکور می گویند. و شیخ ابی محمد عبد الله بن احمد بن الخشاب روایت کند از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت شصت و سه ساله بود که از دنیا رحلت فرمود در سال دهم از هجرت، و چهل سال در مکه مقام داشت، و در تمام اربعین وحی بوی منزل شد، و بعد از بعثت سیزده سال در مکه بود، و بعد از آن هجرت فرمود بمدینه، و در آن وقت پنجاه و سه سال بود و ده سال در مدینه اقامت فرمود و در روز دوشنبه دو شب از شهر ربیع الاول گذشته رحلت نمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹

مصنف می فرماید: که اختلاف این جماعت در وقت ولادت آن حضرت امر سهلی است زیرا که هنوز عارف و واقف نبودند بحال آن حضرت و مردم امی بودند و ضبط تاریخ موالید پسران خود نمی نمودند، اما اختلاف ایشان در وفات آن حضرت امری عجیب است، و این

عجیبتر است از اختلافی که در اذان و اقامت کرده‌اند زیرا که هر قومی بمدعای خود در او روایت دارند اما روز رحلت او بعد از شهرت نبوت بایستی که معین و معلوم می‌بود.

ذکر نسب آن حضرت (ص)

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و اسم او شیبیه الحمد بن هاشم و نام او عمرو بن عبد مناف و اسم او مغیره بن قصی. و نام او زید بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب ابن فهر بن مالک بن نصر. و اسم او قریش بن کنایه بن حزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است. و روایت کنند که آن حضرت فرمود که نسب من هر گاه بعدنان برسد نگاه دارید یعنی از آن مگذرانید. مصنف می‌فرماید که من هم بر حسب فرموده از این اسم بالا نرفتم و لیکن اتصال نسب آن حضرت بآدم علیهم السلام در کتب تواریخ بسیار است و الله اعلم. و چون مصنف حواله فرمود بکتب تواریخ در بعضی از آن کتب مذکور است که تا اینجا متفق علیه است و از اینجا خلاف است در بعضی روایات آنست که عدنان پسر ادن بن اود بن یسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قید بن اسماعیل بن ابراهیم الخلیل علیهما السلام ابن تارخ بن ناحور بن اساروع بن ارغو بن فالغ بن عاد بن شالح بن هود بن ارفحشد بن سام بن نوح علیه السلام ابن مالک بن متوشلخ بن اخنوخ بن البارذ بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صفی است صلوات الله علیهم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰

و مادر آن حضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مرة است، و اول ثویبه جاریه ابی لهب چند روزی آن حضرت را شیر داد و بعد او حلیمه بنت عبد الله بن حارث سعدیه از بنی سعد بن بکر بن هوازن او را شیر داد تا وقت فطام از شیر پسر خودش مسروح نام و ثویبه در مسلمانی در سال هفتم از هجرت وفات یافت و پسرش قبل از او وفات کرد پیش از ارضاع آن حضرت. ثویبه حمزه بن عبد المطلب را شیر داده بود از این جهت آن حضرت فرمود در تزویج دختر حمزه که بکسی می‌دادند که او دختر برادر رضاعی من است و حمزه چهار سال از پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگتر بود.

ذکر مدته حیات آن حضرت

بدان که عمر آن حضرت صلی الله علیه و آله شصت و سه سال بوده چنانچه سمت ذکر یافت دو سال و چهار ماه با پدر خود عبد الله بود و هشت سال با جد خود عبد المطلب و بعد از وفات عبد المطلب عمش ابو طالب کفالت آن حضرت را اختیار نموده گرامی و محترم میداشت و مدت مدید بدست و زبان حمایت می‌فرمود و نصرت می‌نمود و بعضی گویند که آن حضرت هنوز حمل بود که پدرش وفات یافت. روایت می‌کند مسلم در صحیح خود که آن حضرت اذن از حق سبحانه و تعالی طلبید در زیارت قبر مادرش و اذن یافت بعد از زیارت فرمود که قبور را زیارت کنید تا مرگ بیاد شما باشد. و در بیست و پنجسالگی با خدیجه تزویج فرمود و چون چهل و شش سال و هشت ماه و بیست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱

و چهار روز از عمر آن حضرت گذشت ابو طالب وفات یافت و سه روز بعد از وفات او خدیجه در دارالقرار قرار یافت و اندوه بسیار بر آن حضرت دست داد و آن سال را عام الحزن گفتند. و هشام بن عروه از پدرش روایت کند که آن حضرت فرمود که همیشه قریش از من ترسان و لرزان بودند تا ابو طالب بجوار رحمت حق پیوست بعد از آن دست شقاوت از آستین وقاحت بیرون آوردند و کردند آنچه کردند و بعد از بعثت سیزده سال دیگر در مکه اقامت نمود بعد از آن هجرت فرمود بمدینه چنانچه مذکور شد و سه روز در غار ثور پنهان بود و

در روز دوشنبه یازدهم شهر ربیع الاول مدینه را بحضور وجود پر نور خود منور گردانید و ده سال در مدینه طیبه اقامت فرمود و در بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت از دار فنا بدار بقا رحلت نمود. منقولست از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام چون احتضار آن حضرت نزدیک شد غشی بر او طاری گشت فاطمه افغان کنان گفت

وا کربتاه وا ابتاه

پس چشمهای مبارک گشود و فرمود که پدر ترا بعد از امروز غمی و المی نیست.

و نگاه کرد دید که بعضی از اهل اسلام بر گرد او نشستند فرمود: که ای گروه مردمان بعد از من پیغمبری نخواهد بود و سنتی دیگر بعد از سنت من صورت پذیر نخواهد شد پس اگر کسی ادعای این داشته باشد پس آن دعوی و مدعی بغی که از اهل بدعت است در آتش سوزان جای خواهد داشت، ای گروه مسلمانان احیای قصاص کنید و خون ناحق مرزید و احیای حق صاحب حق نمائید و سنگ تفرقه در میان یک دیگر میندازید و انقیاد را گردن نهید و حق را تسلیم کنید بعد از آن فرمود که: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ».

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲

و ابی اسحاق ثعلبی روایت کند که ابن ابی قحافه در آمد و پیغمبر را گران یافت در بیماری گفت یا رسول الله مگر وقت اجل درآمده آن حضرت فرمود که محل حضور اجل است او گفت خدای تعالی مستعان است بر این بازگشت آن کجا خواهد بود؟ آن حضرت فرمود که بمقام سدره المنتهی و جنه المأوی و برفیق اعلی و بکاس اوفی و عیش مهنی گفت: مرتکب غسل تو که شود، فرمود: که مردان اهل بیت من آن کس که بمن نزدیکتر است گفت کفن تو از چه چیز کنند؟ فرمود که بآن جامه که در تن من است یا دو حله یمانی یا دو جامه بیاض مصری، گفت: چگونه بر تو نماز گزارند درین زمان روی زمین از گریه‌کنندگان پر گشت.

آنگاه پیغمبر (ص) فرمود که ای مسلمانان خوش آمدید خدای تعالی از شما عفو کناد هر گاه که مرا تغسیل و تکفین کنید مرا در نعش خوابانیده در این خانه مرا بر کنار قبر بگذارید و ساعتی بیرون روید که اول کسی که بر من نماز گذارد و رحمت فرستد حق سبحانه و تعالی خواهد بود، و بعد از آن اذن خواهد فرمود ملائکه را جوق جوق تا بنماز من حاضر شوند، اول جبرئیل و دیگر اسرافیل و دیگر میکائیل و دیگر ملک موت (ع) با توابع بعد از آن گروه گروه از ملائک بسیار و فرشتگان بی‌شمار پس باید که بناله و نوحه بمن ایذا نرسانید، و بعد از ملائکه اهل بیت من که نزدیک بمن اند بعد از آن دورتر بمن از اهل بیت پس از آن زنان و دیگر کودکان طایفه طایفه.

بعد از آن او گفت که بقبر تو که درآید از جهت دفن؟ فرمود که: نزدیکان اهل بیت من با ملائکه که ایشان ملائکه را نبینند، پس برخیزید و این پیغام را بجماعتی که در قفای شمایند برسانید از من، و ثعلبی از وسایط ابن مسعود روایت میکند این حدیث را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳

و از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) منقولست که جبرئیل (ع) در ایام مرض حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر روز و هر شب نازل میشد و می‌گفت

السلام علیک یا رسول الله

حق جل و علا ترا سلام میرساند و می گوید که چگونه میبایی حال خود را و حال آنکه او اعلم است بحال تو و لیکن میخواهد که آنچه بتو اعطا فرموده از شرف و کرامت زیاده گرداند و بر خلق ترا برگزیند، و دیگر آنکه تا عیادت مریض در میان امت تو سنت گردد.

در آن حال اگر وجعی میبود آن حضرت میفرمود که ای جبرئیل در وجود وجع تمام میبایم جبرئیل (ع) می گفت ای برگزیده خدای تعالی نزد حق جل و علا از تو کسی محرم تر و با کرامت تر نیست از جمله خلائق لیکن سختی وجع که حقتعالی برای تو فرستاده برای آنست که دوست میدارد که آواز ناله ترا بشنود و دعا و نیاز ترا استماع فرماید.

نالَم آن را ناله خوش می آیدش در دو عالم ناله و غم بایدش

که ناله تو موجب درجات عالیات و کرامت سامیات است.

و بعد از آنکه تسکینی یافته میبود بعد از نزول جبرئیل میفرمود: که ای جبرئیل در خود استراحتی میبایم، جبرئیل می گفت که شکر و حمد الهی بتقدیم رسان که او دوست میدارد که تو حمد و شکر او را بر زبان مبارک رانی تا آنچه بتو اعطا فرموده زیاده و بهتر از آن بتو اعطا فرماید و نیز دوست میدارد هر بنده را که حمد او گوید و شکر او بتقدیم رساند.

و امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که در این آخر وقت که جبرئیل نازل شد من شناختم او را و همه کس بیرون رفت و غیر من در آن خانه نماند، جبرئیل گفت: یا محمد حقتعالی ترا سلام میرساند و می پرسد که حال تو چیست و خود را چگونه میبایی آن حضرت فرمود: که ای جبرئیل من امروز خود را میت میبایم، جبرئیل گفت: یا محمد بشارت باد ترا که حقتعالی میخواهد که ترا بمقام درجه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۲۴

برساند که از اولین و آخرین کسی بدان مقام و درجه نرسیده باشد. آن حضرت فرمود که ای جبرئیل ملک موت قبل از این آمد و طلب اذن کرد من او را اذن دادم اما منتظر آمدن تو بودم، گفت، ای محمد حق سبحانه و تعالی مشتاق لقای تست و ملک الموت که بقبض روح تا غایت رفته از هیچ کس اذن و دستور طلب نکرده نه پیش از تو و نه بعد از تو برای حرمت حرم تو دستوری خواسته.

آن حضرت فرمود که ای جبرئیل از من جدا مشو تا او معاودت کند بعد از آن اذن فرمود تا زنان و محترمتات حجرات عصمت به اندرون آمدند، آنگاه گفت: ای فاطمه نزدیک بمن بنشین که نفس باز پسین است، چون نزدیک شد سر او را بر سینه مبارک منضم گردانید و با وی راز بسیار گفت بعد از آن سر برداشت و

وا ابتاه

گویان آب از دیده مبارک می ریخت و دیگر بار او را طلب فرموده باین طریق راز گفت، حضرت فاطمه در گریه میافزود و چون اهل بیت این احوال از حضرت فاطمه میدیدند می پرسیدند که پدر بزرگوار بتو چه راز می گوید که تو گریه و افغان را زیاده میکنی می گفت که خبر مفارقت میشنوم و کیفیات رحلت مشاهده میکنم از آن در آب و تابم، و دیگر بار که با او راز فرمود آثار بشاشت در او ظاهر شده تبسم فرمود اهل بیت تعجب کرده پرسیدند که ای فاطمه سبب تبسم در این حالت چه بود؟

فرمود: که آن حضرت گفت که ای دختر نیک اختر من غم مخور و جزع مکن که از اهل بیت من کسی که اول بمن ملحق شود تو خواهی بودن، و من از حقتعالی این التماس کرده ام و التماس من در معرض قبول افتاده، فرمود: که بشاشت من از این بشارت است و تبسم من از این اشارت.

بعد از آن امام حسن و امام حسین علیهما السلام را طلب فرموده سر و روی ایشان را بوسه داد و در کنار گرفت و از راه لطف و شفقت در ایشان مینگریست و ایشان می گریستند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵

و روایت کنند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که او از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در این حالت جبرئیل علیه السلام عود کرد و گفت:

السلام علیک یا رسول الله

این آخرین روزهاست که در دنیا نزول میکنم. و از عطاء بن یاسر منقولست که چون در این حال جبرئیل از نزد ذوالجلال نزول اجلال فرمود گفت: یا محمد از این زمان باز که بعالم بالا صعود کردم دیگر ابداً بعرضه غبرا نزول نخواهم کرد. و دیگر از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام منقولست که چون وقت احتضار آن حضرت شد (ص) شخصی بر در خانه آمده طلب اذن کرد که در خانه درآید، حضرت امیر المؤمنین (ع) بیرون فرمود و گفت حاجت تو چیست؟ گفت می‌خواهم که داخل شوم بر رسول الله (ص)، آن حضرت فرمود: که در این وقت آن حضرت را نمیتوان دید تو حاجت خود را بگویی، گفت: مرا در غیر رفتن بنزد او چاره نیست، چون این احوال را بر آن حضرت عرضکردند اذن فرمود که به اندرون درآید، درآمد و بر بالین آن حضرت نشست و گفت: یا رسول الله من از رسولان حقم آن حضرت فرمود:

که از کدام رسولانی گفت: من ملک الموتم که حق سبحانه و تعالی مرا فرستاده بخدمت تو و مخیر گردانیده ترا بآن که لقای او را اختیار میکنی یا رجوع بدنیای می‌نمائی آن حضرت فرمود: که مرا مهلت ده تا جبرئیل از نزد رب جلیل نازل شود و با او مشاورت نمایم، در این حالت جبرئیل بیک پر زدن از سدره المنتهی بانجا نزول اجلال نمود و گفت: یا رسول الله

«وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ لِقَاءَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكَ»

بسعادت معلوم داری که سرای آخرت بهتر و پاینده‌تر است از سرای دنیا آنچه مرضی و مرغوب تست از هر چه خواهی بزودی زود خدای تو بتو اعطا می‌فرماید و لقای الهی ترا بهتر است از پادشاهی دنیا، آن حضرت فرمود: مقرر است که مرا لقای پروردگار بهتر است از امور فانیه بی‌اعتبار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶

پس ای ملک الموت بانچه مأمور شده بآن قیام نمای، جبرئیل علیه السلام گفت ای ملک الموت تعجیل منمائی تا من عروج کنم ببالا و باز رجوع نمایم بدنیای، ملک الموت گفت: ای جبرئیل جان مطهر و قالب معطر بجائی رسیده که بر تأخیر آن قادر نیستیم در این وقت جبرئیل گفت که یا محمد این آخرین نزول و هبوط منست بدنیای و تو حاجت من بودی در اینجا.

بعد از قبض روح طیب او اختلاف افتاد در میان اهل بیت و اصحاب در دفن آن حضرت و هر یک در مقامی بر وفق مدعای خود مصلحت می‌دیدند، در آن میان امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: که حق سبحانه و تعالی قبض نمی‌فرماید روح پاکیزه پیغمبر خود را مگر در اظهر و پاکیزه‌تر بقاع روی زمین و چون در این مقام متوفی شده سزاوار است که آن حضرت را در اینجا دفن کنند، پس باین قرار یافت و همه کس تصدیق این قول کردند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷

ذکر آیات و معجزات و خرق عادات آن حضرت

بعضی از این آنست که قبل از ولادت بظهور آمده، و بعضی دیگر بعد از ولادت وقوع یافته، آنچه قبل از ولادت بود یکی از آنست که روایت از مادر آن حضرت است که در وقت حمل شنیدم که یکی می‌گفت که: تو حامل و باردار شده بسید این امت، و علامت این آن است که در حال وضع حمل نوری مشاهده خواهی کرد که درخشیدن گیرد و تمام قصور بصری مرئی گردد، پس چون آن حمل بزمین آید بگو که:

«اعیذک بالواحد من شر کل حاسد»

و او را محمد نام کن که نام مبارک او در توراۀ احمد است که همه اهل آسمان و زمین او را آفرین می‌گویند، و اسم او در قرآن محمد پس بمحمد تسمیه کردند. و روایت کند ابن خالویه در کتاب آل که مادر آن حضرت آمنه بنت وهب در واقعه دید که کسی می‌گوید بوی که تو باردار شده به بهترین جهانیان و سید عالمیان، پس هر گاه که متولد شود او را نام محمد کن که اسم شریف او در توراۀ حامد است و در انجیل احمد، و این تعویذ در گردن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸

او بیاویز، من در این اثنا بیدار شدم دیدم که بر بالین سرم صحیفه از طلا افتاده و بر آنجا این تعویذ نوشته که:

اعیذه بالواحد من شر کل حاسد، و کل خلق مارد

«الخ» یعنی واحد و اعلیٰ او را مصون و محفوظ در پناه خود نگاه میدارد و به ید علیا که بالای همه دستها است شوهر حسود و دشمن از او منع میکند و در کنف حمایت اوست که چشم هیچ دشمن بر او نیفتد و مضرت نرساند نه در نشستن و نه در برخاستن و نه در رفتن و نه در خواب و نه در بیداری و نه در شب و نه در روز.

و در شب ولادت آن حضرت چهارده شرفه از طاق کسری بیفتاد، و آتش کده فارس که هزار سال بود که افروخته بودند فرو نشست، و دریاچه ساوه بر زمین فرو رفت، و رؤیا مؤبذان که دیده بود و فرستادن کسری عمرو بن نفیله را بجانب شق و سطح که دو کاهن بودند و اخبار کردند ایشان او را بظهور این پیغمبر (ص) قصه آن معروف و مشهور است در کتب نقله اخبار. و مجمل این قصه آنکه در وقتی که این قضایا بوقوع آمد یکی از علمای مجوس در خواب دید که اشتران قوی هیکل در سیر بودند و اسبان تازی در قفای ایشان تا از دجله گذر کردند و در بلاد فارس منتشر شدند، بعد از این کسری فرستاد و مؤبذان که این خواب دیده بود طلب کرد و گفت در عالم این سه صورت غریب که افتادن طاق است و فرو مردن آتش و فرو رفتن دریا بظهور آمده این چه نوع علامتی است، و مؤبذان که این شنید خواب خود را گفت او را حیرت بر حیرت افزوده مؤبذان گفت حادثه عجیب روی خواهد نمود کسی را پیش شق و سطح میباید فرستاد تا ایشان این مشکل را حل کنند کسری عمرو بن نفیله را فرستاد بزمین شام پس او سطح را دریافت در حالت نزع و این احوال را بر او عرض کرد گفت که صاحب عصا یعنی محمد مصطفی (ص) ظاهر گردد و کتاب آسمانی بر او منزل شود و تلاوت آن شیوع تمام پیدا کند و شریعت او بماند تا انقراض عالم و بعدد هر شرفه که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹

از ایوان او افتاده از اکاسره یکی حکومت کند آنگاه ملک ایشان منقرض گردد و هر چه واقع خواهد شد چنان دان که شده است؛ سطح این سخن را تمام کرده فی الحال جان داد و از آنجا بنزد شق آمده همین تعبیر شنید بازگشته خبر بکسری رسانید کسری گفت تا چهارده ملک از ما حکومت کند بسیار زمانی می باید و حال آنکه ده ملک ایشان در چهار سال حکومت کردند و چهار دیگر بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بشانزده یا بهجده سال و الله اعلم بعد از آن ملک ایشان مسخر اهل اسلام شد.

و یکی از یهود در شب ولادت آن حضرت دید که ستارها از آسمان فرو میریزند گفت: البته در این شب پیغمبر بوجود آمده، چه ما در کتب خود دیده ایم که هر گاه شیاطین ممنوع شوند از استراق سمع و رجوم نجوم وقوع یابد وقت تولد پیغمبر آخر الزمان است، از مردم پرسید که در این شب هیچ مولودی بوجود آمده؟ گفتند فرزند عبدالمطلب را پسری شده، گفت او را بمن بنمائید او را بردند چون چشم او بر آن حضرت افتاد و در میان دو شانه او مشاهده کرد خال سیاه نورانی دید که بر او موها درخشان بود، فی الحال بر زمین افتاد و بیهوش شد، قریش از آن حالت تعجب کردند و بر او می خندیدند، چون باز آمد از بیخودی گفت مخندید که جای خنده نیست که این پیغمبر بشمشیر خواهد بود که هلاک شما بدست او خواهد بود، و نبوت از خانواده بنی اسرائیل بر طرف خواهد شد و تفرقه در میان ایشان افتاد. و مصنف رحمه الله میفرماید که یکی از یهودی برای من از توراۃ نقلی کرد و من هم آن مضمون را در توراۃ معرب مشاهده کردم و رواۃ نیز از آن نقل کردند که: حق سبحانه و تعالی فرموده که من قبول کردم نماز و نیاز اسماعیل را و او را برکت و نمو و افزونی دادم و بسیار گردانیدم عدد اولاد او را بماذماد که معنی آن محمد است (ص) و عدد حروف او نود و دو است زود باشد که بیرون آورم دوازده امام را از نسل او که هر یک بمنزله ملکی باشند در پاکیزگی و عصمت و بدهم او را گروه بسیار، و اول این فصل بعبری نوشته شده بود بدین صورت: لا شموعیل شمعیشوخو.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰

و چون ابو طالب سفر شام اختیار کرد آن حضرت فرمود که ای عم من مادر و پدری ندارم مرا بکه می گذاری؟ او را رقت آمد و گفت و الله که من ترا با خود ببرم و از تو مفارقت نجویم، او را با خود ببرد چون به بصری رسیدند بحیراء راهب از دور دیده بود در وقت آمدن قافله که ابری بر بالای یکی از این قافله سایه انداخته و با سیر او سیر میکند، چون قافله فرود آمدند و از برای قریش طعامی ترتیب داده ایشان را طلبید، و او را این عادت نبود که کسی را بضيافت طلبد پس جماعت بضيافت او حاضر شدند و آن حضرت که مقصود اصلی بود در منزلگاه گذاشتند از جهت صغر سن، راهب گفت هیچ کس از شما آنجا باقی مانده یا نه؟ گفتند بلی کودکی آنجا گذاشته ایم از جهت صغر سن او را نیاورده ایم راهب گفت که البته او را نیز می باید آورد و فرستادند و او را حاضر ساختند بعد از آن طعام عذرخواهی نموده قریش را بمنزلگاه فرستاد و با ابو طالب و آن حضرت خلوت کرد و گفت: ای کودک از تو چیزی می پرسم به لات و عزی که راست بگویی چه او شنیده بود که قریش به لات و عزی سوگند می خورند فرمود: که مرا بآنها سوگند مده که نزد من از ایشان دشمن تری نیست بعد از آن از احوال آن حضرت پرسید، از حالات و وقایعی که در این مدت بظهور آمده بود چه در خواب و چه در بیداری او جوابهایی موافق شنید، و از صفات آن حضرت شمه معلوم کرد و نظر در میان دو شانه او انداخت و مهر نبوت را مشاهده نمود بر آن صفت که از پیش گذشت، و از ابو طالب پرسید که این پسر چه چیز تو می شود؟ گفت: پسر منست گفت: پسر تو نیست و پدر او نیز در حیات نیست، گفت: پسر برادر منست گفت: راست گفتمی، گفت: پدر او کی وفات کرد؟ گفت: وقتی که او در شکم مادر بود گفت: این چنین است اما ترا با این پسر بجای خود معاودت می باید کردن و از شر یهودان او را نگاهداشتن که اگر ایشان از احوال او مطلع شوند چنانچه من شده ام در دفع او آنچه امکان سعی است بجای آورند، ابو طالب او را وداع و دعا کرده آن حضرت را برداشته باز گشت، و بعضی از یهود بقصد قتل آن حضرت کمر کین بر میان بسته بودند با بحیرا این

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱

مصلحت دیدند بحیرا گفت اگر آنچه ما در کتب دیده‌ایم از اوصاف پیغمبر آخر الزمان و این اوست پس سعی شما در دفع او عبث است، و اگر او نیست شما را با او چه کار، چون این شنیدند ممتنع شده دست از این کار کشیدند. و دیگر بشارت دادن سیف ذی یزن جد بزرگوار او عبدالمطلب را در وقتی که به تهنیت سلطنت او رفته بود، و این قضیه نیز مشهور و معروف است.

و مجملش آنکه در ملک عرب سلطنت بسیف بن ذی یزن قرار یافت عبدالمطلب با جماعت قریش به تهنیت او رفتند و او را دیدند و تهنیت سلطنت گفتند او تفحص حال هر یک میکرد چون نام عبدالمطلب شنید گفت عبدالمطلب بن هاشم اینست، گفتند: بلی او را انواع اعزاز و احترام نمود و ایشان را یکماه نگاهداشت و هر که با عبدالمطلب بود هر یک را بیست غلام و یک کنیزک و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک انبان عنبر و صد اشتر بداد و عبدالمطلب را برابر همه ایشان شفقت فرمود، و در حال رخصت با او خلوت کرد و گفت: ای عبدالمطلب من با شما خویشی دارم و سری از علوم فهم کرده‌ام و با تو در میان مینهم و بغیر تو نمی‌گویم سر آنست که وقت در آمده که فرزندی بوجود آید که اسم محمد باشد و پدر و مادر او وفات کرده و جد و عم او را محافظت کنند که حق سبحانه و تعالی او را بنبوت مبعوث گرداند و خداپرستان انصار و اعوان او باشند و همه آتش‌کده‌ها خراب شود، و شیاطین گریزان گردند، و حق از باطل ممتاز گردد، گمان من اینست که تو جد او باشی و در باره او جد کنی، عبدالمطلب فی الحال بسجده ذوالجلال رفت گفت: سر بردار و اگر از آنچه من گفتم علامتی داری باز گوی، گفت باین کیفیت پسرزاده من محمد نام نیکو سرانجام بوجود آمده گفت: سخن همین است فرزند خود را نگاهدار و از یهودان حذر کن و این راز را پنهان دار که اگر یقین میدانستم که پیش از بعثت وفات نمیکنم لشکر خود را بیثرب می‌بردم از جهت معاونت او.

و اما آیات و معجزات آن حضرت

که بعد از بعثت بظهور آمده از آن جمله قرآن مجید است که تمام فصحا از معارضه آن عاجزند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲

و جمیع بلغا در مقابله آن فرو مانده‌اند با وجود آنکه مرکب است از آن حروفی که ایشان در محاورات خود استعمال میکنند و اگر همه ایشان ظهیر و نصیر یک دیگر شوند که اتیان نمایند بمثل آن سوره یا آیتی نمیتوانند، خود را بواسطه عجز در خواری و ذلت انداختند، و سر و مال را هدف آن ساختند. و دیگر آمدن درخت است که بعد از طلبیدن سر را قدم ساخته بخدمت آن حضرت شتافت چنانچه حضرت امیر المؤمنین (ع) این حال را در خطبه قاصعه ذکر فرموده باین کیفیت که کفار گفتند که ای محمد اگر تو این درخت را طلبیده‌ای از جای خود جنبیده به پیش تو بیاید ما بتو ایمان آوریم آن حضرت گفت اگر هستی که ایمان بخدا و قیامت داری و میدانی که من رسول اللّٰه‌ام پس از بیخ و ریشه‌ای درخت کنده شو و نزد من بیا باذن اللّٰه تعالی، فی الحال از جای خود حرکت کرده و جنبیده روان شد باواز غریب تا بنزد آن حضرت رسید کفار گفتند که: هذا ساحرٌ کذابٌ، نعوذ باللّٰه من ذلک. و دیگر بیرون آمدن آبست از انگشت مبارک آن حضرت وقتی که بسفر میرفتند گویند سفر تبوک بود اصحاب شکایت از آب کردند و از تشنگی بی‌قرار شدند و نزدیک بآن شد که بمعرض تلف آیند، آن حضرت بر این واقف شده فرمود که حقتعالی با منست و من توکل بوی کرده‌ام، ظرفی بیارید «ج ۲»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳

و اگر از آب چیزی داشته باشید در آن بریزید، رفتند و ظرفی آوردند و در آن مجمع این مقدار آب یافت شده بود که یک کس سیراب نمی شد در آن ظرف ریختند و بنزد آن حضرت آوردند، آن حضرت دست مبارک در آن آب نهاد و آب بسیار از خلال انگشتان آن حضرت منفجر گشته خلائق را آواز دادند تا تمامی بمعجز نبوت پناه سیراب شدند و دواب را نیز سیراب ساختند، و ایشان جمعی کثیر بودند که بحد الوف رسیده بودند و در این حال میفرمود که گواهی میدهم که من رسول حضرت الهمم برآستی. و دیگر ناله حنانه است که آن ستونی بود از تنه درخت خرما و آنچنان بود که آن حضرت در اوائل بر این ستون تکیه زده خطبه می فرمود در اواخر که سه پایه منبر ساختند ازو مفارقت جسته بمنبر شرف برآمد، حنانه بناله و نوحه درآمد مثل ناله طفل از برای مادر مهربان یا مثل حنین ناقه از برای ولد بی زبان می نالید تا آن حضرت از منبر بزیر آمد و او را در برگرفت و تسلی داد او را ببهشت وعده فرمود؟؟؟ و دیگر حکایت شاة ام معبد است چون آن حضرت هجرت فرمود از مکه بمدینه در اثنای راه بخیمه ام معبد رسید پس طلب فرمودند گوسفندی را که از شیر او بیاشامند نیافتند، و در خیمه ام معبد گوسفندی بود که از لاغری از کله باز مانده بود و پستانهای او خشک شده چشم آن حضرت بر این گوسفند افتاد فرمود که یا ام معبد این چه گوسفند است گفت: گوسفند لاغریست که از کله بازمانده و در گوشه خیمه افتاده، فرمود که هیچ شیر ندارد، گفت از آن لاغرتر است و ضعیف تر که او را شیر باشد، گفت اگر تو رخصت میکنی من شیر او را بدوشم، گفت: پدر و مادر من فدای تو باد رخصت است اگر میدانی که دوشیدن او ممکن است، پس او را دعا گفت و دست مبارک بر پستانهای او فرو کشید و فرمود که:

اللهم بارک لها فی شاتها

، فی الحال پستانهای او پر شیر گشته هر دو پای از هم دور نهاد آن حضرت ظرف طلبیده پر شیر کرده از دوشیدن آن شاة بدست ام معبد داد تا او آشامید

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۳۴

تا او سیر شد و بعد از آن باصحاب داد و ایشان می آشامیدند و چون خالی می شد باز میدادند تا همه از شیر سیر شدند، آخر همه خود آشامید بعد از آن زوج ام معبد آمد و با او بزهای لاغری چند بود ظرف پر شیر دید پرسید که این از کجاست و حال آنکه شما را گوسفند دوشیدنی نبود؟ ام معبد گفت مردی مبارک امروز باینجا رسید و ببرکت او این گوسفند این مقدار شیر داد و باقی احوال را گفت. و نقل کرده زمخشری در کتاب ربیع الابرار از هند بنت جون که خواهرزاده ام معبد است گفت در آن حال که آن حضرت در خیمه ام معبد نزول اجلال فرمود اندک قیلوله نمود و چون از خواب بر خواست آب طلب کرد و دستهای مبارک را بشست و دیگر آب در دهان مبارک کرد و مضمضه فرمود و بریخت در پای درختی که بر جانب خیمه او واقع بود ببرکت آب دهن آن حضرت آن درخت بزرگ شد و میوه بسیار بار آورد که رنگ آن همچو رنگ ورس بود و طعم آن در شیرینی مانند شهد و در خوش بوئی مثل عنبر هر گرسنه که از آن می خورد سیر می شد، و هر تشنه که از آن تناول میکرد سیراب می گشت، و هر خسته از اکل آن شفا مییافت، و هر گوسفند و شتری که از برگ آن می خورد شیرش بسیار می شد، و ما آن را شجره مبارکه نام کردیم و برگ آن را باطراف و جوانب می بردند جهت شفا چه جای میوه او، و همچنین بود تا ناگاه صباحی بر خواستم دیدم که میوه اش

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۳۵

فرو ریخته و برگهای آن کوچک شده فغان در میان ما افتاد ناگاه خبر رحلت حضرت رسالت (ص) رسید، بعد از آن بحال اول بازآمده همچنین میوه میداد تا مدت سی سال از آن گذشت یک صباحی برخاستیم دیدیم که آن درخت پر خار و خشک شده از سر تا پای و

میوه اش فرو ریخته ما درین غم بودیم که این دیگر چه حالت است که خبر شهادت امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام آمد، و بعد از آن دیگر میوه نمیداد لیکن از برگ آن انتفاع یافتیم چون چندگاه بر این بگذشت دیدیم که از ساق آن درخت خون تازه روان گشته و برگهایش پژمرده شده و در آن اندیشه و غم بودیم که بعد از چند روز خبر قتل امام حسین علیه السلام را شنیدیم و بعد از آن آن درخت خشک شد و منافع آن زایل گشت. و دیگر حدیث سراقه بن مالک است که در وقت توجه بمدینه بآن حضرت رسید که قریش او را در عقب آن حضرت فرستاده بودند که بگیرد و بقتل آورد، و آنچنان بود که چون قریش تا بدر غار پی بردند و او را نیافتند هر کس بطلب آن حضرت در آن دشت می گردیدند سراقه که یکی از آن جماعت بود در آن راه بآن حضرت رسید که دست بردی نماید بر او دعا کرد فرمود که: الهی بدان چه دانی شر او از من دفع کن، فی الحال دست و پای اسبش در زمین فرو رفت و محکم شد با وجود زمین هموار بی گل و لای نتوانست اسب خود را از آن خلاص کردن بهیچ وجه گفت ای محمد دانستم که این کار تست اکنون دعا کن تا ازین ورطه خلاص شوم عهد کردم که بازگردم و هر کس که از عقب آید بازگردانم، آنگاه دعا فرموده زمین اسب او را گذاشت و او بازگردید.

بعد از آن آن حضرت فرمود باین قحافه که در آن راه همراه بود که هر گاه از تو پرسند در این راه از ما و چون جایز نیست دروغ گفتن هر وقت از تو پرسند بگو که من گمراهم، و اگر از من پرسند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶

بگوی که این هادی و راهنمای منست، تا دروغ نگفته باشی، وسائل چنین تصور کند که تو راه گم کرده در این راه و من دلیل راه توأم. و دیگر قصه غار است که نزدیک بمکه معظمه است و دشمنان آن شب سر راه بر او گرفته بودند و آن حضرت حضرت امیر را بجای خود بداشت و خود بیرون رفت و ایشان او را ندیدند و آن شب بغار آمد و ایشان بعد از آنکه معلوم کردند که در خانه نیست در طلب و جستجوی درآمدند و تا در غار پی بردند، چون آنجا رسیدند دیدند که بر در غار کبوتر آشیان ساخته و عنکبوت تنیده و چهل ذرع بیش نمانده میان آن حضرت و ایشان که خود را بغار رسانید و در این مقدار مسافت کبوتر آشیان ساخت و عنکبوت بر آن تنید، و حضرت حق شر ایشان را از آن حضرت دفع کرد، زیرا که چون بآنجا رسیدند گفتند که ممکن نیست که در این چند سال کسی باینجا درآمده باشد و در آن حیران و سرگردان ماندند که نتوانستند دیگر پی بردن.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۷

و دیگر سخن گفتن گرگ است، و آن چنانست که بعد از بعثت شخصی در میان گوسفندان خود بود ناگاه گرگی درآمده گوسفندی از آن میان ربود صاحب گوسفند بعد از مشاهده در عقب آن روان و دوان گشت، گرگ چون چنین دید آن گوسفند را انداخت و گفت بزبان فصیح که: رزقی را که امروز خدای تعالی نصیب من کرده بود این مرد مانع آن نصیب شد، مرد که این شنید گفت یا عجب هرگز کسی دیده که گرگ سخن گوید، گرگ گفت که عجبت ازین شما خود دیدید و دیده اهل اعتبار می باید که در کار و بار شما باز کرده شود که اینک محمد در میان مکه نشسته و خلائق را بحق دعوت میکند و انواع امور عجیبه ازو بظهور میرسد و شما غافل و ذاهل از آن حال دیده بصیرتی نمی گشائید و بجانب حق نمی گردید، مرد چون این شنید دیده دل او باز شد و هدایت یافت بخدمت آن حضرت شتافت و عقده کفر گشود، و این شرف در عقب ایشان باقی ماند و ایشان به بنی مکلم الذئب مشهور شدند. و دیگر سخن کردن ذراع است که مرا بزهر آلوده کرده اند.

و قصه آنچنان بود که در فتح خیبر زینب بنت حارث یهودیه که زوجه سلام بن منکم بود که گوسفندی زهرآلود را بطریق هدیه پیش آن حضرت فرستاد و آن حضرت از پاچه آن گوسفند لقمه در دهان مبارک نهاد و بخائید فی الحال آن لقمه بسخن آمد و گفت از من

مخور که بزهر آلوده کرده‌اند آن حضرت آن لقمه از دهان بینداخت و بشر بن براز آن خورد و مرد. و دیگر در راه غزوه تبوک طعام اندک را بمردم بسیار خورانید چنانچه همه خشنود شدند. و دیگر آنکه جماعتی آمده نزد آن حضرت و شکایت کردند که آب خوردن و آشامیدن ما از چاهی است که بسیار شور و تلخ است و مع ذلک بغایت کم است و آبی دیگر نمیابیم و زحمت میکشیم، آن حضرت بر سر آن چاه رفت و آب دهن مبارک در آن انداخت فی الفور شوری و تلخی آن بشیرینی مبدل گشت و کمی به بسیاری، و دیگر پس از آن آن حال برنگشت و اهل آن بان فخر و مباهات میکردند و آن میراث ایشان شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸

و دیگر حدیث استسقا است که مردم مدینه از خشکی سال شکایت کردند آن حضرت بشرائط بیرون فرمود فی الفور اثر اجابت ظاهر شد و هفت شبانه روز بارید تا دیگر بشکایت آمدند و از خرابی خانها ترسیدند، آن حضرت دیگر دعا فرمود در کشف آن که:

اللهم حوالینا و لا علینا

. بعد از آن باران از آنجا برگشت و در مدینه هوا صاف بود و آفتاب نورانی میتافت و در نواحی آنجا باران می‌بارید که همه مؤمن و کافر مشاهده میکرده و در آن حالت آن حضرت تبسم می‌فرمود و می‌گفت: که حضرت حق ابو طالب را خیری بسیار کرامت کناد که اگر در حیات می‌بود چشم او باین روشن می‌شد، امیر المؤمنین (ع) برخاست و گفت که: یا رسول الله گوئیا اراده آن دو بیت کردی که ابو طالب پیش ازین در مدح تو گفته بود که آن این دو بیت است:

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمةً للارامل

یطوف به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمه و فواضل

یعنی آن حضرت معروف و مبارک با آبرویی است که طلب آب از ابر کردن و آب دادن او ببرکت آب روی پر فیض اوست که فریادرس یتیمان است و نگاهدارنده پیرزنان و محتاجان بگرد او طواف میکنند هلاکت یافتگان از فاقه از آل هاشم زیرا که ایشان نزد آن حضرت در نعمت و رفاهیت‌اند. و دیگر انشقاق قمر است و این قصه مشهور و معروف است چنانچه نقل ورود یافته که:

حضرت رسول الله علیه السلام عزیمت جایی فرموده بود ابو جهل بهمراهی جهودی میرفت پیش آمد و گفت یا محمد آیتی و معجزه بمن بنمای تا بدانم که تو فرستاده خدائی؛ آن حضرت فرمود که چه میخواهی؟ ابو جهل بهر طرفی نگاهی میکرد تا چیزی تعیین کند جهود گفت از او بخواه تا قمر را شق کند که سحر در زمین و آنچه دروست اثر میکند اما در آسمان و علویات تأثیر ندارد، ابو جهل گفت خواهیم که ماه بدو نیم کنی؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشت بر طرف هلال برداشت و اشارت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۹

کرد ماه بدو نیم شد یک نیم هم در آن موضع قرار گرفت و نیمی دیگر بطرفی دیگر سیر کرد تا بحدی که کوه حرا را در میان دو نیمه قمر مشاهده میکردند، باز گفت که بگوئی تا بهم آیند، حضرت اشارت فرمود باز بهم پیوست جهود ایمان آورد و ابو جهل لعین گفت این همانا سحریست که استمرار یافته و چندین نوبت مشاهده افتاده چنانچه قرآن از آن مخبر است.

و دیگر اخبار اوست بمغیبات بسیار چنانچه مشهور و معروف است در کتب سیر و تواریخ که بواسطه کثرت جمع آن تعذری تمام دارد بسبب اطالت، و طوق و طاقت بشر از کجا که وصف او را بزبان راند و فضل و شرف او را در قوت بیان گنجاند، او خلاصه وجود است و صفاوه هر موجود میداند آنکه میداند و نمیداند آنکه نمیداند او را. و اما اخلاق و کرم و شجاعت و فصاحت و امانت و ذکر و شکر و عبادت و حسن معاشرت و شفقت و ادب و رفق و مدارا و باس و نجدت و عزم و همت و علم و حکمت و زهد و ورع و رضا و صبر و فکر و اعتبار و بصیرت و خوف کردگار و خشوع و تواضع و خضوع و بزرگی آباء و شرف اجداد و سخا وجود و صمت و بیان و صدق لهجه و وفا بعهده و رعایت وعد و عدم تلون و استمرار طریق و انصاف در معاملات و حسن صورت و خلق سیرت و جد و وقار و ضیا و انوار و حیا و لین و اعتماد و یقین و عفو و رحمت و بردباری و قناعت و صدق و توکل او نه بر وجهی است که استقصای آن توان کرد و پیرامون آن توان گشت و از جمله مکانات آن حضرت نزد حضرت عزت آنست که در مسند احمد حنبل مذکور است منقول از عبد الرحمن بن عوف که:

یک روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون فرمود و من در عقب آن حضرت میرفتم پس در رفت در نخلستان که آنجا بود و سجده فرمود و آن سجده دور و دراز کشید که من از آن ترسیدم که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰

مکر صورتی روی نموده که منجر بفوت و قبض روح شد آدمم که مشاهده کنم آن حالت را آن حضرت سر برداشت و گفت که چیست ترا ای عبد الرحمن، گفتم آنچه در خاطر داشتم فرمود: که جبرئیل (ع) نازل گشت و گفت که بشارت باد ترا که حق جل و علا می‌فرماید که یا محمد هر که بر تو نماز بگذارد من بر او نماز بگذارم، و هر که بر تو سلام کند من بر او سلام کنم بشکرانه این سجده دور و دراز اختیار کردم. و در کتاب یواقیت از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) نقل میکند که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که برخیزد هر کسی که نام او محمد است و ببهشت عنبر سرشت در رود از جهت اکرام و شرف هم نامی محمد صلی الله علیه و آله. پس نظر کن بشرفی که فایق است بر اوائل و اواخر اهل زمان و تأمل نمای در حسبی که کشیده است بطبقه هفتم آسمان از جهت علو مکان و ترفع کمالات او بغایتی رسیده که سابق آمده بر شمس و قمر، و حضرت حق گواهی داده ببلوغ این کمالات در ضمن آیات و سوره، و چون این اوصاف حدی و نهایی ندارد باین قدر اختصار نمود بعون الملک المعبود الودود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱

فصل

بدان که مؤلف کتاب رحمه الله می‌فرماید که قبل از شروع ذکر امیر المؤمنین و اولاد امجاد او علیهم الصلاة والسلام ذکر میکنیم و تبیین می‌نمائیم چیزی را که دلالت کند بر فضل و شرف و مزایای بنی هاشم بر دیگر مردمان. از جمله کلام ابی عثمان عمرو بن بحر جاحظ است که در رساله آن را بترتیب داده و من مختصری از آن ذکر میکنم و اول کلام او اینست که:

بدان حفظک الله که اصول خصومات معروف است و ابواب منازعات مشهور همچو خصومت میان شعوبیه و عرب و کوفی و بصری و عدنانی و قحطانی و این ابواب ثلاثه انقض است از برای عقول سلیمه و افسد از برای اخلاق حسنه از منازعه که در قدر و تشبیه و در

وعد و وعید و در اسما و در احکام و در آراء تصحیح اخبار است و انقض از این از برای عقول تمیز رجال است و ترتیب طبقات و ذکر تقدیم مثل امیر المؤمنین (ع) و ابن ابی قحافه، پس اولی و انساب قصد کردن جانب حق است و هوا و تعصب و مشتبهات نفس را گذاشتن.

چه یهود منازعه میکردند با نصاری در باب عیسی (ع) و لجاج می‌ورزیدند و اغماض عین کرده از حق، یهودی می‌گفتند نعوذ باللّه که او پسر یوسف نجار است و تولد او از نکاح صحیح نبوده و او صاحب نیرنج و خدع و مخاریق و ناصب شرک و صیاد سمک و صاحب شص و شبک است یعنی یار و مصاحب جماعتی بود که کار ایشان شکار کردن بود و دام نهادن و ماهی گرفتن او چون دعوی نبوت کند و زعم نصاری آنکه او رب عالمیان است و خالق زمین و آسمان و اله اولین و آخرین اهل زمان،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲

و اگر یهود بدتر از آن چیزی مییافتند آن را در باره عیسی می‌گفتند، و همچنین نصاری اگر فوق آن چیزی راه می‌بردند آن را در باره او بظهور می‌آوردند. بنا بر این حضرت امیر المؤمنین (ع) فرموده‌اند که دو طایفه در باب من خود را در وادی هلاک انداخته‌اند: یکی محب مفرط که اعتقاد زیاده از حد در باره ما کنند و دیگری مبغض مفرط که کین و بغض ما نعوذ باللّه در دل خود جای دهند.

و طریق دوستی و محبت آن نیست که رجحان دهند دوستی صحابه را بر دوستی عترت رسول و حقوق و حظوظ ایشان را بیکسو نهند با وجود آنکه عمر می‌گفت بکتاب و دواوین خود که: نام مرا بر نام بنی هاشم مقدم منویسید، و این را از مناقب او شمرده‌اند و اگر مساوات می‌بود میان بنی هاشم و دیگر مردمان حق سبحانه و تعالی ایشان را ممتاز نمی‌ساخت بسهم ذی القربی و صدقه بر ایشان حرام نمی‌کرد و در آیات ذکر اقرب نمی‌فرمود که «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» و دیگر: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ» یعنی این قرآن ذکر است از برای شرف تو و قوم تو پس هر که اقرب باشد به پیغمبر ارفع خواهد بود و این امتیاز از جهت شرافت و کرامت ایشان است. و از این جهت پیغمبر فرمود مر عباس را وقتی که طلب صدقات ولایات میکرد که: باز گذار صدقات را که آن اوساخ و اوزار اموال مردم است و این نوع چیزی بر ما حرام است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳

و امیر المؤمنین (ع) بر منبر می‌فرمود که ای جماعت حاضر ما اهل بیت رسولیم قیاس نمی‌توان کردن هیچ احدی را بما، و راست و درست فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که چگونه قیاس توان کرد جماعتی را بدیگران که رسول الله از ایشان باشد و دو اطیب در میان ایشان علی و فاطمه باشند و دو سیط حسن و حسین و دو شهید حمزه و جعفر و سید وادی عبد المطلب و آب دهنده حاجیان عباس و بزرگان بطحا و سروران و بهترین آنجا در میان بنی هاشم‌اند و انصار جماعتی‌اند که ایشان را نصرت دهند، و مهاجر طایفه که بجانب ایشان و با ایشان هجرت نمایند، و صدیق کسی است که تصدیق ایشان کند، و فاروق کسی که تمیز کند و جدا سازد حق را از باطل در میان ایشان. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: من در میان شما دو چیز می‌گذارم که یکی از آن بزرگتر است از آن دیگر و آن کتاب الله است که حبلی است کشیده از آسمان تا زمین و یکی دیگر عترت که اهل بیت من‌اند که حضرت حق مرا از این خبر داده که ایشان از یک دیگر جدا نخواهند شد تا بکنار حوض کوثر بمن رسند. و اگر اهل بیت همچون غیر می‌بودند عمر نمی‌گفت در وقتی که داعیه مصاهرت پیغمبر داشت که من از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: که در روز قیامت هر سبب و نسبی که باشد منقطع گردد الا سبب و نسب من که منقطع و منقرض نشود. و کسی که تفضیل آب دجله بر آب فرات میکند مادام که ذوق آن را درک نکرده و خاصیت آن را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴

ندانسته و تصویری که با خود کرده حکم بر تفضیل آن نمیتواند کردن. الحمد لله و المنه که تصدیق جمیع رسل میکنیم و میان اولاد پیغمبر که مناصب امامت دارند هیچ تفرقه نمیکنیم و منکر ولایت هیچ کدام نیستیم و بنی هاشم را مخصوص می‌گردانیم بمحبت و میدهیم هر مردی را قسط و نصیب او از منزلت. فاما علی بن ابی طالب (ع) را منفرد می‌سازیم بامامت شریفه و مقامات کریمه و مناقب رفیعه که عرق صحیح دارد و منشأ کریم و شأن عظیم و عمل جسیم و علم بی‌حد و حلم بی‌عد و بیان فصیح عجیب و لسان بلیغ غریب و صدر رحیب و اخلاق حمیده او موافق اعراق پسندیده اوست فکر به پیرامون قدرش نمیتواند رسید، و ذکر و صفت جمیلش را در سمط نظم و نثر نمی‌تواند کشید. و اما امام حسن و امام حسین علیهما السلام مثل شمس و قمرند در منافع عامه و نعم شامله بلکه انفع و اشم و اگر عارف احوال ایشان می‌بودند که دو در کدام بچرند و دو درج کدام برج‌اند و بحسب و نسب بکه منتهی می‌شوند ایشان را در ذکر قرین یکی از اولاد مهاجرین و صحابه نمی‌ساختند و امتیاز می‌دادند و انصاف پیش آورده مصدق این را قول نبی میدانستند که فرموده است که ایشان بهترین جوانان اهل بهشتند و هر که ایشان بهتر او باشند او بهتر اقران خودست و بهشت داخل نمی‌تواند شد مگر بصدق و صبر و بحلم و علم و بطهارت و زهد و عبادت و طاعت و اعمال

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۵

و اخلاق و اخلاص و رتبت بآن که حفظ ایشان در اعمال مرضیه و مذاهب زکیه فوق هر حظ است. و اما محمد بن حنفیه همه کس از صادر و وارد و حاضر و بادی مقر و معترف‌اند که او فرید دهر و وحید عصر بوده و اتم و اکمل مردمان بوده. و اما علی بن حسین (ع) جمیع مردم بر اختلاف مذاهب‌شان اتفاق دارند بر آنکه او بهتر اهل زمان بوده و مقدم بر همه من جمیع الوجوه و اهل حجاز می‌گفتند که سه کس را ندیده‌ایم در دهر که راجع شوند بیک پدر که میان ایشان قرابت قریبه باشد که هر سه علی نام داشته باشند که ایشان را صلاحیت خلافت باشد از جهت استکمان خصال حمیده در ایشان که مراد علی بن حسین و علی ابن عبد الله بن جعفر و علی بن عبد الله بن عباس است. فاما در شجاعت و نجدت و صبر بر مصیبت چنانچه معلوم است نزد نقله اخبار و حمله آثار که نیست مثل علی بن ابی طالب (ع) و حمزه بن عبد المطلب و جعفر طیار رضوان الله علیهم که بر صفحه روزگار آمده باشد که دایم قدم صبر در معارک استوار داشتند، و در تحت ظلال سیوف سینه را سپر مردانگی و نجدت نموده خصوصا امیر المؤمنین که کرار غیر فرار است و در روزی که دیگران قرار بر فرار میدادند نهایت نجدت و شجاعت از آن حضرت بظهور میرسید چنانچه مخفی نیست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶

بعضی از امیر المؤمنین سؤال کردند که میان بنی هاشم و بنی امیه چه فرق است فرمود که:

نحن انجد و امجد و اجود، و هم انکر و امکر و اغدر

، یعنی ما که بنی هاشمیم شیمه شجاعت و بزرگی و سخاوت داریم، و آنان که از بنی امیه‌اند شیوه انکار و مکر و غدر دارند.

و دیگر فرمود که اطعام بنی هاشم بمحتاجان و اسیران و یتیمان و ضرب سنان ایشان بر فرق دشمنان زیاده است طریق اینان وفا است و کار ایشان جفا، همت بنی هاشم عالی است و آن دو نان از همت خالی، و اعراق بنی هاشم مکی است، و اخلاق ایشان مدنی.

و اتم خلایق اند از روی فضل و اقل ایشان از روی نقص و در ایشان خصلتی نیست که موجب طغیان باشد و صفتی نه که مورث عصیان شود، مجمع فضل متین اند و منبع عز و تمکین و در کل اوقات و جمیع اعصار فوق همه طوایف اند در هیأت حسنه و مروت ظاهره و اخلاق مرضیه و اعراق رضیه و یافت نمی شود نزد افسد ایشان چیزی از منکر و یافت می شود در اصلح غیر ایشان از مشایخ قبائل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷

و جمهور عشایر از مفسده آنچه متصور گردد از آن بیشتر

بد ایشان ز نیک عالم به نیکشان از فرشته فاضلتر

القصة میان بنی هاشم و بنی امیه تقابل و تضاد است جمهور که خلاف این اعتقاد کرده اند بچه دلیل و کدام برهان و حال آنکه پیغمبری که مبعوث شده بر کافه خلایق از بنی هاشم است، و منازل وحی و حامل قرآن ایشان اند، حصول نجابت و ابسته بشفاعت ایشان است، و وصول بدرجات عالیات منوط بمحبت ایشان، و عدد کثیر از آن طایفه جلیله القدر به اشق عبادات قیام و اقدام می نمودند که دیگران نزدیک آن نمیتوانستند گشت:

مثل علی بن حسین، و علی بن عبد الله بن جعفر و علی بن عبد الله بن عباس و ابو سفیان بن حرث ابن عبد المطلب علیهم السلام که با صفت علم و حلم و کظم غیظ و صفح جمیل و خلق جزیل هر شب هزار رکعت نماز می گذاردند و مع ذلک اکثر اوقات شدت محن قرین وحدت فتن همنشین ایشان میبود.

و جماعتی که منشأ ولایت مطلقه مثل امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام از ایشان باشد که حالات او فوق طوق بشر است کسی را چه یارای که زبان بثنا گستری او گشاید که هر چه در فهم و وهم گنجد از مدایح و مناقب او برتر از آنست، بشرافت نسبش که تواند بود کسی که پدر او ابو طالب است و جد او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸

عبد المطلب بن هاشم و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم و عم مثل حمزه که سید الشهداءست در بهشت عنبر سرشت است، و عم دیگر عباس که پدر عبد الله است و ابن عم مثل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و زوجه مانند فاطمه بنت رسول الله که سیده نسا است و ولدان مثل امام حسن و امام حسین که بهترین اهل جنت اند و برادر مثل جعفر که در فضای بهشت با ملائکه مقرب طیران می کند و عمه صفیه بنت عبد المطلب و علی اول هاشمین است و بعد از پیغمبر بهتر اهل زمین است.

و اعمالی که جامع جمیع خیراتست چهار است: یکی تقدیم در تصدیق پیغمبر، و دیگر مقوی در دین بودن و منع گروه از رسول و از دین اسلام نمودن، و علم کامل در میان مسائل حلال و حرام داشتن، و زهد در دنیاورزیدن، این صفات در علی بن ابی طالب علیه السلام مجتمع بود و در دیگران متفرق.

و دیگر در روی زمین در جود مثل علی بن ابی طالب در وجود نیامد نه در زمان جاهلیت و نه در اوان اسلام و نه در عرب و نه در عجم، و بعد از آن عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس و اهل جود و مکرمت در میان بنی هاشم بسیار است به بعضی از ایشان اختصار رفت.

«ج ۳»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۹

و دیگر ذو نطقی بی شائبه تکلف و تکسب فصیح تر و بلیغ تر از ایشان در منصفه ظهور ننشست و در این باب ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب گوید:

لقد علمت قریش غیر فخر بانا نحن اجودهم حصانا
و اکثرهم دروعا سابغات و امضاهم اذا طعنوا سنانا
و ادفعهم عن الضراء فیهم و اثبتهم إذا نطقوا لسانا

یعنی بتحقیق قریش میدانند و حال آنکه من بی فخر می گویم که ما که بنی هاشمیم در جود و سخا از بنی امیه استوارتریم و در آلات و ادوات حرب از زره پوشیدن و شمشیر زدن و نیزه رسانیدن بخصم از ایشان بیشتریم و بیشتریم و بیشتر و دفع کننده تریم دشمن را از خود در سختیهای محاربات در میان ایشان و در بلاغت زبان و فصاحت بیان از ایشان ثابت تر و راسخ تریم.

و نطق زبان و طعن سنان و عمل ارکان علی بن ابی طالب بر همه کس چه روز روشن است و آفتاب را بگل نتوان پوشید و شمه از منازل طاعات و مراتب اعمال و اقدار افعال و شدت محن و حدت فتن ایشان مذکور شد و بقلیلی از کثیر و بیعضی از کل از مدایح و مناقب ایشان اکتفا نمود «و این

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰

رساله اتمام یافت که بخط عبد الله بن حسن الطبری مرقوم بود» و الله اعلم. و مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که «رساله دیگر هم از کلام عمرو بن بحر الجاحظ در بیان ترجیح و تفضیل» دیدم که مختصری از آن ایراد مینمایم و مضمون آن اینست که:

هر آنکه شک و ظن و دعوی باطل و اهواء بی حاصل بر یکسو نهد، و بدیده یقین در کتاب الهی و سنت رسالت پناهی بنگرد و تعصب باز گذارد و حجت بر حقیقت کلام خدای تعالی و رسول او را داند.

و ما که هیچ یک از پیغمبر و اصحاب او را در نیافته‌ایم، و این جماعتی را که اختلاف کرده‌اند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱

امت در حقیقت ایشان تا دانیم که بکدام جماعت اقتدا کنیم و اولویت ایشان بر ما ظاهر شود بفرموده حق که وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ تا ما با صادقان باشیم و از باطل و کذب اجتناب نمائیم و چون حق جل و علا فرموده که وَاللَّهِ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً یعنی و حق سبحانه بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما که هیچ چیز در آن حالت نمیدانستید بعد از آن چون حقتعالی ایشان را شان علم و معرفت کرامت فرموده بود دانستند، بعد از آنکه ما را علم و ادراک بحصول پیوست طلب معرفت دین و أهل یقین نمودیم یافتیم که مردمان در طریق دین مختلفاند و نفی یک دیگر مینمایند:

و أصل آن را دو فریق یافتیم.

یکی از فریقین می گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله که رحلت فرمود خلیفه و قائم مقامی در میان امت نصب نفرمود و آن را باختیار مسلمانان باز گذاشت ایشان ابو بکر را بخلافت اختیار کردند.

و فریق دیگر می‌گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین (ع) را بامامت و خلافت نصب کرد و بعد از رسول او امام و پیشوای مؤمنان و مسلمانان است، و هر یک از این دو فریق ادعای حقیقت دارند.

پس چون این را مشاهده نمودیم ایشان را توقیف کردیم تا بحث کنیم و بدانیم محق را از مبطل بعد از آن پرسیدیم از همه‌شان که آیا لابد است و ناگزیر خلاق را از حاکم و والی که حفظ دین کند و مردم را بطاعت فرماید و از معصیت اجتناب نماید و زکوات ایشان را بر مستحقین تفرقه کند و حکم حق میان ایشان کند و داد مظلوم از ظالم بستاند و اقامت حدود نماید یا نه؟ همه گفتند: بلی لابد است از این.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲

پس گفتیم که آیا جایز است مردم را که یکی را اختیار کنند برای حکومت و ولایت بی‌آنکه نظر کنند در کتاب خدای تعالی و سنت پیغمبر او یا نه؟ گفتند؛ جایز نیست این مگر بنظر در کتاب الهی و در سنت حضرت رسالت پناهی.

پس پرسیدیم از دین اسلام که حقتعالی بآن امر فرموده گفتند: اسلام کلمه شهادت است و اقرار بر آنچه بر پیغمبر آمده از جانب حقتعالی و نماز و روزه و حج بشرط استطاعت و عمل بقرآن کردن و حلال او را حلال و حرام او را حرام دانستن.

باز پرسیدیم از ایشان که آیا خدای تعالی را هست که بهتری از میان خلق اختیار کند و او را برگزیند یا نه؟ گفتند: بلی گفتیم برهان شما بر این چیست؟ گفتند: قول حق است که فرموده است که: «وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ» باز پرسیدیم که خیره کدامند؟ گفتند: أهل تقوی، گفتیم:

بچه دلیل؟ گفتند: دلیل قول حقتعالی که: إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ بَاز گفتیم: که آیا حقتعالی را هست بهتری از متقیان؟ گفتند: بلی مجاهدان دلیل فرموده حقتعالی که: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً گفتیم از مجاهدین بهتر هست؟ گفتند: بلی سابقین مهاجرین بجهاد بدلیل قول تعالی که لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ پس ما قبول کردیم این را از ایشان از جهت اجماع این طائفه بر این و دانستیم که بهتر خلقان جهادکنندگان اند که سابقانند بجهاد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۳

بعد از آن پرسیدیم که آیا حق سبحانه و تعالی را هست بهتری از این طائفه؟ گفتند: بلی گفتیم آن طائفه کیستند؟ گفتند: آنانی که عنای ایشان اکثر باشد در جهاد و ضرب سنان ایشان در آن تیزتر بود و ضرب سیف آنان در قتل بیشتر بدلیل قول حق جل و علا که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ پس این را از آنان قبول کردیم و دانستیم و شناختیم که بهترین همه آن کس است که عنای او در جهاد اکثر باشد و نفس و مال خود را در طاعت الله بذل کرده روی بدشمن دین آرد و بضرر حسام انتقام کین از او بکشد.

بعد از آن پرسیدیم از ایشان که از این دو کس که یکی علی بن ابی طالب است علیه السلام و دیگر ابو بکر کدام از این دو کس در حرب عنای او بیشتر است و در سبیل الله بلائی او اکثر؟ پس هر دو فریق اتفاق کردند و گفتند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) که در جهاد طعن سنان او بیشتر بوده و ضرب حسام او در قتل سخت‌تر و او دفع دشمنان بضرر ذوالفقار آتش بار از پیغمبر میکرد و قیام دین قویم بکوشش او استحکام یافت، پس ثابت شد در این وجه که ما ذکر کردیم از اجماع فریقین و دلالت کتاب و سنت بآن که علی بن ابی طالب (ع) افضل امت است.

و ثانیاً سؤال کردیم که از متقیان کدام بهترند؟ گفتند: خائفان بقول حق تعالی که: أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ، تا آنجا که فرمود که، مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ، بعد از آن پرسیدیم از همه که در میان مردمان أعلم کیست؟ گفتند: آنکه أعلم باشد بقول در حل مسائل و اهدی بحق در قبائل و أحق بآن که متبوع باشد نه تابع بدلیل قول حق تعالی که، يَحْكُمُ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴

به ذوا عدلٍ مِنْكُمْ که حکومت را تعیین فرمود از برای اهل عدل، این را از ایشان قبول کردیم.

بعد از آن پرسیدیم از أعلم ایشان بعدل که کیست؟ گفتند آنکه ادل ایشان باشد بر عدل گفتیم ادل ایشان کیست؟ گفتند آنکه اهدی باشد بحق و احق باشد بآن که متبوع بود نه تابع بدلیل فرموده حق تعالی که: أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ پس کتاب الهی و سنت رسالت پناهی دلالت کرد و اجماع بآن که افضل امت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه و آله السلام، زیرا که باتفاق اکثر و اُتقی ایشان است از روی جهاد و چون اتقی است اُخشی است و چون اُخشی است اعلم است، و چون اعلم است ادل است بر عدل، و چون ادل است اهدای امت است بحق، و چون اهدی است اولی است بمتبوعیت و بآن که حاکم باشد نه تابع و نه محکوم.

و اجماع امت است که بعد از پیغمبر رجوع بقرآنست و سنت نبی او که در آن تدبیر نمایند و استنباط احکام از این هر دو کنند تا اشتباهی که باشد از آن زائل شود، چون نظر کردیم در آیات بطریقی که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵

مذکور شد تمام دلالت دارد بر افضلیت آن حضرت. و گفته شده در آیه کریمه که: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ که دلالت ظاهره دارد بر آنکه حق سبحانه و تعالی اختیار فرموده علما را و تفضیل داده بر غیر برفع درجات و جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه چهار کس اند از اقوام و اصحاب پیغمبر (ص) که از ایشان علم اخذ کرده اند: از آن جمله امیر المؤمنین علی است (ع)، و عبد الله بن عباس، و عبد الله بن مسعود، و زید ابن ثابت، و بعضی گفته اند که عمر نیز بوده.

پس ما میپرسیم از امت که هر گاه وقت نماز درآید کیست اولی مردمان بتقدیم، ایشان در جواب می گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که اقرء قوم بتقدیم و امامت اولی است باز از اجماع امت است که این چهار کس اقرأند بکتاب الله از عمر پس او خارج شد از این.

باز از ایشان می پرسیم که از این چهار کس کدام اقرأند بکتاب الله و افقه اند در دین پس اختلاف کردند ما ایشان را توقیف می نمائیم تا بر ما معلوم شود که کدام اقرء و افقه اند می پرسیم از ایشان که کدام اولی اند بامامت می گویند باتفاق که پیغمبر میفرمود که ائمه از قریش اند پس ابن مسعود و زید بن ثابت از این حکم ساقط شدند باقی ماند امیر المؤمنین (ع) و ابن عباس.

باز پرسیدیم از ایشان که از این دو کس که اولی است بامامت؟ می گویند باز که پیغمبر فرموده که هر گاه دو عالم فقیه قریشی باشند آنکه بسن بزرگتر است و اقدم است از روی هجرت او اولی است بامامت؛ پس بر این قول عبد الله بن عباس نیز ساقط شد اکنون امیر المؤمنین (ع) باقی ماند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶

که اُحق است بامامت باجماع جمیع امت و بدلالت کتاب و سنت «این آخر کلام ابن جاحظ است». مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید: که ابن جاحظ از رجال اسلام بوده و افراد زمان در فضل و علم و صحت ذهن و حسن فهم و اطلاع بر حقائق علوم و معرفت بهر جلیل و حقیر بر دقائق آن با وجود آنکه شیعی نبوده تا متهم باشد بلکه عثمانی مروانی بوده و کتب مصنفه بسیار دارد و شهادت کرده در این دو رساله از تفضیل بنی هاشم و تقدیم ایشان بر دیگران و فضل و تقدیم امیر المؤمنین بر وجهی که در آن شائبه شک و شبهه ریب نیمیاند و آن أظهر است از طلوع آفتاب نورانی بتوفیق حضرت یزدانی، چه او این مذهب نداشت، اما حق سبحانه و تعالی او را ناطق گردانید بکلام حق و جاری ساخت لسان او را بصدق تا حجت باشد بر او در دنیا و آخرت که اگر بخلاف این اعتقاد کند حقتعالی خصم او باشد در محشر زیرا که حق جل و علا بر لسان هر قائل حاضر و ناظر است که چه گفت و اصعب امور و اشق قول آنست که شخصی چیزی را بذکر درآرد که بواسطه آن مستحق ریاض جنانی گردد و باز او بسبب خلاف آن مستوجب عذاب نیرانی شود، نعوذ بالله من ذلک.

و این مقدار ما را کافی بود از مطلوب ما که بشهادت این مرد ثبت افتاد، اکنون شروع میکنیم در مقصود بحول و قوه ملک معبود، و آنچه مهم است مقدم می‌داریم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۷

از آن جمله تفسیر معنی آل و اهل بیت و عترت رسول است و تبیین آنکه ایشان چه کسانیند و آنچه وارد شده در این باب از اخبار و اقوال ارباب لغت.

ابو عبد الله حسین بن خالویه گفته که آل در لغت تقسیم یافته به بیست پنج قسم از آن آل الله قریش آمده که شاعر گفته که گویند شعر عبد المطلب است که

نحن آل الله فی کعبته لم یزل ذاک علی عهد ابرهم

که طائفه خود را آل الله گفته در حرم کعبه همیشه بوده‌اند از عهد حضرت ابراهیم بار علیه السلام.

و بعضی گفته‌اند که مراد از آن نیست که نحن آل بیت الله بحذف مضاف یعنی قطان مکه و سکان حرم الله، عرب می‌گوید در استغاثه که یال الله قریش اراده میکنند، و آل محمد بنی هاشم‌اند که مالشان بآن حضرت میکشت بحسب یا بقرابت و بعضی گویند: که هر تقی آل محمد است (ص) و بعضی دیگر گویند آل محمد آن جماعت‌اند که صدقه بر ایشان حرام است، و أما قول حقتعالی که یرثنی و یرث من آل یعقوب مراد بمیراث نبوت و علم است، و بعضی گویند: که آل الله اهل قرآن‌اند بدلیل قول پیغمبر (ص) که:

ان لله اهلین

، بدرستی که حقتعالی را اهلان هستند پرسیدند که آنها کیستند فرمود: که

أهل القرآن

، و در حدیث دیگر واقع است که

أهل القرآن عرفاء أهل الجنة

هر گاه که حق سبحانه و تعالی تفضیل میفرماید چیز را نسبت بخود میدهد مثل کعبه را بیت الله و رجب را شهر الله گفتند، و جمع اهل در سلامت اهلون و اهلین می آید در مذکر و در مؤنث اهلات.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۵۸

و اگر گوید که: فرق چیست میان آل و اهل؟

می گوئیم که: هر دو یکسانند زیرا که همزه آل مبدل است از ها که در اهل است چنانچه می گویند هیاک و ایاک و هیهات و ایهات، و دلیل بر این آنکه اجماع ارباب نحو است بر آنکه تصغیر آل بر اهیل میکنند چه تصغیر رد میکند اشیا را بأصل خود در این خلاقی نیست الا آنکه کسائی تجویز کرده اوپل و اهیل را یک بار بر لفظ و دیگر بار بر أصل همچنان که در جمع قیل اقیال بر لفظ و اقوال بر أصل. و بعضی دیگر گویند که: اختیار کرده اند در جماد و اسماء مجهوله اهل را و در حیوان و اسماء معروفه آل را می گویند: اهل بغداد و آل قوم و آل محمد و آل سربایست که در صحرای مستوی گرم بمنزله آب می نماید.

و باز فرق کرده اند میان آل و سراب گفته اند: سراب پیش از ظهر است و آل بعد از ظهر و آل چوبهای خیمه را می گویند، و اسم کوه بعینه، و شخص را نیز می گویند مثل آنکه دیدم آل زید را، یعنی شخص او را دیدم، و آل انسان نفس او است همچو می گویند که آل احمد آمد، یعنی احمد خود آمد، و احتجاج جسته اند بقول حقتعالی که: **بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ** یعنی ما ترک

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۵۹

موسی و هرون. و آل فرعون بعضی اند که بر دین و مذهب او بودند کما قال الله تعالی **وَاعْرِفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ** و آنها که غرق شدند سه هزار هزار کس بودند.

پس اگر کسی گوید: که حقیقت آل در لغت چیست نه مجاز آیا خاص است ببعضی یا عام بهمه هر گاه که ما شنیدیم مطلقا که مقید نساختیم.

می گوئیم که: حقیقت آل در لغت قرابت خاصه است نه سایر امت و همچنین عترت که خاصه ولد فاطمه است علیها السلام و گاه است که مجازا بغیر آن استعمال میکنند چنانچه گوئی که آمد برادر من یعنی در دین نه در نسب یا در صداقت یا در قبیله یا در حق اخوت اطلاق می یابد مثل **وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا** که مراد قبیله است و گاهست در اصفیا و خلاصا اطلاق مییابد مثل قول پیغمبر (ص) که **امیر المؤمنین (ع) را برادر می گفت از جهت اختصاص از غیر.**

و از اینست قول حقتعالی که حکایت از لوط پیغمبر است که او می گفت بقول خود: **هُؤُلَاءِ بَنَاتِي**

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۶۰

هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ که این دختران من که اینها بندگان سزاوارترند از برای داعیه شما و حال آنکه ایشان دختران صلیبه او نبودند بلکه از دختران امت او بودند اضافه بنفس خود کرد از جهت تعطف و رحمت و شفقت. و حضرت رسالت (ص) بیان فرمود در وقتی که از آن حضرت سؤال کردند که بعد از خود چه چیز در میان ما می گذاری که ما بآن تمسک جسته گمراه نشویم؟ فرمود که: در میان شما می گذارم ثقلین را که کتاب الله است و عترت من پس شما به بینید که بعد از من چگونه با ایشان سلوک خواهید نمود: گفتند ایشان کیستند

فرمود که: آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس. و وجه تسمیه ثقلین آنست که اخذ بهر دو ثقیل است و عترت در اصل لغت قطعه از مشک است و بعضی گویند اصل درخت است. از جابر مرویست که اجماع آل رسول الله است بجهر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، در نماز و مسح بر خفین نکشیدن، ابن خالویه گفته که: این مذهب شیعه است و مذهب اهل بیت و تخصیص یافته این عموم در آیه اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا بآن که ام سلمه فرموده که این آیت نازل شد در شأن نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶۱

و دیگر آل اعوج و آل ذی العقال نسل فرسهای تیز رفتار است می‌گویند: که این فرس از آل اعوج است یعنی از اصل ایشان، پس همچنین آل محمد را گویند یعنی از نسل پاکیزه او قول حق نیز باین ناطق است که إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبْرٰهَیْمَ وَ آلَ عِمرَانَ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ. ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ یعنی حق سبحانه و تعالی ایشان را برگزید بر اهل زمان خودشان که ذریت بعضی از ایشان از بعضی است در تناسل و توالد، و آن حضرت فرمود که: من از حقتعالی درخواستم که هیچ کدام از اهل بیت مرا بآتش در نبرد آن را بمن اعطا فرمود.

و آل حم آن هفت سوره است که اول آن حم است.

و آل یس آل محمد است و حزیبیل از انبیای بنی اسرائیل و حبیب نجار و اهل البیت در چندین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶۲

موضع تخصیص یافته مثل آیت مباحله که اختصاص یافته بأمیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم چنانچه ام سلمه روایت کرده که چون ایشان در کسا داخل شدند حضرت رسول فرمود که

اللهم هؤلاء اهل بیتی

ام سلمه گفت که من هم از شما میم فرمود که «

انت علی خیر

« تو بر خیری.

و آل مرا مر آن کسی است که وضع کتابت کرد بعربی. و اما اهل پس اهل الله اهل قرآن‌اند و اهل بیت نبی امیر المؤمنین و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بر وجهی که ام سلمه تفسیر کرد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶۳

پس اگر سائل گوید که آیت اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ در شأن ازواج نبی سمت نزول یافته زیرا که ما قبل و ما بعدا و در شان ایشان است.

می‌گوئیم در جواب که این قول غلط است هم از روی روایت و هم از روی درایت.

اما روایت حدیث ام سلمه است که مذکور شد.

و اما درایت آنکه اگر در شان ایشان می بود بایستی لیدهب عنکن و یطهرکن ورود مییافت پس نزول آن در شأن اهل بیت باشد و تذکیر او از جهت تغلیب است که قاعده مقرر است.

و اهل کتاب یهود و نصاری اند و آل داود آنانی که موهبت ایشان ملک و نبوت بود که داود را (ع) هر شب سی هزار کس حراست میکرد و حقتعالی آهن را در دست او نرم کرده بود و حسن صوت داده و روزی طیب کرامت فرموده و حکمت و فصل الخطاب ارزانی داشته و جبال و طیور با او تسبیح می گفتند و سلیمان را (ع) ملک بیقیاس کرامت کرده و باد و جن را مسخر او کرده و زبان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶۴

مرغان آموخته، و آل جمع اله است و آن چوبیست و آل حربه را می گویند که باو صید ماهی میکنند.

فصل

در بیان بعضی از اخبار و آثار که سمت تقدم مییابد. از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام منقولست که او از آبای بزرگوار خود صلوات الله علیهم روایت فرموده که ما جماعتی اهل بیتیم که بر ما صدقه حلال نیست و مأموریم باتمام وضو و نمی جہانیم حمار را بر اسب زیبای تیزرو تندرو، و این کنایه است از آنکه میان آل رسول با مخالفت سمت مواصلت نیست. و از ابی سعید خدری مرویست که پیغمبر (ص) فرمود که هر که بغض اهل بیت من داشته باشد- نعوذ بالله- پس او منافق است. عوام بن حوشب روایت کند که ابن عم من مجمع گفت: که من رفتم نزد عایشه و از حالات روز جمل پرسیدم گفت: قلم قدر بقضای آن رفته بود، پس از حال امیر المؤمنین (ع) پرسیدم گفت: کسیرا از من سؤال میکنی که دوستترین مردم است نزد رسول الله و زوج کسی است که او نیز احب مردم است بر رسول الله صلی الله علیه، من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را علیهم السلام که پیغمبر ایشان را در جامه خود جمع فرمود و گفت: بار خدایا اینان اهل بیت من اند بجز از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را از لوث گناه، من گفتم: یا رسول الله من از اهل بیت توأم؟ فرمود: دور باش که تو بر خیری. «ج ۴»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶۵

پس این حدیث و حدیث ام سلمه بیان آل و اهل کرده که اگر عام می بود هر آینه ممکن می بود عایشه و ام سلمه را که بگویند که ما از اهل اوئیم پس چون نگفتند معلوم شد که اهل و آل مخصوص این جماعت بوده. و نیز وقتی که ابو بکر با سوره براءه متوجه مکه معظمه شد و پیغمبر بامر حق او را باز گردانید و آن را بامیر المؤمنین داد و فرستاد که حکم الهی چنان است که این سوره را من خود یا یکی از اهل من بأهل مکه برساند ابو بکر که باز گردید نگفت که من از اهل توأم، و این دلالت صریح دارد باختصاص آل و اهل بجماعت مذکوره (ع). و زید بن ارقم روایت کند که چون حضرت رسول الله (ص) از حج بازگشت نزول اجلال فرمود بغدیر جحفه که واقع است میان مکه معظمه و طیبه مدینه و فرمود که: آن محل را از شوک و خار پاک ساختند و بلندی قائم کردند و ندائی صلاه جامعه در دادند و ما بیرون رفتیم بجانب رسول الله (ص) و روزی بغایت گرم بود چنانچه هر که ردای که داشت بواسطه شدت گرما در زیر پای انداخته می نشست چون مردم همه جمع شدند آن حضرت با ایشان نماز گذارد و بعد از انصراف از نماز فرمود که:

الحمد لله نحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیات اعمالنا الذی لا هادی لمن اضل و لا مضل لمن هدی و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

. اما بعد ای معشر مردمان نخواهد بود نبی را از عمر مگر نصف عمر آنکه پیش از این بوده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶۶

و حال آنکه عیسی پیغمبر در میان قوم خود چهل سال لبث کرد و من در بیستم سال شرع و دین را قایم ساختم و کامل گردانیدم و بلا شک از شما جدا خواهیم شد و من و شما هر دو پرسیده خواهیم شد یعنی فردا در قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ رسالت را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد در میان شما بچه کیفیت زندگانی کرد شما در جواب چه خواهید گفت.

همه بر پای خواستند و گفتند یا رسول الله در جواب خواهیم گفت و گواهی خواهیم دادن که تو رسول و عبد اوئی و آنچه حق ادای رسالت و امانت بود بتقدیم رسانیدی و هر چه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی، و امر او را بر جای نشانیدی، و قیام بعبادت او نمودی تا وقتی که مقرر بودی حق سبحانه و تعالی ترا جزای خیر دهد.

بعد از آن فرمود که آیا نیستید شما که گواهی می‌دهید بآن که معبودی نیست غیر معبود بسزا که بی‌شریک و بی‌همتا است و محمد بنده و رسول اوست و آنکه بهشت و دوزخ و بعث بعد از موت همه حق است و ایمان بهمه کتب او دارید؟ همه گفتند: بلی یا رسول الله.

آن حضرت فرمود که: من هم گواهی می‌دهم که در این قول صادقید و باز مصدق گشتید بدانید و آگاه باشید که من پیش روی شما باشم بر حوض از برای آماده ساختن آن از جهت شما، و شما با من آن خواهید که وارد گردانم شما را بر حوض، پس در حالت ملاقات از شما خواهیم پرسید که با ثقلین که من در میان شما گذاشته بودم چگونه زندگانی کردید، ما ندانستیم که ثقلین عبارت از چیست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶۷

یکی از مهاجرین از آن میان برخاسته گفت: یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد ثقلین چه چیز است؟ فرمود که: دو چیز است که بزرگتر آن کتاب الله است که او سببی است که یک طرف آن بید قدرت خدای عز و جل است و یک طرف دیگر بدست شماس است، پس متمسک شوید بآن و چنگ در او زنید تا نلغزید و گمراه نگردید، و کوچکتر آن عترت من اند، زنهار نکشید ایشان را و با کین و قهر با ایشان سلوک مکنید که من در خواسته‌ام از دانای نهان و آشکار بآن که وارد گرداند شما را بر من بکنار حوض و آن را بمن اعطا فرموده، پس قهرکننده ایشان قهرکننده من است و فرو گذارنده ایشان فرو گذارنده من و دوست ایشان دوست من و دشمن ایشان دشمن من.

و سه نوبت این را اعاده فرموده گفت: بدانید که هیچ امتی هلاک نشد تا دینی بهوای نفس خود اختیار نکرد و غلبه نکرد بر پیغمبر خود، و تا بقتل نیامد کسی که در میان ایشان بعدل و راستی سلوک میکرد، یعنی این امور سبب هلاک امت است پس پیرامون آن نباید گشت، و در نوبت چهارم دست امیر المؤمنین علی (ع) گرفته به بالا برد و فرمود که: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست بارخدا یا دوست دار هر که او را دوست دارد، و دشمن دار هر که او را دشمن دارد. و در روایت زهری آمده که آن حضرت سه نوبت فرمود که: من اولی مردمان نیستم بمؤمنان؟

حاضران گفتند خدای و رسول او اولی اند بمؤمنان، چهارم بار فرمود که هر که من مولای اویم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶۸

پس علی مولای اوست. مؤلف کتاب می‌فرماید اگر کسی بدیده تحقیق در این کلام میمنت انجام نظر اندازد و هوا و هوس نفسانی را طرح کند و نیک تأمل نماید و قدم انصاف پیش نهد بر او همچو روز روشن شود که این کلام نص جلی است از آن حضرت بر امامت و خلافت و اقامت حجج باهره است بر کسی که در این امر نزاع دارد، و بسیاری ازین براهین باهره و أدله ظاهره سمت ذکر خواهد شد و

این قول بتقریب معنی اهل و عترت و آل بر سبیل اجمال مذکور شد و درین باب کمیت رحمه الله که ماح آل رسول بوده این ابیات فرموده

و یوم الدوح یوم غدیر خم	ابان له الولایة لو أطیعا
و لكن الرجال تبايعوها	فلم ار مثلها خطرا اضیعا
فکم ابلیغ بهم لعنا و لكن	اساء بذاک اولهم صنیعا
فصار لذاک اقربهم لعدل	الی جور و احفظهم مضيعا
اضاعوا امر قائدهم فضلوا	و أقومهم لدی الحدثن ریعا
تناسوا حقه و بغوا علیه	بلا تره و کان لهم قریعا
فقل لبنی امیة حیث حلوا	و ان خفت المهند و القطیعا
اجاع الله من اشبعتموه	و اشبع من بجود کما اجیعا

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۶۹

بمرضى السياسة هاشمی	یکون حیا لامته ربیعا
و لیثا فی المشاهد غیر نکس	لتقویم البریة مستطیعا
یقوم امرها و یذب عنها	و یترک جذبها ایدا مریعا

یعنی در روز دوح که روز غدیر خم است حضرت بامر کردگار ظاهر گردانید از برای امیر المؤمنین امامت و خلافت را اگر اطاعت کنند معاندان و سر از فرمان نه پیچند، و لکن خلائق حاضره آنجا در آن روز بیعت کردند بر امر خلافت فاما من ندیدم مثل آن خطری که ضایع ساختند بآن که بعد از آن انکار نمودند، پس بسا لعنی که متوجه آن جماعت است که اقرار را انکار کردند و بدتر آن لعن بر آن کس که اول این صنعت کرد و این قاعده نهاد پس برای این حرکت شنیع أقرب ایشان که شمه عدل میورزید سررشته او بجور کشید و أحفظ ایشان که دعوی دین‌داری داشت به تزییع منجر گشت و ضایع ساخت امر مقتدای خود را پس گمراه شدند و اقوم ایشان که داعیه‌اش این بود که در دین قایم است بواسطه این حادثه ترسیده آن را از دست گذاشت، و فراموش کردند حقوق دیرینه او را و بر او دست تعدی گشودند بی‌کره و اجباری و حال آنکه آن حضرت ایشان را قرین و همنشین بود، پس بگو ای حق‌گوی بنی امیه را هر جای که فرود آیند و دیوان مظالم را بر پای کنند و اگر چه ترسی از شمشیر آبدار هندی و بیم قتل باشد: که گرسنه کناد حق سبحانه و تعالی آن کس که شما او را سیر کرده باشید و سیر گرداناد آنکه شما او را گرسنه گذاشته باشید، و برضای دوستان امید از حضرت منان است که حسام صرام سیاست هاشمی در میان شما درآید و انتقام از شما بکشد و بفیض باران رحمت خود ریاض محتاجان را که امت عبارت از ایشان اند ربیع‌وار سبز و خرم سازد و شیر بیشه شجاعت بهجوم نامردان روی گردان نمیشود و امر خلائق را قایم میسازد و منع

مکاره از محبان مینماید، و شر دشمن از ایشان دفع میکند، و ربیعان و کشتزار ایشان همیشه تازه و خرم میدارد که باد قهر خصم بر ایشان نمیتواند وزید که آن را خشک و بیرونق سازد، این حال موقوف صاحب امر است که از غیب بیرون آید و بصمصام انتقام سیاه خانهای اهل نفاق بآتش قهر بسوزاند و گلشنهای اهل وفاق را بیاران مرحمت تازه و خرم گرداند، اللهم ارزقنا من عظیم نواله و اجعلنا من المشرفین بلقائه و وصاله. و دیگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح پیغمبر است علیه السلام که بر او کسی سوار شد از تلاطم طوفان مخالفت خلاص شد و کسی که از آن تخلف کرد در دریای قهر الهی غرق شد از دام آب بآتش پیوست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۰

همچو فرعون شوم گردن کش از ره آب رفته در آتش

و روایت کنند از علی بن حسین امام زین العابدین علیه السلام که روزی در مجلس میفرمود:

که ای گروه مردمان هر خاموشی که درو فکری نیست پس آن تباه است، و هر کلامی که درو ذکری نیست پس آن بیهوده است، بدانید و آگاه باشید که حق سبحانه و تعالی یاد میکند جماعتی را بسبب پدران و محافظت مینماید و نگاه میدارد أبناء را بآباء چنانچه در کلام خود یاد کرده که وَ كَانِ أَبُوهُمَا صَالِحًا که حضرت خضر را علیه السلام فرستاد و حفظ اموال آن دو یتیم کرد که در زیر زمین مدفون بود، بآن که تجدید آن علامت کرد تا مال ایشان ضایع نشود زیرا که یکی از پدران ایشان سمت صلاح داشته، از پدران بزرگوار بمن رسیده است که آن صالح از پدر دهم آن دو یتیم بوده، و ما خود عترت رسول الهیم، پس ما را محافظت کنید برای روح رسول الله (ص) و رعایت جانب ما را فرو مگذارید، پس از هر جانب در این مجلس فغان و گریه برخاست. و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که من از پیغمبر (ص) باین دو گوش خود شنیدم و الا کر بادا که میفرمود که: من مثل یک درختم که روینده است در بهشت، و فاطمه بار آن درخت است، و علی بار دهنده اوست، و حسن و حسین ثمره آن درختند، و محبان اهل بیت برگهای آن درخت حقا حقا که چنین است، «و صاحب کتاب فردوس نیز این حدیث روایت کرده». و روایتست از جابر بن عبد الله که حضرت رسول (ص) فرمود که: بهشت عنبر سرشت مشتاق چهار کس است از اهل من که بتحقیق دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و امر فرموده مرا بدوست داشتن ایشان که آنها: علی بن ابی طالب است و حسن و حسین و مهدی صلی الله علیهم، و مهدی کسی است که عیسی بن مریم در پی او نماز بگذارد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۱

و عمر بن ساکن گفت که من از ثابت بنانی شنیدم که می گفت که حقتعالی فرموده: وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى، ای الی ولایة اهل البیت علیهم السلام، یعنی من هر آینه آمرزنده‌ام کسی را که از ناشایست توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح ورزد بآن هدایت یابد بولایت اهل بیت علیهم السلام بی دوستی ایشان توبه و ایمان و عمل صالح هیچ قبول نیست.

بی مهر علی مایه سودت بجوی

بی حب علی بود وجودت بجوی

صد قبله و محراب سجودت بجوی

بالله که اگر علی امامت نبود

و دیگر آن حضرت (ص) فرموده که من شفیعم چهار طایفه را در روز قیامت: طائفه که گرمی دارند ذریت مرا. و طائفه که عند الحاجه حاجت ایشان را روا کنند، و طائفه که سعی نمایند در امور ایشان وقتی که مضطر باشند بآن امور، و طائفه که دوست دارند ایشان را بدل و زبان. و همچنین منقولست از کتاب فردوس که تألیف شیرویه دیلمی است که حضرت رسول فرمود که:

اول کسی که من شفاعت ایشان کنم در روز قیامت از امت من اهل بیت من خواهند بود پس

أقرب فالأقرب

الحدیث بتمامه. و ابن عباس روایت کند که آن حضرت فرمود که: من و علی از یکدختم و دیگر مردم از درختهای متفرقه. انس بن مالک روایت کند که پیغمبر فرمود که: ای معشر بنی عبدالمطلب بهترین اهل بهشت منم و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی صلی الله علیه و در حدیث دیگر بهترین مردمان واقع است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۲

و مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید: که آن حضرت تخصیص فرمود این جماعت را بذکر دون باقی ائمه علیهم السلام، چه هر چه او خود است در اثبات سیادت احتیاج بدلیل و برهان ندارد، زیرا که سید ولد آدم است و اما باقی ائمه سواء مهدی (ع) که ایشان بسعادت شهادت فائز شدند پس ایشان را بر غیر مزیت باشد، و اما مهدی (ع) چون صاحب دولت جدید و سعادت مستأنفه خواهد بود حق سبحانه و تعالی اعاده گرداند بیمن او دین خود را، و بعد اقامت دعوت او سلطنت خود را ظاهر سازد، و بتشییق قوت نصرت او برهان خود را قائم گرداند، و بلند سازد بحکم ایالت او ذکر خود را، پس عجب نباشد که او بهترین مردمان باشد و بذکر مخصوص گردد، و نیز تنبیه فرموده آن حضرت بر فضل او، وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا. و دیگر آن حضرت فرمود که: ما از اهل بیتیم که حقتعالی از ما زائل ساخت فواحش ظاهر و باطن را یعنی گناه ظاهر و باطن از ما بوجود نمی‌آید. ابن مسعود روایت کند که حضرت رسول (ص) فرمود که: ما جماعت اهل بیتیم که حقتعالی اختیار کرده از برای ما آخرت را بر دنیا. و هم از او مرویست که آن حضرت فرمود که دوستی آل محمد بهتر است از عبادت سالیانه و هر که بر دوستی ایشان بمیرد به بهشت داخل شود. زید بن ارقم گوید که: پنج چیز است که هر که بآن ایمان نماید معذور نباشد از ترک عمل آخرت یعنی عمل آخرت را بجای آورده که: آن زوجه صالحه است، و پسران نیکو کردار، و حسن معاشرت با مردم، و معیشت در بلاد خود کردن یعنی بقوت لا یموت قناعت کردن، و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ورزیدن. ام سلمه روایت کند از نبی (ص) که علی و شیعه او رستگارانند در روز قیامت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۳

و مؤلف میفرماید که: زیاده از این در باب عترت گفته شده بر آنچه ما ذکر کردیم آن را از مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول که تصنیف شیخ کمال الدین محمد بن طلحه است جزاه الله خیرا، و او شیخی است مشهور و فاضلی است مذکور گمان من آنست که وفات کرد رحمه الله در سنه أربع و خمسين و ستمائة و ترفع حال و زهد او و ترک کردن وزارت شام را و انقطاع او از دنیا و انزوای او از برای مشهور و معلوم است و عهد او قریب بوده و در حال انقطاع و انزوا این کتاب را تصنیف کرده با کتاب دائره، و او از رؤسا و اعیان شافعیان بود گفته است که:

عترت عشیره است، و بعضی گفته‌اند که ذریت و این هر دو در آل رسول یافت می‌شود علیهم السلام، اما عترت بواسطه آنکه عترت از اهل نزدیکترند و ایشان همچنین‌اند، و اما ذریت بسبب آنکه اولاد بنت رسول‌اند، و قرآن از این مخبر است که وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ

سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ عيسى را از ذريت ابراهيم عليه السلام شمرد و اتصال او از جهت مريم است عليهم السلام. مؤلف ميفرمايد رحمه الله كه: مؤيد قول كمال الدين بن طلحه رحمه الله قول رسول است (ص) كه صاحب كتاب فردوس از جابر بن عبد الله انصاري رضى الله عنه روايت کرده كه آن حضرت فرمود كه:

حق سبحانه و تعالى ذريت هر پيغمبری را در صلب او پديد آورده و خدای تعالی گردانیده ذريت مرا در صلب علی بن ابی طالب.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۴

و عز الدين محدث از عمر نقل میکند که من شنیدم از پیغمبر (ص) که فرمود: هر قومی که هست عصبه ایشان از قبل پدرشان می‌باشد الا اولاد فاطمه که من عصبه و پدر ایشانم. و دیگر ابن طلحه میگوید که: أما مستند ذوی القربی آنست که روایت کرده ابو الحسن علی بن احمد الواحدي در تفسیر خود بسند ابن عباس که چون آیت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد پرسیدند که یا رسول الله اینها چه کسانیست که حق تعالی امر فرموده ما را بمودت ایشان؟ فرمود که: علی و فاطمه است و هر دو پسر صلوات الله عليهم.

در ذکر خصوصیت امامت بائمه اثنا عشر (ع)

ابن طلحه رحمه الله میفرماید که: ثبوت امامت هر یک از ایشان بنص امیر المؤمنین است (ع) مر پسر خود را امام حسن، و از او به برادر خود امام حسین، و از او به پسر خود علی بن الحسین همچنین تا صاحب الزمان صلوات الله عليهم.

و اما انحصار ایشان در این عدد مخصوص پس هر کس از علما چیزی گفته‌اند بعضی بجانب افراط میل کرده‌اند و بعضی دیگر بطرف تفریط فرود آورده‌اند و طریق وسطی حسن است.

و من ذکر میکنم آنچه احسن است از نتایج فطن و ابین است از محاسن افکار در سرو علقن و ملخص

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۵

آن مذکور میگردد بر چند وجه. وجه اول آنچه متعلق بحروف و عدد است، و این آنست که ایمان و اسلام مبتنی بر دو کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است و هر یک از این دو اصل دوازده حرف است، و امامت فرع ایمان است پس واجب است که قائم بامامت دوازده امام باشند. وجه دوم آنکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده که وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا پس عددی که حق تعالی تعیین فرموده از جهت نقبا و ائمه دوازده است پس آنها که این امر قائم بایشان باشد باید که دوازده باشند، در لیلۃ العقبه که انصار بیعت کردند آن حضرت فرمود که اخراج کنید دوازده نقیب را در میان خود از برای من بعدد نقبای بنی اسرائیل پس این طریق گشت متبع مرغوب و عددی مرتفع مطلوب. وجه سیم آنکه حق تعالی فرمود که وَ مِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ قَطَعْنَا لَهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ أُسْبَاطًا پس گردانید اسباط که هدهد جانب حق‌اند باین عدد پس ائمه که هادیان طریق‌اند باید که باین عدد باشند. وجه چهارم آنکه مصالح متصرفه عالم حصول آن محتاج بزمان است، و زمان عبارت از لیل و نهار است، و هر یک از اینها در حال اعتدال مشتمل است بر دوازده ساعت و قیام مصالح عالم محتاج بائمه است که هدایت کنند و ارشاد نمایند پس عدد ایشان را موافق آن گردانید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۶

وجه پنجم آنکه صباحت این وجه واضح است. و فسحت انوار او لایح است. و تقریر او بر این وجه است که: نور امامت هادی قلوب و عقولست بسلوک طریق حق همچنان که نور شمس و قمر دلیل ابصار خلائق اند بسلوک طرق، و چون محل این دو نور از برای ابصار بروج اثنی عشر است، پس همچنین محل نور ثانی که هادی بصائر است نور ائمه اثنا عشر است.

تنبیه

وارد شده در حدیث نبوی که زمین و آنچه بروست محمولست بر حوت، و در این اشاره لطیفه و حکمت شریفه مندرج است و این آنست که آخر محل این نور حوت است که آخر بروج است، و او حامل ائصال وجود است از انسان و حیوان و غیر آن، پس آخر محل نور ثانی عشر که نور امامت است او حامل ائصال مصالح ادیان است که مهدی صاحب الزمان است صلوات الله علیه. وجه ششم آنکه این وجه از جمیع وجوه اولی است از روی مساق و أحلی است از روی مذاق.

و أجلی است از روی اشراق، و أعلى است بر صاحب فطنت از روی طباق. و تقریر آن بر این نهیج است که پیغمبر (ص) فرمود که: ائمه از قریش اند و در ایشان حصر فرموده، پس غیر ایشان وجود نگیرد و فرموده است که: مقدم دارید قریش را و بر ایشان تقدم مجوئید، و نسابه آورده اند که هر که ولد نصر بن کنانه است او قرشی است، و میانه نصر و پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده آب است هر گاه ما آن حضرت را مرکز دائره شرف سازیم آنچه متصاعد گردد در درجه آباء به نصر متصل می گردد، و آنچه منحدر بود در درجه ابناء بمهدی منتهی می شود،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۷

پس چون بثبوت رسیده که خطوط خارجه از مرکز بمحیط متساوی اند پس نظر کن بعین اعتبار بادوار اقدار باظهار این اصرار از حجب اُستار بآنوار مشکاه افکار که چگونه جریان یافت، و این مقدار کافیست از برای ذوی الابصار، «و این آخر کلام ابن طلحه است». مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: آنچه او فرموده دلیل معول علیه نیست در اثبات مطلوب، و حجت قاطعه نیست کسی که خواهد اظهار حق را از استار غیوب، و دفع نمیکند نزاع کسی که جری است در خلاف و شقاق بر اسلوب، زیرا که او مستند شده باستخراج آنچه در خواطر و اذهان است از مطابقه عدد بعددی، و کجا این معنی است از برهان که اگر قائل گوید که هر یک از آسمان و زمین و کواکب متحیره و ایام و بحار و اقالیم هفت هفت است پس واجب است که امامان نیز هفت باشند قائل اول را نیست که مسلم دارد این را و تصدیق نماید این را از ثانی.

پس اعتماد در امثال این امور بر نقل است، یا از نبی یا از ائمه صلوات الله علیهم، و اگر چه عقل اقتضای آن میکند که لا بد است از شخصی که قیام نماید بامور و مصالح مردم، و دلالت کند ایشان را بطریق خیرات، و اهتمام نماید باقامت حدود و استیفاء اموال و تفریق آن در وجوه آن، و حافظ نظام عالم باشد و غیر از این از مصالح، أما اقتضای تعیین عدد معلومی نمیکند و انحصار او در عدد دون عدد، و این بصریح نقل معلوم می شود یا بتأویل اگر احتیاجی بتأویل باشد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۸

و آن نقولی که من یافته‌ام در این باب از آن جمله آنست که نقل کردم از جمع بین صحیحین که جامع آن حافظ اُبی عبد الله محمد بن اُبی نصر بن عبد الله الحمیدیست که متفق علیه است مروی از جابر بن عبد الله، و دیگر از جابر بن سمره که گفت: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود:

خواهد بود بعد از من دوازده امیر پس از آن کلمه فرمود که من نشنیدم بعد از آن پدر من گفت که آن حضرت فرمود که: همه از قریش باشند.

و در حدیث شعبه نیز این چنین وارد است و در حدیث ابن عیینه آمده که آن حضرت فرمود که:

لا یزال امر مردم گذران باشد تا والی شود ایشان را دوازده امیر که از مردمان باشند بعد از آن کلمه فرمود که بر من مخفی ماند از پدر پرسیدم که چه فرمود گفت: فرمود که: آنها همه از قریش باشند و در روایت مسلم وارد است از حدیث سعد وقاص که من نوشتم بجابر بن سمره و با غلام خود نافع فرستادم نزد او که خبر کن مرا بچیزی که شنیده باشی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس نوشت بمن که من از آن حضرت شنیدم در عشیه روز جمعه که اسلمی را رجم فرمود که میفرمود: لا یزال دین قائم باشد تا وقت قیامت درآید یا بیاید بر شما دوازده خلیفه که همه از قریش باشند. و مثل این روایت کرده عامر شعبی از جابر بن سمره، و حصین بن عبد الرحمن هم از او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۷۹

و در مسند احمد حنبل از مسروق مرویست که ما با عبد الله در مسجد نشسته بودیم نزدیک یک دیگر که مردی درآمد و گفت: ای پسر مسعود آیا هیچ حدیث کرد پیغمبر شما بشما که بعد از او چند خلیفه خواهند بود؟ گفت: بلی فرمود که: عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل باشد. و ما طلب میکنیم از ایشان بعد از نقل این اخبار که تعیین کنند این دوازده خلیفه را، پس لا بد است ایشان را یکی از دو امر.

یا تعیین این عددشان می باید کردن و این خود ممکن نیست زیرا که ولات این امر از صحابه و بنی امیه و بنی عباس زیاده از پنجاه بودند.

یا مقرر و مسلمشان می باید داشت که اخبار وارده که در این کتب مذکور است همه واهی و ضعیف و غیر مصحح است و اعتماد را نمیشاید، و ما باین قول از ایشان راضییم و شکر ایشان می گوئیم که فوائد بسیار بر این مترتب است.

یا التزام بقسم ثالث نمایند که آن اقرار بائمه اثنی عشر است از جهت انحصار آن در این اقسام ثلاثه و این الزامیست زیدیه را نیز، و این الزام را محیص و مفری نیست اگر انصاف پیش آرند و طریق حق را از دست نگذارند و از مکابره و عناد بگذرند که حق از باطل امتیاز یافته و پرتو نور حقیقت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۰

بر دل هر منصف تافته. چه امامت و خلافت ائمه اثنا عشر نزد ما مقرر و معین شده بنصوص واضحه جلیه بی شائبه ریب و شک، و ما را در احتجاج بامامت ایشان احتیاج نیست که از کتب ایشان استنباط کنیم و ایراد این از کتب ایشان بواسطه آن بود تا بر ایشان حجت باشد.

و قدح نمیکنند در مراد و مقصود ما که ایشان ممنوع بودند از خلافت و معزول بودند از منصبی که حق سبحانه و تعالی بر ایشان اختیار فرموده و جماعتی بغیر حق و تعدی آن را از ایشان اخذ کرده باشند، زیرا که تکذیب و انبیا کردن و ایشان را مدخل ندادن در اموری که بآن مبعوثاند قدح در نبوت ایشان نمیکنند، پس بواسطه عناد بعضی نابکار نقص در شرف ایشان نشود، بلکه وبال و وخامت عاقبت بر آن جماعت خواهد بود که کمر عداوت بسته و منصوب من قبل الله را مدخل نمیدهند که عزیز کرده خدا را دلیل نتوان ساخت، و بتعدی بر

ایشان اطفاء نور ایشان نمیتوان کرد. و امیر المؤمنین (ع) فرموده‌اند که بر مؤمن نقص و ذلتی نیست در آنکه مظلوم باشد مادام که شک نیارود در دین و ریب ننماید بیقین خود. و عمار یاسر رضوان الله علیه در ایام صفین میفرمود که: و الله که اگر دشمن بضرش شمشیر ما را از عالم بیرون کند هر آینه میدانیم که ما بر حقیق و ایشان بر باطل، و اگر کسی در این امور تأمل نماید وضوح تمام دارد که حق کیست و باطل چیست. و اما نص بر امامت ایشان بر آن وجه است که کمال الدین بن طلحه ایراد نمود که پیغمبر (ص) «ج ۵»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۱

نص فرمود در باره امیر المؤمنین (ع) چنانچه در محلس مبین خواهد شد هم از طرق ما و هم از طرق ایشان. و اما عدد و تعیین و عصمت ایشان ثابت شده در کتب اصول ما و خبر داده‌اند بنص جلی ما را بولایت امامت هر یک از ایشان و امامت امام دوازدهم با اسم و صفت و حال غیبت و امر ظهور او، و این نزد ما ثابت شده و بصحت رسیده که احتیاج بغیر خود نداریم در این باب، و ما ذکر میکنیم چیزی از اقوال ایشان تا بر ایشان حجت باشد، و بسط این قول و مفصل این مجمل در اخبار صاحب الزمان صلوات الله علیه سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی.

ذکر امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام

بدان که آن حضرت صلوات الله علیه بمکه معظمه در خانه کعبه متولد شده در روز جمعه سیزدهم ماه رجب المرجب بعد از عام الفیل بسی سال و غیر آن حضرت دیگری در خانه کعبه متولد نشده نه پیش از او و نه بعد از او، و این فضیلت و شرفیست که حق سبحانه و تعالی مخصوص او گردانیده از جهت اعلا‌ی شان و اعتلای مکان آن حضرت.

و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است، و او بمنزله مادر رسول الله (ص) بود که آن حضرت را در کنار گرفتی و تربیت کردی و از سابقات مؤمنات است و هجرت کرد با پیغمبر بمدینه و کفن فرمود پیغمبر او را به پیراهن مبارک خود که تا از حشرات زمین محفوظ ماند و خود را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۲

در قبر او افکند تا از فشردن قبر ایمن شود، و تلقین فرمود او را بولایت امیر المؤمنین و خود تا درون قبر رفت و لحد کند و خاک بیرون می‌ریخت و چون لحد تمام فرمود در آنجا خسیبیده و بعد از آن این دعا فرمود که:

الله الذی یحیی و یمیت و هو حی لا یموت اغفر لأمی فاطمه بنت اسد، و لقتها حجتها و وسع علیها مدخلها بحق نبیک محمد و الأنبیاء الذین من قبلی فانک ارحم الراحمین

و امیر المؤمنین (ع) اول هاشمی بود که از دو هاشمی بوجود آمد: یکی ابو طالب و دیگر فاطمه بنت اسد و بعضی گفته‌اند در حال تولد آن حضرت بیست و هشت سال از عام الفیل گذشته بود اما نزد ما اول اصح است. ابن مغزالی فقیه مالکی روایت کند از علی بن حسین علیهما السلام که ما بزیارت پدر بزرگوار خود امام حسین (ع) رفته بودیم و در آنجا زنان بسیار بطواف آمده بودند یکی از ایشان بجانب من آمد و گفتم تو کیستی، گفت من زبده بنت عجلان از بنی ساعده، گفتم: نزد تو هیچ چیز هست از حکایات و روایت که برای ما بگوئی، گفت بلی و الله که حدیث کرد بمن ام عماره بنت عبادة بن نضلة بن مالک بن عجلان ساعدی که:

ما یک روزی در مکه در میان زنان عرب نشسته بودیم که ابو طالب پیدا شد بغایت حزین و غمین پرسیدیم که حال تو چیست، گفت که فاطمه بنت اسد بدرد زادن است و بسی ألم دارد من برای آن غمگینم و دست مرا گرفت و بخانه کعبه برد و گفت اینجا بنشین بیاد اسم حقتعالی در این حالت او را وضع حمل شد و از درد آن خلاصی یافت و فرزندی آورد بغایت مسرور و پر نور و بسی پاک و پاکیزه که بزبائی روی و موی او ندیدم، و او را علی نام نهادند، و پیغمبر آمد و او را برداشت و بمنزل او برد، بعد از آن امام زین العابدین (ع) فرمود: و الله که من هرگز سخنی از این بهتر و با ذوق تر نشنیدم. و در کتاب بشائر مصطفی آورده مرویست از یزید بن قعنب که او گفت: من نشسته بودم با

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۳

عباس بن عبد المطلب و جماعتی از بنی عبد العزی در برابر خانه کعبه که: آمد فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین (ع) که باو حامله بود و نه ماه از حمل او گذشته ناگاه اثر طلق و علامت زادن بر وی ظاهر شد و مجال بیرون رفتن از مسجد نماند گفت بار خدایا من ایمان دارم بتو و بآنچه از پیش تو بما آمده از رسل و کتب و تصدیق کلام جد خودم ابراهیم خلیل (ع) میکنم که این خانه را بنا کرده: پس بحق بانی این خانه و بحق مولودی که در شکم منست که این امر را بر من آسان گردانی، یزید بن قعنب می‌گوید که دیدم که دیوار پشت خانه شق شد و فاطمه بنت اسد باندرون رفت و از چشم ما غائب شد و باز دیوار خانه بحال خود باز آمد، پس ما خواستیم که قفل خانه را بگشائیم بهیچ وجه نتوانستیم گشود، دانستیم که خدای تعالی را در این سری و حکمتی است دست بداشتیم تا روز چهارم دیدیم که از آنجا بیرون آمد و امیر المؤمنین صلی الله علیه را بر روی دست داشت مثل دانه مروارید و می‌گفت که: مرا فضیلت است بر دیگر زنان، زیرا که آسیه بنت مزاحم عبادت کرد خدای را به پنهانی در موضعی که حقتعالی دوست نمیدارد که او را آنجا عبادت کنند مگر بر سبیل اضطرار، و مریم بنت عمران درخت خرما خشک را جنبانید در وقت ولادت تا از آن خرما تر و تازه خورد، و من در حرم تو که بیت الله است در رفتم و از ثمار جنت و ارزاق آن خوردم و چون خواستم که بیرون آیم هاتفی آواز داد که: ای فاطمه او را نام علی کن که او علی عالیست و بلند مرتبه است و خدای علی اعلی است میفرماید که من نام او را از نام خود مشتق ساختم، و او را بأخلاق خود متخلق گردانیدم، و واقف ساختم او را بر غوامض علوم خود، و او آن کسی است که بتان را در خانه کعبه بشکند و زیر و زبر نماید، و بر پشت خانه من اذان گوید و تقدیس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۴

و تمجید مرا بر زبان راند، پس خوشا حال کسی که او را دوست دارد و طاعت او نماید، و وای بر کسی که او را دشمن دارد و عصیان او ورزد.

چون این خبر بحضرت خیر البشر رسید بغایت شادمان گشت و در آن وقت آن حضرت سی ساله بود و رسول الله بسیار او را دوست داشتی و مهد او را نزدیک فراش خود نهادی، و در وقت خواب جنبانیدی و شیر و شربت در حلقش ریختی، و او را شستی، و انواع نوازش فرمودی که اطفال را خوش آید، و بر سینه و دوش خود نشانیدی، و اکثر تربیتش خود فرمودی، و دائم گفتی که این برادر و ولی و ناصر و صفی و ذخیره و پشت و پناه و داماد و وصی و زوج کریمه و امین بر وصیت و خلیفه منست، و رسول الله اکثر اوقات او را بر دوش مبارک نشانیدی و بگرد کوچها و کوههای مکه و شعاب و وادیهای آنجا گردانیدی، صلی الله علی الحامل و المحمول. ابو عمرو زاهد گوید که: ابن اعرابی گفته که: فاطمه بنت اسد او را اول اُسد نام کرده بود از جهت احیای نام پدر اما چون ابو طالب آمد او را علی تسمیه کرد. و آن حضرت اول آن جماعت بود از اهل بیت و صحابه که تصدیق قول حق و کلام نبی فرمود و اول آنکه چون دعوت

کردند باسلام اجابت نمود، و همیشه نصرت دین و جهاد مشرکین میکرد و شر ایشان را دفع مینمود از اهل ایمان، و میکشت اهل زیغ و طغیان، و بود ناشر عدل و احسان، و مؤید معالم کتاب و سنت آن حضرت بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۵

و بعد از بعثت بیست و سه سال با رسول الله صلی الله علیه و آله بود، سیزده سال از آن در مکه با آن حضرت مقام داشت قبل از هجرت و در جمیع محن و فتن با رسول الله سهیم و شریک بوده با آن جفاهای قریش صابر بود و تحمل مینمود و ده سال دیگر بعد از هجرت بمدینه با آن حضرت مقام کرد و بذوالفقار آبدار دفع و قمع کفار مینمود و در مواقف و مشاهد حاضر بود با ثبوت قدم اگر چه اقدام دیگران لغزان بود.

تا آنکه روح طیب او در اعلیٰ علیین مقام ساخت، و در آن وقت شصت و سه سال داشت، و اختلاف افتاد در میان امت بعد از وفات رسول الله (ص) در باب خلافت.

پس گروه آن حضرت که همه بنی هاشم بودند و سلمان و عمار و ابو ذر و مقداد و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و امثال ایشان از أجله مهاجرین و انصار گفتند که: خلیفه بعد از رسول الله امیر المؤمنین است صلوات الله علیهما، زیرا که جامع جمیع صفات فضل و کمال است و خصایصی که در او یافت می‌شود در غیر او نیست از سبقت اسلام و معرفت احکام و سعی وجد در جهاد و بلوغ غایت قصوی در زهد و ورع و صلاح و آنچه بود مر او را از حق قربی.

و نص الهی بر این وارد است مثل **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ**

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۶

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و این آیت وافی هدایت باجماع امت در شأن آن حضرت سمت نزول یافته در وقتی که در نماز انگشتی بسائل داد پس چون چنین است ولایتی که مراد اولی بتصرف است در این آیت از برای خدا و رسول او پس برای امیر المؤمنین نیز ثابت خواهد بود بنص قرآن. و بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله در یوم الدار که جمیع بنی عبد المطلب جمع بودند و غیر ایشان آنجا نبود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در میان آن جمع فرمود که؛ هر که مرا معاونت نماید و مدد کند در این امر او برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من است در میان شما بعد از من حضرت امیر (ع) میفرماید که من از همه آنها کوچکتر بودم بسال و ضعیف‌تر از روی جثه و بصر و ساق برخاستم و گفتم معاون و مدد تو در این امر منم. و این صریح است در استخلاف، و ابن جریر طبری و ابن اثیر جزری نیز این حدیث را آورده‌اند بآلفاظ متقاربه. و در غدیر خم فرمود که: آیا نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان، همه گفتند: بلی، آن حضرت فرمود که:

من کنت مولاه فعلی مولاه

، چنانچه مذکور شد و این حدیث متفق علیه است. پس واجب باشد او را از ولایت آنچه واجب بود پیغمبر را و این نص ظاهر جلی است اگر بغض جبلی بحرکت نیاید. و در وقت توجه بجانب تبوک فرمود که:

انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۷

تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود، یعنی اگر میبود تو میبودی. و این حدیث نیز در صحاح است، و از مسند احمد بن حنبل نیز منقولست بچند طریق، پس ثابت باشد وزارت او از برای رسول و قیام بهر چه هارون بآن اقدام نموده، الا نبوت را که استثنا فرمود چنانچه قرآن از آن مخبر است که وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ هَارُوْنَ اَحِيْ اَشْدُدْ بِهٖ اُرْرِيْ وَ اَشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِيْ و در استخلاف فرمود که: اَخْلَفْنِيْ فِيْ قَوْمِيْ وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ پس خلافت او ثابت شد بحکم تنزیل و هر چه از برای هارون ثابت بود آن حضرت برای او مقرر کرد غیر نبوت، و او را خلیفه خود ساخت که پشت او باو محکم شود و قیام بامور دین نماید که دین استحکام پیدا کند.

و این در کتاب بسیار مذکور خواهد شد بتقریب. و امامت او بعد از نبی صلی الله علیه و آله سی سال بود از آن جمله بیست و چهار سال و چند ماه ممنوع بود از تصرف که بتقیه و مدارا سلوک میفرمود بواسطه قلت انصار چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که:

«فطفقت أرتی بین أن اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء»

یعنی من در ایستادم و فکر میکردم در میان دو امر بآن که حمله آرم بدست بریده که کنایه از عدم ناصر است، یا آنکه صبر کنم بر این ظلمت پر وحشت که راه به بیرون نمیروند، و پنج سال و چند ماه دیگر مشغول بود بجهاد منافقین از ناکثین و قاسطین و مارقین که اول جنگ جمل است که با طلحه و زبیر کرد، و دوم جنگ صفین است که با معاویه غاویه کرد، و سیم جنگ نهروان است که با خوارج کرد، و تفصیل آن مذکور خواهد شد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۸

ان شاء الله تعالی، چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکه ممنوع بود از احکام نبوت و خائف و محبوس و هارب که اصلاً متمکن از جهاد کفره و دفع شر فجره از مؤمنان نبود، و بعد از هجرت که تمکن پیدا شد بجهاد کفار پرداخت و بیخ و ریشه ایشان برانداخت.

ذکر نسب امیر المؤمنین (ع) از قبل پدر

اوست ابو الحسن علی بن ابی طالب و ابو طالب عبد مناف نام داشته و کنیت ابو طالب بوده، و ابو طالب پسر عبد المطلب است که نام او شیبۀ الحمد بوده و کنیتش أبو الحارث، و اینجا نسب آن حضرت و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بهم میرسد و آن از پیش مذکور شد، و ابو طالب را چهار پسر بود: طالب و عقیل و جعفر و امیر المؤمنین و هر یک از ایشان بده سال بزرگتر است از آن دیگر بترتیب و طالب را عقب نبود، و یک دختر که ام هانی است که نام او فاخته بوده و مادر همه فاطمه بنت اسد است. و این را ضیاء الدین ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب ذکر کرده و ابو المؤید این ابیات را در نسب آن حضرت علیه الصلاة والسلام فرموده:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۸۹

نسب المطهر بین انساب الوری کالشمس بین کواکب الانساب

و الشمس ان طلعت فما من کوکب الا تغیب فی نقاب حجاب

یعنی این نسب پاکیزه که در میان انساب خلائق ظهور یافته مثل آفتاب عالم تاب است در میان کواکب انساب و شمس چون طالع شد پس نمی ماند از کواکب الا غائب شود و متواری گردد در نقاب حجاب.

و نیز او آورده که من سه بیت را یافتم بخط زجاج نصرانی در مدح امیر المؤمنین گفته و آن اینست:

علی امیر المؤمنین صریماً
و ما لسواه فی الخلافة مطمع
له النسب العالی و اسلامه الذی
تقدم فیه و الفضائل اجمع
و لو كنت اهوی ملة غیر ملتی
لما كنت الا مسلماً اتشیع

یعنی امیر المؤمنین (ع) حجت قاطعه است و غیر از آن حضرت بعد از پیغمبر دیگری در خلافت طمع نکند که مرکز دائره خلافت آن حضرت است و مر او راست نسب عالی، و در اسلام و تصدیق قول نبی از همه سابق است و جمیع فضائل در او مجتمع، و اگر میبودم من که دوست میداشتم و اختیار میکردم ملتی را غیر ملت خود نمی بودم من مگر مسلمانی که از شیعه آن حضرت می بودم یعنی مؤمنی شیعه. و مؤلف رحمه الله میفرماید که نقل کردم از کتاب موالید ائمه علیهم السلام که تصنیف ابن خشاب است و بخط ابن وضاح که: امیر المؤمنین (ع) در وقت رحلت شصت و پنج ساله بوده، و چهل سال از هجرت گذشته بود، در محل نزول وحی به نبی دوازده ساله بوده، و اقامت فرمود با نبی صلی الله علیه و آله در مکه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۰

سیزده سال، بعد از آن هجرت کرد بمدینه و اقامت نمود با آن حضرت ده سال، و بعد از آن سی سال دیگر زندگانی فرمود. و در شب جمعه بدارالقرار انتقال نمود، و قبر مبارکش در غری است، و کنیتش ابو الحسن و ابو الحسین، و لقبش سید الوصیین، و قائد الغر المحجلین، و امیر المؤمنین، و صدیق اعظم، و فاروق اکبر، و قسم النار، و وصی، و حیدر، و ابو تراب. پس نظر اعتبار در این کتاب گمار که مصنف و کاتب او از اعیان اصحاب احمد بن حنبل اند و اعتراف کردند که صدیق اکبر و فاروق اعظم آن حضرتست، و حال آنکه غیر او را بر او تفضیل میکنند که مراتب او از جمیع وجوه از مراتب آن حضرت فروترست، و خود می گویند که آن حضرت اکبر و اعظم است، این امریست عجیب و صورتیست غریب.

ذکر کنیت آن حضرت صلوات الله علیه

کنیت آن حضرت ابو الحسن، و ابو الحسین، و ابو تراب است، خوارزمی رحمه الله آورده که امیر المؤمنین (ع) میفرمود: که امام حسن علیه السلام در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا أبو الحسین میخواند و امام حسین (ع) در آن وقت مرا ابو الحسن و ایشان رسول الله را پدر میدیدند، و چون آن حضرت رحلت فرمود مرا هر کس پدر خود میخواند. و نقل کردم از کتاب خوارزمی نیز آنچه نقل نمودم از کتاب مناقب ابن مردویه روایت از جابر رضی الله عنه گفتم: شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله سه روز پیش از وفات آن حضرت که میفرمود بامیر المؤمنین علیه السلام که: سلام بر تو ای پدر ریحانتین، من وصیت میکنم ترا بدو ریحان بوستان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۱

من که در دنیا ایشان را عزیز داری، و نظر مرحمت بحال ایشان گماری که اندکی مانده که دو رکن تو شکسته شود، آنگاه من حق سبحانه و تعالی را بر تو خلیفه میسازم که حفظ تو نماید.

چون پیغمبر رحلت فرمود آن حضرت فرمود که یکی از دو رکنی که پیغمبر فرموده بود مراد این بود که شکست، و بعد از آنکه حضرت فاطمه نیز وفات یافت آن حضرت فرمود که رکنی دیگر این بود. و نقل کردم از مناقب خوارزمی روایت از سهل بن سعد که او گفت: مردی از آل مروان که عامل مدینه بود مرا طلب کرد و بناسزا گفتن تهدید نمود، من ابا کردم و قبول نمودم پس آن ملعون گفت که بیا و ابو تراب را ناسزا بگوی، من گفتم: معاذ الله نبود اسمی مر علی را که دوست تر باشد نزد او از ابو تراب و آن حضرت فرح میفرمود هر که او را باین نام میخواند، گفت: بچه سبب او را ابو تراب میگفتند؟ گفت بواسطه آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله یک روزی آمد بخانه فاطمه علیها السلام و امیر المؤمنین علیه السلام را در آن خانه نیافت پرسید که ای فاطمه پسر عم تو کجاست، گفت میان من و او صورتی واقع شد غضب کرده بیرون فرمود نزد من قیلوله نکرد، پس حضرت رسول شخصی را فرستاد تا ببیند که آن حضرت کجاست، رفت بازگشت و گفت: یا رسول الله در مسجد خواب کرده است، حضرت رسول بمسجد درآمد دید که خواب کرده و ردای مبارکش از دوش افتاده و خاک بر سر و روی مبارکش نشسته، آن حضرت خاک از سر و روی مبارکش پاک میکرد میفرمود که: برخیز ای ابو تراب، و این را مکرر فرمود، و ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری و ابو الحسین مسلم بن حجاج نیشابوری نیز این را آورده اند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۲

و در مناقب خوارزمی از ابن عباس روایت میکنند که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مواخات و برادری گرفت هر دو کس را میان مهاجر و انصار از اصحاب خود، و مواخات نفرمود امیر المؤمنین را بهیچ از آنها، آن حضرت خشمناک بیرون رفت تا رسید بجدولی که در زمین آنجا بود، دست مبارک را زیر سر نهاده خواب کرد، باد روی مبارکش را غبار آلوده ساخت و پیغمبر در طلب بود تا او را اینجا یافت گوشه پای مبارک بر او نهاد و گفت: برخیز چنین صلاح دیدی که ابو تراب باشی آیا بر من غضب کردی که من برادری گرفتم میان مهاجر و انصار و نگرفتم میان تو و یکی از آنها، آیا تو راضی نیستی که باشی نسبت بمن بمنزله هارون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود، بدان و آگاه باش که هر که دوست دارد ترا امن و ایمان بگرد او درمی آیند و با ایمان از همه سختیها ایمن میگردد، و هر که دشمن دارد ترا حق سبحانه و تعالی بمیراند او را مردن زمان جاهلیت یعنی کافر میراند او را حساب کرده شود بعمل خودش در اسلام.

این ابیات را عباس فرموده وقتی که مردم به ابو بکر بیعت کردند در مدح امیر المؤمنین علیه السلام:

ما کنت احسب ان الامر منصرف	عن هاشم ثم منها عن ابي حسن
أ لیس اول من صلی لقبلتکم	و اعلم الناس بالآثار و السنن
و اقرب الناس عهدا بالنبی و من	جبریل عون له فی الغسل و الکفن
من فیه ما فی جمیع الناس کلهم	و لیس فی الناس ما فیه من الحسن
ما ذا الذی رد کم عنه فنعرفه	ها ان بیعتکم من اول الفتن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۳

یعنی نبودم من که پنداشته باشم که امر خلافت منصرف شود از بنی هاشم باز از ایشان از ابی الحسن که امیر المؤمنین است علیه السلام آیا نبود آن حضرت اول آن کس که بقبله شما نماز گذارد و اعلم مردم نبود باخبار و احادیث و سنن بلکه در همه فن، و اقرب مردم نبود از روی عهد به پیغمبر و او آن کس نبود که جبرئیل او را مدد میکرد در غسل و کفن پیغمبر یعنی اینها همه بود آن حضرت آن کسی است که در او جمع است جمیع فضائل که در همه مردم است، و نیست در مردم آنچه در او هست از حسن اخلاق، چه چیز شما را بازداشت از متابعت او و حال آنکه شما او را میشناختید بعلم و حلم و حسب و نسب، اینک بتحقیق که بیعت شما از اول فتنه است که روی بمردم آورده.

و القاب آن حضرت

امیر المؤمنین است، و یعسوب الدین و المسلمین، و مبیر الشریک و المشرکین، و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین، و مولی المؤمنین، و شبیه هارون، و المرتضی، و نفس الرسول، و أخوه، و زوج البتول، و سیف الله المسلول، و أبو السبطين، و امیر البرره، و قاتل الفجره، و قسیم الجنه و النار، و صاحب اللوا، و سید العرب، و خاصف النعل، و کشاف الکرب، و الصدیق الاکبر، و ابو الریحانتین، و ذو القرنین، و الهادی، و الفاروق، و الداعی، و الشاهد، و باب المدینه، و بیضه البلد، و المولی،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۴

و الوصی، و قاضی دین الرسول، و منجز وعده. و أبو المؤید خوارزمی در ألقاب آن حضرت میفرماید که: امیر المؤمنین، و یعسوب المسلمین، و غره المهاجرین، و صفوة الهاشمیین، و قاتل الکافرین و الناکثین و القاسطین و المارقین، کرار غیر فرار، جداسازنده فقار هر ذی غدر به ذو الفقار، صنو جعفر طیار، قسیم جنت و النار، مرگ چشاننده جیش جرار، زننده جوه زر سرخ و سفید را بید احتقار، ابو ترابی که مالنده رویهای یلان است بر خاک مذلت، و جوانمردی که رساننده طعن سنان است بر پشت و پهلوی عدوی بی مکت، جوادی که جود او از حد حساب بیرون است، و مطعمی که اطعام او از هر چه گوئی افزونست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۵

حلال جمیع مشکلات بجواب صواب، و جواب ده تمام معضلات بقانون آداب، گریزاننده لشگرهای خون آشام، شکننده اصنام در بیت الله الحرام، گشاینده باب بیت شرف در محراب نزد سد ابواب جمیع اصحاب، مشعوف بجمیع طاعات، موصوف باحسن صفات، ضرغام روز جمل.

رد شمس از برای اجلال او نزد طفل که بعد از عصر است، و شجاع سهل و جبل، و زوج بتول عذرا فاطمه زهراء، مدل اعدا، معز اولیاء، أخطب خطباء، قدوه اهل کسا، امام ائمه اتقیا، شهید ابو الشهداء، أشهر اهل بطحا، رنگین سازنده معرکه را بخون اعدا، خالی سازنده ید همت را از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۶

صفرا و حمرا و بیضا، بی فرزند نشاننده امهات کفره، شکافنده فریقها فجره، مقوی اعضاء برره، بالا دست بیعت شجره.

بیرون کننده عیون سحره، روشن کننده زمین و زمان، گستراننده امن و امان، نصب کننده الویه و رایات؛ اندازنده سران را در مهلکه غمرات، ممیت بدعت، محیی سنت، کاتب جوائز اهل جنت، سید عرب، مظهر عجب، مخصوص باشرف نسب، هاشمی الام و الأب، افصح

فصحاء اهل خطب، نفس رسول دو روز مباحله ساعد در روز مضاوله، خطیب منبر سلونی در روز مضاوله، صاحب سر رسول الله رازگوی و لکن الله اجتباہ.

واسطه قلاده نبوت، ملتقی شرف ابوت، نقطه دایره مروت، محیط بحر سخاوت، سرآمد معرکه شجاعت، وارث علم و رسالت و نبوت؛ حصن حصین، خلیفه امین، أعلم اهل روی زمین، رسول را انیس و همنشین. «ج ۶»

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۷

رقعه بر مرقعه زنده تا غایت شرمندگی از دو زنده، دیار اتمام از پیش خود رانده، و فرس همت بر او دوانده، درر و غرر هر نوع کلام بالماس زبان معجز نظام سفته، و در شب غار در خوابگاه پیغمبر خفته، آخو رسول الله و ابن عمه و کشاف کربه و غمه و مساهمه فی طمه و رمه بعضه بعض البتول، و ولده والد الرسول.

هو من رسول الله دمه دمه و لحمه لحمه و عظمه عظمه و علمه علمه و سلمه سلمه و حربہ حربہ و فرعه فرعه و نبعه نبعه و نجره نجره و فخره فخره و جده جده و حده حده، أنهار فضایل در دنیا از بحور فضائل اوست، و ریاض توحید و عدل از بساتین خطب و رسائل اوست، شیر بیشه مردی، کان سخا و جوانمردی، مفتاح خزائن رحمت، مصباح لیالی ظلمت، جواهر عقول، رابطه وصول، شمس ضحی

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۸

قمر ام قری، مبشر باعظم بشری، مطلق دنیا، مؤثر آخری بر اولی، مستند فتوی، متوی تقوی، نظیر هارون من موسی، مولی هر مولی، شدید قوی، سالک طریقت مثلی، معتصم بعروه وثقی؛ فتی اخو الفتی، مکرم بنزول هل ائی، معزز بورود انما، أشجع هر پیاده و سوار، أرفع هر روزه‌دار و نمازگزار، مدلل محجه بیضا، مبرهن حجت زهرا.

چیدن ثمار علم از شجره مثمره علم اوست، و یافتن جواهر فضایل از خورده ریزه قلم اوست، انعام عامش بهمه اهل عالم رسیده، و اعلام همتش تا ایوان کیوان کشیده.

او محارب کفره و فجره است بنص تنزیل و بوجه تأویل، و او مبشر ببشارت منصور من نصره است نزد هر کبیر و جلیل، و او آن رفیع شانی است که مذکور است در توراہ و انجیل، و او بر مؤمنان رحیم

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۹۹

است و بر دوستان حلیم. هو علی العلی الوسی الولی الهاشمی المکی المدنی الابطحی الطالبی الرضی المرضی الصفی الوفی.

او آن کس است که حقایق یقین در جبین مبین او هویداست، و هر چه در مداخل و مناقب او گوئی از آن برتر و اعلاست، پس در این مقام اعتراف بعجز رواست، اللهم صل و سلم علیه

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۰

در ذکر صفت آن حضرت

ابو المؤید خوارزمی روایت میکند از ابی اسحاق که او گفت که من امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم که موی سر و لحيه مبارکش سفید شده بود مردی بود میانه بالای شکم دار. و این منده گوید که گندمگون بود و چشمهای مبارکش گران و گشاد و شکم دار بود مایل به کوتاهی در قامت بحد اعتدال موی سر و محاسنش سفید شده بود، و زیاده کرده محمد بن حبيب بغدادی که صاحب محبر کبير است در صفات آن حضرت که آدم اللون خوش صورت درشت استخوان بود. مشهور بأنزع البطين أما در صورت آنزع کسی را میگویند که دو جانب جبهه او بی موی باشد، و بطین کسی را که شکم دار باشد آن حضرت آنچنان بوده، و أما بحسب معنی نزع بمعنی اشتیاق آمده بمعنی کندن چیزی از جای، و آن حضرت متصف باین دو معنی هست زیرا که خود را کنده است از جمیع مناهی و سیآت از جهت اشتیاق باکتساب أشق طاعات و حسنات.

و ملقب به بطین بحسب معنی آنست که آن حضرت مملو است از علوم بعضی را اظهار فرموده بر وفق مراد هر کس که بمدعای خود میرسد و طریق حق الیقین از آن معلوم میکند، و آنچه ظاهر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۱

شده از علوم آن حضرت أشهر است از روز نورانی در ظهور و اسیر از باد مشرقی در عبور، و أما علوم باطنی آن حضرت فهم کسی بآن نرسیده، و لهذا میفرمود که: اندراج و اندماج علوم فرموده‌ام در کانون سینه خود که اگر لب بآن بگشایم مضطرب شوید و بکنه آن نرسید مثل ریسمانی که در چاه بی پایان فرو گذارند که به ته آن نرسد و بلرزید همچون ریسمان که میلرزد. و آنچه عز محدث در صفت آن حضرت آورده در وقتی که بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل از او طلب نموده بود اینست که:

آن حضرت در قامت میانه بالا بود در میان مردان و چشمهای مبارکش سیاه بود با گشادگی و روی داشت در صورت مثل قرص قمر در شب بدر، و شکم دار و عریض شانه بود و کفهای مبارکش بدرستی مایل بود، گردن کشیده داشت مثل گردن ابریق نقره در بلندی و سفیدی، و بدو طرف پیش سر مبارکش موی نداشت و محاسن مبارکش پر موی بود در نرمی مثل حریر و بازوی مبارکش از ساعد تمیز نمیشد کردن و اگر بکف مبارک سر دست کسی را بگرفتی او را قوت و توانائی آن نبود که از او جدا سازد، در هر معرکه دلیر بودی و همه یلان زبون قوت شجاعت او بودند، و در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۲

هر جا که با کسی نبرد کردی بر او منصور شدی. و گفت معاویه غاویه بضرار بن زمره که وصف کن علی را بآنچه میدانی، ضرار گفت مرا معاف دار.

او در مبالغه افزود که البته در وصف او چیزی بگوی گفت چون لا بد است و الله که او غایت مقاصد و مآرب مردم بود، قوت ظاهر و باطن او بکمال بود، سخن او فصل بود در قضا، و حکم او عدل در میان برابری، علوم منفجر بود از جوانب او، و حکم منشق «متنطق خ» از نواحی او، روی همت از دنیای دنی و زینت او گردانیده بود، و روی طاعت در شبهای با وحشت بطاعت حق آورده، و اشک بسیار از دیده مبارک ریختی، و فکر بیشمار در امور اخروی فرمودی، از لباس آنچه درشت تر بود پوشیدی، و از طعام آنچه غلیظتر بودی نوشیدی، و در میان ما مثل یکی از ما زندگانی کردی، هر چه میپرسیدیم میگفت، و بهر جا که میطلبیدیم می آمد، و با وجود این و الله که نزدیک بود که از جهت هیبت آن حضرت با او تکلم نتوانیم کردن، تعظیم اهل دین میفرمود، و رعایت فقرا و مساکین مینمود، هیچ کس از او نومید نشد، خدای گواه است که من آن حضرت را دیدم در بعضی مواقف وقتی که شب نقاب حجاب را فرو گذاشته بود، و نجوم بر روی افلاک ظاهر گشته، که محاسن مبارک در دست گرفته و سر تسلیم در پیش انداخته، و میجنید مثل جنیدن مرد سقیم،

و از اشک چشم دامن خود را پر ساخته، و فرمودی که: یا دنیا غری غیری، ای دنیا غیر مرا فریب ده که عرض تو بر من، و تشوق تو بجانب من هیهات هیهات از محالاتست که من بتو میل کنم که ترا سه طلاق باین گفته‌ام که در او رجعت نیست که عمر تو قصیر است و خطر تو کبیر و عیش تو حقیر، آه از قلت زاد از برای سفر آخرت و راه پر وحشت.

معاویه را از این سخنان آب در چشم بی‌شرمش روان گشت و گفت: رحم الله ابا الحسن و الله که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۳

چنین است، و گفت ای ضرار چگونه است حزن و اندوهی که جهت او داری، گفت مثل حزن و اندوه کسی که ولد مهربان این کس را در کنار او بقتل آرند، پس هرگز او از گریه خالی نباشد، و حزن او تسکین نیابد.

در ذکر بیعت کردن مردم آن حضرت را

از سعید بن مسیب روایت است که چون عثمان بقتل آمده رخت بدار الجزا کشید، مردم جمعیت کرده بحجره امیر المؤمنین (ع) درآمدند، و گفتند یا امیر المؤمنین دست مبارک دراز کن تا با تو بیعت کنیم که خلیق را لا بد است از امیری فرمود که: من این از شما قبول ندارم این سخن اهل بدر است هر گاه که ایشان بیایند و باین راضی باشند من قبول کنم که هر که با رضای ایشان باشد او خلیفه است، پس از اهل بدر هیچ کس نماند که نیامد و گفتند که ما کسی بهتر از تو نمیدانیم بمنصب خلافت، پس دست مبارک دراز کن تا بیعت کنیم، آن حضرت فرمود که طلحه و زبیر کجایند، طلحه فی الحال پیش آمد و اول او بیعت کرد بدست آن حضرت و انگشتان او شل بود آن حضرت از این فال بد گرفت و فرمود کلمه که او نقض عهد خواهد کرد، و بعد از آن زبیر و سعد و جمیع اصحاب بیعت کردند بر دست آن حضرت صلوات الله علیه. و از اسود بن یزید نخعی روایت کنند که چون بیعت کردند اصحاب نزد منبر رسول الله بر دست آن حضرت صلوات الله علیهما خزیمه بن ثابت انصاری در پیش منبر ایشان بود این ابیات را انشا کرد:

اذا نحن بایعنا علیا فحسبنا ابو حسن مما نخاف من الفتن

وجدناه اولی الناس بالناس انه اطب قریش بالکتاب و بالسنة

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۴

فان قریشا ما تشق غباره اذا ما جرى یوما علی الضمر البدن

و فیه الذی فیهم من الخبر کله و ما فیهم بعض الذی فیه من حسن

یعنی ما بیعت کردیم امیر المؤمنین علی (ع) را پس کافی و پسندیده است ما را ابو الحسن از آنچه میترسیدیم از رفتن، و ما یافتیم او را اولی و اشرف مردمان بمردمان بدرستی که آن حضرت أعلم قریش است بکتاب الهی و بسنت حضرت رسالت پناهی، و بدرستی که قریش نمیتوانند شکافت غبار مرکب او را وقتی که در جری درآورد آن را در روزی که بر آن سوار است اگر چه از تعب سفر لاغر باشد، و در او موجود است هر چه در ایشان هم موجود است از جمیع حسنات و خیرات و صفات مرضیه و اخلاق پسندیده و آنچه در ایشان حاصل است از صفات اندکی از حسن اخلاق آن حضرتت صلوات الله علیه.

ذکر در سبقت آن حضرت بتصدیق نبوت و سن مبارکش در آن وقت

ابو المؤید روایت میکند از محمد بن اسحاق که از مردمان اول کسی که تصدیق نبوت حضرت رسالت کرد امیر المؤمنین علی بود صلوات الله علیهما، و آنچه از جانب حقتعالی بوی آمده بود و در آن وقت ده سال از عمر آن حضرت گذشته بود، و از جمله نعمتها که حق جل و علا بوی ارزانی فرموده بود آن بود که آن حضرت در کنار حضرت رسول تربیت یافت و آنچنان بود که در میان قریش در آن اوقات تنگی و سختی وقوع یافت بواسطه خشک سالی و ابو طالب عیالمند بود و عباس غنی و مالدار رسول الله (ص) فرمود بعم خود که: ای عباس برادر ترا عیال بسیار شده و در میان مردم سختی تمام روی نموده که مشاهده میکنی، بروید و بعضی را از عیال بر او تخفیف کنید، و آن حضرت نیز فرمود با عباس نزد ابو طالب و این التماس نمودند ابو طالب گفت عقیل را نزد من بگذارید و باقی هر کدام یکی را اختیار نمائید، آن حضرت امیر المؤمنین را اختیار فرمود و عباس جعفر را، و همچنین امیر المؤمنین با آن حضرت بود تا او مبعوث شد بنبوت همان لحظه تصدیق او فرمود و هنوز کسی دیگر از مردان از آن خبر نیافته بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۵

و از سلمان فارسی رضی الله عنه روایتست که من از پیغمبر (ص) شنیدم که میفرمود که: اول کسی که بر کنار حوض بر من وارد شود در روز قیامت علی بن ابی طالب خواهد بود زیرا که اول کسی که تصدیق من کرد او بود. و از ابن عباس مرویست که پیغمبر (ص) فرمود که: هفت سال ملائکه عالم بالا صلوات فرستادند بر من و بر علی علیه السلام، پرسیدند که در کدام وقت بود؟ فرمود که: در آن وقت که نبود با من غیر او از مردان. و در مناقب خوارزمی وارد است که هفت سال ملائکه بر من و علی صلوات فرستادند زیرا که مرتفع نشد شهادت ان لا اله الا الله بجانب آسمان مگر از من و علی، و در خصایص طبری آمده که مگر از او و از من. و در کتاب یواقیت مذکور است که ابو عمر زاهد روایت کرده از لیلی غفاریه که او گفت که من زنی بودم که با پیغمبر (ص) بیرون میرفتم در غزوات که اگر کسی را جراحی باشد من آن را مداوا کنم، چون وقت جنگ جمل شد من با امیر المؤمنین (ع) رفتم، چون از جنگ فارغ شد شبانگاهی رفتم نزد زینب بنت جحش که حرم رسول (ص) بود و گفتم حدیث کن از برای ما که هیچ چیز از پیغمبر شنیده در باب این مرد که امیر المؤمنین (ع) است گفت: بلی یک روزی رفتم نزد رسول الله (ص) و او و عایشه بر فراش بودند و بر ایشان قطیفه بود که بر خود پیچیده بودند و امیر المؤمنین آنجا بر سر پای مبارک نشسته آنگاه رسول الله فرمود که: این اول آن مردمانست که بمن ایمان آورد، و اول مردمانست که در روز قیامت بمن ملاقات کند، و آخر مردمانست مرا از روی عهد در وقت موت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۶

و خوارزمی از ابن عباس رضوان الله علیه روایت کند که امیر المؤمنین (ع) در وقت مخالفت قوم در روی مردمان نظر میکرد و میفرمود که: من برادر رسول الله ام و وزیر او، و بتحقیق شما میدانید که من اول شما بودم بتصدیق قول حقتعالی و ایمان آوردن بر رسول او، و شما بعد از من اندک اندک درآمدید با سلام و حال آنکه من ابن عم این رسولم و برادر و شریک و سهیم او در نسب و پدر فرزندان و زوج فرزند دلبد اویم که سیده ولد او و سیده نساء عالمیانست، و نیز میدانید بیقین که در هیچ غزوه با رسول الله بیرون نرفتم که فرار کرده بازگشته باشم و دوستترین شما بودم بسوی او و وثوق و اعتمادی که بر من داشت با شما نداشت، و اشد و أشجع شما بودم در شمشیر زدن در روی دشمن، و ایشان را بر زمین مذلت و هلاک انداختن، و شما خود دیدید که مرا با سوره براءة فرستاد بجانب مکه و در روز غدیر خم ایستاده بودید که دست مرا گرفته بالا برد و بخلافت نصب فرمود، و نیز مشاهده کردید که چون مواخات و عقد برادری گرفت میان اهل اسلام مرا از برای نفس خود اختیار کرد در مواخات و غیر مرا اختیار نکرد و گفت مرا که: تو برادر منی و من برادر تو در دنیا و آخرت، و همه را از مسجد بیرون کرد و مرا گذاشت و فرمود که: تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنست که بعد از من

پیغمبر نخواهد بود. و هم خوارزمی از ابن عباس روایت میکند که او گفت امیر المؤمنین (ع) را چهار خصلت بود که در دیگر نبود از مردم: او اول هر عربی و عجمی بود که با پیغمبر (ص) نماز گذارد، و او آن کسی بود که لوای او با او بود در هر معرکه قتال که هرگز تخلف نمود، و دیگر آنکه صبر فرمود با آن حضرت و ثبوت قدم ورزید در روز مهراص که روز چنین است، و دیگر غسل داد پیغمبر را و در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۷

قبر اطهرش به اندرون رفت در حالت دفن. و در مسند أحمد بن حنبل روایت میکند از ابی مریم که او از امیر المؤمنین (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود که: من و پیغمبر (ص) رفتیم بدرون خانه کعبه پیغمبر فرمود که بنشین، چون نشستیم پایهای مبارک بر دوش من نهاده برخاست در آن حالت در خود ضعفی یافتیم آن حضرت فی الفور فرود آمده نشست و گفت: یا علی بر آوی بر دوش من، بالا رفتم بر دوش مبارکش برخاست مرا بر داشته در آن وقت من چنان تخیل کردم که اگر خواهم بآسمان می‌توانم رسید تا دست من بآن بتان رسید که در آن خانه بود که از مس و روی ساخته بودند همه را فرو انداختم از جانب او از یمین و شمال و قدام و خلف تا خانه را از آن تمثال پاک ساختم و هر چه می‌انداختم میشکست مثل شکستن آبگینه بعد از آن از دوش پیغمبر (ص) فرود آمدم من و آن حضرت بتعجیل رفتیم تا بخانه رسیدیم که مبادا کسی از مردم با ما ملاقات کند در آن حال از خوف آن. و هم او روایت میکند از امیر المؤمنین (ع) که میفرمود: بار خدایا من نمیدانم بنده را از تو از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من غیر پیغمبر تو، و سه بار این را تکرار فرمود و دیگر گفت که: من نماز گزاردم پیش از آنکه مردم نماز گزارند بهفت سال و هم او از حبه عرنی روایت میکند که من از آن حضرت شنیدم که میفرمود: اول کسی که با رسول الله نماز گزارد من بودم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۸

و نیز در مسند از عمرو بن میمون روایت میکند که من نشسته بودم با ابن عباس که نه نفر آمدند و گفتند که ای ابن عباس برخیز با ما بیا تا این مجلس را از این جماعت خالی سازیم ابن عباس فرمود که: من با شما می‌آیم و در آن زمان صحیح العین بود و در چشمهای او قصوری نبود، بعد از آن این جماعت ابتدای سخن کردند و با او حدیث میکردند اما ما ندانستیم که چه گفتند، که ابن عباس از پیش ایشان برخاست و دامن جامه بر ایشان افشاند و میگفت سخنی که دلالت بر ضجرت و کراهت داشت مثل اف و تف و میفرمود که: در افتاده‌اند در باره مردی که او را ده چیز بود که دیگری را نبود و در باب کسی سخن میگویند که پیغمبر (ص) میفرمود در غزوه خیبر که من بفرستم مردی را که هر گز حق سبحانه و تعالی در هیچ محل او را شرمنده نساخت که دوست دارد او خدای و رسول او را و خدای تعالی و رسول او او را دوست دارند أصحاب هر یک منتظر بودند که رایت بدست که خواهد داد، که حضرت رسول (ص) فرمود که: علی کجاست، گفتند که آسیا میکشد فرمود که از شما کسی نبود که آسیا بکشد، بعد از آن آن حضرت آمد و در آن وقت درد چشم داشت چنانچه نگاه کردن نمیتوانست، حضرت رسول (ص) بادی در چشم آن حضرت دمید یا زبان مبارک بر آن مالید فی الفور رمد آن زائل شده آن حضرت سه نوبت رایت را جنبانیده بدست امیر المؤمنین داد و او را فرستاد تا فتح کرد خیبر را و صفیه بنت حی بن أخطب را آورد که پیغمبر (ص) او را تزویج کرد باز فرستاد آن حضرت را که سوره براءة را از ابو بکر ستاد و او را باز گردانیده خود برد و باهل مکه رسانید جهت آنکه حضرت رسول فرمود که امر الهی چنانست که تو سزاوار آنی که این سوره را برسانی که رسولی یا کسی که از اهل تو باشد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۰۹

و دیگر رسول فرمود بنی اعمام خود را که: کدام یک یار و مددکار منست از شما در دنیا و آخرت ایشان ابا کرده امیر المؤمنین در آن میان فرمود که: من یار و مددکار توام در دنیا و آخرت، باز این کلام را اعاده فرمود و ایشان ابا کرده امیر المؤمنین تلقی فرمود، بعد از آن آن حضرت گفت که:

تو ولی و ناصر منی در دنیا و آخرت و دیگر اول کسی از مردان که تصدیق پیغمبر فرمود بعد از خدیجه او بود.

و دیگر پیغمبر (ص) امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را بجامه خود درآورد و فرمود که: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** و دیگر علی علیه السلام لباس پیغمبر را پوشیده و نفس نفیس خود را برای رضای الهی فدای حضرت رسالت پناهی کرده بر جای آن حضرت خواب کرد، و مشرکان مکه بر آنجا که رسول الله خواب کرده بود سنگ می انداختند و در آن محل ابو بکر آمد دید که امیر المؤمنین بر آن خوابگاه بود پنداشت که رسول الله است امیر المؤمنین سر مبارک برداشته فرمود که ابی ابو بکر رسول الله بجانب بئر میمون توجه فرمود برو و آن حضرت را در آنجا دریاب، آن بود که رفت و با پیغمبر توجه بغار نمودند و کفار همچنان بر آنجا سنگ می ریختند بزعم آنکه حضرت رسول (ص) آنجا خواب کرده و امیر المؤمنین سر مبارک در جامه کشیده بود تا صباح شد و هیچ سنگ بر بدن مبارک او نخورد چون چنین دیدند گفتند که ما خیال کردیم که صاحب تو بود که سنگ می انداختیم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۰

و دیگر چون بغزای تبوک میفرمود امیر المؤمنین فرمود که من نیز هم عنانم و تخلف نمیکنم آن حضرت قبول نکرد امیر المؤمنین گریست آن حضرت فرمود که ای علی راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی الا آنکه تو نبی نیستی سزاوار و لایق نمیبینم که من بروم و تو خلیفه من نباشی در مدینه ترا میباید بود یا مرا و دیگر فرمود که: تو ولی و وصی منی در هر مؤمنی بعد از من و دیگر آنکه حضرت فرمود که سد ابواب مسجد نمودند از هر که بود الا باب علی را که سد نمودند که او می آمد و میرفت در همه احوال دیگران ممنوع بودند از آمد و شد و دیگر فرمود که: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست و دیگر اخبار نمود حق سبحانه و تعالی ما را که راضی است از ایشان از اصحاب شجره و او میداند آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص آیا هیچ کس حدیث کرد ما را که خشم گرفت بر ایشان بعد از آن ابو المؤید از ابن عباس روایت کند که سبقت گیرندگان امت سه کس بودند: سابق بموسی یوشع بن نون بوده، و سابق بعیسی صاحب یاسین که حبیب نجار است، و سابق بمحمد علی بن ابی طالب (ع) و در مناقب از عبد الله بن مسعود روایت کند که اول چیزی که دانستم از امر رسول الله (ص) آن بود که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۱

آمدم بمکه با اعمام خود ایشان مرا پیش عباس بن عبد المطلب بردند و او با جماعتی نشسته بود در موضعی از مسجد الحرام، ما نیز آنجا نشستیم نزد او ناگاه دیدیم که مردی از باب صفا به اندرون آمد رنگ رویش بحمرت مائل، و با موی مجعد که تا بناگوش وی رسیده، و بینی بلند کشیده و دندانهای براق پسندیده، و چشمهای سیاه گشاده، و خط موی باریک که از سینه تا حد ناف کشیده، کفهای درشت مرغوب، روی زیبا بغایت خوب، و با او جوانی بود بسی لطیف که بحد بلوغ رسیده یا نرسیده، و در عقب و اثر او زنی که محاسن خود را در پوششی گرفته میرفت تا بحجر الاسود رسیدند، اول آن مرد استلام حجر نمود و بعد از آن آن جوان، بعد از آن آن زن چون از استلام حجر فارغ شدند بطواف خانه با هم اشتغال نمودند تا هفت شوط بجای آوردند، چون ما این مشاهده کردیم گفتیم یا ابا الفضل ما این دین را تا باین غایت در میان شما ندانسته بودیم مگر این زمان حادث شده گفت: این مرد پسر برادر من است محمد

بن عبد الله و آن جوان علی بن ابی طالب است و آن زن خدیجه بنت خویلد که حرم محترم اوست، و امروز بر روی زمین نیست کسی که خدای تعالی را عبادت کند باین دین مگر این سه نازنین. و مثل این از عقیق کندی مروی است که گفت: من مردی بودم تاجر بحج رفتم که در آنجا جزوی متاع از عباس ابتیاع نمایم، چه او تجارت کردی و الله که من نزد او بودم در منا مردی از خانه که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۲

نزدیک او بود بیرون آمد و نظر کرد بجانب آفتاب دید که زوال شده بایستاد بنماز گزاردن، بعد از آن از آنجا زنی بیرون آمد و در عقب او بنماز مشغول شد، بعد از آن جوانی هم از آنجا بیرون آمد که بحد بلوغ رسیده باشد یا نه و با ایشان نماز بست، من پرسیدم از عباس که ایشان چه کسانند گفت این محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است برادرزاده من، گفتم: این زن کیست گفت: این زن او خدیجه بنت خویلد گفتم: این جوان چه کس است گفت: علی بن ابی طالب پسر عم او علیهم السلام گفتم: این چه کار است میکنند، گفت نماز است که میگذارند و زعم او آنست که او پیغمبر آخر الزمان خواهد بود، و تا غایت کسی: متابعت او نکرده مگر زن و پسر عمش که این جوان است و زعم او دیگر آنست که زود باشد که کنوز کسری و قیصر بر او مفتوح گردد.

و این عقیق پسر عم اشعث بن قیس بود میگفت این حکایت را بعد از آنکه مسلمان شده بود و حسن اسلام را دریافته که اگر حق سبحانه و تعالی روزی من میکرد در آن روز اسلام را من دوم امیر المؤمنین (ع) میبودم در اسلام و نماز. و روایت کرده این حدیث را بطوله أحمد بن حنبل در مسند نیز «ج ۷»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۳

و باین اسناد از عروه مروی است که امیر المؤمنین (ع) هشت ساله بود که تصدیق نبی کرده بعضی در مدح امیر المؤمنین (ع) گفته‌اند این ابیات را در ایام صفین:

انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النشور من الرحمن غفرانا

او ضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک عنا فیه احسانا

نفسی فداء لخیر الناس کلهم بعد النبی علی الخیر مولانا

اخی النبی و مولی المؤمنین معا و اول الناس تصدیقا و ایمانا

یعنی توئی امام مفترض الطاعه که امیدواریم بطاعت او در روز قیامت از بخشنده بی منت مغفرت را، تو واضح و هویدا ساختی دین ما را که بود بر ما مخفی و پوشیده جزای خیر دهد ترا پروردگار تو از آنچه تو در باره ما کردی از احسان در باب دین، نفس و جان من فدای بهترین همه مردمان بعد از نبی که امیر المؤمنین علی است که بهتر و مولای ماست، و برادر بجان برابر پیغمبر و مولای همه مؤمنان است و اول مردمان است از روی تصدیق و ایمان. و مؤلف کتاب میفرماید که نقل میکنم از احادیث که صدیق ما جمع کرده که او عز الدین عبد الرزاق بن رزق الله محدث حنبلی است که رسغنی الاصل و موصلی المنشاست که مردی بود بغایت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۴

فاضل اَدیب با حسن معاشرت و شیرین کلمات و فصیح العبارات بود در موصل بصحبت او رسیدم و اجازه احادیث از او گرفتم و گفتم یا عز الدین من امروز چیزی از تو می‌پرسم اگر انصاف میدهی بگویم گفت بلی بگوی گفتم آیا جائز باشد که الزام نمائید ما را که گروه شیعیانیم بچیزی که در صحاح شما مذکور است از احادیث و روایات و رجال آن عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان و عمران بن حطان باشد که از خوارج بود؟ گفت: لا والله، و او رحمه الله مردی بود منصف و بقتل آمد در گرفتن موصل در سنه ستین و ستمائنه. و از عمر روایت کنند که رسول الله (ص) فرمود مر امیر المؤمنین را (ع) که تو اول مؤمنانی با من در ایمان، و أعلم ایشانی بکتاب خالق انس و جان، و اوفی ایشان بعهد و پیمان، و مهربانتر ایشانی برعیت، و أقسم ایشانی بسویت، و أعظم ایشانی بر مزیت و مصیبت. و از آن جمله جمع عز الدین از مسند حدیث معقل بن یسار است که پیغمبر (ص) فرمود مر فاطمه علیها السلام را که: آیا راضی نیستی که من داده‌ام ترا بکسی که اقدام امت منست از روی سلم، و اکثر ایشانست از روی علم، و أعظم ایشانست از روی حلم. و ثعلبی در تفسیر وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ میگوید که: اتفاق علماست که اول کسی که بعد از خدیجه از ذکور که پیغمبر ایمان آورد علی بن ابی طالب بود، و این قول ابن عباس است و جابر بن عبد الله انصاری؛ و زید بن ارقم، و محمد بن منکدر، و ربیعہ الرای و ابی الجارود المدنی. و کلبی گوید که: امیر المؤمنین (ع) هفت ساله بود که تصدیق پیغمبر (ص) نمود در اسلام و با

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۵

آن حضرت نماز کرد. و در خصایص نطنزی از امیر المؤمنین (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود که روز دو شنبه بر من نبوت نازل شد و روز سه‌شنبه علی با من نماز گزارد. و نیز در خصایص است که وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاْكِعِينَ در شأن پیغمبر و امیر المؤمنین است و بس، زیرا که اول کسی که نماز گزارد و رکوع کرد ایشان بودند. و در خصایص از ابو ذر و سلمان رضوان الله علیهما روایت میکند که یک روزی رسول الله دست امیر المؤمنین را گرفت و فرمود که: این اول آن کس است که بمن ایمان آورد، و فاروق این امت است، و این مقتدای مؤمنان است؛ و اول کسی که در قیامت با من مصافحه کند او خواهد بود؛ و این صدیق اکبر است. و نیز در خصایص میگوید که عباس بن عبد المطلب گفت که: من از ابن خطاب شنیدم میگفت که دست بدارید از ذکر امیر المؤمنین که من از پیغمبر شنیدم که میفرمود که: در علی سه خصلت هست دوست میدارم که مرا یکی از آنها باشد و نزد من یکی از آنها دوستتر است از هر چه آفتاب بر او طالع می‌شود؛ من و ابو بکر و ابو عبیده جراح و نفری از صحابه آنجا بودیم که پیغمبر (ص) آمد و دست مبارک بر دوش علی بن ابی طالب (ع) داشت و میفرمود: که ای علی تو اول مسلمانانی از روی اسلام و اول مؤمنانی از روی ایمان؛ و تو از من بمنزله هارونی از موسی، ای علی دروغ میگوید هر که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۶

آن زعم دارد که مرا دوست میدارد و ترا دشمن دارد؛ و اسم علی مشتق است از اسم اعلی الهی ابو طالب فرموده این بیت که:

سمیته بعلی کی یدوم له عز العلو و فخر العز اودومه

من نام نهادم او را بعلی تا دایم باشد او را عز علو و بزرگی و فخر عز آدم آنست که تا قیامت بآن نسب فخر کنند. در تفسیر ابن حجام مذکور است در تفسیر آیت: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ امیر المؤمنین (ع) گفت: یا رسول الله آیا ما قادر باشیم در بهشت که ترا زیارت کنیم هر وقت که خواهیم؟ فرمود که یا علی هر پیغمبری را رفیقی خواهد بود که با او باشد بآن که اول آن کس بود که باو ایمان آورده پس این آیت نازل شد که: فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا بعد از آن پیغمبر امیر المؤمنین را طلب کرد و گفت حق سبحانه و تعالی در بیان آنچه تو از من سؤال کردی آیت فرستاد و گردانید ترا رفیق

من، زیرا که اول تو بمن ایمان آوردی و صدیق اکبر توئی. و در کتاب مستترشد روایت میکند از سلمان فارسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: بهترین امت بعد از من علی بن ابی طالب است. و علی بن ابراهیم بن هاشم که از اجل روات اصحاب امامیه است آورده است که پیغمبر (ص) چون بسی و هفت سال رسید در خواب دید که یکی آمد نزد او و گفت: یا رسول الله، و او این را اعتبار نکرد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۷

که تا چندی بر این گذشت و روزی در میان کوهها گوسفندان ابو طالب را می چرانید که ناگاه شخصی بنظر آن حضرت درآمد و گفت: یا رسول الله، فرمود که، تو کیستی، گفت: من جبرئیل امینم حضرت رب جلیل مرا به پیش تو فرستاده است که ترا رسالت داده است، پیغمبر بخانه فرموده این احوال را بخدیجه رسانید خدیجه چون معلوم داشت خبر یهودی و از آن بحیراء راهب و آنچه از آمنه مادر آن حضرت بظهور آمده گفت: امیدوارم که چنین باشد، و رسول الله این امر را پنهان میداشت تا دیگر جبرئیل بر او نازل شد و آب از آسمان آورد و گفت یا محمد برخیز و با این آب وضو بساز از برای نماز، پس تعلیم کرد پیغمبر را بوضو ساختن بآن که روی بشوی و هر دو دستها را از مرفق و مسح سر کن و بعد از آن مسح هر دو پای تا بکعبین و تعلیم رکوع و سجود نمود، و چون چهل سال تمام کرد جبرئیل آمد و امر آورد بنماز و حدود و صلاة را تعلیم آن حضرت کرد و هنوز امر بأوقات نیامده بود دو رکعت دو رکعت میگزارد در هر وقتی و چون امیر المؤمنین با آن حضرت الفت داشت و مونس و همنشین او بود و هرگز از او جدا نمیشد یک روزی دید که آن حضرت نماز میگزارد فرمود: که یا ابا القاسم این چه نماز است فرمود که: این نمازیست که حق سبحانه و تعالی مرا بآن امر فرموده، پس دعوت فرمود او را بتصدیق آن و آن حضرت تصدیق فرموده با وی نماز گزارد، و خدیجه نیز باسلام درآمد با ایشان نماز گذارد و نمازگزاری دیگر نبود الا رسول الله و امیر المؤمنین و خدیجه علیهم السلام تا چندگاه بر این گذشت یک روزی ابو طالب به منزل رسول الله آمد و جعفر با او بود نگاه کرد دید که رسول الله نماز میگزارد و علی در جانب او ایستاده بنماز مشغولست، ابو طالب گفت ای جعفر در پهلوی پسر عمت بایست و تو نیز نماز بگزار، پس جعفر بن ابی طالب بجانب دیگر ایستاد و بنماز مشغول شد، پس چون جعفر در یسار آن حضرت نماز بست آن حضرت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۸

پیش فرموده و با ایشان نماز گزارد و ابو طالب این ابیات را انشا فرمود

ان علیا و جعفرا ثقتی عند مله الزمان و الكرب

و الله لا اخذل النبی و لا یخذه من بنی ذو حسب

لا تخذلا و انصرا ابن عمکما اخی لأمی من بینهم و ابی

یعنی علی و جعفر محل اعتماد و مونس و غمخوار من اند نزد محنت ایام و شدت آلام، و الله که من فرو نگذارم جانب نبی را و فرو نگذارند او را پسران من که آن حضرت صاحب حسب و ادبست، ای پسران من فرو نگذارید او را و یاری کنید پسر عم خود را که عم شما در میان برادران از جانب پدر و مادر برادر من است، چه عبد الله و ابو طالب از یک مادر پدر بوده‌اند. در مناقب ابن مغزلی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که گفت در تفسیر وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ که سابق است یوشع بن نون بموسی، و سابق است صاحب آل یاسین بعیسی، و سابق است علی بن ابی طالب بمحمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و او افضل ایشانست. و در مسند احمد از عمرو بن عباده روایت میکند که عبد الله بن عباس گفت شنیدم من از علی بن ابی طالب که میفرمود که: من عبد الله و برادر رسول

اللّٰه و صدیق اکبرم و نگویند بعد از من این را دیگری که اگر گوید آن کس کاذب مفتری است، و حال آنکه من نماز گزاردم پیش از مردمان به هفت سال. و در مسند از ابی لیلی روایت کند که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که: صدیقان

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۱۹

سه کسانند: حبیب نجار که مؤمن آل یاسین است که در آن وقت گفت:

یا قوم اتبعوا المرسلین،

و حزیبیل مؤمن آل فرعون که گفت؛ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ، و علی بن ابی طالب و او افضل ایشان است و در بصائر الدرجات روایت کند از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام که او از ابای عظام خود علیهم السلام روایت کرده که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که: امت مرا در روز أخذ میثاق بر من عرض کردند پس اول آن کس که بمن ایمان آورد و تصدیق من کرد بعد از بعثت علی بن ابی طالب بود علیه السلام و او صدیق اکبر است. و از رضویات علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کند از آباء کرام خود علیهم السلام که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در روز قیامت غیر از ما چهار کس کسی دیگر سوار نخواهد بود، یک مردی از انصار برخاست و گفت: یا رسول اللّٰه پدر و مادر من فدای تو باد از سواران یکی توئی و یکی دیگر که خواهد بود؟ گفت: من بر براق سوار خواهم بود، و برادر من صالح بر ناقه اللّٰه که آن را پی کردند، و عم من حمزه بر ناقه عضبا، و برادر من علی مرتضی بر ناقه از ناقه‌های بهشت بدست او باشد لوای حمد نزد عرش مجید و گوید که

لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه

؛ پس گویند آدمیان که نیست این مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش رب العالمین، پس ملکی جواب دهد ایشان را از بطنان عرش که ای معاشر مردمان این ملک مقرب و نبی مرسل و حامل عرش نیست این صدیق اکبر علی بن ابی طالب است علیه السلام.

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۰

در مسند مذکور است روایت از علی بن حسین علیهما السلام که او روایت میکند از پدر و جد بزرگوار خود که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دست داشت و میفرمود که: هر که مرا دوست دارد باید دوست دارد این هر دو را و پدر و مادر ایشان را که فردا در قیامت با من در یک درجه باشد. و در مسند از زر بن حبیش روایت کند که امیر المؤمنین علیه السلام گفت که با من معاهده فرموده رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله که دشمن نگیرد مرا مگر منافق، و دوست نگیرد مرا مگر مؤمن. و در مسند از عبد الرحمن بن ابی لیلی که او هم سخن امیر المؤمنین بود روایت کند که آن حضرت جامه تابستانی پوشیدی در فصل زمستان و جامه زمستانی در بر کردی در فصل تابستان، پس بعضی گفتند که عبد الرحمن آن را از آن حضرت سؤال کند، پس او از آن حضرت پرسید فرمود که: رسول اللّٰه فرستاد بطلب من و مرا چشم درد میکرد چون آمدم زبان مبارک در چشم من مالید و فرمود که بار خدایا ببر از او گرما و سرما را از آن روز گرما و سرما در من تأثیر ندارد، و فرمود بدهم رایت را بدست کسی که دوست دارد خدای و رسول او را، و خدای و رسول او را دوست دارند که او را فرار نباشد؛ پس اصحاب نبی منتظر بودند که بکه خواهد داد که بدست من داد رایت را و فرستاد. و نیز از مسند است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مرا نزد رسول اللّٰه رتبت و منزلت بود

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۱

که هیچ کدام را از خلائق نبود، بودم هر سحر که بر آن حضرت سلام میکردم و در حدیث دیگر واقع است که هر صباح طلب اذن میکردم پس اگر آن حضرت در نماز میبود تسبیح میگفت و اگر در غیر نماز میبود اذن میفرمود و در کتاب آل ابن خالویه از حدیث نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که دوست میدارد که متمسک شود بقصبه یاقوتی که خلق کرده حق سبحانه و تعالی بید قدرت خود پس باید که دوستی علی اختیار کرده بعد از من او را ولی و مولی داند. و هم در کتاب آل آورده مروی از ابی سعید خدری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مر علی بن ابی طالب را علیه السلام که حب تو ایمانست و بغض تو نفاق و اول کسی که بهیشت عنبر سرشت درآید محب تو باشد و اول کسی که در نار در رود مبعوض تو بود و حق سبحانه و تعالی ترا از اهل این امر گردانیده و تو از منی و من از تو و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و هم از ابن خالویه مرویست که او روایت کرده از عبد الله بن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۲

فرمود از خانه زینب بنت جحش تا آمد بخانه ام سلمه ناگاه یکی در آن خانه را زد آن حضرت فرمود که:

یا ام سلمه برخیز و برو و در را بگشای او گفت: یا رسول الله این چه کس است که آن مقدار قدر و منزلت دارد که من بروم و در از برای او بگشایم و تلقی نمایم برای گشودن در سر دست خود را از برای او و حال آنکه دیروز در شأن من آیات الهی منزل گشته؛ آن حضرت فرمود که: ای ام سلمه بدرستی که طاعت رسول طاعت حق تعالی است و معصیت رسول معصیت او و آنکه بر در خانه است مردی سبکی بی قدری نیست که حیا مانع او نشود، و نیست که باندرون آید تا آواز رخصتی نشنود، و او کسی است که دوست میدارد خدای تعالی و رسول او را و خدای و رسول او را دوست میدارند، پس رفت و در را گشود و آمده در ستی که آنجا بود داخل شد، بعد از آن که آواز پائی نشنید به اندرون آمد و بر رسول صلی الله علیه و آله سلام کرد، آنگاه آن حضرت فرمود که: یا ام سلمه و او در پس پرده بود هیچ میشناسی که این چه کس است؟ ام سلمه گفت: بلی میشناسم علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه، آن حضرت فرمود که:

این آن مردی است که برادر است مرا که طبیعت و خلق او طبیعت و خلق من است، و لحم او از لحم من است، و دم او از دم من، یا ام سلمه این گذارنده دین من باشد بعد از من، پس بشنو و گواه باش ای ام سلمه که اگر مردی عبادت کند حق سبحانه و تعالی را هزار سال در میان رکن و مقام در بیت الله الحرام و با جزای الهی ملاقی شود وقتی که بغض این مرد داشته باشد حق تعالی بفرماید که او را بروی کشان کشان در نار جهنم اندازند، نعوذ بالله من ذلک.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۳

و در کتاب آل از مالک بن حمّامه روایت میکند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله یک روزی بر ما ظاهر شد تبسم کنان عبد الرحمن بن عوف برخاست و گفت یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد چه چیز ترا به تبسم آورده؟ فرمود که: از نزد حق تعالی بمن بشارتی رسید در باب پسر عم و برادر من و در باره دخترم فاطمه که چون تزویج فاطمه با امیر المؤمنین علیهما السلام وقوع یافت حق سبحانه و تعالی امر فرمود رضوان را که بجنباند درخت طوبی را تا آنچه برداشته باشد از رقعها نثار کند بعدد دوستداران اهل البیت، و بعد از آن آفرید در تحت آن درخت طوبی چندین ملائک را از نور و هر یک از ایشان از آن رقعہ برداشته نگاه میدارند تا قیامت قائم شود و پر گردد زمین عرصات از ملائکه و خلائق، پس چون دوستداران اهل البیت با ایشان ملاقات کنند ملائک آن رقعها را آورده بهر کدام از ایشان یکی ازین رقعها بدهند مضمون آنکه فلانی که رقعہ بدست اوست از آتش دوزخ آزاد است، پس نثار عروسی برادر و ابن عم من با دختر من خلاصی مردمان و زنان امت منست از آتش دوزخ مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که سزاوار آن بود که این حدیث

در تزویج امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام مذکور گردد اما قلم جاری شد بسطر شطری از آن که از ادله شرف و فخر هر دو است و هر چند مبالغه در اوصاف ایشان نمایند دون رتبه و قدر هر دو خواهد بود.

خیر البرا یا کلها آدم و خیر حی بعده هاشم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۴

و صفوة الرحمن من خلقه محمد و ابنته فاطمه

و بعلها الهادی و سبطاهما و قائم یتبعه قائم

منهم الی الحشر فمن قال لا فقل له لا افلح النادم

یعنی بهترین همه مخلوقات آدم بود و بهترین قبیله بعد از او قبیله بنی هاشم و برگزیدگان رحمان از آفریده محمد بود و دختر نیک اختر او فاطمه و زوج فاطمه که هادی خلائق است و دو سبط ایشان که حسن و حسین است و آنها که بعد از ایشان بامر امامت قائم‌اند که قائم ایشان دائم است تا حشر پس اگر کسی گوید که این چنین نیست بگوی او را که رستگار نمیشود نادم که طریق حق را گذاشتند بعد از آن پشیمانی را فایده نیست. و در کتاب مذکور از شقیق بن سلمه روایت میکند و او از عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و میفرمود که: این ولی من است و من ولی او دشمن میدارم هر که دشمن او است و بصلحم هر که با او صلح است. و روایت میکند حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی در کتاب خود مرفوع بحضرت فاطمه علیها السلام که او فرمود شبانگاه عرفه بیرون رفتیم با رسول الله صلی الله علیه و آله آن حضرت فرمود که: خدای عز و جل مباحثات میکند بشما و عامه شما را آمرزیده خاصه علی بن ابی طالب را و من که رسول الله صلی الله علیه و آله شما دوست داشته نمیشوید از جهت قرابت من، بدرستی که سعید کل سعید آن کس است که دوست دارد علی بن ابی طالب را در حیات و ممات او. کهمش گوید که امیر المؤمنین (ع) فرمود که سه طایفه در باب من از هلاک‌شدگانند و سه طایفه دیگر در آن از نجات‌یافتگان، اهل هلاک آنان‌اند که سخن نالایق در باب من گویند، و گوش کنند، و آنان که افراط ورزند در کار من، و بواسطه تقرب ملکان سخن نالایق در حق من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۵

گویند و نزد او قطع حسب من کنند و حال آنکه دین من دین رسول الله است و حسب من حسب رسول الله است و اهل نجات آنانند که دوست میدارند کسی را که مرا دوست میدارد پس اگر کسی مرا دوست دارد باید که محب مرا دوست دارد و دشمن دارد دشمن مرا و شیعه باشد با شیعیان من پس باید که آزمایش نمائید دل خود را که خدای عز و جل دو دل در اندرون یک کس ننهد که دوست دارد بیکی از آن و دشمن دارد بآن دیگر و روایت کند که سلمان فارسی میگفت مر امیر المؤمنین (ع) را که یا علی نیامدی هرگز نزد رسول الله که من نزد او بوده باشم الا که رسول الله بر عضد یا در میان شانه من دست میزد و میفرمود که: این و شیعیان او از رستگاراند و در فردوس روایت میکند از معاذ که پیغمبر (ص) میفرمود که: دوستی علی بن ابی طالب حسنه است که ضرر نمیکند بآن هیچ سیئه، و بغض او سیئه است که فایده نمیدهد بآن هیچ حسنه و هم در فردوس از ابو ذر روایت کند که پیغمبر (ص) فرموده، که علی بن ابی طالب باب علم من است و هادی و مبین امت است بآنچه من بآن مبعوث شده‌ام بعد از من حب او ایمان است و بغض او

نفاق و نظر بسوی او رأفتست و مودت او عبادت. و از انس مرویست که من در خدمت پیغمبر نشسته بودم که امیر المؤمنین آمد فرمود که: من و این حجت خدائیم بر خلق او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۶

و از احادیث که عز الدین محدث جمع کرده روایت میکند از منصور و او از پدر خود محمد بن علی و او روایت میکند از جد خود عبد الله بن عباس که من و پدر من عباس بن عبد المطلب نشسته بودیم نزد رسول الله (ص) که علی بن ابی طالب درآمده سلام کرد و پیغمبر رد جواب فرمود بوی و برخاست و او را در بغل گرفت و میان هر دو چشمش را بوسه داد و به پهلوی راست خودش نشانده عباس گفت یا رسول الله آیا دوست میداری این را؟ فرمود که ای عم رسول خدای و الله که خدای تعالی او را از من دوستتر میدارد، و حق سبحانه و تعالی گردانیده ذریت هر نبی را در صلب او و گردانیده ذریت مرا در صلب این صلوات الله علیه و هم از ابن عباس مرویست از جمع عز الدین که وقتی نگاه کرد رسول الله بسوی علی بن ابی طالب (ع) فرمود که: تو سیدی در دنیا و سیدی در آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدای تعالی را دوست داشته، و هر که بغض تو دارد پس بدرستی که بغض من دارد و هر که بغض من دارد بغض حق سبحانه و تعالی دارد، پس وای بر آن کس که بعد از من بغض و کینه تو داشته باشد. و هم ابن عباس از آنجا روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که شب معراج مرا با آسمان بردند دیدم بر در بهشت نوشته که:

لا اله الا الله محمد رسول الله على حبيب الله الحسن و الحسين صفوة الله فاطمة امه الله على باغضهم لعنة الله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۷

هم از آن جمع از ابو ذر مرویست که پیغمبر (ص) فرمود که ای علی کسی که از من مفارقت کرد از خدای تعالی مفارقت کرده و کسی که از تو ای علی مفارقت جست از من جست. و هم از جمع منقول است که عایشه گفت: من پرسیدم از رسول الله (ص) از زنان کدام دوست تر است بسوی تو؟ فرمود که: فاطمه، و از مردان پرسیدم فرمود که: زوج او. و هم از جمع روایت می کند از ابی علقمه مولی بنی هاشم که نماز صبح را با پیغمبر (ص) گزاردیم بعد از آن التفات فرمود بجانب ما و گفت: ای معاشر یاران من دوش دیدم در واقعه که عم من حمزه بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب که در جایی نشسته اند و پیش ایشان طبقی از کنار نهاده ساعتی از آن خوردند آن کنار انگور شد پس از آن زمانی از آن نیز تناول کردند آن انگور رطب شد، از آن نیز ساعتی خوردند پس از آن نزدیک ایشان رفتیم و گفتم بآبی انتما از اعمال کدام را بهتر یافتید؟ گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد افضل اعمال را یافتیم صلوات بر تو و آب دادن و دوستی علی بن ابی طالب (ع)، و این حدیث را خوارزمی نیز در مناقب آورده. و از کتاب اربعین حافظ ابو بکر محمد بن ابی نصر بن ابی بکر اللفتوانی از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود که: ای بنی هاشم من سه چیز را از خداوند عز و جل سؤال کرده ام

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۸

برای شما که: هدایت کند و راه نماید گمراه شما را و دانا گرداند جاهل و نادان شما را، و ثابت و استوار گرداند قائم شما را، و دیگر در خواسته ام از حق تعالی که بگرداند شما را صاحب جود و رحم و بزرگی، و اگر مردی بایستد میان رکن و مقام نماز گذارد و روزه دار تا او را أجل برسد و او مبغض أهل بیت محمد (ص) باشد جای او دوزخ است و زید بن ارقم روایت کند که پیغمبر (ص) گذشت بر خانه که در او حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) در آنجا بودند فرمود که: من بجنگم کسی را که با شما بجنگ است و بصلحم کسی را که با شما بصلح است و از زیاد بن مطرف منقولست که پیغمبر (ص) فرمود کسی که دوست میدارد که بزید بحیات من و بمیرد بممات من و ساکن شود در جنتی که پروردگار من بمن وعده فرموده که حق جل و علا أشجار آن را بدست

قدرت نشانده پس باید که تولى کند بعلی بن ابی طالب که او بیرون نمی برد شما را از هدایت، و در نمی آورد شما را در ضلالت و در مناقب خوارزمی منقولست از عبد خیر که او روایت کند از امیر المؤمنین علی (ع) که یکی خوشه چند موز بر سبیل هدیه نزد حضرت رسول (ص) آورد آن حضرت آن موز را از پوست جدا میکرد و بدهان من مینهاد، قائلی گفت: یا رسول الله بدرستی که دوست میداری علی را؟ فرمود که وای بر تو هنوز نمیدانی که علی از منست و من از علی. «ج ۸»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۲۹

مؤلف کتاب میفرماید که: این قول پیغمبر دلالت تمام دارد بر مکان و رتبت و منزلت امیر المؤمنین علیه السلام که شرف و کمال آن حضرت باقصی غایت رسیده، و رفعت و بزرگی او بذروه اعلی کشیده. و این تنبیهی است که رسول الله (ص) نسبت مساوات میان خود و او باوضح منقبتی ایراد فرموده، و کشف فضیلت این با رفع مرتبتی بخاص و عام نموده، چون در باره سلمان فرموده که: سلمان منا اهل البيت، سلمان از این معنی سر مفاخرت را بر اوج و الاسوده، و گوی مباحثات را از اصحاب و اضراب ربوده از آنست که اکتفا فرموده به انت منی که بکلمه و أنا منه علی عمرانی را از رتبه سلمانی گذرانیده و بدرجه و مقام خود رسانیده چه دلالت دارد که هر یک از ایشان صلی الله علیه و آله اصلاند مر آن دیگر را و نازل منزله هم‌اند، راضی نشد آن حضرت که بگوید که علی از منست و نگوید که من از علیم. و در این باب ابن جریر طبری و ابن اثیر جزری در تاریخشان آورده‌اند که در روز احد که اکثر فرار بر قرار دادند و اندکی برقرار ماندند حضرت رسول فرمود که: یا علی شر اینها را از من کفایت کن، شاه دلدل سوار بدوالفقار آبدار دمار از آشرا ناکار برآورده، یلان معرکه هیجا را بخاک

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۰

مذلت انداخت، و سرهای ایشان را از تنهانشان جدا کرد، و خاطر آن حضرت از کشش و کوشش اطمینان یافت، جبرئیل از نزد حضرت جلیل آمده گفت: یا محمد این کمال مواساتست که امروز امیر المؤمنین در باره تو بتقدیم رسانیده، آن حضرت فرمود که: او از منست و من از او، جبرئیل گفت و من از هر دوی شما پس نظر کن بمرتبه که جبرئیل امین خود را در آن گنجانید. و در مناقب از عایشه روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که علی را در بر گرفته بود و سر و رویش میبوسید و میفرمود:

بأبی الوحید الشهید

، که تو از ما تنها افتادی و بدرجه شهادت رسیدی. و نیز در مناقب آورده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: من و پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفتیم در بعضی از طرق مدینه ناگاه باغی رسیدیم بغایت زیبا و پردرخت، من گفتم یا رسول الله چه خوب باغی است فرمود که: ترا در جنت از این بهتر خواهد بود، بعد از آن باغی دیگر رسیدیم من همان گفتم و آن حضرت همان در جواب فرمود، تا از هفت باغ گذشتیم گفتم یا رسول الله این چه خوب باغیست فرمود که: در بهشت بهتر از این از برای تو مهیاست، چون راه ازو خالی شد مرا در بر گرفت و به های های گریست، گفتم: یا رسول الله سبب گریه چیست؟ فرمود که: کینها و حقدها می بینم که در سینه‌های اقوام مکنون است و اظهار نخواهند کرد مگر بعد از من، گفتم: دین من بسلامت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۱

خواهد بود؟ فرمود که: دین تو بسلامت خواهد بود. و هم در مناقب است که اسامه بن زید از پدرش روایت کرد که در مجمعی که امیر المؤمنین و جعفر و زید بن حارثه بودند جعفر گفت دوستر شما بر رسول الله منم، و امیر المؤمنین فرمود که دوست تر شما بر رسول الله

منم، و زید بن حارثه گفت منم دوست تر شما بر رسول الله، زید گفت بیا تا با هم برویم و از آن حضرت بپرسیم که دوستر است، اسامه گفت ایشان طلب اذن کردند از رسول الله (ص) و من آنجا بودم گفت که بیرون رو و ببین که چه کسانی، من بیرون رفتم و باز آمدم و گفتم که جعفر و علی و زید بن حارثه است که اذن میطلبند فرمود که: بیایند، چون آمدند گفتند یا رسول الله کیست دوسترین مردمان بسوی تو؟ فرمود که: فاطمه، گفتند که: ما از مردان میپرسیم، فرمود که: ای جعفر تو مانند منی در صورت و سیرت و تو بسوی من از شجره منی، و اما تو ای علی ختن و پدر فرزندان منی و از منی و دوستر اقوامی بسوی من. و قریب باین حدیث است که در مسند حنبل آورده که نزع شد میان امیر المؤمنین و جعفر و زید در باب دختر حمزه و نزد آن حضرت رفتند آن حضرت حکم از برای خاله آن دختر کرد که نگاه دارد و فرمود: که ای علی تو از منی و من از توأم، و فرمود مر جعفر را که؛ در خلق و خلق مشابه منی، و فرمود مر زید را که: تو برادر و مولای مائی، از مولا عبد مراد است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۲

مؤلف فرماید که: مبصر کامل باید که در این کلام نظر کند و حسن مقصد و بلاغت لفظ و عذوبت مورد آن را ملاحظه نماید که علی را بخود اضافه فرموده و گفت: انت منی، و جعفر را جاری مجری خود داشت فرمود: که اُشبهت خلقی و خلقی، و چون زید از مردان این میدان نبود تأویل فرمود او را بلطف و احسان و تأدیب نمود بقول در ایشان که اُنت أخوانا و مولانا اضافه فرمود بنفس نفیس خود و با ایشان نیز بنون جماعت تا بدانند که رتبه زید نمیرسد باین رتبت منیفه، و محل او قاصر است از این محال شریفه، و چگونه واقع تواند شد مولی در موقع خلیفه. و در کتاب مناقب از جابر روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل (ع) آمد بمن از نزد حضرت ذوالمنن با ورق آس سبز که در آنجا بسفیدی نوشته بود که: حق جل و علا میفرماید که: من فرض گردانیده‌ام محبت علی بن ابی طالب را بر خلق خود، پس باید که برسانید این امر را با ایشان از من. و در مناقب از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود که: اگر مردمان اجتماع مینمودند بر دوستی علی بن ابی طالب (ع) هر آینه حق جل و علا خلق نمیکرد دوزخ را. مؤلف کتاب قدس سره میفرماید که: در این حدیث توقف کرده‌اند بعضی که طبع ایشان مایل است بعناد و نمیرسند برتبه علی آن پاکیزه‌نژاد، و قدح میکنند راوی و معتقد این حدیث را، و انکار مینمایند بدل و زبان ناقل این کلام را، و نمی‌یابند که این از جهت طبع ذمیم و از قبل تصور سقیم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۳

ایشانست، چه نور شمس را انکار کردن نقص در ضوء آن نور نمیشود، بلکه اگر نقصی هست در بصارت و بصیرت ایشان است. و تبیین این بر این وجه است که محبت امیر المؤمنین (ع) فرع محبت نبی است (ص) و تصدیق او بهر چه از جانب حق تعالی بوی آمده، و محبت نبی و تصدیق او فرع محبت و معرفت الهی است و وحدانیت او و عمل بأوامر او کردن و اجتناب از نواهی او نمودن و فرا گرفتن کتاب الله و سنت رسول الله بر وجه لایق و از واضحاتست که اگر جمیع خلائق مخلوق میبودند بر این فطرت هر آینه حق سبحانه و تعالی خلق نمیکرد دوزخ را.

و چگونه دوست دارد امیر المؤمنین را کسی که مخالف باشد آن حضرت را در مذهب و در علم و حلم و زهد و ورع و نماز و روزه و در مسارعت بطاعت و در اقدام بعبادت و در أخذ بکتاب الله در تحلیل حلال و تحریم حرام و در مجاهده ذات الله و در جهاد فی سبیل الله و قناعت او بملابس خشنه و مآکل غلیظه جنبه و انتصاب او در محراب بعبادت کردگار در دل‌های شب تاریک از چشم اغیار، و این اوصاف را توانائی ندارد غیر از او از اغیار، و لیکن فرمود که: اعانت کنید مرا بورع و اجتهاد، شیعه خود را توصیف نمود باین کلمات با برکات که:

انهم خمص البطون من الطوی عمش العیون من البکا

یعنی گرسنگی ایشان بحدی رسیده که شکمهای ایشان بیشت چسبیده، و گریه ایشان بجائی انجامیده که چشمه‌هایشان بواسطه سیلاب اشک ضعف پیدا کرده. و در نهج البلاغه مذکور است که همام که از عابدان زمان بود از آن حضرت سؤال کرد از مؤمنان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۴

و متقی، آن حضرت فرمود در جواب که: متقیان در دنیا أهل فضائل اند که گفتن ایشان صوابست، و پوشش ایشان جامه‌های بیاب، بر روی زمین بتواضع روند، و چشم را از محارم الله پوشند، و علم نافع را استماع نمایند، و اگر بر ایشان بلیه نازل گردد چنان صابر باشند که گوئیا ایام رخا و عافیت است، و اگر نه آن بودی که حق تعالی أجل ایشان مقرر ساخته در وقت معین هر آینه قرار نمییافت ارواح ایشان در اجسادشان بیک طرفه العین از برای شوق بثواب و خوف از عقاب، و خالق در چشم ایشان بزرگ است و دون خالق خرد، و میان ایشان و بهشت چنان است که گوئیا می‌بینند که ایشان در آنجا بنواز و نعمت‌اند، و میان ایشان و دوزخ نیز آنچنان که گوئیا مشاهده میکنند که در آنجا بعقوبت معذب‌اند، دل‌های ایشان دائما محزونست، و همیشه مردم از شر ایشان مأمون، و اجساد ایشان ضعیف و نحیف است، و حاجت ایشان اندک و خفیف، و نفسهای ایشان پاکیزه و عفیف، بر مکروه صبر مینمایند در ایام قصیره چون یقین دارند که در عقب او خواهد بود راحت طویله، تجارت ایشان همه سود است، و روش ایشان همه مسعود، اگر اراده دنیا نمایند حق تعالی آنچه آرزوی آنهاست آماده کرده اما ایشان به اختیار دست برداشته‌اند و نمی‌خواهند و خود را فدای راه خدا کرده‌اند اما در شب اقدام را استوار ساخته‌اند از برای رضای حضرت سبحان گاهی بنماز گاهی بتلاوت قرآن بر وجه ترتیل و تفکیر باآواز حزین با ناله و انین بآن که دواء داء قلوب بآن می‌کنند، هر گاه که رسیدند بآیتی که در او تشویقی هست میل دل می‌نمایند بسوی او از جهت طمع ثواب، و انفاس ایشان برمیآید از جهت شوق در آن باب و چنان گمان دارند که نصب العین این آیت ایشانند، و هر گاه بآیتی گذشتند که در او تخویفی فهم می‌شود گوش دل بر آن داشتند و چنان انگاشتند که زفیر و شهیق جهنم در اصول گوشهای ایشان وقوع یافته، پس ایشان افتادگاند که اوساط خود را بر زمین نهاده‌اند از جهت سجده حق، و پیشانی‌های

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۵

خود را فرش خاک ساخته، و دستهای خود را گسترده و زانوها و اطراف اقدام خود را سپرده برای رضای رب الارباب در فکاک رقاب. و اما در روز پس شیمه ایشان حلم است، و شیوه ایشان علم، شعار ایشان احسان است و دثار تقوی و بر اخوان، و خوف الهی چنان دریافته ایشان را که چنین ناظر پندارد که بیماراند و حال آنکه مرض بدنی ندارند و مخالطه مردم را امر عظیم میدانند، راضی نیستند بأعمال قلیل خود و کبیر اعمال را کثیر نمیدانند، بلکه خود را در آن اعمال متهم می‌دانند، و از آن ترسان و لرزانند، و اگر کسی ایشان را بامر طاعت نسبت داد بغایت از آن هراسان‌اند میگویند که: ما خود خود را بهتر میدانیم از غیر ما بأحوال ما و خدای تعالی دانایتر است از نفس ما بر ما، بار خدایا مگیر ما را بآنچه ایشان در باره ما می‌گویند، و بگردان ما را بأفضل آنچه ایشان گمان می‌برند، و بیمار ما را بنوعی که ایشان ندانند، و علامت ایشان آنست که می‌بینی که قوه تمام دارند در دین، و حزم و استواری در دین، و ایمان کامل در یقین، و حرص در علم، و علم در حلم، و قصد در غنی، و خشوع در عبادت، و تحمل در فاقه، و صبر در شدت، و طالب در حلال، و نشاط در هدایت، و دوری از طمع و غوایت. این فقرات از محاسن کلام و بدایع سخنان حضرت مرتضوی است صلی الله علیه و چگونه چنین نباشد که مصدر این سخنان بحر علوم است، و مرعای جنی شیخ و قیصوم، سید عرب است و امیر ایشان، و وصی رسالت است و وزیر آن. و در کتاب مناقب ابو المؤید خوارزمی روایت می‌کند از امیر المؤمنین (ع) که پیغمبر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۶

(ص) فرمود که: یا علی اگر بنده بود که عبادت کرده باشد خدای عز و جل را آن مقدار که نوح اقامت کرده بود در میان قوم، و مثل کوه احد او را زر بوده که نفقه کرده باشد در راه خدای تعالی، و آن قدر عمر یافته که هزار حج در هزار سال بجای آورده باشد بهر دو قدم خود یعنی حج پیاده گذارده باشد و مظلوم کشته شده باشد میان صفا و مروه و دوستی ترا اختیار نکرده باشد ای علی راتحه جنت بمشام او نخواهد رسید و هرگز بهشت داخل نخواهد شد. و نیز در مناقب است مروی از حافظ سلیمان بن ابراهیم الاصفهانی مرفوع بعایشه که او روایت می‌کند که پیغمبر (ص) در خانه من در وقت احتضار فرمود که: حبیب مرا از برای من طلب کنید، من پدرم را طلب کردم چون نظر آن حضرت بر او افتاد سر مبارک برداشت و فرمود دیگر بار که: حبیب مرا طلب کنید، من گفتم وای بر شما از برای او علی بن ابی طالب را طلب کنید که بخدا سوگند که غیر او را نمیخواهد، بعد از طلب آمد و چون آن حضرت نگاه کرد و امیر المؤمنین را دید جامه که بر او بود برداشت و امیر المؤمنین را در زیر آن جامه برد و با او راز گفت و تربیت فرمود تا رحلت نمود و همچنین دست مبارکش بر روی علی بود. و نیز در مناقب از معاویه بن ثعلبه روایت می‌کنند که مردی آمده نزد ابو ذر در وقتی که در مسجد نشسته بود با امیر المؤمنین (ع) و گفت: ای ابو ذر آیا حدیث نمیکنی بما که دوستترین مردم بسوی تو کیست و این هم می‌دانیم که دوست‌ترین ایشان بسوی تو دوست‌ترین ایشان است بسوی رسول الله ابو ذر گفت: بلی چنین است و بحق آن خدای که جان من بقبضه قدرت اوست که أحب ایشان بسوی من أحب ایشان است بر رسول الله و او این شخص است؛ و اشارت بامیر المؤمنین کرد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۷

و در مناقب است نیز که مردی گفت مر سلمان را که کرا بسیار دوست میداری؟ گفت: علی را، گفت من از پیغمبر شنیدم که: میفرمود هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته. و از ام عطیه روایت است که رسول الله (ص) امیر المؤمنین را (ع) در سربیه جنگ کفار فرستاده بود من دیدم که آن حضرت دستهای مبارک بدعا برداشته بود که: بار خدایا ممیران مرا تا ببینم علی را. و مثل این در کتاب یواقیت مذکور است فرق آنکه تا ببینم روی علی را. و نیز در مناقب روایت می‌کند ابو العلاء حسن بن احمد بن عطار الهمدانی از انس که پیغمبر (ص) فرمود که: حق سبحانه و تعالی از نور روی علی بن ابی طالب (ع) هفتاد هزار ملک را خلق کرده که ایشان استغفار می‌کند از برای محبان و دوستان او تا روز قیامت. و نیز در مناقب حسن بصری از عبد الله روایت می‌کند که پیغمبر (ص) فرموده که چون قیامت شود علی بن ابی طالب (ع) در فردوس بنشیند و آن کوهیست که مشرف است بر جنت دیگر و فوق او عرش رب العالمین است، و از دامنه آن آنهار جنت روان باشد و تفوق داشته باشند آنها در جنت، و آن حضرت بر آن فردوس بر کرسی از نور نشسته باشد و در پیش او چشمه تسنیم روان باشد و هیچ کس از پل صراط عبور نتواند کرد مگر با او بود خط آزادی بسبب دوستی او و دوستی اهل بیت او، و او مشرف باشد بر بهشت دوستان خود را بجنت فرستد، و دشمن خود را بدوزخ.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۸

و هم در آنجا از عبد الله بن مسعود روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که اول کسی که از اهل آسمان ببرداری گرفت علی بن ابی طالب را اسرافیل بود و میکائیل، و بعد از آن جبرئیل، و اول کسی که دوست داشته او را از اهل سماوات حمله عرش بودند، بعد از آن رضوان خازن جنان، بعد از آن ملک الموت، و بدرستی که ملک الموت ترحم مینماید بدوستان علی بن ابی طالب (ع) آنچنان ترحمی که بر انبیاء (ع) میکند. و هم از مناقب است روایت از انس که او گفت که: من پیغمبر (ص) را در واقعه دیدم که میفرمود که: ای انس چه چیز ترا بر آن داشت که ادا نکردی و نگفتی آنچه از من شنیده بودی در باب علی بن ابی طالب (ع) تا دریافت ترا آن عقوبت که در پیشانی او علامت برص ظاهر شده بود، و اگر نه استغفار علی بن ابی طالب (ع) میبود از برای تو رایحه جنت هرگز بمشام تو نمی‌رسید، و لیکن در

بقیه عمر این خبر را در عالم منتشر ساز که دوستان علی و ذریت و محبان آل علی سابقین اولین‌اند ببهشت و ایشان در همسایگی دوستان خدا باشند، و دوستان حق حمزه و جعفر و حسن و حسین است، و أما علی پس او صدیق اکبر است هر که او را دوست دارد در روز قیامت نترسد. و در مناقب از ابن عمر روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود که: هر که علی را دوست دارد نماز و روزه و قیام او نزد حق تعالی قبولست و دعای او مستجاب، بدان و آگاه باش که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی اعطا میکند بعدد هر قطره عرقی که در بدن اوست مدینه در بهشت، بدان که هر که دوست دارد آل محمد را از حساب و میزان و صراط روز قیامت ایمن گردد، بدان که هر که بدوستی

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۳۹

آل محمد بمیرد من که محمدم کفیل اویم که او را ببهشت برم با انبیاء علیهم السلام، و بدان که هر که بغض آل محمد داشته باشد چون بقیامت درآید در میان دو چشم او نوشته باشد که: نومید است از رحمت الهی. و هم در مناقب روایت میکند از ابن بریده که او از پدر خود روایت میکند که یک روزی پیغمبر (ص) گفت ما را که: حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده که چهار کس را از یاران خود دوست دارم که حق تعالی نیز ایشان را دوست میدارد بآن که مرا اخبار کرده که ایشان را دوست میدارم، ما گفتیم که:

چه کسانی ایشان یا رسول الله؟ فرمود که: علی از ایشانست، بعد از آن در روز دوم همین را فرمود که در روز اول فرموده بود ما دیگر همان پرسیدیم و همان جواب شنیدیم، تا روز سیم که دیگر آن حضرت اعاده این مقاله کردند دیگر ما پرسیدیم که ایشان کیستند؟ فرمود که: علی از ایشان است، و أبو ذر غفاری، و مقداد بن اسود کندی، و سلمان فارسی رضوان الله علیهم. و نیز در مناقب آورده که امام جعفر بن محمد (ع) روایت میکند از ابای بزرگوار خود که امام حسین (ع) فرمود که: من شنیدم از جد خود رسول الله (ص) که میفرمود که: هر که دوست میدارد که بزید بحیات من و بمیرد بممات من و داخل شود ببهشتی که حق تعالی بمن وعده فرموده پس باید که دوست دارد علی بن ابی طالب و ذریت طاهره او را که ائمه هدی و مصابیح دجی‌اند بعد از من که ایشان بیرون نمیبرند شما را از باب هدایت بجانب باب ضلالت.

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۰

و هم در مناقب مذکور است روایت از ابی برزه که یک روزی ما در خدمت پیغمبر (ص) نشستیم بودیم فرمود که: بخدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که هیچ بنده بقیامت قدم ننهد الا که حق سبحانه و تعالی از او چهار چیز خواهد پرسید: یکی از عمر او خواهد پرسید که بچه صرف کرده و چگونه گذرانیده، و دیگر از جسد او که بچه کهنه ساخته، و از مال او که از کجا اندوخته و در چه چیز انفاق کرده، و از دوستی ما که اهل بیتیم، عمر گفت که: دوستی شما پس از شما بکدام کس خواهد بود امیر المؤمنین (ع) بر جانب آن حضرت بود دست مبارک بر سرش نهاد و گفت که: دوستی من بعد از من دوستی این کس است. و هم در مناقب از عبد الله بن عمر روایت میکند که شنیدم که از پیغمبر (ص) پرسیدند که حق سبحانه و تعالی در شب معراج با تو بکدام لغت سخن کرد فرمود که: بلغت علی بن ابی طالب (ع) با من سخن کرد و من ملهم شدم بآن که گفتم که ای پروردگار من تو با من خطاب کردی یا علی بود، فرمود که: یا احمد که من شیام نه همچو اشیاء و قیاس کرده نشوم بمردمان و وصف کرده نگردم به اشیاء، و من آفریدم ترا از نور خود و علی را از نور تو و اطلاع بر سر دل تو دارم نیافتم در دل تو چیزی که دوستر داری از علی بن ابی طالب (ع) پس ترا خطاب کردم بلسان او تا مطمئن شود دل تو.

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۱

در کشف آورده که آیت کریمه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، نازل شد گفتند: یا رسول الله اقرباى تو کیستند که حق سبحانه و تعالی موده ایشان را بر مردم واجب گردانیده؟ فرمود که: علی و فاطمه و دو پسر ایشان امام حسن و امام حسین است. و مؤید این قولست آنچه مروی است از امیر المؤمنین (ع) که من شکایت بردم پیش رسول الله (ص) که مردم بر من حسد میبرند، فرمود که: راضی نیستی که چهارم چهار کس باشی که اول ببهشت روند که آن منم و تو و حسن و حسین، و ازواج ما در جانب یمین و شمال ما باشند، و ذریت ما در عقب ازواج ما. و مرویست از پیغمبر (ص) فرمود که حرام است بهشت بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من و آزار رساند مرا در آزار فرزندان، و هر کس که یک نوع نیکی کند بیکی از فرزندان عبدالمطلب و او آن نیکی را عوض نکرده باشد من آن نیکی را عوض دهم فردا که ملاقات کند با من در روز قیامت. روایت کند که انصار در مقام مفاخرت میگفتند که ما چنین و چنان کردیم عباس و عبد الله پسرش گفتند که؛ ما بر شما تفضیل داریم، این خبر را به پیغمبر (ص) رسانیده آمدند بمجلس آن حضرت فرمود که: ای معشر انصار آیا شما ذلیل و خوار نبودید که حق تعالی ببرکت من شما را عزیز و محترم گردانید؟ گفتند: بلی یا رسول الله، دیگر فرمود که: آیا شما گمراه نبودید که حق تعالی بیمن قدم من شما را هدایت ارزانی فرمود؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود که: چرا جواب من نمیگوئید، گفتند که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۲

چه بگوئیم یا رسول الله گفت: چرا نمیگوئید که آیا قوم شما بیرون نکردند از جای خود و ما شما را جای دادیم و دیگر ایشان تکذیب شما کردند و ما تصدیق کردیم، و دیگر ایشان شما را فرو گذاشتند ما یاری کردیم؟ آن حضرت این را فرمود انصاریان درآمدند و گفتند: اموال ما و آنچه در دست ماست همه از خدای تعالی و رسول اوست، این آیت در آن وقت نازل شد. و دیگر آن حضرت فرمود که: هر که بمیرد بر دوستی آل محمد شهید مرده باشد، بدان و آگاه باش که هر که بدوستی آل محمد بمیرد مغفور مرده، و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد تائب مرده، و هر که بدوستی آل محمد بمیرد مؤمن مرده که استکمال ایمان کرده باشد، و هر که بدوستی آل محمد بمیرد ملک الموت او را بشارت دهد ببهشت و منکر و نکیر مبشر او باشند، و هر که بدوستی آل محمد بمیرد بطریق زفاف او را ببهشت برند همچنان که زفاف عروس بجانب زوج او، و هر که بدوستی آل محمد بمیرد در قبر دو در بهشت را بر روی او باز کنند، و هر که بدوستی آل محمد بمیرد قبر او مزار ملائکه رحمت باشد، و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد مرده باشد بر طریقه سنت نبوی و جماعت مصطفوی، و بدان که هر که بمیرد بر بغض آل محمد چون بقیامت درآید نوشته باشد در میان هر دو چشم او که این از رحمت الهی مایوس و مهجور است، و هر که بر بغض آل محمد بمیرد کافر مرده باشد، و هر که بر بغض آل محمد بمیرد رایحه جنت بمشام شوم او نرسد. و بعضی گویند که: هیچ بطنی از بطون قریش نبود الا که میان رسول الله و ایشان قرابت بود، پس چون تکذیب آن حضرت کردند و ابا نمودند از آنکه بیعت کنند این آیت نازل شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۳

و منقولست از کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع) از ابی برده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که:

حق سبحانه و تعالی عهدی فرستاد بمن در باب علی بن ابی طالب (ع) من گفتم: یا رب بیان کن از برای من آن عهد را، فرمود که: گوش کن، گفتم که گوش کردم حق جل و علا فرمود که: علی رایت هدی است، و امام اولیا است، و نور و رهبر آن کس است که مرا اطاعت کند، و او کلمه جامعه‌ایست که لازم گردانیده‌ام آن را بر متقیان که هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته، پس ای برده بشارت ده او را باین.

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۴

چون امیر المؤمنین (ع) آمد من او را باین بشارت دادم، آن حضرت فرمود که: یا رسول الله من بنده خدایم و احوال من در قبضه قدرت اوست، اگر عذاب کند مرا پس بسبب گناه من باشد، و اگر تمام کند آنچه مرا بآن بشارت داده پس حق تعالی اولی است بمن، حضرت رسول (ص) گفت: بار خدایا دل او را قوی گردان بآن که بهار ایمان سازی حق تعالی فرمود که: کردم آنچنان.

بعد از آن رفع کرد بسوی من که زود باشد که او را اختصاص دهد بچیزی از بلا که هیچ یک از اصحاب من بآن نوع بلا اختصاص نیافته باشند، پس گفتم که: ای پروردگار من او یار و مصاحب من است، حق تعالی فرمود که این چیزی است که در علم ازلی ما سبق یافته که او بیلا ممتحن گردد. و هم در مناقب از عمار بن یاسر روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود که: وصیت میکنم کسی را که ایمان آورده بمن و تصدیق کرده مرا بولایت علی بن ابی طالب (ع) بآن که هر که تولی کرده او را پس بتحقیق که تولی کرده بمن و هر که بمن تولی کرده پس بدرستی که بخدای عز و جل تولی کرده. و نیز در مناقب از ابی ذر روایت کرده که رسول الله (ص) فرموده که: وارد شود بر حوض امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین، پس من برخیزم و دست او را بگیرم پس سفید روی باشد او و اصحاب او، من گویم آنچه من گذاشته بودم از کتاب و عترت بعد از من با ایشان چگونه سلوک کردید؟

اصحاب آن حضرت گویند که: اکبر را متابعت کردیم و تصدیق نمودیم، و اصغر را اعانت کردیم و نصرت دادیم و مقاتله کردیم با او در معرکه دشمن، بعد از آن من گویم که: وارد شوید بر حوض و سیراب گردید و هر که شربتی از آن بیاشامد بعد از آن هرگز تشنه نشود، و روی امام ایشان «ج ۹»

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۵

همچو آفتاب نورانی روشن باشد، و روی ایشان باشد مثل قمر در شب بدر یا همچو نور ستاره‌ها که در آسمانست. و هم در مناقب از عبد الله بن عباس روایت میکند در وقتی که سعید بن جبیر او را میکشید تا مرور کرد بر صفة زمزم ناگاه آنجا جماعتی بودند از اهل شام که ناسزا میگفتند علی بن ابی طالب (ع) را پس گفت مر سعید بن جبیر را که باز گردان مرا بسوی آن بدبختان، چون آنجا رفت گفت کدام است از شما که خدای عز و جل را ناسزا میگوید؟ گفتند: سبحان الله کس نیست در میان ما که خدای تعالی را ناسزا گوید، پس گفت: کدام است از شما که رسول الله (ص) را ناسزا میگوید؟ گفتند: در میان ما کسی نیست که رسول الله را ناسزا گوید، پس گفت کیست در میان شما که علی بن ابی طالب (ع) را ناسزا میگوید؟ گفتند: اما این پس خواهد بود «لعنت بر آن بدبختان باد» ابن عباس گوید که: گواهی میدهم بر رسول الله (ص) که شنیدم از او باین دو گوش خود و در صندوق دل خود گذاشتم که میگفت مر علی بن ابی طالب (ع) را که: یا علی هر که ترا سب کند پس بتحقیق که مرا سب کرده، و هر که مرا سب کرد خدای تعالی را سب کرده، و هر که خدا را سب کند او را بر روی کشان کشان در دوزخ اندازند، بعد از آن روی گردانید از ایشان و گفت مر پسر خود را که: ای پسرک من دیدی ایشان را که چه کردند گفت: ای پدر من:

نظروا الیک باعین محرمة نظر التیوس الی سفار الجازر

یعنی نظر کردند آن جماعت بتو بچشمهای سرخ‌گون مثل نظر کردن بزهای نر بسوی کارد تیز قصاب.

عبد الله گفت: ای پسر پدر فدای تو باد بیان را زیاده کن پس گفت:

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۶

نظر الذلیل الی العزیز القاهر

خزر العیون نواکس ابصارهم

تنگ چشمانی که بعکس میبیند چشمهای ایشان یا در پیش انداخته در حدقه میگرداند همچو نگاه کردن خوار ذلیل بغالب قاهر.

دگر گفت که پدر فدای تو باد زیاده گردان بیان را، گفت نزد من از این زیاده نیست لیکن این هست که:

احیاؤهم عار علی امواتهم و المیتون مسیبة للغایر

زنده‌های ایشان عار و ننگ‌اند بر مردهاشان و مردگان محل سب باقی ماندگان‌اند، غرض که امر ناحق نمیباید و دستی در میان خواهد آمد که همه را بسزا و جزای خود رسانیده مستأصل گرداند مثل بنی امیه و کوفی و شامی که بجزای خود رسیدند. و هم در مناقب آورده که معاویة بن ابی سفیان گفت بسعد که: چه چیز مانع است ترا که ابو تراب را ناسزا نمیگوئی، گفت: سه چیز است که رسول الله (ص) در شأن او فرموده که من هرگز او را ناسزا نگویم چه یکی از آن نزد من دوستر است از شتران سرخ موی دو کوهان که من خود شنیدم از پیغمبر (ص) که میفرمود مر علی بن ابی طالب (ع) را وقتی که به بعضی از غزوات متوجه بود و امیر المؤمنین را در مدینه خلیفه ساخته بود و حضرت امیر میفرمود که: مرا با نساء و صبیان گذاشتی فرمود که: ای علی راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبر نخواهد بود، و شنیدم که در روز خیبر میفرمود که: رایت را بمردی دهم که دوست دارد خدای را و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او، ما گفتیم که: از برای که خواهد بود، فرمود که: علی را طلب کنید، و آن حضرت تشریف فرمود و حال آنکه درد چشم داشت و بصاق در چشم او افکند و رایت نصرت آیت را بدست مرتضی علی (ع) داد و حق سبحانه و تعالی آن فتح را بر دست امیر المؤمنین با تمام رسانید، و چون آیت کریمه نَدْعُ أُبْنَاءَنَا وَ أُبْنَاءَکُمْ نازل شد

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۷

آن حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین را علیهم السلام طلب فرمود گفت: بار خدایا اینها اهل من‌اند. و مسلم نیز در صحیح خود آن روایت کرده و محمد بن یوسف الکنجی گفته: نعوذ بالله من الحور بعد الکور، یعنی پناه میبریم بخدای تعالی از نقصان بعد از زیادت که جماعتی بحیطه اسلام درآیند و طریق نجات معلوم کنند بعد از آن بواسطه جاه سه روز از اهل الله روی گردان شوند و نکال و عذاب جحیم ابدی از برای خود حاصل کنند «لعن الله من ظلم آل محمد ع» روایت کند حافظ ابو نعیم در حلیه از حسین بن علی علیهما السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای حسن برو و سید عرب را طلب کن یعنی علی را عایشه گفت که: آیا تو سید عرب نیستی؟ فرمود که: من سید ولد آدمم و علی بن ابی طالب سید عرب، چون آن حضرت آمد انصار را هم حاضر گردانید و فرمود که: ای معشر انصار آیا من دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر چنگ

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۸

در او زنید هرگز گمراه نگردید بعد از من؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود که: این علی را دوست دارید بدوستی من و گرامی دارید او را بکرامت من پس اینک جبرئیل میفرماید مرا بآنچه گفتم بشما از جانب حق سبحانه و تعالی

ذکر در بیان غزارت و کثرت علم آن حضرت

از مناقب خوارزمی مجاهد روایت کند از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود که: اگر درختها قلم شود و دریاها مداد گردد و جنیان حساب شوند و آدمیان کتاب، نتوانند شماره کرد فضایل و مناقب علی بن ابی طالب را و باین اسناد روایت کند از امیر

المؤمنین علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی برای برادر من علی چندان فضایل پدید کرده که بسیاری را از آن احصا نمیتوان کرد، پس هر که ذکر کند فضیلتی را از فضایل او وقتی که اقرار بآن داشته باشد حق سبحانه و تعالی گناه سابق و لاحق او را ببامرزد، و هر که فضیلتی از فضایل او را بنویسد لا یزال ملائکه از برای او استغفار کنند تا از این کتابت اثری باقی باشد، و هر که گوش کند فضیلتی از فضایل او را حق سبحانه و تعالی ببامرزد گناهی که اکتساب آن از ره گوش بوده باشد، و هر که نظر کند به کتابی که از فضائل او در آنجا مرقوم باشد ببامرزد حق سبحانه و تعالی گناهی که از نظر اندوخته باشد، بعد از آن فرمود که: نظر بر روی علی بن ابی طالب عبادت است و ذکر او عبادتست قبول نمیکند حق تعالی ایمان هیچ بنده را مگر بولایت علی بن ابی طالب (ع) و براءت از دشمنان او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۴۹

و نیز خطیب خوارزمی روایت کند که شخصی گفت باین عباس که: چه بسیار است فضائل و مناقب امیر المؤمنین (ع) من حساب کرده‌ام سه هزار منقبت می‌شود ابن عباس فرمود که: چرا نمیگوئی که بسی هزار میرسد. از حسین بن علی علیهما السلام روایت کنند که امیر المؤمنین (ع) میفرمود که: رسول الله (ص) فرموده که: اگر من حدیث کنم بآنچه در باب علی بن ابی طالب (ع) وارد گشته قدم نهدم او بر موضعی از زمین مگر اخذ کرده شود خاک او تا بآب. در کتاب مناقب مذکور است که فخر خوارزم ابو القاسم محمد بن عمر الزمخشری العلامة روایت کند از حسن بصری که عمر خواست که زن مجنونه را که بزنا آبتن شده بود رجم کند امیر المؤمنین علی (ع) گفت او را که: آیا نشنیده‌ای آنچه پیغمبر فرمود، گفت: چه فرمود؟ گفت که: آن حضرت فرمود که رفع قلم از سه کس شده یکی از مجنون تا بحال خود آید، و از صبی تا بالغ شود، و از خواب‌کننده تا بیدار گردد، گفت پس او را بگذارید. و هم در آن کتاب آورده که در زمان خلافت عمر زنی حامله را پیش آوردند و از او چیزی چند پرسید بر سیل تهدید او اعتراف بفجور کرد، حکم کرد برجم او، امیر المؤمنین (ع) بر آن قضیه حاضر شد فرمود که: این زن را چه حال است، گفتند که عمر او را برجم امر کرده، پرسید از عمر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۰

که تو امر برجم او کرده؟ گفت: بلی نزد من اعتراف بفجور کرد آن حضرت فرمود که: تسلط حکم تو بر او باشد اما تسلط حکم تو بر آنچه در شکم اوست نخواهد بود، باز فرمود: که شاید تو او را تهدید کرده باشی یا ترسانیده، گفت: بده باشد فرمود که: آیا تو نشنیده‌ای از پیغمبر (ص) که میگفت:

حد مترتب نیست بر معترف بعد از ابتلا و امتحان که مقید گردانیده باشی او را یا حبس یا تهدید کرده باشی، پس این صورت نه اقرار باشد، عمر گفت او را بگذارند تا برود، بعد از آن گفت زنان عاجزند از آنکه مثل علی ابن ابی طالب را توانند آورد «لو لا علی لهلک عمر» اگر وجود با جود علی نمیبود عمر در ورطه هلاک میبود. ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: افضی امت من علی بن ابی طالب است علیه السلام. و سلمان روایت کند که آن حضرت فرمود که: أعلم امت من بعد از من علی بن ابی طالب است علیه السلام. و ابن مسعود روایت کند از آن حضرت که: قسمت یافته حکمت بر ده جز و نه جزو آن را بعلی بن ابی طالب داده‌اند و یک جزو دیگر بجمیع مردمان. و ترمذی در صحیح خود آورده که وصف کرده‌اند امیر المؤمنین را بأنزع بطین زیرا که رسول الله (ص) فرموده که: من مدینه علمم علی در آن مدینه است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۱

و بغوی در صحاح آورده که آن حضرت فرمود که: من دار حکمتکم و علی در آن دار است. و از ابن عباس مرویست که آن حضرت فرمود که: من مدینه علم الهیام و علی باب آن مدینه است هر که را علم باید از در درآید. و هم در مناقب روایت کند ابو حمرا که پیغمبر (ص) فرمود که: هر که خواهد که نظر کند آدم را در علم او، و مشاهده نماید نوح را در فهم او، و ملاحظه فرماید یحیی بن زکریا را در زهد او، و ببیند موسی بن عمران را در بطشت او پس باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب. و بیهقی آورده که هر که خواهد که نظر کند آدم را در علم او، و نوح را در تقوی او، و ابراهیم را در حلم او، و موسی را در هیبت او، و عیسی را در عبادت او پس باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب (ع) که ثابت است برای علی آنچه ثابت است برای جمیع ایشان از این صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مجتمع است آنچه متفرقت در غیر او.

ترکت فیک المنی مفرقه و انت منها بمجمع الطرق

و از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده در مناقب که آن حضرت فرمود که پیغمبر (ص) مرا میفرستاد بقضاء یمن، من گفتم: یا رسول الله مرا میفرستی بقضاء یمن و من جوانم و علم قضا را چنانچه باید نمیدانم چگونه شود، آن حضرت دست مبارک بر سینه من نهاد و فرمود که: بار خدایا هدایت کن دل او را بعلم و ثابت دار لسان او را بذکر گفت: بر آن خدای که دانه را شکافته از زمین بیرون آورد که بعد از آن مرا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۲

هرگز در مسأله از مسائل قضا شک طاری نگشت که در میان حکم دو کس کرده باشم، و نسائی نیز این حدیث را آورده. و از علی بن ابی طالب مرویست که گفتم یا رسول الله مرا وصیت فرمای بچیزی فرمود که: بگو

ربی الله

بعد از آن گفت: بگو

استقم

پس گفتم آن را و بر آن زیاده کردم که: وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ، فرمود که: علم بفرمان تو شد یا ابا الحسن شربت علم را نوشیدی و لباس اصلی علم را پوشیدی. و ابو بریده روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: هر پیغمبری را وصی و وارثی بود بدرستی که علی وصی و وارث منست. و نیز در مناقب از انس روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: یا انس از چاه آب بکش از برای وضوی من، من کشیدم و آن حضرت وضو گرفته و دو رکعت نماز گذارد و فرمود که: ای انس اول کسی که بر تو درآید از این در او امیر المؤمنین و سید المسلمین و قاید الغر المحجلین و خاتم الوصیین است، انس گوید که: من با خود گفتم بار خدایا چنان ساز که از انصار یکی از این در درآید و این را پنهان میداشتم، ناگاه دیدم که علی بن ابی طالب (ع) از در درآمد آن حضرت فرمود که:

چه کس بود ای انس؟ گفتم: علی بود؛ پس آن حضرت برخاست چنانچه اثر استبشار از او ظاهر بود و امیر المؤمنین را در بغل گرفت بعد از آن عرق جبین خود را بر جبین او مالید و از عرق جبین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۳

او بر جبین خود رسانید، امیر المؤمنین گفت: یا رسول الله دیدم کاری را که بجای آوردی که پیش از این آن نمیکردی، فرمود که: چه چیز مرا مانع آید که از این قبیل نسبت بتو بجای نیآورم، چه تو حق تبلیغ رسالت مرا بمردم خواهی رسانید، و صوت مرا بایشان خواهی شنواید، و مبین خواهی کرد اختلافی که در میان ایشان باشد بعد از من. و نیز در مناقب از ابی ذر روایت میکند که من با رسول الله (ص) بودم در مقبره از مقابر بقیع آن حضرت فرمود که: بحق آن خدای که جان من در قبضه قدرت اوست که در میان شما مردیست که مقاتله کند بعد از من بر تأویل قرآن همچنان که من مقاتله کردم مشرکان را بر تنزیل قرآن، و آن جماعت که علی بن ابی طالب با ایشان مقاتله نماید شهادت آن لا اله الا الله گویند، و بر مردم آن مقاتله کبیر نماید چنانچه زبان طعن دراز کنند بر ولی الله، و نامرضی ایشان باشد آن عمل همچنان که نامرضی موسی (ع) بود امر کشتی و قتل غلام و امر دیوار که کشتی را خضر (ع) سوراخ کرد و پسر را کشت و دیوار را قایم ساخت و آن مرضی موسی نبود، و اراده آن حضرت از این مرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود. و در کتاب مناقب از حارث أعمور که صاحب رأیت امیر المؤمنین (ع) بود نقل میکند که رسید بما که پیغمبر (ص) در میان جمعی از اصحاب خود فرمود که: بنمایم بشما آدم را بعلمی که او را بود، و نوح را در فهم، و ابراهیم را در حکمت پس نگذشت بسیاری که امیر المؤمنین (ع) آنجا حاضر شد، ابو بکر گفت: یا رسول الله مقایسه فرمودی مردی را بسه کس از پیغمبران بزرگ خوشا خوشا آن مرد چه کس است آن حضرت فرمود که: نمی شناسی او را گفت: خدا و رسول او دانانترند، فرمود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۴

که: آن مرد ابو الحسن علی بن ابی طالب است (ع) ابو بکر گفت: گواری و مبارک باد ترا یا ابا الحسن و کجا است مثل تو یا ابا الحسن. و از مسروق روایتست که او گفت که، من نظر کردم در میان اصحاب رسول الله (ص) یافتم که علم ایشان منتهی نمیشود مگر بامیر المؤمنین و عبد الله بن عباس و ابو دردا و معاذ بن جبل و زید بن ثابت بعد از آن در میان ایشان تفحص کردم یافتم که منتهی بدو کس می شود امیر المؤمنین و عبد الله، دیگر ملاحظه کردم یافتم امیر المؤمنین را که افضل است و أعلم بر عبد الله. امیر المؤمنین (ع) فرمود که هیچ آیتی از آیات الهی سمت نزول نیافته الا که من دانستم که در شأن که نازل شد و در کجا فرود آمد حق سبحانه و تعالی بمن قلب دانا و لسان گویا کرامت فرموده. و در کتاب مناقب از ابی بختری روایت میکند که من دیدم امیر المؤمنین (ع) را که در کوفه بمنبر شرف برآمده بود و مدرعه رسول الله را پوشیده و شمشیر آن حضرت را حمایل کرده و خاتم آن حضرت را در انگشت مبارک داشت و بر آن منبر نشسته بود کشف بطن خود فرمود گفت: بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید که در میان دو پهلوی من علم بسیاری هست؛ و این گنجینه علم نزد منست از اثر فیض لعاب رسول الله است که رشحه از آن بر دهان من رسید

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۵

و بی‌وحی من بهمه آن ملهم شدم، بخدا سوگند اگر و ساده را فرش سازند و من بر آنجا بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل توراہ بمضمون توراہ ایشان، و میان اهل انجیل بمضمون انجیل ایشان تا غایتی که حق سبحانه و تعالی ناطق گرداند توراہ و انجیل را و ایشان بگویند که: آن حکمی که امیر المؤمنین بمنطوق ما کرده حق است و صدق و اَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. و ابن عباس گوید که حق تعالی اعطا فرموده بعلی بن ابی طالب نه عشر از علم و شریک گردانید دیگران را از مردم در عشر عاشر از آن. و ابو الطفیل گوید که: من حاضر بودم که آن حضرت خطبه میفرمود و میگفت که: بپرسید از من بحق خدا سوگند که هیچ چیز نباشد که از من سؤال کنید و من حقیقت آن را بشما اخبار نکنم، و از کتاب الهی سؤال کنید و الله که هیچ آیتی نیست الا من دانانترم بنزول آن در روز یا در شب یا در سهل یا در جبل. پرسیدند از عطا که در میان اصحاب رسول الله هیچ کس یافت شود که أعلم باشد از علی؟ گفت:

لا والله که من نمیدانم این چنین کسی. و عمر بن سعید گفت مر عبد الله بن عباس را که: یا عم چونست که مردم رجوع بسیار مینمایند به امیر المؤمنین، گفت ای پسر برادر من زیرا که آن حضرت راست هر چه میخواهی از نص قاطع در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۶

علم، و او ارفع مردم است در عشیره، و أقدم ایشان در اسلام، و داماد پسندیده رسول الله است، و أفقه است در سنت، و أشجع است در حرب، و أجود در عطایا. و از مناقب است که عبد الله عباس گفت: هفتاد سوره از قرآن بر رسول الله خواندم و ختم قرآن کردم بر بهترین مردمان که علی بن ابی طالب است (ع) و از عبد خیر روایت میکنند از امیر المؤمنین (ع) که چون رسول الله (ص) رحلت نمود من قسم یاد کردم که ردا از دوش نهم تا جمع کنم ما بین اللوحین را، پس ردا از دوش نهادم تا جمع کردم قرآن را. و از مناقب است که عمر زنی را که در شش ماهگی وضع حمل او شده بود امر برجم کرد، این خبر بامیر المؤمنین (ع) رسید فرمود که: بر او رجم نیست، چون عمر از این واقف شد فرستاد کسی را پیش آن حضرت و از سبب این پرسید، آن حضرت فرمود که نص الهی است که آیام رضاع دو سال کامل است، و حمل تا آیام جدا کردن از شیر سی ماه است پس شش ماه آیام حمل باشد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۷

مراد أقل آیام حمل است و دو سال آیام رضاع که: وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ وَ دِیْغَرُ فَرْمُودُ كِه: وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا عَمْرًا وَ كَذَلِكَ. و هم در مناقب سعید بن مسیب گوید که من از عمر شنیدم که میگفت که: بارخدا یا هیچ مشکلی مرا نیست که ابن ابی طالب حل نکند. و از ابی دردا مرویست که علما سه کس اند یکی در شام است و مراد خودش بود، و یکی در کوفه یعنی عبد الله بن مسعود، و یکی دیگر بر مدینه یعنی علی بن ابی طالب (ع) پس آنکه در شام است مسأله را از کسی میپرسد که در کوفه است، و آنکه در کوفه است از کسی میپرسد که در مدینه است، و آنکه در مدینه است احتیاج پرسیدن احدی ندارد. و در مسند از علی بن ابی ربیع روایت کند که من امیر المؤمنین (ع) را دیدم که آمد که بدابه سوار شود چون پای مبارک در رکاب نهاد فرمود که:

بسم الله

، و چون بر آن راست نشست گفت:

الحمد لله

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ، بعد از آن سه بار تحمید

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۸

فرمود و سه بار تکبیر و بعد از آن گفت:

لا اله الا انت قد ظلمت نفسي فاغفر لي

. بعد از آن تبسم کرد، من گفتم یا امیر المؤمنین سبب تبسم چه بود؟ فرمود که: من دیدم که رسول الله این چنین کرد که من کردم و بعد از آن تبسم فرمود گفتم. یا رسول الله سبب تبسم چیست فرمود که؛ حق سبحانه و تعالی را عجب می‌آید از بنده خود که میگوید

رب اغفر لي

، چه میداند بنده من که گناهان او را غیر از من نمی‌آمزد. و ابن طلحه افراد فصلی نموده در فضل و علم آن حضرت فرموده که: این فصلی است در فضل آن کسی که در او مجال مقال واسع است، و لسان بیان صادع، و ثاقب مناقبش لامع، و فخر مآثرش طالع، و مراحل امتداحش جامع، و فضای فضایلش شاسع، و تابع طریق هدایتش نافع، و تمسک جسته بعروه وثقی او رافع، ای آنکه از فضل فصل کئوس ینبوعش لذة للشاربین است، و دروس مضمون مکنونش مفرجه کرام الکاتبین است، و غروس مستودعه او از مستحسنتات حسنات المقربین، عظیم است نزد اهل تحقیق قدر وقع او، و عمیم است بر کل برایا شمول نفع او، و تمام است اجر هر مؤلف بجمع او؛ و من ایراد نمینمایم در این فصل

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۵۹

چیزی را که برسد باو وارد اضطراب، و بودیعه نمی‌گذارم در او چیزی را که داخل شود بر او راند ارتیاب و تضمین نمیکنم بچیزی که قذف کنند آن را ارباب الباب؛ بلکه می‌آرم در او اخلاف روایت خلف از سلف تا محتوی گردد به زید اوطاب و در سمط ترتیب میکشم غرر و درری که تصریح کرده بآن ألسن سنن و ناطق گشته بآن آیات کتاب، و مقرر میدارم بادلله محکمة الاسباب بصواب که مفتحة الابواب و مثمرة المجاب باشد از برای طلاب. امید که از برای جامع آن نیز بود جمیل ثنا و جزیل ثواب. و بعضی از این اقوال قول رب الارباب است که: لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذَكْرَةً وَ تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاَعِيَةٌ که قضیه نجات مؤمنان و غرق کافران را در طوفان نوح (ع) دلالتی واضحه گردانیده بر قدرت و حکمت صانع و کمال قهر و رحمت او تا آن را در گوش هوش نگاهدارند و منسی نسانند. روایت کرده أبو اسحاق ابراهیم ثعلبی در تفسیرش باسنیدی که نزد او مقرر است که چون این آیت نازل شد که وَ تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاَعِيَةٌ حضرت رسول (ص) فرمود مر امیر المؤمنین را (ع) که من از حق سبحانه و تعالی درخواستم که ترا ای علی گوش واعیه نگاه دارنده اشیا کرامت فرماید امیر المؤمنین (ع) فرمود که: من هرگز چیزی فراموش نکردم بعد از آن و نیستم که دیگر هرگز فراموش کنم. و دیگر ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده و واحدی نیز در اسباب نزول آورده از بریده اسلمی که من از پیغمبر (ص) شنیدم که می‌فرمود مر امیر المؤمنین را (ع) که: حق سبحانه و تعالی مرا امر کرده که نزدیک باشم بتو و از تو دور نشوم، و آنکه علوم را بتو تعلیم کنم و تو آن را فراگیری و نگاهداری

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۰

که هرگز فراموش نکنی در آن حال این آیت نازل شد که وَ تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاَعِيَةٌ. و دیگر از آن جمله قول حق جل و علا است که أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ آیا کسی که ایمان شعار او باشد مثل آن کسی است که فسق دثار او بود، نه چنین است ایشان مساوی نیستند. ثعلبی و واحدی آورده‌اند در تفسیر خودشان که این آیت در شأن امیر المؤمنین (ع) و در باب ولید بن عقبه بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود نازل شد، و سبب آنکه میان حضرت امیر المؤمنین (ع) و ولید نزاعی شد در امری، او گفت بامیر المؤمنین که: ساکت شو که تو کودکی و الله که زبان من از زبان تو درازتر است، و سنان من از سنان تو تیزتر، آن حضرت فرمود در جواب ولید پلید که: خاموش که تو فاسقی و فاجر، حق سبحانه و تعالی برای تصدیق قول امیر المؤمنین (ع) این آیت فرستاد که: مراد بمؤمن علی بن ابی طالب است و بفاسق ولید بن عقبه.

و کفایت میکند این قصه از شهادت باری تعالی از برای تصدیق قول امیر المؤمنین (ع) و دلالت کردن نزول قرآن بر کمال فضیلت آن حضرت و وصف او بایمان که عنوان علم و نتیجه معرفت اوست، و حسان بن ثابت این قصه را نظم کرده و آن اینست:

انزل الله و القرآن عزیز فی علی و فی الولید قرانا

فتبوء الولید من ذاک فسقا

و علی موبوا ایمانا

لیس من کان مؤمنا عرف الله

کمن کان فاسقا خوانا

«ج ۱۰»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۱

سوف یجزی الولید خزیبا و نارا

و علی لا شک یجزی جنانا

فعلی یلقى لدى الله عزا

و ولید یلقى هناک هوانا

یعنی حق سبحانه و تعالی در قضیه امیر المؤمنین (ع) و ولید آیات قرآنی انزال فرموده که ولید پلید محل و منزل فسق و فجور است و امیر المؤمنین (ع) منشأ و مأوی ایمان کسی که مؤمن صادق خدای شناس است نیست مثل کسی که فاسق خائن خدای شناس است، زود باشد که ولید جزا و سزای آن بیاید که آن رسوائی دنیاست و عقوبت آتش عقبی و بلا شک امیر المؤمنین (ع) بمجازات آن بغرفات جنان منزل و مکان سازد، پس امیر المؤمنین (ع) معزز و محترم با حق سبحانه و تعالی ملاقات خواهد کرد، و ولید آنجا خواهد رسید بأنواع ذلت و خواری.

و این ابیات سمت افشا یافت از قول حسان بن ثابت و جد ابن ولید ابو معیط بوده که پدر او ذکوان ابن امیه بن عبد الشمس است و گفته‌اند که ذکوان پسر امیه نبوده بلکه غلام او بوده او را منسوب ساخته‌اند با و مشهور شده به پسر او، و این ولید در روز فتح مکه مسلمان شد، و عثمان در زمان خلافت خود او را حاکم کوفه گردانید، چون که برادر مادری او بود در زمان حکومت شراب خورد و نماز صبح را با مردم که امامت میکرد چهار رکعت گذارد در حالت مستی، و گویند که در محراب در آن وقت قی کرد و مردم دانستند و او را بعد از آن حد شرعی زدند، و چون فسق او بر همه کس ظاهر شد او را از حکومت کوفه عزل کردند و در رقه مرد.

پس نظر کن بحکمت بی‌علت الهی در سر این قضیه که چون امیر المؤمنین (ع) اخبار فسق او نمود حق سبحانه و تعالی آن را اظهار فرمود از عالم غیب بعالم شهادت و از پرده خفا بفضای معاینه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۲

منکشف ساخت، چه خمر جامع اسباب فسق است و سوء سمعه و عقوق است، و علی رؤوس الاشهاد اجرای احکام شریعت نبوی بر او مرتب شد، تا متحقق شود آنچه امیر المؤمنین (ع) بوی نسبت کرده بود از فسق و چون سمت فسق از ولید بثبوت رسید کمال ایمان در امیر المؤمنین علیه السلام متحقق خواهد بود. و بعضی دیگر آنست که قاضی ابو محمد الحسن بن مسعود البغوی نقل کرده از انس بن مالک که چون رسول الله (ص) تخصیص می‌فرمود جماعتی را از صحابه هر یک را بفضیلتی امیر المؤمنین را تخصیص فرمود بعلم قضا و فرمود که: افضاهم علی. منطوق صریح این حدیث دال است بر آنکه انواع علوم و اقسام آن تمام مجتمع است در علی ابن ابی طالب (ع) و در غیر او نیست، زیرا که هر یک از آنها که تخصیص یافته‌اند بصفی موقوف نیست حصول آن صفت بر غیر آن از صفات و فضائل، چه حضرت رسول الله (ص) فرمود که: افرض أصحاب زید بن ثابت و أقرأ ایشان ابی و أعرف ایشان بحلال و حرام معاذ بن جبل، و هر یک از این صفات احتیاج بغیر خود ندارند بخلاف علم قضا که حاصل است مر امیر المؤمنین را در دیگری حصول ندارد و حصول آن بصیغه افعال نیز وقوع یافته که مقتضی وجود این اصل است با زیادت.

و متصف باو واجب است که عقل او کامل باشد و تمیز او محفوظ باشد از زوال و موسوم باشد بصف فطنت و مهجور باشد از سهو و غفلت، و بفظنت خود حل مسائل مشکله نماید، و بحدودت ذهن فصل قضایای معضله فرماید، عدالت شیمه او باشد، و مروت شیوه او، از دنائت محترز باشد، و از محرّمات مجتنب صدق لهجه داشته باشد با سمت امانت، و عارف بود بمنطوق کتاب و سنت بر وجه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۳

ایقان و اتقان، اختلاف و قیاس را تمیز تواند کرد، و عارف بلغت عرب باشد تا مقدم تواند داشت محکم را بر متشابه، و خاص را بر عام و مبین را بر مجمل و ناسخ را بر منسوخ، و بنا تواند نهاد مطلق را بر مقید، و حکم به تواتر کند نه به آحاد، و بمسند نه بمرسل، و بمتصل نه بمنقطع، و باتفاق نه باختلاف، و داند انواع اقیسه را از جلی و واضح و خفی تا توصل تواند جست بآن احکام را، و شناسد اقسام احکام را از واجب و حرام و مندوب و مکروه و مباح؛ و متصف نیست بقضا کسی که در او مجتمع نیست این امور.

و از واضحات است که امیر المؤمنین جامع جمیع اینها بوده و از غوامض آن اخبار می فرمود که دیگران را آن حاصل نبوده که این از برکت دعای رسول الله بود که آن حضرت را بقضای یمن می فرستاد چنانچه سمت ذکر یافت. و دیگر آنکه بغوی نقل کرده در کتاب شرح السنه از ابو سعید خدری که من از رسول الله (ص) شنیدم که می فرمود که کسی در میان شما هست که مقاتله خواهد کرد بر تأویل قرآن همچنان که مقاتله کردم بر تنزیل قرآن ابو بکر گفت که: من خواهم بود؟ آن حضرت فرمود که: نه تو نخواهی بود، بعد از آن عمر گفت که: من خواهم بود؟ فرمود که: نه تو هم نخواهی بود و لیکن خاصف النعل خواهد بود آن کس یعنی پینه زننده کفش، و در آن وقت رسول الله (ص) نعل خود را بامیر المؤمنین (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۴

داده بود که پینه کند. پس رسول الله (ص) اخبار فرمود بآن که امیر المؤمنین (ع) قیام خواهد نمود بقتال بر تأویل قرآن چنان که آن حضرت قیام فرمود به تنزیل قرآن که شمه از این سابقا مذکور شده بود.

و تنزیل مختص برسول الله است (ص) بر وجهی که در تنزیل سمت ورود یافته به انواعش کما قال الله تعالی کتاب أنزلناه إليك لتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ یعنی قرآن کتابیست که فرستاده ایم بسوی تو تا بیرون آری مردمان را از انواع ضلالت که کفر بدعت است بنور هدایت که طریق ایمان و ایقان است بتوفیق پروردگار همه ایشان و بفرمان او بسوی حق غالب مطلق ستوده، و دیگر فرمود که: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و نازل گردانیدم بر تو کتابی را به بیان بلیغ بر امور دین بر تفصیل که راه نماینده است و رحمت است برای قومی که ایمان آورند و بگردند و دیگر فرمود که: وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ و این قرآن تنزیلی است از پروردگار عالمیان که فرود آورده آن را جبرئیل امین (ع) بر دل تو تا باشی از بیم کنندگان و غیر این از آیات داله بر حکمی که طریق تحصیل آن مختص برسول الله است (ص) و ممکن نیست حصول آن آیات مگر بطریق تنزیل از جانب حق جل و علا پس کسی که منکر تنزیل شد پس تکذیب کرده و انکار نموده او را آن کس اتصاف می یابد بصف کفر همچنان که حق تعالی فرموده که وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ و دیگر وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ یعنی انکار آیات ما نمیکنند مگر کافران عدار ستمکار و کفار.

تنزیل را منکر بودند همچنانچه قرآن بآن ناطق است که وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۵

ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ يَعْنِي نَشَاخَتَهُ خدای را آنچه حق شناخت اوست وقتی که گفتند که نفرستاده خدای تعالی بر بشر هیچ چیز را از آیات و احکام، پس متعین می شود قتال ایشان تا ایمان بیارند، بنا بر این حضرت رسول الله (ص) بقتال اشتغال نمود تا دین قائم شد و ایشان فوج فوج بدین اسلام درآمدند، این بیان قتال تنزیلی است.

و اما تأویل آن همان تفسیر اوست با آنچه آخر مدلول آن مالش بآن کند و بآن راجع شود پس کسی که حمل کند قرآن را بر معنی که اقتضا میکند آن معنی را لفظ او از مدلول خطاب و تفسیر کرد بچیزی که متناول است از معانی که آن مراد است از آن منطوق پس او طریق صواب را سپرده، و کسی که اعراض کرد از آن معنی و صرف کرد و گردانید از مدلول و مقتضای خودش و حمل نمود بر غیر مراد از آن مفهوم بچیزی که موافق هوا و مطابق مشتبهات اوست، و تأویل میکند آن را بچیزی که موجب ضلالت است از نهج هدایت باعتقاد آنکه این مجمل آنست که ادعا کرده و مقصد آنست که افترا بسته و حال آنکه مراد الله غیر آنست که مدعیات اوست، پس قرآن را از آن مدلول خود گردانیده و در غیر سبیل او سلوک نموده، و مخالفت جمیع ائمه هدی کرده، و تابع نفس و هوا بوده پس مادامی که بر این ضلالت اصرار دارد و بر این مخالفت استمرار می ورزد متعین می گردد قتال او تا رجوع کند بأمر الهی و طاعت او.

و لهذا حضرت رسول (ص) گردانید و مقرر داشت قتال بر تأویل را مثل قتال بر تنزیل آن حضرت مقاتله فرمود با جماعتی که جرایم ایشان آفوا بود بجهت منصب نبوت و آنچه جرایم ایشان از اینان فروتر بود قتال آن بامام زمان بازگذاشت، چه امامت فرع نبوت است پس امیر المؤمنین (ع) با ایشان مقاتله نمود بر حسب وعده که پیغمبر (ص) داده بود و حضرت امیر المؤمنین (ع) در روز قتال با منافقان باین معنی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۶

تصریح فرمود وقتی که از ذی الثدیة سؤال کردند و او را از میان کشتگان بیرون آوردند و فرمود که:

من هرگز دروغ زده نشدم و دروغ هم نگفتم چنانچه در محاربات آن حضرت این قصه با تمامها مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

و اختلافی که در میان امت وقوع یافته در باب آن حضرت بواسطه حسد و عناد جماعتی است که با آن حضرت بظهور می آوردند تا کار بقتل رسید، و بعد از آن حضرت سر رشته عداوت بناسزا کشید که بر منابر می گفتند نعوذ بالله من ذلک و خون ناحق اهل بیت و شیعیان ایشان در هر ناحیه می ریختند، و منع حقوق ایشان میکردند، و تقرب ولات و حکام آن زمان بدمای ایشان می جستند که هیچ شهری از شهرهای اسلام نبود و هیچ جهتی از جهات نماند که از اولاد پیغمبر در آنجا از کشته پشته نباشد، بمرتبگی که در قتل ایشان شریک بودند اموی و عباسی، و مساوی بودند در اخافت ایشان عدنانی و قحطانی و راضی شدند باذلال ایشان عراقی و شامی، آن شناعتی که آن بدبختان با اهل بیت بظهور آوردند از کفار بوجود نیامد.

و آنها که باقی ماندند در عالم پریشان و سرگردان می گشتند که قوت شب و خرقه از جهت پوشش نمی یافتند، و اگر ظاهر می شدند مردم زمانه کین می ورزیدند، و ولات خون ایشان می ریختند، غرض که ایشان از امت جفا کار این ستمها کشیدند.

و بعضی از تأویلات که بمدعای هوای خود کرده اند و از مضمون کتاب و سنت تخلف نموده اند که مستحق عقاب ابدی و مستوجب عذاب سرمدی گشته اند آنست که بعضی از آیات که در شأن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۷

کفار سمت نزول یافته از مدلول خود گردانیده‌اند و بر مؤمنان حمل کرده. مثل قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ مضمون آیت آنکه یعنی آیا نمی‌نگری بسوی آنان که داده شده‌اند نصیبی و بهره را از کتاب توراۀ یعنی اندک چیزی داشته‌اند از آن خوانده می‌شوند بسوی توراۀ تا توراۀ حکم کند میان ایشان پس روی می‌گردانند گروهی از ایشان که رؤساء یهوداند، و ایشان اعراض کنندگان‌اند از حق با وجود آنکه جمیع ائمه تفسیر و علماء اسلام اتفاق دارند که این آیت در شأن یهود وارد شده و مختص بایشان است.

و در سبب نزول آن چند وجه ذکر کرده‌اند یکی آنکه حضرت رسول (ص) یک روزی جمعی را از یهود دعوت کرد باسلام ایشان گفتند که ای محمد ما در حضور علمای دین خود با تو مناظره میکنیم حضرت فرمود که: آن صحیفه از توراۀ که مشتمل بر نعت و صفت من است بیارید و در این محکمه آن را حکم سازید، ایشان از این قول ابا نمودند و آیات توراۀ حاضر نکردند. و قول دیگر آنکه چون آن حضرت ایشان را باسلام دعوت میفرمود بعضی از ایشان گفتند که تو بر کدام دینی؟ فرمود که: بر دین ابراهیم (ع) ایشان گفتند که ابراهیم یهودی بود، آن حضرت فرمود که توراۀ را بیارید تا حکم باشد میان ما و شما، ایشان ابا کردند و نیاموردند. و قول دیگر آنکه چون یهود منکر حکم رجم زانی شدند که در توراۀ نیست چون آن حضرت توراۀ طلبکرد ابا کردند و حاضر نساختند پس این آیت سمت نزول یافت و واحدی نیز در کتاب اسباب النزول همین را آورده.

و علماء اسلام همه بر این متفق‌اند که در شأن یهود نازل شده خوارج آن را از مدلول خود گردانیده‌اند و در امور خود عمده ساخته و در مرجع اتباع ضلالت خود صرفکرده و احتجاج جسته‌اند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۸

باین آیت، و خروج کرده‌اند بر امام مفترض الطاعة، و از طاعت مفروضه لازمه بر ایشان بیرون رفته‌اند. پس چون تو معلوم کردی حقیقت مقاتله بر تنزیل و مقاتله بر تأویل را ظاهر شد بر تو که میان نبی و علی صلوات الله علیهما رابطه اتصال و اخوت و علاقه تامه بوده که در غیر او نبوده، همچنان که ورود نصوص متقدمه نیز بر این دلالت دارد که علی منی و أنا منه، و انت منی بمنزله هارون من موسی.

و این نصوص مشیر است بخصوصیت تامه در میان ایشان، و این خصوصیت اقتضا میکند بر وجهی که آن حضرت اعلام فرموده بود امیر المؤمنین (ع) را بمقاتله او با خارجیان مثل مقاتله او با کافران و شدایدی که در ایام امامت خواهد کشید از دست آن دو نان همچنان که در ایام نبوت او کشید از کافران.

شافعی آورده که مسلمانان طریقه و سیرت قتال را از رسول الله (ص) اخذ کردند در قتال اهل شرک؛ و از امیر المؤمنین (ع) در قتال اهل بغی پس عاقل باید که تدبر نماید در این مقام و بشناسد فضل او را (ع). و دیگر از آن جمله قاضی ابو محمد الحسین بن مسعود در کتاب خود از ابن مسعود نقل کرده که یک روزی حضرت (ص) بیرون فرمود و بخانه ام سلمه رفت و امیر المؤمنین نیز (ع) آنجا حاضر شد آن حضرت (ص) فرمود که: یا ام سلمه و الله که این قاتل قاسطین و ناکثین و مارقین خواهد بود بعد از من و سابقا این حدیث مذکور شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۶۹

و آن حضرت تصریح باین فرق ثلاثه کرد که امیر المؤمنین (ع) با ایشان مقاتله خواهد کرد بعد از او؛ و اشارت فرمود باسلامی ایشان که هر یک صفتی دارند مخصوص بایشان که سبب قتال ایشانست. ناکثین جماعتی‌اند که بیعت کردند بامیر المؤمنین (ع) و واجب بود بر

ایشان اطاعت آن حضرت کردن و سر از فرمان امام خود نه پیچیدن، ایشان از آن اعراض کرده نقض آن عهد کردند؛ و حکم او را گردن نهند و فرا گرفتند در آن قتال بغی و عناد را ایشان بناکثین باغین تسمیه شدند، پس متعین شد قتال ایشان همچنان که امیر المؤمنین (ع) با اصحاب جمل بظهور آورده. و در مسند احمد حنبل مذکور است نقل از نافع که چون مردم از یزید بن معاویه علیهما اللعنه خلع بیعت کردند و بیعت او را نکرده انگاشتند عبد الله عمر پسران و اهل خود را جمع کرد و انگشت برآورده شهادت گفت و بعد از آن گفت که: ما با این مرد بیعت کردیم بر بیعت خدای تعالی و رسول او و من شنیدم از رسول الله (ص) که میفرمود که: فردا در قیامت لوای را از برای کسی که بر کسی غدر کرده باشد نصب خواهند کرد و گویند این علامت فلانست که بر فلان غدر کرده، و این از اعظم غدر است که کسی بر صفت شرک نباشد و باو بیعت کنند بر بیعت خدای و رسول (ص) و بعد از آن نقض آن کنند پس باید که کسی از شما آن را از یزید خلع نکند و بر آن بیعت باشد و از شما کسی مرتکب این امر نشود تا میان من و آن کس حادثه و داهیه وجود نگیرد. و در حدیث دیگر است از مسند که او این گفت وقتی که مردم باین زبیر بیعت کرده بودند. و متأمل راهست که گوید: عجب از عبد الله که توقف کند از نقض بیعت یزید و انذار و تخویف

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۰

اهل خود و تشدید و تحذیر ایشان نماید از آنکه اعظم از این چیزی نیست اگر اشراک نباشد؛ پس هر گاه که عبد الله این گوید پس عذر طلحه و زبیر چه خواهد خواست در نقض عهد امیر المؤمنین (ع) و شکستن بیعت او و خروج از حکم و طاعت او و نصب حرب کردن و لشکر کشیدن در مقابل آن حضرت (ع).

پس اگر عبد الله بن عمر با طلحه و زبیر آن می‌گفت در باره نقض عهد که از برای یزید با اهل خود گفته بود و میدانید ایشان را در آنچه در خلع طاعت است و مفارقت جماعت از اثم تام و خطیئت عظیمه هر آینه ممکن بود که توقف کنند از آنچه اقدام نموده بودند از او، و داخل شوند در چیزی که خارج شده بودند از آن یا آنکه ایشان سهل می‌انگاشتند بر عبد الله نقض بیعت یزید را و میگفتند که ما نقض عهد امیر المؤمنین (ع) را توانستیم کردن و بر آن مصر شدند و این را حجت خود میساختند و بنا بر این مینهادند و این که گفته شد بر سبیل فرض بود زیرا که طلحه و زبیر کشته شدند و خلافت معاویه را درنیافتند چه جای از آن یزید پلید را. و اما قاسطین جماعتی‌اند که از طریق حق تجاوز کرده‌اند و میل نموده‌اند بجانب باطل و از پی روی اهل هدایت اعراض کرده‌اند و خارج شده‌اند از طاعت امام معترض الطاعة که طاعت او واجب است، پس چون این شیوه بکار بردند باین اسم تسمیه شدند و قتال ایشان متعین گشت همچنان که حضرت امیر المؤمنین (ع) آن را با معاویه غاویه و اتباعش در جنگ صفین بظهور آورد، و رسول الله (ص) تصریح فرموده بودند که ایشان بغاؤ‌اند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۱

چنانچه محدثان در اسانید خود ایراد نموده‌اند که حضرت رسول فرمود مر عمار را که ای عمار گروه باغیه ترا بقتل آرند، و در حدیث دیگر واقع است که بشارت باد ترا ای عمار که فئه باغیه ترا شربت شهادت چشاند. و اما مارقین جماعتی‌اند که خارج‌اند از متابعت حق، و مصرند بر مخالفت امام مطلق، و تصریح بنقض و خلع آن مینمایند چون شیمه ایشان اینست قتال بر ایشان متعین می‌گردد چنانچه آن حضرت بأهل حروری و نهروان کرد، و ایشان خوارچ‌اند. ابو داود روایت میکند از ابو سعید خدری و از انس بن مالک که رسول الله (ص) فرمود که زود باشد که در میان امت من اختلاف و تفرقه افتد قومی و گروهی بدکردار پیدا شوند که قتل بی‌موقع را نیکو انگارند و قرآن خوان باشند اما قرآن تجاوز نکند از چنبرگاه گردن ایشان، و زیرتر نرود و بیرون روند از دین همچنان که تیر در حال انداختن از کمان، و ایشان بدترین خلق باشند، خوشا حال کسی که ایشان را بقتل آورد و ایشان نیز او را بقتل آرند، زیرا که اگر ظفر یافت غازیست

ثواب غازیان دارد و اگر کشته شد شهید است درجه شهادت مییابد، ایشان دعوت نمایند بکتاب الهی و مردم را بکتاب خدای خوانند و از کتاب چیزی در ایشان نباشد هر که مقاتله کند با ایشان او اولی بحق باشد از ایشان. و مسلم بن حجاج در صحیح خود آورده و ابو داود نیز بسند خود با او موافقت نموده که زید بن وهب گفت که من در میان لشکر امیر المؤمنین (ع) بودم در وقتی که بجنگ خوارج می فرمود یک روزی فرمود که: ای مردمان بدرستی که من شنیدم از رسول الله (ص) که می فرمود که گروهی از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۲

امت من خروج کنند که قاری قرآن باشند که قرآن شما با قرآن ایشان بهیچ چیز مناسبتی نداشته باشد، و نماز شما بنماز ایشان نیز این چنین، و روزه شما با روزه ایشان همچنین چیزی از مناسبت نباشد، قرائت قرآن کنند و پنداشته باشند که فایده خواهد کرد برای ایشان و حال آنکه نتیجه آن وبال و مضرت خواهد بود بر ایشان، و آن قرائت کردن در نگذرد از چنبرگاه گردن ایشان، از دین بجهند مثل تیر که از کمان میجهد، اگر می دانستند لشکریان ایشان که چه چیز بر زبان پیغمبر ایشان جاری شده در باب ایشان از این عمل دست می داشتند و پیرامون نمی گشتند.

و علامت آنها آن باشد که در میان آن خوارج ناقص دستی باشد که بر بازوی او قطعه بود مثل پستان زنان، و بر آن موهای سفید رسته باشد و بجانب معاویه و اهل شام میل کنند و شما را بگذارند در میان اتباع و اموال خود، من امیدوارم که شما از گروهی باشید که بر طریق حق سلوک میکنند که آن جماعت خون ناحق بریزند و اموال مردم را بناحق غارت کنند پس فرمود که بروید.

زید بن وهب گوید که منزل بمنزل می رفتیم تا به پلی رسیدیم و از آنجا گذشتیم آنجا با خوارج ملاقی شدیم و در آن روز عبد الله بن وهب الراسبی بر ایشان امیر بود گفت بایشان که: نیزه‌ها را بیندازید و شمشیرها را از غلاف بکشید که بر شما می ترسم، پس بازگشتند و شمشیرها کشیدند و جنگ در پیوست تا کشته شدند.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) فرمود که طلب کنید در میان کشتگان مخدج را یعنی ناقص دست را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۳

پس طلب کردند نیافتند آن حضرت بنفس نفیس خود برخاست بر سر کشتگان آمده طلب می فرمود تا در آن میان او را یافته بیرون آوردند آن حضرت تکبیر گفت و فرمود که: خدای و رسول او راست گفتند. آنگاه عبیده سلمانی بر پای خواست و گفت یا امیر المؤمنین بخدای که بجز او خدای نیست که آیا این حدیث شنیدی از رسول الله (ص) گفت: بلی بآن خدای که جز او خدای نیست که شنیدم و او سه نوبت آن حضرت را سوگند داد و او هر سه نوبت باین حدیث سوگند یاد فرمود. و بخاری و مسلم و مالک در موطأ نقل کرده اند از أبو سعید خدری که او گفت که گواهی می دهم که من از پیغمبر (ص) شنیدم این را و گواهی می دهم که علی بن ابی طالب (ع) با ایشان مقاتله کرد و من با او بودم که این امر فرمود که آن مرد را پیدا کردند، و من خود نظر کردم و دیدم که بر آن صفت بود که رسول الله (ص) وصف فرموده بود. پس دلالت کرد این احادیث بر وجهی که ما ذکر کردیم که امیر المؤمنین (ع) قتال کرد بر تأویل چنانچه رسول الله (ص) قتال نمود بر تنزیل و در این امر و دیگر امور اقتدا بآن حضرت کرده از نیابت او قیام و اقدام نموده از جهت حفظ نظام و قوام دین در رفع خوارج مارقین از آنچه کشتنی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۴

بود کشتن و آنچه گرفتنی بود گرفتن بر وجهی که رسول الله با مشرکان معامله می فرمود طابق النعل بالنعل بلا تفاوت. و سابقا مذکور شد از تربیتی که حضرت رسول الله (ص) آن حضرت را کرده و اشفاق و مهربانی که در باره او داشته و تعلیم و ارشادی که می فرموده در صغر او تا غایتی که اقصی غایات کمال و قصوری نهایات معارج جلال را درک فرمود؛ و کنه معارف هر شیء حاصل نمود تا متکلم و متمکن شد بکلام معجز نظام

سلونی قبل ان تفقدونی، و سلونی عن طرق السماوات فانی اعرف بها من طرق الارض.

و می فرمود وقتی که اگر خواهم پربار کنم شتران را از تفسیر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

و شمه نیز مذکور شد که اگر و ساده انداخته شود و من بر آنجا بنشینم حکم کنم میان اهل توراۀ بتوراۀ ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان بخدای سوگند که هیچ آیتی نیست که نازل شده باشد در بر یا در بحر و یا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۵

در سهل و یا در جبل و یا در لیل و یا در نهار الا آنکه من دانانترم که در شأن که نازل شد، و در چه چیز فرود آمد، و در این قول اشارت تامه است بوفور علم آن حضرت علیه السلام بمضمون کتب منزله. و اما تفصیل علوم متداوله آنکه هر علم که هست مبدأ و منشأ آن آن حضرت است و به وی منسوبست. اما علوم کلام پس قایم بآن علم اشاعره و معتزله و شیعه و خوارج اند، و أشهر فرق ایشان و ائمه این طوائف علوم خود را بآن حضرت نسبت میدهند اما امام اشاعره ابو الحسن بوده که شاگرد ابو علی جبائی بوده و جبائی خود را بآن حضرت منسوب میسازد، و اما انتساب شیعه بآن حضرت خود ظاهر است و احتیاج به بیان ندارد و اما اکابر و رؤسای خوارج شاگردان و تلامذه آن حضرت بودند و هر گاه علماء اسلام و ائمه علم اصول خود را نسبت بآن حضرت دهند این دلالت تمام دارد بر کثرت و غزارة علم آن حضرت. و اقصی مطالب در علم اصول علم توحید است و علم بقضا و قدر و علم نبوت و علم به معاد و بعث و آخرت، و کلام آن حضرت شاهد احوال این مراتب و منازل است از این علوم و معرفت او باقصی غایات آن که اوایل و اواخر از ادای آن عاجز و قاصرند پس اگر کسی بطریق تدبیر نظر بر معانی کلام آن حضرت گمارد بداند که بحری است که ساحل ندارد، و عمانی است که اوایل ندارد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۶

و اما علم فروع بر دو قسم است: قسمی متعلق باحیاست از احکام، و قسمی دیگر متعلق بامواتست و آن علم فرایض است و قسمت ترکات، و باین اعتبار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که فرایض نصف علم است.

و امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع آن سرآمد جمیع عالم بود و هیچ مسأله از مسائل فروع بر او مشکل نبود، و هر چه ایراد نمودند فی الفور حل فرمود.

بعضی از آن مسأله دیناریه است

و شرح آن آنکه در وقتی که آن حضرت علیه السلام میخواست که سوار شود پای مبارک بر رکاب نهاده بود که زنی آمد و گفت یا امیر المؤمنین بدرستی که برادر من وفات کرده و ششصد دینار گذاشته و از مال او بمن یک دینار داده‌اند پس می‌خواهم که حکم انصاف و

عدالت در باره من مرتب فرمائی، فرمود که: برادر تو دو دختر گذاشته بود؟ گفت بلی، فرمود: که ثلثان مال از آن ایشانست که چهار صد دینار است، و دیگر فرمود که: مادر نیز گذاشته بود؟ گفت: بلی، فرمود که: سدس دیگر از آن اوست که صد دینار است و دیگر پرسید که زن هم بوده؟ گفت: بلی، فرمود که: ثمن از آن اوست که هفتاد و پنج دینار است و دیگر فرمود که: تو دوازده برادر داری؟ گفت: بلی، فرمود که: بیست و چهار دینار از ایشان است هر یکی دو دینار و یک دینار «ج ۱۱»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۷

برای تو ماند، پس حق تو بتو رسیده این زمان برو، و سوار شده روان شد این را مسأله دیناریه نام کردند.

و دیگر مسأله منبریه است

و این آنست که وقتی که آن حضرت در کوفه بر منبر بود مردی برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین شوهر دختر من وفات یافته و از ترکه او یک ثمن حق دختر من بود او را تسع داده‌اند امروز از تو انصاف می‌خواهم، آن حضرت فرمود که: داماد ترا دو دختر و پدر و مادر بود؟ گفت:

بلی، فرمود که: پس ثمن او تسع شود و تو از میراث او سوای این چیزی دیگر طلب مکن فی الحال جواب او گفته بخطبه رجوع فرمود. اما علوم احیا پس آن حضرت علیه السلام فارس حارس آن میدانست و سابق فایق قصابات آن برهانست و مبین غوامض و صاحب حقایق آن بیانست، و کافیت در ایضاح این برهان آنچه منقول است از آن حضرت که رسول الله صلی الله علیه و آله هزار باب از علم بمن تعلیم فرمود و هزار باب دیگر از علم بر من بگشود چنانچه گفته‌اند

بیت

وزان اندر دلش صد علم بگشاد	نبی در گوش او یک علم در داد
در آن شهر بیشک حیدر آمد	چو شهر علم دین پیغمبر آمد
ز دست ساقی کوثر توان خورد	از آن آب حیاتی را که جان خورد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۸

و اما علم تفسیر اتفاق جمیع امت است که اعلم ائمه تفسیر ابن عباس است و او شاگرد امیر المؤمنین علیه السلام بوده و علم تفسیر از او اخذ کرده. و اما علم قرائت مقتدای اهل کوفه در قرائت عاصم بوده، و قرائت او در دنیا بغایت مشهور است و او شاگرد ابو عبد الرحمن سلمی بوده، و او شاگرد امیر المؤمنین علیه السلام، و او از نبی اخذ فرموده صلی الله علیه و آله. و اما علم نحو بر همه عالم ظاهر است که واضح اول آن امیر المؤمنین علیه السلام بوده که از برای ابی اسود اختراع فرمود و وضع نمود. و اما علم بلاغت و بیان پس او فارس مجلی است در آن میدان، و ناطق سابق است در جمیع اوان، و غواص جواهر آنست از بحر عمان قرآن، و اگر خواهی که بر تو عیان گردد این بیان نهج البلاغه را درآر بنظر امعان. و اما علم تصفیه باطن و تزکیه نفس اجماع اهل تصوف است از ارباب طریقت و اصحاب حقیقت

انتساب خرقة باو درست میکنند و در طریق سلوک اقتدا بوی مینمایند. و اما علم تذکیر بایام الله و تحذیر از عذاب و عقاب او مقتدای آن شیخ حسن بصری است و او شاگرد آن حضرت بوده و صبح شرف و فخر او از آن مطلع چهره نموده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۷۹

و اما علم زهد و ورع که در میان بعضی از صحابه بود مثل ابو دردا و ابو ذر و سلمان فارسی رضوان الله علیهم همه تلامذه امیر المؤمنین علیه السلام بودند که بر رسول الله صلی الله علیه و آله اهتدا یافتند و بامیر المؤمنین علیه السلام اقتدا کردند، و در باب زهد آن حضرت ایراد فصلی خواهد شد ان شاء الله تعالی. و اما علم مکارم اخلاق و حسن اشفاق آن حضرت بغایت قصوی رسیده و بمرتبه اعلی کشیده که بهر طایفه بطریق اخلاق سلوک می فرمود با اهل دین و صلحای مؤمنین بخلق و تواضع بود، و با اعدای دین و اهل شرک غلیظ و شدید خود را بایشان مینمود از جهت تأدیب و رغبت تهذیب ایشان تا شاید ایشان را از آن صفات ذمیمه پاک سازد تا موصوف گشت باین صفات اخلاق چنانچه حق جل و علا در باب او می فرماید که فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ یعنی پس زود باشد که خدای تعالی بیاورد قومی را که او دوست می دارد ایشان را و ایشان دوست می دارند او را که متواضع و متذلل باشند بر مؤمنان سخت دل و غلیظ باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدای و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده. و اما شجاعت و نجدت و قوت آن حضرت و اتصاف او باین شهر است از نهار و اظهر است از شمس نزد اولی الابصار، و مقرند باین مؤالف و مخالف، و معترفاند باین عدو و صدیق، و گواهی می دهند باین صدیق و زندیق و ولی و حسود و سید و مسود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۰

و اما علم قضا و احکام آن و معرفت حلال و حرام از آن شمه مذکور شد. و بعضی دیگر آنکه شریح قاضی حکمی کرده بود در باره زنی و آن حضرت رد فرموده بر این وجه که زنی وفات یافته بود از سر شوهر و دو پسر عم که یکی از آنها برادر مادری متوفات هم بود، و این قضیه پیش شریح بردند که او متروکات آن زن را بر این ورثه قسمت کند، او نصفی از این متروکات بشوهر او داد و باقی را که نصفی دیگر باشد به پسر عم داد که برادر مادری نیز بود، و پسر عمی دیگر را چیزی نداد و محروم گذاشت.

امیر المؤمنین (ع) بر این قضیه واقف شد فرمود که: من شنیدم ای شریح که تو حکم کرده در قضیه فلانه زن که متوفات شده این چه نوع حکمی است گفت: یا امیر المؤمنین این حکم را بموجب کتاب الهی کرده‌ام و ابن عمی که برادر مادری نیز هست او را جاری مجری دو برادر داشته‌ام یکی برادر پدری و یکی دیگر مادری.

آن حضرت این حکم را قبول نفرموده فرمود که: آیا هیچ در کتاب الهی یافته که بعد از زوج باقی تر که در این صورت از ابن عم باشد که برادر مادری نیز هست گفت: نه، آن حضرت فرمود که حقتعالی در کلام مجید خود فرموده که: وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أُخٌّ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ یعنی اگر باشد مردی که از او میراث گیرد کسی که والدین و اولاد ندارد یا زن بود کلاله و مر این مرد را برادر مادری باشد یا خواهر مادری و زن نیز در این حکم داخل است یعنی کلاله خواه مرد باشد و خواه زن، پس هر یکی را از برادر و خواهر شش یک حصه رسد از میراث کلاله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۱

و مذکر در این صورت با مؤنث یکسان است، پس آن حضرت نصف تعیین فرمود از برای زوج، و سدس از برای برادر مادری، و باقی را تقسیم فرمود میان دو پسر عم که هر یک را سدس داد، پس حاصل شد از برای پسر عمی که برادر مادری نیز هست ثلث مال، زیرا که او دو جهت دارد و از برای آن پسر عمی که برادر نیست سدس مال و از برای زوج نصف مال پس این زمان فریضه تکمیل یافت و این مسأله از شش سهم تصحیح مییابد، و آن حضرت قضای شریح را رد فرمود و حکم او را باطل ساخت. و بعضی دیگر آنکه امیر المؤمنین (ع) را در کوفه با یهودی محاکمه افتاد و آن حضرت (ع) او را پیش شریح فرستاده بر او دعوی زهری نمود که در تصرف یهود بود، یهودی منکر شد این دعوی را شریح از امیر المؤمنین (ع) طلب بینه کرد آن حضرت امام حسن را (ع) آورد بر طبق آن دعوی شهادت فرمود، شریح آن شهادت را رد کرد و گفت یا امیر المؤمنین چگونه شهادت پسر از برای پدر قبول باشد چه گواهی ولد از برای ولد نمی گذرد، آن حضرت فرمود که: تو در کدام کتاب و در کدام سنت یافته که این شهادت قبول نیست، چون جواب نداشت او را از قضا عزل کرد و اخراج فرمود بقریه که او را بود، و بیست و چند روز در آن اقامت نمود و باز او را بجای خود آورد و قضا داد. و کشف سر این واقعه و آنچه از امیر المؤمنین (ع) صادر شده در حق شریح آنست که آن حضرت آن زره را ادعا نفرمود از برای نفس خود بلکه ادعای آن از برای بیت المال بود، چه امام وقت بود و نایب مسلمانان در آنکه قیام فرماید بمصالح ایشان، پس ادعای زره از برای ایشان بود و امام حسن بن علی (ع) برای ایشان شهادت فرمود، و شریح آن را رد کرده بظن آنکه این شهادت برای امیر المؤمنین است (ع)، پس آن حضرت او را تأدیب فرمود تا در امور قضا تفحص نماید و تدقیق نظر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۱۸۲

در آن امور کار فرماید، زیرا که عدم ملاحظه موجب تعطیل حقوق است و ایصال آن بغير مستحق آن ابن طلحه می گوید از عجایب و غرایب در این صورت آنست که جماعتی از علما که اسحاق بن راهویه و ابو ثور و ابن منذر و احمد بن حنبل در یکی از روایات از ایشانست که چون این قضیه بدیشان رسیده و آنچه امیر المؤمنین (ع) با شریح بظهور آورده از آن استدلال نموده اند بر جواز شهادت ولد از برای والد، و این را مذهبی ساخته اند از برای خود و شهادت برادر را برای برادر جاری مجری ولد از برای والد گردیده اند و استناد ایشان باین واقعه است و استدلال شان بفعل آن حضرت علیه السلام، و غافل شده اند از سر و حقیقت این قضیه. مؤلف کتاب رحمه الله می فرماید که قسمت در این مسائل و فرایض که ابن طلحه و غیر او از علماء جمهور ایراد نموده اند این مذهب امیر المؤمنین (ع) نیست لیکن از جهت شرف و مکانت و رتبت آن حضرت در علم دین دوست می دارند هر طایفه که نسبت دهند بآن حضرت دقایق فتاوی را و محاسن آنچه در مذهب خود یافته اند که مرجع آن آن حضرت باشد، و مستند بوی سازند از برای ترویج مسائل و ایتمان مذاهب خودشان، و اصحاب ما نیز روایت کرده اند که آن حضرت گاهی فتوی می داد بر طبق مذهب ایشان زیرا که آن حضرت در ایام خلافت در بسیاری از آنچه اراده دینییه او بود ممنوع بود تا غایتی که اراده میفرمود عزل شریح را و می گفت: چه دور است ذهن تو از قضا و سن تو از این امر مهجور است و سرای تو از ارتشا معمور، و بواسطه کثرت مخالف متمکن نمی بود از عزل او و استبدال غیر او بجای او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۱۸۳

و بسیار از امثال این قضایا ممنوع میبود که اجراء فرماید حکم حق را که در او لیس شائبه نباشد، تا غایتی که بعضی می گفتند که رأی تو با رأی عمر نزد ما دوستر است از رأی تو که منفرد باشد، و الخطب جلیل و الله المستعان. و چون بعضی این می گفتند که رأی تو با رأی عمر نزد ما أحب است آن حضرت بعبیده سلمانی که قاضی ایشان بود می گفت که اجرای احکام قضا کن در میان ایشان آنچنان قضای که برآیند که من مکروه می دانم خلاف را، غرض که آن طایفه در هیچ زمان راه خلاف را از دست نگذاشتند و اگر نه علم آن حضرت بحرست که کناره آن پدید نیست، و اگر مخالفان میدانستند و عناد نمی ورزیدند آن چیزی که حق سبحانه و تعالی مهیا

فرموده از برای دوستان و محبان اهل بیت از ثواب جزیل و اجر عریض طویل و ارتفاع منزلت و علوم رتبت از درجات چنان مخالفت آن حضرت اختیار نمیکردند و در سلک محبان او میبودند، این کار دولتست کنون تا کرا رسد. از آن جمله در مسند احمد حنبل مذکور است مروی از علی بن حسین علیهما السلام و او روایت از پدران بزرگوار خود کرده که یک روزی حضرت رسول (ص) دست امام حسن و امام حسین (ع) در دست داشت و می فرمود که: هر که دوست دارد مرا و این هر دو را و پدر و مادر اینها را باشد با من در یکدرجه در روز قیامت. و احمد حنبل این حدیث را در چند موضع ذکر کرده، و قدر این حدیث عظیم است و مجد او کریم و وجه او وسیم و شرف او قدیم که آن حضرت درجه رفیعه خود را با درجه محبان اهل بیت یکی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۴

ساخته و این محلی است که دون این محل می ایستند خلیل و کلیم، و در این مقام می باید که منقاد شوند هر اهل منقول و معقول، و هو صلی الله علیه و آله و سلم اعلم بما یقول. و عز محدث روایت کند از حضرت فاطمه صلوات الله علیها که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مر امیر المؤمنین را (ع) که یا ابن ابی طالب بدان که تو و شیعیان تو همه در بهشت خواهید بودن. و از ام سلمه مرویست که رسول الله (ص) فرمود که علی (ع) و شیعه او رستگاران اند در روز قیامت و امثال این سابقا مذکور شد. و در کتاب بشایر از ابو جعفر محمد بن علی الباقر (ع) نقل میکند که چون روز قیامت شود حق سبحانه و تعالی خلق اولین و آخرین را در محشر جمع کند و همه پای برهنه و عریان باشند بر طریق محشر ایشان را بدرآرند تا از تاب آن غرق گردند و نفسهای ایشان گرفته شود تا آنچه حقتعالی خواهد در آن موقف مکث کنند و اینست که حق جل و علا فرموده که: فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا یعنی پس نشنوی تو که در آن روز مگر آواز نرم.

بعد از آن منادی ندا کند از قبل عرش که کجاست نبی امی؟ مردمان گویند بمنادی که شنوایدی باسم او او را ندا کن، منادی گوید که کجاست نبی الرحمه محمد بن عبد الله (ص)؟ پس از آن رسول الله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۵

(ص) برخیزد و پیش فرماید و همه مردمان در قفای آن حضرت روند تا منتهی شود بحوض کوثر که طول او ما بین ایله و صناعست و ایله شهریست در جنب بصره آنجا توقف فرماید بعد از آن منادی امام خلاق را ندا کند، و او نیز برخیزد و با آن حضرت آنجا بایستد بعد از آن فرمان دهند خلاق را که بیائید و بگذرید ابو جعفر (ع) می فرماید که: بعضی بر حوض کوثر وارد شوند و بعضی دیگر منصرف شوند و بر حوض وارد نشوند، چون حضرت رسول (ص) نگاه کند که بعضی از محبان و دوستان اهل بیت منصرف شده اند و بر حوض ورود نیافته اند بگریه درآید و گوید: خداوندا این جماعت شیعه علی بن ابی طالب اند، حق سبحانه و تعالی فرماید که همه را بتو بخشیدم و گناهان ایشان را عفو کردم و بتو ملحق گردانیدم و به ذریت تو که ایشان آنها را دوست میداشتند در زمره تو ایشان را درآوردم؛ و بر حوض تو ورود دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم از جهت اکرام تو.

و میفرماید ابو جعفر امام محمد باقر (ع) که بسا گریه کنندگان در آن روز که گریند و وا محمدا گویند، چون آن حضرت را ببینند و باقی نماند در آن روز از محبان و دوستان ما مگر که در سلک ما باشند و با ما باشند در ورود حوض، الحمد لله علی ذلک. و در آن کتاب از عبد الرحمن بن قیس روایت میکند که من نشسته بودم با امیر المؤمنین (ع) بر در قصر تا آفتاب رسید بدیوار قصر، امیر المؤمنین (ع) برخاست که در قصر دررود مردی از همدان برجست و بر دامن مبارک او آویخت و گفت: یا امیر المؤمنین حدیث کن مرا حدیث جامعی

که نفع دهد حق سبحانه و تعالی بسبب آن مرا، آن حضرت فرمود که: حدیث کرد مرا خلیل من رسول الله (ص) که من و شیعه من وارد گردیم بر حوض و سیراب شویم بارویهای سفید نورانی و دشمنان تشنه بمانند با

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۶

رویهای سیاه ظلمانی و سخن را کوتاه کن ترا حشر کنند با کسی که او را دوست میداری، و از برای تست نیکی که اندوخته، بگذار مرا یا ابا همدان، در این حدیث پندیست و موعظه کسی را که بیداری باشد. و زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده روایت از امیر المؤمنین (ع) که: پیغمبر (ص) فرموده که در آن شب که مرا بمعراج بردند جبرئیل (ع) آمد و دست مرا گرفت و برد و نشانند بر بساطی از بساطهای بهشت و بمن سفر جلی داد و من آن را می‌گردانیدم ناگاه شکافت و از آن حوراء بیرون آمد که بحسن و جمال او ندیده بودم و گفت: السلام علیک یا محمد، گفتم کیستی تو؟ گفت من راضیه مرضیه‌ام که خالق جبار مرا خلق کرده از سه صنف: أسفل من از مشک است و اوسط من از کافور، و اعلاى من از عنبر که سرشته‌اند مرا از آب حیوان، امر جبار شد که بباش، من بشدم، حق سبحانه و تعالی مرا خلق کرده از جهت برادر و ابن عم تو علی بن ابی طالب صلوات الله علیه. و در مناقب ابن مردویه روایت میکند از ابی سعید خدری که من یک روزی بالقصد رفتم نزد رسول الله (ص) فرمود که: یا ابا سعید، گفتم: لبیک یا رسول الله (ص) فرمود: که خدای تعالی را عمودی هست در تحت عرش که نور میدهد از برای اهل بهشت همچنان که آفتاب نور می‌بخشد از برای اهل دنیا، آن را نیابد مگر علی بن ابی طالب (ع) و دوستان او. و در مناقب ابن مغزلی از ابی هریره روایت میکند که یک روزی ما با پیغمبر (ص) نماز صبح گزاردیم بعد از آن فرمود که: هیچ دانستید که جبرئیل برای چه نازل شده بود؟ گفتند: نه، فرمود برای آن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۷

نازل شده بود که حق سبحانه و تعالی شاخچه در بهشت نشانیده که ثلث او از یاقوت حمراء است، و ثلث دیگر از زبرجد خضراء، ثلثی دیگر از لؤلؤ تر، و زده است بر او سه طاق را و در میان هر سه طاق غرفها پدید کرده و در هر غرفه شجره آفریده و بار آن را حور العین گردانیده و عین السلام بر آن جاری ساخته، بعد از آن هیچ نفرمود، مردی برجست و گفت: یا رسول الله این از برای که باشد؟

فرمود: کسی که میخواهد این تنعمات از آن او باشد باید که دوستی علی را از دست نگذارد. و هم از مناقب ابن مغزلی است که روایت کرد از انس که پیغمبر (ص) فرمود که آن شب که مرا بمعراج بردند در آنجا فرشته دیدم نشسته بر منبر که از نور است و فرشتگان بسیار بر وی ناظرند پس گفتم: یا جبرئیل این چه ملک است؟ جبرئیل گفت: نزدیک شو با او و بر او سلام کن، من نزدیک رفتم و بر او سلام کردم دیدم که برادر و ابن عم من علی بن ابی طالب (ع) است، گفتم: یا جبرئیل علی بر من سبقت کرده است بر آسمان چهارم؟ جبرئیل گفت که: یا محمد سبقت نکرده و لیکن ملائکه ملاء اعلى بواسطه شدت محبتی که بأمیر المؤمنین دارند از حقتعالی التماس نمودند که میخواهم او را ببینیم، حق سبحانه و تعالی این ملک را خلق کرد از نور بر صورت علی که ملائکه زیارت میکنند او را در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۸

هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار، و تسبیح و تقدیس حق جل و علا مینمایند، و ثواب آن را هدیت میکنند بر محبان و دوستان علی (ع). از ابی اسحاق سبعی مرویست که گفت رفتم نزد مسروق اجذع پیش او میهمانی بود که من نشاختم او را با هم طعام میخوردند مهمان گفت که: من با رسول الله (ص) در خیبر بودم، چون که این گفت دانستم که از صحابه رسول الله است گفت: در آن وقت صفیه بنت حی بن اخطب به پیش پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله من نیستم همچو یکی از زنان تو که پدر و مادر و عم او را بقتل آورده باشند، پس اگر ترا حادثه شود من بکه التجا برم آن حضرت فرمود که: باین مرد و اشارت بعلی علیه السلام کرد.

بعد از آن گفت: آیا حدیث نکنم، شما را بحدیثی که حارث بن اعور بمن حدیث کرده؟ گفتم:

بلی، گفت: یک روزی رفتم نزد امیر المؤمنین (ع) فرمود که: یا اعور بچه کار آمده؟ گفتم: برای محبت تو آمده‌ام یا امیر المؤمنین، فرمود که: الله من هم گفتم که: الله تا سه نوبت از من بپرسید بعد از آن فرمود که:

هیچ بنده نباشد از بندگان خدای تعالی از آن کسی که امتحان کرده باشد دل او را بایمان الا که یافته باشد مودت ما را در دل او، پس آن بنده ما را دوست میدارد؛ و یافت نمیشود هیچ بنده که حق سبحانه و تعالی بر او غضب کرده باشد از بندگان او الا که یافته باشد بغض ما را در دل او پس او را دشمن میدارد، پس بامداد میکنند محبان ما بآن که منتظر رحمت الهی اند که ابواب رحمت بر ایشان گشوده گردد، و دشمنان ما صباح میکنند بر کناره دوزخ که بیک قدم نهان آن فرو می‌ریزد و در قعر جهنم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۸۹

می‌افتند؛ پس خوشگوار و گوارا باد اهل جنت را که رحمت الهی دم‌دم بر ایشان نازل می‌شود، و خواری و نگون‌ساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی باد مر اهل دوزخ را که آن منزل و مقام ایشانست. و از حارث همدانی منقولست که من رفتم بخدمت امیر المؤمنین (ع) فرمود که. بچه کار آمده گفتم بدوستی تو آمده‌ام امیر المؤمنین (ع) فرمود که یا حارث آیا دوست میداری مرا؟ گفتم نعم و الله یا امیر المؤمنین که من ترا دوست میدارم، آن حضرت فرمود که در آن حالت که جان تو بحلقوم رسیده باشد مرا خواهی دیدن، و دوستی من ترا آنجا فایده خواهد کرد، و دیگر وقتی که مرا بینی که چگونه مردم را دور میکنم از حوض کوثر مثل شتران را که از ورود دور میکنند، آنجا دوستی من بتو نفع خواهد داد، دیگر مشاهده کنی که بر پل صراط چگونه گذر میکنم وقتی که لوای حمد در دست من باشد، و پیش پیش رسول الله (ص) روم آنجا دوستی مرا خواهی دید و آورده‌اند که سید بن محمد قبل از وفات بساعتی این اشعار را گفته:

احب الذی من مات من اهل وده	تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک
و من مات یهودی غیره من عدوه	فلیس له الا الی النار مسلک
ابا حسن تفدیک نفسی و اسرتی	و مالی و ما اصبحت فی الارض أملك
ابا حسن انی بفضلک عارف	و انسی بحبل من هواک لممسک
و انت وصی المصطفی و ابن عمه	و انا نعادى مبغضیک و نترک

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۰

موالیک ناج مؤمن بین الهدی	و قالیک معروف الضلالة مشرک
و لا لحانی فی علی و حزبه	فقلت لحاک الله انک اعفک

یعنی دوست میدارم آن کسی را که وفات یافته از اهل محبت امیر المؤمنین (ع) که او را استقبال مینماید به بشارت در حالت رحلت که او خندان و شادان است، و کسی که مرد که دوست داشته غیر او را از دشمنان او پس مر او را طریقی نیست مگر به آتش سوزان که طریق و مسلک اوست، ای ابا الحسن فدای تو باد نفس و جان و مال من و هر چه بامداد میکنم در زمین که مالک آنم، ای ابا الحسن بدرستی که من بفضل و کمال تو عارفم و آن را میدانم و بدرستی که من بحبل مودت کسی که دوست تست چنگ زده‌ام، و تو وصی مصطفی و پسر عم برگزیده اوستی و ما دشمن میداریم دشمنان ترا و میگذاریم ایشان را، موالی و محب تو از اهل نجاتست که مؤمن ظاهر الهدایه است و دشمن تو معروف و مشهور است ضلالت او که مشرک است، زشت گوینده و هلاک جوینده زشتی و هلاک مرا میخواهد در دوستی علی و گروه او پس من میگویم که هر آینه که حق سبحانه و تعالی ترا زشت و هلاک گرداند که تو احمقی، و بدتر از آن حماقتی نیست که دوستی غیر را بر امیر المؤمنین علیه السلام اختیار کند. و از جعفر بن محمد (ع) روایتست که چون روز قیامت قائم گردد منادی از بطنان عرش ندا کند که کجاست خلیفه خدای تعالی که در زمین او اجرای احکام او می‌کرد؟ داود پیغمبر (ع) برخیزد، از جانب حق تعالی یکی ندا کند که ما ترا اراده نکردیم ای داود و اگر چه تو از قبل الهی خلیفه بودی، بعد از آن دیگر منادی ندا کند که کجاست خلیفه الله فی ارضه پس آن زمان امیر المؤمنین (ع) برخیزد آنگاه از قبل حق جل و علا ندا آید که ای معشر خلائق این علی بن ابی طالب علیه السلام است خلیفه باری تعالی است در بلاد او و حجت اوست بر عباد او، پس هر که چنگ در زده باشد در دار دنیا بحبل دوستی او پس درین روز هم میباشد که چنگ زند بحبل مودت او که آفتاب نور روی او زمین دل او نورانی می‌شود و بر اثر آن حضرت برود تا به بلندترین درجات جنات برسد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۱

پس دوستان و محبان او که در دار دنیا بحبل دوستی او خود را درآویخته بودند و به آن متمسک شده برخیزند و پیروی آن حضرت نمایند تا به بهشت عنبر سرشت داخل شوند، بعد از آن منادی دیگر از نزد حق تعالی ندا کند که بدانید و آگاه باشید که هر که در دار دنیا اقتدا بمقتدا و پیشوای کرده اکنون تابع او شود و در پی او برود تا بهر جا برسد، در این وقت بیزاری کنند آنان که متبوع بوده باشند از آنان که تابع ایشان بوده‌اند و ببینند عذاب را و بریده شود از ایشان اسباب دوستی و خویشی و مصاحبت و مواصلت که در امتان یک دیگر داشتند و حسرت فایده نکند در آن روز. و از جابر منقولست که رسول الله (ص) گفت مر علی را (ع) که آیا ترا بشارت ندهم آیا بتو عطا نکنم؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: بلی یا رسول الله فرمود که: من و تو مخلوق شده‌ایم از یک طینت و از زیادتی آن طینت شیعیان ما مخلوق شده‌اند، پس چون روز قیامت شود هر کسی را بخوانند به مادران ایشان الا شیعه تو که ایشان را به پدران ایشان بخوانند از جهت پاکی مولدشان.

در بیان آنکه آن حضرت با قرآن است و قرآن با اوست و او با حق است و حق با او صلی الله علیه و آله

ابو المؤید خوارزمی رحمه الله در مناقب روایت کند از ابی لیلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: زود باشد که بعد از من فتنه افتد در میان امت من پس هر گاه که چنین شود ملازم امیر المؤمنین شوید و دست از او مدارید که او جدا می‌کند حق را از باطل.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۲

و از ابن عمر روایت کند در مناقب که رسول الله (ص) فرمود که: هر که از علی مفارقت جوید از من مفارقت جسته و هر که از من مفارقت کند از خدای تعالی مفارقت کرده و از ابو ایوب انصاری نقل میکند در مناقب که من شنیدم از پیغمبر (ص) که: میگفت مر عمار یاسر را که گروه باغیه ترا بقتل آرند و تو با حق باشی و حق با تو، ای عمار هر گاه تو بینی که علی می‌رود بوادی و همه مردم بوادی غیر

او میروند تو بوادی علی سلوک کن و وادی مردم را بگذار که او ترا بهلاکت نزدیک نمی گرداند و از هدایت بیرون نمی برد ای عمار هر که شمشیر را قلاده سازد در امداد و معاونت امیر المؤمنین (ع) حق سبحانه و تعالی در روز قیامت گردن بندی از در یکتا او را قلاده سازد، و هر که شمشیر را حمایل کند از برای امداد دشمنان علی حقتعالی در قیامت گردن بندی از آتش در گردن او بیاویزد. و در مناقب ابن مردویه از عبد الرحمن بن ابی سعید روایت میکند که من نشسته بودم نزد پیغمبر (ص) در میان جماعتی از مهاجر که امیر المؤمنین (ع) آمد و گذشت آن حضرت فرمود که: حق با اینست. و از عایشه روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: حق با علی است لا یزال هر کجا که باشد. و ابو ذر از ام سلمه روایت میکند که من شنیدم از پیغمبر (ص) که می فرمود که: علی با حق است و حق با او لا یزال چنین باشد تا بر کنار حوض بمن برسد. «ج ۱۲»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۱۹۳

و هم در مناقب از ام سلمه روایت کند که او گفت: علی بر حق است کسی که متابعت او کند متابعت حق کرده و کسی که او را بگذارد حق را گذاشته، و این عهدیست معهود که پیش از این روز شده. و هم در مناقب ابن مردویه روایت میکند از عبید الله بن عبد الله کندی که معاویه غاویه بعد از حج بمدینه آمد و اصحاب پیغمبر آنجا بسیار بودند یک روزی در حلقه اصحاب در میان عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر نشست و دست نامبارک بر ران عبد الله بن عباس زد و بعد از آن گفت: آیا میدانی که من باین امر از پسر عم تو اُحق و اولایم، ابن عباس گفت: بچه سند؟ گفت: از برای آنکه من پسر عم آن خلیفه ام که بظلم مقتول شده، ابن عباس اشارت باین عمر کرد و گفت: بنا بر این این از تو اولی است، زیرا که پدر این قبل از ابن عم تو کشته شده است، پس روی گردانید از ابن عباس و روی آورد بجانب سعد و گفت: ای سعد تو نمیدانی که ما بر حقیق و غیر ما بر باطل پس با ما باش یا بر ما زندگانی کن یعنی بر خلاف ما باش، سعد گفت: من ظلمتی دیدم که تمام زمین را پوشانیده شتر خود را هخ کردم و خسبانیدم تا آنگاه که روشن شود بروم، معاویه گفت: و الله که من تمام مصحف را قرائت کردم در میان دفتین نیافتم که در او هخ باشد، سعد گفت: اما چون تو ابا میکنی بدرستی که من از پیغمبر (ص) شنیدم که می فرمود مر علی را که، تو با حقی و حق با تو، گفت کسی دیگر را بیار که با تو این شنیده باشد یا آنکه بجای آرم آنچه خواهیم، گفت: ام سلمه این را با من شنیده است، او برخاست و مردم با او برخاستند تا آمدند نزد ام سلمه، معاویه لعین ابتدا بتکلم کرد و گفت:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۱۹۴

یا ام المؤمنین بعد از پیغمبر دروغ گوینده بر او بسیار شده لا یزال قائلی می گوید که: رسول الله چنین گفت چیزی که نگفته و ابن سعد حدیثی روایت کرد از پیغمبر (ص) و زعم او آنست که تو نیز شنیده ام سلمه گفت کدام حدیث است؟ گفت: زعم او آنست که رسول الله (ص) فرموده مر علی را که: تو با حقی و حق با تست، ام سلمه گفت که: سعد راست گفت و در خانه من این فرمود آن حضرت، معاویه آنگاه روی با سعد کرد و گفت: این زمان من خود را ملامت میکنم که تو چرا نزد من نبودی و الله که اگر من این را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده می بودم همیشه خادم علی خواستم بود تا می مردم. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: نظر کن ای ناظر که حق سبحانه و تعالی ترا هدایت فرماید بطریق حق، و ترا بینائی کرامت کند که حق را از باطل بازشناسی، معاویه غاویه و استمرار او بر بغی و سلوک او در طریق غی و ضلالت و مکابره او با حقی که آثار حقیقت او ظاهر است در غایت ظهور، و اخبار فضائل و مناقب او باهر است نزد جمیع جمهور، و عدول آن بی سعادت از طریق حق و بقای او بر امر ناحق که آن حق امیر المؤمنین (ع) بود چگونه توان آفتاب را بنقاب پوشانیدن یا شراب را بسراب قیاس کردن.

و در این حدیث بچندین موضع دلالت کرد بر بهتان او که از طریق حق گشته است، و بر مرکب هوی سوار شده و تابع شیطان نفس اماره گشته، و حب دنیا دیده دل او را بسته، و رشته امور آخرت را گسسته، و حق در دل او خطور نمیکند، و خیر بر لسان او جاری نمیشود.

و بیان این آنست که هر گاه غالب شد بر انسان هوای نفس سرکش و عنان او را پیچانید به امری

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۵

از امور که از دیدن حق کور است، و از سلوک صواب دور، و از طریق هدی مهجور، چنانچه گفته‌اند که: حب شیء این کس را کور می‌سازد و کر که غیر آن را نمی‌بیند و نمی‌شنود، پس لا یزال در حیطة بحر جهالت غوص کرده، و در نهر میل نفس غوطه خورده، تا بغرض خود برسد، و امنیت خود را بیابد، و دواعی هایجه او ساکن گردد، و مشتیهات نفس اماره‌اش قرار گیرد، و باد غرور او تسکین یابد، و حق بر او جلوه کند، و او در آن وقت آن را بداند، و دست ندامت را بر دندان ملامت گزیدن گیرد، و اشک حسرت از دیده بی‌بصارت دویدن پذیرد، و بداند و ببیند بدیده تحقیق که او بر خطا بوده نه بر صواب، و سر خجالت در پیش نزد جزای رب الارباب.

و این معاویه منزل هاویه اعراف مردمان بود بفضل و شرف امیر المؤمنین (ع) و استحقاق او امر خلافت را، و رتبت و قرابت او بآن حضرت رسالت (ص)، حب دنیا غلبه کرد بر معرفت او، و دیده بصیرت او تیره گشته ترک حظ آخرت نمود و با امیر المؤمنین (ع) حرب آغاز کرد، و در خسارت دنیا و آخرت بر خود باز کرد تا آن حضرت از عالم فنا بعالم بقا پرواز کرد، باز همین قاعده و قانون را ساز کرد. بعد از او با اهل بیت او نه از خدای و نه از رسول او شرم کرد، و نه از صحابه او را حیا مانع شد که ناطق گشت باین کلام نامیمنت انجام که من أحمق و اولایم باین امر از ابن عم تو، و بعد از آن قتل عثمان را دلیل استحقاق خود ساخت و این نیست مگر جهل محض و انحراف از طریق حق.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۶

و دیگر با سعد آن زبان راند که آیا نمی‌دانی که ما بر حقیق و غیر ما بر باطل این سخن دلالت دارد بر عدم وثوق او بقول باری تعالی و رسول او؛ و استخفاف اکابر صحابه کردن، و جرأت بر قول محال نمودن، و انکار سعد کردن، و ماجرا را پیش ام سلمه بردن، و حال آنکه این قول و امثال این از نبی (ص) در حق علی مشهورتر از روز نورانی است.

بعد از آن قسم یاد کرد که اگر من این را از پیغمبر شنیده می‌بودم خادم امیر المؤمنین (ع) می‌بودم تا وقت وفات، و بدیهه عقل حکم بر کذب این قول میکند و بر فجور او گواهی میدهد، چه او امیر المؤمنین (ع) را از این بهتر می‌شناخت؛ و تنبیه فرموده آن حضرت از این مقوله در مکاتباتی که بوی نوشته بر وجهی که در نهج البلاغه مذکور است.

باز بر تقدیر صدق و تصدیق او که حق با امیر المؤمنین است بموجب شهادت سعد و ام سلمه پس چون امیر المؤمنین (ع) این امر را تسلیم پسر خود امام حسن (ع) فرمود که آن حقی است که با او بود پس چرا مسلم نداشت این امر را بآن حضرت بعد از امیر المؤمنین (ع) بعد از وضوح آن کار بحرب رسید، و نزاع بمقاتله کشید، و بسیار دور است کسی که بر دل او مهر نفاق باشد و بر چشم او پرده غفلت بود او بجانب حق میل کند و براه هدی رغبت نماید، نعوذ باللّه من ذلک.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۷

و در مناقب از ابی یسر روایت میکند که ما نزد عایشه بودیم گفت: خوارج را که کشت؟ من گفتم علی بن ابی طالب علیه السلام، گفت، دروغ می گوئی، گفتم که: چه دیدی که مرا تکذیب میکنی، در این حال مسروق درآمد پرسید از او که خوارج را که کشت؟ گفت: علی بن ابی طالب (ع) و احوال ذو الثدیه را گفتند، عایشه گفت: چه مانع آید مرا که نگویم آنچه از رسول الله شنیده‌ام من شنیدم از آن حضرت که فرمود: علی با حق است و حق با او. و از امیر المؤمنین (ع) منقولست که پیغمبر (ص) فرمود که: ای علی حق باتست و حق بر لسان تو و در دل تو و در میان هر دو چشم تست. و از ابی رافع مرویست که رفتم نزد ام سلمه زوجه رسول الله (ص) که او را اخبار کنم بروز جمل گفت دل تو بکجا پرواز کرده بود در میان دل‌های پروازکننده؟ گفتم: یا ام المؤمنین با علی بن ابی طالب (ع) بودم، گفت نیک رفتی و صواب کردی که من شنیدم از پیغمبر (ص) که علی و اشیاع او بر کنار حوض بمن برسند و حق با ایشان باشد که هرگز مفارقت نکند از ایشان. و نیز در مناقب از ابی رافع روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود که: یا ابا رافع چگونه تو و قوم مقاتله خواهید کرد با علی که او بر حق باشد و ایشان بر باطل که حق باشد در راه خدای تعالی جهاد ایشان، پس هر که توانائی نداشته باشد که با ایشان جهاد کند بدست پس بزبان جهاد کند، و اگر بآن توانائی نداشته باشد بدل مدد کند، و غیر از این خود چیزی دیگر نیست که بآن امداد نماید گفتم دعا کن برای من که دریابم ایشان را و ایشان اعانت فرمایند و تقویت نمایند مرا در قتال خوارج، پس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۸

چون مردمان بامیر المؤمنین (ع) بیعت کردند معاویه غاویه مخالفت آغاز کرد و طلحه و زبیر به بصره رفتند و در خلاف زدند؛ گفتم با خود که اینها آن قوم‌اند که رسول الله (ص) در باره ایشان فرمود آنچه فرمود، پس زمین و ملکی که در خیبر و خانه که در مدینه داشتم همه را بفروختم و یراق خود و اهل خود نمودم و با جمیع اهل و ولد در رکاب آن حضرت بیرون رفتیم و بجنگ خوارج در خدمت آن حضرت بودم تا او شاهد شهادت چشید، بعد از آن در ملازمت امام حسن (ع) بمدینه رفتم و مرا در آنجا املاک و مسکنی نمانده بود، امام حسن (ع) از صدقات امیر المؤمنین (ع) زمینی در ینبع بر سبیل اقطاع بمن شفقت فرمود، و خانه نیز اعطا نمود. و هم در مناقب از ابو موسی اشعری روایت میکند که او گفت: من گواهی میدهم که حق با علی است و لیکن اهل دنیا بمزخرفات دنیا مایل‌اند، و بتحقیق که من از پیغمبر (ص) شنیدم که می‌فرمود که:

ای علی تو با حقی و حق با تست بعد از من. و هم در آنجا می‌آرد که چون در جمل ناقه عایشه را پی کردند او به بصره آمده در خانه ساکن شد، برادر او محمد بوی گفت که: سوگند میدهم ترا بخدا که آیا یاد داری که بمن حدیث میکردی از پیغمبر که آن حضرت فرمود که: لا یزال حق با علی است و علی با حق و از یک دیگر تخلف

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۱۹۹

نخواهند ورزید و هرگز از یک دیگر جدا نخواهند شد؟ گفت: بلی. و نیز در مناقب مذکور است که چون زید بن صوحان را در جنگ جمل ضربتی رسید امیر المؤمنین علیه السلام ببالین وی آمد و با او هنوز رمقی باقی بود و او را پرسیده فرمود رحمک الله یا زید و الله که من ترا یافتم و شناختم که مؤنت تو خفیف بود و معونت تو کثیر، او سر برداشت و گفت فرحمک الله بحق خدای سوگند که من ترا چنان دانستم که بجمیع اوصاف الهی عالمی و به آیات او عارف، و و الله که من با تو بمقاتله نیامدم از روی جهل و نادانسته؛ و لیکن من از حذیفه یمانی شنیده بودم که پیغمبر فرمود و من از آن حضرت شنیدم که: علی امیر برره است و قاتل فجره و منصور است کسی که او را نصرت دهد، و فرو گذاشته می‌شود کسی که او را فرو گذارد، بدان که حق با اوست و امر او متبع است پس میل کنید بجانب او. و از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که من شنیدم از پیغمبر (ص) که فرمود علی باقر آن است و قرآن با او، و از یک دیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بمن برسند.

و در مناقب بچند طریق این حدیث مذکور است. و هم در مناقب مذکور است روایت از شهر بن حوشب گفت: من نزد ام سلمه بودم مردی آمد و بر او سلام کرد گفت: تو چه کسی؟ گفت من ابو ثابت مولی ابی ذر، گفت: مرحبا به اندرون بیا، من رفتم گفت: در میان دل‌های پروازکننده دل تو کجا پرواز کرده بود؟ گفتم: با علی بودم، گفت: توفیق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۰

یافتی و بحق آنکه نفس ام سلمه بید قدرت اوست که من شنیدم از رسول الله (ص) که میفرمود که: علی با قرآن است و قرآن با علی است و از یک دیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بمن رسند، و من فرستادم پسر خود را عمرو و پسر برادر خود را عبد الله بن ابی امیه و گفتم مقاتله کنند در خدمت امیر المؤمنین هر کرا آن حضرت با او مقاتله کند، و اگر نه آن بودی که رسول الله (ص) ما را امر کرده که در مساکن خود قرار گیریم و از خانه بیرون نرویم من بیرون می‌آمدم و در صف علی (ع) می‌ایستادم.

در بیان آنکه آن حضرت (ع) افضل اصحابست

شمه در این باب از رساله ابن بحر الجاحظ که سابقا مذکور گشت مفهوم شد در تفضیل بنی هاشم بر غیر و هر چیز دیگر که ورود یافته اینجا سمت ذکر مییابد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۱

در کتاب مناقب خوارزمی نقل میکند از بریده که رسول الله (ص) فرمود که: یا بریده برخیز که عیادت فاطمه (ع) میرویم که مریض است، چون در خدمت آن حضرت رفتیم فاطمه (ع) چشم مبارک را که بر روی پدر بزرگوار گشود اشک را بر رخسار مبارک فرو بارانید، آن حضرت فرمود که سبب گریه چیست ای دختر نیک‌اختر من، فرمود که:

قله الطعم و كثرة الهم و شدة السقم

، کمی طعام و بسیاری غم و سختی بیماری، آن حضرت فرمود مر او را که: و الله که آنچه نزد حق سبحانه و تعالی برای تو آماده است بهتر از چیز است که تو بآن راغبی، ای فاطمه آیا تو راضی نیستی که ترا داده‌ام به بهترین امت خود که أقدم ایشان است از روی سلم، و اکثر ایشان از روی علم و افضل ایشان از روی حلم و الله که دو پسر تو بهترین جوانان اهل بهشت‌اند، و بطریق بسیار این حدیث ورود یافته.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۲

و در مناقب نقل میکند از حکیم که او از پدر و جد خود روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود که: مبارزت علی بن ابی طالب علیه السلام مر عمرو بن عبد و د را در روز خندق افضل است از عمل امت من تا روز قیامت. و از ابن عباس مرویست که مرغی از جهت پیغمبر (ص) آوردند فرمود که: بار خدایا دوستترین خلق بسوی تو بفرست که با من این مرغ بخورد، ناگاه علی بن ابی طالب آمد آن حضرت فرمود که:

بارخدایا او را دوست دار.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۳

و در مناقب از جابر بن عبد الله روایت میکند که یک روزی ما در مسجد خواب کرده بودیم پیغمبر صلی الله علیه و آله درآمد و در دست مبارک او جریده از نخل بود فرمود که: در مسجد خواب میکنید و امیر المؤمنین (ع) نیز در میان ما بود ما برخاستیم که بسرعت از مسجد بیرون رویم فرمود که:

یا علی حلال است ترا در مسجد آنچه مرا حلالست؛ آیا راضی نیستی که باشی بمن بمنزله هارون از موسی الانبوت، و بحق کسی که نفس من در قبضه قدرت اوست که تو خواهی راندن از حوض من در روز قیامت مردمان را همچنان که شتران ضاله را که از آب میرانند بعضائی که ترا باشد از عوسج، گوئیا که من نظر میکنم و مکان ترا از حوض میبینم. و هم در مناقب مذکور است روایت از امیر المؤمنین (ع) که من وجعی تمام داشتم پس ناگاه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۴

پیغمبر (ص) آمد و مرا بجای خود خسبانیید و برخاست و بنماز مشغول شد، و بعد از آن طرف جامه خود را بر من پوشانید و باز برخاسته بنماز اشتغال نمود تا آنچه خدای خواست گزارد، و بعد از آن فرمود که یا ابن ابی طالب تو از این مرض خلاص شدی و باکی نداری و من هیچ چیز از خدای تعالی نخواستهام از برای خود مگر مثل آن از برای تو نیز از او خواسته‌ام و هیچ چیز نخواستهام که بمن اعطا نفرموده الا آنست که فرمود بعد از تو پیغمبری نخواهد بود.

در احادیث دیگر بعد از من ورود یافته و در این حدیث بعد از تو این اشارتست که او بمنزله نفس پیغمبر است (ص). هم در مناقب از جابر روایت میکند که ما نزد پیغمبر (ص) بودیم که علی بن ابی طالب (ع) آمد آن حضرت فرمود که: برادر من آمد و بعد از آن ملتفت شد بجانب کعبه و دست مبارک بر آن زد و فرمود: بآن خدائی که جان من بید قدرت اوست که این و شیعه این رستگارانند در روز قیامت؛ و دیگر فرمود که: او اول شماسست در ایمان بمن، و اوفی شماسست بعهد الهی، و أقوم شماسست بأمر پادشاهی، و أعدل شماسست در رعیت، و أقسم شماسست بسویت، و أعظم شماسست نزد حضرت عزت بمزیت، گفت که: بعد از این آیت نازل شد که: *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ* یعنی بدرستی آنان که گروه‌اند عملهای پاک و ستوده آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان. و بعد از آنکه اصحاب محمد او را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۵

میدیدند می‌گفتند که: خیر البریه آمد. و از سلمان پارسی مرویست که شنیدم از رسول الله (ص) که می‌فرمود که: برادر و وزیر و بهترین کسی که من گذاشته‌ام بعد از من علی بن ابی طالب است. در کتاب کفایة الطالب از دارقطنی روایت میکند و او از رجال خود از ابی هارون العبیدی که گفت: من رفتم نزد ابی سعید خدری و گفتم که در بدر حاضر بودی؟ گفت: نعم، گفتم آیا هیچ حدیث نمیکنی از برای من بچیزی که از رسول الله شنیده در باب علی و فضل او؟ گفت: بلی خبر کنم ترا، و خبر آنست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از مرض در پیام نقاهت بود فاطمه (ع) بیعادت آن حضرت آمد و من نشسته بودم بر یمن رسول الله (ص) چون حضرت فاطمه ضعف آن حضرت را مشاهده فرمود گریه در گلوی وی گرفته شد و اشک بر رخسار مبارک فرو میبارید، آن حضرت فرمود که: ای فاطمه سبب گریه چیست؟ گفت می‌ترسم از ضیعه یا رسول الله، فرمود که: ای فاطمه آیا میدانی که حق جل و علا نظر انداخت بر زمین پدرت را از آنجا اختیار کرد، بار دوم باز نظر کرد شوهر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۶

ترا از اهل زمین اختیار فرمود، و وحی فرستاد بسوی من که من نکاح او بستم بفاطمه و او را فرا گرفتم که وصی تو باشد، و هیچ دانسته کرامتی که حقتعالی با تو کرده که ترا بکسی داده که أعلم روی زمین است از روی علم، و اکثر ایشانست بحلم، و أقدم ایشان است بسلام، حضرت فاطمه استبشار نموده از این خندید.

پس آن حضرت خواست که زیاد فرماید این خبر را و خیر و مزیتی که حضرت حق جل و علا قسمت فرموده میان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم فرمود که: ای فاطمه علی را هشت دندان است یعنی مناقب مختصه بوی: یکی ایمان بخدای و رسول او و تصدیق بحکمت محکمه او، و زوجه که با او کرامت فرموده و دو سبط که حسن و حسین است بوی داده، و دیگر أمر بمعروف، و نهی از منکر بجای می آورد.

ای فاطمه ما جماعت اهل بیتیم که حقتعالی شش خصلت بما کرامت کرده که نداده بهیچ یک از اولین و درک نکرده هیچ کدام از آخرین غیر ما: پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست که پدر تست، و وصی ما بهترین اوصیاست که شوهر تست، و شهید ما بهترین شهداست حمزه که عم تست، و از ما است دو سبط این امت که دو پسر تست، و از ما است مهدی این امت که عیسی نبی در خلف او نماز گزارد.

و بعد از آن دست مبارک بر دوش امام حسین (ع) زد و فرمود که: از این خواهد بود مهدی این امت. و حافظ ابو نعیم در کتاب اربعین این حدیث را آورده و در اخبار مهدی صلوات الله علیه أبسط

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۷

از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی. و در مناقب خوارزمی نقل میکند از عبد الرحمن همدانی، و او از محمد طالقانی، و او از ابو مسلم، و او از امام حسن بن علی العسکری علیهما السلام، و هر یک بترتیب از پدر بزرگوار خود تا منتهی می شود برسول الله (ص) که آن حضرت فرمود مر علی بن ابی طالب (ع) را.

یا ابا الحسن تکلم کن آفتاب را که او با تو تکلم خواهد کرد، امیر المؤمنین (ع) گفت که:

السلام علیک ای عبد مطیع حضرت باری، آفتاب گفت و علیک السلام ای امیر مؤمنان و ای امام متقیان و ای پیشرو مؤمنان مشهور معروف ای علی تو و شیعه تو همه در بهشت خواهید بود، یا علی اول کسی که زمین منشق از او شود محمد خواهد بود و دیگر تو، و اول کسی که زنده گردد محمد باشد و بعد از آن تو، و اول کسی که پوشیده شود محمد خواهد بود و بعد از آن تو، بعد از این کلام امیر المؤمنین بسجده افتاد و چشمهای مبارک را پر آب کرده فرو ریخت، و حضرت رسول بروی در افتاد و فرمود که: ای برادر و حبیب من سر بردار که حق سبحانه و تعالی مباهات فرموده بتو اهل هفت آسمان را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۸

و هم در مناقب آورده از حسن بن احمد العطار که او روایت میکند از عبد الله بن مسعود که من با رسول الله (ص) بودم که بصحرا بیرون فرمود و آن حضرت نفس تند میزد، من گفتم: یا رسول الله چیست ترا که نفس تند میزنی؟ گفت: ای ابن مسعود نفس من بمن خبر مرگ می دهد، گفتم: خلیفه نصب فرمای؛ فرمود: که را؟ گفتم ابو بکر را، آن حضرت ساکت شد، و دیگر من از زدن نفس پرسیدم و همان جواب فرمود و همان قول خلیفه را اعاده کردم فرمود: که را نصب کنیم؟ گفتم: عمر را، باز سکوت اختیار فرمود بعد از آن همان نفس میزد و من از آن پرسیدم و همان جواب شنیدم باز گفتم: خلیفه نصب فرمای، فرمود: که را؟ گفتم: علی بن ابی طالب را، آن حضرت آه کشید و فرمود که: هرگز نخواهید کرد این را، و الله که اگر این می کردید یکسر به بهشت میرفتید. و در مسند احمد بن حنبل

مذکور است روایت از اَبی ظبَّیان، و او روایت میکند از امیر المؤمنین (ع) که حضرت رسول فرمود مرا که: ای علی اگر تو والی این امر میشدی بعد از من اهل نجران را از جزیره عرب بیرون میکردید.

حذیفه یمان گوید که من از پیغمبر (ص) پرسیدم و گفتم: یا رسول الله آیا بخلافت نصب نمیکنی امیر المؤمنین را؟ فرمود که اگر شما او را بولایت و خلافت فرا گیرید بیابید او را هادی مهدی که با وی سلوک کنید راه مستقیم را. «ج ۱۳»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۰۹

مؤلف کتاب رحمه الله می‌فرماید که من اینها را ذکر کردم تا معلوم شود که حضرت رسول الله (ص) مایل بود بخلافت آن حضرت و در چندین موضع این را اعاده فرمود چیزی بر سبیل تعریض و چیزی بطریق تصریح، و در هر مجلس و مجمعی این را مکرر نمود و لیکن کسی نشنود.

و بعضی از اصحاب ما از این مقوله دو بیت را بمن انشا کرده که نصیبی از حسن و حظی از لطف با آنها هست و آن اینست:

اوصی النبی فقال قائلهم قد ضل یهجر سید البشر

و أری ابا بکر اصاب و لم یهجر و قد اوصی الی عمر

یعنی وصیت فرمود پیغمبر (ص) در باب خلافت پس گفت قایلی از ایشان که خطا کرده و هذیان می‌گوید سید بشر و مینمود ابا بکر را که بر صواب بود و هذیان نمی‌گفت وقتی که وصیت خلافت میکرد بعمر، نعوذ بالله من ذلک. و در مناقب خوارزمی روایت میکند از انس بن مالک که یکی برای رسول الله (ص) مرغی بر سبیل هدیه آورد آن حضرت فرمود که: بار خدایا بفرست کسی را که دوست‌ترین خلق تو باشد بسوی تو تا بخورد این مرغ را با من، من گفتم: بار خدایا مردی را از انصار بسر وقت این مرغ فرست، پس ناگاه امیر المؤمنین (ع) بر در خانه آمد من گفتم رسول الله را حاجتی است، آن حضرت بازگشت تا سه نوبت آمد و من همین گفتم و بازگشت، بعد از آن آمد رسول الله فرمود که: ای انس در خانه را بگشای، من گشودم پس آن حضرت به اندرون آمد آن حضرت فرمود که: چرا دیر آمدی ای علی، گفت:

سه نوبت آمدم و انس مرا باز گردانید که آن حضرت حاجتی دارد، فرمود که: ای انس چرا چنین کردی و چه چیز ترا بر این داشت که این حرکت کردی؟ گفت: دعای ترا شنیدم و دوست داشتم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۰

که این مرد از قوم من باشد، آن حضرت دو بار فرمود که: مرد قوم خود را دوست می‌دارد. و در مناقب ابن مردویه روایت میکند از حذیفه که رسول الله (ص) فرمود که: علی بهترین بشر است و هر که از این ابا کند کافر است. و از حذیفه سؤال کردند در باب امیر المؤمنین (ع) گفت که: بهترین این امت است، و شک در او ندارد مگر منافق. و هم در مناقب روایت میکند از اَبی سعید خدری و او از سلمان که یک روزی رسول الله (ص) مرا دیده آواز داد، گفتم: لبیک یا رسول الله، فرمود که: امروز ترا گواه می‌گیرم که علی بن ابی طالب افضل و بهترین ایشانست. و هم در آنجا اَبو سعید خدری از سلمان فارسی روایت میکند که من از پیغمبر (ص) پرسیدم که هر نبی را وصی است و وصی تو کیست؟ خاموش شد و هیچ در جواب نفرمود، بعد از آنکه مرا دید فرمود که: یا سلمان، من شتافتم به نزد آن حضرت و گفتم لبیک فرمود: میدانم که وصی موسی که بود؟ گفتم: بلی یوشع بن نون، فرمود که: چرا؟ گفتم: از جهت آنکه أعلم

ایشان بود در آن روز، آن حضرت فرمود که: پس بدرستی که وصی من و بهتر آنکه من می‌گذارم بعد از خود بجا آورنده وعده و گزارنده دین من علی بن ابی طالب (ع) است، و بچند طریق این حدیث ورود یافته بآلفاظ مختلفه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۱

و در این کتاب از حبشی بن جناده روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: بهترین کسی که بر روی زمین می‌رود علی بن ابی طالب است (ع). و هم در مناقب از عطیه بن سعد روایت میکند که من رفتم نزد جابر بن عبد الله و او بسیار پیر شده بود گفتم که: ما را خبر ده از این مرد که علی بن ابی طالب است، پس ابروان خود را بالا کرد و گفت که: او بهترین بشر است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۲

و گویند از او پرسیدند که چه می‌گوئی در باره کسی که علی را دشمن می‌دارد گفت: دشمن او نیست مگر کافر. و در مناقب از جابر بن عبد الله روایت میکند که حضرت رسول (ص) ولید بن عقبه را به بنی ولیعۀ فرستاد تا صدقات ایشان را فرا گیرد و میان ولید و ایشان در جاهلیت خونی واقع بوده، چون خبر آمدن ولید بشنیدند از سر عداوت دیرینه گذشته طرح محبت مجدد انداختند، و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند، ولید پنداشت که بمقاتله او می‌آیند فرار نموده نزد حضرت رسالت آمده بعرض رسانید که بنی ولیعۀ قصد قتل من کردند و از دادن زکاة ابا نمودند، چون بنی ولیعۀ از این خبر واقف شدند آمدند نزد رسول الله (ص) و گفتند: ولید دروغ می‌گوید: و لیکن در میان ما خونی بود ترسیدیم که مبادا ما را بآن معاقب سازد، اما سرکشی نکردیم آن حضرت فرمود که: میباید که باز ایستید از مخالفت شما ای بنی ولیعۀ و اگر نه بفرستم کسی را در میان شما که بمنزله نفس منست که با قتال قتال کنندگان شما و سبی کنندگان ذراری شما مقاتله کند و او اینست که بهترین آن کس است که از او روایت کنید، و دست مبارک بر دوش امیر المؤمنین (ع) میزد و این می‌فرمود آنگاه این آیت نازل شد در شأن ولید بن عقبه که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ جَاءَكُمُ فَاسِقٌ بِنَبِيٍّ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ یعنی ای گروه مؤمنان اگر آید بشما دروغ گوئی بیرون رفته از فرمان خدای بخری یعنی خبری بیارد موحش که موجب تألم خاطر باشد پس تفحص کنید و نیکو پی روید تا نرسانید مکروهی بنادانی، یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۳

آنکه مسلمان باشند، پس گردید بآنچه کرده باشید پشیمان، یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد. و هم در مناقب از مسروق روایت میکند که عایشه گفت بمن که: ای مسروق تو گرامی تر مردمانی و دوستترین ایشانی بمن آیا نزد تو هیچ خبر از مخدج باشد؟ گفتم بلی امیر المؤمنین (ع) او را بر نهر بقتل آورد که أسفل آن نهر تأمر و اعلاى آن را نهروان گویند که واقع است در میان أخاقیق و طرفا «و شقوق زمین را أخاقیق گویند» گفت هیچ کس داری که با تو این گواهی بدهد؟ گفتم:

بلی و هفتاد کس را آوردم از هر محله ده کس و گواهی دادند بقتل او در نهر بر دست امیر المؤمنین (ع)، عایشه گفت: لعنت خدای بر عمرو بن عاص باد که بمن نوشته که او را کشتند بر نیل مصر، بعد از آن گفتم، خیر ده ما را که در این باب چه شنیدی از پیغمبر (ص)؟ گفت: از آن حضرت شنیدم که بدترین خلق آن کسانند که بهترین خلق که نزدیکان باری تعالی باشند از روی وسیله در روز قیامت ایشان را بقتل آرند.

و این حدیث بطرق مختلفی در چند موضع ورود یافته. و در حدیث دیگر ورود یافته که راویش هم مسروقست که عایشه گفت که: من زنیم از احماء یعنی خویش من از جانب شوهر است اگر بد مهری هست از آنست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۴

و در کتاب یواقیت ابو عمر زاهد نقل میکنند از بعضی ثقات که خبر دادند بمن که چون احمد حنبل بکوفه آمد و در او محدثی بود که اظهار مذهب امامیه میکرد، و از احوال احمد حنبل پرسید که آیا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۵

قصد آن ندارد که به پیش من بیاید گفتند که: او معتقد نیست آنچه تو اظهار آن میکنی او پیش تو نخواهد آمدن مگر که ساکت شوی از اظهار این مقاله، گفت: لا بد است مرا اظهار دین خود از برای او و غیر او، به احمد گفتند امتناع نمود که به پیش او برود، چون احمد عزم خروج کرد از کوفه بعضی از شیعیان گفتند او را که تو از کوفه بیرون می‌روی و از این مرد حدیثی ننوشتی و نقل نگرفتی، گفت:

چه کنم اگر او از اعلان مذهب خود ساکت میشد من او را می‌دیدم و چیزی از او می‌نوشتم، گفتند:

ما خوش نداریم که مثل اوئی از تو فوت شود، احمد ایشان را وعده داد که شما پیشتر بروید پیش آن شیخ و مقدمه بنهید تا او مذهب خود را پنهان دارد تا من توانم آمدن، ایشان فی الفور رفتند پیش محدث بی‌آنکه احمد با ایشان باشد و گفتند: امروز احمد بن حنبل أعلم و سر آمد أهل بغداد است پس اگر برود از تو خط یا نقلی نبرد أهل بغداد گویند که چرا از فلان شیخ چیزی ننوشتی این خوب نیست، و ما پیش تو بحاجتی آمده‌ایم، گفت: بگوئید، گفتند آن احوال را و قبول کرد از ایشان، فی الحال آمدند نزد احمد که مهم کفایت شد برخیز تا برویم، او برخاست و با ایشان آمد نزد شیخ، و شیخ او را تعظیم کرد و در صدر مجلس نشاند و آنچه احمد از او پرسید از حدیث جواب گفت و نوشت چون احمد فارغ شد و قلم را پاک کرد تا برخیزد شیخ گفت: یا ابا عبد الله مرا بتو حاجتت گفت: بگو تا روا کنم، گفت دوست ندارم که تو از پیش من بروی و من مذهب خود را بتو اعلام نکنم، احمد گفت بر گو آنچه داری، شیخ گفت: اعتقاد من آنست که امیر المؤمنین (ع) بهترین مردمان است بعد از پیغمبر (ص)، و من می‌گویم که او بهترین و افضل و أعلم ایشان است، و بعد از پیغمبر (ص) امام او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۶

است، چون کلام شیخ تمام شد احمد در جواب گفت که: این قول که تو می‌گوئی و بر آنی پیش از تو چهار نفر از صحابه رسول الله (ص) بر این بودند و می‌گفتند که: آن جابر، و ابو ذر، و مقداد، و سلمان، بود رضوان الله علیهم، شیخ از این قول فرحی کرد که نزدیک بود که پرواز کند، چون از آنجا بیرون رفتیم شکر گفتیم احمد را و دعا کردیم او را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۷

در بیان زهد آن حضرت در دنیا و قناعت و عبادت او (ع)

خوارزمی در مناقب آورده نقل از ابی مریم که او گفت که: من شنیدم از عمار بن یاسر که او گفت که: من شنیدم از پیغمبر (ص) که می‌فرمود که: ای علی بدرستی که خدای تعالی ترا زینتی داده که هیچ کس دیگر را از عباد بآن زینت مزین نساخته، و آن أحب است بسوی حق تعالی که زهد و ترک تست دنیا را که آن را دشمن می‌داری و أصلاً نظر التفات بجانب او نمی‌کنی، و دوست میگردانی بخود

فقرا را و راضی می‌شوی بآن که ایشان اتباع تو باشند و ایشان راضی می‌شوند بآن که تو پیشوای ایشان باشی، ای علی خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و بر آن قول صادق باشد، و وای بر آن کسی که ترا دشمن دارد و بر تو کاذب باشد، اما آنان که دوست خالص صادق تواند ایشان برادران تواند در دین تو و شریکان تو در خلد برین، و آنان که دشمنان تواند و با تو در مقام کذب و نفاق اند بر خدای تعالی فرض و لازم گشته که ایشان را بدارد در قیامت در مقام کذابین. عبد الله بن ابی الهذیل گوید که: من امیر المؤمنین (ع) را دیدم که پیراهن در برداشت آستین کوتاه که چون بکشیدی تا بناخن مبارکش برسدی و چون فرو گذاشتی تا به نیمه دست بودی. عمر بن عبد العزیز گفته که: ما ندانستیم و نشنیدیم هیچ کس را بعد از پیغمبر که او زاهدتر بوده باشد از علی بن ابی طالب (ع).

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۸

و هم در کتاب کفایه آورده است که سوید بن غفله گفت یک روزی بخدمت علی بن ابی طالب (ع) رفتم در بالای خانه نشسته بود و کاسه از ماست پیش وی نهاده بود و شدت حموضت و ترشی که داشت بوی آن بمشام من میرسید، و در دست مبارکش گرده بود بغایت خشک که پوست نخاله جو بر روی آن ظاهر بود و می‌شکست و در آنجا ریزه می‌کرد و گاهی از خشکی بزانونی مبارک باز نهاده میشکست بمن گفت که: پیش بنشین و با من موافقت کن در طعام، گفتم: که روزه دارم، گفت که: من از پیغمبر (ص) شنیدم که می‌فرمود که: کسی را روزه مانع آید از طعام که او را بر آن طعام اشتها و رغبتی باشد بر خدای تعالی واجب و لازم گردد که او را اطعام کند بطعام جنت و سیراب سازد بشراب جنت، من گفتم بجاریه که در آن نزدیکی ایستاده بود که: ویحک یا فضا از خدای تعالی اندیشه نداری در باره این بزرگ که نان او را با نخاله می‌پزی و نمی‌بیزی که آنچه من می‌بینم سبوس جو است او گفت: پیشتر بما فرموده که آن را نبیخته بپزند آن حضرت فرمود که: چه گفتی با وی؟ من اخبار نمودم بآنچه گفته بودم فرمود: پدر و مادرم فدای آن کس باشد که نان آرد نبیخته خورد و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا قبض روح او گردید. نظر کن بشدت زهد و قناعت آن حضرت و راضی شدن باین طعام، و حدیثی که بر زبان مبارکش جاری شد که کسی را که روزه مانع آید از طعامی که او را بدان میل و رغبت بوده دلیل رضاست بآن طعام که پیش وی بود، و طعام لذیذ مرغوب با اختیار ترک فرمود، و توطین نموده نفس نفیس را بر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۱۹

صبر بر اندک طعام غلیظ، و بر قلیلی از پوشش خشن از جهت رجای آنچه نزد حقتعالی است، و از برای تاسی و اقتدای برسول الله (ص) که آن حضرت را قناعت ملکه طبیعت شده بود، مثل رسول الله صلی الله علیه و آله.

و دلیل بر این آنکه عدی بن ثابت روایت میکند که کسی پالوده آورد پیش امیر المؤمنین (ع) میل نفرمود و ابا کرد از خوردن آن، و می‌فرمود که: این چیز نیست که رسول الله (ص) میل خوردن آن نمی‌فرمود و من هم دوست نمی‌دارم که او را بخورم. و هم در کفایه می‌آورد روایت از ابی مطر که من بیرون رفتم یک روزی از مسجد ناگاه دیدم که از عقب من مردی منادی میکند که دامن جامه‌ات بالا کش و درازی آن را ببر که ابقی و اُنقی و اُنقی است، یعنی بیشتر می‌ماند، و بپرهیز نزدیکتر است، و بطهارت و پاکی اُنسب است اگر مسلمانی، پس من از عقب او رفتم او مؤتزر بازاری شده و ردای بر دوش انداخته و تازیانه با خود دارد، من خیال کردم که یکی از اعرابی بدویست، من پرسیدم که این چه کس است؟ مردی گفت: در این شهر غریب می‌نمائی، گفتم: بلی من از اهل بصره‌ام، گفت: این علی بن ابی طالب است امیر المؤمنین (ع) میرفت تا به دار بنی ابی معیط رسید که بازار شتر آنجا بود، فرمود که: خرید و فروخت کنی و بر بیع سوگند مخورید که یمین بازار سلعه را کاسد و ناروا می‌سازد، و برکت از او می‌برد.

بعد از آن از آنجا تجاوز کرد بأصحاب تمر رسید ناگاه خادمی را دید که می آید و گریان است آن حضرت فرمود که: سبب گریه چیست؟ گفت: این مرد این قدر تمر بمن فروخته بیک درهم و مولی من باز پس فرستاده و او از من قبول نمیکنند، آن حضرت بتمر فروش گفت که تمر خود را بستان و درهم او را بازده که او خادم است و اختیاری ندارد، او قبول نمیکرد، من گفتم: که آیا میشناسی که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۰

این چه کس است؟ گفت: نه، گفتم: این علی بن ابی طالب است امیر المؤمنین (ع)، آنگاه خرما را ستاد و درهم او را بازپس داد فرمود که: دوست می داری که از من راضی باشی؟ گفتم چرا راضی نباشم که تو نگاه داشت حقوق مردم میکنی بعد از آن در بازار تمر بهر جا می رسید می فرمود که: مساکین را اطعام کنید تا از این کسب شما را فایده باشد.

و می رفت و مسلمانان با او می رفتند تا بماهی فروشان رسید فرمود که: در بازار ما ماهی که در آب مرده باشد مفروشید.

بعد از آن فرمود ببازار کرباس فروشان چون آنجا رسید شخصی گفت که: ای شیخ پیراهنی بمن بفروش که بسه درهم ارزده، او یکی را آورده تعریف کرد از او نخرید، و باز بجای دیگر فرمود و از او نیز نخرید تا در دست پسری این چنین پیراهنی دید از او خرید بسه درهم و پوشیده بقدر آن حضرت راست بود فرمود که:

حمد و ستایش خدای را که مرا روزی کرد از جامه لایق که آن تجمل من باشد در میان مردمان، و پوشیده شود بآن عورت من، گفتند، یا امیر المؤمنین این را از پیش خود گفتمی یا از پیغمبر شنیده بودی؟ گفت که: از پیغمبر شنیده بودم که در وقت پوشش لباس این دعا می فرمود که

«الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی»

در این محل پدر پسر آمد که آن حضرت پیراهن را از او خریده بود باو گفتند که پسر تو پیراهنی بآن حضرت فروخت بسه درهم گفت: دو درهم میبایستی می گرفت یکی زیاده گرفته، یک درهم را از پسر ستاده پیش امیر المؤمنین (ع) آورد، و آن حضرت با مسلمانان در باب رجه نشسته بود گفت که: این چه چیز است؟ گفت که: این یک درهم بستان که قیمت این پیراهن دو درهم بوده، فرمود که: از او برضا خریدم و او نیز برضا بمن فروخت اکنون

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۱

درهم حق اوست. و در کتاب یواقیت از ابی عمر زاهد نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) امر فرمود که هر چه از بیت المال در خزانه بود بیرون آوردند تا بر مردم و فقرا بخش کنند تا غایتی که رفتند و آب زدند می فرمود که: ای زر سرخ غیر مرا فریب ده، و ای زر سفید فریب ده غیر مرا بعد از آن تمثل فرمود که:

هذا جنای و خیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه

یعنی این چیده منست و بهتر آن در آن میان است چه هر چپنده که هست دست او بسوی دهان است، این مثلی است یعنی همه اینست و من بهتر از این اموال برای خود ذخیره نکرده‌ام. و ابن اعرابی روایت کند که امیر المؤمنین را (ع) دیدم که ببازار درآمد و پیراهنی خرید سه درهم و نیم، و همان در بازار پوشید و آستین آن دراز بود بخیاط گفت که این را بمقراض ببر، او آن را بمقراض جدا کرد، خیاط گفت: یا امیر المؤمنین بده تا بدوزم آنچه جدا کرده‌ام، فرمود که: نه و تازیانه با خود داشت و فرمود که: کافی است آنچه بتو رسیده است در این محل. کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که: حقیقت عبادت طاعت است و هر که طاعت کند خدای تعالی را بامثال اوامر او اجتناب نماید از نواهی و معاصی او پس او عادل است.

و چون متعلقات اوامر صادره از حق سبحانه و تعالی بر لسان پیغمبر او متنوع است، و بعضی از عبادت متنوعه نماز است، و بعضی صدقه، و بعضی روزه و غیر آن از انواع عبادات و امیر المؤمنین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۲

(ع) هر یک از این را بغایت قصوی و درجه اعلی درک فرموده بود تا بواسطه مسارعتی که در طاعت الله داشت نماز و صدقه را در آن واحد با هم جمع کرد تا آیه از کلام الهی بآن نازل گشت. أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ثعلبی در تفسیر خود آورده که یک روزی عبد الله بن عباس بر کنار زمزم نشسته بود از پیغمبر (ص) می‌خواست که نقل کند که مردی آمد عمامه بر سر و روی خود بسته و در میان کلام ابن عباس گفت که: قال رسول الله (ص). ابن عباس گفت بوی که بخدای بگو که تو کیستی، پس عمامه را از روی خود گشود گفت ای مردمان هر که مرا داند داند و هر که نداند بداند منم جنذب بن جناده بدری أبو ذر غفاری شنیدم باین دو گوش خود از رسول الله (ص) و الا کر باد و دیدم باین دو چشم خود و الا کور باد که می‌فرمود که: علی قائد البررة، و قاتل الکفرة، منصور من نصره، مخذول من خذله.

بدانید که من یک روزی با رسول الله (ص) نماز پیشین می‌گذاردم سائلی در آن مسجد سؤال کرد و کسی چیزی بوی نداد، سائل دست خود را باسما برداشت و گفت: بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول الله سؤال کردم و بمن کسی چیزی نداد و امیر المؤمنین در آن حال در رکوع بود اشارت فرمود به انگشت کوچک دست راست و در او انگشتی بود تا سائل آمد و از آنجا بیرون کرد و رفت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۳

پیغمبر (ص) در نماز این حالت را مشاهده فرمود، چون پیغمبر (ص) از نماز فارغ شد فرمود که: بار خدایا برادر من موسی از تو درخواست کرد که ای پروردگار من گشاده گردان برای من سینه مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی! و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است، و بگشای گره را از زبان من تا فهم کنند سخنان مرا، و پدید کن از برای من یاری دهنده از کسان من هارون را که برادر من است، محکم کن بوی پشت مرا، و انباز کن او را در نبوت من؛ آیات الهی بآن ناطق گشت که زود باشد که محکم کنیم بازوی ترا به برادر تو، و بدهیم مر شما را غلبه و تسلطی بر اعدای که دست تغلب ایشان بشما نرسد بدلائل قدرت ما، بار خدایا من نبی توام که محمدم وصفی و حبیب توام؛ پس سینه مرا بوحی خود گشاده گردان، و کار مرا بر من آسان ساز، و مقرر کن برای من یاری دهنده از اهل من علی را که پشت من باو محکم شود.

ابو ذر گفت که: پیغمبر (ص) این کلام را هنوز تمام نکرده بود که جبرئیل از نزد رب جلیل نزول اجلال یافته گفت یا محمد بخوان که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی جز این نیست که ولی شما خدای تعالی است و رسول او، و آنانی که ایمان آورده‌اند و بیای می‌دارند نماز را و می‌دهند زکاة را و حال آنکه ایشان را کاعاند در نماز، و لفظ جمع

آورد از برای ترغیب مردم بمثل این فعل، و این مخصوص آن حضرت است که دو عبادت عظیمه بدنیه و مالیه در یک وقت جمع کرد تا از برای شرف او باین اختصاص آیات الهی نازل شد چه دیگری را این اختصاص نبوده نه پیش از او و نه بعد از او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۴

و دیگر ثعلبی و واحدی و غیر ایشان از علمای تفسیر آورده‌اند که اغنیا بسیار شدند و بر فقرا غلبه میکردند به پیغمبر و چیزها می‌پرسیدند و بسیار می‌نشستند تا خاطر مبارک پیغمبر از آن بتنگ آمد آیت در این باب نازل شد که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ.

یعنی ای گروه مؤمنان چون خواهید که راز گوئید با رسول الله پس پیش فرستید یعنی بدهید پیش از راز گفتن خود صدقه بمستحقان، این صدقه دادن پیش از راز گفتن بهتر است مر شما را که طاعت بیفزاید و پاکیزه‌تر برای آنکه گناهان را محو کند.

چون پیش از نجوی امر بصدقه شد آنهایی که اهل عسرت و تنگی بودند چیزی نمییافتند برای صدقه و اغنیا خود بخل می‌ورزیدند آن حضرت را خفت تمام حاصل شد. و امیر المؤمنین (ع) فرمود که: آیتی در قرآن هست که هیچ کس بآن عمل نکرده نه پیش (ج ۱۴)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۵

از من و نه بعد از من الا من آن عمل کردم که آن آیت مناجاتست وقتی که نازل شد مرا دیناری بود آن را دادم و ده درهم ستادم و هر بار که با رسول الله (ص) راز می‌گفتم درهمی از آن تصدیق میکردم تا تمام شد، و بعضی را از صحابه شدت محبت و صحبت آن حضرت غالب شده از این معنی بتنگ بودند که ناسخ این آیت آمد که أَشْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ.

یعنی آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را آنکه بدهید پیش از راز گفتن خود صدقه پس چون نکردید این کار را و باز گشت خدای تعالی بر شما بتوبه یعنی در گذرانید از شما، پس بیای دارید نماز فریضه را؛ و بدهید زکاء واجبه را، و فرمان برید خدای و رسول او را در همه احوال که اینها تلافی آن میکند. آورده‌اند که ابن عمر گفت که: سه چیز علی را بود (ع) که اگر یکی از آنها مرا می‌بود پیش من دوستر بود از شتران سرخ موی دو کوهان: یکی تزویج فاطمه زهرا، و دیگر اعطاء رایت در روز خیبر، و دیگر آیت نجوی. و مؤلف کتاب رحمه الله می‌فرماید که اگر ابن عمر نظر در حقیقت امر امیر المؤمنین (ع) میکرد و عارف کنه قدر او می‌بود و مراقب حق تعالی میشد در سر و جهر آرزوی اینها نمیکرد که یکی از آن تزویج فاطمه زهراست، و توجه بآرزوی دیگر می‌نمود از مناقبی که حضرت حق در او جمع فرموده، لیکن عبد الله عمر میراث داشت فظاظت و بدخوئی را، و مقتضی طبیعت او بود غلاظت و زشت گوئی، چه او باطن چشمهای خود را در وضو می‌شست چندان که کور شد و از قتال امیر المؤمنین (ع) متقاعد شد و تخلف نمود و نزد موت تأسف و ندامت داشت، و آن فائده نداد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۶

صاحب کتاب استیعاب آورده که عبد الله بن عمر در وقت مرگ می‌گفت که: نیافتم در نفس خود از امر دنیا چیزی مگر آنکه با امیر المؤمنین (ع) گروه باغیه را مقاتله نکردم.

عجبت آنکه امر امیر المؤمنین بقتال بر او مشکل می نمود و با معاویه باغیه و یزید پلید بیعت میکرد و أهل و ولد خود را بر لزوم طاعت یزید تحریص میداد، و بر استمرار بر آن بیعت ترغیب می نمود و می گفت که أصعب از نقض آن چیزی نیست مگر شرک و هر که نقض کند میان من و او فتنه و داهیه عظیمه خواهد بود، چنانچه مذکور شد.

و این وقتی بود که مردم باین زبیر بیعت میکردند و در آن حال آمد پیش حجاج تا بیعت او را آخذ کند از برای عبد الملک و حجاج در آخر الامر او را کشت بآن که حربه زهر آلوده بکسی داد که در ازدحام مردم بر پای او زد و کشت به پنهانی، غرض که نفاق و شقاق ایشان در این مرتبه بود. واحدی در تفسیر خود آورده که امیر المؤمنین (ع) یک شبی تا صبح نخلستان کسی را آب داد و اجرت آن را گرفته پاره جو خرید آرد کرده فرمود تا ثلث آن را نان پختند، چون تمام شد، مسکینی آمده سؤال کرد این طعام را بوی دادند، و بثلث دیگر همین عمل کردند یتیمی آمده درخواست نمود آن را هم بوی دادند، و ثلث باقی را هم پختند آسیری آمده طلب کرد آن را هم بوی دادند و با آنکه خود احتیاج داشتند ایثار کردند و امیر المؤمنین (ع) و فاطمه و حسن و حسین (ع) از آن چیز نخوردند، و چون حق سبحانه و تعالی عالم بود بحسن مقصد و صدق نیت ایشان که آن خیر و بذل خاصه از برای رضای حقتعالی بود بی شائبه غرضی از اغراض حضرت حق در آن باب قرآن فرستاده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۷

و ایشان را سود در آن احسان، و نشر این معنی فرمود در میان عالمیان، و عوض داد بآن بذل وجود دار خلد و چنان، و حور و قصور و ولدان که وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا. یعنی می دهند طعام را بر دوستی خدای تعالی یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاج اند بآن طعام آن را ایثار مینمایند و میخوراند درویش بیمایه را، و خردسال بی پدر را، و اسیری را که از کفار گرفته اند و این مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال می گویند که: جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها برای رضای خدای تعالی، نمیخواهیم از شما پاداش و مکافات و سپاس، و نه آزاری که منت نهیم چه در احسان منت نهادن و توقع جزا داشتن از ثواب بکاهاند.

هر چه دهی میده و منت منه و آنچه بمنت دهی آن خود مده

منت مزدی که در احسان بود وقت جزا موجب نقصان بود

و بدان که انواع عبادت بسیار است و اصناف آن بیشمار، و آن موقوفست بر قوت یقین این کس بحضرت رب العالمین و آنچه نزد اوست از تنعیم نعیم و از تعذیب جحیم.

و لهذا امیر المؤمنین (ع) فرموده که: لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا. پس شدت یقین او دال است بر قوت دین او و رجحان موازین او، و بموجب روایات صحیحه و دلالات صریحه هیچ نوعی از انواع عبادات نبوده الا که آن حضرت از آن حظ أوفر داشته و نصیب اتم أشمل، هر چیزی از خیرات که در عرصه امکان بوجود آمده آن حضرت از آن پیشی داشته، و هر شرف و مجد و بزرگی که بوده آن حضرت فوق آن علم أفرشته، و زهد او بشهادت نبی (ص) بثبوت رسیده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۸

و زهد صحیح نیست در شیء مگر بعد از معرفت و علم او بآن شیء، و امیر المؤمنین (ع) معرفت دنیا را بگنه حاصل داشت، و لهذا هرگز نظر التفات بر وی نگماشت، چه بر او ظاهر بود معایب دنیا و قبح عواقب بر او باهر، از آن بود که رشته مواصلت او را قطع کرده بود، و بود او را نابود انگاشته و زمام اختیار را بگردنش انداخته بطالبانش گذاشته، و ضرر و مشقت او را ملاحظه فرموده سه طلاق باین او گفته و از او دوری جسته.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۹

و طرد کردن آن حضرت دنیا را مسأله اجماعی است و کسی بر آن انکاری ندارد، و زهد و ورع در غایت اشتهاست در همه نواحی و أقطار مثل آفتاب در وسط النهار، و عبادات شاقه و طاعات لائقه او همه کس اتفاق دارند از اعیان و علمای اُمصار، و قناعت بمرتبه داشت که زر سرخ و سفید بی عدد و شمار از بیت المال بخش میکرد بر مستحقین و از آن حبه برای خود اختیار نمیفرمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۰

هارون بن عنتره گوید که: یک روزی رفتم نزد امیر المؤمنین (ع) و آن حضرت لباس از قطیفه پوشیده که بسیار کهنه شده بود و نزدیک بود که تن مبارکش در زیر آن از سرما بلرزه آید، گفتم:

یا امیر المؤمنین حق سبحانه و تعالی ترا و اهل بیت ترا والی این ملک و اموال گردانیده، و همه را حظ وافر میدهی، چرا با نفس نفیس خود این میکنی؟ فرمود که: و الله که من از اموال شما چیزی کم نخواهم کرد برای خود، و من از لباس همین قطیفه دارم که در وقت بیرون آمدن از منزل میپوشم و غیر از این ندارم. و دیگر آنکه آورده‌اند که سوده بنت عماره همدانیه بعد از شهادت امیر المؤمنین (ع) نزد معاویه غاویه رفت و او در ایستاده و سرزنش میکرد او را که تحریص مینموده بود بر او در ایام صفین تا آخر پرسید که حاجت تو چیست؟ گفت: خدای تعالی ترا از حال ما پرساد و بآنچه بر تو فرض است از حقوق ما، گفت آن چیست؟ سوده گفت: لا یزال از قبل تو ظالمی چند بر سر ما می‌آیند و بقوت و تسلط تو بر ما انواع خرابی میکنند، و غلات ما را پیش از درو می‌دروند، و پیش از کوفتن میکوبند و می‌برند، و داغ خواری بر جبین ما میکشند، و بضر زدن بسرحد هلاک می‌رسانند، اینک بسر بن ارطاة آمده از پیش تو و رجال ما را کشته، و اموال ما را برده، و اگر فرمان تو نمیبود در میان ما هم هستند که دفع و منع این قضایا می‌توانند کرد پس اگر او را عزل می‌کنی ما شکر تو می‌گوئیم، و الا تیر آه مظلومی بجانب آسمان میفرستیم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۱

معاویه لعین بر آشفته گفت که: تو بقوم خود مرا تهدید می‌کنی و میترسانی ای سوده، من این زمان حکم کنم که ترا بر قتب شتری سوار کنند و بازگردانند و ببرند تا پیش بسر بن ارطاة تا آنچه من گفته باشم او با تو بجای آرد، سوده که این شنید سر در پیش انداخت بعد از آن سر برآورده دو بیٹی گفت باین مضمون که:

حق سبحانه و تعالی صلوات و رحمت پیایی میفرستد بر روح بزرگوار کسی که اکنون انیس قبر است و شیمه عدل را بر اهل عالم گسترده و هرگز مخالفت حق ننموده بود، و سزاوار نیست که او را در عالم بدلی یا مثلی باشد که دایم با حق و ایمان قرین بود و با عدل و احسان همنشین.

معاویه گفت: ای سوده این چه کس بود؟ سوده گفت: و الله که او امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود (ع)، و الله که من آدمم بخدمت آن حضرت وقتی که مردی بمیان ما فرستاده بود که زکوات و صدقات ما را جمع کند، و او بر ما حیفی کرده بود، و آن محل که من

آمدم او در نماز بود فی الفور نماز تمام کرده روی مبارک بمن آورد و رفق و تعطف و ترحم بسیار فرمود و پرسید که چه حاجت داری، من احوال را گفتم که فلان بر ما جوری کرده، آن حضرت بگریه درآمد و گفت بار خدایا تو گواه حال منی از ایشان که من امر نکرده‌ام که بر بندگان تو ظلم کنند و حق ترا بگذارند.

بعد از آن ورقی بیرون آورد بدست مبارک بر آنجا نوشت که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

یعنی بدرستی که آمده آیات قرآنی بر طبق مصالح شما از جانب پروردگار شما که چه می‌باید کردن و چه چیز نمی‌باید کردن، پس بتمام به پیمائید مکیل را به پیمان، و تمام بسنجید موزون را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۲

بترازو، و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان، یعنی چیزی را که از ایشان می‌خرید یا قراضه که از دینار و درم می‌برید یعنی حق مردم را بهیچ وجه مبرید و فساد مورزید در زمین بکفر و جور و معاصی بعد از اصلاح امر آن که آن طریق انبیا بر شما ظاهر ساخته‌اند آنچه گفتیم شما را بهتر است اگر هستید از اهل ایمان.

پس چون کتاب ما را بخوانی که اینست دست از عمل بازکش و آنچه نزد تست از عملی که کرده نگاهدار تا آمدن کسی که آن را از تو قبض کند، و السلام.

بعد از آن سوده می‌گوید که: رقعہ بمن داد و بحق خدای سوگند که آن را مهر نفرمود بهیچ چیز، من آمدم و رقعہ را آوردم، بوی دادم فی الحال دست از عمل کشید و معزول شد، معاویه که این شنید گفت که: بنویسید آنچه او میخواهد تا از پیش من بشکایت نرود به بلده خود. و روزی آن حضرت بیرون فرمود با جامه مرقع بعضی گفتند: یا امیر المؤمنین این مناسب شأن شما نیست، فرمود که: نفس را از آن خشوع و فروتنی حاصل می‌شود و مؤمنان که زیاده از این جامه ندارند چون بر تن من این را می‌بینند تسلی می‌شوند. یک روزی آن حضرت دو جامه درشت خرید و مخیر ساخت قبر را که هر کدام از آن که خواهد اختیار کند او یکی را اختیار کرده دیگری را خود پوشید و آستین آن دراز بود بکار برید. و روزی از خانه بیرون فرمود با او شمشیری بود از برای فروختن می‌فرمود: که کیست خریداری کند این شمشیر را بحق آن خدای که دانه را از زمین بیرون آورد که بسیار بار با این شمشیر بلاها را از روی رسول الله دفع کرده‌ام و اگر مرا جامه پوشیدنی می‌بود من این را نمی‌فروختم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۳

و آورده‌اند که آن حضرت مردی را از ثقیف والی ساخته بود بر عکبرا وقتی آمده نزد آن حضرت بمهمی فرمود که برو و چون نماز ظهر بگذاری باز بیا، او گفت که در آن وقت معین که آن حضرت فرموده بود بازگشتم و درباری و حاجبی نزد او نیافتم که مرا منع کند، دیدم که نشسته به اندرون رفتم و نزد آن حضرت قدحی و کوزه آب نهاده، پس فرستاد تا ظرفی آوردند به پیش آن حضرت دیدم بسته و مهر فرموده آن را، من با خود گفتم که مرا امین میداند و در اینجا جواهر است که خواهد گشود، مهر را شکست و سر آن را گشود، دیدم که پاره سویق در آنجاست بعضی را از آن بیرون آورد و در قدح ریخت و پاره آب بر بالای آن و بعضی از آن آشامید، و بعضی بمن خوراندید من صبر نتوانستم کردن گفتم: یا امیر المؤمنین آیا در عراق چنین معاش می‌باید کردن و حال آنکه در این مملکت طعام بسیار است؟ فرمود که:

بخدای سوگند که من این را جهت بخل مهر نکرده‌ام و لکن بقدر آنچه مرا کفایت کند خریدم می‌ترسم که چون چیزی از این کم شود و عوض آن را در آنجا بنهند، و نمی‌خواهم که طعامی بشکم من برسد الا پاک و طیب که من از طعام غیر پاک و غیر حلال احتراز میکنم برای آن چنین میکنم بر تست که چیزی که ندانی حلال است تناول نمائی. و دیگر از مجاهد روایت کنند که امیر المؤمنین (ع) فرمود که روزی در مدینه بغایت گرسنه شدم، پس بیرون رفتم تا طلب عملی کنم در حوالی مدینه، ناگاه زنی را دیدم که کلوخی چند جمع کرده و میخواهد که آن را گل کند آمدم و با وی مقاطعه کردم هر دلو آبی را بیک خرما، پس شانزده دلو کشیدم و بر آن ریختم و او شانزده خرما بمن داد، و من آمدم نزد پیغمبر (ص) و آن حضرت را از این حال اخبار کردم و با هم آن خرما خوردیم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۴

و دیگر آنکه مشک چند از عسل یمن آورده بودند، و آن حضرت آن را پیش قنبر سپرده امام حسن را (ع) مهمانی رسید فرمود که: نان خریدند و پیش قنبر فرستاد که احوال اینست و رطلی از آن عسل ستاد، بعد از آن روزی امیر المؤمنین (ع) نشست که آن عسل را قسمت نماید دید که در آن دست‌کاری شده، فرمود که: ای قنبر از این مشک چیزی از عسل کم شده؛ گفت که: یا امیر المؤمنین چنین خواهد بود و آن حضرت را از مهمان امام حسن واقف ساخت، غضب بر آن حضرت مستولی شد و فرمود که: حسن را طلب کنید. امام حسن که فرمود و آن غضب را مشاهده کرد بی‌حضور شد، آن حضرت قصد فرمود که امام حسن را ادب کند، آن حضرت بعم خود جعفر سوگند داد، و چون آن حضرت را بجعفر سوگند میدادند غضبش تسکین مییافت فرمود که: ای حسن چه چیز ترا بر آن داشت که پیش از قسمت چنین کردی، گفت که: مرا در این حقی هست چون بستانم این عوض را از آنجا بدهم، فرمود که جایز نیست که تو حق خود را بستانی پیش از آنکه مردم از آن انتفاع گیرند، اگر نه آن بودی که من دیده‌ام رسول الله (ص) را که لب و دهان تو می‌بوسید من امروز ترا بضر هر چه تمام‌تر می‌زدم، بعد از آن بقنبر یک درهم داد که برو و یک رطل عسل از این بهتر بخر و بیار رفت و آورد.

راوی گوید که من نظر بدست امیر المؤمنین (ع) داشتم بر دهان مشک داشت که قنبر عسل در آن می‌ریخت و آن حضرت می‌گریست بعد از آن سر مشک را محکم کرد و می‌گفت:

اللهم اغفرها للحسن فإنه لم يعلم

، بار خدایا بیامرز اینک حسن را که او ندانسته کاری کرده. و عجیب و غریب نیست از آن حضرت این احکام و افعال و قضایا که ظاهر است در جبهات آیام،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۵

و زهدات و قناعت که فایق است بآن بر جمیع آنان و ورعی که برداشته او را بر ترک حلال چه جای چیز حرام، و عبادتی که او را بمقامی رسانید که مقام هر کس فروتر از آنست از کل اقوام. واحدی در تفسیر خود آورده مستند باین عباس که آن حضرت را چهار درهم بود: یکی را تصدق کرد در روز نورانی و دیگر در شب ظلمانی، و یکی در سر، و یکی در آشکار برای رضای پروردگار این آیت نازل شد که

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

یعنی آنان که نفقه میکنند در راه خدای بر مستحق مالهای خود را بشب و روز در نهان و آشکار پس مر ایشان راست که بدین چهار نوع صدقه دهند مزد صدقات ایشان نزد پروردگارشان که بهشت باقی و نعیم جاودانی است، و خوف نباشد ایشان را و نه ایشان اندوهگین شوند.

بعضی أصحاب از بعضی علویین این ابیات را نقل کرد.

عتبت علی الدنيا و قلت الی متی اکابد عسرا ضره لیس ینجلی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۶

اکل شریف من علی جدوده حرام علیه الرزق غیر محلل

فقال نعم یا ابن الحسین رمیتکم بسهمی عنادا حین طلقنی علی

یعنی عتاب کردم بر دنیا و گفتم تا بکی مشقت و رنج کشم که هرگز آن مضرت برطرف نشود، آیا هر شریفی که از علی باشد بزرگی و شرف او حرام باشد بر او روزی و حلال نشود، دنیا در جواب گفت بلی ای پسر حسین این چنین است من شما را انداخته‌ام به تیر عناد از کمان کین در آن وقت که علی مرا طلاق داد، پس مطلقه پدر بر پسر حلال نباشد.

در بیان شجاعت و نجدت آن حضرت

و تورط در مهالک برای رضای خالق در معارک.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۷

شجاعت و نجدت امیر المؤمنین (ع) بمرتبه بود که دل در درون یلان می‌آمد باضطراب، و زورق تن‌شان در بحر خون بانقلاب، کوه از هیبتش متزلزل میشد، و زمین از سطوتش متخلخل می‌گشت، در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۸

ایام بدر ملک بر شجاعتش گواهی داده، و در مقام احد جبرئیل بر نجدتش زبان آفرین گشاده، و در روز خیبر علم نصرت برافراشته، و در وقت حنین حضرت رسول را از دشمن فضول نگاه داشته، و تخم رضای حق در هر آوان در زمین دل خود کاشته، (ص). و در مسند احمد حنبل مذکور است روایت از هبیره که امام حسن (ع) بعد از شهادت آن حضرت بمنبر شرف برآمده گفت: ای مردمان امشب مردی از میان شما بیرون رفته که هیچ کس از اولین بر او سابق نشده است بعلم، و هیچ کس از آخرین بر او پیشی نگرفته بعمل، و رسول الله (ص) رایت بدست او داد در وقتی که جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار او میرفت تا فتح کرد، و هیچ چیز از دنیوی نگذاشته مگر هفتصد درهم.

و در حدیث دیگر است که مگر سیصد درهم که میخواست خادمه بخرد برای اهل خود. و واحدی در سبب نزول آیت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَ عَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ آورده که جاریه عمرو بن صیفی بن هاشم بن عبد مناف از مکه بمدینه آمد، و حضرت رسول (ص) در آن و لا تجهیز می‌فرمود که داعیه فتح مکه داشت، چون ابن جاریه بخدمت آن حضرت آمد فرمود که: مسلمان آمده؟ گفت: نه، فرمود که: پس برای چه آمدی؟ گفت: چون شمائید اهل و عشیره و موالی، من بخدمت شما آمده‌ام که شما را ببینم برای حاجت، آن حضرت او را صله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۳۹

و کسوت داده او رفت. جبرئیل آمد و آن حضرت را اخبار کرد که حاطب بن ابی بلتعنه نوشته بأهل مکه، و ایشان را تحذیر کرده و ترسانیده از رفتن شما بآنجا، و آن کتاب را باین جاریه داده باده دینار زر که این کتابت را بأهل مکه برساند، آن حضرت امیر المؤمنین (ع) را اختیار فرمود و زبیر و مقداد را همراه کرده فرمود که بروید تا بروضه خاخ که در آنجا این چنین کسی هست و با او کتابتی است از حاطب که بمشركان مکه نوشته از او بستایند، و اگر ندهد گردنش بزنید، ایشان بیرون رفته او را در آن مکان یافتند از او کتابت طلبیده او منکر شد و سوگند می خورد، متاع او را تفتیش کرده نیافتند، زبیر و مقداد او را گذاشته خواستند که رجوع کنند و باز گردند.

امیر المؤمنین (ع) فرمود که: و الله که ما دروغ نمی گوئیم و شمشیر کشید و گفت کتابت را بیرون آور و الا برهنهات می کنم و گردنت میزنم، و آن حضرت این بر خود جزم کرد چون او این جد را دید گیسوها را گشوده کتابت را از آنجا بیرون آورد و داد ایشان او را گذاشته بجانب رسول الله شتافتند، آن حضرت کتابت را بقوت عزم و شدت جزم از او گرفت. و واحدی نقل کرده در تفسیر خود که یک روزی امیر المؤمنین (ع) و عباس و طلحه بن شیبه تفاخر میکردند. طلحه می گفت که: من صاحب خانه کعبه ام و کلید آنجا بدست من است، و عباس می گفت که: من صاحب سقایه حاجیانم و آن بمن قایم است، امیر المؤمنین (ع) فرمود که: آنچه شما میگوئید من نمیدانم که چه میگوئید من شش ماه پیش از مردمان با پیغمبر نماز گزاردم، و من صاحب جهادم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۰

حق سبحانه و تعالی کلام خود را بآن ناطق گردانیده که أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ، يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. یعنی آیا میدارید اهل سقایه حاجیان را و عمارت مسجد حرام را همچو آن کس که ایمان آورده است بخدای و بر روز آخر و جهاد کرده است در راه خدای برابر نیستند این دو قوم نزد خدای و خدای راه نمی نماید بمقصد گروه مشركان را که بشرک بر خود ستم کرده اند و آنان که بگرویدند بخدای تعالی و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشركان در راه خدای ببذل کردن مالهای خود در باختن نفسهای خود بزرگترند از روی درجه و مرتبه نزد خدای تعالی از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند و آن گروه که مجتمع این کمالاتند ایشان ظفر یافتگانند به امانی دو جهان، مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان برحمت فایضه از او بر ایشان و خشنودی کامل ایشان و بوستانهای که مر ایشان را باشد در آن بوستانها نعمت دائم در حالتی که این گروه جاوید باشند در آن بوستانها همیشه بدرستی که خدای نزد اوست مزدی بزرگ که نعم دنیا در جنب او حقیر باشد.

پس حق سبحانه و تعالی تصدیق دعوی امیر المؤمنین (ع) فرمود و شهادت نمود او را بایمان و مهاجرت و جهاد و مزیت او بر عباد از اعلا‌ی شان و ارتقای مکان که سوی او دیگری بدان مرتبه و درجه نرسیده. اما موافق جهاد و موطن جد و اجتهاد و مقامات محاربات آن حضرت بالسنه أسنه، و جلادت و شجاعتش بحسام انتقام بعضی با رسول الله بوده (ص)، و بعضی دیگر علی الانفراد. «ج ۱۵»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۱

از آن جمله که با حضرت رسول (ص) بوده غزوه بدر است که وقوع یافت در وقتی که هیجده ماه گذشته بود از قدوم آن حضرت بمدینه و امیر المؤمنین (ع) در آن روز بیست و هفت ساله بود، و آن غزوه ایست که شعله او غیرت قوت اسلام افروخت، و شوک شوکت اهل شرک را سوخت، و نایره قهر الهی بحرکت آمده آن طواغیت فجار را بقعر چاه ادبار نگون سار انداخت، و بتایید نامتناهی ذو الجلال عز اقبال اهل حق را از اضلال اهل ضلال جدا ساخت، و مرده کفره را کاس زهر هلاک چشانید، و از قعر چاه ادبار بمقر سقر رسانید، در روزی که دیده چرخ مثل آن ندیده، و گوش دهر مانند آن نشنیده، آن تشریفی بود که حضرت اله برسول الله کرامت کرده، و جبرئیل آمین بر حیزوم تیزرو برای اظهار دین او نصرت نموده، و شاه دلدل سوار با ذو الفقار کینه گذار فارس صف شکن مرد افکن این معرکه بوده، و یلان و پهلوانان اهل شرک را تا رسیده از پشت زین ربوده، غلغله شجاعتش و ولوله نجدتش بماء و پروین رسیده، و شراره نار سطوتش تا بعالم بالا علم کشیده، و این اول حربی است که میان اهل اسلام و کفر وقوع یافته و پرتو ضوء اثر حیدر صفدر بر هر جا بود عام تافته. و واقدی در کتاب مغازی آورده که جمیع اهل شرک و ضلال که در آن قتال کشته شدند چهل و نه ناکس بوده اند از آن جمله هجده کس را امیر المؤمنین (ع) بتنهائی بقتل آورده، و چهار دیگر را با بعضی شریک بوده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۲

و گویند که نه کس بلا خلاف بشمشیر آن حضرت درآمده اند که اسامی ایشان اینست: ولید بن عتبۀ بن ربیعہ که خال معاویہ غاویہ بوده، و عاص بن سعید بن عاص بن امیہ، و عامر بن عبد اللہ، و نوفل ابن خویلد بن اسد، و او از شیاطین قریش بود، و مسعود بن ابی امیہ بن مغیرہ، و قیس بن فاکه، و عبد اللہ بن منذر بن ابی رفاعه، و عاص بن منبه بن حجاج؛ و حاجب بن سائب.

و اما آنکه آن حضرت شریک بوده در قتل ایشان: حنظله بن ابی سفیان است که برادر معاویہ است؛ و عبیدۀ بن حارث، و زمعه، و عقیل پسران أسود بن مطلب.

و اما آنانی که ناقلان اختلاف کرده اند که آن حضرت کشته یا غیر او: طعیمه بن عدی است، و عمیر بن عثمان بن عمرو، و حرملة بن عمرو، و ابو قیس بن ولید بن مغیره، و ابو العباس، و اوس جمحی، و عقبه بن ابی معیط، و معاویۀ بن عامر، و نصر بن حارث که گویند بعد از رجوع از بدر کشته شد آنچه مذکور شد از طرف جمهور بود. اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد آورده که أصحاب رسول الله (ص) که از عقب کاروان بیرون آمدند و کاروان از ایشان گذشته در موضع بدر واقع شدند و شوکت اهل شرک را دیدند که آنجا نزول کرده بودند از آن امر کاره شدند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۳

چنانچه قرآن از آن خبر میدهد در سوره انفال که کَمَا أُخْرِجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ تَا أَنْجَا كَه وَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.

و مجمل خبر این غزا آنست که چون مشرکان در بدر حاضر شدند بکثرت عدد و عدد خود مستظهر شده و مسلمانان را اندک دیده اصرار بر قتال نمودند و از میان اهل شرک عتبۀ بن ربیعہ و برادر او شیبیه و پسرش ولید بیرون آمده مبارز طلب کردند، عتبہ آواز داد که ای محمد اکفاء ما را بمبارزات ما بیرون فرست، سه جوان از انصار مبادرت نموده بمبارزت ایشان بیرون رفتند عتبہ گفت که: نسب خود را بگوئید گفتند، گفت: شما باز گردید که اکفاء ما نیستید ما بنی اعمام خود را میخواستیم که بمبارزت ما بیرون آیند، ایشان بازگشتند.

پیغمبر فرمود که: ای علی و ای حمزه و ای عبیده برخیزید و بمبارزت ایشان بیرون روید بر آن حقی که حق تعالی بر شما دارد که نبی خود را بر شما مبعوث گردانیده که اهل باطل میخواستند که نور الهی فرو نشانند، ایشان بیرون رفته صف کشیدند و بواسطه خودی که بر سر داشتند ایشان را شناختند، عتبه گفت تکلم کنید تا بدانیم که چه کسید حمزه گفت: منم حمزه بن عبد المطلب امیر المؤمنین گفت: منم علی بن ابی طالب، عبیده گفت: منم عبیده بن حارث بن عبد المطلب، عتبه گفت که: شما کفو مائید، پسر خود ولید را گفت: چون تو خوردسالی بمبارزت علی بیرون رو که او نیز خورد سالست، و شبیه که بزرگ سال است در مقابل عبیده بیرون رود، و من در مقابل حمزه بایستم.

ولید بمبارزت امیر المؤمنین (ع) بیرون آمد و با یک دیگر گردیدند ولید پلید ضربت حواله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۲۴۴

کرد بر آن حضرت آن را بدست چپ از خود رد کرده بدست راست شمشیر را حواله او کرد دست چپ او را انداخت و بضربتی دیگر دست راستش، او از مرکب افتاده سرش را از تن جدا کرد، آن حضرت فرمود که: بعضی از علامات که بر او بود مشاهده کردم دانستم که او داماد بوده، و حمزه نیز عتبه را بقتل آورد، و عبیده با شبیه پاره با یک دیگر نبرد کردند و میان ایشان دو ضربت رد شد، شبیه دست یافت ضربتی بر ساق ابو عبیده زده جدا کرد که مغز استخوانش پریشان شد امیر المؤمنین (ع) و حمزه بر سر او تاختند و شبیه را بقتل رسانیدند و او را برداشته بمنزلگاه آوردند، و هنوز حیات داشت در وادی صفرا وفات یافت رحمه الله علیه.

و امیر المؤمنین (ع) فرموده که من تعجب کردم در روز بدر از جرأت قوم که ما عتبه و شبیه و ولید را بقتل آوردیم حنظله بن ابی سفیان بجانب ما تاخت چون نزدیک رسید چنانش بشمشیر زدم که آب از چشمهایش روان شده بر زمین افتاد و دیگر برنخاست، و دیگر عاص بن سعید بن عاص را انداخت بعد از آن طعیمه بن عدی و دیگر نوفل بن خویلد که از شیاطین قریش بود.

و همچنین یکی بعد از یکی تا نصف ایشان بدست حضرت امیر المؤمنین (ع) بقتل آمدند و هفتاد مشرک در آن حرب کشته بودند نصف ایشان را ملائکه و اهل اسلام بقتل آورده بودند و نصف دیگر امیر المؤمنین (ع) بمعونه رب العالمین و فتح بدست او شد.

و ختم امر بر آن شد که حضرت رسول الله (ص) پاره سناء ریزه بدست مبارک گرفته شامت الوجوه خواند و بر روی ایشان ریخت باقی روی بگریز نهادند و شر ایشان کفایت شد از مؤمنان بقوت بازوی امیر المؤمنین (ع) و ملائکه چرخ برین برای نصرت دین.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۲۴۵

فصل

و آنچه رواه خاصه و عامه نقل کرده‌اند با هم و بثبوت رسیده که مرتکب قتل ایشان امیر المؤمنین (ع) شده از اهل شرک این جماعت‌اند که مذکور می‌گردند:

ولید بن عتبه، و او بغایت جری و شجاع بود.

و عاص بن سعید، و او سخت مهیب بود چنانچه عمر از او وهم میکرد.

و طعیمه بن عدی بن نوفل، و او از رؤوس اهل ضلال بود.

و نوفل بن خویلد و او اشد اهل شرک بود بعداوت رسول الله (ص) و قریش او را مقدم میداشتند و تعظیم میکردند، و سر از امر او نمی‌پیچیدند، و او آنست که پیش از هجرت ابو بکر را بطلحه عهد و پیمان داد و میان ایشان چرب زبانی کرد، چون پیغمبر (ص) دانست حضور او را در بدر دست بدعا برداشت و گفت: بار خدایا شر نوفل بن خویلد را از من کفایت کن، امیر المؤمنین علیه السلام او را بقتل آورد.

و زمعه بن اسود، و عقیل بن اسود، و حارث بن زمعه، و نصر بن حارث بن عبد الدار، و عمیر ابن عثمان بن کعب بن تیم عم طلحه بن عبد الله، و عثمان، و مالک پسران عبید الله برادر طلحه بن عبید الله و مسعود بن ابي امیه بن مغیره، و قیس بن فاکه بن مغیره و حذیفه بن ابی حذیفه بن مغیره، و ابو قیس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۶

ابن ولید بن مغیره، و حنظله بن ابی سفیان، و عمرو بن مخزوم، و ابو منذر بن ابی رفاعه، و منبه ابن حجاج سهمی، و عاص بن منبه، و علقمه بن کله، و ابو العاص بن قیس بن عدی، و معاویه بن مغیره بن ابی العاص، و لودان بن ابی ربیع، و عبد الله بن منذر بن ابی رفاعه، و مسعود بن امیه بن مغیره، و حاجب بن سایب بن عویمر، و اوس بن مغیره بن لودان، و زید بن ملیص، و عاصم بن ابی عوف، و سعید بن وهب حلیف بنی عامر، و معاویه بن عامر بن عبد القیس، و عبد الله بن جمیل بن زهیر بن حارث بن اسد، و سائب بن مالک، و ابو الحکم بن احنس، و هاشم بن ابی امیه بن مغیره.

و این سی و شش کس اند که امیر المؤمنین (ع) بی شریک ایشان را کشته، و آنچه با شریک بود بیشتر از نصف می‌شود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۷

آورده‌اند که یک روزی عثمان با سعید بن عاص باتفاق و بحاجتی پیش عمر رفتند، عثمان بجانب او رفت و من پیش قوم دورتر نشستم، عمر از روی قهر بمن نگاهی کرد و گفت: چیست ترا تو چیزی از من در دل داری این چنین گمان می‌بری که پدر ترا من کشته‌ام کاشکی من کشته می‌بودم و اگر من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۸

کشته می‌بودم زبان اعتذار از برای کافری بر تو نمی‌گشودم لیکن روز بدر دیدم که گرد قتال بافلاک رسیده و آتش او زبانه کشیده و آثار قیامت از آن روز بظهور آمده و خوف بر من کار کرده چنان که نمی‌دانستم که بکجا می‌روم، او بمن رسید و گفت که بکجا می‌روی در آن حال علی رسیده قصد او کرده او را بقتل آورد، امیر المؤمنین (ع) در آن مجلس بود فرمود: بار خدایا شرک او بواسطه اسلام برطرف شده و اسلام محو گناهان ما تقدم می‌کند آنگاه روی بجانب عمر کرد و گفت: چیست ترا که مردم را بر می‌انگیزی بر من و فتنه گذشته را بر پای می‌کنی، عمر از آن ممنوع شد آنگاه سعید گفت: نبود مرا که بد آید که قاتل پدر من علی بن ابی طالب می‌بود.

و دیگر غزوه احد است

و این غزا در شوال وقوع یافت و عمر امیر المؤمنین (ع) هنوز به بیست نه سال نرسیده بود.

و سبب این غزا آن بود که چون قریش در روز بدر شکست عظیم یافته بآن که بعضی کشته شدند و بعضی را با سیری گرفتند از جهت قتل بزرگان ایشان حزن و اندوه بسیار بر ایشان راه یافته، و از قبایل جمع شده و اموال بسیار آوردند، و به لشکریان بخش کردند که بیایند و انتقام روز بدر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۴۹

از پیغمبر (ص) بکشند، و مؤمنان را مستأصل سازند، و سر فتنه ایشان ابو سفیان بن حرب بود یراق کرده باتفاق قصد مدینه کردند و چون بانجا رسیدند گذشته در احد منزل ساختند حضرت رسول نیز با مسلمانان از مدینه بیرون آمد.

در راه میان جماعتی از اصحاب نفاق افتاد، چون قضای مبرم بانهزام ایشان بال و پر فرو گذاشته بود قریب ثلثی از لشکریان بازگشته بمدینه رفتند، و آن حضرت با هفتصد کس ماند از مسلمانان در مقابل کفار صف کشیدند.

و این قصه را حق سبحانه و تعالی ذکر فرموده در سوره آل عمران که ابتدای آن از آیت وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ است تا آخر شصت آیت از قرآن و آن وقت که حرب اشتداد یافت و آسیای محاربه بگردش درآمد و مسلمانان مضطرب و منهزم شدند، حمزه و جماعتی از اهل اسلام بدرجه شهادت رسیدند و از اهل شرک بیست و دو کس بقتل آمدند. ارباب مغازی نقل کرده که امیر المؤمنین (ع) هفت کس را از ایشان بذو الفقار گذرانیده بود:

یکی طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزی، و عبد الله بن جمیل از بنی عبد الدار، و ابو الحکم بن الاخنس، و ابو سباع بن عبد العزی، و ابو امیه بن مغیره، این پنج نفر متفق علیه است که آن حضرت بقتل آورده و طلحه بن طلحه، و غلام حبشی بوده از بنی عدار، و در این دو نفر خلاف است در آنکه آن حضرت کشته یا غیر او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۰

و بعد از آن ابو سفیان باز گشته با مشرکان بمکه رفته، و پیغمبر (ص) با مسلمانان بمدینه باز آمد و شمشیر خود را بفاطمه (ع) داده گفت که بشوی بآب این را تا خون از او پاک شود که و الله او امروز مرا راست گوی بدر آورد، و امیر المؤمنین (ع) ذو الفقار خود را بفاطمه داده جهت شستن همین فرمود. و واقدی در کتاب مغازی آورده که چون مردم در روز احد فرار نمودند پیغمبر (ص) تیر می انداخت از کمان خود یا سنگ می زد و چهارده کس با آن حضرت ثبات قدم ورزیدند هفت از مهاجر و هفت از انصار.

از مهاجر امیر المؤمنین (ع) بود، و ابو بکر، و عبد الرحمن بن عوف، و سعد بن ابی وقاص، و طلحه بن عبید الله، و ابو عبیده بن جراح، و زبیر بن عوام.

و از انصار حباب بن منذر، و ابو دجانة، و عاصم بن ثابت، و حارث بن صمه، و سهل بن حنیف و اسد بن خضیر، و سعد بن معاذ و بعضی بجای اسد بن خضیر و سعد بن معاذ سعد بن عباد و محمد بن مسلمه گفته اند، و الله اعلم.

و در آن روز هشت کس جان خود را بر طبق اخلاص نهاده بودند و عنان را بدست مرگ داده سه کس از مهاجر و پنج کس از انصار از مهاجر امیر المؤمنین علیه السلام بود، و زبیر، و طلحه.

و از انصار ابو دجانة، و حارث بن صمه، و حباب بن منذر، و عاصم بن ثابت، و سهل بن حنیف، و هیچ کدام را از ایشان آسیبی نرسید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۱

و در آن روز ضربتی بر چشم قتاده بن نعمان خورد که از حدقه جدا شده بروی او افتاد نزد پیغمبر آمده گفت: یا رسول الله زن جوان جمیله دارم و او را دوست می‌دارم و چشم من باینحالت چه دوا کنم، آن حضرت آن را بدست مبارک خود بجای نهاد گوئیا هرگز او را این آسیب نبوده و الم او بیش از ساعتی از روز نبود، و او گفته که هر چند پیرتر شدم آن چشم من تیزتر دید.

و آن حضرت در آن روز بنفس نفیس خود بسیار مقاتله فرمود تا او را هیچ تیر نماند، و بضرب عتبه بن ابی وقاص و ابن قمیئه بر لب و دندان مبارک آن حضرت زده بودند دندانهای رباعیه آن حضرت از درج یاقوتین بیرون افتاد، و بواسطه آن ضرب و ثقل اسلحه در گودالی واقع شده نمی‌توانست بر پای خواستن تا امیر المؤمنین (ع) دستهای مبارکش گرفته و طلحه از پس پشتش در آمده آن حضرت را بر پای داشتند.

گویند آنکه سنگ رسانید به پیشانی نورانی آن حضرت ابن شهاب بود، و آنکه حقه لعل گوهر بارش آغشته بخون ساخت عتبه بن ابی وقاص بود، و آنکه رخسار مبارکش را بسنگ جفا شکست ابن قمیئه بود، و خون از این مواضع سیلان گرفت تا محاسن مبارکش بخون تر شد، و سالم مولی ابی حذیفه خون را از روی مبارکش پاک می‌کرد و می‌گفت که چگونه فلاح یابند جماعتی که با پیغمبر خود این کنند و حال آنکه او ایشان را بطریق حق و نجات دعوت کند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۲

بر خاطر مبارکش خطور می‌کرد که بر ایشان نفرین کند این آیت نازل شد که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ یعنی نیست ترا از این کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال و استضلال این طایفه بدست تو نیست و این کار از تو نگشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند پس بدرستی که ایشان ستمکارانند، و ستمی فوق این نیست که آن نابکاران با پیغمبر بظهور آوردند. و احمد بن حنبل در مسند آورده از ابی حازم که از سهل پرسیدند که جراحت رسول الله را در آن روز بچه دوا کردند؟ گفت: چون این صورت واقع شد امیر المؤمنین (ع) از سپر خود آب می‌آورد و فاطمه (ع) روی مبارکش از خون می‌شست و پاره از حصیر سوختند و از خاکستر آن جراحت آن حضرت را بستند، و از ذو الفقار امیر المؤمنین (ع) در آن روز خون می‌چکید و می‌فرمود که آنچه حق نبرد بود در این روز بتقدیم رسانیدم، و عاصم بن ثابت، و حارث بن صمه و سهل بن حنیف در این قتال بد نجنبیدند؛ و شمشیر ابی دجانة نیز بد نرفت. و امیر المؤمنین (ع) می‌فرمود که: من در روز احد در ناحیه اهل شرک را از پیغمبر دفع می‌کردم، و ابو دجانة بناحیه دیگر مشرکان را از آن حضرت دفع می‌کرد، و همچنین سعد بن ابی وقاص کوشش می‌نمود از طرف دیگر تا حق سبحانه و تعالی فرج داد و فتح شد.

و آن حضرت فرمود که: من دیدم که طایفه درشت غلیظ در آن میان جدا شدند و قصد پیغمبر کردند و عکرمه بن ابی جهل در میان آن مشرکان بود من ذو الفقار کشیده در میان ایشان افتادم و سر راه را بر ایشان گرفتم و بر چپ و راست خود می‌زدم، و از یک کنار گرفته از جانب دیگر بیرون می‌رفتم، و باز این چنین کر و فر بجای می‌آوردم تا ایشان را از رسول دفع کردم و چون تاخیر اجل بود حق سبحانه و تعالی آن امر را دفع و منع گزارش داد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۳

و در آن روز عبد الرحمن بن ابی بکر از میان مشرکان بیرون آمده و در صف ایستاده مبارز طلبکرد و گفت: منم عبد الرحمن بن عتیق، ابو بکر برخاسته شمشیر از غلاف کشید و گفت: یا رسول الله من بمبارزت او بیرون می‌روم، آن حضرت فرمود که: شمشیر در غلاف کن و برو بجای خود بنشین و تمتع از نفس خودت بگیر، و عثمان از جماعت پشت دادگان بود، و ابن ابی نجیح گوید که در آن روز منادی غیبی ندا کرد که:

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی.

و آورده‌اند که وقتی که آن حضرت در کوفه بر منبر بود از او سؤال کردند که کدام طایفه‌اند که حق جل و علا فرموده در کلام مجید خود که **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا**.

یعنی از مؤمنان مردمان هستند که راست می‌سازند آن معاهده که با خدای تعالی کرده‌اند و بآن عهد وفا می‌نمایند پس بعضی از ایشان کسی است که حکم شده بموت او، و بعضی دیگر کسی است که انتظار آن میکشد و تغییر و تبدیل در آن عهد نمیکند هیچ نوع تغییر و تبدیلی.

آن حضرت در جواب ایشان فرمود: که بار خدایا این آیت پوشیده شده بر مردمان، این آیت در شأن منست و در شأن عم من حمزه، و در شأن پسر عم من عبیده بن حارث بن عبد المطلب، اما عبیده در روز بدر بدرجه شهادت فایز شد، و عم من حمزه در روز احد شربت شهادت چشید، و اما من انتظار میکشم که شقی‌ترین این امت سر و روی و محاسن مرا از خون من رنگ کند که امریست شدنی و کاریست بودنی که حبیب من ابو القاسم (ص) مرا از این حال خبر داده. و شیخ مفید رحمه الله در ارشاد آورده که قتال احد در یلی حرب بدر وقوع یافته و در این محاربه نیز رایت رسول الله بدست امیر المؤمنین (ع) بود، همچنانچه در روز بدر، و این فتح نیز

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۴

بدست او شد همچنان که آن حضرت پای صبر و ثبات در آن معرکه بتأیید الهی استوار کرد، و آن بلا و عنا را بجان خریدار گشت وقتی که از اهل اسلام کسی نزد او نبود، و اطراف و جوانب او دشمن دین فرو گرفته بودند، و حق سبحانه و تعالی بواسطه زور بازوی او و بسبب ذو الفقار کینه گذارش رؤوس اهل شرک و ضلال را در آن میدان پایمال رجال با اجلال کرد، و پیغمبر را از آن شاد گردانید و منادی کرد جبرئیل امین در میان ملائکه آسمان و زمین بزبان آفرین بکلمه

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

، و این تشریف مخصوص را اشرف موجودات (ص) در میان خاص و عام انتشار داده در بر وی کرد (ص). ابن بختری قرشی روایت کند که رایت و لوای قریش همه در دست قصی بن کلاب بود؛ و همچنین در دست اولاد عبد المطلب بود بهر جنگ آن لوا را حاضر میکردند تا پیغمبر (ص) مبعوث شد، پس رایت قریش و غیر آن بوی رسید، و آن حضرت به بنی هاشم قرار داد، و در غزای ودان که اول غزوه بود که رایت را در اسلام قايم کردند امیر المؤمنین (ع) را برای مخصوص ساخت؛ و همچنان با او بود تا بطشه کبری که روز بدر است، و در روز احد لوا بدست بنی عبد الدار بود آن را رسول الله (ص) ستاده بدست مصعب بن عمیر داد، بعد از شهادت او در میان قبایل افتاد آن حضرت از ایشان اخذ کرده بعلی بن ابی طالب (ع) دادند و او در آن روز جامع لوا و رایت گشت. و مفضل بن عبد الله روایت میکند از سماک و او از عکرمه و او از عبد الله بن عباس که او گفت: برای امیر المؤمنین (ع) که چهار چیز مخصوص اوست که در دیگر نیست:

اول عربی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۵

و عجمی که با رسول الله (ص) نماز گذارد او بود، و او صاحب لوا بود در هر معرکه، و او ثبات قدم ورزید با پیغمبر (ص) در روز مه‌راس که روز احد است و دیگران گریختند؛ و او آن کس است که در قبر پیغمبر داخل شده. و از زید بن وهب مرویست که او گفت که: من یک روزی عبد الله مسعود را خوشوقت یافتم گفتم بیا و از برای ما از احوال احد چیزی بگو گفت: بیرون رفتیم با پیغمبر (ص) از مدینه با اسم الهی و صف کشیدیم در مقابل کفار صفی طویلی.

و پیغمبر در رخنه از آن کوه پنجاه تیرانداز را از انصار تعیین نمود، و یکی را از ایشان بر ایشان امیر گردانید و فرمود که: این جای را از دست مگذارید تا من نگویم و اگر چه ما همه کشته شویم.

و ابو سفیان بن حرب خالد بن ولید را در برابر ایشان بداشت، و الویه قریش در میان بنی عبد الدار بود، و لوای اهل شرک با طلحه بن ابی طلحه بود، و او را کبش الکتیبه می‌گفتند و رسول الله (ص) لواء مهاجرین را بعلی بن ابی طالب (ع) داد و آن حضرت آمد تا تحت لواء انصار و آنجا توقف فرمود.

و ابو سفیان بأصحاب لوا گفت که: ای أصحاب الویه قوم در پیش الویه شما بر شما زور خواهند آورد همچنان که روز بدر کردند اگر شما ضعیف شوید بواسطه هجوم ایشان بجانب ما میل کنید تا ما بمدد شما آمده دفع کنیم از شما شر ایشان را، طلحه بن ابی طلحه بغضب رفت و گفت آیا ما را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۶

می‌آموزانی و الله که در این صحرا هر گودالی که باشد از کشته پشته سازم. بعد از آن امیر المؤمنین (ع) بوی رسیده درهم آویختند و دو ضربت در میان رد شد آنگاه آن حضرت یک ضربتی بر کدوی سر او زد که با یک چشمش پرانید، فریاد عظیمی از نهاد او برآمد بر زمین افتاد و جان داد، و لوای او را برادرش مصعب اخذ کرده عاصم بن ثابت بوی رسیده او را بقتل آورد، بعد از آن برادر دیگرش عثمان لوا را برداشت عاصم او را نیز به برادرش ملحق ساخت، پس از آن او را غلامی بود صواب نام او لوا را برگرفت و او آشد مبارزان بود در حرب امیر المؤمنین (ع) بوی ملاقات کرده فی الفور بضر بازوی حیدری دست راست او را انداخت، لوا را بدست چپ گرفت و نبرد میکرد، آن حضرت بقوت صفدری دست دیگر او را جدا ساخت، او بازوهای خود را جمع کرده لوا را بسینه برداشت و همان حرب می‌نمود تا آن حضرت ضربتی دیگر بر فرق سر او زد که شکافت و دو نیمه ساخت، آنگاه علم کفر نگون سار شد و اهل شرک روی بانهزام آوردند و مسلمانان روی بر غنایم ریختند.

چون نگاهدارندگان رخنه کوه این چنین مشاهده کردند که غنایم فوت می‌شود از عبد الله بن عمرو ابن حزم که امیر ایشان بود رخصت طلبیدند از برای اخذ غنیمت گفت که: رسول الله (ص) فرمود که از این موضع نروید تا آن حضرت اذن نفرماید گفتند: بلی چنین فرمود اما نمی‌دانست که کار باینجا خواهد رسید که می‌بینی که از لشکریان کسی نماند و غنیمت فوت می‌شود، امیر خود را در آن رخنه کوه گذاشتند و روی بغنایم آوردند.

چون خالد بن ولید رخنه را خالی یافت بر عبد الله تاخته او را بقتل آورد و با قوم خود از عقب «ج ۱۶»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۷

پیغمبر (ص) در آمده دیدند که اصحاب گرد آن حضرت برآمده‌اند، خالد با همراهان گفت که: آنچه مطلوب شما بود همه اینجا جمع شده‌اند پس همه بیکبار حمله آرید تا ایشان را از پیش برداریم ایشان هجوم آوردند بعضی بشمشیر و بعضی به تیر زور آوردند و در میان ایشان درآمدند و اصحاب نیز روی بقتال آوردند تا هفتاد کس از اصحاب رسول الله (ص) کشته شدند، و بسیاری روی بگریز نهادند.

و امیر المؤمنین (ع) پای ثبات استوار کرد و با ابو دجانة دفع اهل شرک از پیغمبر می‌کردند، پیغمبر در میان گرد چشم مبارک گشود علی را دید فرمود که: یا علی مردمان کجا رفتند و چه کردند فرمود که: نقض عهد کرده پشت دادند، فرمود که: شر اینها را از من کفایت کن که اینان قصد جانب من دارند، آن حضرت حمله برد بطرف ایشان و بضرب مردی و جوانمردی آن سگان بادیه ضلالت را از شهسوار عرصه رسالت دور کرده متفرق ساخت، از جانب دیگر که زور آوردند آن حضرت چون شیر غران دوران بجانب آن دو نان تاخته کار ایشان را نیز پرداخت، و ابو دجانة و سهل هر دو بر سر آن حضرت ایستادند، و بضرب شمشیر بران ایشان را از رسول الله (ص) دفع می‌کردند.

و امیر المؤمنین (ع) اطراف و جوانب رسول الله (ص) را ملاحظه فرموده آنچه نهایت شجاعت و جلالت بود بتقدیم رسانید تا چهارده کس از گریختگان بازآمدند از آن جمله طلحة بن عبید الله، و عاصم بن ثابت بود، و باقیان بکوه بالا رفتند و منادی فریاد کرد بجانب مدینه که رسول الله (ص) کشته شد، چون این آوازه در مدینه افتاد دل‌های مردم از جای خود بیرون رفتند، و گریختگان حیران و سرگردان ماندند و بجانب چپ و راست خود ملاحظه می‌نمودند یار و یآوری نمی‌دیدند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۸

و در آن ولا هند دختر عتبه بوحشی حبشی چیزی داده بود که از سه کس هر کدام که دست یابد او را بقتل آرد: یکی رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (ع) و حمزه (ع)، او گفت که بر محمد دست ندارم زیرا که او را مثل نگین انگشتری در میان گرفته‌اند، و امیر المؤمنین (ع) او خود شیر بیشه شجاعت است کرا یارای آنکه پیرامون او تواند گشت، اما حمزه چون بغضب شد ملاحظه اطراف خود نمی‌کند شاید که بر او دست توانم یافت.

و بود حمزه که موئی که بر اشتر مرغ بود در امور جنگ می‌دانست چون تقدیر بود وحشی در بیخ درختی کمین‌گاه ساخت، حمزه آنجا رسیده آن را دید مبادرت کرد او را بضرب شمشیر از او خطا شد، وحشی حربه در دست داشت آن را انداخت بر بیخ ران حمزه آمد فرو نشست او از مرکب افتاد، بعد از زمانی وحشی آمده دید که درجه شهادت یافته حربه را از او کشید.

و هند را خبردار کرده آمد، و شکم آن بزرگ را شکافت و جگر او را بیرون آورد و بینی و گوشه‌اش بریده همچنین مثله کرده گذاشت، و بعضی از این دو بیت را گفته‌اند.

و لا عار للاشراف ان ظفرت بهم کلاب الاعادی من فصیح و اعجم

فحربة وحشی سقت حمزة الردی و حتف علی من حسام ابن ملجم

یعنی هیچ عار و ننگی نیست اشراف و اکابر را اگر ظفر یافتند سگان بدسگال دشمنان از عرب و عجم، بآن که حربه وحشی حمزه را شربت هلاک چشانید و ابن ملجم امیر المؤمنین را به تیغ بی‌دریغ بدرجه شهادت رسانید، و گفت اینک رسول الله بخود مشغولست و حال او را نمی‌داند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۵۹

راوی زید بن وهب گفت که: من از ابن مسعود پرسیدم که أصحاب چون روی بانهزام نهادند همین امیر المؤمنین (ع) و ابو دجانة و سهل پیش پیغمبر باقی ماندند؟ گفت: همه بگریختند الا علی ابن ابی طالب (ع) بتنهایی، أما أول جماعتی که بازگشتند عاصم بن ثابت و ابو دجانة و سهل بن حنیف بود، بعد از آن طلحة بن عبید الله بایشان ملحق شد.

من گفتم که: ابو بکر و عمر کجا بودند؟ گفت: در میان گریختگان که دور بودند گفتم: عثمان کجا بود؟ گفت: بعد از سه روز از آن واقعه آمد پیغمبر فرمود که خوش زمان عریض رفته بودی من گفتم باین مسعود که تو کجا بودی؟ گفت: من هم دور افتاده بودم گفتم: پس بتو که این احوال را گفت؟ گفت: عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف، گفتم ثبوت قدم امیر المؤمنین (ع) بتنهایی در این ورطه بسیار عجب نمود، گفت مگر تو از این تعجب داری و بس که ملائکه هفت آسمان از این امر تعجب دارند، چه ندانستی تو که جبرئیل در وقت عروج با آسمان می‌گفت:

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

گفتم: از کجا معلوم شد که جبرئیل این گفته، گفت: همه مردمان این ندا شنیدند و پیغمبر بآن اخبار فرمود که این جبرئیل بود. در حدیث عمران بن حصین ورود یافته که چون لشکریان متفرق شدند از رسول الله (ص) امیر المؤمنین (ع) با ذو الفقار حمایل تا پیش رسول آمد سر بالا کرده گفت: چون بود که تو با مردم فرار نمودی؟ گفت: بعد از اسلام بکفر رجوع نکنم، پس اشارت فرمود بقوم که از کوه بالا میرفتند بر ایشان حمله کرده همه را منهزم ساخت، جبرئیل (ع) آمد که یا رسول الله ملائکه را عجب آمده از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۰

کمال مواسات و جوانمردی علی که با تو بتقدیم می‌رساند، آن حضرت فرمود که: او را چه مانع آید از این که او از منست و من از او، جبرئیل گفت و من از شما هر دو. و ابن عباس روایت کند که در آن روز طلحة بن ابی طلحة بیرون آمد و گفت: یا أصحاب محمد زعم شما آنست که بشمشیرهای خود ما را بدوزخ می‌فرستید و بسیوف ما شما بهشت می‌روید، کسی بمبارزت من بیرون آید، امیر المؤمنین (ع) بیرون آمد و فرمود که: و الله که امروز از تو جدا نشوم تا ترا باین شمشیر بدوزخ نرسانم، پس در هم گردیدند و دو ضربت در میان ایشان رد شد آخر امیر المؤمنین (ع) بیک ضربت حیدری هر دو پای او را انداخته افتاد و گفت: ترا بخدا سوگند می‌دهم و حقی و رحمی که با هم داریم که باز گرد و بجای خود رو و مرا باز گذار، آن حضرت باز گشت، مسلمانان گفتند چرا کار او را تمام نکردی، فرمود که: مرا سوگند داد، و او بعد از این نمی‌زید بعد از ساعتی مرد، و این بشارت به پیغمبر رسانیدند و او مسرور گشت. و روایت کنند از عکرمه که من شنیدم از امیر المؤمنین (ع) که چون مردم از رسول الله منهزم شدند در روز احد مرا جزع و حالتی دست داد که دیگر خود را نیافتم، من در پیش آن حضرت شمشیر می‌زدم بهر طرف و باز می‌آمدم و باز می‌رفتم تا نگاه کردم پیغمبر را ندیدم، گفتم که: چه شد رسول الله را که از اینجا رفت، و در میان کشتگان نیز او را نیافتم، گمان کردم که در میان ما او را با آسمان بردند، غلاف شمشیر خود را شکستم و گفتم: با این شمشیر مقاتله می‌نمایم تا کشته شوم، و حمله بردم بر قوم و هیچ از آن نیندیشیدم، پس فرجه کردم دیدم که رسول الله (ص) بیخود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۱

افتاده در این وقت چشم بر روی من گشوده فرمود که: قوم را چه شد یا علی؟ گفتم: یا رسول الله پشت کرده کافر شدند و ترا تنها گذاشتند، نگاه کرد دید که جماعتی می آیند فرمود که: اینها را باز گردان از من، بر ایشان حمله بردم و از چپ و راست زدم تا ایشان فرار برقرار اختیار دادند فرمود که: یا علی نشنیدی مدایح خود را در آسمان که ملکی است نام او رضوان که منادی می کرد که:

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

، من از شادی گریستم و شکر نعمت الهی بجا آوردم. و در این اخبار و روایات شیعه منفرد نیستند بلکه جمعی کثیر و جمی غفیر با ایشان در این اخبار اتفاق دارند. روایت کنند از ابی عبد الله جعفر بن محمد که او از پدر بزرگوارش (ع) روایت کرده که اصحاب لوا در روز احد نه کس بودند تمام ایشان را امیر المؤمنین (ع) بقتل آورد، و قوم منهزم شدند. حکم بن اخنس بمبارزت بیرون آمد بیک ضرب پای او را از نصف ران جدا کرده افتاد و هلاک شد، و امیه بن ابی حذیفه بن مغیره زره پوشیده بیرون آمده گفت، امروز در مقابل روز بدر است یک مردی از مسلمانان باو معارض شده مسلمان را بقتل آورد امیر المؤمنین (ع) قصد کرده بر او حمله برد و ضربتی بر سر او حواله کرده شمشیر در او نشسته بند شد و او نیز شمشیری بمرتضی علی رسانیده در درق آن حضرت نشست هر دو شمشیرها از آنجا جدا گشته امیر (ع) نظر کرد زیر بغل او را گشاده دید ضربتی زد بر زیر بغلش که دستش با نیمه سر انداخت. آن حضرت فرمود که چون مردم منهزم شدند من قدم را استوار کردم رسول الله (ص) فرمود که: چون بود که با قوم نرفتی؟ گفتم: من از تو جدا نمی شوم تا آنکه کشته شوم یا آنکه آن وعده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۲

که حق سبحانه و تعالی با تو کرده از ظفر و نصرت بظهور آید، فرمود که: یا علی بشارت باد ترا که خدای تعالی با وعده خود وفا خواهد کرد که مثل آن هرگز از ما نیابند.

آنگاه نگاه کرد بجماعتی که روی آورده می آیند فرمود که: بر اینها حمله کن، بر ایشان تاختم و هشام بن امیه مخزومی را کشتم و دیگران فرار اختیار کردند، و طایفه دیگر می آمدند فرمود که:

بر ایشان نیز حمله بر، حمله کردم و عمرو بن عبد الله جمحی را در آن میان بقتل آوردم ایشان نیز بهزیمت رفتند، و باز فرمود که: اینک طایفه دیگر می آیند و بر ایشان نیز تاختم و بشر بن مالک عامری را انداختم و ایشان نیز روی بگریز نهادند بعد از آن دیگر کسی از دشمنان بدین طرف مراجعت نکرد.

پیغمبر (ص) با مسلمانان بطیبه مدینه بازگشتند و مشرکان بجانب مکه رفتند حضرت فاطمه صلوات الله علیها استقبال نموده ظرف آب همراه داشت که بآن روی مبارک رسول الله (ص) را شست و امیر المؤمنین (ع) را دید که دست مبارکش تا شانه خون می چکد و ذو الفقار با خود داشت بفاطمه داد و فرمود که بستان این شمشیر را که راست گردانید امروز امور ما را و این می فرمود:

فاطمه هاک السیف غیر ذمیم فلست بر عدید و لا بملیم

لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد و طاعة رب بالعباد علیم

یعنی ای فاطمه اینک فرا گیر این شمشیر را که ستوده است و مذموم نیست پس من نیستم که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۳

در جنگ ترسان و لرزان باشم، بعمر خودم که داد مبالغه دارم در نصرت دین احمد و در طاعت پروردگار که دانا است بحال بندگان. و رسول الله (ص) فرمود که: فراگیر ای فاطمه که شوهر تو امروز داد جوانمردی داد، و حق مردی بجای آورد، و صنادید قریش را بزور بازوی توانائی بقتل رسانید.

فصل

محمد بن اسحاق گوید که: صاحب لوای قریش در روز احد طلحه بن ابی طلحه بسود و امیر المؤمنین (ع) او را بقتل آورد، و پسرش ابو سعید، و برادرش کلدۀ، و عبد الله بن جمیل بن زهره، و ابا الحکم بن أحنس بن شریق ثقی، و ولید بن ابی حذیفه بن مغیره، و برادرش امیه، و ارطاة بن شرحبیل، و هشام بن امیه، و عمرو بن عبد الله جمحی، و بشر بن مالک، و صواب مولی عبد الدار.

و فتح بآن حضرت شد و مردم رجوع کردند طرف پیغمبر (ص) بجای و مقام خود، و ثبات قدم ورزیده مشرکان را از آن حضرت دور کرد، و جان عزیز را برای نصرت رسول الله بر کف کفایت نهاده برای رضای الهی و عتاب رب الارباب متوجه اهل هزیمت شد که پشت گردانیده بودند، و عنایت ذو الجلال باستقبال آن کان کمال روی آورد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۴

حافظ ابو محمد بن عبد العزیز الجنازیدی در کتاب معالم العترة النبویه آورده که قیس بن سعد از پدر خود روایت کرده که شنیده بود از امیر المؤمنین که فرموده که: در روز احد مرا شانزده ضربت رسید که چهار آن از آن قبیل بود که مرا انداخت، دیدم مردی خوب صورتی خوش موئی تازه روئی هر بار می آمد و بزیر بغل من می رفت و مرا راست می داشت بعد از آن می گفت: که توجه نمای بقتل مشرکان که در طاعت خدای و رسول اوئی، و ایشان هر دو از تو راضی اند امیر المؤمنین (ع) فرمود که: آمدم نزد رسول الله (ص) و آن حضرت را از این حال اخبار کردم فرمود که: ای علی آیا نشناختی که این چه کس بود؟ گفتم: نه لیکن بغایت شبیه بود بدحیه کلبی گفت: یا علی حق تعالی روشن کناد چشم ترا که آن جبرئیل بود علیه السلام.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۷

و دیگر غزوه خندق است

که غزوه احزاب نیز گویند که بعد از غزای بنی النضیر واقع شده. و آن چنان بود که جماعتی از یهود مثل سلام بن ابی حقیق نضری و وحی بن أخطب و نفری از بنی والیه چون معلوم داشتند عداوت ابو سفیان و صنادید قریش را با پیغمبر از مقام خود بیرون آمده بمکه رفتند با ابو سفیان ملاقات کرده احوال خود را گفتند که از آن حضرت بما علی الاتصال ألم می رسد و اظهار عداوت رسول الله (ص) کردند که ایشان یهود را نصیر و ظهیر باشند بر قتال پیغمبر (ص).

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۸

أبو سفیان گفت: آنچه شما می گوئید و داعیه دارید مطلوب ما است، أبو سفیان ایشان را برداشته تمام خانهای قریش گردانید و این امر را استحکام داد که همه اتفاق کنند و بنفس و مال مدد نمایند تا اهل اسلام را مستأصل سازند، و بر این عهد و پیمان را مؤکد ساختند. قریش گفتند: ای معشر یهود شما اهل کتابید اولاً حق بعلم شما سابق است بر دیگر علوم، و شما نیک می دانید آنچه محمد بر آنست و آنچه ما برآنیم از دین پس بیائید و بگوئید که دین ما بهتر است یا دین ایشان؟ همه گفتند: دین شما و شما اولی و احمقید از او، پس قریش محکم ایستادند و قرار دادند بر حرب آن حضرت أبو سفیان گفت بایشان که. خدای تعالی شما را متمکن گرداناد از دشمن می باید که جمیع قبایل یهود با شما اتفاق کنند، و ما نیز از شما مفارقت نمیکنیم تا دشمن را مستأصل سازیم، و باتفاق عزم بر حرب رسول الله جزم کردند.

و بعد از آن آمدند نزد یهود غطفان و قیس عیلان و ایشان را تحریص و ترغیب کردند بر حرب آن حضرت که بنفس و مال مدد نمایند، و ایشان نیز قبول کردند و بموافقت قریش دل بر حرب نهادند، و اجتماع کرده هر یک از منزل خود بیرون آمدند و سردار قریش أبو سفیان بود و غطفان که بیرون آمد سردار در بنی فزاره عیینة بن حصین بود و در بنی مره حارث بن عوف و از أشجع و بره بن طریف. چون رسول الله (ص) شنید اجتماع و اتفاق احزاب را که قصد طیبه مدینه دارند، موضعی جمع کرده مشاورت فرمود در مقاتله ایشان قرار بر حفر خندق یافت، و سلمان از آنجا برخاسته آمد و اشارت نمود بحفر خندق؛ و سعی بسیار در باره کردن خندق نمودند تا غایتی که آن حضرت نفس نفیس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۶۹

در آنجا کار میکرد، و اهل اسلام تمام باتفاق می کنند و خاک بیرون می بردند تا کار خندق تمام شد.

آنگاه آن حضرت از مدینه بیرون فرمود و در ناحیه خندق در موضعی نزول اجلال نمود، و اهل اسلام سه هزار کس بودند، و أبو سفیان آمده با ده هزار کس، و غطفان با لشکر بیکران از اهل نجد آمدند، و در بالای منزل مسلمانان مقام ساختند چنانچه خندق در میان ایشان واقع بود، و حق سبحانه و تعالی در سوره احزاب خبر از این واقعه می دهد، و بیست و چند روز گویند بیست و چهار بود و هر دو لشکر بر دو طرف خندق اقامت کردند و حرب و جنگی نبود در میان هر دو مگر تیرانداختن و محاصره.

چون حضرت رسول الله (ص) ضعف احوال مسلمانان در حصار مشاهده فرمود فرستاد پیش عیینة ابن حصین و حارث بن عوف که پیشوایان غطفان بودند، و ایشان را دعوت کرد بصلح بآن که ثلث ثمار مدینه را بایشان دهند و ایشان بمقام خود مراجعت کنند.

و آن حضرت در این مصلحت با سعد بن معاذ و سعد بن عباد مشورت کرد، ایشان گفتند: اگر این امر از جانب حق تعالی سمت ورود یافته می باید انقیاد کردن که از آن گریزی نیست، و اگر از پیش خود از برای مصلحت ما این رای فرموده ما را در این تأمل است، آن حضرت فرمود که در این باب بمن وحی نیامده و لیکن دیدم که عرب باتفاق از یک کمان تیر می اندازند، و از هر جانب برای قصد ما و شما اجتماع نموده اند خواستم که باین رأی شوکت ایشان را بشکنم، و از شما دور کنم.

سعد بن معاذ گفت: یا رسول الله وقتی که ما بر کیش شرک بودیم و عبادت اوئان می نمودیم و عبادت حق تعالی نمی نمودیم و او را نمی شناختیم هرگز از ثمار خود بایشان نخورانیده ایم مگر بر سبیل

ضیافت یا بطریق معاملات، اکنون که حق تعالی شرف اسلام بما کرامت کرده و بوجود با جود تو ما را معزز فرموده هرگز نخواهیم داد بایشان چیزی از اموال خود، ما را باین هیچ احتیاج نیست، و الله که در میان ما چیزی دیگر نخواهد بود غیر شمشیر تا حق جل و علا حکم فرماید در میان ما و ایشان.

آن حضرت فرمود که مدعای شما را دانستم باشید آنچه می گوئید که حق تعالی پیغمبر خود را مخدول نخواهد کرد و فرو گذاشت نخواهد فرمود که تا وعده خود را راست گرداند.

بعد از آن آن حضرت مسلمانان را بر جهاد ترغیب و تحریص فرمود، و بنصرت و ظفر وعده داد، ایشان سلاح بر خود راست کردند، و قریش نیز تهیه اسباب جنگ نمودند و بعضی از برای مبارزت بیرون آمدند مثل عمرو بن عبد وّد و عکرمه بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب مخزومی و ضرار بن ابی الخطاب و مرداس فهري و اسبان خود را بجولان درآوردند تا بکنار خندق رسیدند، و گفتند این کید و حيله است که عرب نمی داند، و مقام تنگی از خندق یافتند و اسبان را از آن محل جهانیدید.

پس امیر المؤمنین (ع) که این را مشاهده فرمود با بعضی از مسلمانان بیرون فرمود و راه را بر ایشان گرفتند، و عمرو بن عبد وّد چون از مشاهر روزگار بود بر خود علامتی ساخته بود تا مکانت او را بدانند، و شهامت او را ملاحظه نمایند، و پسرش حسل با وی بود آنجا توقف نموده با اصحابش مبارز طلب کرد، گفت: کیست که بمبارزت من بیرون آید؟ امیر المؤمنین فرمود که: من حضرت رسول را گفتم که:

یا رسول الله من بمبارزت او می روم، فرمود که: این عمرو است، امیر المؤمنین (ع) ساکت شد، دیگر باره عمرو گفت که: مبارز من کیست، و ایشان را توبیخ میکرد و می گفت کجا است آن بهشتی که زعم شما آنست که چون کشته شوید در آنجا داخل خواهید شد، پس کجا است مردیکه بمبارزت من بیرون آید؟

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۱

امیر المؤمنین (ع) فرمود که یا رسول الله من بمبارزت او بیرون می روم، باز رسول الله فرمود که این عمرو است، باز عمرو مبارز طلبید و رجزی خواند مضمون آنکه از صدمه ندای من بمبارزت شجاعان ترسیده یارای مقاومت ندارند و امروز عجز ایشان بظهور آمده، امیر المؤمنین (ع) فرمود که یا رسول الله من بیرون می روم، فرمود که: عمرو است گفت: هر که گو باش مرا اذن فرمای آنگاه آن حضرت سلاح بر وی راست کرد و بنام خدای او را بیرون فرستاد.

امیر المؤمنین (ع) نیز رجزی فرمود در مقابل رجز او و مضمون آنکه تعجیل مکن که رجز ترا شنیدم و اظهار مردانگی ترا دانستم و از مقاومت تو عاجز نیستم خلوص نیت و صدق طویت موجب نجات است من امیدوارم بیاری حق که ترا ضربتی بچشانم که فریاد از نهاد مردگان برآید و بر صفحه روزگار این یادگار بماند.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) فرمود که: ای عمرو تو عهد با خدای تعالی کرده که نخواند ترا هیچ مرد از قریش بیکی از دو خصلت مگر آنکه تو یکی از آن دو را فراگیری گفت:

بلی، فرمود: من ترا بسوی خدا و رسول او و بسوی اسلام دعوت میکنم گفت: مرا باین حاجتی نیست، فرمود که: پس فرو بیا از مرکب تا با هم در این نبرد دست بردی کنیم، گفت ای پسر برادر من دوست نمی دارم که ترا بقتل آرم، آن حضرت فرمود و الله که من دوست می دارم که ترا بزاری زار بکشم.

او را حمیت جاهلیت دامن گیر شده از مرکب فرود آمد و ساعتی با یک دیگر گردیدند ناگاه امیر المؤمنین (ع) بیاری آله ضربتی راند بر سرش که چون خیار دو نیم ساخت و بجانب پسرش تاخت و بضربتی دیگر او را بخاک هلاک انداخت اصحاب ایشان روی بگریز نهادند و اهل اسلام غلغله تکبیر باسماں رسانیدند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۲

و عکرمه اُبی جهل چون این دو بهادر را کشته دید نیزه را انداخته روی به لشکرگاه نهاد و بعد از این حق سبحانه و تعالی بادی عظیمی فرستاد که صرصر قهرش میخهای خیمه را از زمین بر کنده و طنابها گسیخته جمعیت آن جمع پریشان را متفرق ساخت و هر یک را بگوشه انداخت و آیت کریمه وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا بر ایشان خواند و دامن گرد مذلت و خواری بر ایشان افشاند. و این فتح باقدام اقدم ثبات آن خلاصه انام بکشتن عمرو بن عبد ودّ و پسر نابکارش بحصول رسید و امر آن دو نان بخواری و تفرقه و بی‌قراری کشید. «ج ۱۷»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۳

و اگر خواهی که بدانی مکنّت و منزلت و شجاعت و نجدت و سطوت و رتبت امیر المؤمنین (ع) را نظر کن بمنع فرمودن رسول الله (ص) او را بمبارزت عمرو بن عبد ودّ بواسطه بسالت و نجدت عمرو تا سه نوبت که اذن یافت، و حسن طاعت امیر المؤمنین و سکوت او مره بعد آخری باشدت رغبت آن حضرت بر جهاد و معرفت اجر جمیل که در او بود از رب عباد، و میل او بدفع ایشان از حضرت رسالت بر قوت باعث بر شجاعت که منطوی و مرکوز است در او که بمثابه کوه راسخ و طود شامخ است که تندباد حوادث او را بحرکت نتواند آورد، و صوایح رواجف او را مضطرب نتواند ساخت صلوات الله علیه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۵

فصل

چون جمعیت اهل شرک بتفرقه مبدل شد و أبو سفیان با اتباعش بجانب مکه فرار نمودند و غطفان هر یک بجای خود قرار یافتند بواسطه آنکه یهود نقض عهد کرده بودند با مشرکان مکه اتفاق کرده رسول الله (ص) بعد از این واقعه رایت نصرت آیت بدست امیر المؤمنین علیه السلام داده بحصون بنی قریظه توجه فرمود.

و رسول الله (ص) فرمود که اگر امیر المؤمنین (ع) بمبارزت عمرو بن عبد ودّ بیرون نیامده او را بقتل نمی‌رسانید اسلام بکفر مبدل می‌شد و ابن مسعود خوانده که: «وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلَى وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا» روایت کنند که چون آن حضرت قصد حصار بنی قریظه فرمود سی مرد را از خزرج با امیر المؤمنین (ع) همراه کرد و فرمود که: شما پیشتر بروید و نظر کنید اگر ایشان قلعه‌ها را میگذارند و راه خود گرفته می‌روند فیها و الا مرا خبر کنید، آن حضرت چون بانجا رسید و ایشان را از این اعلام نمود غیر از هذیان و ما لا یعنی چیزی دیگر از ایشان شنید، بازگشته آن حضرت را بان اخبار فرمود، فرمود که: ای علی بگذار ایشان را که زود باشد که حق سبحانه و تعالی ترا بر ایشان مستولی گرداند چنانچه بر عمرو مستولی ساخت و خدای تعالی هرگز ترا فرو نخواهد گذاشت صبر کن تا مردم جمع شوند و بشارت ده ایشان را که حق سبحانه و تعالی مرا نصرت فرموده برعب که یکماه راه میان ما و دشمن باشد که خوف و ترس ما بر دل ایشان پیدا شود.

امیر المؤمنین (ع) فرمود که: من توقف کردم تا مردم جمع شدند و روان گشتیم تا نزدیک شدیم بقلعهای ایشان یک شخصی بر ما ظاهر شد و گفت: قاتل عمرو آمد، و دیگری پیدا شد همچنین گفت،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۶

و دیگری این چنین و آوازه در میان یک دیگر بلند کردند تا خدای تعالی باین سبب ترس در دل ایشان انداخت و شنیدم که راجز این رجز می‌گفت:

قتل علی عمروا صاد علی صقرا

قصم علی ظهرا ابرم علی امرا

هتک علی سترا

یعنی کشت امیر المؤمنین (ع) عمرو را و صید کرد آن حضرت چرغ صیاد را که قتل عمرو بود و شکست آن حضرت پشت و پناه اهل شرک را و داد مبالغه داد در این مبارزت و کار را محکم ساخت و درید پرده ناموس اهل کفر را.

بعد از آن فرمود که: حمد و ستایش معبودی را که دین اسلام در میان مردمان ظاهر ساخت و بیخ و ریشه شرک را از پا انداخت، و چون امیر المؤمنین (ع) رایت رفعت آیت را در اصل حصن ایشان قایم گردانید اهل حصار روی آوردند و فحش بر زبان می‌راندند.

امیر المؤمنین (ع) را از آن کلمات کراهت آمد خواست که مراجعت فرماید ناگاه آفتاب نور احمدی از افق جانب یثرب طالع شد و بنزدیک حصار فرموده سخنان واهیه ایشان را بسمع شریف رسانیدند آواز داد که ای برادران قرده و خنازیر ما که به پیشگاه قومی بر سبیل قهر و غلبه فرود آمدیم بدا حال و مأل آن قوم، گفتند: یا ابا القاسم تو جهول و فحش گوی نیستی، آن حضرت از آن شرم داشته بطریق قهقری اندکی بازگشت.

و فرمود که: در برابر حصار ایشان خیمه اجلال زدند و بیست و پنج شبانه روز آنجا محاصره کردند تا آخر بآن قرار یافت که هر حکمی که سعد بن معاذ در باره ایشان بکند از آن سر نیچند و تابع گردند، چون سعد حاضر شد گفت: من چنین حکم میکنم که مردان ایشان را بقتل آرند و زنان و اطفال ایشان را به اسیری بگیرند، و اموال ایشان را در میان مسلمانان قسمت نمایند آن حضرت فرمود که: ای

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۷

سعد حکم کردی که حق سبحانه و تعالی بر بالای هفت آسمان این حکم فرموده. بعد از آن ایشان را از حصار بزیر آوردند و آن جماعت هفتصد مرد بودند همه را فرستادند بمدینه که در خانهای بنی النجار حبس نمایند و خود نیز بجانب مدینه توجه فرمود تا رسید بموضعی که امروز بازار است و جمیع مسلمانان آنجا حاضر شدند و آن حضرت حکم فرمود که ایشان را دفعه دفعه بیارند، و هر دفعه را که می‌آوردند امیر المؤمنین (ع) را می‌فرمود تا گردن ایشان را می‌زد و مفاکی که آنجا بود می‌انداخت.

و دفعه دیگر را آوردند که حی بن أخطب و کعب که پیشوای ایشان بودند در آن میان بودند بعضی گفتند با کعب که: ما را برای چه کار می‌برند نزد رسول الله گفت: نمی‌بینی که برای چه کار می‌برند ما را پیوسته طلب میکنند و هر که رفت بازنگشت، و الله که ما را برای قتل می‌برند.

و مجموع ایشان را دست بر گردن بسته پیش رسول الله (ص) آوردند، حی بن أخطب چون نظرش بر پیغمبر افتاد گفت: و الله که من ملامت نفس خود نکردم در عداوت تو و لیکن هر که جانب خدای تعالی را فرو گذارد مخذول و خوار شود، بعد از آن روی آورد بمردم و گفت مردمان هیچ چاره نیست از حکم الهی که در باره کسی ورود یافته و بقلم قضا در کتاب قدر قتل این کس نوشته شده بر بنی اسرائیل این حکم نوشته شده بود که بشود شد.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) او را بقتلگاه آورد، او گفت قتل شریف بدست شریف بهتر است حضرت امیر فرمود که: وقتی اختیار اشرار را بقتل می‌آرند، و گاهی اشرار اختیار را بدرجه شهادت می‌رسانند، اما وای بر آن جماعتی که بدست اختیار کشته شوند، و خوشا حال بعضی که اشرار ایشان را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۸

بقتل رسانند، گفت: راست گفתי این التماس دارم که حله از من نکنی، فرمود که: این بر من امری آسانست حی گفت خدای تعالی ترا پوشیده دارد، و گردن بر کشیده امیر المؤمنین گردن او را زد و جامه او را در آن میان از او نکند. و امیر المؤمنین (ع) پرسید از مردم که حی در وقتی که بکشتنش می‌آوردند چه می‌گفت گفت: که این دو بیت می‌خواند.

لعمرک ما لام ابن اخطب نفسه و لکنه من یخزل الله یخزل

فجاهد حتی بلغ النفس جهدها و حاول یبغی العز کل مغلغل

یعنی بعمر تو سوگند که ملامت نکرد پسر اخطب نفس خود را و لکن هر که فرو گذارد خدای تعالی را مخذول و منکوب شود. پس سعی و جد نماید تا برساند نفس بقوت و طاقت او یعنی با نفس جهاد کند تا او را زیر کند و قوت او را ضعیف گرداند و طلب میکند که ستم کند عزت را هر پیغام رساننده از جای بجائی.

و این فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی بدست امیر المؤمنین (ع) شد

فصل

و دیگر سعی و کوشش امیر المؤمنین (ع) در غزای بنی المصطلق از آن قبیل است که میان علما مشهور است که فتح این غزا نیز از آن حضرت شد که رسید و از آن قوم مالک و پسر او را کشت و قوم منهزم شدند و اموال و غنائم بسیار در آن غزا گرفتند و رسول الله (ص) آن را بر مسلمانان قسمت فرمود، و شعار مسلمانان در این غزا: یا منصور امت بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۷۹

و امیر المؤمنین (ع) به اسیری گرفت جویریة بنت حارث بن ضرار را پیش پیغمبر (ص) آورد و آن حضرت او را برای خود اختیار فرمود، بعد از آن پدر دختر آمد و گفت: یا رسول الله این دختر مرا به اسیری مگیرید و بگذارید که دختر نیکو سیرت است؛ آن حضرت فرمود که: برو و او را مخیر ساز گفت: خوب فرمودی و زیبا گفتی، او آمد و بدختر این احوال را گفت، او خدای و رسول را اختیار کرد، و رسول الله او را آزاد کرده نکاح فرمود، و در سلک زنان خود داخل گردانید.

فصل

و دیگر غذای حدیبیه بود که امیر المؤمنین (ع) صلح نامه نوشت میان رسول الله (ص) و میان سهیل بن عمرو، چون مصلحت در صلح بود.

پیغمبر فرمود که یا علی بنویس، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، سهیل گفت: این کتابی که نوشته می شود میان ما و تو چیزی بگو در آن بنویسند که ما آن را دانیم، پس بنویس که: باسمک اللهم، آن حضرت فرمود که: یا علی محو کن آنچه نوشته و آنچه او می گوید بنویس، پس امیر المؤمنین (ع) فرمود که اگر نه فرمان تو می بود من آن را محو نمی کردم؛ بعد از آن محو کرد و نوشت که:

باسمک اللهم

. آنگاه فرمود که: بنویس که این آنست که گزارده و فصل نموده بر او محمد رسول الله سهیل ابن عمرو را، سهیل گفت: اگر قبول می داشتم ترا باین در کتابتی که بیان ما و تست اقرار نبوت تو می کردم و نزاع میان ما و تو نمی بود، این را محو کن و نام خود را بنویس، امیر المؤمنین (ع) فرمود که: و الله که آن حضرت رسول الله است علی رغم آنف تو، سهیل گفت: نام او را بنویس تا شرط برجا

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۲۸۰

باشد امیر المؤمنین (ع) فرمود که: وای بر تو ای سهیل دست از عناد باز نمیکشی حضرت رسول فرمود که: یا علی محو کن عرض کرد که: یا رسول الله دست من نمی رود که نام ترا از نبوت محو کنم فرمود که: پس بنه دست مرا بآن تا من آن خود محو کنم، پس آن حضرت آن را محو کرد از آنجا.

و گفت مر امیر المؤمنین (ع) را که زود باشد که ترا باین نوع امری خوانند و در اجابت آن ترا مصیبتی باشد، و بعد از آن صلح نامه را تمام فرمود، و نظام تدبیر این غذا بدست امیر المؤمنین علیه السلام شد از برای حفظ دماء اهل اسلام. روایت کنند از قاید مولى عبد الله بن سالم که در این غذا دو نوع فضیلتی که قرین یک دیگر بودند از فضایل عظام و مناقب جسام آن حضرت بوقوع آمد:

یکی آنکه رسول الله (ص) چون از جهت این غذا بیرون فرمود در جحفه نزول اجلال نمود در آنجا آب نیافتند سعد بن مالک را راویها داده دنبال آب فرستاده بسیار دور نرفته بازگشت و گفت: از خوف قوم پیشتر نمی توانم رفتن فرمود که: بنشین بعد از آن خال او را فرستاده او نیز همچنین باز آمد. پس آن حضرت امیر المؤمنین (ع) را طلبیده فرستاد و قوم متردد بودند در رجوع آن حضرت چون مشاهده کرده بودند صعوبت آن حال را آن حضرت روایا را برده بر آب ورود فرمود و راویها را پر آب کرده و دواب را آب داده سالم رجوع نمود، پیغمبر که او را دید تکبیر فرمود و دعای خیر گفت.

و دیگر سهیل بن عمرو آمد در این غذا نزد پیغمبر (ص) و گفت: یا محمد هر که از ما پیش تو بیاید او را بما بازگردان، آن حضرت از این سخن در غضب رفت چنانچه اثر غضب بر چهره مبارکش

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۱

ظاهر شد، و فرمود که: ای معشر قریش باز ایستید از اینها و الا حق سبحانه و تعالی برانگیزد مردی را بر شما که آزموده باشد دل او را بایمان تا برای دین گردنهای شما را بزند، بعضی که حاضر بودند گفتند: یا رسول الله آن ابو بکر باشد؟ فرمود که: نه، گفتند: عمر؟ فرمود که: نه، و لیکن در حجره کفش مرا پینه میکند، ایشان بحجره مبادرت کردند که ببینند او کیست دیدند که امیر المؤمنین علیه السلام است. و جماعتی روایت کنند که امیر المؤمنین (ع) این قصه را می‌فرمود و می‌گفت که: من شنیدم از رسول الله (ص) که می‌فرمود: هر که بر من دروغ بندد در چیزی که من نگفته باشم از من نقل کند جای او دوزخ خواهد بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۲

غزوه خیبر

و دیگر از غزوات غزوه خیبر است و آن در سال هفتم از هجرت وقوع یافت، ابن طلحه آورده که ابن اکوع روایت کرده که:

حضرت رسول الله (ص) در آن غزا ابو بکر را فرستاد او رایت بیضا را برداشته آمد بیای حصار و جنگ انداخت، کاری از پیش نبرده بازگشت، بعد از آن عمر رفت همچنین فتح نکرده باز آمد، آن حضرت فرمود که: فردا رایت نصرت آیت را بدست کسی دهم که دوست دارد خدای و رسول را و ایشان نیز او را دوست دارند، چنانچه سابقا مذکور شد که این فتح بدست او خواهد شد که او فرار نیست.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) را طلب فرمود و آب دهان مبارک در چشم او انداخت که رمه داشت و فرمود که: این رایت را فراگیر و برو که حق تعالی این فتح را بدست تو خواهد کرد، پس رایت را بر پای کرده بیرون فرمود و لشکر بر اثر او می‌رفتند تا پای حصار رسیدند رایت را نصب کرد، یهودی در بالای حصار گفت که کیستی تو؟ فرمود که: من علی بن ابی طالبم، گفت: شما بر ما غالب شدید که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۳

در کتابی که بموسی آمده این چنین است، آن حضرت مراجعت نمود تا فتح فرمود. و شیخ مفید رحمه الله آورده که این فتح بزور بازوی امیر المؤمنین (ع) شد بلا شک و ارتیاب و ظاهر شده و بوقوع پیوسته در این غزا فضایل او از هر باب، بر وجهی که جمیع روایات اتفاق دارند که آن حضرت در آن منفرد است و شریک نیست با وی هیچ کس از مردمان. چنانچه روایت کرده محمد بن یحیی ازدی از مسعدة بن یسع و عبید الله بن عبد الرحیم از عبد الملک ابن هشام و محمد بن اسحاق و غیر هم از اصحاب اخبار و ارباب آثار که:

چون نزدیک رسید رسول الله (ص) بخیبیر فرمود که ای مردمان توقف نمائید، چون قرار یافتند دست مبارک بسوی آسمان برداشت و فرمود که: بار خدایا ای پروردگار هفت رقعہ آسمان و آنچه آسمان بر او سایه می‌اندازد؛ و ای آفریدگار هفت طبقه زمین و آنچه زمین آن را برمی‌دارد، و ای آفریننده شیاطین و آنچه ایشان او را اضلال می‌کنند که از تو در می‌خواهم خیر این قریه را و خیر آنچه در او است، و پناه می‌آرم بتو از شر این ضیعه و از شر آنچه در او است بعد از آن فرود آمده در سایه درختی که در آن مقام بود و آنجا اقامت فرمود بقیه روز را و تا نصف النهار روز دیگر، آنگاه منادی رسول الله ندا کرد و تمامی مردمان نزد آن حضرت جمع شدند دیدند که

شخصی پیش آن حضرت نشسته فرمود که: ای اصحاب می‌دانید که این کیست؟ گفتند: نه یا رسول الله، فرمود که: من در خواب بودم که این آمد و شمشیر از میان من کشید، من گفتم که: چه کردی گفت: یا محمد کیست که منع کند ترا از من در این روز گفتم: حق سبحانه و تعالی که حافظ منست منع کند ترا از من، پس شمشیر در غلاف کرد و اینجا نشست آنچنان که می‌بینید که با او هیچ خوفی و ترسی نیست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۴

گفتند: شاید که در عقل او قصوری باشد فرمود که: بلی بگذارید او را تا برود و معاقب مسازید، و بیست و چند روز آن قلعه را محاصره کردند، و رایت آن از امیر المؤمنین (ع) بود، اما چند روزی آن حضرت را رمد عارض شده بود که تقاعد فرموده بود از حرب، و مسلمانان بپای قلعه هر روز نزدیک می‌رفتند و جنگ می‌انداختند.

تا یک روزی در حصار را گشودند، و بعضی بیرون آمدند و خندق ایشان در پای حصار کنده بودند بر کنار خندق ایستاده مرحب یهودی در مقام محاربه درآمده مبارز طلبید.

حضرت رسول (ص) ابو بکر را با جمعی از مهاجرین فرستاد و رایت داد رفتند و کوشش نمودند کاری از پیش نرفت بازگشتند و یک دیگر را توبیخ و سرزنش میکردند.

روز دیگر عمر را فرستاد با بعضی ایشان نیز باندک زمانی بازگشتند و ترس و بیدلی یک دیگر را با هم می‌گفتند.

آنگاه آن حضرت فرمود که: این رایت از آن اینها نیست که برمی‌دارند و علی بن ابی طالب (ع) را از برای من طلب کنید، گفتند که: رمد و درد سر دارد فرمود که: او را بمن بنمائید که می‌خواهم مردی را ببینم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند که فرا گیرد رایت را آنچنانچه حق اوست و او کرار غیر فرار است.

رفتند و آن حضرت را آوردند فرمود که: یا علی چه حال داری؟ فرمود که: رمد و دردسر دارم آن حضرت فرمود که: بنشین و سر خود را بر ران من بنه، آن حضرت چنین کرد، حضرت رسول در حق امیر المؤمنین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۵

علیه السلام دعا فرمود و دست مبارک را بآب دهان تر ساخت و بر چشم و سر آن حضرت مالید فی الحال چشم گشود و درد سرش تسکین یافت.

و رسول الله (ص) در دعای او فرمود که: بارخدا یا او را از گرما و سرما نگاهدار، و بعد از آن رایت بیضا را بدست او داد و فرمود: برو که جبرئیل با تست و نصرت در پیش است و رعب و ترس در دلهای قوم مرکوز است، بدان ای علی که ایشان در کتاب خود یافته‌اند که هلاک‌کننده ایشان نام او الیا باشد، پس چون با ایشان ملاقات کنی بگو که: منم علی بن ابی طالب که ایشان از این مخدول و منکوب می‌شوند ان شاء الله تعالی.

امیر المؤمنین (ع) فرمود که: رفتم بنزدیک حصار دیدم که مرحب یهودی بیرون آمده جبه و جوشنی بر خود پوشیده و اسلحه تمام بر خود ساخته چون مرا دید گفت:

قد علمت خیبر انی مرحب شاکي السلاح بطل مجرب

یعنی همه اهل خیبر می‌دانند که مرا مرحب می‌گویند که او تمام سلاحی است که پهلوان مرد آزمای است، چون او این رجز گفت من گفتم:

انا الذی سمتنی امی حیدرة کلیث غابات شدید قسورة

اکیلکم بالسیف کیل السندرة

یعنی منم آنکه نام نهاده مرا مادر من حیدر صفدر همچون شیر غرانم در بیشه شجاعت که خصم را بدرانم قتل کنم شما را بشمشیر بران بسرعت هر چه تمامتر شما را امان ندهم که بر خود جنبید.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۶

بعد از آن با هم گردیدند و دو ضربت در میان ایشان رد شد، آنگاه آن حضرت مبادرت فرموده بقوت بازوی مردانگی ضربتی بر فرق مرحب زد که خود و سر او را شکافته بدنانه‌اش رسید و افتاده جان داد.

در خبر وارد است که چون امیر المؤمنین (ع) فرمود که: منم علی بن ابی طالب دانشمندی از ایشان گفت که مغلوب شدید و رقم خواری بر شما کشیده شد و بر موسی پیغمبر (ع) این امر نازل شده بود، و از قتل مرحب وجع و سختی بسیار بر ایشان راه یافت رفتند بدرون حصار و در آن را محکم بستند، امیر المؤمنین (ع) علاجی فرمود تا خود را به پیش در رسانید، و بقوت روحانی صمدانی آن در را از جای جنبانیده از پاشنه برکند و بر روی خندق انداخته جسر ساخت تا لشکریان گذشته بقلعه ریختند، و خاک مذلت بر فرق اهل قلعه بیختند، و غنایم بسیار گرفته بیرون آمدند، و چون مردم تمام از خندق گذشتند و بجانب لشکرگاه رسول الله رفتند امیر المؤمنین (ع) آن در را از روی خندق بدست راست خود برداشته چند گز دور انداخت، و آن در را بیست و پنج کس می‌بسته‌اند.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۷

و گویند که مسلمانان تا هفتاد کس نشدند نتوانستند که آن در را از جای خود برداشتن.

و دیگر غزوه فتح مکه است

که بآن امر دین قوت یافته و مهم اسلام استحکام پیدا کرد بر وجهی که حضرت منان بر پیغمبر خود امتنان فرموده چنانچه در سوره إذا جاء نصر الله و الفتح و آیه کریمه لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بیان نمود که چشمها از آن نور تازه شد، و سینها از آن سرور بی‌اندازه پیدا کرد، و رسول الله (ص) امر فتح مکه را از مردم مخفی می‌داشت و در تهیه اسباب آن می‌بود، و چون امیر المؤمنین (ع) در همه امور صاحب سر و صاحب رای و مونس و قرین آن حضرت بود او را از این باخبر گردانید، و بعد از آن بعضی دیگر را واقف ساخت، و امیر المؤمنین (ع) را در این امر ببعض فضایل منفرد گردانید.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۸

از آن جمله قصه حاطب بن ابی بلتعه بود چنانچه سمت ذکر یافت، و آن حضرت را فرستاده کتابت او را گرفته آورد، چون کتابت او را به پیغمبر رسانید فرمود منادی را تا ندا کرد که همه مردم بمسجد جامع حاضر شدند.

و بر بالای منبر فرمود و آن کتابت را در دست گرفته بالا داشت و گفت: ای مردمان من از حق تعالی درخواستی بودم که امر ما را از قریش مخفی دارد، اکنون یک مردی کتابتی نوشته بمکه بأهل خود و خواسته که ایشان را اخبار کند از توجه ما، صاحب کتابت باید که برخیزد و الا وحی او را رسوا می‌سازد، کسی برخواست دوم بار اعاده فرمود حاطب بن ابی بلتعنه برخاست و همچو بید می‌لرزید گفت: صاحب کتابت منم، و بعد از اسلام من این کار را برای نفاق نکردم، و بعد از یقین در دین خود شک نیاوردم.

آن حضرت فرمود که: پس چه چیز ترا بر این داشت؟ گفت: مرا در مکه قبیله و عشیره بود «ج ۱۸»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۹

و ترسیدم که در زیر دست و پای لشکریان هلاک شوند ایشان را اخبار کردم تا احتیاط خود بکنند، نه آنکه مرا در دین بعد از یقین شکی بود، عمر برخاست که یا رسول الله بفرمای تا گردن او را بزنند که او منافق شد، آن حضرت فرمود که او از اهل بدر است شاید که خدای تعالی چون بر حال او مطلع است او را عفو کند و او را بیامزد، او را از مسجد بیرون کنید، مردم گرفته او را از مسجد بیرون می‌بردند او استغاثه بر رسول الله میکرد تا شاید ترحم فرماید آن حضرت فرمود که: بگذارید تا بیاید نزد من چون آمد فرمود که: از تو عفو کردم از خدای تعالی آموزش طلب و دیگر مثل این کار مکن.

و این منقبت دیگر است از مناقب او و جد او به بیرون آوردن کتابت از گیسوی آن زن و عزیمت آن حضرت در این امر که رسول الله اعتماد نداشت بغیر او، و فرستاد زبیر را با او چه او نیز از قبل مادر که صفیه بنت عبدالمطلب بود در سلک بنی هاشم بود، پس خواست که متولی اسرار و امور او بنی هاشم باشند، و زبیر را اقدامی بود در شجاعت و نسب او متصل بود بنسب امیر المؤمنین (ع)، و رسول الله دانست که مساعدت و معاونت خواهد کرد در آن امر او را تابع امیر المؤمنین (ع) گردانید با آنکه خلاف صواب کرد در باب آن کتابت بییقین کامل شامل آن را از او گرفته.

و این از فضیلت و منقبتی است که منفرد است و کسی با وی شریک نیست، و غیر از شیخ مفید این قصه را ذکر کرده‌اند قریب باین. و دیگر پیغمبر (ص) در روز فتح رایت را بسعد بن عباد داد که بمکه رود او می‌گفت: الیوم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۰

یوم الملحمه الیوم تستحل الحرمه امروز روز جنگ است امروز حرامها حلال می‌شود. و بعضی گفتند: یا رسول الله گوش می‌فرمائی که سعد چه می‌گوید و الله که ما می‌ترسیم که امروز صولت وحدت شما با قریش بنماید، آنگاه فرمود که ای علی برو و رایت را از سعد بستان، و تو با رایت بمکه داخل شو. مؤلف کتاب رحمه الله می‌فرماید که: أبو جعفر محمد بن جریر الطبری در تاریخ خود این قصه را این چنین آورده که آن حضرت استدراک فرمود آنچه فوت شده بود از صواب رای بتهجم سعد و اقدام او بر اهل مکه، و می‌دانست که انصار موافقت نخواهند کرد بر عزل سید و پیشوای آنها و رایت گرفتن از او مگر بمثل علی بن ابی طالب (ع)، و این دلالت بر مکانت و رفعت سعد دارد در أخذ رایت از او و بعلی بن ابی طالب (ع) دادن این عزلی است که بهتر از حکومت است، زیرا که دیگر را قایم مقام او نساخت، الا علی بن ابی طالب (ع)، پس مفاخرت او را به افلاک و أملاک رسانید و اگر در میان صحابه کسی می‌بود که انصار موافقت او می‌کردند بر عزل سعد آن حضرت او را برای این امر اختیار میکرد و چون امیر المؤمنین علیه السلام بمنزله نفس او بود این امر را بوی رجوع فرمود. و گفت: مقاتله نکنند بأهل مکه مگر جماعتی را که در مقام محاربه باشند، و بعضی دیگر که به پیغمبر آزار و ایذاء رسانیده بودند امیر المؤمنین (ع) از آن مودیان بقتل آورد، مثل حویرث ابن نفیل بن کعب را و غیر او.

و شنید که ام هانی خواهر آن حضرت بعضی را در پناه خود برده از بنی مخزوم مثل حارث بن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۱

هشام و قیس بن سایب آن حضرت فرمود بدر خانه ام هانی و گفت: بیرون آرید هر که را در این خانه جای داده‌اید.

ام هانی بیرون آمده امیر المؤمنین (ع) را نشناخت بواسطه مغفر که بر سر داشت گفت: یا عبد الله منم ام هانی دختر عم رسول الله و خواهر علی بن ابی طالب (ع) بازگرد و منصرف شو از خانه من فرمود که: این مشرکان را از خانه بیرون کن گفت: و الله که شکایت ترا پیش رسول الله (ص) میبرم، آنگاه امیر المؤمنین (ع) مغفر را از سر برداشت.

او شناخته دویده دست امیر المؤمنین (ع) بوسید مصافحه کردند و یک دیگر را در بر گرفتند، گفت: یا امیر جان من فدای تو باد من سوگند خوردم که شکایت ترا نزد رسول الله برم، فرمود که:

برو و سوگند خود را راست کن، و آن حضرت در اعلی وادی بود.

ام هانی گوید که من رفتم نزد رسول الله و آن حضرت در قبه غسل فرموده بود و فاطمه جامه را در وی می پوشانید، چون آن حضرت کلام مرا شنید فرمود که: خوش آمدی و صفا آوردی، گفتم:

مادر و پدرم فدای تو باد یا رسول الله شکایت آورده‌ام امروز پیش تو از امیر المؤمنین (ع)، آن حضرت فرمود که: من امان و زینهار دادم هر که تو او را امان و زینهار داده.

فاطمه (ع) فرمود یا ام هانی آمده بشکایت علی در آنکه می ترسانید دشمنان خدای تعالی و رسول او را، رسول الله فرمود که: خدای ضایع نکند سعی علی را و جزای خیر دهد من زینهار دادم هر که را ام هانی زینهار داده که او بجای علی است.

بعد از آن آن حضرت بمسجد درآمد سبید و شصت بت دید که به رصاص بر هم بسته‌اند فرمود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۲

که: یا علی بمن چند عدد سنگ بده، او می داد و او بر آن بتان می زد تا همه را انداخت و پاره پاره ساخت و می فرمود که جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا یعنی آمد حق که دین اسلام است و ناچیز شد باطل که شرکست، بدرستی که باطل هست نیست شده و ناچیز گشته، پس چیزی از بتان در مسجد نگذاشت که همه را شکست و از آنجا بیرون انداخت.

فصل

و دیگر قصه خالد بن ولید است که شیخ مفید رحمه الله ذکر کرده و طبری در تاریخش نیز آورده که رسول الله (ص) خالد بن ولید را فرستاد بحوالی مکه معظمه که بنی جذیمه را دعوت کند باسلام و او را نفرستاده بود که مقاتله کند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۳

او مخالفت امر رسول کرده آمد بنواحی ایشان و در زمان جاهلیت عوف بن عبد عوف، وفا که ابن مغیره به تجارت رفته از یمن می آمدند به بنی جذیمه رسیدند و نزاع در پیوست، ایشان آن دو کس را کشتند، و اموال ایشان را بردند.

چون زمان اسلام درآمد و پیغمبر خالد را فرستاد ایشان که خالد را دیدند سلاح پوشیدند، خالد گفت که: بگذارید سلاح خود را و بنهید، ایشان قبول کردند یکی از ایشان گفت: وای بر شما این خالد بن ولید است و الله که بعد از نهادن سلاح نخواهد بود مگر اسلام و بعد از او چیزی دیگر وجود نخواهد گرفت مگر قتل من سلاح خود را نمی‌نهم او می‌خواهد خون شما را بریزد و اسلام را از شما قبول ندارد اما مردم چون دیدند که او از پیش پیغمبر (ص) آمده سلاح را از خود گشودند، و خالد ایشان را ایمن ساخت تا او نیز سلاح خود را نهاد، آنگاه امر کرد که همه را دست بر شانه بستند، و بعضی را بشمشیر گذرانیدند.

چون این خبر به پیغمبر (ص) رسید دستهای مبارک را با آسمان برداشت و گفت: بارخدا یا پناه می‌آرم بتو و بیزارم از فعل خالد و آنچه بآن مردمان کرده خالد بن ولید.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) را طلب فرمود و گفت: یا علی برو بسوی این جماعت که خالد این چنین حرکتی با ایشان کرده و نظر کن در امور ایشان، و حکایت زمان جاهلیت را در زیر قدمین خود پامال کن، و تلافی احوال ایشان نمای و آن حضرت پاره اموال همراه امیر المؤمنین (ع) کرده روان گردانید، چون در میان ایشان درآمد احوال ایشان را معلوم فرمود، مالهای که از ایشان فوت شده بود همه را رد کرد، و فدای خونهای ایشان را داد تا همه تسلی شدند که هیچ چیز از حقوق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۴

ایشان باقی نماند از خون و مال را که استیفاء آن کرده ادا فرمود، آنگاه از ایشان پرسید که آیا از حقوق شما چیزی باقی ماند از خون و مال؟ گفتند: نه یا امیر المؤمنین (ع) بقیه مالی که زیاده آمده بود آن را نیز بایشان داد از جهت احتیاط رسول الله صلی الله علیه و آله از آنچه اینها و آنها نمی‌دانستند.

بعد از آنکه آن امور باتمام رسید مراجعت فرموده نزد رسول الله آمد، و احوال بذروه عرض رسانید فرمود که: خوب رفتی و نیک کردی، بعد از آن آن حضرت برخاسته روی مبارک بقبله آورد و دستها را برداشت چنانچه بیاض زیر دوشهای آن حضرت ظاهر شد و فرمود که: بارخدا یا من بی‌زاری می‌جویم از آن فعلی که خالد بن ولید کرده و شکایت میکنم بتو، و این را سه نوبت اعاده کرد.

و دیگر غزوه حنین است

که حضرت رسول (ص) با ده هزار سوار بیرون فرموده متوجه حنین شدند، و آن وادیست که میان مکه و طایف است، چون اصحاب کثرت عدد و عدد را مشاهده کردند ابو بکر چشم رسانیده و بکثرت آن اعجاز نموده گفت: ما امروز مغلوب نخواهیم شد از قلت لشکر مخالف و امر بخلاف آن بظهور رسید.

چون التقای صفوف شد لشکر اسلام لبث نکرده روی بانهزام نهادند و باقی نماند با پیغمبر (ص)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۵

الا نه کس از بنی هاشم که دهم ایشان ایمن بن ام ایمن بود، او خود کشته شد و آن نه کس با پیغمبر ثبات قدم ورزیدند تا بعد از آن دیگر از مسلمانان آمدند و با ایشان ملحق شدند و کرات از آن ایشان بود بر مشرکان و از برای اعجاب ابو بکر بکثرت حضرت عزت آیت فرستاد که:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمُ فَلََمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَ لَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.

یعنی بدرستی که یاری کرد خدای تعالی شما را ای مؤمنان در موطنهای بسیار و در موطن رز و حنین چون بشگفت آورد شما را بسیاری لشکر شما پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با فراخی و گشادگی که داشت پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب در حالتی که هزیمت کنندگان بودید پس فرستاد خدای تعالی چیزی که سبب سکون و آرام دل‌های شما شد که مراد علی بن ابی طالب است (ع) بر رسول او و بر مؤمنان.

و آنان که از بنی هاشم با پیغمبر ثبات قدم ورزیدند امیر المؤمنین (ع) بود که با شمشیر کشیده پیش پیغمبر ایستاده بود، و عباس بن عبد المطلب که بر یمین آن حضرت بود، و فضل بن عباس که بر یساروش بود، و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب که لجام استر آن حضرت را گرفته بود که آن حضرت بمیان دشمنان نرود، و نوفل بن حارث، و ربیعۀ بن حارث، و عبد الله بن زبیر بن عبد المطلب، و عتبه و معتب پسران ابی لهب در گرد آن حضرت ایستاده بودند.

و مالک بن عبادۀ غافقی در این باب بیتی چند گفته:

لم یواس النبی غیر بنی هاشم عند السیوف یوم حنین

هرب الناس غیر تسعۀ رهط فهم یهتفون بالناس این

کشف الغمۀ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۶

ثم قاموا مع النبی علی الموت فابوا زینا لنا غیر شین

و ثوی ایمن الامین من القوم شهیدا فاعتاض قرۀ عین

یعنی مواسات نکردند و جوانمردی نمودند با پیغمبر غیر بنی هاشم نزد چکاچک شمشیر در روز حنین، گریختند همه مردمان غیر نه نفر که ایشان آواز می‌دادند بمردمان گریخته که بکجا می‌روید، و این نه کس ایستادند با پیغمبر و دل بهلاک نهادند، پس رجوع کردند از جهت آنکه زیب و زینت بودند از برای ما نه فتنه، و ایمن که با صفت امانت بود از آن قوم بدرجه شهادت رسید پس عوض شهادت یافت چیزی که نور چشم زیاده شود.

چون پیغمبر (ص) مشاهده فرمود هزیمت قوم را گفت مر عباس را که: ای عباس چون تو مردی صیت و بلند آواز صدا برسان بمردمان و عهد و پیمان را بیاد ایشان بیار، بعد از آن عباس آواز داد که ای اهل بیعت شجره ای اصحاب سوره بقره بکجا می‌گریزید که از این گریزگریز ندارید، یاد آورید معاهده که با رسول الله (ص) کرده‌اید، این مردیست که او را تنها گذاشته‌اید، و قوم بر پیش روی ایشان پشت کرده بودند و می‌رفتند.

و آن شبی بود تیره و ظلمانی بغایت، و آن حضرت در میان وادی بوده و اهل شرک از هر اطراف وادی و شعاب با شمشیرهای کشیده بیرون آمدند و متوجه آن حضرت شدند، آن حضرت نظر کرد در پیش روی خود بعضی را دید که می‌روند؛ آواز داد که کجا شد آن عهد که با خدای کرده بودید ایشان که آن آواز شنیدند و با پس نگاه کردند اشعه جمال او را دیدند در آن شب مثل قمر در شب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۷

بدر همه سر را قدم ساخته بازگشتند بسرعت تمام تا در اطراف وادی بدشمن رسیدند، و میان ایشان جنگ در پیوست. و از جانب دیگر وادی مردی از هوازن می‌آمد بقصد آن حضرت بر شتری سوار بود و رایت سیاهی که بر سر آن سر نیزه تیز دراز بسته او پیش پیش می‌آمد رجزگویان که منم أبو جرول از خصم جدا نشوم تا او را نیندازم و جمعی بسیار از سواران از عقب او می‌آمدند.

امیر المؤمنین (ع) چون او را دید که بحدت و سرعت هر چه تمام‌تر بود می‌آمد و نزدیک شده بآن حضرت عنان توجه بجانب او مصروف داشت و رجز آغاز کرده نعره زد که ایشان خشک ماندند از آنجا که بودند، تا رسیدند شتر او را پی کرده او را بر خاک انداخت، و آنگاه بر روی زمین همچو خیارش بدو نیم ساخت.

تابعانش روی بگریز نهادند، آن حضرت بازگشته دید که بعضی از مسلمانان عود کرده‌اند بجنگ و رسول الله (ص) در آن مقام ایستاده و می‌گوید که: بار خدایا چون اول قریش را نکال چشاندیدی بآخر ایشان نیز وبال بچشان، دیگر فرمود که: این زمان آتش حرب اشتعال یافت و مردم را بر حرب تحریص می‌فرمود و می‌گفت:

انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب.

امیر المؤمنین (ع) نیز با مسلمانان روی بأهل شرک آورده شمشیر در میان ایشان نهادند،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۸

و آن حضرت بتنهائی چهل کس دیگر را از شمشیر گذرانید تا بقیه السیف روی بانهزام نهادند و غنیمت و اسیر بسیار گرفتند، دست بر گردن بسته و این فتح از آن شد که امیر المؤمنین أبو جرول را کشت، و رایت او را نگون‌سار گردانید، و تابعان او گریختند و از آنجا باز آمده مدد مسلمان کرد تا بالکل ایشان را مستأصل ساختند و پیغمبر و اهل اسلام را تسکینی حاصل شد بضراب حیدر چنانچه قرآن از آن خبر داد، این فرجی بود بعد از شدت چنانچه قرآن از آن خبر داد.

مؤلف کتاب رحمه الله می‌فرماید که: کان ابو بکر الذی اعانهم و علی (ع) الذی اعانهم یعنی بود ابو بکر آن کسی که چشم رسانید بلشکر که اکثر گریخته پشت دادند، و علی (ع) آن صفدر بود که بعد از شکست لشکر اعانت فرمود و امداد نمود تا فتح میسر شد و از گریختگان أبو سفیان صخر ابن حرب بود.

از معاویه غاویه روایت کنند که او گفت: من رسیدم به پدر خود در حال گریختن با جماعتی بود از اهل مکه، من بر او آواز زدم که ای پسر حرب چرا با پسر عمت صبر نکردی و مقاتله نمودی و این اعراب را از حریم خود منع نکردی، گفت: تو کیستی، گفتم: معاویه، گفت: پسر هند؟ گفتم:

بلی گفت: بابی و امی و توقف کرد و اهل مکه تمام در پیش او جمع شدند و من با ایشان ملحق شده ایشان را برداشته آمدم بر سر قوم و کوشش نمودیم و اهل اسلام میکشند و اسیر می‌گرفتند تا روز بلند شد.

بعد از اطفاء آتش حرب رسول الله آن غنایم را بر لشکریان قسمت فرمود و مؤلفه قلوب را بیشتر داد، مثل ابو سفیان و معاویه و عکرمه بن ابی جهل، و انصار را کمتر داد بعضی از انصار از این معنی خشم کردند و این خبر به پیغمبر (ص) رسیده خاطر مبارکش پریشان شد فرستاد و انصار را تمام جمع کرد و فرمود که: ایشان را بنشانید وقتی که غیر ایشان با ایشان نباشد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۹۹

چون نشستند رسول الله با امیر المؤمنین (ع) آنجا فرموده در میان ایشان نشستند فرمود که چیزی را از شما می‌پرسم جواب مرا بگوئید.

آیا شما گمراه نبودید که حق سبحانه و تعالی شما را راه نمود بواسطه من؟ گفتند: بلی منت خدای را و رسول و راست، و دیگر فرمود که: آیا شما بر کنار مغاک دوزخ نبودید که حق جل و علا شما را از آن ورطه رهانید بوسیله من؟ گفتند: بلی منت ایشان را است، دیگر فرمود که آیا شما اندک نبودید که حضرت عزت شما را بسیار گردانید بسبب من؟ گفتند: بلی منت خدای راست و رسول او را؛ و دیگر فرمود که: آیا شما با یک دیگر دشمن نبودید و عداوت نمی‌ورزیدید که حق تعالی در میان شما الفت پیدا کرد و شما را با هم التیام داد؟ گفتند: بلی منت خدای را و رسول او راست.

بعد از آن آن حضرت ساکت شد زمانی آنگاه فرمود که: چرا جواب مرا نمی‌گوئید؟ گفتند:

بچه نوع جواب ترا بگوئیم که پدران و مادران ما فدای تو باد ما جواب گفتیم که تراست بر ما طول و فضل و منت، فرمود که: اگر خواهید می‌توانید گفت که آمدی بصوب ما وقتی که قوم ترا رانده بودند و اخراج کرده ترا جا دادیم، ترسان بودی ترا ایمن ساختیم، و همه تکذیب تو کردند ما ترا تصدیق کردیم.

بعد از این سخن فریاد گریه از نهاد ایشان برآمده پیران و مهتران ایشان برخاسته در پای حضرت افتادند، و دست و پای او را بوسه دادند گفتند: ما از خدای تعالی و رسول او خشنودیم امید که ایشان از ما راضی و خشنود باشند، همه اموال فدای راه تو اگر می‌خواهی آنچه حاضر است قسمت فرمای بهر که خواهی، و بعضی از ما که این گفتند از دل نگفتند و بواسطه غل و کینه نبود که در دل ایشان باشد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۰

لیکن گمان کردند که این بواسطه بی‌تفاتی بوده، اکنون بتقصیر خود قائل اند و زبان باستغفار گشاده‌اند یا رسول الله از برای ایشان استغفار کن، آن حضرت فرمود که:

اللهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و لابناء ابناء الانصار

، ای معشر انصار آیا شما راضی نیستید که غیر شما از اینجا باز گردد با گاو و گوسفند و شتر، و شما بار گردید که در سهم شما رسول الله باشد؟ همه گفتند: بلی یا رسول الله ما باین معنی رضا داریم و نظر بچیزی دیگر نمی‌گماریم، آنگاه فرمود که: انصار مواضع اُسرار من‌اند اگر همه مردمان سلوک نمایند در وادی انصار براه دیگر من براه انصار سلوک مینمایم.

و در این غزا رسول الله (ص) عباس بن مرداس را چهار شتر داد قهر کرده نستد و شعری گفت مضمون آنکه:

مرا در این سهام با بندگان درم خریدیده برابر کرد، من بر در این خانه روی آورده‌ام که بلندتر شوم نه پست‌تر که مرا تحقیر کنند، و من کمتر از کسی نیستم.

این خبر به پیغمبر رسید او را حاضر ساخته فرمود که تو این مضمون را گفته؟ یکی در آن میان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۱

گفت که تو خود شاعر نبودی و چگونه ترا با عبید برابر کردند رسول الله فرمود مر امیر المؤمنین علیه السلام را که یا علی برخیز و زبان او را قطع کن.

عباس می‌گوید که چون من از آن حضرت این کلمه شنیدم بمن چنان سختی دست داد که نتوان گفتم و بر من این سخت‌تر بود از روز خثعم که در دیار ما در آمدند آنچه خواستند کردند، امیر المؤمنین علیه السلام مرا از آنجا بیرون آورد و من در فکر بودم که من بچه کیفیت خود را از او خلاص کنم، گفتم: یا علی آیا زبان مرا خواهی بریدی؟ فرمود که: من در تو امضاء و اجرای قول رسول الله (ص) خواهم کرد، مرا آورد تا پیش این چهار شتر و فرمود که: فراگیر در میان این چهار شتر تا صد، گفتم: پدر و مادر من فدای تو باد شما باین گرمی‌تر و حلیم‌تر و داناترید، فرمود که پیغمبر (ص) بتو چهار شتر اعطا فرموده و ترا در سلک مهاجرین درآورده اگر خواهی این چهار تابستان و اگر خواهی صد تا را اخذ کن و باش با اهل صد شتر و در سلک آنها باش، من گفتم مصلحت تو چیست یا امیر المؤمنین؟ فرمود: من می‌گویم آنچه رسول الله بتو عطا کرده بستان و بآن راضی شو، گفت:

پس چنان کردم که آن حضرت فرمود.

و چون رسول الله (ص) غنایم قسمت می‌فرمود در این غزا مردی دراز قد گندم‌گون که منحنی شده بود و اثر سجود در میان هر دو چشم او می‌نمود برخاسته سلام کرد و تخصیص ننمود رسول الله را، و گفت چه میکنی در این غنایم؟ فرمود که: چه میکنم؟ گفت: نمی‌بینم ترا که عدالت مرعی داری براستی تو غنایم را بسویت قسمت کن، اثر غضب در چهره رسول الله ظاهر شده فرمود که: وای بر تو اگر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۲

عدل و راستی نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود، مسلمانان برخاستند که او را بقتل آرند فرمود که: بگذارید او را زود باشد که او را اتباعی پیدا شود که بجهند از دین چنانچه تیر از کمان می‌جهد، و حق سبحانه و تعالی بعد از من ایشان را بقتل آرد بر دست دوست‌ترین خلق بسوی او، پس امیر المؤمنین (ع) او را بقتل آورد در میان خوارج در روز نهروان. پس نظر کن بمفاخر و مناقب امیر المؤمنین (ع)، و نیکو تأمل نمای در بدایع فضل و عجایب او و فکر و اندیشه فرمای برأی صحیح و خیال صایب او، و ملاحظه کن از جوانمردی و ثبات قدم از امور غرایب او در وقتی که یلان معرکه سپاه پشت دادند، روی آورده ابو جرول لعین را با چهل ملاحین دیگر بر زمین هلاک انداخت، و رایت نصرت برافراخت و جمعیت ایشان را بتفرقه مبدل ساخت، و بحال عباس بن مرداس پرداخته امر او را باصلاح آورد، و آنچه از فحوای کلام رسول الله فهم کرده بود بأحسن وجهی با وی معامله فرمود چنانچه بقسمت رسول الله راضی شد.

و بعد از آن کلام آن شقی که اعتراض بر قسمت پیغمبر کرد و شیطان آن را بزبان او جاری گردانید آن حضرت حکم فرمود که قتل او بدست أحب خلق خواهد بود بسوی حضرت معبود.

این همه دلالت داله است بر رفعت و شأن و علو مکان او بر صراط مستقیم است، و بر طریق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۳

قویم، و او با حق است و حق با او. و بعد از غزوه حنین بجانب طائف توجه فرموده محاصره نمود و امیر المؤمنین (ع) را فرستاد بر سر خیلی که آنجا بود، و امر فرمود که با ایشان نبرد کند بعد از دعوت اگر قبول نکنند، و هر بتی که ببیند بشکند.

آن حضرت حرکت فرموده با جمع کثیری تا بخیل خثعم رسید و مردی از میان ایشان شهاب نام بمبارزت بیرون آمد در وقت صبح آن حضرت او را کشته شمشیر در میان دیگران نهاد، و ایشان را منهزم و متفرق ساخته و تمام بتان ایشان را شکسته مراجعت فرمود بسوی رسول الله (ص) آن حضرت هنوز بر در طائف بود با وی خلوت کرده راز دور و دراز فرمود.

جابر گوید که: در آن حال عمر گفت که چونست که با وی خلوت کرده بی‌ما و با وی راز می‌گوئی، فرمود که: من با وی راز نمی‌گویم و لیکن خدای تعالی با وی راز می‌گوید، و از حصار طائف نافع ابن غیلان در میان خیل ثقیف بیرون آمد و امیر المؤمنین (ع) با وی ملاقی شده او را بقتل رسانید، و مشرکان منهزم شدند از این ترسی در دل اهل حصار افتاده جمعی از ایشان بیائین بخدمت پیغمبر آمدند و مسلمان شدند و هیجده روز یا پانزده روز محاصره طائف بود بعد از آن مراجعت کردند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۴

و دیگر غزوه تبوک است

حق سبحانه و تعالی امر فرمود که آن حضرت خود بیرون رود و همه اصحاب را همراه ببرد، و اعلام فرموده بود که در این غزا بجنگ احتیاج نخواهد شد غرض امتحان اصحاب بود تا موافق از منافق و مؤلف از مخالف ممتاز شود، و گرما در آن وقت در غایت اشتداد بود و وقت ادراک ثمار آنجا نیز بود.

اکثر تخلف کردند جهت رغبت ثمار و حرص بر معیشت و خوف گرما و بعد مسافت، بعضی موافقت نموده تهیه اسباب راه نمودند و بعضی تخلف کرده طریق تقاعد را پیمودند.

و رسول الله (ص) امیر المؤمنین (ع) را در مدینه خلیفه ساخت از جهت حفظ اهل مدینه از اهل و ولد و از زوج و غیر ذلک از بقایای مردم، و فرمود که: یا علی مدینه صلاحیت ندارد مگر بمن یا بتو یا مرا می‌باید بود در آنجا یا ترا، چه خوف آن هست که در غیبت ما مفسدان عرب و فتنه‌جویان بی‌ادب در او طمع کنند، پس یکی را از من و تو اینجا می‌باید بود این چنین مقرر شد و آن حضرت بیرون فرمود و امیر المؤمنین (ع) در مدینه بود.

تا منافقان و مخالفان عرق حسد بحرکت آمده دانستند که آن حضرت آنچه امکان حفظ و ملاحظه است در آنجا بجای خواهد آورد که موجب رفاهیت و جمعیت مردم باشد، و بحضور وجود مبارکش دشمن نیز طمع نتواند کرد آوازه انداختند که خلیفه ساختن پیغمبر امیر المؤمنین را بواسطه اکرام و اجلال او نبود بلکه بسبب بی‌تفاتی و اخلال او بود که می‌خواهد که از او دور باشد و با وی نباشد، همچنانچه

«ج ۱۹»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۵

از برای پیغمبر می گفتند که او ساحر است یا شاعر و بعضی از بشر قرآن را بوی تعلیم میکند و خود میدانستند که دروغ می گویند و ابن محض حسد بود برای امیر المؤمنین (ع) نیز این نوع کلمات را افشا ساختند بطریق اراجیف و اگر نه میدانستند که او دوسترین مردم است نزد پیغمبر و مونس و قرین و صاحب سر و همنشین او است.

این خبر بر خاطر مبارک آن حضرت شاق آمده خواست که اظهار کذب و فضیحت ایشان نماید تهیه اسباب راه فرموده به پیغمبر ملحق شد و گفت: یا رسول الله زعم منافقان آنست که تو مرا در مدینه بواسطه عدم التفات و مقت خلیفه ساخته، آن حضرت فرمود که: یا علی باز گرد بجای خود و این کلمات واهیه اهل نفاق را منظور نظر مگردان که در مدینه مرا می باید بود یا ترا تو خلیفه منی در اهل و در دار هجرت و در قوم من آیا تو راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبر نخواهد بود چنانچه مکر را بتقریب سمت ذکر یافته.

آن حضرت در استخلاف امیر المؤمنین اظهار رتبت و منزلت او فرمود در این کلمات با برکات و نبوت را استثنا نمود.

پس در جمیع احکام با آن حضرت شریکست، و از برای او متحقق است غیر نبوت مثل هارون که چنین بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۶

و اگر آن حضرت باعلام الهی میدانست که احتیاج بجنگ می شود در این سفر امیر المؤمنین را در مدینه باز نمیداشت و راضی بلبث او نمیشد او را نوازش نموده بازگردانید.

و چون در آن غزا جنگ صورت نیافت رسول الله نیز به اندک زمانی مراجعت فرمود در آن اوقات عمرو بن معدی کرب زبیدی آمد بخدمت رسول الله (ص) آن حضرت فرمود که: یا عمرو ایمن گرداناد خدای تعالی ترا در روز فزع اکبر، گفت. فزع اکبر چه چیز است که من فزع را نمیدانم؟

آن حضرت فرمود: ای عمرو آنچه را نیست که تو گمان کرده.

صیحه در صور دمیده شود که نماند هیچ زنده مگر که بمیرد، و صیحه دوم دردمند هیچ مرده نماند الا که زنده شود و همه خلایق در عرصات قیامت صف صف بایستند، و آسمان شکافته شود و زمین پاره پاره گردد و کوهها بیفتد و دوزخ زبانه کشد و شراره او مثل کوههای بلند باشد، و هیچ ذی روحی نباشد الا که دل او از جای برود و گناهان خود را یاد کند و بخود در ماند الا آنکه خدای خواهد ای عمرو آیا تو کجائی؟

عمرو گفت که: من چیزی بغایت سهمیم و عظیم میشنوم آنگاه ایمان بخدای و رسول آورد با جماعتی از اقوام که با او بودند و بازگشت بجانب قوم خود.

بعد از چند گاه ابی بن عثعث خثعمی را دید گرفت به پیش پیغمبر آورد گفت: حکم قصاص کن مرا بر این فاجر که پدر مرا کشته است، آن حضرت فرمود که: آنچه در جاهلیت شده در زمان اسلام

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۷

هدر است و بازخواست نیست، عمرو بازگشته مرتد شد و جماعتی را از بنی حارث بن کعب کشت و رفت بجای خود.

بعد از آن رسول الله (ص) امیر المؤمنین (ع) را طلب فرموده بر مهاجرین امیر ساخت و بجانب بنی زبید فرستاد و خالد بن ولید را بر سر طائفه از عرب روان کرد و امر فرمود بقصد جعفی، چون بهم رسیدند امیر المؤمنین (ع) خالد بن سعید بن عاص را مقدمه لشکر خود گردانید، و خالد ابو موسی اشعری را مقدم مردم خود ساخت، چون جعفی این خبر شنید قوم خود را دو فرقه ساخت بعضی بیمن میل کردند و بعضی دیگر به بنی زبید.

خالد بن ولید پیشتر رفته امیر المؤمنین (ع) در عقب او فرستاد که او باید توقف کند تا رسول من بوی برسد او توقف نکرده رفت، و چیز نوشت بخالد بن سعید که آن حضرت را هم آنجا توقیف نماید امیر المؤمنین بسخن او ملتفت نشده بر خاطر مبارکش گران آمد و بر خلاف آن روان شد و خود را به بنی زبید رسانید، چون قوم این حال را دیدند گفتند یا عمرو یا ابا ثور با این جوان قریشی چه خواهی کرد گاهی کک با تو ملاقات کند و بر سر جنگ باشد؟ گفت: آنگاه معلوم شود که بهم رسیم.

عمرو بیرون آمده بر سر جنگ مبارز طلبکرد، امیر المؤمنین (ع) بجانب او متوجه شد خالد بن سعید پیش آمده گفت یا علی بگذار که من بمبارزت او بیرون روم، آن حضرت فرمود که: اگر می بینی که مرا بر تو فرمانی هست بجای خود بایست، او توقف نمود امیر المؤمنین (ع) بمقابل او درآمده نعره زد که زمین و زمان بلرزه درآمد، و عمرو از آن نعره منهزم شد آن حضرت شمشیر در ایشان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۸

نهاده برادر و پسر برادر عمرو را بقتل آورد و زن او را با جماعتی زنان باسیر گرفت.

و از آنجا مراجعت فرمود، و خالد بن سعید را آنجا گذاشت تا زکاء ایشان را قبض کند و هر که باسلام رجوع کند امان دهد، بعد از آن عمرو بن معدی کرب رجوع بخالد بن سعید کرده امان طلبید، و او امان داده عود کرد باسلام و التماس زن و فرزند از او نموده باز داد و بدیشان بخشید.

و امیر المؤمنین (ع) در این قتال از سبایا جاریه برای خود اختیار فرموده از خمس، فی الفور خالد بن ولید بریده اسلمی را بخدمت پیغمبر فرستاد تا او را از این احوال خبر دهد بریده آمد بر در خانه رسول الله (ص) با بعضی ملاقات کرده این احوال را گفت، گفتند: زود برو و بگوی آنچه علی کرده که بر او غضب خواهد کرد، بریده بخدمت آن حضرت رفته کتابت خالد را داد به پیغمبر آن حضرت کتابت را داد خواندند چون استماع فرمود رخسار مبارکش متغیر شده.

بریده گفت: یا رسول الله اگر رخصت بدهی در امثال این از فیء و غنیمت چیزی نمیماند، آن حضرت فرمود که: و یحک ای بریده تو منافق شده، بر علی بن ابی طالب (ع) حلال است از فیء آنچه بر من حلال است، و علی بن ابی طالب بهترین مردمان است از برای تو و قوم تو و بهترین جمیع است بعد از من، ای بریده حذر کن از آنکه بغض علی داشته باشی که خدای تعالی ترا دشمن دارد در بغض او- نعوذ بالله.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۰۹

بریده گوید که: من در آن زمان آرزوی آن میکردم که کاش زمین شق میشد و مرا فرو می برد، و گفتم پناه می برم بخدای از غضب الهی و غضب حضرت رسالت پناهی؛ یا رسول الله از برای من استغفار کن که من هرگز بغض او در دل نگیرم و از برای او نگویم چیزی غیر از نیکی، پس آن حضرت از جهت او استغفار کرد.

و در این غزا علامات ظاهر شده بر فضل امیر المؤمنین (ع) که فتح بر دست او شد، و رسول الله اظهار منزلت و قدرش فرمود که حلال است بر او از غنیمت آنچه بر من حلال است، و اختصاص داد این امر را بوی دون غیر او، و اعلان نمود دوستی او را و تحذیر و تخویف فرمود از بغض او، و بریده را تحریص و ترغیب کرد بر حب او که بهترین کافه امت است بعد از او.

و این همه تصریح است بخلاف و امامت او بعد از وی و مدایح و مناقبی است که دیگری با وی مشارکت ندارد، و مخصوص اوست (ص).
و دیگر غزوه سلسله است

و آن آنچنان بود که اعرابی آمد بخدمت رسول الله (ص) و گفت: جماعتی از عرب اجتماع نموده اند در وادی رمل، و داعیه آن دارند که بر طیبه مدینه شبیخون آرند، آن حضرت فرمود تا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱۰

منادی ندا کردند که همه مردمان در مسجد جمع شدند، آن حضرت این احوال را بگوش ایشان رسانیده گفت که: از شما که می رود بر دفع آنها؟ هشتاد کس از اهل صفه و غیر ایشان اجابت نمودند که ما می رویم.

آن حضرت ابو بکر را طلب کرده آن قوم را همراه او کرد و فرستاد با رایت و فرمود که:

بروید تا به بنی سلیم که ایشان نزدیک اند بحره، ایشان رفتند تا نزدیک زمین ایشان رسیدند آنجا جای بود پر سنگ و پر درخت و آن قوم در وادی بودند و متعذر بود بر سر ایشان رفتن، چون ابو بکر بکنار وادی رسید ایشان از آن بیشه بیرون آمده بر اینها تاختند و منهزم ساختند و جمعی از مسلمانان بقتل آوردند ایشان بازگشته بخدمت پیغمبر آمدند و احوال را گفتند.

بعد از آن عمر را لوا داده فرستاد، ایشان بدرختان درآمده خواستند که فرود آیند آنان از میان درختان بیرون آمده ایشان را نیز گریزانیدند، چون ایشان مراجعت کردند پیغمبر (ص) ملول خاطر گشت.

عمرو بن عاص گفت که: یا رسول الله مرا بفرست بر سر آن قوم که حرب خداع و فریب است شاید که من حيله توانم کرد که ایشان را فریب دهم، او را فرستاده با جماعتی بایشان نیز همان چشانیدند که باد و طائفه سابقه چشانیده بودند بعد از آن پیغمبر (ص) چند روزی بازگذاشت و کسی را نفرستاد.

آنگاه امیر المؤمنین (ع) را طلب فرموده گفت: تو قدم در این معرکه نه اجابت فرمود، پیغمبر فرمود اکنون فرستادم کرار غیر فرار را، و دستهای مبارک بسوی آسمان برداشت و گفت: بار خدایا اگر میدانی که هستم من رسول تو نگاهدار مرا در سلامتی این مرد و بکن با او آنچه تو خواهی از خیر و خوبی، و بعد از آن آنچه خواست دعا فرمود در باره امیر المؤمنین (ع).

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱۱

و آن حضرت بمشایعت حضرت امیر بیرون رفت تا بمسجد اُحزاب آنجا وداع فرمود و ابو بکر و عمرو بن عاص را با جماعتی همراه او کرده بازگشت، ایشان بجانب راه عراق میل کرده پاره از آن جاده گشتند تا کسی گمان نکند که بر سر ایشان می‌روند، چون پاره چنان رفتند بعد از آن راه گردانیدند و بر سر راه اصل آمدند و روی بوادی نهادند، شب می‌رفتند و روز پنهان میشدند تا نزدیک بوادی رسیدند، آن حضرت فرمود تا آواز بلند نکنند، و ایشان را آنجا بداشت، و خود پیش فرموده فرود آمدند.

عمرو بن عاص چون این تدبیر را مشاهده کرد دانست که بدست آن حضرت فتح خواهد شد بنیاد افساد کرده ابو بکر و عمر را از وحوش و گرگ آن وادی ترسانید و گفت: مصلحت آنست که در بالای وادی رویم و مقام گیریم، آن حضرت قبول نفرمود، عمرو گفت: ما خود را ضایع نخواهیم ساخت، ابو بکر و عمر را با خود متفق کرده برخاستند که با ما بیائید که به بالای وادی می‌روییم، مسلمانان گفتند که: پیغمبر ما را امر کرده بود که مخالفت امیر المؤمنین نکنیم پس چگونه مخالفت او کنیم و قول ترا بشنویم؟.

پس این چنین بودند تا سفیده صبح دمید، آنگاه برخاسته که قوم در خواب غفلت بودند بر سر ایشان ریختند، و از هر طرف گرد انگیختند، و حق سبحانه و تعالی ایشان را نصرت و فرصت داده دمار از روزگار ایشان برآوردند چنانچه سوره و العادیات از این خبر میدهد وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا فَأَوْسَطْنَ بِهِ جَمْعًا.

یعنی سوگند باسبان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدن باواز که نه سهیل بود، پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش آتش زدن، پس قسم به غارت کنندگان در وقت صبح

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱۲

مرا در اکبان ایشانند پس برانگیختند آن اسبان بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله پس بمیان درآمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان دین. و نزول این سوره در آن وقت بود، آن حضرت اصحاب را بشارت داد بفتح بعد از نزول و امر فرمود که باستقبال امیر المؤمنین بیرون روند باستقبال بیرون رفتند، و آن حضرت در پیش میفرمود، چون نزدیک شد امیر المؤمنین (ع) اصحاب که پیش پیغمبر بودند دو صف شده ایستادند، چون چشم امیر المؤمنین (ع) بر پیغمبر (ص) افتاد پیاده شد، آن حضرت فرمود که سوار شو یا علی که خدای تعالی و رسول او از تو راضی‌اند.

امیر المؤمنین (ع) از فرح گریست، آنگاه رسول الله (ص) فرمود که: یا علی اگر نه آن بودی که من می‌ترسم که طوائف از امت من در باب تو گویند آنچه نصاری در باره عیسی بن مریم می‌گفتند من امروز لب می‌گشودم و در باره تو چیزی چند می‌فرمودم که نمی‌گذشتی بهیچ جماعتی از مردم الا آنکه خاک قدمین ترا در دیده می‌کشیدند.

گر نبودی خلقها تنگ و ضعیف

گر نبودی خلق محبوب و کثیف

غیر از این منطق لبی بگشادمی

در مدیحت داد معنی دادمی

قصه وفود نجران

چون امر اسلام بعد از فتح مکه و فتوح لاحقه بآن منتشر شد از هر طرف رسولان آمدند نزد رسول الله (ص)، از آن جمله ابو حارثه أسقف نجران با سی کس از نصاری مثل عاقب و سید و عبد المسیح بر سبیل رسالت بخدمت حضرت رسالت (ص) آمدند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱۳

یهود مدینه با ایشان بمقام بحث درآمدہ گفتند: شما بر چیز نیستید ایشان نیز همین گفتند کما قال اللہ تعالیٰ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هِر دُو رَاسْت مِی گفْتند.

چون رسول اللہ نماز عصر را ادا فرمود اُسقف با قوم آمده گفت: یا محمد چه می گوئی در باره مسیح؟ آن حضرت فرمود که: او بنده ایست از خدای تعالی که او را برگزید و رسالت داد، اُسقف گفت: آیا هیچ میدانی که او را پدری بوده که سبب تولد او باشد؟ گفت: میان مریم و کسی نکاحی نبود که او را پدر باشد، گفت: پس چون می گوئی که او عبد مخلوق است و تو هیچ بنده را نمی بینی که بی پدر باشد؟ حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی بدرستی که صفت عیسی و شأن غریب او نزد خدای تعالی یعنی علم و قدرت او که انسان بی پدر بیافریند همچو صفت آدم است که شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و او را ابن اللہ نمی گوئید، پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای می خوانید، بیافرید قالب او را خدای تعالی از خاک پس گفت آن قالب مصور را که: بحکم من بباش زنده بروح پس اینکه از عیسی گفته شد درست و راستست پس مباش از شک آرنندگان، پس هر که خصومت کند با تو مجادله نماید در باب عیسی پس از آنکه بتو آمد از دانستن عیسی که بنده و رسولست پس بگوی ایشان را که بیائید از برای مباحله بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نزدیکان ما و نزدیکان شما را پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یک دیگر پس بکنیم لعنت خدای را بر دروغ گویان، یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱۴

بعد از نزول آن حضرت این آیت را بر ایشان خوانده ایشان را بمباحله طلبید و فرمود که: حق سبحانه و تعالی مرا اخبار کرده که عذاب نازل خواهد شد بر مبطل بعد از مباحله و حق از باطل امتیاز خواهد یافت، اُسقف با اصحاب خود مشاورت نموده در این باب رأی ایشان بر آن قرار یافت که فردا بمباحله بیرون روند.

بعد از این چون رجوع بمردم خود کردند اُسقف گفت که: فردا ملاحظه کنید که اگر محمد با اهل و ولد خود بمباحله بیرون می آید از آن حذر کنید، و اگر با اصحاب می آید مباحله نمائید که بر چیزی نیست چون صباح شد پیغمبر (ص) دست امیر المؤمنین (ع) را گرفته و امام حسن و امام حسین را پیش کرده و فاطمه زهرا در عقب او روان ساخته آمدند، اُسقف از ایشان پرسید که هر کدام کیستند گفتند:

آن یکی علی بن ابی طالب است که پسر عم و داماد و پدر فرزندان که دوستترین مردمان است بسوی او، و این دو طفل پسران دختر اویند از علی که آنها نیز أحب خلق اند بوی، و فاطمه دختر اوست که أعز خلایق است بوی و اقرب ایشان است بدل.

پس اُسقف نگاه کرد بعاقب و سید و عبد المسیح و گفت بنگرید و ببیند که بخواص خود آمده از اهل و ولد تا مباحله کند، با جماعتی آمده که وثوق دارد بایشان و حجت اند بر او حذر کنید از این مباحله و اللہ که اگر خوف و مکانت قیصر نمی بود من اسلام اختیار میکردم لیکن مصالحه می باید کردن تا بازگردیم بجای خود گفتند: ما همه تابع رأی توئیم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱۵

آنگاه أسقف گفت: یا ابا القاسم ما مباحله نمیکنیم و لیکن مصالحه میکنیم بر آنچه مقدور است بعد از آن مصالحه کردند بر دو هزار حله که قیمت هر حله چهل درهم باشد، و آنچه کم و زیاد بود بدین حساب مجری باشد و مصالحه‌نامه بر این نوشتند.

و صاحب کشف آورده که أسقف گفت وقتی که آن حضرت با اهل بیت بیرون آمده بودند که: ای معشر نصاری من روی چند می‌بینم که اگر از خدای در خواهند کوهها از مواضع آن زائل گرداند و یقین می‌دانم که اگر مباحله کنید یک ترسا بر روی زمین نماند.

پس آنگاه صلح کردند بر آنکه هر ساله دو هزار حله بدو نوبت بدهند، هزار در صفر و هزار در رجب، و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند.

و آن حضرت فرمود: بخدا که جان من بید قدرت اوست که اگر اهل نجران با من مباحله میکردند خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیده بر قرده و خنازیر و آتشی بر ایشان فرو می‌ریخت تا جمله اهل نجران حتی مرغ بر درخت میسوخت و پیش از گردش سال همه هلاک میشدند. و در این قضیه بیان فضل امیر المؤمنین (ع) و ظهور معجز نبی (ص) است چه نصاری دانستند که اگر مباحله میکنند حلول عذاب بر ایشان وقوع می‌یابد قبول صلح کردند.

و حق سبحانه و تعالی اخبار فرمود که او نفس رسول الله است و مساوی اوست در کمال و اجلال و عصمت از آثام و اخلال، و گردانید زوجه و ولدین او را با صغر سن حجت نبی مطلبی، و برهان بر دین قویم قوی و نص بر حکم بآن که حسن و حسین فرزندان رسولند و فاطمه زهرا از نساء عالیات است، و متوجه گردانیده بسوی ایشان ذکر و خطاب و دعا و احتجاج بمباحله در روز مقابله بمقاوله و این فضلی است که کسی بایشان مشارکت ندارد نه از امت و نه از اقارب.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱۷

فصل

بعد از این واقعات رسول الله (ص) امیر المؤمنین (ع) را تعیین فرمود که بیمن رود و زکات ایشان را نسق دهد و آنچه بر اهل نجران مقرر کرده‌اند قبض نماید، آن حضرت طاعه للرسول در آن مسارعت فرموده توجه نمود، بعد از آن پیغمبر اراده حج فرمود، پس منادی را طلبکرده گفت بمردمان خیر برسان تا اقصای بلاد اسلام که مردم تهیه اسباب راه حج نمایند، و تجهیز آن را ساز کنند که با رسول الله بیرون روند، و آن حضرت کتابتی بامیر المؤمنین (ع) نوشت که از یمن بجانب حج توجه نماید تا در آنجا ملاقات شود، و نوع حج را در کتابت ذکر فرموده بود که تمتع یا قران یا افراد عزم جزم نموده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱۸

رسول الله (ص) نوع قران حج را اخبار فرموده بسیاق هدی بیرون فرمود، و در موضع ذی الحلیفه، احرام بست، و مردم با وی احرام بسته از نزد میلی که به پیداست لبیک گوین تا بما بین الحرمین.

چون آن حضرت نزدیک مکه معظمه رسید از جهت مدینه امیر المؤمنین نیز از جانب یمن نزدیک شد بحرم لشکر را گذاشته خود را به پیغمبر رسانید، وقتی که مشرف بر مکه شده بود و بر وی سلام کرده اخبار فرمود بوقایع یمن و نجران و ضبط و نسق آن، آن حضرت بغایت مسرور و شادان گشت فرمود که یا علی بچه اهلل کردی؛ فرمود که: ننوشته بودی که بچه اهلل فرموده چون ندانستم نیت خود

را به نیت تو بستم و گفتم: بار خدایا اهلل من همچو اهلل رسول الله است، و اهلل آواز بلند کردن است در تسمیه و تکبیر در ذبح قربانی و من سی و چهار شتر را بطریق سیاق آورده‌ام آن حضرت فرمود که: الله اکبر من هم شصت و شش شتر سیاق دارم پس تو شریک منی در حج و مناسک، پس ای علی بر احرام خود باش و بازگرد بلشگر و تعجیل نمای تا زودتر بمکه بمن برسی.

آن حضرت معاودت نموده بلشگر خود رسید و ایشان جامها پوشیده با وی سوار شدند، و امیر المؤمنین (ع) در آن راه یکی را از حکومت عزل کرده بود از جهت بی‌دیانتی و عدلی را نصب فرموده، آنها زبان شکایت دراز کرده بخدمت پیغمبر آمدند و سخنان غرض‌آمیز می‌گفتند، آن حضرت منادی را فرمود که ندا کند که زبان خود را از شکایت علی کوتاه کنند که خدا را خوش نمی‌آید و او هرگز مداهنه در دین نکرده، و از شکایت او باز ایستید و منزلت او را بدانید که خدای تعالی بدگوی او را دوست نمی‌دارد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۱۹

و جماعتی که با پیغمبر بی‌سیاق هدی بیرون رفتند حق سبحانه و تعالی آیت وَ اتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ را فرستاد بعد از آن آن حضرت فرمود که: عمره در حج داخل است تا روز قیامت، و انگشتهای مبارک خود را بر یک دیگر انداخته شبکه کرد، یعنی مثل این و فرمود که: اگر استقبال می‌کردم از امر خود آنچه استدبار کرده‌ام سیاق هدی نمی‌نمودم.

بعد از آن امر فرمود تا ندا کردند که: کسی که سیاق هدی نکرده از احرام بیرون آمده خود را حلال کند و آن را حج عمره گیرد، و هر که سیاق هدی کرده بر احرام خود باشد، بعضی اطاعت کردند و بعضی مخالفت ورزیدند و در میان ایشان گفت و شنید شد، بعضی گفتند: رسول الله با سر برهنه خاک آلوده باشد و ما جامه پوشیم و با زنان نزدیکی کنیم و روغن مالیم، و بعضی می‌گفتند حیا مانع شما نمی‌شود که بیرون می‌روید و از سرهای شما از غسل آب می‌چکد و رسول الله بر احرام باشد، و بعضی منکر بودند.

آن حضرت فرمود که: اگر من سیاق هدی نمی‌کردم احلال می‌کردم و آن را عمره می‌گرفتم، پس هر که سیاق هدی نکرده خود را حلال سازد، بعضی رجوع کردند و بعضی دیگر بر قول ایستادند، آن حضرت فرمود با بعضی که مصر بودند که: چرا خود را حلال نمی‌سازید و حال آنکه سیاق هدی نکرده‌اید؟ می‌گفتند:

و الله که ما خود را حلال نسازیم بآن که تو احرام داشته باشی فرمود که: شما هرگز باین ایمان نخواهید آوردن تا بمیرید از این جهت است که ایشان ایستاده‌اند بر انکار متعه حج و تصریح مینمایند بتحریم آن و نهی از آن میکنند و آن حضرت بمتعه حج فرموده چنانچه معلوم شد. و احمد بن حنبل احادیث بسیار در این باب آورده که اقتضاء میکند امر بآن و حث بر آن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲۰

شاید که زیاده از پنجاه موضع باشد. و چون آن حضرت مناسک حج بجای آورد و با شرکت امیر المؤمنین (ع) قربانی کردند با آن همه مردم از اطراف و جوانب طلب فرموده بود بحج هیچ کدام را رخصت نداده متوجه مدینه شد، در راه چون بغدیر خم رسیدند با وجود آنکه جای نزول نبود از جهت کمی آب و علف فرود آمدند، و جمیع مسلمانان نیز در نزول موافقت کردند.

غرض آن حضرت آن بود که پیش از آنکه مردم متفرق شوند بموجب وحی الهی که پیش از آن شده بود امیر المؤمنین را (ع) بخلافت و امامت نصب نماید در حضور این جماعت کثیر تا کسی بعد از او بر او انکار نکنند، و اگر از این محل تجاوز می‌کردند مردم متفرق گشته هر کسی بمنزل خود می‌رفت.

و آیتی که در سابق سمت نزول یافته بود در این باب که بی توقف حکم آن را بخلاق برساند اینست که یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.

یعنی ای فرستاده بر حق برسان بکافه خلاق آنچه فرود آمده بتواز پروردگار تو یعنی امامت و خلافت امیر المؤمنین (ع) و اگر چنین نکردی و آن را نرسانیدی پس تبلیغ نکردی رسالت او را چه کتمان وحی بر تو روا نیست، و حق سبحانه و تعالی ترا نگاه می‌دارد از شر مردمان.

در این تأکید و مبالغه است بآن که تخویف فرموده بتأخیر أمر و آنکه از مخالفان اندیشه نکند که حق تعالی حافظ و ناصر اوست که این حکم را بخلاق برساند؛ بدرستی که خدای تعالی راه نماید گروه کافران را که حکم الهی را گردن نهند و تنفیذ رسالت تو نکنند. «ج ۲۰»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲۱

و این دلیل است بر آنکه هر که بعد از این حکم اذعان نماید و قبول نکند خلافت و امامت امیر المؤمنین (ع) را، کافر است، و آن روز بغایت کرم بود چنانچه تفصیل آن سابقا مذکور شد.

و چون امیر المؤمنین (ع) را با خود بمنبر برد باواز بلند فرمود که: ای معشر خلاق آیا من اولی نیستم بشما از نفسهای شما؟ همه گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود که: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، بعد از آن گفت: بار خدایا دوست دار هر که او را دوست دارد، و دشمن دار هر که او را دشمن دارد، و یاری کن هر که او را یاری کند، و فرو گذار هر که او را فرو گذارد.

و بعد از آن از منبر فرود آمده نماز ظهر با جماعت گذارد و أمر فرمود که خیمه در برابر خیمه آن حضرت نصب کنند و امیر المؤمنین (ع) آنجا بنشیند و مسلمانان فوج فوج بروند به تهنیت و مبارکباد او، و بر وی سلام کنند، و او را بأمیر المؤمنین بخوانند؛ پس چنین کردند بعد از آن ازواج خود را و دیگر زنان خود را باین أمر فرمود، ایشان نیز امتثالا لأمر الرسول چنین کردند، و عمر برخاسته اظهار سرور کامل نمود و گفت گوارا و مبارکباد ترا ای علی بامداد کردی مولی من و مولی هر مؤمن و مؤمنه.

و حسان بن ثابت اذن یافته بیستی چند در این باب گفته و آنها اینست:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم	بخم و اسمع بالرسول منادیا
و قال فمن مولاکم و ولیکم	فقالوا و لم یبدوا هناک التعادیا
الهک مولانا و انت ولینا	و مالک منا فی المقالة عاصیا
فقال له قم یا علی فاینی	رضیتک من بعدی اماما و هادیا
هناک دعا اللهم وال ولیه	و کن للذی عادا علیا معادیا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲۲

فخص بها دون البریة کلها

علیا و سماه الغدیر مؤاخیا

یعنی ندا فرمود أصحاب را در روز غدیر پیغمبر ایشان بموضع خم و بشنو سخن رسول الله را چون ندا کند و گفت: کیست مولای شما و متصدی امور شما پس گفتند و ظاهر نکردند آنجا تعدی و ظلم را: اله تو خداوند ماست و تو متولی امور مائی و نیست از برای تو از ما در سخن نافرمانی؛ پس گفت محمد علی را که: برخیز ای علی بدرستی که من راضیم ترا از بعد من آنکه پیشوا و هادی باشی، در آن وقت پیغمبر دعا فرمود و گفت: بار خدایا دوست دارد دوست او را و باش مر آنکه عداوت کند علی را عداوت کننده، پس خاص گردانید این کرامت بغير تمامی خلق علی را و نام کرد او را در غدیر به برادر جان برابر خود.

این مقامات و حالات و محاربات بود که در زمان رسول الله (ص) بوقوع آمده بود که بر سبیل اجمال و اختصار سمت ذکر یافت.

اما حروب و قتالی که در زمان خلافت آن حضرت بظهور آمده

از واقعه جمل و صفین و نهروان که کوه از صدمت آن متزلزل شده و زمین از هیبت آن متخلخل گشته بر عادت مستمره بر وجه اختصار مذکور می‌گردد.

از آن جمله واقعه جمل است

جمعی کثیر و جمی غفیر با امیر المؤمنین (ع) برضا و رغبت بیعت کردند بعد از آن نقض آن بیعت کرده و نکث آن عهد نموده غدر پیشه کرده بر او خروج کردند، و بسیاری را از مردم با خود

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲۳

متفق ساخته فتنه خفته را بیدار ساختند، و دل بر محاربه امیر المؤمنین (ع) نهادند، و از ربه طاعت الهی بیرون رفتند و چون ایشان در این مقام درآمدند بر امیر المؤمنین (ع) لازم شد مقابله و مقاتله ایشان. و اول کسی که نقض عهد کرده در مقام محاربه درآمد طلحه بود، و دیگر زبیر که هر دو رفتند و با عایشه این مشورت نموده او را با خود متفق ساختند و او را برداشته بجانب بصره رفتند، و لشکری را جمع آورده با اسباب جنگ دل بر مقاتله امیر المؤمنین نهادند بآن که طلب خون عثمان میکنیم از او با وجود آنکه میدانستند در باطن که امیر المؤمنین (ع) نه آمر او بود و نه قاتلش، اما اظهار این معنی میکردند.

و عجیبتز از این آنکه عایشه در مدینه مردم را تحریص میکرد و ترغیب مینمود بقتل عثمان و می‌گفت: بکشید نعل یهودی را که حق تعالی او را کشد که او سنت رسول را کهنه ساخته و هنوز جامه او کهنه نشده، و پیش از آنکه عثمان کشته شود او از مدینه بیرون رفته متوجه مکه شد، و خبر کشته شدن او را در راه شنید و آنکه مردم بر امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده‌اند بینی او ورم کرده بازگشت بجانب مدینه و گفت: می‌روم تا طلب خون عثمان کنم گفتند که: ای ام المؤمنین تو أمر میفرمودی بقتل او و می‌گفتی بکشید نعل یهودی را، اکنون چرا این میگوئی؟ گفت نکشتند او را در آن وقت که من این می‌گفتم و گذاشتند تا توبه کرد و پاک شد همچو سبیکه از فضا و بعد از آن او را کشتند.

و طلحه و زبیر از مدینه بیرون رفته در راه بوی رسیدند و او را از آن طریق گردانیده بجانب

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲۴

بصره رفتند و امیر المؤمنین (ع) از مدینه بیرون فرموده بطلب و جست و جوی ایشان بود. تا نزدیک به بصره رسید کتابتی نوشت بطلحه و زبیر که:

اما بعد شما معلوم دارید که من کسی را به بیعت خود دلالت نکردم تا ایشان بطوع و رغبت آمدند در ربقه بیعت من و تا مبالغه از حد بردند و مرا مکروه گردانیدند من میل به بیعت ایشان ننمودم و شما از آن مردم بودید که بارادت و رضا آمدید و بمن بیعت کردید بی کره و اجبار، چه سلطان غالب مسلط بر شما تکلیف بیعت نمیکرد، و غرضی در میان نبود اکنون اگر شما برضا و اختیار به بیعت من درآمدید پس رجوع بحق تعالی نمائید بتوبه آنچه از شما بوقوع آمده، و اگر بیعت شما بی رضا و اختیار بوده پس من راه بر شما می گیرم که چرا اظهار طاعت میکردید و اخفاء معصیت مینمودید، و تو ای زبیر از فارسیان قریشی، و تو ای طلحه از شیخ مهاجرینی و دفع کردن شما این امر را از خود پیش از آنکه در آن شروع نمائید اوسع است از برای شما از خروج شما از آن بعد از اقرار شما بآن امر. و اما آنکه می گوئید که: من کشته ام عثمان بن عفان را پس میان من و شما است کسی که تخلف کرده از من و از شما از اهل مدینه، شما احوال را می دانید باز لازم است هر مردی را بقدر آنچه متحمل آن شده که از عهده بیرون آید و اولیاء دم او بنی عثمان اند اگر مظلوم کشته شده آنچه شما می گوئید باید که ایشان بگویند، و شما دو مرد از مهاجرین بیعت کردید بمن بعد از آن شکستید و بدان اکتفا نکرده مادر خود را از خانه اش بیرون آورده با خود متفق ساختید، با آنکه حق تعالی امر فرموده بقرار گرفتن او در خانه، حق سبحانه و تعالی کفایت کند شما را، و السلام.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۳۲۵

و کتابتی دیگر بعایشه نوشت:

اما بعد تو ای عایشه عصیان خدای تعالی و رسول او را پیشه کرده، از خانه خود بیرون آمده، اندیشه ناکرده برای طلب امری که از تو اول سرزده بزعم آنکه برای اصلاح مردمان متصدی این فساد شده ای و خبر کن مرا که زنان را با لشکر کشی چه کار، و در این وقایع او را چه بار، و زعم تو آنست که طلب خون عثمان میکنم حال آنکه او مردی بود از بنی امیه و تو زنی هستی از بنی تیم بن مره، بخدا سوگند که تو دری از بلا بر خود گشودی، و امری از معصیت برای خود اندوختی، و گناه این اعظم است از گناه قتله عثمان، و غضب بر کسی نکردی تا خود مغضوب شدی، و فتنه از برای کسی نینگیختی تا خود مفتون گشتی، ای عایشه از خدای تعالی بترس و بمنزل خود بازگرد، و ستر خود را بر روی خود فرو گذار، و این فتنه را بگذار، و السلام. جواب نوشت بامیر المؤمنین (ع) که ای پسر ابی طالب کار از عتاب گذشته و فتنه بالا گرفته، ما هرگز سر بطاعت تو فرو نخواهیم آورد، تو هر چه می خواهی بکن که ما پروای از آن نداریم و السلام. بعد از آن از هر دو جانب لشکریان بحرکت آمدند. و چون امیر المؤمنین (ع) دید که قوم عزم جزم نموده اند بر قتال، پس آن حضرت جمع فرمود اصحاب خود را و خطبه بلیغ بزبان فصیح و بیان ملیح ادا نمود و فرمود که:

بدانید ای مردم من این قوم را نصیحت کردم و متذکر ساختم تا شاید از این امر رجوع نمایند و ممتنع

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۳۲۶

شوند، بازنگشتند و بر آن مصر شدند، و فرستاده اند که در میان ما و شما طعن سنان است و ضرب شمشیر بران، مرا بحرب تهدید میکنند و بسوی آن می خوانند، من آن نیستم که از آن روی بگردانم مگر نجدت و جلادت مرا ندانسته اند که قبایل را چه نوع می انداختم و متفرق می ساختم. منم آن ابو الحسن که سد ایشان را رخنه کنم و جمعیت ایشان را متفرق گردانم، و فرق ایشان را بضر

تیغ بی دریغ بشکافم، و رعب و خوف در دل دشمن اندازم، و کار هر یک را بتایید ایزدی بپردازم، من بر حجت واضحام از پروردگار خود که مرا وعده بنصر و ظفر داده، و من در این امر شبهه ندارم، و از مردن اندیشه‌ناک نیستم که مقیم را از مرگ چاره نیست و گریزنده را از گریزی نه، کسی که کشته نشد خواهد مرد و هیچ کس از آن جان نخواهد برد، و بدانید که افضل طریق موت قتل است، بحق آن خدای که نفس علی بید قدرت اوست که هزار ضربت تیغ بران بر سر من مثل قطره باران ببارد بر من آسان تر است که بر بالای بستر نرم جان بسپارم.

بعد از آن دستها بسوی آسمان برداشت و گفت: بار خدایا طلحة بن عبد الله دست راست را بدست من داده بطوع و رغبت بیعت کرد، و بعد از آن بیعت مرا شکسته، بار خدایا او را فی الفور زهر هلاک بچشان، و مهلت مده او را، و زبیر بن عوام قطع قرابت من کرده نقض عهد نمود و اظهار دشمنی من نموده بر من لشکر کشید و حال آنکه میدانم که او ظالم است، پس ای دانای نهان و آشکارا شر او را از من کفایت کن بهر کیفیت که خواهی و بهر جا که دانی.

بعد از آن از طرفین تعبیه جنگ آراستند و أسلحه بر خود پیراستند و در مقابل یک دیگر صف کشیدند، و امیر المؤمنین علیه السلام میان هر دو صف درآمد پیرهنی و ردائی در بر و عمامه سیاهی بر سر استری سوار.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲۷

چون دید که بغیر از ضرب شمشیر و طعن نیزه دوی دیگر ندارد باواز بلند فرمود که: کجاست زبیر بن عوام باید که بمبارزت من بیرون آید، مردم گفتند یا امیر المؤمنین تو بر پیراهنی و زبیر غرق آهن چون شود؟

فرمود که: من از این باک ندارم، و دوم بار آواز بلند داده کوه را بلرزه آورد و به زبیر نزدیک شد فرمود که: ابا عبد الله چه چیز ترا بر این فعل زشت داشته؟ گفت: طلب خون عثمان میکنم، امیر المؤمنین (ع) فرمود که: تو و اصحاب تو او را کشتید قصاص از خود کنید.

و لیکن ترا سوگند میدهم بآن خدای که جز او معبودی بسزا نیست آن خدائی است که قرآن بمحمد فرستاده که هیچ یاد داری در فلان روز پیغمبر (ص) ترا گفت که: ای زبیر آیا علی را دوست میداری، تو گفتی: چه مانع آید مرا از دوستی او و حال آنکه او پسر خال منست، آن حضرت فرمود که: اما زود باشد که یک روزی تو بر او خروج کنی و تو ظالم باشی، زبیر گفت بار خدایا بلی چنین بود.

امیر المؤمنین (ع) فرمود که: ترا سوگند میدهم بآن خدای که فرقان بر نبی خود منزل گردانید هیچ بخاطر داری که روزی رسول الله (ص) فرمود از نزد ابن عوف، و تو با وی بودی و دست ترا در دست خود داشت، من آمدم و بر او سلام کردم در روی من خندید و من نیز در روی مبارک او خندیدم، تو گفتی پسر اُبی طالب فخر و کبر خود را نمیگذارد، پیغمبر فرمود که: مهلا یا زبیر شیمه او فخر و کبر نیست و لیکن یک روزی تو بر او خروج خواهی کرد و تو ظالم باشی و او مظلوم، زبیر گفت: بار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲۸

خدایا چنین است اما من فراموش کرده بودم، چون این زمان بیاد من آوردی من از تو منصرف میشوم، و اگر بیاد من میبود بر تو خروج نمیکردم.

بعد از آن رجوع بعایشه کرد او گفت: زبیر ترا چه حال است گفت: حال من اینست که در تمام معارک و مواقف من بر بصیرت می‌بودم خواه در شرک و خواه در اسلام و امروز شک دارم در امر خود بر وجهی که بصیرت و بصر من بسته شده که پیش پای خود نمی‌بینم.

بعد از آن صفوف را شکافته بیرون رفت از آن و میان قوم بنی تمیم فرود آمده خواب کرد، عمرو بن جرموز مجاشعی خبر یافته رفت و او را در حالت خواب بقتل آورد مع ذلک که مهمان او بود و نیز دعای امیر المؤمنین (ع) در حق او بر هدف اجابت آمد.

و اما طلحه در میان معرکه ایستاده بود که تیر هوایی بر او خورده جان داد.

بعد از آن آتش قتال اشتعال یافت و لمعه تیغ برق‌آسای حیدری بر دل هر یک از ایشان تافت و در روز جمل آن حضرت این آیت را می‌خواند که وَ إِن نَّكثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ یعنی اگر بشکنند ایشان سوگند و پیمان خود را پس از آن که عهد کنند بر شما و طعن کنند در دین شما پس بکشید پیشوایان کفر را، بدرستی که ایشان را عهد و پیمانی نیست در حقیقت که اگر درست بودی شکست بآن راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان شاید که ایشان بازایستند از طعن دین.

بعد از آن قسم یاد فرمود در وقت خواندن این آیه که مقاتله کرده نشده بر مضمون این آیت و حکم آن بظهور نیامده از آن روز که نازل شده تا امروز که جنگ در گرفته و قتل و جرح بسیار شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۲۹

تا یکی از أصحاب جمل که او را عبد الله می‌گفتند در آن میان بمیدان درآمده جولان نمود و گفت کجاست أبو الحسن؟ امیر المؤمنین (ع) این را شنیده در مقابله او بیرون فرمود تا رسیده کار را بر او سخت گرفت و بیک ضربت سر او را از بدن جدا کرده پرانید، او از مرکب افتاده جان پلید را بمالکان دوزخ سپرد، آن حضرت بر جای خود ایستاده گفت: ابو الحسن را دیدی و ضرب حسام و طعن سنان او را چشیدی اکنون خود را چون می‌یابی؟

و همچنین کشته بر کشته پشته بر پشته در آن دشت می‌افتاد تا مبارزی تمام سلاح غرق آهن بیرون آمده رجزی میگفت مضمون آن آنکه:

هر کرا مییابم بضر این شمشیر او را می‌ستانم و اگر چه علی باشد.

امیر المؤمنین (ع) بوی رسیده چنانچه آن حضرت را نشناخت و بیک ضربت نصف سر او را با یک دستش انداخت، از عقب خود آوازی شنیده بحال او پرداخت دید که ابن ابی خلف خزاعی است از أصحاب جمل می‌گوید که: یا علی میل مبارزت با من داری؟ فرمود که اگر ترا میل هست ما خدمت بتقدیم رسانیم و یحک ای ابن خلف مگر تو آسایش خود را در قتل میدانی و حال آنکه مرا می‌شناسی گفت:

بگذر و بگذار این سخنان را ای پسر ابی طالب وبال کبر و خودبینی بنفس تو عاید خواهد شد نزدیک بیا تا ببینی که کدام از ما یک دیگر را خواهیم بقتل آوردن، نگاه آن حضرت عنان بغله «اسب ظ» را بجانب آن ملعون معطوف گردانید، ابن خلف لعین مبادرت کرده ضربتی حواله آن حضرت کرده امیر المؤمنین (ع) آن را در هوا گرفته بیک دست سپر داشت و بدست دیگر ضربتی زد بر دست راست او که با دوش انداخت و بجانب دیگر او آمده نیمه سر او را با یک دست دیگر پرانید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۰

بعد از آن قتال بالا گرفت تا جمل را پی کردند او افتاده روی آن صحرا بخون اعدا گلگون شده و جمل و اصحاب و أنصار او همه مخدول و منکوب گشتند، و ناله و مصیبتا در بصره برای کشتگان بفلک میرفت، و آواز و نوحه ایشان بعیوق میرسید، و لشکر مخالف در جمل

سی هزار سوار بود از آن جمله شانزده هزار و هفتصد و نود آدمی بقتل آمد که بیشتر از نصف باشد، و لشکر امیر المؤمنین (ع) بیست هزار مرد بود یک هزار و هفتاد مرد شهید شد.

و محمد بن طلحه معروف بسجاد با پدرش بجنگ بیرون آمده بودند و امیر المؤمنین (ع) فرموده بود که هر که بوی برسد باید او را بقتل نیارد شاید که از این پیشیمان شود و شعار أصحاب آن حضرت در آن روز حم بود پس از لشکریان آن حضرت شریح بن اوفی عبسی بوی رسیده نیزه رسانید بعد از آن او گفت: حم اما نیزه کار خود کرده بود بعد از آن شریح بیٹی چند گفت مضمون آنکه:

متفرق ساختم خصم را از گرد خود و شکافتم به نیزه جیب قمیص خصم را و او بر زمین هلاک افتاد، و این از برای آن بود که او تابع امیر المؤمنین (ع) نبود و هر که تابع حق نباشد آخر پیشیمانی خورد، تو بیاد من دادی حم را بعد از آنکه من نیزه رسانیده بودم و او کار خود کرده پس چرا حم را پیش از آن نگفتی.

بعد از آن آن حضرت آمد بر سر او و فرمود: که این مردیست که کشت او را نیکوکاری که نیکوئی به پدر بجای آورده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۱

و در آن معرکه مالک بن اشتر رسید بعبد الله بن زبیر و بر هم زده عبد الله افتاد بر زمین و مالک بر بالای او، و عبد الله در آن زیر فریاد می کرد که بیائید مرا و مالک را بکشید، و از أصحاب جمل هیچ کس از این حال واقف نشد که اگر می دانستند که او مالک اشتر است او را البته می کشتند بعد از آن عبد الله از دست او خلاص شده گریخت.

چون آن حرب تسکین یافت و هر کس بگوشه بیرون رفت عایشه به بصره رفت روزی عمار یاسر با مالک اشتر رفتند به پیش عایشه، عایشه پرسید از عمار که با تو کیست؟ گفت: مالک اشتر گفت: تو بودی که با عبد الله آن کردی؟ گفت: بلی اگر من پیر نمی بودم و قوت وفا می کرد من او را میکشتم و مسلمانان از دست او راحتی می یافتند، عایشه گفت: آیا تو نشنیدی قول رسول الله (ص) که: مسلم را میباید که مقتول نسازند مگر از کفر بعد از ایمان، یا از زنا بعد از احسان، یا بواسطه قتل نفسی که حق سبحانه و تعالی آن را حرام گردانیده؟ مالک گفت: یا ام المؤمنین ما بیکی از این سه چیز قتال میکنیم. و از زر منقول است که گفت من از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که می فرمود که: من کندم چشم فتنه را، و قتالی که در نهر و جمل واقع شد اگر نه خوف آن بودی که مردم ترک عمل نمایند من اخبار میکردم شما را بآنچه جاری شده بر زبان پیغمبر شما برای آن جماعتی که با ایشان مقاتله کردند از ثواب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۲

جمیل و اجر جزیل که مؤمنان و قاتلان ایشان مستبصر ضلالت ایشانند و هدایت خود. و گویند که جماعتی از قریش نزد معاویه حاضر بودند در یک وقتی و عدی بن حاتم نیز آنجا بود، عبد الله زبیر در آن میان بود گفت: ای معاویه بگذار که ما با عدی گفت و شنیدی کنیم، بزعم آنکه بر سبیل مطایبه او را از جواب عاجز سازند، معاویه گفت: سخن را با او کوتاه کنید و از این بگذرید، گفتند: باکی نیست ما را و او را با هم گذار، ابن زبیر گفت: یا با طریف کی باز چشم ترا کنده اند؟ گفت: از آن روز که پدر تو گریخت و به بدترین نوعی کشته شد، و مالک اشتر بر فرق تو زد که افتادی در زیر او و از آن گریختی، معاویه گفت: من نگفتم که کوتاه کنید شما نشنیده ابا کردید. زمخشری در ربیع الابرار آورده که جمیع بن عمیر گفت: من یک روزی نزد عایشه رفتم گفتم: أحب مردم بسوی رسول الله که بود؟ گفت: فاطمه؛ گفتم: از مردان میپرسم گفت: زوج او چنانچه سابقا سمت ذکر یافت، چه مانع آید او را از اینکه او در روز صایم بود و در

شب قایم، و احوال رسول الله در دست و دهان او بود، من گفتم پس چه چیز ترا بر این داشت، چون این شنید معجر را بر روی خود فرو کشید و گریسته و گفت: بر من این نوشته شده بود، و آنچه از او بوقوع آمده بود در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۳

روز جمل بسیار پشیمان بود اما پشیمانی را چه سود. روایت کنند که پیش از وفات عایشه از او پرسیدند که ترا پیش رسول الله دفن کنیم؟ گفت: نه زیرا که بعد از او فعلی ناشایست از من بوجود آمد. و حال مجمل حرب جمل این بود و هر که از آن حضرت تخلف نمود در ندامت افزود، چه رسول الله فرموده بود که: حق با اوست و هر که مخالف حق باشد بر باطل است، و آنکه بر باطل است دشمن رسول است، و دشمن رسول دشمن حق است، و دشمن حق کافر است و این واضح و لایح است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۴

و دیگر از حروب آن حضرت حرب صفین است

که مشتمل است بر وقایع عظیمه، و محتویست بر حوادث جسیمه که در آن دل‌های دلیران در اضطراب بود، و نفوس یلان در غرقاب گرداب و امیر المؤمنین (ع) با وجود اوراد شب که از جمله هزار تکبیر نماز سوی نماز فریضه از آن حضرت می‌شنیده‌اند. بنفس نفیس خود در لیله الهیر مرتکب جنگ شد و دمار از روزگار اشرار برآورد چنانچه مذکور می‌گردد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۵

چون صفوف قتال قایم شد از لشکر معاویه باغیه مخراق بن عبد الرحمن بمعرکه درآمده مبارز طلب کرد، از لشکر امیر المؤمنین (ع) مؤمل بن عبد الله را دید بیرون رفت چون بهم رسیدند شامی او را شهید کرده فرود آمد و سر او را برید و بر خاک کشید، و دیگر مبارز طلبید جوانی دیگر از آزد نام او مسلم بن عبد الله بیرون رفت شامی او را شهید کرد و با او نیز چنان کرد.

پس چون امیر المؤمنین (ع) چنین دید بیرون فرموده چنانچه او را شناخت و شامی ایستاده طلب مبارزت می‌کرد آن حضرت مبادرت فرموده ضربتی چنان بر گردنش زد که چند قدم سر او دور افتاد، وانگاه از مرکب فرود آمده سر او را گردانید چنانچه روی او بجانب آسمان بود، و باز سوار شده مبارز طلبید سواری دیگر بیرون آمد او را نیز بوی رسانید، و دیگری بعد از دیگری تا هفت سوار را سر از تن جدا کرده بر خاک مذلت انداخت.

مردم از او سرباز زدند و او را نمی‌شناختند، و معاویه را غلامی بود حرب نام و بسی شجاع و دلیر بود گفت بوی که: ویلک یا حرب بیرون رو بسوی این سوار و شر او را از من کفایت کن که چند شجاع را از جوانان من کشت که تو دیدی، حرب گفت: و الله که سواری را می‌بینم اگر تمام لشکر تو بمبارزت او بیرون روند اول ایشان تا آخر همه راز هر فنا می‌چشاند، و رخس تسلط و استیلا بر ایشان میدواند، اگر می‌خواهی بیرون روم اما جزم میدانم که او قاتل من است، و اگر دیگری بجای من فرستی اختیار از آن تست، معاویه گفت: تو بجای خود باش که نمی‌خواهم تو کشته شوی که من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۶

دیگری را می فرستم. و امیر المؤمنین (ع) چون شیر ژبان با شمشیر بران آواز هل من مبارز می داد و کسی را یارای آن نبود که بمبارزت آن حضرت بیرون آید، آنگاه مغفر را از سر مبارک برداشته متوجه لشکر خود شد، بعد از آن یکی از پهلوانان شام که او را کریب بن صباح می گفتند بمیدان در آمده مبارز طلبید، مبرقع خولانی بمبارزت او بیرون آمده شامی آن مرد نامی را شهید کرد، و دیگری بیرون آمده او را نیز شهید کرد.

و امیر المؤمنین (ع) چون دید که آن بد روزگار بغایت سواری دلیر با اقتدار است بنفس نفیس خود بیرون آمده در مقابله قباله وی درآمد و فرمود که: تو کیستی؟ شامی گفت: منم کریب بن صباح حمیری، امیر المؤمنین (ع) فرمود که ویحک یا کریب من ترا از حق تعالی بیم میکنم و از عذاب او می ترسانم و دعوت می نمایم ترا بکتاب الهی و سنت حضرت رسالت پناهی کریب گفت: تو چه کسی؟ فرمود که: منم غالب هر غالب علی بن ابی طالب بخدا که از این اندیشه باز گرد که تو فارس پهلوانی و از دلیران دورانی تا ترا باشد آنچه ما را باشد و بر تو بود آنچه بر ما بود و نفس خود را از عذاب الهی باز خر که معاویه غاویه ترا میکشد بجانب سقر؛ کریب تلقی ننموده گفت: نزدیک بیا اگر میل نبرد و دستبرد من داری، و شمشیر خود را بر گرد سر می گردانید و مبارزان را از آن می ترسانید، امیر المؤمنین (ع) در پیش او تاخته بعد از رد دو ضربه بیک ضربه سر او را همچو خیار دو نیم کرده بر خاک مذلت انداخت، و از او بحال حارث حمیری پرداخته و او را نیز مثل او ساخت، تا چهار کس از آن پهلوانان را بقتل آورد و این آیه می خواند که:

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ «ج ۲۱»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۷

بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ یعنی ماه حرام ماه حرام است اگر ایشان در ماه حرام قتل کنند شما نیز بعوض آن قتل نمائید و حرمتها را مساواتست، یعنی ترک حرمت شما در ماه حرام بدلت از ترک حرمت ایشان در آن ماه، پس هر که بر شما ظلم کند بابتدای مقاتله شما نیز جزای ستم بوی رسانید بمانند آنچه بر شما ستم کرده است، و بترسید از خدای تعالی و پرهیزکاری کنید و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) آواز داد که ای معاویه بیرون آی بمبارزت من و بیش از این عرب را بفتنه مینداز، معاویه غاویه گفت که: مرا بمبارزت حاجتی نیست چهار پهلوان عرب را بقتل آوردی بس است. در این اثنا شخصی از اصحاب معاویه لعین نام او عروه بن داود آواز داد که یا علی اگر معاویه بمبارزت تو بیرون نیامد باش بجای خود که اینک من آمدم، پس پیش آمده ضربتی راند بر امیر المؤمنین (ع) کارگر نیامد، آن حضرت بیک اشارت ضربت شر او را از خود کفایت کرد و فرمود که: برو زودتر بجهنم، و نزد قتل عروه اهل اسلام بر اهل شام تکبیر گفتند.

و شب در آمده هر یک بجای خود رفتند، روز دیگر امیر جمله مردان بمیدان درآمد چنانچه کسی او را شناخت و طلب مبارز نمود، عمرو عاص بی اخلاص ندانسته که شهبسوار دلدل سوار در میدانست و آن حضرت او را شناخت عمرو پیش آمد رجز گویان.

یا قاده الكوفة من اهل الفتن اضر بکم و لا اری ابا الحسن

ای کشنده کوفه که از اهل فتنه‌اند من می‌زنم شما را بشمشیر و در میان نمی‌بینم ابو الحسن را.

امیر المؤمنین (ع) در آن حالت دور می‌کرد مردم را از گرد لشکر خود این شنیده بوی باز گشت و فرمود که:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۸

ابو الحسنین فاعلمن و الحسن جاءک یقتاد العنان و الرسن

بدان البته که پدر حسن و حسین آمد ترا که بکشد عنان و رسن ترا بجانب خود و بکشد، عمرو امیر المؤمنین را شناخته اسب را بدو آورده پشت کرد، آن حضرت از عقب او تاخته نیزه در فضول زره او بند کرد او را از اسب انداخت، عمرو ترسید که فی الحال فرود می‌آید او را بقتل می‌آورد عورت خود را ظاهر ساخته هر دو پای خود را بالا کرد، آن حضرت روی مبارک از او گردانیده باز گشت بلشگر خود. و عمرو خود را بمعایه رسانید، و او این حال را از او دیده بر وی می‌خندید، عمرو گفت سبب خنده چیست و الله که اگر عوض من تو می‌بودی ترا بقتل می‌آورد و عیال ترا یتیم می‌گذاشت و مال ترا بنهب می‌برد، معاویه گفت: اگر تاب مزاح می‌آوردی با تو بجای می‌آوردم، او گفت مزاح دخل ندارد آیا کسی خود را از کشتن خلاص کند بهر وجه که تواند خون از آسمان ببارد؟ معاویه گفت: نبارد و لیکن موجب فزاحت ابد باشد که سالها این بد دلی را گویند، گفت: و الله که اگر تو میبودی و میدانستی که او علی بن ابی طالب (ع) است اقدام نمی‌نمودی بر او.

و دیگر از اصحاب معاویه غاویه فارس مشهور شجاع بود که نام او بسر بن أرطاة بود. مصنف رحمه الله میفرماید ابن بسر بن أرطاة لعنه الله سر لشکر معاویه غاویه بود که بیمن میفرستاد، و بدترین مردمان بود بعصیان الهی بخون ناحق ریختن، و هتک حرمت کردن، و عداوت رسول الله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۳۹

و آل او ورزیدن، و دین را گذاشتن، و عناد پیشه کردن، و کفر و تمرد و نفاق و تسلط شیوه ساختن، و فرق میانه حق و باطل نکردن، القصه جاهل فاسق درشت غلیظ بد خوی بدبخت سیاه روی قتالی بود. و ابن اثیر در تاریخ آورده که معاویه غاویه در سال چهلیم از هجرت این ملعون را فرستاد با سه هزار سوار بحجاز و یمن، او در راه آمد بمدینه و ابو ایوب انصاری که عامل امیر المؤمنین (ع) بود و در آنجا ساکن بود از آنجا گریخته بخدمت آن حضرت آمد بکوفه، و در آنجا کسی بآن ملعون مقاتله نکرد، و انصار را طلب کرده گفت که: شیخ من که با او عهد کرده بودم و پیمان بسته حال او چه شد؟ یعنی عثمان، بعد از آن گفت آن ملعون که اگر معاویه از من عهد نستاده میبود من یک متنفس را در اینجا زنده نمی‌گذاشتم.

و جابر بن عبد الله را طلبید که از وی بیعت بستاند او گریخته بخانه ام سلمه رفت، و او اشارت کرد که بوی مبیعه نکند «کند ظ».

و بسر ملعون از آنجا بیرون رفت بجانب مکه و أبو موسی اشعری از او ترسیده از آنجا گریخت که نکشد او را و در آنجا اکراه کرد مردم را بر بیعت.

و از آنجا بیمن رفت و عامل یمن از قبل امیر المؤمنین (ع) عبید الله بن عباس بود از آنجا گریخته بخدمت آن حضرت آمد بکوفه، و عبد الله بن عبد مدان حارثی را بجای خود در یمن گذاشت، بسر لعین آمده او را کشت با پسرش و دو پسر عبید الله بن عباس مقیم بودند

بنزد شخصی در بادیه ایشان را گرفته آورد حکم بکشتن پسران کرد شخصی که پسران پیش او بودند گفت بچه گناه این دو بیگناه را می کشی پس اگر البته

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۰

می کشی ایشان را اول مرا بکش، آن ملعون او را کشت، و بعضی گویند که جنگ کرد تا کشته شد.

زن او بیرون آمده گفت او را کشتی دست از ذریت بدار که هیچ کس ایشان را نکشته نه در زمان جاهلیت و نه در زمان اسلام، گوش نکرده آن دو پسر را کشت، زن گفت این چنین سلطنت نتوان کرد که طفل خورد و پیر بزرگ بی گناه را بکشند، و نزع رحم از دل خود کنند، و بی رحمی و عقوق پیشه کنند، و از خدای و رسول اندیشه نکنند این بد سلطنتی است.

و آن بسر لعین در آن راه بسیاری را از شیعیان امیر المؤمنین (ع) شهد شهادت چشاند، و چون این خبر بان حضرت رسید حارثه بن قدامه را با دو هزار سوار نامدار و وهب بن مسعود را با دو هزار سوار دیگر فرستاد بر سر او، و آن ملعون آن را شنیده از آنجا گریخت، و مادر آن دو طفل مقتول جویریة بنت فارط بود، و گویند که عایشه بنت عبد الله بن عبد المذان بود، چون آن دو طفل کشته شدند عقل از دماغ او پرید و سر و کار او بجنون کشید و چیزی نمی شنید و لا یزال در مراسم این ابیات خواندی.

یا من أحس بابنی اللذین هما کالدرتین تشطی عنهما الصدف

یا من احس بابنی اللذین هما قلبی و سمی فقلبی الیوم مختطف

یعنی ای آنکه بقتل آورد دو پسر کان مرا که ایشان مثل دو دردانه بودند که خالی ماند از ایشان صدف ای آنکه کشت دو طفلکان مرا که ایشان دل و جان و گوش و هوش من بودند پس امروز عقل و هوش و دل و جان از بر من رفته.

و چون خبر قتل ایشان بامیر المؤمنین (ع) رسید بغایت ملول شد و جزع شدید نمود، و بر بسر لعین دعای بد کرده فرمود که: «بار خدایا دین و عقل از او سلب کن» تیر دعای آن حضرت بر هدف اجابت آمده عقل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۱

و دین از او ربوده شد بعد از آن گشتی در کوچه و بازار و بیهوده گفتی، و شمشیری از چوب بدست نامبارک گرفتی؛ و خیکی پر باد کرده در پیش خود گذاشته این چوب بر او زدی تا بجهنم پیوست.

چون این امر بر معاویه استقرار یافت یک روزی عبید الله بن عباس رفت نزد آن شقی و بسر لعین را آنجا دید گفت که: من دوست میداشتم که زمین مرا برویاند نزدیک تو وقتی که آن دو پسر مرا میکشتی، بسر گفت: بستان این شمشیر مرا، عبید الله خواست که بستاند معاویه از او گرفت و گفت بسر را که: خدای تعالی ترا رسوا کرده پیر شده و خرف گشته و الله که اگر متمکن می بود از آن و قدرت مییافت ابتدا بمن میکرد عبید الله گفت بلی بعد از آن روی از او گردانید.

غرض که بسر این چنین پلیدی بود چون شنید که امیر المؤمنین (ع) در میدان معاویه غاویه را بمبارزت میطلبد و او امتناع می نماید، بسر پیش رفت که من بمبارزت او بیرون می روم شاید که او را بقتل آرم، و در میان عرب مشهور بود آن شوم، و غلامی داشت لاحق نام

این را با وی مشورت کرد گفت: اگر اعتماد بر قوت و قدرت خود داری بیرون رو بمبارزت، و الا بحال خود باش که این شجاع مرد افکن است و غلام این را گفت:

فانت له یا بسران کنت مثله و الا فان الليث للضيع أكل

متی تلقه فالموت فی راس رمحه و فی سیفه شغل لنفسک شاغل

یعنی پس تو ای بسر اگر مثل او هستی در شجاعت بیرون رو و الا پس بدرستی که او شیر بیشه شجاعت است که ضبع را خورنده است و از هم میدارند، هر گاه که تو بوی برسی مرگ تو در سر نیزه اوست و در شمشیر بران اوست شغل ضربتی از برای نفس تو که بآن شاغل باشد و اشتعال شراره حرب بآن نماید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۲

بسر گفت: ویحک آخر کار بهر حال میباید رفت بموت یا بقتل.

بعد از آن بسر لعین بمبارزت امیر المؤمنین (ع) بیرون آمد و سکوت اختیار کرد که آن حضرت او را نشناسد بواسطه آن حرکت که از او صادر شده بود، چون امیر المؤمنین (ع) نگاه کرد بسوی او بر او حمله کرد او از صدمه آن حمله از مرکب جدا شده بر پشت افتاد و پایها را برداشته عورت پلیدش باز شد آن حضرت روی مبارک از آن لعین گردانیده بازگشت، بسر فی الحال برجسته مغفر از سر نامبارکش افتاد، أصحاب آن حضرت فریاد کردند که یا امیر المؤمنین این بسر بن ارطاة است، آن حضرت فرمود که بگذارید او را که لعنت خدای تعالی بسان برگ درختان بر او ریزان است. پس معاویه غاویه بر او نیز خندید و گفت: باکی نیست این شیوه‌ایست که عمرو عاص بر روی کار آورده.

جوانان کوفه فریاد کردند که ای اهل شام قباحت فرجام حیا مانع شما نمیشود، و شرم از خدای و خلق ندارید که تعلیم از عمرو عاص گرفته در حروب که معارک مرد آزما است عورت خود را باز میکنید؟

در اول بسر بر عمرو میخندید در آخر عمرو بر او همان شیمه میورزید، و از آن معرکه خوف و ترس بسیار بر اهل شام راه یافت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۳

و عثمان را مولی بود احمر نام بیرون آمده طلب مبارزت کرد کیسان که مولی امیر المؤمنین (ع) بود در مقابله او بیرون رفته مقاتله کرد بدست احمر بد گهر کشته شد، آن حضرت فرمود که: خدای تعالی مرا بکشاد اگر من ترا نکشم، بعد از آن بر او حمله برده یک ضربت بر سر او رسانیده آن را رد کرد، آن حضرت نزدیک او شده جامه او را گرفته بزور بازوی صفدری او را از خانه زین ربود چنان بر زمین زد که خورد و خمیر شد.

بعد از آن اهل شام شوم هجوم و غلو کردند، و آن حضرت در میان آن نابکاران می‌گشت و میکشت تا از اصحاب خود دور افتاد، امام حسن (ع) فرمود که: یا امیر المؤمنین سعی کن که بأصحاب خود نزدیک شوی و بدان طرف میل میفرمای، فرمود که: ای پسرک من امروز پدر ترا کاری افتاده و بجان کوشش مینماید و باکی ندارد که او بر موت واقع شود یا موت بر او واقع شود یا واقع گردد.

و معاویه غاویه را غلامی بود حریت نام و بغایت سوار پهلوان بود، و معاویه او را تحذیر میکرد و می ترسانید از آنکه در مقابله امیر المؤمنین (ع) بیرون رود و تعرض نماید، و آن حضرت بطریقی بیرون فرمود که حریت او را نشناخت، عمرو عاص گفت به حریت که: این سوار که در میدانست حاضر باش که ترا شربت موت بچشاند، و عمرو میدانست که او امیر المؤمنین (ع) است و تصریح نکرد که کیست، حریت مغرور گشته بر آن حضرت حمله کرد، آن حضرت چنان زد ضربتی بر سر او که نیمه سر او با نصف سینه اش پرانید، او بر خاک هلاک افتاد، و معاویه لعین از آن بغایت غمگین شد، و گفت بعمر و گفت:

تو او را مغرور ساخته بکشتن دادی و نگفتی که او کیست.

و عباس بن ربیع بن حارث هاشمی از لشکر آن حضرت بیرون رفت و از لشکر معاویه سواری

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۴

در مقابله او بیرون آمد و با هم گردیدند عباس چنان زد که او را دو نیم ساخت، نعره تکبیر از لشکر امیر المؤمنین (ع) برآمد.

و عباس بر مرکب او سوار شده مبارز طلب کرد، معاویه گفت: هر که بمبارزت او بیرون رود او را این مقدار میدهم.

دو مرد از لخم یمن برخاستند که ما میرویم بمقاتله او، معاویه لعین گفت که: هر کدام از شما که سبقت کند در قتل او این مال از آن او باشد و آن دیگر را مثل این بدهم، پس هر دو بیرون شتافتند و بانک بر عباس زدند و او را بمبارزت طلبیدند؛ عباس گفت: شما توقف کنید تا من بروم و از صاحب خود دستور بطلبم و بسوی شما بازگردم، آمد نزد امیر المؤمنین (ع) از برای رخصت آن حضرت فرمود که: جامه و سلاح و مرکب خود را بمن بده تا من کار اینها را بسازم، جامه و اسلحه او را پوشیده بر مرکب او سوار شد و در مقابل اینها در آمد گفتند که: از صاحب رخصت طلبیدی؟ جهت بیرون آمدن از کذب خواند که **أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ** یعنی دستوری داده شد کارزار کردن مر آنان را که کافران با ایشان مقاتله میکنند تا قتل کنند بسبب آنکه ستم رسیده‌اند و جفای دشمنان بسیار کشیده، و بدرستی که خدای تعالی بر یاری دادن ایشان هر آینه تواناست.

یک مرد از ایشان پیش آمد آن حضرت چنان بر تهی‌گاه او زد که او را دو نیم ساخت او گمان برد که خطا شده خواست که حرکت کند اسب بحرکت در آمد دو پاره او از دو جانب اسب در افتاد، و اسب او بلشکر امیر المؤمنین آمد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۵

و آن دیگر را نیز بصاحب رسانید، بعد از آن ساعتی در میدان گردیده رجوع فرمود بلشکرگاه خود، معاویه غاویه دانست که او امیر المؤمنین (ع) بود گفت: زشت گرداناد خدای تعالی لجاج را که او نشسته بود او را بر پای کردم سوی آنکه مخدول شدم دیگر چیزی نمی‌بینم، عمرو عاص گفت: آن دو مرد لخمی مخدولند نه تو، معاویه گفت: تم زن ای مرد که این زمان زمان تو نیست، عمرو گفت: اگر زمان من نیست پس خدای تعالی بر آن دو مرد رحمت کند و گمان میبرم که رحمت نخواهد کرد.

و از وقایع عظمی و حوادث کبری آن لیلۃ الہریر بود

که شہسواران معرکہ دین و نامداران عرصہ یقین دشت صفین را از خون یلان و پهلوانان بی‌دین رنگین ساخته بودند، و بسنان جان‌ستان دمار از روزگار آن اشرار برآورده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۶

و از غرایب آن شب آنکه امیر المؤمنین (ع) با وجود اوراد مقررہ مستمره او هر نابکاری را که بذو الفقار آتش بار میگذرانید یک نعره تکبیر بگوش اهل معرکه میرسانید آن شب شمرند پانصد و بیست و سه تکبیر از آن حضرت شنیده‌اند که پانصد و بیست و سه کس را بدست خود در آن شب کشته انداخته.

و از علامات کشتگان آن حضرت در آن شب در روز معلوم بود چه ضربات همه بر یک و تیره بود، اگر بر طول زده بود دو قد راست کرده، و اگر بر عرض زده بود دو نیم راست شده.

و گویند از بسیاری خون که در آن شب بر درع آن حضرت فرو میریخت بواسطه ثقل نیفه زره خود را گشود. ابن طلحه آورده که از کثرت احوال قتال آن شب و اشتعال نار آن حرب اسنة اقلام و السنه أقوال از شرح آن حال عاجز است، و در تحقیق حقیقت آن احتیاج نیست بهیچ وجه استدلال فما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۷

و چون طایر ظلمت شب بال خود را فرو گذاشت، و مرغ روز سر از افق مشرق برداشت، بحد عد درآورده سی و شش هزار کس از طرفین کشته شده بودند مصنف کتاب فتوح این چنین نقل کرده و العهده علیه.

و این وقایع مذکوره با صعوبت احوالش نسبت به بقایای وقایع صفین مثل قطره‌ایست از سحاب و مهره‌ایست از سحاب. مؤلف رحمه الله میفرماید که: در صبیحه این شب أصحاب امیر المؤمنین (ع) احتیاط کردند دیدند که امارات فتح و نصرت و علامات غلبه و ظفر از قبل مالک اشتر شده رضوان الله علیه، و جماعتی که با وی بوده‌اند، و چون امیر المؤمنین (ع) اشراف اشتر را بر ظفر ملاحظه فرمود و دیگر از لشکر مدد فرستاد. عمرو عاص بی‌اخلاص گفت بمعاویه غاویه: مرا در این وقت اندیشه بخاطر آمده که امید آن دارم که موجب تفرقه آن جماعت شود و ما از این مشقت خلاص شویم، معاویه گفت: آن چیست؟ گفت.

بیائید تا مصحفها را برداریم و ایشان را بکتاب الهی دعوت کنیم، معاویه گفت: این اندیشه تو صوابست مصحفها را برداشته ایشان را بکتاب خدای تعالی خواندند، و قرا که این مشاهده کردند دست از قتال بازداشتند، هر چند امیر المؤمنین (ع) فرمود که این از حيله و مکر عمرو عاص بی‌اخلاص است، و فرار و گریز از حربست، و ایشان از رجال قرآن نیستند که ما را بآن میخوانند، قبول نکردند و گفتند:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۸

بفرست و مالک اشتر را بازگردان از قتال، و الا ما بتو جنگ میکنیم و میکشیم یا تسلیم میکنیم ترا بسوی ایشان، آن بدبختان بر این مصر شدند.

تا آن حضرت فرمود که اشتر را بازگرداند، اشتر گفت که: فرموده ایشان متبع است اما محل این نیست، چه من اشراف بر فتح پیدا کرده‌ام، صورت حال و اختلاف قوم را گفتند، بناچار بازگشت و زبان ملامت و سب و طعن بر آن قراء سفهاء بی‌حقیقت دراز کرد، و ایشان نیز درشت گفتن با وی آغاز کردند، و بر روی دواب یک دیگر میزدند، و هر چند که منع کردند ایشان در آن غی ضلالت مانده، و در تیه بغی حیران شده بودند، و بواسطه کثافت طبع آن دو نان آن را از ایشان قبول نکردند، تا اشتغال نار حرب فرو نشست.

آنگاه آن حضرت پرسید که شما از رفع مصاحف چه چیز اراده کردید؟ گفتند: خواندن شما را بآنچه در او هست و حکم بر مضمون آن کردن بآن که ما حکمی را نصب کنیم و شما نیز حکمی تعیین کنید تا آن هر دو نظر کنند در این امر و آنچه حق است در مرکز خود قرار دهند امیر المؤمنین (ع) بعد از آن دانانید ایشان را بآنچه در طی اقوال و افعال ایشان بود از مکر و فریب و حيله و خداع، ایشان از خباثت طبع و ناپاکی اصل آن را از آن حضرت قبول نکردند، و اجابت نمودند، و لازم ساختند که سوی از این محیص و مفر دیگر نیست، این قضیه را چون چاره نبود أمر بر این قرار یافت.

معاویه لعین عمرو عاصی را نصب کرد، و امیر المؤمنین (ع) عبد الله بن عباس را تعیین فرمود، قوم موافقت نکردند گفتند: هیچ فرق نیست میان تو و او، فرمود که: پس ابو الاسود را قبول کنید ابا کردند، أبو موسی اشعری را اختیار کردند آن حضرت فرمود که او مستضعف است و با غیر ما دوست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۴۹

است گفتند: لابد است از او، آن حضرت فرمود: که چون ابا میکنید پس باد کنید آنچه گفتیم و گفتید.

و اختیار کردن ابو موسی از فریب عمرو بود که بوی ساخته بودند که آن حضرت را عزل کند و معاویه را نصب نماید، این احوال در کتب سیر و تواریخ مشهور است، و این کتاب گنجایش تفصیل آن ندارد، غرض وصف مواقف امیر المؤمنین (ع) بود، و نجدت و شجاعت آن حضرت، و جفا که او از دو نان کشیده و تعدید مناقب و ذکر مدایح او صلی الله علیه و آله و ملخص آن مذکور میگردد که:

معاویه غاویه وقتی که عزم جزم کرد بر قتال امیر المؤمنین (ع) آن حال بچه کیفیت بود آورده‌اند که بخاصان و اهل اعتماد خود مشورت کرد در باب قتال بآن حضرت، ایشان گفتند که: این امر عظیم است و کار جسیم، بی مشورت و مصلحت عمرو عاص صورت نبندد که او یگانه عصر است در حيله و مکر، و دل‌های اهل شام با اوست، و او فریب دهنده است نه فریب خورنده، معاویه گفت راست گفتید و لیکن او از دوستان و یک رنگان علی است میترسم که از این امتناع نماید، خواص آن بی‌اخلاص گفتند: او را بمال و مصر فریب ده، آن را تلقی نموده. نامه نوشت بعمر و عاص که: این نامه‌ایست از معاویه بن ابی سفیان که او خلیفه عثمان بن عفان بود، که او امام مسلمانان و خلیفه رسول الله (ص) و ختن و صاحب جیش او بود، بواسطه عدم ناصر و کثرت خاذل که خانه او را محاصره کرده بودند به تشنگی و ظلم در محارب مقتول شد باسیاف فسقه، بسوی عمرو عاص صاحب رسول الله (ص) و ثقه و امیر لشکر او بذات السلاسل صاحب رأی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۰

تدبیر آرای: اما بعد مخفی نخواهد بود بر تو که دل‌های مؤمنان از قتل عثمان بن عفان سوزان و بریانست، و همسایه او بواسطه حسد و بغی و امتناع او از نصرت و معاونت فرو گذاشت کرد تا در محراب کشته شد، پس مصیبتی و چه مصیبتی که عام است بر مردمان و بر همه ایشان فرض عین بلکه عین فرض که طلب خون او از قتله او کنند، اکنون من ترا دعوت میکنم بحظ أجزل و نصیب او فراز حسن مآب بقتال کسی که قتله او را جای داد، و رضا باین امر نمود و خدای تعالی جای دهد آن مقتول مظلوم را در جنت المأوی؛ و السلام. بعد از آن عمرو عاص نامه نوشت بمعاویه غاویه در جواب آن که: این آن نامه‌ایست از عمرو بن عاص صاحب رسول الله بسوی معاویه بن ابی سفیان. اما بعد نامه تو بمن رسید خواندم و مضمون آن را دانستم: اما آنچه مرا دعوت کرده بآن از کندن ربقه اسلام از گردن من و سرگشتگی در باره ضلالت با تو اعانت کردن من ترا بر باطل و تیغ انتقام کشیدن از نیام در روی علی بن ابی طالب (ع) و این امر بس عظیم است، چه او برادر بجان برابر و وصی و وارث و قاضی دین و منجز وعد رسول الله است (ص) و زوج دختر نیک اختر اوست که

سیده نساء عالمیانست و پدر دو سبط نبی است که بهترین جوانان اهل جنان اند. فاما آنچه گفتی که: تو خلیفه عثمانی راست گفتی، و لیکن امروز چون روز معلوم است عزل تو از خلافت چه بدیگری بیعت کرده‌اند، و خلافت تو زایل شده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۱

و اما آنچه تعظیم کرده مرا بآن، و نسبت داده بمن از صحبت رسول الله و صاحب جیش او گفته مرا فریب نمیتوان داد بتزکیه، و من از ملت میل نمیکنم بسبب فریب بغیر آن. و اما آنچه نسبت کرده به ابو الحسن (ع) برادر رسول الله است و وصی او به بغی و حسد، و صحابه را فسقه گفته، و زعم تو آنست که ایشان باعث بوده‌اند بر قتل او، این کذب محض است و غوایت ظاهر. و یحک ای معاویه آیا تو نمیدانی که ابو الحسن بذل فرمود نفس خود را برای رسول الله که شب غار بر فراش او خسبید، و او سابق بود بر همه کس در اسلام و هجرت. و رسول الله در باره او فرموده که:

«هو منی و انا منه و هو منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی»

. و دیگر در روز غدیر خم فرموده که:

«من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

و دیگر در خیبر رأیت داد بر وجهی که مذکور شد. و در روز طیر گفت: بار خدایا احب خلق را بمن برسان چنانچه گفته شده. و در روز نصیر فرمود که:

«على امام البررة و قاتل الكفرة الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله»

. و دیگر فرمود در آن روز که: على وليكم بعدى، و على جميع المسلمين

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۲

و دیگر فرمود که:

انى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى.

و دیگر فرمود که:

انا مدينة العلم و على بابها،

و ای معاویه تو میدانی که حق جل و علا آیات متلوات در شأن او نازل گردانیده که هیچ کس با وی مشارکت ندارد در آن آیات مثل: يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ نَدَّوْا إِلَيْكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ دِيْغَرُ أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ دِيْغَرُ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ دِيْغَرُ قُلٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. و دیگر رسول الله فرمود که:

اما ترضی ان یكون سلمک سلمی و حربک حربی و تكون أخی و ولیی فی الدنيا و الآخرة، یا أبا الحسن من أحبک فقد أحببنی، و من ابغضک فقد أبغضنی، و من أحبک أدخله الله الجنة، و من أبغضک أدخله الله النار.

و جواب نامه تو ای معاویه اینست، و نیست کسی که او را عقل و دین باشد از این مزخرفات تو فریب خورد، و السلام. چون نامه او بمعاویه رسید نامه نوشت و در او درج کرد عرض اموال و ولایات و در آخر نامه این ابیات نوشت:

جهلت و لم تعلم محلك عندنا فأرسلت شيئا من خطاب و لا تدرى
فتق بالذی عندی لك الیوم أنفا من العز و الاكرام و الجاه و النصر

«ج ۲۲»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۳

فاکتب عهدا ترضیه مؤکدا و اشفعه بالبذل منی و بالبر

یعنی جاهلی تو و نمیدانی محل قدر خود را نزد ما که فرستاده چیزی را از خطاب و در نامه درج کرده که ندانسته، پس واثق شو و اعتماد نمای آنچه نزد منست از برای تو در این روز از عزت و اکرام و جاه و نصرت، پس نوشتم عهدنامه بتو که بیسندی آن را که مؤکد ساخته‌ام که مشعوف و مرغوب تست از بذل و احسان که از جانب خود در آنجا درج نموده‌ام. عمرو جواب آن نوشت:

ابی القلب منی ان اخادع بالمکر بقتل ابن عفان اجر الی الکفر

یعنی دل از من قبول نمی‌کند که فریب خورم باین مکر که بواسطه قتل ابن عفان سررشته من منجر شود بکفر، و دیگر شعری چند نوشت و از او مملکت مصر را طلب کرد، معاویه نوشت که قبولست و بوی فرستاد: بعد از این عمرو در این فکر و اندیشه فرو رفت و ندانست که چه میباید کردن خواب از او گریزان شد و خورد از او رمیده گشت، و خود را در ورطه امید و بیم انداخت تا آخر دنیا را بر آخرت اختیار کرد.

چون او را این عشق غالب شد گفت با وجود این با غلام خود وردان نام مشورت کن که غلامی عاقل و زیرک است، با وی در این امر مشورت کرد، وردان گفت که: با علی است آخرت باقی و دنیای فانی با وی نیست و آنچه باقی میماند اینست، و با معاویه است دنیای فانی و آخرت باقی با او نیست و دنیا با هیچ کس وفا نکرد و نخواهد کرد هر کدام از این دو که خواهی اختیار کن، عمرو تبسمی کرد بییتی چند خواند مضمون آنکه.

رأی وردان صوابست و فطنت او صحیح است از آنچه گفت در این باب اما من دانسته هدایت را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۴

بضاللت بدل کردم از جهت عیش و شرف دنیا که در دنیا بسختی معیشت کردن مطبوع طبع نمیباشد. بعد از آن بار بست بجانب معاویه پسرش عبد الله و وردان او را منع کردند ممتنع نشد، چون بدروازه شام و عراق رسیدند وردان گفت که: طریق عراق طریق آخرتست و طریق شام طریق دنیا پس هر کدام که میخواهی اختیار کن گفت: طریق شام اختیار کردم. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که، سخنان عبد الله و وردان بازنداشت عمرو را از طریق شیطان و کشید او را بعذاب نیران، و آخرت را بدنیا فروخت، و حسرت و ندامت برای خود اندوخت.

و از جمله آثار مذمومه و افعال میشومه او آن بود که امر برفع مصاحف نمود تا خوارج بر امیر المؤمنین (ع) خروج کردند، و از طریق مستقیم گردیدند و لازم ساختند بر آن حضرت رضا بتحکیم و آن نبود مگر بامر شیطان رجیم، و بعمل آوردند آرای مدخوله، و سلوک نمودند در ضلالت باطله.

و مذکور می‌گردد چیزی از احوال خوارج و استیصال ایشان و آنچه جاری گشته بر ایشان بسبب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۵

جزای کفر ایشان که از بقایای حرب صفین بودند. از آن جمله در این حرب کشته شد أبو الیقظان «عمار بن یاسر رضوان الله علیه» و روایات صحیفه وارد است که پیغمبر (ص) فرمود که: عمار بن یاسر پوست میان هر دو چشم من است فته باغیه او را بقتل آرند. و در صحیح مسلم از ام سلمه روایت کند که رسول الله (ص) فرمود مر عمار را که: بکشند ترا گروه باغیه. ابن اثیر رحمه الله آورده که: عمار بن یاسر بیرون رفت بر جماعت مردم و گفت: بار خدایا تو میدانی که اگر من میدانستم که رضای تو در آنست که من خود را در این دریا افکنم می‌افکنم، و اگر میدانستم که رضای تو در آنست که سر شمشیر خود را بشکم خود نهم و قوت کنم تا از پشت من بیرون رود می‌کردم، و نمی‌دانم امروز عملی را که نزد تو پسندیده‌تر باشد از جهاد این فاسقان و اگر میدانستم عملی را که از این پسندیده‌تر میبود نزد تو آن می‌کردم، و الله که اگر من قومی میدیدم که باتفاق ایشان میزدیم شما را آن نوع زدنی که شک اهل باطل زایل میشد می‌زدیم، و الله اگر بزنند ما را تا برسیم بکناره عالم هر آینه میدانیم که ما برحقیم و ایشان بر باطل.

بعد از آن گفت: کسی که طلب رضا حقتعالی میکند رجوع نکند از این جا بمال و ولد خود پس جماعتی آمدند عمار گفت: این قوم قصد ما دارند بآن که طلب خون عثمان میکنیم، و الله که مراد اینها طلب خون او نیست و لیکن ذوق دنیا و شوق طول امل و حظ آن در آن جا ایشان را بر آن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۶

میداشت، و می‌دانستند که هر گاه ملازم حق شوند و ملاحظه آن نمایند آن حایل خواهد شد میان ایشان و آنچه آرزوی ایشانست از حکومت و استیلا، و ایشان را سابقه نیست که بواسطه آن مردم اطاعت ایشان کنند، و حکم ایشان را گردن نهند، پس فریب می‌دهند اتباع خود را بآن که میگویند امام ما بظلم کشته شده تا باشد بوسیله این سلاطین شوند، و بآرزوی خود برسند، و اگر این شبهه پیشه نکنند دو کس از مردم تابع ایشان نمی‌شود، بار خدایا اگر نصرت می‌دهی ما را بسا که مثل ما را نصرت داده، و اگر امروز برای ایشانست پس مهیا ساز از برای آن جماعت عذاب الیم را بعوض آن ناحق و حدی که در میان بندگان تو احداث نموده‌اند.

بعد از آن عمار با جماعتی دوستان روان شد و نگذشت بهیچ وادی از اودیه صفین الا که تابع او شدند از اصحاب سید المرسلین که آنجا بودند.

تا آمد نزد هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص؛ و او صاحب رایت امیر المؤمنین (ع) بود گفت: با هاشم هیچ خوفی و ترسی هست خیری نیست در کسی که از جنگ ترسد، سوار شو، او سوار شد و میگفت که:

خائف محل گریز می‌خواهد و علاج حیات می‌نماید.

عمار گفت که: برو ای هاشم که بهشت در تحت ظلال سیوف است، و موت در تحت اطراف أسل، و بدان که درهای آسمان گشوده‌اند و حور العین خود را آراسته کرده‌اند، الیوم ألقى الاحبۃ محمدا و حزبه، امروز روز ملاقات دوستان است و اتباع او.

این می‌گفت و می‌آمد تا نزدیک بعمر و عاص شد و گفت: ای عمرو دین را بمصر فروختی و بدست خود خود را سوختی، تبا لک، گفت: نه و لیکن طلب خون عثمان میکنم، عمار گفت: من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۷

گواهی می‌دهم بر علم خود که در باره تو دارم که طلب نمی‌کنی از این فعل که می‌کنی چیزی از برای رضای حق تعالی و تو اگر امروز کشته نشدی فردا خواهی مرد و از این جان نخواهی برد، پس نظر کن که مردم را اجر میدهند بقدر نیات ایشان، نیت چه خواهد بود از برای اجر فردا، تو صاحب این رایت بودی سه نوبت با رسول الله (ص) این نوبت چهارم است باین رسوائی، این نه نیکوکاری و پرهیزکاری است، بعد از آن بقتال اشتغال نمود و باز نگشت تا شهید شد رحمه الله علیه حبه بن جویین عرنی گوید که: گفتم حذیفه بن یمان را که برای ما حدیثی بگو که از فتنها می‌ترسیم، گفت: بر شما است ملازم شوید گروهی را که در او ابن سمیه باشد زیرا که پیغمبر (ص) فرمود که فئه باغیه او را بقتل آرند از راه راست برگشته باشند، پس گروهی که او در آن میان باشد آن حق خواهد بود، و دیگر فرمود که آخر روزی او شیری باشد رقیق ممزوج.

حبه گوید که: من در روز قتل او حاضر بودم، عمار گفت: بروید و آخر رزق مرا بیارید، رفتند و قدحی از آن شیر آوردند و خورد و بمعر که رفته حرب کرد تا کشته شد.

و ابو العادیه مزنی نیزه رسانید بوی و او را انداخت از مرکب، و در آن روز عمار نود و چهار ساله بود، چون بزمین افتاد مردی آمد که سر او را از تن جدا کند ابو العادیه لعین مزاحم او شد که من او را انداخته‌ام من جدا می‌کنم و میان ایشان خصومت شد، عمرو عاص بر این اطلاع یافته گفت: برای رفتن بدوزخ سوزان این مقدار خصومت در کار نیست، معاویه این را شنید گفت: ای عمرو من ندیده‌ام مثل آنکه تو میکنی و می‌گوئی، مردم جان خود را پیش ما

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۸

می‌بازند و تو با ایشان می‌گوئی که خصومت شما برای دوزخ است، عمرو گفت: و الله که چنین است و تو می‌دانی و من دوست داشتم که می‌مردم پیش از این حال به بیست سال. و در مناقب خوارزمی آورده که خزیمه بن ثابت انصاری در جمل حاضر شد و شمشیر نکشید، و در صفین نیز بود این چنین و میگفت که: من در عقب امام نماز نخواهم گذارد تا عمار کشته شود و ببینم که کدام طایفه او را می‌کشند که من شنیدم از رسول الله (ص) که: گروه باغیه او را بقتل آرند، چون عمار شهید شد خزیمه گفت که: مراسم نماز در خلف امام بعد از آن قتال کرد تا کشته شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۵۹

و از علقمه و اسود روایت می‌کند که ما رفتیم نزد ابو ایوب انصاری و گفتیم یا ابا ایوب حق سبحانه و تعالی ترا گرامی فرمود به پیغمبر خود که الهام کرد براحله وی که بر در خانه تو بزانو درآمد، و آن حضرت مهمان تو بود باین فضیلتی که حق سبحانه و تعالی بتو آرزانی داشته که خبر کن ما را از بیرون رفتن تو با علی بن ابی طالب گفت: سوگند یاد می‌کنم برای شما که رسول الله (ص) در این خانه بود که اکنون شما هستید، و نبود در خانه غیر آن حضرت و امیر المؤمنین (ع) که بر راست او نشسته بود و من که بر جانب چپ او بودم و

أنس که در پیش وی ایستاده بود، ناگاه در حرکت کرد فرمود بأنس که: به بین چه کس است، أنس بیرون رفت آمد که عمار است فرمود که: در بگشا که او طیب و مطیب است، او در گشوده عمار به اندرون آمد و بر رسول الله سلام کرد، آن حضرت او را مرحبا گفته فرمود که: زود باشد بعد از من که در میان امت من اختلاف افتد و شمشیر در میان ایشان درآید و بعضی بعضی را بکشند و میان ایشان بی‌زاری پیدا شود، پس هر گاه که این چنین بینی بر تست که دست از این أصلع که بر یمین من است برداری که او علی بن ابی طالب است؛ و اگر سلوک نمایند همه مردم بوادی، و علی تنها بوادی سلوک نماید تو مردم را بگذار و پی او برو که او ترا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۰

باز نخواهد داشت از هدایت، و دلالت نخواهد کرد ترا بضاللت، ای عمار طاعت علی طاعت منست و طاعت من طاعت حق تعالی. و روایت کنند که او یس قرنی رحمه الله با امیر المؤمنین (ع) بصفین آمده آنجا شهید شد و فضل و شرف او مشهور است که رسول الله (ص) فرموده که من نفس رحمان از جانب یمین می‌شنوم و روایت است که او یس قرنی چون دید لشکر امیر المؤمنین (ع) را وقتی که قصد حرب معاویه داشت پرسید که این چه لشکر است تعریف کردند گفت: پس جهاد حاضر شد جایز نیست از این تخلف کردن، با ایشان رفت و قتال کرد تا کشته شد. مرویست که عبد الله بن عمرو بن عاص: در عهد رسول الله (ص) بغایت زاهد و عابد بود تا غایتی که اشتغال از زن نموده بود و بصیام و قیام مشغول شده، تا یک روزی عمرو از زن پسر پرسید که حال تو با او چیست گفت: عبد الله مرد نیک است لیکن ترک دنیا کرده، عمرو این سخن را به پیغمبر عرضکرد، آن حضرت او را طلب فرموده گفت ای عبد الله آیا روزه می‌داری در روز؟ گفت: بلی، گفت: شب برمیخیزی برای نماز؟ گفت: بلی، آن حضرت فرمود که: من روزه می‌دارم و افطار می‌کنم، و شب برمیخیزم و خواب هم می‌کنم، و با زنان نیز صحبت می‌دارم، ای عبد الله پروردگار ترا بر تو حق است، و چشم ترا بر تو حق است، و عرس ترا بر تو حق است، و زن ترا بر تو حق، پس حق صاحب حق را باید داد.

و عبد الله در جنگ صفین با پدر حاضر شد او را امر بقتال نموده از آن امتناع نمود و گفت:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۱

چگونه من قتال کنم و حال آنکه از عهد رسول الله چیزی چندست که تو می‌دانی، عمرو گفت که: سوگند می‌دهم بتو که آیا عهد رسول الله نبود که گفت بتو که اطاعت کن عمرو را؟ گفت: بلی، گفت: پس من امر می‌کنم ترا بقتال، پس او از این شبهه باطله از راه رفته شروع بقتال نمود.

و روایتست که بعد از آن بدو شمشیر جنگ میکرد و وصف الحال خود را در بییتی چند آورده در این باب. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: حدیث عبد الله بن عمرو آوردم تا واضح گردد بر تو غلط این جماعت در تأویل أهواء باطله در حول ایشان در کفر و فسق بکلمات واهیه، این عبد الله از زهاد زمان بود؛ و آن حضرت او را امر کرد بطاعت پدر همچنان که وارد شده، و او خود روایت کرده از رسول الله (ص) که گروه باغیه عمار را بقتل آرند و احساس نکرده که طاعت پدر متبع است گاهی که بخیر و طاعت فرماید نه از برای مخلوق در عصیان خالق، و او هم خود روایت میکند که اول کلام أبو بکر وقتی که مرتکب خلافت شد این آیت بود **وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا** پس در معصیت حق اطاعت پدر نباید کرد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۲

و همچنین روایت کند در مسند از عباده بن صامت که من شنیدم از ابی القاسم (ص) که می‌فرمود:

زود باشد که جماعتی بعد از من والی امور شما شوند که شناسائی دهند شما را چیزی که منکر باشید، و منکر باشند چیزی را که شناسید و دانید، پس طاعتی نیست آن کس را که عصیان حق تعالی کند، پس عصیان مورزید و با خدای تعالی راست باشید.

و این چنین است حال هر کس که با امیر المؤمنین (ع) عناد ورزید.

چه بعضی از ایشان او را می شناختند و فضل و شرف و سابقه و علاقه او با رسول الله می دانستند لیکن حب دنیا بر ایشان غلبه کرده دنیا را بر آخرت اختیار کردند و نصیب آجل را بعاجل فروختند، و وبال و نکال ابدی برای خود اندوختند، و در سلک من بالأخسرین اعمالاً الذین ضلّ سعئهم فی الحیاة الدنیا، درآمدند، مثل معاویه غاویه و عمرو بن عاص بی اخلاص و امثال ایشان.

و بعضی در تاویل خطا کردند مثل عبد الله بن عمرو و خوارج.

و بعضی از قتال تقاعد نموده در آن حروب شک داشتند، بعد از آن در وقت وفات ندامت و حسرت می خوردند از تقاعد و توقف، و آن ندامت فائده ندارد در موقف مثل عبد الله بن عمر و غیره.

و بعضی دیگر امارات حق بر ایشان ظاهر شد و رحمت الهی ایشان را دریافت، مثل خزیمه بن ثابت که شک داشت در حرب جمل و در بعض ایام صفین؛ چون عمار شهید شد تیغ از نیام کشید و قتال کرد تا بقتل درآمد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۳

و جای معذرت ندارد کسی که تخلف کرده از آن حضرت، و تجویز تخلف نمیکنند مگر او ابلهی باشد که بواسطه کم خردی تعقل نتوان کرد میان حق و باطل، و تمیز نتواند نمود میان هدایت و ضلالت، چه دخول امیر المؤمنین (ع) در هر امری از امور که باشد دلیل ظاهر است و برهان باهر بر حقیقت و ثبات و صحت آن امر، و واجب است عمل بآن از جهت آنکه حق با اوست و او با حق است چنان که مکررا معلوم شده یهدی الله لنوره من یشاء و آورده اند که این ابیات نوشته بود بر باب مشهد صفین که:

رضیت بان القی القیامه خایضا دماء نفوس حاربتک جسمها

ابا حسن ان کان حبک مدخلی جحیما فان الفوز عندی جحیما

و کیف یخاف النار من بات موقنا بانک مولاه و انت قسیمها

یعنی رضا دارم که برسم در قیامت به شروع کنندگان دماء نفسها که اجسام الواث ایشان بحسام بتو محاربه کردند، ای ابا الحسن اگر دوستی تو درآورده منست بجحیم پس بدرستی که که فوز و فلاح نزد من در نعیم آن جحیم است، و چگونه ترسد از آتش دوزخ کسی که بیتوته کند بآن که یقین او درست باشد بآن که تو مولی و خداوند اوئی و تو قسیم نعیم و جحیمی.

و از بقایای حرب صفین حرب نهروان است

چون امر خوارج انتشار یافت، و قیام ایشان باقدام اقدام در مخالفت ملت اسلام اعتلا پذیرفت، و بموجب فرموده آن حضرت آن ملاعین از دین جسته مانند تیر از کمان بر نشانه خورد، و بعد از آن امیر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۴

المؤمنین (ع) از جهت استیصال ایشان حسام انتقام از نیام کشیده، و از برای قوت اسلام کوشش فرموده ککش کرد. و ملخص آن بر وجهی است که ابن طلحه رحمه الله ایراد نموده که:

چون امیر المؤمنین (ع) مراجعت فرمود از صفین بکوفه بعد از اقامت حکمین و در آنجا اقامت نموده منتظر انقضای مدتی بود که میان آن حضرت و معاویه غاویه مقرر بود تا بعد از آن رجوع کند بمقاتله و محاربه، در این اوقات چهار هزار کس از اصحاب آن حضرت از زهاد و عباد و قراء از کوفه بیرون رفتند، و اظهار مخالفت کردند، و گفتند: حکم حکم خدای تعالی است و هیچ فرمان نیست کسی را که عصیان خدای تعالی کند، و بدو دفعه هر بار چهار هزار بدیشان پیوستند تا دوازده هزار شدند، آنگاه رفتند و بحرورا فرود آمدند، و عبد الله بن کواء را امیر خود ساختند.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) عبد الله بن عباس را طلب فرموده فرستاد بجانب ایشان که ایشان را نصیحت کند، بجای نرسید و گفتند: آن حضرت خود بیاید تا ما کلام او را بشنویم و شبهه که داریم شاید که او زایل کند، پس ابن عباس بازگشته آن حضرت را اخبار فرمود از آن احوال، آن حضرت سوار شده با جماعتی رفت بجانب ایشان، و ابن کواپنز با جماعتی سوار شده آمد تا نزدیک آن حضرت.

امیر المؤمنین (ع) فرمود که: ای ابن کواء سخن بسیار است یکی از اصحاب خود به پیش من بفرست که تا با وی بگویم هر چه باشد، ابن کواء گفت: آیا مرا از شمشیر خود امان میدهی؟ فرمود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۵

که: بلی پس ابن کواء باده کس بخدمت آن حضرت رفت. امیر المؤمنین (ع) احوال حرب معاویه و مصحفها را که بر سر نیزه کرده بودند و قضیه حکمین تمام را فرموده و گفت: آیا من نگفتم که اهل شام شما را فریب میدهند چه در تنگنای حرب واقع بودند، و من گفتم بگذارید که من جواب ایشان بگویم از آن ابا کردید و از برای حکم بودن این عم خود را نصب کردم و گفتم که: او فریب نمیخورد از آن نیز ابا کردید و قبول نمودید که لا بد است ما را از ابو موسی اشعری و گفتید که ما رضا داریم بآن که او حکم باشد و من اجابت کردم در حالتی که مکره بودم، و اگر من در آن وقت اعوان و انصار غیر شما مییافتم اجابت نمیکردم آن را، و شرط کردم بر حکمین در حضور شما که ایشان حکم کنند بما أنزل الله از فاتحه تا خاتمه و بسنت جامعه و ایشان نکردند آنچه من گفتم پس فرمانی نیست برای ایشان بر من خواه آن باشد یا نباشد.

ابن کواء گفت: راست فرمودی همه اینها را، و لیکن چرا رجوع نکردی بمحاربه قوم؟ فرمود که: وعده بود میان من و ایشان تا منقضی شود.

ابن کواء گفت: تو بر این هستی؟ فرمود که: گنجایش غیر این ندارد.

پس ابن کواء با آن ده کس از دین خوارج رجوع نمودند و با اصحاب امیر المؤمنین (ع) پیوستند؛ و باقی از آنجا رفته میگفتند: حکمی نیست بر ما جز خدای را، و عبد الله بن وهب را سبی و حرقوص ابن زهیر بجلی را که معروف به ذی الثدیة است امیر خود ساختند، و بنهروان رفته عرض لشکر دادند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۶

و امیر المؤمنین (ع) از عقب ایشان فرموده تا بدو فرسخی ایشان نزول فرمود، و مکاتبات و مراسلات ارسال گردانید، ممتنع نشدند و از آن باز نگشتند، و ابن عباس را سوار کرده فرستاد که از ایشان پرس که انکار و شبهه شما در باره من چیست، و فرمود که: من ردیف توأم تو از ایشان مترس.

چون ابن عباس آمد گفت: انکار شما در باره امیر المؤمنین (ع) بچه چیز است؟ گفتند: در بسیار چیز اگر خود حاضر میبود ما او را تکفیر میکردیم باینها نعوذ بالله من ذلک، و امیر المؤمنین (ع) در وراء ابن عباس اینها را میشنید، ابن عباس گفت: یا امیر المؤمنین تو خود شنیدی کلام ایشان را و تو احمق بجواب ایشان اقدام فرمای.

آن حضرت فرمود که: ای مردمان منم علی بن ابی طالب بمن تکلم کنید که بر من چه انکار دارید؟

گفتند انکار ما بر تو اولاً آنست که با تو مقاتله اهل بصره کردیم، چون خدای تعالی ترا ظفر داد مباح ساختی بر ما غنایمی که در میان لشکریان بود، و منع فرمودی ما را از زنان و صبیان که به اسیری بگیریم، چون است که غنایم ایشان بر ما حلال بود و زنان و صبیان حرام؟

فرمود که: ای جماعت اهل بصره که ابتدا نمودند بقتال ما چون ظفر یافتید قسمت کردید سلب و غنیمت آن جماعت که با شما مقاتله کرده بودند، و من منع کردم شما را از سبی زنان و صبیان زیرا که زنان خود با شما مقاتله نکرده بودند، و صبیان خود بر فطرت اسلام اند و نقض عهد نکرده بودند و گناهی ندارند، و حال آنکه من دیدم رسول الله (ص) که بر مشرکان منت نهاد، و زنان و صبیان ایشان را گذاشت، پس تعجب نباید کرد اگر منت بنهم بر جماعتی که دعوی اسلام کنند، و زنان و طفلان ایشان را بسبی نگیرم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۷

گفتند: انکار دیگر ما آنست که تو در روز صفین نام خود را از امیر المؤمنین محو کردی پس هر گاه که امیر ما نباشی پس ما اطاعت تو نخواهیم کرد، و نیستی امیر از برای ما.

فرمود که: ای جماعت من اقتدا برسول الله کردم در وقتی که بسهیل بن عمرو مصالحه می فرمود چنانچه سمت ذکر یافت.

دیگر گفتند که انکار ما بر تو آنست که گفتی مر حکمین را که نظر کنید بکتاب الهی اگر من افضل باشم از معاویه پس اثبات خلافت از برای من باشد، پس هر گاه که تو در خود شک داری پس شک ما در باب تو آشد و اعظم خواهد بود. فرمود که من انصاف رعایت کردم اگر میگفتم که حکم از برای من بکنید و معاویه را بگذارید راضی نمی شدند و قبول نمیکردند، و اگر پیغمبر (ص) میگفت مر نصاری نجران را در آن وقت که آمده بودند که بیائید تا مباحله کنیم که أجعل لعنة الله علیکم، راضی نمیشدند، یعنی بصیغه مفرد می آورد که بکنم لعنت خدای را بر دروغگویان، و لیکن انصاف داد از نفس خود همچنان که حقتعالی فرموده بصیغه جمع که فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْكَافِرِينَ یعنی تا بکنیم لعنت بر دروغ زنان، پس انصاف رعایت فرمود از نفس خود اما لعنت راه بجای خود می برد پس من همچنین کردم، اما واقف نبودم از آنچه ابو موسی اشعری کرد بفریب عمرو عاص، یعنی تصدیق آن ننمودم.

دیگر گفتند: انکار دیگر از ما بر تو آنست که تو حکم میکنی بواسطه حکمی که او در حق تو حکم کند شاید نکند.

فرمود که: رسول الله (ص) نه سعد بن معاذ را حکم ساخت در باب بنی قریظه، و اگر میخواست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۸

نمیکرد و من اقتدا بآن حضرت کردم، اکنون شما را هیچ دغدغه باقی نیست، ساکت شدند.

بعد از آن جماعتی از ایشان از هر ناحیه فریاد کردند که: التوبه التوبه یا امیر المؤمنین، و هشت هزار کس از ایشان طلب امان کردند از آن حضرت و چهار هزار کس بر حرب مصر شدند، امر فرمود آن حضرت که: أهل توبه از ایشان جدا شوند در آن وقت، و با اصحاب خود روان شد تا نزد ایشان رسید عبد الله بن وهب و ذو الثدیه حرقوص پیش آمده گفتند که: ما این را نمیکنیم مگر از برای رضای حضرت عزت، و از برای ذخیره آخرت، آن حضرت این آیت را خواند که هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا یعنی خبر کنیم شما را بزبان کارترین مردمان از روی کردارها آنانند که گم شد و ضایع گشت شتافتن ایشان بعملهای نیکو نما در زندگانی دنیا مثل خوارج که نماز گزارند و روزه دارند و قرآن خوانند و در روی امام معصوم مفترض الطاعه شمشیر کشند، و ایشان میپندارند که نیکوئی میکنند آن کار را احوال ایشان همه حبط و ضایع است.

بعد از آن نار قتال روی باشتعال نهاد، و شراره اشرا زبانه کشیده ایشان را بزبانه هاویه راه نمود.

فارسی از ایشان شق صفوف کرده و در میدان آمد که او را أحنس طائی میگفتند و امیر المؤمنین (ع) را بمبارزت طلبید، امیر المؤمنین (ع) مبادرت فرمود بیک ضربت او را بمقر سقر و اصل ساخت.

بعد از آن ذو الثدیه ردیه تاخته ضربتی بر آن حضرت حواله کرد و آن حضرت سبقت نموده ضربتی زد بر فرق او که خود او با سرش بشکافت، اسب او را برداشته برد تا آخر معرکه در مفاکی دالیه که بر شط نهر روان بود آنجا انداخت. «ج ۲۳»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۶۹

و بعد از او ابن عمش مالک بن وضاح بیرون آمد و آن حضرت او را نیز بشمشیر گذرانید.

بعد از آن عبد الله بن وهب را سبی پیش آمد و بانگ زد که ای پسر ابی طالب و الله که از این معرکه جدا نشوم تا تو دست بردی بما بنمائی یا ما با تو دست بردی نمائیم، پس بمبارزت من اقدام نمای تا من نیز مبارزت خود را بتو بنمایم، و مردم را بجای خود بگذار، آن حضرت از این کلام تبسم فرمود و گفت: لعنت خدای تعالی بر او که حیا ندارد و میداند که من حلیف سیف و خدین رحمم و با من لاف مردی می‌زند، لیکن از حیا نومید شده است و طمعی کاذب در خود کرده تا او با خود جنبش کرد آن حضرت بیک ضربت او را بیاران رسانید.

و از هر دو طرف لشکر در هم ریختند و کشش درگرفت به اندک زمانی تمام خوارج مقتول شدند الا نه کس که قرار بر فرار کردند، دو نفر از ایشان بجانب خراسان رفتند بزمین سجستان و نسل خوارج آنجا هست، و دو در بلاد عمان افتادند و آنجا نسل گذاشتند، و دو بیمن گریختند و نسل ایشان را آنجا أباضیه گویند، و دو خارجی دیگر ببلاد جزیره و خود را رسانیدند بموضعی که معروف است بسن و بوازج تا بشاطی فرات، و دیگری بتل موزن رفت.

و أصحاب امیر المؤمنین (ع) غنیمت بسیار گرفتند و از أصحاب آن حضرت نه کس شهید شده بودند بعدد آنکه از خوارج سالم مانده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۷۰

و این از جمله کرامات آن حضرت بود که فرموده بود که: ما میکشیم ایشان را و ایشان ده کس را از ما نخواهند کشت و ده کس از ایشان سالم نخواهد ماند.

چون امر قتال اتمام یافت آن حضرت فرمود که تفحص کنند مخدج را، پس جستجوی کردند نیافتند، پس برخاست و بنفس نفیس خود فرمود در میان کشتگان که چون پشته بر هم افتاده بودند فرمود: تا از یک دیگر دور میکردند تا او را یافت کشته بر زمین افتاده تکبیر گفت و فرمود که صدق الله و بلغ رسوله.

أبو رضا گوید که: من نظر میکردم بجانب او حبشی بود که بر یک دست او مثل پستان زنان بر او بود و بر گرد او مثل مویهای موش دشتی رسته.

و این ابو رضا عباد بن نسیب قیسی تابعی است که روایت کرده از او این قول ابو داود در سنن خود. ملخص مواقف امیر المؤمنین این بود از مقاتله ناکثین و قاسطین و مارقین. و شیخ مفید رحمه الله آورده که از آیات خوارق عادات آن حضرت این بود که: معهود نیست هیچ احدی را از مبارزان اقران و پهلوانان دوران در هیچ زمان مثل امیر المؤمنین علیه السلام بوده باشد که:

با وجود کثرت حرب در طول زمان هرگز از دشمن مغلوب نشد، و جراحت و شین نیافت تا

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۷۱

ابن ملجم لعنه الله در آخر الامر این حرکت شنیع کرد، و با هیچ کس نبرد نکرد که مظفر و منصور نشد، و بر هیچ کس ضربت نزد که زیسته باشد. آن حضرت در این امور عجیبه و حالات غریبه منفرد است، و دیگری با وی مشارکت ندارد.

این آیات است که حق سبحانه و تعالی بوی کرامت فرموده، و از دیگران امتیاز داده، و باین فرض طاعت او را بر همه منکشف ساخته، و دشمنان او را بقعر نار سقر انداخته.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۷۵

در ذکر کرامات و آنچه بر زبان آن حضرت جاری شده از مغیبات

ابن طلحه رحمه الله آورده که: اول او اینست که: اعلم اکرمک الله بالهدایة الیه که کرامت عبارتست از حالتی که صادر شود از برای ذی تکلیف که خارق عادت باشد که مأمور نباشد باظهار آن.

و باین قید ظاهر می شود فرق میان او و معجز، زیرا که معجز مأمور است باظهار آن، چه آن دلیل صدق نبی است در دعوی نبوت، پس معجز مختص بود به نبی و لازم او باشد، زیرا که لابد است او را از معجزه، پس هیچ نبی نباشد که او را معجزه نبود، و کرامت مختص است بولی از جهت اکرام او لیکن لازم نیست او را؛ زیرا که ولایت بی کرامت یافت می شود، پس بسیاری از ولی باشد که صادر نشود از او چیزی از خوارق عادات.

پس چون این مقدمه را دانستی باید دانست که امیر المؤمنین (ع) از اولیاء الله بود، و کرامات بلا غایات از آن حضرت صادر شده که خارق عادات است که حق سبحانه و تعالی از برای تکریم او بوی کرامت کرده. از آن جمله اخبار اوست بحال خوارج مارقین که حضرت رب العالمین آن حضرت را اطلاع داده بود بر امر ایشان که اخبار فرمود بآن کیفیات قبل از وقوع آن واقعات، و این از خارق عادات و کرامات آن حضرت بود:

و آن بر این وجه بود که چون خوارج اجتماع نمودند و جمع گشتند برای قتال امیر المؤمنین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۷۶

(ع) سوار گشته بقصد قتال ایشان؛ سواری دوانیده آمد که یا امیر المؤمنین ایشان قصد و جای شما را معلوم کرده از نهروان عبور کردند و روی بانهزام نهادند آن حضرت فرمود که: تو دیدی که عبور کردند؟ گفت: بلی، فرمود: بآن خدای که مبعوث گردانیده محمد را (ص) که ایشان از نهروان عبور نکردند و به قصر بنت کسری نخواهند رسید که تمام بدست من مقتول شوند الا کمتر از ده کس که فرار نمایند؛ و کشته نشوند از اصحاب من مگر کمتر از ده کس.

و روان گشته با ایشان بر کنار نهروان مقاتله کرد بطریقی که سمت ذکر یافت، و جاری شد امر بر وجهی که در جمیع آن آن حضرت اخبار فرموده بود، و ایشان عبور نکرده بودند از نهر، و این وقایع مسطور است در تاریخ فتوح شام که صاحب آن در کرامات آن حضرت نقل کرده. و دیگر آنکه ابن شهر آشوب در کتاب خود ایراد نموده که:

چون امیر المؤمنین (ع) بکوفه فرمود، و از هر طرف رسل آمدند و یکی در میان ایشان بملازمت آن حضرت قیام نمود، و در موافق جنگ همراه می بود و رغبت کدخدائی کرده زنی را بنکاح خود در آورد، یک روزی آن حضرت نماز صبح گزارده یکی را گفت که برو بفلان موضع که آنجا مسجدی است و بر جانب مسجد خانه ایست که مردی و زنی در آنجا آواز بلند کرده اند و با هم نزاع میکنند ایشان را به پیش من برسان، او رفته روان هر دو را آورد، آن حضرت فرمود که: امشب بچه سبب نزاع شما دراز کشید؛ جوان گفت: یا امیر المؤمنین من این زن را خواسته ام و تزویج کرده چون با او خلوت نمودم یافتم در نفس خود نفرتی از او که مانع آن شد که بوی نزدیکی کنم و اگر توانائی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۷۷

میداشتم هم در شب او را بیرون می کردم پیش از روز، پس بر من غضب کرد و میان ما نزاع شد تا این زمان که امر تو ورود یافت آمدم بخدمت تو، آن حضرت فرمود بحضار مجلس که: بعضی از سخنان باشد که در حضور نتوان گفت و نخواهند که کسی بشنود، حضار برخاسته تمام بیرون رفتند و غیر از آن هر دو دیگری آنجا نماند، آن حضرت بزن گفت که این جوان را میشناسی؟ گفت: نه، فرمود که: من خبر کنم ترا چنانچه او را بشناسی، اما وقتی که راست بشنوی منکر نشوی گفت: نه یا امیر المؤمنین فرمود که: تو دختر فلان کس نیستی؟ گفت: بلی فرمود که: ترا پسر عمی نبود که با هم میل و رغبت داشتید؟ گفت: بلی، فرمود که: پدر تو ترا از او منع نمی کرد و او را از تو و ترا بوی نداد بزنی و از جوار خود او را اخراج نمود از برای این؟ گفت: بلی، فرمود که: فلان شب تو بیرون رفتی بقضای حاجت او ترا گرفت و باکراه با تو نزدیکی کرد و تو از او بار گرفتی و پنهان میداشتی از مادرت، «از پدرت، و اعلام کردی بمادرت ظ» چون وضع حمل تو نزدیک شد مادر ترا از خانه بیرون کرد در شب و ترا وضع حمل شد در فلان جا و او را در خرقه پیچیده در خارج جدران جایی که آنجا قضا حاجت می کردند آنجا گذاشتی، سگی آمده او را بوئیده تو ترسیدی که او را: بخورد سنگی انداختی آن سنگ خود بر سر آن طفل آمد و شکست، تو و مادرت رفتید، و مادرت از جامه خود پاره جدا کرد سر او را بست، بعد از آن او را گذاشتید و راه خود گرفتید، و دیگر حال او را ندانستید، دختر که اینها را از آن حضرت شنید ساکت شد، آن حضرت فرمود که: بحق تکلم کن، گفت: بلی و الله یا امیر المؤمنین که این امر را غیر مادر من ندانسته از من، آن حضرت فرمود که: حضرت ذو الجلال مرا اطلاع فرمود بر این احوال، دیگر فرمود که: چون شما او را گذاشتید در صباح آن شب بنو فلان آمدند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۷۸

و او را برده تربیت کردند تا بزرگ شد و آمد با ایشان بکوفه، و این مرد ترا خواست اکنون این پسر تست، و بجوان گفت سرت را بگشای، چون گشود اثر شکستگی بر سر او ظاهر بود، آنگاه فرمود که این پسر تست حق سبحانه و تعالی نگاه داشت او را از چیزی که حرام کرده بر او، پس فرزند خود را بگیر و برو که در میان شما نکاح صورت ندارد. و دیگر آنکه روایت کرده حسن بن زکریان فارسی که:

من در خدمت امیر المؤمنین (ع) بودم که بعضی مردم آمده شکایت زیادتی آب کردند و گفتند:

تمام مزارع ما از آب خراب شد و میخواستیم که از حق جل و علا در خواهی که چیزی از آن کم کند از برای ما، آن حضرت این را از ایشان قبول فرموده برخاست و بخانه فرمود، مردم اجتماع نموده انتظار میکشیدند که بیرون آمد جبه و برد رسول الله (ص) پوشیده، و عمامه اش بر سر مبارک بسته، و قضیب آن حضرت در دست بر مرکب رسول الله سوار شدند من و همه مردم پیاده در رکاب آن حضرت رفتیم تا بکنار فرات رسیدیم، از مرکب فرود آمد، و دو رکعت نماز سبک گذارد و بعد از آن برخاسته قضیب را بدست مبارک گرفت و آمد بر جسر، و امام حسن و امام حسین (ع) و من با وی بودیم، آنگاه بقضیب اشارت کرد بآب فرات یک ذراع آب از آن کم شد، فرمود که: این کافیت؟

گفتند: نه یا امیر المؤمنین پس برخاست، و دیگر بقضیب اشارت کرد بآب و دو ذراع فرو نشست، و همچنین تا نقصان بسه ذراع رسید؛ گفتند: یا امیر المؤمنین اکنون بس است. بعد از آن بر مرکب سوار شده بمنزل خود فرمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۷۹

و این کرامتی است جسیمه و نعمتی است عظیمه از جانب حق سبحانه و تعالی از برای اکرام آن حضرت. و دیگر آنکه از شهادت خود اخبار فرمود وقتی که از قتل خوارج فارغ شده بکوفه توجه نمود، و آن در وقت ماه رمضان بود، چون در کوفه درآمد بمسجد فرمود و دو رکعت نماز گزارد و بمنبر برآمد و خطبه بلیغ خواند بعد از آن ملتفت شد بجانب امام حسن و فرمود که: یا ابا محمد چند روز از این ماه گذشته است؟ گفت: سیزده روز یا امیر المؤمنین، بعد از آن از امام حسین پرسید که چند از این ماه باقیست؟ گفت: هفده روز یا امیر المؤمنین، آنگاه دست برد بر محاسن خود و در آن وقت سفید بود فرمود که: و الله این محاسن من بخون من رنگ کند اشقی این امت که از قبیله مراد باشد.

عبد الرحمن بن ملجم مرادی لعنه الله این شنید چیزی در دل او افتاده بخدمت امیر المؤمنین (ع) شتافت و گفت: یا امیر المؤمنین اعیذک بالله این دست راست و چپ من پیش تست هر دو را قطع کن یا مرا بکش، آن حضرت فرمود: چگونه ترا قصاص کنم و از تو گناهی بوجود نیامده، و اگر نیز بدانم که تو قاتل منی نمیکشم ترا، و لیکن یاد داری که یهودیه بود که حضانت و نگاه داشت تو میکرد روزی از روزها بتو گفت: یا شقیق عاقر ناقة ثمود، یعنی ای برادر پی کننده ناقة صالح که معجزه او بود از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸۰

برای قوم ثمود گفت: بود این چنین یا امیر المؤمنین، پس آن حضرت ساکت شد. تا شب بیست و سیم ماه شد برخاست از برای بیرون رفتن بجانب مسجد جهت نماز صبح فرمود که: دل من گواهی میدهد که مقتول میشوم در این ماه، پس در را گشود که بیرون رود جامه مبارکش بند شد بر بازوی در و فرمود:

اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لاقیک و لا تجزع من الموت اذ احل ینادیک

یعنی محکم در بند میان خود را از برای مرگ که مرگ با تو ملاقات خواهد کرد و جزع مکن از مرگ وقتی که فرود آید که ترا ندا کند و طلب نماید.

بعد از آن بیرون فرمود و شهادت یافت صلوات الله علیه.

و ابن طلحه بعد از آن میگوید که این مذکورات از جمله کرامات مضافه بآن حضرت بود، و من صرف نکردم همت را به تتبع آنچه منسوبست بوی از کرامات و مقامات و خوارق عادات از جهت کثرت مزایا و مناقب مقامات او که از حیطة ضبط بیرون است، و از هر چه در فهم گنجد افزون.

این آخر کلام ابن طلحه است رحمه الله. اما روایت کنند از جندب بن عبد الله اُزدی که او گفت: من با امیر المؤمنین بودم در حرب جمل و صفین، و مرا در آن قتال شکی طاری نمی شد تا در نهروان نزول کردیم، در آنجا شکی در دل من افتاد، با خود گفتم: این جماعت که ما ایشان را میکشیم قراء و عباد و اخیار مانند، امر عظیم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸۱

است با ایشان قتال کردن، صباحی بیرون رفتم و با من رکوه آب بود تا دور شدم از صفوف، نیزه خود را بر زمین زدم و سپر خود را سایه کرده نشستم ناگاه دیدم که امیر المؤمنین (ع) بر آنجا عبور فرمود گفت:

یا آخا الازد

با تو هیچ آب هست؟ گفتم: بلی و آن رکوه را بوی دادم، رفت چنانچه من او را ندیدم، دیدم که وضو ساخته فرمود و اینجا در زیر سایه سپر من نشست.

ناگاه سواری دیدم می آید و احوال آن حضرت میپرسد، گفتم: یا امیر المؤمنین این سوار ترا میخواهد فرمود که: اشارت کن تا بیاید، اشارت کردم و او آمد گفت: یا امیر المؤمنین قوم از نهر عبور کردند و نهروان را بریدند، فرمود که: عبور نکردند، گفت: و الله که این چنین کردند، فرمود که: نه این چنین نکردند، در این اثنا دیگری آمده گفت: یا امیر المؤمنین قوم از نهر گذشتند، گفت: و الله که من نیامدم تا دیدم رایت و ائقال ایشان در آن جانب فرمود که: و الله که نگذشتند که اینجا جای مقتل و محل خون ریختن ایشانست.

بعد از آن برخاست و من نیز با وی برخاستم، و گفتم با خود که: الحمد لله که مرا بینا گردانید بحال این مرد و دانانید امر او را بمن که یکی از این دو مرد که خبر عبور آوردند او گفت نه؛ یا این مرد دلیر است بر خلاف واقع گفتن، یا آنچه می گوید بر حجت و بینه میگوید و عهدیست که از پیغمبر دانسته، بارخدا یا این عهدیست که بتو می سپارم که فردا در قیامت مرا از این سؤال کنی که اگر من قوم را یافتم که عبور کرده اند اول کسی که با وی مقاتله کند و نیزه رساند من خواهم بود، و اگر عبور نکرده اند در خدمتش بجان میکوشم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸۲

چون رفتیم دیدیم که رایات و صفوف و ائقال بحال خود است، بعد از آن آن حضرت قفای مرا گرفته کشید فرمود:

یا أخوا الازد

أمر من بر تو روشن شد؟ گفتم: بلی یا امیر المؤمنین فرمود که: این زمان تو میدانی با دشمنان، من بمعرکه رفتم و از خوارج یکی کشتم؛ و بعد از آن دیگری بوی رسانیدم پس از آن بدیگری در افتادم و او بر من میزد و من بر او تا او را نیز انداختم، بعد از آن اصحاب من بمن موافقت کردند و کوشش نمودیم از قتال ایشان فارغ شدیم.

و این خبر شایع است در میان جمیع نقله اخبار. و دیگر قضیه میثم تمار است که او نخله را تربیت میکرد امیر المؤمنین (ع) بر آنجا گذر کرد فرمود که: یا میثم زود باشد که قوم مخالف ترا برای دوستی من بر چوب این نخله برکشند، بعد از آن که ترا پاره پاره کرده باشند، بعضی از مخالفان این قضیه را شنیده آن نخله را زدند تا سخن امیر المؤمنین (ع) راست نشود، بعد از آن بی شعور ایشان اتفاقاً آن را دار ساخته بودند، تا آخر بنی امیه دست یافته میثم را گرفتند که بیا بر امیر المؤمنین ناسزا بگو، او زبان بمدح و مناقب آن حضرت گشود، و بلعن بنی امیه او را پاره پاره کرده فرستادند و برای عبرت بردار کردند، آن دار از چوب آن نخله بود، و این قصه معروف و مشهور است. و دیگر آنکه حجاج بدعلاج بطلب کمیل بن زیاد فرستاد او از او گریخت، بعد از آن حجاج عطای قوم او را قطع کرد، کمیل که این شنید گفت که: من مرد پیرم و از عمر من خیلی از زمان گذشته سزاوار نیست که بواسطه من قوم من از عطایا محروم شوند، بیرون آمد رفت پیش حجاج گفت: ای کمیل من بسی میخواستم که بر تو دستی بیابم، گفت نیشهای مضرت تو از من منصرف نمیشود، و از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۳

عمر من باقی نمانده مگر اندکی پس بکن هر چه میخواهی با من که وعده من و تو بعد از قتل نزد رب الاربابست در روز حساب، و امیر المؤمنین (ع) مرا خبر داده که قاتل من تو خواهی بودن، آن شقی بعد از این گردن آن پیر سعید را زد، و اندیشه از درازی روز حساب نکرد.

و این قضیه را نقل کرده‌اند عامه و خاصه، و این از براهین واضحه است و از معجزات ظاهره. و دیگر آنکه روزی حجاج لعین گفت: بسیار خواهانم که یکی از اصحاب ابی تراب بیابم و او را تقربا الی الله بقتل رسانم، پس گفتند او را که ما نمیدانیم کسی را که زیاده از قنبر در خدمت و صحبت ابی تراب بوده باشد، فرستاده او را طلب کرد، چون آمد گفت: قنبر توئی؟ گفت: بلی گفت: مولی علی بن ابی طالب؟ گفت: خدای تعالی مولی منست و امیر المؤمنین (ع) ولی نعمت من، گفت: تبرا کن از دین او، قنبر گفت: تو مرا دلالت نمای بر دینی که أفضل از دین او باشد، حجاج ملعون گفت:

قاتل تو منم اختیار کن که بکدام نوع کشتن پیش تو أحب است، گفت: من آن را حواله بتو کردم، گفت: برای چه؟ گفت: برای آنکه بهیچ کیفیتی مرا نخواهی کشتن مگر که بآن کیفیت ترا بکشند و حال آنکه امیر المؤمنین (ع) فرموده بود که فوت من بکشتن و ذبح ظلم باشد بغیر حق، پس امر کرد او را بذبح، و آن مظلوم را بنا حق کشتند.

و این نیز از اخبار صحیحه است که از امیر المؤمنین (ع) صدور یافته، و در سلک دلیل باهر و معجز ظاهر او درآمده. و دیگر آنکه گفت به براء بن عازب که: فرزند من حسین (ع) را بقتل آرند و تو زنده باشی و هیچ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۲۸۴

نصرت ندهی او را، بعد از واقعه امام حسین براء میگفت: راست فرمود امیر المؤمنین (ع)، امام حسین (ع) را شهید کردند و من او را نصرت نکردم؛ و دایم اظهار ندامت و حسرت میکرد. و دیگر آنکه در بعضی از اوقات سفر امیر المؤمنین (ع) بصحراء کربلا رسید و از لشکر جدا افتاده بود و بجانب راست و چپ خود نگریست و بسیار گریست، و فرمود که: و الله این جای خسبانیدن شتران ایشانست، و موضع هلاک و منیت ایشان، گفتند: یا امیر المؤمنین این چه موضع است؟ فرمود که: این موضع کربلا است کشته شوند در او قومی که بیحساب ببهشت روند.

بعد از آن از آنجا گذشت و مردم ندانستند تأویل این قول را تا امر امام حسین وقوع یافت. و دیگر آنکه در وقتی که آن حضرت متوجه حرب صفین بود أصحاب او احتیاج بآب پیدا کردند، و هر چند از یمین و یسار تفحص نمودند نیافتند، پس امیر المؤمنین (ع) اندکی از جاده عدول نمود ناگاه در آن بریه دیری ظاهر شد، متوجه آنجا شده از آب سؤال کردند کسی را که در آن دیر بود، گفت: میان ما و آب دو فرسخ راه است و در اینجا از آب چیزی نیست، و از آنجا برای ما می آرند و بصره خرج میکنیم که اگر بقصور صرف نکنیم از تشنگی بمیریم.

امیر المؤمنین (ع) فرمود که: گوش کنید که راهب چه میگوید، لشکریان گفتند بفرمای که او بما ایما کند هر جای را که گمان آب دارد تا ما برویم شاید که بدست آریم و قوتی در ما پیدا شود.

آن حضرت فرمود که احتیاجی باین نیست، و گردانید عنان بغله خود را بجانب قبله، و اشارت «ج ۲۴»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸۵

فرمود بیک موضعی که نزدیک دیر بود که این را بشکافید، چون شکافتند سنگی عظیم ظاهر شد که سنگ تراش در او عملی نکرده بود، و هیچ آلتی نیز در او عمل نمیکرد، فرمود که: این سنگ بر آبست پس سعی کنید در کندن آن که اگر برداشتید آن را از این موضع پس آب مییابید، قوم جمع شدند و هر چند قوت کار فرمودند نتوانستند آن را از جا برداشتن، آن امر بر ایشان بغایت مشکل شد.

آن حضرت چون عجز قوم خود را مشاهده فرمود از مرکب فرود آمده آستین مبارک را بالا کرده و انگشتان را در زیر سنگ انداخته و آن را بحرکت آورده از آن محل کند و چند گز دور انداخت، در زیر آن سنگ آب بغایت سرد و صاف ظاهر شد که در أسفار خود مثل آن ندیده بودند.

لشکریان سیراب شدند و دواب را آب دادند و از آن بقدر احتیاج برداشتند، بعد از آن آن حضرت آمده سنگ را بجای خود نهاد و فرمود که: بخاک پر کنند، پر کردند.

و راهب بر بالای دیر این را میدید آواز داد از آن بالا که ای جماعت لحظه فرود آئید، فرود آمدند بگفته او پس او از بالا بزیر آمده نزدیک امیر المؤمنین (ع) ایستاد گفت: تو نبی مرسلی؟

فرمود: نه، گفت: تو ملک مقربی؟ فرمود که: نه، گفت: تو پس کیستی؟ گفت: من وصی رسول الله محمد بن عبد الله خاتم النبیین؛ راهب گفت: دست خود را بگشا که بر دست تو مسلمان میشوم، آن حضرت دست مبارک خود را گشوده فرمود که: بگو شهادتین را گفت: اشهد ان لا اله الا اله و اشهد ان محمدا رسول الله، و اشهد انک وصی رسول الله و احق الناس بالامر من بعده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸۶

پس أخذ فرمود بر او شرائط اسلام را و فرمود که: چه چیز ترا بر اسلام داشت بعد از اقامت بسیار بر دینی که داشتی؟ راهب گفت: یا امیر المؤمنین این دیر را بنا کرده‌اند از برای کننده این سنگ و بیرون آورنده آب از زیر او، و عالمی بر آنجا گذشتند و اقامت کردند پیش از من و درک نکردند این دولت را، حق سبحانه و تعالی این شرف را روزی من کرد.

و ما یافته‌ایم در کتب خود و نیز شنیده‌ایم از علماء خود که در این موضع چشمه هست و بر او سنگی است که نمیداند کسی آن را مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر، و لا بد است از ولی الله که دعوت کند خلائق را بحق که بدانند موضع این سنگ را و قدرت بر قلع و کندن آن داشته باشد، و چون دیدم اینها همه از تو بظهور آمد محقق شد ما را که تو بودی آنکه سالهای دراز انتظار میکشیدیم و آرزوی آن داشتیم، شکر کن بمقصود خود رسیدیم و من امروز مسلمان شدم بر دست تو، و ایمان دارم بحقیقت تو، و مولی و چاکر تو گشتم.

آن حضرت چون این را از راهب شنید گریست چنانچه محاسن مبارکش از آب چشمش تر گشت و فرمود:

الحمد لله که نبوده‌ام نزد او از جمله فراموشان، و لله الحمد که بوده‌ام در کتب او از مذکوران.

بعد از آن اصحاب را طلب کرده فرمود که: گوش کنید و بشنوید که برادر مسلم چه میگوید، گوش کردند و شنیدند و حمد و شکر الهی بتقدیم رسانیدند و از آنجا روان شدند، و راهب در خدمت آن حضرت در صفین قتال کرد تا شهید شد، پس آن حضرت متولی نماز بر او و دفن او شد، و استغفار بسیار برای او فرمود، هر گاه او را یاد میکرد می‌فرمود که او مولی و دوست من بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸۷

و در این خبر چند نوع از معجزه هست یکی از آن اطلاع بر غیب و قوتی که فوق طوق بشر بود در قلع آن، و عجز جمعی کثیر از کندن آن و خصوصیت آن حضرت بشارت کتب آسمانی با اسلام پیر دیرانی.

اسماعیل بن محمد الحمیری المعروف بالسید رحمه الله این مضمون را در قصیده بائیه ادا فرمود:

و لقد سری فیما یسیر بلیلۃ	بعد العشاء بکربلا فی موبک
حتی اتی متبتلا فی قائم	القی قواعده بقاع مجذب
فدنا فصاح به فاشرف ماثلا	کالنسر فوق شظیۃ من مرqb
هل قرب قائمک الذی بواته	ماء یصاب فقال ما من مشرب
الا بغایۃ فرسخین و من لنا	بالماء بین نقا و قیء سبب
فثنی الاعنة نحو و عث فاجتلی	ملساء تلمع کاللجین المذهب
قال اقلبوها انکم ان تقلبوها	ترووا و لا تروون ان لم تقلب
فاعصوبوا فی قلعهها فتمنعت	منهم تمنع صعبۃ لم ترکب
حتی اذا اعیتهم اهوی لها	کفا متی ترد المغالب تغلب

فكانها كرة بكف حزور عبل الذراع دحا بها في ملعب

فسقاهم من تحتها متسلسلا عذبا يزيد على الالذ الأعذب

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸۸

حتى اذا شربوا جميعا ردها و مضى فخلت مكانها لم يقرب

اعنى ابن فاطمة الوصى و من يقل فى فضله و فعاله لم يكذب

یعنی بدرستی که سیر فرمود امیر المؤمنین (ع) در وقتی که سیر می‌فرمود در شبی بعد از خفتن بکر بلا در میان جماعتی سواران از لشکریان تا آمد راهبی عابدی که در دیری بود که انداخته بود اساسهای آن را در بیابان هموار خشک بی‌آب، پس نزدیک فرمود بآن دیر و آواز داد بآن راهب، پس او بر بام برآمده اشراف پیدا کرد در ایستادن، همچو کرکسی که بر قله کوهی بلند بایستد، از زمین بلند پرسید که آیا در این دیری که تو منزل ساخته آب هست که رسیده شود گفت: هیچ محل آب خورش نیست اینجا مگر بمسافت دو فرسنگ راه و کسی که در اینجا است بآب که در آن میان بیابان و تلهای ریگ است، پس آن حضرت عنان گردانید بجانب دیگر و فرمود که: کنند، پس پیدا شد سنگی ملساء نرمی که درخشان بود مثل نقره طلا‌آمیز فرمود که: بغلطانیدن این سنگ را بدرستی که شما اگر غلطانیدید این سنگ را سیراب میشوید و سیراب نمیشوید اگر نغلطانیدید، پس اجتماع نمودند لشکریان گویند که نود هزار کس بودند در کندن آن سنگ، پس امتناع نمود از ایشان مثل امتناع نمودن ناقه سرکش که سوار نتوان شد تا همه ایشان درماندند و به تنگ آورد ایشان را، آنگاه آن حضرت برد بسوی آن کفی را که هر گاه وارد میگردانید در معارک و مغالب آن دست غالب مطلق بود، و آن را برکند پس گوئیا آن کوی بود بدست جوان پر زور ضخیم دست که بیندازد آنچه خواهد در بازی‌گاه، و آن سنگ بر روی آب بود، پس آب داد ایشان را از زیر آن آبی که جاری بود و خوش مزه زیاده از هر آبی لذیذی در لذت تا همه لشکریان سیراب شدند، بازگردانید آن را بجای خود و رفت، پس پنداری که کسی نزدیک آن نشده و گرد آن نگشته می‌خواهم از این کس که این امر عظیم از او صادر شده پسر فاطمه بنت اسد را که وصی پیغمبر بود و هر آنکه هر چه گوید در فضایل پسندیده و افعال حمیده او دروغ نگفته.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۸۹

و دیگر از آنچه روایت کرده‌اند اصحاب امامیه از آیات و خرق عادات که ظاهر شده بر دست آن حضرت رد شمس است دو نوبت یک نوبت در زمان رسول الله (ص) و یک نوبت دیگر بعد از رحلت آن حضرت.

روایت کنند اسماء بنت عمیس و ام سلمه و جابر بن عبد الله انصاری و أبو سعید خدری در میان جماعتی از اصحاب نبی (ص) که پیغمبر یک روزی در منزل خود تشریف داشت و امیر المؤمنین (ع) نزد او بود که جبرئیل بوی نازل شده وحی آورد از نزد رب جلیل، در آن حال سر مبارک بر ران امیر المؤمنین نهاده برنداشت تا آفتاب غروب کرد امیر المؤمنین (ع) پیش از غروب نماز عصر را نشسته بایمء گزارد چون آن حضرت از وحی باز آمد فرمود که: یا علی عصر از تو فوت شد فرمود که:

بایما گزاردم فرمود که: دعا کن تا حق سبحانه و تعالی آفتاب را بازگرداند برای تو بجای عصر تا تو نماز را در وقت ایستاده ادا کنی که خدای تعالی دوست می‌دارد طاعت ترا از برای خدا و رسول او، پس دعا فرمود در رد شمس آفتاب بعد از غروب بازگشته آمد تا بجای عصر رسید بر آسمان، و آن حضرت نماز گزارده باز غروب کرد.

اسما و ام سلمه گویند که و الله ما شنیدیم از او آوازی در محل غروب مثل صریر منشار.

و بعد از زمان پیغمبر (ص) آنچنان بود که آن حضرت می‌خواست که از فرات عبور کند بجانب بابل، و اصحاب آن حضرت اشتغال داشتند بگذرانیدن دواب از فرات، و آن حضرت با طایفه نماز عصر گزارده، و جمهور ایشان نماز عصر فوت کردند از جهت شغل بعبور، و از این حال آن حضرت را اخبار کردند، و این را شنیده دعا فرمود در بازگشتن آفتاب جهت نماز اصحاب، حق سبحانه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۹۰

و تعالی اجابت فرموده آفتاب بعد از غروب بجای عصر آمد تا ایشان نماز گزارده و باز غروب کرد، و در آن وقت آواز طپیدن او شنیدند چنانچه هولی بر مردم غالب شد. و مشغول بتسبیح و تهلیل و استغفار بسیار نمودند تا تسکین یافت، و این نعمتی عظیم ببرکت دعای امیر المؤمنین (ع) در میان ایشان وقوع یافت، و این خبر معتبر در جمیع آفاق شیوع پذیرفت.

و در این باب سید اسماعیل بن محمد الحمیری گوید:

ردت علیه الشمس لما فاته وقت الصلاة و قد دنت للمغرب

حتى تبليح نورها في وقتها للعصر ثم هوت هوى الكوكب

و عليه قد ردت ببابل مرة اخرى و ما ردت لخلق معرب

الا ليوشع اوله من بعده و لردها تأويل امر معجب

و دیگر شخصی بود که خبر امیر المؤمنین (ع) بمعایوه غاویه میرسانید او را آورده فرمود که:

چرا این اخبار را بوی می‌رسانی؟ او منکر شد، آن حضرت فرمود که: سوگند یاد می‌توانی کرد که تو این اخبار را بوی نمی‌رسانی؟ گفت: بلی، و سوگند خورد بر این، امیر المؤمنین (ع) فرمود که اگر سوگند بدروغ خوردی حقتعالی ترا کور گرداند، هفته بر آن نگذشت که کور شد، و بیرون می‌آمد وقتی که او را بدست میکشیدند، و حضرت حق نور بصر او را زائل گردانید. و دیگر آنکه امیر المؤمنین (ع) طلب شهادت می‌فرمود از مردم که هر که شنیده باشد از پیغمبر (ص) این قول را که:

من كنت مولا فاعلى مولا

، بیاید و شهادت کند، دوازده کس از أنصار این شهادت دادند و در آن میان انس بن مالک این شهادت نداد، آن حضرت فرمود او را که: چه مانع است ترا از این شهادت حال آنکه آنچه ایشان شنیده‌اند تو هم شنیده؟ گفت: یا امیر المؤمنین پیر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۹۱

شده‌ام و فراموشی بر من غلبه کرده بیاد ندارم، آن حضرت فرمود که: بار خدایا اگر در این امر دروغ می‌گویند او را مبتلا گردان بیاض یا پیسی که بعمامه آن را نتواند پوشانید، طلحة بن عمیر می‌گوید که: پیش خدای تعالی گواهی می‌دهم که من دیدم او را که در میان هر دو چشم او لکه پیسی افتاده بود. و دیگر آنکه آن حضرت این شهادت را طلب فرمود که هر که شنیده باشد از پیغمبر که:

من كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

، دوازده کس از اهل بدر برخاستند و شهادت کردند باین، شش از جانب ايسر، و شش از جانب ایمن، و زید بن ارقم گفت من هم این را شنیدم کتمان کردم آن را، حقتعالی نور بصر مرا برد، و بود در طول زمان که ندامت و حسرت می‌خورد از فوت این شهادت و استغفار می‌نمود. و دیگر آنکه روزی امیر المؤمنین (ع) بر منبر می‌فرمود که: من عبد الله و برادر رسول الله و وارث نبی الرحمة و زوج سیده نساء اهل جنتم، و سید وصیین و آخر اوصیاء نبیین منم، کسی که غیر من ادعای این میکند حق سبحانه و تعالی او را ببلائی بد مبتلا خواهد کرد، مردی از عبس گفت نیک نمی‌گویند این مرد که أنا عبد الله و أخو رسول الله، هنوز از آن مکان نرفته بود که شیطان دماغ او را مخبط کرده افتاد و عقل از او زایل شد، و پایهای او را گرفته و کشیده از مسجد بیرون بردند اهل مجلس از قوم او پرسیدند که دیگر او را از این قبل این عارضه عارض شده بود؟ گفتند: نه. و دیگر آنکه شیخ أبو عبد الله محمد بن عبد الله الخطیب در کتاب لطف التدبیر آورده که:

کشف الغمة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۳۹۲

یک روزی معاویه بن ابی سفیان گفت حاضران مجلس خود را بعد از حکومت که: چگونه معلوم کنیم که مآل ما بچه خواهد کشید، و غرض او آنکه معلوم کند که مرگ او پیشتر خواهد بود و یا فوت امیر المؤمنین (ع) اهل مجلس گفتند: ما این وجه را معلوم نمی‌توانیم کردن، معاویه گفت: من استخراج این علم میکنم از علی بن ابی طالب که او هرگز باطل نگفته و زبان او بر غیر واقع جاری نشده.

پس سه کس از ثقات خود طلبکرد و گفت: هر سه باتفاق بروید بکوفه و بنوبت هر روز یکی بشهر کوفه داخل شوید، و هر که برود بگوید که معاویه در فلان وقت روز بفلان مرض مرد، و در فلان محل او را دفن کردند، و فلان بر وی نماز گزارد و غیر ذلک، و روز دیگر یکی از شما بهمین کیفیت بگوید بی‌اختلاف، و آن دیگر این چنین تا ببینند که علی در این باب چه می‌گوید.

ایشان بیرون آمده از شام همچین آمدند به بیرون کوفه و یکی از ایشان سوار شده با حزن و ملامت تند راند به اندرون کوفه مردم چون او را باین کیفیت دیدند گفتند: از کجا می‌آئی؟ گفت: از شام، گفتند: چه خبر داری؟ گفت: معاویه مرد بآن کیفیت این خبر را بامیر المؤمنین (ع) رسانیدند که سواری این چنین از شام آمده خبر موت معاویه را گفت که در فلان روز بفلان مرض مرد، آن حضرت ملتفت نشد.

روزی دیگر سواری دیگر آمده چون مردم پرسیدند همین را گفت، دیگر نزد آن حضرت خبر آوردند که امروز سواری دیگر از شام آمده و خبر موت معاویه را موافق بخبر دیروزی گفت، آن حضرت از این نیز اعراض نمود.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۳۹۳

تا روزی دیگر دیدند که سواری دیگر آمد و همین را گفت بی‌اختلاف در این نوبت آمدند نزد آن حضرت که یا امیر المؤمنین این خبر صحت پیدا کرد و بحد یقین رسید که امروز دیگری آمده با آن هر دو موافق گفت بی‌زیاده و نقصان.

آن حضرت فرمود که: این چنین نیست فرمود که: این باین بخون سرخ خواهد شد یعنی محاسن من بخون سر من رنگ خواهد گرفت و او این را خواهد دانست این حيله ايست که پسر هند جگر خوار بکار آورده، ایشان بازگشته اينخبر را بمعاويه رسانيدند. و مؤلف کتاب رحمه الله می فرماید که: من دیدم خطبه از املاء آن حضرت صلوات الله عليه که در او واقعه بغداد را تمام بیان فرموده بود که کانه که آن را معاويه دیده و در آنجا ذکر کرده که: و الله که من می بینم حکومت بنی عباس را و قایم باین امر از ایشان که او را می کشند برای کشتن چنانچه قربانی را برای اضحیه می برند و میکشند که توانائی آن نداشته باشد که آن را از خود دفع کند، وای بر او وای بر او چه خواری که بیند، و چه مذلتی که او کشد بواسطه اجتناب او از اوامر الهی و اقبال او بر امور دنیوی.

و در آنجا فرموده که: اگر من خواهم خبر کنم شما را باسما و کنیت و محال مواضع قتل و مساقط رؤوس ایشان.

و غیر ذلک از اخبار او بغیوب، و اخباری که جاری است در کل احوال بر اسلوب، و اطلاع او بر حقایق امور، و اتیان بر خوارق عادات نمودن بی فتور و قصور.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۹۴

و دیگر آنکه روایت کند حافظ محب الدین محمود بن حسن النجار در کتاب خود از اسماء بنت عمیس که:

من شنیدم از فاطمه زهرا صلوات الله علیها که می فرمود: یک شبی علی بن ابی طالب (ع) در فراش مرا ترسانید، من گفتم برای چه ترسیدی؟ فرمود: شنیدم که زمین با وی حدیث میکرد و او با زمین سخن می گفت، من صباح بر خواسته این خبر را با والد خود رسول الله (ص) عرض کردم آن حضرت سجده دور و دراز فرموده سر برداشت و گفت: ای فاطمه بشارت باد ترا بپاکی نسل که حق سبحانه و تعالی شوهر ترا تفضیل نهاد بر سایر خلق خودش، و امر کرد بزمین که جمیع اخبار خود را بوی بگوید از آنچه جاری شده بر روی زمین و زیر زمین از شرق تا غرب او.

و بعضی از ارباب طریقت آورده اند که آن حضرت کلام میمنت انجام:

لو کشف الغطا

را در أوائل و ابتدای حال فرمود فاما در أواخر چه غطا و چه حجاب که تمام مرتفع شد، و بر جمله ذرات کائنات بینا و دانا بود.

هر آنچه از مناقب گفته می شود در باره آن خلاصه بشر گوئیا اکتفا رفته از أشجار بلا غایت بواحدی از ثمر؛ (ص).

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۹۶

در ذکر بعضی از احادیث در هر باب در شأن آن حضرت

در مناقب آورده که عمر بن عبد العزيز رسید که بعضی از اهل شقاوت در باب آن حضرت سخنان نالایق می گویند، بمنبر برآمد و حمد و ثنای الهی، و صلوات بر حضرت رسالت پناهی و آل هدایت انتباهی بتقدیم رسانید، و در فضل امیر المؤمنین (ع) و سابقه او با پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن بسیار گفت.

و بعد از آن گفت که: عراق بن مالک غفاری از ام سلمه روایت کرده که یک روزی رسول الله (ص) نزد من بود که جبرئیل (ع) نازل شد و بوی راز می گفت: و آن حضرت تبسم می فرمود، بعد از انجلاء وحی از آن حضرت پرسیدم که سبب تبسم چه بود؟ فرمود که: جبرئیل

مرا خبر داد که یک روزی بر علی گذشتم وقتی که شتری چند که او را بود بعلف گذاشته خواب کرده بود و جامه‌اش از بعضی جسد او دور شده پیدا بود، من رفتم و جسد وی را پوشانیدم بآن جامه یافتم که برودت نسیم ایمان او به دل من رسید. و عمر روایت کند که من از پیغمبر (ص) شنیدم که می‌فرمود که اگر هفت آسمان و هفت زمین در کفه میزان بنهند و ایمان امیر المؤمنین (ع) در کفه دیگر ایمان علی راجح می‌آید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۹۷

و در مناقب آورده که یک روزی أبو طالب دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک خود را می‌انداخت در دهان مبارک امیر المؤمنین (ع) گفت: یا محمد این چیست که میکنی؟ فرمود که: ایمان و حکمت است، بعد از آن ابو طالب گفت مر علی را که: ای پسر من یاری کن پسر عم خود را و امداد بتقدیم رسان.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۳۹۹

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: بدان آیدک الله بلطفه که چون تو واقف گشتی از معانی این احادیث که از طرق مذکوره ورود یافته، و پرتو شعور آن بر تو تافت اکنون ممکن است که طریق معرفت حق حاصل کنی، و باطل را از دست بگذاری که منطوق:

أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم، و هو ولی کل مؤمن بعدی

، و احادیثی که از پیش گذشت صریح است در امامت و خلافت آن حضرت، و ظاهر است در تعیین امیر المؤمنین (ع) در این امر که در او شائبه خفا نمانده، و اگر کسی نعوذ بالله منکر این باشد، میخواهد که دفع حق کند بعد از ثبوت، و معارضه نماید بادلہ یقینیه و براهین دینیہ بکلمات واهیه مثل بیوت عنکبوت، و تغطیه صواب نماید بعد از آن بیان، و بیوشاند نور شمس را در وسط آسمان.

و أغرب أشیا و أعجب چیزها آنکه می‌گویند اهل خلاف که: پیغمبر (ص) در مرض فرمود أبو بکر را که: برو و با مردم نماز بگذار، بر تقدیر صحت این قول چه نوع دلالتی دارد بر خلاف او این را سند خود سازند و انکار نص جلی نمایند.

و چون حدیث در باب امیر المؤمنین (ع) بشنوند آن را از مدلول خود بگردانند، و بر وفق مدعای خود بأبعد احتمالات صرف نمایند، یا طعن در راوی آن کنند و ضعیف شمارند اگر چه از اعیان رجال ایشان باشد و موصوف بود بصف امتانت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰۰

مع ذلك قول معاوية بن أبي سفيان و عمرو بن عاص و مغيرة بن شعبه و عمران بن حطان خارجی و امثال ایشان را معتبر شناسند، و بر آن عمل کنند در احکام شرع مبین، و قواعد دین متین.

و هر گاه کسی روایت کند از علی بن الحسین امام زین العابدین، یا امام محمد باقر یا امام جعفر صادق (ع) روایت او را از درجه اعتبار ساقط سازند، و از نظر التفات بیندازند، و از آن اعراض نمایند، و گوش نکنند که این راوی رافضی است اعتمادی نیست بر امثال این طائفه، و اگر تلافی نمایند گویند شیعی است این بکار ما نمی‌آید، و عاقلان را چو روز معلوم است که این عین عناد و مکابره است، و عدول از حق و رغبت، و میل بباطل و اتباع بقول آنان که گفتند: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ**.

یعنی بدرستی که ما یافته‌ایم پدران خود را بر کیش و آیینی و ما بر عقب ایشان اقتداکنندگانیم چون جریان حال بر این منوال اولاد استبداد یافت بمنصب امامت و بعضی اقامت نمودند بنصرت و حمایت بسبب حمیت جاهلیت چون آن استقرار یافته بعضی دیگر از حق اغماض عین نموده آن طریق را اختیار کردند بتبعیت تا محروم ماندند از ریاض جنت و اللّٰهُ يَهْدِيْ اِلَى الْحَقِّ وَ اِلَى طَرِيْقٍ مُّسْتَقِيْمٍ. و در مناقب خوارزمی آورده روایت از جابر که پیغمبر (ص) فرموده که: حق سبحانه و تعالی آسمان و زمین را آفرید ایشان را دعوت فرموده اجابت کردند، پس عرض کرد بر ایشان نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب (ع) ایشان بطوع و رغبت قبول کردند، بعد از آن خلائق را خلق کرد «ج ۲۵»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰۱

و امر دین را بما تفویض فرمود، پس سعید بما سعید است که تابع ما است، و شقی بما شقی است که مخالف ما است، و ما حلال‌کنندگان حلال اوئیم، و حرام‌کنندگان حرام او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰۳

و نیز در مناقب آورده از عون بن ابی رافع که او روایت کرده از علی بن ابی طالب (ع) که آن حضرت فرمود که: من یک روزی رفتم نزد رسول اللّٰهُ (ص) در وقتی که مریض بود، چون منزل آن حضرت رسیدم دیدم که سر مبارکش بر کنار مردیست که به نیکوئی و زیبایی او ندیده بودم، و آن حضرت در کنار او در خواب بود، چون آن جوان مرا دید گفت: نزدیک پسر عمت بیا که تو اُحقی بوی از من، چون پیش رفتم او برخاست و من بجای او نشستم، و سر حضرت را در کنار گرفتم همچنان که در کنار او بود.

چون زمانی گذشت آن حضرت از خواب بیدار شد فرمود که: این مرد کجا رفت که سر مرا در کنار داشت؟ گفتم که: چون من آمدم مرا پیش طلبیده گفت: تو اُحقی از من به پسر عمت و برخاست و من بجای او نشستم، آن حضرت فرمود که: هیچ دانستی او که بود؟ گفتم: بفرما یا رسول اللّٰهُ، فرمود که: آن جبرئیل بود (ع) بمن حدیث می‌کرد تا وجع من تخفیف یافت و سر من بر کنار او بود تا بخواب رفتم. و هم در مناقب آورده که چون رسول اللّٰهُ (ص) مواخاة فرمود میان مسلمانان بعد از آن فرمود که: یا علی تو برادر منی و تو از من بمنزله هارونی از موسی غیر از آنکه بعد از من پیغمبر نخواهد بود.

بدان ای علی اول کسی که در قیامت خوانده شود من باشم که برخیزم از یمین عرش در ظل او، پس بپوشانند در من حله خضرا از حلّهای بهشت، و من خبر می‌دهم ترا ای علی که امت من اول

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰۴

امم باشند در روز قیامت که محاسب گردند، و باز تو اول آن کس باشی که خوانده شود بقرابت من از جهت قرابت تو مرا و منزلت تو نزد من.

و دفع کنند بسوی تو لوای مرا که لوای حمد است، و تو آن را برداری و سیر کنی بآن در میان دو جانب آدم و جمیع خلق و همه خلائق در آن روز در ظل لوای من باشند که طول او هزار سال راه بود، و سنان آن لوا از یاقوت حمرا باشد، و قضیبش از نقره بیضا، و أسفل آن از در خضراء و او را سه شعبه باشد از نور: یکی در مشرق، و دیگری در مغرب، و دیگری در وسط دنیا، و بر آن سه سطر نوشته باشد: اول

بسم اللّٰهُ الرحمن الرحیم

، و دوم

الحمد لله رب العالمين

، سیم

لا اله الا الله محمد رسول الله

، که طول هر سطر هفتاد هزار ساله راه باشد.

و تو با لوای من روی، و حسن از یمین، و حسین از یسار تو روند، تا بایستی میان من و ابراهیم پیغمبر در ظل عرش خالق اکبر، بعد از آن بیوشی حله سبز از حللهای جنت.

آنگاه منادی ندا کند از تحت عرش که خوش پدریست پدر تو ابراهیم، و خوش برادریست برادر تو علی بن ابی طالب، بشارت باد ای علی ترا پس بشارت باد ترا که تو پوشیده میشوی وقتی که من پوشیده شوم، و خوانده میشوی گاهی که من خوانده میشوم؛ و زنده میگردی وقتی که من زنده میگردم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰۵

در مناقب روایت می‌کند از علی بن حسین (ع) که او از پدر بزرگوار خود روایت میکند که پیغمبر (ص) در روز خندق میفرمود که: بار خدایا فرا گرفتی از من عبیده بن حارث را در روز بدر، و حمزه بن عبدالمطلب را در روز احد، و این علی است مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی. و هم در مناقب از ابن عباس روایت کرده که رسول الله (ص) فرمود که: علی از من مثل سر منست از بدن. و هم در آنجا روایت از سلمان میکند که من از رسول الله (ص) شنیدم که میفرمود که: من و علی نوری بودیم نزد حق سبحانه و تعالی که طواف حق مینمودیم، و تسبیح و تقدیس او بتقدیم میرسانیدیم پیش از آنکه آدم مخلوق شود بچهارده هزار سال، چون حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید این نور در صلب او قرار یافت پس همچنین انتقال مییافت از واحدی بعد از واحدی تا در صلب عبدالمطلب سمت افتراق پیدا کردیم، پس یک جزو از آن نور من بودم و یک جزو دیگر علی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰۶

و هم در مناقب است که از ام سلمه روایت می‌کند که او الطف نساء آن حضرت بوده و احب او که او را مولائی بود که حضانت و تربیت او مینمود، اما او بمرتبه بغض امیر المؤمنین داشت که هرگز نبود که بعد از نماز آن حضرت را ناسزای نگوید نعوذ بالله یک روزی ام سلمه گفت: ای مولا چه چیز ترا بر ناسزای آنچنان کسی داشته؟ گفت: قتل عثمان که او در خون وی شریک بوده، ام سلمه گفت: اگر نه آنکه تو مولی و تربیت کننده من بودی من سر رسول الله را بتو اظهار نمیکردم و لیکن بنشین تا من بتو بگویم از علی و آنچه من دیده‌ام.

یک روزی رسول الله (ص) که نوبت من بود آمد و هر نه روز یک روز از من میبود؛ و امیر المؤمنین (ع) با وی بود، و آن حضرت انگشتان خود را در انگشتان علی انداخته فرمود که: یا ام سلمه بیرون رو از این خانه و زمانی خانه را بما باز گذار؛ من بیرون رفتم و ایشان خانه را خلوت کرده با هم بنیاد راز کردند، من در بیرون خانه گوش میکنم بکلام ایشان اما نمیدانم که چه میگویند.

تا نیم روز شد، من آمدم و گفتم: السلام علیکم؛ بخانه درآیم؟ پیغمبر فرمود که: در میا بخانه بجای خود بازگرد، و دیگر راز ایشان دور و دراز کشید تا زوال شد؛ گفتم روز من گذشت و مشغول

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰۷

گردانیده او را علی. باز رفتم بدر آن خانه گفتم: السلام علیکم، اکنون درآیم؟ پیغمبر فرمود: در میا و بازگرد بجای خود، باز آمدم و گفتم اکنون زوال شمس شده باید که بیرون آید از برای نماز و روز من رفت و من هرگز ندیده بودم کلام «روز ظ» چنان طولانی.

پس از لحظه آمدم و گفتم: السلام علیکم باندرن بیایم؟ پیغمبر فرمود که: نعم بیا به اندرون رفتم علی را دیدم که دست خود بر هر دو زانوی پیغمبر نهاده و گوش را پیش دهان او برده و پیغمبر نیز گوش پیش دهان او آورده و سر گوشی میگویند، امیر المؤمنین میگوید: ای پسر بروم و این چنین کنم، و آن حضرت میفرماید:

نعم، من چون بخانه در رفتم امیر المؤمنین (ع) روی مبارک بجانب دیگر کرد و برخاسته بیرون فرمود، آنگاه پیغمبر مرا در کنار خود نشاند، و نوازش فرمود، و آنچه میان زن و شوهر میباید از لطف و اعتدال بجای آورد.

بعد از آن فرمود که: ای ام سلمه ملامت مکن مرا که در این وقت جبرئیل آمده بود از جانب حق جل و علا، و فرمان رسانیده که من وصیت کنم و بگویم بعلی آنچه بعد از من بظهور خواهد آمد، و من میان جبرئیل و علی نشسته بودم، جبرئیل بر یمین، و علی بر یسار، آنچه جبرئیل میگفت با من من بوی میگفتم آنچه تا قیامت وقوع خواهد یافت، پس مرا معذور دار و ملامت مکن که:

خدای عز و جل اختیار کرده از هر امتی پیغمبری را، و اختیار فرموده از برای هر پیغمبری وصی، پس من پیغمبر این امتم، و علی وصی من در میان عترت و اهل بیت و امت من بعد از من.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰۸

پس این آن چیز است که حاضر بودم من از امر علی که با تو گفتم این زمان، ای پدر من ناسزا میگوئی او را یا ترک میکنی بدگفتن او را.

بعد از آن او شب و روز با حق این مناجات میکرد که: بار خدایا مرا بیامرز که من جاهل بودم از امر علی که من دوستم دوست علی را، و دشمنم دشمن علی را.

پس مولی توبه نصح کرد، و باقی ایام عمر از حق تعالی آمرزش می طلبید. و هم در مناقب از علی (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود که: جبرئیل آمد بمن، و چون بال با اقبال گشود بر یک بال او نوشته بود که:

لا اله الا الله محمد النبی

، و بر بال دیگر نوشته که:

لا اله الا الله علی الوصی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۰۹

آنچه از آثار رسیده

سالم روایت کند که گفتند عمر را: می بینم ترا تعظیم میکنی امیر المؤمنین (ع) را که بیکی دیگر از اصحاب نبی آن تعظیم نمیکنی؛ گفت: او مولای و خداوند منست. و از ابی جعفر (ع) مرویست که دو اعرابی با یک دیگر خصومت داشتند آمدند نزد عمر او گفت که: یا ابا الحسن حکم کن در میان ایشان آن حضرت حکم فرمود بر یکی از ایشان آنکه بر او حکم کرده بود گفت بعمر که: این حکم کرد میان ما؟ عمر برجست و گریبان او گرفته کشید و گفت: ویحک نمیدانی که این کیست مولای منست و مولای هر مؤمن و مؤمنه، و هر که نباشد او مولای او پس او مؤمن نیست. از عبد الخیر مرویست که نزد عمر جماعتی از قریش مجتمع بودند و امیر المؤمنین (ع) نیز در آن میان بود، تذاکر و تفاخر شرف میکردند و علی (ع) ساکت بود، عمر گفت: یا ابا الحسن سبب سکوت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱۰

چیست؟ و آن حضرت نمیخواست که چیزی گوید و عمر میگفت یا ابا الحسن چیزی البته میباید گفت:

آنگاه این را فرمود:

اللّٰهُ اَكْرَمُنَا بِنَصْرِ نَبِيِّهِ وَ بِنَا عِزِّ شَرَايِعِ الْاِسْلَامِ

فی کل معترک تزیل سیوفنا

و یزورنا جبریل فی ابیاتنا

فنکون اول مستحل حله

نحن الخیار من البریة کلها

انا لنمنع من اردنا منعه

و ترد عادیة الخمیس سیوفنا

فالحمد للرحمن ذی الانعام

یعنی حق سبحانه و تعالی گرامی گردانیده ما را بیاری دادن پیغمبر خود و ببرکت ما است عزت داده شرایع اسلام را، در هر لشکری و معرکه شمشیرهای ما است که میبرد و زائل می گرداند در او کلهای سر را از ابدان گردن کشان، و نزول مینماید جبرئیل در خانهای ما بفرایض اسلام و احکام ایمان، و بودیم اول آنکه حلال دانستیم حلال او را و حرام دانستیم مر خدای را هر چه حرام کرده بود، ما برگزیدگانیم از همه خلایق و نظام آنها بما است و زمام هر زمام بدست ما است که اهل حل و عقد مائیم، ما منع می کنیم هر که را می خواهیم که منع کردنی است و ما راست میداریم هر متکبران گردن کش را؛ و شمشیرهای ما باز میدارد ستمکاران و عادیان لشکری را از تعدی پس حمد خدای را که صاحب رحمت و انعام است بر بندگان.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱۱

در بیان امر سوره براءة

در مسند أحمد حنبل آورده که چون پیغمبر (ص) ابو بکر را با سوره براءة فرستاد بمکه معظمه که حج نکنند بعد از این سال مشرکان و عربان مشغول طواف خانه نشوند، و بهبهشت داخل نخواهد شد الا کسی که مسلمان باشد، و هر کرا که میانه او و پیغمبر مدتی باشد او را مهلت دهد تا مدت منقضی شود و خدا و رسول او از مشرکان بیزارند.

چون او متوجه شد سه روزه راه رفت، آن حضرت امیر المؤمنین (ع) را فرمود که: برو و بوی رسیده او را بر من بازگردان و تو آن احکام بأهل مکه برسان، او چنین کرد ابو بکر بازگشته پیش حضرت آمد و گریست و گفت: یا رسول الله امری حادث شده؟ آن حضرت فرمود: حادث نشده در باب تو غیر خیر، و لیکن من از جانب حق مأمور شدم که آن احکام را نرساند مگر من یا مردی که از من باشد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱۲

و شمه از این از پیش گذشت، و این امر مشهور است و احتیاج بتطویل ندارد، و تعدید رواه و روایات در این باب بسیار است.

در بیان آنچه نازل شده از قرآن در شأن آن حضرت علیه السلام

بعضی از آیات سمت ذکر یافت مثل **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ آيَةٌ وَ تَعِيَهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ وَ أَوْلِيكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** و غیر ذلک، لیکن اگر زائد بر آن که از پیش گذشته چیزی میباید ایراد آن مینماید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱۳

ابن عباس روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: هیچ آیتی نیست از آیات قرآنی که حق تعالی فرستاده باشد و در او یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بود الا که علی (ع) رأس و امیر آن آیتست. و از ابن عباس مرویست و ثعلبی و غیر او نیز از أهل تفسیر آورده‌اند در سبب نزول آیت **يُؤْفُونَ بِالَّذِئْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا** و اگر چه شمه از این آیت کریمه نیز سمت ذکر یافت اما آن تفصیلی که ایشان ایراد نموده‌اند اینجا مبین میگردد این آنست که آورده‌اند که:

یک نوبتی امام حسن و امام حسین علیهما السلام مریض شدند و رسول الله (ص) با بعضی اصحاب بیعیادت ایشان رفتند، و عامه عرب نیز بیعیادت ایشان رفته بودند گفتند: یا ابا الحسن اگر نذری را بر خود لازم گردانی برای صحت فرزندان که بآن وفا نمائی دور نباشد که نذری را که مرقوم بوفای نساختند چیزی نیست.

امیر المؤمنین (ع) فرمود که: چون ایشان صحت بیابند من نذر کردم برای آن شکرانه سه روز روزه بدارم.

و فاطمه زهرا نیز بهمین طریق نذر کرد.

و ایشان را جاریه که فضا میگفتند او نیز این چنین نذر کرد.

بعد از آنکه آن شاهزاده‌ها لباس عافیت پوشیدند و شربت صحت نوشیدند، و در آن ولا نزد آل محمد نه قلیل بود و نه کثیر، پس امیر المؤمنین (ع) رفت پیش شمعون خیبری یهودی و از او سه صاع جو قرض نمود، و در حدیث مزنی آورده روایت از مهران باهلی که آن حضرت رفت نزد همسایه یهودی که او را بود که او را شمعون بن حانا میگفتند که از او پشم ستاده بریستند و از اجور آن آن نذر را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱۴

بجای آمد، فرمود بوی که: آیا ترا هست پاره از پشم که بدهی مرا و بریسد آن را دختر محمد برای تو بسه صاع از جواز اجور آن؟ گفت: بلی، پس داد آن را بآن حضرت و امیر المؤمنین (ع) پشم و جواز او ستاده فرمود فاطمه را از این حال اخبار نمود، او اطاعت کرده قبول فرمود.

و برخاست و یک صاع آن جو را آسیا کرده پنج قرص از آن پخت برای هر یکی یکی، و چون امیر المؤمنین (ع) با رسول الله (ص) نماز مغرب گزارده بمنزل شریف خود تشریف آورد طعام را پیش آوردند تا افطار کنند.

ناگاه مسکینی بدر خانه آمده گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد، من مسکینی‌ام از مساکین مسلمین مرا اطعام کنید که حق سبحانه و تعالی از موافق جنت شما را اطعام کند، این را امیر المؤمنین (ع) شنیده این را فرمود که:

فاطم ذات المجد و الیقین یا بنت خیر الناس اجمعین

اما ترین البائس المسکین قد قام بالباب له حنین

یشکو الی الله و یشکین یشکو الینا جائعا حزین

کل امرئ بکسبه رهین و فاعل الخیرات یشکین

موعدہ جنۀ علیین حرمها الله علی الضنین

و للبخیل موقف مهین تهوی به النار الی سجین

شرابه الحمیم و الغسلین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱۵

یعنی ای فاطمه ای صاحب بزرگی و یقین ای دختر بهترین همه خلائق روی زمین آیا ندیدی درمانده بی‌نوای مسکین که ایستاده است بر در خانه با ناله و حنین که شکایت برداشته بأرحم الراحمین، و فروتنی شیوه کرده شکایت آورده بما از گرسنگی در حالتی که هست او اندوهگین، هر مردی مکلف که هست بآنچه در گروست و بآنچه اندوخته رهین، و کننده خیرات را ظاهر شده که موعد اوست بهشت علیین که حرام کرده خدای تعالی آن را بر بخیل لثیم، و بخیل راست موقفی بغایت خوارکننده که می‌اندازد آتش او را از آنجا بقعر سجین که شراب او آب گرم جوشان باشد، و طعام آوریم آبدان دوزخیان.

حضرت فاطمه که این شنید فرمود که:

امرک یا ابن عم سمع طاعة

ما بی من لوم و لا ضراعة

یعنی امر تو ای پسر عم من شنیدنی است و فرمان بردنی، و نیست مرا از آن ملامتی و نه ملالتی و ذلتی، و آن طعام را خود نخورده برای مسکین فرستادند، و خود را در آن شبان روز بآب روزه گشودند.

و در روز دوم یک صاع دیگر آسیا کرده نان پخت، و چون امیر المؤمنین (ع) از نماز مغرب فارغ شده بمنزل فرمود طعام را پیش نهادند یتیمی آمد و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد، من یتیمی ام از اولاد مهاجرین که در روز عقبه پدر من شهید شد مرا اطعام کنید که خدای تعالی از موائد بهشت شما را طعام دهد، پس چون امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام این را شنیدند طعام خود را برای او فرستادند و بآب خالص در این شب نیز روزه گشودند.

و در روز سوم دیگر حضرت فاطمه برخاست و آن صاع باقی را از جو آسیا کشید و نان پخت، و وقتی که امیر المؤمنین (ع) با پیغمبر نماز شام گزارده بمنزل آمد و طعام پیش آوردند اسیری آمد بر در خانه و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد، مرا اسیر کرده اند و کسی بمن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱۶

طعام نداده مرا طعام دهید که من اسیر محمدم تا خدای تعالی شما را بر موائد جنت طعام دهد، پس امیر المؤمنین (ع) این را شنیده طعام خود را بوی ایثار کرد؛ و باقی اهل بیت نیز بموافقت آن حضرت ایثار کردند بوی و در این شب سوم بغیر از آب نچشیدند.

چون روز چهارم شد بنذر خود وفا کردند امیر المؤمنین (ع) دست راست امام حسن را گرفته بدست، و بدست دیگر دست امام حسین (ع) را این چنین آمد بنزد پیغمبر (ص) و ایشان می‌لرزیدند از شدت گرسنگی مثل بچه مرغ.

چون نظر پیغمبر بر ایشان افتاد فرمود که: یا أبا الحسن سخت پریشان شدم من که شما را باین حال دیدم شما را چه حال است این گفته متوجه خانه فاطمه شد، و ایشان بان حضرت رفتند دید که فاطمه در محراب بنماز مشغول است و از گرسنگی شکم مبارکش بر پشت وی چسبیده و چشمهایش بگودی رفته.

پیغمبر که این حال را مشاهده کرد فرمود که:

وا غوثاه بالله

ای اهل بیت محمد شما از گرسنگی خود را هلاک میکنید، پس در آن حال جبرئیل علیه السلام از نزد ذوالجلال آمده گفت: فراگیر یا محمد که حق جل و علا ترا تهنیت فرموده در باب اهل بیت تو، فرمود که: چه چیز را فراگیرم یا جبرئیل؟

جبرئیل گفت که بخوان این را که هَلْ أتی عَلَى الْإِنْسَانِ تا آنجا که إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لِرِجْهِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً و از اینجا تا آخر سوره.

و خطیب خوارزمی حکایت کند از او و از راوی و زیاده کرده ابن مهران باهلی در این حدیث که پیغمبر (ص) بشتاب برخاسته بخانه امیر المؤمنین و فاطمه (ع) آمد، و چون آن حال را مشاهده فرمود گریست و گفت: شما سه روز است که این حال دارید و من غافل از حال شما، پس جبرئیل «ج ۲۶»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱۷

آمد باین آیات که إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا و گوید که این چشمه در خانه پیغمبر باشد که از آنجا منفجر شود و روان گردد بخانه‌های انبیا و مؤمنان. و چون تمام این سوره کریمه در شأن اهل بیت رسول الله است (ص) عنان بترجمه آن مصروف می‌گردد بعون الله و توفیقه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خدای که مستجمع جمیع صفات کمال است ابتدا می‌کنم که بخشاینده رزق است بر عالمیان مهربان بمؤمنان با دخال ریاض جنان.

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا.

یعنی آیا آمد بر آدم هنگامی از زمان که در آن نبود چیزی یاد کرده شده، یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود بیش از نفخ روح و کسی بانسانیت او را یاد نمی‌کرد، پس استفهام بر سبیل تقریر باشد.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که از اولاد اویند از آب منی آمیخته بآب مرد و زن، و خلقت او را درست گردانیدیم و بامر و نهی می‌آزمائیم او را، پس گردانیدیم او را شنوا و بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلائل و استماع آیات.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا بدرستی که ما نمودیم او را راه راست که طریق اهل بیت است بنصب ادله و انزال آیات یا سپاس دارنده، یعنی مؤمن سعید که دوست دار اهل بیت باشد و تبری از دشمنان ایشان کند، یا ناسپاس یعنی کافر شقی ناصبی که طریق ایشان را بگذارد و غیر ایشان را بر ایشان اختیار کند.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا بدرستی که ما آماده کرده‌ایم برای کافران و دشمنان اهل بیت زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند، و غلها که بر گردن ایشان نهند و آتشی افروخته که در آن پیوسته بسوزند، و در آمدن این سوره شریفه که در شأن اهل بیت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۱۸

است بخلقت آدم نمودن تنبیهی است بر آنکه غرض از خلقت آدم محمد و آل او است (ص).

إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا بدرستی که نیکوکاران یعنی اهل بیت و تابعان ایشان بیاشامند در آخرت از جام شربتی که آمیختگی آن کافور باشد، یعنی آن را بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوش‌بوی شود، تا بواسطه خوش بوئی و سفیدی مشابه کافور باشد، و لهذا او را باین نام خوانند، و مؤید این قول است که بدل از کافور آورده که:

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا كَافُورٍ چشمه ایست که می آشامند بندگان شایستگان خدای تعالی میرانند آن چشمه را راندن آسان.

يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا آن بندگان شایسته وفا می نمایند بندری که در طاعت کنند، و می ترسند از روزی که هست محنت و شدت او فاش و آشکارا.

وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا و می دهند این طائفه طعام را بر دوستی خدای تعالی، یا بر حب طعام، یا بر حب بی پدر را و اسیری را که از کفار گرفته اند بر وجهی که اهل بیت رسول کردند، یا طعام دادن بفقرا را دوست می دارند.

إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لِرِجَالِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا و این مطعمان بخلوص نیت می گویند که: جز این نیست که می خورانیم شما را این طعامها برای رضای خدای تعالی، نمیخواهیم از شما پاداش و مکافاتی، و نه سپاسی و آزاری.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا بَدْرَسْتِي که ما می ترسیم از آفریدگار خود از عذاب روز ترش روئی، یعنی رویها ترش گردد از شدت و هول آن روز که بغایت سخت و گریه است.

فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُورًا پس نگاه دارد خدای ایشان را از شر و رنج و هول آن روز پیش آرد ایشان را تازگی و خوبی روی و شادی و فرح در دل.

وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ خَرِيرًا و پاداش دهد ایشان را بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت یا بر ایثار طعام بوستانی که از میوه آن خوردند و از شربت آن نوشند و از حله ابریشم آن پوشند.

مُتَّكِبِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا در حالتی که تکیه زده باشند در بهشت بر تختهای آراسته نبینند در بهشت حرارت آفتاب را، و نه سرما را، بلکه در غایت اعتدال یابند هوای بهشت را.

وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود بر ایشان سایه های درختان آن، و رام کرده باشد چیدن میوه های آن رام کردنی، یعنی آسان بود چیدن میوه ها و کسی چیننده را منع نکند.

وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِنْ فَضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا و گردانیده شود بر ایشان جامه های خرد از سیم، و جامه های بزرگ مانند آبگینه که مانند آبگینه باشد از سیم یعنی اوانی و اکواب آن از نقره باشند در صفا مثل آبگینه که از خارج داخل آن را توان دید، اندازه ها کرده باشند ساقیان آن ظرفها فراخور سیرابی بهشتیان اندازه کردنی بی زیاده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۴۱۹

و نقصان.

وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا و آشامیده شوند در بهشت شرابی که باشد آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت، چه زنجبیل بهشت طرب آورنده و لذت بخشنده است.

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيْلًا چشمه‌ایست در آن نام نهاده شده بسلسبیل، و آن منقاد بود و روان هر جا که خواهند بهشتیان، و گویند آسان بحلق فرو رود و بگوارد.

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا و طواف کنند بر ابرار پسران گوشواره‌دار، یا جاوید مانده در حالت طفولیت، چون بینی ایشان را آی بیننده پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشان مروارید افشانه شده از صدف، یعنی تر و تازه که هنوز دست کس بدان نرسیده، و بآن رونق و درخشندگی خود مانده.

وَ إِذَا رَأَيْتَ نَمْرًا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا و چون بنگری و نظر کنی آنجا، یعنی در بهشت بینی نعمتهای که در وصف نگنجد، و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد.

عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوًّا أَسْوَرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا زبر بهشتیان، یعنی لباس زبر ایشان جامه‌های دیبای نازک سبز و دیباهای محکم سفید و پیرایه بسته شوند بسوارها از نقره، و بیاشامانند ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک از ادناس و أرجاس، یا پاک کنند از غل و غش که هر که بخورد از غل و غش پاک شود، یعنی حق سبحانه و تعالی امر فرماید به بهشتیان که از آن بیاشامانند، و معلوم است که آن را از دست ساقی آن توان آشامید و ساقی آن غیر مرتضی علی نیست که دوستان خود را چشاند و دشمنان خود را از آن راند.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا بدرستی که این کرامتها هست مر شما را پاداش کردار شما، و هست شتافتن شما در کار خیر پسندیده و لایق مکافات.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا بدرستی که ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی بتدریج بر مقتضای حکمت و موافق وقت که بخلاق برسانی، و فضیلت اهل بیت خود را بر ایشان ظاهر سازی.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آئِمًّا أَوْ كَافِرًا پس صبر کن مر حکم پروردگار خود را در آنچه فرموده از تبلیغ رسالت و فرمان مبر از ایشان گناهکاری را که ترا باثم خواند، یا ناسپاسی را که ترا بکیش خود دعوت کند که خواهد ترا از اهل بیت خود بگرداند بسخنان واهی خودشان که در حق ایشان گویند بواسطه حسد.

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيْلًا وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا و یاد کن پروردگار خود را بامداد و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او باش، و در بعضی از شب سجود کن او را و نمازگزار برای خدای تعالی شب دراز را، یعنی بتهجد اشتغال نمای و بسجودات شکر قیام فرمای که ترا و اهل بیت ترا بهتر اهل عالم ساخته، و اهل بیت ترا باین کرامتها نواخته.

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا بدرستی که این گروه مخالفان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۰

اهل بیت تو دوست میدارند سرای شتابنده، یعنی دنیا را، واگذاشته‌اند از پس پشت خودشان روز گران که قیامتست، بدو نمیگردند، و برای او عمل نمی‌کنند.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ما بیافریدیم ایشان را از آب سست، و محکم کردیم آفرینش ایشان را، یعنی مفاصل ایشان را بأعصاب بر هم بستیم تا اطاعت امر ما کنند، و حکم ترا گردن نهند و کمر محبت اهل بیت ترا میان محکم سازند،

و چون خواهیم بدل کنیم ایشان را بأمثال ایشان در خلقت بدل کردنی، یعنی بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار و دوستان خاندان، اما حکمت خودش را او بهتر میداند.

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا بدرستی که این معامله اهل بیت (ع) در بذل و ایثار عبرت‌یست مر مؤمنان را تا بمثل آن عمل کنند، و از مثل این جزاها بهره یابند، و دوستی ایشان را در مغز استخوان و بدل و جان جای دهند، تا از فیض ایشان محفوظ گردند، پس هر که خواهد که فرا گیرد بقرب آفریدگار خود راهی بخیر و طاعتی که دوستی اهل بیت است گو فراگیرد.

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و نخواهید شما هیچ راهی مگر آنکه خواهد خدای خواهش شما را، بدرستی که خدای هست دانا با استعداد و استحقاق هر کس، حکیم و توانا که بکه میباید داد و چه میباید داد، درمی آرد هر که را می خواهد در رحمت خود که بهشت جاودان است از دوستان و محبان اهل بیت و مؤمنان، و آماده کرده و مهیا ساخته از برای ظالمان خصوصاً آنها که بر اهل بیت رسول ظلم کردند، و حق ایشان را ستاندند، و خون ایشان را ریختند، و بر ایشان لشکر کشیدند عذابی دردناک که آتش سوزان است

دوستان علی بجنّت خلد دشمنانش در آتش سوزان

و این سوره باجماع امت در قضیه آل رسول نازل شده.

و روایت است که آیت فَاَلْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَصْحَكُونَ نازل شد در باب ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و غیر ایشان از مشرکان مکه که بر بلال و عمار میخندیدند، و گویند که علی بن ابی طالب (ع) در میان جماعتی از مسلمانان پیش پیغمبر میرفتند، منافقان بنیاد تمسخر کردند و بر ایشان خندیدند و چشمک زدند، و میگفتند بأصحاب خودشان که ما امروز این أصلع را دیدیم پس از او خندیدیم، پیش از آنکه ایشان به پیغمبر برسند این آیت نازل شد. و از مقاتل و کلبی منقولست چون این آیت نازل شد که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۱

فِي الْقُرْبَىٰ یعنی بگو نمیخواهم شما را برسانیدن پیغام هیچ مزدی، لیکن خویشان مرا دوست دارید که علی و فاطمه و حسن و حسین است صلوات الله علیهم، مردم مکه گفتند از این عجبتر چیزی نیست که آلهه ما را بد می گویند و ما را می کشند و طمع دارند که ما ایشان را دوست داریم این آیت نازل شد که قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ یعنی بگو نمی خواهم شما را بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی پس آن مزد از برای شما است و نیست مرا از آن مزد مگر منفعت مودت خویشانم که فائده آن نیز بشما عود می کند که ثواب الهی و رضای او است. و روایت کنند که آیت وَ قَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ در باب ولایت امیر المؤمنین (ع) نازل شده یعنی در قیامت امر شود که خلائق را بر پل صراط بدارید بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود، یعنی از ولایت علی از ایشان خواهند پرسید. و گویند آیت أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ در قصه بدر نازل شده در شأن حمزه و علی و عبیده بن حارث که بمبارزت قتال عتبه و شیبه و ولید قیام نمودند، یعنی آیا پنداشتند آنان که کسب کردند بدیها را از کفر و معصیت، مثل عتبه و شیبه و ولید آنکه گردانیم ایشان را در آخرت مانند آنها که گرویدند و کردند کردارهای شایسته، مثل امیر المؤمنین (ع) و حمزه و عبیده یکسانست، یعنی یکسان نیست زندگانی آدمیان و مرگ ایشان، اینها بر ایمان میمیرند

و بایمان زنده خواهند شد، و ایشان بر کفر خواهند مرد و بر کفر مبعوث خواهند شد. و آیت لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ در شأن أهل حدیبیه سمت نزول یافت جابر گوید که: ما در آن روز هزار و چهار صد کس، بودیم که پیغمبر (ص) گفت بما که:

شما امروز بهترین أهل زمینید که ما بیعت کردیم در زیر درخت سمره بر موت که نگریزیم و کسی نقض آن عهد نکرد مگر جزء «حرب خ» بن قیس که منافق شد و اولی مردمان باین آیت علی بن ابی طالب (ع) است

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۲

زیرا که حقتعالی فرمود که وَ أَتَاهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا یعنی و پاداش داد ایشان را بفتح نزدیک که فتح خیبر است و آن بر دست امیر المؤمنین (ع) شد. روایت کند سید أبو طالب باسناد خود از جابر بن عبد الله که رسول الله گفت مر علی را (ع) که کسی که دوست دارد ترا و تولای او بتو باشد حق سبحانه و تعالی او را ساکن گرداند با ما، و بعد از آن آن حضرت این آیت را خواند که، إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ یعنی بدرستی که پرهیزکاران در بوستانهاوند در روز قیامت و جویهای آب یعنی بوستانها مشتمل بر آنها باشد در مقام پسندیده که در او نه لغو باشد و نه اثم نزدیک پادشاهی توانا بر همه چیز، مقرر است که مقام صدق از آن جماعت خواهد بود که صدق ایشان با امیر المؤمنین علیه السلام درست باشد. و دیگر آیت وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در شأن آن طائفه است که نماز گزارند بقبلتین، و بعضی گویند: مراد سابقان بطاعتند، و بعضی گویند: سابقان بهجرت، و بعضی دیگر گویند: باسلام و اجابت رسول، بر هر تقدیر اینها همه موجود است در امیر المؤمنین (ع) بر وجه تمام و کمال و بغایتی که نزدیک نمیتواند شد دیگری در این اوصاف از مردم. و در روایت ابن عباس وارد است که پرسیدم از پیغمبر (ص) از این آیت فرمود که: گفت بمن جبرئیل (ع) این را که: علی و شیعه او ایشان پیش روندگانند بجنّت، و نزدیکانند از جانب حقتعالی بگرامتی که ایشان راست در قربت. و آیت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمْ سَابِقًا سَمْتِ ذَكَرِ يَافِتْ كِه بغير از امیر المؤمنین (ع) دیگری

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۳

بآن عمل نکرد. ابن عباس روایت کند که یک روزی عبد الله بن ابی با أصحاب خود بیرون رفت، جماعتی از اصحاب رسول الله از پیش رو می آمدند، عبد الله بن ابی گفت بیاران خود که: نگاه کنید که من چگونه رد میکنم این سفها را از شما، یعنی خوش آمدی چند خواهم گفت، پس پیش آمده دست امیر المؤمنین (ع) گرفت و گفت: مرحبا ای پسر عم رسول الله و داماد او ای سید بنی هاشم غیر رسول الله (ص) امیر المؤمنین (ع) فرمود که: ای عبد الله از خدای تعالی بترس و نفاق مورز که منافق بدترین خلق خداست، گفت: مهلا یا أبا الحسن و الله که ایمان ما همچو ایمان شما است بعد از آن متفرق شدند.

ابن ابی گفت: دیدید که چه کردم، آنها بر او ثنای خیر گفتند این آیت در آن حال بر رسول الله نازل شد وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۴

نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ یعنی چون ببینند أهل نفاق و روی در روی ملاقات کنند آن کسانی را که ایمان آورده اند از یاران پیغمبر گویند ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما، و چون باز گردند بشیاطین خود، یعنی پیشوایان و یارانی که دارند گویند از روی صدق که: ما با شما ایم و بر دین و آئین شما؛ بجز این نیست که ما افسوس دارندگانیم و استهزاکنندگان بر مؤمنان.

پس دلالت کرد آیت کریمه بر ایمان آن حضرت ظاهرا و باطنا، و بر قطع و جزم قول امیر المؤمنین (ع) در امر منافقین. و دیگر آیت اُفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ يَعْنِي أَيَا هِر كِه بَاشِد بَر بَرهَانِي از پروردگار خود که او دلالت کند بطریق صواب و از پی درآید برهان او را که دلیل عقلی است گواهی از خدای تعالی که بصحت آن گواهی دهد، برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد، و عمل نه بر وجه صواب کند؟ یعنی برابر نیست، در این آیت آورده اند که صاحب بینة پیغمبر است، و گواه که از جانب حق که بصحت آن گواهی دهد امیر المؤمنین (ع) و دیگر اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا یعنی بدرستی آنان که بگرویدند و کردند عملهای پسندیده زود باشد که پدید کند بر ایشان حضرت رحمان دوستی در دلهای خلق، یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و سناط، ابن عباس گوید که: آن علی بن ابی طالب (ع) است. زید بن علی روایت کند از پدران بزرگوار خود، و ایشان از امیر المؤمنین (ع) که آن حضرت فرمود که مردی بمن ملاقات کرده گفت: یا ابا الحسن و الله که من دوست میدارم ترا در راه خدای تعالی، من رجوع کردم به پیغمبر (ص) و او را از این حال اخبار نمودم فرمود که: شاید تو نیکی کرده باشی با او، گفتیم: و الله که من با او نیکی نکرده ام، رسول الله (ص) فرمود که: الحمد لله که حق جل و علا دلهای مؤمنان را بتو مشتاق گردانیده بمودت، پس این آیت نازل شد.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۵

و دیگر آیت مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ و آیت مَبَاهِلَه یعنی فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اٰبْنَاءَنَا و آیت الَّذِيْنَ يَنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ از پیش سمت ذکر یافتند.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۶

عز محدث حنبلی روایت کند از بریده که صاحب رسول الله است (ص) که اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ آن طریق و راه آل محمد است (ع)

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۷

و دیگر وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ که در سوره البقره وقوع یافته آن علی بن ابی طالب است که در اوائل با پیغمبر نماز گذارد. و آیت وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ نازل شد در شبی که امیر المؤمنین (ع) بفراش پیغمبر خواب کرد، و آن قصه سابقا مذکور شد، یعنی از مردمان هست کسی که میفروشد نفس خود را یعنی جان بذل میکند برای طلب خشنودی خدای تعالی که در آن شب آن حضرت جان بذل کرده بجای پیغمبر خواب کرد.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۸

و دیگر عز الدین محدث روایت از عبد الله بن مسعود میکند که پیغمبر (ص) فرمود مرا که آمد بمن ملک و گفت وَ سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا یعنی بپرس ای محمد کسانی را که پیش از تو فرستادیم از فرستادگان ما بر آنچه مبعوث شده اند، من گفتم بر چه مبعوث شده اند؟ گفت:

بر دوستی تو دوستی علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما. و آیت یا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ از پیش گذشت در قضیه غدیر خم.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۲۹

و دیگر یا اَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ای پیغمبر کافی و پسندیده است ترا خدای تعالی و آنکه متابعت کرده ترا از مؤمنان، آن کس علی بن ابی طالب است که سر مؤمنانست. و آیت اُجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ نِيْز سَمْت ذِكْر يَافِت از پیش. و دیگر یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای مؤمنان بترسید از خدای تعالی و باشید با صادقان، ابن عباس گفته: یعنی باشید با علی و اصحابش. و دیگر آیت إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی جز این نیست که تو بیم‌کننده و از برای هر گروهی راه نماینده، ابن عباس گوید که: چون این آیت نازل شد، رسول الله (ص) دست خود را بر سینه مبارک نهاد و فرمود که: من منذرَم، و اشارت کرد بدست خود بر دوش امیر المؤمنین (ع) و گفت: توئی هادی ای علی راه یافتگان بتو راه یافته‌اند. و دیگر آیت وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ یعنی پسنده است گواهی میان من و شما بآن که من پیغمبرم بشما و دیگر کسی که نزد اوست علم کتاب که لوح محفوظ است یا قرآن، محمد بن حنفیه گفت که آن کس علی بن ابی طالب است (ص).

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۰

و دیگر آیت هَذَا خِطْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ یعنی این دو گروه دشمنان که جنگ کردند و جدال نمودند در دین پروردگار خود، در بخاری و مسلم نقل کرده از ابو ذر که او گفت که: من سوگند میخورم بخدای که این آیت در حق علی و حمزه و عبیده بن حارث نازل شد در روز بدر بمبارزت مشرکان که عتبه و شیبه و ولید بن عتبه بود بیرون آمدند. و دیگر آیت إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنَاكِبُونَ یعنی بدرستی آنان که نمی‌گردند بسرای آخرت از راه راست گردندگان و میل‌کنندگان اند بیابان گمراهی، راه راست مراد طریق محمد است و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین. و دیگر آیت أَمْ مَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ یعنی آیا کسی که وعده کرده‌ایم او را بجنّت در آخرت و بنصرت در دنیا وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست پس آن کس دریابنده موعود است بی‌شبهه، و آن علی بن ابی طالب است. و دیگر آیت أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً از پیش سمت ذکر یافت. و دیگر آیت سَلَامٌ عَلَيَّ إِلَيَّ يَأْتِينِ ابْنِ سَائِبٍ گوید مراد آل محمد است (ص). و دیگر آیت وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ یعنی و آن کس که آمد بسخن راست و آنکه راست شمرد آن را، آنکه بسخن راست آمد رسول الله (ص) است و آنکه راست شمرد آن را علی بن ابی طالب است (ع).

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۱

و دیگر آیت وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ یعنی آنان که گرویدند بخدای تعالی و فرستادگان او ایشان تصدیق‌کنندگان اخبار الهی اند البته، و قیام نمایندگان بشهادت از برای رضای حقتعالی برای انبیا یا بر امم ایشان در روز قیامت، یا حاضران نزد حقتعالی یا شهادت یافتگان در راه خدای تعالی، مر ایشانراست مزد ایشان و نور ایشان که بآن طریق قیامت را پویند، نزول این آیت در شأن علی بن ابی طالب است (ع) که جامع این صفاتست. و دیگر آیت فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ مجاهد گوید که صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است (ع). و دیگر آیت يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ یعنی روزی که خوار و رسوا نسازد خدای تعالی پیغمبر را و آنان که گرویده‌اند با او نور ایشان شتابد در پیش ایشان و باطراف ایشان بر پل صراط و بآن نور مردم راه برند، این دوستان علی بن ابی طالب و اصحاب او است. و دیگر آیت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ سابقاً مذکور شد. و دیگر آیت إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ در شأن امیر المؤمنین (ع) سمت نزول یافته.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۲

و روایت کنند از امیر المؤمنین (ع) فرمود که: قرآن أرباعاً نازل شده: ربعی از آن در شأن ما است، و ربعی در باب دشمنان ما، و ربعی در باب سیر و قصص و أمثال، و ربعی در فرایض و أحكام، و از برای ما است کرائم قرآن. و ابن عباس گوید که: آنچه از قرآن در شأن امیر

المؤمنین فرود آمده در حق هیچ کس فرود نیامده. و مجاهد گوید که: هفتاد آیت است که در حق آن حضرت سمت نزول یافته. «ج ۲۷»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۳

و دیگر حسن آورده که فاستوی علی سوقه در شأن آن حضرتست زیرا که استوا و قیام اسلام بشمشیر امیر المؤمنین ثبوت و رسوخ یافت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۴

و دیگر آیت وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ صِنَوَانٍ وَ غَيْرِ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ یعنی در زمین بوستانها است از انگور بسیار و کشته‌ها و خرما بنان چند شاخ از یک اصل رسته و نه چنان یعنی هر شاخ از بیخ نرسته، آب داده می‌شود این همه اشجار و زرع از یک آب، از جابر بن عبد الله روایت است که او شنیده از پیغمبر (ص) می‌فرمود که: همه مردمان از اشجار متفرقه‌اند و من و تو ای علی از یک درختیم بعد از آن این آیت را خواند. و دیگر آیت ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا امیر المؤمنین (ع) فرمود که برگزیدگان مائیم، و دیگر أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي یعنی محمد و علی صلوات الله علیهما، و دیگر آیت أَمْ نُنزِلُ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقَّ یعنی آیا کسی میداند آنکه هر چه فرو فرستاده‌اند بسوی تو از پروردگار تو آن درست و راستست یعنی علی بن ابی طالب (ع). و دیگر آیت أَلَمْ يَكُنْ لِلنَّاسِ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ یعنی آیا میدانند مردمان که گذاشته شوند بآن که میگویند که گرویدیم ما و ایشان مفتون نگردند و بفتنه نیفتند، و این آیت که نازل شد امیر المؤمنین (ع) پرسید که: یا رسول الله این چه فتنه است؟ فرمود که: بسبب تو بآن که با تو خصومت خواهند کرد، تو آماده شود برای خصومت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۵

و از ابو جعفر (ع) منقولست که آیت وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى در امر امیر المؤمنین (ع) ورود یافته، یعنی مخالفت کردند با رسول الله از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده مر ایشان را راه حق که امامت و خلافت امیر المؤمنین (ع) است و دیگر ابو جعفر فرموده که «وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» علی بن ابی طالب است (ع)، یعنی و بدهد خدای تعالی هر خداوند فضلی را در این ثواب و جزای فضل او را هم در دنیا و هم در آخرت آن را که بدادند از او بازگیرند. و دیگر آیت فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ یعنی پس کیست ستمکارتر از کسی که دروغ گوید بر خدای و دروغ شمرد سخن راست را چون بیاید بوی، از موسی بن جعفر (ع) مرویست که فرمود که: آن ستمکار کسی است که قول رسول الله را رد کرد در امر امیر المؤمنین علیه السلام. و دیگر آیت وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ یعنی گفتند پسندیده است ما را خدای تعالی و یاری دهنده و کفایت‌کننده و نیکو کارگزاری است حضرت پروردگار پس بازگشتند با عافیت تمام یا ثواب لا کلام از خدای عز و جل و زیادتی حرمت و عزت، ابو رافع روایت کند که پیغمبر (ص) امیر المؤمنین (ع) را با بعضی فرستاد در طلب ابو سفیان، اعرابی از خزاعه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۶

بایشان رسید و گفت که قوم جمع شده‌اند در فلان جا از برای شما ایشان گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ این آیت نازل شد. و دیگر وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ قراءت ابن مسعود چنین است که: وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بعلی بن ابی طالب (ع) وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۷

و دیگر فی بیوتِ اذنَ الله ان تُرفعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ یعنی تسبیح گویند خدای را در خانه‌های که دستوری داد خدای تعالی و امر کرد آنکه برداشته شود قدر او بتعظیم، یعنی آن را رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند، یا بردارند در آن آوازه‌ها، یا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها در آن بیوت و یاد کرده شود در آن خانه‌ها نام او، مرویست از انس و بریده که رسول الله (ص) خواند این آیت را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۸

تا- فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ- مردی برخاست و گفت: یا رسول الله کدام خانه‌هاست این؟ فرمود که: خانه‌های انبیا، ابو بکر گفت خانه علی و فاطمه هر آینه از این خانه‌هاست؟ فرمود که: نعم از افاضل این خانه‌هاست. و دیگر آیت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ یعنی ای گروه مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه و لذیذ را که خدای تعالی بر شما حلال گردانید، که امیر المؤمنین (ع) با بعضی از اصحاب عازم شدند بر تحریم شہوات این آیت نازل شد، و ابن عباس گوید که: در شأن آن حضرت است و اصحاب او. و دیگر آیت وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ یعنی ابراهیم پیغمبر (ع) گفت: بگردان از برای من زبان راست، یعنی راست گوی ظاهر کن از برای تجدید دین در امتان واپسین، از ابی عبد الله جعفر بن محمد (ع) مرویست که فرمود که: آن علی بن ابی طالب است (ع) که عرض کرد ولایت او بر ابراهیم (ع) فرمود که: بار خدایا پدید کن او را از ذریت من، حق سبحانه و تعالی دعای او را بجز اجابت رسانیده. و دیگر آیت وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى یعنی بحق ستاره چون طلوع کند یا غروب نماید، مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافرانند که گمراه نشد صاحب شما که محمد است و خطا نکرد و معتقد هیچ باطل نشد، و سخن نمیگوید از هوای نفس، نیست آنچه بدان ناطق می‌شود مگر وحی که فرود آمده می‌شود بوی، حبه ابن عربی روایت کند که چون امر فرمود رسول الله (ص) که اصحاب سد ابواب کنند در مسجد این امر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۳۹

بر ایشان شاق آمد حبه گوید که: من دیدم حمزه بن عبد المطلب را که جامه سرخی پوشیده و آب از هر دو چشمش روان است و میگوید بیرون کردی عم خودت و ابو بکر و عمر و عباس را از مسجد و ساکن گردانیدی پسر عمت را، پس گفت مردی در آن روز که تقصیر نمیکند در بلند ساختن و شأن دادن پسر عمش را، این را رسول الله (ص) دانست که بر ایشان شاق است فرمود که: همه را بصلاة جامعه حاضر کردند، و بمنبر شرف برآمده خطبه فرمود که کسی ابلغ از آن خطبه از روی تمجید و توحید از آن حضرت نشنیده بود، و چون از خطبه فارغ شد گفت: ای مردمان من از خود هیچ دری نمیبندم و نمیگشایم و کسیرا بیرون نمیکنم و ساکن نمیگردانم، و سوره و النجم قرائت فرمود تا إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى. و دیگر آیت وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ یعنی بشارت ده ای محمد فروتنان را آنانی که هر گاه یاد کرده شود خدای تعالی بیزرگی نزد ایشان بترسد دل‌های ایشان از هول آن سرای، و صبرکنندگان را بر آنچه بدیشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن، و بپای دارندگان نماز را، و اداکنندگان در اوقات آن، و آنچه عطا داده‌ایم ایشان را نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده آن حضرت فرمود از ایشان است علی و سلمان. و دیگر آیت إِنْ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی بدرستی که آنان که پیشی گرفته است برای ایشان از ما سابقه نیکویی که سعادت است و توفیق طاعت یا بشارت بجنّت آن گروه که بسابقه عبادت مخصوص‌اند از دوزخ دورشدگانند، نمیشنوند آن دورشدگان از آتش آواز آن را، چه ایشان در اعلی علیین‌اند و دوزخ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴۰

در اسفل سافلین، و ایشان در آنچه آرزو برد تنهای ایشان جاویدانند، یعنی مشتهیات خود را دائم مییابند، نعمان بن بشیر روایت کند که امیر المؤمنین (ع) یک شبی این آیت را قرائت میفرموده میگفت:

من از ایشانم و چون اقامت گفتند و بنماز برخاست فرمود که: نمیشنوند آواز دوزخ را. و دیگر وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ یعنی هر آینه تو بشناسی آن منافقان را در گردانیدن سخن از صواب بجهت تعریض و ناصواب گفتن، مرویست از ابو سعید که او گفت که: امیر المؤمنین (ع) این طائفه را دشمن میداشت. و دیگر مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا امیر المؤمنین (ع) فرمود که حسنه دوستی ما است که اهل بیتیم و سیئه دشمنی ما است هر کرا بغض ما باشد حق سبحانه و تعالی او را سرنگون بدوزخ سوزان اندازد. و دیگر فَأَذِّنْ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ یعنی آواز دهنده در میان بهشتیان و دوزخیان در قیامت ابو جعفر محمد بن علی الباقر (ع) فرمود که: او علی بن ابی طالب (ع). و دیگر إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ یعنی هر گاه خواند پیغمبر شما را برای چیزی که زندگانی شما بآن چیز باشد، اجابت او نمائید، ابو جعفر (ع) فرمود که آن دعوت بولایت علی بن ابی طالب است که دوستان او دل زندگانند در دنیا و آخرت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴۱

و دیگر وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ یعنی و چون زده شد به پسر مریم مثلی آنگاه قوم تو از آن مثل فزع کنند و آواز بردارند امیر المؤمنین (ع) روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که در تو مثلی هست از عیسی که بعضی بسبب دوستی او از اهل هلاکاند، و بعضی دیگر بواسطه بغض او از هلاکشدگاناند، پس منافقان آواز برآوردند که رضا نیست مر او از روی مثل مگر عیسی این آیت نازل شد. و دیگر آیت وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُلُونَ یعنی از آنها که آفریده‌ایم برای بهشت گروهی‌اند که ایشان راه مینمایند بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود، زاذان روایت کند از امیر المؤمنین (ع) که این امت هفتاد و سه فرقه شده‌اند، هفتاد و دو فرقه از آن از برای دوزخ‌اند، و یک فرقه از ایشان از اهل بهشت‌اند، و ایشان آن جماعت‌اند که حق تعالی در این آیت وصف فرمود، و آن منم و شیعه من. و دیگر تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا موسى بن جعفر از ابای بزرگوار خود (ع) روایت کرده که این آیت در شأن علی بن ابی طالب نازل شده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴۲

و دیگر آیت وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا مقاتل بن سلیمان آورده که بعضی از قریش امیر المؤمنین (ع) را ایذا میرسانیدند و تکذیب میکردند، و بر او بهتان مینهادند این آیت نازل شد. و دیگر وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ اطعنا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ یعنی و میگویند منافقان که گرویده‌ایم بخدای تعالی و بفرستاده او، و فرمانبرداری کرده‌ایم هر دو را پس برمیگردند گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حق از پس اقرار بایمان.

ابن عباس آورده که این آیت در شأن امیر المؤمنین (ع) نازل شد و مغیره بن وایل در باب آن زمینی که امیر المؤمنین (ع) از او خریده بود، و خواست که او را نزد رسول الله (ص) برد میسر نشد و گفت او حکم خواهد کرد بجانب تو که عم‌زاده اوئی، این آیت را حق فرستاد که اقرار بایمان و فرمانبرداری میکنند، و از حکم خدای و رسول او سر می‌پیچند و روی میتابند. و دیگر آیت وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا یعنی و او آنست که بیافرید از آب آدم را، یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد پس گردانید او را خداوند نژاد و پیوند، یعنی انسان را دو قسم کرد ذکور و اناث که نسبت و نسب بدیشان بود و مصاهرت با ایشان وجود گیرد، آن علی و فاطمه است (ع) که اصل‌اند. و دیگر آیت وَ اولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ گویند که: آن امیر

المؤمنین است (ع) که مؤمن مهاجر صاحب رحم است. و دیگر وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ جَابِرٍ روایت کند از ابی عبد الله (ع) که این آیت در ولایت علی بن ابی طالب (ع) است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴۳

و آیت الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ابو سعید خدری گوید که پیغمبر (ص) دست امیر المؤمنین (ع) گرفت در غدیر خم و بالا برد و گفت:
الله اکبر

بر اكمال دین و اتمام نعمت و رضای رب العالمین برسالت من و ولایت امیر المؤمنین. و دیگر آیت أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ عبد الغفار بن قاسم گوید که:

من از جعفر بن محمد (ع) سؤال کردم از اولی الامر که در این آیت واقع است فرمود که: بخدا سوگند که علی از ایشانست. و دیگر آیت وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ آن در وقتی نازل شد که امیر المؤمنین (ع) را اذن رسید که برود آیات و سوره براءت را از ابو بکر گرفته بأهل مکه برساند چنانچه مذکور شد. و دیگر طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بٍ محمد بن سیرین آورده که طوبی درختیست در بهشت که اصل آن در حجره امیر المؤمنین (ع) است، و نباشد در بهشت خانه الا که در او شاخی از شاخهای آن درخت باشد. و دیگر فَإِنَّمَا نَذَبْنَا بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ یعنی پس اگر ما ببریم ترا با جوار رحمت خود پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نمائیم دل خوش‌دار پس بدرستی که ما از ایشان انتقام کشنده‌ایم بعداب، ابن عباس آورده که ما انتقام کشنده‌ایم از ایشان بشجاعت امیر المؤمنین (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴۴

و دیگر مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ از انس مرویست که بحرین علی و فاطمه است، و لؤلؤ و مرجان که از ایشان حاصل شده حسن و حسین علیهما السلام، و ابن عباس گوید که: برزخ پیغمبر است (ص) و دیگر آیت وَ نادى أصحاب الأعراف رجالاً يعرفونهم بسيماهم امیر المؤمنین (ع) فرمود که اصحاب اعراف مائیم که هر کس را بسیمای او می‌شناسیم، او را که بهشتی است به بهشت میبریم. و دیگر هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ابن عباس گوید کسی که امر بعدل کند و براه راست باشد علی بن ابی طالب است (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴۵

و دیگر فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ آن علی بن ابی طالب است که نامه بدست او باشد پیش از همه. و دیگر إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ گویند که این آیت در شأن امیر المؤمنین و حمزه نازل شده. و دیگر وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ یعنی بیرون بریم آنچه در سینه‌های بهشتیان باشد از کینه که در دنیا با هم داشته باشند درآیند در بهشت در حالتی که برادران باشند یک دیگر را مهمان داری و دوستی و مهربانی نمایند، نشسته بر تختها از زر و مکلل بجواهر رویها بیکدیگر آورده که نظر نکند یکی از ایشان در قفای صاحب خود؛ ابو هریره روایت کند که امیر المؤمنین (ع) گفت: یا رسول الله من دوسترم بسوی تو یا فاطمه؟ فرمود که: فاطمه احب است از تو، و تو اعزى بر من از او و گوئیا که من می‌بینیم ترا بر حوض که میرانی مردم را و ابریقهاست بر کنار حوض بعد دستارهای آسمان، و تو و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در بهشت برادرانه بر تختها نشسته‌اید مقابل یک دیگر، و تو و شیعه تو با من خواهند بود در بهشت بعد از آن خواند که:

عَلَى سُرْرٍ مُتَقَابِلِينَ.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴۶

و دیگر يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ یعنی بشگفت آرد زارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی، این مثلی است برای پیغمبر و اصحاب و اعوان که باول دعوت اسلام ضعیف بودند هر چند برآمد قوت گرفت بضرر ذو الفقار علی و سبب تعجب عالمیان شد، حق سبحانه و تعالی این تمثیل فرمود تا خشم گیرند کافران بمعاونان و یاران پیغمبر را (ص)، جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که آن علی بن ابی طالب است که کافران را بخشم می‌آورد، پس هر که بر او خشم گیرد و او را دشمن دارد داخل کفار است. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: این آیات را که در شأن آن حضرت ورود یافته نقل کردم از طرق جمهور از جمع عز الدین محدث که حنبلی بوده و جمع ابن مردویه، و ذکر نکردم آیات منزله را که در شأن امیر المؤمنین (ع) از طرق اصحاب خود از جهت رفع مکابره و استغنا به آنچه جمهور نقل کرده‌اند از مناقب امیر المؤمنین (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۴۹

در ذکر مواخات آن حضرت (ع)

در سنن ابی داود و صحیح ترمذی روایت می‌کند از ابن عمر که او گفت: چون حضرت رسول الله (ص) عهد مواخات بست میان اصحاب، و شمه از پیش مذکور شد، امیر المؤمنین (ع) گریان آمد و گفت: یا رسول الله مواخاه بستن میان اصحاب و عقد مواخاه نکردی میان من و یکی از ایشان؟

او میگوید که من شنیدم که پیغمبر فرمود که: تو برادر منی در دنیا و آخرت. آورده است یحیی بن حسن بطریق که پیغمبر (ص) فرمود
مر امیر المؤمنین (ع) را که

أنت أخي في الدنيا والآخرة

اراده کرده آن حضرت باین غایت مدحت و نهایت رتبت و علو منزلت امیر المؤمنین (ع) را زیرا که پیغمبر (ص) عقد برادری بست میان هر یکی از اصحاب با نظیر او، و نیافت برای امیر المؤمنین نظیری بغیر خودش؛ پس آن حضرت نظیر اوست از چند وجه.

یکی در اصل بدلیل شاهد نسب که صریح است در میان ایشان بی‌شک و ارتیاب.

و دیگر نظیر اوست در عصمت بدلیل قول حق که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و دیگر نظیر اوست در ولایت ببهان إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۵۰

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ بطریقی که اختصاص یافته این آیت بآن حضرت چنانچه سمت ذکر یافت. و دیگر نظیر اوست در ادا و تبلیغ احکام بدلیل وحی که ورود یافته در باره او در رسانیدن سوره براءت بأهل مکه که جبرئیل نازل شده گفت که: ادای این احکام ترا میباید کرد یا کسی که او از تو باشد، و امیر المؤمنین (ع) آن حکم را رسانید در موسم بآن مردم و دیگر نظیر اوست بآن که مولی امت است بدلیل حدیث:

من کنت مولاه فعلی مولاه

و دیگر نظیر اوست در مماثلت نفس که نفس او بمنزله نفس رسولست بدلیل آیت مباحله که وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ زیرا که فرمود که بیائید تا بخوانیم نفسهای خود را و داعی خواننده نفس خود نیست بلکه داعی نفس غیر خود است، پس ثابت شد که مراد نفس علی است در دعا.

و دیگر نظیر اوست در فتح باب در مسجد مثل فتح باب رسول الله (ص) و عبور او در مسجد مثل عبور و دخول آن حضرت است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۵۱

پس ثابت شد مناظرت و مشابهت و مشاکلت آن حضرت بحضرت رسالت (ص) مگر آنچه استثنا فرموده که آن نبوت است بدلیل

لا نبی بعدی

؛ پس صحیح باشد قول نبی که

أنت أخی فی الدنیا و الآخرة

و باین مماثلت مشارکت دارد با وی در منازل و درجات جنت.

در ذکر سد ابواب

و شمه در سد ابواب در ضمن آیات مذکور شد. و دیگر از حذیفه بن اسید الغفاری مرویست که چون أصحاب رسول الله (ص) بمدینه آمدند ایشان را خانه نبود، در مسجد بیتوته می کردند؛ آن حضرت فرمود که دیگر در مسجد بیتوته مکنید که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۵۲

محتلم میشوید و مناسب نیست، بعد از آن ایشان در حوالی مسجد خانه‌ها بنا کردند و درها در مسجد گشودند.

بعد از آنکه امر بسد ابواب شد پیغمبر (ص) معاذ بن جبل را فرستاد به ابو بکر که سد باب کند، معاذ بن جبل گفت: پیغمبر امر فرموده که از مسجد بیرون روی و در را از مسجد برطرف کنی گفت: سمعا و طاعة او از مسجد بیرون رفته در را گرفت.

بعد از آن فرستاد به پیش عمر که امر رسول است که در را از مسجد بگیری و از مسجد بیرون روی، گفت: فرمان بردارم غیر از آنکه من راغبم بامر الهی اما مرا در آنجا چراغ دانی باشد، معاذ آنچه او گفته بود بر پیغمبر عرض کرد.

و دیگر رفت نزد عثمان که حکم پیغمبر است که سد باب کنی و از مسجد بیرون روی گفت:

فرمان از آن خدای و رسول است هر چه فرمایند.

دیگر رفت پیش حمزه و او نیز سد باب کرده گفت أمر خدا و رسول او است و امیر المؤمنین علی (ع) در این امر متردد بود نمیدانست که اقامت کند یا بیرون رود، پیغمبر (ص) بنا فرموده بود از برای او خانه را در میان خانه‌های خود گفت مر او را که: ساکن شو بپاکی و پاکیزگی که داری. این خبر بحمزه رسید که امیر المؤمنین (ع) را قرار داد که سد در ننماید، حمزه آمده گفت: یا محمد ما

را بیرون می‌کند و کودکان بنی عبدالمطلب را بحال خود نگاه میداری، آن حضرت فرمود اگر این امر بدست من میبود من هیچ کس را از شما بیرون نمی‌کردم، بخدا سوگند که من این امر را بر او مقدر نداشته‌ام مگر حق جل و علا و تو هر آینه بر خیری از جانب حق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۵۳

تعالی و رسول او، بشارت باد ترا، پس چون پیغمبر او را بشارت؛ داد بخیر در روز احد شهادت یافت.

و مردم زبان گشودند بر علی و در نفس خود نسبت بآن حضرت چیزی می‌یافتند که ظاهر شد فضل او بر ایشان و بر غیر ایشان از اصحاب رسول الله (ص) پس این خبر به پیغمبر رسید پس برخاسته خطبه بلیغ خواند و فرمود که: بدرستی که بعضی می‌یابند در نفسهای خود چیزی در این باب که ساکن گردانیده‌ام علی را در مسجد، بخدا سوگند که من نه ایشان را اخراج کرده‌ام از مسجد و نه علی را ساکن گردانیده؛ لیکن حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بموسی و برادر او که: فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود در شهر مصر خانها؛ که رجوع کنند بآن بجهت پرستش؛ و خانها را مسجد سازند، و نماز را بپا دارند، و امر کرد موسی را که مسکن نسازد مسجد خود را، و نکاح در او نکند و داخل نشود او را مگر هارون و ذریت او، و علی از من بمنزله هارون است از موسی، و او برادر منست نزد اهل من؛ و حلال نیست مسجد من از برای کسی که نکاح کند در او زنان را مگر علی و ذریت او؛ پس هر کرا بد می‌آید اینک آنجا، و اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب شام. و سعید بن وقاص میگفت که علی را مناقبی چند هست که دیگری را نیست یکی خانه در مسجد و اعطای رایت در روز خیبر؛ و سد ابواب إلا باب علی (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۵۴

شیخ یحیی بن البطریق الاسدی رحمه الله آورده که حق سبحانه فرق نهاده میان امیر المؤمنین (ع) و میان غیر او در آنچه حلال است او را بر غیر او حرام است و هر گاه که حلال او حرام غیر باشد واجب است امتیاز او از غیر. و ثبوت عصمت او از شواهد کتاب به آیت تطهیر است.

و پیغمبر (ص) در أوائل فتح جمیع ابواب نمود بر ظاهر حال زیرا که ظاهر آن صلاحیت این داشت؛ و پیغمبر نمیداند از حال امت غیر ظاهر مگر آنکه حق تعالی که عالم غیوب و بواطن است او را اطلاع دهد بر بواطن و غیر ظاهر، پس آن حضرت فتح ابواب فرمود و هیچ فرق ننمود میان اهل بیت و صحابه از جهت ظاهر احوال صالحه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۵۵

بعد از آن علیم قدیم منع فرمود قوم را از عبور در مسجد، و امر نمود بسد ابواب ایشان، و این امر از دو قسم خالی نیست بر ظاهر حال یا بر باطن آن.

پس ظاهر حال آن بود که بیان کردیم که آن صلاحیت اباحت داشت آن حضرت آن را تجویز فرمود.

پس باقی نماند مگر باطن حال، حق سبحانه و تعالی ایشان را منع نمود بر باطن حال نه بر ظاهر، زیرا که او متولی بواطن است، پس میداند حال و صلاح آن که پیغمبر بر آن اطلاع ندارد مگر بعد از وحی الهی بدلیل فَلَا يُظْهَرُ عَلٰی غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ یعنی پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند بر غیبی که مخصوص است بعلم او یکی را مگر آنکه پسندد از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجز وی باشد.

پس چون منفرد بود امیر المؤمنین (ع) بصلاح باطن نه غیر او، و شریک بود ایشان را در صلاح ظاهر، پس او جامع هر دو صلاح باشد. پس امتیاز یافت از غیر بچیزی که خدای تعالی میدانست از باطن حال او که در غیر او نیست، و این در غایت وضوح و ظهور است.

و باز منع ایشان از جواز یا از برای سببی بود یا بغیر سبب جایز نیست که معری از سبب باشد، زیرا که عبث و خلو حکمت در افعال الله محال است، پس متعین شد که از برای سبب و حکمتی بوده.

و چون وجه حکمت بشبوت رسید که منع غیر اوست و اباحت او (ع) پس ثابت شد او را چیزی که شریک نیست در او غیر او، پس واجب است که او را بر غیر فضل و مزیت باشد، پس لازم گردد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۵۶

اقتدا با او از برای اختصاص باین منازل که حصول آن از وحی الهی است. و مؤید این قول حضرت رسالت پناهی است که دلالت ظاهره دارد بر صلاح باطن او مثل

«علی منی و أنا منه»

و

«أنت منی بمنزلة هارون من موسی»

و

«أنت أخی فی الدنيا و الآخرة»

و

«من كنت مولاة فعلی مولاة»

و غیر ذلک از مناقب و مزایا که حد و حصر ندارد از علم و خشیت و وراثت صلوات الله علیه و سلامه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۰

در ذکر مخاطبت آن حضرت بامیر المؤمنین در عهد نبی صلی الله علیه و آله الطاهرین

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که:

اصحاب شیعه اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر (ص) چندین بار آن حضرت را بامیر المؤمنین (ع) خطاب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۱

فرموده که صدور و حصول آن از وحی الهی بوده، چه آن حضرت از پیش خود چیزی نگفت بدلیل و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِذَا ذَكَرَ اَنْ اَز طَرَقِ شِيعَةٍ مَعْنَى نَدَارِدْ، زِیْرَا كِه بَر مَنكَر سَنَد و حِجْت نِیْسْت اَز عِلْمَاء جَمْهُور. بَا وَجُود اَنَكِه مَن بَحْث كَرْدَم بَبْعَض عِلْمَائِ اِیْشَان اَز

مدرسان مذهب أحمد بن حنبل، و ایراد کردم بر او حدیثی را از مسند امام او که پیش او بود، او گفت: احادیث مسند را أحمد التزام ننموده بصحت آن تا بر من حجت باشد.

و مثل این از صحیح ترمذی آوردم طعن کرد در یکی از رجال رواه آن.

گفتم این مکابره است و ممتنع است با شما بحث کردن.

گفت: چرا؟

گفتم: از برای آنکه شما طعن می کنید آنچه را که ایراد مینمائید شما از مشایخ و ائمه خود که مدار قواعد شما بر آنست، پس چون متحقق شود بحث میان ما و شما؟ یا قایم توانیم ساخت دلیلی بر مدعای خود؟

و لیکن من ایراد مینمایم این را آنچه از طرق ایشانست، اگر اذعان کردند و انقیاد نمودند فبها، و الا سبیل ایشان مثل سبیل غیر ایشان باشد از منکران و معاندان که کتمان حق نمایند كما قال الله تعالى لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ و السيد السعيد رضی الدین علی بن موسی بن طاوس رحمه الله و الحقه بسلفه تألیف فرموده در این

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۲

باب کتابی را که موسم است «الیقین باختصاص آن حضرت بامیر المؤمنین (ع) و نقل کرده در آن کتاب آنچه در این باب است زیاده از سیصد طریق، و من اقتصار می کنم آن چیزی را که نقل مینمایم از کتاب او، و نسبت میدهم هر حدیثی را بآن کس که او ایراد فرموده از جمهور. از آن جمله حافظ أبو بکر بن مردویه است که او از عظمای علمای جمهور است و من دیدم در مدح او از کتاب معجم البلدان که از آن یاقوت بن عبد الله حموی است از ترجمه اسکاف که او آورده در مدح او که: الامام الحافظ النافذ طراز المحدثین أبو بکر أحمد بن موسی بن مردویه، و او وفات کرده در اسکاف در سنه اثنتین و خمسين و ثلاثمائة، و او از ثقافت بوده، و دیگر حافظ اسعد بن عبد القاهر در کتاب «شرح الولا در شرح دعا» در اسناد حدیثی که متضمن وصف امیر المؤمنین (ع) بود از أبو بکر بن مردویه، و دیگر ذکر کرده أخطب خطبای خوارزم موفق بن أحمد المکی در کتاب «مناقب» در فصل تاسع در فضائل شتی در جمله اسناد خود که نموده به أبو بکر أحمد بن مردویه که این لفظ اوست که: الامام الحافظ طراز المحدثین احمد بن مردویه. و این لفظ حدیث او از کتاب مناقب امیر المؤمنین (ع) است مروی از ابن عباس که بود رسول الله (ص) در میان خانه و سر مبارکش در کنار دحیه بن خلیفه کلبی بود که امیر المؤمنین (ع) درآمد و گفت:

السلام علیک

، چگونه صباح کرد رسول الله؟ دحیه گفت: بر خیر.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۳

و دیگر گفت دحیه که: من ترا دوست میدارم و بدرستی که ترا مدحت و سبقت هست که ترا بآن مسرور میگردانم: تویی امیر المؤمنین، و قائد الغر المحجلین، و تو سید ولد آدمی غیر از نبیین و مرسلین، لوای حمد در دست تو خواهد بود در روز قیامت، و تو با شیعه خود بسرور و خوش حالی با محمد و اتباع او ببهشت خواهی شتافت چنانچه در زفاف عروسی است، بتحقیق رستگار شد کسی که ترا دوست داشت، و زیانکار شد کسی که ترا گذاشت، دوستان محمد دوستان توند، و دشمنان محمد دشمنان تو، ایشان نیابند شفاعت محمدی را،

یا صفوة الله نزدیک من بیا، چون که نزدیک شد سر پیغمبر را برداشته بر کنار او نهاد، بعد از آن پیغمبر (ص) فرمود که: این همه چه بود؟ پس اخبار کرد او را باین حدیث آن حضرت فرمود: این دحیه نبود این جبرئیل بود که ترا خواند بنامی که خدای تعالی ترا بآن نام خوانده، و او آن کسی است که القا میکند محبت ترا در سینه مؤمنان، و رعب و رهبت ترا می اندازد در صدور کافران. رضی الدین رحمه الله میفرماید که کسی که این را نقل کرده از خدای تعالی برسالت جبرئیل و از محمد (ص) این نقل بر او حجت است وقتی که حاضر شود در قیامت نزد رسول الله (ص) اگر مخالفت آن نموده باشد. و او از انس روایت میکند که رسول الله (ص) فرمود که: یا انس آب وضو از برای من بکش، چون او آب آورده وضو ساخت و نماز گذارد فرمود که: یا انس اول کسی که امروز داخل گردد بر من امیر المؤمنین، و سید المسلمین، و خاتم الوصیین، و امام الغر المحجلین خواهد بود، بعد از آن امیر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۴

المؤمنین (ع) آمده در زد، پیغمبر فرمود که: کیست؟ انس گفت: علی است، فرمود که: در بگشا تا درآید. و ابن مردویه روایت می کند از بریده که پیغمبر (ص) امر کرد ما را که سلام کنیم بر علی بیا امیر المؤمنین. و باین اسناد مرویست از سالم مولی علی (ع) که من با آن حضرت بودم در زمینی که او را بود، و در آنجا زراعت می فرمود که ابو بکر و عمر آمدند و گفتند: سلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته، گفتند ایشان که شما این در حیات رسول الله می گفتید؟ عمر گفت که: او ما را باین امر فرموده بود. و نیز در مناقب ابن مردویه روایت می کند از عبد الله که روزی امیر المؤمنین (ع) بر رسول الله (ص) داخل شد و عایشه نزد آن حضرت بود، پس امیر المؤمنین در میان پیغمبر و عایشه نشست، عایشه گفت: نیست ترا محل نشستن غیر از آن من؟ رسول الله (ص) دست مبارک بر پشت عایشه زد و فرمود که: مه ایذا مرسالن مرا در باب برادر من که او امیر المؤمنین، و سید المسلمین، و قائد الغر المحجلین است در روز قیامت بنشیند بر پل صراط بفرستد دوستان خود را ببهشت و دشمنان خود را بدوزخ «ج ۲۹»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۵

و این مضمون انس روایت کرده بچند طریق. و نیز در مناقب از نافع مولی عایشه نقل میکند که من کودکی بودم که خدمت عایشه میکردم و میبودم آنجا وقتی که پیغمبر (ص) نزد او میبود گفت: یک روزی که آن حضرت نزد او بود ناگاه یکی آمد و در خانه را زد، من بیرون رفتم جاریه دیدم که ظرفی سرپوشیده در دست دارد، آدمم و عایشه را از آن اخبار نمودم، گفت: بگو که درآید، او آمده آن ظرف را پیش عایشه نهاد او آن را برداشته پیش پیغمبر نهاد و جاریه بیرون رفت، رسول الله (ص) فرمود که کاشکی امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین نزد من میبود تا با من میخورد این طعام را ناگاه یکی آمده در زد من بیرون رفتم دیدم که امیر المؤمنین (ع) است، بازگشتم و گفتم که: علی است پیغمبر فرمود: بگو در آید چون درآمد فرمود که:

مرحبا و أهلا

من دو نوبت تمنای آمدن تو کردم که اگر دیر می آمدی از خدای

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۶

تعالی درمیخواستم که ترا می آورد بنشین و با من این طعام بخور و حافظ ابن مردویه روایت میکند از داود بن ابی عوف که او گفت که مرا حدیث کرد معاویه ابن ثعلبه اللیثی گفت آیا حدیث کنم از برای تو بحدیثی که از برای دیگری نگفته‌ام؟ گفتم: بلی، گفت ابو ذر رضوان الله علیه مریض شده وصیت کرد بعلی بن ابی طالب علیه السلام؛ بعضی که بیعت او رفته بودند گفتند: اگر وصیت میکردی

بعمر بهتر میبود از وصیتی که بعلی کرده، گفت: بخدا سوگند که من وصیت کرده‌ام بامیر المؤمنین علیه السلام که بحق امیر المؤمنین است و الله که او بهاریست که اسکان و قرار بسوی او دل و جان تازه شود، و اگر شما از او مفارقت کنید مردم و زمین منکر شما شوند، و شما ایشان را منکر خود سازید گفت: من گفتم: یا ابا ذر بتحقیق ما میدانیم که أحب ایشان برسول الله احب ایشانست بتو گفت: بلی گفتم: کدام یک از ایشان بسوی تو دوستر است گفت: این پیر مقهور مظلوم که حق او را بظلم برده‌اند؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۷

السید رضی الدین رحمه الله آورده و در تاریخ خطیب نیز این حدیث ورود یافته مرفوع بابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: روز قیامت کسی سوار نباشد غیر ما؛ و ما چهار کس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۸

خواهیم بود که سوار باشیم، عم او عباس برخاست گفت: فداک ابی و امی تو و که خواهید بود که سوار باشید؟ فرمود: من بر دابة الله براق سوار خواهم بود، و دیگر برادر من صالح که بر ناقه الله سوار خواهد بود که او را پی کردند، و عم من حمزه أسد الله و أسد رسوله بر ناقه عضبا سوار باشد، و دیگر برادر من علی بن ابی طالب بر ناقه سوار باشد از ناقه‌های بهشت که پشت او از زمرد أخضر باشد مطلا بذهب أحمر، و سر او از کافور ابیض، و ذنب او از عنبر أشهب؛ و قوایم او از مشک أذفر و گردن او از مروارید تر، و بر او قبه باشد از نور که باطن او عفو الله باشد، و ظاهرش رحمه الله، و لوای حمد بدست وی بود؛ و نگذرد بهیچ ملکی از ملایک الا که گویند که: این ملک مقرب است یا نبی مرسل یا حامل عرش رب العالمین، پس منادی ندا کند از قبل عرش یا از بطنان عرش که: این ملک مقرب نیست، و نه نبی مرسل، و نه حامل عرش رب العالمین، این علی بن ابی طالب است امیر المؤمنین، و امام المتقین؛ و قاید الغر المحجلین الی جنات رب العالمین، رستگاری و فلاح یافت هر که تصدیق او کرد، و نومید شد کسی که تکذیب او نمود، و اگر بنده عبادت کند خدا را در میانه رکن و مقام هزار سال و هزار سال دیگر تا همچو خیک پوسیده گردد، و با حق سبحانه و تعالی ملاقات نماید که بغض آل محمد داشته باشد حق جل و علا او را بر روی کشان امر فرماید که بجهنم اندازند. و در مناقب موفق بن احمد الخوارزمی آورده مرفوع بعلی بن ابی طالب علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که آن شب که مرا بمعراج برده از آسمانها گذرانیدند تا بسدره المنتهی رسیدم، ایستادم بقرب پروردگار خود جل جلاله فرمود که: یا محمد، گفتم:

لبیک و سعد یک

، گفت:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۶۹

هیچ آزمایش کردی خلق مرا که دیده باشی که کدام بتو مطیع و فرمان فرمانبردارترند؟ گفتم: بلی ای پروردگار من علی بن ابی طالب را.

فرمود که: راست گفتی یا محمد فرمود که: آیا فرا میگیری از برای نفس خود خلیفه که ادا کند از تو امر ترا و بمردم برساند و بداناند بندگان مرا از کتاب من چیزی که ایشان ندانند از آن کتاب؟ گفتم:

بلی تو از برای من اختیار کن که مختار تو مختار منست؛ فرمود که: من اختیار کردم از برای تو علی را تو او را فراگیر از برای خود که خلیفه و وصی تو باشد؛ و من علم و حلم خود بوی اعطا کردم که او امیر المؤمنین است که نرسیده کسی پیش از او باین عطیه، و نخواهد یافت نیز کسی بعد از او یا محمد علی بر رایت هدی است و امام کسی است که اطاعت من میکند، و او نور اولیای منست، و او کلمه ایست که ثابت اند بر آن متقیان، کسی که دوست دارد او را مرا دوست داشته، و کسی که دشمن دارد او را پس مرا دشمن داشته، پس ای محمد تو بشارت ده او را باین.

گفتم: ای پروردگار من او را بشارت دادم باین میگوید که: من بنده حقم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا معاقب سازد بگناه من خواهد بود که او بر من ظلم روا نخواهد داشت، و اگر وعده مرا بر من تمام سازد پس خدای تعالی مولای منست، فرمود که: بلی، و گفت: بهار ایمان او را تازه گردان گفت این چنین کردم یا محمد، غیر از آنکه من اختصاص داده ام او را بچیزی از بلا که دیگری را از اولیاء خود بآن اختصاص نداده ام.

گفتم: ای پروردگار من او برادر و صاحب من است، فرمود که: در علم سابق من این مقرر شده که او باین بلیه مبتلا شود اگر علی نبودی شناخته نمیشدی گروه و حزب من و نه اولیای من و نه اولیای رسل من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷۰

قوت بشری احصای مناقب او نمیتواند کرد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷۱

در ذکر تزویج امیر المؤمنین بسیده نساء العالمین صلوات الله علیهما

در مناقب خوارزمی روایت میکنند از علی بن ابی طالب علیه السلام که چون خطبه کرده شد فاطمه علیها السلام مرا جاریه بود گفت: هیچ میدانی که فاطمه را خواسته اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم: نه گفت: او را خطبه کرده اند چه مانع است ترا که نیروی نزد رسول الله و او را درخواست نمیکنی تا بتو بدهد، گفتم: نزد من چیزی نیست که بآن تزویج توان کرد، گفت: اگر بطلبی از رسول الله او را بتو میدهد او دائم مرا امیدوار میساخت تا یک روزی رفتم نزد آن حضرت او در آن حالت در جلالت و هیبت بود، چون نشستم سکوت اختیار کردم و توانائی نداشتم که چیزی بگویم، رسول الله فرمود: بچه آمدی و حاجتی داشتی؟ پس ساکت بودم، گفت: شاید آمده باشی بخواستگاری فاطمه گفتم: بلی فرمود که: هیچ چیز داری که استحلل او بآن نمائی؟ گفتم: لا والله یا رسول الله، فرمود که: چه کردی آن زره که سلاح تو ساخته بودم؟ امیر المؤمنین میگوید که: قسم بآن خدای که جان علی بقبضه قدرت اوست که آن زره از هم ریخته شده بود و گسسته و بچهار صد درهم نمی ارزید، گفتم: بلی نزد منست آن، فرمود که: من فاطمه را بتو تزویج کردم، پس بفرست و آن را بیار و بآن براق کدخدائی را آماده ساز و اگر چه آن صداق فاطمه بنت رسول الله باشد. و هم در مناقب از انس روایت میکنند که من در خدمت پیغمبر بودم (ص) که علامت وحی در آن حضرت ظاهر شد، چون از آن حالت باز آمد فرمود که: ای انس هیچ دانستی که جبرئیل بچه کار آمده بود از نزد صاحب عرش؟ گفتم: خدای و رسول او دانانترند، فرمود که: امر فرموده مرا حق تعالی که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷۲

تزویج کنم فاطمه را بعلی، تو برو و فلان و فلان را بیار از اصحاب، من رفتم و ایشان را حاضر کردم، چون مجلس منعقد شد آن حضرت فرمود این خطبه را که:

الحمد لله المحمود بنعمته، المعبود بقدرته، المطاع بسلطانه، المرهوب من عذابه، المرغوب اليه فيما عنده، النافذ امره في ارضه و سمائه، الذي خلق الخلق بقدرته، و ميزهم باحكامه، و اعزهم بدينه؛ و اكرمهم بنبيه محمد (ص).

ثم ان الله جعل المصاهرة نسبا لا حقا، و أمرا مفترضا، و شج بها الارحام، و الزمها الانام، فقال تبارك اسمه و تعالى جده وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا فامر الله يجرى الى قضائه، و قضاؤه يجرى الى قدره، فلكل قضاء قدر، و لكل قدر اجل، و لكل اجل كتاب، يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

بعد از آن فرمود که: من شما را گواه میگیرم که تزویج کردم فاطمه را بعلی بر صدق چهار صد مثقال نقره اگر علی باین راضی باشد، و امیر المؤمنین (ع) غایب بود بآن که رسول الله (ص) او را فرستاده بود بحاجتی و مهمی.

بعد از آن فرمود که: طبقی از بسر آوردند و در پیش ایشان نهادند، آن حضرت فرمود که:

هر که خواهد از آن بردارد، ما این چنین کردیم که ناگاه امیر المؤمنین (ع) آمد، رسول الله بجانب او التفات کرده تبسم فرمود و گفت: یا علی حق سبحانه و تعالی مرا امر فرمود که تزویج کردم بتو فاطمه را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷۳

بر چهار صد مثقال نقره آیا راضی هستی؟ امیر المؤمنین (ع) گفت: راضیم یا رسول الله، بعد از آن امیر المؤمنین برخاسته سجده شکر بجای آورد، آنگاه پیغمبر (ص) فرمود که: پدید گرداناد خدای تعالی از شما نسل بسیار پاکیزه، و نمو و افزونی و برکت دهد شما را، انس گفت: و الله که از ایشان نسل کثیر طیب بوجود آید و آمد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷۵

خوارزمی نقل کرده از ابو العلاء الحافظ الهمدانی و او روایت کرده از حسین بن علی (ع) که وقتی از اوقات رسول الله فرمود: در خانه ام سلمه بودم که ملکی نزل نمود بر من که بیست سر داشت، و هر سری هزار زبان که تسبیح و تقدیس میکرد بهر زبان بیک لغت خاص که مشابه آن دیگر نبود، و کف او وسیع تر بود از هفت آسمان و هفت زمین، و آن حضرت پنداشت که او جبرئیل است (ع) فرمود که: یا جبرئیل هرگز باین صورت نیامده بودی نزد من، او گفت: من جبرئیل نیستم من صرصائیلم که حق سبحانه و تعالی فرستاده ما را به پیش تو که تزویج کنی نور را بنور، آن حضرت فرمود که:

کدام را بکدام؟ گفت: فاطمه را بعلی بن ابی طالب (ع)، بعد از آن آن حضرت تزویج فرمود فاطمه را بعلی بشهادة جبرئیل و میکائیل و صرصائیل.

آنگاه نظر کرد آن حضرت در میان دو شانه ملک دید که نوشته:

لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب مقیم الحجّة

، پیغمبر (ص) از او پرسید که یا صرصائیل چند زمان است که این نوشته شده در میان دو شانه تو؟ گفت: پیش از آنکه حق سبحانه و تعالی دنیا را خلق کند به دوازده هزار سال.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷۶

و در کتاب مناقب آورده از بلال بن حمامه که او گفت که: یک روزی رسول الله (ص) طالع شد بر ما و نور روی مبارکش درخشان بود مثل قرص قمر، عبد الرحمن بن عوف برخاسته گفت: یا رسول الله این چه نور است؟ فرمود که: این نور بشارت است که از پروردگار من بمن آمده در باب برادر و ابن عم من و دخترم که حق تعالی تزویج فرموده فاطمه را بعلی و امر کرده رضوان خازن جنان را که درخت طوبی را بجنباند، و او بار خود را فرو ریزد بر سبیل نثار، او بعدد محبان اهل بیت رقعها را فرو ریخت و حق سبحانه و تعالی بمحض قدرت کامله خود بعدد آن ملائک را در تحت درخت طوبی آفرید از نور، و هر یکی را از آن ملک از این رقعہ داد که چون قیامت قائم شود این ملائک در میان خلائق ندا کنند محبان اهل بیت را، و باقی نماند از آن محبان یکی الا که از این رقعها را بوی دهند، آن نوشته آزادی اوست از دوزخ که این رقعہ را گرفته، پس بسبب برادر و ابن عم و دختر من آزادی مردان و زنان امت من خواهد بود از دوزخ. و در مناقب از ابن عباس نقل میکنند که آن شب که زفاف فاطمه بود بعلی بن ابی طالب علیهما السلام پیغمبر (ص) در پیش فاطمه میفرمود و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار و هفتاد هزار ملک از عقب به تسبیح و تقدیس حق جل و علا اشتغال داشتند تا صبح طالع شد. و در مناقب از امیر المؤمنین (ع) نقل می‌کند که رسول الله (ص) فرمود که: ملکی از ملائک آمد نزد من و گفت: یا محمد خدای تعالی بتو سلام میرساند و میفرماید که: من فاطمه را بعلی دادم پس تو هم بوی بده، و امر کردم درخت طوبی را که بردارد در و یاقوت و مرجان از برای نثار، و اهل آسمان از برای این شادانند و زود باشد که متولد شود از ایشان دو فرزند ارجمند که بهترین جوانان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷۷

اهل بهشت باشند، و ایشان مزین گردد بهشت عنبر سرشت، پس بشارت باد ترا ای محمد تو بهترین اولیان و آخریانی. و هم در مناقب از ام سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب (ع) روایت میکنند که چون فاطمه زهرا صلوات الله علیها بحد زنان رسید، اکابر قریش که از اهل فضل و سابق در اسلام و شرف و مال بودند قیام نمودند بخطبه و خواستن او. و هر گاه که یکی از قریش این سخن را بعرض رسول الله (ص) میرسانید روی مبارک از او اعراض میفرمود تا غایتی که او گمان میکرد در خود که آن حضرت با وی بخشم است یا در باره او از آسمان وحی سمت ورود یافته.

تا ابو بکر خطبه کرد آن حضرت فرمود که: امر این پیش پروردگار من است.

و عمر نیز خطبه کرده این جواب شنید.

تا یک روزی ایشان در مسجد با سعد بن معاذ انصاری نشسته حکایت فاطمه (ع) میگفتند که اشراف عرب او را از پیغمبر طلب کنند او میفرماید که این امریست بدست پروردگار بهر که خواهد تزویج کند، و علی بن ابی طالب (ع) در این باب برسول الله چیزی نگفت و ما چنان می‌بینیم که مانع او غیر از آن نیست که در دست چیزی ندارد، و ابو بکر گفت من چنین می‌بایم که آن حضرت فاطمه را برای او حبس کرده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷۸

بعد از آن رو کرد بعمر و سعد بن معاذ که شما بروید و این را بعلی بگوئید که او اقدام نماید بخواستن او، و اگر در دست چیزی ندارد ما امداد نمائیم و اسعاف بجای آوریم گفت سعد که: توفیق رفیق تو باشد.

سلمان گوید که: ایشان از مسجد بیرون رفتند و در منزل تفحص امیر المؤمنین (ع) کردند در آنجا نیافتند معلوم کردند که نخلستان یکی را از انصار آب میدهد باجرت، رفتند تا آنجا چون امیر المؤمنین (ع) ایشان را دید فرمود: بچه کار آمده‌اید و حاجت شما چیست؟ ابو بکر گفت: یا ابا الحسن هیچ خصلتی از خصال خیر نمانده که در تو زیاده از دیگران نباشد، و منزلت تو بر رسول الله معلوم است از قرابت و صحبت و سابقه، و پیشتر اشراف قریش فاطمه را از رسول الله خواستند و آن حضرت رد فرموده میگوید:

اختیار نزدیک پروردگار منست، چه مانع است ترا که او را از رسول الله خطبه نمیفرمائی، و من چنان میدانم که حبس او از برای تست. گریه بر آن حضرت زور آورد و فرمود که: ای ابو بکر مرا از سکون باز آوردی و بیدار ساختی مرا بر امری که از آن غافل بودم، و الله که فاطمه مرغوب این کس است و مثل من معنی ندارد که تقاعد کند از مثل اوئی غیر از این مانعی نیست که دست من از دنیوی خالی است، او گفت: این را بفرمای یا ابا الحسن که دنیا و ما فیها نزد خدای تعالی و رسول او حکم گردی دارد که از زمین برخیزد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۷۹

بعد از آن امیر المؤمنین آن را گذاشته متوجه منزل شریف شد، و آنجا جامه و کفش پوشیده بجانب پیغمبر (ص) آمد، و در آن وقت آن حضرت در منزل زوجه خود ام سلمه بنت ابی امیه بن مغیره المخزومی بود امیر المؤمنین (ع) در آن خانه را زد ام سلمه گفت کیست که در خانه می‌زند؟ پیش از آنکه امیر المؤمنین (ع) بگوید که: منم علی رسول الله فرمود که: ای ام سلمه از برای او در بگشای و بگوی که اندرون بیاید که این مردیست که دوست میدارد او را خدای تعالی و رسول او و او هم دوست میدارد ایشان را، ام سلمه گفت: فداک ابی و امی چه کس است که ندیده تو او را این نوع کلام در باره او می‌گوئی؟ فرمود که: مه یا ام سلمه این مرد سبکی نیست این برادر بجان برابر و ابن عم و دوستترین مردم است بمن ام سلمه گوید که من بشتاب برخاستم و نزدیک بود که جامه بر پای من پیچیده بسر درآیم، و در را گشودم گفت:

منم علی بن ابی طالب و بخدا سوگند که نیامد باندرون در آن محل که من در گشودم تا دانست که من رجوع کردم بستر خود.

بعد از آن آمد و گفت:

السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته

، آن حضرت فرمود که:

و علیک السلام یا ابا الحسن

بنشین.

ام سلمه گوید که امیر المؤمنین (ع) نشست پیش رسول الله و بر زمین نگاه میکند کانه حاجتی دارد و شرم می‌دارد که بگوید، سر در پیش انداخته از رسول الله حیا میکند.

آن حضرت دانست که بچه کار آمده فرمود: یا ابا الحسن من چنین می‌بینم که حاجتی داری حاجتی داری حاجت خود را بگوی و ما فی الضمیر را اظهار کن که هر حاجتی که ترا هست نزد من رواست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸۰

امیر المؤمنین (ع) فرمود:

فداک اُبی و امی

معلوم است که تو فرا گرفتی مرا از عم خودت اُبو طالب و از فاطمه بنت اسد و من طفل بودم و بمرتبۀ عقل نرسیده مرا بغذای خود خوراندی، و بآداب خود تأدیب نمودی و تربیت فرمودی، و تو مرا از اُبو طالب و فاطمه بنت اسد در بر و احسان مشفق تر بودی، و خدای تعالی مرا هدایت کرد ببرکت تو، و بر دست تو و ما را رهانید از حیرت و وحشتی که اُقربا و اعمام ما بر آن بودند، و و اللّٰه یا رسول اللّٰه که پشت و پناه و ذخیره من در دنیا و آخرت توئی میخواهم که حق سبحانه و تعالی بازوان مرا بتو محکم سازد بآن که مرا خانه و زوجه باشد که مرا بآن تسکین دهد، اکنون آمدهام و رغبت مینمایم بخواستن دختر تو فاطمه آیا سخن من در معرض قبول می افتد یا نه نزد تو یا رسول اللّٰه؟

ام سلمه گوید: که دیدم روی رسول اللّٰه را (ص) که درخشان شد از فرح و سرور و بعد از آن در روی علی خندیده گفت:

یا ابا الحسن

هیچ با تو چیزی هست که من او را بتو بدهم؟

گفت:

فداک اُبی و امی

بخدا سوگند که امر من بر تو مخفی نیست مرا شمشیر است و زرهی و شتری که بآن آب میکشم و غیر از این چیزی دیگر ندارم.

آن حضرت فرمود که: یا علی ترا از شمشیر ناگزیر است که در آن خدای تعالی جهاد نمائی و اعدای دین را بآن آزمائی، و شتر در کار است که بآن نخلستان خودت و اهل را آب دهی و در سفر بار کنی، و لیکن من دادم او را بتو بآن زره و راضی شدم بآن از تو. «ج ۳۰»

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۱، ص: ۴۸۱

یا ابا الحسن از من مسرور گشتی؟

گفتم:

نعم فداک اُبی و امی

که مرا مسرور کردی تو دایم فرخنده فال خجسته مآل مبارک روی قوی بال بودی صلی اللّٰه علیک.

آنگاه آن حضرت فرمود که: یا ابا الحسن بشارت باد ترا که خدای عز و جل او را بتو عقد کرده در آسمان پیش از آنکه من ترا با وی عقد کنم در زمین، بدان که پیش از جبرئیل ملکی بر من نازل شد از آسمان با رویهای مختلف عجیب که من مثل او را ندیده بودم پیش از او هیچ ملکی را و گفت:

السلام علیک و رحمۀ اللّٰه و برکاته

بشارت باد ترا ای محمد با اجتماع شمل و پاکی نسل، من گفتم تو چه ملکی گفت یا محمد مرا سیطائیل میگویند، و من موکل یکی از پایهای عرش من از خدای تعالی درخواستم که اذن فرماید که این بشارت بتو برسانم و اینک جبرئیل بر اثر من می آید که اخبار کند ترا باین امر جلیل برای کرامت تو.

هنوز این کلام تمام نشده بود که جبرئیل آمد و گفت:

السلام علیک و رحمۃ اللہ و برکاته یا محمد

بعد از آن نهاد در پیش آن حضرت حریر سفیدی از حریره‌های بهشت و در آن دو سطر نوشته بود، من گفتم این چیست ای جبرئیل این چه حریر است.

جبرئیل گفت یا محمد حق جل و علا نظر مرحمت انداخت بزمین ترا اختیار فرمود در میان خلق برسالت خود، و دو بار نظر کرد بر زمین اختیار نمود از او از برای تو کسی که برادر و وزیر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸۲

و صاحب و داماد تو باشد و بوی تزویج فرمود دختر تو فاطمه را. من گفتم که: ای حبیب من جبرئیل این کدام مرد است؟

گفت: برادر تو در دنیا و آخرت و ابن عم تو در نسب علی بن ابی طالب.

و خدای تعالی امر فرمود به بهشت که خود را بیاراید، و درخت طوبی را فرمان داد که حلل و حلی و زیوری که باشد بردارد و خطاب کرد بحور العین که خود را تزیین دهد، و امر فرمود ملائکه را که جمع شوند در آسمان چهارم نزد بیت المعمور و آنجا جایی است که در او منبری هست از نور که آدم بر او خطبه فرمود در روز عرض آسمان بر ملایک.

و دیگر وحی فرستاد بملکی از ملایک حجب که او را راحیل میگویند که بر این منبر بالا رود و حمد و ثنای لایق بر وجه محامد و توحید و تمجید برای حضرت خالق بتقدیم رساند، و نیست در میان ملائکه ملکی که ابلغ باشد از روی منطق از او و افصح از روی لغت از راحیل، پس او بر منبر رفت و زبان بحمد و ثنای خالق ودود گشود، و انواع ستایش بر وجه لایق فرمود، و اهل سماوات از آن بسیار مسرور و شادان شدند.

بعد از آن جبرئیل (ع) گفت که: حقتعالی این عقد نکاح را بمن رجوع کرد و فرمود که: من عقد کرده‌ام أمه خود را فاطمه بنت حبیب من محمد بعبد من علی بن ابی طالب، پس تو در حضور ملائکه عقد کن، من او را بوی عقد کردم و جمیع ملائکه ملاء اعلی را بر آن گواه گرفتم، و شهادت ایشان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸۳

در این حریر ثبت کردم، حق سبحانه و تعالی مرا امر فرمود که عرض کنم آن احوال را بر تو، و آن را مهر کنم بخاتم مسک و ببرم آن را برضوان.

و چون ملائکه هفت آسمان حاضر شدند بر تزویج علی و فاطمه (ع) حقتعالی امر فرمود بدرخت طوبی که بار خود را از حلی و حلل و زیور نثار کند، و ملائکه و حور العین آن را برچینند و بآن مباحات و فخر کنند تا روز قیامت.

جبرئیل گفت: یا محمد حقتعالی امر فرموده مرا که بتو برسانم که تو نیز تزویج کن علی را بفاطمه در زمین همچنان که ما عقد کردیم در اُعلای عِلیین، و بشارت ده ایشان را بدو گوهر پاک طیب طاهر خیر فاضل در دنیا و آخرت.

بعد از آن پیغمبر فرمود که: یا ابا الحسن بخدا سوگند که هنوز ملکی که نزد من بود عروج نکرده بود بفلک که تو در زدی اکنون من بتو انفاذ میکنم امر پروردگار خود را، برو یا ابا الحسن پیش از من که من هم بر اثر تو می‌آیم بمسجد تا علی رؤوس الناس عقد نکاح ترا صورت دهم، و فضل ترا ذکر کنم که چشم تو بآن روشن شود و از آن محبان تو در دنیا و آخرت.

امیر المؤمنین (ع) فرمود که: بسرعت هر چه تمام‌تر از پیش رسول الله (ص) بیرون آمدم و از فرح و شادی عقل خود را نزدیک بود که گم کنم، بعضی از اصحاب مرا دیدند گفتند حال تو چیست؟ گفتم پیغمبر فاطمه را بمن داد و اخبار فرمود مرا که حقتعالی او را بتو داده در آسمان، و اینک رسول الله از عقب من می‌آید تا در حضور مردمان این امر را ظاهر سازد، آنها خوش حال

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸۴

گشته باز گشتند بمسجد، ما ایستادیم تا آن حضرت بما ملحق شد و نور روی مبارکش از فرح درخشان بود.

فرمود که: ای بلال؛ او اجابت کرده گفت: لبیک یا رسول الله، گفت: حاضر کن مهاجرین و انصار را نزد من.

ایشان چون حاضر شدند بمنبر شرف بالا رفت و حمد و ثنای معبود بتقدیم رسانید و فرمود که ای معاشر مردمان اینک جبرئیل این زمان آمده مرا خبر داد، از حضرت عزت که ملایک را جمع فرمود در بیت المعمور و همه را گواه گرفت امه خود را که فاطمه بنت رسول الله است داده بعبد خود علی بن ابی طالب و امر کرد مرا نیز که در زمین او را بوی بدهم، شما را برای این امر حاضر کرده‌ام.

بعد از آن نشست و علی را فرمود که برخیز یا ابا الحسن و خطبه بخوان از برای خود پس امیر المؤمنین برخاسته زبان بحمد و ثنا و صلوات گشود و گفت:

الحمد لله شکرًا لا نعمه و آیادیه، و لا اله الا الله شهادةً تبلغه و ترضیه، و صلی الله علی محمد صلاهً تزلفه و تحظیه؛ و النکاح مما امر الله عز و جل به و رضیه، و مجلسنا هذا مما قضاه الله و اذن فیه.

بعد از آن گفت که: رسول الله (ص) تزویج فرموده بمن دختر خود را فاطمه، و صداق او را این زره من ساخته و من باین رضا داده‌ام شما از آن حضرت بپرسید و بدان گواه شوید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸۵

مسلمانان گفتند: یا رسول الله تزویج فرموده دختر خود را بوی؟ فرمود که: نعم، مسلمانان گفتند که: خدای تعالی این عقد را بر ایشان مبارک گرداند، و پراکندگی ایشان را به جمعیت مبدل سازد.

پس از آن رسول الله (ص) از آنجا فرمود بسوی ازواج و امر کرد ایشان را به زدن دف که در شرع جائز است در اعراس.

آنگاه رسول الله فرمود که: یا علی اکنون زره خود را بفروش و ثمن آن را بیار تا تهیه اسباب شما نمائیم و مصالح آن را سرانجام کنیم.

امیر المؤمنین (ع) فرمود که: من رفتم و آن را فروختم بچهار صد درهم سود هجریه بعثمان بن عفان، چون درهم را قبض کردم از او و او زره را از من قبض نمود گفت: یا ابا الحسن تو بزره و درهم از من اولی و انسبی این زره را بتو هدیه میکنم.

پس زره و درهم را برداشته آوردم پیش رسول الله و او را از آن امر خبر دادم؛ او دعای خیر گفت.

و آن درهم را قبض فرموده ابو بکر و سلمان فارسی و بلال را فرستاده طلبید و این درهم را داد بایشان که بروید و این یراق را بهم رسانید.

ابو بکر گفت که آن درهم که آن حضرت بما داد شصت و سه درهم بود؛ ما رفتیم جامه خوابی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸۶

از پشمینه مصری خریدیم که در میان آن پشم نهادیم و نطعی و بالشی از پوستینه که در میان آن بالش لیف خرما گذاشتیم و یک عبا خیبری و یک خیک آب و کوزه و کاسه و سبونی چند و ستري از پشمینه تنک، و آنها را تمام برداشته آوردیم پیش رسول الله (ص)، چون نظر پیغمبر بر اینها افتاد گریست چنانچه اشک بر رخسار مبارکش جاری شد، بعد از آن سر سوی آسمان کرد و گفت: بار خدایا برکت فرست قومی را که بزرگترین آنیه و ظروف ایشان خزف و سفال باشد.

و امیر المؤمنین (ع) میفرماید که: آن حضرت باقی ثمن زره را بام سلمه داد و فرمود که این پیش تو باشد.

و من یکماه مکث کردم و بواسطه حیا این امر را بآن حضرت اعاده نکردم بغیر از آنکه هر گاه که آن حضرت مرا در خلوت میدید میفرمود که: یا ابا الحسن چه نیکوست زوجه تو و چه جمیله ایست حلیله جلیله تو، من بهترین زنان عالم را بتو تزویج کرده‌ام.

بعد از یکماه یک روزی برادر من عقیل آمد بمنزل من و گفت: ای برادر من این چنین فرحی که من دارم برای تزویج تو بفاطمه بنت محمد رسول الله (ص) دیگری ندارد، ای برادر چیست ترا که التماس زفاف نمینمائی از پیغمبر که او را بتو بسپارد، و چشمهای من باین روشن گردد بآن که پریشانی شما بجمعیت مبدل شود.

من گفتم: ای برادر من خواهان این هستم و مرا مانع نیست از این سؤال غیر از حیا و شرم از آن حضرت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸۷

گفت: بر تو سوگند میدهم که برخیز و با من بیا تا برویم و این التماس از آن حضرت بکنیم، باتفاق برخاسته متوجه منزل رسول الله (ص) شدیم، در راه بام ایمن که جاریه آن حضرت بود رسیدیم و این حال را بوی گفتیم، گفت: شما خود مگوئید و بگذارید که ما بگوئیم که کلام زنان در این امر بهتر است و در دل‌های مردان بیشتر تأثیر میکند.

ما این را از او قبول کرده او بازگشت بخانه ام سلمه و با وی این راز را در میان نهاد، و دیگران از ازوج آن حضرت اعلام کردند و همه در خانه عایشه نزد رسول الله جمع شدند و آن حضرت را در میان گرفتند گفتند: فدای تو باد پدران و مادران ما یا رسول الله ما اجتماع نموده‌ایم برای امر فاطمه اگر خدیجه در حیات میبود چشم او باین روشن میشد.

ام سلمه گوید که چون نام خدیجه بردیم آن حضرت بسیار گریست و فرمود که: مثل خدیجه کجاست او تصدیق کرد مرا در وقتی که همه مردمان تکذیب من میکردند، مرا امداد نمود بر اظهار دین مبین و اعانت فرمود بمال در وقتی که بودم من مسکین، و حق تعالی

امر فرموده بود که من او را بشارت دهم بخانه که قصب آن از زمرد باشد در بهشت عنبر سرشت که در او نه تعب باشد و نه چیزی زشت.

ام سلمه گفت: یا رسول الله قصه خدیجه گذشته و بجوار رحمت حق پیوسته، حق سبحانه و تعالی شما را تکریم عظیم کرامت فرماید، و در درجات عالیات جنت و رضوان و رحمت بهم برساند، یا رسول الله علی بن ابی طالب (ع) برادر بجان برابر تست در دنیا، و پسر عم تست در نسب، التماس دارد که فاطمه را بوی بسپاری، و پراکندگی وی را بجمعیت مبدل گردانی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸۸

فرمود که: یا ام سلمه چیست علی را که او خود از من این التماس نمی‌کند، گفتم: یا رسول الله او را حیا مانع است از تو.

بام ایمن گفت: برو علی را برای من بیار، ام ایمن میگوید که: من بیرون رفتم از نزد آن حضرت که امیر المؤمنین از من منتظر جواب بود، چون مرا دید فرمود که: یا ام ایمن چه کردی؟ گفتم:

پیغمبر ترا طلب فرموده.

امیر المؤمنین (ع) میفرماید که: من رفتم نزد آن حضرت زنان برخاسته رفتند بحجره دیگر و من نزد آن حضرت نشسته سر در پیش انداختم از جهت حیا از او، فرمود که: ای علی میخواهی که فاطمه را بتو بسپارم؟ من سر در پیش گفتم:

نعم فداک ابی و امی

، فرمود که: با اعزاز و اکرام ای ابا الحسن در این شب یا شب فردا او را بتو بسپارم ان شاء الله، من مسرور و شادان از آنجا برخاستم.

بعد از آن آن حضرت فرمود زنان خود را چنانچه داب است که تزیین و تطیب فاطمه بکنند، و خانه را جهت او فرش بیندازند تا در آنجا ایشان را بهم بسپارند، ایشان آن خدمت را بتقدیم رسانیدند.

و آن حضرت از آن دراهمی که بام سلمه سپرده بود ده درهم را بامیر المؤمنین (ع) داد که روغن و خرما و کشک بخرد، آن حضرت می‌گوید که: من رفتم و اینها را خریده نزد رسول الله بردم، دستهای مبارک را بالا کرد و سفره پوستینی طلبیده اینها را درهم مالید و در آن سفره پیچید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۸۹

فرمود که: یا علی بطلب هر که را میخواهی، من رفتم و بسیاری از اصحاب که در مسجد بودند همه را بدعوت طلبیدم، ایشان متوجه شده من رسول الله را اخبار کردم از آمدن ایشان که جمعی کثیرند، مندیلی طلب فرموده بر سر سفره انداخت و گفت: ده کس را از ایشان بیار تا طعام بخورند و بیرون روند بعد از آن ده کس دیگر تا تمام شود، و من این چنین کردم و هیچ از آن طعام کم نشد تا هفتصد کس از زن و مرد از آن طعام خوردند ببرکت ید رسول الله (ص).

ام سلمه گوید که: بعد از این فاطمه و امیر المؤمنین را به پیش خود طلبید دست راست امیر المؤمنین را گرفته و دست چپ فاطمه را بر سینه مبارک خود نهاد و میان چشم هر دو را بوسه داد و فاطمه و علی را بهم سپرده فرمود که: ای علی زوجه تو خوب زوجه‌ایست، و بفاطمه روی آورده گفت:

ای فاطمه شوهر تو نیکو شوهریست، بعد از آن برخاست و در میان هر دو می فرمود تا بخانه که از جهت ایشان ترتیب داده بودند رسید. ایشان را قرار داده خود بیرون فرمود، و دست مبارک ببازوی در انداخته گفت: حق تعالی پاک و پاکیزه گردانیده شما را و نسل شما را، من بصلحم کسی که با شما بصلح است، و بجنگم کسی که با شما بجنگ است، من شما را بخدا می سپارم و او را بر شما خلیفه می گردانم.

امیر المؤمنین (ع) میفرماید که آن حضرت تا سه روز بمنزل ما نفرمود، صباح روز چهارم آمد که باندرن فرماید اسماء بنت عمیس خثعمیه را بر در حجره دید فرمود که: چونست که تو اینجا ایستاده و مرد در اندرون حجره است؟ او گفت: فداک ابی و امی چون میان دو کس زفاف واقع شد عورتی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۹۰

میباید که متعهد احوال ایشان شود و قیام بحواجج ایشان نماید، من اینجا ایستاده‌ام تا ایشان را حاجتی باشد من روا کنم فرمود که: ای اسما حق تعالی حاجت ترا روا کند در دنیا و آخرت.

امیر المؤمنین (ع) می فرماید که: آن شب سردی بود من و فاطمه در زیر عبا بودیم، چون کلام پیغمبر شنودیم خواستیم که برخیزیم آن حضرت فرمود حقی که مرا بر شما است از جای خود برنخیزید تا من به اندرون درآیم، ما رجوع بحال خود کردیم، چون آن حضرت به اندرون فرمود بر سر بالین ما نشست و هر دو پای مبارک را در میان ما دراز کرد، من پای راست او را بسینه خود باز نهادم، و فاطمه پای چپ را بسینه خود منضم ساخت، و از سرما آن حضرت پایهای خود را در زیر پوشش بر سینه‌های ما گذاشت.

بعد از آن فرمود که: ای علی کوزه آبی بیار، من رفتم و آوردم سه نوبت بر آنجا دمیدم، و بعضی از آیات قرآنی بر آنجا خواند، آنگاه فرمود که: ای علی بیاشام و زمانی بگذار، من چنین کردم بعد از آن بقیه را بر سر و سینه من پاشید و فرمود که: خدای تعالی از تو زشتیها را برده و پاک و پاکیزه گردانیده ترا.

دیگر آب تازه طلب فرمود من رفته آب آوردم و با فاطمه نیز این عمل فرمود و بقیه را بر او پاشیده دعا فرمود و فرمود که: ای علی تو بیرون رو و با فاطمه خلوت کرده گفت:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۹۱

ای فاطمه چونی و شوهر خود را چون دیدی؟ گفت: ای پدر بزرگوار او بهترین شوهرهاست لیکن زنان جفا پیشه قریش آمده از روی طیش بمن میگویند که: پدر تو ترا بفقیری داده که از مال و منال چیزی ندارد.

آن حضرت فرمود که: ای دختر نیکو اختر من نه پدر تو فقیر است و نه شوهر تو، چه عرض کردند بر پدر تو نفایس خزاین زمین را از ذهب و فضه او اینها را ملتفت نشده آنچه نزد حق تعالی بود اختیار نمود.

ای دختر اگر بدانی آنچه پدر تو میداند همه دنیا در چشم تو ناخوش آید.

ای دختر من مبالغه نمی کنم در نصیحت تو و لیکن شوهر تو أقدم خلایق است از روی سلم، و اکثر ایشان از روی علم، و أعظم ایشان از روی حلم.

ای دخترک من حق سبحانه و تعالی نظر انداخت بر زمین از آنجا دو مرد را اختیار فرمود، یکی پدر تو، و یکی شوهر تو. ای دختر نیکو شوهریست شوهر تو نافرمانی باید نکنی.

امیر المؤمنین (ع) میفرماید که: بعد از آن مرا آواز داده گفت: یا علی گفتم: لبیک یا رسول الله فرمود که: به اندرون بیا، چون رفتم فرمود که: با فاطمه لطف فرمای و با وی رفق و احسان نمای که او پاره از منست، بماللت او ملول میشوم و بسرورش مسرور می گردم، من شما را بخدای تعالی می سپارم، و او را خلیفه شما میگردانم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۹۲

امیر المؤمنین (ع) میفرماید که: بخدا سوگند که هرگز بر او غضب نکردم، و او را بر امری اکراه ننمودم تا بجوار رحمت حق پیوست، و او نیز با من در این مقام بود که هرگز مرا نرنجانید و مکروهی نرسانید، و هر گاه من بر وی نگاه می کردم غم و اندوهی که میداشتم می گذاشتم.

بعد از آن پیغمبر برخاست که بیرون رود فاطمه گفت: ای پدر مرا طاقت خدمت خانه نیست برای من خادمی پیدا کن که خدمت خانه کند و مرا مدد باشد، فرمود که: ای فاطمه بهتر از خادم آیا میخواهی؟ امیر المؤمنین فرمود که: بگو بلی، گفت: بهتر از خادم میخواهم، فرمود که: تسبیح کن خدای عز و جل را در هر روزی سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله و این صد بار است بر زبان و هزار حسنه است در میزان تو اگر صبح هر روزی این تکبیر بگوئی کفایت میکند حضرت عزت آنچه اهم تست از امور دنیا و آخرت.

و دیگر احادیث در این باب وارد است قریب باین.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۹۵

و علقمه از عبد الله روایت کند که در صبح روز عروسی فاطمه را ترسی دریافت بود، پیغمبر (ص) گفت او را که من داده‌ام ترا بکسی که بهترین مردمانست در دنیا و در آخرت از جمله صالحان، ای فاطمه چون خواستم که ترا بعلی دهم حق سبحانه و تعالی امر کرد درخت بهشت را که آنچه برداشته بود از زیور و حلل نثار کند بر ملائکه، و هر که بیشتر برداشته باشد یا بهتر از ملائکه از آن بقدر آن مباحات و فخر میکنند تا روز قیامت. ام سلمه گوید که: فاطمه زهرا شرف دارد بر زنان، زیرا که اول کسی که برای او خطبه خواند جبرئیل بود گفته است راوی که: این حدیث است حسن و سند او عالی است و در او مناقب کثیره است مر علی بن ابی طالب (ع) را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۴۹۶

اول آنکه ولی این تزویج حضرت عزت بود که در آسمان وقوع یافت.

دوم آنکه در این عقد نکاح خطبه جبرئیل فرمود.

سوم آنکه شهود ملائکه ملاء اعلا بودند.

چهارم آنکه درخت طوبی حلل و حلی و زیور خود را نثار نمود.

پنجم آنکه حضرت رسالت شهادت فرمود بسیادت آن حضرت در دنیا و آخرت.

ششم آنکه تخصیص فرمود که در آخرت از جمله صالحانست و با صالحان خواهد بود که مراد انبیا و رسلاند (ع) بر وجهی که ایشان دعا میفرمودند که «وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ». و روایت کنند که شب زفاف فاطمه (ع) جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نازل شدند با هفتاد هزار فرشته و دلدل را آورده فاطمه بر آن سوار شد، لجام او را جبرئیل گرفته بود، رکابش را اسرافیل و دوال زینش را میکائیل، و رسول الله جامه بر او راست میکرد، و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با جمیع فرشتگان آسمان بتکبیر اشتغال داشتند، و بواسطه این تکبیر سنت گشت در زفاف تا روز قیامت. «ج ۳۱»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۰

و محمد بن یوسف الگنجی آورده که ذکر اسماء بنت عمیس در احادیث زفاف صحیح نیست زیرا که اولاً زن جعفر بن ابی طالب بود بعد از شهادت جعفر ابو بکر او را خواسته محمد بن ابی بکر از او متولد شد، و این در ذی الحلیفه بود که پیغمبر (ص) از آنجا بمکه فرمود در حجة الوداع؛

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۱

و چون ابو بکر وفات کرد امیر المؤمنین (ع) او را خواست و از او فرزند شد، و نسب او در این حدیث غلطی است که واقع شده از بعضی روایت، و اسماء که در زفاف فاطمه حاضر بود اسماء بنت یزید بن سکن انصاری است اسماء بنت عمیس در آن ولا با زوج خود جعفر در حبشه بود در هجرت دوم در سنه سبع در روز فتح خیبر جعفر (ع) از آنجا آمد و پیغمبر (ص) فرمود که: من نمیدانم بیکی از این دو خبر بکدام شادمان تر باشم بفتح خیبر یا بقدم جعفر، و تزویج فاطمه (ع) بعد از واقعه بدر باندک زمانی بود همان در مکه پس صحیح آنست که اسما اسمای مذکوره بوده نه اسماء بنت عمیس و او احادیث از آن حضرت روایت میکند چنانچه شهر بن حوشب و غیر او از تابعین از او احادیث روایت کرده‌اند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۲

و مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: اسماء بنت عمیس در زفاف حضرت فاطمه (ع) حاضر نبود اما خواهر او سلمی بنت عمیس حاضر بود که او زوجه حمزه بن عبد المطلب بود؛ شاید که روایت از او باشد اما چون اسما مشهورتر است نزد رواة بنا بر این از او روایت کرده باشند، یا سهوی واقع شده باشد نزدیکی و دیگران متابعت کرده باشند و الله اعلم. و دیگر می‌فرماید که ثابت شد بنصوص و احادیث سابقه در این کتاب که امیر المؤمنین (ع) بشرف و مزایا منفرد است از جمیع امثال و اصحاب از علوشان و سمو مکان از هر باب، و از فضایل او آنچه پیغمبر تصریح نموده أشهر است از نهار؛ و آنچه محکم تنزیل بآن گواهی داده اظهر است از اشعه انوار، و اتمام فرموده ملک علام شرف او را بفاطمه (ع)، و انتظام داده عقد در فضایل او را بأحسن نظام.

فإنها العقيلة الكريمة، و الدرّة اليتيمة، و الموهبة العظيمة، و المنحة الجسيمة؛ و العطيّة السنية، و السيدة السرية، و البضعة النبوية، و الشمس المنيرة المضيئة، و البتول الطاهرة المحمدية، سيدة النساء، المخصوصة بالثناء و السناء، المؤيدة بعناية رب السماء، ام أبيها صلى الله عليه و عليها و على بعلها و بنيتها.

فإنها زادته شرفا الى شرفه القديم، و كسته حلة مجد أو جبت له مزية التقديم؛ و رفعت له منار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۳

سودد ظاهر الترحیب و التعظیم، و كانت هذه الکریمه صالحه لذلک الکریم.

فصل

و در ذکر مناقب متنوعه و احادیث متفرقه. در کفایه الطالب وهب بن منبه روایت می‌کند از عبد الله بن مسعود که پیغمبر (ص) فرمود که: من نفرستادم علی بن ابی طالب را بهیچ سربیه و محاربه الا که دیدم جبرئیل از یمین او، و میکائیل را از یسار او، و ابر سایه انداخته او را تا حق سبحانه و تعالی او را ظفر روزی می‌کرد. و از امام علی بن موسی الرضا (ع) روایت می‌کند و او از آبای بزرگوار خود که پیغمبر (ص) فرمود که: چون روز قیامت شود از بطنان عرش ندا کنند که خوش پدریست پدر تو ابراهیم خلیل الرحمن، و خوب برادری است برادر تو علی بن ابی طالب.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۴

ابو علی کوبی روایت کند از ابی سمری و او از عوانه بن حکم و او از ابی صالح که ذکر علی ابن ابی طالب (ع) می‌گذشت نزد عایشه و ابن عباس آنجا حاضر بود، عایشه گفت: او اکرام مردان ما بود بر رسول الله (ص)؟ ابن عباس گفت: چه چیز مانع آید این را چه حق سبحانه و تعالی او را برگزیده بود از برای نصرت رسول خود؛ و رسول الله او را اختیار فرموده بود بآن که برادر و شوهر دختر و پدر ذریت طاهره و وصی او بود بعد از او اگر شرفست او اکرم منبت و اورق مغرس اوست، و اگر اسلام است حظ اوفر و نصیب اجزل دارد، و اگر شجاعت است بر او ختم است، و دوستی او بر همه حتم، حق تعالی بر او ثناخوانست، جبرئیل در معارک هم عنان است، رسول الله از نجدتش شادانست، زبانش أفصح، و بیانش اوضح، در صواب اصدع، و در جواب أسرع، علمش از همه بیشتر و در عمل از همه پیشتر از مردم عصر و دهر، فعلیه رضوان الله؛ و علی مبغضیه لعین الله. در امالی طوسی آورده که عبد الرحمن بن ابی لیلی رفت بخدمت آن حضرت و گفت:

یا امیر المؤمنین من میخوایم که از تو سؤال کنم و هر چند انتظار کشیدم که در امر خود چیزی بگوئی نگفتی، آیا نمی‌گوئی با ما در این امر که از رسول الله عهدی داری یا چیزی دیده که ما ندیده‌ایم که اقاویل در باب تو بسیار است، و مدایح تو از ثقات بسیار شنیده‌ایم و ما می‌گفتیم که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۵

اگر تو بعد از رسول الله شروع کنی و بآن رجوع نمائی هیچ احدی با تو منازعت نکند و الله که اگر کسی از ما پرسد این امر را نمی‌دانیم که چه چیز را در جواب بگوئیم، اگر چنانچه قوم از تو اولی بودند در این امر پس چرا رسول الله ترا نصب فرمود در حجه الوداع؟ و فرمود که: ایها الناس

«من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

و اگر تو اولی از ایشانی در این امر پس چرا همه بایشان تولا کرده‌اند و پیروی مینمایند؟ آن حضرت فرمود که: ای عبد الرحمن وقتی که حق سبحانه و تعالی رسول خدا را بجوار رحمت خود برد، هیچ کس از مردم از من اولی نبود در این امر بمثل پیراهنی که مراست، و لیکن پیغمبر با من عهدی کرده بود که بغیر از ملایمت طریقی اختیار نکنم، و از نزاع و قتال درگذرم تا وقت مقرر موعود، و اول چیزی

را که از حق ما ابطال کردند بعد از آن حضرت خمس آل رسول بود، چون پیغمبر از میان رفت و امر ما تنگ گشت قریشیان در این امر طمع کردند باتفاق یک دیگر، و من بودم مانند مردی که او را بر مردم حق لازم الادا باشد که مهلت داده باشد ایشان را بموعدی؛ پس اگر آن مردم حق آن کس را پیش از انقضای مدت مهلت بدهند بستاند و شکر گوید ایشان را، و اگر ندهند حق او را تا مهلت منقضی شود آن مرد حق خود را بزجر از ایشان بستاند بی منت و شکری، طریق هدایت نزد مردم کمتر است، پس اگر من خاموش گشته ام معاف خواهی داشتن و اگر امری باشد که محتاج بجواب بود میگویم، پس منع کنید از من آنچه من منع میکنم از شما.

عبد الرحمن گفت: بعمر تو سوگند که آنچه آنچنان است که اول گفته:

لعمری لقد أيقظت من كان نائما و أسمعت من كانت له اذنان

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۶

یعنی بعمرم سوگند که بیدار ساختی کسی را که در خواب بود، و شنوانیدی کسی را که او را دو گوش شنوا باشد. و اصبع بن بن نباته روایت کند که یک روزی امیر المؤمنین (ع) خطبه بلیغ فرمود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول و آل هدایت انتباهی، بعد از آن گفت:

ای مردمان بشنوید مقاله مرا و در گوش گیرید کلام مرا و بدانید که کبر از تجبر است، و نخوت از تکبر، و شیطان دشمن حاضر است، و وعده میدهد شما را بر باطل، و آگاه باشید که مسلم برادر مسلم است، پس یک دیگر را بلقبهای ناخوش بخوانید، و حقوق جانب یک دیگر را فرو مگذارید که طریق دین یکی است؛ و سبیل آن دو نیست، هر که آن را فرا گرفت بحق بمقصود رسید، و هر که گذاشت نجات نیافت، و هر که از او مفارقت جست هلاک شد؛ و خیانت امانت و خلاف وعده و قول دروغ از اسلام نیست، ما اهل بیت رحمتیم، قول ما حق است، و فعل ما عدل، و خاتم پیغمبران از ما بود، و پیشوایان اسلام و امانت کتاب مائیم، دعوت میکنیم شما را بخدا، و رسول او، و بجهاد دشمنان دین، و سلوک در راه یقین، از برای رضای حضرت رب العالمین، و بیای داشتن نماز، و دادن زکاة، و بحج بیت الله، و بروزه ماه رمضان، و رسانیدن غنائم بأهل آن، و عجب تر از هر عجب آنکه معاویة بن ابي سفیان الاموی؛ و عمرو بن عاص السهمی باز عمی که دارند مردم را ترغیب میکنند بر دین، و بخدا سوگند که من هرگز مخالفت رسول الله نکرده ام، و در هیچ امر عصیان ننموده ام، و در موطن مخوفه پیغمبر را نگاه داشته ام از انواع مکروهه که پهلوانان روزگار بعقب خود باز میگشتند از ترس، ویلان نامدار در اندیشه بودند از خوف نجدت بی ترس و بیم که بمن کرامت فرموده بود علیم حکیم، او راست ثنا و حمد لایق عند الخلائق، و در وقت رحلت

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۷

حضرت رسالت (ص) سر مبارکش در کنار من بود، و من باین دو دست خود متولی غسل او شدم، و ملایکه مقربین او را با من از پهلوی به پهلوی می گردانیدند، و بخدا سوگند که اختلاف نکردند امت بعد از حضرت رسالت مگر چیزی را که ظاهر بود بطلان آن بر حقش الا ما شاء الله. و روایت کند سعید بن مسیب که شنیدم مردی را که از عبد الله بن عباس می پرسید احوال امیر المؤمنین (ع) را ابن عباس گفت که: آن حضرت بدو قبله نماز گذارد، و بدو بیعت پیمان بست، و هرگز نشکست و هرگز بت نپرستید، و بطریق جاهلیت مرتکب فال از لام نشد، و دایم بر فطرت اسلام بود، و یک طرفه العین بخدا شرک ننمود.

مرد گفت: من این را از تو نمی‌پرسم، می‌پرسم از آنکه شمشیرها حمایل کرده با لشکر باستیلاهی هر چه تمام‌تر متوجه بصره شد، و چهل هزار سوار را بقتل آورد؟ و از آنجا بشام رفت و نواحی عرب یک دیگر را کشتند تا مردم بی‌حد و قیاس بقتل آمدند؛ و از آنجا نهروان میل کرده همه را کشت و اینها همه مسلمان بودند.

ابن عباس گفت: آیا پیش تو علی (ع) أعلم باشد یا من؟

گفت: اگر نزد من علی أعلم می‌بود از تو من این سؤال نمی‌کردم.

او بغایت بغضب شده گفت: مادر بمرگ تو بنشیند آنچه من می‌دانم از او می‌دانم، و او تعلیم من کرده و علم او از رسول الله است، و علم رسول الله از حق سبحانه و تعالی از فوق عرش او، پس علم نبی از خدای تعالی باشد، و علم علی از نبی، و علم من و علم همه اصحاب پیش علم علی معلی همچو یک قطره آبست در میان هفت دریا.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۸

جعفر بن محمد (ع) روایت می‌کند از پدران بزرگوار خود (ع) که پیغمبر (ص) فرمود که: حق سبحانه و تعالی قبض نمی‌نماید روح هیچ پیغمبری را تا امر میکند که او وصی اختیار کند از افضل عشیره خود که از عصبه او باشد، و مرا امر کرد بوصی من، گفتم یا رب که را اختیار کنم؟ فرمود که: یا محمد علی بن ابی طالب را اختیار کن که وصی تو باشد که من در کتب سابقه ثبت کرده‌ام و نوشته که او وصی تست، و از جمیع خلائق و انبیا و رسل عهد گرفته‌ام و میثاق بسته بر بوبیت من و به نبوت تو و بولایت علی بن ابی طالب. و در امالی طوسی نقل میکند از ابن عباس که من از پیغمبر (ص) شنیدم که می‌فرمود که حق تعالی بمن پنج چیز اعطا فرمود و بعلی نیز پنج چیز داده: بمن جوامع کلام کرامت کرده و بوی جوامع علم عنایت کرده، مرا نبی گردانیده و او را وصی، مرا کوثر داده و او را سلسبیل، مرا وحی فرستاده و او را الهام، مرا بر آسمان راه نموده و درهای آسمان برای او گشوده و حجاب از پیش برگرفته که او نظر میکند بجانب من و من نظر میکنم بجانب حق، بعد از این رسول الله گریست، گفتم: فداک ابی و امی یا رسول الله سبب گریه چیست؟ فرمود که: ای پسر عباس اول کلامی که با من گفته آن بود که فرمود: ای محمد نظر کن در تحت خود، من نظر کردم بحجب تمام از پیش برخاست، و نظر کردم با آسمان تمام درها گشوده شده، و نظر کردم بجانب علی او سر برداشته بسوی من و با من تکلم میکرد، و من نیز بسخن بودم، و حق تعالی نیز با من در مقام کلام بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۰۹

گفتم: یا رسول الله پروردگار تو بتو بچه چیز تکلم می‌فرمود؟

گفت: کلام حق بمن این بود که من علی را وصی و وزیر و خلیفه تو گردانیدم بعد از تو، او را باین اعلام کن، و او اینک کلام تو میشوند، من او را از این پیغام اعلام کردم و من پیش حق جل و علا بودم، علی گفت: قبول کردم و فرمان بردارم، بعد از آن حق جل و علا امر فرمود بملائکه که بروند و بوی سلام کنند، ملائکه فرمان را بتقدیم رسانیدند، امیر المؤمنین (ع) رد سلام همه فرمود و ندیدم هیچ ملکی که باین امر قیام ننموده باشد، و نگذشتم بهیچ گروهی از ایشان مگر که مرا تهنیت دادند و میگفتند یا محمد ملائکه هفت آسمان باین شادانند که حق جل و علا پسر عم خلیفه خود ساخت، و دیدم حمله عرش را که سرها در پیش داشتند؛ پس پرسیدم از جبرئیل از حال ایشان گفت طلب اذن مینمایند که نظر کنند بجانب امیر المؤمنین پس اذن یافتند و نظر انداختند. چون از عروج رجوع کردم

بزمین امیر المؤمنین (ع) را از این احوال اخبار کردم، و او نیز تمام حالات آنجا بمن اخبار مینمود دانستم که من هیچ جا از بالا قدم ننهادم، الا که او واقف بوده از آن.

بعد از آن ابن عباس گفت که: یا رسول الله مرا وصیتی فرمای، فرمود که: بر تست بمحبت علی بن ابی طالب (ع).

دیگر می گوید که: گفتم؛ مرا وصیت نمای فرمود که: بر تو لازم است که دست از مودت علی بن ابی طالب برنداری، بخدای که مرا براستی بخلق فرستاده که مقبول نیست نزد حق تعالی حسنه که مقرون نباشد بحب علی بن ابی طالب، و خدای تعالی اعلم است بحال هر کس، پس هر کس، بدوستی علی می آید بقیامت عمل او قبولست، و اگر بدوستی او نمی آید سؤال ناکرده او را بدوزخ می برند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۰

یا ابن عباس بخدائی که مرا مبعوث گردانیده به پیغمبری که غضب الهی بغایت اشتداد یافته بر دشمنان علی آنچنان غضبی که متوجه جماعتی است که از برای حق تعالی ولد پیدا میکنند.

یا ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین اجتماع نمایند بر بغض او- این خود هرگز نخواهد بود بر سبیل فرض است- هر آینه حق تعالی ایشان را عذاب خواهد فرمود بدوزخ.

گفتم یا رسول الله هیچ کس باشد که بغض او داشته باشد؟

فرمود که: بلی جماعتی از امت من بغض او داشته باشند و ایشان را نصیبی از اسلام نباشد یا ابن عباس علامت بغض ایشان آن باشد که تفضیل کنند کسی را که دون او باشد بر او، بخدا که مخلوق نشده پیغمبر که از من گرمی تر باشد نزد خدای تعالی، و آفریده نشده وصی که از وصی من بهتر باشد نزد او که علی بن ابی طالب است.

ابن عباس گوید که: همیشه بود که رسول الله (ص) مرا بر دوستی او میفرمود و وصیت مینمود، و نزد من هیچ عملی از آن بزرگتر نبود.

ابن عباس گوید که: مدت‌ها گذشت بر این و رسول الله را وفات نزدیک شد من رفتم و گفتم: یا رسول الله فداک ابی و امی نزدیک شده أجل تو ما را بچه امر میفرمائی؟

فرمود که: یا ابن عباس مخالفت کن کسی را که با علی مخالفت مینماید، و مخالف را ظهیر و نصیر مباش، و دوست مگیر.

گفتم: یا رسول الله پس چرا امر نمیفرمائی مردم را بترک مخالفت او؟

می گوید که: آن حضرت بسیار گریست بمرتب که بیهوش شد، آنگاه گفت ای پسر عباس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۱

کتاب الهی بر مخالفت ایشان او را سبقت یافته، و علم او محیط آن شده، و تغییر آن ممکن نیست و بخدای که مرا بخلق فرستاده که بیرون نرود از دنیا کسی که مخالف او باشد و منکر حق او باشد تا حق سبحانه و تعالی تغییر کند نعمتی را که بوی ارزانی داشته که یکی از آن نعمتها ایمان است که از او بستاند.

ای پسر عباس اگر میخواهی که بخدای تعالی برسی و او از تو خشنود و راضی باشد پیرو علی باش، و هر کجا که او میل کند تو هم میل کن،

با هر که آن جناب گرفت انس انس گیر و ز هر که اجتناب نمود اجتناب کن

و راضی باش بامامت او، و دشمن دار هر که او را دشمن دارد، و دوست دار هر که او را دوست دارد.

یا ابن عباس حذر کن که در تو شکی نباشد از او که شک در علی کفر بخداست. و از ابی عبد الله جعفر بن محمد روایت است که چون رسول الله (ص) نزول فرمود در بطن قدید فرمود مر علی را که: یا علی من از خدای تعالی درخواستم که دوستی اندازد میان من و تو این چنین کرد؛ و درخواستم که برادری گیرد میان من و تو چنین کرد، و سؤال کردم از او که تو وصی من باشی قبول فرموده چنین کرد، مردی از میان قوم گفت: و الله که یک صاع از تمر که در خیک کهنه پوسیده باشد بهتر است از آنچه محمد از خدای طلبیده، چرا او طلب نکرد که ملکی بفرستد که او را مدد کند، یا راه نماید او را بگنجی که بآن سد فاقه کند، پس حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ یعنی شاید که تو ترک کننده باشی یعنی ترک مکن بعضی از آنچه وحی کرده شده بسوی تو، یعنی آنچه مخالفت رأی مشرکان و مخالفان است، و تنگ است باظهار آن سینه تو از ترس آنکه گویند که چرا فرو فرستاده نشده است بر او گنجی که خود را از فقر و فاقه خلاص کند و بر مردم نفقه نماید تا تابع او شوند، یا چرا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۲

نیامده باو فرشته که او را مدد باشد در نبوت؛ بسبب این کلمات واهیه از أداء رسالت بازمان بجز این نیست که تو بیم کننده و خدای تعالی بر همه چیزها کارگذار است کار خود را باو گذار و از گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار.

در شب مهتاب مه را در سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک

جیش بن معتمر گوید که: من رفتم بخدمت امیر المؤمنین (ع) و گفتم: السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته، چگونه دوشینه گذرانیدی؟ فرمود که: بدوستی دوستان خود، و بدشمنی دشمنان خود گذرانیدم، و دوستان ما مستوثق برحمت الهی اند و انتظار رحمت میکشند که دمیدم بدیشان ریزان گردد، و دشمنان ما بنای اساس مینهند بر کنار سست بی اعتبار دوزخ که بیک پا نهادن آن بنیان ویران شود و بتک جهنم افتد، ابواب رحمت همیشه بر اهل آن گشوده، پس گوارا باد اهل رحمت را رحمت، و هلاک از برای اهل دوزخ آماده شده، دوزخ از برای ایشان است، ای جیش هر که میخواهد که بداند که او محب ما است یا مبغض ما باید که دل خود را بیازماید، پس اگر دوست میدارد دوستان ما را پس او مبغض ما نیست، و اگر دشمن میدارد دوستان ما را پس او از دوستان ما نیست، حق سبحانه و تعالی اخذ میثاق فرمود و عهد ستاده محبان ما را بمودت ما، و ثبت شده در کتاب الهی نامهای دشمنان ما، و ما اهل شرافت و کرامتیم سابقان ما سابقان انبیا خواهند بود. منهال بن عمرو گوید: که مردی از بنی تمیم مرا اخبار کرد که ما با امیر المؤمنین (ع) بودیم بذی قار و میدیدیم که زود خواهد بود که ربوده شویم از این روزگار شنیدیم که میفرمود: و الله که غلبه خواهیم کرد بر این فرقه و خواهیم کشتن از این دو مرد را یعنی طلحه و زبیر، و بهزیمت خواهیم «ج ۳۲»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۳

فرستاد لشکر ایشان را. تمیمی گوید که: من آمدم نزد ابن عباس و گفتم آیا نظر نمیکنی و نمی بینی پسر عمت را که چه میگوید؟ گفت: تعجیل مکن که ما انتظار میکشیم آن چیزی را که شد نیست، چون امر بصره بوقوع آمد گفتم که: ندیدیم ابن عم ترا الا آنچه گفت راست گفت، ابن عباس گفت: ویحک من حدیث نمیکنم أصحاب نبی را از این امور، چه رسول الله (ص) هشتاد عهد با وی کرده که با دیگری نکرده شاید که این یکی از آن عهود باشد که با وی کرده. از واثله کنانی منقولست که من شنیدم از امیر المؤمنین (ع) که می فرمود که: مخوف تر چیزی که میترسم بر شما طول امل است و پیروی هوی فاما طول امل و بسیاری آرزو آخرت را از یاد میبرد، و اما پیروی هوی این کس را از حق بازمی دارد، و بدان که پشت بر دنیا روی باخرتست، و هر یک از دنیا و آخرت را پسرانند، پس از پسران آخرت باشید نه از پسران دنیا، چه امروز روز عمل است نه روز حساب، و آخرت روز حسابست نه روز عمل. و از جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه روایت است که رسول الله (ص) فرمود که: جبرئیل (ع) بر من نازل شد و گفت که: حق سبحانه و تعالی ترا امر فرمود که بتفضیل علی بن ابی طالب (ع) قیام نمائی در خطبه و بأصحاب برسانی که ایشان برسانند از تو بجماعتی که بعد از ایشان خواهد بود؛ و امر فرموده جمیع ملائکه ملا اعلی را که استماع نمایند آنچه تو در فضیلت او گوئی، و حق تعالی وحی ارسال فرموده بسوی تو ای محمد که اگر کسی مخالفت کند ترا در امری از امور او را بر غیر دوزخ عبور نخواهد بود، و اگر کسی اطاعت تو کند و فرمان ترا گردن نهد بهشت از برای او واجب گردد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۴

بعد از آن مردم اجتماع نمودند و آن حضرت بمنبر برآمد، و اول این تکلم فرمود که:

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم بعد از این گفت:

ای مردمان بدانید که من بشارت دهنده‌ام بهبهشت، و بیم‌کننده‌ام بدوزخ؛ و من پیغمبر امی‌ام که میرسانم از نزد حق تعالی پیغامی را بشما در امر مردی که گوشت او از گوشت منست؛ و خون او از خون من، و او ظرف و وعای علم است، و او آن کسی است که حقتعالی او را برگزیده از این امت و اختیار فرموده و هدایت نموده او را و وی را دوست میدارد، و آفریده مرا و او را، و مرا تفضیل نهاده برسالت و او را تفضیل داده بتبلیغ از من، و مرا مدینه علم گردانید و او را در آن مدینه ساخت، و او را خازن علم گردانید که احکام از او اقتباس نمایند، و تخصیص فرمود او را بوصیت، و امر او را ظاهر ساخته تخویف نمود از عداوت او؛ و نزدیک میگرداند دوستان او را بخود، و می‌آمزد شیعیان او را، و همه مردم را میفرماید بطاعت او، و میفرماید که: هر که او را دشمن باشد مرا دشمن است، و هر که او را دوست میدارد مرا دوست است، و معرض او معرض منست، و مخالفت او مخالفت من، هر که نافرمانی او کند نافرمانی من کرده، و هر که او را برنجاند مرا رنجانیده، و هر که بغض او ورزد بغض من ورزیده، و هر که در محبت او کوشیده در محبت من کوشیده، و هر که او را خواست مرا خواست، و هر که باو نزدیک است بمن نزدیک است، و هر که او را یاری داده مرا یاری داده.

ای مردمان بشنوید آنچه حق تعالی مرا بان امر فرموده و اطاعت کنید او را که من شما را تخویف مینمایم از عقاب الهی در روزی که آنچه کرده باشد هر نفسی از نیکوئی پیش او حاضر گردد و از بدی نزد او ظاهر شود، و نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند، و میترساند شما را خدای تعالی از این روز.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۵

و بعد از آن دست امیر المؤمنین (ع) را گرفته فرمود که: ای معاشر مردمان این مولای مؤمنان است و حجت الهی است بر همه مردمان، و جهادکننده است بر کافران، بار خدایا من پیغام ترا رسانیدم، و اینها بندگان تواند و تو قادری بر صلاح حال ایشان، بصلاح مقرون گردان امر ایشان را

برحمتک یا ارحم الراحمین أستغفر الله لی و لکم

، بعد از آن از منبر بزیر آمد.

آنگاه جبرئیل نازل شده گفت: حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که: جزای خیر مترتب است بر تبلیغ رسالتی که فرمودی و نصیحت امت نمودی، و راضی ساختی مؤمنان را، و بخشم آوردی کافران را، ای محمد پسر عم تو ممتحن است و امتحان هر کس با او است، ای محمد در هر وقتی از اوقات بگویی:

الحمد لله رب العالمین

، و زود باشد که بدانند آنان که ستم کردند بکفر و مخالفت بعد از موت که بکدام مکان باز خواهند گشت، یعنی بازگشت ایشان خواهد بود. از زید بن علی بن الحسین (ع) مرویست که او از پدران بزرگوار خود روایت می‌کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود که: پیغمبر (ص) فرمود مرا که ترا از من ده چیز است که حق تعالی نداده بکسی نه پیش از من و نه بعد از من؛ فرمود که یا علی: تو برادر منی در دنیا، و با من خواهی بود در آخرت، و اقرب مردمان باشی از من در مواقع روز قیامت، و منزل من و منزل تو یکی خواهد بود در جنت برابر یک دیگر مثل منزل دو برادر، و تو وصی و ولی و وزیر منی، دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خداست، و دوست تو دوست منست، و دوست من دوست خدای تعالی. از علی بن الحسین زین العابدین (ع) مرویست که رسول الله (ص) فرمود که: چیست حال این قوم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۶

که چون آل ابراهیم را ذکر میکنند نزد ایشان فرحان و شادان میشوند، و چون آل محمد را ذکر مینمایند پیش ایشان میرمد و نفرت میکند دل‌های ایشان، بآن خدائی که جان محمد بید قدرت او است که اگر بنده در روز قیامت بیاید بعمل هفتاد پیغمبر حق سبحانه و تعالی این را از او قبول نخواهد کرد تا تلقی نماید بولایت و دوستی من و بولایت و دوستی اهل بیت من. و ابو و جره سعدی روایت کند از پدر خود که امیر المؤمنین (ع) وصیت فرمود امام حسن بن علی را (ع) در اموری که بوی وصیت مینمود که:

ای پسر من هیچ فقری و درویشی نیست که سخت‌تر باشد از جهل، و هیچ ناچیزی نیست که ناچیزتر باشد از عدم عقل، و هیچ پریشانی نیست که موحش‌تر باشد از عجب، و هیچ حسنی نیست مثل حسن خلق، و هیچ ورعی نیست همچو منع از محارم الله، و هیچ عبادتی نیست مثل تفکر در صنع الله.

ای پسر عقل خلیل مرد است، و حلم وزیر او، و رفق والد او، و صبر بهترین لشکر او.

ای پسر ناچار است عاقل را که نظر کند در شأن خود، و نگاه دارد زبان خود، و بشناسد اهل زمان خود.

ای پسر از جمله بلاها فاقه است، و از آن سخت‌تر مرض بدن است، و از آن معتبر مرض دل است، و از نعمتهای ذوالجلال است سعت مال حلال؛ و افضل از آن صحت بدن است، و افضل از آن تقوی قلوب.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۷

ای پسر مؤمن را سه ساعت است از ساعات: ساعتی که با کار ساز راز و نیاز عرضه دارد، و ساعتی که پیش از حساب حساب نفس نماید، و ساعتی که خالی سازد میان نفس و لذت در امر حلال و مرغوب با جمال.

و لا بد است مؤمن را که اتیان نماید در دین سه چیز: بآن که بامر معاش پردازد، یا گامی برای آخرت بردارد، یا در غیر محارم الله متلذذ گردد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۸

گفتند مر ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) را که: چه بسیار ذکر میفرمائی سلمان فارسی را فرمود که: مگوئید فارسی بگوئید محمدی، که یاد کردن من او را از جهت سه خصلت است: یکی دوستی امیر المؤمنین (ع) که اختیار کرده بر دوستی خود، و دیگر حب فقر و اختیار کردن او ایشان را بر أهل مال و ثروت، و دیگر حب علم و علماء، و سلمان بنده بود مسلم منقاد بدین حق مایل، و نبود از مشرکان و مخالفان از حق غافل. و از ابی جعفر محمد بن علی الباقر (ع) روایتست که نشستند جماعتی از اصحاب رسول الله (ص) و از نسب و فخر خود می‌گفتند و سلمان رحمه الله در آن میان بود، عمر گفت که: ای سلمان نسب و فضل تو چیست؟ گفت: منم سلمان بن عبد الله، من بنده بودم حق تعالی مرا راه نمود بمحمد رسول الله، و من فقیر بودم ناتوان حضرت منان مرا غنی و توان گردانید بمحمد آخر الرمان، و من مفلوکی بودم مملوک حقتعالی که مالک هر مملوک است مرا آزاد گردانید ببرکت محمد (ص) اینست حسب و نسب من ای عمر.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۱۹

بعد از آنکه از این مجلس برخاستند سلمان به پیغمبر عرض کرد قول عمر و جواب خود را، آن حضرت فرمود که: ای معشر قریش حسب مرد دین او است؛ و مروتش خلق او، و فضلش عقل او، بعد از آن فرمود که قال الله تعالی یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکرٍ و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمکم عند الله أتقاهم.

یعنی ای مردمان بدرستی که ما آفریده‌ایم شما را از مردی و زنی که آدم و حوآند و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعت‌های عظیم منسوب بیک اصل و قبیل‌های منتسب بشعوب تا بشناسید یک دیگر را و ممتاز گردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تمیمی از زید قرشی نه از برای آنکه بنسب فخر کنند و بآن طعنه زنند.

بنسب آدمیانی که تفاخر ورزند از ره دانش و انصاف چه دور افتادند

نرسد فخر کسی را بنسب بر دگری چون که در فضل ز یک آدم و حوا زادند

بدرستی که بزرگوارترین شما نزد خدای تعالی پرهیزکارترین شما است چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل شود و هر که را تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل و ادب پیشتر.

بعد از آن حضرت روی مبارک بسلمان کرد و فرمود که: ای سلمان هیچ کس را از این جماعت بر تو فضلی نیست مگر بتقوی و ترس از خدای عز و جل، پس هر که تو از او اتقی باشی از او افضل خواهی بود. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: فضل سلمان معلوم و

مشهور است، و علو مرتبت و سمو منزلت او نزد هر کس مفهوم و مذکور، و اگر وهم خروج غرض از این کتاب نمیبود من ذکر میکردم شمه از فضایل و مناقب او را، اگر فکر صحیح کامل در امر او نمائی کفایت میکند ترا قول پیغمبر (ص) در فضل او که:

سلمان منا أهل البيت

، او را عمر طویل بود و مهلت وسیع که حق سبحانه بوی کرامت کرده بود و میگوید مصنف که: زود باشد افراد نماید کتابی را در فضل أصحاب امیر المؤمنین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲۰

(ع) از أصحاب رسول الله (ص) که ایراد کنم شرف محل ایشان را از ارتفاع و خضوع و خشوع و آنچه لا بد است از مشابهت میان تابع و متبوع. سلمان رحمه الله روایت کند که پیغمبر (ص) بیعت داده بود ما را بر نصایح أهل اسلام و اتمام او بدوستی علی بن ابی طالب (ع). و از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) روایتست که خدای تعالی ضامن شده از برای مؤمن ضمانی که سازد او را در جوار مقربان خود، گفتند: آن کدام است؟ فرمود که: آن آنست که اقرار کند مر خدای تعالی را بر بوبیت، و مر محمد را (ص) بنبوت، و مر علی بن ابی طالب (ع) را بامامت، و ادا کند آنچه بر او فرض شده از عبادت گفتند: و الله که این از کرامتی است که مانند نمیتوان کرد از کرامتی که برای آدمیان مقرر است، بعد از آن فرمود: عمل اندک بجای آرید و تنعم بسیار بکنید. و نیز از او منقولست در قول حق جلا و علا که وَ غَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ که نجم رسول الله است (ص) و علامات ائمه هدی (ع) که بعد از او بودند که بنور خود مردم را هدایت میکنند و از ظلمات می‌رهانند اگر پیروی کنند. و از علی بن موسی (ع) مرویست که او از آبای بزرگوار خود روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود که: حرام است بهشت بر کسی که بر أهل بیت من ظلم کرده باشد، و ایشان را بقتل آورده و مقاتله نموده و معرض بوده باشد بر ایشان، و زبان بناسزای ایشان گشوده بود، ایشان را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲۱

هیچ نصیبی نباشد در آخرت از ثواب؛ و سخن نگوید خدای تعالی با ایشان که بآن خوش دل شوند، و بنظر رحمت بر ایشان ننگرد در روز قیامت، و پاک نسازد ایشان را از لوث گناه؛ و مر ایشان را باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد. و امیر المؤمنین (ع) فرمود: و الله که باین دو دست کوتاه خود برانم از حوض رسول الله (ص) دشمنان خود را، و وارد گردانم دوستان خود را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲۲

و روایتست از اصبع بن نباته که مردی آمد نزد امیر المؤمنین (ع) و گفت: یا امیر المؤمنین این قومی که ما با ایشان مقاتله میکنیم دعوت خود یکی است، و رسول یکی، و صلاه یکی، و حج یکی، پس بچه نام نهیم ایشان را؟ فرمود: بآنچه خدای تعالی در کتاب خود ایشان را نام کرده و همه آنچه در کتابست اعلام نموده، نشنیده‌ای قول حق را که در کتاب خود فرمود که: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲۳

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ اٰمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ يَعْنِي اَن پيغمبران و فرستادگان افزونی دادیم بعضی را از ایشان بخصایص و فضایل بر بعضی دیگر از این پیغمبران کسی بود که خدای با وی سخن گفت و برداشت بعضی را از ایشان بیایه های بلند و درجه های ارجمند، و دادیم ما عیسی بن مریم را معجزه های روشن و هویدا، و قوت دادیم او را بجان پاک که جبرئیل در ما در او دمید، و اگر خواستی خدای تعالی اختلاف نکردندی آنان که از پس انبیا بودند بعد از آنکه آمد بایشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان و لیکن اختلاف کردند پس از ایشان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید ملازم دین پیغمبر خود شد، و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض نموده طریق حق را گذاشت.

پس چون اختلاف واقع شد هستیم ما اولی بخدا و به پیغمبر و بکتاب و بحق، پس مائیم گروندگان و ایشانند کافران، و قتال ایشان بمشیت و اراده حق تعالی است، و سید حمیری رحمه الله این ابیات فرموده:

ان علی بن طالب	علی التقی و البر مجبول
و انه کان الامام الذی	له علی الامه تفضیل
يقول بالحق و یعنی به	و لا تلهیه الأباطیل
کان اذا الحرب مرتها القنا	و أحجمت عنها البهالیل
یمشی الی القرن و فی کفه	ابیض ماضی الحد مصقول
مشی العفرنی بین اشباله	ابرزه للقص الغیل
ذاک الذی سلم فی لیله	علیه میکال و جبریل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۵۲۴

میکال فی الف و جبریل فی	الف و یتلوهم سرافیل
لیله بدر مددا انزلوا	کأنهم طیر ابابیل
فسلموا لما اتوا نحوه	و ذاک اعظام و تبجیل

یعنی بدرستی که علی بن ابی طالب (ع) بر طریق تقوی و برو احسان مجبولست و آن جبلی ذات اوست، و او امامیست که او را است بر همه امت تفضیل و افزونی، گفتار او حق است و بغیر از حق نمیگوید و نمیخواهد و اشتغال بامور باطله ندارد و نمینماید، و او شهسواریست که بود در وقت حرب چون بدور می آورد نیزه حرب را پهلوانان از آن بازمانده میشدند و میرمیدند، و چون میرفت بجانب افران جنگیان و در کف کفایتش شمشیر بران درخشان می بود شیران بیشه دلاوری از او گریزان می گشتند و در بیشه پناه می جستند که صید او نشوند، او آن عالی نژادیست که در شب حرب سلام کرد بر او میکائیل و جبرئیل، میکائیل در میان هزاران سوار از ملک، و جبرئیل در میان هزاران دیگر، و میخواند ایشان را در شب بدر از جهت مدد که فرود آمدند بر سر کفار گوئیا که ایشان همچو مرغان

أبایبل بودند که أصحاب فیل را هلاک کردند، چون فرود آمدند بجانب او رفته بر وی سلام کردند، و این از جهت تعظیم و تکریم و تبجیل او بود (ص). و علی بن الحسین (ع) از پدران بزرگوار خود روایت میکند که چون امیر المؤمنین (ع) رجوع می فرمود از وقعه جمل عبور نمود بزمین زورا، گفت بمردمان که: این زمین را زورا می گویند از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲۵

اینجا زود بگذرید و اجتناب نمائید که فرو رفتن بدین زمین سریع تر است از فرو رفتن میخ در سبوس پس چون پاره رفتند در زمین بموضعی رسیدند فرمود که: این چه زمین است؟ گفتند: زمین بحرا، فرمود که: این زمین سببخ است از اینجا کناره کنید و بدست راست بروید، چون پاره رفتند سوادای دیدند آن صومعه بود از آن راهبی فرمود که: ای راهب فرود آییم اینجا؟ گفت: با لشکرت اینجا فرود میا، فرمود که: چرا؟ گفت: از جهت آنکه فرود نمی آید اینجا مگر پیغمبر یا وصی پیغمبری با لشکر خود که در راه خدای جهاد کرده باشد، ما در کتب خود این چنین یافته ایم، آنگاه امیر المؤمنین (ع) فرمود که: وصی سید انبیا و سید اوصیا منم، گفت او را راهب که: تو هر گاه أصلع باشی از قریشی و وصی محمدی، امیر المؤمنین (ع) فرمود که: من چنینم، پس راهب از آنجا فرود آمد بجانب آن حضرت و گفت: عرض کن بر من شرایع اسلام را که من یافته ام در انجیل نعت و صفت ترا که تو فرود آئی بزمین برائا که خانه مریم و زمین عیسی باشد (ع)، آنگاه امیر المؤمنین (ع) فرمود که: بایست و اخبار مکن بچیزی از احوال، بعد از آن از آنجا رفتند تا موضعی رسیدند فرمود که: بشکافید، چون شکافتند چشمه ظاهر شد که آب آن آواز دهنده بود بواسطه جریان، پس فرمود که: این چشمه ایست از برای مریم عمران حق تعالی جاری ساخته بود، و باز فرمود که: نزدیک آنجا شکافتند بر قدر هفده ذراع ناگاه سنگ سفیدی پیدا شد، آن حضرت فرمود که: این سنگی است که مریم آورده و اینجا وضع کرده و بر او نماز گزارده، پس آن حضرت نیز آن سنگ را نصب فرموده و بر آنجا نماز گذارد، و چهار روز آنجا اقامت نمود، و در آنجا نماز را تمام گزارده؛ و حرم را در خیمه از آن موضع تعیین کرد، باز گفت: زمین برائا خانه مریم عمرانست، این موضع مقدس است که انبیا در این مقام بنماز قیام و اقدام

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲۶

نموده اند، و أبو جعفر محمد بن علی الباقر (ع) فرموده که: در این مقام ابراهیم پیغمبر (ص) قبل از عیسی نبی (ع) نماز گزارده. مصنف رحمه الله می فرماید که این زمین برائا نزد باب محول است بقدر یک میل و زیاده از او از بغداد، و جامع برائا خراب شده بود و دیوارهای باقی مانده مگر اندکی از آن که منهدم گشته بود، من رفتم و در او نماز گزاردم، و تبرک بآن جست. سوید بن غفله روایت کند که من شنیدم از امیر المؤمنین (ع) که می فرمود: و الله که اگر همه عالم را بر منافق بریزم و بپاشم او مرا دوست نخواهد داشت، و اگر باین شمشیر بزنم خیشوم و بینی مؤمنان را مرا بجان دوست دار خواهد بود، و این از آن مقوله است که من از پیغمبر (ص) شنیده ام که می فرمود: یا علی دوست ندارد ترا مگر مؤمن، و دشمن ندارد ترا مگر منافق. و عبد الله بن عبد الرحمن الانصاری روایت کند از پدرش که پیغمبر (ص) فرموده که: نه نوع عطیه بأمیر المؤمنین داده شده: سه در دنیا، و سه در آخرت، و دو امیدوارم که او راست، و یکی بر او می ترسم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲۷

فاما آن سه که در دنیا است: او ساتر عورت من خواهد بود کنایه از دفن آن حضرتست بدست وی، و قیام خواهد نمود بامور اهل من، و وصی من خواهد بود در میان ایشان.

و أما آن سه که در آخرتست: یکی لوای حمد است که بدست وی خواهم داد که بردارد.

و دیگر اعتماد بر او خواهم کرد در مقام شفاعت، و دیگر اعانت خواهد کرد مرا در برداشتن مفاتیح جنت.

و اما آن دو که از او امیدوارم آنست که: رجوع بضلالت نخواهد نمود، و نه به کفر بعد از من.

و اما آن یکی که بر او میترسم غدر قریش است بر او بعد از من. و از جابر بن عبد الله روایت است که من شنیدم از امیر المؤمنین (ع) که این را انشاد میفرمود و رسول الله (ص) میشنود:

انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی معه ربیت و سبطاه هما ولدی

جدی و جد رسول الله منفرد و فاطمه زوجتی لا قول ذی فند

فالحمد لله شکرا لا شریک له البر بالعبد و الباقی بلا امد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۲۸

یعنی برادر مصطفی‌ام که هیچ شک نیست در نسب من با او تربیت کرده شده‌ام و دو نبیره او ایشان فرزند دل‌بند من‌اند، و جد من و جد رسول الله یکی است و فاطمه زهرا زوجه من است نمیگویم گفتن خداوند دروغ، پس سپاس مر خدای را که یگانه است که هیچ انباز نیست مرا ورا نیکوکار بر بنده و پاینده بی‌پایان.

ای آنکه نبی ترا برادر خوانده با جان و دل خویش برابر خوانده

مانند خلیل رفته در آتش تیز گر نام ترا کسی بر آذر خوانده

بعد از این رسول الله (ص) تبسم فرمود و گفت: یا علی راست گفتی. و ابو عبد الله جعفر بن محمد (ع) فرموده که هر که زیارت کند امیر المؤمنین (ع) را در حالتی که عارف باشد بحق او بی‌متکبرانه و متکبرانه حق سبحانه و تعالی بنویسد برای او اجر صد هزار شهید؛ و پیامرزد گناهان گذشته و آینده او را، و او را ایمن برانگیزاند، و حساب را بر او آسان سازد، و ملائکه ملاء اعلی را باستقبال فرستد، پس هر گاه که او از زیارت بازگردد ملائکه مشایعت کنند او را تا بمنزل او، و چون مریض شود بعیادت او روند، و چون وفات کند پیروی جنازه او کنند به استغفار تا که او را بقبر بسپارند. «ج ۳۳»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۳۰

سعد بن حذیفه روایت کند از پدرش حذیفه که او از جابر روایت کرده که من شنیدم از پیغمبر (ص) که فرمود: نباشد هیچ بنده و امه که بمیرد و در دل او مثقال حبه از خردل از حب علی بن ابی طالب باشد الا که حق جل و علا او را داخل گرداند در جنت. و از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت است که پدر من گفت که: پیغمبر (ص) در روز خیبر رأیت را بامیر المؤمنین (ع) داد تا حق سبحانه و تعالی آن را فتح فرمود بر دست او، و در روز غدیر خم او را برداشته مردم را اعلام نمود که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است، و فرمود که: تو از منی و من از تو، و دیگر فرمود که: تو مقاتله بر تأویل کنی چنانچه من بر تنزیل کردم، و تو از من بمنزله هارونی از موسی، و دیگر من

بصلح کسی که با تو بصلح است و من بجنم کسی که با تو بجنم است، و توئی بند استوار، و توئی که بیان کنی برای مردم آنچه مشتبه باشد بر ایشان بعد از من، و توئی امام هر مؤمن و مؤمنه بعد از من، و توئی ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من، و توئی که حق تعالی فرستاد در شأن تو که وَ أذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ و توئی فراگیرنده سنت من بعد از من و دفع کننده اشار از ملت من، و اول کسی که از او زمین شکافته شود من باشم و تو با من باشی، و بر کنار حوض تو با من باشی، و در دخول جنت با من باشی با حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام و حق تعالی بمن وحی فرستاد که برخیزم بفضل تو برخاستم در میان مردمان و تبلیغ آن نمودم و رسانیدم بر وجهی که مأمور بودم، ای علی بپرهیز از حسدهائی که در سینه های مردم است از برای تو که ظاهر نخواهند ساخت مگر بعد از رحلت من، آن گروه را حق سبحانه و تعالی میراند از رحمت خود، و دور میکند و لعنت می کنند ایشان را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۵۳۱

لعنت کنندگان یعنی ملائکه با همه آفریدگان؛ و همه این طایفه سزاوار لعنت اند. بعد از آن پیغمبر (ص) گریست گفتند: یا رسول الله سبب گریه چیست؟ فرمود که: جبرئیل بمن خبر داد که نابکاران بر او ظلم کنند، و حق او را بناحق بستانند، و با وی مقاتله نمایند؛ و فرزند او را شهید کنند، و بعد از او بر اهل بیت ظلم بی حساب نمایند، و خبر داد جبرئیل که این همچنین باشد تا قائم ایشان قائم گردد، و کلمه ایشان بلند شود؛ و همه امت اجتماع نمایند و محبت ایشان، و دشمنان ایشان کم شوند، و ناخواهنگان ایشان ذلیل گردند، و مادح ایشان بسیار گردند، و چون بلاد متغیر گردد و عباد ضعیف شود و مایوس شوند از فرج آنگاه قائم ما در میان ایشان ظاهر شود.

و او هم نام من باشد، و پدر او هم نام پدر من، و او از ولد دختر من باشد که حق را ظاهر سازد، و باطل را ناچیز گرداند، و شمشیر در میان ایشان نهد تا مردم رغبت نمایند بوی، و بترسند از وی.

بعد از آن گریه آن حضرت تسکین یافت فرمود که: ای معاشر مؤمنان بشارت باد شما را بفرج که وعده الهی را خلاف نیست، و حکم او تغییر پذیر نه که او حکیم خبیر است، و فتح الهی نزدیک است.

بعد از آن گفت: بار خدایا ایشان اهل منند از ایشان دور کن و ببر زشتیها را، و پاک گردان ایشان را از لوث گناه، و نگاهدار ایشان را در کنف حمایت خودت؛ و رعایت فرمای، و باش از برای ایشان بنصرت و اعانت، و عزیز گردان ایشان را، و ذلیل مگردان، و تو خلیفه و قائم مقام منی در میان ایشان، و تو بر همه چیز توانائی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۵۳۲

و از امیر المؤمنین (ع) روایتست که پیغمبر (ص) فرمود: من چهار طایفه را در قیامت شفیعم:

کسی که گرمی دارد ذریت مرا بعد از من، و کسی که حاجتهای ایشان را برآرد، و کسی که در امور ایشان سعی کند نزد اضطرار، و کسی که دوست دارد ایشان را بدل و زبان. و از ابو جعفر محمد بن علی الباقر (ع) روایتست که او از آبای بزرگوار خود روایت میکند که رسول الله (ص) فرمود: کسی که می خواهد که متوسل شود بمن، و او را نزد من بد و قدرتی باشد؛ و من شفاعت کنم از برای او بآن روز قیامت پس باید که پیوندد باهل بیت من، و ایشان را مسرور گرداند و شادان سازد. و حدیثی که سابقا مذکور شده بود در باب مولی ام سلمه که آن حضرت را ناسزا می گفت نعوذ بالله و بعد از آن توبه کرد از آن بواسطه اخبار ام سلمه از مناقب آن حضرت که از پیغمبر شنیده بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۳۳

مؤلف کتاب رحمه الله آن را از امالی طوسی نقل کرده و می‌فرماید که: حق سبحانه و تعالی دور گرداناد این مولی را از دار و منزل خاصان خود و در جوار و همسایگی ایشان راه مدهاد او را،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۳۴

چه او در آن وقت مبعوض امیر المؤمنین (ع) بود نعوذ بالله عقیده ذمیمه و طریقه غیر مستقیمه داشته، و چون طریق حق و صواب را دانست، و از آن فعل زشت ناصواب توبه کرد چرا میل ننمود بخدمت و صحبت امیر المؤمنین (ع)؛ و بآن راضی شده اکتفا نمود، و نگفت که: اعتقاد کردم آن چیزی که واجبست از دوستی او، و در سلک ملازمان و حزب او درنیامد، پرده غفلت بر دل و چشم او بود؛ اما حقتعالی راضی باد از ام المؤمنین ام سلمه که ادای امانت کرد و حق شهادت در باب آن حضرت بتقدیم رسانید پیش از ارتحال از دنیا و انتقال او از دار غرور بسرای سرور، و رحمت و رضای حق تعالی شامل حال او باد که زود باشد که بچیند ثمره اعمال خود را از شجره آمال خود. قاسم بن ابی سعید روایت کند که فاطمه زهرا (ع) یک روزی آمد نزد پیغمبر (ص) و ضعف خود اظهار کرد آن حضرت فرمود که: آیا نمی‌دانی که علی را چه مقدار منزلت است نزد من، امر مرا کفایت نمود در دوازده سالگی، و در پیش من شمشیر از نیام کشید و با اعدای دین قتال کرد در شانزده سالگی، و پهلوانان اهل شرک را بقتل آورد در نوزده سالگی، و هموم غموم مرا بفرح و فرج مبدل گردانید در بیست سالگی، و در از قلعه خیبر برکند در بیست و دو سالگی که پنجاه مرد پر قوت نمیتوانستند آن را از جای برداشتن.

راوی گوید که روی فاطمه برافراخته درخشید و قرار نگرفت قدمهای او بر زمین تا این خبر بامیر المؤمنین (ع) رسانید، آن حضرت فرمود که: پس چگونه میبود اگر حدیث میفرمود: بتو همه کرامتهائی که حقتعالی با من کرده. انس بن مالک روایت کند که دیدم رسول الله (ص) روی بر روی علی بن ابی طالب (ع) میرفت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۳۵

و قرائت میفرمود که وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا یعنی و بعضی از شب پس بیدار شو بقرآن یعنی بنماز زیادتی است ترا بصلوات مفروضه یا فضیلتی مر ترا و غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو، شاید و البته چنین بود که بدارد ترا خدای تعالی در مقام پسندیده و آن مقام شفاعت است، آنگاه رسول الله فرمود که: یا علی پروردگار من مرا مالک گردانیده مقام شفاعت را در اهل توحید از امت، و حاضر است این و آماده از برای کسی که ترا برگزیند بامامت، و بعد از آن ولد ترا بعد از تو. و امیر المؤمنین (ع) فرمود که: پیغمبر (ص) گفت بابو ذر که: یا ابا ذر کسی که اهل بیت مرا دوست می‌دارد پس باید که ستایش حق نماید و شکر آن را بتقدیم رساند بر اول نعم از نعمتهای الهی، گفت: یا رسول الله اول نعم کدامست؟ فرمود که: پاکی ولادت که دوست نمی‌دارد اهل بیت مرا مگر کسی که مولد او پاک باشد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴۱

رافع که مولای ابی ذر بود روایت کند که روزی ابو ذر آمد و بدرجه کعبه بالا رفت تا حلقه در را گرفت و پشت خود را بانجا باز داد و گفت: ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد، و هر که نشناسد بشناسد منم ابو ذر غفاری شنیدم از پیغمبر (ص) که داستان اهل بیت من در میان این امت همچو داستان کشتی نوح است کسی که بر او سوار شد نجات یافت، و کسی که آن را گذاشت بهلاک شتافت، و نیز شنودم از آن حضرت که میفرمود: بگردانید اهل بیت مرا از شما بجای سر از جسد، و بمنزله هر دو چشم از سر، چه جسد راه

نمی‌یابد مگر بسر، و سر راه نمی‌یابد مگر بهر دو چشم. و امیر المؤمنین (ع) روایت کند که نزد پیغمبر (ص) بودم و آن حضرت سر مبارک در کنار من نهاده در خواب بود، و ما حکایت دجال می‌کردیم که آن حضرت بیدار شد با افروختگی روی، فرمود که: غیر دجال مخوف‌تر است بر شما از دجال که ایشان پیشوایان ضلالت باشند که خون عترت مرا بریزند بعد از من، من بجنگم کسی را که با ایشان بجنگ است، و بصلحم کسی را که با ایشان بصلح است. و از امیر المؤمنین (ع) منقولست که من نزد رسول الله (ص) بودم در وقت مرض آن حضرت که در آن مرض رحلت فرمود سر مبارکش بر کنار من بود، و عباس مکس را از روی آن حضرت میراند ناگاه آن حضرت بیهوش شد، و باز بیهوش آمد چشم گشود فرمود که: ای عباس ای عم رسول الله قبول کن وصیت مرا، و ضامن شو دین مرا، و تعهد نمای مواعد مرا؛ عباس گفت: یا رسول الله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴۲

تو بخشنده‌تری از باد تیزرو؛ و آن مقدار مال نیست مرا که وفا بدین تو و مواعد تو کند، و آن حضرت سه نوبت این تکرار نمود، و عباس جواب داد بآنچه اولاً گفته بود، آنگاه آن حضرت گفت که:

البتة بگویم من این مقاله را بکسی که قبول کند از من، و مثل مقاله ترا نگوید ای عباس.

بعد از آن فرمود که: ای علی قبول کن وصیت مرا و ضامن من شو، و تعهد نمای دین و عدالت مرا، امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید که: مرا در این وقت گریه در گلو گرفت، و جسد من از اضطراب لرزید، و نظر کردم بر سر مبارک آن حضرت که می‌رود و می‌آید در دامن من، و اشک چشم من بر رخسار مبارکش ریخت، و قدرت بر جواب آن حضرت نداشتم، بعد از آن مثنی فرمود و گفت:

ای علی وصیت مرا قبول نمای، و ضامن و متعهد قرض و دین من شو، گفتم قبول کردم بابی انت و امی فرمود که: بنشین در پیش من و مرا بنشان، و آن حضرت پشت مبارک بر سینه من باز داد و گفت:

ای علی تو برادر منی در دنیا و آخرت، و وصی و خلیفه منی در اهل من.

بعد از آن فرمود که: ای بلال بیار بمن شمشیر و زره و آستر مرا با زین و لجام و کمری که میبستم بر زره خود، بلال رفته اینها را آورد و آستر را آورده آنجا بداشت.

فرمود که: برخیز ای علی و قبض کن اینها را، من برخاستم و عباس بر جای من نشست، من آنها قبض کرده بردم بمنزل خود و بازگشتم و ایستادم پیش رسول الله (ص)، چون مرا دید نظر کرد بخاتم خود و آن را نیز از انگشت بیرون کرده بمن داد و گفت: بستان ای علی که از آن تست در دنیا و آخرت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴۳

و خانه بود پر از بنی هاشم و مسلمانان آنگاه فرمود که: ای بنی هاشم ای معشر مسلمانان مخالفت مکنید علی را که گمراه شوید، و حسد بر او مبرید تا کافر نگردید.

بعد از آن فرمود که: بلال برو و فرزندان مرا حسن و حسین را بیار رفت و آورد؛ ایشان را بسینه خود باز داد و می‌بوئید ایشان را، امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید که: من گمان بردم که ایشان بتنگ می‌آرند آن حضرت را رفتم که ایشان را از آنجا بستانم فرمود که: ای علی بگذار ایشان را که ایشان مرا ببینند و من ایشان را ببویم، و ایشان از من توشه بگیرند و من از ایشان که زود باشد که بعد از من احوال

ایشان را پریشان سازند، و کار بر ایشان تنگ کنند، و مشکل گردانند، لعنت خدای بر کسی که بر ایشان حیف و جور کند، بار خدایا ایشان را بتو میسپارم با صلحای اهل ایمان. پرسید معاویه غاویه خالد بن معمر را که برای چه تو این چنین دوست می داری علی را؟ (ع) گفت: برای سه خصلت: در وقت غضب حلم کار میفرمود، و در هنگام گفتن راستی مینمود، و در زمان حکومت بر شیمه عدل میبود. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: خدای تعالی خالد بن معمر را رحمت کند که وصف نمود امیر المؤمنین را (ع) ببعض آنچه در او بود، و نفی کرد از معاویه غاویه علیه اللعنه بعض آنچه در او بود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴۴

یونس بن حبیب نحوی که عثمانی بود گوید که من گفتم بخلیل بن احمد که: می‌خواهم از تو بپرسم از مسأله که از من پنهان می‌کنی گفت: قول تو دلالت میکند بر آنکه جواب أغلط است از سؤال، پس پنهان می‌داری تو نیز و کتمان مینمائی، گفتم: بلی بآیام حیات تو، گفت: بپرس، گفتم: چه حال است اصحاب رسول الله را (ص) که گوئیا ایشان پسران یک مادرند، و علی بن ابی طالب (ع) در میان ایشان گوئیا پسر علتی است که مادر او جدا باشد؟ گفت: علی (ع) مقدم و سابق ایشانست در اسلام، و فایق ایشانست در علم، و غالب ایشانست در شرف، و راجح ایشانست در زهد، و راسخ و ثابت ایشانست در جهاد، و مردم بأمثال و أشکال و أشباه خود مایل‌ترند از کسی که از ایشان جدا است، فافهم. آورده‌اند که حارث همدانی روزی در میان جماعتی از شیعیان بخدمت امیر المؤمنین (ع) رفت؛ و اصبع بن نباته نیز گوید که: من در آن میان بودم و حارث پیرو بیمار بود کج و راست میشد در رفتن و عصا را بر زمین میکشید و بهر طرف مینهاد بی اختیار تا بخدمت آن حضرت رسید.

و او پیش امیر المؤمنین قرب و منزلتی داشت فرمود که ای حارث خود را چون مییابی؟

گفت: زمانه مرا دریافته یا امیر المؤمنین، و ألم و حرارت درون و رنج بدنی بر من غالب و زیاده شده بواسطه خصومت أصحاب در بارگاه تو. «ج ۳۴»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴۵

فرمود که: بچه چیز با تو خصومت میکند؟ گفت: در باره تو و از قبل تو این بلیه دست داده، بعضی غلو را بحد افراط رسانیده‌اند؛ و بعضی دیگر بغض و دشمنی را بالا برده‌اند، بعضی متردد در میان شک و ریب مانده‌اند؛ نمی‌دانند که اقدام نمایند و پیش روند یا امتناع کنند و در پس بمانند.

فرمود: کافی و پسندیده است ترا این قول یا ابا همدان بدان که بهترین شیعه من جماعتی‌اند که حد وسط را رعایت کنند و طریق وسط را از دست نگذارند غالی که محب مفرط است باید که بازگردد و بجماعت وسطی رجوع کند و قالی که مبغض مفرط است باید که برود و با ایشان ملحق شود.

حارث گفت: اگر این امر را بر ما ظاهر سازی؛ و این دغدغه از دل ما بیندازی، و ما را در این امر بینا گردانی از لطف دور نباشد که پدر و مادر من فدای تو باد.

فرمود که: این امریست بر تو پنهان؛ بدان که دین شناخته نمیشود بگفتن مردمان، بلکه بآیت حق شناخته می‌شود، و آیت علامتست پس حق را بشناس تا بشناسی اهل حق را.

ای حارث بدان که حق أحسن کلام است و متکلم بآن مجاهد محق، و من بحق اخبار میکنم ترا گوش بگشا و در گوش گیر سخن مرا و بعد از آن خبر کن بآن کسی را که صاحب عقل و هوش باشد از اصحاب تو.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴۶

بدان که من عبد الله و برادر رسول الله و صدیق اویم که تصدیق کردم او را و هنوز آدم میان روح و جسد بود، باز من صدیق اویم نظر باین امت که این حق است که میگوییم پس ما اولیان و آخرین باشیم.

و بدان و آگاه باش ای حارث که من خلاصه و خالصه و صنو و وصی و ولی و صاحب راز و صاحب سر رسول الله، و مرا داده‌اند فهم کتاب و فصل خطاب و علم قرون و اسباب راه، و در من بودیعه نهاده‌اند هزار مفتاح که گشاده شده مرا از هر مفتاحی از آن هزار باب که منجر گشته هر باب از آن بهزار هزار عهد، و مؤید شده‌ام و مدد یافته بلیله القدر از جهت عطیه و اکرام من از حضرت ذو المنن؛ و این حکم جریان یافته برای من و کسی که مستحفظ باشد از ذریت من مادام که جریان لیل و نهار باشد تا حق سبحانه و تعالی وارث زمین را ظاهر گرداند برای آنکه بر او اقرار دارند.

و من بشارت می‌دهم ترا باینها ای حارث تا مرا بشناسی و بخدای که دانه شکافته از زمین بیرون می‌آرد و خلق را می‌آفریند که دوست و دشمن من در موطن و مواضع متفرق‌اند، هر آینه خواهند شناخت مرا نزد وفات و ممات، و نزد صراط و مقاسمه؛ حارث گفت: ای مولای من چه چیز است مقاسمه؟

فرمود آن حضرت که: مقاسمه بهشت و دوزخ آنجا قسمت صحیح درست خواهیم کرد و گفت که: این دوست منست و این دشمن من.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) دست حارث را گرفت و فرمود که: ای حارث من دست ترا گرفته‌ام

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴۷

همچنان که رسول الله (ص) دست مرا گرفته بود در وقتی که شکایت میکردم بوی از حسد قریش و منافقان میفرمود که: چو قیامت قایم گردد فرا میگیرم و دست میزنم بحبل متین الهی، و تو فرامی‌گیری و دست میزنی ای علی بحبل من، و ذریت اخذ میکنند و دست میزنند بحبل تو، و شیعه شما فرا میگیرند و دست میزنند بحبل شما، پس حق سبحانه و تعالی مکافات و مجازات آن را به پیغمبر خود بظهور خواهد آورد؛ و پیغمبر بوسی خود، و وصی بأهل بیت و أهل بیت بشیعه خود بوقوع خواهند آورد؛ و این رشته‌ایست بهم متصل فراگیر این را ای حارث و سخن کوتاه کن، تو با کسی محشور شوی که او را دوست داری، و از برای تست آنچه کسب کرده و اندوخته، و این را سه بار فرمود.

آنگاه حارث برخاست و ردای خود را بزمین میکشید از فرح و سروری که داشت و میگفت که:

باک ندارم بعد از اینکه ملاقات نمایم بمرگ یا مرگ بمن ملاقات کند- بخدا سوگند که چنین است. جمیل بن صالح گوید که بمن انشاد کرد این ابیات را السید بن محمد الحمیری:

قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له جملا

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا

یعرفنی طرفه و أعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا
 و انت عند الصراط تعرفنی فلا تخف عشره و لا زللا
 أسقیك من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوه العسلا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴۸

اقول للنار حین توقف للعرض دعیه لا تقربی الرجا
 دعیه لا تقریبه ان له حبلا بحبل الوسی متصلا

یعنی قول امیر المؤمنین (ع) مر حارث همدانی را عجب قولیست که بسا آنجا عجایباتست که از برای او اجمال فرموده و لب بتفصیل آن نگشوده، از آن جمله اینست که ای حارث همدانی کسی که بمیرد ببیند مرا از مؤمن یا منافق روی با روی معاینه؛ بشناسد مرا بچشم خودش و من بشناسم او را بصفت و اسمش و آنچه کرده از کردار نیک و بد، و تو نزد صراط خواهی شناخت مرا پس مترس از سر درآمدن و لغزیدن که سررشته تو محکم است؛ من آب خواهم داد ترا از آب خنک بر حال تشنگی که تصور کنی و پنداری که در حلاوت و شیرینی مثل عسل است، خواهم گفت آتش را در وقتی که بازداشته شوی از برای عرضه کردن: بگذار او را و نزدیک مگرد این مرد را، بگذار او را و نزدیک او مگرد که مر او را حبلی است مستحکم بحبل وصی پیغمبر متصل و پیوسته، پس ترا بغیر از انفصال از او چاره نیست. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: سید حمیری رحمه الله اول کیسانی بود و برجت محمد بن حنفیه (ع) اذعان مینمود، چون امام جعفر بن محمد الصادق (ع) حق را بوی تعریف فرمود و بمذهب امامیه اثنی عشریه او را ترغیب نمود ترک کرد آنچه بر او بود، و بدین حق رجوع نمود، و اشعار او بسیار است اما اندکی از شعر او یافت می‌شود.

و مرویست که یافتند حمالی را که میرفت با بار گرانی پس گفتند که: چه چیز است با تو؟

گفت: میمات السید، یعنی قصاید وی که میم ردیف است، و این اسم بر او غالب شده باین اسم اشتها یافت، و اگر نه او علوی نبود، اکنون چون در صدر نام او سید وقوع یافته، توهم این می‌شود و بلند شده ذکر او. حسین بن عون گوید که: من بعیادت سید بن محمد حمیری رفتم در بیماری که در آن وفات کرد، و یافتم نیز که جان میسپارد، و بودند نزد او جماعتی از همسایه‌های او که عثمانی بودند، و او مردی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۴۹

بود خوب چهره و گشاده پیشانی، و میان دو شانه و گردن او عریض بود، اتفاقاً در روی او نکته سیاهی ظاهر شد مثل نقطه از مداد، و بزرگ میگشت و زیاده میشد تا تمام روی او را آن سیاهی فرو گرفت، و از برای این غمگین شد، و شیعیانی که حاضر بودند ملول گشتند؛ و ناصبیان حاضر شادی نمودند و شماتت کردند، و چون اندکی بر این گذشت در آن مکان که در روی نقطه سیاه پیدا شده بود قطعه سفیدی پیدا شد، و ترقی میکرد و زیاده می‌گشت تا روی او بحال اول باز گشت باشراق و نورانیت مایل شد، در آن حال این ابیات را گفت:

كذب الزاعمون ان عليا لم ينجي محبه من هنات
 قد و ربي دخلت جنه عدن و عفا لي الاله عن سيأتي
 فابشروا اليوم اولياء علي و تولوا عليا حتى الممات
 ثم من بعده تولوا بنيه واحدا بعد واحد بالصفات

یعنی دروغ پنداشتند زعم کنندگان که علی (ع) نجات نخواهد داد دوست و محب خود را از آن عیب و شین، بتحقیق و بخدا سوگند که در رفتم ببهشت عدن و عفو فرمود مرا حضرت معبود از گناهان و سیّاتی که مرا بود، پس بشارت دهید امروز دوستان علی را و تولی کنند بعلی تا وقت وفات، و بعد از آن تولی نمایند به پسران او یکی بعد از یکی و هر که باشد بآن صفات.

بعد از این گفت: اشهد ان لا اله الا الله حقا حقا، اشهد ان محمدا رسول الله حقا حقا، اشهد ان عليا امير المؤمنين حقا حقا؛ اشهد ان لا اله الا الله، بعد از آن چشمها را بر هم نهاد گوئیا روح او فتیله چراغ بود که فرو نشاند او را باد، یا سنگریزه بود که از دست افتاد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۰

علی بن حسین بن عون روایت کند که پدر من گفت: الله اکبر نیست کسی که شهادت کند مثل آن کسی که شهادت نکند، من باین دو گوش خود شنیدم و الا کر بادا که فضیل بن یسار مرا اخبار کرد از ابي جعفر بن محمد بن علی (ع) که ایشان هر دو گفتند که: حرام است بر روح که مفارقت کند از جسد خود تا ببیند پنج کس را: محمد، و علی، و فاطمه، و حسن، و حسین علیهم صلوات الله بحیثیتی که چشمهای او روشن شود؛ پس انتشار داد این حدیث را در میان مردم؛ و حاضر شد جنازه او را و الله الموافق و المفارق. عبد الله بن صامت پسر برادر ابي ذر روایت کند از ابو ذر گفت: حدیث کرد بمن ابو ذر و او مائل بأمیر المؤمنین و اهل بیت (ع) بود گفت: گفتم: یا نبی الله من دوست میدارم اقوام را اما بأعمال ایشان نمیرسم، فرمود که: یا ابا ذر مرد با کسی است که او را دوست داشته؛ و مر او راست آنچه اندوخته، گفتم: من دوست میدارم خدای تعالی و رسول او را و اهل بیت رسول را فرمود که تو با آن کس خواهی بود که او را دوست میداری.

و رسول الله (ص) در میان جماعتی بود از أصحاب بعضی گفتند از ایشان که ما دوست میداریم خدای تعالی و رسول او را، و اهل بیت را ذکر نکردند، آن حضرت غضب فرمود و گفت: ای مردمان دوست دارید خدای تعالی را که شما را انواع تنعم کرامت فرمود، و مرا دوست دارید بدوستی خدای و اهل بیت مرا دوست دارید بدوستی من، بخدای که جان محمد بید قدرت اوست که اگر مردی بایستد در میان رکن و مقام، و دایم صایم و قایم و راکع و ساجد باشد تا ملاقی جزای الهی شود و اهل بیت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۱

مرا دوست نداشته باشد آنها او را فائده و نفع نخواهد داد، گفتند که: کدام‌اند اهل بیت تو یا رسول الله؟

فرمود: آنکه اجابت دعوت من کند و استقبال قبله من نماید، و آنکه آفریده باشد او را حق تعالی از من، و از خون و گوشت من، آنگاه گفتند که دوست میداریم خدای و رسول او را و اهل بیت او را؛ آن حضرت فرمود که: گوارا باد که شما اکنون از ایشانید و مرد با آن کس است که او را دوست میدارد، و مر او راست آنچه اندوخته است. مفضل بن عمر روایت کند از ابي عبد الله که او از پدر خود امیر المؤمنین (ع) روایت میکند که آن حضرت یک روزی در مکان وسیعی نشسته بود و مردم بسیار نزد او مجتمع بودند، مردی برخاسته

گفت: یا امیر المؤمنین تو در مکان کرامت نشسته که خدای تعالی برای تو فرستاده با اعیان، و پدر تو معذب است بآتش سوزان؟ فرمود: که تم زن که خدای تعالی دهان ترا بریزد و متفرق گرداند، بخدائی که محمد را براستی برانگیخت که اگر پدر من شفاعت کند هر گناهکاری را که بر روی زمین است حق جل و علا شفاعت او را در باره ایشان می پذیرد و قبول میکند، پدر من معذب باشد بآتش و پسرش قسیم جنت و نار بود؟

بعد از آن فرمود: بآن خدای که محمد را مبعوث گردانید که نور ابو طالب در روز قیامت همه أنوار خلایق را فرو نشاند الا پنج نور را که آن: نور محمد است، و نور من؛ و نور فاطمه، و نور حسن، و نور حسین علیهم السلام و آنان که از اولاد حسین باشد از ائمه (ع) زیرا که نور ایشان از نور ما است که حق تعالی آن را خلق کرده از قبل خود بدو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۲

و از زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت است که حسین بن علی (ع) آمد نزد عمر در روز جمعه وقتی که او بر منبر بود گفت عمر را که: فرود آی از منبر پدر من، عمر گریست و گفت: راست گفתי ای پسر رسول الله این منبر پدر تست نه منبر پدر من، آنگاه امیر المؤمنین (ع) قسم یاد کرد که این از رأی و امور و آموختن من نبود؛ عمر گفت: راست میفرمائی یا ابا الحسن و الله که ما ترا متهم نمیدانیم؛ بعد از آن از منبر فرود آمد و او را برگرفته برد بر منبر و بر جانب خود نشاند و او خطبه میکرد مردم را و امام حسین (ع) بر منبر با او نشسته، آنگاه عمر گفت: ای مردمان من شنیدم از پیغمبر شما (ص) که میفرمود: مرا محافظت کنید در باب عترت و ذریت من، هر که مرا محافظت نماید در باره ایشان خدای تعالی او را محافظت نماید، و لعنت خدای بر کسی که بیازارد مرا در آزار ایشان، و رسول الله (ص) این را سه بار تکرار نمود. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: من مطالعه کردم کتاب موفقیات را که جامع آن زبیر بن بکار زبیری بوده و دیدم در آن اخباری که گمان نداشتیم که روایت کند او امثال این اخبار را، زیرا که مذهب او معلوم بود و مذهب آنکه این کتاب برای او جمع کرده و تسمیه این کتاب با اسم مجموع له اوست که او امیر موفق ابو احمد طلحه بن متوکل است که برادر معتمد و ولی عهد او بود، و او را در خطبه بدو لقب ذکر میکردند بدین عبارت که: اللهم اصلح الامیر الناصر لدین الله ابا أحمد طلحه الموفق بالله، و ولی عهد المسلمین و آخا امیر المؤمنین، و او مرد در دوم رجب سال دویست و هفتاد و هشتم از هجرت، و ناصرش لقب کردند وقتی که از امر محمد بن علی که صاحب زنج بود فارغ شد،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۳

و او متولی حروب او بود دائما و ابو احمد و پدرش متوکل و برادران او انحراف تمام داشتند نسبت بأهل بیت (ع) سیما موفق و متوکل، و حرب و جنگ او بصاحب زنج و اگر چه برای محافظت ملک نیز بود اما غرض اصلی و مقصود حقیقی از اتصال آن جنگ آن بود که او اظهار کرده بود انتساب خود بأهل بیت، و ادعای آن نموده بود که علویست و اگر چه نسابها نسب او را تصحیح نکرده بودند و عمری نسابه گوید که او ادعای سیادت کرده بود؛ و او را قریه بود از قریه ری که آن را ورزنین میگفتند، و دائم الاوقات بحرب او اشتغال داشت تا کار او بقتل رسید؛ و امر لشکرش بهزیمت و تفرقه کشید، و اقوی در استیصال او انتساب او بود بأهل البيت علیهم السلام.

و مآل کسی که این کتاب برای او جمع کرده‌اند این بود. فاما حال جامع او یاقوت حموی در کتاب معجب الادبای خود آورده که مختصر آن این است که:

زبیر بن بکار بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن زبیر بن العوام که کنیت او ابو عبد الله بود، علم بسیار و فهم عالی داشت و أعلم همه مردم بود باخبار و انساب قریش و بمأثر و اشعار ایشان، در حجاز متولد شده نشو و نما کرد؛ و مرد در مکه در ذی قعدة، سال دویست و پنجاه و ششم در هشتاد و چهار سالگی.

و پدر او قاضی مکه بود، و بعد از پدر قضا آنجا بوی انتقال یافت، و چند دفعه ببغداد آمد، دفعه آخر در سال دویست و پنجاه و سوم بود، مردی بود که بسیار مهارت داشت در شعر و فطنت

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۴

و مروت و عفت، و مثل این شخص نزد ایشان صادق القول خواهد بود، پس روایتی که کند صحیح باشد قطعا، زیرا که زمان دراز است، و مخبر راست، و مصنف له گردن کش، پس چگونه اقدام تواند نمود بر تصنیف کتابی که باسم خلیفه باشد، و در او چیزی بود که نقیض مذهب و مخالف اعتقاد خودش باشد، بآن که جمع کند در او چیزی چند که رد بر او راه یابد، و دین داری بطریقی نموده که امید فوز دارد در آخرت. زبیر بن بکار روایت کند از عم خودش مصعب که او روایت کرده از عبد الله بن مصعب که وکیلی از قبل مونسه آمد نزد شریک بن عبد الله القاضی با خصمی که او را بود، آنگاه وکیل بر او استیلا جسته حمله کرد و سخنان درشت گفت، شریک گفت بوکیل که: دست بدار از این و او را زجر نمود بکلمات زشت که امور مونسه بمن متعلق است تو شایسته وکالت او نیستی، و فرمود که: او را از آنجا راندند و او بفضیحت هر چه تمام‌تر بازگشته شکایت شریک را پیش مونسه برد، مونسه رقعہ نوشت بمهدی خلیفه مشتمل بر شکایت شریک و آنچه با وکیل او بفعل آورده، مهدی او را از قضا عزل کرد، و پیش از آن نیز مهدی با وی سخنان درشت غلیظ گفته بود که روا نیست که مثل تو والی و حاکم احکام مسلمین باشد گفت: چرا ای امیر مؤمنان؟ گفت: از جهت خلاف تو جماعت را و بسبب قول تو بامامت، گفت: من ندانستم دین را مگر از جماعت پس چگونه مخالف آنها باشم و از ایشان اخذ کرده باشم دین خود را، و اما امامت من امامی را نمیشناسم غیر از کتاب الهی و سنت نبوی که ایشان امام منند، و بر ایشانست عقد من.

و اما آنکه تو میگوئی که روا نیست که مثل من حاکم مسلمانان باشد این چیز نیست که شما

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۵

خود کرده‌اید، اگر خطا است واجب است بر شما که از آن استغفار نمائید، و اگر صواب است لازم است بر شما که از آن امساک کنید.

گفت: چه میگوئی در باب علی بن ابی طالب (ع)؟ گفت: آنچه جد تو عباس و عبد الله گفته‌اند در باب وی، گفت: چه گفته‌اند.

گفت: اما عباس تا وقت مردن بر این بود که او افضل اصحاب رسول الله است، و میدید و مشاهده میکرد که بزرگان صحابه و مهاجرین بوی احتیاج داشتند در حوادث و وقایع، و او بهیچ کدام از اینها احتیاج نداشت تا از دنیا رحلت فرمود.

و اما عبد الله بن عباس در خدمت آن حضرت بدو شمشیر قتال میکرد، و با همه حروب و معارک همراه بود، و او را رأس و رئیس و قاید و مطاع خود میدانست، پس اگر امامت او از روی جور می‌بود پس بایستی که اول کسی که تقاعد نماید از او پدر تو باشد زیرا که او را می‌شناخت در امور دین و فقاہت او را میدانست در احکام الله بر مسلمین، مهدی از این سخنان خاموش شده شریک بیرون رفت؛ و نبود میان عزل او و این مجلس مگر هفته یا مانند آن. و دیگر زبیر از رجال خود روایت میکند که ایشان از حسن بصری روایت کرده‌اند که او میگفت که: چهار خصلت در معاویه غاویه بود که اگر نمیبود از آن خصال ذمیمه مگر یکی از آن کافی بود بر استهلاک او: ربودن

او بر این امت بواسطه سفها تا غایتی که میربود امر ایشان را بی مشورت ایشان، و تردد در کار او با وجود بقایای صحابه که أهل فضل و دین بودند در میان ایشان، و خلافت را در وقت مردن به یزید پسرش تفویض کردن و حال آنکه او خمار زمار بود که حریر میپوشید

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۶

و طنبور میزد، و زیاد را مدعی آنکه آن پلید از نطفه نجس اوست و پیغمبر (ص) فرموده که: ولد از آن صاحب فراش است و حرام است مر زانی را؛ و دیگر کشتن او حجر بن عدی و أصحاب او را وای بر او از آن حرکات شنیعش علیه لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ. و دیگر زبیر از رجال خود روایت میکنند که مطرف بن مغیره بن شعبه گوید که: من با پدرم مغیره بر سبیل پیغام رفتیم نزد معاویه غاویه. و پدر من می‌رفت و با وی گفت و شنیدی می‌کرد و بازگشته آمده و حکایات او را میگفت و شگفت داشت از آنچه از وی دیده و شنیده تا یک شبی آمد و طعام شب نخورد و دیدم او را که غمگین است، من ساعتی انتظار کشیدم باز نمی‌آید از آن ملال گمان کردم که حادثه در باب ما روی نموده.

گفتم: ای پدر چه حالتست که ترا ملول مییابم؟

گفت: ای پسر رفتم نزد این خبیث‌تر مردمان.

چون خلوت شد گفتم: ای معاویه تو بکبر سن رسیدی، عدل پیشه کن و از خدای تعالی اندیشه نمای، و دست خیری بگشای، و نظر کن بحال برادران خود از بنی هاشم، و رعایت صله رحم کن، بخدای سوگند که ایشان را حال پریشانست حالی است که اگر تو ببینی ایشان را در این روز بآن حال بترسی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۷

گفت: هیهات هیهات آخو تیم حاکم شد و عدل ورزید و کرد آنچه کرد و الله که غیر از این نیست که چون او هلاک شد ذکر او نیز از پی او هلاک گشت مگر قائلی احیانا گوید: ابو بکر باز آخو بنی عدی ملک شد و سعی نمود و ده سال داد عدل داد و کرد آنچه کرد چون مرد نام را نیز با خود برد تا چون باشد که کسی گوید: عمر و باز عثمان حاکم و والی شد که در نسب نظیر نداشت و کرد آنچه کرد پس او نیز هلاک شد و ذکرش و آنچه با وی کردند همه با وی رفت.

و این زمان آخو بنی هاشم هر روز پنج نوبت فریاد میکنند که «اشهد ان محمدا رسول الله» پس کدام عمل و چه چیز باقی خواهد ماند بعد از این غیر از دفن چیزی دیگر نیست. و مؤلف کتاب میفرماید که نظر کن بقول معاویه غاویه و عقیده فاسده او در باب نبی صلی الله علیه و آله این کلمات واهیه و با امیر المؤمنین (ع) محاربه نمودن که مبرهنست که حب علی فرع حب رسول است و اقرار بنبوت و تصدیق او.

و ان الجرح ینفر بعد حین اذا کان البناء علی الفساد

و دیگر زبیر حدیث کند از رجال خود که ابن زبیر گفت باین عباس که: تو مقاتله نمودی بام المؤمنین و حواری رسول الله (ص) و فتوی دادی بتزویج متعه گفت: تو بیرون آوردی او را و پدر و خال تو و بما او را ام المؤمنین میگویند، و ما او را بهترین پسران بودیم، حق تعالی از او درگذراند،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۸

و تو قتال کردی و پدر تو امیر المؤمنین (ع) را، پس اگر آن حضرت مؤمن بود پس شما گمراه شدید که بمؤمنان قتال کردید، و اگر مؤمن نبود نعوذ باللّٰه پس عذاب و غضب الهی را آماده باشید که از جنگ فرار نمودید، و اما متعه را حلال میدانیم زیرا که از پیغمبر (ص) شنیدم که آن را حلال فرمود و رخصت داد در آن پس فتوی میدهم بنا بر این، و حدیث متعه را ذکر کرد و دیگر حدیث کند زبیر از رجال خود که ابن عباس گفت که: من و عمر میرفتیم در کوچه از کوچهای مدینه، گفت مرا که: ای ابن عباس گمان نمیبرم صاحب ترا مگر که مظلوم، با خود گفتم که و اللّٰه که سابق نیستی مرا باین که میگوئی، گفتم: ای عمر باز دار از این مظلومه، دست خود را از دست من کشیده رفت، و ساعتی با خود همهمه میکرد بعد از آن ایستاد تا من رسیدم گفت: گمان من آنست که منع کردن مردم او را از این امر نبود مگر از برای آنکه او را کوچک میشمردند.

با خود گفتم که: این از سخن اول بدتر گفتم: بخدا سوگند که حق تعالی او را کوچک نشمرد در آن وقت که امر فرمود که سوره براءة را از صاحب تو أخذ کرد، آنگاه از من اعراض نمود. مؤلف کتاب رحمه اللّٰه علیه میفرماید که ذکر کنم حدیث را که مشابه این باشد و آن اینست که من نقل کردم از کتاب عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید در تفسیر نهج البلاغه که او نقل کرده از کتاب تاریخ بغداد که از برای احمد بن ابی طاهر بود مستند باین عباس که او گفت: یک روزی در اول خلافت عمر رفتم نزد او ناگاه صاعی از تمر در جله برای او آوردند مرا پیش طلبید از جهت خوردن آن، من یک خرما از آنجا خوردم و او در آمده همه را خورد،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۵۹

و کوزه از آب نزد او بود برداشته بر بالای این آشامید، و فراشی که بر آن نشسته بود بر پشت باز خسبید و دو سه نوبت الحمد لله گفت، بعد از آن گفت: از کجا می آئی یا عبد الله؟ گفتم: از مسجد، گفت: چگونه گذاشتی پسر عم خود را من گمان کردم که عبد الله بن جعفر را میگوید گفتم: گذاشتم آنجا که با هم سالان بازی میکنند، گفت: او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم؟ گفت: او را گذاشتم در نخلستان که نخلات را آب میداد و قرآن میخواند، گفت: یا عبد الله بر تو باشد از قربان کردن شتری اگر از من پنهان داری آن را آیا باقی مانده در نفس او چیزی از امر خلافت؟ گفتم: بلی، گفت: آیا زعم او آن باشد که رسول الله (ص) خلافت را برای او وصیت فرموده؟ گفتم: بلی زیاده از تو، و من از پدر خود پرسیدم از آنچه او ادعا میکند گفت: راست میگوید، عمر گفت که: بود از رسول الله (ص) در امر او طرفی از قول که مثبت حجت نبود، و قطع عذر نمی نمود، و بود که میل میداشت در امر او وقتی از اوقات و خواست در مرض که تصریح بنام وی کند من منع کردم او را از این جهت اشفاق و محافظت بر اسلام در کل آفاق، بخدای کعبه سوگند که قریش بر او اتفاق نمی نمودند، و اگر او والی این امر میشد تمام قریش در اقطار زمین متفرق میشدند، و رسول الله میدانست که من دانم آنچه در نفس اوست پس امساک فرمود، و آنچه شدنی است حق تعالی بظهور می آرد. مؤلف میفرماید که: این اشارت است بآن روزی که رسول الله (ص) دوات و کاغذ طلب فرمود عمر گفت که: این مرد هذیان میگوید- نعوذ باللّٰه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶۰

دیگر زبیر از رجال خود حدیث کرده که محفن بن ابی محفن الضبی نزد معاویه غاویه رفت گفت ای امیر می آیم از پیش دنی ترین عرب، و بخیل ترین عرب؛ و درمانده ترین عرب، و بددل ترین عرب، معاویه گفت: یا ابا بنی تمیم این چه کسی است؟ گفت: علی بن ابی طالب معاویه گفت: ای اهل شام بشنوید که چه میگوید برادر عراقی شما، مبادرت نموده پیش آمدند؛ و او را تکریم و تعظیم کردند.

چون مردم متفرق شدند گفت بوی که: چه گفתי تو؟ دیگر همین قول را اعاده کرد او را گفت: ویحک یا جاهل او چگونه دنی ترین عرب باشد و حال آنکه پدر او ابو طالب بود، و جدش عبد المطلب، و زوجه او فاطمه زهرا دختر رسول الله (ص) و چگونه بخیل ترین عرب باشد بخدا سوگند که اگر او را دو خانه باشد یکی کاه و یکی زرخانه زر را پیشتر انفاق نماید از خانه کاه و چگونه بددل ترین عرب باشد و الله که هرگز ملاقی نشده باشند پهلوانان و جوانان نامدار در کار زار الا که فارس و شجاع آنها در دست او زبون بوده اند و دفع خود را از او نتوانسته اند و چگونه در مانده ترین عرب باشد در کلام و تکلم که واضح بلاغت از برای قریش او بود و از همه أفصح و أبلغ بود اینها صفات مادر محفن باشد و الله اگر میدانستم که دهان که باز شده باین کلمات بر تو پس من او را سیاست بلیغ میکردم پس گفت از آن لغت بر تو و این را اعاده میکند «ج ۳۵»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶۱

محفن گفت: و الله که تو ظالمتری از من و بآنچه میگوئی سزاوارتر هر گاه که او را این محل و منزلت باشد تو بچه دلیل بوی مقاتله و محاربه میکردی؟

گفت: سرنوشت و خاتمت کار من این شد گفت: همین بس است ترا که عوض آنچه کرده غضب و عقاب الهی و الیم عذاب نامتناهی ترا دریابد.

گفت ای پس محفن و لیکن من میدانم از خدای تعالی چیزی که تو آن را نمیدانی آنجا که گفته «و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» یعنی صفت رحمت من آنست که بهمه رسیده مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که، معاویه شهادت نمود بر فضل علی بن ابی طالب (ع) بچیزی که اضعاف آن از فضایل و مناقب او بر او ظاهر بود مع ذلک رایت مخالفت و مناہدت و عداوت نصب کرده بود بقتال آن حضرت؛ تا چندین هزاران در آن معارک مقتول شدند، و بی تردد و دغدغه خاطر ناسزای او را بر منابر استمرار داده بود، و وصیت نموده پسر شومش و قبیلہ می شومش باین امر شنیع و این بدعت قبیح را رواج داده و پیروان ضاله او بر آن بوده تا زمان حکومت عمر ابن عبد العزیز که حق تعالی او را موفق گردانیده که این را دفع نمود از جهت اندیشه از عذاب و عقاب الهی.

باز عذری از گناه بدتر آنست که او گفته که این چنین فتنه برانگیزد، بر امام مفترض الطاعة خروج کند و خون چندین هزار بریزد، و وارث نار گردد، و شایسته احراق شود که قطعاً در آن امید نجات نباشد، آنگاه اعتماد بر رحمت الهی کند، آن بی سعادت ندانسته که رحمت الهی شامل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶۲

حال نیکوکارانست بحکم إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ کجاست او را احسان؟ و کی بود او را صلاح و ایمان که اعتماد بر رحمت نماید، آنها از برای صالح مؤمنان است، و شفاعت نبی از برای مذنبان أهل ایمان او چون توقع رحمت و شفاعت کند که شان او آن باشد که او از نفوس کاذبه باطله خائبه عاطله است.

تخف الجبال و هی ثقال

حملوها يوم السقيفه او زارا

و هیهات عثره لا تقال

ثم جاءوا من بعدها يستقیلون

یعنی برداشتند در روز سقیفه گناه خلافت ناحق را که سبک میگردد کوهها بگرانی که او را هست؛ و این بار گناه بگرانی خود خواهد بود که سبک نشود، باز بعد از برداشتن آن آمدند و طلب اقاله آن میگردند و دور است این داعیه این سر در آمدن و داهیه ایست که اقاله ایشان از آن ممکن نیست این بار برمیدار و میکش. و دیگر زبیر از رجال خود حدیث کند که ابن عباس آمد نزد معاویه غاویه با لباس آذنی و پستی شان زیرا که او میدانست که معاویه را بد می آید از اظهارشان ایشان و پیش از ملاقات خبر رحلت امام حسن (ع) بوی رسیده بود، و او سجده شکر بجا آورده و در روی نامبارکش سرور ظاهر میشد- و زبیر در حدیث طولانی این قضیه را ذکر میکند و من بقدر احتیاج می آرم از حدیث او چون مردم و ابن عباس بدر خانه وی رفتند و اذن طلبیدند اول مردم اذن یافتند و بعد از ایشان ابن عباس، چون ابن عباس به اندرون رفت او را نزدیک خود جای داد، و ابن عباس سجده او را معلوم کرده بود، معاویه گفت؛ هیچ میدانی که چه حادثه وقوع یافته در میان اهل تو؟ گفت: نه، گفت: ابو محمد رحمه الله متوفی شده خدای تعالی ترا اجر عظیم بدهد گفت:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» نزد حق تعالی احتساب این مصیبت برسول الله است (ص) و نزد او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۵۶۳

احتساب مصیبت ما به حسن بن علی (ع) و بمن رسید ای معاویه که تو سجده شکر بجای آوردی گمان من آنست که این از برای وفات امام حسن بوده باشد، و الله که جسد مبارک او سد قبر تو نمیکند، و انقضای اجل او در عمر تو نمی افزاید، و بسا مصیبتها که بر ما واقع شد که از این اعظم بود خدای تعالی جبران بکند، معاویه گفت: از عمر او چند گذشته بود؟ ابن عباس گفت: شان او از آن اعظم بود که مولد او مجهول باشد، گفت: پندارم که هنوز کوچک بوده باشد، گفت: همه کوچک بودیم بزرگ شدیم گفت: دیده بودی و بامداد کرده سید اهل خودت را؟ گفت که: نه خدای تعالی حسین ابن علی بن ابی طالب (ع) را باقی دارد، و آنگاه برخاست با چشم گریان، معاویه گفت: خدای تعالی او را خیر دهد، و الله که هرگز برنیانگیختم او را در امری که مگر او را سید یافتیم.

و بعد از انقضای عزا بار دیگر آمد نزد معاویه گفت: یا ابن العباس هیچ میدانی که دیگر چه حادثه شده؟ گفت: نه گفت: اسامه بن زید وفات یافته خدای تعالی ترا اجر عظیم دهد گفت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» رحم الله اسامه این گفت و بیرون آمد.

و بعد از روزی چند آمده عزم نمود بر مخاصمت او رفت بمسجد جامع و نماز جمعه گزارد و مردم بسیار نزد او جمع شدند و از مسایل حلال و حرام و فقه و تفسیر و احوال اسلام و جاهلیت می پرسیدند معاویه تفحص و تفقد احوال مردم کرده گفتند: مشغول اند بصحبت ابن عباس، و اگر خواهد که بزنند با او صد هزار شمشیر قبل از شب می تواند کرد، معاویه گفت: ما از او ظالم تریم که او را حبس کرده ایم و جدا ساخته از اهل خود و حاجت او را منع نموده و خبر مرگ احب او را بوی می دهیم، بروید و او را بیارید، حاجب آمده او را طلب کرد گفت. ما از بنی عبد منافیم هر گاه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۵۶۴

که وقت فریضه حاضره درآمد برنمی خیزیم تا آن نماز را ادا کنیم، نماز عصر را که بگذارم ان شاء الله بیایم، پس او بازگشت و ابن عباس نماز عصر گزارده آمد گفت: چه مهم بود با من و در آن وقت هیچ حاجتی نبود که اگر او طلب کند روا نکند، معاویه گفت: سوگند می دهم بتو که بخزینه خانه من درائی و آنچه حاجت تست برداری، و می خواست از اینکه اهل شام را بدانند که ابن عباس بدنی مایل است، و ابن عباس می دانست که مراد او اینست گفت: هر چه دنیا است نه از برای تو می ماند و نه از برای من، بلی اگر اذن می دهی که هر صاحب حق حق او را بوی رسانم این می کنم گفت: من سوگندت می دهم که در خزانه داخل شوی و آنچه حاجت داری کفایت کنی، ابن عباس داخل شد در خزانه و در آنجا قلنسوه بود از خز احمر که از امیر المؤمنین (ع) بود آن را برداشته بیرون آمد.

و گفت: یک حاجت من بتو دارم، گفت: آن چیست؟ گفت: آنست که تو علی بن ابی طالب را می شناسی، و فضل او و سابقه و قرابتش به نبی (ص) می دانی، و موت او ترا کافی است می خواهم که دیگر ناسزا نگوئید او را بر منابر، گفت: دور است این ای ابن عباس این از امر دین است این نیست نخواهد شد، او با من این و این کرد و آن وقایع که میان او و امیر المؤمنین (ع) واقع شده بود تعداد آن میکرد.

ابن عباس گفت: نیک سزاوار است ترا هول قیامت و موعد تو آنجاست ای معاویه «لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی هر خبری را از وعد و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد و واقع شود و مکافات هر عمل داده شود و زود باشد که بدانید آن را و بعد از آن متوجه مدینه شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶۵

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید: که نظر کن اقدام معاویه غاویه را بر طغیان و استمرار او بر تسویل شیطان و اعلان او علی رؤوس الاشهاد که ادی گردانید بآن زبان عصیان، و شمرد ناسزای امیر المؤمنین (ع) را از امور دین آن لعین بی ایمان، و دهان نامبارک گشود نزد مسلمانان باین کلمات واهیه آن گنده‌دهان، و حرمت عترت نگاه نداشته و مرتکب این افعال شنیعه شده گشود بر روی خود دری از اسفل نیران، و با وجود فرط تمرد و خروج بر امام زمان (ع) ادعای اسلام داشت آن شقی نادان، و نظر بر دنیا گماشته و از مال غافل بوده کرد آنچه کرد آن حال بد گمان- نعوذ بالله من الفتنة فی الادیان، و التورط فی حبال الشیطان. و دیگر زبیر حدیث کند از رجال خود که ایشان حدیث کرده‌اند از ابن عباس که یک روزی معاویه غاویه روی آورد بر او و بر بنی هاشم و گفت: شما آن داعیه دارید که مستحق خلافت شوید همچنان که مستحق نبوت شدید و حال آنکه هر دو جمع نمیشود برای احدی.

بحث شما در خلافت محض شبهه‌ایست بر مردم که شما میگوئید که ما اهل بیت پیغمبریم پس چون خلافت نبی در غیر ما صورت گیرد، و این شبهه‌ایست حق مانند.

اما انتقال خلافت در خانواده قریش برضای عامه و مشورت خاصه بود و مردم نمیگویند که کاشکی بنی هاشم والی و حاکم ما میبودند، و اگر بنی هاشم والی ما میبودند بهتر میبود برای ما

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶۶

کار دنیا و آخرت ما، پس چنان نیست که مردم بر ما اجتماع نمایند آرزوی شما داشته باشند، و اگر شما امر خلافت را ترک کنید امروز کسی را با شما جنگی نیست.

و اما آنچه زعم شما است که شما را پیدا خواهد شد سلطان هاشمی و مهدی قایم خواهد گردید آن مهدی عیسی بن مریم است (ع) و این امر در دست ما خواهد بود تا باو تسلیم کنیم، و بعمر من سوگند که اگر مالک شوید شما رایحه عاد و صاعقه ثمود را با اهل خودتان امروز ملک از آن ما است این گفت و ساکت شد.

آنگاه ابن عباس گفت: آنچه گفتمی در استحقاق نبوت و خلافت اگر ما مستحق خلافت نیستیم بواسطه نبوت پس کیست؟

و اما آنکه میگوئی که نبوت و خلافت جمع نمیشود برای احدی پس قول حق جل و علا را چه میگوئی که فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا پس کتاب نبوتست و حکمت سنت و ملک خلافت، و ما آل ابراهیم پیغمبریم، امر الهی در میان ما و ایشان جاری است، سنت از آن ما است و جور جاریه از آن ایشان.

و آنگاه می‌گوئی که حجت ما مشتبه است و الله که آن روشن‌تر از ضوء شمس است و ظاهر ترا از نور قمر، و تو هم می‌دانی آن را و لیکن دامن از آن درچیده، و روی از آن گردانیده بواسطه کشتن ما برادر و جد و برادر جد و خال ترا و نزاع تو با ما برای ازواج اهل نار است که شرک

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶۷

خون ایشان را حلال ساخته بود، و قتل در محل خود وقوع یافته. فاما آنکه مردم ما را ترک کرده‌اند و بما اجتماع و اتفاق نمی‌کنند محرومی ایشان از ما بیشتر است از محرومی ما از ایشان.

و اما آنکه می‌گوئی که زعم ما آنست که ما را ملکی باشد مهدی لقب زعم در کتاب الهی شرک است کما قال الله تعالی: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا و همه کس شاهد است که ما را ملک و سلطنت خواهد بود و اگر چه باقی نماند از دنیا مگر یک روز که حق سبحانه و تعالی برخواهد انگیخت از برای این امر از ما کسی را که پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم ایشان سلطنت نکنند یک روز را مگر که ما دو روز خواهیم کرد؛ و نکنند ایشان یکماه مگر ما دو ماه و نکنند ایشان یک سال مگر ما دو سال.

و اما آنکه می‌گوئی که مهدی عیسی بن مریم است عیسی نزول اجلال خواهد فرمود بر دجال که او چون عیسی را ببیند بگدازد چنانچه گداخته می‌شود شحم و امام از ما مردی خواهد بود که عیسی بن مریم بوی اقتدا کند، و در عقب او نماز بگذارد و اگر خواهیم نامش بگویم.

و اما ریح عاد و صاعقه ثمود آن هر دو عذاب الهی‌اند، و پادشاه ما الحمد لله که محض رحمت حق خواهد بود. و دیگر زبیر حدیث کند که معاویه حج گذارد و پیش ابن عباس نشست، ابن عباس از او اعراض کرد، معاویه گفت که: چرا از من اعراض می‌کنی و الله که می‌دانی که من احقم بخلافت از ابن عم تو؟ ابن عباس گفت که: چرا برای آنکه او مسلم است و تو کافر؟ گفت نه از برای این و لیکن ابن عم من عثمان مظلوم کشته شده، ابن عباس گفت: عمر نیز مظلوم کشته شد، گفت که: قاتل عمر کافر بود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶۸

و از آن عثمان مسلمان بودند، ابن عباس گفت: این باطل‌تر است بحجت تو، و معاویه را اسکات کرد. دیگر زبیر حدیث کند از رجال خود که ایشان روایت کرده‌اند از عمار یاسر که پیغمبر (ص) فرمود که: من وصیت میکنم کسی را که ایمان بمن آورده و تصدیق من کرده بولایت علی بن ابی طالب (ع)، کسی که تولا کند بوی بمن تولا کرده، و هر که بمن تولا کند بخدا تولی کرده، و کسی که دوست دارد او را مر دوست داشته، و کسی که مرا دوست دارد خدا را دوست شده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۶۹

در ذکر شهادت و مدت خلافت و ذکر عدد اولاد آن حضرت (ع)

أبو المؤید خوارزمی رحمه الله روایت کند در کتاب مناقب مرفوع بابی سنان دؤلی که او گوید:

من بیعادت امیر المؤمنین (ع) رفتم در بیماری که آن حضرت را بود گفتم که: میت‌رسم بر تو یا امیر المؤمنین در این بیماری تو، فرمود که: و الله من نمیت‌رسم بر نفس خود، زیرا که من از رسول الله (ص) شنیده‌ام که صادق و مصدق است که میفرمود بمن: زود باشد بزندان

بر این جای تو ضربتی و بدست مبارک اشارت کرد بطرف سر خود، که سیلان خون محاسن ترا رنگ کند، و زنده آن ضربت شقی ترین امت باشد چنانچه پی کننده ناقه شقی ترین قوم ثمود بود. و در مناقب گوید که: اسماعیل بن راشد حدیث ابن ملجم لعنه الله و أصحاب او کرده بر این وجه که: عبد الرحمن بن ملجم و برک بن عبید الله تمیمی و عمرو بن بکر تمیمی در مکه اتفاق کردند و با هم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۷۰

مصلحت دیدند که مردم عالم را بزحمت اندازند والیان، و ایشان را عیب کرده اهل نهروان را یاد کردند، و بر ایشان ترحم نمودند و گفتند: و الله که حیات ما بعد از ایشان چندان حالتی ندارد، و ایشان برادران ما بودند که مردم را بعبادت پروردگار دعوت میکردند، و نمیترسیدند در راه خدای تعالی از ملامت هیچ ملامت کننده، پس بیائید تا ما نفسهای خود را در این راه نهیم، و در مقام قتل این ولات درآئیم، و عباد و ولایت را از ایشان برهانیم، و کینه برادران را از ایشان بخواهیم.

ابن ملجم لعنه الله گفت: من کفایت میکنم از شما امر علی بن ابی طالب را و از اهل مصر بود و برک بن عبد الله گفت که: من شر معاویة بن ابی سفیان را از شما دور میکنم.

و عمرو بن بکر گفت: من شر عمرو بن عاص را کفایت میکنم از شما؛ و این عهد و پیمان بستند و بخدا شرط کردند که ترس بر خود راه ندهند و متوجه شوند تا این کار را باتمام رسانند که قتل ایشانست یا مردن ایشان پیش از قتل، بعد از آن شمشیرها را بزهر آب دادند و وعده نهادند که در شب نوزدهم رمضان هر یک از ایشان کار صاحب خود را بسازند، و هر یک از مصر متوجه آن مهم شدند. اما ابن ملجم مرادی بیرون رفته بکوفه آمد و با أصحاب خود ملاقات کرد و امر خود را از ایشان پنهان میداشت که مبدا ظاهر گردد چیزی از امر او، تا یک روزی دید اصحابی که او را بود از تیم الرباب که امیر المؤمنین (ع) چند کسی را از آن طائفه در نهروان بقتل آورده بود، و ایشان کشتگان خود را یاد میکردند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۷۱

و در این روز رسید باو زنی از ایشان که او را قطامه میگفتند، و امیر المؤمنین (ع) پدر و برادر او را کشته بود، و این زن بغایت صاحب جمال بود؛ چون ابن ملجم او را دید فریفته او شد، عقلش پوشیده شد و بحاجتی که آمده بود فراموش کرده بخواستن او درآمد، و او را خطبه نمود قطامه گفت: من زن تو نمیشوم تا وقتی که مرا تسلی کنی گفت: چه میخواهی؟ گفت: سه هزار درهم، و یک غلام، و یک کنیزک مغنیة، و قتل علی بن ابی طالب، گفت: مهر ترا بدهم اما قتل علی امری مشکل است نمی بینم که توانم آن را دریافتن، و لیکن ضربتی خواهم رسانید، گفت تجربه کن اگر رسانیدی مرا و خود را رهانیدی و ما از یک دیگر فایده میکنیم، و اگر هلاک شدی آنچه نزد خداست بهتر است و پاینده تر از دنیا و آنچه در او هست از زینت گفت: و الله که من از مصر بیامدم مگر بکشتن علی بن ابی طالب (ع)؛ قطامه گفت که: چون چنین است من کسی را بیارم که ممد و معاون تو باشد در این امر، پس فرستاد و مردی را آورد از اهل خودش که از تیم الرباب بود که او را وردان می گفتند، و با وی گفت این کار را او اجابت کرد.

و آمد نزد ابن ملجم مردی از اشجع که او را شیبب بن بجره میگفتند گفت بوی که: آیا ترا در شرف دنیا و آخرت چیزی میباید؟ گفت که: چه چیز است؟ ابن ملجم گفت: قتل علی بن ابی طالب گفت: مادر بمرگ تو بنشیند این چیزی زشت ناخوش است.

چگونه قادر بر این امر توانی بود؟ گفت: پنهان می شویم در مسجد برای او وقتی که بیرون

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۷۲

آید از برای نماز صبح، کار بر او تنک میگیریم، و او را بقتل می آریم، پس اگر خلاص شدیم تسلی می شود خاطرهای ما و خون خود را خواستیم، و اگر کشته شدیم آنچه پیش خدا آماده است بهتر است از دنیا.

گفت او را که: ویحک اگر این غیر علی میبود بر من آسان تر مینمود، چه من میدانم محنت او را در اسلام، و سابقه او با پیغمبر من در خود نمی یابم که سینه را گشاد توانم داد برای این کار.

گفت: آیا نمیدانی که اهل نهروان را از عباد و زهاد و نمازگزار همه را بقتل آورد؟ گفت:

بلی، گفت: پس سعی نمیکنی در قتل کسی که برادران ما را کشته؟ او اجابت نموده آمدند نزد قطامه و او در مسجد اعظم معتکف بود، و گفتند او را که: رأی ما قرار یافت بر قتل علی بن ابی طالب گفت: هر گاه که این خواهید کردن بیائید پیش من.

ایشان عود کردند در شب جمعه که امیر المؤمنین (ع) در صبیحه آن شب شهادت یافت که چهل سال از هجرت گذشته بود، و ابن ملجم گفت که: این آن شب است که وعده داده ام دو یار خود را که هر کس بکشد در این شب صاحب خود را، پس شمشیرهای خود را گرفته رفتند و نشستند در مقابل دری که امیر المؤمنین (ع) از آن در بیرون می آمد.

وقتی که آن حضرت بیرون می آمد شیب سر راه بر او گرفته ضربتی با شمشیر زد، آن بر بازوی دریا بر طاق در مسجد آمد و کاری نکرد، اما ابن ملجم لعنه الله ضربتی رسانید، و وردان گریخته بمنزل خود رفت، و مردی از بنی امیه بوی داخل شده و شمشیر او را دید، از آن حال پرسیده او را بقتل آورد، و شیب بیرون رفت بطرف ابواب کنده مردی از حضر موت بوی رسید شمشیر در دست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۵۷۳

شیب دید، حضرمی او را گرفته شمشیر از او بستد چون دید که مردم در جستجوی شیب اند و شمشیرش در دست او است ترسید بر خود آن را گذاشته خود را در میان مردم انداخت؛ و کار را بر ابن ملجم تنک گرفته او را بدست آوردند، و مردی از همدان ضربتی زد بر پای آن ملعون که افتاد.

و امیر المؤمنین (ع) را برداشته بردند که با مردم نماز صبح گذارد، بعد از آن فرمود که: آن ملعون را آوردند، گفت: ای دشمن خدای من بتو هیچ نیکی نکرده بودم و بد امیری بودم؟ گفت:

این زمان شده است، گفت: چه چیز ترا بر این داشت که این کردی؟ گفت: چهل صباح است که شمشیر را تیز میکنم و از خدای تعالی درمیخواهم که بدترین خلق باین کشته شود، چون چنین شد آن حضرت فرمود که: من نمی بینم ترا مگر که باین کشته خواهی شد، و نمی بینم ترا مگر بدترین خلق خدای. و آورده اند که محمد بن حنیف گفت: و الله که من نماز می گزاردم در این شب در میان بسیاری از اهل مصر نزدیک باین در از اول شب تا آخر که ناگاه امیر المؤمنین (ع) بیرون آمد از برای نماز بامداد، و ندا میداد که ای مردمان برخیزید از برای نماز، من نگاه کردم برقه های شمشیر دیدم و شنیدم که قائل می گفت که: حکم مر خدای را است نه مر ترا ای علی و نه أصحاب ترا، بعد از آن شمشیر دیدم و دوم بار دیگر دیدم و شنیدم دیگر که می فرمود که: این مرد از شما فوت نشود، پس از هر جانب راه بر او گرفتند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۵۷۴

تا او را گرفته بردند نزد آن حضرت و من نیز رفتم آنجا، شنیدم که آن حضرت می فرمود که:

نفس بنفس، پس اگر من هلاک شوم او را بکشید همچنان که مرا کشته، و اگر زنده مانم آنچه رأی من تقاضا کند بوی بعمل آرم. و مردم رفتند نزد امام حسن (ع) گریان و بریان، و ابن ملجم ملعون را دست بسته آنجا بداشته بودند، ام کلثوم دختر امیر المؤمنین (ع) گفت ابن ملجم را ای دشمن خدای امیر المؤمنین را باکی نیست و خدای تعالی ترا رسوا ساخت، گفت: بر چه میگری؟ و الله که من این شمشیر را بهزار درهم خریده بودم، و بهزار درهم دیگر زهر داده، و اگر این ضربت بتمامی اهل مصر واقع میشد یکی از ایشان باقی نمیماند. بعد از آن آن حضرت فرمود که بیارید امام حسن و امام حسین (ع) را، چون آمدند فرمود که: من شما را وصیت میکنم بپرهیزکاری و ترس از خدای تعالی، و آنکه طلب دنیا منمائید اگر چه بر شما ستم رود، و گریه نکنید بر چیزی که پوشیده شود از شما، و تکلم بحق کنید، و بر یتیمان رحم آرید، و اعانت کنید ضایع عاجز را، و عمل کنید از برای آخرت؛ و خصم باشید مر ظالم را، و ناصر باشید مر مظلوم را، و عمل کنید به چیزی که در کتاب الهی یابید، و فرا بگیرید در طریق حق تعالی چیزی را که ملامتگر زبان طعن و ملامت تواند گشود. بعد از آن نظر فرمود بجانب محمد بن حنیفه و گفت: آیا در گوش گرفتی آن چیزی را که من وصیت کردم بآن برادران ترا؟ گفت: بلی؛ فرمود که: ترا نیز بمثل آن وصیت میکنم، و دیگر آنکه تعظیم و توقیر برادران نمائی از جهت عظم و بسیاری حق ایشان بر تو و باید که بی مصلحت مصلحت ایشان اعتماد بر امری از امور نکنی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۷۵

باز متوجه حسنین شده فرمود که: دیگر وصیت میکنم شما را بوی که او برادر و پسر پدر شما است؛ و شما میدانید که پدر شما او را دوست میدارد.

و باز متوجه امام حسن شد و فرمود که: ای پسرک من وصیت میکنم ترا بپرهیزکاری و ترس از خدای تعالی، و نماز در وقت بپای داشتن، و زکاة مال در محلش دادن که صلاة بی طهارت صحیح نیست و نماز بی زکاة مقبول نیست؛ و وصیت میکنم ترا بعفو کردن از گناه، و خشم فرو خوردن؛ و صلح رحم رعایت کردن؛ و حلم از جاهل پیشه کردن، و در دین تفقه و دانش ورزیدن، و تثبت و تمسک در امور نمودن، و تعاهد قرآن کردن بتلاوت، و نیکو داشتن همسایه برعایت، و امر بمعروف نمودن، و نهی از منکر کردن، و از فواحش و زشتیها مجتنب بودن. بعد از آن چون وفات آن حضرت نزدیک شد باز این وصیت فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم این آنست که وصیت میکند بآن علی بن ابی طالب (ع)، اولاً شهادت میدهد که نیست هیچ معبودی مگر معبود بسزا که یکتا است در ذات و صفات؛ و شریک و نظیری نیست او را؛ و آنکه محمد عبد و رسول اوست که فرستاد حق تعالی او را براه نمودن و هدایت خلق و بدین درست که اسلامست تا غالب گردانید آن دین را بر همه دینها، یعنی اگر دین حق باشد احکام آن را منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و اگر چه کاره باشند مشرکان و نخواهند، و بدرستی که نماز و عبادت و زندگی و مامت من همه مر خدای را است که پروردگار عالمیانست، و او را شریک و انبازی نیست، و بدین مأمور شده‌ام و من اول مسلمانانم.

و باز وصیت میکنم ترا ای حسن و جمیع فرزندان و اهل خود را و دیگران را که پیغام

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۷۶

من بایشان برسد از دوستان و محبان به پرهیزکاری و ترسیدن از حق تعالی که پروردگار شما است و آنکه نمیرید شما مگر آنکه مسلمان باشید، یعنی بر دین اسلام بمیرید، و چنگ درزیند بدین حق که حبل المتین است همه شما، و پراکنده مشوید از خدمت حق تعالی، و مخالفت و منازعات منمائید که من از پیغمبر (ص) شنیدم که میفرمود که: صلاح و مواسات در میان شما بهتر است از عامه صلاة و صیام؛ و نظر کنید در امور ذوی الارحام و صلح ایشان را رعایت کنید تا حق تعالی بر شما حساب آسان گرداند.

و بترسید از خدای تعالی از خوردن مال ایتام و دهان ایشان را متغیر مگردانید- یعنی مال ایشان را خود بخورید و ایشان را گرسنه بگذارید که تغیر افواه کنایه از آنست- و ضایع مگذارید حاضران و ملازمان خود را.

و از خدا بترسید در باب همسایگان که وصیت پیغمبر شما در باره ایشان بمرتبه اعلی بود که لا یزال بآن وصیت میفرمود تا غایتی که ما گمان کردیم که زود باشد که ایشان میراث برند.

و از حق تعالی حذر کنید در باب قرآن پس باید که سابق نشود شما را بعمل کردن به قرآن غیر شما.

و بپرهیزید از خدای تعالی در باب نماز که آن عمود دین شما است و دین به آن قایم است.

و حذر کنید از خدای تعالی در باب خانه خدای که پروردگار شما است که اخلال بآن ننمائید و مناسک حج بجای آرید تا جان دارید که اگر ترک کنید حج را منظور نظر نگردید.

و بترسید از حق تعالی در باب ماه رمضان که روزه ماه رمضان سپر آتش است. «ج ۳۶»

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۷۷

و حذر کنید از حق جل و علا در باره جهاد در راه حق تعالی بأموال و آنفس.

و بترسید از خدای تعالی در باب زکاء که آن فرو مینشانند غضب پروردگار را.

و بترسید از خدای تعالی در باره ذریت پیغمبر شما که بر ایشان ظلم نکنید که ایشان از میان پشت پدر شمااند.

و بترسید از حق تعالی در باب یاران و پیروان پیغمبر شما که رسول الله (ص) وصیت فرموده در باره ایشان.

و بترسید از خدای در باره فقرا و مساکین و شریک سازید ایشان را در معاش خود.

و بپرهیزید از خدای تعالی در آنها که شما مالک ایشانید بتخصیص کنیزکان چه آخر آنچه رسول الله (ص) بآن تکلم فرمود این بود که:

وصیت می‌کنم شما را بدو ضعیف: زنان، و ملک ایمن شما زنه‌ار دست از نماز برندارید؛ و مترسید در راه خدای تعالی از ملامت

ملامت‌کننده و کفایت می‌کند شما را کسی که شما را خواهد و کسی که بر شما ستم کند که نیک را جزای نیک و بد را جزای بد خواهد بود.

هر که او نیک میکند یابد نیک بد هر چه می‌کند یابد

و بگوئید مر عامه مردمان را سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد همچنان که حقتعالی شما را بآن امر فرموده.

و ترک مکنید امر بمعروف و نهی از منکر را که متولی و مرتکب امری می‌شود شرار شما و چون دعوت می‌کنید اجابت نمی‌کند، پس

باید که کسی مرتکب امر معروف شود که خود بآن عمل نماید تا قول او را اثری باشد، بدان که امر کند بمردم چیزی را و خود بعمل نیارد.

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۷۸

و بر شما است پیوند و توصل و بذل و احسان و تباذل کردن با یک دیگر، و شما راست که بپرهیزید از جدائی و تقاطع و تفرق یک دیگر، و یاری کنید یک دیگر را بر نیکوئی که متابعت امر است و پرهیزکاری و مخالفت هوی و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست، و بر ستمکاری که ظلم ظالمان است و بترسید از نافرمانی خدای تعالی که او سخت عقوبتست بر نافرمانان نگاه دارد خدای تعالی شما را ای اهل بیت از هر ناشایست و نابایست و گذاشته پیغمبر شما در میان شما و نگاه داشته از تزلزل ودیعه الهی را، و می فرستم بر شما سلام و رحمت و برکت حضرت عزت.

و دیگر هیچ نفرمود مگر کلمه

لا اله الا الله

تا جان اطهر را بخالق اکبر سپرد (ع)، و آن در ماه رمضان سال چهارم از هجرت بود؛ و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر آن حضرت را غسل دادند، و در سه جامه کفن کردند که در آن قمیص نبود، و امام حسن در نماز آن حضرت نه تکبیر فرمود.

و بود آن حضرت که نهی می نمود از مثله که آن جدا کردن اعضای آدمیست از دست و پای و گوش و بینی و شکافتن شکم، و دیگر فرمود که، ای بنی عبد المطلب شما درمیفتید و خوض نمائید در خون ریختن مسلمانان بآن که گوئید که: امیر المؤمنین را کشته اند، بدانید و آگاه باشید که البته نکشید بقصاص من مگر قاتل مرا.

نگاه کن ای حسن اگر من از این ضربت شهادت یافتم پس او را یک ضربت بزنید؛ و مثله مکنید که من از پیغمبر (ص) شنیدم که می فرمود که: بر شما است که حذر کنید از مثله و اگر چه سگ گیرنده و گزنده باشد. و چون آن حضرت رحلت فرمود امام حسن (ع) ابن ملجم لعین را طلب نموده بیک ضربت او را بدوزخ فرستاد، و مردم او را در بوریا پیچیده آتش زدند، و آن ناپاک را سوختند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۱، ص: ۵۷۹

و ابن ملجم ملعون پیش امام حسن (ع) پیغام کرده بود که من هیچ عهدی بخدای تعالی نکرده ام مگر که بجای آورده ام، و من این عهد کرده بودم بخدای که بکشم امیر المؤمنین (ع) و معاویه را یا پیش از ایشان بمیرم، پس اگر خواهی بگذار مرا با وی که من معاهده کردم با خدای که بروم و معاویه را بقتل آرم، و چون باقی مانم بیایم بخدمت تو و دست بر دست تو نهم به بیعت، امام حسن (ع) فرمود که: و الله که من چنان کنم که تو آتش دوزخ را معاینه بینی؛ بعد از آن پیش فرموده او را کشت و بجهنم فرستاد. و ابو المؤید در مناقب آورده که امیر المؤمنین (ع) گفت ام کلثوم را که: ای دخترک من نمی بینم مگر اندکی که میان من و شما صحبت باقی مانده، گفت: چونست ای پدر بزرگوار من؟ فرمود که:

من دوشینه رسول الله را (ص) بخواب دیدم که غبار از روی من پاک می کرد و می فرمود که: ای علی هیچ باک نیست بر تو گزاردی آنچه بر تو بود و حق آن تکالیف بجای آوردی. و هم در مناقب آورده که چون ابن ملجم لعین آن حضرت را ضربت رسانید فرمود که: ضارب مرا چه کردید، از طعام من او را طعام دهید، و از شراب من او را بچشانید، پس اگر من زنده ماندم اولی بحق خود منم، و اگر شهادت یافتم او را همان یک ضربت بزنید، و بر آن زیاده مزینید.

بعد از آن وصیت فرمود امام حسن را که کفن مرا بغالیه معطر مساز که من از پیغمبر (ص) شنیدم که می فرمود که: کفن را بغالیه بوئین مسازید، و بروید در پی جنازه رفتن میانه اگر خیر است تعجیل کنید و اگر شر است دوش خود را بجنازه او برسانید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۰

مرویس از زهری که عبد الملک بن مروان بوی گفت که: از کدام یکی اگر حدیث کنی که چه بود علامت روز شهادت امیر المؤمنین علی (ع)، گفت: آن بود که در بیت المقدس هیچ سنگی بر نداشتند الا که در زیر او خون خالص صاف بود، گفت که: من و تو در این حدیث غریبیم. و هم از مناقب نقل می‌کند که ابو القاسم حسن بن محمد معروف باین الرفاء در کوفه می‌گفت که: من در مسجد الحرام بودم دیدم که مردم بسیار در حوالی مقام ابراهیم (ع) اجتماع نموده‌اند گفتم: چه قصه است گفتند: راهبی مسلمان شده، من بوی نزدیک شدم دیدم مردی بزرگ سالی جامه از صوف پوشیده و قلنسوه از صوف بر سر نهاده و بسیار بزرگ جثه است، و نشسته در برابر مقام ابراهیم (ع)، شنیدم که می‌گوید که: من در صومعه خود نشسته بودم ناگاه مرغی را دیدم که از آنجا پرید مثل کرکس در جثه، من بالا رفتم دیدم که فرود آمد بر سنگی که آنجا بود بر کنار دریا و قی کرد برقع آدمی، بعد از آن پرید من در تفحص و تفقد او بودم که عود نمود و باز برقع آدمی قی کرد؛ و این چنین قی می‌کرد تا تمام او را قی کرده باز پرید، بعد از آن چهار ربع بهم نزدیک شدند و التیام یافته مردی از آن میان برخاست، من در این امر تعجب کردم، تا دیگر این مرغ بسرعت آمده زد و ربعی از او ربود و باز طیران نمود، و باز آمد و همچنین سه ربع دیگر او را این چنین برد، من باقی ماندم بآن تفکر و تحسر که آیا کسی باشد که من از او این حال سؤال کنم، پس آمدم و تفقد آن سنگ می‌کردم تا دیدم که دیگر این مرغ آمد و آنچنانچه پیشتر کرده بود کرد تا دیگر این چهار جزو بهم التیام یافتند و مردی گردید، پس بزیر آمدم و در برابر او ایستاده بوی نزدیک شدم و پرسیدم که تو کیستی؟ او ساکت بود و جواب من نداد، گفتم: بحق آن خدای که ترا خلق کرده بگوی که تو کیستی؟ گفت: منم این ملجم، گفتم: تو چه عمل کرده که این عقوبت می‌یابی؟

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۱

گفت: علی بن ابی طالب را کشته‌ام از آن زمان حق سبحانه و تعالی این مرغ را بر من موکل گردانیده که هر روز مرا می‌کشد این چنین کشتنی حال و خبر من اینست، در این اثنا مرغ آمد و ربعی از او ربود و رفت بر هوا بعد از آن من پرسیدم که امیر المؤمنین چه کس بوده؟ گفتند: پسر عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، من که این شنیدم مسلمان شدم. و در مناقب از عثمان بن مغیره روایت کند که چون رمضان درآمد امیر المؤمنین (ع) یک شب نزد امام حسن و یک شب نزد امام حسین افطار فرمود؛ و ابن عباس گوید که بیش از سه لقمه تناول نمی‌نمود و می‌گفت: چون امر الهی در رسد شکم من از طعام خالی باشد، و بعد از این بیک شب یا دو شب این صورت واقع شد. و بهمین اسناد خوارزمی روایت می‌کند از ابی بکر بن ابی شیبه که او گفت که: آن حضرت پنج سال والی بود و شهید شد در سال چهلیم از هجرت رسول الله (ص)، و در آن وقت شصت و سه ساله بود؛ و ضربت او در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان بود، و رحلتش در روز یکشنبه، و آن حضرت را در کوفه دفن کردند و باسناد او از جابر روایت می‌کند که او گفت که: من حاضر بودم نزد امیر المؤمنین (ع) که مردی را آوردند در وقتی که آن حضرت را برداشتند که بمنزل برند، آن حضرت فرمود که:

ارید حیا ته و یرید قتلی عذیری من خلیلی من مراد

یعنی می‌خواهم من زندگی او را و می‌خواهد او کشتن مرا بیار عذر خود را از ایذاء دوست از قبیله مراد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۲

بعد از آن فرمود که: و الله که قاتل من اینست گفتند: یا امیر المؤمنین نمی کشی او را؟ فرمود که: نه. و باین اسناد اسماعیل بن عبد الرحمن گوید که: عبد الرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنه عاشق شد زنی را از خوارج از تیم الرباب که او را قطام می گفتند و او را عقد کرد بسه هزار درهم و قتل علی ابن ابی طالب (ع) و در این معنی فرزدق گوید:

فلم أر مهرا ساقه ذو سماحةً كمهر قطام من فصیح و اعجم

ثلاثة آلاف و عبد و قینه و ضرب علی بالحسام المصمم

فلا مهر اغلا من علی و ان غلا و لا قتل الادون قتل ابن ملجم

یعنی پس من ندیدم مهری را که داده باشد آن را صاحب جود و بخشش مثل مهر قطام از عرب و عجم که آن سه هزار درهم، و یک غلام و یک کنیزک مغنیه و قتل علی بن ابی طالب (ع) بود به تیغ تیز برنده، و هیچ مهری گران تر از علی نخواهد بود و اگر چه گران مایه باشد و هیچ قتلی نخواهد بود که بدتر باشد مگر قتل ابن ملجم لعنه الله مر امیر المؤمنین را (ع) که بدترین قتلها بود. و آورده شیخ کمال الدین بن طلحه رحمه الله در کتاب مناقب خود که در سابق قول در ولادت آن حضرت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۳

و بیان وقت آن وقت سمت ذکر یافت، و هر گاه مبدء عمر آن حضرت مضبوط است که طرف اول است، آخر عمرش مضبوط خواهد بود که طرف ثانی است و این مستلزم ظهور مقدار مدت عمر آن بزرگوار است، و بنقل صحیح ورود یافته که ضربت زد آن حضرت را (ع) عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله در شب جمعه لیکن بعضی شب هفدهم رمضان گفته‌اند؛ و بعضی نوزدهم و بعضی بیست یکم، و بعضی بیست سوم، و رحلتش در شب یک شنبه بوده شب سیم ضربت، سال چهلم از هجرت، پس عمرش شصت و پنج سال بوده باشد، و بعضی شصت و سه سال گفته‌اند، و بعضی پنجاه و هشت سال؛ و بعضی پنجاه و هفت. اما صحیح اقوال قول اولست، و مؤید این نقل معروفست که او می گوید که: من شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الرضا (ع) که می فرمود در وقت شهادت امیر المؤمنین (ع) شصت و پنج ساله بوده، مدت عمر آن حضرت بر این وجه است. اما در تفصیل شهادت آن حضرت چنین منقول است که چون آن حضرت از قتل خوارج فارغ شد و رجوع بکوفه نمود، پیش از آن عبد الرحمن بن ملجم بکوفه آمده خبر فتح بهلاک خوارج رسانید بمردم آنجا در کوچهای کوفه می گذشت و خبر فتح می داد ناگاه بدر خانه رسیده از آنجا جمعی از عورات بیرون آمدند؛ و در آن میان زنی بود که او را قطامه بنت اصبع تمیمی می گفتند و او بغایت جمیله بود، او را دیده بر او عاشق شد- و حدیث ابن طلحه نزدیک است بآنچه فخر خوارزمی ذکر کرده در شهادت آن حضرت (ع).

گفته که در آن شب آن حضرت قصد بیرون آمدن کرد از خانه، چون بصحن خانه رسید مرغ آبی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۴

چند در آن خانه بودند تمام صیحه و آواز برداشتند در روی آن حضرت، فرمود که: این صوائحی است که در پی می آید آن را نوایح؛ امام حسن (ع) فرمود که: این چه فال بد است که میزنی، فرمود که: ای پسر فال بد نمیزنم و لیکن دل من گواهی میدهد که من مقتول خواهم شد.

گوید چون بمسجد فرمود و نیت کرده تکبیر افتتاح گفت و قرائت کرد و بسجده رفت، ابن ملجم لعین ضربتی زد بر سر مبارک آن حضرت، اتفاقاً این ضربت واقع شد بر سر آن ضربت که عمرو بن عبد وّد زده بود در روز خندق در پیش رسول الله (ص).

ابن طلحه گوید که: چون آن حضرت رحلت فرمود امام حسن و امام حسین (ع) او را غسل میدادند و محمد بن حنفیه آب میریخت، بعد از آن کفن کردند و حنوط بکار بردند و در دل شب برده آن حضرت را دفن کردند بغری، و بعضی گفته‌اند در میان منزل خودش و جامع اعظم دفن کردند و الله اعلم.

و چون مدت عمر آن حضرت شصت و پنج سال بوده بر وجهی که سمت ظهور یافت، پس بیست و پنج سال با رسول الله (ص) در مکه معظمه بوده باشد، دوازده سال پیش از بعثت، و سیزده سال بعد از بعثت و نبوت، و بعد از آن هجرت فرمود با پیغمبر بطیبه مدینه، چون ده سال از آن گذشت حضرت رسول الله (ص) رحلت فرمود، پس باقی ماند بعد از رسول الله سی سال دیگر تا شهادت یافت، پس عمر آن حضرت شصت و پنج سال بوده باشد- این آخر کلام ابن طلحه است. و شیخ مفید رحمه الله نزدیک باین ذکر فرموده که ابن طلحه و خواریزمی آورده‌اند و زاید بر آنچه ایشان ایراد نموده‌اند چیزی آورده و آن اینست که: ابن ملجم ملعون با یارانش القا کردند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۵

به اشعث بن قیس آنچه در خاطر شوم ایشان بود از عزیمت بر قتل امیر المؤمنین (ع)، و او با ایشان موافقت کرده در این شب حاضر شد از جهت مدد ایشان بر آنچه اتفاق نموده بودند، و حجر بن عدی رحمه الله در آن شب در مسجد بیتوته کرده بود، شنید که اشعث باین ملجم می گوید که: النجا النجا، حاجت خود را برآر که صبح ترا رسوا میکند، حجر دریافت که ایشان چه می گویند و مراد اشعث چیست گفت او را که: کشتی او را ای أعور، و بسرعت از مسجد بیرون آمد تا برود امیر المؤمنین (ع) را از این حال اخبار کند و تحذیر نماید او را از قوم، آن حضرت خود از راه دیگر بمسجد آمده بود و ابن ملجم لعنه الله سبقت نموده بود بضربت تا آمدن او، و چون بازگشت مردم می گفتند که:

امیر المؤمنین را شهید کردند. شیخ مفید رحمه الله گوید که: قوم گریختند بجانب درهای مسجد؛ و مردم مبادرت کردند بگرفتن ایشان.

اما شیب بن بجره را مردی گرفت و او را انداخته بر سینه او نشست و شمشیر را از دست او اخذ کرد تا بکشد او را، پس دید که مردم قصد جانب او کردند، او ترسید که بر سر او بیایند و آن را ببینند از سینه او برخاست و او را گذاشت و شمشیر از دستش افتاد و شیب رفت تا بمنزل خود، ابن عم او را دید که سینه خود را می گشاد، گفت: چه میکنی شاید تو کشته باشی امیر المؤمنین را، خواست که بگوید: نه، گفت: بلی، ابن عمش رفته شمشیر خود را آورده زد تا کشتش.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۶

و اما ابن ملجم لعنه الله پس مردی از همدان بوی رسید و بر او قتیفه انداخت که در دست داشت، بعد از آن او را انداخته شمشیر را از دست او استاد و آورد او را نزد امیر المؤمنین (ع).

و سیم ایشان گریخته از میان مردم بیرون رفت.

و چون ابن ملجم را نزد آن حضرت آوردند در او نظر کرد و فرمود که النَّفْسُ بِالنَّفْسِ یعنی اگر من وفات کنم پس او را بکشید چنانچه مرا کشته، و اگر سالم ماندم ببینم که رأی من در باب او چیست، ابن ملجم ملعون گفت که: من این شمشیر را بهزار درهم خریده‌ام، و

بهباز دیگر زهر داده پس اگر خیانت کند مرا حق تعالی او را هلاک کند؛ ام کلثوم فرماید که: یا عدو الله بکشتی امیر المؤمنین را گفت: بلی کشتم پدر ترا، ام کلثوم گفت: ای دشمن خدای من امیدوارم که پدر مرا باکی نباشد، گفت: می بینم که بر این گریان خواهی بود، و الله که من او را ضربتی زده ام که اگر قسمت کنند آن را بر اهل مصر هر آینه همه را هلاک کند.

و او را از پیش آن حضرت بیرون بردند و مردم میخواستند که گوشت او را قطعه قطعه از سر شمشیر بردارند همچو جانوران شکاری، و میگفتند: ای دشمن خدای این چه بود که کردی هلاک ساختی امت محمد را و بهترین مردم را کشتی؛ و او خاموش شده و هیچ نمی گفت.

و می آمدند مردم نزد امیر المؤمنین (ع) که امر تو چیست در باره این دشمن؟ بخدای که امت هلاک شد و ملت بفساد رفت، فرمود که: اگر زنده بمانم ببینم که رأی من در باب او چیست و اگر رفته بکنید با او آنچه با قاتل نبی میکنند، بکشید او را و بعد از آن بسوزانید بآتش.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۷

و احمد بن حنبل در مسند خود آورده که چون ابن ملجم لعنه الله بر امیر المؤمنین (ع) ضربت زد فرمود که: بکنید با وی آنچه خواسته رسول الله (ص) که بجای آورد بکسی که اراده قتل او داشته باشد، فرمود که: بکشید و بعد از آن بسوزانید.

چون آن حضرت بجوار حق پیوست و اهل او از دفن فارغ شدند امام حسن (ع) نشسته فرستاد و ابن ملجم ملعون را آوردند، چون آمد فرمود که: ای دشمن خدای بکشتی امیر المؤمنین را و عظیم فسادی در دین انداختی، بعد از آن فرمود که: گردن او را زدند، و جیفه مردار به ام هیشم بنت اسود نخعیه داد تا او را برد و سوخت بآتش.

و اما آن دو مرد دیگر که با ابن ملجم بودند بر قتل معاویه و عمرو بن عاص یکی از ایشان ضربتی زد بمعاویه در رکوع به نشستگاه او، چون کاری نبود از آن جان برد، و او را گرفته در آن وقت کشتند و اما آن دیگر در آن شب بواسطه مانعی ابن عاص تخلف کرد از نماز و دیگری را فرستاد که با مردم نماز بگذارد که او را خارجه بن ابی حبیبه العامری میگفتند، این مرد او را بشمشیر زد بگمان آنکه عمرو بن عاص است، و او را گرفته پیش عمرو عاص بردند او را گفت تا کشتند، و خارجه در روز دوم مرد. ابن زیدون در این باب این بیت را گفته:

فلیتها اذ فدت عمرا بخارجه فدت علیا بمن شاءت من البشر

یعنی پس کاشکی آن ضربت که فدا گردانید عمرو را بخارجه فدا میگردانید امیر المؤمنین (ع) را بهر که میخواست از بشر.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۸

این آخر آنست که ذکر فرموده شیخ مفید در حدیث مقتل آن حضرت مؤلف رحمه الله میفرماید که من نقل شیخ ایراد نمودم تا معلوم شود نقل أصحاب ما و اصحاب ایشان در احوال شهادت آن حضرت که زیاده خلافی نیست، و آنچه ورود یافته در موضع مدفن آن حضرت بغری از نقول أصحاب ما کافی و شافیست و در این چندان غرضی نیست و خلاف در این باب ظاهر است، چه همه شیعه اتفاق دارند که آن حضرت را بغری دفن کردند همان جای که این زمان معروف و مشهور است که از آنجا زیارت میکنند، باخیاری که

مرویست از سلف و امام معصوم در این روایت داخل است، و جمهور مواضع دیگر را نیز گفته‌اند که یکی از آن مواضع اینست، و این ضرر نمیکند ما را بآن که بعضی در این مخالفت کرده باشند، و شاید که این قدر کافی باشد، و الله المستعان.

ذکر اولاد آن حضرت از ذکور و اناث علیه و علیهم السلام

شیخ مفید رحمه الله آورده که اولاد آن حضرت از ذکور و اناث بیست و هفت بوده‌اند.

حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که مکنأه بام کلثوم است مادر ایشان فاطمة البتول سیده نساء العالمین بنت سید المرسلین محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و علیهم اجمعین.

و محمد اکبر که کنیت او ابو القاسم است و مادرش خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه.

و عمر و رقیه و ایشان هر دو توامان بودند و مادر ایشان ام حبیبه بنت ربیعہ بود.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۸۹

و عباس و جعفر و عثمان و عبد الله که در کربلا با برادر خود امام حسین (ع) شهید شدند مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد بن دارم.

و محمد اصغر که کنیت او ابو بکر بود، و عبید الله که ایشان نیز در کربلا با امام حسین شهید شدند، مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه.

و یحیی و عون مادر ایشان اسماء بنت عمیس خثعمیه.

و ام الحسن و رمله مادر ایشان ام مسعود بن عروه بن مسعود الثقفی.

و نفیسه، و زینب صغری، و رقیه صغری، و ام هانی، و ام الکرام، و جمانه مکنأه بام جعفر، و امامه، و ام سلمه، و میمونه، و خدیجه، و فاطمه از اولاد مادران متفرقه‌اند.

و بعضی از علماء شیعه گویند که: فاطمه را صلوات الله علیها فرزندی نرینه از شکم رفت بعد از پیغمبر که پیغمبر (ص) آن حمل را محسن نام کرده بود، پس بر قول این طائفه اولاد امیر المؤمنین (ع) بیست و هشت باشند و الله اعلم. و کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که افعال مردم مختلف است در عدد اولاد امیر المؤمنین (ع) از ذکور و اناث، بعضی اسقاط سقط کرده‌اند و بعضی نکرده‌اند، و هر یک بمقتضای آنچه معتمد ایشانست آورده‌اند.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۹۰

و آنچه منقولست از کتاب صفوة الصفوة و غیر ذلک از تالیف أهل اعتبار آنست که: اولاد ذکور آن حضرت چهارده بوده‌اند و اولاد اناث نوزده و تفصیل اسمای ایشان اینست. الذکور: حسن، و حسین، محمد اکبر، عبید الله، ابو بکر، عباس، عثمان، جعفر، عبد الله، محمد اصغر، یحیی، عون، عمر؛ محمد اوسط (ع). الاناث: زینب کبری، ام کلثوم کبری، ام الحسن، رمله کبری، ام هانی، میمونه، زینب صغری،

رمله صغری، ام کلثوم صغری، رقیه، فاطمه، امامه، خدیجه، ام الکرام؛ ام سلمه؛ ام جعفر، جمانه؛ نقیه، دختری دیگر بوده که در کوچکی وفات یافته.

و بعضی دیگر زیاده کرده‌اند بر این و آورده‌اند با ایشان محسن را که برادر امام حسن و امام حسین است (ع) که سقط بوده.

و حسن، و حسین، و زینب کبری، و ام کلثوم کبری این چهار کس از بتول عذرا فاطمه زهرا صلوات الله علیهاست که بنت رسول الله است (ص) و محمد اکبر که ابن حنفیه است و مادر او خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه است و غیر از این نیز گفته‌اند.

و عبید الله و ابو بکر و مادر ایشان لیلی بنت مسعود است.

و عباس و عثمان و جعفر و عبد الله و مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۹۱

و یحیی و عون و مادر ایشان اسماء بنت عمیس است.

و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی ابی العاص است، و این امامه دختر زینب بنت رسول الله است صلی الله علیه و آله.

و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان ام سعید بنت عروه است.

این مذکورات از عقود نکاح‌اند، و بقیه اولاد از امهات متفرقه‌اند که ام ولدند.

و در روز شهادت آن حضرت چهار حره در عقد نکاح آن حضرت بودند: یکی امامه بنت ابی العاص که دخترزاده رسول الله بود (ص) که بعد از رحلت خاله او فاطمه زهرا صلوات الله علیها خواست، و دیگر لیلی بنت مسعود التمیمیه، و دیگر اسماء بنت عمیس خثعمیه، و دیگر ام البنین کلاییه و مادر آن هجده فرزند ام ولد بوده‌اند و الله اعلم. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید: که این آخر آن چیز است که ایراد نمودم از مناقب امیر المؤمنین (ع) و زبان معذرت گشوده‌ام اعتماد بر کرم او مینمایم از تقصیر و میل قلبی معطوف داشته‌ام در جمیع این مزایا و مناقب بمعاذیر؛ بآن که شروع نموده‌ام در اثبات امری که استقصای آن ممکن نیست، و خوض کرده‌ام در شیء که احصای آن میسر نه، عقل دوربین عاجز است از احاطه مفاخرش، و درک تیز آئین قاصر است از اتیان بمآثرش؛ و چگونه احصا توان کرد شرف کسیرا که هر چه تصور کنند او از آن ارفع و اعلی باشد، و هر چه تفکر نمایند از آن اجل و اولی بود، صواب و سداد کلمات با برکات اوست و هدی و رشاد از سمات نسماست او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۹۲

حق جل و علا نصیر و رسول معلی ظهیر اوست؛ جبرئیل ممد و قرآن مؤید او است، زوجه‌اش زهره زهرا است؛ و ولدش زین زمین و سما است، نسب هاشمی معرف او است، قرابت قریبه مشرف او است.

پدرش شریف کبار است، عمش اسد الله کرار است، برادرش جعفر طیار است، مادرش ذات شرف و فخار است؛ در دین متین است، و از نبی مکین است، و بر اسرار او امین است، و در دفع کروب از وجه رسول الله ضمین است، پردل تر از شیر ژبان است؛ و پر فایده تر از قطره آب بارانست، و زبانش افصح از هر زبان است، و امین در هر زمان است، جوانمرد است بشهادت جبرئیل، مؤمن موحد است باسجال تنزیل، مجاهد فی سبیل الله است بحکم برهان و دلیل، انفاق نماینده است بهر ذلیل و جلیل، ایثارکننده است بکشیر بر اسیر، و اکتفا

جوینده بقلیل، هادی و مهدیست مثل کلیم و خلیل، عاریست از شهادت باطله و تضلیل، سید ابی السیدین، فارس بدر و احد و حنین، زوج بتول، و آب ریحانتین، قرار قلب و قره عین.

کدام شرف است که بشرف وی تواند رسید، و کدام فخر است که بر قدرش سر تواند کشید، شرافت و ریاست از جمیع جهات او ظاهر است؛ و سماحت و حماسه در صلوات و صلوات او باهر است، و صیام و صلوات جمیع بشر در جنب صیام و صلوات او قاصر است.

و بزبان معذرت لب باین ابیات می گشاید در منقبت آن حضرت (ص) «ج ۳۷»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۹۳

سل عن علی مقامات عرفن به	شدت عری الدین فی حل و مرتحل
بدرا و احدا و سل عنه هوازن فی	او طاس و اسأل به فی وقعة الجمل
و اسأل به إذا أتى الاحزاب یقدمهم	عمرو و صفین سل ان کنت لم تسل
مآثر صافحت شهب النجوم علا	مشیده قد سمت قدرا علی زحل
و سنه شرعت سبل الهدی و ندی	اقام للطالب الجدوی علی السبل
کم من یدلک فینا یا ابا حسن	یفوق نایلها صوب الحیا الهطل
و کم کشف عن الاسلام فادحة	ابدت لتفرس عن انیابها العصل
و کم نصرت رسول الله منصلتا	کالسيف عری مثناه من الخلل
و رب یوم کظل الرمح ما سکنت	نفس الشجاع به من شدة الوهل
و مازق الحرب ضنک لا مجال به	و منهل الموت لا یغنی «یفنی» علی النهل
و النقع قد ملاء الا رجاء غبیره	فصار کالجبل الموفی علی الجبل
جلوته بشبا البیض القواضب	و الجرد السلاهب و العساله الذبل
بذلت نفسک فی نصر النبی و لم	تبخل و ما کنت فی حال انا بخل
و قمت منفردا کالرمح منتصبا	لنصره غیر هیاب و لا و کل
تردی الجیوش بعزم لو صدمت به	صم الصفا لهوی من شامخ القلل
یا اشرف الناس من عرب و من عجم	و افضل الناس فی قول و فی عمل
یا من به عرف الناس الهدی و به	ترجى السلامة عند الحادث الجلل

یا من اعاد رسوم العدل جالیة و طال ما سترتها وحشة العطل
یا فارس الخیل و الابطال خاضعة یا من له کل خلق الله کالخول
یا سید الناس یا من لا مثل له یا من مناقبه تسری سری المثل
خذ من مدیحی ما اسطیعه کرما فان عجزت فان العجز من قبلی
و سوف اهدی لکم مدحا احبره ان کنت ذا قدره او مد فی اجلی «۱»

یعنی سؤال کن از علی (ع) از روی مقامات و محاربات که شناخته میشوند این مقامات بوی که محکم گردانیده و استوار ساخته گوشه عزت دین را در حال فرود آمدن و کوچ کردن یعنی در جمیع احوال دین را استوار میساخت، و سؤال از روز بدر و احد کن و بپرس از روز هوازن که غزای حنین است در موضع أوطاس و سؤال کن او را در دو وقعه جمل که جنگ طلحه و زبیر و عایشه بود، و سؤال کن او را وقتی که آمد غزای احزاب را که مقدمه ایشان عمرو بن عبد ودّ بود و از محاربه صفین سؤال کن اگر باشی نیز که سؤال نکنی که در آن معرکه آن حضرت نهایت نجات و شجاعت بتقدیم رسانیده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۹۴

و آن جنگ با معاویه غاویه بود، او را مآثر و مدایحی است که مصافحه کرده شهب ستارگان بالا را که در بلندی و علو قدر و منزلت بر کیوان سبقت کرده و بلندتر آمده، و او طریقی نهاده در شاهراه هدایت و جوانمردی که بپا داشته از برای طالب خود آنچه او خواهان است بر آن طرق موجود است بسا از دست جود و بخششی که تراست در میان ما ای ابا الحسن که فایق است آن ید جود بر باران درشت قطره ریزنده، و بسا که کشف کردی از اسلام تیرگی مصائب و حوادث را که ظاهر بود که میدریدند از نیشهای کج تعدی و ظلم که فرو میبردند در آن، و بسا که نصرت دادی رسول الله را در حالتی که شمشیر تسلط تیز کشیده بودی مثل شمشیر برنده برهنه دو دم او خالی باشد از خلل، و بسا روزی که همچو سایه نیزه که ساکن نمیشد نفس شجاع دلیر بآن روز از شدت وهله و مهلکه معرکه، و درنده صفوف جنگ در آن روز در تنگنای میبود که مجال گریز نمیماند او را و محل فرود آمدن مرگ فانی نمیشود بر فرود آوردن شمشیر یعنی جان نمیشد برد در آن روز از دست آن حضرت، و در آن روز غبار پر میکرد اطراف معرکه را در وقتی که میانگیخت غبار خود را پس میگشت همچو کوه بلند بر بالای کوه دیگر، تو میشکافتی آن گرد و غبار را بسر شمشیر بران و باسبان رونده دونده تند و تیز و بر سر نیزه. بذل و فدا کردی نفس خود را در نصرت پیغمبر و بخیلی نکردی و نبودی در هیچ حال که بخل ورزی نه در سر و نه در زر، و برخاستی منفرد و تنها همچو نیزه که بر پای باشد از جهت مددکاری پیغمبر نه آنکه ترسان باشی و نه آنکه دیگری را بجای خود بفرستی، هلاک میساخت لشکری را بمجرد قصد و عزم، اگر حمله می آوردی بقصد سنگهای سخت از تاب صدمه تو می افتادند از قله های کوه بلند، ای شریف ترین مردمان خواه از عرب و خواه از عجم، و افضل مردمان هم در قول و هم در عمل، ای آن کسی که باو شناخته می شود راه راست و باو امید داشته می شود سالم بودن نزد حادثهای بزرگ، ای آنکه باز گردانید رسوم عدل را بتزیین و آراستگی بعد از آنکه دراز کشیده بود و بسر آورده او را وحشت عطلت، ای سوار نامدار مرکب رهوار، ای آنکه همه یلان و پهلوانان ذلیل و فروتنند او را، ای آنکه همه خلق خدا همچو خادم و غلامند او را، ای بهترین مردمان؛ ای آنکه نظیری و مثلی نیست او را، ای آنکه مناقب او ضرب المثل است در میان مردمان فراگیر از مدایح من آنچه استطاعت و توانائی دارم از روی کرم، پس اگر عاجز شدم از استقصای آن پس بدرستی که آن عجز از قبل منست، و زود باشد که هدیه آرم از برای شما مدحی را که آراسته باشم آن را بزبور

اوصاف کمال اگر باشم صاحب قدرت و توانائی، یا دراز کشیده شود در أجل من یعنی اگر عمر امان دهد. و دیگر مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: چون در این مضماری بجز عذر و اعتذار گریزی نیست، وصف حال خود را بدین دو بیت اختصار مینمایم:

احبک حبا لو یفض یسیره علی الخلق مات الخلق من شدة الحب

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۱، ص: ۵۹۵

و اعلم أنى بعد ذاک مقصر لانک فى اعلى المراتب من قلبى

یعنی دوست میدارم ترا آنچنان دوست داشتنی که اگر افشاندن شود اندکی از آن دوستی و مودت بر خلق عالم همه بیجان شوند از شدت آن محبت و مودت، و میدانم بدرستی که من بعد از این بیان در باب محبت و مودت تو هنوز مقصرم، زیرا که دوستی و محبت تو در مرتبه اعلی است و در درجه قصوی در سوید ای دل من.

امید از کرم علیم حکیم آنکه ما را هدایت کند بمحبت ایشان؛ و راه نماید بمودت ایشان که ایشان هادیان نهج قویم و راهنمایان طریق مستقیم‌اند، رب اختتم بالخیر انک أنت الرحیم الکریم الرؤوف العلی العظیم. تمام شد مجلد اول «ترجمه مناقب» امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه، و الحمد لله رب العالمین و الصلاة والسلام علی محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ذکر ثالثه الشمس و القمر بنت خیر البشر ام الائمه الغرر البتول العذرا فاطمة الزهرا صلوات الله و سلامه علیها

چون عادت مؤلف رحمه الله آنست که اول نقل از طریق جمهور کند و بعد از آن از طرق اصحاب خود بنا بر این می‌فرماید که: ابن خشاب در تاریخ موالید و وفات اهل البیت علیهم السلام نقل کرده از شیوخ خود که ایشان روایت کرده‌اند از ابی جعفر محمد بن علی (ع) که ولادت فاطمه زهرا علیها السلام به پنج سال بعد از آن بود که حق سبحانه و تعالی نبوت نبی را ظاهر گردانید و بوی وحی فرستاد، و قریش بناء خانه کعبه کردند، و چون عمرش بهجده سال و هفتاد و پنج روز رسید وفات یافت، و در روایت صدقه آمده که عمرش هجده سال و یکماه پانزده روز بود، و با پدر بزرگوار هشت سال در مکه اقامت داشت، و بعد از آن هجرت فرمود بمدینه با رسول الله (ص) و ده سال با آن حضرت اقامت نمود، و بعد از وفات رسول الله با امیر المؤمنین (ع) هفتاد و پنج روز دیگر بود که رحلت فرمود، و در روایت دیگر ورود یافته که بعد از رحلت آن حضرت چهل روز در حیات بود بر این روایت پس هجده سال و یکماه و ده روز عمر او بوده باشد؛ و یازده ساله بود که امام حسن از او متولد شد بسه سال بعد از هجرت- این آخر کلام ابن خشاب است.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵

و در کتاب معالم العتره النبویه أبو محمد عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی آورده که:

ام الائمه فاطمه بنت رسول الله است مادرش خدیجه بنت خویلد بن اسد. انس روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: بهترین زنان عالم مریم بنت عمران است، و فاطمه بنت محمد (ص). و احمد بن حنبل از انس روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که پسندیده تر از زنان عالمیان:

مریم بنت عمران، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، و آسیه زن فرعون است و باین اسناد از انس روایت کند که آن حضرت فرمود که: کفایت و پسندیده تر از زنان عالمیان مریم بنت عمران، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد (ع) و باین اسناد روایت کرده که عایشه گفت مر فاطمه را علیها سلام که آیا بشارت ندهم ترا که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که بهترین زنان اهل جنت چهارمند: مریم بنت عمران، و فاطمه بنت محمد، و خدیجه بنت خویلد، و آسیه بنت مزاحم زن فرعون

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۶

و باین اسناد روایت کند از امیر المؤمنین علیه السلام که او از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون قیامت شود منادی ندا کند که ای اهل قیامت بپوشانید چشمهای خود را که فاطمه بنت رسول الله میگذرد و بر او دو حله سبز باشد، و در روایت دیگر آمده که دو حله سرخ و باین اسناد روایت کند از جعفر بن محمد علیه السلام که او روایت کرده از پدران بزرگوار خود که ایشان روایت کرده اند که فاطمه علیها السلام فرمود که: رسول الله صلی الله علیه و آله آمد نزد ما در شب عرفه و فرمود که: خدای عز و جل مباحث کرده بشما و آمرزیده شما را عامه و علی را خاصه، و بدرستی که من فرستاده خدای عز و جلیم بسوی شما غیر از آنکه دوست داشته می شود از جهت قرابت، سعید هر سعید آن کس است که دوست دارد علی را در حال حیات و ممات او و باین اسناد از ثوبان مولی پیغمبر روایت کند که رسول الله (ص) هر گاه بسفر میرفت آخر همه بمنزل فاطمه میفرمود و او را وداع میکرد، و چون مراجعت مینمود اول بمنزل فاطمه می آمد بدستور در وقت مراجعت رفت بمنزل فاطمه دید بر در خانه امام حسن و امام حسین (ع) را که دو طوق نقره بر ایشان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷

بود به اندرون نرفته بازگشت چون حضرت فاطمه آن را مشاهده فرمود گمان کرد که بواسطه آن دو طوق بود که بر ایشان دید به اندرون خانه نفرمود، آن طوق را از ایشان کند و شکست و در میان هر دو قسمت نمود، ایشان گریه کنان بخدمت پیغمبر شتافتند، آن حضرت آن را از ایشان ستاده و به ثوبان گفت ای ثوبان برو و ببر این را به بنی فلان اهل مدینه و بخر از برای فاطمه قلاده از چوب درخت سلم و دو دست بند از چوب عاج که اینها اهل بیت من اند و من دوست نمی دارم که بخورند طیبات اهل دنیا را در حیات ایشان در مسند از حدیفه یمان روایت میکند که او گفت که مادر من از من پرسید که چند گاه است که با نبی الله عهد کرده؟ گفتم از فلان روز، باز با من سخنان سخت گفت، گفتم بگذار مرا که بروم و با رسول الله (ص) نماز مغرب بگذارم و آن حضرت را نگذارم تا از برای من و تو استغفار کند، مرا گذاشته آمدم و با پیغمبر نماز شام و نماز خفتن گزاردم، بعد از آن آن حضرت بازگشت از مسجد و من در عقب آن حضرت میرفتم یکی پیش آمد و با وی چیزی گفت بطریق راز و بعد از آن رفت و چون من در عقب آن حضرت میرفتم آواز مرا شنید فرمود که این کیست؟ گفتم: حدیفه، گفت: چیست ترا؟ من احوال را گفتم آن حضرت فرمود که: حق تعالی ترا و مادرت را بیمارزد، آنگاه گفت: این عارضه را دیدی؟ گفتم بلی، فرمود که: این ملکی بود از ملائکه که هرگز دیگر بر زمین نیامده بود پیش از این

شب که دستور خواسته بود از حق تعالی که بیاید و بر من سلام کند و بشارت دهد مرا که حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت‌اند و فاطمه بهترین زنان عالمیان است

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸

جنابذی در کتاب خود روایت میکند از عایشه که او گفت که من ندیدم احدی را که آسبه باشد بر رسول الله در کلام و حدیث از فاطمه (ع)، و چون او نزد پیغمبر میرفت دست او را گرفته میبوسید و بر جای خودش مینشاند، و چون آن حضرت نیز نزد وی میرفت برمیخواست و دست آن حضرت میبوسید و بر جای خودش جای میداد و در مسند از عایشه روایت میکند که رسول الله (ص) در وقت مرض فاطمه را (ع) طلب فرمود و بوی سخنان سری گفت بگریه درآمد، بعد از آن سخنان پنهانی گفت آنگاه بخنده لب گشود و من این حال را از او سؤال کردم فرمود که: سبب گریه آن بود که آن حضرت خبر از رحلت خود میداد، و سبب خنده آنکه فرمود که ای فاطمه غم مخور که اول کسی که از اهل بیت بمن ملحق شود تو خواهی بود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که حدیث ضحک و بکا بچندین طرق آمده و شمه از پیش مذکور شد این دلالت بر شوق او میکند بعالم آخرت و این از او دور نیست، چه او سلیله نبوت است، و رضیعه در کرم و ابوت است، و دره صدف فخار است، و غره شمس نهار است، و ذبالة مشکاة أنوار است، و صفوة شرف وجود است، و واسطه قلاده وجود است، نقطه دایره مفاخر است، قمر هاله مآثر است، زهره زهرا است غره غرا است، جمال آباء و شرف ابناء است. با وجود آنکه طباع بشریه مجبول است بر کراهت موت و بحب حیات تا غایتی که انبیا علیهم السلام بر شرف قدر و عظم خطر و مکانت و منزلت ایشان نزد حق تعالی و علم بمآل احوال خودشان حیات را میخواستند، و از موت نفور میجستند. چنانچه وارد است که آدم (ع) با وجود طول عمر و امتداد ایام حیات در وقت عرض ذریت بر او چهل سال از عمر خود به داود (ع) بخشیده بود، چون استیفاء ایام عمر وی شد و مدت أجل وی منقضی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰

گشت ملک الموت (ع) آمده بقبض روحش که نزد او بودیعه بود او را خوش نیامده جزع نموده و گفت حق سبحانه و تعالی اعلام فرموده بود مرا مدت عمر من و هنوز چهل سال باقی مانده ملک الموت گفت که: تو آن را به پسر خود داود بخشیدی، او را خوش نیفتاد و کلام انکار آمیز گفت، و لهذا در حدیث ورود یافته که چون آن کلام مائل بانکار بود در ذریت او انکار جریان دارد. و نوح (ع) که أطول انبیا بود از روی عمر، و حق جل و علا خبر داده که او نهصد و پنجاه سال در میان قوم دعوت نمود، چون أجلش نزدیک شد از وی پرسیدند که چگونه دیدی دنیا را؟ گفت:

دنیا را خانه دیدم دو در که از یک در به اندرون آیند و از یک در دیگر بیرون روند، مفهوم این کلام دلالت دارد بر آنکه اراده مرگ نفرموده و اختیار مفارقت ننموده و اقامت در او بسیار ندانسته. و گویند که ابراهیم (ع) از حق تعالی در خواسته بود که تا او آرزوی مرگ نکند او را نمیراند، چون ایام مقدمه او اتمام یافت بیرون آمد ملکی را دید بر صورت مردی پیر بزرگسال که ضعف قوی او را عاجز ساخته و اثر خرفی بر او بغایت ظاهر شده، و لعاب دهانش بر محاسن او فرو می‌آید، و طعام و شراب بی اختیار از او می‌رود، پیش رفته فرمود که ای شیخ از عمر تو چند گذشته؟ او را اخبار نمود بعمری که از عمر وی زیاده بود بازگشت بخانه و گفت مبادا که بسال او برسم مرا این حال روی نماید آنگاه مرگ خود را از خدای تعالی طلب کرد. و گویند که ملک الموت آمد بقبض روح موسی (ع) طپانچه بر روی او زد که یک چشم او کور

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱

شد چنانچه در حدیث وارد است- بر تقدیر صحتش محتاج است بتوجیه- ملک الموت گفت: بار خدایا مرا فرستاده به بنده که بمرگ اراده ندارد، وحی فرستاد بوی که دست خود را بر پشت گاو بنه و بگو بموسی که از عمر تو باشد آن مقدار موی که دست من آن را پوشانیده؛ موسی گفت بعد از آن چه خواهد بود، ملک الموت گفت: الموت گفت: پس چون چنین است بیا مشغول شو بامر پروردگار با وجود اعلای‌شان و ارتقای مکان آن انبیا با معرفت احوال آخرت و محل ایشان از منزلت طباع بشریه ایشان میل نمینمود بممات و راغب بود بحیات.

و فاطمه (ع) با آنکه خردسال بود در عنفوان جوانی با اطفال آنچنان و شوهر چنین بشوق و شغف مفارقت دنیا اختیار فرمود و از اهل خود جدا شد بفرح و استبشار که زودتر به پدر بزرگوار ملحق شود.

این امر عظیمی است که زبانها احاطه این صفت نمیتوانند کرد، و دلها بکنه این نمی‌توانند رسید، این نیست مگر سری که حق تعالی در اهل البیت بودیعت نهاده؛ و امری است که بایشان تخصیص داده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲

ابن خالویه در کتاب آل روایت کرده از رجال خود که ایشان از امام حسن عسکری (ع) روایت کرده‌اند و او از پدر بزرگوار خود همچنین تا منتهی ساخته‌اند بأمیر المؤمنین (ع) که آن حضرت فرمود که:

رسول الله (ص) فرموده که: چون حق جل و علا آدم صفی و حوا را (ع) خلق کرد ایشان در بهشت عنبر سرشت میخرامیدند، آدم بحوا می‌گفت که: حق تعالی کسی را بهتر از ما خلق نکرده، از رب جلیل وحی رسید بجبرئیل که ایشان را ببر به بهشت فردوس اعلی، چون بفردوس آمدند نظر کردند دیدند که حوری نشسته بر بساطی از بساطهای بهشت و بر سر او تاجی است از نور و در هر دو گوش او دو گوشواره است از نور که صفحه بهشت از نور روی او نورانی گشته آدم گفت که ای حبیب من جبرئیل این چه حوری است که فردوس برین از نور روی او این چنین شده؟ گفت:

این فاطمه بنت رسول الله است از اولاد تو که در آخر الزمان بوجود خواهد آمد، گفت: این تاج چیست که بر سر اوست؟ گفت: شوهر او علی بن ابی طالب، گفت: این دو گوشواره چیست که در دو

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳

گوش اوست؟ گفت فرزندان اویند حسن و حسین، آدم گفت: ای جبرئیل ایشان پیش از من مخلوق شده‌اند؟ گفت: ایشان موجود بودند در غامض علم الهی پیش از آنکه تو مخلوق شوی بچهار هزار سال. و ابن خالویه روایت کند از امام علی بن موسی (ع) که قیامت چون فاطمه خواهد که بگذرد منادی ندا کند از بطنان عرش که ای معشر خلائق دیده‌ها برهم نهید که خاتون قیامت فاطمه بنت محمد میگردد، و در روایت ابو ایوب انصاری آمده که چون حضرت فاطمه بر صراط گذرد هفتاد هزار حور العین با وی باشد و ابن خالویه از نافع بن ابی الحمرا روایت کند که او گفت که من هشت ماه حاضر بودم که هر گاه رسول الله (ص) بیرون میفرمود بنماز صبح بدر خانه فاطمه میرفت و میگفت

السلام علیکم أهل البیت و رحمۃ الله و برکاته

وقت نماز است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴

روایت کند ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی از جابر بن عبد الله الانصاری که من شنیدم از رسول الله (ص) که میفرمود که خدای تعالی مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را از یک نور خلق کرد، و آن نور را بید قدرت فشرده شیعیان ما از آن فشرده حاصل شدند، چون ما تسبیح می‌کردیم ایشان نیز با ما تسبیح می‌کردند، و هر گاه تقدیس و تهلیل مینمودیم ایشان نیز با ما تقدیس و تهلیل مینمودند، و در تمجید و توحید نیز این چنین بعد از آن حق سبحانه و تعالی آسمانها و زمینها و ملائکه را آفرید ملائکه صد سال مکث کرده تسبیح و تقدیس نمیدانستند، و چون ما و شیعه ما تقدیس و تسبیح می‌کردیم ملائکه از آن دانستند و تسبیح مینمودند، و باقی اذکار این چنین، پس موحدان ما بودیم که غیر ما موحد نبود، و سزاوار است بر خدای تعالی آنکه همچنان که ما را اختصاص داده شیعه ما را نیز اختصاص دهد بآن که فرود آرد ما را و شیعه ما را در اعلیٰ علیین، بدرستی که حق سبحانه و تعالی برگزیده ما را و شیعه ما را پیش از آنکه اجسام را بوجود آرد، پس خواند ما را اجابت کردیم، و آمرزید ما را پیش از آنکه استغفار کنیم خدای را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵

حذیفه بن یمان روایت کند که عایشه رفت بخدمت پیغمبر (ص) و فاطمه نزد آن حضرت بود او را میبوسید و میبویید، عایشه گفت تو او را میبوسی و حال آنکه او شوهر دارد؟ فرمود مر او را که ای عایشه و الله که اگر تو بدانی دوست داشتن من او را تو در دوستی او بیفزائی، آن شب که مرا بمعراج میبردند رسیدم بآسمان چهارم جبرئیل در آنجا بانک «اذان» گفت، و میکائیل اقامت، بعد از آن جبرئیل گفت بمن که نزدیک بیا، گفتم: نزدیک می‌آیم اما تو حاضر میباشی مرا، گفت: بلی حق تعالی ترا تفضیل داده بر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین؛ و ترا خاصه تفضیل کرده، من نزدیک شدم و با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم و چون از نماز فارغ شدم و رفتم بآسمان ششم دیدم ملکی را از نور بر تختی از نور نشسته و صفی از ملائکه بر یمین او، و صفی دیگر از ملائکه بر یسار او ایستاده‌اند، رفتم و بر وی سلام کردم جواب داد و او تکیه کرده بود، حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بوی که ای ملک حبیب و بهترین خلق من بر تو سلام کرد و تو تکیه کرده رد سلام او کردی بعزت و جلال من سوگند که البته برخیزی و بر وی سلام کنی و نشینی تا روز قیامت، ملک برجست و مرا در بغل گرفت و گفت چه اکرامی بود که رب العالمین در باره تو فرمود ای محمد، چون از آنجا بحجب رسیدم ندا آمد که آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ مِنْ مَلْهَمٍ شَدْمٍ وَ كَفْتُمْ كِهَ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتِبَ وَ رُسُلِهِ پس جبرئیل دست مرا گرفته ببهشت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶

برد، و من شادمان بودم ناگاه رسیدم بشجره از نور که مکمل است هم بنور و در اصل آن شجره دو ملک ایستاده و حلّی و حلّی آن را در مینوردند تا روز قیامت؛ بعد از آن پیش رفتم بقصری رسیدم از لؤلؤ بیضا که در او نه شکافی بود و نه وصلی، گفتم ای حبیب من جبرئیل این قصر از آن کیست؟ گفت از آن پسر تو حسن، بعد از آن دیگر پیش رفتم تفاحی دیدم که از آن بزرگتر تفاحی ندیده بودم آن را فرا گرفته شکافتم دیدم که حوراء بیرون آمد که مژهای چشم او گوئیا بالهای کرکسان است گفتم: تو از آن کیستی گریست گفت من از آن پسر تو که بظلم مقتول سازند حسین بن علی (ع)، بعد از آن پیش رفتم رطب چند دیدم که نرم‌تر از روغن و شیرین‌تر از عسل بود، از آن یک رطب خوردم باشتهای هر چه تمام‌تر پس از یک رطب در صلب من نطفه گشت چون بزمین آمدم و با خدیجه

صحبت داشتیم از فاطمه حامله شد، پس فاطمه حورائی است انسی نمای، پس هر گاه که اشتیاق پیدا میکنم برایچه جنت آن رایحه را از دختر خود فاطمه استشمام مینمایم، صلی الله علیها و علی آبیها و بعلمها

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۱۹

و جابر گوید که من هرگز ندیدم رفتن فاطمه را مگر که یاد کرده باشم رفتن رسول الله (ص) را که یک بار میل بجانب راست میفرمود و یک بار دیگر بجانب چپ ابن بابویه رحمه الله روایت کند از اسماء بنت عمیس که او گفت که من در بعضی از اولاد فاطمه (ع) حاضر بودم هرگز با او خون ندیدم، آن حضرت میفرمود که فاطمه حوریه ایست که در صورت انسیه مخلوق شده از ابی عبد الله (ع) روایت کند که فاطمه را (ع) نزد حق تعالی نه نام است: فاطمه، و صدیقه و مبارکه، و طاهره، و زکیه، و رضیه؛ و مرضیه، و محدثه، و زهرا و تسمیه او بفاطمه از جهت آنست که جدا گشته از شر و شر از او باز گرفته شده، و اگر علی (ع) بوجود نمی آمد او را کفوی در زمین نمی بود و از ابی جعفر (ع) مرویست که چون فاطمه زهرا متولد شد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بفرشته که برو و بزبان محمد (ص) با وی سخن گوید؛ و نام او را فاطمه کند که من ترا جدا ساخته ام و ممتاز گردانیده از دیگر زنان بعلم و باز گرفته ام از تو خون حیض را ابو جعفر (ع) فرموده که: و الله حق سبحانه و تعالی او را امتیاز داده بعلم و از خون در روز میثاق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۲۰

و جعفر بن محمد (ع) روایت می کند که پدر بزرگوار خود که رسول الله (ص) فرمود که ای فاطمه هیچ می دانی که چرا نام ترا فاطمه کردند؟ امیر المؤمنین (ع) گفت: چرا او را باین تسمیه کردند؟

فرمود: از برای آنکه باز گرفته شده او و شیعه او از آتش دوزخ و از ابی جعفر (ع) مرویست که چون روز قیامت شود فاطمه را (ع) بر در دوزخ گذار افتد و آنجا بایستد و در میان هر دو چشم هر مردی از مؤمن و کافر نوشته شده باشد که این مؤمن است یا کافر و محبانی که گناه ایشان بسیار بوده باشد امر کرده شوند بدوزخ، فاطمه آن را بخواند که بر میان هر دو چشم محبان نوشته گوید: ای معبود و ای سید من مرا فاطمه نام کردی که دوستان من و دوستان ذریت مرا از آتش دوزخ بازگیری و وعده تو حق است که خلاف نخواهد بود حق جل و علا فرمود که: راست گفتمی ای فاطمه من ترا فاطمه نام کردم که بازگیرم دوستان تو و دوستان ذریت ترا از آتش دوزخ و من خلاف وعده نخواهم کرد، من امر کردم ایشان را بدوزخ که تا تو از جهت ایشان شفاعت کنی و من شفاعت ترا بپذیرم تا ظاهر شود بر ملائکه و انبیا و رسل من و اهل موقف را معلوم گردد که تو نزد من چه مقدار قرب و منزلت داری، اکنون در میان چشم ایشان بخوان خواه مؤمن و خواه محب ایشان را دست گرفته از دوزخ بیرون برو در بهشت داخل گردان. و از امیر المؤمنین (ع) منقولست که از حضرت رسول الله (ص) پرسیدند که بتول چه معنی دارد که ما می شنویم یا رسول الله که می گویند مریم بتول و فاطمه بتول؟ فرمود که: بتول آنست که خون حیض را نبیند چه حیض مکروهست در بنات انبیا (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۲۱

و روایت کند که وجه تسمیه زهرا را از ابی جعفر (ع) پرسیدند فرمود که خدای تعالی خلق کرد زهرا را از نور عظمت خود چون آن نور درخشیدن گرفت تمام آسمانها و زمین را روشن گردانید و چشمهای ملائکه بی نور گشت بیکبار بسجده افتادند و گفتند ای اله و سید ما این چه نور است؟ وحی آمد بایشان که این نوریست از نور من که ساکن گردانیده بدم آن را در سماء خود و آفریده از عظمت خود که بیرون آورم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم که تفضیل نهاده ام او را بر جمیع انبیا و از این نور بیرون آرم امامانی که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند خلق را بحق من و خلیفه باشند در زمین من بعد از انقضای وحی من

خجلا من نور بهجتها تتواری الشمس بالشفق و حياء من شمائلها يتغطي الغصن بالورق

یعنی بواسطه خجالت نور حسن او پنهان گردد آفتاب بزیر شفق، و بسبب حیا از شمایلش پوشیده شود شاخهای درخت بورق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲

ابن عباس روایت کند که من از پیغمبر (ص) پرسیدم از کلماتی که آدم (ع) تلقی نمود بآن و توبه او قبول شد کدام بود؟ فرمود: این بود که آدم گفت: بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین آنکه توبه مرا بپذیری توبه را از او قبول فرمود. روایت کند از جعفر بن محمد (ع) که زنی بود از جن که او را عفرا میگفتند بخدمت رسول الله (ص) می‌آمد و کلام آن حضرت را استماع کرده میرفت و صلحای جنیان بر دست او مسلمان میشدند، چند گاهی نزد آن حضرت نیامد، پیغمبر او را از جبرئیل سؤال کرد گفت: او را خواهریست برای رضای الهی زیارت او رفته، آن حضرت فرمود: خوشا حال آن جماعت که از برای خدای زیارت دوستان روند که حق سبحانه و تعالی در بهشت عمودی را آفریده از یاقوت حمرا که هفتاد هزار قصر بر او قایم است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه، حق جل و علا آن را خلق از برای آن جماعت کرده که از برای خدای تعالی زیارت یک دیگر روند، پس ناگاه عفراء آمد آن حضرت پرسید که کجا بودی؟ گفت: زیارت خواهرم رفته بودم، فرمود که: طوبی جماعتی که در راه خدای تعالی یک دیگر را میپرسند و زیارت میکنند، آی عفرا هیچ چیزی در این سفرت دیدی؟ گفت: عجایبی بسیار دیدم و از همه عجبر آنکه ابلیس را دیدم در دریای اخضر بر سنگ سفیدی که آنجا بود نشسته و دستهای خود را بسوی آسمان برداشته و میگوید:

الهی هر گاه که سوگند خود را راست سازی و مرا بجهنم فرستی من درمیخواهم از تو که بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از آن عقوبت خلاصی دهی و مرا با ایشان حشر کنی، من گفتم: ای حارث این چه نامها است که بآن دعا میکنی؟ گفت من این نامها را بر ساق عرش دیده بودم پیش از آنکه حق تعالی آدم را خلق کند بهفت هزار سال پس دانستم که ایشان گرامی‌ترین مردمانند نزد حق تعالی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳

اینست که از حق تعالی بحق ایشان درخواستم، آن حضرت فرمود که: و الله که اگر اهل زمین باین اسما دعا کنند هر آینه اجابت فرماید حق تعالی دعای ایشان را و قبول فرماید مصنف رحمه الله میفرماید که: پس من این دعا میکنم. که: اللهم انی اسألك بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين (ع) أن تغفر ذنوبی و تجاوز عن سیأتی و تصلح شانی فی الدنيا و الآخرة و ترزقنی الخیر فی الدنيا و الآخرة و تصرف عنی الشر فی الدنيا و الآخرة و تفعل ذلك بالمؤمنین و المسلمین فی مشارق الارض و مغاربها، و یرحم الله عبدا قال آمینا و روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: بهشت مشتاق چهار کس است از زنان: مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و او زوجه نبی خواهد بود در بهشت، و خدیجه بنت خویلد زوجه نبی در دنیا و آخرت، و فاطمه بنت محمد (ص) و مرویست از امیر المؤمنین (ع) که ما نزد رسول الله (ص) بودیم آن حضرت فرمود که: خبر کنید مرا که چه چیز بهتر است از برای زنان، کسی ندانست از ما متفرق شدیم و رجوع بفاطمه کرده او را از این سؤال اخبار کردم که آن حضرت این پرسید و کسی از ما ندانست فرمود که: من میدانم بهتر از برای زنان آنست که نبینند مردان را و مردان ایشان را نبینند، من بازگشتم بجانب رسول الله و گفتم سؤال کرده بودی از ما که چه چیز بهتر است زنان را آن بهتر است ایشان را که مردان ایشان را بینند و نه ایشان مردان را، فرمود که ترا خبر داد باین و تو نزد آن هیچ نگفتی؟ گفتم: فاطمه، تعجب فرمود از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴

این و گفت: فاطمه پاره از منست و مجاهد روایت کند که رسول الله (ص) یک روزی از خانه بیرون فرمود و دست فاطمه را در دست داشت گفت: هر که شناسد این را بشناسد و هر که نشناسد او را این فاطمه بنت محمد است و او پاره از بدن منست و او دل و جان منست که در میان هر دو پهلوی منست، پس هر که او را بیازارد مرا آزرد، و هر که مرا بیازارد خدای را آزرد و جعفر بن محمد (ع) روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که: حق تعالی غضب می کند بغضب فاطمه و خشنود می شود بخشنودی فاطمه جابر بن عبد الله روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که فاطمه شعره ایست از من هر که ایذا رساند شعره مرا بمن ایذا رسانیده و هر که ایذا رساند مرا خدای تعالی را ایذا رسانیده، و هر که خدای تعالی را ایذا رساند لعنت کند او را پری آسمانها و زمین، یعنی هر که در او باشد حذیفه روایت کند که رسول الله (ص) لا یزال رخسار فاطمه را (ع) میبوسید، و میان هر دو پستان او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵

و جعفر بن محمد (ع) روایت کند که پیغمبر (ص) خواب نمیفرمود هیچ شب تا روی مبارک خود را در میان هر دو پستان فاطمه می نهاد حبیب بن ثابت گوید که یک روزی میان امیر المؤمنین و فاطمه (ع) سخنی شد رسول الله (ص) آمد بانجا و این با آن حضرت القا کردند خسبید و علی را بیک جانب خود خسبانید و فاطمه را بجانب دیگر و دست امیر المؤمنین را گرفته بر ناف خود نهاد و دست فاطمه را نیز گرفته بر ناف مبارک خود نهاد و همچنین بود تا صلح شد میانه ایشان بعد از آن رسول الله بیرون فرمود، گفتند: یا رسول الله به اندرون فرمودی بر حالی و بیرون فرمودی بحالی دیگر که استبشار بروی مبارکت ظاهر می شود؛ فرمود که: چه مانع آید مرا و حال آنکه من صلح داده‌ام میان دو کس که دوست‌ترین من اند بر روی زمین روایت کنند از ابی عبد الله (ع) که رسول الله (ص) فرمود که فاطمه احسان نمود از حرام حق تعالی حرام گردانید ذریت او را از آتش. حماد بن عثمان گوید که: من پرسیدم از ابی عبد الله (ع) که معنی حدیث چیست؟ فرمود که:

آزادند از آتش دوزخ ولد بطن فاطمه: حسن و حسین و ام کلثوم است روایت کند از جعفر بن محمد که او روایت کرده از پدر بزرگوار خود و او از علی بن حسین، و او از فاطمه صغرا، و او از حسین بن علی، و او از برادر خود حسن بن علی بن ابی طالب (ع) که من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶

دیدم مادر خود را فاطمه (ع) در محراب ایستاده بود در شب جمعه و لا یزال رکوع و سجود میکرد تا عمود صبح ظاهر شد، و شنیدم که دعا میفرمود از برای مؤمنین و مؤمنات و نام می برد تا دعای بسیار کرد ایشان را و از برای خود هیچ دعا نکرد، گفتم مر او را که یا اماه چرا از برای خود هیچ دعا نفرمودی همچنان که از برای غیر میفرمودی؟ گفت: ای پسرک: الجار ثم الدار، اول همسایه بعد از آن خانه روایت کنند که محمد بن ابی بکر میخواند که و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ و لا محدث راوی گوید که: گفتم آیا حدیث میکنند ملائکه غیر انبیا را؟ گفت: مریم پیغمبر نبود و ساره زن ابراهیم هم پیغمبر نبود، و معاینه دید ملائکه را که بوی بشارت دادند باسحاق و از پس اسحاق یعقوب، و فاطمه بنت محمد رسول الله نیز پیغمبر نبود و ملائکه بوی حدیث میکردند. مصنف میفرماید که: مخالفان این نوع احادیث را انکار میکنند بآن که روایت میکنند از پیغمبر (ص) که میفرمود که اگر از امت من مخاطب و محدث میشدند تو از ایشان میبودی ای عمر این نوع را تصحیح مینمایند و غیر آن را تکذیب میکنند چنانچه عادت ایشانست روایت کند از ابی سعید خدری که یک صباحی امیر المؤمنین (ع) فرمود که: ای فاطمه هیچ چیز هست که بآن چاشت کنیم فرمود: بخدای که اکرام فرمود پدر مرا به نبوت و ترا بوصیت که امروز نزد من چیزی نیست که بآن چاشت توان کرد، و دو روز پیش از این نیز مگر اندک چیزی که خود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷

نمیخوردم و باین دو پسر حسن و حسین ایثار مینمودم، فرمود که: ای فاطمه چرا اعلام نمیکنی بمن که برای شما طلب کرده بیارم؟ گفت: یا ابا الحسن مرا از خدای خود شرم می‌آید که تکلیف کنی تو نفس خود را بجیزی که بر آن قادر نباشی، پس آن حضرت از پیش فاطمه بیرون فرمود و ثوق بخدای تعالی نموده و حسن ظن بوی درست کرده دیناری بر سبیل قرض از کسی ستاد که ما یحتاج عیال را بخرد، و حال ایشان را باصلاح آرد در معیشت، در راه بمقداد بن اسود رسید بغایت روزی گرم بوده چنانچه این گرما او را دریافته بود و ایذا رسانیده آن حضرت فرمود که ای اسود حال تو چیست که در این ساعتی چنین از منزل خود بیرون آمده؟

گفت: یا ابا الحسن مرا بگذار و از حال من میپرس، فرمود که: ای برادر تا حال خود را بمن اعلام نکنی دست از تو نمی‌دارم، گفت: یا ابا الحسن بخدای تعالی رغبت مینمایم و از تو التماس میکنم که مرا بگذاری و کشف حال من نکنی، فرمود که: ای برادر چونست که حال خود را از من پنهان میداری؟ گفت یا ابا الحسن چون قبول نمیفرمائی بحق آن خدای که مکرّم گردانیده محمد را نبوت و ترا بوصیت که من از منزل خود بیرون نیامدم مگر بواسطه سختی و بی‌چیزی گریه اطفال شنیدم از گرسنگی تاب آن نیاورده بیرون آمدم و ایشان را گرسنه گذاشتم و در غم ایشانم که چه چاره کنم حال و قصه من اینست آن حضرت چشمهای مبارک از گریه پر آب کرده بر رخساره مبارک فرو ریخت چنانچه محاسنش تر شد، و گفت سوگند یاد میکنم بآن که تو بوی سوگند یاد کردی که مرا از منزل بیرون نیاورد چیزی مگر آنچه ترا بیرون آورده، من دیناری قرض کرده بودم برای ما ما یحتاج ایشان اینک تو

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸

بستان که من آن را بتو ایثار میکنم، آن را بوی داده بازگشت بمسجد و ظهر و عصر و مغرب را گزارد و چون رسول الله (ص) نماز مغرب را ادا فرمود در صف اول بر امیر المؤمنین برگذشت و اشارتی فرمود، امیر المؤمنین بر خواسته بر در مسجد بآن حضرت رسیده سلام کرد و او جواب فرمود و گفت:

یا ابا الحسن هیچ چیزی نزد تو هست از طعام شب که بیایم با تو و با هم تناول کنیم؟ آن حضرت سر مبارک در پیش انداخته حیران شد که چه جواب بگوید، چه شرم میداشت که آن حال را برسول الله بگوید، و رسول الله (ص) دانسته بود امر دینار را بوحی از جانب حق تعالی که از کجا أخذ کرد و بکجا صرف نمود و مأمور بود آن حضرت که در این شب نزد امیر المؤمنین طعام شب بخورند چون نظر فرمود بسکوت امیر المؤمنین گفت: یا ابا الحسن چه حال است ترا که نمیگوئی نه یا بلی تا با تو برویم؟ از روی حیا و تکریم فرمود: بیا تا برویم، پس رسول الله دست امیر المؤمنین را گرفته رفتند تا نزد فاطمه زهرا او نماز کرده در مصلی نشسته بود و در عقب او کاسه نهاده بود که بخار از او برمیخواست چون فاطمه کلام رسول الله را شنید از مصلائی خود برخاسته بیرون آمد و بر آن حضرت سلام کرد، چون او عزیزترین مردمان بود نزد پیغمبر جواب سلامش گفت و دست مبارک بر سر و رویش کشید و فرمود که: ای دختر چگونه است حال تو در این شب که حق تعالی رحمت خود را قرین تو گرداند؟ گفت: حال خیر است، فرمود: چه داری که شام کنیم؟ فاطمه آن کاسه طعام را برداشته آورد در پیش آن حضرت و امیر المؤمنین نهاد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹

چون امیر المؤمنین آن طعام را دید و رایحه آن بمشام مبارکش رسید نظری بر سبیل قهر بجانب فاطمه انداخت حضرت فاطمه گفت: سبحان الله تندی نظر تو در آن مینگرد که من گناهی کرده باشم که مستوجب این غضب گردم، فرمود که گناهی از این عظیم‌تر که تو بگرسنگی بسربری و سوگند خوری که دو روز است که طعام نخورده و طعام پیش تو نهاده باشد؟

آنگاه فاطمه سر بالا کرد و گفت: ای اله و سید من تو میدانی آنچه در ارض و سما است که من نمیگویم غیر حق را، گفت: ای فاطمه این طعام از کجا است که من هرگز ندیده‌ام مثل این رنگ طعام را و رایحه مثل این نشنیده‌ام، و اُطیب از این نخورده‌ام، آنگاه رسول الله (ع) دست مبارک خود را در میان دو شانه علی نهاد و زور کرد و گفت: ای علی این طعام بدل و جزای آن دینار تست از نزد حق تعالی، او روزی میدهد هر کرا که میخواهد بی حساب و اندازه بعد از آن رسول الله (ص) گریسته فرمود که: سپاس مر خدای را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا ترا ای علی جاری مجری زکریا گردانید، و فاطمه را قایم مقام مریم بنت عمران.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰

از ابی عبد الله (ع) مرویست که تسبیح فاطمه زهرا (ع) در هر روزی در عقب هر نماز فریضه نزد من دوست‌تر است از هزار رکعت نماز در هر روزی. و نیز از آن حضرت مرویست که هر که تسبیح زهرا بگوید پیش از آنکه برخیزد از صلاة فریضه حق تعالی گناهان او را بیامرزد، و باید که ابتدا بتکبیر کند. و از موسی بن جعفر مرویست که او از پدران بزرگوار خود (ع) روایت کرده که رسول الله (ص) یک روزی بمنزل فاطمه (ع) آمده قلاده در گردن او دید، از آن اعراض فرمود، فاطمه آن را از گردن بیرون کرده انداخت، آن حضرت فرمود که ای فاطمه تو از منی بعد از آن سائلی آمد حضرت فاطمه آن قلاده را بوی داد آنگاه آن حضرت فرمود که غضب خدای تعالی مشدت شود بر کسی که اهراق دم من کند و ایذا رساند مرا در عترت من ام سلمه گوید که فاطمه (ع) شبیه‌ترین مردمان بود از روی وجه بر رسول الله (ع). روایت کند از امیر المؤمنین (ع) که آن حضرت روایت کرده از فاطمه (ع) که گفت مرا رسول الله (ص) که ای فاطمه هر که بر تو صلوات فرستد خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و او را بمن ملحق گرداند در بهشت هر جا که باشم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱

از ابی عبد الله (ع) مرویست که اگر حق جل و علا امیر المؤمنین را (ع) خلق نمیفرمود از برای فاطمه (ع) او را بر روی زمین کفوی نمیبود از آدم و غیر او و صاحب فردوس روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود که اگر علی نمی‌بود فاطمه را کفوی نمیبود. و نیز صاحب فردوس روایت کند از ابن عباس که رسول الله (ص) فرمود که یا علی حق تعالی فاطمه را بتو تزویج فرموده و زمین را صدق او نمود، پس هر که بر روی زمین رود و بغض تو داشته باشد زمین بر وی حرام بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲

و از ابی جعفر (ع) مرویست که یک روزی فاطمه (ع) شکایت کرد بر رسول الله (ص) از امیر المؤمنین (ع) گفت یا رسول الله او رزق خود را هیچ چیزی در خانه نمیگذارد مگر که میبرد و توزیع میکند بر مساکین، آن حضرت فرمود که: ای فاطمه آیا بغضب می‌آری مرا در باب برادر و ابن عم من بآن که غضب او غضب منست، و غضب من غضب خدای تعالی، فاطمه فرمود که: من پناه میبرم بخدای تعالی از غضب الهی و غضب حضرت رسالت پناهی.

در ذکر فدک و خطبه فاطمه زهرا علیها السلام

حمیدی روایت کرده در جمع بین الصحیحین از عایشه که حضرت فاطمه (ع) و عباس آمدند نزد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳

ابو بکر و طلب میراث پیغمبر (ص) کردند؛ و ایشان در آن زمان زمین خود را از فدک و سهم خود را از خیبر طلب میکردند، ابو بکر گفت: من از پیغمبر (ص) شنیده‌ام که فرمود: میراث گرفته نمیشود از ما آنچه میگذاریم ما آن را صدقه است آل محمد نخورند «بخورند ظ» از این مال، و بدرستی که من نمیگذارم امری را که دیده باشم رسول الله (ص) کرده است آن را مگر من آن را میکنم و آن امر را بتقدیم میرسانم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴

مؤلف رحمه الله می‌فرماید که آیا او ندیده بود که پیغمبر (ص) چه نوازشها در باب فاطمه میفرمود و او را بر همه برگزیده بود، و او اینها را هیچ ندیده همین شنیده بود که بعد از پیغمبر کسی از او میراث نمیبرد و حق حدیث آن بود که او بگوید که و الله من ترک نمیکنم امری را که از رسول الله شنیده باشم مگر که عمل کنم بمقتضای قول او، یا گوید چیزی که باین معنی باشد و صالح بن کیسان زیاده کرده که ابو بکر گفت که من می‌ترسم که ترک کنم چیزی را از امر او که آنگاه میل من بباطل باشد.

فاما صدقه پیغمبر که در مدینه بود عمر داد آن را بامیر المؤمنین (ع) و عباس و امیر المؤمنین بر آن صدقه غلبه کرد و خود تصرف فرمود.

و اما خیبر و فدک عمر هر دو را نگاه داشت و گفت این صدقه رسول الله است، و این از حقوقی است که تعلق بوالی امر دارد که بچه صرف میباید کرد. مؤلف رحمه الله می‌فرماید که حکم صدقه مدینه نیز مثل حکم فدک و خیبر است، پس عمر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵

چرا ایشان را از جمیع منع نکرد چنانچه ابو بکر کرد اگر عمل بر وجهی می‌کنند که روایت کرده‌اند خودشان، یا همه را در وجوه اهل بیت صرف کردن اگر امر بصد اینست، فاما تسلیم بعض و منع بعض از قبیل ترجیح بلا مرجح است.

و اما آنچه گفته که امیر المؤمنین بر صدقه عباس غلبه کرد این دلیل واضح است بر آنچه امامیه بر آن رفته‌اند که میراث مورث از آن بنات است نه از آن اعمام، چه امیر المؤمنین (ع) غلبه نکرد بر عباس در صدقه از جهت عمومیت، زیرا که عباس اقرب بود از آن حضرت، و محالست که غلبه آن حضرت او را بر سبیل علف و تأذی بوده باشد، پس باقی نماند الا آنکه غلبه آن حضرت بر آن صدقه بطریق فاطمه و پسرانش بوده باشد (ع) و ابن بابویه روایت کند از ابی سعید خدری که چون آیت فَاَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ نازل شد حضرت فرمود که: ای فاطمه فدک از آن تست. و مرویست از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که رسول الله (ص) فدک را بر سبیل اقطاع بفاطمه (ع) داد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶

و ابان بن تغلب روایت میکند از ابی عبد الله (ع) که من گفتم که اعطا فرموده بود رسول الله فدک را بفاطمه؟ فرمود که: رسول الله فدک را بر فاطمه وقف کرده بود وقتی که آیت فَاَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ نازل شد آن حضرت حق فاطمه را بوی اعطا کرد، گفتم. آن حق را رسول الله بوی اعطا فرمود؟ گفت: بلکه حق جل و علا بوی شفقت نمود. و بتظاهر روایات بشبوت رسیده که ذا القربی علی و فاطمه و حسن و حسین‌اند علیهم السلام و بنا بر این وقتی که ابو بکر و عمر والی این امر شدند و تعیین مینمودند از صحابه و مهاجرین بر بلاد قریبه و بعیده و عمل حکومت میدادند، انصاف آن بود که اعتقاد کنند که اهل بیت نیز مثل بعض این ولاداند، ما این صدقه را که این مقدار غوغا بر سر آنست تسلیم ایشان کنیم و آن روایت را بایشان بگوئیم، و عذرخواهی نمائیم، و گوئیم که شما اهل بیت رسول الله‌اید،

و خدای تعالی بطهارت شما شهادت کرده، و رجس را از شما برده، و ما شناسا می گردانیم شما را که رسول الله (ص) فرموده که از ما کسی میراث نمیبرد و آنچه ما میگذاریم صدقه است، ما این را تسلیم شما کردیم، و ابراء ذمت خود از این نمودیم، و خدای تعالی حاضر و ناظر شما است که بچه صرف خواهید کرد؛ پس در آن عمل نمائید بر وجهی که سبب قربت شما باشد نزد خدای تعالی، پس اگر بر وجه مأمور صرف نمائید چنانچه رسول الله صرف نموده مصاب و مثاب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷

خواهید بود و اگر بر آن وجه صرف نکنید آن شما میدانید ما از گردن خود بیرون کردیم، این خود مقرر است که جمیع اقوال و افعال ایشان بر وجه فرموده خدای تعالی و رسول بود، با وجود که این نگویند و آن کنند بسیار دور است از مروت و انصاف. و روایتست که بعد از وفات رسول الله (ص) فاطمه (ع) آمد نزد ابو بکر و فرمود که: ای ابو بکر روزی که تو بمیری از تو که میراث خواهد برد؟ گفت: اهل و ولد من، فرمود که: پس چرا من از رسول الله میراث نبرم؟ گفت: ای دختر رسول الله پیغمبر را میراث نمی‌باشد، و لیکن من انفاق کنم و بدهم بر کسی که رسول الله بر او انفاق میکرد و میداد، فرمود: و الله که من دیگر با تو سخن نگویم تا زنده باشم و سخن نکرد با او تا رحلت فرمود. و در روایت دیگر ورود یافته که حضرت فاطمه فرمود نزد ابو بکر و میراث پدر طلب نمود گفت: انبیا را میراث نمی‌باشد آنچه میگذارند صدقه است، بازگشته این را بأمیر المؤمنین (ع) گفت فرمود: که باز گرد و بگو که چونست که سلیمان از داود میراث گرفت و زکریا گفت که: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ بازگشت و گفت و او ابا نمود: و در حدیث دیگر ورود یافته که دیگر فاطمه فرمود که حق تعالی فرموده که يُوصِيكُمْ اللَّهُ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸

فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خَطِّ الْأُنثَيَيْنِ او همین جواب داد که پیغمبران را میراث نمی‌باشد. و ابو سعید خدری روایت کند که چون رسول الله رحلت فرمود فاطمه طلب فدک کرد، ابو بکر گفت: من میدانم که آنچه تو گوئی نخواهد بود مگر حق، لیکن دو گواه بیار تا بر این گواهی دهند، و أمیر المؤمنین (ع) را برده شهادت فرمود با ام ایمن گفت: یک زن دیگر را بیار یا یک مردی دیگر آنگاه من آن را بتو مسلم دارم و بنویسم. مؤلف رحمه الله میفرماید که این سخن عجب است، زیرا که فاطمه (ع) طلب میراث پدر بزرگوار خود میکرد در این قضیه احتیاج بگواه نیست، چه مستحق تر که را گواهی نمی‌باید مگر نسب آن کس مجهول باشد، و در این قضیه این چنین نیست بلی اگر حضرت فاطمه (ع) دعوی کند که بمن بخشیده احتیاج باقامت بینه دارد طلب کردن فاطمه فدک را باقی نمیگذارد آنچه ابو بکر روایت کرده که پیغمبر را میراث نمی‌باشد، و این امریست واضح ظاهر. و روایت کنند که عایشه و حفصه و مالک بن اوس نضری نیز روایت کردند که پیغمبر (ص) فرمود که: ما معاشر انبیائیم میراث برده نمیشویم، وقتی که عثمان والی شد عایشه گفت بعثمان که: آنچه پدر من و عمر بمن میدادند از بیت المال تو نیز بده، گفت: من در کتاب و سنت نمی‌یابم که بتو چیزی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹

باید دادن لیکن پدر تو و عمر بتو چیزی اعطا میکردند بطیب و رضای خود من بتو اعطا نمیکنم و نمیدهم، گفت: پس میراث مرا از پیغمبر چیزی بدهید، گفت: تو و مالک بن اوس نضری نیامدید و شهادت نکردید که پیغمبر را میراث نمی‌باشد و حق فاطمه را باطل ساختید، اکنون آمده و طلب میراث پیغمبر میکنی؟ من انکار نمیکنم و چیزی بتو نمی‌دهم؛ گویند که: هر گاه که عثمان بمسجد میرفت برای نماز عایشه فریاد و فغان مینمود و برمیداشت پیراهن نبی (ص) را و میگفت: او مخالفت صاحب این پیراهن میکند، و چون عثمان از او ایذا می‌یافت بالای منبر میرفت و می‌گفت این بی‌موی دشمن خداست و حق سبحانه و تعالی برای او و حفصه مثل زده در

کلام خود بز نوح و لوط آنجا فرمود که و ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ تا آنجا که وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاعِيْنَ و عایشه نیز بوی می گفت که: یا نعتل یا عدو الله تو آن کسی که رسول الله نعتل یهودی نام کرد که در یمن میبود و یک دیگر را لعن میکردند تا عایشه سوگند خورد که با او در یک شهر نباشد؛ و از آنجا بیرون رفت بجانب مکه. اما ابن اعثم که صاحب فتوح است نقل کرده که عایشه گفت: بکشید نعتل را که بکشد او را خدای که او سنت رسول الله را کهنه ساخت و هنوز جامه او کهنه نشده، و رفت بجانب مکه، و غیر او روایت کرده که چون عثمان کشته شد عایشه آمد بمدینه و با یکی از مردم آنجا ملاقات کرده از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰

أحوال و وقایع پرسید، او خبر داد که مردم اجتماع نمودند بر بیعت امیر المؤمنین علیه السلام گفت، و الله که من خون عثمان را طلب کنم، گفتند: تو خود تحریص و ترغیب مینمودی بر قتل او، گفت آن وقت که من گفتم نکشتند او را و گذاشتند تا توبه کرد و پاک شد از گناه همچو سبیکه آنگاه او را کشتند و چون خطبه حضرت فاطمه از محاسن و بدایع خطب است و ایراد نموده‌اند آن را مؤالف و مخالف اینجا نیز مذکور میگردد و مؤلف رحمه الله میفرماید که من آن را از کتاب سقیفه نقل کرده‌ام که آن کتاب تألیف أحمد بن عبد العزیز جوهریست که عمر بن شبه روایت کرده از رجال خود بچند طریق که:

چون خبر رسید بفاطمه علیها السلام که ابو بکر اصرار دارد بر منع فدک چادر بر سر مبارک گرفته با خدمه و از زنان قوم که شقه چادرش نگاه میداشتند از خانه بیرون فرمود و میرفت در راه مثل رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله تا آمد نزد ابو بکر و آنجا مهاجر و أنصار بسیار حاضر بودند، چون او را دیدند با جامه بیضا و آه و ناله او شنیدند بیکبار بگریه درآمدند، و فغان و گریه دراز

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱

کشید تا بعد از آن تسکین یافت آنگاه حضرت فاطمه فرمود که: سخنی چند دارم ابتدا بحمد الهی کرده میگویم و بعد از آن گفت:

الحمد لله على ما انعم، و له الشكر على ما ألهم؛ و الثناء بما قدم. من عموم نعم ابتداها، و سبوغ آلاء اسداها، و احسان منن اولاهها، جم عن الاحصاء عددها، و نأى عن المجازاة مزيدها، و تفاوت عن الادراك ابدها، و استتب الشكر بفضائلها، و استخذى الخلق بانزالها، و استحمد الى الخلائق باجزالها، و أمر بالندب الى أمثالها.

و اشهد ان لا اله الا الله، كلمة جعل الاخلاص تأويلها، و ضمن القلوب موصولها، و أبان فى الفكر معقولها، الممتنع من الابصار رؤيته، و من الالسن صفته، و من الاوهام الاحاطة به، ابداع الاشياء لا من شىء كان قبله، و أنشأها بلا احتذاء

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲

مثله، و سماها بغير فائدة زادته، الا اظهارا لقدرتة، و تعبدا لبريته، و اعزازا لاهل دعوتة، ثم جعل الثواب لاهل طاعته، و وضع العذاب على أهل معصيته، زيادة لعباده عن نعمته، و حياشة لهم الى جنته و أشهد أن أبى محمدا عبده و رسوله، اختاره قبل أن يجتبله، و اصطفاه قبل ان يبتعثه، و سماه قبل أن يستجيبه، اذ الخلائق بالغيب مكنونة، و بشر الاهاويل مضمونة، و بنهايا العدم مقرونة علما منه بمائل الامور، و احاطة بحوادث الدهور، و معرفة منه بمواقع المقدور، ابتعثه اتماما لعلمه، و عزيمة على امضاء حكمه، و انفاذا لمقادير حقه، فرأى صلى الله عليه و آله الامم، عابدة لاوثانها، عكفا على نيرانها، منكرة لله مع عرفانها، فأثار الله بابى صلى الله عليه و آله ظلمها، و فرج عن

القلوب بهمها، و جلا عن الابصار عمهها، ثم قبضه الله اليه قبض رأفة و اختيار؛ رغبة بمحمد صلى الله عليه و آله عن تعب هذه الدار، موضوعا عنه اعباء الاوزار، محفوقا بالملائكة الابرار، و رضوان الرب الغفار و جوار الملك الجبار،

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳

فصلى الله عليه امينه على الوحي، و خيرته من الخلق و رضيه عليه السلام، و رحمة الله و برکاته

بعد از آن فرمود که: شما بندگان خدائید حق جل و علا امر و نهی خود را جاری گردانیده در میان شما، و حمله کتاب و وحی و امناء خود را بشما فرستاده و پیغام او را ایشان بشما رسانیده‌اند، و اکنون عهد الهی و بقیه وعد و وعید نامتناهی او در میان شماست کتاب الله است که آیات بینات او در غایت ظهور است، و انکشاف سرایرش در ظهور همچو نور، و قرآن برهانی است در میان ما که ظواهر او متجلی است، و استماع او خلایق را دایمی است، و پیروی او موجب رضوان و جنان است، و عمل بمضمونش سبب نجات و راحت جاویدان، حجج الهی در او ظاهر است، و مواعظش باهر، و احکامش کافی است و بیناتش شافی، و شرایعش مکتوبست، و رخصش موهوب حق تعالی فرض گردانیده بر شما ایمان را تا پاک سازد شما را از شرک و کفر، و نماز را واجب گردانیده تا دور کند از شما کبر، و زکاة را بر شما لازم کرده تا در رزق شما بیفزاید، و روزه را بر شما فرض ساخته تا اخلاص شما بآن محکم گردد، و حج را متحتم گردانیده تا دین شما قایم و درست شود؛ و شما را بعدالت فرموده تا دل شما از غل و غش پاک گردد، و طاعت ما نظام ملت است و زین و زیب امت، جهاد عز اسلام است، و صبر معونت استیجاب انام، امر بمعروف مصلحت عامه است،

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴

و بر والدین وقایه است از سخط و غضب رب، و رعایت صله ارحام زیادتی است در عمر و افزونی است در عدد، و قصاص از برای حفظ دما است، و وفا بنذور تعریضی است از برای مغفرت، و توفیه میکائیل و موازین تعییری است از جهت بخش و نقصان، و اجتناب از قذف محصنات حجابی است از لعنت، و باز ایستادن از شرب خمور دوریست از رجس عصیان، و دوری جستن از سرقت سببی است از برای عفت، و کناره کردن از خوردن اموال ایتام و حقوق ایشان را بایشان صرف نمودن زینهار است از ظلم، و عدل در احکام ایناس است از برای رعیت و تبرا از شرک اخلاص است از برای ربوبیت؛ پس بترسید از خدای تعالی آنچه سزای ترسیدن است و اطاعت کنید او را در آنچه امر او سمت ورود یافته در آن جز این نیست که بندگان که موصوفاند بصفه علم از خدای تعالی ترسانند، و بر اعمال و اقوال خود لرزانند دیگر فرمود که: من فاطمه بنت محمدم می گویم شما را کلام محکم ظاهر، و نمیگویم سخن خطاء باطل و هر آینه آمد بشما فرستاده بحکم خدای از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه نمائید و استفاده وجود گیرید دشوار است بر او آنچه در آن برنج افتید و زحمت کشید؛ حریص است بر اسلام شما، بمؤمنان مهربان است و بخشاینده این چنین پیغمبری پدر من است نه از آن زنان شما، و برادر و ابن عمش از رجال ما است نه از رجال شما؛ آنچه رسول الله که تبلیغ رسالت و تبیین آن نمود به بیم و امید، و منحرف بود از طریق اهل شرک، و بحکم

أنا نبی بالسيف

گاه ایشان را بضر

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۵

حسام از راه کفر باز میداشت، و گاه بطریق حق بر سبیل حکمت و موعظه حسنه دعوت میفرمود، بتان را میشکست و فرقهها را میشکافت تا جمعیت اهل کفر را بهزیمت و تفرقه مبدل ساخت، و شب تیره کفر را بظهور صبح اسلام نورانی گردانید، و دین قویم را استحکام داد؛ و گنگ ساخت شیاطین روی زمین را، و کلمه اخلاص را در میان شما ظاهر گردانید و بشما فهمانید؛ با اهل بیت خود بود و اهل بیت از وی جدا نبودند، آن اهل بیتهی که حق تعالی رجس کفر و گناه از ایشان برده و پاک و مطهر گردانیده و شما بر کنار بی اعتبار دوزخ بودید، شما را از آن خلاصی داد و رهانید، و کفر و فجره شما را زهراب هلاک چشانید، و دشمنان را ذلیل و عاجز ساخت، و از حوالی شما دور انداخت؛ و شما را رهانید از دست فارسان عرب و اجلاف ایشان که آتش فتنه و حرب می افروختند، و خرمن عمر شما را میسوختند،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۶

بضرب شمشیر آن فتنه را فرو نشانید، و آنها را بآتش سوزان رسانید، و شما اکنون بسعی و کوشش او بدولت اسلام رسیدید، و برفاهیت وسعت عیش و جمعیت زندگانی می‌کنید در مهد امن و امان نشسته، و در جمیع فتنه‌ها بر خود بسته، بآرام دل و فروغ خاطر نشستاید، چون حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را بجوار رحمت خود برد و اتمام فرمود بر او آنچه وعده کرده بود، بعد از آن عداوت و کینه دشمن کینه‌جوی ظاهر شد، و ساکت ناطق گشت، و چادر اسلام کهنه شد، و آنکه در کنج خمول و گم نامی بود در منصف ظهور و شناسائی نشست، و آنکه راه حلقش گرفته بود اکنون مثل فحل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۷

جانور حنجره خود را حرکت داده صوت و آواز برداشت و بعرضه کفر شتافت، شیطان در سر بی‌مغز او ندای خلاف رسانید، و سررشته‌اش بحلاف و نفاق کشانید، عهد نزدیک است، و میدان سخن وسیع است، و جراحت هنوزاند مال نیافته، شما داغ نهادید غیر شتران خود را؛ و ایشان را ورود داده‌اید بشری و آبخواری که نه از آن شماست، و شما بشتاب این کردید بزعم خوف فتنه، بدان که ایشان بفته افتاده‌اند که ظهور نفاق ایشان است، و بدرستی که اسباب نزول دوزخ فراگیرنده است و احاطه‌کننده بناگرویدگان؛ پس چه دور است از شما و چیست حال شما و از کجا صرف می‌کنید کتاب الهی بزرگست و عزیز آنچه هست در او درج است بوجه ظهور بآن که فرایض او قایم است، و دلائل او واضح است، و شرایع او لامع است، و زواجر او طالع است، و أوامر او لایح است، اما بد است از برای ظالمان بدلی از خداوند و هر که طلبد جز دین اسلام دین دیگر را پس پذیرفته نشود آن دین از او و او بواسطه ترک اسلام در آخرت از زیان کاران باشد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۸

بعد از آن فرمود که زعم شما آنست که مرا ارث نیست از پدر خود، شما بعمد ترک کتاب الهی کردید، و آن را بر پس پشت خود انداختید حال آنکه قول حق جل و علاست که وَ وِرْثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ خَبَرَ مِیْدهد از زکریا و یحیی که رَبِّ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا. و دیگر فرمود يُوصِيكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خَطِّ الْأُنثِيَيْنِ.

زعم شما آنست که مرا حظی نیست از پدر خود آیا حکمی که حق تعالی فرموده در آیتی پدر من آن را از قرآن بیرون کرده یا می‌گوئید که اهل دو ملت از یک دیگر میراث نمیبرند، یا شما داناترید بخصوص قرآن و عموم آن از پدر من (ص)، آیا حکم جاهلیت می‌طلبند و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت حکم برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین و میدانند که أحسن أحكام حکم اوست.

ای معاشر مسلمانان آیا میراثی که حق تعالی تعیین فرموده باشد تو از پدر خود میراث بری و من نبرم، شما بد چیزی را مرتکب شده‌اید و اتیان بامر زشت نموده‌اید، زمام اختیار این را محکم نگاه دارید تا روزی که مردم محشور گردند؛ خوشا آن روز که حاکم خدای تعالی باشد، و کفیل محمد،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۹

و وعده ما و شما بقیامت است که آن قرارگاهی است از برای هر چیز زود باشد که بدانید آن کس را که عذاب الهی بر وی نازل گردد و او را رسوا سازد و در آن عذاب باشد همیشه.

آنگاه متوجه قبر پدر بزرگوار شد، و بقول هند بنت ائاثه تمثیل فرمود و آن اینست:

قد کان بعدک انباء و هنبثه لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب

انا فقدناک فقد الارض وابلها و اختل قومک لما غبت و انقلبوا

یعنی بدرستی که روی نمود بعد از تو اخبار بی‌موقع بسیار و اختلاط اقوال و امور شداید بی‌شمار اگر تو حاضر می‌بودی آن را بسیار نمی‌شد خطب و کار باینجا نمی‌رسید، بدرستی که نیاافتن ترا ما همچو نیاافتن زمین است باران بزرگ قطرات خود را؛ و اختلال نمودند قوم تو در امور دین چون تو غایب شدی و بازگشتند بطریق اصلی خود؛ بعد از اینها فغان از نهاد مردم برآمد و چشمها از چشمها روان شد آنگاه فرمود بمسجد انصار و گفت:

ای معشر بقیه و ای عماد ملت، و ای حصن اسلام این چه فترتست در حق من، و این چه ستم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۰

است بر من آیا چون رسول الله (ص) که بعالم آخرت فرمود امر دین آخر شد؟ نه چنین است این کاریست بزرگ که شما پیش گرفته‌اید و راتق فاتق آن گشته‌اید، و آن را سهل انگاشته‌اید، روی زمین از این ظلمت گرفته؛ و کوههای بلند پست شده، و آمان از میان برخاسته، و دلها از این کاسته؛ و حقوق ضایع شده و امور دین تباه گشته، آیا اگر بر انبیا و رسل أجل حلول کند دین ضایع ماند و باز کردند بکیش اصلی خود و این آیت را خواند که وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أُو فَاِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ یعنی نیست محمد مگر فرستاده از پیش من بدرستی که بگذشته‌اند پیش از وی فرستادگان، آیا اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته گردد بازمی‌گردید شما بر پاشنه‌های خود، یعنی مرتد می‌شوید و از دین برمی‌گردید، و هر که برگردد به پیش بان که مرتد شود پس زیان نرساند بر آن برگشتن خود خدای را چیزی، بلکه ضرر آن بوی عاید گردد، و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی مر سپاس دارندگان را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۱

بعد از این سخنان فرمود که گوش را تاب شنیدن آن نیست که بغایت متضرر شده بود و رنجیده خاطر گشته.

[فرمایش آن حضرت با زنان مهاجرین و انصار]

و مرویست که چون وفات حضرت فاطمه نزدیک شد حضرت امیر المؤمنین را طلب فرموده گفت آیا انفاذ وصیت من می کنی و عهد مرا بجای می آری که من غیر از تو کسی ندارم؟ فرمود: بلی یا بنت رسول الله گفت: وقتی که من وفات یابم مرا بشب دفن کن و اعلام مکن ابو بکر و عمر را که بجزایزه من حاضر شوند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۲

چون وجع بر او مشتد گشت و بیماری روی در تزايد نهاد زنان مهاجر و انصار نزد وی جمع گشته گفتند: یا بنت رسول الله امشب حال تو چون گذشت؟

فرمود که: آنچنان گذشت که من کاره بودم و ناخواهنده دنیای شما را؛ و دشمن یافتم مردم شما را، آنچه ایشان اندوخته‌اند و پیش فرستاده غضب الهی بر ایشان ورود خواهد یافت، و عذاب ایشان بخلود خواهد کشید: لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۳

آورده‌اند که ابو بصیر سؤال کرد از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) که چرا وقتی که امیر المؤمنین (ع) والی شد فدک را از متغلبه أخذ نفرمود و بدان علت گذاشت؟ جواب فرمود که ظالم و مظلومه هر دو ملاقی مجازات الهی شده بودند؛ و هر یک بر قدر استحقاق نیک و بد خود جزا یافته، آن حضرت نخواست که استرجاع فرماید بچیزی که حق تعالی غاصب را عقاب نموده و مغضوبه را ثواب کرامت فرموده. و دیگر آنکه رأی امیر المؤمنین (ع) در ترک فدک اقتدا بر رسول الله بود (ص) که چون رسول الله از مکه بیرون فرمود عقیل خانه او را فروخت بعد از فتح مکه بعضی گفتند یا رسول الله چرا بخانه خود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۴

رجوع نمی کنی؟ فرمود که: آیا عقیل خانه برای من گذاشته که من بآن رجوع کنم و از آن ابا فرموده گفت که: ما اهل بیتیم که رجوع نمی کنیم در راه خدای تعالی بچیزی که از ما اخذ کردند. ۴

[عمر بن عبد العزیز فدک را به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سهم خمس را به بنی هاشم برگرداند]

و مرویست که چون عمر بن عبد العزیز والی شد گفت: ای مردمان من رد می کنم بر شما مظالم شما را، او اول آنچه که در دست منست فدک است که آن را بر ولد رسول الله و ولد علی بن ابی طالب (ع) باز می گردانم و اول کسی که فدک را رد کرد او بود. و روایت چنان است که آن را با غلات مدت ولایت خود رد کرد بر ایشان؛ بعضی گفتند او را که این کار که تو کردی عقابی است و نعمتی بر ابو بکر و عمر، و طعنی است بر ایشان و نسبت دادن ایشان بظلم و غضب و در این وقت بسیاری از قریش و مشایخ اهل شام از علماء بد نهاد نزد او بودند عمر بن عبد العزیز گفت که نزد من بصحت رسیده و بر شما نیز معلوم است که فاطمه زهرا (ع) دختر رسول الله بود (ص) که دعوی فدک نمود و درید و تصرف او بود، و او از این قبیل نبود که بر رسول الله دروغ بندد؛ با وجود شهادت امیر المؤمنین و ام ایمن و ام سلمه، و فاطمه نزد من صادق است در آنچه دعوی نموده و اگر چه اقامت بینه هم نکند، چه او بهترین زنان اهل بهشت است و امروز

من آن را رد می‌کنم بر ورثه او و باین تقرب می‌جویم بر رسول الله، و امیدوارم که فاطمه و حسن و حسین شفیع من باشند در روز قیامت، و اگر من می‌بودم بجای ابو بکر که حضرت فاطمه این دعوی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۵

کرد تصدیق می‌نمودم بر آن دعوی، بعد از آن فدک را تسلیم محمد بن علی الباقر و عبد الله بن حسن (ع) نمود. و گویند که هفتاد خروار زر سرخ و سفید از مال خمس بر ایشان رد کرد و همچنین آنچه حق بنی فاطمه و بنی هاشم بود که در زمان ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و عبد الملک حیات کرده بودند و بایشان نرسانیده بر ایشان بازگردانید، و بنی هاشم در آن سالها غنی شدند و احوال ایشان خوب شد، و مأمون و معتصم و واثق نیز بر ایشان مسلم داشتند و گفتند که مأمون از ما أعلم است آنچه او امضاء آن نموده ما نیز می‌نمائیم، اما چون متوکل والی شد فدک را دیگر از ایشان گرفته بر سیل اقطاع بحرمله حجام داد، و بعد از او بفلان نازیاری از اهل طبرستان مسلم داشت، و رد کرد دیگر آن را معتضد، و مکتفی آن را حیات کرد؛ و گویند که مقتدر رد کرد بر ایشان.

شریک گوید: که واجب بود بر ابو بکر که با فاطمه زهرا بموجب شرع عمل کند: و أقل آنچه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۶

بر او واجب بود آن بود که او را بر آن دعوی سوگند دهند که آن را رسول الله (ص) در حال حیات خود بوی آرزانی داشته، زیرا که امیر المؤمنین (ع) و ام ایمن بر آن شهادت داده بودند، و ربع شهادت باقی بود پس رد او بعد از دو شاهد وجهی نداشت، پس او را تصدیق حضرت فاطمه بایست کرد یا سوگند داد او را و حکم از برای او کرد شریک می‌گوید که خدای تعالی مستعان است در مثل این امور او متحمل جهل شده یا مرتکب عمد. حسن بن علی الوشا گوید که: من سؤال کردم از امام علی بن موسی الرضا (ع) که آیا رسول الله (ص) دیگر چیزی غیر فدک از اموال گذاشته بود؟ فرمود که: در مدینه حیطانی گذاشته بود و شش اسب، و سه ناقه که عضا و صهبا و دیباج است، و دو استر که شهب و دلدل است، و یک حمار که یعفور است، و دو گوسفند شیردار، و چهل ناقه با شیر، و یک شمشیر که ذو الفقار است؛ و یک زره که ذات الفصول است، و یک عمامه که سحاب است و دو برد یمانی، و یک خاتم که فاصل است، و یک قضیب که ممشوقست، و زیر اندازی از لیف، و دو عبائی قطنانی، و یک بالشی که از پوست، و اینها را بفاطمه (ع) داد غیر زره و شمشیر و عمامه و خاتم که بأمیر المؤمنین (ع) تفویض فرمود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۷

[گفتگوی آن حضرت با پیامبر هنگام مرگ]

روایت می‌کند زهری از علی بن حسین (ع) که علی بن ابی طالب (ع) گفت مر فاطمه را (ع) که هیچ پرسیدی از پدر بزرگوار که کجا ملاقات خواهی کرد در روز قیامت با وی؟ گفت: بلی، آن حضرت فرمود که: مرا طلب کن نزد حوض کوثر، گفتم اگر آنجا ترا نیابم؟ فرمود که: در ظل عرش پروردگار مرا طلب نمای که غیر من در ظل عرش نخواهد بود، آنگاه دیگر فاطمه گفت که: ای پدر بزرگوار اهل دنیا در آن روز برهنه خواهند بود؟ فرمود که: بلی ای دختر من، گفتم: من هم برهنه باشم؟ فرمود که: نعم تو هم برهنه باشی لیکن کسی بکسی التفات نکند؛ فاطمه می‌گوید که گفتم؛ و اسواتاه در آن روز از خدای عز و جل، من بیرون نیامدم تا رسول الله گفت بمن که: جبرئیل که روح الامین است بر من نازل شد و گفت مرا که: ای محمد بخوان فاطمه را و اعلام کن که چون او از خدای تعالی شرم داشت پس

خدای تعالی نیز از وی شرم داشته وعده فرمود که بپوشاند او را در قیامت دو حله که هر دو از نور باشد، امیر المؤمنین فرمود که چرا از ابن عم خود از پدرت چیزی نپرسیدی؟ گفت:

پرسیدم فرمود که: علی (ع) نزد حق تعالی از آن گرامی تر است که برهنه باشد در روز قیامت. و قریب باین حدیث ابن عباس نیز روایت کرده که فاطمه زهرا گفت مر پیغمبر را (ص) در وقت سكرات موت كه: ای پدر بزرگوار من بی تو صبر ندارم ساعتی در دنیا پس كجا خواهد بود فردا میعاد ما؟ فرمود كه: اول از اهل من تو خواهی بود كه بمن ملحق شوی، و میعاد بر پل صراط است كه بر جهنم كشیده شده است گفت: ای پدر خدای تعالی حرام نكرده چشم و گوش ترا بر آتش؟ فرمود كه: بلی و لیكن من آنجا می ایستم تا امت من بگذرد، گفت: اگر ترا آنجا نبینم؟ فرمود كه: در

كشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۸

قنطره هفتم از قناطر دوزخ كه داد مظلومان از ظالم بستانم، گفت: اگر آنجا نبینم؟ فرمود كه:

به‌بینی مرا در مقام شفاعت كه آنجا شفاعت امت كنم، گفت: اگر آنجا نبینم؟ فرمود كه: مرا به‌بینی نزد میزان كه من آنجا در خواست امت كنم از خدای تعالی جهت خلاصی از آتش دوزخ، گفت: اگر نبینم آنجا؟ فرمود كه: به‌بینی مرا نزد حوض كه عرض او ما بین ایله است تا صنعا بر حوض من هزار پسر باشند با هزار جام مثل لؤلؤ منظوم و همچو بیض مكنون هر كه از آن شربتی بیاشامد بعد از آن هرگز تشنه نشود، لا یزال بفاطمه راز میفرمود تا روح از جسد مبارکش پرواز نمود (ص). روایت كند جابر انصاری كه در وقت سكرات موت فاطمه رفت نزد رسول الله (ص) و بر رویش افتاد و بسیار گریست، آن حضرت بخود آمده چشم گشود و فرمود كه: ای دختر بعد از من تو مظلومه و مستضعفه خواهی بود، كسی كه تو را بیازارد مرا آزرده، و كسی كه بر تو خشم گیرد بر من خشم گرفته، و كسی كه ترا شاد كند مرا شاد كرده، و كسی كه بتو نيكویی كند بمن نيكویی كرده، و كسی كه بر تو جفا كند بمن جفا كرده، و كسی كه بتو پیوسته بمن پیوسته و كسی كه از تو بریده از من بریده، و كسی كه بتو انصاف داده بمن انصاف داده، و كسی كه بر تو ظلم كند بمن ظلم كرده، زیرا كه تو از منی و من از تو، و تو پاره از منی، و تو روح منی كه در میان هر دو پهلوی منست، بعد از آن فرمود كه من شكایت خواهم برد پیش خدای تعالی از ظالمانی كه بر تو ظلم كردند از امت من.

بعد از آن امام حسن و امام حسین درآمدند، و خود را بر روی آن حضرت انداختند، و گریه

كشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۵۹

و فغان برداشتند و می‌گفتند: جانهای ما فدای تو باد یا رسول الله، پس علی (ع) رفت كه ایشان را از آن حضرت دور كند سر برداشته فرمود كه: ای علی بگذار ایشان را كه ببینند مرا و من ببویم ایشان را، و ایشان از من توشه بگیرند و من از ایشان كه ایشان بعد از من مقتول گردند بظلم و عدوان، پس لعنت خدای بر كسی كه ایشان را بقتل آورد، بعد از آن فرمود كه: ای علی تو بعد از من مظلوم خواهی بود، و من خصم خواهم بود كسی را كه خصم تو بوده در روز قیامت.

ذكر حال فاطمه زهرا بعد از رسول الله (ص) و وصیت و وفاتش صلوات الله علیها

مرویست از امام محمد باقر (ع) كه او فرمود كه: فاطمه زهرا بعد از رسول الله كسی او را خندان ندید تا رحلت فرمود. و از ابی عبد الله (ع) مرویست كه گریه‌كنندگان پنج كس بودند: آدم، و یعقوب، و یوسف و فاطمه بنت محمد، و علی بن حسین (ع).

و اما آدم بر فراق بهشت چندان گریست که بر رخسارش دو جوی ظاهر شد که بر مثال دو رودخانه آب از آن روان بود.

اما یعقوب در فراق یوسف چندان گریه کرد که نور بصرش زایل گشت تا غایتی که گفتند او را تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۶۰

یعنی بخدا که همیشه باشی با ناله و زاری که یاد کنی یوسف را تا وقتی که بیمار شوی و مشرف بر موت گردی یا باشی از جمله هلاک‌شدگان.

و اما یوسف در زندان چندان می‌گریست بر یعقوب که اهل زندان تمام بتنگ آمدند و گفتند که: بروز گریه کن و بشب خاموش باش؛ و یا بشب گریه کن و بروز خاموش باش تا ما را راحتی باشد، و مصالحه کرد ایشان را بیکی از این دو.

و اما فاطمه بر مصیبت رسول الله بی‌حد و حساب می‌گریست چنانچه اهل مدینه متاذی شدند، و میگفتند از بسیاری گریه تو ما بتنگ آئیم و او بیرون میفرمود از آن بمقابر شهدا و در آن صحرا چندان که میتوانست می‌گریست و باز بمدینه مراجعت میکرد.

و اما علی بن حسین بعد از واقعه امام حسین بیست سال یا چهل سال گریست و هرگز طعامی پیش وی نیاوردند تا تر نکرد از آب چشم تا غایتی که او را مولای بود میگفت که: جان من فدای تو باد من میترسم بر تو که بباشی از جاهلان در جواب میفرمود که إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

یعنی جز این نیست که شکایت خویش و غم و اندوه خود را عرض میکنم بخدای تعالی نه بشما و من می‌دانم از الهام الهی چیزی را که شما نمی‌دانید، من هرگز یاد نکردم مقتل بنی فاطمه را که قطرات از چشم من روان نگردد. مناقب فاطمه زهرا (ع) در کثرت از عدد نجوم سماوات بیشتر است، و در ظهور از آفتاب نیم روز اظهر.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۶۱

[یادکرد بیماری و وصیت و وفات آن حضرت]

روایت کند ابو جعفر (ع) که کتابی را از کتاب‌دان بیرون آورد در آن وصیت فاطمه (ع) نوشته بود که:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این آنست که وصیت کرده فاطمه بنت محمد (ص) بحوايط سبعة خود بعلی بن ابی طالب، و بعد از او بحسن بن علی؛ و بعد از او بحسین بن علی، و بعد از او به بزرگان اولاد من (ع) بشهادت مقداد بن اسود، و زبیر بن عوام و آن را علی بن ابی طالب نوشته بود (ع) و اسماء بنت عمیس روایت کند که فاطمه (ع) وصیت کرد بمن که او را بعد از وفات دیگری غسل ندهد مگر من و امیر المؤمنین (ع) و من و آن حضرت او را غسل دادیم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۶۲

و گویند که فاطمه (ع) گفت مرا اسماء بنت عمیس را وقتی که وضو ساخته بود از برای نماز که: طلب مرا بیار که بآن تطیب کنم، و جامه مرا بیار که در آن نماز میگذارم، بعد از آن وضو گرفته سر نهاد ببالین و فرمود که: ای اسما بنشین بر بالین من چون وقت نماز آید مرا برخیزان اگر برخاستم فیها، و الا بفرست و امیر المؤمنین را طلب کن، چون وقت نماز در آمد گفت الصلاة ای دختر رسول الله دید

که روح اقدسش بعالم بالا پرواز نموده آنگاه در پی امیر المؤمنین فرستاده آمد گفتند حضرت فاطمه رحلت نمود؛ فرمود: کی بود؟ گفت: این زمان که بطلب تو فرستادم، پس امر کرد اسما را بغسل او، و امر فرمود حسن و حسین را ببردن آب و در شب او را دفن کردند، و قبر اطهرش هموار ساختند گفتند که چرا چنین کردید؟ امیر المؤمنین فرمود که: او چنین گفته بود. و روایت کنند که حضرت فاطمه بعد از پدر بزرگوار چهل روز زنده بود، چون وفاتش نزدیک شد گفت اَسْمَاء بنت عمیس را که: جبرئیل (ع) در وقت وفات رسول الله آمد و چهل درهم کافور از بهشت آورد، و آن حضرت آن را سه قسم ساخته قسمی از برای خود تعیین فرمود، و قسمی دیگر از برای امیر المؤمنین (ع)، و قسمی دیگر از برای من، پس ای اسما بیار نزد من بقیه حنوط والد را که در فلان موضع نهاده و در زیر بالین من بگذار، من رفتم آوردم و نهادم، و بعد از آن جامه را بر روی مبارک خود کشید، و فرمود که: ای اسما اندک زمانی انتظار بکش و مرا آواز کن اگر جواب دادم فبها و الا بدان که به پیش پدر خود رفته‌ام، آنگاه بفرموده اندک زمانی انتظار کشیده آواز کرد جواب نشنید، دانست که بعالم آخرت انتقال فرموده فغان برداشت و میگفت:

یا بنت محمد المصطفی یا بنت اکرم من حملته النسا یا بنت خیر من وطی الحصا یا بنت من کان من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۶۳

ربه قاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ هیچ جواب نیامد جامه را از روی مبارکش برداشت دید از دنیا مفارقت کرده بود، بایستاد و بوسه بر روی و فرق مبارکش می‌داد، و می‌گفت: ای فاطمه چون به پیش پدر بزرگوار رسی بر او سلام برسان از اسماء بنت عمیس.

نقل است در این اثنا امام حسن و امام حسین از در درآمدند و گفتند ای اسما هرگز مادر ما در این ساعت خواب نمی‌کرد؟ گفت: یا بنی رسول الله مادر شما در خواب نیست دنیا را بدرود کرده، امام حسن (ع) بر روی وی افتاد و بوسه بر سر و رویش می‌داد و می‌گفت: ای مادر مهربان بمن سخن کن پیش از آنکه روح از بدن من مفارقت کند، و امام حسین آمده پای مبارکش می‌بوسید و می‌گفت ای مادر نازنین منم پسر تو حسین سخن گوی بمن پیش از آنکه دل من پاره شود و مرگ مرا دریابد.

اسما گفت بایشان که ای پسران رسول الله بروید و پدر بزرگوار را از موت مادر اخبار کنید ایشان بیرون آمدند تا نزدیک مسجد و با آواز بلند می‌گریستند جمیع صحابه بشتاب پیش آمدند و گفتند: ای پسران رسول الله چه چیز می‌گریاند شما را حق تعالی نگریاند چشمهای شما را؟ شاید که نظر شما بر مرقد منور جد بزرگوار شما (ص) افتاده باشند و گریه دست داده باشد از جهت شوق شما بآن حضرت گفتند: گریه ما از برای آنست که مادر ما فاطمه زهرا بسرای سرور انتقال فرمود، امیر المؤمنین (ع) این خبر شنیده از مسجد بیرون آمده و بر روی وی افتاد و می‌گفت: درد دل خود را بکه گویم، و قرار و آرام از که جویم، بتو بود قرار و آرام من، بعد از تو بکه خود را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۶۴

تسلی کنم، و درد دل خود گویم بعد از آن این را فرمود:

لکل اجتماع من خلیین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل

یعنی هر اجتماع را از میان دو دوست جدائی هست و هر نوع مصیبتی که باشد نزد فراق اندکست، و بدرستی که نایافتن من فاطمه را بعد از احمد (ص) دلیلیست بر آنکه دایم نمی باید دوست.

بعد از آن امیر المؤمنین (ع) فرمود که ای اسما غسل ده او را بآب سدر و کافور و آب قراح و کفن کن، آنگاه او را غسل داده با حنوط و کفن کرده بر وی نماز گزارند و در شب در بقیع دفن کردند و وفات آن حضرت بعد از عصر بود. ابن بابویه رحمه الله این خبر را چنین آورده اما می گوید که نزد من صحیح آنست که او را در خانه خود دفن کردند، چون بنی امیه مسجد را زیاده ساختند آن داخل شد در مسجد. و مؤلف رحمه الله می فرماید که ظاهر و مشهور آنست که مردم و ارباب تواریخ و سیر نقل کرده اند که حضرت فاطمه را در بقیع دفن کرده اند چنانچه سمت ذکر یافت. و روایت کند سلمی ام بنی رافع که من نزد فاطمه (ص) بودم در مرضی که در آن وفات یافت بعضی از آن روزها که مرضش سبک تر بود امیر المؤمنین (ع) بهمم و حاجتی که داشت رفت، چون دید که او در آن روز بهتر است از پیشتر بعد از آن فاطمه (ع) امر فرمود که یا امه الله از برای من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۶۵

آبی بیار تا غسل کنم، من رفتم و آوردم، غسلی فرمود که بهتر از آن ندیده بودم، بعد از آن گفت جامه مرا بیار، آوردم، پس پوشید بازگفت که: مرا بر فراش بخشبان بر وجهی که روی من بقبله باشد، آنچنان کردم فرمود که: باز پرداختم از خود اکنون جامه را از تن من بردار که جان را بحق تسلیم کردم، بعد از آن دست راست خود را در زیر سر نهاد و روی بقبله کرده درگذشت، در آن اثنا امیر المؤمنین (ع) آمد که ما فریاد و فغان میکردیم حال را از ما پرسیده من گفتم کیفیت حال را فرمود که: پس در این هنگام کشف جامه اش نباید کرد پس برداشتند او را با جامه اش دفن کردند. مؤلف رحمه الله میفرماید که: این حدیث را ابن بابویه رحمه الله روایت کرده بر این وجه که ملاحظه کردی، و أحمد بن حنبل نیز در مسند خود باین طریق روایت میکند مرفوع بام سلمی که او روایت کرده این چنین با وجود اتفاق شیعی و سنی در این حدیث که او خود را غسل داد و فرمود که:

جامه اش آوردند و خود را در آن پیچید و گفت: این جامه را از من بردارند و مرا چنین دفن کنند که من خود غسل خود کردم.

حکم بر خلاف ابن امری عجیب است زیرا که فقهای طریقین تجویز نکرده اند دفن را مکر بعد از غسل مگر در چند موضع که این از آن موضع نیست که این حدیث را روایت کرده اند، و معلل نساخته اند، و مسأله فقهیه آن را ذکر نکرده اند، و تنبیه ننموده اند بر جواز و منع آن، و شاید

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۶۶

که این امر از خصائص حضرت فاطمه (ع) باشد و استدلال کرده اند فقها بر جواز آنکه مرد تغسیل زوجه خود می تواند کرد، زیرا که امیر المؤمنین (ع) غسل فاطمه (ع) فرموده چنانچه مشهور است. و ابن بابویه روایت کرده مرفوع به حسن بن علی (ع) که امیر المؤمنین غسل فرموده فاطمه را علیهما السلام. و مرویست از امیر المؤمنین که بر فاطمه نماز گذارد به پنج تکبیر و در شب دفن فرمود. دولابی در کتاب ذریه الطاهره آورده که فاطمه بعد از پیغمبر (ص) سه ماه زنده بود، و ابن شهاب و زهری گویند شش ماه، و از عایشه نیز مثل این روایت کرده اند، و از عروه بن زبیر هم مثل این. و روایت کنند از ابی جعفر محمد بن علی (ع) که حضرت فاطمه بعد از پیغمبر چهل و پنج روز لبث فرمود و در سال یازدهم از هجرت وفات نمود، و ابن قتیبه در معارف صد روز گفته، و گفته اند که وفاتش در سال یازدهم

بود در شب سه شنبه سیم رمضان و در آن وقت بیست و نه ساله بود یا مانند آن. و گویند یک روزی عباس رفت نزد علی و فاطمه علیهما السلام، و ایشان هر یک میگفتند که من در سال بزرگترم از تو، عباس گفت: یا علی تو متولد شدی پیش از آنکه قریش بناء خانه کعبه کنند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۶۷

بچند سال و فاطمه متولد شد در آن سال که قریش بنای خانه کعبه میکردند و رسول الله (ص) سی و پنج ساله بود، و ولادت فاطمه پیش از نبوت بود به پنج سال. از اسماء بنت عمیس مروی است که فاطمه بنت محمد صلوات الله علیهما بوی گفت که: مرا بد می آید از آنچه می کنند در حالت دفن که جامه بر ایشان می پوشانند بی نعش و صفت فرمود بر آن وجهی که دیده بود، اسما گفت: یا بنت رسول الله من دیده ام در زمین حبشه که این چنین نعشی می تراشند و میت را در او می نهند و جامه بر او می پوشند، بعد از آن فرستاد و جریده چند از درخت تر خرما آوردند و آن نوع که اسما دیده بود ترتیب دادند، فاطمه فرمود که: این خوبست و جمیل معلوم نمی شود مرد از زن، آنگاه فاطمه فرمود که: چون مرا قضیه برسد تو مرا غسل کن و هیچ کس را پیش من مگذار، چون آن حضرت رحلت فرمود عایشه آمد که در آید اسما مانع شده نگذاشت؛ او باز گشته به ابو بکر گفت که این خثعمیه حائل شد میان من و دختر رسول الله و مرا آنجا نگذاشت، و رفته و چیزی ساخته برای او مثل هودج عروس، بعد از آن ابو بکر آمد بر در خانه و گفت: ای اسما چه حالست ترا که منع میکنی ازواج نبی را از نزد دخترش و مثل هودج عروس برای او پیدا کرده؟

اسما گفت ابو بکر را که: فاطمه مرا امر فرموده که کسی را نگذارم که در آید به پیش او، و او در حالت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۶۸

زندگی فرموده که من آن را از جهت او ترتیب کردم ابو بکر گفت: پس بکن آنچه او فرموده ترا و او از آنجا بازگشت، و امیر المؤمنین (ع) و اسما او را غسل دادند. و دولاپی در حدیث غسل آورده که او پیش از وفات غسل فرمود و او را بآن دفن کردند و کشف جامه نمودند چنانچه سمت ذکر یافت. و غیر از این روایت کرده اند که ابو بکر و عمر اظهار رنجش میکردند که ایشان را بنماز فاطمه و دفن حضرت امیر اعلام نفرموده، آن حضرت عذر میگفت که: وصیت چنین کرده بموجب وصیت عمل کردیم و بر آن سوگند یاد فرمود، ایشان تصدیق کردند و عذر پذیرفتند.

[گفتار علی علیه السلام هنگام دفن آن حضرت]

و امیر المؤمنین (ع) در وقت دفن فاطمه مناجات و راز می گفت نزد قبر پیغمبر (ص) که:

سلام و درود بر تو یا رسول الله از من و از دختر نیک اختر تو که فرود آمده در جوار تو و بسرعت شتافته به پیش تو، کم شده صبر من از فراق صفیه و برگزیده تو، و پوست بدن من تنگ گشته، فرقت و مصیبت تو بر ما عظیم بود این نیز بر آن افزود، و ساده کردم و فرش گستردم قبر ترا بملحوده (که دختر برگزیده تست کذا فی النسختین و گشاده گردانید نفس نفیس تو میان نحر و سینه مرا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و دبعه را بتو بازگردانیدم، و رهینه را بتو تسلیم کردم، اما حزن من همیشه خواهد بود، و بیخوابی من پیوسته تا اختیار فرماید حق تعالی از برای من خانه که تو آنجا مقیم گشته، و زود باشد که اخبار کند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۶۹

ترا دخترت از حالات اینجا از او استفسار فرمای و استخبار نمای که هنوز عهد دراز نشده، و ذکر کهنه نگشته، و السلام علیکما سلام تودیع نه سلام بی رغبت و نه سلام ملالت، چه من بازمی گردم نه از ملالت و اگر اقامت کنم نه از سوء ظن است بآنچه وعده فرموده حق تعالی صابران را.

و مؤلف رحمه الله میفرماید که بسیاری از کلام فاطمه (ع) ورود یافته در مرض موت که دلالت وافیه دارد بر شدت حزن و تألم و فرط شکایت آن حضرت از ظلمی که بر او رفته و منع حقی که از او کرده اند، من از آن اعراض کردم و آن را نیاوردم، زیرا که غرض از این کتاب نعت مناقب و مزایای ایشانست، و تنبیه غافل از موالات ایشان که ایشان را تنبیهی شود، و ولاء ایشان را بجان به پذیرند، و وصف آن صفاتی که حق سبحانه و تعالی تخصیص فرموده ایشان را بآن از فضائل و مناقبی که در غیر ایشان یافت نمی شود، و اما ذکر غیر، و بحث از شر و خیر بواسطه طول در عرض این کتاب نمی گنجد، و آن حواله بروز حساب است و اِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۰

و از محمد بن حنفیه روایتست که شنیدم از امیر المؤمنین (ع) که میفرمود که: یک روزی رفتم بمنزل خود دیدم که رسول الله (ص) نشسته و امام حسن بر یمین و امام حسین بر یسار و فاطمه صلوات الله علیهم در پیش آن حضرت نشسته اند و میفرماید که: ای حسن و حسین شما دو کفه میزانیید. و فاطمه زبان او است و تعادل گفتین نمی باشد مگر بزبان، و زبان قائم نمی شود مگر بگفتان، شمائید دو امام و مر مادر شما را هست شفاعت در روز قیامت، بعد از آن ملتفت شد بسوی من و فرمود که: یا ابا الحسن تو توفیه اجور مؤمنان کنی حق ایشان را بایشان برسانی، و تقسیم کنی بهشت را در میان ایشان و ایشان شیعه تو باشند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۱

ذکر خدیجه بنت خویلد مادر فاطمه زهرا صلوات الله علیهما

مؤلف رحمه الله میفرماید که: آنچه ذکر میکنم بر وجه امکان از مناقب فاطمه زهرا (ع) نمیرسد بدرجه استقصا، چه مناقب او بیشتر است از آنکه برسد بحد عد و احصا، پس شروع میکنم در ذکر شیء از فضائل مادر بزرگوارش تا معلوم شود که شرف و مرتبت از جمیع جهات او را احاطه نموده، و مجد و بزرگی بر وی اراده کرده و هر چه ذاکر ذکر کند از فضائل هنوز قدر او از آن زیاده است، و آنچه در عقل و وهم ننگند از اجر و ثواب از برای ایشان آماده است. احمد بن حنبل نقل میکند در مسند از عبد الله بن جعفر که روایت کرده از علی بن ابی طالب (ع) که آن حضرت روایت کرد که رسول الله (ع) فرمود که: بهترین زنان دنیا خدیجه است، و مریم بنت عمران. و ابن عباس روایت کرده که اول کسی که با رسول الله (ص) نماز کرد بعد از خدیجه علی بن ابی طالب بود (ع)، و احادیث که در باب تقدم اسلام و خیریت او است سابقا سمت ذکر یافت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۲

ابو هریره روایت کند که یک روزی جبرئیل (ع) آمد بر پیغمبر (ص) و گفت: اینک خدیجه می آید و با او ظرفی هست سر پوشیده که در او نان خورش هست یا طعام یا شراب وقتی که بیاید او را سلام حق برسان و از من نیز و بشارت ده او را بخانه در بهشت از قصب که در او نه رنج باشد و نه تعب، از شریک سؤال کردند از قصب که چه چیز است؟ گفت: ذهب است، و جوهری گوید که انبوهاست از جوهر، و غیر او گوید که: لؤلؤ است، و صاحب نهاییه گوید که: قصب لؤلؤ مجوف واسع است مثل قصر بزرگ در این حدیث. و روایت کنند که پیر

زنی آمد نزد رسول الله (ص) آن حضرت او را لطف بسیار فرمود، چون بیرون رفت عایشه از او پرسید که چه کس بود؟ فرمود که: این زنی است که در زمان خدیجه به پیش ما می آمد، و بدرستی که حسن عهد از ایمانست. و از امیر المؤمنین (ع) مرویست که یک روزی رسول الله (ص) یاد فرمود خدیجه را در پیش زنان خود و گریست عایشه گفت: چرا باید گریست بر پیر زن سرخی از پیر زنان بنی اسد، آن حضرت فرمود که: او تصدیق کرد مرا وقتی که شما تکذیب میکردند، و ایمان آورد بمن در محلی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۳

که شما کافر بودید، و فرزند آورد از برای من و شما همه عقیم و نازاینده بودید، عایشه گوید که ما دائم تقرب میجستیم بر رسول الله (ص) بذکر خدیجه. ابو محمد عبد العزیز بن الاخر الجناذی الحنبلی گوید در کتاب معالم العترة النبویة که:

خدیجه بنت خویلد ام مؤمنین است و سمت بتقدم اسلام دارد، و حسن معاونت او برسول الله بسیار بوده، و صاحبه قدر و شرف و منزلت است. و آورده در آنجا نقل از محمد بن اسحاق که خدیجه بنت خویلد زنی بود تاجر ذات شرف و مالدار بود و مال خود را بمردم بر سبیل مضاربه میداد و ایشان تجارت میکردند و حصه از ربح آن مال بمعاملان میداد، و قریب جماعتی بودند از اهل تجارت، پس چون خدیجه رسانیدند که رسول الله (ص) مردی است صادق القول با امانت و حسن اخلاق دارد، خدیجه فرستاد نزد آن حضرت و بر او عرض کرد که چیزی از مال خدیجه بستاند و بآن تجارت نماید بجانب شام و بدهد بوی زیاده از آنکه بدیگران میداده از آن تجار، و غلام خودش میسر نام همراه او کند.

آن حضرت این را قبول فرمود از مال او چیزی ستاده و با میسر بیرون رفت بطرف شام تا رسید بآنجا رسول الله (ص) بیای درختی فرود آمد که آنجا بود نزدیک بصومعه راهبی، راهب آن را دید از میسر پرسید که این چه مرد است که در پای این درخت نزول کرده؟ میسر گفت: این مردی است قریشی از اهل حرم محترم، راهب گفت: در پای این درخت فرود نمی آید مگر پیغمبری، بعد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۴

از آن آن حضرت متاعی که داشت فروخت و آنچه خواست خرید و با قافله بجانب مکه روان شد برفاقت میسر، و با این علامات زعم پیغمبری در او میکردند میسر گوید که در نیم روز که گرما اشتداد پیدا میکرد دو ملک نازل میشدند و بر سر او سایه میکردند تا حرارت آفتاب در وی کار نکند و او بر شتر خود سیر میفرمود.

چون بمکه آمد و مال تجارت خدیجه را آورد، دو چندان فایده کرده بود یا نزدیک بآن؛ و میسر نیز آنچه شنیده بود از قول راهب و آنچه دیده بود از سایه کردن دو ملک با خدیجه بگفت، آنگاه فرستاد نزد رسول الله و گفت آنچه زعم ایشان بود در باب او که ای پسر عم من بتو راغبم از جهت قرابت من بتو و شرافت تو در میان قوم و امانت تو نزد ایشان و حسن خلق و راستی گفتار، و بعد از آن خود را بر او عرض کرد.

و خدیجه زنی بود حازمه لبیبه شریفه و در آن روز اوسط قریش بود از روی نسب و اعظم و اکثر ایشان بود بشرف و مال و هر یک از آن قوم حریص و راغب بودند بر خواستن او، اما قادر نبودند بر آن، چون آن پیغام برسول الله (ص) رسید با اعمام خود مصلحت دید حمزه بن عبد المطلب از آن میان بیرون آمده با او قدم در این کار نهاد و رفت نزد خویلد بنت اسد و او را از جهت رسول الله خواست و رسول الله او را تزویج فرمود. و جنابذی باسناد خود روایت کند از ابن شهاب که او روایت کرده از زهری که چون رسول الله (ص) بحد بلوغ رسید و او را چندان مال نبود، خدیجه بنت خویلد پاره مال داد بآن حضرت و با وی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۵

مردی دیگر از قریش باجیری گرفت که در بازار حباشه خرید و فروخت کنند، و آن بازاری است در تهامه، و آن حضرت فرمود که من بهتر از خدیجه ندیدم از برای اجیر هرگز نبود که من و آنکه با من بود نزد وی برویم که او تحفه از طعام پیش ما نیاورد. دولابی از رجال خود روایت کرده که رسول الله (ص) در ابتدای امر نبوت واقعه دیده بود و بر او شاق مینمود، بخدیجه گفت، خدیجه او را بشارت داد بآن واقعه و گفت حق تعالی با تو بفعل نیارد مگر آنچه خیر تو باشد، آن حضرت در واقعه دیده بود که شکم مبارکش شکافتند و احشای اندرونش بیرون آورده شستند و تطهیر دادند و پاک گردانیده دیگر بجای خود نهادند آنچنانچه بود، چون بخدیجه گفت او گفت این خبر است برای تو بشارت باد، بعد از آن جبرئیل (ع) بر وی ظاهر شد و آنچه خواست بوی گفت؛ او را بشارت برسالت داد از جانب پروردگار تا او را اطمینان حاصل شد، آنگاه جبرئیل گفت: بخوان، گفت: چه بخوانم؟ گفت: بخوان که أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ عَلَقٍ وَأَقْرَأُ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ پس آن حضرت قبول فرمود رسالت پروردگار خود را، و پیروی نمود آنچه جبرئیل از نزد حق جل و علا آورده بود آنگاه آن حضرت بازگشت بأهل خود، و گفت بخدیجه که من دیدم آن کس را که بتو میگفتم و آنکه در خواب دیده بودم که شکم مرا شکافت او جبرئیل بود بر من ظاهر شد، و خدیجه را اخبار نمود بآنچه جبرئیل از نزد رب جلیل آمده بود بوی و آنچه از وی شنیده بود، خدیجه گفت: بشارت باد ترا یا رسول الله بخدا سوگند که حق تعالی نمیخواهد بتو مگر آنچه خیر تو در آنست، و این سعادت‌یست که روی بتو آورده: بشارت باد ترا که تو رسول خدائی بحق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۶

زهري گوید که اول کسی که بر رسول الله ایمان آورد خدیجه بود و ابن شهاب گوید که: حق سبحانه و تعالی قرآن به پیغمبر فرستاد و هدایت نمود و غیر خدیجه پیش وی دیگری نبود. و ابن حماد گوید که: بمن چنین رسیده که رسول الله (ص) خدیجه را تزویج فرمود بر صدق دوازده اوقیه ذهب و در آن روز آن حضرت بیست و هشت ساله بود. و ابن برقی روایت کند از ابی عمرو بن علا که آن حضرت در وقت تزویج خدیجه بیست و پنج ساله بود. و قتاده بن دعامة گوید که پیش از آنکه رسول الله (ص) خدیجه را تزویج کند او زن عتیق بن عابد بن عبد الله ابن عمرو بن مخزوم بود، از او دختری داشت که مادر محمد بن صیفی المخزومی بود، بعد از او ابو هاله هند بن زراره تیمی او را خواست و هند بن هند از او متولد شد، بعد از آن رسول الله (ص) او را تزویج فرمود. محمد بن اسحاق گوید که خدیجه اول آن کس بود که ایمان به پیغمبر آورد و تصدیق او کرد و ممد و معاون او بود در این امر تا حق سبحانه و تعالی آن امر گران را بآن حضرت سبک گردانید، و هرگز آن حضرت از او چیزی نشید که او را بد آید و بر او مکروه بود و کسی که رد سخنان آن حضرت میکرد و تکذیب وی مینمود و او بغایت از این محزون و غمناک میشد تا حق تعالی فرج میفرستاد و چون آن حضرت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۷

بوی رجوع میکرد باین سخنان او را دل میداد و امر مردم را بر او آسان میساخت، و نوازش میفرمود تا وفات نمود رحمها الله تعالی اسماعیل بن ابی حکیم مولای آل زبیر روایت کند که خدیجه رضوان الله علیها گفت به پیغمبر (ص) که: ای ابن عم آیا میتوانی که مرا خبر کنی وقتی که صاحب تو جبرئیل بتو می‌آید؟ فرمود که:

بلی، گفت: وقتی که بیاید من ترا خبر کنم، بعد از آن که جبرئیل آمد آن حضرت فرمود که ای خدیجه اینک جبرئیل آمده، خدیجه گفت: برخیز ای پسر عم و بر ران چپ من بنشین، آن حضرت برخاسته بر آنجا نشست، گفت: تو آیا میبینی جبرئیل را؟ گفت: بلی، گفت: بگرد و بر ران راست من بنشین، چون نشست گفت می‌بینی؟ فرمود که: بلی، گفت: بر کنار من بنشین؛ چون چنین کرد گفت:

می‌بینی؟ فرمود که: نه؛ گفت: ای ابن عم این زمان مرا یقین شد، بشارت باد ترا که این ملک است نه شیطان و ابن اسحاق گوید که عبد الله بن حسن حدیث کرده بهمین حدیث که: من از مادر خود فاطمه بنت حسین شنیدم که او حدیث میکرد از خدیجه الا آنکه من شنیدم که می‌گفت که: در وقت نزول جبرئیل خدیجه آن حضرت را داخل گردانید در میان خود و جامه‌اش آنگاه جبرئیل رفت خدیجه گفت بآن حضرت که البته این ملک است نه شیطان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۸

[یادکرد وفات خدیجه سلام الله علیها]

و عروه بن زبیر گوید که: خدیجه وفات کرد پیش از آنکه نماز فرض گردد و ابن هشام گوید که: مردم ثقه بمن حدیث کردند که جبرئیل (ع) بر پیغمبر (ص) نازل شد و گفت: ای محمد برسان سلام پروردگار را بخدیجه، آن حضرت فرمود بخدیجه که: اینک جبرئیل آمده و می‌گوید که پروردگار تو بتو سلام رسانید، خدیجه گفت که: الله تعالی سلام است و از او سلام است، و بر جبرئیل سلام است و روایت کنند که آدم (ع) گفت که: من سید بشرم در روز قیامت مگر مردی از ذریت من که او پیغمبر باشد از جمله پیغمبران که او را احمد گویند که او را فضیلت است بر من بدو چیز: یکی زوجه او یاری و معاونت کند او را و برای او عون و مدد باشد و زوجه من بر من عون باشد که مرا بفتنه اندازد، و دیگر حق سبحانه و تعالی اعانت فرمود او را که شیطان او را مسلمان کرده و شیطان من کافر مانده عایشه روایت کند که رسول الله (ص) گاه و بیگاه ذکر خدیجه می‌کرد و او را ملول نمیساخت از ثنای بر او و استغفار از برای او، یک روزی او را یاد کرده مرا غیرت دست داد گفتم که خدای تعالی زن پیری بزرگ سالی را برد عوض او را داد بتو، دیدم که آن حضرت را غضب سخت مستولی شد، من خود را از دست گذاشتم و گفتم: بار خدایا اگر تو این غضب را از رسول الله ببری من هرگز دیگر او را بیدی یاد نکنم تا زنده‌ام، چون آن حضرت آن را مشاهده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۷۹

فرمود گفت: چه گفتمی؟ و الله که او بمن ایمان آورد وقتی که مردم کافر بودند، و جای داد مرا وقتی که مردم مرا گذاشتند، و تصدیق کرد مرا در وقتی که مردم قول مرا دروغ می‌پنداشتند، و روزی شد مرا از او فرزندان وقتی که دیگران از ولد محروم بودند، گفت: تا یکماه در صباح و رواح این را می‌فرمود و روایت کنند که کنیت خدیجه ام هند بوده، و ابن عباس روایت کند که عم خدیجه عمرو بن اسد او را تزویج کرد بآن حضرت زیرا که پدرش مرده بود و خدیجه بیست و هشت ساله بود، و مهر او دوازده اوقیه طلا فرمود و مهرها دیگر زنان آن حضرت همین بود. و گویند که: ولادت خدیجه پیش از عام الفیل بوده به پانزده سال و وقتی که رسول الله او را تزویج فرمود چهل ساله بود خدیجه؛ و آن حضرت بیست و پنج ساله و الله اعلم و ذکر تقدیم اسلامش و بعضی حالات او سابقا سمت ذکر یافت دیگر احتیاج باعاده آن نیست. و ابن سعد روایت کند از حکیم بن حزام که او گفت: وفات خدیجه در ماه رمضان بود در سال دهم نبوت و او در آن وقت شصت و پنج ساله بود، و بیرون بردیم او را از منزلش و بحجون دفن کردیم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۰

و آن حضرت در قبر او رفت برای دفن و هنوز نماز جنازه واجب نشده بود در آن وقت گفتند: یا ابا خالد این کی بود؟ گفت: پیش از هجرت به سه سال یا مانند آن، و بعد از خروج بنی هاشم بود از شعب به اندکی و او اول زنی بود که آن حضرت خواسته بود و همه اولاد آن حضرت از او بودند الا ابراهیم که از ماریه قبلیه بود- این آخر آنست که مؤلف از کتاب جنابذی رحمه الله نقل نموده، و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

در ذکر امام دوم ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

ابن طلحة رحمه الله در کتاب خود دوازده فصل ایراد نموده

فصل اول در ولادت آن حضرت

و گفته که اصلح آنچه گفته شده در ولادت حسن بن علی علیهما السلام آنست که ولادتش در مدینه بوده در نیمه ماه رمضان سال سیم از هجرت، و والد بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام است که زفاف فرمود بفاطمه (ع) در ذی الحجه از سال دوم از هجرت، و حسن بن علی اول اولاد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۱

فاطمه زهرا بود، و گویند ولادت آن حضرت در شش ماهگی بوده، و أصح خلاف اینست، چون او متولد شد اعلام نمودند رسول الله (ص) را از آن حضرت فرموده او را در کنار گرفت و بانک در گوشش گفت، و جنابذی نیز مثل این روایت کرده. و ابن خشاب آورده که حسن بن علی (ع) در شش ماهگی متولد شد و ولود شش ماهه نزیسته مگر حسن و عیسی بن مریم (ع) و دولابی در کتاب خود آورده که تزویج فرمود امیر المؤمنین فاطمه را و امام حسن از او متولد شد بعد از واقعه احد بدو سال. و میان واقعه احد و آمدن پیغمبر صلی علیه و آله بمدینه دو سال و شش ماه و نیم بود، پس ولادت او بچهار سال و شش ماه و نیم باشد از این تاریخ، و میان احد و بدر یک سال و نیم بود. و روایت کند که حضرت فاطمه امام حسن را آورد در ماه رمضان در سال سوم از هجرت، و گویند نیمه رمضان بوده در این سال. و کنیتش ابو محمد بوده و روایت کنند که رسول الله (ص) عقیقه فرمود از او بگوسفندی- و آن اطعامی است که در ولادت میکنند- و سر او را فرمود که تراشیدند و بنقره کشیده تصدق نمود. و روایت کنند که فاطمه خواست که از او عقیقه کند بگوسفندی، رسول الله (ص) فرمود که عقیقه مکن از او و لیکن سر او را بتراش و بوزن آن نقره تصدق کن در راه خدای تعالی. و ابن عباس روایت کند که آن حضرت عقیقه کرد از امام حسن بگوسفندی و از امام حسین نیز بگوسفندی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۲

و گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب آورده که حسن بن علی (ع) کنیت او ابو محمد بوده و متولد شد در مدینه در شب نیمه رمضان در سال سوم از هجرت، و او أشبه مردمان بود برسول الله صلی الله علیه و آله. و ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی در کتاب اعلام الوری آورده که حسن بن علی (ع) امام دوم و سبط اولست، و بهترین جوانان أهل بهشت است. و متولد شده در شب نیمه رمضان در سال سوم از هجرت و بعضی گویند در سال دوم و کنیت ابو محمد است و مادرش فاطمه زهرا سیده النساء فی العالمین، و او را آورد نزد رسول الله (ص) در روز هفتم ولادت در خرقه از حریر جنت که جبرئیل آورده بود پیچیده آن حضرت او را حسن نام نهاد و بگوسفندی از او عقیقه فرمود، و چون رسول الله (ص) رحلت فرمود او را هفت سال و چند ماه بود و گویند: هشت سال داشت.

و قیام نمود بامر خلافت بعد از پدر بزرگوارش درسی و هفت سالگی و اقامت فرمود در خلافت شش ماه و سه روز و صلح کرد با معاویه در سال چهل و یکم از هجرت، و مصالحه آن حضرت با وی از جهت خوف نفس بود، زیرا که جماعتی از رؤساء اصحاب او کتابها نوشته بودند بمعاویه و تعهد کرده که چون هر دو لشکر بهم نزدیک شود امام حسن را تسلیم وی نمایند؛ و نبود از ایشان که از حيله و مکر ایمن توان بود مگر اندکی از شیعه او که بأهل شام مقاومت نمیتوان شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۳

و معاویه مصالحه نامه نوشت و با کتابات اصحاب وی بوی فرستاد.

و آن حضرت نیز جواب آن را نوشت، بعد از آن که شروط بسیار در آن درج فرموده بود، از آن جمله آنکه ترک ناسزای امیر المؤمنین (ع) کند در قنوت در صلوات، و ایمن گرداند شیعه او را از خود، و بهیچ کدام تعرض نرساند ببدی، و حق هر صاحب حق بوی برساند. اجابت کرد همه اینها را معاویه و معاهده نمود که بهمه وفا نماید چون مصالحه اتمام یافت در خطبه می گفت که من امیدوار گردانیدم حسن را و اعطا کردم بوی چیزی چند که آن را در زیر قدم خود نهاده‌ام. که وفا نخواهم کرد بچیزی چند از آن عهد.

و امام حسن (ع) بمدینه فرمود ده سال در آنجا اقامت نمود و بجوار حق رفت در بیست و هشتم ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت و او را چهل و هفت سال و چند ماه عمر بود، و بزهر رحلت فرمود که زوجه او جعده بنت أشعث بن قیس بخورد وی داد که به پنهانی معاویه غاویه بوی فرستاده بود، و تعهد کرده که او را به پسر خود یزید پلید دهد و صد هزار درهم برای وی فرستاده، و چون زهر بوی خوراند چهل روز مریض بود، و بعد از رحلت او امام حسین (ع) مرتکب غسل و تکفین او شده او را نزد جدش فاطمه بنت اسد بن هاشم دفن فرمود در بقیع. و شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد آورده که امام بعد از امیر المؤمنین حسن بن علی است (ع) که مادرش فاطمه بنت محمد است (ص) و کنیتش ابو محمد است که در مدینه در شب نیمه ماه رمضان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۴

متولد شده در سال سوم از هجرت، و آنچه طبرسی ذکر کرده او نیز فرموده از عقیقه و غیرها. و جماعتی روایت کرده‌اند از جعفر بن محمد الصادق (ع) که حسن (ع) اشبه مردمان بوده برسول الله (ص) از روی صورت و سیرت و بزرگی. و روایت کنند که فاطمه (ع) امام حسن و امام حسین را آورد نزد رسول الله (ص) در مرضی که در آن وفات نمود و گفت یا رسول الله اینها فرزندان تو از تو چیزی میراث خواهند برد، فرمود که: سیرت و سیادت من از آن حسن است وجود و شجاعت من از آن حسین، و جنابذی آورده که: آن حضرت فرمود که: هیبت و سیادت من از آن حسن است، و جرأت وجود من از آن حسین آنچه شیعی و سنی روایت کرده‌اند در باب مولدش اینست ابن طلحه فصل ایراد نموده بود در ولادت آن حضرت که مذکور شد

فصل دوم ایراد نموده در نسبش (ع)

و میگوید که: حاصل است حسن و برادرش را حسین چیزی که حاصل نیست غیر ایشان را چه ایشان دو سبط و دو ریحان رسول الله‌اند، و بهترین جوانان اهل بهشت‌اند، جد ایشان رسول الله است، و پدر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم است، و مادر الطهر البتول فاطمه بنت محمد رسول الله سیده النساء نسبی است که ظاهرتر است از نور آفتاب در وقت نیم روز، و جلی‌تر از سفیده صبح صادق بر افق فیروز.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۵

فصل سوم ایراد نموده در تسمیه آن حضرت (ع)

ابن طلحه گوید: بدان که حسن اسمی است که رسول الله (ص) او را باین اسم تسمیه فرمود که جد او بود و در آن وقت که متولد شد آن حضرت فرمود: او را چه نام نهادید؟ گفتند: حرب فرمود که: او را حسن نام نهید و او را بگوسفندی عقیقه فرمود، از این احتجاج

جسته شافعی و میگوید که عقیقه سنت است از مولود و آن حضرت متولی عقیقه شد و منع فرمود فاطمه را که از او عقیقه کند و فرمود او را که سر او را بتراش و بوزن موی سرش نقره تصدق کن، فاطمه آن امر را بتقدیم رسانید و موی سرش را که وزن کردند یک درهم و چیزی بود و بوزن آن نقره را تصدق کردند بعد از آن عقیقه و صدقه بوزن موی استمرار یافت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۶

بر آن وجه که آن حضرت در حق امام حسن اختیار فرموده بود و همچنین عمل فرمود در حق امام حسین نیز در وقت ولادت که ان شاء الله سمت ذکر خواهد یافت. و روایت کند جنابذی که امیر المؤمنین حسن را حمزه نام نهاده بود و حسین را جعفر آنگاه رسول الله (ص) ویرا طلب فرموده گفت تغییر اسم این هر دو پسر کن، گفت: آنچه خدا و رسول خواهد، فرمود که ایشان را بحسن و حسین تسمیه کن و ظاهر کلام او آنست که باقی بوده باشد تسمیه حسن بحمزه تا وقت ولادت امام حسین، و در آن وقت اسماء ایشان تغییر یافته باشد، و در آن نظر است متأمل را، یا آنکه نام نهاده باشند حسن را بحمزه و تغییر داده باشند، و چون حسین متولد شده باشد او را جعفر نام کرده باشند و تغییر داده پس تسمیه در دو زمان بوده باشد و تغییر نیز این چنین.

فصل چهارم در کنیت و القابش (ع) ایراد نموده

ابن طلحه گوید که: کنیتش ابو محمد است لا غیر اما القابش بسیار است، از آن جمله تقی، و طیب و زکی، و سید، و سبط، و ولی، همه آنها را بوی اطلاق میکنند و اکثر این القاب از وی تقی است لیکن اعلا و اولای آن از روی رتبه آنست که رسول الله (ص) او را بآن لقب فرمود و بآن وصف نمود که روایت ثقه نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: ان ابنی هذا سید، و این حدیث بتمامه سمت ذکر خواهد یافت، پس اولی بالقاب او سید باشد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۷

و ابن خشاب گوید که کنیتش ابو محمد است و القابش وزیر و تقی، و قائم، و طیب، و حجت، و سید و سبط، و ولی.

فصل پنجم ایراد نموده در حق او آنچه رسول الله (ص) فرموده در امامت او

ابن طلحه رحمه الله گوید که: این فصلی است که اصل آن مقصود است و فضل آن معقود و نقل آن مشهود و ظل آن ممدود و ورد آن مورود و سدر آن مخضود و طلع آن منضود و آن حضرت جمع فرموده میان اشتات اشارات نبویه، و افعال و اقوال طاهره زکیه، بر وجهی که طالع و لامع است به او انوار مناقب، و اعتلا داده بحسن (ع) اشرف شرف مراتب، و احاطه فرموده مزایای مآثر از جمیع جوانب، زیرا که هر که بر مسلک رسول رود ارتقا خواهد یافت قدم شرف او بر مناکب کواکب، پس خوشا آنکه اختصاص یافته باشد از خدای تعالی و رسول او به این مواهب.

بعضی از این آنست که اتفاق صحاح است بر ایراد آن و تطابق احوال است بر صحت آن اسناد روایتی که منتهی میگردد به ابی بکره نقیع بن حارث ثقفی که: رسول الله را (ص) دیدم که حسن بن علی در پهلوی مبارکش بود و آن حضرت یک بار روی بمردم می آورد و یک بار بوی و میفرمود که: پسر من که اینست سید است و شاید که خدای تعالی اصلاح نماید بواسطه او دو گروه عظیم از مسلمانان، جنابذی این روایت کرده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۸

و روایت کنند از صحیح مسلم و بخاری مرفوع به براء که من دیدم رسول الله (ص) را که حسن (ع) را بر دوش داشت و میفرمود که: بار خدایا من دوست میدارم او را پس دوست دار تو نیز او را. و ترمذی روایت کند از ابن عباس که رسول الله (ص) حسن بن علی را بر دوش داشته بود، مردی گفت که: چه نیکو مرکبست که سوارشدهای ای پسر، آن حضرت فرمود که: چه نیکو سوار هست او، این را جنابذی آورده و حافظ ابو نعیم روایت کرده در حلیه از ابی بکره که پیغمبر (ص) یک روزی با ما نماز میگذارد امام حسن آمد وقتی که آن حضرت بسجده فرموده بود و او کوچک بود رفت بر پشت مبارک آن حضرت یا بر گردن آن حضرت، او را برفاقت خود برداشت چون نماز تمام شد گفتند: یا رسول الله آنچه تو با این صبی کردی هرگز با هیچ کس نکرده‌ای، فرمود که: این ریحانه منست و پسر من اینست سید است و شاید که صلح دهد خدای تعالی بواسطه او دو گروه از مسلمانان. جنابذی این را در کتاب خود آورده و ترمذی در صحیح خود ایراد نموده روایت از انس بن مالک که پرسیدند از پیغمبر (ص) که کدام از اهل بیت تو دوستترند نزد تو؟ فرمود که: حسن و حسین و بود که میفرمود مر فاطمه را: بطلب از برای من پسران مرا، چون می‌آمدند ایشان را در برمیگرفت و میبویید. مسلم و بخاری باسناد خود روایت کنند از ابو هریره که او گفت: یک روزی با پیغمبر (ص) بیرون رفتم آن حضرت با من تکلم نمیکرد و من نیز با وی سخن نمیگفتم تا آمدیم ببازار بنی قینقاع بعد از آن باز

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۸۹

گشت آن حضرت تا آمد بمنزل و احوال امام حسن میپرسید و پیدا نمیشد ما گمان کردیم که مادرش نگاه داشته او را تا شست و شو دهد یا چیزی در وی پوشاند، اندک زمانی نگذشت که آمد دست در گردن برادر آورده آن حضرت فرمود که: بار خدایا من دوست میدارم او را و دوست میدارم کسی را که دوست میدارد او را، و در روایت دیگر آمده که بار خدایا من دوست میدارم او را پس تو دوست دار او را و دوست دار کسی را که او را دوست دارد. ابو هریره گوید: نبود هیچ کس نزد من دوست‌تر از حسن بن علی بعد از آنکه این را از پیغمبر شنیده بودم که از برای او گفت. و ترمذی در صحیح خود روایت کند از اسامه بن زید که او گفت یک شبی رفتم نزد رسول الله (ص) برای احتیاجی که مرا بود، آن حضرت بیرون فرمود و فرا گرفته چیزی را که من نمیدانم چه چیز است، چون از حاجت خود فارغ شدم گفتم: این چه چیز است که فرا گرفته؟ چون چیزی که آن را بآن فرا گرفته بود گشود حسن و حسین بودند که بر هر دو سرون خود داشت فرمود که: اینها پسران من و پسران دختر من‌اند بار خدایا من دوست میدارم ایشان را تو هم دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد. و نسائی بسند خود روایت کند از عبد الله بن شداد که او از پدر خود روایت میکند که او گفت:

رسول الله (ص) بیرون فرمود بر ما برای یکی از دو نماز شام یا خفتن و حسن بن علی را برداشته بود،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۰

چون بمسجد فرمود او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و بنماز اشتغال نموده و بسجده رفت برای یکی از این دو نماز و سجده‌اش دراز کشیده شد، او گوید که من سر برداشتم دیدم که کودکی بر پشت او نشسته است و او در سجده است باز رجوع بسجده خود نمودم، بعد از آنکه آن حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله بغایت سجده دراز کردید چنانچه ما گمان کردیم که امری حادث شده یا وحی سمت ورود یافته بتو؛ فرمود که: هیچ کدام از اینها نبود و لیکن پسر من حسن بر من سوار شده بود نخواستم که تعجیل کنم تا او حاجت خود را بردارد. و ترمذی و نسائی در صحاح بسند خود روایت کنند از بریده که رسول الله (ص) یک روزی در خطبه بود که امام حسن و امام حسین آمدند جامه‌های سرخ پوشیده در آمدن افتان و خیزان بودند؛ آن حضرت آن را مشاهده فرمود از منبر بزیر آمد و ایشان را برداشته برد بر بالای منبر و در پیش خود نشاند و فرمود که

صدق الله أنما أموالكم و أولادكم فتنه

من نظر کردم باین دو کودک که در آمدن بسر درمی آمدند نتوانستم بر آن صبر کرد تا حدیث را قطع کردم و ایشان را برداشتم، و جنابذی نیز نزدیک باین ألفاظ ذکر کرده. و احادیث بسیار ورود یافته بألفاظ مختلفه بآن که حسن بن علی اشبه اهل بیت بوده برسول الله صلی الله علیه و آله. و روایت کنند از امیر المؤمنین (ع) که او فرمود که حسن اشبه بوده به پیغمبر بآنچه میان سینه است و سر، و حسین اشبه بود بوی در آنچه از او اسفل است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۱

و ترمذی بسند خود روایت کند از عبد الرحمن بن عوف که رسول الله (ص) فرمود که: ای عبد الرحمن آیا تعلیم کنم ترا تعویذی که ابراهیم پیغمبر پسران خود را اسماعیل و اسحاق (ع) بآن تعویذ کرده بود و من نیز پسران خود را حسن و حسین بآن تعویذ مینمایم بگو که

کفی بسمع الله واعیا لمن دعا لا مرمی وراء امر الله لرام رمی

روایت کند دولابی از جبیر بن نفیر که او از پدر خود روایت کرده که من آمدم بمدینه یک روزی حسن بن علی (ع) میفرمود که قبایل عرب بدست من بود بصلح بودند هر که من با ایشان بصلح بودم و بجنک بودند هر که من با ایشان بجنک بودم؛ من جنک را ترک کردم برای رضای الهی که خونهای مسلمانان محفوظ ماند. مرویست که یک روزی رسول الله (ص) دید که حسن بن علی (ع) می آید فرمود که: بار خدایا سلام فرست او را و از او سلام فرست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۲

و مرویست که ام الفضل گفت که: یا رسول الله در خواب دیدم که عضوی از اعضای مبارک تو در خانه من بود، فرمود که: خوب خوابی دیده دختر مرا فاطمه پسری خواهد شد که تو او را شیر دهی بشیر قثم پسرت، چون امام حسن متولد شد او و پیرا شیر داد به شیر قثم. روایت کند اسحاق بن سلیمان هاشمی از پدر خود که ما نزد هارون الرشید بودیم و در آن مجلس صفات امیر المؤمنین (ع) مذکور می شد هارون گفت: زعم عوام آنست که من دوست نمی دارم علی بن ابی طالب و فرزندانش حسن و حسین را و الله که این چنین نیست که مردم گمان کرده اند و حال آنکه فرزندان ما را بمعاونت خود طلبیدند برای بازخواست خون حسین با ایشان بودیم در سهل و جبل تا هر جا قتله او را دیدیم کشتیم، چون این امر بما بازگشت ایشان بر ما حسد بردند و خروج کردند میان ما و ایشان بریده شد.

و الله که پدر من مهدی بمن روایت کرد و او از منصور و او از محمد و او از علی و او از عبد الله بن عباس که ما نزد رسول الله (ص) بودیم که فاطمه زهرا گریان از در آمد آن حضرت فرمود که سبب گریه چیست؟ گفت: یا رسول الله حسن و حسین مدتی است که از خانه بیرون رفته اند و راه بایشان نمیبریم، آن حضرت فرمود که گریه مکن که حق جل و علا ایشان را آفریده او بایشان رحیم تر است، بار خدایا اگر ایشان دربرند نگاهدار ایشان را، و اگر در بحرند بسلامت دار ایشان را، در این اثنا جبرئیل نزول

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۳

اجلال فرمود و گفت: ای محمد غم مخور و اندوه مبر که ایشان فاضلانند در دنیا و آخرت، و پدر ایشان بهتر است از ایشان، و ایشان در حظیره بنی النجار در خوابند، و حق سبحانه و تعالی ملک را فرستاده بآنجا جهت حفظ ایشان. ابن عباس گوید که: رسول الله (ص) برخاست و ما نیز با وی برخاستیم تا آمدیم بحظیره بنی النجار دیدیم که حسن و حسین دست در گردن یک دیگر کرده خسیبیده اند و فرشته بیک بال خود ایشان را پوشانیده، پس آن حضرت امام حسن را برداشت و آن فرشته امام حسین را و مردم چنین میدیدند که آن حضرت هر دو را برداشته أبو بکر و ابو ایوب انصاری گفتند: یا رسول الله آیا تخفیف نکنیم از تو یکی از این دو کودک را؟ فرمود که: بگذارید ایشان را که ایشان فاضلانند در دنیا و فاضلانند در آخرت و پدر ایشان بهتر است از ایشان.

بعد از آن فرمود بخدا که من شرف ایشان را بیان کنم امروز بر آن وجه که حق سبحانه و تعالی بیان فرموده، پس از آن خطبه فرمود و گفت: ای مردمان:

آیا خبر کنم شما را به بهترین مردمان از روی جد و جده؟ گفتند: بلی یا رسول الله فرمود که: حسن و حسین اند که جد ایشان رسول الله است و جده شان خدیجه بنت خویلد.

آیا خبر کنم شما را به بهترین مردمان از روی آب و ام؟ گفتند: بلی یا رسول الله فرمود که: حسن و حسین اند که پدر ایشان علی بن ابی طالب است و مادرشان فاطمه بنت محمد (ص) آیا خبر کنم ای مردمان شما را به بهترین مردمان از روی عم و عمه؟ گفتند: بلی یا رسول الله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۴

فرمود که: حسن و حسین اند که عم ایشان جعفر بن ابی طالب است و عمه ایشان ام هانی بنت ابو طالب ای مردمان آیا خبر کنم شما را به بهترین مردمان از روی خال و خاله؟ گفتند: بلی یا رسول الله فرمود که: حسن و حسین اند که خال ایشان قاسم ابن رسول الله است و خاله زینب بنت رسول الله است (ص) بدانید و آگاه باشید که پدر ایشان در جنت است، و مادر ایشان در جنت است، و جد ایشان در جنت است و جده ایشان در جنت است، و خال ایشان در جنت است و خاله ایشان در جنت است، و عم ایشان در جنت است و عمه ایشان در جنت است، و ایشان در جنت اند، و کسی که دوست دارد ایشان را در جنت است، و کسی که دوست دارد کسی را که او ایشان را دوست میدارد در جنت است. روایت کنند از احمد بن محمد بن ایوب المغیری که حسن بن علی (ع) سفید روی بوده که سرخیش غالب باشد، و چشمهای مبارکش سیاه و گشاده بوده، و هر دو گونه اش لطیف و هموار و خط باریک مستقیم از موی از سینه مبارکش تا ناف کشیده، و موی محاسن مبارکش بحد کثرت رسیده، و گردنش مثل ابریق نقره در صفا، و اندام و استخوانهای مفاصلش عظیم و قوی بود، و میان هر دو شانهاش دور و عریض بود، و میانه بالا بحد اعتدال نه طویل و نه قصیر، بهترین و نیکوترین مردمان بود بملاحت روی و محاسن مبارک بسواد رنگ میفرمود، و مجعد موی و نیکو بدن بود. امیر المؤمنین (ع) روایت کند که چون ولادت فاطمه از حسن بن علی نزدیک شد رسول الله (ص) فرمود اسماء بنت عمیس و ام سلمه را که: آنجا حاضر شوند و چون فرزند متولد شود بانک در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۵

گوش راست و اقامت در گوش چپ بگویند که بهر کس این عمل کنند او از شر شیطان محفوظ ماند و سخن نکنند تا مولود پیش آن حضرت بیارند، بفرموده عمل کردند و او را آوردند، آن حضرت ناف او را بریده و آب دهان مبارک در دهان وی انداخت بجای اولین لبن و فرمود که

اللهم انی اعیذه بک و ولده من الشیطان الرجیم

و در کتاب فردوس آورده، که پیغمبر (ص) فرموده که من مامورم که نام نهم این دو پسر را بحسن و حسین. و هم در کتاب فردوس روایت میکند از عایشه که رسول الله (ص) فرمود که بهشت فردوس از پروردگار خود درخواست و گفت: یا رب مزین گردان مرا بآن که اصحاب و اهل من همه پرهیزکاران و نیکوکاران باشند، حق تعالی وحی فرستاد بسوی او که آیا من مزین نساختم ترا بحسن و حسین علیهما السلام؟ و در فردوس از سلمان فارسی روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود که هارون نبی نام نهاده دو پسر خود را شبر و شبیر، و نام کردم من دو پسر خود را بحسن و حسین بآنچه نام کرده بود هارون دو پسر خود را. روایت کند ابو عمر و زاهد در کتاب یواقیت که زید بن ارقم گفت که من در خدمت رسول الله (ص) در مسجد نشسته بودم که فاطمه زهرا گذشت که از خانه خود بخانه رسول الله میفرمود و حسن و حسین با وی بودند، و بعد از آن امیر المؤمنین می آمد آنگاه رسول الله (ص) برداشت سر مبارکش و بلند کرد بسوی من و فرمود که: هر که دوست دارد این جماعت را پس مرا دوست داشته، و هر که دشمن دارد این طایفه را مرا دشمن داشته.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۶

و از جمع عز محدث روایت میکند از ابن عباس که رسول الله (ص) فرمود که: در شب معراج دیدم که نوشته بود بر در بهشت که:

لا اله الا الله محمد رسول الله على حبيب الله الحسن و الحسين صفوة الله فاطمة امه الله على باغضیهم لعنة الله.

و باسناد او روایت میکند از عمر که من شنیدم از رسول الله (ص) میگفت که فاطمه و علی و حسن و حسین در حطیره قدس در قبه بیضا خواهند بود که سقف آن عرش رحمان است جل جلاله. و جابر روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود بهشت مشتاق چهار کس است از اهل من که خدای تعالی ایشان را دوست میدارد و فرمود مرا بدوستی ایشان که آنها علی بن ابی طالب و حسن و حسین و مهدیست صلوات الله علیهم که در خلف او عیسی بن مریم (ع) نماز بگذارد. و در کتاب آل روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که: بهشت گفت یا رب آیا وعده نفرموده بودی بمن که ساکن گردانی در من رکنی را از ارکان خود؟ حق تعالی بوی وحی فرستاد که: آیا راضی نیستی که من مزین گردانم ترا بحسن و حسین؟ پس بهشت اقبال نمود و میخرامید مثل خرامیدن عروس.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۷

و در کتاب اربعین از جابر عبد الله روایت کند که او گفت، من رفتم نزد رسول الله (ص) و او با چهار رکن میرفت و حسن و حسین بر پشت مبارکش سوار شده بودند و میفرمود که: نیکو شتریست شتر شما و نیکو سوارانید شما هر دو. ابو هریره روایت کند که مقداری از تمر صدقه آوردند نزد پیغمبر و آن حضرت آن را تقسیم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۸

نمود چون از آن فارغ شد امام حسن را برداشت بر دوش و او طفل بود یک از آن تمر را بدهان نهاده بود و میخواستید لعاب دهان مبارکش بر آن حضرت فرود می آمد آن حضرت سر مبارک بالا کرده آن را دید زد بر یک جانب دهانش و فرمود که کخ ای پسرک من آیا نمیدانی که آل محمد نمیخورند صدقه را. و احمد بن حنبل در مسند خود آورده بالفاظ غیر این و او میگوید که امام حسن فرمود که انگشت در دهان من کرد و فرمود که: کخ کخ و گوئیا من دیدم لعاب دهان خودم را بر انگشت مبارک وی، و این حدیث را بالفاظ مختلفه روایت کرده اند بچند طریق.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۹۹

و روایت کند که حسن (ع) روایت کرده از پیغمبر (ص) که بمن گفت که: واجب گردد مغفرت آنکه شاد گردانی برادر مسلم را. و روایت کند حسن بن علی (ع) از پدر بزرگوار که رسول الله (ص) فرمود که نیست مردی که مضطر شود و بیچاره گردد آنچه فوق سه روز و شب است الا که در نور دیده شود از او صحیفه زیادات گفتم: یا رسول الله چه چیز است صحیفه زیادات؟ فرمود که: نماز نافله آنچه باشد از تطوع که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۰

مشاغل فرض نباشد یعنی چون گرسنه و بیچاره شد تخفیف در نوافل میتوان کرد «۱» و باین اسناد روایت کرده از پدر بزرگوار خود که رسول الله (ص) فرمود که شما هر جا که باشید صلوات فرستید بر من که صلوات شما بر من میرسد. و باین اسناد روایت کرده از پدر بزرگوار که پیغمبر (ص) فرمود که: ظالم تر ظالمان آن کسی است که ظلم کند بر ظالمی، بگذارید ظالم را که بکمال ظلم و گناه خود با جزای الهی ملاقات کند

در ذکر امامت و بیعت آن حضرت (ع)

مؤلف رحمه الله میفرماید که: در باب امامت حسن بن علی (ع) هیچ کس از مسلمانان با ما مخالفت نکرده، فاما غیر او از ائمه (ع) با ما مخالفت کرده‌اند، و ما در این باب تقریر میکنیم قاعده را که مطرد باشد در جمیع، زیرا که قائلین بامامت جماعت بعد از نبی قائل‌اند بامامت حسن (ع) بر آن وجه که روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: خلافت بعد از من سی سالست و بعد از آن باز میگردد بملک و بآن که امیر المؤمنین (ع) وصیت فرمود بوی امامت را و افاضه فرمود ردای خود را بر او و او مسأله اجماعیه است در امامت و مدعی امامت او از نزاع سالم است.

و اما اصحاب ما میگویند بوجوب امامت در هر وقتی از اوقات، و این قول ثابت شده بطریق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۱

عقل در کتب اصول، و آنکه امام می‌باید که معصوم باشد، و نص بر امامت او ورود یافته باشد، و حق از میان امت محمد (ص) بیرون نمی‌رود، پس هر گاه که این ثابت شد پس مردمان بعد از امیر المؤمنین (ع) آیا قائل‌اند بآن که احتیاج بامام نیست، این قول خود باطل است بسبب آنکه ثابت شده از وجوب وجود امام در هر وقتی از اوقات، و یا آنکه قائل‌اند بامام و میگویند که عصمت شرط نیست این قول نیز باطل است بر آن وجه که ثابت شده از وجوب عصمت، و اما آنها که قائل‌اند بوجوب امامت حسن بن علی (ع) از جهت وجود شروط ماخوذه در حد امامت در او پس واجب باشد رجوع بقول او کردن، و بآن عمل نمودن و الا بیرون رود حق از اقوال امت. و بقول شیعه بتواتر رسیده که خلف از سلف نقل کرده که امیر المؤمنین (ع) امامت را نص کرده بر پسرش حسن در حضور شیعه و خلیفه گردانید او را بصریح قول خود بواسطه تواتر نزد ایشان، نیست کسی که ادعای کذب ایشان نماید زیرا که قادح است این در هر جای که ادعا کرده شود هر چیز که آن بتواتر معلوم است و در این موضع مباحث طویله است که در کتب کلامی مبین گشته و این کتاب گنجایش آن ندارد و اشتها تمام دارد نزد همه مردم وصیت امیر المؤمنین امام حسن را بامامت و خلافت، و تخصیص او در میان اولاد أمجاد خود باین امر روایت کرده این را مخالف و مؤلف، و وصیت از امام بر حق موجب استخلاف او است از برای کسی که وصیت جهت او کرده،

حال بر این منوال واقع بود و این مشهور است و اجماع آل محمد است بر این امر صلوات الله علیهم. و بعضی از اخبار وارده در این امر آنست که روایت کرده محمد بن یعقوب کلینی و او از اجل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۲

روایت شیعه است و ثقات ایشان از علی بن ابراهیم و او از پدرش و او از حماد بن عیسی و او از ابراهیم بن عمر الیمانی و او از سلیم بن قیس الهمدانی که او گفت: من حاضر بودم نزد امیر المؤمنین (ع) وقتی که وصیت میفرمود به پسر خود حسن و گواه گرفت بر آن وصیت حسین و محمد و جمیع اولاد و امجاد خود را (ع) و رؤساء شیعه و اهل بیت را، و بعد از آن کتاب و سلاح را بوی داد و فرمود مرا او را که: ای پسر من امر فرموده بود مرا رسول الله (ص) که وصیت کنم بسوی تو و کتاب و سلاح خود را بتو بدهم همچنان که آن حضرت بمن وصیت فرمود و کتاب و سلاح خود را تفویض من نمود، و امر فرمود مرا که امر کنم ترا که چون وقت اجل تو شود آن را بدهی به برادرت، بعد از آن روی آورد بامام حسین و فرمود که امر کرده ترا رسول الله که بدهی این را به پسر خودت که اینست، بعد از آن دست علی بن حسین گرفت و فرمود که امر کرده رسول الله که بدهی این را به پسر خودت محمد، و بخوان او را از رسول الله و از من سلام. و کلینی از اصحاب خود روایت کند مرفوع بابی جارود که او روایت کند از ابی جعفر (ع) که چون وقت وفات امیر المؤمنین (ع) در آمد فرمود به پسر خود امام حسن که: نزدیک من بیا تا سری که پیغمبر بمن گفته با تو بگویم و امین گردانم ترا آنچه او مرا امین گردانیده پس آنچنان کرد و باسناد کلینی روایت کند از شهر بن حوشب که چون امیر المؤمنین (ع) فرمود به کوفه کتب و وصیت خود را بام سلمه بر سبیل ودیعت داد چون امام حسن (ع) بانجا رجوع کرد او بامام حسن داد آن را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۳

و ثابت است نزد جمیع فرق اسلام که چون امیر المؤمنین (ع) رحلت فرمود شروع فرمود امام حسن بامر خلافت بعد از پدر بزرگوار و مردم بیعت کردند بوی که او خلیفه و امام است. و روایت کنند جماعتی که امام حسن در صباح آن شب که امیر المؤمنین رحلت فرموده بودند خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر و آل هدایت انتباهی بعد از آن فرمود که: در این شب مردی از میان شما بیرون رفته که سابق نبود او را کسی از پیشینیان، و در نیافت و نرسید او را کسی از پسینیان، و دایم با رسول الله بامر جهاد مشغول بود، و او را از دشمن دین محافظت مینمود، و رسول الله رایت نصرت آیت بوی میداد، و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار وی میرفتند، و باز نمی گشت تا حق تعالی فتح بدست وی باتمام میرسانید، و در شبی بسرور انتقال فرموده که در این شب عروج عیسی بود بر آسمان، و در او رحلت نمود یوشع بن نون، و از زرد و سفید هیچ نگذاشته مگر هفت صد درهم که از عطایای خود زیاده آورده بود که خادمی از جهت اهل خود بخرد.

بعد از آن گریه بر او زور آورده گریست و مردم نیز با وی گریستند بعد از آن فرمود که من پسر بشیرم من پسر نذیرم، منم پسر خواننده بدین حق باذن باری تعالی، من پسر سراج منیرم، منم پسر آنکه حق تعالی رجس از ایشان برده و پاک و مطهر گردانیده، منم از اهل بیته که حق سبحانه و تعالی طاعت ایشان را فرض گردانیده در کتاب خود که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا و حسنه مودت و دوستی ما است که اهل بیتیم، بعد از این کلام نشست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۴

آنگاه عبد الله بن عباس برخاست در پیش وی و گفت: ای معاشر مردمان این پسر پیغمبر شما است و وصی امام شما است بوی بیعت کنید، مردم مبادرت نمودند به بیعت وی. و این ادله قاطعه است بحقیقت امامت او حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که: این دو پسر من اماماند خواه ایشان ایستاده باشند یا نشسته، یعنی در همه حال، و دیگر فرمود که ایشان بهترین جوانان اهل بهشت اند چنانچه مکر را مذکور شد، و عصمت و طهارت ایشان معلوم است و ثابت از قول حق جل و علا که **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** و احمد بن حنبل نیز این خطبه را در مسند خود آورده و دولابی نیز در کتاب عترت ذکر کرده بآلفاظ قریب باین و حافظ ابو نعیم و جماعتی از جمهور نیز این خطبه را روایت کرده اند، و قرآن بطهارتش گواهی داده، پس لا جرم او محق باشد در دعوت و صادق در امامت خود. و منقولست که حبابه والبیة آمد نزد امیر المؤمنین (ع) در ساحت مسجد و گفت: یا امیر المؤمنین چیست دلالت امامت رحمک الله؟ آن حضرت فرمود که این سنگریزه را بیاور و بدست مبارک اشارت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۵

فرمود بسنک ریزه که آنجا بود، گفت: رفتم و آوردم آن را آن حضرت مهتری از خاتم مبارک خود بر آنجا نهاد و بدست من داد و فرمود که: هر که ادعاء امامت کند و قادر باشد که بکند آنچه من کردم پس بدان که او امام بحق مفترض الطاعة است، و امام چیزی از او پوشیده نمیباشد میکند آنچه میخواهد من آن را برداشته بازگشتم تا امیر المؤمنین رحلت فرمود، و آنگاه آمدم نزد امام حسن (ع) و او بجای امیر المؤمنین (ع) نشسته بود و مردم از او سؤالات میکردند گفت: توئی حبابه والبیة؟ گفتم: نعم یا مولای، گفت: آنچه با خود داری بمن بده، آن سنگریزه را بوی دادم مهر فرمود چنانچه امیر المؤمنین (ع) فرموده بود، باز آمدم بعد از او نزد امام حسین (ع) نزدیک آمد و مرحبا گفت و فرمود که: توئی که میخواهی دلالت امامت را؟ گفتم: نعم یا سیدی، فرمود: بده بمن آنچه باتست، سنگریزه را بوی دادم او نیز مهر فرمود، باز دیدم بعد از او علی بن حسین را در وقتی که کبر سن مرا دریافته بود و بصد و سیزده سالگی رسیده بودم دیدم که او برکوع و سجود و عبادت مشغولست، من نومید و مأیوس شدم از دلالت، بانگشت سبابه بجانب من اشارت فرمود جوانی من عود کرد گفتم یا سیدی چند گذشته از دنیا و چند باقی مانده؟ فرمود که: اما آنچه گذشت منعم، و اما آنچه باقی مانده فلا، بیار آنچه با تست، آن را بوی دادم و مهر کرد باز آمدم نزد ابو جعفر محمد الباقر (ع) او نیز از برای من مهر فرمود، باز آمدم نزد ابو جعفر الصادق (ع) و او نیز ستاده مهر کرد، باز آمدم نزد ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) او نیز مهر فرمود؛ باز آمدم نزد امام رضا (ع) او نیز مهر فرمود و بمن داد صلوات الله علیهم؛ و حبابه بعد از آن نه ماه دیگر زیست بر وجهی که ذکر کرده آن را عبد الله بن هشام.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۶

و کلینی روایت کند از علی بن محمد که او روایت کرده از محمد بن اسماعیل و او روایت کرده از پدر خود؛ و او از موسی بن جعفر (ع) همچنین از پدران بزرگوار خود تا امام محمد باقر (ع) که علی بن حسین (ع) دعا فرمود از برای حبابه والبیة حق تعالی جوانی وی بوی بازگردانید و به انگشت مبارک خود اشارت کرد بسوی وی فی الفور حائض شد و در آن وقت صد و سیزده ساله بود. و شیخ مفید رحمه الله نقل فرموده، و طبرسی از کلینی رحمه الله علیهم اجمعین. احمد بن حنبل روایت کرده در مسند از حسن بن علی (ع) که تعلیم کرده بود مرا رسول الله (ص) کلماتی که میگفتم آن را در قنوت وتر که

«اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت فانک تقضی و لا یقضی علیک انه لا یدل من والیت تبارکت ربنا و تعالیت»

و امام حسن (ع) روایت کند که چون وفات پدر من نزدیک شد توجه فرمود بجانب من و گفت:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۷

این آنست که وصیت میکند بآن علی بن ابی طالب (ع) برادر محمد رسول الله (ص) و ابن عم و صاحب او اول وصیت من اینست که گواهی میدهم که معبودی نیست غیر معبودی بسزا و محمد رسول الله و برگزیده اوست بعلم خود او را اختیار فرموده و برگزیده و پسندیده و خدای تعالی برانگیزاند هر که در قبور است، و سؤال کند مردمان را از اعمال نیک و بد ایشان، و میداند آنچه در صدور است. بعد از این وصیت میکنم ترا ای حسن و کفایت میکند ترا وصیتی که وصیت فرموده بآن رسول الله صلی الله علیه و آله، پس هر گاه که چنین است ای پسرک من ملازم شو بیت خود را بخلوص، و گریه کن بر خطیای خود، و صرف مکن بدنیا بزرگتر همت خود را، و وصیت میکنم ترا ای پسر بادای صلاه در وقتش، و دادن زکاة در محل به اهلس، و خاموشی نزد شبیه و اشتباه، و میانه روی و عدل در رضا و غضب، و نیکو داشت همسایه، و اکرام مهمان، و رحم بر بی‌نویان و اصحاب بلا، و رعایت صله رحم و حب مساکین و مجالست ایشان، و با ایشان تواضع و فروتنی کردن که آن افضل عبادتست، و کوتاهی امل و آرزو، و یاد مرگ کردن، و زهد در دنیا، چه تو در گرو مرگی و عرض بلائی و مطرح بیماری.

و وصیت میکنم ترا بخشیت و خوف از خدای تعالی در پنهان و آشکارا در اموری از امور خودت و نهی میکنم ترا از شتاب در قول و فعل، و هر گاه که عارض شود چیزی از امر آخرت ابتدا بآن کن و آن را سابق دان، و چون عارض شود چیزی از امر دنیا بتانی و آهستگی در آن شروع نمای تا نیک بینا گردی در آن، و بر تست که حذر کنی از مواظن تهمت و از همنشین بد، زیرا که قرین بد میفریبد جلیس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۸

خود را، و عمل کن ای پسر از برای خدای تعالی، و از جوانب خود منزجر باش، و امر بمعروف نمای و نهی از منکر کن، و با برادران دینی برادری کن در راه خدای تعالی، و دوست دار صالح را از جهت صلاحش، و مدارا کن با فاسق از کیش و دین خودت، و بدل او را دشمن دار، و مفارقت جوی از او باعمال خودت تا نشوی مثل او، و تراست که حذر کنی از نشستن در راهها، و بگذار گفت و شنید با کسی که او را عقل و علم نیست، و میان رو باش در معیشت، و بکوش بقدر طاقت در عبادت، و لازم کن بر خود خاموشی تا سالم مانی، و نیکوئی را پیش فرست تا غنیمت یابی، و تعلیم گیر چیزی را تا دانا شوی، و ذاکر باش خدای را در جمیع احوال، رحم کن بر کوچکان اهل خود، و تعظیم کن بزرگان ایشان را، و مخور از طعام تا صدقه نکنی از آن چیزی پیش از خوردن، و بر تست که مداومت نمائی بروزه که آن پاکی بدنست و سپریست مر اهل روزه را از آتش، و جهاد کن نفس خود را، و حذر کن از کسی که جلیس تو باشد و از دشمن اجتناب نمای، و بر تست که بشتابی بمجالس ذکر و در دعا بیفزائی، و بسیار دعا کن پس بدرستی که من ای پسر در نصیحت تو تقصیر نکردم، و نصیحت از تو دریغ نداشتم، و این آخر کار است و جدائی است میان من و تو.

و وصیت میکنم ترا بنیکو داشت تو برادرت را محمد که او برادر و پسر پدر تست، و میدانی دوستی مرا نسبت باو، و اما برادر تو حسین پس او پسر مادر تست دیگر چه گویم و زیاده از این چیزی نمیگویم و حق سبحانه و تعالی خلیفه است بر شما و از او در میخوایم که امور شما را باصلاح آورد، و بازدارد و مانع آید طاغیان و باغیان را از شما، و صبر کن صبر تا بفرستد خدای تعالی امر، و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۰۹

و ایراد فرموده سید رضی الدین الموسوی در نهج البلاغه وصیت امیر المؤمنین را (ع) که نوشته بود از برای پسر خود امام حسن (ع) بغایت طویل است جامع جمیع آداب دین و دنیا است، و فواید بسیار در ضمن آن مندرج است و منافع بیشمار در مطاوی آن مندرج، و چون این کتاب گنجایش آن ندارد باین مقدار اکتفا نمود. و شیخ مفید رحمه الله در ارشاد آورده که چون امیر المؤمنین (ع) رحلت فرمود امام حسن خطبه مود و در آنجا ذکر نمود حق خود را، و مردم بوی بیعت کردند که حرب کنند بکسی که بوی حرب کند، و صلح کنند بکسی که با وی صلح کند. و ابو مخنف لوط بن یحیی گوید که: حدیث کرد مرا أشعث بن سوار که او از ابی اسحاق سبیبی و غیره روایت کرده که حسن بن علی (ع) در صباح شب وفات امیر المؤمنین (ع) بر منبر خطبه خواند بر تفصیلی که از پیش مذکور شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۰

و مردم مبادرت به بیعت نمودند مر او را بخلاف، و این در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلیم بود از هجرت، بعد از آن عمال را ترتیب نمود، و امرا را تعیین نمود، و عبد الله بن عباس را به بصره فرستاد، و نظر در جمیع امور کرد.

و چون خبر رحلت امیر المؤمنین بمعایه غاویه رسید و بیعت مردم بامام حسن نیز معلوم کرد، مردی را از حمیر بکوفه فرستاد، و یکی دیگر از بنی قین به بصره تا احوال و اخبار معلوم کنند و افساد نمایند در امور امام حسن، و دل‌های مردم را از او بگردانند، امام حسن (ع) از احوال ایشان واقف شده امر فرمود بقتل ایشان، و نوشت بمعایه لعین که أما بعد تو به پنهانی مردم را میفرستی برای افساد و حيله و مکر و تزویر و مترصد می‌باشی و چشم میداری آن فساد را گوئیا می‌خواهی و دست میداری که میان ما و تو ملاقات شود آن نزدیک شده انتظار آن ببر که ان شاء الله میسر شود، و رسیده بمن که تو بوئیده چیزی که صاحب عقل آن را نمی‌بوید، و این خیالات و حيله را از سر بدر کن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۱

و مکاتبات میان ایشان بسیار شد، و امام حسن (ع) احتجاج میفرمود در کتابت استحقاق خود را در امر خلافت و تعدی او از حد خود، و آن حرکات زشت شنیع که با پدرش امیر المؤمنین (ع) می‌کرد از محاربات و وقایع و ناسزا و غیر ذلک، و حق وصی و ابن عم رسول الله (ص) علیه و آله بناحق گرفتن، بعد از اینها معاویه بجانب عراق روان شد و امام حسن (ع) از جای خود حرکت فرمود و فرستاد حجر بن عدی را بأطراف و جوانب تا مردم را بجهاد طلبد، سوار و پیاده چند آورد، و با آن حضرت مردمان مخلوط بودند بعضی از ایشان شیعه او و شیعه پدر بزرگوار او بودند (ع)، و بعضی دیگر بحکم قتال معاویه را اختیار کرده بودند بهر حيله که بود، و بعضی دیگر اصحاب طمع بودند در غنایم، و بعضی دیگر شکاک بودند، و بعضی دیگر اصحاب عصبیت بودند که پیروی رؤسای قبائل خود میکردند و بازگشتن بدینی و کیشی نداشتند.

آن حضرت با این لشکر آمد تا نزول اجلال فرمود بساباط نزد قنطره، و آن شب آنجا بیتوته نمود چون صباح شد خواست که اصحاب خود را امتحان فرماید و تفحص احوال ایشان نماید در طاعت و فرمان خود تا امتیاز دهد اولیای خود را از اعدا و بر بصیرت باشد در وقت ملاقات معاویه، پس فرمود تا منادی کردند بصلاة جامعه همه مردم جمع شدند و آن حضرت بر منبر آمد و خطبه بلیغ ادا فرمود باین عبارت که:

الحمد لله كلما حمده حامد، و اشهد ان لا اله الا الله كلما شهد له شاهد، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق و ائتمنه على الوحي صلى الله عليه و آله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۲

اما بعد پس بخدا سوگند که من هر آینه امیدوارم بآن که بامداد کنم بحمد نامتناهی الهی و او را حمد و شکر گویم، و من ناصح‌ترین خلق بر آفریده اویم، و بامداد نمیکنم بر امری که در او کینه و دشمنی مسلمی باشد، و خواهنده بدی مرد مسلمان نیستم، و با وی حيله کار نمیفرمایم، و آنچه مکروه میدانید در جماعت بهتر است از برای شما از آنچه در فرقت است، و نظر من در کار شما بهتر است از نظر شما در امور خودهاتان، پس مخالفت امر مکنید ورد منمائید بر من رای و مصلحت مرا خدای تعالی بیامرزد مرا و شما را، و راه نماید مرا و شما را مر آن چیزی را که در محبت و رضا است.

بعد از این مردم حاضر بهم نگاه کردند و بیکدیگر گفتند: چون دیدید چه اراده کرده بآنچه گفت بعضی گفتند که گمان ما آنست که او میخواهد که با معاویه مصالحه کند و این امر را بر او مسلم دارد، پس گفتند: و الله که این مرد کافر شد، نعوذ بالله، و بستند راه بر او و در سرا پرده او ریختند و غارت کردند تا غایتی که مصلی از زیر وی کشیدند، بعد از آن عبد الرحمن بن عبد الله بن جعال الازدی کار بر آن حضرت سخت ساخت و ردا را از گردن مبارکش بیرون کرد، و آن حضرت نشسته بود و شمشیری حمایل کرده بی‌ردا چون کار باینجا رسید اسبش آوردند و آن حضرت را بر آن سوار کردند، و طایفه از خواص شیعه حراست آن حضرت میکردند و چشم میداشتند و مخالف را از او منع مینمودند که سر بدی داشتند، و طلب فرمود ربیعه و همدان را و با اصحاب گرد وی می‌گشتند و منع اعدا مینمودند از او بعد از آن روان شد، و با آن حضرت جماعتی بودند بر سر کوچ که نه از دوستان بودند، چون در رفتن و مرور بتاریکی سبابط رسیدند مبادرت کرد بسوی آن حضرت مردی از بنی اسد که نام او جراح بن سنان بود، لجام مرکب آن حضرت را گرفت و در دست نیمچه شمشیری بود گفت: الله اکبر شرک آوردی ای حسن همچنان که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۳

پدرت پیش از این شرک آورده بود، نعوذ بالله من ذلک، و ضربتی بر ران مبارک آن حضرت زد چنانچه شکافت آن را و باستخوان رسانید، امام حسن (ع) آن ملعون را در بغل خود آورد و محکم گرفت و هر دو بر زمین افتادند، و در این اثنا مردی از شیعه امام حسن (ع) خود را بر روی آن جراح منافق انداخت و بآن شمشیر او را بجهنم فرستاد. و شخصی دیگر که با او بود او را نیز کشتند. و امام حسن را (ع) برداشته در محافه نشانند و بمداین بردند و بمنزل سعد بن مسعود ثقفی که عامل امیر المؤمنین (ع) بود فرود آوردند، و امام حسن نیز او را بر آن عمل داشته بود، و اشتغال نمود بمعالجه جراحت آن حضرت.

و جماعتی از رؤسای قبایل نوشتند کتابتی بمعاویه غاویه و فرمانی که در پنهانی بظهور آورده بودند درج کردند، و او را ترغیب و تحریص کردند بسرعت سیر بجانب ایشان، و تعهد کرده بودند که چون لشکر نزدیک شود امام حسن را بوی تسلیم کنند، یا فتک حرمت او کنند و از او جدا شوند، و این اخبار بسمع مبارک امام حسن رسانیدند، و ورود یافت بوی کتابت قیس بن سعد که آن حضرت او را با عبید الله بن عباس فرستاده بود در وقت آمدن او از کوفه تا پیشگیری معاویه کنند و بازگردانند از عراق و او را امیر بر جماعت ساخته بود و فرمود که اگر او را صورتی روی نماید امیر قیس بن سعد باشد، قیس اخبار نمود آن حضرت را که عبید الله با خواص خود نزول کرد معاویه را بازای مسکن، و آنچنان بود که معاویه فرستاد نزد عبید الله بن عباس، و او را ترغیب کرد که بوی باز گردد و تعهد نمود که هزار هزار درهم بوی دهد نصفی از آن فی الحال بدهد و نصفی دیگر وقتی که بکوفه در آید، و عبید الله در شب بیرون رفته

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۴

بجانب لشکر معاویه شتافت با خاصان خود، و بامداد کردند مردم بی‌امیر، پس قیس بن سعد صباح با ایشان نماز گذارد.

بعد از این کتابت بصیرت امام حسن (ع) زیاده شد بفرودگذاشت ایشان او را و فساد نیات اهل تحکیم و تزویر در او و آنچه اظهار کردند آن منافقان از ناسزا و تکفیر و استحلال دم آن حضرت و نهب و غارت اموال او و باقی نمانده بود با وی کسی که ایمن توان بود از مکر و فریب او الا بعضی از خاصان شیعه او و شیعه پدر بزرگوارش (ع)، و این جماعت مقاومت نمیتوانستند کردن بأهل شوم شام.

پس بضرورت کتابتی نوشت آن حضرت بمعاویه غاویه در باب صلح و صلاح، و فرستاد با آن کتابتهای اصحاب که تعهد کرده بودند فتک حرمت او را، و تسلیم کردن وی باو با شروط بسیار در آن نامه درج نموده و عقود بی‌شمار در آن ثبت کرده که بآن وفا نماید تا صلح صورت گیرد، و چون اعتماد از میان برخاست و آن حضرت نتوانست بر کسی اعتماد کند و دانست احتیال و اغتیال او را چاره غیر از این ندید که آنجا کارگر آید مگر ترک حرب و استدعای صلح، چون اصحاب او بصائر و اعتقاد در حق آن حضرت ضعیف ساختند، و دست فساد و مخالفت از آستین وقاحت بیرون آوردند، و بسیاری از ایشان استحلال خون وی نمودند، و خواستند که او را تسلیم خصم نمایند، و فرو گذاشت پسر عمش عبید الله او را در آن ورطه و بجانب دشمن رفتن، این نیز موجب پریشانی بود، و همه آن جماعت میل بدنای عاجل کردند و جانب حق و آخرت فرو گذاشتند.

پس وثیقه نوشت برای خود از معاویه مؤکد گردانید بتوکیدات تا بر او حجت باشد و اعدار در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۵

آنچه میانه او و آن حضرت باشد نزد خدای تعالی و نزد کافه اهل اسلام، و شرط فرمود بر او که ترک کند ناسزای امیر المؤمنین را (ع) و عدول کند از قنوت بر او در صلوات، و آنکه ایمن باشند شیعه او از شر ایشان و تعرض نرسانند بهیچ کدام از ایشان به بدی، و برسانند بهر صاحب حقی حق او را معاویه همه این شروط را اجابت کرد و معاهده نمود و سوگند خورد که بهمه وفا نماید.

چون مصالحه نامه تمام شد معاویه رفت تا به نخيله و آنجا فرود آمد و آن روز جمعه بود بمردم نماز جمعه گذارد و از برای ایشان خطبه خواند و گفت در خطبه که و الله من مقاتله نمیکنم شما را بآن که نماز بگزارید، و نه از جهت آنکه روزه بدارید، و نه از برای آنکه حج بجای آرید، و نه از جهت آنکه تا زکاء بدهید، اینها را خود میکنید و لیکن مقاتله من شما را بواسطه آنست که تا من امیر باشم بر شما که امارت را بمن خدای تعالی اعطا فرمود و شما کارهید از آن و نمیخواهید، بدانید و آگاه باشید که من آرزو و تمنای حسن برآوردن و اعطا کردم او را چیزی چند و جمیع آن در زیر قدم من است که وفا نخواهم کرد بچیزی از آن عهود.

بعد از آن معاویه بکوفه نزول کرد و چند روزی در آنجا اقامت نمود تا از ایشان بیعت بستند، و چون بیعتش تمام شد بمنبر رفت و خطبه از برای مردمان خواند و نقض عهد کرده در آنجا امیر المؤمنین و امام حسن را (ع) بناسزا یاد کرد، نعوذ بالله.

و امام حسین (ع) در آن مجلس حاضر بود خواست که برخیزد و جواب آن ملعون بگوید امام حسن دست او را گرفت و نشاند و خود برخاست و فرمود که: ای یادکننده علی بیدی منم حسن و تویی معاویه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۶

پدر من علی بود و پدر تو صخر، و مادر من فاطمه بود و مادر تو هند، و جد من رسول الله است و جد تو حرب، و جده من خدیجه است و جده تو قبیلہ، بسی لعنت خدای تعالی بر گمنامترین ما باد از روی ذکر، و دنی‌ترین ما باد از روی حسب؛ و بدترین ما باد از روی قدم، و بیشترین ما باد از روی کفر و نفاق، و طایفه از اهل مجلس گفتند که: آمین آمین.

و امام حسن (ع) از آنجا بیرون فرمود خشمناک و متوجه مدینه شد، و در آنجا اقامت فرمود و منتظر امر پروردگار بود و لازم منزل خود شد تا ده سال از امارت معاویه گذشت، آنگاه معاویه خواست که بیعت از جهت پسر خود یزید پلید از مردم بستاند به پنهانی فرستاد نزد زوجه امام حسن که جده بنت اشعث بن قیس بود که بوی زهر بخوراند، و صد هزار درهم برای او ارسال نمود که در این امر سعی نماید، و تعهد کرد که او را به پسرش یزید پلید دهد، او آن حضرت را زهر داد و چهل روز مریض بود و بعالم آخرت فرمود در ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت، و در آن وقت عمر شریفش چهل و هشت سال بود؛ و مدت خلافتش ده سال و متولی امور او شد برادر و وصی او امام حسین (ع) و غسل داد و تکفین کرد و دفن نمود نزد جده‌اش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف (ع)

فصل ششم [در علم امام حسن علیه السلام]

که ایراد نموده ابن طلحه در علم امام حسن (ع) شیخ کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که حضرت عزت عز شانه روزی فرموده بود او را فطرت ثاقبه در ایضاح مرا شد و مبادی، و منحت فطنت صائبه از برای اصلاح قواعد دین و مبانی، و تخصیص داده

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۷

او را بجلبتی که سرشته شده ماده آن بصور علم و معانی، و هر کس از ارباب علم و اهتدای اخذ میکرد مقصود خود را از او بقدر استعداد، و از فکر صواب از علوم موروثیه آبا و اجداد؛ جواب بر طبق مدعای هر یک میداد، و روزی نشسته در مسجد رسول الله (ص) و مردم اجتماع نموده بودند در گرد وی و تکلم میفرمود بر وجهی که تشفی غلیل سائلین میشد و قطع حجج قائلین می‌گشت. روایت کند ابو الحسن علی بن احمد الواحیدی رحمه الله در تفسیر وسیط مرفوع بسند خود که مردی گفت: داخل شدم در مسجد مدینه دیدم مردی که روایت حدیث میکند از رسول (ص) و مردم در گرد او درآمده‌اند؛ من پیش رفتم و گفتم مر او را که: خبر میدهی مرا از شاهد و مشهود؟ گفت: بلی أما شاهد پس روز جمعه است و أما مشهود پس روز عرفه است، از آنجا تجاوز کردم و آمدم پیش دیگری که او نیز حدیث نقل میکرد گفتم: خبر میکنی مرا از شاهد و مشهود؟ گفت: بلی أما شاهد روز جمعه است و أما مشهود پس روز نحر، از آنجا نیز تجاوز کردم و آمدم نزد جوانی که گوئیا روی او طلاء احمر است روایت میفرمود از رسول الله (ص) پیش رفتم و گفتم خبر میدهی مرا از شاهد و مشهود؟ گفت: نعم أما شاهد پس محمد است (ص) و اما مشهود پس روز قیامت است آیا نشنیده‌ای که حق تعالی فرموده که يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ دَٰبِقًا فَرَمُودَ كَہ ذَٰلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ بَعْدَ از آن سؤال کردم از اول گفتند: ابن عباس است، و سؤال کردم از ثانی گفتند: ابن

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۸

عمر است، و سؤال کردم از ثالث گفتند: حسن بن علی بن ابی طالب است (ع) و بود قول حسن أحسن. و آورده‌اند که روزی حسن بن علی (ع) غسل نموده بود از خانه بیرون فرموده جامه‌های فاخر پوشیده و بانواع عطریات مطیب و معطر ساخته و نور روی حسنش بر ضوء شمس غلبه کرده، و حسن صورتش از کمال معنی خبر میداد، و باد صبا نفحات غالیه سایش باطراف عالم میفرستاد، عزو اقبال لامع بود از اعطاف الطافش؛ و مجد و اجلال طالع بود از اکناف و اطرافش، و قاضی قدر حکم فرموده بود بسعادات اوصافش باز بر بغله رهوار خوش رفتار سوار، و غلامان و غاشیه‌کش بسیار در پیش و پس و از یمین و یسار.

ناگاه یهودی پیش آمد که از غایت احتیاج گوئیا خاک مذلت بر فرقی ریخته‌اند، و تخم فلاکت در نهاد زمین ناتوانش ریخته، و از برهنگی دستی به پیش و دستی به پس گرفته، و عورت خود را از مردم نهفته، و از گرسنگی نه پای رفتارش بود و نه زبان گفتار.

و امام حسن (ع) را توقیف نمود و گفت: با ابن رسول الله از تو انصاف می‌خواهم که از برای من بدهی فرمود که: در چه چیز؟ گفت در آنکه جد تو فرموده که دنیا زندان مؤمنان است و بهشت کافران

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۱۹

و تو مؤمنی و من کافر پس من نمی‌بینم دنیا را مگر که بهشتی است از برای تو که بآن تنعم میکنی و بآن لذت مییابی؛ و نمیدانم آن را مگر که زندانی است از برای من که مضرت آن مرا بسر حد هلاک رسانیده و فقر و فاقه آن مرا زهر فوات چشانیده.

امام حسن (ع) که کلام او را شنید نور تائید الهی بر وجودش درخشید؛ و استخراج جواب نمود بفهم عالی خود از خزانه علم که حق تعالی بوی ارزانی فرموده بود، و واضح و ظاهر گردانیده بر یهودی خطاء ظن و بطلان زعم او را و فرمود که: ای شیخ اگر نظر کنی بآنچه آماده کرده است حق سبحانه و تعالی برای من و مؤمنین در سرای آخرت از آن تنعمات که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده هر آینه بدانی که پیش از انتقال من بسوی آن در این دنیا در تنگنای زندانم و اگر به بینی آنچه حق جل و علا برای تو و کافران مهیا ساخته در آخرت از سعیر نار جحیم و نکال عذاب مقیم هر آینه بدانی قبل از بازگشت تو بآن سرای در بهشت نعیمی با اصناف نعمت و وسعت. پس نظر کن باین جواب که صواب از اطراف او نمایانست؛ و آنهار عیون علمش در اکناف او روان، و چون چنین نباشد چه صدور این علم اقتباس یافته از مشکاء نور نبوت، و ظهور تائید این علم کشیده از آثار معالم رسالت؛ این آخر کلام ابن طلحه است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۲

ابن عباس روایت کند که پیغمبر (ص) وقتی امام حسن (ع) را بر دوش مبارک برداشته بود مردی گفت چه نیکو مرکبی است که سوارش‌دای ای پسر آن حضرت فرمود که چه نیکو سواریست او. مرویست از ام عثمان که ام ولد علی بن ابی طالب بوده (ع) که آل رسول الله را (ص) قطیفه بود که جبرئیل (ع) بر آن مینشست و غیر او بر آن نمی‌نشست، و چون جبرئیل عروج میکرد آن را در نور دیده برمیچیدند، و چون عروج میکرد آن را می‌افشانند و چون می‌افتاد چیزی از ریشه او پس برمیخواست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۳

و بر او راست میساخت و ما آن را از تعویذات امام حسن و امام حسین ساختیم و بجای تعویذ آن را داشتند و مرویست از ذکوان مولی معاویه که معاویه گفت؛ نمیدانم که نام کرده این دو پسر را ابنی رسول الله ایشان را بگوئید که: ابنی علی، ذکوان گوید که چون چند روز بر این گذشت بمن فرمود که بنویسم اولاد او را در شرف، من پسران و پسرزاده‌های او را نوشتم پسران دخترانش را نوشتم و نوشته پیش وی بردم، چون نظر کرد گفت؛ و یحک تو مگر غافل شدی از بزرگترین فرزندان من؟ گفتم: کدام را میگوئی؟ گفت: بنو فلانه فرزندان من انداز دختر و بنو فلانه اولاد من انداز دختری، گفتم: الله آیا پسران دختر تو پسران تو باشند و پسران فاطمه زهرا پسران رسول الله نباشند؟ گفت: چه گفتمی که خدای ترا بکشد مبادا که این کسی از تو بشنود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۵

[در یادکرد فرزندان آن حضرت که با واسطه آن حضرت از پیامبر روایت کرده‌اند]

عبد الله بن حسن روایت کند از پدر بزرگوار خود و او از علی بن ابی طالب (ع) که رسول الله (ص) فرمود که رحم قرابت مشتبه است از رحمان هر که پیوست او را می پیوندد بوی خدای عز و جل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۶

و اگر برید او را میبرد از او حق سبحانه و تعالی. و مرویست از عبد الله بن حسن که او از مادر خود فاطمه بنت حسین روایت کرده و او از پدر خود و او از مادر خود فاطمه زهرا (ع) که رسول الله (ص) هر گاه که بمسجد میفرمود میگفت:

بسم الله و الحمد لله و صلى الله على رسول الله اللهم اغفر لي ذنوبي و سهل لي ابواب فضلك.

و روایت کند عبد الله از پدر بزرگوار خود حسن و او از پدر عالی مقدار خود علی بن ابی طالب (ع) که رسول الله (ص) فرمود که زنان را ده عورت است پس هر گاه زن شوهر کرد شوهر میپوشاند یک عورت او را و هر گاه زن مرد قبر میپوشاند تمام ده عورتش را. و مرویست از محمد بن حرب که عبد الله بن حسن بن حسن گفت مر پسر خود را محمد که استعانت طلب کن بر سلامت بطول خاموشی در مواطنی که نفس تو ترا خواند بسخن گفتن در آن مواطن زیرا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۷

که خاموشی حسن است بر هر حالی. زیاد بن منذر روایت کند که عبد الله بن حسن بن حسن گفت مر پسر خود را که: به پرهیز از دشمنی مردمان زیرا که تو ایمن نیستی از مکر حلیم و مبادرت لثیم. حسن بن حسن روایت کرده از مادر خود فاطمه بنت حسین و او از فاطمه کبری بنت رسول الله (ص) که پیغمبر فرمود که: ملامت نکنند مگر نفس خود را کسی که بیتوته کرد و در دست او باد بود پس باد دست نباید بود. (کذا فی النسختین) و منذر بن زیاد روایت کند که عبد الله بن حسن حدیث کرد ما را که جد بزرگوار او روایت کرده از علی بن ابی طالب و او از پیغمبر (ص) که فرمود کسی که حق تعالی جاری گردانید بر دستهای او چیزی که موجب فرج مسلمانی شود حق سبحانه و تعالی غم و کربت دنیا و آخرت او را بفرح و شادی مبدل میکند. و دیگر روایت کرده که رسول الله (ص) فرمود که هر که انفاق کند و قوت دهد اهل بیته را از مسلمانان قوت روز و شب ایشان را حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیمارزد. و محمد بن حرب روایت کند که وصیت فرمود محمد بن علی بن حسین پسر خود را جعفر بن محمد (ع) که ای پسرک من صبر کن بر نوائب و مصائب و خود را در عرصه هلاک مینداز، و مده نفس خود را بچیزی که مضرت او بر تو بیشتر باشد از نفع او از برای غیر تو، ای پسر خدای تعالی راضی ساخته مرا از برای تو و تحذیر کرده مرا از فتنه تو، و راضی نساخته ترا از برای من، و وصیت فرموده ترا بمن.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۸

و ابو حمزه ثمالی گوید که خبر کرد ما را محمد بن علی بن حسین (ع) که می فرمود مر پسر خود را که: ای پسر هر گاه که برسد بشما مصیبتی یا بلائی از دنیا یا فرود آید بشما فاقه و تنگی پس باید که مرد وضوی تمام بسازد و چهار رکعت نماز بگذارد و یا دو رکعت و چون از نماز فارغ شود بگوید که:

یا موضع کل شکوی، یا سامع کل نجوی، یا شافی کل بلاء، یا عالم کل خفیة، و یا کاشف ما تشاء من بلیة، یا نجی موسی، یا مصطفی محمد، یا خلیل ابراهیم ادعوک دعاء من اشتدت فاقته، و ضعف قوته، و قلت حیلته؛ دعاء الغریب الغریق الفقیر؛ الذی لا یجد لکشف ما هو فیه الا انت یا ارحم الراحمین؛ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.

علی بن حسین (ع) فرموده که مردی نباشد او ببلائی مبتلا شده باشد که این دعا بخواند الا که حق سبحانه و تعالی او را از آن خلاصی دهد و فرج و فرج فرستد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۲۹

فصل هفتم در عبادت آن حضرت (ع)

ابن طلحه رحمه الله فصل هفتم در عبادت آن حضرت ایراد فرموده و میگوید که: حق سبحانه و تعالی ترا پیوند دهد بحبل تأیید او، و برساند ترا بلطف خود بمقام توفیق و تسدید او که عبادت تقسیم یافته به سه نوع: بدنی، و مالیه، و مرکب از هر دو اما بدنی مثل نماز و روزه و تلاوت قرآن کریم و انواع اذکار و مالیه همچو صدقات و صلوات و مبرات و مرکب از هر دو مثل حج و جهاد و اعتمار. و بود امام حسن (ع) کامل و تمام در هر یکی از این انواع عبادات اما صلاه و اذکار و آنچه در معنی آنها است قیام او بآنها مشهور است، و اسم او در اصناف آنها مذکور است.

و اما صدقات نقل صحیح ورود یافته از حافظ ابو نعیم بسند خود که امام حسن (ع) دو نوبت مال خود را صرف کرده در راه خدای تعالی و مقاسمه با خدای نموده بود که مال خود را سه بار تصدق کند تا غایتی که کفشی صرف میکرد و کفشی از برای خود نگاه میداشت، و تمام این در فصل هشتم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

و اما عبادت مرکبه حافظ مذکور نقل کرده بسند خود که آن حضرت فرمود که مرا شرم می‌آید از پروردگار خود که باو ملاقی شوم و بخانه او پیاده نرفته باشم، و آن حضرت بیست نوبت از مدینه بمکه پیاده رفته، و روایت کرده صاحب کتاب صفه الصفوّه بسند خود از علی بن زید بن جدعان که او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۰

نقل میکند که حسن بن علی (ع) پانزده حج پیاده فرموده و مرکبها با وی می‌کشیدند، پس کدام زهد است که از این عظیم باشد. مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که: فضائل امام حسن و فواضل و مکارم و نوامل و عبادت و زهدات و سیرت او که جاریست بآن عادت و سریرت او که شناخته می‌شود بآن قواعد امور و عبادت در اشتهار مثل آفتابست در وسط النهار که خفای آن ممکن نیست از صحیفه روزگار، و کیست در کونین که برسد بقدر و شأن حسن و حسین، و چون چنین نباشد که ایشان دو سید و دو ولد و دو ریحانه ریاض رسول الله‌اند، و دو فرزند ارجمند مرتضی و بتول‌اند، زبان قضا املای مناقب ایشان می‌کند، و قلم قدر تصدیق آن را ثبت مینماید در لوح تحقیق بحسن اهتدا و معاونت توفیق، کلینی روایت میکند از اُبی اسامه که او روایت کرده از اُبی عبد الله (ع) که حسن بن علی (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۱

یک سالی بیرون رفت بجانب مکه معظمه بیای پیاده و قدمهای مبارکش ورم کرد؛ یکی از ملازمان او گفت چه شود اگر سوار شوی آن مقدار که این ورم تو تسکینی بیابد، فرمود که: سوار نمیشوم اما باین منزل که میرویم آسود نامی در پیش روی تو خواهد آمد و با او روغن هست از او بخر و مضایقه مکن با وی، گفت: بابی انت و امی ما بمنزل نمیرسیم در این راه که در آنجا کسی باشد این دوا را فرود، فرمود که: او در پیش تست نه در منزل، پس چند میل که رفتند ناگاه باین سوار رسیدند، امام حسن فرمود بملازمش که: اینک

این مرد نزد تست از او روغن را بستان و قیمت آن را بوی بده، اُسود پرسید از ملازم که روغن از برای که میخواهی؟ گفت: از برای حسن بن علی (ع) گفت:

مرا بخدمت وی برسان، چون آوردش گفت: بابی انت و امی من نمیدانستم که تو احتیاج باین روغن داری من قیمت آن را نمیستانم، من بنده و مولای توام و لیکن میخواهم که دعا کنی که روزی گرداند مرا حق تعالی فرزند نرینه تمام الخلقه که از دوستان شما اهل بیت باشد که من زن خود را بدرد زادن گذاشته بودم؛ فرمود آن حضرت که: برو بمنزل خود که حق سبحانه و تعالی عطا فرمود بتو فرزند نرینه تمام الخلقه که او از شیعه ما خواهد بود. و دیگر روایت کند از اَبی عبد الله (ع) که امام حسن (ع) بیرون فرمود روزی از منزل خود و مردی از ولد زبیر با آن حضرت بود که قائل بامامت وی بود و در پای درخت خرما فرود آمدند که آن درخت بمرور ایام خشک شده بود زبیری گفت: اگر این درخت را رطب میبود پاره از آن میخوردیم، امام حسن (ع) فرمود که: اشتهای رطب داری؟ زبیری گفت: بلی دست مبارک بدعا بسوی آسمان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۲

برداشت و دعا فرمود بکلامی که زبیری گفت من فهم نکردم که چه گفت در حال درخت خشک سبز گشت در آن دشت و بحال اول بازگشت و برک بر او پیدا شد و رطب بار آورد، جماعتی شترداران که شتران را بکرایه داده بودند گفتند: بخدا که این سحر است، امام فرمود که: ویلک این سحر نیست و لیکن دعای فرزند پیغمبر مستجاب است نزد حق تعالی، ایشان بالای درخت رفتند و بردند آنچه ایشان را کافی بود.

فصل هشتم [در کرم و بخشش و نماز آن حضرت]

که ابن طلحه ایراد فرموده در کرم آن حضرت میگوید که: کرم درختیست که مغرس آن در حب اوست، و او اکرم موروثی است از کسی که در حال رکوع تصدق از سائل دریغ نداشت. از آن جمله روایت کرده سعید بن عبد العزیز که حسن بن علی (ع) شنید مردی که از خدای تعالی در میخواست که او را ده هزار درهم روزی کند، بمنزل فرمود آن مبلغ را برای او فرستاد. و دیگر مرویست که مردی آمد و از وی حاجتی خواست فرمود مر او را که: ای فلان حق سؤال تو نزد من عظیم است، و معرفت من بآنچه لازم است از برای تو پیش من بزرگ است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۳

و دست عجز من بنیل مطلبی که تو سزاوار آنی نمیرسد، و بسیار در راه باری تعالی اندکست، و نیست در ملک من آن مقدار وفا کند از برای تشکر تو، پس اگر قبول کنی آنچه مرا میسر است و رفع کنی از من مثونت فراهم آوردن مال و اهتمام بی تکلف آن را بجای آورم، گفت: یا ابن رسول الله قبول دارم اندک را و شکر آن عطیه را می گویم و اعدا بر منع آن میپویم، آن حضرت وکیل خود را طلب فرمود و محاسبات نفقات خود را استقصا نمود و فرمود که: فاضل سیصد هزار درهم را حاضر کن، او پنجاه هزار درهم را حاضر ساخت امام فرمود چه کردی آن پانصد دینار اشرفی که نزد تو بود؟ گفت: آن نزد من است، فرمود که: آن را نیز حاضر ساز، و آن حضرت آن دراهم و دنانیر را تمام بآن مرد داد و گفت حمالی را بیار تا بر دارد اینها را، او دو حمال را آورده آن زرها را بر پشت ایشان نهاده و آن حضرت ردای مبارک خود را بکرایه حملان داد، یکی از ملازمانش گفت:

و الله نزد ما یک درهم نمانده، آن حضرت فرمود لیکن از حق تعالی امید اجر عظیم دارم. و دیگر آنکه ابو الحسن مدائنی نقل کرده که یک باری امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر (ع) روی بجانب حج آورده میرفتند، شتری که زاد و ائقال داشت از ایشان فوت شد، و ایشان گرسنه و تشنه و بی توشه ماندند، آمدند بخیمه پیره زنی رسیدند از او پرسیدند که هیچ آب داری که توان خورد یا چیزی که توان آشامید؟ گفت: بلی بخیمه در آمدند و در پیش خیمه او گوسفندی بود، گفت:

از این بدوشید و از شیر او بیاشامید، چنین کردند، باز گفتند: هیچ طعامی داری؟ گفت: غیر از این گوسفند چیزی دیگر ندارم اگر می خواهید این گوسفند را بکشید تا برای شما طعامی مهیا سازم، یکی از ایشان آن گوسفند را کشت و پوست کند و او آن را از جهت ایشان طعامی پخت و ایشان خوردند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۱۳۴

و آسایشی کردند تا خنک شد، چون روان میشدند گفتند: ما جماعتیم از قریش باینجانب میرویم، چون باز گردیم بسلامت ان شاء الله پیش ما بیا تا با تو نیکوئی کنیم، و ایشان رفتند و شوهر این عورت آمد و خبر کرد شوهر را از ایشان و کشتن گوسفند، او غضب نموده گفت: و یحک گوسفند مرا کشتی از برای جماعتی که نمیشناسی ایشان را باز میگوئی که ایشان می گفتند که ما از قریشیم؟ بعد از مدتی ایشان را احتیاجی شد بر رفتن مدینه آمدند بجانب مدینه و ایشان نقل پشکل شتر بمدینه مینمودند و میفروختند و بآن معاش میکردند، مرد و زن در بعضی از کوچهای مدینه میگذشتند ناگاه امام حسن (ع) بر در خانه خود نشسته آن زن را شناخت و زن آن حضرت را نشناخت، غلامی را فرستاد و او را طلب کرد و فرمود مر او را که:

یا أمه الله مرا میشناسی؟ گفت: نه فرمود که: من مهمان تو بودم در فلان روز، زن گفت بابی انت و امی آن حضرت هزار گوسفند از گوسفندهای صدقه برای او خرید و هزار دینار اشرفی دیگر بوی داد و غلام را همراه وی کرده به پیش برادرش امام حسین فرستاد، فرمود: که برادرم حسن بتو چه داد؟ گفت هزار گوسفند و هزار دینار، آن حضرت نیز مثل آن را بوی داد و غلام خود را همراه کرده او را نزد عبد الله بن جعفر فرستاد، گفت: حسن و حسین بتو چه دادند؟ گفت: هزار گوسفند و هزار دینار، گفت که: دو هزار گوسفند و دو هزار دینار بوی دهند، و فرمود که: اول اگر پیش من می آمدی هر آینه بزحمت نمی انداختم ایشان را پس زن با شوهر رجوع کردند بمدینه با این جمعیت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۱۳۵

و ابن طلحه روایت کند که امام حسن (ع) یک زنی را تزویج فرمود و صد جاریه برای او فرستاد که با هر جاریه هزار درهم بود، و ابن طلحه گوید که این اشارت بیست عزیز، و عبارت بیست وجیز بآن که هر که دانست که دنیا محل عبور است و متاع غرور و امساک آن زیان است، و فریفته گشتن بآن نقصان، خود مینماید ببدل آن و رغبت نمیکند بوصول آن، و امام حسن (ع) عارف بود بفریفتن او، و معرض بود از آمیزش اهلش، از آن بود که بسیاری باین قول تمثل میفرمود.

یا أهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اغترارا بظل زائل حمق

یعنی که. ای اهل لذات دنیا که بقا و پابندگی نیست مر او را بدرستی که فریب خوردن بسایه ذائل بی اعتبارش حماقت است. روایت کند ابن عایشه که مردی از اهل شام آمد بمدینه پس دید مردی زیبا بر اشتر خوش رفتار سوار که مثل او بحسن و جمال ندیده بود گفت: دل من مایل شد بجانب وی پرسیدم که این چه کس است گفتند: حسن بن علی بن ابی طالب (ع) دل من پر شد از خشم و کینه و حسدش که علی را مثل این جوان فرزندی باشد برخاستم و رفتم به پیش وی گفتم: تو پسر علی بن ابی طالبی؟ فرمود: بلی من پسر اویم گفتم تو پسر کیستی و چه کسی؟ و بنیاد ناسزا کردم به او و پدرش و آن حضرت ساکت بود و هیچ نفرمود تا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۶

من خود از آن گفتن شرمنده شدم. چون سخن من تمام شد خندید و فرمود که: من چنین پندارم که تو غریب باشی و شامی، گفتم: بلی فرمود که: بیا با من اگر احتیاج داری بمنزل من تا ترا فرود آرم اگر مال خواهی بتو بدهم، و اگر حاجتی داشته باشی مدد کنم و برآرم حاجت ترا، من از آن گفته خود شرمنده شدم و عجب آمد مرا از کرم و اخلاق او و از خلق حسن عجب نباشد من بازگشتم و محبت او در دل جای کردم بر وجهی که دیگری را بآن مرتبه دوست نمیداشتم. ابن طلحه میگوید که: منار مبارات اجواد و آثار مقامات أمجاد متفاوت میباشد مقدار آن در میان عباد بحسب اخطار و اقدار در اعتقاد، و امام حسن (ع) جود و بخششی فرمود که مثل آن جود و بخششی ننموده از موجود، چه رتبه عظیم از خلافت نمی‌باشد، و مقامی از او برتر صورت نمیگیرد در ملت اسلام که زمام اختیار اهل اسلام در قبضه اقتدار صاحب این امر میباشد که امر و نهی متصل بأسباب او است، و جاه و مال محصل از ابواب او و نباهت و شهرت مستفاد از اقترب او است، و تقدم و تأخر مرتاد از ارضا و اغضاب او و امام حسن (ع) با وجود آنکه منعقد بعقد انعقاد خلافت شد، و مستبد بایجاد عقد امر امامت گشت و چهل هزار کس در جریده بیعت آن حضرت در آمدند، و کمر انقیاد و اطاعت بمیان جان بستند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۷

جود فرمود منصب خلافت را بمعایه و بر او مسلم داشت و خود را از ربقه آن منسلخ ساخت پس لا جرم باعتبار این حال که از او بوجود آمده بود از جود و نوال و آنچه بظهور رسیده از تکریم و افضال اعتراف نمود معاویه علی رؤوس الاشهاد در غصون مقال، و گفت مر او را که: یا ابا محمد امروز از تو جودی بوجود آمده که دیگر نمیتواند از رجال، و راست گفت معاویه آنچه در این امر گفت از روی عقل و نقل، و عظیم شمرد آنچه بوی اعطا کرد از روی جود و بذل زیرا که نفوس راغب و مایل میباشد در رتبه دنیا و متاع او از روی قول و فعل، پس این او را سزد. مؤلف رحمه الله میفرماید: که شیخ کمال الدین بن طلحه رحمه الله این امر را بیان نمود اما تعمق نظر و فکر در آن نفرمود بآن که شمرد تسلیم آن حضرت خلافت را بمعایه از کرم و وجود و ایثار او، و اگر امعان نظر میکرد میدانست که تسلیم این امر بمعایه نبود باختیار او که اگر اعوان و انصار یک دل و یک زبان مییافت بی توقف بمحاربه و مقاتله معاویه غاویه می‌شتافت، لیکن اعوان و انصارش قدم در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۸

میدان خلاف نهادند، و زخارف دنیای فانی را بر نعم باقی ابدی اختیار کردند، آن حضرت بضرورت از جهت حذر بر نفس و حفظ دماء مؤمنان و شیعیان وی این امر را بوی تسلیم کرد و چگونه جود کند آن حضرت خلافت را بمعایه غاویه که گرامی اهل اسلام بنار او بود و چگونه راضی باشد باهلیت او این امر را و حال آنکه در دل عقد کرده باشد انکار او، و چگونه گمان کند نزدیکی آن نابکار که او ناسزا گوید پدر بزرگوارش را بلیل و نهار، و چگونه نسبت دهد معاویه را بصدق و راستی که او مستمر باشد بناسزا گفتن اهل حق و مقیم باشد

بر اضرار، و چگونه توهم ایمان او کنند که او و پدرش از مؤلفه قلوب بودند و دشمن نبی بر آشکار پس نظر دقیق باید کرد در اجمال این تفصیل و قضایای واضحه الدلیل و احوالی که احتیاج داشته باشد بنظر و فکر طویل. و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۳۹

پس باید دانست که صلح آن حضرت بمعایوه از جهت فرو گذاشت اصحاب بود که او را فرو گذاشتند و میل بجانب معاویه نمودند و مراسلات و مکاتبات در میان ایشان بسیار شد، و فرو گذاشت کردند در امر وی مثل فرو گذاشتی که در باره پدر بزرگوارش کردند، و کار بقتل و شهادت کشید، و آن قباحتها روی نمود. و آنچه با برادر بزرگوارش کردند بعد از او دالست بر فساد عقاید و قبح فاعائل ایشان پس هر گاه که امعان نظر کارفرمائی بیابی اواخر ایشان را بر نهج و طریق اوایل ایشان، و سلوک هر کدام بر منوال امائل ایشان

باسیاف ذاک البغی اول سلها اصیب علی لا بسیف ابن ملجم

یعنی بشمشیرهای ستم آنکه اول از غلاف کشید کار امیر المؤمنین علی (ع) بقتل رسید نه بشمشیر ابن ملجم که آخر دید، روزی خواهد بود که امور نهانی همه آشکار شود، و هر کس جزای عمل خود بیابد و بداند هر کس بازگشت خود را از دوزخ و بهشت، و از خوب و زشت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۰

آن حضرت فرموده که: تبرع بمعروف و عطا کردن پیش از سؤال از بزرگترین صفات بزرگی است. و سؤال کردند از آن حضرت از بخل فرمود که: بخل آنست که انفاق کرده تلف داند و آنچه امساک کرده آن را اسراف ببیند.

[در آنچه مؤلف از کتاب حلیه الاولیاء آورده است]

در حلیه آورده که پرسیدند از وی که تصوف چیست فرمود که: تنویر بیانست و تطهیر اکنان.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۱

از ابان بن طفیل مرویست که شنیدم علی (ع) را که میگفت مر حسن را (ع) که: باش در دنیا بدن خودت و باش در آخرت بقلب خودت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۲

فصل نهم [در فرمایشات و مواعظ آن حضرت]

که ابن طلحه ایراد کرده در کلام آن حضرت است و مواعظ او نقل کرده حافظ ابو نعیم در حلیه بسند خود که امیر المؤمنین (ع) پرسید از پسر خود امام حسن (ع) چیزی چند در امور مروت فرمود که ای پسر سداد چیست؟ گفت: ای پدر بزرگوار من سداد دفع منکر است بمعروف، فرمود که: شرف چیست؟

گفت: نیکی کردن با عشیره و بد داشتن جریره یعنی جرم ایشان را عفو کردن، فرمود که: مروت چیست؟

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۳

گفت: عفاف و اصلاح مال، فرمود که: رقت چیست؟ گفت: نظر در یسیر و منع حقیر، فرمود که:

دنائت چیست؟ گفت: خود را استوار داشتن و بذل بزن خود کردن و بس فرمود که: جود و سماحت چیست؟ گفت: بذل در دشواری و آسانی، فرمود که: بخل چیست؟ گفت: آنچه در دست تست آن را شرف بینی و آنچه انفاق کنی آن را تلف دانی چنانچه مذکور شد، فرمود که: چه چیز است برادری؟

گفت: مواسات در سختی و شدت، فرمود که: جبن و بد دلی چیست؟ گفت: جرأت آوردن بر دوست و ترسیدن از دشمن، فرمود که: غنیمت چیست؟ گفت: رغبت در تقوی و زهدات در دنیا که آن غنیمت بارده است، فرمود که: حلم چیست؟ گفت: خشم فرو خوردن و عنان نفس بدست گرفتن، فرمود که: غنی چیست؟ گفت: راضی بودن نفس بقسمت الهی و اگر چه اندک باشد و غنا غنای نفس است، فرمود که: فقر چیست؟ گفت: غلبه حرص نفس است در هر چیزی، فرمود که: چه چیز است منعت؟ گفت: شدت بأس و منازعت اعز مردمان، فرمود که: ذل چیست؟ گفت:

که: فزع نزد مصدوقه، فرمود که: عی و درماندگی چیست؟ گفت: فعل عبث و کثرت خفت و طیش نزد مخاطبت، فرمود که: جرأت چیست؟ گفت: موافقت اقران، فرمود که: کلفت چیست؟ گفت:

کلام در مالا یعنی و بیهوده صرف کردن، فرمود که: مجد و بزرگی چیست؟ گفت: اعطا کردن در عزم و عفو نمودن جرم، فرمود که: عقل چیست؟ گفت: نگاه داشتن دل، فرمود که: سنا چیست؟

گفت: اتیان جمیل و ترک قبیح، فرمود که: سفه چیست؟ گفت: متابعت اهل دنائت کردن و مصاحبت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۴

نمودن با اهل ضلالت، فرمود که: غفلت چیست؟ گفت: ترک مسجد و طاعت مفسد، فرمود که: حرمان چیست؟ گفت: ترک حظ کردن که بر تو عروض یافته. و این اجوبه صادره است از آن حضرت بی‌رویت فکری بوده، بلکه ببصیرت باصره، و بدیهه حاضره، و ماده فضل وافره، و فکرت بر استخراج غوامض قادره بوده.

[نامه آن حضرت به معاویه بعد از وفات علی علیه السلام]

و دیگر از کلام آن حضرت کتابتی بوده که بمعناویه غاویه نوشته بعد از رحلت امیر المؤمنین (ع) وقتی که مردم بوی بیعت کرده بودند باین مضمون که:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نامه‌ای است از عبد الله حسن بن امیر المؤمنین بسوی معاویه بن صخر اما بعد پس بدرستی که حق سبحانه و تعالی فرستاد محمد بن عبد الله را (ص) بخلق که رحمت عالمیان است، و اظهار فرمود باو حق را، و دفع نمود بوجود وی باطل را، و دلیل ساخت بوسیله او اهل شرک را، و عزیز گردانید بسبب او عامه عرب را، و مشرف ساخت بوی خاصه ایشان را هر که را خواست، و حق تعالی فرمود که وَ إِنَّهُ لَدَكَّرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ چون حق سبحانه و تعالی این پیغمبر را بجوار رحمت خود برد، تنازع کردند عرب در این امر بعد از او انصار گفتند: از ما امیری باشد و از شما امیری، و قریش گفتند: اولیا و عشیره او مائیم پس منازعت مکنید در امر خلافت، آنگاه آن را عرب از برای قریش مقرر داشتند، و اکنون اولیای او و ذوی القربی از او مائیم؛ و مناسب نیست منازعت تو ما را بغير حق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۵

در امر دین، و اثر نتیجه این در اسلام محمود نیست نزد اهل یقین، و خدای تعالی در موعد حکم خواهد فرمود میان ما و میان تو، و ما از خدای تعالی در خواسته‌ایم که ندهد ما را در این دنیا چیزی که نقصان ما باشد بآن در امر آخرت، و بعد ذلک وقتی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از این عالم رحلت می‌فرمود این امر را بمن تفویض نمود بعد از خود، پس از خدای تعالی بترس ای معاویه و نظر کن در امر امت محمد (ص) بنوعی که دماء ایشان محفوظ ماند و باصلاح آید امور ایشان و السلام.

[متن صلحنامه آن حضرت با معاویه]

و دیگر از کلام بلاغت نظام آن حضرت صلح صلحنامه‌ای است در میان او و معاویه که از جهت حقن دماء و اطفاء فتنه نوشته بود باین مضمون که:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این آنست که مصالحه کرده بر آن حسن بن علی بن ابی طالب معاویه بن ابی سفیان را بر این وجه که تسلیم کند بوی ولایت امر مسلمانان بر آنکه عمل کند در میان ایشان بکتاب خدا و سنت مصطفی و سیرت خلیفه پیشین و نیست معاویه را که این امر را بعد از خود بدیگری تفویض کند؛ بلکه امر بشوری و مشورت باز گذارد در میان مسلمانان، و بر آنکه مردم ایمن باشند در هر زمین که بودند از زمین خدای از شام و عراق و حجاز و یمن، و بر آنکه اصحاب علی و شیعه او ایمن باشند بر آنفس خودشان و اموال و نساء و اولاد خود، و بر معاویه بن ابی سفیان است که این عهد کردند با خدای تعالی و پیمان با وی که بآن وفا نماید، و بر آنکه نجوید از برای حسن بن علی و برادرش حسین و هیچ یک از اهل بیت رسول الله (ص) هیچ حيله و غائله نه در پنهان و نه در آشکارا، و نترساند هیچ یک از ایشان در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۶

افقی از آفاق، و گواه است بر این وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً فلان و فلان و السلام.

چون صلح نامه تمام شد قرار یافت التماس کرد معاویه از امام حسن (ع) که در حضور و مجمع مردم باین کلام تکلم کند، و بایشان بدانند که این امر را تسلیم معاویه کرده، اجابت نموده در حضور مردم خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی و آل هدایت انتباهی و بعد از آن فرمود که:

اکیس کیس تقوی است، و احمق حمق فجور و هر کدام از شما اگر طلب کنید میان جابلقا و جابرسا مردی که جد او رسول الله باشد (ص) نخواهید یافتن غیر مرا و غیر برادر من حسین را، و شما می‌دانید که خدای هدایت کرد شما را بجد من محمد، و رهانید شما را بواسطه او از ضلالت، و رفع نمود شما را بسبب او از جهالت، و عزیز کرد شما را بوجود او از ذلت، و بسیار گردانید شما را بعد از قلت، و معاویه نزاع می‌کند با من در حقی که از آن منست نه از آن او؛ لیکن این کار کردم از جهت صلاح امت و قطع فتنه، و حال آنکه شما بمن بیعت کرده بودید بر آنکه مصالحه کنید هر که را که من بوی مصالحه کنم، و محاربه کنید هر کرا که من بوی محاربه کنم، پس صلاح در آن دیدم که با وی مصالحه نمایم تا جنک و فتنه میان ما و او فرو نشیند، و خونها ریخته نشود که حفظ دما بهتر از خون ریختن است، و من این نکردم مگر برای صلاح و بقای شما وَ إِن أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ

[مواعظ آن حضرت]

و دیگر از کلام آن حضرت این است که ادب نیست هر کسی را که او را عقل نیست، و مروت نیست کسی را که او را همت نیست، و حیا نیست کسی را که او را دین نیست، و سر عقل معاشرت است با

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۷

مردم بنیکوئی، و بعقل هر دو سرا را میتوان یافت، و کسی که از عقل محروم است از هر دو جهان محروم است. و دیگر فرمود که پیاموزان مردم را از علم خود، و تعلیم گیر از علم غیر خود تا فایده رسانیده باشی بعلم خود و تعلیم گرفته باشی چیزی که ندانسته باشی. سؤال کردند از امام حسن (ع) از خاموشی فرمود که: پوشش درماندگی است، و زینت و آرایش عرض است، و فاعل آن در راحت است، و همنشین آن در امنیت. و دیگر فرمود که: هلاک مردم در سه چیز است: کبر، و حرص، و حسد، کبر هلاک دین است و بواسطه آن ابلیس ملعون شد، و حرص دشمن نفس است از جهت آن آدم (ع) از بهشت بیرون آمد، و حسد پیش رو بدی است و از این جهت قابیل هابیل را کشت. و دیگر فرمود که: مرو نزد مردی مگر آنکه امیدوار باشی نوال او را، یا ترسی از استیلای او، یا مستفید شوی از علم او، یا امید داشته باشی از برکت دعای او، یا رعایت صله رحم نمائی که میان تو و اوست. و آن حضرت فرمود که: رفتم بخدمت امیر المؤمنین (ع) در وقتی که ابن ملجم لعنه الله او را ضربت زده بود و او بر اسراف شهادت بود، بنیاد جزع کردم، فرمود که: جزع میکنی؟ گفتم:

چون جزع نکنم که ترا باین حال میبینم، فرمود که: من بتو تعلیم میکنم چهار خصلت را که اگر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۸

آن را نگاه داری بواسطه آن نجات بیابی و اگر ضایع کنی فوت شود از تو هر دو سرا: ای پسرک من هیچ غنی نیست بزرگتر از عقل، و هیچ فقر نیست مثل جهل، و هیچ وحشتی نیست سخت تر از عجب، و هیچ عیشی نیست لذیذتر از حسن خلق و دیگر فرمود که: ندیدم هیچ ظالمی که شبه باشد بمظلوم از حاسد و دیگر فرمود که: بگردان آنچه از دنیا طلب کردی و نیافتی بمنزله چیزی که هنوز بخاطر تو خطوط نکرده، و بدان که مروت قناعت و رضا بیشتر است از مروت اعطاء، و تمام کردن نیکوئی بهتر است از ابتدای آن. و سؤال کردند از آن حضرت از عقوبت فرمود که: دوری جستن از مادر و پدر روایتست که امیر المؤمنین (ع) فرمود مر حسن را (ع) که برخیز و خطبه در حضور من بخوان تا کلام تو بشنوم، برخاست و گفت، حمد و ثنا مر خدای را که هر که تکلم کرد کلام او را میشنود، و هر که خاموش است میداند که در ضمیر او چیست، و هر که در حیات است بر اوست رزق او، و هر که مرد بسوی اوست بازگشت او، اما بعد پس بدرستی که قبور محله ما است، و قیامت موعده ما، و خدای تعالی عارض و محیط ما، بدرستی که علی (ع) بابتی است هر که در آمد در این باب هست ایمن از جمیع عذاب، و هر که بیرون رفت هست کافر معاقب باشد بعقاب، آنگاه امیر المؤمنین (ع) برخاست و او را در بغل گرفت و فرمود:

بأبی أنت و امی ذرّیةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و دیگر از کلام امام حسن است (ع) که: ای پسر آدم عفت ورز و از محارم الله بهره‌یز تا عابد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۴۹

باشی، و راضی شو بقسمت الهی تا غنی گردی، و نیکی کن با همسایه تا مسلمان باشی؛ و مصاحبت کن با مردم بمثل آنچه دوست میداری که مصاحبت کنند ترا بآن تا عادل باشی، (بدرستی جماعتی که در پیش شما جمع اموال میکنند و بنای استوار بلند میسازند و امل و آرزوی دور و دراز اختیار مینمایند ناگاه آن جمع بهلاک و تلف خواهند رسید، و آن عمل بویرانی سر خواهد نهاد، و مساکن ایشان قبور خواهد بود «الترجمة خلاف ظاهر المتن م») ای پسر آدم بدرستی که همیشه بنای عمر تو در افتادن است از آن زمان باز که از شکم مادر افتاده، پس فراگیر آنچه در دست تست و میتوانی از اعمال نیکو از برای آنچه در پیش تست، زیرا که مؤمن توشه بر میدارد و کافر تمتع میگیرد.

و آن حضرت بعد از این موعظه این را خواند که وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ دیگر از کلام اوست که بدرستی که این قرآن در او مصابیح نور است و شفای صدور، پس باید که در میدان علم جولان نمائید بضوء او، و التیام دهید صفت قلب را بفکر او چه تفکیر حیات قلب بصیر است همچنان که میرود مستنیر در ظلمات بنور. أمير المؤمنين (ع) در بصره بیمار شد امام حسن (ع) بیرون فرمود در روز جمعه بمسجد و مردم نماز بامداد با وی گذاردند و بعد از حمد و صلوات گفت که:

حق تعالی نفرستاد پیغمبری بخلق مگر که اختیار فرمود او را و رهط و بیت او را. و بحق آنکه محمد را (ص) براستی بخلق فرستاد که کم نمیکند کسی از حق ما مگر که کم میکند حق تعالی از عمل او، و نیست بر ما دولت الا که هست ما را عاقبت وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۰

آورده‌اند که روزی در آمد امام حسن (ع) بر معاویه غاویه و او بر پهلو خسبیده بود و آن حضرت نشست نزد پای او، معاویه گفت: من در حوالی تو قتال نکردم رسیده بمن که عایشه میگفته که معاویه صلح نکرد از برای خلافت، امام حسن (ع) فرمود عجب تر از این نشستن من است نزد پایهای تو، برخاست و عذر خواهی کرد. مؤلف می‌فرماید که: آن حضرت تعجب نفرمود از قول عایشه بآن که معاویه صلح نکرد از برای خلافت، زیرا که این نزد او ضروری بود، لیکن فرمود که عجب تر از تولیت تو خلافت را نشستن من است گفتند بآن حضرت که: در باب تو فتنه عظیمه روی نمود فرمود که: نه در شأن من عزتست کما قال الله تعالی وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ «فی ترجمه: (ألا اطرفك) و (لا يصلح للخلافة) و (فیک عظمت) مسامحة ظاهرة «المصحح»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۱

و آورده‌اند که معاویه گفت روزی که: هر گاه بنی هاشم جواد و بخشنده نباشند بقوم خود مشابعت نداشته باشند، و هر گاه بنی امیه حلم نداشته باشند بقوم خود نمانند، و هر گاه بنی مخزوم تکبر نداشته باشند بقوم خود شبیه نباشند، و اگر بنی زبیر شجاع نباشند بقوم خود نمانند، این خبر بامام حسن (ع) رسید فرمود که: چه نیکو اندیشه کرده از برای قوم خود میخواهد که بنی هاشم تمام اموال خود را بخشش کنند بمردم تا محتاج شوند، و بنی مخزوم با مردم تکبر نمایند تا مردم از ایشان برمند و دشمن شوند، و بنی زبیر در مقام جنک و محاربه در آیند تا کشته گردند و فانی شوند و بنی امیه حلم پیشه کنند تا مردم ایشان را دوست دارند. گویند آن حضرت گفت بحیب بن مسلمه که بسا سیر و سلوکی که تو کردی در غیر طاعت الهی، گفت: اما سیر من بجانب پدر تو از این قبیل نبود فرمود که: بلی لیکن تو اطاعت کردی معاویه را بر دنیای دنی قلیل بی اعتبار، بعمرم سوگند که اگر تو قیام نمائی در امور دنیای خودت در امر دین خود تقاعد نموده، و اگر تو بدی کنی و نیک گوئی آنچنانست که حق تعالی فرموده که خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا وَ لیکن تو بد کرده و بد گفته پس تو آنی که حق تعالی فرموده کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ شعبی آورده که روزی معاویه در حضور امام حسن

(ع) تفاخر میکرد که من پسر أجود و اکرم و أنضر قبيله‌ام، آن حضرت فرمود: آیا تو بر من فخر میکنی؟ من پسر عروق ثری، و پسر سید اهل دنیایم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۲

من پسر آن کسم که رضای او رضای رحمان است و غضب او غضب رحمان، ای معاویه آیا مباحثات تو قدیمی است یا تفاخر میکنی به پدرت بگو نه یا آری هر کدام میخواهی از این؟ پس اگر گوئی: آری سر باز زده میشوی، و اگر گوئی: نه، شناخته میگردی، معاویه گفت: میگویم: نه، از جهت تصدیق قول تو، امام حسن (ع) فرمود که: حق ظاهرتر است از آنکه تو خیال کنی طریق او را، و حق نزد صاحبان عقل معروف و مشهور است. و دیگر از کلام امام حسن است (ع) که: کسی که ابتدا کند بکلام پیش از سلام پس جواب مگوئید او را. و دیگر فرمود که: حسن سؤال نصف علم است.

و کلام آن حضرت ناشی است از کلام پدر بزرگوار و جد عالی مقدارش که محل ایشان از بلاغت دیگری را نسزد بعد از ایشان، و هر که طلب میکند حصر وعد آن را مثل آن کسی است که شروع مینماید در حصر قطرات سحاب وعد آن، پس اولی آنست که اقتصار کرده شود باین قدر، چه مجموع آن را نمیتوان در آورد در حصر، و عاقل می‌بیند در هلال صورت بدر

فصل دهم [در ذکر اولاد آن حضرت]

ایراد نموده ابن طلحه در ذکر اولاد آن حضرت و میگوید که: اولاد آن حضرت پانزده بوده‌اند: حسن،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۳

و زید، و عمر، و حسین، و عبد الله، و عبد الرحمن، و عبد الله، و اسماعیل، و محمد، و یعقوب، و جعفر، و طلحه، و حمزه، و ابو بکر، و قاسم، و دو کس را از ایشان عقب بود که آن: حسن و زید است و غیر از ایشان را عقب نبود، و کمتر از این نیز گفته‌اند، و گویند نیر که: او را دختری بود ام الحسن نام و الله اعلم بحقیقه الحال. و ابن خشاب گوید که: او را یازده پسر بود و یک دختر، و نامهای ایشان اینست: عبد الله، و قاسم، و حسن، و زید، و عمرو، و عبد الله، و عبد الرحمن، و احمد، و اسماعیل، و حسین، و عقیل، و ام الحسن و فاطمه، و او مادر امام محمد باقر (ع) بود و شیخ مفید رحمه الله در ارشاد آورده که: اولاد امام حسن (ع) از ذکور و اناث پانزده بوده‌اند زید بن حسن، و دو خواهرش ام الحسن و ام الحسین که مادر ایشان ام بشیر بنت ابی مسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبه خزرجه بوده، و حسن بن حسن که مادرش خوله بنت منظور فزاریه بوده، و عمرو و دو برادرش قاسم و عبد الله که مادر ایشان ام ولد بوده، و عبد الرحمن بن حسن که مادرش ام ولد بوده، و حسین بن حسن که لقبش اثرم است و یک برادر طلحه بن حسن و یک خواهرش فاطمه بنت حسن که مادر ایشان ام اسحاق بنت طلحه بن عبید الله تیمی بوده، و ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه و رقیه و این چهار دختر از مادران اولاد متفرقه‌اند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۴

[زید بن حسن]

فأما زید بن حسن او والی صدقات رسول الله بود (ص) و آسن اولاد بود، و او مردی بود جلیل القدر کریم الطبع عزیز النفس کثیر البر و شعراء مدح او بسیار گفته‌اند. و مردم از اطراف و اکناف بخدمت وی می‌آمدند بواسطه فضلش.

و أصحاب سیر آورده‌اند که چون سلیمان بن عبد الملک والی شد نوشت بعامل خودش که در مدینه بود این مضمون را که: اما بعد چون کتاب مرا بخوانی که اینست عزل کن زید بن حسن را از سر و کار صدقات رسول الله (ص) و به فلان مرد تفویض نمای که از قوم خودش بود و اعانت کن او را هر گاه که از تو طلب اعانت و مدد کند؛ و السلام.

و وقتی که عمر بن عبد العزیز خلیفه شد نوشت بعامل خود این مضمون را: أما بعد بدان که زید بن حسن شریف بنی هاشم و آسن ایشانست پس چون کتابت مرا بخوانی که اینست بازگردان بوی صدقات رسول الله را و مدد و اعانت کن او را وقتی که از تو طلب مدد و اعانت نماید، و السلام.

و زید در نود سالگی وفات کرد و شعرا مرثیه‌های بسیار برای وی گفتند، و عد مناقب و مآثر او در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۵

آن درج نمودند، و او دعوی امامت نمود، و دیگری از شیعه و غیر ایشان نیز ادعای امامت او نکردند زیرا که شیعه دو صنف‌اند: امامی و زیدی، و اعتماد امامی در امامت بر نصوص است و آن معدوم است در اولاد امام حسن (ع) باتفاق و هیچ کس از اولاد آن حضرت این دعوی نکرد از جهت خود تا وقوع یابد در او ارتیاب، و زیدی ادعای امامت می‌نمایند از برای کسی بعد از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) که مردم را دعوت نماید بجهاد و ترغیب کند، و زید بن حسن مصالحه نموده بود با بنی امیه و عامل صدقات بود از قبل ایشان، و تقیه را بر خود قرار داده و از جهت خوف اعدا با ایشان مدارا میکرد و الفت مینمود، و اینها ضد علامات امامت است نزد زیدیه همچنان که گفتیم. و حشویه قائل‌اند بامامت بنی امیه و هیچ کس از اولاد رسول الله را باین قائل نبوده‌اند. و معتزله امام نمیدانند کسی را مگر بر رأی و مصلحت ایشان باشد در اعتزال و ایشان متولی عقد او شوند به شوری و اختیار، و زید بر آن وجه که ما ذکر کردیم خارج است از احوال، و خوارج امام نمیدانند کسی را که تولا داشته باشد بامیر المؤمنین (ع)، و زید تولا داشته به پدر و جد خود بلا خلاف.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۶

[حسن بن حسن]

فأما حسن بن حسن مردی بود جلیل و رئیس و فاضل بورع و تقوی و والی صدقات امیر المؤمنین (ع) در عصر آن حضرت، و وقتی که حجاج امیر مدینه بود گفت بوی حجاج که: شریک گردان عمر بن علی را با خود در امر صدقات پدر او که او عم و بقیه اهل تست، حسن بن حسن گفت من تغییر امر امیر المؤمنین نمیکنم، و کسی را با خود شریک نمی‌سازم که آن حضرت نساخته، حجاج گفت: من این زمان او را با تو شریک می‌سازم، او از آن دست باز داشت و حجاج را غافل کرده توجه بجانب عبد الملک نمود تا آمد نزد او بر در خانه او توقف کرده طلب اذن نمود، در آن حال گذر یحیی بن ام حکم بانجا افتاد، پیش آمد و بر وی سلام کرد و از آمدن و احوال وی پرسید و جواب شنید گفت: من بروم و اخبار کنم عبد الملک را از آمدن تو، رفت و گفت و او را طلب کردند، رفت باندرون و عبد الملک او را تعظیم کرد و پرسش نمود، در آن وقت حسن بن حسن را پیری دریافته بود، عبد الملک گفت: زود پیری ترا دریافته یا ابا محمد، یحیی گفت: چه مانع آید او را پیر ساخته او را امانی و آرزوی اهل عراق که بوی رسول میفرستادند و تمنای خلافت وی مینمودند، حسن روی بجانب وی کرد و گفت: و الله بد است از عطائی که بمن اعطا میکنی این چه گفتن است و این چنین نیست که تو میگوئی لیکن ما جماعتیم از اهل بیت که پیری در ما زود اثر میکند، و عبد الملک میشنید آنگاه عبد الملک متوجه وی گشته گفت: بچه کار آمده؟ او را از احوال حجاج خبر داد گفت: او را نمی‌رسد که بتو این گوید، من بوی کتابتی بنویسم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۷

در باره تو که از آن تجاوز نکند، بعد از آن بوی کتابتی نوشت و صله داد حسن را و فرستاد، چون از آنجا بیرون آمد لاحق شد او را یحیی بن حکم، حسن او را عتاب کرد بر آن کلماتی که در حضور گفته بود، و گفت: این چه سخن بود که در باب من گفتی؟ یحیی گفت: این چه دور است از تو که میگوئی: و الله لا یزال خوف و ترس تو دارند و اگر نه هیبت تو میبود حاجت تو گذارده نمی شد بخدا که من در وادی تو تقصیری ندارم. و گویند که: حسن بن حسن حاضر بود با عم بزرگوارش امام حسین (ع)، چون آن حضرت شهید شد و باقیان را اسیر کردند از اهل او اَسْمَاء بن خارجه آمد و او را از میان اَسیران بیرون برد، و عمر سعد لعنه الله گفت بگذارید بوی. و روایت کنند که حسن بن حسن خطبه کرد از عم خود امام حسین یکی از دو دختر او را، آن حضرت فرمود که: اختیار کن از این دو دختر هر کدام که میخواهی، او را حیا مانع آمده جواب نگفت امام حسین (ع) فرمود که من اختیار میکنم از برای تو دخترم را فاطمه که بسیار شبیه است بمادرم فاطمه بنت رسول الله (ص) و حسن بن حسن وفات کرد در سی و پنج سالگی و برادرش زید بن حسن زنده بود، و وصیت کرد به برادر مادریش ابراهیم بن محمد بن طلحه.

و چون او وفات کرد زوجه اش فاطمه بنت حسین (ع) بر سر قبر او خیمه فرمود که زدند تا سر سال

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۵۸

و فاطمه بنت حسین بشب نماز میگذارد و بر روز روزه میداشت، و در حسن و جمال شبیه بحور العین بود، چون سر سال شد گفت: خادمان خود را که چون تاریک شود خیمه را از اینجا بردارید، وقتی که تاریک شد شنید که قائل میگوید که: آیا یافتند آنکه را گم کرده بودند؟ دیگری در جواب میگوید:

نه بلکه نومید بازگشتند.

و او نیز اوقات گذرانیده دعوی امامت نکرد، دیگری نیز از برای او این ادعا نکرد چنانچه وصف کردیم از حال برادرش زید رحمه الله است تعالی.

[عمرو بن حسن و غیر او از اولاد امام]

و اما عمرو و قاسم و عبد الله پسران امام حسن بن علی (ع) شهید شدند در کربلا در حضور عم بزرگوار امام حسین (ع)، و عبد الرحمن بن حسن بیرون آمد با عمش حسین بن علی (ع) بجانب حج چون بمنزل ابواء رسیدند وفات کرد در حالت احرام و حسین بن حسن که معروف باثرم بود صاحب فضل بود، و طلحه بن حسن صاحب جود و کردم بود و الله اعلم. کلام شیخ مفید رحمه الله اینجا تمام شد. و جنابذی نیز اولاد ذکور و اناث آن حضرت را ذکر ده و ذکور را دوازده آورده و اناث را پنج و در آن اسما تکرار هست شاید که از ناسخ باشد اما آنچه شیخ مفید رحمه الله ایراد فرموده در این باب اعتماد بر قول او زیاده است، زیرا که جد و حرص او در طلب و کشف احوال ایشان زیاده از دیگران بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۰

فصل یازدهم [در باره عمر آن حضرت]

که ایراد نموده ابن طلحه در عمر آن حضرت است. کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که مدت عمر او چهل و هفت سال بوده، هفت سال با جد خود رسول الله بوده، و بعد از وفات جد بزرگوارش سی سال با پدر خود امیر المؤمنین (ع) بود، و بعد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۱

از آن حضرت ده سال دیگر در حیات بود. و شیخ مفید رحمه الله آورده که امام حسن (ع) در ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت وفات یافت، و در آن وقت چهل و هشت ساله بود، و مدت خلافتش ده سال بود و جنابذی گوید که: آن حضرت در نیمه رمضان متولد شد در سال سوم از هجرت و وفاتش در سال چهل و نهم بود از هجرت، و او را چند بار زهر دادند و چهل روز مریض بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۲

فصل دوازدهم [در باره وفات آن حضرت]

در وفات اوست که ایراد فرموده ابن طلحه میگوید که: چهل روز مریض بود چنانچه گذشت و میفرمود در بعضی ایام که بیرون برید فراش مرا بصحن خانه، و آنجا بر فراش تکیه فرمود و میگفت بار خدایا من خود را بتو بازگذاشته‌ام و مثل این بلیه نشنیده‌ام. و حافظ ابو نعیم در حلیه آورده نقل از عمیر بن اسحاق که او گفت که: من و مردی دیگر رفتیم بیعادت امام حسن (ع) فرمود که ای فلان بپرس از من، گفت: و الله ما نمیپرسیم چیزی تا حق تعالی ترا عافیت کرامت فرماید بعد از آن پرسش کنیم، باز به اندرون فرمود و گفت: سؤال کن پیش از آنکه نیابی مرا گفت: بلکه خدای تعالی ترا صحت دهد و عافیت یابی از تو سؤال کنیم فرمود که پاره از جگر من از من جدا شد، و بارها مرا زهر خوراندند اما مثل این بار نبود، باز روزی دیگر رفتم بیعادتش بکار خود مشغول بود، و امام حسین (ع) بر بالین سرش نشست، فرمود که: ای برادر بجان برابر من به که گمان داری؟ گفت: برای آن میپرسی که تا بکشی او را؟ گفت: بلی، فرمود که و الله اگر آنست که من گمان کرده‌ام پس خدای تعالی سخت تر است در هیبت و محکم تر در عقوبت و اگر او نباشد کشتن او صورت ندارد.

بعد از آن رحلت فرمود در پنجم ربیع الاول در سال چهل و نهم از هجرت، و گویند در پنجاهم، و سعید بن عاص بر او نماز گزارد که در آن وقت والی مدینه بود، و در بقیع دفن کردند، و در آن وقت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۳

جعه بنت اشعث در حباله وی بود و گویند او زهر داد بان حضرت، و الله اعلم بحقیقه ذلك. و در آن شهری که خلافت فرمود انقضا و خلافت نبوت بود چه در آن وقت استکمال سی سال شده بود که آن حضرت از آن خبر داده چنانچه منقولست که رسول الله (ص) فرمود که ایام خلافت سی سال خواهد بود بعد از آن ملک خواهد گشت، این آخر کلام ابو نعیم است. و شیخ مفید رحمه الله آورده که چون معاویه غاویه خواست که بستاند بیعت از مردم از جهت یزید پلید پنهانی به جعه بنت اشعث بن قیس که زوجه امام حسن بود (ع) فرستاد که زهر بوی بخوراند و تعهد کرد که او را به یزید پلید دهد، و صد هزار درهم با زهر فرستاده برد، آن بدبخت زهر خوراند بان حضرت و چهل روز بیمار بود بعد از آن رحلت نمود در سال پنجاهم از هجرت، و در آن وقت چهل و هشت ساله بود، و برادرش امام حسین (ع) که وصی وی بود متولی غسل و تکفین و دفن آن حضرت شد. و دفن کرد او را نزد جدش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف در بقیع.

چون او این حرکت کرد مال را بر او مسلم داشت و لیکن او را از برای یزید پلید نخواست، و یکی از آل طلحه او را خواست و فرزندان شدند و هر گاه میان اینها و بطون قریش سخنی واقع میشد قریش سرزنش میکردند ایشان را و میگفتند که پسران زهر دهنده شوهران.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۴

و روایت کند عبد الله بن ابراهیم از زیاد مخارق که چون وقت احتضار امام حسن شد طلب فرمود امام حسین را (ع) و گفت: ای برادر من از شما مفارقت خواهم کرد و لا حق به پروردگار خود خواهم شد بمن زهر خوراندند و تمام جگر خود را در طشت دیدم، و من میدانم که چه کس بود که بمن زهر داد و از کجا خواست؛ و من خصمی خواهم کرد او را نزد حق تعالی؛ بحقی که مرا بر تست که از این مقوله چیزی مگوی؛ و چون من درگذرم چشم مرا بخوابان و غسل ده و کفن کن و مرا بر سریری بنه و ببر بر سر قبر جد من رسول الله (ص) از برای تجدید عهد، بعد از آن بازگردان مرا از آنجا به بقیع نزد جده من فاطمه دفن کن؛ اما زود باشد ای پسر مادرم که قوم گمان خواهند کرد که مرا نزد جد من رسول الله (ص) دفن خواهی کرد، پس هجوم خواهند کرد در منع شما از آن؛ و لیکن من سوگند میدهم شما را بخدا که نوعی نکنید که بقدر حجامتی خون ریخته گردد بعد از آن وصیت فرمود بوی اهل و ولد و ترکات خود را و آنچه وصیت کرده بود بوی امیر المؤمنین (ع) وقتی که او را خلیفه میفرمود بجای خود. و دلالت کرد شیعه خود را بر استخلاف امام حسین و نصب او را از برای ایشان بعد از او و چون رحلت فرمود بسرای سرور امام حسین (ع) بر حسب فرموده تغسیل و تکفین فرمود و بر سریر نهاده بیرون آوردند، مروان و تابعان از بنی امیه چنین تصور کردند که آن حضرت را نزد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۵

رسول الله (ص) دفن خواهند کرد، سلاح پوشیده جمع شدند، چون امام حسین متوجه قبر جد بزرگوار شد از جهت تجدید عهد عایشه بایشان ملحق شده مانع شدند ایشان را که بروضه درآیند، و عایشه گفت چیست شما را که میخواهید در آرید شخصی را بخانه من که من نمیخواهم او را مروان میگفت: ای بسا جنک که بهتر است از گذاشتن، آیا عثمان را دفن کنند در اقصی مدینه و حسن را نزد نبی دفن نمایند؟ این هرگز میسر نخواهد بود و شمشیر در میان است؛ و نزدیک بود که فتنه عظیم بوقوع آید در میان بنی هاشم و بنی امیه. ابن عباس مبادرت نموده آمد نزد مروان و گفت: باز گرد ای مروان از هر جا که آمده بودی که ما نمیخواهیم او را که نزد رسول الله دفن کنیم ما از برای تجدید عهد و زیارت آمده بودیم، باز میگردانیم او را بسوی جدهاش فاطمه که او را دفن کنیم بموجب وصیتش و اگر وصیت کرده میبود که او را اینجا دفن کنیم تو معلوم می کردی که احوال چیست، و لیکن او اعلم بود بخدا و رسول او و بحرمت قبرش از آنکه شکستی بر او راه یابد همچنان که در دیگران راه یافته و بی‌اذن بخانه ایشان داخل شده‌اند.

بعد از آن روی بعایشه کرد و گفت: و اسواته روزی بر استر می‌نشینی، و روزی بر اشتر و میخواهی که فرو نشانی نور الهی را و مقاتله کنی با دوستان حق، باز گرد که کفایت شده از آنچه میترسیدی و رسیدی بآرزویی که داشتی خدای تعالی منتقم است از برای این اهل بیت و اگر چه بعد از مدت مدید باشد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۶

امام حسین (ع) فرمود: بخدا سوگند که اگر نه وصیت حسن بودی و عهدی که فرموده بود که باید ریخته نشود بقدر حجامت خون شما هر آینه میدانستید که شمشیرهای الهی چگونه از شما انتقام می‌کشد، و شما نقض عهد نمودید که میان ما و شما بود، و باطل گردانیدید آنچه شرط کرده بودیم بر شما از برای خود.

آنگاه آن حضرت را بردند و در بقیع دفن کردند نزد جده او فاطمه بنت اسد بن هاشم رحمه الله. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید: که در این فصل دو محل کلام است که لازم است که محقق شود یکی آنکه از پیش گذشت که سعید بن عاص بر آن حضرت نماز گزارد که در آن روز والی مدینه بود و در این محل مذکور شد که مروان آمد از جهت منع و دفن آن حضرت اما شاید که بوده باشد در آنجا اما والی نبوده باشد تا جمع بین امرین توان کرد، و یکی دیگر آنکه سابقا مذکور شد که در وقت وفات آن حضرت ابن عباس در دمشق بود که معاویه اخبار کرد او را بموت امام حسن (ع) و جاری شد در میان ایشان سخنی چند و ابن عباس غلیظ شد در آن، و اینجا مذکور شد که ابن عباس حدیث کرد مروان و عایشه را بآن سخنان که گفت، و جایز نیست که قائل غیر عبد الله باشد زیرا هر جا که ابن عباس ورود یافت مراد غیر عبد الله نمیباشد مگر قائل غیر او بوده باشد؛ و الله اعلم.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۷

و روایت کند حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی رحمه الله که در وقت احتضار امام حسن (ع) جزعی مینمود؛ امام حسین (ع) فرمود که: ای برادر جزع میکنی تو، وارد میشوی بر رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (ع) که پدران تو؛ و بر فاطمه و خدیجه که مادران تو؛ و بر قاسم و طاهر که خالویان تو؛ و بر حمزه و جعفر که عمویان تو؛ فرمود که: ای برادر در امری در آمده‌ام که دیگر در مثل این در نیامده‌ام و خلقی میبینم که مثل آن ندیده‌ام هرگز؛ امام حسین گریست.

[قصیده مؤلف]

مؤلف رحمه الله میفرماید که: مناقب حسن بن علی (ع) و مزایای او و صفات شرف و سجایای او و آنچه مجتمع است در او از مآثر و فضایل فایق است باین صفات بر اواخر و اوایل که قیام نمیتواند نمود به بیان آن بنان و مرتکب نمیتواند شد بذکر آن لسان، زیرا که شان او از آن رافع است و محل او از آن واسع که مثل من با قصور ذرع و جمود طبع عد مآثر و مفاخر او تواند کرد، و لیکن آن حضرت (ع) از اهل بیت کرم و جود است؛ و ناشر رمم سماج در وجود؛ از این جهت قبول فرمود از من یسیر و مجازات خواهد نمود بکثیر، و من در مدح او میگویم بزبان عذر و تقصیر:

ایا ابن الاکرمین اقل عثاری فتقصیری علی الحالات باد

و کیف اطیق ان احصى مزایا خصصت بهن من بین العباد

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۸

لک الشرف الذی فاق البرایا و جل علا علی السبع الشداد

سبقت الی المفاخر و السجایا الکریمه و الندی سبق الجواد

و جود یدیک یقصر عن مداه اذا عد الندی صوب الغوادی

و بیتک فی العلی سام رحیب بعید الذکر مرتفع العماد

ابوک شأی الوری شرفا و مجدا فأمسی فی العلی واری الزناد

و جدک اکرم الثقلین طراً	اقر بفضلہ حتی الاعادی
الی الحسن بن فاطمہ اثیرت	بحق انیق المدح الجیاد
یؤم ابا محمد المرجی	حماد لها و من امت حماد
اقر الحاسدون له بفضل	عوارفه قلائد فی الهوادی
بکم نال الهدایة ذو ضلال	و انتم ناهجو سبل الرشاد
و انتم عصمة الراجی و غوث	یفوق الغیث فی السنة الجماد
محضتکم المودة غیر وان	و أرجو الأجر فی صدق الوداد
و کم عاندت فیکم من عدو	و فیکم لا اخاف من العناد
و من یک ذا مراد فی امور	فان ولاءکم اقصى مرادی

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۶۹

ارجیکم لآخرتی و ابغی
بکم نیل المطالب فی معادی
و ما قدمت من زاد سواکم
و نعم الزاد یوم البعث زادی

یعنی ای پسر برگزیده و گرامی تر عالم عفو کن بسر درآمدن مرا پس تقصیر من بر حالات و واقعات شما آینده است، یعنی بتقصیر خود قائم در بیان این حالات، و چگونه توانم آنکه احصا کنم و بشمار در آرم مزایا و مناقبی که تخصیص یافته بآنها از میان بندگان، مر تراست شرفی که فایق آمده بر همه خلائق و فرود آمده بلندی آن شرف بر هفتم آسمان، پیشی گرفته بمفاخر و طبایع کریمه و جود و بخشش از همه پیشی گیرندگان در جود و کرم، وجود دو کف مبارک تو کوتاه ساخته غایت جود را گاهی که شمار کرده شود باران جود بی‌منتها، و مقام تو در بلندی و ارتفاع بمرتبه عالی است در عظم و بلندی که بغایت دور است ذکر عمارات بلند ستون در جنب آن، پدر تو بر خلائق سابق و فائق است از روی شرف و مجد و بزرگی پس گردید در بلندی و بزرگی بیرون آرنده أنوار بزرگی از محل انوار، و جد تو اکرم جن و انس است همه‌شان که مقرر و معترف‌اند بفضل او حتی دشمنان کینه‌دار، بآن که حسن پسر فاطمه زهرا برانگیخته شده بحق ناقه‌های مدح پسندیده که فاطمه مادر گشته، ابا محمد را که محل امید محبان است که ستایش میکنند مر او را و آنکه مادر او باشد سزاوار است که او را ستایش کنند اقرار دارند حاسدان مر او را بفضل عوارف او قلایدست در گردنهای اهل هدی، بشما هدایت می‌یابند صاحبان ضلالت و شما دلالت میکنید و راه مینمائید راههای رشاد و صواب را بمردم، و شما پناه امیدوارانید و فریادرس بیچارگان باران رحمت بواسطه شما فرود می‌آید از بالا در سالهای بسته خشک شده که سر سبزی مییابد، محض و خالص میگردانم شما را از برای مودت بی‌فتور و قصور و امید اجر و مزد دارم در راستی و درستی و دوستی، و بسا تشویش که در باب شما از دشمن کشیدم و در باب شما نمیتروسم از عناد و ستیزه دشمن؛ و هر کس که مییابد صاحب مرادی در امور پس بدرستی که ولا و دوستی شما اقصى و نهایت مراد من است؛ امیدوارم از شما از برای ثواب آخرت خود و طلب میکنم یافتن مطالب در معاد و بازگشت.

خودم و نفرستادم از پیش هیچ زاد و توشه غیر دوستی شما، و خوب توشه و زادی است در روز بعث و قیامت توشه و زاد من.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۰

در ذکر امام سوم ابی عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب (ع)

شیخ کمال الدین بن طلحه دوازده فصل ایراد نموده در حالات حسین بن علی (ع)

فصل اول در ولادت آن حضرت

ابن طلحه میگوید که ولادت آن حضرت در مدینه بوده در پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت والدهاش طهر بتول عذرا فاطمه زهراست (ع) که علوق او بامام حسین بعد از ولادت امام حسن به پنجاه روز بود؛ و نقل صحیح این چنین ورود یافته، و نبود میان او و برادر، بزرگوارش غیر مدت مذکوره و مدت حمل، و چون متولد شد اعلام کردند حضرت رسالت را؛ او را فرا گرفت و در گوش راستش بانک گفت؛ گویند در گوش راست او بانک گفت و در گوش چپش اقامت. و شیخ مفید رحمه الله همین فرموده که بتاریخ مذکور در مدینه متولد شد و مادرش فاطمه زهرا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۱

او را آورد نزد جد او رسول الله (ص) بآن استیشار نموده او را حسین نام کرد و عقیقه فرمود بگوسفندی و حافظ عبد العزیز جنابذی نیز این چنین آورده

فصل دوم در نسب آن حضرت

ابن طلحه میگوید که: نسب عالی اش همان نسب برادر متعالی او است حسن (ع)، و از پیش مذکور شد و آن نسبی است که از روی شرف و بلندی از ذروه کواکب گذشته، و از روی ضیا و روشنی أنوار نیرات عالم بالا را پوشانیده، احتیاج باعاده ذکر آن نیست

فصل سوم در تسمیه آن حضرت

کمال الدین بن طلحه آورده که رسول الله صلی الله علیه و آله او را باین اسم تسمیه کرد وقتی که اعلام کردند آن حضرت را او را فرا گرفت و بانک و اقامت در گوش چپ و راستش گفت، و عقیقه فرمود چنانچه مذکور شد و امر فرمود بوالدهاش که سر او را بتراشید و موی او را بوزن نقره تصدق فرمود چنانچه در اخبار امام حسن علیه السلام مذکور شد

فصل چهارم در کنیت و لقب آن حضرت

کمال الدین بن طلحه گوید که: کنیت او ابو عبد الله است لا غیر، و اما القابش بسیار است از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۲

آن جمله رشید، و طیب، و وفی، و سید، و زکی، و مبارک، و التابع لمرضات الله، و سبط همه این القاب بر او اطلاق میکنند و اشهر آن زکی است، لیکن اعلائی آن از روی رتبه آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله او را بآن لقب کرده او را و برادرش را که

سیدا شباب اهل الجنة،

پس سید اشرف القاب باشد، و همچنین سبط زیرا که رسول الله صلی الله علیه و اله فرموده که حسین سبطی از اسباط است این حدیث ان شاء الله مذکور خواهد شد. و ابن خشاب گوید که کنیت ابو عبد الله است، و لقبش رشید، و طیب، و وفی، و سید، و مبارک، و التابع لمرضاة الله، و الدلیل علی ذات الله عز و جل، و سبط

فصل پنجم در امامت آن حضرت

و آنچه ورود یافته از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او قولا و فعلا اما دلیل امامتش نص است از جد بزرگوار، و از پدر عالی مقدارش، و وصیت برادرش در حق او و امامت او بعد از برادرش بر وجهی که از پیش بیان کردیم ثابت بود، و طاعت او مر جمیع خلائق را لازم؛ و اگر چه ادعا نفرمود از جهت تقیه که بر آن بود و صلحی که حصول یافته بود میان او و معاویه غاویه، و التزام نمودن وفا به آن و این جاری مجرای امیر المؤمنین علیه السلام بوده و ثبوت امامت او بعد از نبی صلی الله علیه و آله با صموت، و امامت برادرش حسن علیه السلام بعد از مصالحه

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۳

با منع و سکوت، و این امور بر سیرت رسول الله بود که در شعب ابو طالب محصور بود، و بعد از آن از مکه بمدینه هجرت نمود چون معاویه غاویه باغیه مرد و بجزای عمل خود رسید و مدت مصالحه منقضی شد که مانع دعوت امام حسین علیه السلام بود، آن حضرت اظهار امر خود فرمود بعد از آن بحسب امکان، و اظهار حق خود مینمود برای جماعتی که عالم نبودند باحوال او حالی بعد از حالی، تا مجتمع شدند در ظاهر نزد او از أنصار و أعوان، آنگاه دعوت فرمود ایشان را بجهاد، و ترغیب نمود بقتال أهل ضلال، و توجه نمود با أهل و ولد خود از حرم الله و حرم رسول بجانب عراق از جهت اعانت و امداد شیعیانش که او را طلب کرده بودند از برای دفع أعدا ابن عم خود مسلم بن عقیل را اختیار فرموده پیشتر از خود فرستاد بکوفه از جهت دعوت و بیعت، أهل کوفه بوی بیعت کردند و عهد و پیمان بستند بر امداد و نصرت او، و آن را مؤکد ساختند بایمان، بسیار زمانی نگذشت که نقض عهد و بیعت کردند؛ و او را فرو گذاشتند تا او میان ایشان شهید شد، و منع و دفع دشمن از او نکردند؛ و بعد از او امام حسین علیه السلام بیرون فرموده از مقام خود او را نیز حصر کردند و مانع آمدند که برود در أقطار عالم، و مضطر ساختند، و راهها را بر وی گرفتند و از هیچ طرف یار و یآوری نیافت، و محل بیرون شدنی ندید از ایشان، و حائل شدند میان او و میان آب فرات تا بر وی دست یافتند، و او را بدرجه شهادت رسانیدند با لب تشنه و دل افکار دور از دیار و یار صابر و مظلوم و محبوس و مغموم، آن بی‌وفایان بیعت را

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۴

شکستند و پرده حرمت دریدند، و رعایت ذمت عقد و عهد ننمودند، تا مثل پدر بزرگوارش و برادر عالی‌مقدارش چشید آنچه ایشان چشیده بودند صلوات الله علیهم مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: مناقب امام حسین علیه السلام واضحة الظهور است و روشنی شرف و مجد او مشرق النور، او را رتبت عالیه است و مکانت سامیه در همه امور، اختلاف نکرده‌اند در عز و فضل او و در اعتلای شان و نیل او نه شیعه و نه جمهور، دانسته‌اند عالمان فضل او را بعلم و جاهلان به تقلید.

و چگونه چنین نباشد که احاطه کرده شرف از جمیع اکناف او، و ظاهر شده اجلال و بزرگی بر شمائل و اعطاف او؛ ریزان گشته کمال از نواحی و اطراف او، و این قولی است که نمیترسم که بگویم مسلمی بخلاف او که: جدش محمد مصطفی (ص) است، و پدرش علی مرتضی، و جده خدیجه کبری و مادر فاطمه زهراء، و برادر حسن صاحب شرف و فخار، و عم جعفر طیار؛ و بیت از هاشم که صفوه اخیر است، و او نور الانوار، و سید شریف، و طود منیف، و شجاع غطریف و شیر هصور، و فارس مذکور، و علم مشهور است

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۵

و مذکور شد بعضی از مناقب آن حضرت در اخبار امام حسن علیه السلام که هر دو سهیم و قسیم بودند در آن روایت کند یعلی بن مره که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که حسین از منست و من از حسین دوست میدارد خدای تعالی کسی را که دوست میدارد حسین را حسین سبطی است از اسباط ابو عوانه روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که: حسن و حسین دو گوشواره عرش‌اند و بهشت گفت: یا رب جای می‌دهی در من ضعفا و مساکین را حق تعالی فرمود که: آیا راضی نیستی که زینت دهم و بیاریم ارکان ترا بوجود حسن و حسین آنگاه بهشت خرامید مثل خرامیدن عروس از فرح و مرویست از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که حسن و حسین در پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله با هم کشتی می‌گرفتند رسول الله گفت که: ای حسن بگیر حسین را، فاطمه علیها السلام گفت: یا رسول الله آیا برمی‌انگیزی بزرگ را بر کوچک؟ فرمود که: اینک جبرئیل میگوید مر حسین را که: ای حسین بگیر حسن را مرویست از ام فضل بنت حارث که او رفت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله دوشینه خوابی غریبی منکری دیده‌ام، فرمود که: چه خواب دیدی؟ گفت: خواب سختی است،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۶

فرمود که: چه نوع است؟ گفت دیدم که پاره از جسد مبارک ترا بریدند و بر کنار من نهادند، آن حضرت فرمود که: خواب خوب دیده فاطمه را فرزندی شود و در کنار تو باشد، آنگاه فاطمه را امام حسین شد، او گوید که در کنار من بود همچنانچه آن حضرت فرموده بود، من روزی رفتم او را در کنار پیغمبر نهادم، بمن شفقت و التفات فرمود و چشمهای مبارک را پر آب کرده فرو ریخت گفتم: بابی أنت و امی یا رسول الله چه شد ترا؟ فرمود که: جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت مرا که:

امت من زود باشد که این پسر مرا بقتل آرند، و آورد از برای من پاره خاک سرخ از تربت او و مرویست از ام سلمه که روزی امام حسن و امام حسین در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله نشستند بودند و من آنجا بودم دیدم که آن حضرت اشک از دیده ریخت گفتم یا رسول الله سبب گریه چیست جان من فدای تو باد؟ فرمود که: جبرئیل آمد و مرا تعزیه داد به پسر من حسین و اخبار کرد مرا که طایفه از امت من بکشند او را و ایشان نیابند شفاعت مرا و روایت کنند باسناد دیگر از ام سلمه که یک شبی رسول الله (ص) بیرون فرمود از نزد ما و غایب شد از ما زمانی دور و دراز، بعد از آن عود کرد سر و روی گرد آلود و دست را بر هم گرفته بود، گفتم: یا رسول الله چیست مرا که ترا گردآلوده می‌بینم، فرمود که: مرا بردند در این وقت بسوی موضعی از عراق که آن را کربلا میگویند، و بمن نمودند در آنجا مقتل فرزندان حسین و جماعتی را از ولد و اهل بیت من از زمین دماء ایشان پاره برداشتم اینک در دست من است، گشود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۷

دست را و گفت بستان این را و نگاهدار من ستادم آن را خاک سرخ بود آن را در قاروره کردم و سر آن را بستم و نگاه داشتم.

چون امام حسین (ع) از مکه متوجه عراق شد هر روزه آن قاروره را بیرون می‌آوردم و میبویدم و نظر بسوی آن میکردم و میگریستم از جهت مصیبت مفارقت او، چون روز دهم محرم شد و آن روزی بود که آن حضرت را در آن روز شهید کرده بودند بیرون آوردم اول روز بحال خود بود، بعد از آن آن را در آخر روز بیرون آوردم دیدم که تمام خون صاف خالص گشته، فریاد کردم در خانه خود گریستم و خشم فرو خوردم خوف آنکه مبدا بشنوند اعدای ایشان در مدینه و شتاب نمایند بشماتت آن را در وقت و روز محافظت میکردم تا خبر شهادت آن حضرت رسید، پس محقق گشت آنچه دیده بودم. و مرویست: که پیغمبر (ص) یک روزی نشسته بود و در گرد او امیر

المؤمنین (ع) و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند فرمود ایشان را که: چگونه باشد که شما فوت شوید و قبور شما متفرق باشد؟ امام حسین فرمود که: یا رسول الله آیا بمیریم یا کشته شویم؟ فرمود که کشته شوید بظلم ای پسرک من و نیز کشته شود برادر تو بظلم و پراکنده شوند فرزندان ایشان در اطراف زمین، امام حسین فرمود: چه کس بکشد ما را یا رسول الله؟ فرمود که: بدترین مردمان، گفت: بعد از قتل ما هیچ کس ما را زیارت کند؟ فرمود: بلی طایفه از امت من که اراده کرده باشند زیارت شما بر و نیکوئی و صلہ مرا؛ چون روز قیامت شود بیایم بموقف تا بازوهای ایشان را گرفته خلاص سازم از احوال و شدائد آن روز.

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۸

مؤلف میفرماید که: این خیر باین سیاق نقل کرده‌ام از ارشاد شیخ مفید رحمه الله تعالی و مرا در این نظر است، زیرا که امام حسین علیه السلام کوچک‌ترین آن جماعت بود در آن سال که ایشان را ذکر کرد، چون بود که آن حضرت او را مخصوص گردانید بسؤال و جواب نه ایشان را؟

و چگونه دل داد آن حضرت را بر خوردی و حدائت او بذکر قتل او و از جای برد دل مادرش را با آنچه القاء فرمود در باب دو فرزندش، و چگونه باز پرداخت امام حسین (ع) باسمع جمیع ایشان بآن که سؤال کنند از زوار، و الله سبحانه أعلم. روایت کند عبد الله بن شریک که من بودم که شنیدم از أصحاب محمد (ص) که چون در می‌آمد عمر سعد لعین از در مسجد میگفتند: این قاتل حسین بن علی (ع) خواهد بود پیش از قتل او بزمان دراز و روایت کند سالم بن ابی حفصه که عمر سعد گفت مر حسین بن علی را (ع) که. یا ابا عبد الله بدرستی که پیش ما مردمان سفیه هستند که زعم ایشان آنست که من خواهیم کشت ترا، امام حسین فرمود که: ایشان سفیهان نیستند و لیکن حلیمانند، اما من میدانم که تو نخواهی خورد گندم عراق را مگر اندکی و روایت کند یوسف بن عبیده که من شنیدم از محمد بن سیرین که کس ندیده بود سرخی آسمان را مگر بعد از شهادت امام حسین (ع).

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۷۹

و روایت کند سعد اسکاف که ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام فرمود که: قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام ولد الزنا بود، و قاتل حسین بن علی علیهما السلام نیز ولد الزنا بود، و حمرت و سرخی در آسمان ظاهر نشد مگر از برای ایشان هر دو و سفیان بن عیینه روایت کند از علی بن زید و او از علی بن حسین علیهم السلام که او فرمود: چون ما با امام حسین علیه السلام بیرون رفتیم در هیچ منزلی نزول و ارتحال نکردیم مگر که ذکر فرمود آن حضرت یحیی بن زکریا (ع) را و روزی از روزها میفرمود که: خواری و بیقراری دنیا بر خدای تعالی همین بس است که سر یحیی بن زکریا را از برای هدیه زانیه از زانیات بنی اسرائیل بریدند. و تظاهر اخبار ورود یافته که از قاتلان امام حسین و اولاد و اصحاب او علیهم السلام هیچ کس نبوده از ایشان که پیش از موت ببلائی یا بعقوبتی فضحیت نشده باشد. ابن طلحة در این فصل پنجم آورده که آنچه ورود یافته از نبی در حق حسین بن علی (ع)

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۰

حدیث حذیفه بن یمان است که سابقا سمت ذکر یافت که حضرت رسول (ص) فرمود که: ملکی از ملائک هرگز بر زمین نیامده بود مرا بشارت داد که فاطمه سیده نساء اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل جنت و دیگر ترمذی آورده که چون رسول الله (ص) چشم مبارک بر حسن و حسین علیهم السلام می‌انداخت میفرمود که: این دو پسر منند، بار خدایا من دوست میدارم ایشان را پس تو هم دوست دار ایشان را. و دیگر ابن جوزی در صفة الصفوة روایت کرده از رسول الله که: این دو پسر مرا هر که دوست دارد مرا

دوست داشته و از احادیث مشترکه بسیاری از پیش مذکور شد و بخاری و ترمذی بسند خودشان روایت کنند که شخصی سؤال کرد از ابن عمر خون پشه را گفت: تو از کجائی گفت: از اهل عراق، او گفت: به بینید او را که میپرسد مرا از خون پشه و پسر پیغمبر (ص) را میکشند، و من شنیدم از آن حضرت که ایشان دو ریحانه من اند یعنی حسن و حسین. و مرویست که یکی دیگر از او سؤال کرد که اگر محرمی مگسی را بکشد حکم آن چیست؟

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۱

گفت: ای اهل عراق سؤال میکنید از من کشتن مگس را و فرزند رسول الله را میکشید و ایشان سیدان جوانان اهل بهشت‌اند. و دیگر ترمذی روایت کند از سلمی انصاریه که او گفت: من رفتم نزد ام سلمه زوجه پیغمبر (ص) و او میگریست من پرسیدم که سبب گریه چیست گفت این زمان رسول الله (ص) را در خواب دیدم که در سر و روی مبارکش گرد نشسته، گفتم: چه حال است ترا یا رسول الله؟ فرمود که: حاضر شدم این زمان قتل حسین را و دیگر بخاری و ترمذی روایت کرده‌اند در صحیح خود از انس بن مالک که چون سر مبارک امام حسین (ع) نزد عبید الله بن زیاد لعین آوردند در طشتی نهاده چوبی باریک در دست شوم داشت بر روی مبارکش مینهاد و بر میداشت، انس گوید که: من گفتم: و الله که او چه شبیه است برسول الله (ص) و محاسن مبارکش بوسمه رنگین بود، و در ترمذی ورود یافته که آن چوب به بینی مبارکش فرستاد. ترمذی که این حدیث را روایت کرده و در آن ذکر نموده فعل شنیع ابن زیاد را زاده الله عذابا نقل کرده نیز در او آنچه موجب اعتبار و استبصار است بسند خود در صحیح روایت میکند از عماره بن عمیر که چون ابن زیاد لعین با ملاعین اصحابش کشته شدند و سرهای ایشان را آوردند در رجه مسجد برهم نهادند من رفتم بنزدیکی ایشان و مردم میگفتند: اینک آمد، دیدم ماری را که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۲

از خلال سرهای ایشان بیرون آمد و میروید تا رفت به بینی شوم ابن زیاد، و لحظه مکث کرد دیگر بیرون آمد و رفت باز غایب شد زمانی بعد از آن گفتند آمد تا چند نوبت این حال بر این منوال مشاهده افتاد. مؤلف رحمه الله میفرماید که بلا شک این عبرت‌یست از برای اولی الابصار، و عجیبه ایست از عجایب این دار، و صغیره ایست نسبت بآنچه آماده کرده حق تعالی برای این ظلمه از عذاب نار، چه ایشان مرتکب قتل حسین و سبی حریم او شده بودند آن چیزی که دیگری مثل آن را مرتکب نشده بودند از مرده کفار، و اقدام ننموده بودند بر او مگر کسی که بیرون رفته باشد از رقه دین و ظاهر ساخته باشد عداوت را با حضرت پروردگار، فحسبه جهنم و بئس القرار؛ و این نقل را نیز عز الدین ابن اثیر الجزری در تاریخ خود آورده و جنابذی در کتاب معالم العتره روایت میکند از عایشه که او گفت که: ما را غرفه بود که هر گاه آن حضرت میخواست که با جبرئیل ملاقات کند در آنجا ملاقات میکرد، یک روزی رسول الله (ص) با جبرئیل ملاقات فرمود در آنجا و گفته بود بعایشه که احتیاط کند که کسی بآنجا بالا نرود عایشه گوید که امام حسین (ع) بآنجا بالا رفته بود و ما نمیدانستیم، چون جبرئیل وحی آورد پرسید که این کیست؟ پیغمبر فرمود که: این پسر منست حسین، او را در کنار خود گرفت جبرئیل گفت:

زود باشد که او را شهید کنند، آن حضرت فرمود که از امت من او را شهید کنند؟ جبرئیل گفت که نعم اگر خواهی خبر کنم ترا بزیمینی که او را شهید کنند، آنگاه جبرئیل اشارت بطف عراق کرد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۳

که زمین کربلاست و پاره خاک سرخ از آنجا برداشت و بآن حضرت نمود و گفت: این خاک از تربت مقتل او است. و در کتاب مذکور اصبح بن نباته روایت میکند که با امیر المؤمنین علیه السلام بودیم که رسید بموضع قبر امام حسین فرمود که اینجا جای خسبانیدن شتران ایشانست و فرود آمدن و محل ریختن خون‌های ایشان، جوانان آل محمد باین عرصه کشته شوند که آسمان و زمین بر ایشان بگرید و دیگر عبد الله بن مسعود روایت میکند که ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستیم بودیم که بعضی از قریش در آمدند رنگ روی مبارک آن حضرت متغیر شد، گفتیم: یا رسول الله تا غایت نمی‌دیدیم در روی تو کراهتی از کجا شد این؟ فرمود که ما جماعتی اهل بیتیم که اختیار فرموده حق تعالی از برای ما آخرت را بر دنیا، و بدرستی که اهل بیت من زود باشد که بعد از من در فتنه افتند و متفرق شوند در دنیا و در این کتاب عوام بن حوشب میگوید که: بمن رسیده که رسول الله صلی الله علیه و آله نظر فرمود به بعضی از جوانان قریش که گوئیا رویهای ایشان شمشیرهای صیقل داده است و تغییری در روی مبارک آن حضرت ظاهر شد چنانچه حاضران دانستند، گفتند: یا رسول الله چه شد حال ترا؟

فرمود که: ما از اهل بیتیم که اختیار فرموده حق تعالی از برای ما آخرت را بر دنیا و بمن گفتند که اهل بیت مرا بعد از من از امت من ایشان را بقتل آرند و برانند و در عالم متفرق سازند و روایت کند جنابذی از یحیی بن ابی بکر که او از بعض مشایخ خود روایت کرده که چون در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۴

آن اوقات مردم آمدند نزد حسین بن علی (ع) برخاست و حمد و ثنای الهی مؤدی نمود و بعد از آن فرمود که: ای مردمان نسبت دهید و نظر کنید که من کیستم باز بنفسهای خود رجوع نمائید و خود را عتاب کنید و نیکو بنگرید که آیا حلالست مر شما را خون من ریختن، و پرده حرمت مرا دریدن آیا من پسر پیغمبر شما نیستم، و نیستم پسر ابن عم او، و نیستم پسر اولی بمؤمنان بخدای تعالی، یا حمزه که سید شهادت عم من نیست، یا قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بشما نرسیده که بارها بشما القا فرموده در باره من و برادرم حسن که: ما بهترین جوانان اهل بهشتیم آیا آنچه من میگویم شما را مانع نمی‌آید از ریختن خون من و هتک حرمت من؟

گفتند: ما نمیدانیم هیچ از این چیزها که تو میگوئی فرمود که: در میان شما مردم هستند که اگر شما برسید از ایشان آنچه من میگویم اخبار میکنند شما را بچیزی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند در باب من و برادرم حسن، برسید از زید بن ثابت، و براء بن عازب و انس بن مالک، تا حدیث کنند از برای شما آنچه شنیده‌اند از رسول الله در باب ما اگر شما شک دارید در اینها پس بیقین شک دارید که من پسر پیغمبر شمایم، و الله که من دروغ نگفتم تا دانسته‌ام که حق تعالی کذاب را دشمن میدارد، و این را دائم میدانستم، بخدا که در میان مشرق و مغرب پسر دختر نبی غیر من نیست از شما و نه از غیر شما، پس چون من پسر دختر پیغمبر شما باشم خاصه که غیر من نباشد خبر دهید مرا که بچه سند قصد قتل من دارید، آیا کسی را از شما کشته‌ام، یا مال کسی را بتلف آورده‌ام، یا کسی قصاص بر من دارد؟ آنها همه ساکت شدند و هیچ در جواب نگفتند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۵

مؤلف کتاب رحمه الله می‌فرماید که: حسین بن علی علیه السلام فارس آتش حرب بود که مبارزان میدان از حرارت آن گریزان بودند، و یلان معرکه از شکافتن غبار روز هیجای وی ترسان و هراسان آنچه فرمود نه از برای عجز و ضعف بود، چه آن حضرت عالم بود که مال این امر بکجا خواهد رسید، و سر رشته این احوال بکجا خواهد کشید، زیرا که این را بارها از پدر بزرگوار و جد عالی‌مقدار خود شنیده و مطلع بود بر حقیقت امور تکرار این اقوال برای اقامت حجت بود بر ایشان؛ و اظهار این از برای کسی که بر او مشتبه بوده باشد این

احوال که نگوید که: بر من مخفی بود این امر و طریق صواب بر من مشتبه، دفع این احتمالات فرمود بانذار و اعدار، و ایشان را باز گذاشت میان عذاب الهی بنار و ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا

فصل ششم در علم و شجاعت و شرف نفس آن حضرت صلوات الله علیه

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: علوم أهل البيت عليهم السلام موقوف نیست بر تکرار و درس، و زیاده نمی شود از ایشان در علوم بر آنچه بود در امس، و علم ایشان نیست بقیاس و فکر و حدس زیرا که ایشان تکلم مینمایند بجواب سؤالات مشکله پیش از ارتداد نفس، و حقایق و معارف و علوم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۶

ایشان بعید است از ادراک و لمس، پس هر که خواهد که ستر فضائل ایشان نماید مثل پوشیدن است بر وجه شمس، و این امریست مقرر ثابت در نفس که:

ایشان مطلع اند بر علم غیب و شهادت، و واقف اند بر حقایق معارف و عبادت، اوقات اذکار ایشان بینهایت است، و توجه ایشان بجانب جناب قدس بی حد و غایت، و بلا زیاده و نقصانست معارف ایشان در زمان شیخوخت و زمان ولادت، و ایشان وسیله نجات و واسطه درجات اند در قیامت و مناقب و مدایح ایشان ظاهر است در نظر، مثل ظهور نور شمس و قمر، و مزین است از فضایل ایشان عنوان تواریخ و عیون سیر سؤال نکرده از ایشان هیچ مستفید و ممتحن و هیچ منکر امری از امور دین الا که بی توقف و تامل در منصف تبیین در آورده اند، در مضماری شرف بر همه سابق اند؛ و در عرصه یقین بر همه فایق، عجز و قصور بر ایشان راه ندارد، و نقص و فتور گرد ایشان نمی گردد در جمیع صفات غالب اند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۷

فاما در شجاعتش کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که شجاعت از معانی قائمه بنفوس است و صفات مشافه بوی، و آن مدرک میگردد به بصیرت نه بصر، و ممکن نیست که معرفت او لذاتها بحس مشاهده گردد، زیرا که از اجسام کشفه نیست بلکه طریق معرفت آن و دانستنش بمشاهده آثار اوست پس هر که خواهد که بداند که زید موصوف بشجاعت است طریقیش آنست که نظر کند که از او چه صادر می شود در تکاپوی قتال اگر در مقام ترس و خوف و بیم و فرارست و پیوسته ذلت و خواری

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۸

و بی قراری او را شعار است او از شجاعت دور است و از نجدت مهجور و اگر در کارزار قوی دل است و درگیر و دار بی ترس و بیم و هراس، کرار است و در شجاعت از مردان نام دار، و شجاعت از صفات ذاتیه اوست و چون دلایل آثار شجاعت ظاهر شد:

نقله اخبار آورده اند که چون امام حسین علیه السلام متوجه عراق شد در آن وقت عبید الله زیاد بی بنیاد اشراف بر امارت و حکومت کوفه پیدا کرد، و چون آن شقی در کوفه قرار گرفت جوق جوق سواره و پیاده بجانب او می آمدند تا بیست هزار ملاعین بی دین نزد وی جمع شدند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۸۹

وقتی که امام حسین علیه السلام نزدیک ایشان رسید آن حضرت را بر فرمان ابن زیاد و بیعت یزید پلید طلب کردند، آن حضرت ابا فرموده با وجود کثرت ایشان و قلت اصحاب خود از پسران و برادران

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۰

و خویشان و یاران هفتاد و دو کس بودند نیندیشیده دل بر کار زار نهاد، و کلی خود را بحق داد، و بشجاعت هاشمی داد مردی بداد، که جوق جوق ملاعین را بدوزخ میفرستاد و اصلا دل مبارکش از آن قتال در قلق و اضطراب نیفتاد، و حجت بر اهل کوفه لازم ساخت، و دل بر هلاک نهاد و این ابیات فرمود:

انا ابن علی الخیر من آل هاشم	کفانی بهذا مفخر حین افخر
و جدی رسول الله اکرم من مشی	و نحن سراج الله فی الخلق تزهیر
و فاطمة امی سلاله أحمد	و عمی یدعی ذا الجناحین جعفر
و فینا کتاب الله انزل صادقاً	و فینا الهدی و الوحی و الخیر یدکر
و نحن ولاء الارض نسقی ولاتنا	بکاس رسول الله ما لیس ینکر
و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة	و مبغضنا یوم القیامة ینخر

یعنی من پسر علی‌ام که بهترین آل هاشم است کفایت است مرا باین تفاخر وقتی که فخر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۱

و تفاخر کنم، و جد من رسول الله است که گرامی‌ترین آن کس است که میرود بر روی زمین، و ما سراج نور الهیم در میان خلق که نور حق از او درخشانست، و فاطمه مادر من است که سلاله و خلاصه اولاد احمد است و عم منست که خواند شده صاحب دو بال مرصع که جعفر طیار است، و در باب ما کتاب الهی نازل شد بصدق و راستی، و در شأن ما هدایت و وحی و خیر سمت ذکر یافت، و ما والیان اهل زمینیم که آب میدهیم دوستان خود را بکأس و جام رسول الله و کسی منکر این نیست و گروه ما در میان مردمان بهترین گروهانند، و کین‌دار و مبغض ما در روز قیامت هست از زبان کاران.

آن حضرت رجز میخواند و مبارز می‌افکند تا از کشته پشته ساخت تا آخر شمر لعین در آن امر شنیع اقدام نمود که در فصل مقتل سمت ذکر خواهد یافت، و او چون شیر ژیان در میدان داد شجاعت میداد، و شرف نفس او شاهد صادق این معنی است احتیاج ندارد بازدید اشتهاد. مؤلف رحمه الله میفرماید که شجاعت حسین (ع) در میان خاص و عام ضرب المثل شده، و صبرش در مقام حرب آخر را مثل اول عاجز ساخته، و ثبات قدمش شکوه کوه را متزلزل گردانیده و محل او در مقاتله فجره مثل محل رسول الله است در بدر و

عملش همان عمل، و صبر او بر کثرت اعدا و قلت أنصار مثل صبر پدر اوست در صفین و جمل، و مشرب عداوت یکیست آخر همان میکند که کرده است آن را اول و چون این را دانستی بدان که شعار حسین (ع) و اصحاب او: اعل یا حق و شعار اعدا: اعل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۲

یا هبل، و این را هم بدان که حسین و اصحاب او در نعیم‌اند لا یزال و اعداء ایشان در جحیم لم یزل و الناس علی دین ملوکهم. همچنان که ورود یافته در حدیث و مثل.

آن ملاعین مرتکب این چنین امری شدند و اصرار نمودند و هم عنان کفره فجره شدند که در شأن ایشان آیت قرآن ورود یافته که: وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا وَ مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۳

فَأَذِخُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا، و ندا فرمود لسان حال امام حسین (ع) باین ندا که: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا دعای آن حضرت سمت اجابت یافته تخصیص فرمود او را بمزید عنایت و اکرام، و برد او را در جوار آبای عظام کرام، و وقوع یافت فنا در اعدای دون طغام، و دایر شد بر ایشان دوائر انتقام و اصطلام، و کشته گشتند بأقبح وجهی در هر زمین بکل حسام، و انتقام یافتند با نار جحیم با چندین محن و آلام، و حسین و اصحاب با سرور و حضور پیوستند بجوار رضوان بدار السلام با وجود کثرت اعدا با انواع خواری و ذلت نیست شدند، و در دار بئس القرار جای گرفتند و حضرت حق بسیار گردانید ذریت امام حسین را بوجود امام زین العابدین (ع) تا انقراض عالم ظلال عالیشان پاینده خواهد بود، و آفتاب سعادت آثار و انوار ایشان تابنده، و اعدا مقطوع و منقرض و آنچه باشند منکوب و مخذول و معرض و عنایت الهیه متولی امور این عترت شریفه شده و دشمنان ایشان را بوادی تفرقه و هلاک انداخته، و سعید گردانیده دوستان ایشان را در دنیا و آخرت و تظاهر روایات ورود یافته که حق سبحانه و تعالی اختیار فرمود ایشان را و برگزید، و امتیاز داد شیعه ایشان را بوعده نه بوعید.

و چون امام معصوم مظلوم دید اصرار باطل ایشان را، و ظهور علامات شقاوت عاقل ایشان را،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۴

و آنکه شیاطین قاید و راید آن ملاعین‌اند، و عالم بود بسعادت سعدا و شقاوت اشقیا از این دو جماعت که مقتول میگردند، و تحقیق داشت که بر دل‌های سخت ایشان مهر خذلان و بدبختی استحکام یافته، و نصایح و مواعظ سودمند نمی‌افتد، سپر صبر در سر کشید، و بغیر جنک چاره ندید.

کشش و کوشش فرمود بقدر امکان بر وجهی که در مقتل آن حضرت سمت ذکر خواهد یافت اگر چه جریان لسان را تاب گویائی آن نیست، و قوت سامعه را طاقت شنوائی آن نه، دل در اضطراب است، و دیده در غرقاب آب، و الیه المرجع و المآب.

فصل هفتم در کرم وجود آن حضرت (ع)

کمال الدین بن طلحه رحمه الله سابقا ایراد فصلی نموده بود در کرم وجود حسن بن علی (ع) و قصه آن زن که برای ایشان گوسفند کشته بود بیان کرده که هر یک از امام حسن و امام حسین علیهما السلام او را هزار گوسفند و هزار دینار زر دادند، و اشتها نقل از او

ورود یافته که آن حضرت اکرام ضیف میفرمود، و طالب را جود مینمود، و رعایت صلہ رحم میکرد، و فقیر را مینواخت، و مهم سایل را میساخت، و برهنه را میپوشید، و گرسنه را سیر میکرد، و حاجت و ام دار روا میکرد، و بر ضعیف رحیم بود، و بر یتیم مشفق و مهربان، و اعانت میفرمود صاحبان حاجت را، و هر چه بوی می آمد از مال و اگر چه اندک میبود بر محتاجان صرف مینمود

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۵

آورده‌اند که معاویه چون بمکه آمد مال بسیار با جامه‌های فاخر جهت آن حضرت فرستاد هیچ چیز از آن قبول نفرموده همه را باز پس فرستاد جود و کرم و محاسن آن حضرت بمرتبه اعلی بود، و او در عبادت بدرجه قصوی چنانچه نقل ورود یافته که بیست و پنج نوبت حج پیاده فرموده و مرکبهای او را با وی می کشیدند. مؤلف رحمه الله میفرماید که: کرم کلمه جامعه است مر اخلاق پسندیده را که میگویند: کرم الاصل کریم النفس، کریم البیت، کریم المنصب، و غیر ذلک از صفات شرف، در مقابل آن لؤم است که او جامع اخلاق مذمومه ناپسندیده است چنانچه گوئی: لئیم الاصل لئیم النفس لئیم البیت و غیر ذلک از صفات ذمیمه چون این را دانستی بدان که کمال انواع کرم وجود در اهل بیت موجود است که از ایشان مفارقت نمیکند نه از افعال و نه از اقوال ایشان، بلکه در ایشان بحقیقت است و در غیر ایشان بمجاز؛ و از این جهت است که منسوب نیستند به بخل هیچ یک از بنی هاشم و کسی نقل نکرده بخل را از ایشان، بلکه از افعال ذمیمه چیزی از ایشان بفعل نیامده، چه ایشان مثل بارانند در جود و سخاوت و مانند شیر ژیانند در حماست و شجاعت، و مثل کوهند در حلم، و همچو بحرند در علم،

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۶

و لهذا چون از امیر المؤمنین (ع) سؤال کردند از بنی هاشم و بنی امیه فرمود که: نحن أمجد و أنجد و أجد و هم أعدروا مکر و أنکر، چنانچه سمت ذکر یافت و آنچه ظهور یافته از این دو قبیلہ در طول مدت دال است بر صدق آن حضرت که قبل از آن فرموده، زیرا که ظهور اخلاق در طول ایام میباید، و مقرر است که طریق شریعت از ایشان شیوع یافته، و راه طریقت و حقیقت از ایشان بوضوح پیوسته ذریعه مجد و شرف بفروع و اصول ایشان است، و بلوغ غایات کمالات منوط به آراء و عقول ایشان، زیرا که ایشان مقتدای امت و رؤوس ملت و سروران عالم و سادات عرب و عجم و خلاصه نوع بنی آدمند، و هادیان راه دین، و بهترین اهل روی زمین و حجت الله علی العباد، و امنای او بر بلاد ایشانند و بس لا جرم علامات خیر و خوبی در ایشان بظهور آید و سمات جلال و بزرگی از ایشان روی نماید، و هر که متصفست بصفه جود بعد از ایشان از ایشان اقتباس کرده و هر که اهتدا یافته از ایشان یافته، و چگونه جود نماید بمال آنکه جان خود را فدا کند در راه ذو الجلال، و بلا شک نزد عقلا مقررست بآن که هر که جود نماید نفس خود را در قتال در بذل مال وجود خواهد بود، و آنکه او را شیوه زهد باشد در حیات محبوبه پس او در شیمه حطام فانی ازهد خواهد بود.

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۷

و صفات حمیده ایشان مکررا معلوم کرده از صفات ایثارشان که در سوره هل آتی سمت ذکر یافته، اواخر فروع و اصول اویند.

کرموا و جاد قبیلهم من قبلهم و بنوهم من بعدهم کرماء

فالناس ارض فی السماحة و الندی و هم اذا عد الکرام سماء

لو انصفوا کانوا لآدم و حدهم و تفردت بولادهم حواء

یعنی کرم نمودند و جود ورزیدند قبیله ایشان پیش از زمان ایشان، و پسران ایشان بعد از زمان ایشان مثل پدران عالیشان کرم‌دار بودند، پس مردمان غیر ایشان مثل زمین‌اند در سخاوت و جود و ایشان آسمان هر گاه که شمارند اهل جود و کرم را در موجود، اگر انصاف داده شوند هستند مر آدم را تنها ایشان یعنی غرض از اولاد آدم ایشان‌اند و متفرد است بولادت ایشان حوا، و در روز فتح مکه که ام هانی شکایت برادرش امیر المؤمنین (ع) نزد رسول الله (ص) برده بود چنانچه سابقا مذکور شد. آن حضرت فرمود که خدای تعالی خیر بسیار دهد ابو طالب را که اگر همه مردمان از او متولد میشدند همه شجاع و دلیر می‌بودند، و امیر المؤمنین (ع) در بعض حروب خود میفرمود که نگاه دارید این دو پسر را از من یعنی حسن و حسین را که من نفیس‌ترم بایشان از قتل تا منقطع نشود نسل رسول الله (ص)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۸

و میگفتند محمد بن حنفیه را رحمه الله علیه که پدر تو سماحت مینماید بتو در حرب و ترا دلیرانه بحرب می‌برد و امساک میکند بحسن و حسین در حرب و کم میبرد ایشان را بحرب، در جواب گفت که: حسن و حسین هر دو چشم ویند و من دست ویم و انسان نگاه میدارد بدست هر دو چشم خود را، و یک نوبت دیگر که بوی این سخن گفتند در جواب گفت که: من پسر امیر المؤمنینم و امام حسن و امام حسین فرزندان رسول الله‌اند (ص) و حماسه و سماحت که شجاعت و سخاوت است دو همشیره‌اند که تو امان بوده‌اند جواد شجاع است و شجاع جواد، و این قاعده کلیه ایست مطرد و منعکس که از یک دیگر تخلف نمیکنند و اگر چه خارج شوند از او بعضی از آحاد، و هر که ترسد عیب را در شرف خود جود و سخا مینماید بنو و کهن و ابو تمام جمع کرده بود هر دو را بالتمام در این ابیات:

و اذا رايت ابا يزيد في ندى و غي و مبدى غارة و معيدا

أيقنت أن من السماح شجاعه تدنى و ان من الشجاعة جودا

یعنی هر گاه دیدی ابا یزید را در حال سخاوت و شجاعت که ابتداکننده است بجنک و غارت و بازگردنده است بوی یقین میدانی که از سخاوت شجاعت نزدیک است و از شجاعت جود حاصل است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۱۹۹

و گفته‌اند که: کریم شجاع القلب است و بخیل شجاع الوجه.

و سابقا مذکور شد که معاویه وصف کرد بنی هاشم را بسخا و بنی زبیر را بشجاعت و بنی مخزوم را بکبر، و بنی امیه را بحلم و این کلام بامام رسید فرمود که خدای تعالی او را از رحمت خود دور گرداناد، میخواهد که بنی هاشم هر چه دارند از دست ایشان بیرون رود تا محتاج شوند، و آل زبیر بواسطه شجاعت بقتل آیند، و بنی مخزوم بسبب کبر مردم ایشان را دشمن شوند، و بنی امیه بجهت حلم مردم با ایشان دوست گردند.

و او در مقاله بنی هاشم صادق بود اگر چه صدق دور است از مثل و امثال او، و لیکن کاذب گاهی صادق میباشد، سخاوت و سماحت آیتی است در شان بنی هاشم همچنان که او گفت امام باقی را دروغ گفت چه شجاعت و حلم در ایشان موجود است به اصالت در هر حال و در غیر ایشان بالتبع و عاریتی است القصة جمیع خصال خیر در مردم متفرقت و در ایشان مجتمع، و ایشان بغایت‌اند در آن خصال، و انیست قول صدق و کلام حق و ما بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ پس هر گاه که دانستی حقیقت این تقریر حکم میکنی برای ایشان

بصفات حمیده بر هر تقدیر زیرا که اعداد او از صفات ذمیمه رجس است و حق تعالی حکم بتطهیر ایشان کرده که وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً و ایشان را در میان بلاد و عباد خود اختیار نموده و برگزیده: وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً بَصِيراً

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۰

فصل هشتم در بعضی از کلام فصاحت نظام آن حضرت

کمال الدین بن طلحه آورده که فصاحت رام اوست و بلاغت کلام او، و گفتار درر بارش هم در صورت نثر وقوع یافته و هم در سلک نظم انتظام پذیرفته، چنانچه بعضی از آن سمت ذکر یافت و بعضی دیگر از آن صاحب کتاب فتوح قطعه از آن حضرت نقل کرده که در وقت محاربه کربلا فرمود در حالتی که از آب فرات ممنوع بوده و ملاعین از ابن زیاد لعنه الله تیری بر حلق طفل مظلوم آن حضرت زدند و شهد شهادت یافت، و آن حضرت بر وی نماز گذارد و بشمشیر قبر وی کند و دفن کرد در آن دشت کربلا و قطعه اینست:

غدر القوم و قدما رغبوا	عن ثواب الله رب الثقلين
قتلوا قدما علیا و ابنه	حسن الخیر کریم الطرفین
حسدا منهم و قالوا اجمعوا	نقتل الان جميعا للحسین «کذا»
یا لقوم لأناس رذل	جمعوا الجمع لاهل الحرمین
ثم ساروا و تواصوا کلهم	لاحتیاجی للرضا بالملحدین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۱

لم يخافوا الله في سفك دمی	لعبيد الله نسل الفاجرین
و ابن سعد قد رمانی عنوة	بجنود كوكوف الهاطلین
لا لشيء كان مني قبل ذا	غير فخری بضياء الفرقدين
بعلى خير من بعد النبي	و النبي القرشي الوالدين
خيرة الله من الخلق ابي	ثم امی فأنا ابن الخیرتين
فضة قد صفيت من ذهب	فأنا الفضة و ابن الذهبين
من له جد كجدي في الوری	او كشیخی فأنا ابن القمرین
فاطم الزهراء امی و ابي	قاصم الكفر ببدر و حنین

و له فی یوم احد وقعه
شفت الغل بعض العسکرین
ثم بالاحزاب و الفتح معا
کان فیها حتف اهل القبلتین
فی سبیل اللّٰه ما ذا صنعت
امه السوء معا بالعترتین
عتره البر النبی المصطفی
و علی الورد بین الجحفلین

یعنی غدر و ظلم کردند و پیش دستی نمودند قوم باین امر زشت که محروم ماندند از ثواب پروردگار انس و جن و از بهشت شهید کردند پیش از این علی و پسر او حسن را علیهما السلام که بهتر مردم بودند و کریم بود دو طرف او که جانب مادر و پدر است، حسد کردند از ایشان و گفتند جمع شوید و اتفاق کنید تا بکشیم این زمان همه ملازمان حسین را، فریادرس خدای تعالی است پناه بوی مرقومی را که جماعتی بودند دون رذل دنی فضول که جمعیت کردند و جمع شدند برای

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۲

قتل اهل حرم خدا و رسول بعد از آن رفتند و همه‌شان بهم وصیت کردند و عهد و پیمان بستند از برای احتیاج من که از من بیعت بستانند یا بقتل رسانند از جهت رضای دو ملحد که ابن زیاد بی‌بنیاد و یزید پلید است یا ابن سعد نحس، نترسیدند از واحد قهار منتقم در ریختن خون من از برای رضای عبید اللّٰه که نسل دو فاجر است، و پسر سعد نحس بمن تیر بارانید از روی قهر و حسد مثل باران که از دو طرف باریدن گیرد نه از برای چیزی که از من پیش از آن بفعل آمده باشد که مستحق آن گشته باشم غیر فخر من بروشنی دو نور فرقدین که نجم نبوت و کوکب ولایت است که اتصال فخر من یکی بعلی است که بهترین خلاق است بعد از نبی، و یکی دیگر به پیغمبر است که قرشی است از جانب پدر و مادر، بهتر خلق نزد خالق پدر من است، و باز مادر من پس من پسر دو بهتر باشم، گاهی که صافی میسازند نقره را از طلا منم نقره که پسر دو نوع طلای خالصم، کیست که او را جدی باشد مثل جد من در میان خلاق، یا همچو پدر من پس من پسر شمس و قمرم، فاطمه زهرا مادر منست و پدر من شکننده شوکت کفر بود در بدر و حنین، و جرأت او بود در روز احد که تسکین یافت و قرار گرفت رایت اسلام بعد از تفرقه هر دو لشکر، بعد از آن تفرقه جمعیت احزاب و فتح مکه با هم از او شد که در آن حتف اهل دو قبله را از ایشان کشید در راه حق تعالی، چه بد حرکتی کردند امت بدکردار که با هم اتفاق کردند بقتل پسری که عترت پسندیده نبی است که مصطفی است و عترت علی که مرتضی است، و ورود من در میان این دو مرد عظیم القدر است. و در آن وقت که آن حضرت از حرم متوجه کوفه بود در راه فرزددق بن غالب شاعر بخدمت وی رسید و گفت: یا ابن رسول اللّٰه چون بود که میل فرمودی بجانب کوفه و حال آنکه ایشان کشتند ابن عم ترا مسلم بن عقیل و شیعه او را، از حق تعالی برای او روح و راحت و رحمت طلبید و فرمود که: جریان حکم قضی بر او شد و باقی آن بر ما نیز خواهد شد و این ابیات را انشا فرمود:

و ان تکن الدنیا تعد نفیسه
فدار ثواب اللّٰه اعلی و انبل
و ان تکن الا بدان للموت انشأت
فقتل امرء و اللّٰه بالسیف افضل
و ان تکن الارزاق قسما مقدر
فقله حرص المرء فی الکسب اجمل

و ان تکن الاموال للترك جمعها

فما بال متروک به المرء یبخل

یعنی و اگر باشد دنیا از آن قبیل که او را شمارند نفیس پس مقرر است که دار ثواب الهی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۳

که عالم آخرت است از آن اعلی و اعظم است، و اگر هست که ابدان از برای مرگ مخلوق شده و این امر واقعی است پس قتل مرد بخدا سوگند بشمشیر بهتر است، و اگر هست أرزاق قسمت مقرر مقدر پس قلت حرص مرد در کسب و اکتساب نیکوتر است، و اگر چنانچه جمع اموال از برای ترک ست پس چه حال است چیزی را که ترک کرده خواهد شد بآن مرد بخیلی مینماید بمصرفش صرف نمیکند، این آخر کلام ابن طلحه است رحمه الله در این فصل. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که رجال فرسان فصاحت و شجعان میدان بلاغت ایشانند و انشعاب شعب بلاغت و فصاحت از ایشان است که باین مقرر و معترفاند هر ناطق و قایل، و هر حافی و ناعل نقد رسالت از سکه کلام ایشان رواج مییابد، و نشر نبوت از نظم و نثر مشک‌آسای ایشان بوی میدهد. و این از کلام آن حضرت است وقتی عزم جزم فرمود بجانب عراق که:

الحمد لله و لا قوة الا بالله و صلى الله على رسوله و سلم

، مرگ بر گردن ولد آدم در آمده مثل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۴

قلاده بر گردن زنان، و چه واله ساخته و مشتاق گردانیده مرا باسلاف و اقرای خود همچو اشتیاق یعقوب بدیدار یوسف؛ و بهتر است مرا مقتلی که بآن ملاقی خواهم شد، گوئیا مفاصل مرا جدا میکنند ددانی که در میان این بیابان و کربلا واقع‌اند انبان شکم پر شده و چیزی دیگر در او نمیگنجد، و هیچ مفر و گریزگاهی نیست از روزی که قلم تقدیر رفته، راضی باد خدای تعالی رضای ما اهل البیت را که در بلا صابریم و بداده او شاکر و او تمام میدهد اجور صابران را اصلا جدا نمیشوند از رسول الله (ص) اقرای او که جمع‌اند نزد آن حضرت در حظیره قدس چشم ایشان بوی روشن است و آن مقام بایشان گلشن هر که سر آن دارد در میان ما که از برای ما جان ببازد و با ما بحظیره قدس تازد پس باید که صباح کوس الرحیل ساز کند که صباح از اینجا کوچ میکنم ان شاء الله تعالی. و دیگر فرمود که ای مردمان رغبت نمائید در مکارم، و بشتابید در مغانم، و سعی بمعروف نمائید، و کسب اخلاق پسندیده کنید، و از افعال ذمیمه دوری جوئید، و نیکوئی کنید که هر گاه یکی با یکی نیکوئی کرده و می‌بیند که آن کس بشکر آن قیام مینماید حق سبحانه و تعالی عوض نیکی او خواهد داد، زیرا که عطای او اجزل است و اجر او اعظم، و بدانید که حوائج مردم بشما نعمتی است از نعمتهای حق بر شما، باعراض از آن حوائج آن نعمت را نعمت مگردانید، و بدانید که معروف و نیکی مورث حمد و ستایش است، و موجب اجر عظیم، پس هر گاه که دیدید از مردی نیکوئی او را مرد نیک میدانید و دیدن او حضور و سرور می‌افزاید و اگر بدی دیدید او را مرد بد ناخوش مییابید و از دیدن او دلها تنفر دارد و دیده‌ها خوابانیده می‌شود که او را نبینند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۵

ای مردمان هر که جود کرد عزیز شد و هر که بخل ورزید ذلیل گشت و اجود مردمان آن کس است که عطا کند بکسی که امید نداشته باشد که او آن جود را عوض کند، و عفوکننده تر مردمان آنست که با وجود قدرت بر انتقام عفو کند، و أوصل مردم کسی است که به پیوند بکسی که از او برد، و اصول بر مغارسش بفروع بلند است، پس هر که تعجیل نماید از برای برادر خود باحسان بیاید البته عوض آن احسان را ناگهان، و هر که از برای خدای تعالی نیکی کرد با برادر دینی خود حق تعالی در وقت حاجت عوض آن نیکی بوی میرساند زیاده از آن، و بلیه دنیا از او میگرداند، و هر که رفع کند غمی و بلائی از مؤمنی حق تعالی غم و الم دنیا و آخرت او را بفرح و سرور مبدل گرداند، و هر که احسان کند از خدای تعالی احسان یابد، وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، جمیع مکارم اخلاق در این فصل جمع فرموده و دیگر از کلمات با برکات آن حضرت است که: حلم زینت است، و وفا مروت است، و صلّه نعمت است، و استکبار لاف است، و عجلت سفاهت است، و سفاهت ضعف است، و سر بلندی ورطه است، و مجالست اهل دنائت شر است، و مجالست اهل فسق ریب است. و چون معاویه غاویه حجر بن عدی را رحمه الله بقتل آورد در آن سال با امام حسین (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۶

ملاقات کرد و گفت: یا ابا عبد الله آیا خبر رسید بتو آنچه کردم بحجر و أصحاب او از شیعه پدیرت فرمود که: نه گفت کشتیم ایشان را و کفن کردیم و نماز گزاردیم بر ایشان، امام حسین (ع) تبسم فرمود و گفت: خصم تو باشند آن قوم در روز قیامت ای معاویه بدان بخدای سوگند که اگر ما دست یابیم مثل این را بر گروه تو و ایشان را بقتل آریم ایشان را کفن نکنیم، و بر ایشان نماز نگذاریم بمن رسید قیامت تو در امور ابی الحسن و آنچه از تو بوقوع آمده نسبت باو و عیوبی که از برای بنی هاشم میگوئی. و الله که تو از کمان خود تیر نمی‌اندازی، و بر غرض خود نشانه نمی‌زنی، و فرا گرفته عداوت را بجای نزدیک، و اطاعت کرده مردی را که نه قدیم است ایمان او و نه حادث است بفلق او، و نظر دوستی از برای تو نکرد تو خود در کار خود نظر کن یا بگذار این کار را- مراد عمرو عاص بی‌اخلاص است. انس گوید که: من نزد امام حسین (ع) بودم که جاریه آمد و او را تحیت گفت بیک دسته ریحان آن حضرت فرمود که، تو آزادی از مال من برای رضای خدای تعالی، من گفتم که: او تحیت گفت ترا بدسته ریحان که چندان قدر و قیمتی ندارد تو او را آزاد کردی؟! فرمود که: حق سبحانه و تعالی چنین ما را تادیب فرمود که: إِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها و احسن از آن تحیت آزادی او است. و روزی از روزها فرمود مر برادر خود را حسن که من دوست میدارم که زبان تو از من میبود و دل من از تو. و آورده‌اند که کتابتی امام حسن (ع) بوی نوشت کتابتی ملامت آمیز بر اعطای شعرا که این مقدار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۷

بر شعرا عطا نمی‌باید کردن، جواب داد که تو داناتری از من بآن که بهترین مال آنست که نگاه دارد عرض این کس را.

پس نظر کن بحسن ادب آن حضرت باین قول که

«أنت اعلم منی»

که در این کلام میمنت فرجام حظی تام است از لطف و نصیبی و افراز احسان. و الله أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و از جمله دعای آن حضرت است این که:

اللهم لا تستدر جنی بالاحسان و لا تؤدبني بالبلاء

و این دعای شریف المقاصد عذب الموارد است که جمع فرموده میان معنی کثیر جلیل و لفظ جزیل قلیل، ایشان مالک فصاحت‌اند بحق و غیر ایشان عابر سبیل. و روزی عبد الله بن زبیر آن حضرت را با أصحاب بدعوت طلبید چون طعام آوردند همه کس میخورد و آن حضرت نمیخورد گفتند: چرا میل نمیفرمائی؟ فرمود که: روزه دارم و لیکن صائم را تحفه میباید گفتند که: چه چیز است؟ فرمود که: دهن و مجمر. و غلام آن حضرت روزی جنایتی کرد موجب عقاب بود بر او آن حضرت فرمود بزدن او گفت یا مولای و الْكَاطِمِينَ الْعِظَةَ فرمود که بگذارید او را دیگر گفت: یا مولای و الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود که: عفو کردم از تو دیگر گفت یا مولای و اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود که: تو آزادی از برای رضای حق تعالی و ترا است دو چندان آنکه بتو اعطا می‌کردم فرزددق گوید که: ملاقات فرمود بمن امام حسین (ع) وقتی که از کوفه بازمی‌گشتم فرمود که: حال تو چیست یا ابا فراس گفتم: دوستی تو فرمود که: من هم دوستی می‌خواهم «الترجمة خلاف ظاهر المتن م» دیگر گفت دل‌های مردم کوفه باتست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و نصرت از نزد حق تعالی است، فرمود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۸

که: راست گفتمی مردم بندگان مالند و دین امر لغوی است بر زبانهای ایشان، بر گرد مال میگردند تا وسیع گردد معاش ایشان، پس هر گاه که ممتحن گشتند به بلائی دین داران کم مینمایند. و فرمود: هر که آمد نزد ما فوت نمیشود از او خصلتی از چهار خصلت: آیت محکمه، و قضیه عادلانه، و برادری که از او فایده توان گرفت، و مجالست علما. و در روز شهادت رجز میفرمود این مضمون را که: موت بهتر است از ارتکاب عار و عار بهتر است از دخول نار و حق تعالی حاکم است این و آن را که داد مظلوم از ظالم بستاند. و دیگر فرمود که، صاحب حاجت اکرام نمیکند روی خود را از سؤال تو پس تو اکرام کن روی خود را از رد او و چون عمر سعد لعنه الله در مقابل آن حضرت نزول کرد جهت مقاتله آن حضرت برخاست در میان اصحاب خود و خطبه ادا کرد مشتمل بر حمد و ثنای الهی و بعد از آن فرمود که:

این چنین صورتی واقع شده و همچنین امری فرود آمده که مشاهده میکنید و می‌بینید و بدرستی که دنیا متغیر است و متکرر و پشت میکند بر کسی که شناسای او است و مستمر است سرعت او تا غایتی که باقی نمیماند از او چیزی مگر بقیه مثل بقیه آب در ظرف و خسیس عیش همچو گیاهی است رسته، آیا نمی‌بینید که حق در او معمول نیست و باطل در او منتهی نمیشود تا مؤمن رغبت نماید بلباقی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۰۹

پروردگار خود، و من نمی‌بینم مرگ را مگر دولت و سعادت، و حیات را با ظالمان مگر مشقت و محنت. و آورده‌اند که یک باری در میان آن حضرت و امام حسن (ع) سخنی شد گفتند بوی که: برو به پیش برادرت بعد از خواهی که او از تو بزرگتر است بسال فرمود که: من شنیدم از جد خود رسول الله (ص) که میفرمود: هر گاه در میان دو کس جاری شود سخنی پس هر کدام از ایشان که طلب کند رضای آن دیگر را او سابق است به بهشت از آن دیگر و من نمی‌خواهم که سبقت کنم از برادر بزرگتر خود به بهشت، این سخن که بامام حسن (ع) رسید فی الفور آمد بدیدن برادر صلوات الله علیهما.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۱

ابو مخنف آورده که امام حسین (ع) اظهار کراهیت میفرمود وقتی که امام حسن (ع) با معاویه صلح نمود، و میگفت اگر تیغ جدا میکرد مرا نزد من أحب بود از آنچه برادر من کرد، و این ابیات در این باب فرمود:

و لم ارض لله الذی کان صانعا

فما ساءنی شیء کما ساءنی اخی

و لو جمعت کل الی المجامعا

و لم اک ارضی بالذی قد رضوا به

بموسی لما الفیت للصلح تابعا

و لو حز انفی قبل ذلک حزة

یعنی پس غمگین نساخت مرا هیچ چیز همچنان که غمگین ساخت مرا برادر من، و من راضی نبودم از برای خدای تعالی آنچه او کرد، و نبودم من که راضی شوم بآنچه ایشان راضی شده بودند بآن، و اگر چه جمع میشدند بسوی من هر جمعی که بود، و اگر بریده می شد بینی من پیش از این بریدنی به تیغ که هر آینه مرا نمی یافتند که تابع آن صلح شوم.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۲

مؤلف رحمه الله میفرماید که اگر این ابیات از اشعار آن حضرتست پس هر یک از ایشان بهتر میدانند مصلحت خود را بحسب حال و مقتضای زمان، و هر چه میکنند ایشان صوابست، ایشان دو امامند و دو سید اگر نشسته‌اند و اگر ایستاده و کسی را نیست بر ایشان راه مقال، و ایشان اعرفند بأحوال در هر حال. و دیگر این از ابیات آن حضرت است:

انا الحسین بن علی بن ابی طالب البدر بارض العرب

الم تروا و تعلموا ان ابی قاتل عمر و مبیر مرحب

و لم یزل قبل کشف الکرب مجلیا ذلک عن وجه النبی

أ لیس من أعجب عجب العجب ان یطلب الا بعد میراث النبی

و الله قد اوصی بحفظ الاقرب

یعنی منم حسین بن علی بن ابی طالب که بدر تمام است بزمین عرب آیا ندیدید و ندانستید که پدر من قاتل عمرو و هلاک کننده مرحب یهودی خیبری بود، و همیشه پیش از این دفع کرب و بلاء آشکارا از وجه پیغمبر مینمود آیا نیست کسی را که عجب کند عجبت عجب آنکه طلب کند دورتر میراث پیغمبر را، و حال آنکه حق تعالی فرموده باشد بحفظ نزدیکتر در میراث

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۴

و دیگر ابیات ایشان نقل کرده‌اند نزدیک باین مضمون، فصاحت دثار ایشان است، و بلاغت شعار ایشان.

فصل نهم در اولاد آن حضرت (ع)

کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که اولاد آن حضرت ده است از ذکور و اناث: شش ذکور است و چهار اناث، ذکور: علی اکبر است، و علی اوسط و او امام زین العابدین است (ع) که ان شاء الله سمت ذکر خواهد یافت، و علی اصغر، و محمد، و عبد الله، و جعفر، اما علی اکبر در خدمت پدر بزرگوار در کربلا مقاتله کرد تا شهید شد، و علی اصغر در طفلی بر او تیری آمد و شهادت یافت، و گویند عبد الله نیز در خدمت پدر شهید شد، و اما دختران زینب و سکینه و فاطمه است بر قول مشهور و یکی دیگر و او ذکر نکرده این یکی را و گویند که او را چهار پسر بوده و دو دختر و اول اشهر است، و ذکر مخلد و بناء منضد و نسل در میان پسران آن حضرت بعلی اوسط امام زین العابدین است مانده نه از بقیه اولاد دیگر.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۵

و ابن خشاب گوید که: آن حضرت را شش پسر بوده و سه دختر: علی اکبر با پدر بزرگوار شهید شد و علی امام زین العابدین، و علی اصغر، و محمد و عبد الله- و این هر سه شهادت یافتند با پدر بزرگوار، و جعفر و زینب و فاطمه و سکینه. و حافظ عبد العزیز جنابذی گوید که اولاد آن حضرت شش بوده‌اند چهار ذکور و دو اناث: علی اکبر با پدر شهید شد، و علی اصغر و جعفر و عبد الله و سکینه و فاطمه، و گوید که نسل امام حسین از علی اصغر ماند، و مادرش ام ولد بود و او افضل اهل زمان بود، و زهری گوید که من هاشمی ندیدم که افضل بوده باشد از او و مصنف میفرماید که: حافظ اخلال نموده بذکر امام زین العابدین و گفته است که نسل از علی اصغر است، و صحیح آنست که سه علی از اولاد آن حضرت بوده‌اند چنانچه ابن طلحه ذکر فرموده و گفته که زین العابدین اوسط است، و تفاوت میان ابن طلحه و حافظ چهار است. و شیخ مفید رحمه الله آورده که: اولاد آن حضرت شش است: علی بن الحسین الاصغر و کنیت ابو محمد است و مادر او شاه زنان دختر کسری یزدجرد بن شهریار ملک فرس، و علی بن الحسین الاکبر شهید شد با پدر بزرگوار در کربلا و مادر او لیلی بنت ابی مره بن عروه بن مسعود الثقفیه است، و جعفر بن حسین او را بقیه نبود و مادر او قضاعیه بود و وفات جعفر در حیات پدر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۶

بزرگوارش بود، و عبد الله بن الحسین که در کوچکی در دامن پدر تیری بر او آمد و شهادت یافت و سکینه بنت حسین و مادر او رباب بنت امرای القیس بن عدی کلبیه بود و او مادر عبد الله بن حسین است نیز، و فاطمه بنت حسین و مادرش ام اسحاق بن طلحه بن عبید الله تیمیه بود.

فصل دهم در عمر آن حضرت (ع)

کمال الدین بن طلحه میگوید که: سابقا مذکور شد ولادت او در سال چهارم از هجرت بوده و انتقالش بسرای آخرت چنانچه مذکور خواهد شد در سال شصت و یکم از هجرت: پس مدت عمرش پنجاه شش سال و چند ماه باشد، شش سال چند ماه با رسول الله بود (ص) و سی سال بعد از وفات پیغمبر با پدرش امیر المؤمنین (ع) و بعد از شهادت پدر بزرگوارش ده سال با برادرش امام حسن بود (ع) و بعد از وفات برادر ده سال دیگر بود تا شهادت یافت. ابن خشاب گوید که: حدیث کرد ما را حرب باسناد خود از ابی عبد الله الصادق (ع) که او فرمود که: حسین بن علی (ع) که مادرش بنت رسول الله بود (ص) شهادت یافت در پنجاه و

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۱۷

هفت سالگی در سال شصتم از هجرت در روز عاشورا مقام او با جد خود رسول الله (ص) هفت سال بود مگر آنچه میان او و امام حسن بود که آن هفت ماه ده روز است، و اقامت فرمود با پدر خود سی سال، و با برادر ابی محمد ده سال، و بعد از برادر ده سال دیگر زیست. پس عمر آن حضرت پنجاه و هفت سال بوده باشد مگر آنچه بوده باشد میان او و برادرش از مدت حمل و رحلتش در روز عاشورا بود چنانچه مذکور شد گویند در روز جمعه بوده در سال شصت و یکم از هجرت و بعضی گویند در روز عاشوراء دو شنبه، پس بقای آن حضرت بعد از برادر یازده سال بوده باشد. و حافظ عبد العزیز گوید که: حسین بن علی (ع) مادرش فاطمه بنت رسول الله است صلی الله علیه و ولادتش در پنجم شعبان بوده در سال چهارم از هجرت، و شهادت یافته در کربلا در روز عاشورا در سال شصت و یکم از هجرت، و او را پنجاه و پنج سال و شش ماه بوده و شیخ مفید رحمه الله آورده در ارشاد که: حسین بن علی (ع) شهادت یافت در روز شنبه دهم از محرم در سال شصت و یکم از هجرت بعد از نماز پیشین قتل مظلوم صابر، و در آن روز پنجاه و شش سال داشت، هفت سال با رسول الله (ص) بود، و سی سال با امیر المؤمنین (ع) و ده سال با برادرش امام حسن (ع)، و مدت خلافتش بعد از برادر یازده سال بود، و در آن وقت محاسن مبارک را بحنا و کتم رنگ فرموده بود، و زائل شده بود رنگ از هر دو عارض مبارکش

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۲۱۸

و روایت بسیار ورود یافته در فضل زیارت آن حضرت بلکه در وجوب زیارت روایت کنند از جعفر بن محمد الصادق (ع) که زیارت حسین بن علی (ع) واجبست بر هر که اقرار دارد بامامت آن حضرت از قبل خدای عز و جل. و دیگر فرموده که: زیارت حسین برابری میکند با صد حج مبرور و عمره مقبول و حضرت رسول الله (ص) فرموده که: هر که حسین (ع) را بعد از موت او زیارت کند او را بهشت واجب گردد، و اخبار در این باب بسیار است آنچه وافی و کافی است ما ایراد نموده ایم در کتاب مناسک المزار- این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله. مؤلف رحمه الله میفرماید که: این امر عجب است که اصحاب اتفاق دارند که ولادت آن حضرت در سال چهارم بوده از هجرت و شهادتش در سال شصت و یکم و در مدت حیاتش اختلاف کرده اند چه هر گاه دانستی ولادتش را با وفات، عمر شریفش بر تو معلوم می شود از طریق قریب.

فصل یازدهم در توجه آن حضرت بجانب عراق

کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده است که چون معاویه یزید پلید پسرش را در وقت مردن خلیفه ساخت این ملعون بعد از مردن آن طاغی نامه نوشت بولید بن عتبۀ بن ابی سفیان که در آن اوقات والی مدینه بود، و در آن مبالغه تمام درج کرد که از حسین بن علی (ع) بیعت بستان، چون امام حسین (ع) این مضمون را معلوم فرمود دید که وقت مقتضی آن نیست که در مدینه باشد از آنجا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۲۱۹

بیرون آمده توجه بجانب مکه نمود و در آنجا اقامت کرد؛ و چون خبر مرگ معاویه غاویه و خلافت یزید پلید بکوفه رسید جمعی کثیر از مردم کوفه اتفاق کردند و نامه نوشتند مشتمل بر مبالغه بسیار که آن حضرت بجانب کوفه توجه فرمایند که تمامی مردم بسر و مال ایستادگی دارند، و پی در پی نامه میفرستادند تا قریب بصد و پنجاه کتابت شد که هر طایفه نوشته بودند و تحریص و ترغیب بآمدن آن حضرت کرده.

و آخر نامه که نوشته بودند و بدست معتمدی داده و فرستاده مضمونش این بود که:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نامه ایست از جماعت شیعیان امیر المؤمنین (ع) و دوستان او بسوی حسین بن علی (ع) سلام ملک علام بر تو أما بعد آنکه شیعیان و دوستان انتظار مقدم شریف میکشند و بغیر از تو ملجئی ندارند، در آمدن تعجیل فرمائید العجل العجل یا ابن رسول الله و السلام علیک و رحمه الله.

آن حضرت جواب نامهای ایشان را نوشت و پیش از توجه ابن عم خود مسلم بن عقیل را روانه آن جانب گردانید، چون مسلم بآن صوب رسید قضایا و وقایع چند در میان ایشان جریان یافت که احتیاج بذکر آن نیست، و آخر این امر منجر شد بآن که امام حسین علیه السلام با اهل و ولد توجه بجانب کوفه فرمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۰

و چون مسلم بن عقیل بکوفه آمد و شیعیان را جمع نموده از همه بیعت گرفت از قبل آن حضرت و در آن وقت نعمان بن بشیر والی کوفه بود نامه نوشت به یزید پلید و او را از این احوال اخبار نمود، او عبید الله زیاد را بجانب کوفه فرستاد، و آن ملعون چون نزدیک بکوفه شد در لباس اهل حجاز در آمده از جانب بادیه چنانچه او را نشناختند و زعم مردم آن بود که امام حسین است خود را بکوفه انداخت در شب، و جماعت جماعت مردم می آمدند و بر وی سلام میکردند و میگفتند: یا ابن رسول الله قدمت خیر مقدم، و مرحبا می گفتند او چون این یک جهتی را دید که نسبت بامام حسین (ع) اظهار میکنند اگر چه او را بد می آمد کشف این حال نکرد و هیچ نگفت تا بقصر الاماره رفت، آنگاه که صبح شد مردم را جمع کرد و کشف احوال خود نموده بنیاد تهدید و خشونت کرد، و دست تعدی بقتل و بیداد برآورد تا غالب شد بر مسلم بن عقیل و او را بقتل آورد.

و این خبر بآن حضرت رسید وقتی که تجهیز خروج کوفه فرموده بود، در این وقت ناصحان آمدند و آن حضرت را نصیحت کردند که اهل تجربه امور و دیانت بودند مثل عبد الله بن عباس و عمر بن عبد الرحمن بن الحارث المخزومی و غیر ایشان و در این اثنا کتابت اهل مدینه رسید که عبد الله ابن جعفر و سعید بن عاص و جماعتی کثیری از آن مردم نوشته بودند و مصلحت دیده که آن حضرت توجه بعراق ننماید و در مکه اقامت کند.

چون در آن وقت قضا غالب بود و قدر زمام اختیار از دست رفته تلقی بآنها نفرمود، و روز

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۱

ترویه که روز سه شنبه بود هشتم ذی الحجه از مکه بیرون فرمود، و با آن حضرت هشتاد و دو کس بودند از اهل شیعیه و موالی او، چون بمنزل شقوق رسید فرزندق شاعر می آمد پیش رفت و سلام کرد و دست مبارک آن حضرت را بوسید فرمود که: از کجا می آئی یا با فراس؟ گفت: از کوفه، فرمود که، چگونه گذاشتی اهل کوفه را؟ گفت: چنان یافتم که دلهای مردم با تست و شمشیرهایشان با بنی امیه و اهل دین کمند و القضاء یُنزل من السماء و الله یفعل ما یشاء، و جاری شد در میان ایشان سخنی چند که از پیش گذشت.

بعد از آن فرزندق وداع کرده آن حضرت را متوجه مکه شد، و فرزندق را پسر عمی بود از بنی مجاشع گفت: یا ابا فراس این حسین بن علی است؟ گفت: بلی میدانم که این حسین بن علی است که پسر فاطمه زهراء بنت محمد رسول الله است (ص) و الله که این بهترین خلق خدا است و افضل آنکه بر روی زمین است، و من پیش از این بیتی چند در مناقب او گفته بودم از برای رضای حق تعالی و از برای سرای آخرت که اتمام آن قصیده در مدح امام زین العابدین (ع) است که بعد از این در مناقب وی ان شاء الله مضمون آن با قصیده مذکور خواهد شد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۳

فصل دوازدهم در مقتل و مصرع آن حضرت (ع)

کمال الدین بن طلحه رحمه الله میگوید که: این فصلی است که دیدها را میگریاند، و جگرها را میسوزاند و نه کسی در این احوال شروع میتواند کرد که کفره فجره چه بیدادها کردند، و خون ذریت نبویه را چگونه ریختند، و هتک حرمت ایشان را چگونه روا داشتند که خون ناحق چندین بیگناه را ریختند، و خاک مذلت غربت بر فرقهای ایشان بیختند، و آب فرات که بر دد و دام آن صحرا حلال بود بر ایشان بستند، و سر سبط برگزیده نبی را بریده بر سر نیزه کرده شهرها گردانیدند، با وجود آنکه میدانستند که او ذریت رسول الله است که حق سبحانه و تعالی بمودت و دوستی ایشان فرموده، و این طایفه بی شرم و بی حیا نه از خدا شرم داشتند و نه از رسول آزر، صد هزار أنبار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۴

لعنت خدای و رسول و ملائکه و جن و انس بر این طایفه بی حیا باد که این ستم بر آل رسول (ص) روا داشتند. و این احوال بر سبیل اجمال آنکه:

امام حسین (ع) فرمود تا دو مرحله مانده بود بکوفه ناگاه مردی که او را حر بن یزید ریاحی می گفتند با هزار سوار بوی رسید از جانب ابن زیاد ملعون، و همه تمام سلاح بودند و گفت مر امام حسین (ع) را که: ابن زیاد امر کرده بمن از تو جدا نشوم تا بیعت از تو بستانم تا ترا پیش وی برم و من نمیخواهم که بتو آسیبی برسد اکنون مصلحت چیست؟

آن حضرت فرمود که: من نیامدم باین دیار تا چندین بار مردم کوفه بمن نامهای بسیار پیایی فرستادند، و شما از مردم کوفه اید اگر بر بیعت و قول خود هستید که در کتابات خود درج کرده اید من بشهر شما در آیم و الا باز گردم بجائی که از آنجا آمده بودم حر گفت: و الله که من از این کتب و رسل خبر ندارم و در این وقت ممکن نیست که من رجوع توانم کرد بکوفه، پس اختیار کن طریقی غیر از این طریق و باز گرد بهر جا که خواهی تا من بنویسم به پسر زیاد که حسین (ع) تخلف کرد از این راه و من قادر نشدم بر او شاید که خدای تعالی ترا نگاه دارد در این راه.

آن حضرت غیر از آن راه دیگر اختیار فرموده بازگشت بجانب حجاز و شب همه شب با أصحاب خود در آن بادیه راند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۵

چون روز شد ناگاه لشکر حر در برابر ایشان خود را نمودند، چون آن حضرت چنان دید از حر پرسید که خبر چیست؟ گفت: کتابت ابن زیاد بمن رسید مشتمل بر توبیخ و سرزنش بسیار که از تو جدا نشوم تا آنکه ترا به نزد وی برم و میان آن حضرت و حر سخن بطول انجامید تا خود و أهل و اصحابش نزول نمودند در صحرای کربلا در روز چهار شنبه یا پنجشنبه دوم محرم، آن حضرت فرمود که: این کربلا است و این موضع کرب و بلاست، و این جای خواباندن شتران و فرود آمدن رجال ما است، و این محل خون ریختن آل عبا است. و حر نیز با ایشان آنجا فرود آمد و چیزی نوشت باین زیاد و او را اعلام کرد بنزول آن حضرت بزمین کربلا.

و ابن زیاد لعین نامه نوشت بامام حسین (ع) که اما بعد بدان که رسید بمن ای حسین که تو در کربلا فرود آمده و یزید بن معاویه بمن نوشته که بر بستر نرم نخسبم و آرام نگیرم و از فطیر سیر نخورم تا آنکه ترا بلطیف خبیر برسانم یا آنکه بحکم من و یزید بن معاویه

در آئی، و السلام چون نامه ابن زیاد بآن حضرت رسید و خواند آن را بدور انداخت و فرمود مر فرستاده او را که نامه او نزد من جواب ندارد فرستاده وی باز گشته این خبر رسانید غضب ابن زیاد زیاد شد و در تهیه اسباب لشکر در آمد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۶

و چون لشکر جمع شد حکومت ری را نامزد عمر بن سعد نحس کرد و در آن باب چیزی نوشت و بوی داد او را مقدمه لشکر ساخت، و او در خروج بقتال امام حسین (ع) اهمال میکرد و ابن زیاد گفت بوی که: بیرون میباید رفتن بقتال یا کتابی که برای تو نوشته‌ایم مشتمل بر حکومت بمارد کردن و رفتن و در خانه خود نشستن.

آن شقی حکومت ری را از دست نگذاشته اقدام و قیام مقاتله امام حسین (ع) بر خویشتن اختیار کرد، و دل بر کار زار امام حسین نهاد، و دین و ایمان از برای رضای ابن زیاد بر باد داد، و با بعضی از لشکریان بیرون آمد تا بیست و دو هزار نابکار از پیاده و سواره نزد آن ملعون نحس جمع شدند، و اول کسی که باو پیوست شمر بن ذی الجوشن سکونی بود علیه اللعنه با چهار هزار سوار تا آمدند و بکنار فرات فرود آمدند چنانچه حایل شدند میان آب و میان امام حسین (ع) بعد از آن ابن زیاد بی‌بنیاد کتابتی نوشت بعمر بن سعد نحس بر مقاتله امام حسین (ع) که کار بر او تنک سازد و آب از او باز گیرد، و امر را بر او محکم گرداند، و بزودی زود در آن مبادرت نماید، و ایشان بنوشته او عمل کردند یکی در میان أصحاب امام حسین (ع) بود که او را یزید بن حصین همدانی می‌گفتند مردی بود عابد زاهد گفت: یا ابن رسول الله مرا اذن فرمای تا بروم نزد ابن سعد و سخنی چند با وی بگویم در باب آب شاید که از ابن فعل زشت باز ایستند، اذن یافته آمد نزد عمر بن سعد و بر او در آمد و سلام نکرد گفت: یا اُخا همدان چه مانع آید تو را از سلام بر من مگر من مسلمان نیستم و خدای تعالی و رسول او را نمی‌شناسم؟ همدانی گفت: اگر تو مسلمان میبودی همچنان که میگوئی بیرون

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۷

نمی‌آمدی بجنک عترت رسول الله و اراده قتل ایشان نمی‌نمودی، و آب فرات که بر ددان بادیه جهالت و خوکان وادی ضلالت مباح است بر ایشان نمی‌بستی، و اینک حسین بن علی (ع) و برادران و زنان و طفلان او با تمامی اهل بیت از تاب تشنگی به بیم جان و هلاک رسیده‌اند، و تو نزول نموده میان آب و ایشان که مبادا ایشان شربتی آب از آن بخورند و زعم تو آنست که خدای و رسول او را میشناسی و مسلمانی، عمر نحس سر شوم را در پیش انداخت بعد از زمانی سر بالا کرد و گفت: و الله یا اُخا همدان بدرستی که من میدانم حرمت ایشان را و میشناسم و لیکن.

دعانی عبید الله من دون قومه

الی خطه فیها خرجت لحین

فو الله ما ادری و انی لواقف

علی خطر لا ارتضیه و مین

أ أخذ ملک الری و الری رغبه

ام ارجع مأثوما بقتل حسین

و فی قتله النار التی لیس دونها

حجاب و ملک الری قره عین

طلب کرد مرا عبید الله زیاد از نزد قوم و داد بمن مملکتی که در آن حاصل کنم زر و سیم را و بخدا سوگند که نمیدانم و حال آنکه من ایستاده‌ام بر گذر دو خطر که نمی‌پسندم آن را که آیا بستانم ملک ری را و حال آنکه ملک ری مرغوب منست یا رجوع کنم در حالتی که مرا از گناه‌کاران شمارند بکشتن حسین و میدانم که در کشتن او دخول آتش است که نیست از دخول هیچ حجاب و مانعی،

و ملک ری خود نور چشم می‌افزاید بعد از آن گفت: یا آخا همدان نمی‌یابم در نفس خود که ترک ملک ری توانم کرد، یزید بن حصین باز گشت و گفت: یا ابن رسول الله او رضا بقتل تو داده بواسطه ملک ری مؤلف رحمه الله میفرماید که: توفیق امریست عزیز المنال و هر که کلمه عذاب بر او واجب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۸

گشت و عقاب لازم شد او را اثر نمیکنند نه ملامت لایم و نه نصیحت عدال، و هر که هوا و نفس بر او استیلا یافت می‌افتد در ورطه عظیم شهوات قیود و اغلال، و همچنان که جنت را رجالست نار را نیز هست رجال، و آنچه‌آنچه آماده کرده حق تعالی از برای قومی فوز و رضوان همچنین مهیا ساخته از جهت دیگر عقاب و نکال، و این نحس ابن سعد که دور است از رحمت الهی با وجود آنکه میدانست که این عمل زشت است و بحکم أَضَلُّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ ارتکاب مینمود و این اقبیح است از انواع ضلال، و متمسم بودن منطوق خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً بدا این احوال، و ترک سرای باقی گفتن و رغبت کردن بدنایای سریع الزوال، از برای طمع مال، پس زیان کاری است در مأل، در دوز را بر خود گشود و او را در امارت ری سودی نبود؛ بیرون رفت ابن سعد در طالع نحس و فروخت آخرت خود را بثمان بخرس، و بدست خود انداخت خود را بجای تنک‌تر از حبس، عصیان حق ورزید از برای رضای فجار، و گرفتار کرد خود را بغضب کردگار، و ورود او خواهد بود فردا با ابن زیاد و اصحابش در نار، که بدترین مقام است از برای قرار؛ و در دنیا بازگشت نمود بعار، و حشر او خواهد بود در آخرت با مرده کفار

صلی لها حیا و کان و قودها میتا و یدخلها مع الفجار

و کذاک اهل النار فی دنیا هم یوم القیامه جل اهل النار

یعنی زندگانی از برای سوختن آتش می‌کرد و هیمه دوزخ شد در مردن و داخل می‌شود با فجار بدوزخ و همچنین اند اهل آتش در دنیا که عمل از برای دوزخ میکنند و ایشان در قیامت بزرگان اهل آتش دوزخند و مصدق این مدعی آنست که پیغمبر (ص) شنید آواز افتادن کسی بجائی اصحاب پرسیدند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۲۹

که یا رسول الله این چه آواز بود؟ فرمود که: سنگی بود افتاده شد در دوزخ که هفتاد سال بود که می‌افتاد این زمان در قعر دوزخ استقرار یافت.

و در آن ساعت یهودی مرده بود که هفتاد سال عمر وی بود، کنایه فرمود از او بحجر از برای آنکه منتفع نشده بود از آنچه بوی رسیده بود از دعوت، و کنایه نمود از مدت حیات او بافتادن در دوزخ از برای آنکه در مدت حیات سعی میکرد از جهت دوزخ گوئیا در این مدت در افتادن بود، و کنایه کرد از مرگ او در استقرارش در قعر دوزخ و حال این شقی نیز چنین شد در مدت حیات سعی از برای آتش میکرده که خاتمت و عاقبت او بعذاب دایم کشید، و دوری نومیدی او را حاصل شد از رحمت الهی، و حلول نمود عقاب نامتناهی که سعی نمود در بدی، و از برای خود پیدا کرد نکال ابدی، و حق را در پس پشت انداخت، و خود را هدف تیر لعنت ساخت، و از صراط مستقیم عدول نموده، و در ضلالت افتاد، آنچه بولد رسول بجای آورد دل رسول را از آن فعل پاره گردانید، و بآن جنایت آسمان و زمین و ملائکه کرام و انبیاء (ع) را بگریانید، که همه زبانها لوم و لعن او گشوده‌اند، و کفیل و ضمین او گشته‌اند بخلود عذاب الیم، و دوام نار

جحیم، مقیم با جمع شیطان رجیم، که طعام او زقوم خواهد بود و غسلین، و شراب او حمیم خصوصا با بغض رب العالمین، قرین باعتاء متمردين، و طغاء کافرین، و مصاحب با کسی که متابعت و مشایعت او کرده و بفعل او راضی بوده من الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۰

و با این افعال و اعمال ذمیمه قبیحه ادعای او آن بود که از اهل اسلام است و از تابعان نبی است (ع)، با آنکه خون ولد برگزیده او را در ماه محرم ریخت، و خاک ذلت و لعن و خواری ابدی بر فرق نحس خود بیخت، نعوذ بالله من سوء الخاتمه و از عجب آنکه سید و عاقب و آن جماعت که با ایشان بودند از نصاری وقتی که رسول الله ایشان را طلبید بمباهله و بیرون فرمود با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، ایشان چون مشاهده کردند این نفر کرام ذوی الاحترام را باز پس رفتند بعد از اقدام، و در زیر بار جزیه در آمدند و گفتند: رویها دیدیم که اگر دعا کنند کوهها از زمین برخیزد، و نصاری بر روی زمین نماند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: و الله که اگر مباهله میکردند مرا در این وادی آتش می افتاد و همه را میسوخت.

و جماعتی که دعوی اسلام داشتند با وجود آنکه عالم بودند باین خبر مبالغه داشتند در طمس و محو این اثر، و دلالت نکرد آنچنانچه دلالت کرد سید و عاقب را نظر، و اقدام نمودند با علم اقدام ذوی الغرر، و انداختند خود را در ورطه این خطر، و چه راست گفت آنکه گفت اذا نزل القضاء عمی البصر کمال الدین گوید که: چون امام حسین را (ع) یقین شد که قوم با وی مقاتله خواهند کرد امر کرد اصحاب خود را که بر گرد خود خندقی کنند، و یک جهت گذاشتند که طریق قتال از آنجا باشد، و سوار شدند، لشکر ابن سعد نحس صف کشیدند و بنیاد قتال شد و از اهل و اصحاب امام

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۱

حسین (ع) یک یک بیرون میرفتند و داد مردی میدادند و شهید می شدند تا زیاده از پنجاه مرد بمقام شهادت رسیدند.

در این وقت امام حسین (ع) دست مبارک بمحاسن خود فرود آورد و پیش فرموده آواز داد و گفت که: کجاست فریادرسی و یاری و مددکاری که از برای رضای خدای تعالی بفریاد ما رسد و ما را یار و مددکار باشد و دفع کند شر این ظلمه را از حرم محترم رسول الله ناگاه حر بن یزید ریاحی که سابقا سمت ذکر یافت پیش راند و گفت: یا ابن رسول الله اول کسی که بجنک تو بیرون آمد من بودم و اکنون کسی که در خدمت تو جان ببازد و کشته شود میخواهم که من باشم، امر فرمای بقتال که کارزار کنم امروز شاید که بیابم شفاعت جد ترا فردا در روز قیامت، اذن یافته بقتال اشتغال نمود و مرکب خود را بر قلب لشکر ابن سعد زد و کشتش و کوشش کرد تا شهادت یافت و بعد از آن آتش حرب برافراخت تا اصحاب و اقربا و اولاد بنی اعمام آن حضرت تمام بدرجه شهادت رسیدند، آن حضرت تنها ماند بنفس خود مبادرت نمود بمبارزت تا از کشته پشته ساخت و جراحت بسیار بر بدن مبارک وی بود از طعن نیزه و ضرب شمشیر و تیر و سنان آن ناپاکان بیباکان، شمر لعین با طایفه ملاعین آن حضرت را در میان گرفتند و مردم دست بنهب و غارت بر آوردند آن حضرت آواز زد بر آنها و فرمود که: و یحکم ای گروه شیطان اگر شما را دین نیست و از روز قیامت نمیترسید احرار خود هستید باز گردید بانساب خود اگر هستید شما اعراب، زعم شما آنست که من با شما مقاتله میکنم پس منع کنید سفهای خود را از تعرض سرا پرده ما که در آنجا زناند و ایشان با شما مقاتله نکرده اند

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۲

آنگاه شمر اصحاب خود را از آنجا منع کرد و گفت قصد وی کنید بعد از آن شمر لعین آواز داد که چه انتظار دارید که نمیتوانید مردی را فرود آوردن که این مقدار جراحت دارد، آنگاه بیکبار آن ملاعین حمله کردند و تیر و نیزه بر آن حضرت گشودند تا افتاد بر زمین، غریو بر آمد از چرخ برین عمر سعد لعین آمد و در پیش آن حضرت ایستاد و گفت: فرود آئید و سر او را از تن جدا کنید، پس فرود آمد نضر بن خرنس ضبابی و آن ملعون شمشیری زد بر مذبج آن حضرت عمر لعین قهر کرد و نابکاری که بر یمین او بود گفت: فرود بیا و او را خلاص کن، پس خولی بن یزید فرود آمد و سر نازنین آن حضرت را از تن مبارکش جدا کرد، بعد از آن در خیمها ریختند و هر چه از رخت و متاع دیدند بردند.

آنگاه عمر سعد لعین سر مبارک آن حضرت را به بشر بن مالک داد و به نزد ابن زیاد بی بنیاد برد، چون آن سر را در پیش عبید الله لعین بر زمین نهاد بشر گفت که:

املاء رکابی فضة و ذهباً انا قتلت الملك المحجبا

و من یصلی القبلتین فی الصبا و خیرهم اذ یدکرون النسبا

قتلت خیر الناس اما و ابا یعنی پر کن رکاب مرا یعنی چهار پایان از نقره و طلا من گشتم پادشاه محجب را یعنی بواسطه عظم شان از مردم در نقاب و حجاب بود و آنکه نماز گذارد بدو قبله در کودکی، و بهترین ایشان است گاهی که ذکر کنند نسب مردم را، کشتم بهترین مردمان را هم از جانب مادر و هم از جانب پدر.

عبید الله لعین غضب کرد و گفت: چون چنین بود پس چرا میکشتی او را؟ و الله که تو از من

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۳

خیری نخواهی دیدن و اکنون ترا بوی ملحق گردانم و او را پیش خویش کشید و گردن او را زد. مؤلف رحمه الله میفرماید که صدق الله: وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِیْنَ بَعْضاً بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ آن کسانی که بر امام حسین (ع) جنک و حرب کردند و قصد وی و اصحاب او نمودند به اندک زمانی بدست دوست یا دشمن کشته شدند، و فزیت گشتند و هیچ کس از ایشان بحمد الله که بمراد نرسیدند، و امر ایشان به بدترین عقوبتی کشید، و تمام مستأصل و متفرق شدند باز ابن طلحه میگوید که محترمت حجرات عصمت را بسان اسیران بر شتران سوار کردند تا آمدند بکوفه، و مردم از آنجا بیرون آمده این حال را که دیدند گریه و زاری آغاز کردند، و در نوحه را بر خود باز کردند، و فغان در آسمان و زمین افتاد. و امام زین العابدین (ع) مریض بود فرمود، چون این مردم باین زاری و بیقراری از برای ما گریه و نوحه میکنند پس چه کسان کشتند ما را؟

و روزی که آن حضرت شهید شد روز جمعه بود و آن روز عاشورا بود از محرم در سال شصت و یکم از هجرت چنانچه مذکور شد، و دفن کردند آن حضرت را بطف کربلا از زمین عراق، و مشهد منورش معروف و مشهور است، و به زیارت می آیند از جهات و آفاق، و تفصیل این وقایع را صاحب فتوح آورده و من مجملی از آن نقل کردم و هر که تفصیل خواهد بآنجا رجوع کند و بعد از این بزبان معذرت میگویم:

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۴

و موقوف حکم و الخصوم محمد	و فاطمة الزهراء و هی ثکول
و ان علیا فی الخصام مؤید	له الحق فیما یدعی و یقول
فما ذا تردون الجواب علیهم	و لیس الی ترک الجواب سبیل
و قد سوؤتموهم فی بنیهم بقتلهم	و وزر الذی أحدثتموه ثقیل
و لا یرتجی فی ذلک الیوم شافع	سوی خصمکم و الشرح فیہ یطول
و من کان فی الحشر الرسول خصیمه	فان له نار الجحیم مقیل
و کان علیکم واجبا فی اعتمادکم	رعایتهم ان تحسنوا و تنیلوا
فإنهم آل النبی و اهله	و نهج هداهم بالنجاه کفیل
مناقبهم بین الوری مستنیره	لها غرر مجلوه و حجول
مناقب جلت ان یحاط بحصرها	نمتها فروع قد زکت و اصول
مناقب وحی اللّٰه أثبتها لهم	بما قام منهم شاهد و دلیل
مناقب من خلق النبی و خلقه	ظهرن فما یغتالهن افول

یعنی بدانید و آگاه باشید ای ظالمان تجاوزکنندگان از حد بدرستی که در پیش شما مقام سؤال خواهد بود که رسول اللّٰه (ص) سؤال کننده باشد، و موقوف حکم خواهد بود که خصمان شما محمد و فاطمه زهرا (ع) باشند که بر فرزند قتیل خود نوحه و گریه کنند، و بدرستی که علی (ع) در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۵

خصومت تأییدکننده باشد او را حق تعالی در آنچه دعوی کند و گوید، پس هر گاه که این نوع خصمان از شما پرسند از آنچه باولاد امجاد ایشان بفعل آورده‌اید از ستم، پس جواب شما چه خواهد بود بر ایشان؟ و نیست بترک جواب نیز راهی و حال آنکه شما غمگین گردانیده‌اید آن بزرگان دین را بقتل فرزندان ایشان، و گناهی از برای خود اندوخته‌اید که بغایت گران و ثقیل است، و امید داشته نمی‌شود در این روز به شافعی که شما را شفاعت کند غیر از آنکه شفیعیان خصمان شما باشند، و شرح در این امر طول دارد که بی‌پایان نمیرسد، و هر که در روز حشر حضرت رسول خصم او باشد پس بدرستی که بیشک آتش جحیم مکان و مأوای او خواهد بود، و بود بر شما واجب که اهل اعتماد خود را رعایت کنید، و احسان و اکرام ایشان را بجای آرید، چه ایشان آل و اهل نبی‌اند، و نهج و طریق هدایت ایشان به نجات کفیل است، یعنی کفیل و ضمین نجات راه ایشان است، و مناقب ایشان در میان خلائق ظاهر و هویدا است که علامت ظهور و شهرت او بغایت پیدا است، مناقبی که به بزرگی و بسیاری احاطه حصر آن نمیتوان کرد، و بپاکیزگی فروع و اصول آن بچیزی دیگر نسبت نمیتوان دادن، مناقبی که وحی الهی اثبات آن از جهت ایشان کرده بچیزی که قایم گشته از ایشان شاهد و دلیل. مناقبی که از سیرت و صورت نبی (ص) ظاهر گشته پس هیچ چیز آن را در افق افول و غروب ناپدید نتواند ساخت.

و چون قلم رسید در میدان بیان باین مقام ظاهر میسازد آیام از امام الام آنچه مانع است از تمام مرام بر اتم اقسام، و نمی بیند حزم و استواری نظام کلام غیر از موقف اختتام، پس اختصار مضمون این ابواب نمود بر وجه اقتضاء اقلام- این آخر کلام ابن طلحه است، و السلام. و مؤلف رحمه الله ایراد مینماید بعضی از اخبار که در باره آن حضرت ورود یافته، و بعضی از وقایع که بعد از شهادت آن حضرت بظهور آمده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۷

حافظ عبد العزیز رحمه الله روایت کند از بعضی که ایشان گفتند که ما بجانب روم بغزا رفته بودیم پس ناگاه دیدیم کتیبه از کنایس ایشان که عبری نوشته بود که:

أ نرجو امة قتلت حسينا شفاعة جده يوم المعاد

یعنی آیا امید داشته باشند جماعتی که بکشند حسین را شفاعت جدا و را در روز باز گشت که روز قیامت است، ما پرسیدیم از اهل روم که این کی نوشته؟ ایشان گفتند که: ما نمیدانیم عاصم از زر روایت کند که اول سری که در اسلام بر سر نیزه کردند سر مبارک امام حسین بود (ع)، و من ندیدم گریه کنندگان از زن و مرد بیشتر از آن روز

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۳۹

عیسی بن حارث کندی روایت کند که چون حسین بن علی (ع) را شهید کردند در آن اوقات هفت روز از آن قبیل بود که هر گاه نماز عصر میگذاردیم نظر میکردیم بر آفتاب که بر دیوارهای خانها تافته بود گوئیا لحاف سرخ است از شدت حرمت، و بعضی از کواکب بر بعضی دیگر میزد. او گفت: که من شنیدم از زکریا بن یحیی بن عمر الطائی که او از یکی از محبان شنیده بود که شمر لعین را پاره طلا بدست آمده بود در میان ائفال امام حسین علیه السلام و او آن را بدختر بد اختر خود داد و او داد بزرگر که از جهت او حلی و زیوری بسازد چون او بکوره برد خاکستر بیرون آمد. و مرویست از ابی جناب که او گفت من ملاقات کردم مردی از بنی طی و گفتم او را که بمن رسیده که شما شنیده‌اید نوحه جن را که بر امام حسین علیه السلام میکردند؟ گفت: بلی، گفتم مرا از آن اخبار نمیکنی؟ گفت: شنیدم که میگفتند در نوحه این را:

مسح الرسول جبینة فله بریق فی الحدود. ابواه من علیا قریش و جده خیر الجدود یعنی می سود پیغمبر (ص) جبین مبارک امام حسین را (ع) ببوسه و غیر آن پس او را براقی و نورانیت بود در گونه‌های مبارکش پدر و مادرش از بزرگان قریش بودند و جد او بهترین جداها بود و از ابی حصین مرویست که او روایت کند از شیخی که از قوم او بود از بنی اسد که او گفت: من رسول الله (ص) را در واقعه دیدم که نشسته و طشتی از خون پیش نهاده، و مردمان را بر آن حضرت عرض می‌کنند و هر یکی را بعقوبتی معاقب میسازند؛ چون نوبت من رسید مرا پیش

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۰

بردند گفتم: بابی انت و امی من در لشکر ابن زیاد بودم اما تیری نینداختم و نیزه نرسانیدم و تکثیر لشکر نکردم، فرمود که دروغ میگوئی سیاهی لشکر بودی و میخواستی قتل حسین را، پس اشارت کرد بانگشت بسوی من، پس صباح برخاستم نابینا بودم و دیگر خوشی ندیدم. مرویست از عامر بن سعید الجلی که چون حسین بن علی (ع) شهادت یافت دیدم پیغمبر را (ص) در خواب که گفت بمن که: برو نزد براء بن عازب و او را سلام برسان و اخبار کن او را که کشندگان حسین در آتش سوزان گرفتارند و نزدیکست بخدا که مستاصل

گرداند اهل زمین را و از بیخ بر کند بعداب الیم، من آمدم و او را از این واقعه اخبار کردم گفت: صدق الله و رسوله پیغمبر (ص) فرموده که کسی که مرا در خواب دید همان مرا دیده که شیطان متصور نمیتواند شد بصورت من. و مرویست از زینب بنت جحش که رسول الله (ص) یک وقتی خواب فرموده بودند که امام حسین (ع) آمد و من او را مشغول میساختم تا آن حضرت را بیدار نسازد، زمانی از او غافل شدم در رفت بجائی که آن حضرت در خواب بود و بعد از آن من از پی وی روان رفتم دیدم که بر سینه مبارک رسول الله خسبیده بود، و نهاده محل بول را بر ناف آن حضرت و بول میکند، آن حضرت بیدار شد من رفتم که نگذارم فرمود که: بگذار او را تا از بول کردن فارغ شود، و چون فارغ شد آب طلب فرمود و بر آن موضع ریخت بعد از آن فرمود که اجرا می باید کرد آب را بر بول پسر، و می باید شست بول دختر را، بعد از آن وضو ساخت و نماز گذارد و چون در نماز برمیخواست او را در زیر بغل میداشت، و چون رکوع میفرمود بر زمین مینهاد، و چون می نشست جامه خود را میگسترد از برای او چون از نماز فارغ شد فرمود که: بنمای بمن گفتم: یا رسول الله کاری کردی که من ندیده ام هرگز که این چنین کرده باشی، فرمود که: حدیث کرد بمن جبرئیل که این پسر مرا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۲۴۱

بکشند از امت من و بمن نمود خاک سرخی را از تربت او. و مرویست که از یحیی بن عبد الرحمن بن ابی لیبینه که او از جد خود محمد بن عبد الرحمن روایت کرده که یک روزی رسول الله (ص) در خانه عایشه قیلوله فرموده بود که ناگاه بیدار شد و میگریست، عایشه گفت یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود: سبب گریه آنکه جبرئیل آمد بمن و گفت دست بگشا یا محمد که این خاکی است از تلالی که کشته شود بانجا پسر تو حسین و بکشد او را مردی از امت تو عایشه گوید که: آن حضرت بمن حدیث میفرمود و میگریست و میگفت: که باشد از امت من و چه کس باشد از امت که بکشد حسین را بعد از من. عبد الله بن یحیی روایت کند از پدر خود که آبدار امیر المؤمنین (ع) بود که او گفت:

بیرون رفتم با امیر المؤمنین بصفین چون به برابر نینوی شدیم آن حضرت میگفت

صبرا أبا عبد الله،

بکنار فرات، گفتم: یا امیر المؤمنین آنچه فرمودی چه بود که

صبرا أبا عبد الله

؟ فرمود که: روزی رفتم نزد رسول الله (ص) و چشمهایش گریان بود گفتم بابی و امی یا رسول الله چیست که چشمهای تو گریان است کسی ترا بخشم آورده؟ فرمود که: بلی برخاست جبرئیل از نزد من و خبر داد مرا که حسین بکنار فرات کشته شود و گفت: میخواهی که ببوئی از تربت او چیزی؟ گفتم: نعم دست دراز کرد و قبضه از آن خاک بمن داد پس مالک نیستند چشمان من که نگریند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۲۴۲

عبد الله گوید که: حدیث کرد مرا محمد بن عمر و الشیبانی که فضل بن عباس بن عقبه بن ابی لهب که مرثیه کرده بود آنان که کشته شده بودند از اهل امام حسین (ع) او گوید که از شهدا امام حسین بود، و عباس، و عمر، و محمد، و عبد الله، و جعفر، ایشان پسران علی بن ابی طالباند (ع) و أبو بکر، و قاسم، و عبد الله، پسران حسن بن علی، و علی، و عبد الله، پسران حسین بن علی (ع) و محمد، و عون، هر دو پسران عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، و مسلم بن عقیل بن ابی طالب، و عبد الله و عبد الرحمن، و جعفر، پسران عقیل بن ابی طالب (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۳

زید بن ابی زیاد روایت کند که یک روزی رسول الله (ص) بیرون فرمود از خانه عایشه و بجانب خانه فاطمه (ع) روان شد شنید حسین را که میگریست فرمود: آیا نمیدانی که گریه او مرا ایذا میرساند. بغوی روایت کند از یعلی که یک روزی امام حسن و امام حسین (ع) شتابان رفتند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را در این بغل گرفته و یکی را در آن بغل و فرمود که: این هر دو دو ریحانه منند در دنیا کسی که مرا دوست میدارد باید که ایشان را دوست دارد بعد از آن فرمود که.

ان الولد مبخله مجبنة مجهله

محل بخل و جبن فرمود ولد را از جهت آنکه پدر دوست میدارد بقا و مال را از برای او، و محل جهل فرمود او را که او را بر جهل میدارد ولد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۴

عروه بن زبیر گوید که وقتی رسول الله (ص) میبوسید حسین را (ع) و در بغل میگرفت و میبوسید مردی از أنصار آنجا بود گفت: مرا پسریست که باین مرتبه رسیده من هرگز او را نبوسیده‌ام آن حضرت فرمود که: آیا دیدی آنکه حق تعالی کنده رحمت را از دل تو، پس عجب مکن مرا. و مرویست از یعلی عامری که رسول الله (ص) یک روزی بیرون فرمود بدعوتی که آن حضرت را بطعام طلبیده بودند، و آن حضرت در پیش قوم بود و امام حسین در کوچه با اطفال بازی میکرد، آن حضرت خواست که او را بگیرد او باین جانب و بآن جانب میگریخت و آن حضرت با وی مضاحکه میفرمود تا گرفت او را یک دست مبارک در زیر قفای او کرد و یک دست دیگر در زیر ذقنش و دهان مبارک در دهانش نهاد و میبوسید و میفرمود که: حسین از منست و من از حسین دوست میدارد خدای تعالی هر که حسین را دوست میدارد، و حسین سبطی است از اسباط. علی بن الحسین (ع) روایت میکند از پدر بزرگوار و آن حضرت از حضرت رسول الله (ص)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۵

که فرمود: از حسن اسلام مرد آنست که ترک مالا یعنی کند و عماره بن غزیه انصاری روایت کند که من شنیدم از عبد الله بن علی بن حسین که حدیث از پدر خود علی بن حسین (ع) میکرد او روایت میکرد از حسین بن علی (ع) که رسول الله (ص) فرموده که: بخیل آن کس است که چون من ذکر کرده شوم بر من صلوات نفرستد، صلی الله علیه و آله. و از ابی جعفر محمد بن علی مرویست که او روایت کرده از پدر بزرگوار خود و او از پدر بزرگوار خود حسین بن علی (ع) که من یافتم در قایم سیف رسول الله (ص) صحیفه مربوطه که در آن این بود که: سخت مردمان از روی عذاب کشنده غیر قاتل اوست و زنده غیر ضارب او، و هر که انکار کند نعمت مولای خود را و حق ولی نعمت خود نشناسد پس بدرستی که او بریست از آنچه خدای تعالی انزال فرموده روایت کند عبد الحق بن عبد الخالق بن أحمد و أبو الحسن علی بن أبو شتکین بن عبد الله الفقیه الجوهری که هر دو اسناد میرسانند بزید بن علی که او روایت کرده از پدر خود علی بن حسین و او از پدر بزرگوار حسین، و او از امیر المؤمنین و او از رسول الله صلی الله علیه و آله اجمعین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۶

که جبرئیل بمن حدیث کرد و گفت این چنین آورده‌ام صلوات را از نزد رب العزة تبارک و تعالی که:

اللهم صلی علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید. اللهم و ترحم علی محمد و آل محمد كما ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم و سلم علی محمد و آل محمد كما سلمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید

. (کذا فی النسختین و باسقاط اللهم و بارک «الخ» م) سعید بن جبیر از ابن عباس روایت میکنند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بسوی محمد (ص) که من کشتم بسبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را و من بواسطه پسر دختر تو خواهم کشت دو بار هفتاد هزار کس را و از راشد بن ابی روح الانصاری منقولست که این کلمات با برکات از دعای امام حسین بن علی (ع) است که

اللهم ارزقنی الرغبة فی الآخرة حتی اعرف صدق ذلک فی قلبی بالزهداء منی فی دنیای، اللهم ارزقنی بصرا فی امر الآخرة حتی اطلب الحسنات شوقا و أفر من السيئات خوفا یا رب»

شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد آورده که چون سر مبارک امام حسین علیه السلام بکوفه

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۷

بردند و محترمت حجرات عصمت با آن سر بودند ابن زیاد لعین رفت روز دیگر بقصر الاماره و نشست و حکم کرد باحضار جمیع مردم شهر، آنگاه سر مبارک آن حضرت را طلب کرد آوردند و در پیش آن ملعون نهادند، در او نگاه میکرد و تبسم مینمود و در دست نامبارک چوبی داشت میزد بآن بر لب و دهان مبارک آن حضرت، زید بن أرقم از اصحاب رسول الله بود (ص) و پیری بود بزرگ سال بر جانب او نشسته بود، چون آن حرکت شنیع را دید گفت: بردار این چوب را از این لب و دهان که بحق آن خدای که بغیر از او خدائی نیست که من چندان دیده‌ام که دو لب مبارک پیغمبر بر این دو لب نازنین که میبوسید که بواسطه بسیاری عدو احصای آن نمیتوانم کرد بعد از آن باواز بلند گریست، ابن زیاد لعنه الله گفت: خدای تعالی بگریاند هر دو چشم ترا گریه میکنی از برای فتح الهی اگر نه آن میبود که پیر شده و خرف گشته و عقلت رفته من گردن ترا میزدم، زید از آنجا برخاست و بمنزل خود شتافت.

آنگاه عیال و اطفال امام مظلوم را آوردند زینب خواهر آن حضرت به اندرون رفت در میان جماعت خود چنانچه او را نشناختند با جامه کهنه و در ناحیه قصر نشست و کنیزکانش بر گرد وی نشستند ابن زیاد ملعون پرسید که این کیست که در میان جماعت زنان نشسته؟ زینب هیچ جواب نگفت، بار دوم و سوم این قول را اعاده کرد بعضی از کنیزکان وی گفتند که، این زینب دختر فاطمه بنت رسول الله است (ص)، ابن زیاد روی کرد و گفت، الحمد لله که شما را فزیحت و رسوا ساخت و بنیاد شما را برانداخت، و بدروغ بیرون آورد کارهای شما را.

زینب گفت: الحمد لله که مکرم گردانید ما را به پیغمبر خود محمد (ص) و پاک گردانید ما را

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۸

از جمیع چیزهای ناشایست، فاسق فزیحت و رسوا است و فاجر کاذب و نارواست و آن غیر ماها است، ابن زیاد ملعون گفت: چگونه کرد خدای تعالی بأهل بیت تو؟! گفت: حق سبحانه و تعالی بر ایشان شهادت نوشته بود بروز کردند بمضاجع خود و قرار یافتند و زود باشد که جمع کند حق سبحانه و تعالی میان تو و ایشان و حجت بر تو لازم گردانند و خصم تو باشند نزد او.

غضب ابن زیاد اشتداد یافت، عمرو بن حرث گفت، ای امیر این عورتست و عورات را مؤاخذ نباید ساخت اگر چیزی ناملایمی گفتند و ایشان را مذمت بر خطا نباید کرد، آنگاه ابن زیاد لعین گفت که: کم گردانید خدای تعالی از طاعی و عاصی اهل بیت تو زینب رقت کرد و گریست و گفت: کشتی کهل مرا، و هلاک کردی اهل مرا، و بریدی فرع مرا، و متفرق گردانیدی اصل مرا، و هنوز تسلی نیستی آن ملعون گفت، این زن سجع گوینده است بخدا که پدرش شجاع شاعر بود زینب گفت: مرا با سجع چه کار آتش در سینه و اندرون منست هر چه می آید میگویم. مؤلف رحمه الله میفرماید که: از سماع این اقوال و فضایح این افعال مرا مکروه می آید که خوض در این احوال نمایم، و سالها شد که در عاشورا این را گوش نمیکنم که تاب شنیدن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۴۹

ندارم که الم زیاده می شود و جزع و فزع و حرقت و سوزش بحد هلاک میرساند این کس را چون نمیشنوم آن را گریه را مجال هست میگیریم و بر قاتلان و دشمنان اهل بیت لعن و سب میکنم، و حزن و جزع و فزع من باینها تسکین نمی یابد پس لعنت بیحد و مر از جانب خدای تعالی بر ابن زیاد که تو غل نمود در عداوت اهل بیت و طغیان و مبالغه کرد و تعدی و عدوان، و سعی کرد در استیصال ابن خانواده شریف به سیف شمر لعین و سنان سنان، و بظهور آورده از دنائت اصل بقبح فعل شنیع خود با زشتی افعال أعوان، بر مرکب نفس شوم سوار شده هوا را باعانت شیطان، در گشت باصل خبیث خود و نسب مدخول و با عترت هاشمیه این عمل نمود و آن را پنداشت آسان، لیکن همچو تیر از کمان بیرون رفت از دین و سبک گردانید از برای خود میزان، و حاصل کرد بسبب این عمل قبیح آتش ابدی نیران و عجب نیست از قول و فعل او این نوع حرکات که دلالت تامه دارند بر بدی فرع و اصل او که بی شبهه بود او از زناشدگان، بلی باین اوصاف دنیه و نعوت غیر مرضیه مباح داند خون

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۰

حسین (ع)، و حرم محترم ایشان را بسان اسیران براند بر زمین عراق و شام حق سبحانه و تعالی دور گرداند از رحمت خود این نفوس خبیثه و عقول مختله که مهتدا نمیشوند بارشاد، و نظر نمی اندازند بسداد، و پوشیده گشته عیون ایشان بحجاب غین، و در شان ایشان ورود یافته کوری قلب و عین و صلوات بلا غایات الهی بر حسین و اهل و اتباعش که سادات افاضل اند، و فریادرس یتیمان و بیچارگان و پناه ارامل اند، و معروف و مشهور باحسان و فواضل اند، شیران بیشه شجاعت و حصون حصینه ملت اند ناطق اند بحق متکلم اند بصدق، عادل اند در حکم در همت و بزرگی بمثابه کوه اند و در عفو و حلم و علم با شکوه اند، معصوم اند از جمیع گناهان، محفوظانند از زلزله و خلل و نقصان و قایم اند بامر الله، و راضی بحکم الله، و ممسوس فی ذات الله و فرحناک بقاء الله اند، صلوات الله علیهم اجمعین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۱

آورده اند که بعد از آن علی بن حسین (ع) داخل شد بر ابن زیاد ملعون گفت که: چه کسی تو؟ فرمود که: منم علی بن حسین، گفت: گفتند که: خدای کشت علی بن حسین را، فرمود که: آن برادر من بود علی نام که آن مردم او را کشتند، گفت: بلکه خدای تعالی کشت او را، علی ابن حسین (ع) فرمود که الله یتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا یعنی خدای تعالی میمیراند اجساد نفوس را در هنگام موت ایشان، و این از فعل بد شما بود ابن زیاد ملعون میخواست که در این افعال قبیحه رفع اختیار از خود کند و بحق رجوع نماید آن حضرت این آیت را در جواب فرمود آنگاه ابن زیاد لعین بغضب رفت و گفت: ترا این چنین جرأت باقیست در جواب من ببرید و گردن او را بزیند، در حال زینب عمه وی در او آویخت و گفت: ای پسر زیاد بسی است ترا از خون ما آنچه ریختی و او را در آغوش خود در آورد و گفت: و الله

که من از وی جدا نمیشوم که اگر میکشی مرا با وی بهم بکشید، ابن زیاد ملعون بر این و آن پاره نگاه کرد بعد از آن گفت که: عجب چیز است قرابت رحم و الله میخواست که با او کشته شود، بگذارید او را دست از او بدارید که آنچه بوی شده او را بس است.

آنگاه از مجلس برخاست و از قصر بیرون رفته بمسجد درآمد و بر بالای منبر رفت و گفت: حمد خدای را که اظهار کرد حق و اهل او را، نصرت داد یزید و حزب او را، و بکشت دروغ زن پسر دروغ زن و شیعه او را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۲

در این حال عبد الله بن عقیف ازدی بر پای خواست و از شیعیان امیر المؤمنین (ع) بود و گفت ای دشمن خدای دروغ زن پسر دروغ زن تویی و پدرت و آنکه ترا حکومت داده و پدر او، ای پسر مرجانه کشتی اولاد پیغمبران را و ایستاده بر منابر که مقام صدیقان است، ملازمان او را گرفتند عبد الله آواز داد فی الفور هفتصد مرد از شعار آزد جمع شدند و او را از شر طیان انتزاع کردند و فتنه تسکین یافت، چون شب درآمد ابن زیاد لعین جمعی را فرستاد که ناگهان او را از خانه بیرون آوردند و گردن آن اهل دین را زدند و در سبزه بردار کردند رحمه الله علیه چون صباح شد ابن زیاد لعنه الله سر مبارک امام حسین را (ع) فرستاد تا در همه کوچهای کوفه و قبایل گردانیدند مرویست از زید بن ارقم که او گفت: وقتی که آن سر مبارک را میگردانیدند بر نیزه من در غرغه که مرا بود بودم چون در گذر بمحاذی غرغه من گردانیدند شنیدم از آن سر که این آیت میخواند که **أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا** پس تمام مویها بر پشت من راست بایستاد و گفتم، سر مبارک تو یا ابن رسول الله (ص) و امر تو عجبر از هر عجب است بعد از آن سر مبارک را با حرم محترمتا بدمشق بردند سوی یزید پلید علیه اللعنه بر این هیئت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۳

منکره و احوال شاقه، و ابن زیاد ملعون بشارت فرستاد دوستان و اصحاب و تابعان خود را بشهادت امام حسین (ع) و چون فرستاده او رفت به پیش عمرو بن سعید بن عاص که امیر مدینه بود و او را بشهادت آن امام مظلوم معصوم بشارت داد و فرستاد او را تا منادی کرد بشهادت آن حضرت. او گوید که من هرگز نشنیده بودم از آن خبر آنچنان غوغا و فغانی که از خانهای بنی هاشم بر آمد، من چون بازگشتم بعمر و مرا دید خندید و متمثل شد بشعری که مضمونش اینست که این فریاد و فغان زنان بنی هاشم مثل فریاد و فغان ما است در روز مقتل مردمان ما و بعد از آن گفت: این خبر بجای خبر عثمان است آنگاه بمنبر رفت و اعلام کرد مردم را بشهادت امام حسین (ع) و دعوت کرد مردم را بیزید بن معاویه علیهما اللعنه و فرود آمد و بعضی از غلامان عبد الله بن جعفر رفتند و خبر دادند او را بشهادت دو پسرش، عبد الله که شنید این خبر را گفت **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ابو السلاس که یکی از غلامان عبد الله بود گفت که: فایده ملاقات ما با حسین این بود، عبد الله کفش خود را بر او زد و گفت: ای پسر فاحش و فاحشه این چیست که میگوئی و الله که اگر من خود حاضر میبودم سر از اقدام او بر نمیداشتم تا من نیز با او کشته می شدم، و الله که من اکنون از آن دو پسر راضی شدم که با برادر و ابن عم من مواساة و جوانمردی نمودند، و با او صبر کردند تا شهادت یافتند و گفت: اگر چه مرا این میسر نشد که با او مواسات کنم در جنک اما الحمد لله که پسران مرا میسر شد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۴

بعد از این خبر موحش ام لقمان دختر عقیل بن ابی طالب بیرون آمد سر و پای برهنه با خواهران خود ام هانی و أسماء و رمله و زینب و میگریستند بر مظلومی و غریبی امام حسین (ع) و مترنم باین کلام بودند که:

ما ذا تقولون اذ قال النبي لكم ما ذا فعلتم و انتم آخر الامم

بعترتی و باهلی بعد منقلبی منهنم اساری و منهنم ضرجوا بدم

ما کان هذا جزای اذ نصحت لكم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

یعنی چه چیز خواهید گفتن وقتی که پیغمبر (ص) گوید مر شما را که این چه بود که گردید و حال آنکه شما آخر امت بودید بعترت و به اهل من بعد از بازگشت من بعالم آخرت، بعضی را از ایشان بسان اسیران بردید، و بعضی دیگر را آغشته بخون کردید، نبود این جزای من وقتی که شما را نصیحت کردم و راه نمودم آنکه بگذارید مرا باین حال که آنچنان بدی و خواری کنید بذی رحم و خویشان من. و بعد از این خبر چون شب درآمد در جوف لیل اهل مدینه آوازی شنیدند و شخص او را ندیدند که این ندا میکرد که

ایها القاتلون جهلا حسینا ابشر و ابا لعذاب و التنکیل

کل من فی السماء یدعو علیکم من نبی و ملائک و قبیل

قد لعنتم علی لسان ابن داود و موسی و صاحب الانجیل

یعنی ای کشتندگان که از روی جهل و نادانی حسین را کشتید بشارت باد شما را بعذاب و نکال هر که در آسمان است دعای بد میکند بر شما از پیغمبر مرسل و ملک مقرب و از هر قبیل کسی که هست، بدرستی که لعنت کرده میشوید بر لسان پسر داود که سلیمانست و بر زبان موسی و صاحب انجیل که عیسی است (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۷

و مؤلف رحمه الله این چند بیت در مناقب آن حضرت میگوید که:

یا ابن بنت النبی دعوه عبد مخلص فی ولاءه لا یحول

لکم محض و ده و علی اعدائکم سیف نطقه مسلول

انتم عونہ و عروته الوثقی اذا أنکر الخلیل خلیل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۸

و الیکم ینضی رکاب الامانی فلها نحوکم سری و ذمیل

کرمت منکم و طابت فروع و زکت منکم و طابت اصول

فلیوث اذا دعوا لنزال و غیوث اذا دعاهم نزیل

المجیرون من صروف اللیالی و المنیلین حین عز المنیل

شرف شایع و فضل شهیر	و علاء سام و مجد ائیل
و حلوم عن الجناة و عفو	و ندی فایض و رای اصیل
لی فیکم عقیده و ولاء	لاح لی فیهما و قام الدلیل
لم اقلد فیکم و کیف و قد	شارکنی فی ولائکم جبرئیل
جزتم رتبه المدیح جلالا	و کفاکم عن مدحی التنزیل
غیر انا نقول ودا و حبا	لا علی قدرکم فذاک جلیل
للامام الحسین اهدیت مدحا	راق حتی کانه سلسبیل
و بودی لو کنت بین یدیه	باذلا مهجتی و ذاک قلیل
ضاربا دونه مجیبا دعاه	مستمیتا علی عداه اصول
قاضیا حق جده و ابیه	فهما غایه المنی و السؤل
فعلیهم من التحیه ما لاح	سنا بارق و هبت قبول

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۵۹

یعنی ای پسر دختر پیغمبر دعوت بنده مخلص که کمر بندگی بسته در دوستی و ولای او نمیکردد این مر شما راست محض دوستی و مودت او دایم بر دشمنان شما شمشیر بیان و سنان نطق خود را از غلاف دهان کشیده، شمائید یار و مددکار و بند استوار او وقتی که دوست دوست را نشناسد، یعنی در روز قیامت و بسوی شما متوجه است مرکبهای آرزو و مقاصد که لاغر گشته‌اند بواسطه مسافت دور و سیر بسیار، پس مر او را بجانب شما سرور تسلی حاصل می‌شود گرمی می‌گردد و خوش می‌شود از شما فروع و پاکیزه، و پسندیده است از شما اصول پس شما شیران بیشه امانید هر گاه خوانده شوند از برای فرود آمدن و پناه بردن، و باران رحمت سخا وجود هر گاه که دعا کنید ایشان را بآن فرود می‌آید و زنهار دهندگانید از گردانیدن شر لیالی و رسانندگان احسان و خیرات در وقتی که عزیز الوجودست احسان‌کننده شما راست شرف شایع تمام و فضل مشهور نامی و بزرگی و بلندی نبیل و مجد ائیل و حلم پیشه‌کنندگانید از جانیان و عفوکنندگان از مجرمان و کان کرم در فیض وجود، و رای درست اصیل در وجود، مراست در باب شما عقیده صحیح تمام، و دوستی ما لا کلام که ظاهر و لایح است مرا در این هر دو، و قایم است دلیل بر این، تقلید نمیکنم در باب شما و چگونه چنین کنم و حال آنکه شریک است در ولا و دوستی شما با من جبرئیل (ع) در گذشته‌ای شما رتبه مدیح را از روی جلال و عظمت از هر مرتبه و کافیت شما را از مدح تنزیل که حق تعالی شما را در کلام خود مدح فرموده غیر از آنکه ما میگوئیم این مناقب را از روی دوستی و محبت خود، نه بر قدر رتبه شما، پس اینست دوست تا این دوستی معلوم شود، و از برای امام حسین (ع) بهدیه میفرستم مدحی روان که گوئیا در روانی چشمه سلسبیل است، و بدوستی من او را اگر میبودم که در پیش او تا جان خود را بذل و فدا میکردم این هنوز تحفه اندک می‌بود که در خدمت او زنده کردن دشمن میبودم و اجابت‌کننده دعوت او، آرزو برنده مرگ که بر دشمنان او حمله می‌آوردم، گزارنده

حق جد بزرگوار و پدر عالیمقدار او میبودم که ایشان غایت آرزو و نهایت خواهش منند، پس بر ایشان است از من تحیت و درود مادام که برق نور دهد و باد قبول از جانب مشرق وزد، اللهم صل و سلم علیه.

در ذکر امام چهارم ابی الحسن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین

کمال الدین بن طلحه رحمه الله گوید که: این زین عابدین، و قدوه زاهدین، و سید متقین، و امام مؤمنین است شیمه او شاهد است که او از سلاله رسول الله است، و شیوه او مثبت است که او از مقربان بارگاه اله است، علامات سجودش مسجل است بکثرت صلاتش و تهجد، و اعراض او از متاع

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۰

دنیا ناطق است بزهد، و کثرت حسناتش کمال تقوی از او ظاهر بود، و انوار تائید اهتدا از جبینش با هر در شب انیس و وظائف طاعات بود، و در روز جلیس انواع عبادات، و او را بود از خوارق و کرامات آنچه مشاهده میشد با عین باصره و مثبت و محقق بآثار متواتره، و شهادت میکردند که او است از ملوک آخرت.

[ولادت آن حضرت]

فاما ولادت شریفش در مدینه بود در روز پنج شنبه پنجم ماه شعبان سال سی و هشتم از هجرت در آیام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) پیش از وفات آن حضرت بدو سال.

[نسب آن حضرت]

و اما نسبش از پدر و مادر پدرش حسین بن علی (ع) و مادرش ام ولد نام او غزاله و گویند بلکه نام او شاه زنان بوده دختر یزدجرد و غیر از این نیز گفته‌اند.

[نام و کنیه و القاب آن حضرت]

و اما نام بلندش علی بوده و امام حسین را (ع) دو پسر دیگر علی نام بوده یکی بزرگتر از وی و یکی کوچکتر که در کربلا شهید شدند چنانچه سمت ذکر یافتند. و اما کنیتش پس آنچه مشهور است أبو الحسن است و گویند أبو محمد و گویند ابو بکر. و اما القابش بسیار است که اطلاق یافته اما اشهر زین العابدین، و الزکی، و الامین، و ذو الثغفات است و گویند: سبب لقب آن حضرت بزین العابدین آن بود که شبی در محراب بنماز تهجد اشتغال داشت که شیطان در صورت ماری بر وی متمثل شد تا او را از عبادت باز دارد، ملتفت باو

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۱

نشد، آمد تا پیش پای مبارکش و انگشت بزرگین پای وی را بدنجان گرفت با وجود المش التفات نفرمود بجانب وی و نماز خود را قطع نکرد، چون از نماز فارغ شد حق سبحانه و تعالی بر او منکشف ساخت که او شیطانست، پس آنگاه سب کرد او را و مشتت بر روی او زد فرمود که خاموش باش ای ملعون بعد از این او رفت و آن حضرت ورد خود را تمام کرد آنگاه آوازی شنید و قائل را نمیدید که میگفت:

انت زین العابدین حقا تا سه نوبت این را گفت پس این کلمه سمت ظهور پذیرفت و لقبش باین اشتها یافت.

[مناقب و مزایا و صفات آن حضرت]

و اما مناقب و مزایا و صفات آن حضرت بسیار است. از آن جمله هر گاه که وضو میساخت از برای نماز رنگ مبارکش متغیر میشد مایل بزرگی از اهل وی بوی میگفتند که این چه حالست که در وضو در تو پیدا می شود؟ میفرمود که: هیچ میدانید که من میخواهم بخدمت که قیام نمایم. و دیگر آنکه هر گاه براه رفتی دست مبارکش از ران وی نگذشتی و دست بر نداشتی و بر ران نزدی و بسکینه و خشوع رفتی، و چون قیام نمودی بنماز لرزه بر اعضای مبارکش افتادی، و هر گاه کسی از او این حالت پرسیدی فرمودی که: چون میخواهم که بطاعت پروردگار قیام نمایم و با وی راز گویم از این جهت لرزه در اعضای من می افتد، و وقتی آتش افتاد در خانه که آن حضرت نماز می گزارد و این حال در حالت سجده وی بود مردم گفتند که: یا ابن رسول الله النار النار، سر از سجده بردار سر از سجده برداشت تا آتش فرو نشست آنگاه پرسیدند که چه چیز باز داشت ترا از این که سر مبارک از سجده برداشتی؟ فرمود که: از ترس نار آخرت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۲

و دیگر آنکه نقل کرده سفیان که مردی آمد نزد علی بن حسین (ع) و گفت: فلانی در حق تو این گفت از کلام ناملایم فرمود که: مرا نزد وی بر، مرد خیال کرد که برای انتقام میرود، و چون با او بنزد او آمد فرمود مر او را که: ای فلان آنچه گفته در باب من اگر حق گفته از خدای تعالی امید است که بیامرزد مرا، و اگر در حق من باطل گفته امید که حق تعالی ترا بیامرزد.

و در میان آن حضرت و حسن بن حسن چیزی از منافرت و رنجش بود، حسن آمد نزد آن حضرت و او با اصحاب در مسجد تشریف داشت حسن هیچ نگذاشت که با وی نگفت از کلام ایذا رسان، آن حضرت ساکت بود و هیچ نمیفرمود، چون حسن بازگشت و شب درآمد آن حضرت رفت بمنزل وی و در زد، حسن بیرون آمد و فرمود مر او را که: ای برادر اگر راست گفتمی آنچه گفتمی پس خدای تعالی مرا بیامرزد، و اگر دروغ گفتمی خدای تعالی ترا بیامرزد و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، بعد از آن از آنجا برگشت، حسن از عقب وی رفت و او را در بغل گرفت و چندان گریست که امام زین العابدین نیز از برای او رقت فرمود، بعد از آن حسن گفت که: و الله که من عود نکنم چیزی که ترا از آن کراهت آید آنگاه آن حضرت فرمود که: من ترا حلال کردم از آنچه گفتمی و میبود که می فرمود: نایافتن دوستان غربت است و بود که میفرمود: بار خدایا من پناه می آورم بتو به آنکه ظاهر من نیک باشد یک چشم بر هم زدن و باطن من نه نیک نزد تو، بار خدایا همچنان که من بدی میکنم و تو در مقابل نیکوئی میکنی بمن، پس هر گاه که من باز گردم ببدی خود تو باز گرد به نیکی خود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۳

و میفرمود که قومی که خدا را از برای ترس عقاب عبادت میکنند از عبادت بندگان است، و قومی دیگر که او را پرستش میکنند از جهت رغبت ثواب آن عبادت تاجران است، و قومی دیگر که عبادت او میکنند از برای شکر آن عبادت آزادان است. و دیگر آنکه آن حضرت دوست نمیداشت که یکی او را اعانت کند در وضوی وی بلکه خود آب کشیدی در ظرف ضبط کردی پیش از آنکه خواب کند و چون برخاستی از شب ابتدا بسواک کردی بعد از آن وضو ساختی و بنماز مشغول گشتی، و نماز نافله روز اگر فوت شدی در شب قضا فرمودی و میگفت با فرزندان خود که: ای فرزندان این نماز بر شما واجب نیست و لیکن من دوست دارم که شما مداومت نمائید تا عادت کنید در خیرات و هرگز آن حضرت نماز شب را در سفر و حضر ترک نفرمود و این کلام معجز نظام آن حضرتست که: عجب دارم از متکبر فخور که دیروز نطفه بود و فردا مردار خواهد بود او فخر و تکبر کند، و عجبتر از هر عجب است مرا از کسی که: شک دارد در خالقیت خدای تعالی و حال آنکه او می بیند خلق خود را که نبود پیدا شد، و عجبتر از هر عجب است مر آن کسی که منکر است نشئه

آخرت را و می‌بیند نشئه اولی راه، و عجبت از هر عجب آنکه کسی عمل کند از برای سرای فانی و ترک کند عمل را از برای سرای باقی و چون سائلی را دیدی فرمودی که خوش آمد آنکه زاد مرا برخواهد داشت از جهت آخرت و دیگر آنکه منقولست از ابن شهاب زهری که من حاضر بودم نزد علی بن حسین (ع) روزی که عبد الملک بن مروان آن حضرت را از مدینه بشام میبرد زنجیر کرده و موکل ساخته بود بروی نگاه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۴

دارندگان که آن حضرت را محافظت کنند، و در میان جمعی کثیری نگاه میداشتند، من دستوری طلبیدم از ایشان که بروم و بر او سلام کنم و وداع نمایم، مرا دستوری دادند، من در رفتم و او در قبه بود و در دست و پای مبارک قید داشت، من گریستم و گفتم: دوست میدارم که من بجای تو میبودم و تو از اینها سالم میبودی، فرمود که: ای زهری آیا تو گمان کرده که آنچه می‌بینی بر من از قید مرا از آن مشقتی است، اگر خواهم که نباشم میتوانم، و اگر برسد بتو و بامثال تو غمی باید که یاد کنی عذاب الهی راه، بعد از آن بیرون آورد دست خود را از غل و پای خود را از قید، آنگاه فرمود که:

یا زهری من با ایشان دو منزل دیگر همراه خواهم بود از مدینه، پس ما لبث نکردیم مگر چهار شب که موکلان آمدند و طلب آن حضرت میکردند از مدینه و او را نمی‌یافتند، من از حال آن حضرت پرسیدم از ایشان، گفتند بعضی از ایشان که آن حضرت در پیش ما بود که فرود آمد و ما در گرد وی میبودیم و خواب نکردیم و او را محافظت مینمودیم، چون صباح شد او را در منزل خود نیافتیم مگر آهنها. زهری گوید که: بعد از این رفتم نزد عبد الملک بن مروان، از من پرسید از احوال علی بن حسین (ع) او را اخبار کردم از آن، او گفت که: آمد پیش من آن روز که اعوان او را نمی‌یافتند و درآمد آنجا که من بودم، و گفت: اکنون من و تو، من گفتم از نزد من بزمخیز، فرمود که: دوست نمیدارم این چیزها را و بیرون فرمود، و الله که جامه من پر شد از آن ترس زهری گوید که: من گفتم علی بن حسین از آن مردی نیست که تو گمان کرده او مشغولست بعبادت پروردگار، گفت: خوشا شغلی مثل شغل او خوب شغلی است که بآن مشغولست. و زهری هر گاه ذکر علی بن حسین میکرد میگریست و میگفت: زین العابدین است (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۵

ابو حمزه ثمالی گوید که: آمدم بر در خانه علی بن حسین (ع) و خواستم که آواز سلام کنم، نشستم تا بیرون فرمود بر او سلام کردم و دعا گفتم جواب فرمود، بعد از آن رفت بپای دیواری که آنجا بود فرمود که: ای ابا حمزه میبینی این حائض راه، گفتم: بلی یا ابن رسول الله، فرمود که: من یک روزی بر این دیوار تکیه کرده بودم و غم و حزنی داشتم ناگاه مردی پیدا شد آنجا با روی خوب و جامه مرغوب، و نگاه در توی روی من میکرد آنگاه گفت: ای علی بن حسین چیست که من ترا غمگین و حزین می‌یابم آیا این از برای دنیا است رزق خود حاضر است و میخورد از او نیک و بد، گفتم: نه از برای آن غمگینم و آن همچنان است که تو میگوئی گفت: آیا از برای آخرتست وعده او راست و درستست حکم خواهد فرمود در او مالک قاهر گفتم: نه از برای این ملولم و این همچنانست که تو میگوئی، گفت: پس حزن تو برای چیست؟ گفتم: از فتنه ابن زبیر همی ترسم، گفت: ای علی آیا هیچ کس را دیدی که از خدای تعالی چیزی خواسته باشد و او را نداده؟ گفتم: نه، گفت: آن باشد که کسی از خدای ترسد و شر او را از او کفایت نکند؟ گفتم: نه، پس غایب شد گفتند بمن که: ای علی بن حسین این خضر بود (ع) که با تو راز میگفت ابو حمزه ثمالی گوید که روزی در خدمت علی بن حسین (ع) بودم پس ناگاه گنجشک چند در گرد وی پیدا شدند و در پرواز آواز میدادند آن حضرت فرمود با من که: یا با حمزه هیچ میدانی که چه میگویند این گنجشکها؟ گفتم: نه، فرمود که: تقدیس پروردگار خود میکنند و در میخوانند از او قوت روز خود را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۶

و دیگر که چون علی بن حسین (ع) وفات نمود دانستند که صد خانه‌وار بوده در مدینه که قوت و ما یحتاج ایشان را میداده و محمد بن اسحاق گوید که بسیار مردم بودند در مدینه که معیشت بسهولت میگذرانیدند و نمیدانستند که معاش ایشان از کجاست، چون آن حضرت وفات کرد دیگر نیافتند که کسی برای ایشان چیزی ببرد در شب و ابو حمزه ثمالی گوید که: امام زین العابدین (ع) انبان نان را بر میداشت بر پشت مبارک در دل شب و بآن تصدق میفرمود بفقرای مدینه و میگفت که: صدقه پنهانی فرو می‌نشانند غضب یزدانی را و چون رحلت فرمود در وقت تغسیل دیدند که آثار کشیدن بار بر پشت مبارک آن حضرت ظاهر است از کیفیت آن پرسیدند گفتند: انبانهای آرد در شب بر میداشت بر دوش و بر گرد کوچهای مدینه میگردید و بفقراء مدینه به پنهانی صرف میکرد و ابن عایشه گوید که من شنیدم از اهل مدینه که می‌گفتند: ما دیگر صدقه پنهانی نیافتیم بعد از وفات علی بن حسین (ع) سفیان آورده که علی بن حسین (ع) اراده حج فرمود خواهرش سکینه بنت حسین هزار درهم جهت توشه راه از برای وی فرستاد در روز گرمی آن را برداشته سیر فرمود تا آن را بر مساکین تصدق نمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۷

سعید بن مرجانه گوید که: من یک روزی نزد علی بن حسین بودم گفتم که: من شنیدم از ابو هریره که میگفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: هر که آزاد کند رقبه مؤمنه را حق سبحانه و تعالی آزاد کند از او بهر عضوی که او آزاد کرده از رقبه عضوی از او از آتش دوزخ تا آنکه آزاد کرده می‌شود دست بدست و پای بپای و فرج بفرج، آن حضرت فرمود که تو شنیدی این را از ابو هریره؟ سعید گفت: بلی، آن حضرت را غلامی بود پر قیمت که عبد الله بن جعفر او را بهزار دینار اشرفی از آن حضرت میخرید نفروخت، فرمود که: ای غلام تو آزادی از مال من برای رضای خدای تعالی

[جریان حج هشام بن عبد الملک و قصیده فرزندق]

و وقتی هشام بن عبد الملک بحج رفت پیش از امر خلافت و در طواف خانه هر چند سعی کرد که استلام حجر الاسود کند بواسطه ازدحام نتوانست؛ و امام زین العابدین نیز (ع) در طواف بود هر گاه بحجر الاسود نزدیک میشد مردم می‌استادند و راه می‌دادند و دور میشدند تا آن حضرت استلام حجر الاسود میفرمود، جماعت هشام از هشام پرسیدند که این چه کس است؟ گفت: نمیشناسم او را و حال آنکه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۶۸

می‌شناخت، فرزندق شاعر حاضر بود این را شنیده گفت: اگر تو نمیشناسی او را من میشناسم او را، این علی بن حسین است زین العابدین (ع) و این ابیات را انشا نمود

هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت يعرفه و الحل و الحرم

أذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم

یکاد یمسکه عرفان راحتہ	رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
بکفه خیزران ریحه عقب	بکف اروع فی عرنینه شمم
یغضی حیاء و یغضی من مہابتہ	فما یکلم إلا حین یتسم
ینشق نور الدجی عن نور غرتہ	کالشمس تنشق عن اشراقہا الظلم
مشتقہ من رسول اللہ نبعتہ	طابت ارومتہ و الخیم و الشیم
هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله	بجدہ أنبیاء اللہ قد ختموا
من معشر حبیہم دین و بغضہم	کفر و قرہبہم منجی و معتصم
یستدفع الضر و البلوی بحبیہم	و یتستقیم بہ الاحسان و النعم
ان عد اهل التقی كانوا أئمتہم	او قیل من خیر اهل الارض قیل ہم

کشف الغمۃ-ترجمہ و شرح زوارہای، ج ۲، ص: ۲۶۹

لا یتستطیع مجار «جواد» بعد غایتہم	و لا یدانیتہم قوم و ان کرموا
بیوتہم فی قریش یتستضاء بہا	فی النایبات و عند الحکم ان حکموا
و لیس قولک من هذا بضائرہ	العرب تعرف من انکرت و العجم
ای الخلائق لیست فی رقابہم	لاولیۃ هذا أو له نعم
من یعرف اللہ یعرف اولیۃ ذا	الذین من بیت هذا نالہ الامم
ہم الغیوث اذا ما ازمۃ ازمتم	و الاسد اسد الشری و الراى محتدم
مقدم بعد ذکر اللہ ذکر ہم	فی کل بر و مختوم بہ الکلم
لا یقبض العسر بسطا من اکفہم	سیان ذلك ان اثروا و ان عدموا
ما قال لاقط الا فی تشہدہ	لولا التشہد کانت لاؤہ نعم
اللہ شرفہ قدما و فضلہ	جری بذاک له فی لوحہ القلم

چون هشام این ابیات را گوش کرد خون در بدنش جوش کرد و فرزدق را بحبس فرستاد و در حبس این را گفت:

أ یحبسنی بین المدینۃ و التی	الیہا قلوب الناس یتہوی منیبہا
یقلب راسا لم یکن راس سید	و عینا له حولاء باد عیوبہا

یعنی آیا حبس میکند مرا در میان مدینه و آن مدینه که دل‌های مؤمنان می‌خواهد و دوست میدارد که بسوی او بازگشت نماید، میگرداند سر را که نیست آن سر سردار و میگرداند چشم را که آن راست احولی که آینده است بعیوب خود، یعنی هشام لیاقت پیشوائی ندارد که نیک اندیش باشد بلکه بدبین بد اندیش است، پس بعد از چند روز او را از حبس بیرون آورد آنگاه امام زین العابدین (ع) ده هزار درهم و در روایتی دوازده هزار درهم برای وی فرستاد و عذر خواهی فرمود که معذور دار ما را ای ابا فراس که اگر در این وقت نزد ما بیشتر از این میبود از برای تو میفرستادم، فرزدق آن درهم را باز پس فرستاد و گفت: قصد من نبود از این سخنان مگر رضای خدای تعالی، و من این از برای خدا گفتم و قصد چیزی نکردم بر این، امام زین العابدین (ع) فرمود که: خدای تعالی محل و مقام ترا بتو بنماید و سعی ترا جزا دهد و ضایع نگذارد، و لیکن ما جماعتیم از اهل بیت که چون چیزی بکسی دادیم باز نمیستانیم و سوگند داد او را بر قبول آن، بعد از آن فرزدق آن را قبول کرد و ترجمه آیات فرزدق که مذکور شد بطریق نظم اینست:

پور عبد الملک بنام هشام	در حرم بود با اهالی شام
میزد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست	بهر نظاره گوشه بنشست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۰

ناگه آن نخبه نبی و ولی	زین عباد بن حسین علی
در کساء بهاء و حله نور	بر حریم حرم فکنده عبور
هر طرف میگذشت بهر طواف	در صف خلق میفتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر	گشت خالی ز خلق راه گذر
شامی کرد از هشام سؤال	کیست این با چنین جمال و جلال
از جهالت در آن تساهل کرد	و ز شناسائیش تجاهل کرد
گفت شناسم و ندانم کیست	مدنی یا یمانی و مکبست
بو فراس آن سخنور نادر	بود در جمع شامیان حاضر
گفت: من میشناسمش نیکو	زو چه پرسى بسوی من کن رو
آن کس است این که مکه و بطحا	زمزم و بو قبیس خیف و منا
حرم و حل و رکن و بیت و حطیم	ناودان و مقام ابراهیم
مروه مسعی صفا حجر عرفات	حله و کوفه کربلا و فرات

هر یک آمد بقدر او عارف	بر علوم مقام او واقف
قره العین سید الشهد است	زهر باغ دوحه زهراست
میوه باغ احمد مختار	لاله داغ حیدر کرار
چون کند جای در میان قریش	رود از فخر بر زبان قریش
که بدین سرور ستوده شیم	بنهایت رسید فضل و کرم
ذروه عزتست منزل او	حامل دولتست محمل او
از چنین عز و دولت ظاهر	هم عرب هم عجم بود قاهر
جد او را بمسند تمکین	خاتم الانبیاست نقش نگین
لایح از روی او فروغ هدی	فایح از خوی او شمیم وفا
طلعتش آفتاب روز افروز	روشنائی فزای ظلمت نور
جد او مصدر هدایت حق	از چنان مصدری شده مشتق
ز حیا نایدش پسندیده	که گشاید بروی کس دیده
خلق از او نیز دیده خوابانند	کز مهابت نگاه نتوانند
نیست بی سبقتی تبسم او	خلق را طاقت تکلم او
در عرب در عجم بود مشهور	کو مدانش مغفل مغرور
همه عالم گرفت پرتو خور	گر ضریری ندید از او چه ضرر
شد بلند آفتاب بر افلاک	بوم اگر زان نیافت بهره چه باک
بر نکوسیرتان و بدکاران	دست او أبر موهبت باران
فیض آن أبر بر همه عالم	گر بریزد نمی نگردد کم
هست از آن معشر بلند آئین	که گذشتند ز اوج علیین
حب ایشان دلیل صدق وفاق	بغض ایشان نشان کفر و نفاق
گر شمارند اهل تقوی را	طالبان رضای مولا را
اندر آن قوم مقتدا باشند	و اندر آن خیل پیشوا باشند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۱

گر بپرسد ز آسمان بالفرض	سائلی من خیار اهل الارض
بر زبان کواکب و أنجم	هیچ لفظی نیاید الا هم
هم غیوث الندی اذا وهنوا	هم لیوث الثری اذا نهبوا
ذکرشان سابق است بر أفواه	بر همه خلق بعد ذکر الله
سر هر نامه را رواج فزای	نام ایشانست بعد نام خدای
ختم هر نظم و نثر را الحق	باشد از یمن نامشان رونق
چون هشام آن قصیده غرا	که فرزدق همی نمود انشا
کرد آغاز تا بآخر گوش	خونش اندر رک از غضب زد جوش
بر فرزدق گرفت حالی دق	همچو بر مرغ خوش نواعق
حبس فرمود بهر آن کارش	ساخت در چشم شامیان خوارش
اگرش چشم راست بین بودی	راست کردار و راست بین بودی
دست بیداد و ظلم نگشادی	جای آن حبس خلعتش دادی
ای بسار است بین که شد مبدل	از حسد حس او و شد احوال
آنکه احوال بود در اول کار	چو نشود کارش از حسد هشدار
آفت دیده حسد رمد است	رمد دیده خرد حسد است
از رمد دیده حسد شد کور	و ز حسد دیده خرد بی نور
جان حاسد ز داغ غم فرسود	وز غم آسود خاطر محسود
دایما از طبیعت فاسد	بر خدا معترض بود حاسد
که فلان مال یا منال چرا	مر فلان را همین دهی نه مرا
گر بدانم نمیکنی خوش دل	کاش از او نیز سازیش زایل
حسد المرء یا کل الحسنات	و ان اعتاد کسبها سنوات

نکشد از سر شرر هیزم	آن ضرر کز حسد کشد مردم
آن حسد خاصه کاهل نفس و هوا	میبرند از گزیدگان خدا
جای اینان مقر قرب وصال	جای آنان جحیم بعد و نکال
ز آسمان مه همی زند پرتو	بر زمین سگ همی زند عوعو
ز آسمان خور همی درخشد فاش	بر زمین کور می شود خفاش
قصه مدح بو فراس رسید	چون بدان شاه حقشناس رسید
از درم بهر آن نکوگفتار	کرد حالی روان ده و دو هزار
بو فراس آن درم نکرد قبول	گفت مقصود من خدا و رسول
هست از آن مدح نه نوال و عطا	زانکه عمر شریف راز خطا
همه جا از برای هر همجی	کرده ام صرف در مدیح و هجی
تافتم سوی این مدیح عنان	بهر کفاره چنان سخنان
قلته خالصا لوجه الله	لالان استفیض ما اعطاء
قال زین العباد و العباد	ما نودیه عوض لا نرتاد
زانکه ما اهل بیت احسانیم	هر چه دادیم باز نستانیم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۲

أبر جودیم بر نشیب و فراز	قطره از ما بما نگردهد باز
آفتابیم بر سپهر علا	نفتد عکس ما دیگر سوی ما
چون فرزددق بآن وفا و کرم	گشت بینا قبول کرد درم
از برای خدای بود رسول	هر چه آمد از او چه رد چه قبول
بود از آن هر دو قصدش الحق حق	میکنم منمهم از فرزددق دق
رشحه زان سجال لطف نوال	که رسیدش از آن خجسته مأل
زان حریفم اگر دو سه حرفی	بندم از دولت ابد طرفی

صادقی از مشایخ حرمین	چون شنید این نشید دور از شین
گفت نیلی مرضی حق را	بس بود این عمل فرزددق را
گر جز اینش ز دفتر حسنات	بر نیاید نجات یافت نجات
مستعد شد رضای رحمان را	مستحق شد ریاض رضوان را
زانکه نزدیک حاکم جائر	کرد حق را برای حق ظاهر
مادح اهل بیت در معنی	مدحت خویشتن کند یعنی
مؤمنم موقنم خدای شناس	و ز خدایم بود امید و هراس
از کجیها در اعتقاد پاک	نیست از جور کج نهادم پاک
دوستدار رسول و آل ویم	دشمن خصم بد خصال ویم
جوهر من ز کان ایشانست	رخت من از دکان ایشانست
همچو سلمان شدم ز اهل البیت	گشت روشن چراغ من از زیت
انا مولی لهم و مولی القوم	کان منهم و لا اخاف اللوم
مست عشقند عاشقان دایم	لا یخافونَ لَوْمَةً لائِمٍ
چون بود عشق عاشقان درسم	کی ز کید منافقان ترسم

آورده‌اند مردی گفت مر سعید بن مسیب را که من ندیدم شخصی را که اورع باشد از فلان مرد و نام برد او را، سعید گفت: ندیده‌ای علی بن حسین را (ع)؟ گفت: نه، گفت: من ندیده‌ام کسی را که اورع باشد از او. و زهری گوید که: من ندیدم هاشمی را که أفضل باشد از علی بن حسین (ع) و ابو حازم نیز این چنین گوید که: ندیدم هاشمی را که أفضل باشد از علی بن حسین (ع) و ندیدم که أفقر باشد از او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۳

و طاوس گوید که: دیدم علی بن حسین را (ع) که بسجده افتاده بود در حجر کعبه، گفتم با خود که: این مردیست صالح از اهل بیت طیب هر آینه گوش کنم که چه میگوید، گوش کردم شنیدم که میگوید

عبدک بفنائک مسکینک بفنائک سائلک بفنائک فقیرک بفنائک

و الله که نکردم من دعا را در هیچ بلائی الا دفع کرده شده از من. و آن حضرت در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد، چون صباح میکرد می افتاد بیهوش و باد او را میل میداد مثل سنبله، و یک روزی بیرون فرمود ملاقات کرد مردی با وی و با آن حضرت سخنان ناملاپم گفت، غلامان و ملازمانش تند برآمدند که او را ایذا کنند فرمود مر ایشان را که: مهلا دست بدارید و بعد از آن روی آورد بآن مرد و گفت: آنچه مخفی است از تو از امر ما بیشتر است آیا هیچ حاجتی هست ترا که من امداد کرده آن را روا کنم؟ پس آن مرد شرمنده شد و بر او جامه نیکو پوشانید و امر فرمود که بوی هزار درهم دادند و بعد از آن آن مرد میگفت که: تو از اولاد پیغمبرانی. و یک باری نزد آن حضرت جماعتی از مهمانان بودند غلامی که آن حضرت را بود پاره گوشت در تنور بریان کرده در ظرف مسین نهاده برای مهمانان میبرد بسرعت، چون از نردبان بالا میرفت این ظرف از دست وی افتاد و آمد بر سر پسر طفلی که آن حضرت را بود و در زیر نردبان ایستاده بود و او را کشت، آن غلام حیران و مضطرب شد، آن حضرت آن غلام را بآن اضطراب و حیرت دید فرمود که: تو آزادی و میدانم که بعمد نکردی این را آنگاه تجهیز آن طفل کرده او را دفن فرمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۴

و دیگر آنکه روزی فرمود بعیادت محمد بن اسامه بن زید و او مریض بود و میگریست آن حضرت گفت: حال تو چیست؟ گفت: دیون مردم در ذمت من است فرمود که: چند است؟ گفت: پانزده هزار دینار زر طلا، آن حضرت التزام فرمود آن دیوان او را ادا کرد. و ابو جعفر محمد بن علی بن حسین (ع) فرموده که وصیت فرمود به من پدر من علی بن حسین که ای پسرک من مصاحبت مکن پنج طایفه را و با ایشان هم سخن مشو و مرافقت منمای با ایشان در راه، من گفتم: ای پدر بزرگوار جان من فدای تو باد این پنج طایفه کیانند؟ فرمود که: مصاحبت مکن فاسق را که او میفروشد ترا بلقمه و آنچه دون لقمه است، گفتم: ای پدر دون لقمه چه چیز است؟ فرمود که: طمع میکند در آن پس باز نمیاید آن را، آنگاه گفتم که: طایفه دوم کداماند؟ فرمود که: مصاحبت مکن بخیل را که او قطع میکند بتو در مال خود آنچه تو بآن محتاج تری، گفتم: سیم کیستند؟ فرمود که: مصاحبت مکن کذاب را که او بمنزله سراب است دور میگرداند از تو نزدیک را و نزدیک میگرداند از تو دور را، گفتم: چهارم چه طایفه‌اند؟ فرمود که: مصاحبت مکن احمق را که او میخواهد که بتو فایده رساند مضرت میرساند ترا، گفتم: ای پدر پنجم کداماند؟ فرمود که: مصاحبت مکن قاطع رحم را که من او را ملعون یافته‌ام در کتاب الهی در سه موضع و اما اولاد آن حضرت (ع) گویند که: او را نه فرزند ذکور بوده و از انثی چیزی نبوده و اسماء ایشان اینست: محمد باقر، و زید شهید بکوفه، و عبد الله، و عبید الله، و حسن، و حسین، و علی، و عمر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۵

و اما عمرش آنچنانست که آن حضرت رحلت فرمود در هجدهم ماه محرم در سال نود و چهارم از هجرت و بعضی گویند نود و پنجم، و ولادتش در سی و هشتم از هجرت چنانچه سمت ذکر یافت، پس عمر شریفش پنجاه و هفت سال بوده باشد، با جد بزرگوار خود دو سال بوده باشد، و با عم خود امام حسن (ع) ده سال، و با پدر خود بعد از عم خود حسن ده سال بعد از پدر بزرگوار بود تتمه این مدت، و قبر اطهرش به بقیع بود در مدینه رسول الله (ص) نزد قبر عم بزرگوارش امام حسن در قبه که عباس بن عبد المطلب در آن مدفون است، این آخر کلام ابن طلحه است مؤلف رحمه الله میفرماید که کمال الدین بن طلحه رحمه الله شروع فرمود در اختصاری از ذکر امام زین العابدین (ع) و آنچه ایراد نموده در اوصاف آن حضرت از حلیه الأولیاء حافظ أبو نعیم نقل کرده و از غیر او نقل نکرده مگر ذکر اولاد آن حضرت را و گفته که: اولاد امجاد آن حضرت نه بوده‌اند، و هشت را ثبت فرموده‌اند، و شاید که آن یکی از قلم ناسخ افتاده باشد.

[آنچه شیخ مفید در تاریخ ولادت آن حضرت و دلایل امامتش ذکر کرده است]

و شیخ مفید رحمه الله بابت ایراد فرموده در کتاب ارشاد بعد از ذکر امام حسین (ع) در تاریخ مولد امام زین العابدین (ع) و در دلایل امامت و مدت سن و مدت خلافت، و وقت وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آن حضرت. و چنین فرموده که امام بعد از حسین بن علی پسر او ابو محمد علی بن حسین زین العابدین است (ع) و کنیت دیگرش ابو الحسن، و مادرش شاه زنان دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری، و گویند اسم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۶

او شهربانو بوده، و چون امیر المؤمنین (ع) والی گردانید حریت بن جابر جعفی را به بعضی از بلاد مشرق، او دو دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری برای آن حضرت فرستاد، و او شاه زنان را به پسر خود امام حسین داد امام زین العابدین (ع) از او متولد شد، و دیگری را به محمد بن ابی بکر داد و قاسم از او متولد شد، پس آن حضرت و قاسم هر دو پسر خاله باشند. و مولد آن حضرت در مدینه بود در سال سی و هشتم از هجرت، دو سال با جد بزرگوار خود امیر المؤمنین (ع) و دوازده سال با عمش امام حسن (ع) و بیست و سه سال با پدرش امام حسین (ع) و بعد از پدر بزرگوار سی و چهار سال دیگر در حیات بود، و در مدینه وفات نمود در سال نود و پنجم از هجرت و در آن وقت پنجاه و هفت ساله بود، زیرا که بیست و سه سال با جد و عم و پدر بود (ع) و سی و چهار سال دیگر بعد از ایشان در حیات بود. و امامتش بر چند وجه است.

یکی آنکه او بعد از پدر افضل مردمان بود از روی علم و عمل، و ثبوت امامت مر افضل را می باشد نه مفضول را بدلائل عقلیه.

و دیگر آنکه او اولی و احق بود به پدر بزرگوار خود نسبت بغیر او که بجای پدر باشد بدلال آیت ذوی الارحام و قصه زکریا (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۷

و دیگر لا بد است عقلا امامی در هر زمانی و فساد دعوی هر مدعی امامت در ایام علی بن حسین (ع) یا ادعاکننده امامت از برای غیر او، چون دعوی دیگران فاسد بود چنانچه مقرر است پس امامت از برای او ثابت باشد از جهت استحاله خلو زمان از امام.

و دیگر ثبوت امامت بنص نیز که ورود یافته در عترت خاصه از نبی (ص) و فساد قول آنکه ادعا کرده این امر را از برای محمد بن حنفیه، زیرا که نص در باب او ورود نیافته پس آن ثابت شد از جهت علی بن حسین (ع)، چه دیگر از عترت در زمان وی دعوی امامت نکرد سوی محمد بن حنفیه و او بعدم نص بیرون رفت از امامت چنانچه ذکر کردیم.

و دیگر نص رسول الله است (ص) بامامت وی از حدیث لوح که روایت کرده او را جابر از پیغمبر (ص)، و روایت کرده نیز آن را محمد بن علی الباقر از پدر و جد بزرگوار که ایشان روایت کرده اند از فاطمه بنت رسول (ص) و نص جد او امیر المؤمنین (ع) در حیات پدرش امام حسین (ع) بر وجهی که اخبار متضمن آنست، و وصیت پدر او امام حسین بوی و آنچه بودیعه بود نزد ام سلمه که آن حضرت آن را قبض فرمود بعد از پدر، و بود که گردانیده بود التماس آن را از ام سلمه یک نوع علامتی بر طالب امامت مر آن چیز را از انام و از تتبع اخبار این حال ظاهر می شود مؤلف رحمه الله میفرماید که: رحمت کند خدای تعالی شیخ ما را که مفید است آنچه لازم بود که او ایراد نماید در باب امامت آن حضرت آوردن نص بود از پیغمبر (ص) و از جد و پدر بزرگوارش (ع) مقدم بر اینها که ذکر فرمود، چه امامت او هر گاه که بنص ثابت است ما را کفایت میکند، و بار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۷۸

مشقت از ما می افتد، و احتیاج نیست اثبات آن بطریقهای دیگر

ذکر طرفی از اخبار حضرت علی بن الحسین (ع)

شیخ مفید رحمه الله آورده که: حدیث کرد ما را عبد الله بن موسی و روایت کرده از پدر و جد خود که او گفت که مادر من فاطمه بنت حسین (ع) مرا امر کرد که برو بخدمت خال من علی بن حسین (ع) و من ننشستم در خدمت او هرگز الا که بخیر بر خواسته ام و از او استفاده نموده ام خیر را یا خشیت و ترس الهی در دل من پیدا میشد از جهت آنکه ملاحظه خشیت و خوف او میکردم که چه مقدار خشیت الهی داشت، یا علمی از علوم استفاده مینمودم از وی. و مرویست از ابن شهاب زهری که حدیث کرد ما را علی بن حسین (ع) و ما افضل هاشمی را ادراک میکردیم که دوست دارید ما را دوست داشتن که در اسلام رواست همیشه دوستی شما برای ما می باشد که آن شین می شود بما. سعید بن کثوم روایت کند که من در خدمت جعفر بن محمد الصادق بودم که او یاد میفرمود امیر المؤمنین را (ع) و مناقب و محاسن او را بر وجه لایق تعداد مینمود بعد از آن گفت:

و الله که هرگز حرام نخورد تا عالم آخرت فرمود، و عارض نگشت مر او را دو امر هرگز که چون دیده باشد که رضای حق در آنست الا که باشد و سخت تر آن ارتکاب نموده باشد در طریق دین خود، و هیچ چیز بر پیغمبر (ص) نازل نشد الا که ویرا طلب فرموده و اعتماد در آن امر بوی نمود، و هیچ کس را طاقت عمل رسول الله نبود از این امت غیر او، و در وقت عمل کردن عملش مثل مردی بود

کشف الغمه - ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۲۷۹

که وجه و روی او در میان بهشت و دوزخ باشد که امید ثواب آن کشد و خوف عقاب آن برد، و آزاد فرموده بود از مال خالص خود هزار رقبه مملوک را در طلب رضای حق تعالی و از جهت نجات از نار که حصول آن از رنج دست و عرق جبین مبارکش بود، و قوت اهل او زیت و سرکه و خرما میبود، و لباسش غیر کرباس نمیبود، و چون از آستینش چیزی دراز بودی بمقراض بیریدی و کسی آسبه نبود از ولد و اهل بیت در لباس بوی از علی بن حسین (ع)، و چون داخل شدی بروی پسرش ابو جعفر محمد الباقر (ع) او را مشاهده فرمودی در عبادت که هیچ کس را بآن حد و مرتبه ندیده بودی، میدید او را که رنگ مبارکش زرد گشته از بیخوابی، و چشم مبارکش چرک گرفته از گریه و پیشانی بالا آمده از سجود، و پره های بینی گسسته و قدمها و ساقهای مبارکش ورم کرده از کثرت قیام در صلاة امام محمد باقر (ع) میفرماید که: چون من او را باین حال میدیدم گریه از خود دفع نمیتوانستم کردن میگریستم بواسطه ترحم بر او و در حال تفکر بعد از زمانی ملتفت جانب من میشد و میفرمود که: ای پسرک من بده بمن بعضی از آن صحف که در عبادت علی بن ابی طالب (ع) مثبت است، من می آوردم و بوی میدادم، اندکی از آن میخواند بعد از آن آن را از دست میگذاشت بحزن و اندوه بسیار و میفرمود که: کیست که قوت بر عبادت علی بن ابی طالب (ع) داشته باشد

کشف الغمه - ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۲۸۰

ابراهیم بن علی روایت میکند از پدر خود که یک نوبتی با علی بن حسین (ع) بحج رفته بودیم و شتری که آن حضرت داشت در راه کاهل میرفت اشارت میفرمود بچوبی که در دست مبارک داشت و میگفت ای آه اگر نه قصاص بودی، و باز می داشت دست خود را از آن. و باین اسناد روایت کند که حج فرمود علی بن حسین (ع) بیای پیاده بیست شبانروز از مدینه بمکه می رفت. و زراره بن أعین روایت کند که شنیده شد که در جوف لیلی قائلی میگفت: کجایند تارکان دنیا و راغبان در آخرت؟ هاتفی آواز داد از ناحیه بقیع که آواز او را شنیدند و شخص او را ندیدند که:

آن علی بن حسین است (ع) و یک بار جاریه آب میکشید از جهت وضوی آن حضرت خواب بر او غلبه کرده ابریق از دست وی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۲۸۱

بیفتاد و شکست سر مبارک بالا کرد بطرف او، جاریه گفت که: حق سبحانه و تعالی فرموده که:

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ فرمود: که خشم فرو خوردم، دیگر گفت وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود که:

عفو کند خدای تعالی از تو دیگر گفت وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود که: برو که تو آزادی از برای رضاء حق تعالی. و مرویست که دو نوبت آواز کرد مملوک خود را و او جواب نداد سیم بار جواب داد گفت:

ای فلان آیا نمیشنیدی آواز مرا؟ گفت: بلی، فرمود که: پس چرا جواب من نمیگفتی؟ گفت: از برای آنکه ایمن بودم از تو، فرمود که: ستایش و سپاس مر خدای را که مملوک مرا از من ایمن گردانید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۲۸۲

حسین بن زید روایت کند از عمر بن علی و او از پدر خود که من ندیدم مثل علی بن حسین تقدم در دعا، زیرا که نیست عبد را که حاضر شود او را اجابت در هر وقت، و بود آن حضرت که محفوظ ماند ببرکت این دعا در وقتی که خیر رسید که مسرف بن عقبه توجه نموده بقصد آن حضرت بمدینه:

رب کم من نعمه انعمت بها علی قل لک عندها شکری، و کم من بلیه ابتلیتني بها قل لک عندها صبری، فیا من قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و یا من قل عند بلائه صبری فلم یخذلنی، یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدأ، و یا ذا النعماء التی لا تحصى عددا، صل علی محمد و آل محمد و ادفع عنی شره، فانی أدرأ بک فی نحره، و استعید بک من شره

چون مسرف بمدینه آمد غیر آن حضرت را یاد نکرد و تعظیم و تکریم کرد و عطا داد وصله فرستاد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۲۸۳

و در روایت دیگر ورود یافته که مسرف چون بمدینه آمد فرستاد و آن حضرت را آورد، چون آمد استقبال کرد و اکرام نمود و گفت او را که: حلیفه عبد الملک مرا وصیت کرده که با تو نیکوئی کنم و امتیاز دهم ترا از غیر، پس خدای تعالی او را جزای خیر دهد بعد از آن گفت: استر مرا زین کنید چون زین کردند گفت که: یا علی سوار شو و باز گرد بآهل و عیال خود که ما ترا از ایشان جدا کردیم و بجانب خود آوردیم، و چون این کار بدست ما شد دیگر ما تقویت کنیم و مدد نمائیم تا ترا بایشان برسانیم، آنگاه علی بن حسین (ع) او را عذر خواهی نموده سوار شد و روانه گشت، مسرف بآهل مجلس خود گفت: این خیریت که هیچ شر در او نیست با آنکه بموضع و مکان رسول الله است (ص) و روایت کنند که علی بن حسین (ع) روزی در مسجد نبی (ص) بود شنید در آنجا که بعضی نشسته اند تشبیه میکنند حق جل و علا را بخلق، از آن سخنان اندیشیده و ترسیده برخاست آمد تا قبر رسول الله (ص) بایستاد و آواز برکشید و مناجات کرد بحق تعالی و گفت:

ای معبود من قدرت کامله تو ظاهر است و آیات داله بر وجود تو باهر، و نادان چند که دیده بینا ندارند تقدیر میکنند ترا بچیزی که تو غیر آنی و تشبیه مینمایند ترا بمخلوق و تو برتر از آنی، و من بری و بیزارم از آن کسانی که به تشبیه قائل اند و طالب آنند، ای معبود

من ترا مثل و مانند نیست، و ادراک کنه تو نمیتوان کرد اما آیات و علامات داله بر وجود وحدانیت و فردانیت تو در میان خلایق غایت ظهور دارد اگر خواهند ترا باینها توان شناخت ای معبود من محل از آن اوسع است که ترا تاویل و تشبیه بخلق کنند، و از این قیاس است که نمیشناسند ترا و بعضی از آیات ترا بر بوییت قرار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۴

میگیرند پس از این جهت است که ترا بآن وصف مینمایند، جلال عظمت تو از آن برتر است ای معبود من که ترا مانند کنند و بآن ستایند. و روایت کرده‌اند فقها و علمای عامه از آن حضرت از علوم که احصای آن نمیتوان کرد و حفظ آن نمیتوان نمود از جهت کثرت از مواظ و ادعیه و فضائل قرآن و حلال و حرام آن و غیر ذلک که مشهور است در میان مردم و علما که اگر شروع در آنها شود این خطاب بطول انجامد، و آنچه آن روایت کرده شیعه از برای آن حضرت از آیات و معجزات و براهین واضحات گنجایش ندارد ایراد در این مکان، و در کتب مصنفه ایراد آن نموده‌اند که ایراد آن متعذر است در این کتاب، و الله الموفق للصواب

در ذکر اولاد علی بن حسین (ع)

آن حضرت را پانزده فرزند بوده: محمد که کنیت ابو جعفر باقر است (ع) و مادرش ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی طالب است (ع) و زید، و عمر که مادر ایشان ام ولد بوده، و عبد الله و حسن و حسین که مادر ایشان نیز ام ولد بوده، و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان مادر ایشان نیز ام ولد است، و علی که کوچکتر اولاد آن حضرت بوده و خدیجه که ایشان نیز از ام ولدند، و محمد و مادرش ام ولد، و فاطمه و علیه و ام کلثوم که مادر ایشان نیز ام ولد است- مضمون کلام مفید رحمه الله اینجا منتهی شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۵

و حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی رحمه الله گوید که: ابو الحسن و گویند ابو محمد علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عند مناف بن قصی شنیده حدیث را از جماعت صحابه از مردان و زنان مثل عم و پدر بزرگوارش امام حسن و امام حسین (ع) و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله و عبد الله بن زبیر و مسور بن مخزومه و ابو اسید ساعدی و حارث بن هشام و اسامه بن زید و بریده بن خصیب و غیر ایشان، و از زنان مثل فاطمه و عایشه و ام سلمه و ام ایمن و ربیع بنت مسعود بن عفراء و ذره بنت ابی لهب و غیر ایشان. و روایت کرده حافظ عبد العزیز بسند خود از عیزار بن حریث که او گفت: من بودم نزد ابن عباس که علی بن حسین (ع) آمد و گفت: مرحبا بالحبیب بن الحبیب. و ابن سعد گوید: که آن حضرت بیست و سه سال با پدر بزرگوار خود بود، و در وقایع کربلا مریض و صاحب فراش بود، و چون امام حسین (ع) شهید شد شمر بن ذی الجوشن لعنه الله گفت بکشید این را، شخصی از اصحاب او گفت: سبحان الله آیا میکشید جوانی مریض که قتال نکرده، نکشتند او را. و ابن سعد گوید که: خبر کرد ما را عبد الرحمن بن یونس که او روایت کرده از سفیان و او از جعفر بن محمد (ع) که علی بن حسین (ع) در وقت وفات پنجاه و هشت ساله بود، ابن عمر گوید که: این خبر دلالت میکند بر آنکه علی بن حسین (ع) با پدر بزرگوار خود بیست و چهار سال بوده باشد، پس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۶

قول آن کس که میگوید که: در وقت شهادت پدرش کوچک بوده صحت ندارد و لیکن در آن وقت بیمار بود و مقاتله ننمود، و چگونه کوچک بوده باشد و حال آنکه ابو جعفر محمد بن علی الباقر (ع) از او بوجود آمده بود، و با جابر بن عبد الله ملاقات فرموده و از او روایت کرده، و وفات جابر در سال نود و هشتم از هجرت بود. و مرویست از ابی فروه که علی بن حسین (ع) در مدینه رحلت فرمود و

دفن کردند او را در بقیع در سال نود و چهارم از هجرت، و این سال را سنۀ الفقهاء می‌گفتند از جهت وفات ایشان در این سال، و او گوید که حدیث کرد مرا حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که چون پدر من علی ابن حسین وفات کرد در سال نود و چهارم از هجرت ما در بقیع بروی نماز گزاردیم، و غیر او گفته که ولادتش در سال سی و هشتم بوده و وفاتش در سال نود و پنجم از هجرت و مادر او ام ولد بوده نام او غزاله. محمد بن سعید گوید که: علی بن حسین را عقب بود از اولاد امام حسین، و برادرش علی شهید شد در کربلا و از او کسی بوجود نیامد، و اما از علی بن حسین متولد شدند عبد الله و حسن و حسین و حسن بن علی درج و حسین اکبر درج نیز، و محمد ابو جعفر الفقیه و عبد الله که مادر ایشان ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی طالب بود (ع) و عمر و زید که در کوفه مقتول شد، و او را یوسف بن عمر ثقفی شهید کرد در خلافت هشام بن عبد الملک، و او را بعد از کشتن بر دار کردند و علی بن علی و خدیجه و مادر ایشان ام ولد بود و کلثم بنت علی و سلیمان که او را عقب نبود و ملیکه که ایشان نیز از ام ولد بودند و قاسم و ام حسن که بسیار جمیله بود و ام حسین و فاطمه نیز از ام ولدند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۷

و حافظ روایت میکند باسناد خود از کلبی که چون امیر المؤمنین (ع) والی گردانید حریت بن جابر جعفری را در جانب مشرق او دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری جهت آن حضرت فرستاد و آن حضرت او را بامام حسین داد و علی بن حسین از او متولد شد، و در حدیث دیگر دو دختر ورود یافته چنانچه مذکور شد از پیش، و بعضی از فضایل آن حضرت و قصیده فرزدق نیز سمت ذکر یافت و کیفیت آن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۸

[دعای رؤیت هلال آن حضرت]

و آورده‌اند که چون علی بن حسین ماه نو بدیدی این دعا فرمودی

ایها الخلق المنیر الدائب السریع المتقلب فی منازل التقدیر المتصرف فی فلک التدبیر، آمنت بالذی نور بک الظلم، و اوضح بک البهم، و جعلک آیه من آیات ملکه، و علامه من علامات سلطانه، فامتهنک بالزیاده و النقصان، و الطلوع و الافول، و الاناره و الخسوف، سبحانه ما الطف ما دبر فی امرک، و احسن ما صنع فی شانک، جعلک الله هلال شهر حادث لأمر حادث، جعلک الله هلال برکه لا تمحقها الايام، و طهاره لا تدنسها الاثام، هلال امن من الآفات، و سلامه من السيئات، اللهم اجعلنا من ارضی من طلع علیه و ازکی من نظر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۸۹

الیه، و وفقنا فیہ للتوبه، و اعصمنا فیہ بالمنه انک انت المنان بالجزیل، آمین رب العالمین

بعد از آن دعا کنی بهر چه خواهی

[دعای آن حضرت هنگام تلاوت آیه یا ائیها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین]

و مرویست از ابی الطفیل عامر بن واثله که علی بن حسین (ع) چون این آیت را تلاوت میفرمود که یا ائیها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین میگفت که

اللهم ارفعني في اعلا درجات هذه الندبة، و أعني بعزم الارادة، و هبني حسن المستعقب من نفسي، و خذني منها حتى تتجرد خواطر الدنيا عن قلبي من برد خشيتي منك، و ارزقني قلبا و لسانا يتجاريان في ذم الدنيا، و حسن التجا في منها حتى لا اقول الا صدقت، و ارني مصاديق اجابتك بحسن توفيقك حتى اكون في كل حال حيث اردت

یعنی که بار خدایا بلند گردان مرا در بلندترین درجات این ندبه، و یاری فرما مرا بعزم و قصد ارادت، و ببخش مرا نیکی عقاب و عتاب را از نفس من، و بستان مرا از آن نفس تا مجرد شود خواطر دنیا از دل من از خنکی خشیت و ترس من از تو، و روزی کن مرا دل و زبانی که متجاری و روان باشند دردم دنیا، و بنکوئی پهلو خالی گردان از آن تا نگویم الا که راست گویم، و بنمای مرا مصادیق اجابت خود را بحسن توفیق خودت تا باشم در هر حال هر جا که تو خواهی

مؤلف رحمه الله میفرماید که بعضی از شعرا بعضی از کلام بلاغت انتظام آن حضرت را بطریق نظم ادا نموده اند و آن اینست:

فقد قرعت بی باب فضلک فاقهً بحد سنان نال قلبی فتوقها

یعنی بدرستی که هر گاه که زد بسبب من در فضل و رحمت ترا محتاج در مانده بحد سنان افتقار میرساند دل مرا گشادگی آن باب رحمت که همیشه باز است.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۰

و کلا الاقی نکبةً و فجیعةً و کاس مرارات ذعافا اذوقها

یعنی و هر کدام از محن گوناگون دهر را ملاقات کرده ام از نکبت و وجع و الم آن را کشیده ام و جام مالا مال تلخی پیاپی آن را چشیده ام

و هن المنايا ای واد سلکته علیها طریقی او علی طریقها

ایشان مرگهاند بهر وادی که سلوک میکنم بر اوست راه من یا بر منست راه او که از آن گزیر و گریز ندارم

فقد ادبتنی بانقطاع و فرقةً و او مضر لی فی کل افق بروقها

یعنی پس بدرستی که تو تعلیم و تادیب میکنی مرا بانقطاع و فرقت دنیا (کذا فی النسخین لکن الظاهر: تادیب کرد دنیا مرا بانقطاع و فرقت خود «م») و میدرخشد از برای من از هر افق برقه‌ای او

فما عیشه الا نزید مرارةً و لا ضیقةً الا و یزداد ضیقها

یعنی هیچ زنده‌گانی نیست در دنیا الا که زیاده میکند تلخی را و هیچ تنگی نیست در او مگر که افزونست تنگی او، غرض که محنت و تلخی و تنگی او در ترقی است

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۱

و ترمی قساوات القلوب بأسهم و جمر فراق لا یبوخ حریقها

یعنی و می اندازد قساوات و سختیهای دلها را باس و شدت ایشان (باسهام خود ظ «م») و آتش فراقش ظاهر نمیشود سوختگی او.

و کم عالم افنت فلم تبک شجوه

و لا بدان تفنی سریرا لحوقها

یعنی و بسا عالمی را که فانی ساخت پس تو نگریستی (پس او نگریست ظ «م») الم و حزن او را و ناچار که فانی شود بسرعت لحوق او که ناپایدار است.

فتلک مغانیهم و هذی قبورهم

توارثها اعصارها و حریقها

یعنی پس این مواضع و منازل ایشانست و اینست قبور ایشان که ایشان آن منازل را گذاشته‌اند و سر در نقاب خاک کشیده و بمیراث گرفته‌اند اهل اعصار و قرون و حریق آن کشته‌اند و بجای ایشان نشستند.

و آلیت لا تبقی اللیالی بشاشة

و لا جدة الا سریرا خلوقها

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۲

و سوگند یاد میکنم که باقی نمیگذارد روزگار بشاشت و خوشحالی و نه سعی و اجتهاد را در امور مگر که بسرعت میبرد خوشی و شادی را

سوی انهم کانوا فبانوا و اننی

علی جدد قصد سریرا لحوقها

غیر آنکه ایشان میباشند در زمین و بنا میکنند بر آن عمارات را و بدرستی که من بر زمینی جای گرفته‌ام سخت که همه را لحوق بآنجا خواهد بود بشتاب هر چه تمامتر

و هل هی الا لوعة من ورائها

جوی قاتل او حتف نفس یسوقها

یعنی و نیست دنیا مگر سوزش و الم که در پیش خود گرد آورده کار او کشندگی است یا هلاک‌کنندگی نفس وقتی که بجانب خود میراند و میل میدهد بچیزهای فریبنده چون بدام آورد میکشد.

و ان ابکهم اجرض و کیف تجلدى

و فی القلب منی لوعة لا اطقها

اگر بگریم ایشان را بغصه که دارم و چگونه باشد حال آنکه در دل من سوزشی است که طاقتم آن ندارم.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۳

فلو رجعت تلک اللیالی کعهدها

رأت اهلها فی صورة لا تروقها

پس اگر باز گردد این روزگار همچو عهد خودش بیند اهل آن را در صورتی که آن را صفای و آبروی نمانده

حیاری و لیل القوم داج نجومه

طوامس لا تجری بطیء خفوقها

یعنی قوم را حیرانی و سرگردانی است و حال آنکه شب قوم تیره گشته ستاره‌های او محو شده که حرکت نمیتوانند کرد و بطیء و کند گشته حرکات آنها پس این شبی است ظلمانی که راه بجائی نمیتوان بردن، اکنون نور معرفت الهی و محبت حضرت رسول و آل هدایت انتباهی می‌باید که راه نماید و این کس را از شبهات ظلمانی بیرون برد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۴

و لا یحرز السبق الرزایا و ان جرت و لا یبلغ الغایات الا سبوقها

یعنی و نمی‌ربایند گوی سبق رزایا و مصاحبت را و اگر چه جاری باشد و نمیرسند بغایات و نه‌ایات آن الا سبقت‌کنندگان آن، یعنی همه کس بر مصیبت صبر نمیتواند کرد آن کار سابقانست که در همه چیز از همه کس در پیش باشند

هم العروة الوثقی و هم معدن التقی و خیر حبال العالمین وثیقها

یعنی ایشان بندهای محکم استوارند و ایشان معدن تقوی و پرهیزکاری‌اند و بهترین بندهای عالمیان بندهای استوار ایشان است چون بآن بندهای استوار چنک زنند از سقوط بنار جحیم خلاصی یابند، غرض که اسباب نجات اهل بیت رسولند (ص)

[آنچه در سجده خود در مسجد کوفه می‌گفت و برخی اخبار حضرت]

یوسف بن اسباط روایت کند که پدر من بمن حدیث کرد که روزی بمسجد کوفه درآمدم دیدم جوانی را که با خدای تعالی در مناجات بود و در سجود میفرمود که:

سجد وجهی متعفرا فی التراب لخالقی و حق له

برخاستم و بسوی او رفتم ناگاه علی بن حسین بود (ع) چون انفجار یافت فجر بسوی وی شتافتم و گفتم: یا ابن رسول الله این همه عذاب چرا بر نفس خود مینهی و حق سبحانه و تعالی ترا تفضیل فرموده بآنچه تفضیل نموده ترا بآن، آن حضرت گریست و بعد از آن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۵

فرمود که: حدیث کرد مرا عمرو بن عثمان از اسامه بن زید که او گفت که: پیغمبر (ص) فرموده که: همه چشمها گریان باشند در روز قیامت الا چهار چشم: چشمی که گریان بوده باشد از جهت ترس و خشیت الهی، و چشمی که در راه خدای تعالی باخته شده باشد، و چشمی که از محارم الله پوشیده گشته باشد، و چشمی که بیخوابی کشیده باشد در شب در طاعت الهی، حق سبحانه و تعالی مباحات فرماید ملائکه ملا اعلی را و گوید که: نظر کنید به بنده من که روح او نزد منست و جسد او در طاعت من تهی ساخته بدن خود را از جامه خواب، و عبادت میکند مرا از برای خوف عذاب من و از جهت طمع در رحمت من گواه باشید که من او را آمرزیدم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۶

و عبد الله بن عطار روایت کند که علی بن حسین را (ع) غلامی بود که بواسطه گناهی مستحق عقوبت شده بود تازیانه بدست مبارک گرفت و فرمود که قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ غلام گفت من این چنین نیستم من امید رحمت الهی دارم و خوف از عذاب او، آن حضرت تازیانه را از دست مبارک انداخت فرمود که: آزادی تو از مال من. و دیگر آن حضرت فرمود که: توبه بعمل است و رجوع از امر، و نیست توبه بکلام. و دیگر فرموده که: هر که بگوید

«سبحان الله العظيم و بحمده»

بی تعجب بنویسد حق سبحانه و تعالی از برای او صد هزار حسنه و محو کند از او سه هزار سیئه و بلند گرداند از برای او سه هزار درجه و دیگر مرویست از آن حضرت که او روایت فرموده از پدر بزرگوارش و او از علی بن ابی طالب (ع) که پیغمبر (ص) فرمود که انتظار فرج عبادت است کسی که راضی شود به اندکی از رزق راضی می شود حق تعالی از او به اندکی از عمل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۷

زهری گوید که: من حدیث کردم علی بن حسین را (ع) بحدیثی چون فارغ شدم تحسین فرمود و بارک الله گفت و فرمود که: این چنین شنیده‌ایم گفت پس گفتم آیا نمی بینی که من حدیث کنم که تو أعلم باشی بآن حدیث از من، فرمود که: چنان مکن که از علم نیست چیزی را که ندانی زیرا که معنی علم آنست که معلوم باشد. و گویند که: نام مادر آن حضرت سلامه بوده و کنیتش ابا محمد، و ابو نعیم گوید وفاتش در سال نود و دوم بوده، و بعضی از اهل او گویند در سال نود و چهارم چنانچه مذکور شد و مرویست که علی بن حسین (ع) در دعای خود میفرمود که

اللهم من انا حتی تغضب علی فوعزتک ما یزین ملکک احسانی و لا تقبحه اساءتی و لا ینقص من خزائنک غنای و لا یزید فیها فقری

این آخر کلام جنابذی است حافظ ابو نعیم در حلیه آورده که از طبقه تابعین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است (ع) که او زین عابدین و منار قانتین و عابد و فی و جواد حفی است و گفته میشد که تصوف حفظ وفا است گفت که: علی بن حسین (ع) نمیزد هرگز شتر خود را از مدینه تا بمکه، آورده‌اند که آن حضرت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۸

فرمود که آنکه میخندد یک نوع خندیدنی از عقل او می‌رود مزه علم و دیگر فرمود که جسد آدمی که بیماری ندارد فرحناکست و خیری نیست در جسدی که فرحناک باشد. و دیگر فرمود که آنکه قناعت کرد بآنچه حق تعالی قسمت فرموده برای او پس او غنی تر مردمان است، و چون چیزی از صدقه بسائل دادی بوسه کردی و بوی دادی. و مرویست از جعفر بن محمد (ع) پرسیدند از علی بن حسین (ع) از بسیاری گریه وی فرمود که: مرا ملامت مکنید از این زیرا که یعقوب پیغمبر را یکی از فرزندانش غایب شد و موت او معلوم نبود چندان گریست که چشمهای او نور گشت من که دیده باشم که چهارده کس از اهل بیت من در صباح روزی بقتل آورده باشند پس چگونه حزن و اندوه آن از دل بیرون رود. و یک نوبتی جماعتی از مردم نزد آن حضرت بودند آوازی از خانه وی بیرون آمد که کسی از ایشان وفات کرده بود، آن حضرت فرمود بمنزل و رجوع نمود بی اضطرابی، گفتند که: صورتی وقوع یافته از این آواز فرمود که: بلی، تعزیت دادند آن مردم او را و تعجب نمودند از صبر وی، آنگاه فرمود که: ما اهل بیتیم که اطاعت میکنیم حق تعالی را در آنچه دوست میدارد، و حمد میگوئیم او را در آنچه ما را مکروه می‌آید. و روایت کند ابو حمزه ثمالی از علی بن حسین (ع) که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که برخیزند اهل فضل، پس برخیزند بعضی از مردم گویند که بروید یکسر ببهشت ملائکه در راه بایشان رسند و گویند که: بکجا میروید؟ گویند: ببهشت، ملائکه گویند: پیش از حساب؟ ایشان گویند که بلی، گویند که: شما چه کسانی؟ ایشان گویند که: مائیم اهل فضل، گویند که: فضل شما چه بود؟

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۲۹۹

گویند که: اگر نادانی بما سخنی ناملایم می گفت ما حلم را پیشه می کردیم، و چون کسی بر ما ظلم میکرد صبر را کار میفرمودیم و چون کسی جریمه میکرد از او عفو نمودیم، ملائکه گویند که: درآئید ببهشت که نیکو است اجر عمل کنندگان، بعد از آن منادی ندا کند که اهل صبر برخیزند، بعضی از مردمان برخیزند و همچنان گویند که بروید ببهشت عنبر سرشت، و ملائکه بایشان رسند و مثل آنچه مذکور شد از ایشان پرسند ایشان گویند: ما اهل صبریم گویند که: صبر شما بر چه بود؟ گویند که:

صبر کردیم بر طاعة الله و حبس نفس نمودیم از معصية الله، ملائکه گویند که: بروید ببهشت که نیکو است مزد کارکنندگان، بعد از آن ندا کند منادی که برخیزند همسایگان الهی که در دار او بودند، بعضی برخیزند از مردم و ایشان اندک باشند، پس گویند که بروید بجنّت، فرشتگان با ایشان ملاقات کنند و همان پرسند که همسایگی شما با خدای تعالی چگونه بود در دار او؟ گویند که: ما زیارت میکردیم مردان حق را در راه خدای تعالی و بذل مینمودیم در راه حق جلا و علا، گویند: بروید ببهشت که نیکو است مزد نیکوکاران. و مرویست از آن حضرت که تارک امر بمعروف و نهی از منکر همچو اندازنده کتاب الهی است در پس پشت مگر آنکه ترسد نوع ترسیدنی، از آن پرسیدند: فرمود که: ترسد از جبار ستم کار که تعجیل نماید در عقوبت او یا طغیان کند در تعذیب او. و دیگر آن حضرت فرمود که: هر که کتمان کرد بعلم خود احدی را یا اخذ علم او از برای شری باشد هرگز از آن علم فایده نبیند. و از زهری مرویست که رفتم بخدمت علی بن حسین (ع) فرمود که: یا زهری در چه کاری؟

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۰

گفتم که: مذاکره صوم می‌کردیم رأی من و رأی أصحاب من بدان قرار یافت که از روزه چیزی واجب نیست مگر روزه ماه رمضان، فرمود که: ای زهری این چنین نیست که شما گفته‌اید روزه بر چهل وجه آمده: ده وجه از آن واجب است همچو ماه رمضان، و ده خصال از او حرام، و چهارده خصلت از آن صاحب آن مخیر است اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند، صوم نذر و صوم اعتکاف واجبست گوید که: من گفتم که تفسیر فرمای از برای من یا ابن رسول الله، فرمود که:

اما واجب از آن روزه ماه رمضانست و دو ماه روزه داشتن در قتل خطا کسی که نیابد بنده را که آزاد کند كما قال الله تعالى وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً تا آخر آیت و سه روز روزه داشتن در کفاره یمین کسی که قادر نباشد بر اطعام چنانچه حق تعالی فرمود که ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ و روزه داشتن حلق رأس در حج كما قال الله تعالى فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ تا آخر و صاحب او مخیر است اگر خواهد سه روز روزه بدارد، و صوم دم متعه کسی که قربانی نیابد چنانچه حق جل و علا فرموده که فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ الْآيَةَ و صوم جزای صید كما قال الله تعالى وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا الْآيَةَ صید را قیمت باید کرد و قیمت آن را گندم خرید و بفقرا صرف کرد و چون عاجز باشد روزه میدارد بر وجهی که مبین است در کتب فقهیه و اما روزه که صاحب آن مخیر است روزه دوشنبه و پنج شنبه است و شش روز از شوال بعد از رمضان، و روز عرفه و روز عاشورا، صاحب این روزها مخیر است اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۱

و اما صوم اذن پس زن روزه تطوع نمیتواند داشت بی دستور شوهر و همچنین غلام و کنیزک بی اذن سید.

و اما صوم حرام روزه عید فطر و عید اضحی است و ایام تشریق و روز شک منهی است که از رمضان بداریم و روزه وصال و صمت و نذر معصیت و روزه دهر اینها همه حرام است و مهمان روزه تطوع ندارد مگر باذن ایشان، و امر کرده می شود کودک بروزه داشتن وقتی که مراهق نباشد آن روزه از جهت تادیب است و فرض نیست، و همچنین کسی که افطار کرد از جهت علتی در اول روز بعد از آن در بدن

خود قوتی یافت مامور است بامساک جهت تادیب اما فرض نیست، و این چنین است مسافر هر گاه که خود در اول روز بعد از آنکه به بلد در آمد مامور است بامساک و اما روزه اباحت همچو کسی که خورد یا آشامید از روی فراموشی نه بعمد، این از برای او مباح است و مجزی است از روزه او و اما روزه مریض و روزه مسافر پس عامه در او اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند که: می‌باید داشت، و بعضی گویند که اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند، پس ما میگوئیم که افطار کند در هر دو حالت پس اگر روزه بدارد در سفر و در مرض بر او قضا لازم است کما قال الله تعالی فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ این آخر کلام ابو نعیم است و ابن خشاب نحوی در کتاب موالید اهل البیت آورده از تاریخ ولادت و وفات بر وجهی که مذکور شد در اول و گوید که او را از اولاد انثی نبود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۲

و ابو عمر و زاهد گوید در کتاب یواقیت که شیعه تسمیه کرده‌اند علی بن حسین را بزین العابدین زیرا که زهری در خواب دید که دست او بخون آغشته است تعبیر آنچنان کردند که از دست تو خونی خواهد بوقوع آمد بر سبیل خطا، و او عامل بنی امیه بود مردی را عقوبت کرد چندان که در آن عقوبت مرد، و او گریخته بغاری رفت ترسان و هراسان و موی او در آنجا دراز شد گوید که علی بن حسین (ع) حج فرمود گفتند که: آیا ترا در باب زهری سخنی هست؟ فرمود که: مرا در باب او سخنی هست پس در رفت در آنجای که او بود و فرمود که: من میترسم از نومیدی تو نه از گناه تو، بفرست دیت مسلمه بأهل مقتول و بیرون رو و برو بسر عیال و معالم دین خود گفت مر آن حضرت را که: خلاص ساختی مرا ای سید من، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۳

زهری بود بعد از این که می‌گفت که: در قیامت منادی ندا کند که برخیزد سید عابدین در زمان خود علی بن حسین (ع) برخیزد ابو سعید منصور بن حسن ابی در کتاب نثر الدر آورده که علی بن حسین زین العابدین (ع) نگاه کرد بسائلی که میگریست فرمود که: اگر تمام دنیا در کف این میبود و از او افتاده میبود سزاوار نبود که بگرید بر او و از آن حضرت سؤال کردند از سبب یتیمی حضرت رسول الله (ص) که بی‌پدر و مادر بود، فرمود: از برای آنکه واجب نگردد بر او حقی از برای مخلوق و فرمود مر پسر خود را که: ای پسرک من تراست که احتراز کنی از دشمنی مردمان که ایمن نمیگرداند ترا مگر حلیم یا مفاجات لثیم و یک پسری که آن حضرت را بود در چاه افتاد و اهل مدینه فزع بسیاری کردند از برای این تا او را بیرون آوردند و آن حضرت در نماز بود و از محراب خود بیرون نیامد، بعد از آنکه احوال گفتند فرمود که: من در نماز باین حاضر نشدم بآن که با حق تعالی مناجات میکردم. و آن حضرت را پسر عمی بود که بشب چیزی از برای او میبرد از دنانیر که او نمی‌شناخت آن حضرت را و او دایم میگفت که: خدای علی بن حسین را جزای خیر ندهد که بمن چیزی نمیدهد، آن حضرت این را می‌شنید و بر آن صبر میفرمود و خود را نمی‌دانانید او را، آنگاه که آن حضرت وفات کرد و او احسان پنهانی را دیگر نیافت و دانست در آن هنگام که بذل‌کننده آن حضرت بوده بعد از آن بر سر قبر او می‌آمد و میگریست بر او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۴

و آن حضرت را ابن الحیرتین می‌گفتند از جهت گفته پیغمبر (ص) که: خدای تعالی راست از بندگان دو خیره: یک خیره او از عرب قریش است و از عجم فارس، و مادرش دختر کسری بوده و رسید قول نافع بن جبیر بآن حضرت که در باب معاویه می‌گفت که ساکت میگرداند او را حلم و ناطق میسازد او را علم، آن حضرت فرمود که: نافع دروغ گفت «بل کان یسکته الحفر و ینطقه البطر» یعنی بلکه ساکت میسازد او را پادشاهی و ناطق میگرداند او را شادی و از او پرسیدند از اعظم مردمان از روی قدر و مرتبه، فرمود: آنکه نبیند دنیا را قدری و اعتباری از برای خود، یعنی دنیا را وجودی نهد. صاحب روایت کند رحمه الله از ابی محمد جعفری که او روایت کرده از عم

خود و از پدر خود و از جعفر بن محمد و از پدر بزرگوارش (ع) که مردی آمد نزد علی بن حسین (ع) و گفت: چه سخت بغضی دارند قریش به پدر تو فرمود: از برای آنکه اول ایشان را فرستاد بنار و آخر ایشان را کشانید بعار. گوید که: ذکر معاصی نزد وی میگذشت فرمود که: من عجب دارم مر کسی را که نگاه میدارد خود را از طعام بواسطه مضرت آن، و نگاه نمیدارد خود را از گناه با وجود خزی و مضرت آن. گفتند آن حضرت را که: چگونه صباح کردی؟ فرمود که: صباح کردیم در حالتی که خایف بودیم برسول الله (ص) و صباح کردند جمیع اهل اسلام در حالتی که ایمن اند باو ابن اعرابی آورده که چون یزید بن معاویه لعنهما الله لشکر خود را متوجه مدینه گردانید تا خراب کنند آنجا را علی بن حسین (ع) چهار صد کس را در پناه خود گرفت از منافیه و ملاحظه کرد تا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۵

لشکر مسرف بن عقبه متفرق شدند، و حکایت کنند از او مثل او را در وقت اخراج ابن زبیر بنی امیه را از حجاز. و گفتند آن حضرت را که: چونست وقتی که سفر میکنی پنهان میداری نسب خود را از رفقا؟

فرمود که مرا مکروه می‌آید که خود را برسول الله نسبت دهم و داده نشده باشم بمثل آنچه بوی داده‌اند آورده‌اند که وقتی مردی سخنی فحشی قبیحی گفت مر یکی را از آل زبیر، زبیری از او اعراض کرد، بعد از آن سخن منجر شد بآن که زبیری علی بن حسین را این نوع کلماتی گفت، آن حضرت از او اعراض نمود و ملتفت جواب او نشد، زبیری گفت: چه مانع آمد ترا که جواب من نگفتی؟ فرمود که:

آنچه ترا مانع آمد از جواب آن مرد و آن حضرت را از پسران یکی وفات کرد ندیدند که جزعی فرموده باشد پس پرسیدند از آن فرمود که: این امریست که هستیم که توقع آن داریم که بوقوع آید پس چون بوقوع آید انکار نمیکنیم. طاوس گوید که: دیدم مردی را که نماز میگزارد در مسجد الحرام در تحت میزاب و دعا میکرد میگریست، پس من آمدم بخدمت او وقتی که از نماز فارغ شده بود آن خود علی بن حسین بود (ع) گفتم مر او را که: یا ابن رسول الله دیدم ترا بر حالت چنین و ترا سه چیز است که امیدوارم که ایمن باشی از خوف یکی آنکه پسر رسول خدائی دویم شفاعت جد تو سیم رحمت الهی، فرمود که: ای طاوس اما آنکه من پسر رسول خدایم ایمن نمیگرداند مرا و حال آنکه من شنیده‌ام که حق تعالی فرموده که *فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ* و اما شفاعت جد من هم ایمن نمیسازد مرا زیرا که حق جل و علا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۶

میفرماید که *وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى* و اما رحمت الهی پس بدرستی که حق سبحانه و تعالی میفرماید که *إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ* و من نمیدانم که من نیکوکارم و شنید آن حضرت از مردی که بوی چیزی رسیده بود که یاد میکرد مردی را به بدی، فرمود که: بپرهیز از غیبت که آن نان خورش سگان دوزخ است و آورده محمد بن حسن بن حمدون در کتاب تذکره چیزی از کلام آن حضرت (ع) که آن حضرت فرموده که هلاک نمیشود مؤمن میان سه خصال: یکی شهادت

ان لا اله الا الله وحده لا شریک له،

و شفاعت حضرت رسالت پناهی، وسعت رحمت حضرت الهی، دیگر فرمود که: بترس از خدای عز و جل از جهت قدرت او بر تو، و شرم دار از او از برای قرب او بتو، و هر گاه که نماز گزاردی پس بگزار نماز تودیع‌کننده، و حذر کن از آنچه از تو بوجود آمده از تقصیر، و بترس از خدای تعالی ترسیدنی که نباشد بتعذر. و دیگر فرمود که: حذر کن که ابتهاج و سرور نمائی بگناه زیرا که ابتهاج و سرور بزرگتر است از ارتکاب گناه

[شمه‌ای از دلائل و معجزات آن حضرت]

[گفتگوی آن حضرت با آهو]

ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری در کتاب دلایل آورده که علی بن حسین (ع) در سفری طعام چاشت میخورد و نزد آن حضرت مردی بود، ناگاه آهوی آمد که در آن ناحیه بود آنجا که بچرد و بودند ایشان که طعام میخوردند بر سفره در آن موضع، فرمود آن حضرت که او را نزدیک بیا و چیزی بخور که تو ایمنی، آهو نزدیک آمد، پس روی آورد که بخورد چیزی از سفره آن مرد که با آن حضرت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۷

طعام میخورد سنگی برداشت و انداخت در پس پشت خود آهو از آن رمید و برفت، آن حضرت فرمود که: شکستی ذمت مرا من با تو دیگر سخن نمیگویم هرگز و مرویست از ابی جعفر (ع) که پدر من بیرون فرمود بجانب مواشی که او را بود، و با من بودند بعضی از غلامان و غیر ایشان سفره آوردند تا طعام بخوریم آهوی آمد بنزدیک، آن حضرت فرمود که: من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم و مادر من فاطمه بنت رسول الله است (ص) بیا باین غذا، آمد آهو که تا با ایشان چیزی بخورد ما شاء الله آنکه خورد، باز دور رفت آن آهو، فرمود بعضی از غلامان خود را که: او را بازگردانید بر ما، پس گفت ایشان را که: شکست مدهید ذمت مرا گفتند: نه، پس از آن فرمود که: ای آهو منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و مادر من فاطمه دختر رسول الله است بیا باین غذا و تو ایمن باش در ذمت من، پس آمد آهو تا بایستد بر سفره که چیزی بخورد با ایشان یکی از جلسای ایشان دست بر پشت آن آهو نهاد آهو رمید، آن حضرت فرمود که: شکستی ذمت مرا سخن نگویم ترا هرگز و باین اسناد روایت کند که علی بن حسین (ع) روزی نشسته بود با اصحاب خود که ناگاه ماده آهوی آمد از صحرا و می آمد تا برابر آن حضرت رسید، آنگاه استاد و ذنب خود را میجنباید و دهان بر هم میزد، بعضی از قوم گفتند: یا ابن رسول الله چه میگوید این آهو؟ فرمود که: میگوید که فلان بن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۸

فلان قرشی گرفته بچه او را از دیروز باز و هیچ شیر بوی نداده از دیروز باز که او را گرفته، پس چیز در دل آن مرد آمد، پس آن حضرت فرستاد و این قرشی را آورد و فرمود که: چیست این آهو را که از تو شکایت میکند؟ گفت که: چه میگوید؟ فرمود که: او میگوید که تو گرفته بچه او را از دیروز در فلان وقت و شیر نداده او را از آن وقت باز که تو گرفته او را، و از من درخواست میکند که من بفرستم بسوی تو تا او را بیاری، اکنون من از تو درمیخواهم که بفرستی بچه او را بسوی او تا شیر دهد دیگر باز فرستد بسوی تو، گفت: بخدای که محمد را براستی بخلق فرستاد که راست گفت بر من، فرمود که: پس بفرست و بچه او را بیار، چون فرستاد و آورد فرمود که بفرست پیش مادرش، چون بچه خود را دید دهان و ذنب خود جنبانید و او را پیش خود گرفت و شیر داد، آنگاه آن حضرت فرمود که بحقی که مراست بر تو که ببخشی او را بمن، پس او را بآن حضرت بخشید، و آن حضرت بمادرش بخشید، و بکلام او با وی تکلم کرد، او دهان را حرکت داد و ذنب جنبانید و رفت و بچه او را با خود برد، گفتند: یا ابن رسول الله چه گفت این آهو؟ فرمود که: دعا گفت شما را و جزای خیر خواست از برای شما

[وضوی آن حضرت در شب و وصیت ایشان نسبت به ناچه خود]

و مرویست از ابی عبد الله (ع) که در آن شبی که علی بن حسین (ع) رحلت خواست فرمود گفت به پسر خود امام محمد باقر (ع) که: ای پسرک من آب وضو از برای من بیار، فرمود که: من رفتم و آوردم آن حضرت فرمود که این آب را طلب مکن که چیزی مرده در او هست، فرمود که: من بیرون رفتم و چراغ آوردم ناگاه موشی در او مرده بود رفتم و آب دیگر آوردم آنگاه فرمود که: ای پسر این شبیست که وعده کرده شدهام و بآن عالم میشتابم، بعد از آن وصیت فرمود بناقه که او را بود که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۰۹

فرود آرند زمام او را و علف از برای او ترتیب دهند، چون چنان کردند چندان مکئی نکرد تا که بیرون رفت و بعد از دفن آن حضرت رفت بنزدیک قبرش و خود را بزمین میزد و آب از چشم میریخت، پس محمد بن علی (ع) آمد گفتند که: ناچه بیرون رفت امام رفت بآنجا فرمود که: برخیز

بارک الله فیک

برنخاست آنگاه گفت که بگذارید او را که او وداع کننده منست، پس درنگ نکرد مگر سه روز تا مرد آن ناچه، آن حضرت بیرون میفرمود بر آن ناچه تا مکه و تازیانه را بر ناچه می‌آویخت و بر او نمیزد تا درمی‌آمد بمدینه

[گواهی حجر الاسود بر امامت ایشان]

و مرویست از ابی جعفر (ع) که چون حسین بن علی (ع) شهید شد محمد بن حنفیه آمد نزد علی ابن حسین و گفت مر او را که: ای پسر برادر من من عم توام و صنو پدر تو و من از تو بزرگترم بسال پس من احق باشم بامامت و وصیت، پس بمن بده سلاح رسول الله (ص) را، علی بن حسین فرمود که: یا عم بترس از خدای تعالی و ادعا مکن بمن چیزی را که حق تو نباشد که من میترسم بر تو نقص عمر و تفرقه امر را، محمد بن حنفیه گفت که: من أحقم باین امر از تو، آنگاه علی بن حسین فرمود که: ای عم آیا هیچ میتوانی بود از برای تو حاکمی که محاکمه خود را باو رفع کنیم؟ محمد گفت: آن حاکم که باشد؟ آن حضرت فرمود که: حجر الاسود، گفت: محاکمه را آنجا بریم، پس هر دو آمدند و ایستادند نزد حجر او گفت ای عم تکلم کن و حال خود را بگوی که تو طالب این امری گفت: پس تکلم کرد محمد بن حنفیه و هیچ جواب نشنید گفت: پس آمد علی بن حسین و نهاد دست مبارک را بر او و فرمود که

اللهم انی اسألك باسمك المكتوب فی سرادق البهاء و اسألك باسمك المكتوب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۰

فی سرادق العظمة و اسألك باسمك المكتوب فی سرادق القوة و اسألك باسمك المكتوب فی سرادق الجلال و اسألك باسمك المكتوب فی سرادق السلطان و اسألك باسمك المكتوب فی سرادق السرائر و اسألك باسمك الفائق الخبير البصير رب الملائكة الثمانيه و رب جبرئيل و میکائيل و اسرافيل و رب محمد خاتم النبیین

که ناطق گردانی این حجر را بزبان عربی فصیح تا خبر کند که مر کراست امامت و وصیت بعد از حسین بن علی علیهما السلام بعد از آن آن حضرت اقبال فرمود بر حجر و گفت میپرسم ترا بحق آنکه گردانیده و پدید کرده در تو موثیق عباد و شهادت را که بآن وفا کنی که خبر دهی که مر کراست امامت و وصیت بعد از حسین ابن علی (ع) گفت که: بلرزه در آمد حجر تا نزدیک بود که از موضع خود

بیرون آید، و تکلم کرد بزبان عربی ظاهر فصیح و گفت: یا محمد تسلیم نمای و مسلم بدار که امامت و وصیت بعد از حسین بن علی حق علی بن حسین است (ع) أبو جعفر میفرماید که بازگشت محمد بن حنفیه و میگفت: بابی علی

[جدا کردن دستان چسبیده به حجر الاسود]

و مرویست از اَبی عبد الله (ع) که دست مرد و زنی یک روزی چسبید بر حجر الاسود در طواف و هر چند جهد و سعی کردند که دست خود را از آن برکنند نتوانستند، مردم گفتند که: دستهای ایشان را می باید برید ناگاه علی بن حسین (ع) فرمود: پس فرجه دادند او را چون دانست احوال ایشان را دست مبارک نهاد بر دستهای ایشان و از هم جدا ساخت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۱

[فرمایش آن حضرت با عبد الملک بن مروان]

و مرویست از اَبی عبد الله (ع) که چون والی خلافت شد عبد الملک بن مروان نوشت بحجاج بن یوسف که:

بسم الله الرحمن الرحيم این از عبد الملک بن مروان است بحجاج بن یوسف اما بعد پس نظر کن دماء بنی عبد المطلب را که حفظ آن نمائی و اجتناب کنی از ریختن خون ایشان که من میبینم آل ابی سفیان را که چون در این اسر شروع نمایند درنگ نخواهند کرد مگر اندکی و السلام و این کتابت را پنهانی برای وی فرستاد و این خبر وارد شد بحسب معنی بر علی بن حسین (ع) در ساعتی که نوشته و فرستاده بود بحجاج و گفته شد او را که عبد الملک نوشته بحجاج این و این را و خدای تعالی جزای سعی او بدهد و ثابت گرداند ملک او را و زیاده سازد زمان حکومت او را گوید که: علی بن حسین (ع) نوشت این را که:

بسم الله الرحمن الرحيم به عبد الملک بن مروان از علی بن حسین (ع) اما بعد بدرستی که تو نوشتی در روز چنین و چنان و در ساعت فلان از فلان ماه این و این را بدرستی که رسول الله (ص) مرا اخبار فرموده باین و بدرستی که خدای تعالی جزای سعی ترا بدهد و ثابت گرداند ملک ترا و دراز سازد زمان حکومت ترا و پیچید نامه را و مهر فرمود و بغلامی که او را بود داد و فرمود که در ساعت این را بعبد الملک برسان، چون غلام آمد و آن نامه را بعبد الملک داد و او در او نظر کرد یافت آن را موافق آنکه در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۲

آن ساعت نوشته بود بحجاج پس شک او زایل شد در صدق علی بن حسین (ع) و فرح و شادی تمام نمود و یک خروار زر از جهت آن حضرت فرستاد بواسطه آنکه از آن نامه مسرور شده بود.

[ملاقات امام با منهال بن عمرو]

و روایتست از منهال بن عمرو که او گفت: وقتی که بحج رفته بودم بخدمت علی بن حسین (ع) رفتم آن حضرت گفت بمن که یا منهال چه کرد حرمه بن کاهل اسدی؟ گفتم: او را گذاشتم زنده در کوفه گفت: آن حضرت دستهای مبارک برداشت و گفت بار خدایا بچشان او را گرمی آهن، بار خدایا بچشان او را حرارت آتش، گفت: چون بازگشتم بکوفه خروج کرده بود مختار بن اَبی عبیده و دست یافته بمردم کوفه و مرا با او دوستی بود، سوار شدم که بروم بدیدن و سلام او او را یافتم و او نیز مرکب طلبیده با هم سوار شدیم و آمدیم بکناسه، او استاد و انتظار چیزی میکشید و در آن حال مختار بطلب حرمه ابن کاهل فرستاده بود و او را حاضر ساخته گفت: الحمد لله

که مرا مستولی گردانید بر تو و ممکن ساخت از تو، و بعد از آن جلاذ را طلبید و فرمود تا هر دو دست و هر دو پای او را برید آنگاه گفت:

النار النار، پس پشته هیزم آوردند و آتش زدند و او را در آن انداختند تا سوخت، من گفتم: سبحان الله سبحان الله، مختار این شنیده متوجه شد و گفت: سبب تسبیح تو چه بود؟ گفتم: رفته بودم بخدمت علی ابن حسین (ع) آن حضرت احوال حرمله از من پرسید من خبر دادم او را که من حرمله را زنده گذاشتم در کوفه دستهای مبارک برداشت و فرمود که

اللهم اذقه حر الحديد، اللهم اذقه حر النار

مختار گفت: الله الله آیا تو شنیدی این را از علی بن حسین که میفرمود این را؟ گفتم: بخدا که شنیدم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۳

این را که میگفت، مختار فرود آمد و دو رکعت نماز طولانی گزارده، و بعد از آن سجده دور و دراز کرد بعد از آن سر برداشت و روان شد و من با وی رفتم تا منتهی شد بخانه من گفتم اگر مصلحت میدانی لحظه مشرف فرمای مر او فرود آی در منزل من و طعام چاشت نزد من بخور گفت: آی منهال خبر دادی مرا که علی بن حسین (ع) سه نوع دعا فرمود و حق سبحانه و تعالی آن را اجابت فرمود بر دست من این چنین نعمتی بمن خوراندی بعد از آن سؤال میکنی که نزد تو طعام خورم این روز روزه شکر است مر خدای را که مرا توفیق داد از برای این امر

و پرسیدند از علی بن حسین (ع) که بکدام حکم شما حکم میکنید؟ فرمود که: بحکم آل داود پس اگر درماندیم از چیزی مدد میکند ما را بآن روح القدس و آن حضرت فرموده که هالک است کسی که او را نیست حکیمی که ارشاد نماید او را، و ذلیل است کسی که نیست او را سفیهی که امداد کند او را

[کلام مصنف در منقبت آن حضرت و قصیده او در مدح حضرتش]

مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که: مناقب علی بن الحسین در کثرت بعدد نجوم سماواتست، و در وقوع و ظهور از اجلای بیناتست، و چگونه چنین نباشد که او فوق عالمیان است که سلاله اولاد بهترین هر دو جهان است.

و او امام ربانی و هیکل نورانیست، بدل ابدال، و زاهد زهاد، و قطب اقطاب، و عابد عباد است،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۴

نور مشکاة رسالت، و نقطه دایره امامت است، و ابن الخیرتین، و الکریم الطرفین، قرار القلب و قره العین علی بن حسین است، و چه دانی که کیست علی بن حسین؟! او آواه اواب است، او عامل بسنت و کتابست، او ناطق بصواب و ملازم محراب است، او ایثارکننده است بر نفس که مرتفع است در درجات معارف، او آن کس است که روز او فایق است بر أمس که منفرد است بمدارج عوارف، و او افضل خلایق است بتلید و طارف، و اعلی است بر ذروه شرف و قدر در مطارف، و ازکی است طیب مولد و طهارت اصل و پاکیزه گی فرع، و برتر از آنکه او را وصف تواند کرد لسان واصف، منفرد بود در خلوات بمناجات بقاضی الحاجات، تعجب داشتند ملایکه از مواقف او در مقام عبادات پس نظر کن آی ناظر بعین اعتبار در اخبار و عجایب آثار و فکر در زهد و تعبد و خشوع و تهجد و دوام در صلوات، و ادعیه در اوقات مناجات، و استمرار بر ملازمت عبادات، و ایثار و صدقات، و عطایا و صلوات و توسلات آن حضرت که همه دالند با وجود فصاحت و

بلاغتش بر خشوع و خضوع از برای پروردگار او، و ضراعت و عجز و وقوف او در موقف عصاة با شدت طاعت و اعتراف بذنوب بر برائت ساحت و گریه و فزع او از خشیت الهی و در دل شب مشغولی او بتقدیس و تهلیل نامتناهی، مقبول بود بحق و معرض بود از دنیای دنی، معری گشته بود از جثه بشریه، جسم او ساجد بود در ثری، و روحش

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۵

متعلق بملا اعلی، و چون در تلاوت بآیت وعید رسیدی تصور فرمودی که گوئیا مقصود از آن او است.

در آن امور عجیبه ملاحظه فرمودی و خود را بحق نزدیک دیدی و دانستی، و معلوم است نزد هر که او را بصیرتی است بلا شک و ارتیاب، و او را معرفتی است بسبب کشف حجاب، و فتوح ابواب که این ثمره آن شجره است همچنان که واحد جزء از عشره است و این دری از آن بحر زاخرست و این نجمی از آن قمر باهر است و این فرع نابت از آن اصل ثابت است، و این نتیجه آن مقدمه است، و او خلیفه محمد و علی و فاطمه مکرمه است اینست أصل ظاهر او و اما فروعش همه مانند یک دیگراند از اول تا آخر ایشان مشکاة انوار و ساده اخیار و امناء ابرار و اتقیای اطهارند، و هر یک در زمان خود هادیان طرق نجات‌اند (ص) و علی بن حسین (ع) دوحه‌ایست که منشعب شده از او اغصان شرف و سیادت ایشان، و زبان من در این مقام قاصر است از عد مفاخر او، و عبارت عاجز از حد مآثر او، و مثل من قیام نمیتواند نمود در نعوت و اوصاف مثل او، لیکن گفته من بر قدر علم منست نه بر قدر و رتبه او، چه نسبت است میان ثریا و ثری، و عبد بمولی و بر زبان معذرت این ابیات را میگوید:

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۶

مدیح علی بن الحسین فریضة	علی لانی من اقل عبیده
امام هدی فاق البریة کلها	بابنائہ خیر الوری و جدوده
فطارفه فی فضله و علائہ	و سود ده من مجده کتلیده
له شرف فوق النجوم محله	اقربه حتی لسان حسوده
و نعمی یدلو قیس بالغیث بعضها	تبینت بخلافی السحاب و جوده
و اصل کریم طاب فرعا فاصبحت	تحرار العقول من نضارة عوده
و نفس براها الله من نور قدسه	فادرکت المکنون قبل وجوده
جری فونی عن جریه کل سابق	و قصر عن هادی الفعال رشیده
و احرز اشتات العلی بمآثر	بد امجدها فی وعده و وعیده
من القوم لو جاراهم الغیث لانشی	حسیرا فلم تسمع زئیر رعوده
هم النفر العز الکرام الذی بهم	وری زند دین الله بعد صلوده
اقاموا عمود الحق فاتضح الهدی	و لولا هم اعشی قیام عموده

بهم وضحت سبل المعالی فسل بهم
تجد کل بان للعلاء مشیده
سمت بهم حال الی مرتقی علا
تقاصرت الشهب العلی عن صعوده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۷

بهم تدفع اللأواء عند حلولها
و ينهل صوب الغیث بعد جموده
أ مولای زین العابدین اصاخة
الی ذی ولاء انت بیت قصیده
مقیم علی دین الولاہ محافظ
ینادیک من نای المحل بعیده
یحبک حبا صادقا فهو ولایتی
الی یکم مع الایام لافت جیده
یود بان یسعی الیک مبادرا
الی جوب اغوار الفلا و نجوده
یقبل اجلالا مکانا حللته
و یکحل عینیہ بترب صعیده

یعنی مدح گفتن از برای علی بن حسین (ع) فریضه است بر من زیرا که من از کمترین بندگان اویم، او پیشوای رهنماست که فایق همه خلایق است با پسران و اجداد بهترین جمیع عبادت، پس امر جدید در فضل و بلندی و مهتری و بزرگی او همچو امر قدیم او است؛ مر او را شرفیست که فوق کواکب است از روی محل و مقامش تا غایتی که اقرار دارد بآن زبان حسود او، و نعمتهای کف جود او اگر قیاس کرده شود بباران بعضی از آن ظاهر و مبین شود ترا بخل در ابر گهربار وجود او، و اصلی است کریم بپاکیزه گی فرع پس بامداد میکند که حیرانست عقول در نضارت و تازه گی عود و اصل او، و نفس نفیسی است که خلق کرده حق تعالی او را از نور قدس خود که آن نفس نفیس ادراک کرده جمیع مکونات را پیش از وجود خود، مرکب فضلش جریان کرد پس سست شد همه مرکبهای تیز رو سابق آمد کردار او و قاصر ساخته از هر هادی کردار رشید و نیکوئی او را و پیشی گرفته ار باب متفرقه بزرگی را مجد و بزرگی او در وعد و عید که دست همه را از ابنای زمان خود در عبادت بچوب عجز بسته، او از طایفه بزرگ قدریست که اگر برابری کند ایشان را باران در جود و مکرمت باز جوید عجز و درماندگی را بعد از آن شنوده نشود آواز رعود او، ایشان طایفه معروف مشهور کرامند که بسبب ایشان روشن می شود و آتش میدهد آتش برک دین الهی بعد از سختی او، ایشان قایم ساخته اند ستون حق را و روشن و هویدا گردانیده اند راه حق را و اگر ایشان نمی بودند دیده نمیشد و قایم نمی گردید ستون حق، بایشان واضح و روشن گشته راههای معالی پس جستجوی ایشان کن تا بیایی نردبانی بلند او را، بلند می گردد بایشان حال تا بمرتقای نهایت بلندی میرسد بمرتبه که قاصر می شود شهب بلندی از بالا رفتن و صعود او، بایشان دفع کرده می شود این شهب نزد حلول آنها، و بوجود ایشان میریزد باران فیض بعد از جمود و بستگی او، ای مولا و مقتدای من زین العابدین (ع) بشنوان شنوانیدنی به صاحب دوستی و ولای خود بیت قصیده او را که او مقیم است بر دین و لا و دوستی که نگاه دارنده آنست ندا میکند ترا از محل دور، دوست میدارد ترا و در دوستی صادقست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۸

پس او میگوید که تملق من بتوست بآن که ایام مدد نمیکنند رقبه او را، دوست میدارد که بشتابد بسوی تو شتافتنی که قطع نشیب و فراز بیابانها کند، و ببوسد محل و مکانی که تو آنجا حلول کرده و بجای سرمه در هر دو چشم کشد خاک آن زمین را، صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین

در ذکر امام پنجم ابی جعفر الباقر محمد بن علی بن حسین ابن علی بن ابی طالب (ع)

[در ذکر ولادت و نسب و اسم و کنیه و برخی از مناقب و اخباری که از آن حضرت نقل شده است]

کمال الدین بن طلحه رحمه الله گوید که: او باقر علم و جامع و شاهر علم و رافع اوست، دل اوصافی است، و عملش کافی، اخلاقش حمیده، و طاعتش پسندیده، راسخ بود در مقام تقوی، و هادی بطریق اهتدی.

ولادت با سعادتش در مدینه بود در سوم ماه صفر در سال پنجاه و هفتم از هجرت گویند: بچهار سال قبل از شهادت جد بزرگوارش امام حسین (ع) و مادرش فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و او را ام الحسن میگفتند و گویند ام عبد الله میگفتند.

و اما اسم شریفش محمد است، و کنیتش ابو جعفر و او را سه لقب بوده: باقر العلم، و شاکر، و هادی، و اشهر آن باقر است، و تسمیه او بباقر از جهت تبعر او است در علم یعنی توسع او در او. و اما مناقب حمیده و صفات جمیله او بسیار است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۱۹

از آن جمله گوید أفلح که مولی آن حضرت بود که من بیرون رفتم با محمد بن علی (ع) بجانب حج چون داخل شد در مسجد الحرام و نظر مبارکش در خانه کعبه افتاد گریست باواز بلند، گفتم که:

بابی انت و امی مردمان بجانب تو ناظرند پس اگر کم کنی از آواز چیزی میتواند بود، فرمود مرا که: و یحک ای افلح چرا نگریم شاید که خدا بدین سبب نظر رحمت بجانب من اندازد و مرا رستگار ساخته فردا از همه چیز فارغ سازد، بعد از آن طواف خانه فرمود پس آمد تا نماز گزارد نزد مقام، چون نماز گزارد و سر مبارک از سجده برداشت موضع سجودش از کثرت گریه تمام تر بود، و احیانا چون بخندیدی فرمودی این ببغض فرا مگیر. و عبد الله بن عطا گوید که من ندیدم علما را نزد هیچ کس که اصغر باشند از روی علم مگر نزد ابی جعفر (ع) که دیدم حکم را نزد او که گویا متعلم بود. روایت کند از آن حضرت ولدش جعفر (ع) که پدر بزرگوارش میگفت در جوف لیل در حالت تضرعش که: امر فرمودی مرا منحللی بصفتم امر نگشتم، و نهی نمودی مرا منزجر بسمت زجر نشدم، پس اینک بنده تو در پیش تو زبان عذر ندارد. و امام جعفر (ع) فرمود که: پدر من استری داشت فرمود در وقتی که از او فوت شده بود که اگر حق سبحانه و تعالی آن را بمن بازگرداند من او را حمدی گویم بمحامدی که مرضی او باشد، اندک زمانی نگذشت که استر آمد بازین و لجام، چون آن حضرت بر آن سوار شد و راست نشست و جامه را گرد کرد سر مبارک را بسوی آسمان کرد و فرمود که: الحمد لله، و زیاده از این نگفت، بعد از آن فرمود که: چیزی را باقی نگذاشتم گردانیدم جمیع انواع حمد را از برای خدای تعالی پس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۰

هیچ حمد باقی نماند الا که داخل است در آنچه گفتم. مؤلف رحمه الله میفرماید که: راست و درست فرمود آن حضرت زیرا که الف و لام در قول او:

الحمد لله؛ استغراق جنس کرده و منفرد ساخته حق تعالی را بحمد. و منقولست از آن حضرت که فرموده که هیچ عبادتی نیست که افضل باشد از عفت بطن و فرج که شکم و فرج را از حرام نگاه دارد، و هیچ چیزی نیست نزد حق تعالی که دوستر باشد از آنکه از او سؤال کنند، و دفع نمیکند قضا را مگر دعا، و بدرستی که أسرع خیر از روی ثواب نیکوئی است، و اسرع شر از روی عقوبت ستم است، و روا نیست مردی را که بینا باشد بعیب مردمان و کور باشد بعیب خود، و آنکه امر کند مردم را بچیزی که خود آن را نکند، و نهی نماید مردم را از چیزی که خود نتواند از آن برگردد و ترک کند، و آنکه ایذا رساند همنشین خود را بسختان مالا یعنی. عبد الله بن ولید گوید که: گفت مرا یک روزی ابو جعفر (ع) که: آیا داخل میگرداند یکی از شما دست خود را در آستین صاحب خودش پس فرا گیرد آنچه خواهد؟ گفتیم: نه، فرمود که: شما برادران نیستید همچنان که زعم شما است. و گوید سلمی کنیزک آن حضرت که از برادران دینی کسی که بخدمت ابي جعفر (ع) می آمد پس بیرون نمیرفت از نزد او تا بهترین طعام بایشان میخورانید، و نیکوترین جامها میپوشانید، و دراهم بسیار میبخشید، من میگفتم مر او را که اگر چیزی از این تقلیل کنید شاید، میفرمود که: ای سلمی نیست حسنه دنیا مگر صله اخوان و معارف، و جایزه آن حضرت پانصد و ششصد درهم بودی تا هزار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۱

و ملالت نمی نمود از مجالست اخوان. اسود بن کثیر گوید که: من شکایت کردم نزد ابي جعفر (ع) از احتیاج و جفای برادران، فرمود که: بدا آن برادر که ترا رعایت کند در حالتی که غنی باشی و قطع کند از تو وقتی که فقیر گردی، بعد از آن امر فرمود غلام خود را که بیرون آورد کیسه که در او هفتصد درهم بود، فرمود که: این را خرج کن و چون تمام شود دیگر مرا اعلام کن، و فرمود که: بشناس مودت و دوستی خود را در دل برادر تو بآنچه از برای او هست در دل تو. منقولست از ابي الزبیر محمد بن مسلم المکی که او گفت: ما نزد جابر بن عبد الله رضوان الله علیه بودیم که آمد علی بن حسین و پسرش محمد (ع) با او بود در حالت کوچکی، امام زین العابدین (ع) فرمود مر پسر خود را که ببوس سر عم خود را، محمد بن علی پیش آمد بنزد جابر و سر او را بوسه داد، جابر گفت این چه کس است و چشم او پوشیده شده بود؟ امام زین العابدین فرمود که: این پسر منست محمد، جابر آن حضرت را در برگرفت و گفت: یا محمد رسول الله بتو سلام رسانید، گفتند مر جابر را که: چگونه بود این یا با عبد الله؟ گفت: بودم من با رسول الله (ص) و امام حسین (ع) در کنار آن حضرت بود و بازی میکرد، فرمود که: یا جابر پسر مرا حسین پسری باشد علی نام که چون روز قیامت شود ندا کند منادی که برخیزد سید العابدین پس علی بن حسین برخیزد، علی را پسری باشد محمد نام ای جابر چون بینی او را از من سلام بخوان و بدان که بقای تو بعد از دیدن او اندکی خواهد بود، پس نزیست بعد از این مگر اندک زمانی و بعد از آن وفات کرد- و این اگر چه یک منقبت است برابری میکند با چندین مناقب.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۲

و اما چهار بودند از اولاد آن حضرت از ذکور سه و از اناث یکی و نامهای اولاد آن حضرت:

امام جعفر صادق و عبد الله و ابراهیم و ام سلمه و گویند اولاد آن حضرت از این زیاد بوده‌اند. و نقل کرده ثعلبی در تفسیر خود که باقر را (ع) خاتمی بود که بر او این نقش کرده بود.

ظنی بالله حسن و بالنبی المومنین و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن

و این روایت کرده ثعلبی بسند خود در تفسیر که متصل ساخته به پسر آن حضرت امام جعفر صادق (ع) و اما عمر آن حضرت آنکه وفاتش در سال صد و هفتم بود از هجرت، و غیر از این نیز گفته‌اند، و عمرش بر شصت زیاد است و غیر از این هم گفته‌اند، و اقامت

کرد با پدر بزرگوار امام زین العابدین (ع) سی سال و چیزی، و قبرش در مدینه است به بقیع نزد پدر و عم بزرگوارش در قبه که عباس نیز آنجا مدفون است- این آخر کلام ابن طلحه است. و حافظ عبد العزیز الجنازیدی رحمه الله گوید که: أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم الباقر (ع) و مادرش ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی طالب است و مادر ام عبد الله ام فروه بود که بنت قاسم بن محمد بن ابا بکر است، و باقر (ع) مردی بود کثیر العلم. و مرویست از جعفر بن محمد (ع) که من شنیدم از محمد بن علی که مذاکره میفرمود فاطمه بنت حسن «حسین» را از صدقه نبی (ص) و میگفت: وفات من در این سال است که پنجاه و هشتم سال او بود و او در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۳

آن سال رحلت فرمود و محمد بن عمرو گوید که: در روایت ما آن حضرت رحلت فرمود در سال صد و هفدهم از هجرت و در آن وقت هفتاد و هشت ساله بود، و غیر او گوید که وفاتش در صد و هجدهم هجرت بود. و أبو نعیم فضل بن دکین گوید که: وفات آن حضرت در مدینه بود در سال صد و چهاردهم از هجرت. و محمد بن سعید روایت کند از لیث که او از آن حضرت روایت کرده که من شنیدم که گفت:

نشینید با أصحاب خصومات که ایشان خوض مینمایند در آیات الهی. و مرویست از ابی جعفر (ع) که من شنیدم از جابر بن عبد الله که میگفت: تو پسر بهترین مردمانی، و جد تو سید شباب اهل بهشت است، و جده تو سیده نساء عالمیان است. و از ابی جعفر محمد بن علی (ع) منقولست که در آمد بر من جابر بن عبد الله و من در کتاب بودم و گفت بمن که: باز کن شکم خود را، چون باز کردم شکم خود را دست بر شکم من نهاد و گفت: امر فرموده مرا رسول الله (ص) که سلام او را بتو برسانم. و سفیان بن عیینه روایت کند از جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوار که میفرمود که: شهادت یافت علی (ع) در پنجاه و هشت سالگی و بدرجه شهادت رسید امام حسین (ع) نیز در پنجاه و هشت سالگی، و وفات یافت نیز علی بن حسین (ع) در پنجاه و هشت سالگی، و من امروز پنجاه و هشت ساله‌ام. و عمرو بن خالد روایت کند که حدیث کرد مرا زید بن علی در حالتی که موی خود را گرفته بود از علی بن حسین که او نیز موی خود را گرفته بود از حسین بن علی که او نیز فرمود در حالتی که موی خود را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۴

گرفته بود که کسی که آزار رساند شعره از من مرا آزار رسانیده، و کسی مرا بیازارد خدا را آزرده، و کسی که خدای تعالی را بیازارد لعنت کند او را خلائق آسمانها و زمینها. و مرویست از حکم بن عیینه که او گفت در قول حق جل و علا: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ بخدا سوگند که محمد بن علی از ایشانست. حسین بن حسن روایت کند که محمد بن علی میفرمود که سلاح لئیمان زشتی کلام ایشانست. و مرویست از جابر جعفی که گفت: گفت بمن محمد بن علی (ع) که ای جابر من محزون و اندوهناکم و من اشتغال قلب دارم، گفتم بچه چیز است حزن و شغل قلب تو؟ فرمود که: ای جابر کسی که در آورد در دل خود صافی خالص دین الهی را بازمی‌دارد او را از ما سوای او، ای جابر نیست دنیا و نشاید که باشد او مگر مرکبی که بآن سوارشده، یا جامه که آن را پوشیده، یا زنی که باو رسیده، ای جابر مؤمنان اطمینان نمیابند بدنیا از جهت باقی بودن در او، و ایمن نمی‌نشینند از آمدن آخرت بر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۵

ایشان، و گوش نمیگیرند از ذکر الهی آنچه شنیدند بگوشهای خود از فتنه، و چشم نمیپوشانند از نور الهی آنچه دیدند بچشمهای خود از زینت، پس ایشان فائز میگردند بثواب ابرار و بدرستی که اهل تقوی آیسر اهل دنیااند از روی مثونت، و اکثر ایشانند از روی معونت،

یعنی اهل تقوی دنیا را آسانتر میگذرانند از اهل دنیا و معاونت و امداد اهل تقوی بیشتر است از اهل دنیا، اگر فراموش کردی حقی را بیاد تو میدهند، و اگر بیاد تو هست اعانت میکنند ترا، گویندگانند بامر الله، قطع کرده‌اند محبت خود را از دنیا از جهت محبت پروردگار، و نظر میکنند بدیده دل بجانب حق و بسوی محبت کردگار، و کناره کرده‌اند از دنیا بواسطه طاعت ملک جبار، و میدانند که این حال منظور نظر ذو الجلالست، و فرود آر دنیا را بمنزلی که نزول کنی زمانی و از آنجا بار کنی، یا همچو مالی که در خواب دیده باشی که بدست تو درآمده و چون بیدار شوی چیزی با تو نباشد از آن مال، نگاه دار جانب حق را که نگاه داشت کرده ترا از دین و حکمت خود. مؤلف رحمه الله میفرماید که آن حضرت فرموده که: فرود آر دنیا را بمنزلی، این معنی قول پیغمبر است (ص) که فرموده که: مثل من و مثل دنیا همچو سوار نیست که در زیر درختی ساعتی فرود آید بعد از آن جدا شده از آنجا برود، چنانچه سابقا مذکور شد، و منبع این دو کلام واحد است، چه این ولد از آن والد است. و مرویست از ابی جعفر (ع) که او فرموده که هر گاه که خواهی که بیفکنی دانه را در زمین پس فراگیر قبضه از آن تخم و روی بجانب قبله کن بعد از آن بگوی که

قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ

آنگاه بگو که: نه بلکه زارع حق تعالی است نه فلانی، و یاد کن نام صاحب زرع را و بعد از آن بگو که

اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعله مبارک

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۶

و ارزقه السلامة و السرور و العافیة و الغبطة

آنگاه بیفشان آن تخمی که در دست تست و باقی تخمها و ابو جعفر روایت کند از جابر بن عبد الله که او گفت که: من از پیغمبر (ص) شنیدم که میفرمود که بود از آنچه اعطا فرموده بود حق تعالی بموسی پیغمبر (ع) در ألواح او، اول آنکه شکر مرا و از آن پدر و مادرت را بتقدیم رسان تا من نگاه دارم ترا در متالف و در محل وفات و از یاد ببرم از برای تو در عمر تو، و زنده گردانم ترا بحیات طیبه، و بگردانم ترا به بهترین زندگانی- این آخر کلام جنابذیست. و شیخ مفید رحمه الله آورده در کتاب ارشاد که این باب در ذکر امامی است که بعد از علی ابن حسین است (ع) و تاریخ مولود و دلایل امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و سببش و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آن حضرت (ع) و بود محمد بن علی بن حسین الباقر (ع) در میان برادران خلیفه پدر بزرگوار خود علی بن حسین و وصی و قایم بامامت بعد از او، و بروز فرمود بر جماعت خود بفضل و علم و زهد و بزرگی، و أعراف ایشان بود از روی ذکر، و اعلم ایشان در میان عامه و خاصه، و أعظم ایشان از روی قدر و مرتبه، و ظاهر نشد از اولاد حسن و حسین (ع) از علم دین و آثار و سنن و علم قرآن و سیرت و فنون آداب آنچه ظهور یافت از ابی جعفر (ع)، و روایت کنند از آن حضرت معالم اهل دین و بقایای صحابه و معارف تابعین و رؤسای فقهای مسلمین، و در فضل و علم و دانش ضرب المثل بود، و در جمیع اوصاف و آثار بی‌بدل، قرطی در مدح او گوید:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۷

یا باقر العلم لاهل التقی و خیر من لبی علی الاجبل

یعنی ای شکافته علم از برای اهل تقوی و ای بهترین کسی که تلبیه گفت بر کوهها.

و مالک بن اعین جهنی گفته در مدح آن حضرت (ع)

اذا طلب الناس علم القرآن کانت قریش علیه عیالا

و ان قیل این ابن بنت النبی نلت بذاک فروعا طوالا

نجوم تهلل للمد لجین جبال تورث علما جبالا

یعنی هر گاه که طلب کنند مردم علم قرآن را هستند قریش بر او عیال که از او اخذ علم کنند، و اگر گفته شود که کجا است پسر دختر پیغمبر میرسانی باین فروع طوالی را که باقی ائمه معصومین اند که فروع این اصل شریف اند که ایشان ستارگان درخشانند از برای دارندگان بار علم بمثابه کوههاند که میراث گرفته اند کوههای علم را از یک دیگر. و آن حضرت متولد شد در مدینه در سال پنجاه و هفتم از هجرت، و رحلت فرمود در سال صد و چهاردهم از هجرت، و او هاشمی است از هاشمیین، و علویست از علویین، و قبر ازهرش در بقیع است از مدینه رسول الله (ص) روایت کند میمون القداح از جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوارش (ع) که فرمود که: داخل شدم بر جابر بن عبد الله رحمه الله علیه و سلام کردم بر او، جواب سلام من گفت بعد از آن گفت: کیستی تو و این بعد از آن بود که چشم او پوشیده شده بود، گفتم: محمد بن علی، گفت: ای پسر خیر البشر نزدیک من بیا، من نزدیک او رفتم بوسید هر دو دست مرا بعد از آن افتاد که هر دو پای مرا ببوسد من خود را دور گرفتم از او، آنگاه گفت مرا که: رسول الله (ص) بتو سلام رسانید، گفتم: و علی رسول الله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۸

السلام و رحمه الله و برکاته، و چگونه بود این ای جابر؟ گفت: من بودم با رسول الله (ص) یک روزی فرمود که: ای جابر شاید که باقی مانی تا ملاقات کنی بمردی از ولد من که گویند او را محمد بن علی ابن الحسین که حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده باشد نور و حکمت، پس بخوان او را از من سلام. و بود در وصیت امیر المؤمنین (ع) که بولد خود فرموده بود ذکر محمد بن علی و وصاء نیز باو وصیت کرده بودند و تسمیه فرموده بود او را پیغمبر و تعریف نموده بباقر العلم بر وجهی که آن را روایت کرده اند اصحاب آثار. و از آنچه روایت کرده شده از جابر بن عبد الله در حدیث مجرد که او گفت: رسول الله (ص) فرمود مرا که: شاید باقی مانی تا ملاقات کنی ولد مرا از حسین که او را محمد گویند که بشکافد علم دین را شکافتنی که باقر عبارت از اینست پس هر گاه که بوی برسی از منش سلام برسان و روایت کنند شیعه در خبر لوح که جبرئیل (ع) آورده بود به پیغمبر (ص) از جنت، و آن حضرت بفاطمه (ع) اعطا فرموده و در او اسماء ائمه بود (ع) بعد از او پس بود ذکر محمد بن علی بعد از پدر بزرگوار خود. و روایت کنند نیز که خدای تعالی فرستاده بود به پیغمبر خود کتابی که مهر فرموده بود بدوازده خاتم و امر کرده بود که آن را بدهند بامیر المؤمنین و دیگر امر فرموده بود که بردارد مهر اول را که در او بود و عمل کند بما تحت او، باز آن حضرت داد نزد وفات به پسر خود حسن و امر فرمود او را که بردارد مهر دوم را و بما تحت او عمل نماید، باز او در حضور وفات داد به برادرش حسین و امر کرد که مهر سوم را بردارد و عمل کند بما تحتش، باز او داد نزد وفاتش به پسر خود علی بن حسین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۲۹

و امر فرمود بمثل آن، و علی بن حسین داد به پسرش محمد بن علی الاکبر و امر کرد بمثل آن، باز محمد بن علی داد به پسرش تا آخر ائمه انام علیهم السلام. و روایت کرده اند نیز نصوص کثیره بر او بامامت بعد از پدر از پیغمبر (ص) و از امیر المؤمنین و از حسن و حسین و علی بن الحسین (ع) و روایت کرده اند مردم از فضایل و مناقب آن حضرت آنچه که بسیار می شود بآن خطاب اگر اثبات آن کنیم و

اندکی که مقصود است از آن ذکر میکنیم. عطای مکی گوید که: من ندیدم علما را نزد هیچ کس که اصغر باشد از ایشان نزد ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین (ع)، و من دیدم حکم بن عیینه که با وجود جلالت او در میان قوم در پیش آن حضرت گوئیا طفل مکتب است نزد معلم خود، و این مذکور شد با اختلاف عبارت. و جابر بن یزید جعفی هر گاه روایت کردی از محمد بن علی گفتی که: حدیث کرد مرا وصی اوصیا و وارث علم انبیا محمد بن علی بن الحسین (ع) و روایت کند مخول بن ابراهیم از قیس بن ربیع که گفت: من سؤال کردم از ابا اسحاق از مسح بر خفین، او گفت: من یافتم مردمان را که مسح میکردند، تا رسیدم بمردی از بنی هاشم که ندیده بودم مثل او را هرگز یعنی محمد بن علی (ع) پس از او سؤال کردم از مسح، پس نهی فرمود مرا از آن و فرمود که: نبود امیر المؤمنین علی (ع) که مسح کشید بر خفین و میفرمود که پیشی گرفته کتاب مسح

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۰

بر حصین را که نباید کرد، ابو اسحاق گوید که مسح نکشیدم از آن روز باز که مرا از آن نهی فرمود، و قیس بن ربیع گوید که: من نیز مسح نکردم تا این را از ابو اسحاق شنیدم. و مرویست از ابی عبد الله (ع) که محمد بن المنکدر میگفت که: من ندیدم مثل علی بن حسین خلقی را در فضل تا دیدم محمد بن علی را (ع) پس خواستم که پندی دهم او را پس او مرا پند داد، أصحاب از او پرسیدند که بچه چیز ترا پند داد؟ گفت: روزی بیرون رفتم بجانب بعضی از نواحی مدینه در ساعت گرمی، پس ملاقات کردم بمحمد بن علی (ع) و او مردی بود جسیم که دست بر دوش دو غلام میرفت، من با خود گفتم که: این شیخیست از شیوخ قریش که در این ساعت و بدین حالت در طلب دنیا است من بحضور او روم و او را پندی دهم، پیش رفتم و سلام کردم، جواب سلام مرا داد در آن وقت کار نهر میکرد (کذا فی النسختین الخطیتین معا، و فیه اشتباه عجیب و لعله من النساخ و العلم عند الله «م») و عرق میریخت، گفتم: اگر مرگ در رسد ترا و تو بر این حالت باشی چگونه باشد؟ دست خود را از آن خلاص کرد و پشت مبارک بجای باز داد و فرمود که: اگر مرگ درآید مرا در این ساعت و من بدین حالت باشم باک ندارم، زیرا که این طاعتی است از طاعت الهی بآن که باز میدارم نفس خود را از تو و از مردم، یعنی کسب دست من مرا بازمی‌دارد که دست پیش تو و مردم آرم و چیزی بخواهم و این طاعت است پس از مرگ باک ندارم در طاعت، و من از مرگ میترسم وقتی که فرود آید و من در معصیتی باشم از معاصی الهی گفتم: یرحمک الله من خواستم که ترا موعظت کنم تو مرا موعظت فرمودی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۱

و معاویه بن عمار ذهبی گوید که: از محمد بن علی (ع) سؤال کردند که حق جل و علا فرموده که فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ایشان چه طایفه‌اند؟ فرمود که: اهل ذکر مائیم و روایت میفرمود آن حضرت اخبار پیشینیان و اخبار انبیا علیهم السلام و مردم مینوشتند از او مقاصد را، و فرا میگرفتند از او سیر و سنن را، و اعتماد میکردند بر او در مناسک حج، و روایت میفرمود از پیغمبر (ص) و مینوشتند از او تفسیر قرآن را، و روایت میکنند از آن حضرت خاصه و عامه اخبار را و مناظره میفرمود کسی را که وارد میشد بر او از اهل فکر و نظر و حفظ میکردند از او مردمان بسیار از علم کلام. و روایت کند زهری که هشام بن عبد الملک حج کرد و در آمد در مسجد و تکیه کرده بود بر دست سالم که مولای او بود و محمد بن علی بن حسین (ع) در مسجد بود، سالم گفت بوی که: ای فلان این محمد بن علی بن حسین است، گفت: اینست که بفتنه می‌افتند اهل عراق بواسطه او؟ گفت: بلی، گفت: برو پیش وی و بگو که فلان کس میگوید که: چه خواهند خورد مردمان، و چه خواهند آشامید تا قطع و فصل ایشان بشود در روز قیامت؟ آن حضرت فرمود که: حشر کنند مردمان را بر زمینی که مثل قرص نقی پاک باشد و در او انهار متفرقه باشد میخورند و می‌آشامند تا فارغ شوند از حساب، هشام چون دید که آن حضرت فایز شد باین جواب گفت: الله اکبر برو و بگو که درماندگی ایشان را باز نخواهد داشت از اکل و

شرب در آن روز؟ آن حضرت فرمود که: اهل دوزخ با وجود شغل بآتش ایشان را از آن باز نمیدارد و گویند که أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یعنی اهل دوزخ از بهشتیان در خواهند و توقع کنند که بریزید بر ما از آب بهشت آن مقدار که تشنگی ما را ببرد یا بدهید ما را از آنچه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۲

روزی شما کرده است خدای تعالی از سایر اشربه انواع طعام تا بخوریم آنگاه هشام ساکت شد و دیگر رجوع بکلام نکرد. و روایت کرده‌اند علما که عمرو بن عبید فرستاد کسی را که او امتحان نماید آن حضرت را بسؤال او آمده گفت: جان من فدای تو باد معنی این کلام حق تعالی چیست که أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا یعنی آیا ندانستند آنان که نگریدند که آسمانها و زمینها بودند بسته بر هم پس بازگشودیم ایشان را چیست این بستن و گشودن آنها؟ آن حضرت فرمود که: آسمان بسته بود از او باران بر زمین نمی‌آمد، و زمین بسته بود از او نبات نمی‌روئید، عمرو منقطع شد و نیافت اعتراض را و رفت، و باز آمد و گفت: خبر کن مرا از قول حق تعالی که وَمَنْ يُحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى یعنی هر که فرود آید بر او خشم من پس بتحقیق افتاد در هاویه هلاک این چه غضب است؟ آن حضرت فرمود که: این غضب عقاب او است ای عمرو هر که گمان کند که چیزی تغییر حق تعالی میکند پس او کافر است. و آنچه ما وصف کردیم آن حضرت از فضل و علم و بزرگی و ریاست و امامت وجود و سخا در خاصه و عامه مشهور است در میان کافه، و معروف است بفضل و احسان با کثرت عیال و توسط حال

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۳

و عمرو بن دینار و عبد الله بن عمیر هر کدام از ایشان گفتند که: ما هرگز ملاقات با ابو جعفر نکردیم الا که بما انعام میفرمود نفقه و صلح و کسوه را و میگفت: این مهیا بود از برای شما پیش از آنکه با من ملاقات کنید. و آن حضرت روایت میفرمود از پدران بزرگوار خود که ایشان از پیغمبر (ص) روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که سخت‌ترین اعمال سه چیز است: مواسات نمودن با برادران در مال، و انصاف دادن مردمان را از نفس خود، و ذکر حضرت ذو الجلال در جمیع احوال. حسن بن صالح گوید که: من شنیدم از ابو جعفر محمد بن علی (ع) که آمیزش چیزی بچیزی هیچ بهتر نیست از حلم بعلم. و مرویست که از آن حضرت سؤال میکردند از حدیث مرسل نه مسند میفرمود که: هر گاه من حدیث کنم شما را بحدیثی که اسناد آن را ذکر نکنم پس سند من در آن حدیث پدر بزرگوار منست، و همچنین اجداد عالی‌مقدار تا رسول الله (ص) و آن حضرت از جبرئیل (ع) و او از خدای عز و جل و آن حضرت میفرمود که: بلیه مردمان بر ما عظیم است اگر دعوت میکنیم ایشان را اجابت نمیکنند، و اگر میگذاریم ایشان را راه نمی‌یابند، و مهتدی نمیگردند بغیر ما. و دیگر میفرمود که می‌باید که مردم کینه ما نداشته باشند، زیرا که ما اهل بیت رحمت و شجره نبوت و معدن حکمت و مهبط وحییم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۴

و چون آن حضرت وفات نمود هفت ولد از او ماندند و هر یک از برادرانش صاحب فضل بودند و اگر چه بفضل وی نبودند و رتبه امامت و خلافت و ولایت از جانب حق تعالی و رسول الله نداشتند، و مدت امامت و خلافتش من قبل الله علی العباد نه سال بود (ع) (کذا فی النسختین و الظاهر: نوزده سال بود «م»)

ذکر طرفی از اخبار برادران آن حضرت

عبد الله بن علی بن حسین که یکی از برادران ابی جعفر بود (ع) او والی صدقات رسول الله و امیر المؤمنین بود (ع) و فقیه فاضل بود، و روایت بسیار کرده از پدران بزرگوار خود که ایشان از رسول الله (ص) روایت کرده‌اند و مردم حدیث از او میکنند و حمله آثار روایت از او میکنند. از آن جمله روایت میکند عماره بن غزیه از عبد الله بن علی بن حسین که پیغمبر (ص) فرمود که بخیل هر بخیل آن کس است که چون من ذکر کرده شوم نزد او صلوات نفرستد بر من، چنانچه سمت ذکر یافت، صلی الله علیه و آله. و روایت کند عبد الله بن سمعان که من ملاقات کردم به عبد الله بن علی بن حسین حدیث کرد مرا از پدر بزرگوار خود، و او از پدر بزرگوار خود که امیر المؤمنین (ع) بود که دست راست دزد را قطع میکرد در دزدی اول، و پای چپ او را در دوم، و سجن مخلد در سوم. و عمر بن علی بن حسین مردی بود فاضل جلیل و والی صدقات رسول الله و امیر المؤمنین بود (ع) و بسی بورع و سخاوت بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۵

روایت کند حسین بن زید که من دیدم عم خود را عمر بن علی بن حسین که شرط میکرد بر کسی که میخرد صدقات علی را (ع) آنکه رخنه میکرد در دیوار چنین و چنان رخنه، و منع نمیکرد کسی را که در آید و از آن بخورد. و روایت کند عبد الله بن جریر القطان که من شنیدم از عمر بن علی بن حسین که میگفت که مفرط در دوستی ما مثل مفرط است در بغض ما، ما را حقی است بسبب قرابت ما برسول الله (ص)، و حقی است که حق تعالی بما کرامت کرده، پس هر که ترک کند آن را حقی عظیم ترک کرده، فرود آرید ما را بمنزلی که حق تعالی ما را بآنجا فرود آورده. و مگوئید در حق ما چیزی که در ما نباشد، اگر عذاب کند حق تعالی ما را پس بواسطه گناهان ما است، و اگر رحمت نماید بواسطه رحمت و فضل اوست. و زید بن علی بن حسین عین برادران بود بعد از ابی جعفر (ع) و افضل ایشان بود و مردی بود عابد با ورع و فقیه و سخی و شجاع، ظهور کرد بسیف امر بمعروف میفرمود و نهی از منکر مینمود و طلب خون امام حسین (ع) میکرد. ابو جارود زیاد بن منذر گوید که: من بمدینه آمدم از هر کس که سؤال میکردم از زید بن علی میگفتند مرا که: او حلیف قرآن است. روایت کند هشام که من پرسیدم خالد بن صفوان را از زید بن علی و او حدیث کرد ما را از او گفتم: کجا با وی ملاقات کرده؟ گفت: به رصافه، گفتم: چه نوع مردی بود؟ گفت: آنچه من میدانم آنست که گریستی از خشیت الهی تا بیامیختی اشک او بمحاسن او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۶

و بسیاری از شیعه اعتقاد امامت در او کرده بودند و سبب اعتقاد ایشان در امامت او خروج او بود بسیف که دعوت میکرد برضای آل محمد، پس ایشان گمان کردند که او این را از برای نفس خود میخواهد و او از برای خود نمیخواست، زیرا که او میدانست مستحق آن را پیش از این حال و وصیت او بعد از وفات بابی عبد الله (ع)، و سبب خروج ابی الحسن زید بن علی بطلب خون امام حسین بود (ع) و غرض اصلی او این بود. و دیگر آنکه یک روزی داخل شد بر هشام بن عبد الملک و جمع بودند بسیاری از اهل شام نزد هشام و هشام این جمعیت برای او کرده بود و امر نموده بایشان که چون او در آید جای او را در مجلس تنک سازند تا متمکن نباشد که تواند نشستند بنزدیک وی، زید چون درآمد گفت بوی که: نیست هیچ کس از بندگان خدای تعالی فوق آنکه وصیت کرده شود بپرهیزیدن از خدای تعالی، و نیست از بندگان خدای تعالی کسی دون آنکه وصیت کنند او را بتقوی الله، و من وصیت میکنم ترا بترسیدن و پرهیزیدن از خدای تعالی پس بترس از خدای تعالی، هشام گفت بوی که: تو نفس خود را آماده کرده از برای خلافت و امید آن داری و تو لیاقت این امر نداری که ترا مادر نیست و تو کنیزک زاده، زید گفت بوی که: من کسی را نمیدانم که بزرگتر باشد نزد خدای تعالی بمنزلت از پیغمبری که او را مبعوث گردانیده بود و حال آنکه او پسر کنیزی بود اگر این امر قصور میبود از منتهی غایت این پیغمبر مبعوث نمی شد که او اسماعیل بن ابراهیم است (ع) و نبوت اعظم است از خلافت، و بعد از این چه قصور کند مردی را که پدر او رسول الله

باشد، و او پسر علی بن ابی طالب (ع) بود از آنکه از کنیزکی متولد شده باشد، آنگاه هشام برجست از مجلس خود و طلبید مقربان خود را و گفت این تفرقه می‌اندازد در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۷

لشکر من، بعد از آن زید از آنجا بیرون رفت و میگفت کراهت نکردند هیچ قومی هرگز حر سیوف را الا که ذلیل شدند، پس از شمشیر نباید ترسید، و چون زید بکوفه اجتماع نمودند اهل او با وی و بر آن اجتماع نمودند تا بسیاری بیعت کردند او را بر حرب، بعد از آن آن جماعت نقض عهد کردند و در وقت جنگ او را بدست دشمن دادند و او را شهید کردند رحمه الله علیه، و چهار سال در میان خود در کوفه بردار کردند و منکر نشد هیچ کس آن حالت را از ایشان نه بدست و نه بزبان.

و چون او کشته شد و این خبر رسید به ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) بغایت ملول شد چنانچه آنین و ناله کرد برای او، و تفرقه فرمود از مال خود در میان عیال آن کسان که با زید کشته شده بودند از اصحاب زید مبلغ یک هزار دینار طلا، و این را ابو خالد واسطی روایت کند که ابو عبد الله (ع) یک هزار دینار تسلیم من کرد و امر فرمود مرا که قسمت کنم من آن را در میان عیال آن کس که با زید کشته شده، من آن را قسمت کردم بعیال عبد الله بن زبیر که برادر من فضیل الریان آن را رسانیده بود بوی چهار دینار رسیده بود باو.

و مقتل زید در روز دوشنبه دوم ماه صفر بود در سال صد و بیستم از هجرت و در وقت قتل او چهل و دو ساله بود. و حسین بن علی بن حسین مردی بود با ورع و فاضل و حدیث بسیار روایت کرده از پدر بزرگوار خود علی بن حسین (ع)، و عمه خود فاطمه دختر امام حسین و برادرش أبو جعفر (ع) و روایت کند احمد بن عیسی که او گفت که: پدر من گفت که: دیدم حسین بن علی بن حسین را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۸

که دعا می‌کرد، بودم من که میگفتم که نخواهد نهاد دست خود را تا مستجاب شود دعای او از برای همه خلائق. و روایت کند حرب الطحان که حدیث کرد مرا سعید که صاحب حسن بن صالح بود که من ندیدم کسی را که آخوف بوده باشد از حسن بن صالح مر خدای تعالی را تا آدمم بمدینه و دیدم حسین بن علی بن حسین (ع) را؛ من کسی را ندیدم که از او اشد باشد از روی خوف گوئیا که او را بآتش برده‌اند و بیرون آورده‌اند از شدت خوف چنین بود. و حسین بن علی بن حسین روایت کند که ابراهیم بن هشام المخزومی که والی مدینه بود دایم جمع میکرد ما را در روز جمعه نزدیک بمنبر و در می‌افتاد با امیر المؤمنین (ع) و او را ناسزا میگفت او گوید که من روزی حاضر شدم و آنجا پر گشته بود از مردم من خود را بمنبر چسپانیدم از تنگی جای، ناگاه بخواب رفتم دیدم که قبر آن حضرت شکافت و بیرون آمد از او مردی با جامهای سفید گفت بمن که: یا با عبد الله آیا اندوهگین نمیسازد ترا آنچه میگوید این؟ گفتم: بلی و الله، گفت: بگشای هر دو چشم خود را و نظر کن بصنع الهی که باو چه خواهد کرد و او در آن وقت امیر المؤمنین را بناسزا یاد میکرد بیک ناگاه از بالای منبر بزیر افتاد و جان پلید بمالک دوزخ داد لعنه الله.

ذکر عدد اولاد آن حضرت

ما سابقا ذکر کردیم که هفت بوده‌اند: ابو عبد الله جعفر بن محمد (ع) که کنیتش أبو عبد الله بود، و عبد الله بن محمد که مادر هر دو ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکرست، و ابراهیم درج، و عبید الله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۳۹

درج که مادر ایشان ام حکیم بنت اسد بن مغیره ثقفیه است، و علی و زینب از ام ولدند، و اعتقاد کرده نشده در هیچ کدام از اولاد ابی جعفر در امامت مگر در باب ابی عبد الله جعفر بن محمد (ع) خاصه.

و برادرش عبد الله مشار الیه بود بفضل و صلاح، و روایت کنند که او داخل شد بر بعضی از بنی امیه و او خواست تا عبد الله را بقتل آرد گفت مکش مرا تا باشم از برای خدا بر تو عون و باشم از برای تو بر خدای تعالی عون یعنی از کسی باشم که شفاعت کند بسوی خدای تعالی و او بپذیرد شفاعت او را، این را از او قبول نکرد و گفت مر او را اموی که: نیستی تو اینجا و نخواهی بود و او را زهر داد و کشت- این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله

[برخی دیگر از مناقب و اخبار آن حضرت]

حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه الأولیاء آورده که امام حاضر ذاکر خاشع صابر ابو جعفر محمد ابن علی الباقر (ع) بود از سلاله نبوت، و جمع بود در او حسب دین و ابوت، تکلم میفرمود در عوارض و خطرات، و میریخت از دیده دموع و عبرات، و نهی مینمود از جدال و خصومات، و گفته میشد که تصوف تعزز است بحضرت و تمیز است از برای خطرت. خلف بن حوشب روایت کند از ابی جعفر (ع) که ایمان ثابت است در قلب، و یقین خطر است چون مرور میکنند یقین بقلب میگردد بمرتبه که گوئیا پاره آهن است، و چون بیرون می آید از او بحدی میرسد که گوئیا لته کهنه است. و مرویست که آن حضرت فرمود: در نمی آید در دل کسی چیزی از کبر الا که کم می شود از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۰

عقل او مثل آنچه در آمده در دل وی یا بیشتر از آن. سفیان ثوری روایت کند که من شنیدم منصور را که می گفت که من شنیدم از محمد بن علی بن حسین (ع) که میفرمود: غنا و عز هر دو جولان میکنند در دل مؤمنان پس چون رسیدند بمقامی که در او توکل است متوطن میشوند و ساکن میگردند. و زیاد بن خثیمه نقل کند از ابی جعفر (ع) که صواعق میرسند بمؤمن و غیر مؤمن، و لیکن نمیرسند بذاکر. و ثابت گوید که: محمد بن علی (ع) میفرمود در این آیت که **أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا** که غرفه بهشت است از برای آن کسان که صبر کردند بر فقر در دار دنیا. و ابو حمزه ثمالی از آن حضرت روایت کند در آیت **وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا** که این از برای جماعتی است که صبر کردند بر فقر و مصائب دنیا سعد بن اسکاف گوید که: آن حضرت میفرمود: عالمی که نفع گرفته شود بعلم او افضل است از هزار عابد. یونس بن یعقوب روایت کرده از برادر خود که او روایت کرده از آن حضرت که: شیعیان ما سه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۱

صنفند: صنفی میخورند مردمان را بما، و صنفی همچو آبگینه میشکند، و صنفی مثل طلای احمر هر چند در آورده میشوند در آتش زیاده می شود جودت آن. اصمعی روایت کند که محمد بن علی میفرمود مر پسر خود را که: ای پسرک من بر تست که احتراز کنی از کاهلی و اضطراب در قول که آنها کلید هر شرنده، زیرا که اگر کاهلی پیشه کردی اداء حق نمیتوانی کردن، و اگر اضطراب را شیوه ساختی صبر بر حق نمیتوانی آوردن و جابر روایت کند از ابی جعفر (ع) که حق سبحانه و تعالی می اندازد در دل شیعیان ما خوف و رعب پس هر گاه قایم گردد قایم ما و مهدی ما ظاهر شود باشد هر مردی از شیعیان دلیرتر از شیر غران، و گذارنده تر از تیزی سنان. و جابر گوید که ابو جعفر فرموده که شیعه ما کسی است که اطاعت کند خدای تعالی را و روایت کند جعفر بن محمد (ع) از پدر بزرگوارش که بر شما است که احتراز کنید از خصومت که آن مفسد قلب است و مورث نفاق. مؤلف رحمه الله میفرماید که آن حضرت راست و درست فرموده، و خصومت در مذهب و جدل در اعتقادات اراده نموده، زیرا که دو قوم از متخاصمین یا مساویند در قوت پس

فاسد می شود دل‌های ایشان، یا آنکه ضعیف میگردند قومی از قومی پس محتاج میشوند بنفاق تا باز دارند قومی را بآنچه در ایشان هست از ضعف بواسطه تودد بسوی آنها، و اگر حمل کنند بر مطلق خصومات که در میان مردم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۲

واقع است نیز جایز است چه این معنی محتمل است آن را نیز، و الله اعلم. و آن حضرت میفرمود که نقش خاتم پدر من:

القوة لله جميعا

، بود احمد بن بجیر روایت کند که محمد بن علی (ع) میفرمود که: بود مرا برادری که در چشم من عظیم مینمود و این که عظیم مینمود در چشم من بواسطه آن بود که صغیر بود دنیا در چشم او، و این معنی در نهج البلاغه مذکور است. و ابن مبارک روایت کند که محمد بن علی بن حسین (ع) فرموده که آنکه داده شده او را خلق و رفق پس او یافته خیر و راحت و نیکی حال در دنیا و آخرت، و هر که محروم است از خلق و رفق این راهیست بهر شر و بلیه مگر آنکه نگاه دارد حق تعالی او را از آن شر و بلیه. و اسناد و روایت ابو جعفر محمد بن علی (ع) از جابر بن عبد الله انصاری است و ابن عباس و ابو هریره و ابو سعید خدری و انس بن مالک، و از امام حسن و امام حسین (ع) و سعید بن مسیب و عبید الله ابن ابی رافع، و آنکه روایت کنند از او از تابعین عمرو بن دینار است، و عطاء بن ابی رباح، و جابر جعفی و ابان بن تغلب، و روایت کنندگان از آن حضرت ابن جریح است و لیث بن ابی سلیم، و حجاج بن ارطاة در آخرین.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۳

و آن حضرت باسناد خود روایت کرده که پیغمبر (ص) میفرمود در خطبه خود که حمد و ستایش میکنیم خدای عز و جل را، و ثنا مینمائیم بر او بآنچه او اهل او است، بعد از آن میفرمود که هر که هدایت کرد او را حق جل و علا پس او گمراه نگردد، و هر که او را فرو گذاشت در گمراهی پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آورد، و اصدق حدیث کتاب الهی است، و احسن طریق طریق محمدیست، و بدترین امور محدثات آنست، و هر امر محدثی بدعت است، و هر بدعت ضلالت، و هر ضلالت در نار، بعد از آن فرمود: من و قیامت همچو این دو انگشتیم و روایت دیگر چنانست که اشارت به انگشت سبابه و وسطی فرمود یعنی زمان من بقیامت خواهد کشید، و چون ذکر قیامت فرمودی گونه‌های مبارکش سرخ گشتی و آواز برداشتی و غضبش زیاده شدی که گوئیا بیم لشکریست که بامداد کرده شما را بعد از آن فرمودی: هر که مالی گذاشت بعد از فوت پس از آن اهل اوست، و هر که عیال یا دینی گذاشت آن بر من است که حفظ او کنم و دین او را ادا کنم، من ولی مؤمنانم. جابر روایت کند از جعفر بن محمد (ع) و او از جابر بن عبد الله انصاری که من شنیدم از پیغمبر (ص) که میفرمود که: بدرستی پسر آدم هر آینه در غفلت است از آنچه خلق فرموده حق تعالی از برای او، بدرستی خدای که غیر از او خدای نیست هر گاه که اراده فرمود خلق او را میفرماید بفرشته که بنویس رزق او را و اثر او را و اجل او را و بنویس که او سعید است یا شقی بعد از این بالا می‌رود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۴

این فرشته بعد از آن می‌آید فرشته دیگر از برای حفظ او تا بحد بلوغ بعد از آن دو فرشته دیگر می‌آیند که مینویسند حسنات و سیئات او را چون مرگ حاضر شد این دو فرشته بالا می‌روند و بعد از آن ملک الموت می‌آید از جهت قبض روح او، و چون او را بقبر نهادند ملک الموت رد میکند روح را در جسد او بعد از آن دو فرشته قبر می‌آیند پس امتحان مینمایند او را در سؤال و جواب و باز می‌روند، و چون

قیامت قائم شود فرود آیند بر او فرشته حسنات و فرشته سیئات و نامه اعمال هر یک را بگردن او بیاویزید، و حاضر باشد با او یک فرشته راننده است او را بموقف حساب، و فرشته دیگر گواهی دهنده بر اعمال نیک و بد او، بعد از آن فرمود که:

قال الله تعالى لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ

یعنی بدرستی که بودی تو در دنیا در پی بی خبری پس برداشتیم از دیده تو پوشش جهل و غفلت را تا هر چه شنیده بودی معاینه به بینی، و رسول الله (ص) فرموده در قول خدای تعالی که لَتَرَكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ یعنی حالی بعد از حالی بعد از آن فرمود که: در پیش شما امر عظیم است استعانت طلبید از خدای عظیم. و ابو جعفر (ع) روایت کند از جابر بن عبد الله که پیغمبر (ص) فرمود که: هر که خوب صورت باشد در حسب عیبی نیست که متواضع باشد که متواضع از خالص حق جل و علا خواهد بود در روز قیامت. و ابو عبد الله روایت کند از پدر بزرگوار خود اَبی جعفر (ع) و او از پدر و جد بزرگوار و از علی بن ابی طالب (ع) که رسول الله (ص) فرمود که: هر که حق سبحانه و تعالی او را نقل فرموده از ذل معاصی بعز تقوی غنی گردانیده او را بی مال، و عزیز ساخته او را بی عشیره، و انس گرفته او را بی انیس و جلیس، و هر که ترسد خدای را بترساند حق سبحانه و تعالی از او همه چیزها را، و هر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۵

که نترسد خدای را بترساند خدای تعالی او را از همه چیزها، و هر که راضی گردد از خدای تعالی به اندکی رزق راضی شود حق تعالی او را به اندکی از عمل، و هر که شرم کند از معیشت سبک گردد مؤنث او و نرم و خوب شود حال او و نعمت یابد عیال او، و هر که زهد ورزد در دنیا ثابت گرداند حق تعالی حکمت را در دل او، و ناطق و گویا سازد بآن زبان او را، و بیرون برد او را از دنیا سالم از آفات تا در دارالقرار قرار گیرد. و ابن خشاب رحمه الله نیز ذکر اَبی جعفر نموده از ولادت و وفات و حدیث جابر و غیر ذلک بر وجهی که سابقاً مذکور شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۶

[برخی از معجزات و دلائل آن امام همام]

و در کتاب دلایل حمیری منقولست از یزید بن ابی حازم که او گفت که: من نزد اَبی جعفر (ع) بودم که گذار ما افتاد بخانه هشام بن عبد الملک که بنا میکردند، آن حضرت فرمود: و الله که این خانه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۷

خراب و منهدم گردد البته، و الله که نقل کنند خاکهای او را از مهدمش، بخدا که ظاهر شود سنگهای زیت او، و آن موضع نفس زکیه خواهد بود، من تعجب کردم و گفتم خانه هشام را که خراب کند و من این را از اَبی جعفر بگوش خود شنیدم گفت، پس دیدم بعد از مردن هشام که نوشت ولید در آنکه منهدم سازند خانه هشام را، و نقل کنند خاک او را تا ظاهر شود سنگهای آن، و من آن را دیدم. و دیگر او گفت که: با ابو جعفر بودم که گذشت بما زید بن علی، آن حضرت فرمود و الله که او خروج کند در کوفه و او را بقتل آرند و بردار کنند و طواف کنند مرغان بر گرد سر او، چنین شد او را شهید کردند و آوردند و در موضع خانه هشام بر دار کردند، ما تعجب کردیم از قصه دار و نبود در مدینه هرگز دار ایشان که آمدند پیدا کردند. و ابو بصیر روایت کند که اَبو جعفر (ع) میفرمود که: پدر

بزرگوار من وصیت فرمود مرا که چون من وفات نمایم پس کسی متولی غسل من نشود غیر از تو، زیرا که امام را غسل نمیتواند داد مگر امام، و بدان که برادر تو عبد الله زود باشد که دعوت کند مردم را بسوی خود تو بگذار که عمر او کوتاه خواهد بود، چون پدر من درگذشت او را غسل دادم چنانچه امر کرده بود مرا، و ادعا کرد عبد الله امامت را بجای او پس آنچنان شد که پدرم فرمود، و لبث کرد عبد الله اندک زمانی که وفات کرد، و این قصه دلالت میکند بر آنکه او خبر میداد بجیزی پیش از آنکه بشود، و آن میشد و باین شناخته می شود امام. و از فیض بن مطر مرویست که من آمدم بخدمت ابی جعفر (ع) و خواستم که سؤال کنم او را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۸

از نماز شب در محمل، پیش از آنکه من سؤال کنم فرمود که: رسول الله (ص) نماز میگذارد بر راحله بهر طرف که متوجه بود راحله بآن طرف. روایت کند سعد اسکاف که من طلب اذن کردم برای ابی جعفر (ع) فرمود که: بگوئید که تعجیل منماید که نزد او قومی هستند از برادران شما، من اندکی درنگ کردم بیرون آمدند بر من دوازده مرد که مشابه ترکان بودند و بر ایشان قباهای تنک بود و موزها که پوشیده بودند، پس سلام کردند و گذشتند بعد از آن من داخل شدم بر آن حضرت (ع) و گفتم: نشناختم این جمع را که بیرون آمد از نزد تو چه طایفه بودند؟ فرمود که: ایشان برادران شما بودند از قوم جن. گفتم: ظاهر میسازند خود را بر شما؟ فرمود که: بلی گذر می آرند بر ما و از حلال و حرام میپرسند همچنان که شما می آئید و میپرسید. و ابو عبد الله (ع) گوید که من شنیدم از پدر بزرگوار خود که باقی مانده از اجل من پنج سال من حساب کردم آن را نه زیاده بود نه کم. و محمد بن مسلم روایت میکند که من سیر میکردم با ابی جعفر (ع) در زمین میان مکه و مدینه و آن حضرت بر استری سوار بود و من بر دراز گوشی که از آن حضرت بود که ناگاه گرگی در سر کوه پیدا شد و می آمد تا نزدیک آن حضرت رسید، آن حضرت استر را باداشت تا گرگ پیش آمد و دستها برداشته بر قربوس زین استر نهاد و سر پیش برد و آن حضرت گوش فرموده بود زمان درازی بعد فرمود که: برو من چنین کنم، گرگ بازگشت و بدویدن دویدن میرفت، فرمود که. دانستی که چه گفت؟

گفتم: خدای و رسول و پسر رسول او داناترند، فرمود که: او گفت بمن یا ابن رسول الله بدرستی که جفت من در این کوه بزائیدن است و دشوار میزاید پس دعا کن بجانب حق که او را خلاصی دهد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۴۹

که بعد از این مسلط نگردد هیچ کدام از نسل من بر هیچ کس از شیعه تو، من گفتم که: چنین کنم. و عبد الله بن عطای مکی روایت کند که مرا اشتیاق خدمت ابو جعفر پیدا شده بود و من در مکه بودم و آمدم بمدینه از جهت شوق بخدمت او در آن شب که در راه بودم باران بسیار و سرمای سخت خوردم و نیمه شب بدر خانه آن حضرت رسیدم با خود میگفتم که در این ساعت در روم بخانه یا انتظار کشم تا صبح شود، من در این فکر بودم که ناگاه شنودم که آن حضرت میگوید که: ای جاریه بگشای در را از برای ابن عطا که در این شب سرما خورده است و ایذا یافته، گفت که: جاریه آمد و در گشود و من به اندرون رفتم. و ابو عبد الله (ع) روایت کند که من نزد پدر بزرگوار بودم در روزی که رحلت میفرمود مرا وصیت کرد بجیزی چند در غسل و کفن و دخول در قبر وی، من گفتم: ای پدر بخدا که من ندیدم از آن روز باز که بیمار شده ترا از روی هیأت که بهتر باشی از امروز اصلا که اثر موت در تو ظاهر نیست، فرمود که: ای پسر آیا نمیشنوی علی بن حسین را که آواز میکند از پس دیوار که: یا محمد بیا و در آمدن تعجیل نمای. و حمزه بن محمد الطیار روایت میکند که آمدم بدر خانه ابی جعفر (ع) و طلب اذن کردم مرا اذن نداد و غیر مرا اذن داد، بازگشتم بمنزل خود و من غمناک بودم انداختم خود را بر سریری که در خانه بود و رفته بود خواب از من و در فکر بودم و میگفتم به پیش که روم مرجیه این چنین این

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۰

میگوید، و قدریه چنین و چنین، و حروریه چنان و چنان، و زیدیه این میگویند و فاسد و باطل است بر ایشان قول آنها، من در این اندیشه بودم که یکی آواز میکند، گوش کردم یکی در خانه میزند گفتم:

این چه کس است؟ گفت: منم فرستاده ابی جعفر (ع) پس بیرون رفتم گفت: ترا میطلبند، جامه پوشیدم و رفتم، چون بخدمت وی رسیدم فرمود که: یا ابن محمد نه بمرجیه، و نه بقدریه، و نه بزیدیه، و نه بحروریه و لیکن بما یعنی اقتدا بما کن، و من اذن ندادم ترا و محبوب گردانیدم از برای این و این بود آن را کردم و گفتم و چون فارغ شدم از عقب تو فرستادم. مالک جهنی گوید که: من نشسته بودم در خدمت ابی جعفر (ع) پس نظر کردم بجانب آن حضرت و در دل خود میگفتم که چه بزرگ ساخته خدای تعالی ترا و گرامی گردانیده ترا و قرار داده ترا حجت بر خلق خود، التفات فرمود بجانب من گفت: ای مالک امر از آن بزرگتر است که تو بر آن میروی جابر گوید: من شنیدم از ابی جعفر (ع) که میفرمود: خروج نکرد کسی بر هشام مگر که کشت او را، ما این مقاله را بزید رسانیدیم گفت: من حاضر بودم نزد هشام و رسول الله را (ص) بد میگفتند نزد او و او منکر و متغیر نمیشد از این، بخدا که اگر نباشد مگر من و دیگری من بر او خروج کنم. و ابو هذیل گوید که گفت ابو جعفر (ع): یا ابا هذیل مخفی نیست بر ما شب قدر بدرستی که ملائکه در این شب طواف میکنند ما را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۱

و ابو عبد الله (ع) روایت کند که در خانه ابی جعفر (ع) فاخته بود شنید که آواز میکند فرمود آیا میدانید که چه میگوید این فاخته؟ گفتیم: نه، فرمود که: میگوید نخواهم یافتن شما را و مفقود خواهید گشت، پس پیش از آنکه او ما را نیابد او را مفقود و ناپدید گردانیم، بعد از آن امر فرمود بذبج او- این آخر کتاب دلائل حمیری است. مؤلف رحمه الله میفرماید نقل کردم از کتابی که جمع کرده آن را وزیر سعید مؤید الدین ابو طالب محمد بن احمد بن محمد بن علی العلقمی رحمه الله که در آن کتاب آورده که ذکر کرد ابو الفتح یحیی بن محمد بن حیاة الکاتب که یکی از ایشان گفت:

بودم من در میان مکه و مدینه که ناگاه شبی ظاهر شد از آن بریه گاهی ظاهر می شود و گاهی غایب تا نزدیک رسید بمن، و متأمل بودم که این چه کس باشد، ناگاه پسری بود در میان هفت و هشت، سلام کرد بر من و من جواب سلام او گفتم پرسیدم که از کجا می آئی، گفت: از جانب خدا می آیم، گفتم: بکجا میروی؟ گفت: بطرف خدای تعالی میروم، گفتم: بر چه چیزی؟ گفت: بر حق، گفتم: زاد تو چیست؟ گفت: تقوی، من گفتم: از کدام قومی؟ فرمود که: مرد عربی ام، گفتم: بیان زیاده کن، گفت: مرد هاشمی ام، گفتم: بیان زیاده کن، گفت: مرد علویم، بعد از آن این ابیات را انشا فرمود:

فنحن علی الحوض ذواده نذود و نسعد و راده

فما فاز من فاز إلا بنا و ما خاب من حبنا زاده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۲

فمن سرنا نال منا السرور و من ساءنا ساء ميلاده

و من كان غاصبنا حقنا فيوم القيامة ميعاده

یعنی پس ما بر حوض کوثر واردکنندگانیم میرانیم دشمنان خود را از آن و اعانت میکنیم ورود یافتگان را بر حوض، پس رستگار نمیشود کسی که رستگاری میخواهد مگر بوسیله ما، و نومید نمیگردد کسی که دوستی ما است زاد و توشه او، پس کسی که شاد ساخت ما را مییابد از ما سرور و شادی را، و کسی که ما را ملول و محزون گردانید آن از بدی و ناپاکی میلاد او است، و کسی که غضب کرد حق ما را پس روز قیامت است میعاد او، یعنی وعده ما و او بعد از آن فرمود که: منم محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) چون نگاه کردم او را ندیدم و ندانستم که باسماں بالا رفت یا در زمین رفت. مؤلف رحمه الله میفرماید که: قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی رحمه الله در کتاب خرایج و جرایح خود آورده در باب ششم از معجزات امام محمد باقر (ع) که عباد بن کثیر بصری گفت که: من گفتم ببافر (ع) که: چیست حق مؤمن بر خدای تعالی؟ روی مبارک را از این گردانید تا سه نوبت پرسیدم فرمود که: از حق مؤمن بر خدای تعالی آنست که اگر بگوید ابن نخله را که بیا او بیاید، پس نگاه کردم بخدا بآن نخله که آنجا بود بحرکت آمده روان شد، آن حضرت اشارت فرمود بنخله که قرار گیر پس بباش بر جای خود که من نمیخواهم آمدن ترا و دیگر آنکه روایت کند ابو الصباح الکنانی که یک روز رفتم بدر خانه امام محمد باقر (ع)

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۳

و زدم در خانه را بیرون آمد از آنجا کنیزکی که پستانهای او بلند شده بود من زدم دست خود را بسر پستان وی و گفتم او را که: بگو مولای خود را که فلان بر در خانه است، آن حضرت آواز داد از اندرون خانه که بخانه درآی مادر مباد ترا، من به اندرون رفتم و گفتم: یا مولای من از آن حرکت قصد شهوت نکردم و نخواستم مگر زیاده از آنچه در نفس منست یعنی اعتقاد من زیاده از آن است که قصد بد داشته باشم، فرمود که: راست گفتی اگر گمان کنی شما که این دیوارها حاجب و حایل دیده‌های ما است همچنان که حاجب و حایل دیدگان شما است پس فرق چه باشد میان ما و شما، پس بر تست که نکنی مثل این را و دیگر آنکه حبابه والبیه بخدمت باقر (ع) رفت فرمود مر او را که: چرا دیر دیر می‌آئی؟ گفت:

موی سر من سفید شده و دل من خنک گشته از شغل آن، فرمود که: بمن بنمای، چون نمود دست مبارک بر موضع بیاض نهاد فی الفور سیاه شد بعد از آن فرمود که: آیینه بوی دادند و در او نظر کرد موی خود را سیاه دید. و دیگر روایت کند ابو بصیر که من با امام محمد باقر (ع) بودم در مسجد رسول الله (ص) در حادثه که علی بن حسین (ع) رحلت فرموده بود آنجا نشسته بودیم که منصور و داود بن سلیمان در آمدند پیش از آنکه ملک انتقال یابد بأولاد عباس و نشست نزد باقر (ع) الا داود، آن حضرت فرمود که چه مانع شد دوانقی را که نیامد اینجا؟ داود گفت: در او مهربانی نیست، آن حضرت فرمود که:

نگذرد روزگار تا والی گردد او امر خلائق را و پای نهد بر اعناق رجال و مالک گردد شرق و غرب عالم را و دراز باشد عمرش در او تا جمع کند از کنوز و اموال آن مقدار که کسی جمع نکرده باشد

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۴

بیش از او، داود برخاست و این خبر بدوانقی برد و آمد بخدمت آن حضرت و گفت چه مانع آید مرا از نشستن در خدمت تو مگر بزرگی و اجلال تو، این چه خبر است که گفت بمن داود؟ فرمود که: این امریست شدنی، گفت: ملک ما قبل از ملک شما خواهد بود؟ گفت: بلی، دوانقی گفت: بعد از من از ولد من کسی مالک ملک خواهد بود؟ فرمود که: بلی، گفت: مدت ملک بنی امیه بیشتر باشد یا ملک ما؟ فرمود که: مدت ملک شما درازتر خواهد بود، و فرا گیرند هر آینه این ملک را صبیان و کودکان شما، و بازی کنند بآن همچنان که بازی میکنند بگوی و چوگان، این امریست که گفته پدر من بمن، چون دوانقی والی ملک شد تعجب داشت از قول امام محمد باقر (ع) و دیگر روایت کرده أبو بصیر که من گفتم روزی بامام محمد باقر (ع) که شما ذریت رسول خدائید؟ فرمود که: بلی. گفتم: رسول الله وارث همه پیغمبرانست؟ فرمود که: بلی آن حضرت وارث جمیع علوم ایشانست، گفتم: شما بمیراث گرفته‌اید جمیع علوم رسول الله را؟ گفت: بلی، گفتم: شما قدرت دارید که زنده سازید مردها را و بری کنید نابینایان مادرزاد را از علت او و پاک سازید شخص را از علت برص و خبر دهید مردم را بآنچه میخورند و ذخیره میکنند در خانه‌های خود؟ فرمود که: بلی باذن الهی میتوانیم بعد از آن فرمود که: نزدیک من بیا ای أبو بصیر، چون نزدیک رفتم دست مبارک را بر چشم و روی من کشید چشم باز کرده بینا گشتم و صحرا و کوه و آسمان و زمین را دیدم، بعد از آن دست بروی من کشید باز گشتم بنابینائی چنانچه بودم، أبو بصیر گوید که: بعد از آن گفت بمن آن حضرت که: اگر میخواهی که بینا باشی همچنان که بودی و حساب تو بر خدای تعالی باشد، و اگر میخواهی که باشی این چنین که هستی و ثواب و پاداش تو بهشت باشد؟ گفتم: همچون میخواهم که هستم که بهشت نزد من أحب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۵

است از این. و دیگر جابر گوید که: ما نزد امام محمد باقر (ع) بودیم قریب به پنجاه مرد که درآمد بر او کثیر النوا، و او از معامره بود، سلام کرد و نشست بعد از آن گفت که: مغیره بن عمران نزد ما بود در کوفه زعم او آنست که با تو فرشته ایست که بتو میشناساند کافر را از مؤمن و شیعه تو از اعدای تو، فرمود که پیشه تو چیست؟ گفت: گندم فروشم، گفت: دروغ میگوئی؟ گفت: گاهی جو نیز میفروشم، فرمود این چنین نیست که تو میگوئی بلکه استخوان خرما فروشی، گفت: که خبر دار کرد ترا باین؟ فرمود که:

ملک ربانی میشناساند بمن شیعه مرا از عدوی من، فرمود که تو سرگردان و متحیر بمیری، جابر گفت:

چون باز گشتم بکوفه و احوال کثیر پرسیدم از جماعتی مرا دلالت کردند به پیره زنی او گفت سه روز پیش از این او را سرگردانی پیش آمد و حیرتی افزود و در آن حیرت مرد و دیگر عاصم بن اُبی حمزه گوید که آن حضرت یک روزی سوار شد و میفرمود بموضعی که او را بود، و من و سلیمان بن خالد در خدمت وی بودیم، چون اندکی رفتیم دو مرد در راه بما رسیدند آن حضرت فرمود که: این هر دو دزدند بگیرید ایشان را، غلامانش ایشان را گرفتند، فرمود که: بند کنید اینها را، و گفت بسلیمان که برو باین کوه با این غلام و برو تا به بالای کوه برسی غاری در آن بالا خواهی یافت در رو در آنجا و آنچه در آنجا باشد بر آن غلام بار کن تا بیارد، و دو باردان را به برید که در دو موضع است آن چیزها و صاحبانش دو کس اند یکی حاضر است و یکی غایب و او نیز زود باشد که حاضر شود او دو باردان را حاضر کرده رفت، و موضعی دیگر در آن کوه پیدا کرد و آنها را برداشته

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۵۶

بازگشت بمدینه، صاحب آن جماعتی را گرفته بود و ادعا داشت که ایشان برده‌اند و حاکم میخواست که ایشان را سیاست کند، آنگاه آن حضرت فرمود که ایشان را سیاست مکنید و آن دو دزد را فرستاد نزد حاکم، و ایشان گفتند که دزد مائیم و قطع کردند ید هر دو دزد را، یکی از ایشان گفت که: دست ما را بحق بریدند الحمد لله که اجرای قطع و توبه من بر دست پسر رسول الله (ص) شد، آن حضرت

فرمود که: سبقت خواهد کرد ترا این دست بریده تو به بهشت به بیست سال، و بعد از سه روز صاحب دیگر حاضر شد امام محمد باقر (ع) فرمود که: خبر کنم ترا که در باردان تو چيست یک هزار دینار از تست و یک هزار دیگر هست از غیر تو، و دیگر در او جامه است جامه های چنین و چنین، آن مرد گفت: اگر مرا خبر کنی که صاحب یک هزار کیست و چه نام دارد و او کجاست من آنگاه میدانم که تو امام مفترض الطاعه؟ فرمود که: صاحبش محمد بن عبد الرحمن است، و او مردی است صالح کثیر الصدقه و الصلاة و این زمان بر در خانه است و انتظار تو میکشد، و او بربری نصرانی بود گفت: ایمان آوردم بخدائی که غیر از او خدای نیست، و محمد عبد و رسول او است، و مسلمان شد آن مرد. و دیگر روایت کند حسین بن راشد که من ذکر زید بن علی می کردم و عیب او میگفتم نزد ابی عبد الله (ع)، فرمود که: چنین مکن رحمت کند خدای تعالی عم مرا زید که او آمد پیش من و گفت داعیه خروج دارم بر این طاغی، گفتیم: این کار مکن ای زید که من میترسم که کشته شوی و بر دار کرده شوی در بیرون کوفه، آیا نمیدانی ای زید که خروج نکرده هیچ یک از ولد فاطمه بر هیچ کس از سلاطین پیش از خروج سفیانی الا که کشته شد، بعد از آن فرمود که: ای حسین بدرستی که فاطمه (ع) نگاه داشت خود را از حرام حق سبحانه و تعالی حرام گردانید ذریت او را بر آتش و در شأن ایشان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۳۵۷

فرود آمد که تَمَّ أَوْرُثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ یعنی بس میراث دادیم قرآن را آنان را که برگزیده ایم از بندگان خود پس بعضی از بندگان ستمکارند بر نفس خود، و بعضی ایشان میانه روند، و بعضی پیش گیرنده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل نمایند بأحكام قرآن آن حضرت فرمود که ظالم نفس آن کس است که عارف امام نباشد، و مقتصد کسی است که عارف است بحق امام، و سابق بالخیرات امام خود است، بعد از آن فرمود که: ای حسین ما اهل بیتیم که بیرون نمیرویم از دنیا تا قرار میدهیم هر صاحب فضلی را بفضل خودش. و دیگر روایت کرده ابو بصیر از ابی جعفر (ع) که او فرمود: من میشناسم مردی را که اگر باشد بکنار دریا هر آینه بداند و بشناسد دواب بحری را با مادران و عمات و خالات ایشان. و دیگر آنکه جماعتی آمدند بر در خانه آن حضرت و دستوری خواستند که در روند بخانه، ایشان گفتند که: در دهلیز شنیدیم که یکی قرائت میکند بزبان سریانی باواز خوش حزین و میگردید تا بعضی از ما نیز گریستند و ما فهم نکردیم از آنچه میخواند تا گمان کردیم که بعضی از اهل کتاب نزد ویند که قرائت میکنند، چون آواز قرائت منقطع شد به اندرون رفتیم کسی را ندیدیم نزد آن حضرت گفتیم که: ما شنیدیم قرائت سریانی را باواز حزین، فرمود که: من مناجات الیا پیغمبر میخواندم بآن زبان. عیسی بن عبد الرحمن روایت کند از پدر خود که ابن عکاشه بن محسن الاسدی آمده بود نزد ابی جعفر (ع)، و ابو عبد الله (ع) نزد آن حضرت ایستاده بود پاره انگور آوردند آن حضرت فرمود که دانه دانه میخورد آن را پیر بزرگ سال و کودک خردسال، و سه دانه و چهار دانه میخورد کسی که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۳۵۸

گمان میکند که سیر نخواهد شد، پس تو آن را دو دانه دو دانه بخور که آن مستحب است، ابن عکاشه گفت مر ابی جعفر را که: چرا زن نمیخواهی از برای ابی عبد الله که محل آن شده؟ و پیش آن حضرت کیسه زری بود مهر کرده، فرمود که: زود باشد که بیاید نخاسی از بربر و در دار میمون فرود آید و بیارد برای او آنچه او را باید، بعد از آن ایشان گفتند که ما داخل شدیم بر ابی جعفر (ع) فرمود که: آیا من خبر نکنم شما را از این نخاس که من یاد او کردم، بروید و بخرید باین زری که در این کیسه است جاریه را از او، پس ما آمدیم نزد نخاس، او گفت هر آنکه داشتیم فروختم غیر از دو جاریه که مانده که یکی از دیگری بهتر است. گفتیم. بیرون آر تا ببینیم، چون آورد گفتیم: بچند میفروشی بما این یکی را؟ گفت: بهفتاد دینار، گفتیم: احسان کن چیزی را گفت که: کم نمیکنم از هفتاد دینار چیزی، گفتیم: او را میخریم از تو بآنچه در کیسه است هر چه باشد و ما نمیدانیم که چند است و نزد او مردی بود سفید ریش و سر گفت:

بگشائید کیسه را، نخاس گفت که مگشائید که اگر یک حبه از هفتاد دینار کم است من نمیفروشم او را بشما، پیر گفت: بگشائید و بشمارید، چون گشودیم و شمردیم آن هفتاد دینار بود بی زیاده و نقصان، آن را دادیم و جاریه را فرا گرفتیم و آمدیم بخدمت آن حضرت، و امام جعفر (ع) ایستاده بود نزد وی، پس خبر کردیم آن حضرت را بآن خرید، و او حمد و ثنای الهی فرمود، بعد از آن فرمود بجاریه که نام تو چیست؟ گفت: حمیده، فرمود که: تو حمیده در دنیا و محموده در آخرت مرا بگوی بگری یا ثیب، گفت: بکرم فرمود که: چون کردی کسی که بدست نخاسها در آمد افساد در او میکنند، گفت:

نخاسی که میخواست نزد من بیاید حق تعالی مسلط میگردانید مردی سفید ریش و سفید سری که می آمد و او را طپانچه میزد و او را از پیش من دور میکرد تا مکرر چنین واقع شد دیگر کسی گرد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۳۵۹

من نگشت، ابو جعفر (ع) فرمود که ای جعفر فراگیر او را برای خود، پس بهترین مردم روی زمین موسی بن جعفر از او بوجود آمد (ع) و دیگر ابو بصیر روایت کند از صادق (ع) که او فرمود که: پدر بزرگوار من در مجلسی بود و سر مبارک در پیش داشت و در زمین نگاه میکرد ناگاه سر را برداشت و فرمود که: ای قوم چگونه باشد حال شما گاهی که مردی درآید در مدینه شما با چهار هزار سوار تا شما را عرضه شمشیر گرداند و سه شبانروز بکشد مقاتلان شما را، و بلای بر سر شما بیارد که شما بر دفع آن قادر نباشید، و این در آینده است فراگیرید سلاحهای خود را و بدانید آنچه گفتم البته واقع خواهد شد که دوا ندارد، اهل مدینه بسیار ملتفت بآن کلام نشدند و گفتند که این هرگز نخواهد شد و فرا نگرفتند سلاح خود را مگر اندکی و بنی هاشم، چون ایشان میدانستند که کلام او حق است، چون آینده شد آن حضرت عیالات خود را گرفته با بنی هاشم از مدینه بیرون رفتند، و نافع بن ازرق آمد تا مدینه را از لشکر پر کرد و مقاتلان ایشان را کشت و زنان ایشان را فضحیت کرد گفتند اهل مدینه که: ما دیگر رد نکردیم بر ابي جعفر (ع) سخنی که از او شنیدیم بعد از آنکه آن از او شنیده بودیم و دیده، چه ایشان اهل بیت نبوتند تنطق بحق میکنند- این آخر کلام قطب الدین راوندی است رحمه الله.

[برخی کلمات و مواظب آن حضرت]

و شیخ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی رحمه الله در کتاب صفوة الصفوة آورده تاریخ ولادت و وفات و اولاد و بعضی از کلام آن حضرت را بر وجهی که سابقا مذکور شد و بعضی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۳۶۰

از آنکه مذکور نشده آنست که روایت میکند:

از خالد بن ابي هیثم که او روایت میکند از محمد بن علی بن حسین (ع) که او فرمود: پر اشک نشد چشم کسی بآب چشم او الا که حرام گردانید حق تعالی روی صاحب اشک را بر آتش دوزخ، پس اگر اشک را روان گردانید بر گونه های خود پوشیده نگرداند روی او را گرد و غبار و نه خواری و شرمساری و نیست از چیزی الا که آن را جزا و مکافاتی هست الا آب چشم که حق سبحانه و تعالی میپوشاند بآن دریا های گناهان او را و اگر آنکه بگرید گرینده در امتی هر آینه حرام گرداند خدای تعالی آن امت را بر آتش دوزخ.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۳۶۱

و ابی رحمه الله در کتاب نثر الدر آورده که محمد بن علی (ع) فرمود به پسر خود جعفر (ع) که خدای تعالی پنهان گردانیده سه چیز را در سه چیز: پنهان کرده رضای خود را در طاعت خود پس تحقیر مکن از طاعت چیزی را شاید که رضای او در او باشد، و پنهان فرموده غضب خود را در معصیت او پس تحقیر مکن از معصیت چیزی را شاید غضب او در او باشد و پنهان ساخته اولیای خود را در خلق خود پس تحقیر مکن هیچ کس را چه شاید که او ولی باشد. روزی جمع بودند نزد آن حضرت بسیاری از بنی هاشم و غیر ایشان فرمود که: بپرهیزید شیعه آل محمد از خدای تعالی و می باید که شما و ساده وسطی باشید که رجوع کند بشما غالی و ملحق گردد بشما تالی، گفتند مر او را که: چه چیز است غالی؟ فرمود: آنکه گویند در باره ما چیزی را که ما آن را نگوئیم در نفسهای خود، گفتند: پس تالی چه چیز است؟ فرمود: آنکه کسی طلب خیر کند و خواهد بآن طلب خیر راه، و بخدا که نیست در میان ما و میان حق تعالی هیچ قرابتی، و نیست ما را بر خدای عز و جل هیچ حجتی، و تقرب او نمی باشد مگر بطاعت، پس هر که باشد از شما مطیع مر خدای را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۲

پس او عمل کرده بطاعت او و نفع دهد ولایت ما او را که اهل البیتیم، و هر که باشد از شما عاصی مر خدای را پس او عمل بمعاصی او نمود نفع ندهد ولایت ما او را، و یحکم فریفته میشوید و سه بار این فرمود. و مرویست که عبد الله بن معمر اللیثی گفت مر ابی جعفر را (ع) که: رسیده است بمن که تو فتوی میدهی در باب متعه؟ فرمود که: آن را حلال کرده حق سبحانه و تعالی و فرموده آن را رسول الله (ص) و عمل کرده اند بآن اصحاب او، عبد الله گفت عمر نهی کرد از آن، فرمود که: تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول الله (ص)، عبد الله گفت: خوش می آید ترا که کسی بزنان شما متعه کند؟ آن حضرت فرمود که دخل ندارد ذکر زنان اینجا ای احمق آنکه حلال فرموده آن را در کتاب خود و مباح کرده از برای بندگان خود غیورتر است از تو و از آنکه نهی نموده از آن از روی تکلف، بلکه خوش می آید ترا که بعض محترمتات تو در عقد نکاح جولاهی باشند از جولاهان یثرب؟ گفت: نه، فرمود که: چرا حرام میکنی چیزی را که خدای تعالی حلال فرموده؟ گفت: حرام نمیکنم لیکن جولاه کفو من نیست، فرمود که: خدای تعالی می پسندد عمل او را و راغب است در امر او و حور العین را جفت او میگرداند آیا تو بی رغبتی از آنکه حق تعالی بوی رغبت دارد و ننگ می آید ترا از آنکه او کفو حور بهشت میتواند بود از جهت کبر و سرکشی، عبد الله خندید و گفت که: من میدانم سینه های شما را مگر منابت اشجار علم میگردد آن از برای شما ثمره و از برای مردم ورقه، یعنی میوه علوم شما میچینید و مردم برک آن را. پرسیدند از آن حضرت که چرا فرض گردانید حق تعالی روزه را بر بندگان خود؟ فرمود:

تا بیابد غنی سختی گرسنگی را و عطا نماید بر فقیر.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۳

و چون آن حضرت سائلی مبتلی بدیدی، پنهان فرمودی استعاده را و شنیده نمیشد از خانه آن حضرت که گویند: یا سائل برکت باد در تو یا ای سائل بستان این راه، میفرمود که: بخوانید ایشان را به بهترین نامها، و میفرمود که: بار خدایا اعانت فرمای مرا بر دنیا بغنی و بر آخرت بعفو. و میفرمود مر پسر خود را که: ای پسر چون حق تعالی انعام فرماید بر تو نعمتی پس بگو:

الحمد لله

، و اگر اندوه گین گرداند ترا امری بگو:

لا حول و لا قوة الا بالله

، و هر گاه روزی بر تو تنگ شود بگو:

استغفر الله.

و میفرمود که حق جل و علا ادب فرموده محمد را (ص) به بهترین ادبی بآن که فرمود که: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ یعنی فراگیر آسانی را در کار مردمان، و مجوی از ایشان کاری که بر ایشان شاق باشد یا بگیر صفت عفو را و از سر گناهکاران در گذر، و بفرمای دیگران را بنیکوئی در افعال و اقوال، و روی بگردان از جاهلان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان آورده اند که رسول الله (ص) بعد از نزول این آیه از جبرئیل (ع) پرسید که حقیقت این سخن چیست؟

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۴

جبرئیل فرمود که: پروردگار تو میگوید که: پیوند کن با کسی که از تو ببرد، عطا ده آن را که ترا محروم سازد، و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند، و در نفس امر اصول مکارم اخلاق همین است پس چون آن حضرت این آیت را حفظ نموده فرمود که: آنچه آورده بشما از جانب حق پس فرا گیرید و آنچه نهی کرده از آن پس بازایستید.

[کلام مصنف و قصیده وی در مدح آن حضرت]

مؤلف رحمه الله میفرماید که: ایراد کردم از اخبار سید و مولای ما الامام ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) و از صفات آن حضرت، و ذکر نمودم چیزی از علائم شرف و سمات او، و رقم زدم اندکی از دلایل و علامات او، آوردم بقدر وسع و طاقت خود آنچه تخصیص یافته بود بآن از شرف قبیله و شرف ذات او، و خواندم اینک: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ، از برای رفع درجات او. و شرح دادم و مبین ساختم بعضی از مناقب و مزایای او، چه مناقب و مزایای او بیشتر از آنست که در حیطه عدو حصر درآید از علم و عمل و بزرگی و سیادت و ریاست و سماحت و حماسه و شرف منصب و علو نسب و فخر حسب و طهارت ام و اب از آنکه قاصر است لسان تبلیغ در مضمار مآثر او، و ظاهر است عجز جلید از عد مفاخر او، اصل و فرع او زاهر و طاهر است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۵

ایشان مشکاة انوار و مصابیح ظلام و عصر انام و عروه وثقی ذوی الاعتصامند، و ملاذ و ملجا و پناهند.

بار خدایا ما را خالی مگذار در دنیا از موالات ایشان، و در آخرت از قرب ایشان انک عظیم الالاء، و سمیع الدعاء.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۶

و این ابیات با برکات در مدح و منقبت آن حضرت فرموده:

یا راکبا یقطع جوز الفلا علی امون جسرہ ضامر

کالحر فالا انها فی السری تسبق رجع النظر الباصر

أسرع فی الارقال من خاصب اعجله الرکض و من طائر

أنسه بالوخذ لکنها فی سیرها کالنتنق الناقر

عرج علی طیبه و انزل بها	وقف مقام الضارع الصافر
و قبل الارض و سف تربها	و اسجد علی ذاک الثری الطاهر
و ابغ رسول الله خیر الوری	عنی فی الماضی و فی الغابر
سلام عبد خالص حبه	باطنه فی الصدق کالطاهر
و عج علی ارض البقیع الذی	ترابه یجلو قذی الناظر
و بلغا عنی سکانه	تحیه کالمثل السائر
قوم هم الغایه فی فضلهم	فالاول السابق کالآخر
هم الاولی شاد و ابناء العلی	بالاسمر الذابل و الباتر
و اشرفت فی المجد احسابهم	اشراق نور القمر الباهر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۷

و بخلوا الغیث و یوم الوغا	راعوا جنان الاسد الخادر
بدابهم نور الهدی مشرقا	و میز البر من الفاجر
فحبهم وقف علی مؤمن	و بغضهم حتم علی کافر
کم لی مدیح فیهم شایع	و هذه تختص بالباقر
امام حق فاق فی فضله	العالم من باد و من حاضر
اخلاقه الفر ریاض فمسا	الروض غداة الصیب الماطر
ما ضر قوما غصبوا حقه	و الظلم من شنشنة الجابر
لو حکموه ففضی بینهم	ابلج مثل القمر الزاهر
فرع زکا اصلا و اصل سما	فرعا علاء الفلک الدائر
جرى علی سنة آباءه	جرى الجواد السابق الضامر
و جاء من بعد بنوه علی	آثاره الوارد کالصادر
فخاره ینقله منجد	مصدق فی النقل عن غابر

قد کثرت فی الفضل اوصافه و انما العزة للكاثر
 لو صافحت راحته میتا عاش و لم ينقل الی قابر
 حتی یقول الناس مما رأوا یا عجباً للمیت الناشر

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۸

محمد الخیر استمع شاعرا لولا کم ما کان بالشاعر
 قد قصر المدح علی مجدکم و لیس فی ذلک بالقاصر
 بود لو ساعده دهره تقبیل ذاک المقبر الفاخر

یعنی ای آن سوار که قطع میکنند راه بیابان خونخوار را بر ناقه تیز رفتار که از رفتن راه بسیار لاغر شده همچو طرف نیزه در لاغری الا آنکه او در رفتن سبقت دارد در تندی و تیزی مثل گردیدن دیده بیننده، رونده تر است در میان شتران از هر چه بر زمین خشک می رود، که میشتابد از پای برداشتن و رونده تر از مرغ پرندۀ بینا است برفتن، لیکن او در سیر و رفتن مثل ظلمین رونده است که نزد دادخواه رود، عروج کن بر خاک پای او فرود آی بانجا و بایست در مقام فروتنی و نامرادی، و بوسه زن آن زمین را و ببوی خاک آن را و سجده کن بر آن خاک و برسان رسول الله (ص) را که بهترین خلایق است از من در گذشته و در آینده سلام بنده را که خالص است دوستی و حب او که باطنش در صدق و راستی همچو ظاهر او است در درستی، و برانگیز بر زمین بقیع غبار خاک آن را که جلا و نور میدهد دیده رمد دیده راه و برسان از من ساکنان آن مقام با احترام تحیت و درود را همچو مثل السائر که بیکدیگر رسانند، قومی اند ایشان که غایت اند در فضل خودشان، پس اول پیشی گیرنده در فضل مثل آخر فراگیرنده ایشانست، ایشان اولین جماعتی اند که بلند گردانیدند بلندی را بحدیث محکم قاطع، و روشن است در مجد و بزرگی احساب ایشان مثل روشنی نور قمر در ظهور، وجود ایشان بخیل گردانیده باران گهربار راه، و شجاعت ایشان در روز و غا و معرکه ترسانیده دل شیر بیشه مردی راه، ظاهر شده بایشان نور هدایت که نور دهنده است، و بایشان تمیز کرده می شود نیکوکار از بد کار، پس دوستی ایشان وقف است بر مؤمن، و بغض ایشان حتم و واجب بر کافر، پس دوست ایشان مؤمن باشد، و دشمن ایشان کافر، بسامرا مدحها است در باب ایشان که شایع است و فاش و این اختصاص یافته بباقر (ع) که امام حق است که فایق است در فضل خود اهل عالم را از مسافر و حاضر، اخلاق پسندیده او معروف و مشهور است مثل ریاض، و چه ریاض که بامداد ابر گهربار بر او باریده باشد و هر گونه فواید از او بظهور رسیده، ضرر نرسانیده قومی را که غضب کردند حق او را بظلم و ظلم از شیمه و طبیعت جائز است؛ اگر حاکم سازند او را پس حکم فرماید در میان ایشان حکمی که اظهر احکام باشد مثل قمر نور دهنده در ظهور؛ فرعی است بپاکی اصل و اصلیت به بلندی فرع مثل بلندی فلک گردان، جاریست طریق فضل او بر طریق پدران خود مثل جریان مرکب تیزرو پیشی گیرنده لاغر میان در میدان و می آیند از بعد پسران او بر آثار آن بزرگوار، آینده ایشان همچو رونده است، فخر و شرف او نقل میکند آن را بزرگی و بلندی که تصدیق کرده می شود در نقل از آینده یعنی فخر و شرف ناقل است در میان ایشان و لا حق ایشان مصدق سابق است، بحقیقت بسیار است در فضل اوصاف او، و بدرستی که عزت از برای بسیاری فضل است، اگر مصافحه کند دست روح بخش او مرده را زنده شود و نقل نکند بقبر دیگر تا غایتی که گویند مردم از آنچه دیده باشند یا عجا از زنده شدن مرده از هم ریخته، آی محمد که بهترین مردمانی استماع فرمای شاعر را اگر نمیبودی شما او شاعر نمیبود، بدرستی که قاصر است

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۶۹

مدح بر مجد و بزرگی شما و او در این قاصر نیست، دوست میدارد اگر مساعدت کند او را روزگار او بوسیدن محل آن قبر طیب طاهر را، صلی الله علیه.

در ذکر امام ششم ابی عبد الله جعفر الصادق ابن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

[در ذکر ولادت و نسب و اسم و کنیه و مناقب و صفات آن حضرت]

کمال الدین محمد بن طلحه رحمه الله گوید که: ابو عبد الله جعفر الصادق (ع) از عظمای اهل بیت و سادات ایشان بود، علوم بیحد و عبادت بی‌عد و اوراد متواصله و زهدات بینه و تلاوت کثیره داشت، استتباع معانی قرآن کریم مینمود، و استخراج جواهر آن از بحر بیکران او میفرمود، تقسیم فرموده بود اوقات خجسته غایات خود را بر انواع طاعات، و اندوخته بود در سعی امور آخرت و در زهد و ترک دنیا اصناف قربات را، که بی‌شک اقتدا بطریق او مورث جنت است، و نور قسمات او شاهد بود که او از سلاله نبوت است، و طهارت افعالش ظاهر بود که او از ذریت رسالت است، نقل کرده‌اند از آن حضرت حدیث بسیار، و استفاده علم از او نموده‌اند جمعی از اعیان علمای اخیار، مثل یحیی بن سعید انصاری، و ابن جریح، و مالک بن انس، و ثوری، و ابن عیینه، و ابی حنیفه و شعبه، و ایوب سجستانی و غیر هم، و عد مناقبش کرده‌اند، و فضیلت از آن حضرت کسب نموده‌اند. اما ولادت با سعادتش در مدینه بوده در سال هشتم از هجرت و گویند در سال هشتاد و سوم و اول اصح است. و اما نسب عالیش از پدر ابو جعفر محمد باقر است (ع) و سابقاً سمت ذکر یافته بسط نسبش،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۰

و مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر. و اما اسم مبارکش جعفر و کنیتش ابو عبد الله و گویند ابو اسماعیل و اشهر القاب او صادق است و دیگر صابر و فاضل و طاهر. و اما مناقب و صفاتش فوق عدد حاضر است که حیرانست در انواع آن فهم تیزبین باصر، تا غایتی که از کثرت علوم که بآن فایض گشته عقل درک آن نمیتواند کردن، و فهم پیرامون آن نمیتواند گشتن، بوی اضافه میکنند و روایت از او مینمایند و گویند: کتاب جفری که بمغرب است که بمیراث گرفته‌اند او را بنو عبد المؤمن از کلام آن حضرت است، و در این منقبت بلند است و درجه ارجمند در مقام فضائل او. کتاب جفر که مشتمل بر اسرار و علوم ایشان است مشهور است که امام علی بن موسی الرضا (ع) تصریح فرموده در عهد مأمون چنانچه ان شاء الله مذکور خواهد شد که جفر و جامعه دلالت میکند بر خلاف این. کمال الدین رحمه الله گوید که: مالک بن انس روایت کند که امام جعفر (ع) روزی گفت مر سفیان ثوری را که: یا سفیان هر گاه حق سبحانه و تعالی بتو نعمتی کرامت فرماید پس تو خواهی بقای آن را بکوش در حمد و شکر بسیار بر آن زیرا که خدای عز و جل فرموده لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ و هر گاه که رزق بر تو تنگ شود بسیار کن استغفار را که حق تعالی فرموده در کتاب خود که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۱

اَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ يَعْنِي آمْرُشَ طَلْبِيدِ از پروردگار خود که حق تعالی هست آمرزنده توبه‌کنندگان، و چون شما بکنید بفرستد ابر را بر شما بارندگی پی در پی، و مدد دهد شما را بمالها و پسران یعنی در دنیا وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ و بدهد بر شما بوستانهای مشتمل بر میوه یعنی در آخرت ای سفیان هر گاه اندوه‌گین سازد ترا امری از سلطان

یا غیر او پس بسیار بگوی این را که لا حول و لا قوة الا بالله که این قول مفتاح فرج است و گنجی است از گنجهای جنت. ابن اُبی حازم گوید که: من در خدمت جعفر بن محمد (ع) بودم که درآمد آذن آن حضرت و گفت:

سفیان ثوری بر در خانه است، آن حضرت فرمود که اذن کن تا درآید، پس او در آمد، آن حضرت فرمود مر او را که: ای سفیان بدرستی که تو مردی که دائم سلطان ترا طلب می کند و من میپرهیزم از سلطان پس برخیز و بیرون رو نه آنکه تو مطرودی، سفیان گفت: مرا حدیثی فرمای تا بشنوم و برخیزم، آن حضرت فرمود که حدیث فرمود پدر من از جد من رسول الله (ص) فرمود که: هر که حق تعالی بوی نعمتی انعام فرمود پس باید که حمد و شکر الهی بتقدیم رساند، و کسی که رزق بر او تنگ شد پس باید که استغفار کند مر خدای تعالی را، و کسی که اندوهگین گردانید او را امری پس باید که بگوید این را که:

لا حول و لا قوة الا بالله

، پس چون سفیان برخاست آن حضرت فرمود که فراگیر این را، و سه بار فرمود این را. (ظاهر اینست- فراگیر این سه را و چه سه تای بزرگی است) «م» سفیان گوید که: من رفتم بخدمت جعفر بن محمد (ع) و بر او جبه بود از خز که رنگش بسیاهی میزد و پوششی از خز، من در ایستادم و نظر تعجب در او می کردم، آن حضرت گفت مرا که: یا ثوری چیست ترا که نظر تعجب بما گماشته؟ گفتم: یا ابن رسول الله این از لباس تو و لباس پدران تو نبود،

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۲

فرمود که ای ثوری آن زمان زمان افتقار و احتیاج بود و بودند که عمل میکردند بر قدر احتیاج و افتقار خود، و این زمانیست که فرو گذاشته هر چیز دهان زیرین خود را، بعد از آن آستین خود را بالا برد در زیر جبه بود از صوف سفید که دامنش از دامن این جبه بالا کوتاه تر بود، و آستینش از آستین آن کوتاه تر آنگاه فرمود که: یا ثوری این لباس ما از برای خداست، و آن از برای شما، آنچه از برای خداست اخفا میکنیم، و آنچه از برای شماست اظهار مینمائیم. هیاج بن بسطام گوید که: جعفر بن محمد (ع) چندان اطعام میفرمود که چیزی باقی نمی ماند از برای عیالش. و آن حضرت میفرمود که: تمام نمیشود معروف مگر بسه چیز که: آن تعجیل، و تصغیر و ستر آنست. و از آن حضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی حرام ساخت ربا را؟ فرمود که: تا تمنع ننمایند مردم از معروف.

[وصیت امام به فرزندشان امام موسی کاظم علیهما السلام]

یکی از اصحاب آن حضرت گوید که: من رفتم بخدمت جعفر بن محمد (ع) و پسرش موسی (ع) در پیش وی بود و او را باین کلمات با برکات وصیت میفرمود و من از آن حفظ کردم و میفرمود که:

ای پسر من حفظ کن وصیت مرا و یاد گیر مقاله مرا که اگر حفظ میکنی آن را سعید خواهی زیست و حمید خواهی مرد.

ای پسر من کسی که قناعت کرد بآن قسمتی که از برای او شده او مستغنی است، و هر که کشید چشم خود را بآنچه در دست غیر او است و نظر بر آن دارد او فقیر میرد، و کسی که راضی نیست بقسمت الهی او متهم میدارد حق تعالی را در قضای او، و کسی که کوچک شمرد لغزیدن خود را بزرگ داند لغزیدن

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۳

غیر خود را، و کسی که بزرگ شمرد لغزیدن خود را کوچک داند لغزیدن غیر خود را.

ای پسر کسی که منکشف ساخت حجاب غیر خود را پس کشف کرد عورت خود را، و هر که کشید شمشیر ستم و بغی را کشته شد بآن، و کسی که کند چاهی را از برای برادر خود افتاد در او، و آنکه مداخله و آمد شد با سفها کند حقیر گردد، و آنکه مخالطه و تردد با علما نماید بزرگ شود، و هر که دخل کند در چیزهای بد متهم گردد.

ای پسر بگوی حق را خواه آن از برای تو باشد یا بر تو باشد، و احتراز کن از سخن چینی که آن تخم دشمنی است در دلهای مردم.

ای پسر چون طلب جود کنی بر تست که بشتابی بمعدنش، زیرا که جود را معادن است، و معادن را اصول، و اصول را فروع، و فروع را ثمر، و خوب نمیشود ثمر مگر بفرع، و فرع نمیباشد مگر بأصل، و اصل وجود نمیگیرد مگر بمعدن طیب پاک.

ای پسر چون زیارت کنی پس زیارت اخیار کن و زیارت فجار مکن که ایشان حکم سنگی دارند که آب از آن منفجر نشود و حکم درختی دارند که ورق آن سبز نگردد، امام علی بن موسی (ع) فرمود که ترک نفرمود پدر بزرگوار من این وصیت را تا رحلت فرمود.

و احمد بن عمرو بن مقدم رازی گوید که مگسی واقع شد بر منصور او را از خود دفع کرد، دیگر بروی عود کرد باز دفع نمود از خود تا بخشم آورد او را بعد از آن درآمد بر وی جعفر بن محمد (ع) منصور گفت مر او را که: یا ابا عبد الله برای چه آفریده حق سبحانه و تعالی مگس را؟ فرمود که:

تا دلیل گرداند بآن جبابره را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۴

منقولست که مردی بود از اهل سواد که آمدی و از آن حضرت چیزها پرسیدی، مردی خواست در غیبت او که او را نقصی کند گفت مر آن حضرت را که: او نبطی است، یعنی اصلی ندارد، امام جعفر (ع) فرمود که: اصل مرد عقل اوست و حسبش دین او و کرمش تقوی او و مردمان در آدم مستوی اند پس شرمنده شد آن قائل از آن سخن. سفیان ثوری گوید که: من شنیدم از جعفر صادق (ع) که میفرمود که: عزیز الوجود است سلامت بمرتبه که مخفی است مطلب آن، پس گاهی که آن را طلب میکنی میگوئی شاید در کنج خمول و گم نامی باشد، پس چون طلب کرده شد در خمول و نیافتی گمان میکنی که شاید در خاموشی باشد؛ پس چون طلب کرده شد در خاموشی و نیافتی میگوئی شاید در خلوت باشد، پس اگر طلب کرده شود در خلوت و نیافتی پس گمان میبری که در کلام سلف صالح باشد، و سعید آن کسی است که بیابد در نفس خود خلوت را که اشتغال نماید بآن، و فارغ گردد از غیر آن از خود بطلب هر آنچه خواهی.

[داستان آن حضرت با منصور]

حدیث کرد عبد الله بن فضل بن ربیع از پدر خود که او گفت که چون حج کرد منصور در سال صد و چهل و هفتم از هجرت و آمد بمدینه و گفت بر ربیع که: بفرست کسی را که جعفر بن محمد را بیارد به تعب هر چه تمامتر که بکشد خدای تعالی مرا که اگر من او را نکشم، او تغافل کرد از آن سخن تا شاید او را فراموش شود باز اعاده کرد آن را از برای ربیع که بفرست که او را بیارند بأقبح وجهی، او دیگر تغافل کرد بعد از آن فرستاد بر ربیع پیغامی که سخنان زشت غلیظ درشت در او بود که البته بفرستد و امام جعفر (ع) را حاضر کند، او چون چاره ندید فرستاد و آن حضرت را آورد، ربیع گفت بوی که: یا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۵

ابا عبد الله یاد کن خدای را که او بطلب تو فرستاده بود بنوعی که دفع آن از تو بغیر از خدای تعالی نمیتواند کرد، آن حضرت فرمود که

لا حول و لا قوة الا بالله.

بعد از آن ربیع آمد و اعلام نمود منصور را بحضور آن حضرت، چون آن حضرت درآمد منصور او را تهدید کرد و سخنان درشت گفت و گفت: اهل عراق ترا بامامت فرا گرفته‌اند و زکاة اموال برای تو میفرستند و تو راغب نیستی به سلطانی من و سر شر و فتنه داری، بکشد خدای تعالی مرا که اگر من ترا نکشم، آن حضرت فرمود که سلیمان پیغمبر را حق تعالی ملک داده شکر حق بتقدیم رسانید، و بدرستی که ایوب بیلا مبتلا شد بر آن صبر نمود، و یوسف مظلوم شد بعد از آن از ایشان عفو کرد، و تو از آن اصلی.

چون منصور این کلام را از آن حضرت شنید گفت که: تو نزد من یا ابا عبد الله فکر صواب داری ساحت تو گشاده است، و ناحیه تو سلیم، و غائله تو قلیل است، یعنی از تو شر نمی‌آید جزا دهد ترا خدای تعالی از ذی رحم أفضل آنچه جزا میدهد ذوی الارحام را از ارحام ایشان، بعد از آن دست مبارک آن حضرت را گرفته نشانند با خود بر فراش خود، آنگاه بوی خوش طلبید، غالیه آوردند و منصور در دست گرفت و در زیر لحيه مبارک آن حضرت داشت تا بخور آن برطرف شد، بعد از آن گفت: برخیز که خدای تعالی ترا در کنف حمایت خود نگاه دارد، بعد از آن گفت به ربیع که: الحاق کن بابی عبد الله جایزه و کسوت او را و باز گردان که برود بمنزل و مقام خود، آن حضرت بازگشت.

ربیع گوید که: با آن حضرت رفتم و گفتم که من دیدم پیش از تو چیزی که ندیده بودم آن را، و دیدم بعد از تو چیزی که ندیده بودم آن را، پس چه بود آنچه گفتمی یا ابا عبد الله؟ فرمود که: یافتم این را که:

کشف الغمة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۳۷۶

اللهم احرسنى بعينك التي لا تنام و اكنفنى بركنك الذی لا يرام و اغفر لى بقدرتك على و لا اهلك و انت رجائى اللهم انت اكبر و أجل مما اخاف و احذر اللهم بك ادفع فى نحره و استعيذ بك من شره

پس حق تعالی کرد بمن آنچه دیدی. و این دعا بروایات مختلفه آمده که سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله

[حدیث لیث بن سعد]

و لیث بن سعد گوید که: من حج کردم در سال صد و سیزدهم از هجرت، چون آمدم بمکه و نماز عصر گزاردم بالا رفتم بکوه ابو قبیس نگاه کردم دیدم مردی نشسته و بدعا اشتغال دارد و میگوید:

یا رب یا رب

، تا منقطع شد نفس او باز میگوید:

رب رب

، تا منقطع شد نفس او باز میگوید:

یا الله یا الله

، تا منقطع شد نفس او بعد از آن میگوید:

یا حی یا حی

، تا منقطع شد نفس او، باز میگوید:

یا رحیم یا رحیم

تا منقطع شد نفس او، باز میگوید:

یا ارحم الراحمین

، تا منقطع شد نفس او هفت بار، آنگاه گفت:

بار خدایا اشتهای انگور دارم اطعام فرمای مرا بآن، بار خدایا هر دو جامه من کهنه شده لیث گوید: بخدا که هنوز کلام تمام نکرده بود که من نگاه کردم دیدم سله پر انگور پیش وی نهاده که نبود بر روی زمین در آن روز از آن انگور، و دو جامه برد یمانی با آن بود، بعد از آن خواست که بخورد گفتم او را که من با تو شریکم، فرمود که: چرا؟ گفتم: تو دعا میکردی و من آمین

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۷

میگفتم، فرمود که: پس پیش بیا و بخور و چیزی از آن پنهان مکن، من پیش رفتم و بخوردم چیزی که مثل آن هرگز نخورده بودم، و آن انگور بی دانه بود، پس خوردم تا سیر شدم و هیچ کم نشد از سله.

بعد از آن فرمود که: بیا و فراگیر یکی از این دو جامه را، من گفتم: من از آن جامه بی نیازم، فرمود که: پس در من بپوشان من در او پوشانیدم یکی را ازار فرمود و دیگری را ردا، آنگاه آنچه کنده بود بدست خود گرفت و بزیر رفت، و من بر اثرش می آمدم تا رسیدم بمسعی، مردی آمد و گفت:

مرا بپوشان که خدای تعالی ترا بپوشاند، آن هر دو جامه را بوی داد، من بمردی رسیدم و گفتم: این چه کس است؟ گفت: این جعفر بن محمد (ع) لیث گوید که او را طلب کردم بعد از آنکه چیزی از او بشنوم نیافتم او را- و این چه کرامت بلند و منقبت ارجمند است بحسب صورت و معنی. مؤلف رحمه الله میفرماید که: حدیث لیث مشهور است و بسیاری از رواه و نقله حدیث آن را نقل کرده‌اند، و اول جایی که دیدم در کتاب مستغیثین بود که تألیف ابی القاسم خلف بن عبد الملک بن مسعود بشواک «کذا» است و این کتاب را خوانده‌ام بر ابی عبد الله محمد بن ابی القاسم بن عمر بن ابی القاسم و او خوانده بر استاد دار الخلافه ابی محمد یوسف بن شیخ ابی الفرج بن الجوزی و او روایت کرده از مؤلف او و قرائت من در شعبان سنه ست و ثمانین و ستمائیه بود در بغداد، و ایراد نموده‌اند این حدیث را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۸

جماعتی از اعیان، و شیخ حافظ ابو الفرج جوزی در کتاب صفوة الصفوة ذکر کرده و همه ایشان روایت از لیث میکنند و او مردی ثقه معتبر بوده.

[حالات و عدد اولاد و برخی مواعظ آن حضرت]

و کمال الدین رحمه الله گوید که: اولاد آن حضرت هفت بوده‌اند: از ذکور شش و از انث یکی و بیشتر از این نیز گفته‌اند و نامهای ایشان اینست: موسی که کاظم است، و اسماعیل، و محمد، و علی، و عبد الله، و اسحاق، و ام فروه. و اما عمر آن حضرت او در سال صد و چهل و هشتم رحلت فرمود در زمان خلافت منصور و ولادتش چنانچه گذشت در سال هشتادم بود، پس عمرش شصت و هشت بوده باشد، و این قول اظهر است و غیر از این نیز گفته‌اند، و قبر ازهرش در مدینه است به بقیع نزد پدر بزرگوارش باقر و جد عالیمقدارش زین العابدین و عم نامدارش حسن بن علی (ع) و حافظ عبد العزیز جنابذی رحمه الله گوید که: أبو عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب الصادق (ع) مادرش ام فروه است چنانچه مذکور شد در عام الجحاف متولد شد در سنه ثمانین، و وفات نمود در سنه ثمان و أربعین و مائه، و اولاد جعفر بن محمد (ع) یکی اسماعیل أعرج بود، و دیگری عبد الله، و دیگر ام فروه و مادر ایشان فاطمه بنت حسین أثرم بن حسین بن علی بن ابی طالب بود (ع) و دیگر الامام موسی بن جعفر و مادرش ام ولد بود، و دیگر اسحاق، و محمد، و فاطمه، که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۷۹

تزوید کرده بود او را محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و فاطمه نزد او وفات کرد و مادر ایشان ام ولد بود، و دیگر یحیی و عباس و اسما و فاطمه صغری و ایشان از امهات اولاد متفرقه بودند. و محمد بن سعید گوید که: چون خروج کرد محمد بن عبد الله بن حسن امام جعفر (ع) از او فرار نمود بسوی مال خود در کوه بلندی و در آن مکان مرتفع مقیم بود تا محمد کشته شد و چون او کشته شد، و مردم اطمینان پیدا کردند و ایمن شدند رجوع فرمود بمدینه و آنجا بود تا رحلت نمود در سال صد و چهل و هشتم در زمان خلافت اَبی جعفر منصور، و در آن روز آن حضرت شصت و یک ساله بود، و غیر او گوید که: آن حضرت متولد شد در عام الجحاف در سال هشتادم، و وفات کرد در صد و چهل و هشتم. و عمرو بن مقدم گوید که: چون نظر میکردم بجعفر بن محمد میدانستم که او از سلاله نبوت است. و برذون بن سیف گوید که: من شنیدم از جعفر بن محمد (ع) میفرمود حفظ و نگاه داشت نمائید در باره ما آنچنانچه عبد صالح حفظ آن دو یتیم کرد، و میگفت که پدر ایشان صالح بود. و ابراهیم بن مسعود گوید که مردی بود از تجار که آمد و شد میکرد نزد جعفر بن محمد (ع) و با وی اختلاط مینمود و حسن حال او را میدانست ناگاه حال بر آن تاجر گشت و شکوه پیش آن حضرت آورد فرمود.

فلا تجزع و ان أعسرت یوما فقد أیسرت فی زمن طویل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۰

و لا تیأس فان الیاس کفر لعل الله یغنی عن قلیل
و لا نظنن بربک ظن سوء فان الله اولی بالجمیل

یعنی پس جزع مکن و اگر چه تنک دست باشی در روزی از روزها پس بدرستی که گشاد دست بوده در زمان دراز، و نومید مباش که نومیدی کفر است شاید که حق تعالی توانگر و غنی گرداند ترا از چیز اندکی، و گمان مکن به پروردگار خود گمان بد چه بدرستی که حق تعالی اولی است بجمیل و خوبی. و روایت کند از جعفر بن محمد الصادق (ع) که میفرمود مر مولای خود را نافذ که: چون رقعہ نویسی یا کتابتی در باب حاجتی و خواهی که حاجت تو روا شود که اراده کرده، پس بنویس بر سر رقعہ بقلم بی مداد این را که

بسم الله الرحمن الرحيم ان الله وعد الصابرين المخرج مما يكرهون و الرزق من حيث لا يحتسبون جعلنا الله و اياكم من الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون

نافذ گوید: هر گاه که من این عمل میکنم پس حاجت من روا میگردد. و صالح بن اسود روایت کند که من شنیدم از جعفر بن محمد (ع) که میفرمود سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید که حدیث نخواهد کرد شما را کسی بعد از من مثل حدیث کردن من شما را. و از این آیت پرسیدند از او که اَتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ فرمود که محمد و علی است (ع) و عبد الله بن ابی یعفور روایت کند از جعفر بن محمد (ع) که میفرمود که بنا کرده شده انسان بر خصال حمیده پس هر جا باشد بنا کرده می شود بر او و او بنا کرده نشده بر خیانت و کذب. و روایت کند معاویه بن عمار از جعفر بن محمد (ع) که میفرمود: هر که صلوات فرستد بر محمد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۱

و اهل بیت او صد نوبت حق سبحانه و تعالی صد حاجت او را روا کند. و جعفر بن محمد (ع) روایت کند از عکرمه و او از ابن عباس که پیغمبر (ص) فرمود که هر که بگوید که

جزی الله عنا محمدا ما هو اهله

بتعب آرد هفتاد کاتب را در هزار صباح از جهت کثرت ثواب. و روایت کند محمد بن محبب از جعفر بن محمد (ع) که از آبا و اجداد بزرگوار خود روایت کرده که هیچ مؤمن نباشد که در آرد بر قومی یک نوع سروری و دلخوشی الا که حق سبحانه و تعالی بیافریند از آن سرور ملکی را که عبادت کند خدای را و توحید و تمجید او بتقدیم رساند، پس چون آن مؤمن را بقبر درآرند آن سرور با وی بقبر درآید و گوید که: آیا مرا میشناسی؟ او گوید که: کیستی تو؟ گوید که: من آن سرورم که در آوردی مرا بر فلان امروز من مونس وحشت و ملقن حجت توام، و اثبات میکنم ترا بقول ثابت و شهادت مینمایم بتو در مشاهد قیامت، و حاضر میشوم در آنجا، و شفاعت میکنم از برای تو از پروردگار تو، و مینمایم بتو منزل ترا در بهشت. و واقع شد یک روزی در میان جعفر بن محمد و عبد الله بن حسن کلامی، و عبد الله بن حسن سخنان درشت گفت آن حضرت را بعد از آن از یک دیگر جدا شدند و دیگر بر در مسجد بهم ملاقات کردند آنگاه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۲

أبو عبد الله جعفر بن محمد گفت مر عبد الله بن حسن را که: چه گونه گذرانیدی امشب را یا ابا محمد؟ گفت بخیری گذشت اما کلامی که مغضوب گوید، آن حضرت فرمود که: یا ابا عبد الله آیا ندانسته که صله رحم تخفیف میکند حساب را او گفت همیشه تو چیزی میگوئی که من نمیدانم آن را، فرمود که من بخوانم بر تو قرآن را باین؟ گفت: در این باب نیز؟ فرمود که: بلی، گفت: پس بیار، فرمود که: حق جل و علا فرموده که وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ گفت: پس ندید مرا کسی بعد ازین که قاطع رحم بوده باشم. جمیل بن دراج گوید که من نزد ابی عبد الله (ع) بودم که در آمد بر او بکیر بن اعین و او درد چشم داشت، آن حضرت فرمود مر او را که ظریف درد چشم دارد گفت: بلی چه علاج کند؟ فرمود که:

هر گاه که بشوید دست خود را از آب بسیار بکشد دست خود را بر چشمهای خود گفت که: چنین کردم پس دیگر مرا چشم درد نکرد. سعید بن سلیمان روایت کند از جعفر بن محمد و آن حضرت از پدر بزرگوار خود و او از عبد الله ابن جعفر که پیغمبر (ص) فرمود که: حق سبحانه و تعالی با دین دار میباشد تا او ادا کند دین خود را مادام که وام او در معصیت نبوده باشد یا در چیزی که حق تعالی آن را نخواهد. و از آن حضرت مرویست که روایت کرده از پدر بزرگوار و از جابر که رسول الله (ص) فرمود مهاجرین و انصار را که: فرا گیرید قرآن را پیشوای خود که قرآن کلام رب العالمین است که ابتدا از اوست و بازگشت باو.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۳

و مالک بن انس روایت کند از جعفر بن محمد که او روایت کرده از پدر و جد بزرگوار خود و ایشان روایت کرده‌اند از علی بن ابی طالب (ع) که حضرت رسول الله (ص) فرمود که: هر که بگوید هر روز صد نوبت

لا اله الا الله الملك الحق المبين

باشد مر او را امان از فقر و ایمنی از وحشت قبر و توانگری و غنی روی بوی نهد و گشاده گردد از برای او درهای بهشت. آن حضرت فرموده و روایت کرده از پدران بزرگوار خود که پیغمبر (ص) نهی فرمود از چیدن و درو کردن میوه و غله در شب، آن حضرت گوید که به پیغمبر این امر مکروه بود زیرا که حاضر نمیتوانند شد آن را فقرا و مساکین. و باین اسناد روایت است که پیغمبر (ص) فرموده که هر گاه ببینید سوختن چیزی تکبیر بگوئید مر خدای را که حق سبحانه و تعالی فرو مینشاند آن آتش را. و مرویست از آن حضرت که هر که نباشد از برای برادر خود همچنان که از برای خود است حق برادری را بجای نیاورده آیا نمیبینی که چگونه حکایت میکند حق تعالی در کلام خود که در روز قیامت برادر از برادر گریزان باشد، بعد از آن ذکر فرموده در این موقف شفقت دوستان را که فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ که کافران گویند نیست ما را اکنون هیچ کس از شفاعت کنندگان و نه دوستی مهربان با شفقت که از یک دیگر گریزان نباشند. و از آن حضرت مرویست که فرمود: چون مرا پیش منصور بردند سخنان درشت زجرآمیز بمن گفت، آنگاه گفت: ای جعفر دانسته آنچه کرد محمد بن عبد الله که نام نهاده بودید او را نفس زکیه چه بر سر او آمد و انتظار او میکشتم که متحرک شود یکی از شما پس ملحق سازم بزرک را بکوچک،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۴

آن حضرت فرمود که: من گفتم که حدیث کرد مرا محمد بن علی که از پدر خود علی بن حسین روایت میکرد و او از پدر خود امام حسین و او از پدر خود علی بن ابی طالب (ع) که رسول الله (ص) فرمود:

اگر مردی رعایت صلّه رحم کند و باقی مانده باشد از عمر او سه سال پس حق سبحانه و تعالی بواسطه آن دراز کند و بکشد آن مدت را تا سی و سه سال، و اگر مردی باشد که قطع رحم کند و باقی مانده باشد از عمر او سی و سه سال حق تعالی آن مدت را کوتاه کند و باز گرداند تا سه سال، گفت مر آن حضرت را که: تو از پدر خود این شنیدی؟ گفتم: نعم، تا سه بار گفت، آنگاه گفت که: باز گرد و برو. جابر بن عون گوید که: مردی گفت مر جعفر بن محمد را (ع) که واقع شده میان من و میان قومی منازعه در امری و من میخواستم که ترک کنم آن را و میگویند مرا که ترک تو آن را ذل و خواریست آن حضرت فرمود که: دلیل او ظالم است. اسحاق بن جعفر بن محمد گوید که: حدیث کرد أبو الحسین یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین ابن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) که نوشت بمن عباد بن یعقوب که اسحاق بن جعفر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۵

روایت کرده از پدر خود که چون رفت جعفر بن محمد (ع) نزد ابی جعفر منصور و تکلم کردند با یک دیگر پس چون بیرون آمد از نزد او فرستاد و دیگر آن حضرت را بازگردانید چون بازگشت لبهای مبارکش حرکت میکرد بچیزی گفتند مر او را که: چه میگفتی؟ فرمود که: میگفتم:

اللهم انک تکفی من کل شیء و لا یکفی منک شیء فاکفنیه

آنگاه گفت: چند گاه نزد من خواهی بود، آن حضرت فرمود که: من بحدی رسیده‌ام در سال که هیچ کدام از پدران من باین حد سال نرسیده‌اند در اسلام، و نمیبینم که مصاحبت کنم با تو مگر زمانی اندک از تتمه این سال، گفت: پس اگر باقی باشی چون باشد؟ فرمود که: نمیبینم که باقی باشم، گفت که: حساب نگاه دارید، حساب نگاه داشتند در شوال آن حضرت رحلت فرمود.

[تاریخ ولادت و دلائل امامت و عمر شریف آن حضرت]

و شیخ مفید رحمه الله آورده که این باب در ذکر امامی است که قایم است بعد از ابی جعفر محمد بن علی (ع) از ولد او جعفر بن محمد (ع) و تاریخ مولد و دلائل امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آن حضرت. و بود جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الصادق (ع) در میان برادران خلیفه و وصی پدر بزرگوار خود و قایم بامر امامت بعد از او و امتیاز داشت از جماعت خود بفضل، و بود ارفع ایشان از روی ذکر، و أعظم ایشان از روی قدر، و أجل ایشان در میان عامه و خاصه، و نقل کرده‌اند از آن حضرت از علوم آنچه سیر نموده‌اند بآن رکبان، و منتشر است ذکر او در بلدان، و نقل کرده‌اند علما از هیچ یک از اهل البیت (ع) آنچه نقل کرده‌اند از آن حضرت، و نرسیده از هیچ یکی از اهل آثار و نقله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۶

اخبار از نقول و نقل کرده‌اند از ایشان آن مقدار نقل که از ابی عبد الله (ع) بایشان رسیده و ایشان نقل کرده‌اند، چه اصحاب حدیث جمع کرده‌اند أسماء روات را از ثقات بر اختلاف ایشان در آرا و مقالات که از آن حضرت نقل گرفته‌اند بچهار هزار مرد میرسد، و بود او را از دلائل واضحه در میان عامه آنچه که غلبه کرده بود عقول را، و بی‌زبان ساخته بود مخالف را از طعن در آن دلائل بشبهات. و مولد آن حضرت بمدینه بود در سال هشتاد و سوم از هجرت و درگذشت در ماه شوال در سال صد و چهل و هشتم و او را شصت و پنج سال بود، و او را دفن کردند در بقیع با پدر و جد و عم بزرگوارش (ع) و مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بود، و مدت امامتش سی و چهار سال بود، و وصیت فرمود او را ابو جعفر (ع) وصیت ظاهره و نص فرمود بامامتش نص جلی روشن. و روایت کرده محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که ابو عبد الله (ع) فرمود که: چون پدر بزرگوار مرا مرگ حاضر شد فرمود که: یا جعفر وصیت میکنم ترا بأصحاب خود به نیکوئی، گفتم:

جان من فدای تو باد بخدا که هر آینه رعایت میکنم ایشان را و حال آنکه مردی از ایشان در شهر باشد که سؤال نکنند هیچ کس را. و روایت کند ابان بن عثمان از ابی الصباح الكنانی که نظر کرد ابو جعفر به پسر خود ابی عبد الله (ع) و فرمود می‌بینی این از آن کسان است که حق جل و علا فرموده که وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ یعنی و ما خواستیم آنکه منت نهیم بر آنان که ضعیف شمرده شده بودند و بیچاره گشته در زمین و سازیم ایشان را پیشوایان در امر دین و خوانندگان بخیر و صلاح، و گردانیم ایشان را وارثان ملک خلافت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۷

و روایت کند هشام بن سالم از جابر بن یزید جعفی که گفت: سؤال کردند از ابو جعفر که قائم باین امر بعد از او که باشد؟ زد دست مبارک بر ابي عبد الله (ع) و فرمود که: بخدا که این بعد از من قائم آل محمد است (ع) و روایت کند علی بن حکم از طاهر که صاحب ابي جعفر بود (ع) او گفت: من در خدمت آن حضرت بودم که جعفر (ع) آمد فرمود ابي جعفر که: این بهترین خلق است. و مرویست از ابي عبد الله (ع) که پدر بزرگوار من حفظ ودايعی که آنجا بود بمن رجوع کرد چون وفاتش نزدیک شد فرمود که: بخوان از برای من شهود را، من رفته‌م و خواندم چهار مرد را از قریش از گواهان یکی نافع مولی عبد الله بن عمر بود گفت: بنویس آنچه وصیت کرده بود یعقوب (ع) پسران خود را بآن که یا بنیَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ وصیت میکند محمد بن علی بابی عبد الله جعفر بن محمد و امر فرموده آنکه تکفین او نماید ببردی که میگزارد در او نماز جمعه را و عمامه او را بر سر او بندد و قبر او را مربع سازد و بلند کند مقدار چهار انگشت قبر او را نزد دفن، بعد از آن فرمود شهود را که: باز گردید رحمکم الله، میفرماید که: من گفتم: ای پدر بزرگوار در این امر چیزی بود که احتیاج بشهود بود؟ فرمود که: ای پسر نخواستم که مغلوب گردی و گویند: وصیت نکرد باو و خواستم که باشند از برای تو حجتی، و مانند این حدیث در معنی او بسیار ورود یافته. و روایاتی که پیشتر ذکر کرده‌ایم در خبر لوح بنص از جانب حق بامامت، باز از دلائل عقلیه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۸

که سمت ذکر یافت که امام نمیباشد مگر افضل و آنچه دلالت کند بر امامت او از ظهور فضل او در علم و زهد و عمل و رجحان او بر اخوه و بنی عم و سائر مردم از اهل آن عصر، باز آنچه دلالت کند بر فساد امامت کسی که معصوم نباشد چه عصمت شرط است همچو عصمت انبیا (ع) و کاملی نبود در علم در آن وقت غیر او و عاری بود جز او کسی که ادعای امامت میکرد از عصمت در آن عصر و قصور ایشان از کمال در علم دین اینها همه دلالت میکند بر امامت آن حضرت (ع) زیرا که لا بد است از امام که معصوم باشد در هر زمان بر وجهی که ما ایراد نمودیم از پیش. و روایت کرده‌اند مردم از آیات و علامات ظاهره که بر دست او بوقوع آمده آنچه که دلالت دارند بر امامت او و حقیقت او و بطلان آنکه ادعی کرده از غیر او. بعضی از آن آنست که روایت کنند نقله آثار از خبر او با منصور وقتی که امر کرده بود ربیع را باحضر آن حضرت چون او را دید گفت: بکشد خدای مرا اگر من ترا نکشم تو میل قصد در سلطانی من کرده و انگیز فتنه و شر از برای من بظهور آورده؟ آن حضرت فرمود که: و الله من نکرده‌ام و داعیه هم ندارم پس آن کس که بتو رسانیده دروغ گفته و اگر بوده‌ام که کرده‌ام پس ظلم کرده شد یوسف عفو کرد، و مبتلی شد ایوب بر آن صبر نمود، و داده شد بسلیمان ملک در آن شکر کرد، و اینها پیغمبران خدای تعالی‌اند و بسوی ایشان راجع می‌شود نسب تو، گفت مر او را منصور که:

بلی بالا بیا، پس بالا رفت و گفت که: فلان بن فلان خبر کرد مرا از تو بآنچه گفتم، فرمود که: حاضر کنید او را تا موافقت کند مرا بر این، پس حاضر کردند آن مرد را، منصور بوی گفت که: آیا شنیدی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۸۹

آنچه حکایت کردی از جعفر؟ گفت: بلی، آن حضرت فرمود که: سوگند میتوانی خوردن بر این؟ و منصور نیز گفت که: آیا سوگند میتوانی خوردن بر این؟ گفت: بلی، منصور ابتدا به یمین کرد آن حضرت فرمود که: بگذار من او را سوگند بدهم، گفت او را که: چنین کن، آن حضرت فرمود ساعی را که بگو:

برئت من حول الله و قوته و التجأت الی حولی و قوتی لقد فعل کذا و کذا جعفر

یعنی بیزار باشم از حول و قوت خدا و ملتجی بحول و قوت خود باشم که چنین و چنین کرد جعفر، او امتناع نمود از آنکه باینها سوگند بخورد باز باینها سوگند خورد، از آن مجلس هنوز جدا نشده بود که پای زد تا مرد، أبو جعفر گفت که: پای او را کشیده بیرون برید از اینجا لعنه الله. ربیع گوید که من دیدم جعفر بن محمد را (ع) وقتی که داخل میشد بر منصور که میجنابید لبهای مبارک خود را و هر چند که او حرکت میداد لبهای مبارک خود را غضب منصور ساکن میشد تا نزدیک آوردم بوی و او از او خشنود شد، پس چون آن حضرت بیرون رفت از نزد اُبی جعفر من بر اثر وی رفتم و گفتم: این مرد از روی غضب سختترین مردمان بود بر تو و چون درآمدی بر او لبهای تو حرکت میکرد، و چون حرکت میکرد غضب او تسکین مییافت بچه چیز لبها را حرکت میدادی؟ فرمود که: بدعای جدم حسین بن علی (ع)، گفتم: جان من فدای تو باد آن دعا کرامت فرمای، فرمود:

یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احسنی بعینک التی لا تنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام

ربیع گوید که من یاد گرفتم آن دعا را و هرگز فرود نیامد بمن سختی و شدتی الا که این دعا خواندم پس از آن خلاصی یافتم. ربیع گوید که من گفتم مر اُبی عبد الله جعفر بن محمد را (ع) که چرا منع کردی ساعی را از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۰

آنکه سوگند بخدا بخورد؟ فرمود که: نخواستیم آن را که حق تعالی بیند که او توحید و تمجید او میکند پس حلم خود را کار فرماید و تأخیر کند عقوبت او را، پس سوگند دادم او را بآنچه شنیدی پس گرفت حق تعالی او را گرفتن سخت زیاده بر دیگر چیزها. و مرویست که داود بن علی بن عبد الله بن عباس کشت معلی بن خنیس را که مولای جعفر بن محمد بود (ع) و تمام مال او را گرفت آن حضرت داخل شد بر او و می کشید ردای مبارک خود را و میفرمود مر او را که کشتی مولای مرا و مال او را گرفتی آیا میدانی که مرد خواب میکند بر مردگی فرزند و خواب نمیکند بر حرب، و الله که من نفرین و دعای بد خواهم کرد بر تو، داود گفت مر آن حضرت را که: آیا تهدید میکنی مرا و میترسانی بدعای خود بطریق استهزا بآن گفتن، آن حضرت بازگشت بخانه خود و آن شب را احیا فرمود بقیام و قعود تا وقت سحر شد، آنگاه شنیده شد از او که در مناجات میفرمود:

یا ذا القوه القویة و یا ذا المحال الشدید یا ذا العزة التی کل خلقک لها ذلیل

که کفایت کن شر این طاغی را و انتقام مرا از او بکش، پس ساعتی از آن نگذشت که بلند شد آوازا بصیاح و نوایح، و گفتند که مرد داود بن علی. و روایت کند أبو بصیر که من در رفتم بمدینه و با من جاریه بود با وی نزدیکی کردم بعد از آن بیرون رفتم بجانب حمام و در راه بعضی شیعیان رسیدم که بخدمت امام جعفر (ع) میرفتند، پس من ترسیدم که ایشان سبقت کنند بر من بخدمت آن حضرت و فوت شود در رفتن من با ایشان، پس من بناچار با ایشان رفتم تا بخدمت آن حضرت رسیدم، چون نظر کرد و مرا دید فرمود که: یا ابا بصیر آیا نمیدانی که خانهای پیغمبران و اولاد پیغمبران باید که جنب در آن در نرود، و مرا حیا مانع شد گفتم: یا ابن رسول الله من در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۱

راه با أصحاب ملاقات کردم و ترسیدم که در آمدن من با ایشان بخدمت تو فوت شود و عود نتوانم بمثل آن، گفتم و بیرون آمدم، و روایت بسیار در اخبار بغیوب آن حضرت ورود یافته که تعداد آن طولی دارد. و آن حضرت میفرمود که علم ما غابر است و مزبور و نکت در قلوب و نقر در اسماع و نزد ما است جفر أحمر و جفر أبيض و مصحف فاطمه (ع) و بدرستی که نزد ما است جفر جامعه که در او هست جمیع آنچه مردمان بآن محتاجند.

پس سؤال کردند از تفسیر این کلام فرمود که: غابر علم بچیز نیست که خواهد آمد، و مزبور علم بآنچه گذشته است، و نکت در قلوب الهام است، و نقر در اسماع حدیث ملائکه کرام است (ع) که ما ما میشنویم کلام ایشان را و اشخاص ایشان را نمی بینیم و جفر أحمَر ظرفی است که سلاح رسول الله (ص) در او است و آن از آن بیرون نخواهد آمد تا ظهور کند قائم ما که اهل بیتیم، و جفر أبيض ظرفی است که در او است توراة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتب اولی الهی، و مصحف فاطمه آنست که در او است آنچه باشد از حوادث و نامهای هر که مالک ملک خواهد بود تا روز قیامت، و جامعه کتابیست که طول او هفتاد گز است که آن املاء رسول الله است (ص) از دهان مبارکش و خط علی بن ابی طالب (ع) که تمام بدست مبارک خود نوشته، و بخدا که جمیع آنچه محتاج اند مردم بآن در آنجا هست تا روز قیامت بغایتی که در او هست ارش خدش یعنی دیه خراشیدن پوست و زدن تازیانه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۲

و آن حضرت فرمود که: حدیث من حدیث پدر منست، و حدیث پدر من حدیث جد منست، و حدیث جد من حدیث امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است (ع)، و حدیث علی حدیث رسول الله است (ص)، و حدیث رسول الله قول خدای عز و جل است. و ابو حمزه ثمالی روایت میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد (ع) که من شنیدم از آن حضرت که میفرمود: الواح موسی نزد ما است و عصا موسی (ع) نزد ما است و ما ورثه اُنبیائیم. و روایت کند معاویة بن وهب از سعید السمان که او گفت: من نزد ابی عبد الله جعفر بن محمد (ع) بودم که در آمدند دو مرد از زیدیه بر او گفتند آیا در میان شما هست امام مفترض الطاعة؟ آن حضرت فرمود: نه، مراد غیر خودش بود، پس گفتند که: خبر کردند ما را از تو مردمان ثقات که تو این را میگوئی و نام بردند آن قوم را و گفتند ایشان اصحاب ورع و پرهیزند و ایشان از کسان نیستند که دروغ گوی باشند، آن حضرت فرمود: من نفرموده‌ام ایشان را باین، ایشان چون غضب در روی مبارک وی مشاهده کردند بیرون رفتند، آن حضرت فرمود به سعید که: میشناختی این دو مرد را؟

او گوید که: من گفتم: بلی ایشان از اهل بازار ماند و از زیدیه‌اند و زعم ایشان آنست که سیف رسول الله نزد عبد الله بن حسن است، فرمود که: ایشان دروغ میگویند لعنهما الله بخدا که ندیده است عبد الله بن حسن آن سیف را بهر دو چشم خود و نه بیکی از هر دو چشم خود، و ندیده است پدر او مگر آنکه دیده باشد نزد علی بن حسین (ع) پس اگر ایشان راست میگویند پس بگویند که: چیست علامت و نشانه در قبضه او که بدست میگیرند؟ و چیست اثر در موضع زدن او که دم سیف است؟ پس بدرستی که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۳

نزد منست سیف رسول الله، و نزد منست رایت رسول الله (ص) و زره بالا وزیر و مغفر او، پس اگر راست میگویند پس بگویند که چه نشانه دارد زره آن حضرت؟ و رایت مغلبه رسول الله نیز نزد منست و عصای موسی و خاتم سلیمان (ع) نزد منست و نزد من است طشتی که تقرب جسته بود موسی در آن، و نزد من است آن اسمی که رسول الله (ص) وضع فرموده بود در میان اهل اسلام و اهل شرک که تیر مشرکان به مسلمانان نرسد، و نزد منست مثل آنچه ملائکه آورده‌اند مثل و سلاح در میان ما است همچو تابوت در میان بنی اسرائیل که در هر کدام خانه که آن تابوت یافت میشد بر باب ایشان نبوت نزد ایشان میبود و هر که از ما که این سلاح نزد اوست امامت آنجا است، و پدر من زره رسول الله پوشیده با آن علامتی که بر اوست و من هم پوشیدم با آن علامت، و قایم ما هم خواهد پوشید ان شاء الله. و روایت کند عمر بن اَبان که من پرسیدم از ابی عبد الله (ع) از آنچه مردمان میگویند که داده شده بام سلمه صحیفه مهر کرده وقوع دارد؟ آن حضرت فرمود که: چون رسول الله (ص) رحلت فرمود میراث گرفت امیر المؤمنین (ع) از او علم و سلاح او را و آنچه آنجا بود بعد از آن از او انتقال یافت بامام حسن، و از او بامام حسین (ع) او گوید که بعد از آن من گفتم که او انتقال

یافت بعلی بن حسین و از او به پسرش محمد (ع) و از او منتهی بحضرت تو شد؟ فرمود: بلی. و اخبار در این معنی بسیار است و این مقدار کافی است در غرض ما در باب امامت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۴

و دیگر شیخ مفید رحمه الله از اخبار ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) آورده که جماعتی از بنی هاشم اجتماع نمودند در ابواء، و در میان ایشان بودند ابراهیم بن محمد ابن علی بن عبد الله بن عباس و ابو جعفر منصور و صالح بن علی و عبد الله بن حسن و پسران او محمد و ابراهیم و محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان، پس صالح بن علی گفت که: میدانید شما که مردمان چرا کشیده‌اند بسوی ایشان چشمهای خود را و حق سبحانه و تعالی شما را جمع کرده در این موضع پس تا عقد بیعت کنید از برای مردی که از شما است، و خود را بوی بدهید، و موافقت نمائید او را بر این امر تا حق سبحانه و تعالی حکم کند که او بهترین حکم‌کنندگان است، بعد از آن عبد الله بن حسن حمد و ستایش الهی نمود آنگاه گفت که: شما میدانید که این پسر من مهدی است پس باید که بیایند و بوی بیعت کنند، ابو جعفر گفت که: شما چرا خود را فریب می‌دهید و الله که شما میدانید که نیستید مردمان بهیچ یکی از مردم که خواهان و مشتاق او باشند و قول او را اجابت کنند آن مقدار که خواهان این جوانند یعنی محمد بن عبد الله، همه گفتند که: و الله که راست گفتمی که این چنین میدانیم، پس بیعت کردند محمد را و دست او را بوسیدند. و عیسی گوید که آمد رسول عبد الله بن حسن بجانب پدر من که بیا بنزد ما که اجتماع نموده‌ایم در فلان موضع برای امری، و فرستاده بود بطلب جعفر بن محمد (ع) هم برای این امر، و غیر عیسی گوید که: عبد الله بن حسن گفت مر آن کسانی را که حاضر بودند که مخوانید جعفر را که ما می‌ترسیم که او فاسد گرداند امر شما را بر شما گوید عیسی بن عبد الله بن محمد که: فرستاد مرا پدر من تا به‌بینم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۵

که برای چه اجتماع نموده‌اند، پس من آمدم و گفتم که پدرم مرا باین کار فرستاده، عبد الله گفت اجتماع نموده‌ایم تا بیعت کنیم مهدی را که محمد بن عبد الله است.

او گوید که در آن حال جعفر بن محمد (ع) آمد و عبد الله بن حسن را به پهلوی خود جای داد و سخن کرد با وی مثل سخن خود که در باب بیعت می‌گفت، امام جعفر فرمود که مکنید این کار را که این کار متمشی نخواهد شد، بعد از آن که تو چنان میدانی که او مهدیست و حال آنکه این چنین نیست و او آن زمان مهدی نیست، و اگر تو آن می‌خواهی که خروج کند از روی استیلا از برای رضای خدای تعالی و تا امر کند بمعروف و نهی نمایند از منکر بخدا که ما چون بگذاریم که تو پیرو اُسُن ما باشی و بیعت کنیم پسر ترا در این امر، عبد الله بخشم رفت و گفت من دانستم که تو خلاف این خواهی گفت و الله که که حق تعالی ترا اطلاع نداده بر غیب خود و لیکن تو متحمل این شدی بواسطه حسدی که به پسر من داری، فرمود: بخدا که این بواسطه حسد نمی‌گویم و لیکن این امر از آن اینست و برادران و پسران ایشان نه از آن شما، و دست مبارک را زد بر پشت ابي العباس، بعد از آن دست مبارک بر دوش عبد الله ابن حسن نهاد و فرمود که: بخدا سوگند که امر از آن تو و از آن پسران تو نیست، و این از آن ایشان است یعنی بنی عباس و هر دو پسر تو کشته خواهند شد.

و آنگاه برخاست و تکیه فرمود بر دست عبد العزيز بن عمران زهری گفت می‌بینی صاحب جامه زرد را یعنی ابو جعفر دوانقی گفت: بلی فرمود: بخدا که من می‌بایم که این خواهد کشت او را، عبد العزيز گوید که: من در دل خود گفتم: بخدای کعبه بحسد این را می‌گوید، اما بخدا سوگند که از دنیا بیرون نرفتم تا دیدم هر دو کشته شدند بدست ابو جعفر.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۶

عبد العزیز گوید که: چون آن حضرت برخاست و قوم متفرق شدند عبد الصمد و أبو جعفر از عقب آن حضرت رفتند و گفتند یا با عبد الله شما این را فرمودید؟ گفت که: بلی گفتم او را و اعلام کردم. و نجاد عابد روایت کند که جعفر بن محمد (ع) هر گاه که میدید محمد بن عبد الله بن حسن را آب چشمش بحرکت می‌آمد و خود بخود فرمودی که: مردم میگویند در باب وی این سخن را و او کشته خواهد شد چه در کتاب علی (ع) نیست که او از خلفاء این امت باشد. و این حدیث مشهور است همچنانچه آن حدیث که از پیش مذکور شد که علما اختلاف نکرده‌اند در صحت این دو حدیث، و هر دو دلالت واضحه دارند بر امامت ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) و آنکه بسیاری از معجزات و اخبار بغایبات و کاینات پیش از آنکه بشود بر دست او بظهور آمده همچنان که انبیا (ع) از آنها خبر میدادند، و آنها از آیات و علامات نبوت ایشان بود و صدق ایشان بر خدای عز و جل، پس این هم این چنین باشد. و یونس بن یعقوب روایت کند که من در خدمت ابي عبد الله (ع) بودم که وارد شد بر او مردی از اهل شام و گفت: من مردی‌ام صاحب کلام و فقه و فرایض، و آمده‌ام از برای مناظره اصحاب تو، آن حضرت فرمود که: کلام تو از کلام رسول الله است (ص) یا از نزد تست؟ گفت: بعضی از کلام رسول الله است و بعضی از نزد من، آن حضرت فرمود: پس تو شریکی در این هنگام رسول الله را در کلام؟ گفت: نه، فرمود که: شنیده وحی را از خدای عز و جل؟ گفت: نه، فرمود که: پس واجب است

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۷

طاعت تو همچنان که واجبست طاعت رسول الله (ص)؟ گفت: نه، یونس گوید آنگاه ابي عبد الله (ع) ملتفت شد بجانب من و فرمود که: یا یونس بن یعقوب این مردیست که خصم نفس خود گشته پیش از آنکه تکلم بآن کند.

بعد از آن فرمود که: یا یونس اگر بحث کردن نیک میتوانی که با وی بحث کنی بکن، یونس گوید که: من گفتم: جان من فدای تو باد من شنیدم از تو که نهی میفرمودی از کلام و بحث و میگفتی و ای مر اصحاب کلام و بحث را میگویند این منقاد است و آن منقاد نیست، و این منساقست و آن منساق نیست، و این معقولست و آن معقول نیست، آن حضرت فرمود که: من گفتم و ای مر آن قومی که ترک کنند قول مرا و روند بر آنچه خود خواهند، بعد از آن فرمود که: بیرون رو ببین کیست از متکلمین در بیرون و او را در آر.

گفت که: من بیرون رفتم یافتم حرمان بن اعین را و او خوب میدانست کلام و آداب بحث را، و محمد بن نعمان احوال را، و هشام بن سالم و قیس ماصر، و اینها همه متکلم بودند و ایشان را آوردم، چون مجلس منعقد شد و قرار یافت و ما در خیمه ابي عبد الله (ع) بودیم که برطرف کوه بود در حرم، و این پیش از ایام حج بود بچند روز، در آن حال ابي عبد الله (ع) سر مبارک از خیمه بیرون کرد دید که یکی بر شتر بر در خیمه است، فرمود: برب کعبه که هشام است، ما گمان کردیم که هشام مردی است از اولاد عقیل که او بسیار محبتی داشت بآن حضرت، او خود هشام بن حکم بود که فرود آمد و اول عنفوان جوانیش بود و خطش نودمیده بود و در میان ما کسی نبود که از وی بسال بزرگتر نباشد، آن حضرت او را جای داد و فرمود که: او ناصر و یار ما است بدل و زبان.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۸

بعد از آن فرمود بحرمان که: با وی بحث کن یعنی بمرد شامی، پس حرمان با وی بحث کرده بر او غالب شد، باز فرمود آن حضرت بمحمد بن نعمان که: با وی بحث کرد و او نیز بر شامی غلبه کرد، بعد از آن فرمود به هشام بن سالم که با وی بحث کرد و برابر شدند، باز فرمود بقیس ماصر که: با وی بحث کرد و آن حضرت از بحث ایشان تبسم میفرمود شامی در دست او زبون شد.

بعد از آن فرمود مر شامی را که بحث کن با این جوان یعنی هشام بن حکم گفت: خوش، آنگاه شامی گفت مر هشام را که ای جوان مرا واقف گردان در امامت این یعنی ابا عبد الله (ع) و بحث کن با من در آن، هشام بغضب رفت چنانچه لرزید و گفت: ای فلان پروردگار تو ناظرتر است از برای خلق خود یا ایشان ناظرترند از برای نفسهای خود؟ شامی گفت: پروردگار من ناظرتر است مر خلق را هشام گفت: حق جل و علا نظر فرموده در دین ایشان بآنچیزی که فرموده ایشان را بآن که مکلف گردانید، و اقامت کرده برای ایشان حجت و دلیل را بر آنچه بر ایشان تکلیف فرموده و زائل کرده در این تکلیفات علل ایشان را، هشام گفت مر او را که: کدام دلیل است که حق تعالی نصب فرمود برای ایشان؟

شامی گفت که: آن دلیل رسول الله است (ص)، هشام گفت: بعد از رسول الله کیست؟ شامی گفت: کتاب و سنت، هشام گفت: آیا فائده میکند امروز ما را کتاب و سنت در آنچه ما در او اختلاف میکنیم که اختلاف را از میان ما بردارد و ممکن گرداند ما را از اتفاق؟ شامی گفت: بلی، هشام گفت: پس چرا اختلاف میکنیم ما و تو و آمده تو از شام و مخالفت میکنی ما را و زعم تو آنست که رای طریق دین است و تو مقرر و معترفی که رای جمع نمیشود بر قول واحد در حالتی که در آن مختلف باشند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۳۹۹

شامی خاموش شد و در این مفکر بود، آن حضرت فرمود که: چیست ترا که تکلم نمیکنی؟ گفت:

اگر میگویم که: اختلاف نمیکنیم مکابره کرده‌ام؛ و اگر میگویم: کتاب و سنت اختلاف از میان ما برداشته‌اند باطل گفته‌ام، زیرا که احتمال وجوه در آن هر دو راه دارد، و لیکن مرا هست بر او مثل این، آن حضرت فرمود: بپرس از این شاید بیایی تو او را که این را املا کند.

شامی گفت مر هشام را که: آنکه ناظرتر است از برای خلق پروردگار ایشانست یا نفسهای ایشان؟ هشام گفت: پروردگار ایشان از برای ایشان ناظرتر است. شامی گفت که: آیا کسی هست که اقامت کند از برای ایشان حجتی و جمع نماید کلمه ایشان را و بردارد اختلاف از میان ایشان و بیان کند حق ایشان را از باطل ایشان؟ هشام گفت: بلی، گفت: کیست آن؟ هشام گفت: در ابتدای شریعت رسول الله بود (ص) و اما بعد از نبی پس غیر او است، شامی گفت که: آن غیر نبی کیست که قائم مقام او باشد در حجت؟ هشام گفت: در این وقت میگوئی یا پیش از وقت ما؟ شامی گفت: در این وقت ما که اینست، هشام گفت: او این مرد است که اینجا نشسته است یعنی ابا عبد الله (ع) که بسته می‌شود بسوی او رحال، و خبر میدهد ما را باخبار آسمان که بمیراث گرفته از پدر و جد بزرگوار خود، شامی گفت: چون معلوم شود مرا این؟ هشام گفت: سؤال کن از آنچه خواهی از او، شامی گفت: عذر مرا قطع کردی پس بر منست سؤال.

آن حضرت فرمود که: کفایت میکنم از تو مسأله ترا ای شامی من خبر کنم ترا از مسیر و سفر تو که چه روز بیرون آمدی و از کدام راه آمدی و که بتو گذشت و تو بر که گذشتی، پس شامی اقبال می‌نمود هر آنچه آن حضرت وصف می‌فرمود مر او را در امر او و می‌گفت: و الله که راست گفتمی، بعد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۰

از آن شامی گفت که: اسلام آوردم خدای را این زمان، آن حضرت فرمود مر او را که بلکه ایمان آوردی بخدا این زمان، زیرا که اسلام پیش از ایمان است و بر اسلام از یک دیگر میراث میگیرند و تناکح مینمایند و بر ایمان ماثب میگیرند، شامی گفت راست گفتمی، آن زمان گفت «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک وصی الاوصیا» و این خبر بآنچه در او هست از اثبات حجت نظر و

دلالت امامت که متضمن است از معجز آبی عبد الله (ع) و اخبار از غایب مثل آنچه متضمن بود آن دو خبر که مذکور گشت آن زمان و موافق بود آنها را در معنی برهان. و روایت کرده اند که اجتماع نمودند جماعتی از زنادقه و در میان ایشان بود ابن ابی العوجاء و ابن طلوت و ابن اعمی و ابن مقفع، و اصحاب ایشان همه مجتمع بودند در موسم در مسجد الحرام و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) نیز آنجا تشریف داشت که فتاوی مردم را جواب میفرمود، و تفسیر قرآن از برای ایشان بیان مینمود، و حل مسائل مشکله ایشان میکرد بحجج و بینات.

قوم گفتند: یا ابن ابی العوجاء آیا میتوانی که در غلط اندازی این مرد را که اینجا نشسته است و چیزی چند از او بپرسی چنانچه فضیحت شود نزد این جماعت که گرد او در آمده اند؟ چه میبینی که فتنه مردم با او است و علامه این زمانست، ابن ابی العوجاء گفت مر ایشان را که: میتوانم، بعد از آن به پیش شتافت و مردم را متفرق ساخت و گفت: یا ابا عبد الله بدرستی که مجالس اماناتست و ناچار است هر کرا که به او سرفه باشد بسرفد آیا اذن میفرمائی در سؤال؟ آن حضرت فرمود مر او را که: سؤال کن آنچه میخواهی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۴۰۱

ابن ابی العوجاء گفت: تا کی گرد این خرمن بگردید و پناه برید باین سنک و ببوسید و عبادت کنید این خانه را که از گل و خشت و سنک بر افراشته شده و شتروار بر گرد او بدوید هر که در این فکر و اندیشه کار فرماید بداند که این نه از فعل حکیم است و نیست از صاحب نظر سلیم، پس بگو که توئی اکنون سر این امر و رافع و سنام او، و پدر تو بود بانی اساس و نظام او.

صادق (ع) فرمود که: کسی که حق تعالی او را در بادیه ضلالت گذاشت، و دیده دل او را بواسطه جهالت کور ساخت ناگوارنده یافت حق را، پس او را خوش نیامد این و گردید شیطان ولی و رب او و برد او را بوادی هلاک و او را دور گردانید از خالق زمین و افلاک، و این خانه ایست که خلق را بعبادت آن فرموده تا امتحان نماید طاعت ایشان را در اتیان بمناسک آن، و ترغیب و تحریص نموده بر تعظیم و زیارت آن، و آن را قبله نماز گزارندگان گزارندگان گردانیده که آن شعبه ایست از رضوان، و طریقیست مؤدی بغفران، منسوبست بر استواء کمال، و مجمع عظمت است و جلال، خلق فرموده حق سبحانه و تعالی آن را پیش از گستردن زمین بدو هزار سال، پس احق آن کس است که اطاعت نماید همچنان که امر فرموده، و باز ایستد بر وجهی که زجر نموده، حق تعالی آفریننده ارواح است و صور، پس هر چه کند عین حکمت است نه ضرر.

آنگاه ابن ابی العوجاء گفت: آنچه ذکر کردی پس فرود آوردی بر غایب.

صادق (ع) فرمود: وای بر تو چگونه غایب باشد آنکه بر خلق حاضر است و بایشان نزدیکتر است از رک گردن ایشان بایشان، کلام ایشان را میشنود، و اسرار ایشان را میداند، و خالی نیست از او مکان، و مشتغل نیست باو مکان، و نیست از مکانی که اقرب باشد از مکان، شهادت میکند مر او را باین آثار او و دال است بر وحدانیتش افعال او، و آنکه مبعوث گردانیده او را بآیات محکمه و براهین واضحه محمد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص: ۴۰۲

است (ص) که آمده است بما باین عبادت، پس اگر شک داری در چیزی از امر او پس بپرس از آن تا روشن سازم از برای تو.

آنگاه ابن ابی العوجاء نومید گشته نمیدانست که چه گوید، پس بازگشت از پیش آن حضرت و گفت باصحاب خود که: من خواستم از شما که پیدا کنید از برای من روح و راحتی شما مرا انداختید بآتش و زحمتی، گفتند که: خاموش شود بخدا که ما فضیحت شدیم بواسطه حیرت تو و انقطاع کلام تو، و ما ندیدیم حقیرتر از تو در مجلس او، گفت: چه میگوئید این پسر آن کس است که تراشیده است

سرهای این جمع را که می بینید، و ایما کرد بدست خود باهل موسم. و مرویست که ابا شاکر دیصانی ایستاده بود روزی در مجلس ابي عبد الله (ع) گفت مر آن حضرت را که «انک لا حد النجوم الزواهر، و کان اباؤک بدورا بواهر، و امهاتک عقیلات عباهر، و عنصرک من اکرم العناصر؛ و اذا ذکر العلماء فعلیک ثنی الخناصر، فخبیرنا یا ایها البحر الزاخر ما الدلیل علی حدوث العالم» یعنی بدرستی که تویی هر آینه یکی از کواکب رخشنده، و بودند پدران بزرگوار تو از ماههای شب بدر نور دهنده، و بودند مادران تو از شریفات کریمه اصل معظمت، و عنصر تو از کرام عناصر است بین البریات، و هر گاه که مذکور گردند علما پس تویی اول و سابق ایشان پس خبر کن ما را ای دریای بی پایان که دلیل چیست بر حدوث عالم ای خلاصه بنی آدم؟.

ابو عبد الله (ع) فرمود که: أقرب دلیل بر این آنست که القا خواهیم کرد ترا، و بعد از آن فرستاد و تخم مرغی را آورد و نهاد در دست او و فرمود که: این حصاریست مجتمع استوار، و در اندرون او آبی است تنک که بر گرد یک دیگر برآمده مثل نقره گداخته و طلای روان، آیا هیچ شکی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۳

داری در این؟ ابو شاکر گفت: در این شکی نیست.

آن حضرت فرمود که: بعد از این پوست بیرونی خواهد شکافت که بیرون آید از آن صورتی مثل طاوس با صد نقش و نگار تو هیچ چیز داخل گردانیده غیر از آنچه دانسته؟ گفت: نه، فرمود که:

پس این دلیل است بر حدوث عالم.

ابو شاکر گفت: یا ابا عبد الله دلیل واضح حسن مختصر بیان فرمودی و دانستی که ما قبول نخواهیم کرد چیزی را مگر که ادراک کنیم آن را بچشمهای خود و بشنویم بگوشهای خود و بچشیم بدنانهای خود و لمس کنیم بپوستهای اعضای خود.

آن حضرت فرمود که: ذکر کردی حواس پنجگانه را و آن نفع نمیدهد در استنباط مگر بدلیل همچنان که قطع نمیکند ظلمت را غیر چراغ که روشنی است- آن حضرت (ع) اراده فرمود باین کلمات با برکات که حواس بغیر عقل موصل نیست و نمیرساند بمعرفت غایبات و آنکه من نمودم آن را از حدوث صورت معقولی است که بنا کرده علم باو بر محسوس.

[برخی مواعظ و کلمات آن حضرت]

آن حضرت فرموده در باب وجوب معرفت الهی و دین او که: یافتم علوم همه مردم را در چهار چیز: اول آنکه بشناسی پروردگار خود را، دوم آنکه بدانی که چه صنعت کرده بتو، سوم آنکه معلوم کنی که چه اراده فرموده از تو، چهارم آنکه بدانی که چه چیز بیرون میبرد ترا از دین تو.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۴

و این اقسامند محیط بمفروض از معارف زیرا که اول آنچه بر بنده واجب است معرفت پروردگار اوست، و چون دانست که او را معبودی هست دانست که باو چه صنعت کرده، و چون صنع او را دانست شناخت بآن نعمت او را، پس واجب است بر او شکر آن نعمت، پس چون اراده کرد تادیه شکر آن را واجبست بر او معرفت مراد او تا اطاعت کند او را بسبب فعل او، پس چون واجب گشت طاعت او واجب است بر او معرفت آنچه بیرون میبرد او را از دین او تا اجتناب نماید از آن، و تا خالص گرداند از برای پروردگار خود طاعت او را، و شکر

انعام او بجای آورد. و آن حضرت در توحید و نفی تشبیه فرموده از برای هشام بن حکم که: حق سبحانه و تعالی مشابهت ندارد، و هر آنچه واقع است در وهم پس او بخلاف اوست. و آن حضرت در باب عدل فرمود از برای زراره که: ای زراره آیا عطا کنم ترا مجملی در قضا و قدر؟ گفت: بلی جان من فدای تو باد، فرمود که: چون روز قیامت شود و جمع کند حق تعالی در آن روز خلائق را سؤال خواهد کرد از آنچه عهد کرده بسوی ایشان نه آنچه قضا فرموده بر ایشان. و آن حضرت در حکمت و موعظت فرمود که: نیست آنکه هر که نیت کرد چیزی را قادر شد بر او، و نیست آنکه قادر شد چیزی را توفیق یافت بآن، و نه آنکه توفیق یافت بمحل و موضع آن رسید، پس هر گاه جمع شود نیت و قدرت و توفیق و اصابت پس اینجا تمام میگردد سعادت. و آن حضرت فرمود در حث نظر بر دین الهی و معرفت اولیاء الله که: نیکو گردانید نظر را در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۵

چیزی که گنجایش نداشته باشد جهل آن، و نصیحت کنید نفسهای خود را و خالص گردانید و سعی کنید در طلب معرفت چیزی که عذری نباشد شما را در ندانستن آن، زیرا که دین الهی را ارکان است که فائده نمیکند از جهل آن شدت سعی و اجتهاد در طلب ظاهر عبادت او، و ضرر نیست کسی را که شناخت آن را، پس نزدیک می شود حسن اقتصاد و میانه روی او، و راهی نیست کسی را بر اینها مگر بعون و توفیق الهی. و آن حضرت فرمود در باب حث و ترغیب بر توبه که: تاخیر توبه فریب است، و طول مهلت حیرت است، و بهانه و عذر بر خدای تعالی هلاکت است، و اصرار بر دنیا ایمنی است از مکر الهی که و فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ و آنچه صدور یافته از آن حضرت از علم و حکمت و بیان و حجت و زهد و موعظت و فنون کل علوم زیاده از آنست که احصا کرده شود بخطاب، یا عد نموده آید بکتاب. و چون سید بن محمد حمیری امامت آن حضرت را معلوم کرد رجوع نمود از مذهب کیسانیه بمذهب اثنا عشریه، و از قول آن حضرت حقیقت مذهب بر او واضح شد و بیستی چند در آن باب انشا کرده چنانچه شمه از پیش نیز معلوم شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۶

[ذکر اولاد آن حضرت و تعداد و اسامی آنان]

و شیخ مفید رحمه الله آورده که آن حضرت را ده فرزند بوده: اسماعیل، و عبد الله، و ام فروه و مادر ایشان فاطمه بنت حسن «حسین» بن علی بن حسین بن ابی طالب (ع) بوده، و موسی (ع) و اسحاق، و محمد که مادر ایشان ام ولد بوده، و عباس و علی و اسما و فاطمه ایشان از امهات متفرقه بوده‌اند. و بزرگتر برادران بسال اسماعیل بود، و پدر بوی محبت تمام داشت و بر وی بغایت مشفق و مهربان بود، و قومی از شیعه گمان کردند که قائم مقام و خلیفه پدر بزرگوارش او خواهد بود بعد از پدر چون بزرگتر اولاد است و پدر بوی مایل است با کرام و اشفاق، و او در حال حیات آن حضرت وفات کرد در عریض، و او را بدوش آوردند مردمان بمدینه و در بقیع دفن کردند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۷

و روایت کنند آن حضرت جزع بسیار کرد و حزن و اندوه عظیم او را دست داد و فرمود که: نعش او را بی ردا و پوشش برداشتند و امر فرمود که پیش از دفن نعش او را بر زمین مینهادند، و روی او را میگشودند و بارها چنین کردند و نظر میفرمود بروی او، و این چنین میکرد تا محقق شود امر وفات او نزد جماعتی که گمان کرده بودند که خلیفه پدر او خواهد بود تا رفع شبهه ایشان شود در حال حیات خودش. و چون اسماعیل وفات کرد بازگشتند و رجوع کردند طائفه که گمان کرده بودند که بعد از پدر او امام است از اعتقاد خود، و اعتقاد کردند بفوت او و طائفه که از ابعاد و اطراف بودند و نبودند از خواص آن حضرت و نه از روات او اقامت کردند و اعتقاد نمودند بر حیات او، چون صادق (ع) رحلت فرمود انتقال کردند فریقی از ایشان بامامت امام موسی (ع) و باقیان بدو فرقه شدند فریقی از ایشان

رجوع کردند از حیات اسماعیل و قائل شدند بامامت پسر اسماعیل محمد، چون گمان کرده بودند که امامت حق اسماعیل است و بعد از او پسر او احق است که قائم مقام او باشد از برادر، و فریقی ثابت ایستادند بر حیات اسماعیل و ایشان امروز بغایت اندک و معلوم نیست که یکی از ایشان مانده باشد. و این دو فریق را اسماعیلیه میگویند، و طائفه که معروف و مشهورند از ایشان امروز قائلند بامامت اسماعیل و بعد از او بامامت پسرش و همچنین پسر پسرش تا آخر الزمان.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۸

و عبد الله بن جعفر بعد از اسماعیل اکبر اولاد بود و او را آنچنان منزلتی نبود نزد پدر که دیگران را بود در اکرام، و متهم بود بخلاف پدر بزرگوار در اعتقاد، و گویند که با حشویه خلطه داشت، و مایل بمرجیه نیز بود و ادعا کرد بعد از پدر امامت را و احتجاج به آن جسته بود که اکبر برادران باقی است، و جماعتی از اصحاب ابي عبد الله (ع) تابع او شدند باز اکثر ایشان رجوع کردند بعد از آن بامامت برادر او امام موسی (ع) چون بر ایشان ظاهر شد ضعف دعوی او و قوت امر ابي الحسن (ع)، و دلایل حقیقت و براهین امامت او اندکی بامامت عبد الله اقامت نمودند و ایشان را فطحیه میگویند و باین لقب مشهور شدند، زیرا که عبد الله فطح الرجلین بود یعنی عریض بود پای‌های او، و گویند چون ایشان داعیه امامت او نمودند ملقب باین لقب گشتند، زیرا که او را عبد الله بن افضح می‌گفتند. و اسحاق بن جعفر از اهل فضل و صلاح و ورع و اجتهاد بود و مردم از او حدیث روایت کنند و آثار از او نقل نمایند و ابن کاسب هر گاه حدیث از او نقل میکرد میگفت که: حدیث کرد مرا ثقه رضا اسحاق بن جعفر، و اسحاق قائل بود بامامت برادرش موسی بن جعفر (ع) و روایت میکرد از پدر بزرگوار نص بامامت برادرش موسی (ع). و محمد بن جعفر شجاع بود و یک روز روزه داشتی و یک روز افطار کردی و میدید رأی زیدیه را در خروج بسیف، و مرویست از زوجه او خدیجه بنت عبد الله بن حسین که او گفت: محمود بن جعفر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۰۹

بیرون نرفت از نزد ما یک روز هرگز در جامه که پوشیده باشیم او را الا که بخشیده و هر روز یک گوسفند جهت مهمان میکشت. و خروج کرد بر مأمون در سنه تسع و تسعین و مائه در مکه و زیدیه جارودیه تابع او شدند، و بیرون آمد از برای قتال او عیسی جلودی و جمعیت او را متفرق ساخت و گرفت او را و به پیش مأمون فرستاد، چون رسید به پیش مأمون او را اکرام کرد و نزدیک خود نشاند و صلوات و انعامات نمود و بخراسان مقیم شد در میان بنی اعمام خود سوار میشد و به پیش مأمون میرفت و مأمون رعایت او بیشتر از دیگران میکرد از رعیت خود. و روایت کنند که مأمون نمیخواست که او سوار شود در میان جماعتی از طالبان که خروج کرده بودند بر مأمون در سنه مائین، پس ایمن گردانید ایشان را و بیرون فرستاد توقیع را بسوی ایشان که سوار شوید با محمد بن جعفر و سوار شوید با عبد الله بن حسین، ایشان از آن ابا نمودند که با او سوار شوند بعد از آن توقیع دیگر بیرون آمد که سوار شوید با هر که خواهید، بعد از آن سوار میشدند با محمد بن جعفر هر گاه که سوار می‌شد که می‌آمد نزد مأمون و بازمی‌گشتند به بازگشتن او.

و مرویست از موسی بن سلمه که او گفت: روزی آمدند نزد محمد بن جعفر و گفتند که غلامان ذی الریاستین زدند غلامان ترا بواسطه هیزمی که خریده بودند، او بیرون رفت بدو جامه که پوشیده بود و عصای با خود داشت و این رجز میخواند که الموت خیر لک من عیش رذل.

یعنی مرگ بهتر است از برای تو از زندگانی که با رذالت باشد، و مردم از دنبال او رفتند تا زدند غلامان ذی الریاستین را و گرفتند هیزم را از ایشان، و این خبر را بمأمون رسانیدند، او فرستاد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۰

نزد ذی الریاستین و آورد و گفت که برو و محمد بن جعفر را عذر خواهی کن و غلامان را نزد وی فرست که اگر خواهد ادب نماید و اگر خواهد عفو کند، بعد از آن ذو الریاستین آمد نزد محمد بن جعفر موسی بن سلمه گوید که: من نزد محمد بن جعفر بودم که ذو الریاستین آمد گفتند اینک آمد و او نمی نشیند مگر بر زمین، اما او فرمود تا بساطها و فرشها انداختند از برای او و هر که با او بود در آن خانه هیچ باقی نماند مگر که و ساده انداخته بودند، آنگاه نشست، محمد بن جعفر چون دید ذو الریاستین درآمد او را بر وساده خود جای داد، او ننشست بر آنجا و بر زمین نشست، و عذر خواست و تحکیم کرد او را در باره غلامان خود.

و محمد بن جعفر در خراسان نزد مأمون وفات کرد، مأمون سوار شد تا حاضر شود جنازه او را چون او رسید جنازه بیرون آورده بودند، چشمش که بر جنازه او افتاد پیاده شد و با جنازه رفت تا نهداند و پیش رفت و بر او نماز گزارد بعد از آن برداشت تا پیش قبر و خود به اندرون قبر رفت تا آن را اتمام ساخت، پس بیرون آمد و بر سر قبر ایستاد تا پر کردند آنگاه عبد الله بن حسین گفت مر او را که تو امروز زحمت بسیار کشیدی اکنون اگر سوار شوی می شود، مأمون گفت مر او را که: این رحم قطع کرده شد از سال دویستم از هجرت «کذا».

و مرویست از اسماعیل بن محمد بن جعفر که او گفت: من گفتم برادر خود را و او در پهلوی من بود و مأمون بر سر قبر ایستاده بود که اگر سخن کنیم در باب دین او محل از این بهتر نمیابیم آنگاه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۴۱۱

مأمون ابتدای سخن کرد و گفت: چه مقدار دین گذاشته ابو جعفر؟ گفتم: بیست و پنج هزار دینار، گفت حق تعالی بگذارد دین او را بکه وصیت کرده؟ گفتم: به پسرش که او را یحیی میگویند و در مدینه است، گفت که: او در مدینه نیست و در مصر است و ما میدانیم که آنجا است و لیکن نمیخواهیم که اعلام کنیم که او از مدینه بیرون آمده تا بد نیاید او را این، چون ایشان بواسطه خروج بر ما علم بکراهت ما دارند. و علی بن جعفر راوی حدیث بود طریق صواب داشت و با ورع تمام و فضل بسیار بود و ملازم برادر بزرگوارش موسی بن جعفر بود (ع) و روایت بسیار از برادر کرده. و عباس بن جعفر فاضل و بزرگ بود. و موسی بن جعفر (ع) بزرگترین اولاد ابی عبد الله بود (ع) از روی قدر و اعظم ایشان از روی محل و رتبت، و آوازه او زیاده بود از همه برادران، و در آن زمان کسی از او أسخی و اکرم نبود، او اُعبد و اُورع و اُعلم و اُفقه اهل زمان خود بود، و اجتماع شیعه پدرش بود بر امامت او و تعظیم حق و تسلیم امر او، و روایت کنند از پدر بزرگوارش صادق (ع) نص بر امامت او، و اشارت او بسوی وی بخلافت، و اخذ کرده اند از او معالم دین خود را، و روایت کرده اند از او آیات و معجزات آنچه قطع کرده می شود بر حجت او، و صواب قولست بر امامت او- این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله.

[برخی از حالات و کلمات و مواظب آن حضرت]

و حافظ ابو نعیم رحمه الله آورده که: از ایشان است امام ناطق و زمام سابق ابو عبد الله جعفر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۴۱۲

ابن محمد الصادق (ع) که روی آورده بود بر عبادت و خضوع، و توجه فرموده بود بر عزلت و خشوع، و از برای عبادت بود او را ریاست و جموع، (کذا فی النسخین و الظاهر هکذا: و معرض بود از ریاست و جموع) «م» و گفته شده که تصوف انتفاعیست بنسب و ارتفافی است بسبب، و ذکر کرد بعضی از کلمات با برکات آن حضرت را از وصیت و غیر آن که سابقا سمت ذکر یافت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۳

و بعضی دیگر آنست که او گوید که آن حضرت فرمود، هیچ توشه نیست که بهتر باشد از موی و چیزی نیست که نیکوتر باشد از خاموشی، و هیچ دشمنی نیست که پر مضرت‌تر باشد از نادانی، و دردی نیست که سخت‌تر باشد از دروغ و شیخی از اهل مدینه روایت کند که بعضی از دعوات آن حضرت این بوده که اللهم اعمرنی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۴

بطاعتک و لا تخزنی بمعصیتک، اللهم ارزقنی مواسات من قترت علیه رزقک بما وسعت علی من فضلک» غسان گوید که من حدیث کردم باین سعید بن مسلم را، او گفت این از دعای اشرافست. نصر بن کثیر گوید که: من و سفیان رفتیم بخدمت جعفر بن محمد (ع) گفتم داعیه بیت الحرام دارم مرا تعلیم کن چیزی که آنجا بخوانم، فرمود که: چون برسی بحرم بنه دست خود را بر دیوار آن و بگو «یا سابق الفوت یا سامع الصوت یا کاسی العظام لحما بعد الموت» بعد از آن آنچه خواهی بگو. مرویست از آن حضرت که موسی نبی (ع) گفت: ای پروردگار من از تو در می‌خواهم که کسی یاد نکند مرا مگر بخیر و خوبی، فرمود حق جل و علا که: ای موسی من از برای خود این کار نکردم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۵

و ابن خشاب نیز آورده تاریخ ولادت و وفات آن حضرت را بر وجهی که از پیش سمت ذکر یافت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۶

[دلایل امامت و برخی از معجزات آن حضرت]

و مؤلف رحمه الله نقل فرموده از کتاب دلایل بعضی از اخبار آن حضرت را آورده که سلیمان ابن خالد گوید که: آن حضرت می‌فرمود در این آیت که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ یعنی بدرستی آنان که گفتند که پروردگار ما خدای است پس بر آن ایستادند فرود آیند بر آن مؤمنان مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ و گویند که: مترسید و اندوهگین مباشید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت، و شاد شوید به آن بهشتی که در دنیا بودید که وعده داده میشدید بر زبان پیغمبر که: و الله این بساط و فرشی است که در منازل ما برای مؤمنان انداخته‌اند. و حسین بن ابی‌علاء قلانسی گوید که آن حضرت فرمود که یا حسین و زد دست مبارک را بر فرشی که در آن خانه بود و فرمود که: دیر باز بود که ملائکه بر این تکیه کرده‌اند و ما از ریشه‌های آن برچیده‌ایم. و عبد الله بن نجاشی گوید که: من نزد عبد الله بن حسن بودم گفت: یا ابن النجاشی از خدای تعالی بپرهیز که نیست نزد ما مگر آنچه نزد مردم است، یعنی هر چه ایشان را هست ما را نیز هست، گفت:

آمدم نزد ابی عبد الله (ع) و او را باین قول اخبار کردم فرمود: و الله که در میان ما است کسی که الهام در می‌آید در دل او و کلام ملائکه میشوند و با ایشان مصافحه میکند، گفتم: امروز یا پیش از امروز؟

فرمود که: امروز و الله یا ابن النجاشی. و مرویست از حریر بن مرزم که گفت: من گفتم مر ابی عبد الله را (ع) که: اراده عمره دارم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۱۷

پس مرا وصیتی فرمای، فرمود که: بپرهیز از خدای تعالی و تعجیل مکن، باز گفتم که: مرا وصیت فرمای زیاده از این نفرمود، من بیرون آمدم از نزد او و از مدینه در راه ملاقات کرد بمن مرد شامی و مصاحب من شد و با من سفره بود بیرون آوردم و او نیز سفره خود را بیرون آورد و با هم طعام میخوردیم که اهل بصره را یاد کرد و دشنام داد ایشان را، باز اهل کوفه را یاد کرد و دشنام داد، بعد از آن صادق را (ع) ذکر کرد و بد گفت، من خواستم که دست از طعام بکشم و سر و روی او را بشکنم و با خود میگفتم که این را بکشم، بعد از آن بیاد من آمد که آن حضرت بتو وصیت کرد که از خدای بپرهیز و تعجیل مکن، من بد او را میشنیدم و باز نتوانستم کشتن بآنچه مرا امر فرموده بود. و ابو بصیر گوید که: من رفتم بخدمت آن حضرت و خواستم که اعطا فرماید بمن چیزی از دلالت امامت مثل آنچه اعطا میفرمود بمن ابو جعفر (ع)، چون در آمدم نزد وی و من جنب بودم فرمود که: یا ابا محمد این شغلی نیست که تو در او هستی، تو جنب پیش من می آئی، گفتم: من این عمل نکردم مگر بر سبیل عمد، فرمود که: مرا باور نداری، گفتم: دارم و لیکن میخواهم که دل مرا اطمینانی شود، فرمود که: نعم یا با محمد برخیز و غسل کن، من برخاستم و غسل کردم و آمدم و بجای خود نشستم و گفتم نزد این امر که: او بلا شک امام است. و مرویست از عبد الله بن یحیی کاهلی که ابو عبد الله (ع) گفت بمن که: چون برسی بسبعی درنده چه خواهی گفت؟ گفتم: نمیدانم، فرمود که: چون برسی بسبعی درنده در روی او آیه الکرسی بخوان و بگو

عزمت علیک بعزیمه الله و عزیمه محمد رسول الله و عزیمه سلیمان بن داود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۴۱۸

و عزیمه علی امیر المؤمنین و الائمه من بعده

او از تو منصرف شود و برگردد چون این را بخوانی عبد الله کاهلی گوید که: من آمدم بکوفه و بیرون رفتم با پسر عم خود بجانب قریه پس ناگاه در راه سبعی معارض ما شد، من آیه الکرسی و این عزیمت را بر روی او خواندم که از راه ما دور شو و ما را ایذا نرسان و ما هم ایذا نرسانیم ترا، پس نظر کردم بسوی او سر را در پیش انداخته بود و ذنب خود را در میان پایها گرفته از راه دور شد و بازگشت بآن راهی که آمده بود، بعد از آن پسر عم من گفت که: من نشنیده بودم کلامی هرگز بهتر از آن کلامی که از تو شنیدم، گفتم من این کلام را شنیده ام از جعفر بن محمد (ع) او گفت: من گواهی میدهم که او امام مفترض الطاعة است، و نبود پسر عم من که شناسد او را نه اندک و نه بسیار.

پس من رفتم بخدمت آن حضرت در سال آینده و این خبر را بوی عرض کردم و آنچه بر ما واقع شده بود، آن حضرت فرمود که: آیا ندیدی که حاضر شدم شما را از برای دفع آن مکروه که دیدی مراست با هر ولی و دوست گوش شنوا، و چشم بینا، و زبان گویا، بعد از آن فرمود که: یا عبد الله ابن یحیی بخدا سوگند که من صرف کردم و باز گردانیدم آن را از شما، و علامت این آنست که شما در ابتدا بر کنار نهر بودید، و نام پسر عم تو ثابتست نزد ما، و نبود حق تعالی که بمیراند او را تا بشناسد این امر را، پس باز گشتم بکوفه و پسر عم خود را بمقاله آن حضرت اخبار کردم، فرح و شادی بسیار نمود و همیشه باین بینائی بود تا وفات کرد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۴۱۹

و مرویست از شعیب عرقوفی که من و علی بن ابی حمزه و ابو بصیر بخدمت ابی عبد الله (ع) رفتیم و با من سیصد دینار بود، پس ریختم نزد آن حضرت او فرا گرفت از آن یک قبضه از برای خود، و باقی را بر من رد کرد و فرمود که: یا شعیب بازگردان این صد دینار را بآن موضعی که از آنجا فرا گرفته، شعیب گفت که: ما حاجتهای خود را گزاردیم بتمامی و بعد از آن ابو بصیر گفت بمن که: یا شعیب چه بود حال این دنانیر که رد کرد بتو ابو عبد الله (ع)؟ گفتم که: آن را فرا گرفته بودم به پنهانی از برادرم عروه و او نمیدانست آن را؛

أبو بصیر گفت: یا شعیب و الله که أبو عبد الله اعطا فرمود بتو علامت امامت را، بعد از آن أبو بصیر و علی بن حمزه گفتند: یا شعیب بشمار این دنانیر را، چون شمردم صد دینار بود بی زیاد و نقصان. و سماعه بن مهران گوید که من رفتم بخدمت ابي عبد الله (ع) و فرمود مرا در ابتدا که: ای سماعه این چه بود که در میان تو و شتردار تو در راه واقع شد، احتراز کن و بیرهیز که فحش گوئی و آواز بلند کنی بفحش و لعن، گفتم: این بواسطه آن بود که او بر من ظلم میکرد، فرمود که:

اگر او ظلم کند بر تو بلند کردی بر او آواز این از افعال من نیست و امر نکرده ام شیعه خود را باین نوع سخنان، بعد از آن آن حضرت فرمود که استغفار کن پروردگار خود را ای سماعه از آنچه بودی بر آن،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۰

و بر تست که دیگر عود نکنی، من گفتم: استغفر الله از آنچه بودم و آنکه دیگر عود نکنم. أبو بصیر گوید که: یک روزی در خدمت آن حضرت نشستیم بودم ناگاه گفت: یا با محمد آیا میشناسی امام خود را؟ گفتم: بلی و الله الذی لا اله الا هو که آن تویی، و نهادم دست خود را بر ران مبارک او فرمود که راست گفتمی چون شناختی چنک در او زن، گفتم که: میخوایم که اعطا کنی بمن علامت امامت، فرمود که: یا با محمد بعد از معرفت علامت امامت از برای چیست؟ گفتم: تا ایمان و یقین من زیاده شود، فرمود که: یا با محمد چون باز میکردی بکوفه مولدی شده از برای تو عیسی نام و بعد از عیسی محمد و بعد از ایشان دو دختر خواهد شد، و بدان که نوشته است نام پسران تو نزد ما در صحیفه جامعه با نامهای شیعیان ما و نامهای پدران و مادران و اجداد و انساب ایشان و آنچه از ایشان متولد شوند تا روز قیامت، و آن صحیفه را بیرون آورد آن صحیفه بود زرد و جمیع این اسماء در او درج بود. و مرویست از ابي بصیر که من رفتم بخدمت آن حضرت فرمود که یا با محمد چه کار میکند أبو حمزه ثمالی؟ گفتم: گذاشتم او را باصلاح، فرمود که: چون باز گردی او را از من سلام بخوان و اعلام کن او را که رحلت خواهد کرد در فلان ماه و فلان روز، أبو بصیر گفت که: مرا با وی انسی بود و او از شیعیان شما بود، فرمود که: راست گفتمی یا با محمد و لیکن آنچه نزد خدای تعالی است بهتر است او را، گفتم که: شیعیان شما با شما باشند؟ فرمود که: بلی هر گاه که از خدای تعالی ترسند و مراقب باشند او را و اندیشه از گناهان کنند در درجه ما باشند، أبو بصیر گوید که: من بازگشتم در این سال درنگ نکرد أبو حمزه ثمالی مگر اندکی بعد از آن وفات کرد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۱

زید شحام گوید که: أبو عبد الله (ع) فرمود مرا که: این سال چون گذرانیدی؟ گفتم:

این چنین و این چنین، فرمود که، یا با اسامه بشارت باد ترا که تو با ما خواهی بود و تو از شیعه مائی آیا راضی نیستی که با ما باشی؟ گفتم: بلی یا سیدی و چگونه باشد مرا که باشم با شما، فرمود که: ای زید صراط و میزان نزد ما است و حساب شیعه ما با ما است و الله ای زید که من رحیم ترم بشما از نفسهای شما، و الله هر آینه گوئیا می بینم ترا و حارث بن مغیره نضری را در بهشت در یک درجه. مرویست از عبد الحمید بن ابي العلاء که او از دوستان محمد بن عبد الله بن حسین بود از خاصان او و أبو جعفر دوانقی عبد الحمید را گرفته حبس کرد در جای تنگی چند وقتی و محمد بن عبد الله بحج رفته بود در موسم حج در روز عرفه بخدمت ابي عبد الله (ع) رسید در موقف فرمود: یا با محمد حال صدیق تو عبد الحمید چیست؟ گفت: أبو جعفر او را گرفته و در زندان تنگ انداخته؛ آنگاه أبو عبد الله (ع) دست مبارک خود را برداشت ساعتی بعد از آن ملتفت شد بمحمد بن عبد الله و فرمود که:

یا محمد و الله که خالی شد راه صاحب تو یعنی از زندان خلاص شد، محمد گوید که من پرسیدم از عبد الحمید که کدام ساعت بیرون کرد ترا از زندان أبو جعفر؟ گفت: بیرون کرد مرا در روز عرفه بعد از عصر. رزام بن مسلم مولی خالد بن عبد الله قسری گوید که منصور

گفت: به دربان خود که: چون داخل شود بر من جعفر بن محمد اقبال کن او را پیش از آنکه پیش من برسد، آن حضرت در آمد و نشست؛ منصور فرستاد دربان را طلب کرد و نگاه کرد بجانب او و جعفر (ع) نزد او نشسته بود بعد از آن گفت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۲

بوی که: بازگرد و برو بجای خود، و روی آورده دست خود را بر دست او می‌زد، چون آن حضرت برخاست و بیرون رفت دربان طلبید و گفت: چه فرموده بودم من ترا؟ گفت: و الله من ندیدم وقتی که درآمد و نه در آن وقت که بیرون رفت و ندیدم او را مگر وقتی که نشسته بود نزد تو. عبد العزیز قزاز گوید که: بودم من که میگفتم در باب ایشان بر بوبیت، رفتم روزی بخدمت ابي عبد الله (ع) فرمود مرا که: یا عبد العزیز از برای من آب بیار تا وضو بسازم، من رفتم و آوردم، چون داخل شد بوضو ساختن گفتم با خود که: این آنست که گفتم در او آنچه گفتم که وضو میسازد، چون بیرون فرمود گفت: یا عبد العزیز منه بر بنا فوق آنچه طاقت نیارد که خراب و منهدم شود ما بندگان خدائیم که مخلوقیم و آفریده شده. جابر روایت کند از ابي جعفر و سعید ابي عمر جلاب از ابي عبد الله (ع) هر دو روایت کنند از هر دو با هم که ایشان فرمودند که اسم اعظم الهی بر هفتاد و سه حرف است و آنچه از آن نزد آصف بود یک حرف بود پس تکلم بآن حرف کرد پس فرو برده شد بزمین آنچه میان او و میان تخت بلقیس بود، بعد از آن فرا گرفت تخت را بدست خود پس عود کرد زمین همچنان که بود پیشتر از چشم بر هم زدن، و نزد ما است از آن اسم اعظم هفتاد و دو حرف و یک حرف نزد خدای تعالی است که برگزیده او را در علم غیب. و آورده‌اند که عبد الله بن محمد میخواست که خروج کند با زید آن حضرت او را از آن منع فرمود و بزرگ کرد امر را بر او قبول نکرد مگر خروج با زید، فرمود: و الله که گوئیا من می‌بینم ترا بعد از زید که چادر بر سر تو کرده‌اند چنانچه بر سر زنان میکنند و در هودجی نشانده و با تو کرده‌اند آنچه با

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۳

زنان میکنند، چون امر زید بآن کشید اصحاب اهل بیت از برای عبد الله دنائیر چند جمع کردند و او را چادر بر سر کردند و از شهر بیرون آوردند تا بصحرا رسیدند و در هودج نشانده او در آن حالت تبسم کرد، گفتند سبب تبسم چیست؟ گفت: و الله که من تعجب دارم از صاحب شما که من ذکر خروج نزد او کردم و او مرا نهی فرمود و من فرمان نبردم او را و او مرا باین حال خبر کرد و فرمود که: گوئیا می‌بینم ترا که چادر بر سر تو کرده‌اند همچنان که بر سر زنان می‌کنند و در هودج ترا نشانده، من از آن تعجب کردم. مالک جهنی گوید که روزی نشسته بودم نزد ابي عبد الله (ع) و با خود از فضل اهل البيت میگفتم که ناگاه روی آورد بمن ابي عبد الله (ع) و فرمود که: ای مالک و الله که شما از شیعه مائید بحق اما باید که افراط نکنی در قول خود در فضل ما، ای مالک مقدور کسی نیست که بصف الهی و بکنه قدرت و عظمت او برسد، و لله المثل الا علی، و همچنین قادر نیست کسی که وصف کند حق مؤمن را و قیام نماید بآن همچنان که واجب گردانید مر او را بر برادر مؤمن او، ای مالک مؤمنان چون بهم برسند و مصافحه کنند هر یک صاحب خود را لا یزال حق سبحانه و تعالی ناظر است بسوی ایشان بمحبت و مغفرت، و گناهان ریخته گردد از وجوه ایشان تا از یک دیگر جدا شوند کسی که قادر است بر این صفت آنچنانست نزد حق تعالی. رفاعه بن موسی گوید که: من یک روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودم که در آمد در آن مجلس ابي الحسن موسی الکاظم (ع)، من برخاستم و او را در کنار گرفتم و سرش بوسیدم و در بغل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۴

گرفتم، آن حضرت فرمود که: یا رفاعه زود باشد که این در دست آل عباس گرفتار شود و از ایشان در اول خلاص گردد، و دوم بار او را بگیرند و در دست ایشان هلاک شود. عاید احمسی گوید که: من رفتم بخدمت ابي عبد الله (ع) و میخواستم که سؤال کنم از آن

حضرت از نماز گفتیم: السلام علیک یا ابن رسول الله، فرمود که: و علیک السلام بعد از آن فرمود که: ما از ولد رسول خدائیم و نیستیم ما از اقرباء او تا سه باز فرمود، بعد از آن فرمود پیش از آنکه از وی چیزی پرسیم که: هر گاه تو بجزای الهی برسی از آنکه نمازهای مفروضه گذارده باشی سوای این از تو چیزی دیگر نخواهد پرسید. و ابو حمزه ثمالی گوید که: من با آن حضرت بودم در میان مکه و مدینه که ملتفت شد بجانب یسار خود پس دید سگ سیاهی فرمود که: چیست ترا زشت گرداند ترا خدای چه سخت است شتاب تو، پس ناگاه او شبیه شد بمرغی، آن حضرت فرمود که: این عثم است که پیک جن است در این ساعت هشام مرده است و او می‌پرد و خبر مرگ او بهر شهری میرساند. و روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید که او گفت که: من خریدم در مکه یک جامه از برد یمانی و سوگند خوردم با خود که بیرون نکنم از ملک خود تا آنکه کفن من شود، بعد از آن بیرون رفتم بجانب عرفه و در موقف توقف کردم و از آنجا بازگشتم بجمع و در آنجا در وقت نماز برخاستم از برای وضو و آن برد را برداشتم یا پیچیدم و آنجا گذاشتم، چون در حفظ آن میکوشیدم من رفتم و وضو گرفتم و بازگشتم برد را ندیدم، از برای آن بسیار ملول شدم.

چون صبح کردم وضو ساختم و با مردم بمنی آمدم و الله که در مسجد خیف بودم که آمد رسول

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۴۲۵

از نزد ابی عبد الله (ع) و گفت مرا که: آن حضرت میفرماید که ساعتی بجانب ما بیا، من بشتاب برخاستم و بخدمت آن حضرت رفتم، و در فسطاط بود بر او سلام کردم و نشستم؛ بجانب من ملتفت شد و فرمود که یا ابراهیم آیا میخواهی که بدهیم بتو آن برد را که از برای کفن خود خریده بودی؟

گفتم: سوگند خورده بود بان ابراهیم لیکن فوت شد بر من، غلام خود را طلب فرموده آمد و برد او را آورد، او گوید که: و الله که آن برد من بود که پیچیده بودم و فرمود که بگیر ای ابراهیم و شکر حق بتقدیم رسان. روایتست از شعیب عرقوفی که مردی با او هزار درهم فرستاده بود بخدمت ابی عبد الله (ع) او گوید که: من گفتم میخواهم که بدانم فضل ابی عبد الله را، پنج درهم بد را در میان آن هزار درهم ریختم و عوض آن پنج درهم خوب برداشتم و در جیب خود نهادم، چون آمدم درهم را آوردم نزد آن حضرت أخذ فرمود و آن پنج درهم مرا از میان برداشت و فرمود که: این پنج درهم خود را بستان و پنج درهم ما را بده. و مرویست از بکر بن ابی بکر حضرمی که او گفت: ابو جعفر حبس کرده بود پدر مرا من آمدم بخدمت ابی عبد الله (ع) و اعلام کردم او را باین، فرمود که: من مشغولم بامر پسر خود اسماعیل و لیکن زود باشد که از برای او دعا کنم، او گفت: چند روزی در مدینه مکث کردم آن حضرت فرستاد نزد من که از آنجا روانه شو که حق سبحانه و تعالی کفایت کرد امر پدر ترا، فأما اسماعیل بجوار رحمت حق پیوست، گفت: روانه شدم تا آمدم بشهر ابن هبیره یافتم ابو جعفر را سواره آواز کردم که: پدر من ابو بکر حضرمی مرد پیر است، او این شنید گفت که: پسر او زبان خود را نگاه نمیدارد او را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۲، ص: ۴۲۶

بگذارید تا برود. مرازم گوید که: آن حضرت در مکه بود و گفت بمن: یا مرازم اگر شنوی مردی را که مرا بد میگوید چه میکنی با او؟ گفتم: میکشتم او را فرمود که: ای مرازم چون بشنوی از کسی بد گفتن مرا تعرض با وی مکن و تغافل کن، او گوید: چون از مکه بیرون آمدم نزدیک زوال بود روزی گرم گرما مرا مضطر ساخت تا آمدم به بعضی از خیمها که آنجا بود و قومی در آنجا فرود آمده بودند من نیز با ایشان فرود آمدم، شنیدم بعضی را از ایشان که بد آن حضرت می‌گفتند، قول آن حضرت مرا بیاد آمد چیزی نگفتم و الا بد گو را میکشتم. ابو بصیر گوید که مرا همسایه بود که ملازم سلطان شده بود و مالی بدست آورده بعضی را جمع میکرد و با هم شراب

میخوردند و من از ایشان ایذا می‌یافتم، چند بار شکایت پیش خودش بردم از آن بازنایستاد، پس چون الحاح می‌کردم بوی میگفت: ای فلان من مردی‌ام مبتلا و تو مردی معافی، پس اگر تعریف کنی مرا نزد صاحب خود امیدوارم که حق تعالی مرا از این برهاند از برای تو، این در دل من جای کرد، چون بخدمت آن حضرت آمدم ذکر کردم حال او را فرمود که: چون باز گردی بکوفه پس زود باشد که او بیاید ترا بگو بوی که میگوید مر ترا جعفر بن محمد که بگذار آن حالت خود را که بر آن اصرار داری و من ضامن تو میشوم به بهشت.

پس چون بازگشتم بکوفه او آمد نزد من و منزلی را خلوت ساخته بوی گفتم که: ای فلان پیغامی دارم از برای تو از ابی عبد الله (ع) آن حضرت ترا سلام رسانید و فرمود که: بگو او را که ترک کند آن معاصی را که بر او است و من ضامن میشوم از برای او بر خدای تعالی بهشت را و از جهت او در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۷

میخواهم، او گریست و گفت: خدایا آیا گفت از برای من ابو عبد الله این سخن را! او گفت که: من سوگند خوردم که آن حضرت از برای تو این فرمود، گفت مرا: بس است این و رفت، پس چون چند گاهی بر این گذشت فرستاد و مرا طلبید، او را دیدم در پس خانه برهنه نشسته گفت: یا با بصیر هیچ چیز در منزل من باقی نمانده که همه را خرج کرده‌ام و حال من این است که تو می‌بینی، من رفتم پیش برادران و چیزی از برای او جمع کردم و او را پوشانیدم بآن؛ دیگر بسیار زمانی نگذشت که فرستاد بطلب من و او بیمار بود، من پیش وی تردد می‌کردم و بعلاج او اشتغال مینمودم تا وفات کرد، و من نزد او بودم در وقت احتضار مرگ که بخود مشغول بود یک بار غشی بر او طاری شد و باز بخود آمد و گفت: یا با بصیر بدرستی که وفا کرد صاحب تو بوعده خود که با ما کرده بود، این گفت و مرد.

بعد از آن حج کردم و آمدم نزد آن حضرت و طلب اذن کرده رفتم به اندرون، چون مرا دید در ابتدا فرمود در اندرون خانه که یک پای من در صحن خانه بود و یکی در دهلیز که: یا با بصیر ما وفا نمودیم وعده که بصاحب تو کرده بودیم. عمر بن یزید گوید که: آن حضرت بیمار شد بیماری سختی چنانچه ترسیدم بر او گفتم در نفس خود که: بپرسم او را از امام بعد از او که خواهد بود، فرمود مرا در ابتدا که: مرا از این وجع باکی نیست. و هم او گوید که: رفتم بخدمت آن حضرت دیدم که تکیه فرموده بود بر فراش خود و روی مبارکش بر دیوار است و پشت بر خانه، فرمود که: این کیست؟ گفتم: عمر بن یزید فرمود که: پای مرا بمال، گفتم با خود که: سؤال کنم از امام که بعد از او کیست آیا عبد الله باشد یا موسی، سر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۸

مبارک برداشت و فرمود که: در این وقت بخدا که جواب تو نمی‌گویم. و هشام بن احمر گوید که: ابی عبد الله (ع) رقعہ نوشت در باب حوائج که من آنها را بخرم، و من چون آن را میخواندم و مهم سرانجام می‌کردم فرموده بود که رقعہ را میدردم، وقتی حوائج را خریدم و رقعہ را گرفتم و در زنبیلی گذاشتم که مرا بود و در خانه را بر او قفل کردم و گفتم آن رقعہ برکتی باشد در خانه ما و کلید آن را نگاه داشتم در میان بند ازار، چون رفتم نزد وی برداشت جانب مصلائی خود را و انداخت رقعہ را نزد من و فرمود که: پاره کن این را، و من پاره کردم و بازگشتم و هر چند جستم در زنبیل آن رقعہ را نیافتم و در او چیزی نبود. عبد الله بن ابی لیلی روایت کند که من با منصور بودم در ربه که فرستاد بدنبال آن حضرت و او را حاضر کرد برای عتاب که سابقا سمت ذکر یافت، و بعد از آن غضب او تسکین شد و آن حضرت را نوازش نمود و بیرون فرستاد گفتم که: چه میخواندی؟ فرمود که: این دعا میخواندم که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۲۹

ما شاء الله لا يأتي بالخير الا الله، ما شاء الله ما شاء الله لا يصرف السوء الا الله، ما شاء الله ما شاء الله كل نعمه فمن الله، ما شاء الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله»

مفضل بن عمر گوید که: ما جماعتی بودیم بر در خانه ابي عبد الله (ع) و تکلم میکردیم در ربوبیت که آن حضرت بیرون فرمود بی نعل و ردا و دست مبارک میافشاند و میفرمود که: نه یا خالد، نه یا مفضل نه یا سلیمان نه یا نجم بل عباداً مکرّمونَ لا یسبِقونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ یعنی بلکه ما بندگان معبودیم گرامی داشتگان و نواختگان، آن بندگان پیشی نگیرند بر خدای تعالی بسخن گفتن یعنی بی دستور وی سخن نگویند، و ایشان بفرمان خدای تعالی کار میکنند، من در نفس خود گفتم لا و الله نگویم در باب تو بعد از این روز الا آنچه تو گوئی. صفوان جمال گوید که: من در خدمت ابي عبد الله (ع) بودم در حین که ربیع آمد و گفت که:

منصور ترا طلب کرده فرمود و اندک زمانی نگذشت که معاودت فرمود گفتم: رفتی و زود بازگشتی، فرمود که: از من چیزی می‌رسید بعد از آن القا فرمود بر ربیع که من آن حال را از او بپرسم.

صفوان گوید که میان من و میان ربیع لطیفه بود بیرون رفتم و پرسیدم که منصور آن حضرت را برای چه طلبیده بود، ربیع گفت: من خبر دهم ترا بچیزی عجب و این آنست که اعراب بیرون رفته بودند ببادیه از برای چیدن زماروق و در بادیه بجانوری رسیده بودند افتاده و او را آورده بودند برای منصور من بردم او را نزد وی و در پیش وی نهادم که من از آن تعجب کردم، او چون دید او را گفت: دور بر این را و بطلب از برای من جعفر بن محمد را (ع)، من رفتم آن حضرت را آوردم گفت:

یا با عبد الله خبر کن مرا از هوا که در او چیزی میباشد؟ فرمود که: در او موجی میباشد مکفوف،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۰

گفتم: در او ساکنان میباشد؟ فرمود که: بلی ساکنان آن خلقی‌اند که بدنهای ایشان همچو ابدان مارها است و سرهای ایشان همچو سرهای مرغ و ایشان را تاجهاست مثل تاج خروس و گوشت زیر حلق آنها همچو گوشت زیر حلق خروس و بالها دارند همچو بال مرغ و رنگهای ایشان در سفیدی سفیدتر از نقره جلا داده است.

آنگاه منصور طشت را طلبید که او در آنجا بود و او آنچنان بود که آن حضرت تعریف فرموده بود؛ آن حضرت چون او را دید فرمود که: این آن خلقی است که ساکن است در موج مکفوف، آنگاه دستور یافت به بازگشتن، پس چون بیرون فرمود گفت منصور که: ویلک یا ربیع این مرد در میان خلائق از أعلم مردمانست. عبد الاعلی و عبید بن بشیر گوید که: ابو عبد الله (ع) در ابتدا پیش از سؤال فرمود: و الله که من می‌دانم آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه در بهشت و آنچه در نار است و آنچه شده و آنچه خواهد شد تا روز قیامت، بعد از آن خاموش شد، آنگاه فرمود که: من میدانم آن را از کتاب الله که در او نظر میکنم این چنین، بعد از آن گشود کف مبارک خود را و گفت: حق تعالی فرموده در او تبیان و بیان هر چیز را. و اسماعیل بن جابر روایت کند از آن حضرت که فرمود آنکه خدای تعالی مبعوث گردانید محمد (ص) را به پیغمبری و پیغمبری بعد از او نخواهد بود، و فرستاد بر او کتاب خود را که ختم کتب الهی بآن شد که بعد از او کتابی نخواهد بود، حلال است در او حلال او و حرام است در او حرام او، پس حلال او حلالست تا روز قیامت، و حرام او حرام است تا روز قیامت، در او است خبرهای پیش از شما

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۱

و بعد از شما و فصل آنچه در میان شما است، بعد از آن اشارت فرمود بدست مبارک سود سینه خود را و فرمود که: ما میدانیم آن را. یونس بن ابی یعفر از برادر خود عبد الله روایت کند که او گفت که: ابی عبد الله (ع) فرمود که مروان خاتم بنی مروانست و اگر خروج کند محمد بن عبد الله کشته خواهد شد. اسحاق بن عمار گوید که: گفتم مر ابی عبد الله (ع) را که: ما را مالی چند هست و معامله میکنیم بآن اموال با مردم من میترسم که حادثه حادث شود و اموال ما متفرق گردد، فرمود که: جمع کن اموال خود را در ماه ربیع، علی بن اسماعیل گوید که اسحاق در ماه ربیع وفات کرد. و اسحاق بن عمار صیرفی گوید که: من رفتم بخدمت آن حضرت و ترک کردم سلام دادن را بر أصحاب خود در مسجد کوفه و از برای تقیه تمام که داشتم این کار کردم، أبو عبد الله (ع) گفت که: یا اسحاق کجا احداث این جفا کردی از برای برادران خود که گذشتی بایشان و بر ایشان سلام نکردی؟

گفتم: از برای تقیه این کار کردم، فرمود که: نیست بر تو تقیه که ترک سلام کنی آنچه بر تو در تقیه لازم است افشاء اسلام است، چه مؤمنی که بگذرد بر مؤمنان باید که سلام کند بر ایشان که ملائکه رد سلام او میکنند که السلام علیک و رحمه الله و برکاته ابداء. مالک جهنی روایت کند که ما جماعت شیعیان در مدینه بودیم از آنجا بیرون آمدیم و چند فرقه شدیم و از مدینه دور گشتیم و با یک دیگر در فضائل ایشان چیزها میگفتیم و گفتند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۲

بعضی از شیعه چیزی چند که در خاطر ما ربوبیت خطور کرد و شعور نداشتیم بآمدن ابی عبد الله (ع) که ناگاه دیدیم که بر دراز گوشه سوار است و می‌آید، و ندانستیم که از کجا می‌آید فرمود که: یا مالک و یا خالد از کجا احداث کرده‌اید کلام را در ربوبیت؟ گفتیم که: در خاطر ما خطور نکرده بود الا این زمان فرمود که: بدانید که ما را پروردگاریست که نگاه میدارد ما را در شب و روز که ما او را میپرستیم، ای مالک و ای خالد بگوئید در باب ما آنچه میخواهید اما ما را مخلوق دانید، و این کلام را بر ما مکرر فرمود و بر دراز گوش نشسته بود. جامع کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که: این نوع کلام و امثال این از اقوال غلات اگر چه باطل است، لیکن دلایل دارد بر علوشان ائمه (ع) که ایشان اتیان میفرمودند بخوارق عادات، و اخبار می‌کردند ایشان را بامور مغیبات، و تفنن میفرمودند ایشان را در ابراز کرامات و معجزات که میدیدند این صورتها از ایشان از روی مشاهده و عیان مره بعد آخری؛ و عارض اذهان ایشان میشد و در نظر قاصر بودند و ضعیف در تمییز پس اعتقاد میکردند این نوع اعتقاد فاسد مذموم نعوذ بالله تعالی همچنان که جریان یافته در نصاری. که ایشان نظر میکردند بمسیح (ع) و خارق عادات از او میدیدند همچو احیای اموات و ابراء اکمه و ابرص، و اطعام جمع بسیار بطعام اندک و غیر از این از معجزات او (ع) پس او را بر ربوبیت و الوهیت اعتقاد کردند تعالی الله عن ذلک، پس نظر کردند یک جانب را و اهمال کردند نظر را در جانب دیگر از جهت ضعف تمیز ایشان.

چه اگر فکر صحیح کار می‌بردند که از مادر متولد شد، و کوچک بود بزرگ شد، و ملاحظه نقل او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۳

میکردند در أطوار خلقت، و آنکه او میخورد و می‌آشامد و بول و غایط میکند و خواب دارد، و تندرست و بیمار می‌باشد، و خوف و حذر بر او راه می‌یابد، و مصلوب بوده بزعم ایشان و نماز می‌گزارد و روزه میدارد و سعی در عبادت و خضوع و خشوع می‌نماید، هر آینه میدانستند که این صفات منافی صفات ملک است چه جای صفات رب العالمین که بر او خواب و خورد و طعام و هیچ چیز از صفات مخلوقی راه ندارد تعالی الله عما يقول الظالمون و الجاحدون علوا کبیرا معبود چگونه عابد باشد و موجود چگونه جاحد باشد و از جهت نفی این احتمال حضرت حق فرمود که قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ تا حمل نکنند ایشان آنچه می‌بینند از او از معجزات و آیات بر مثل آنچه

تخیل کرده‌اند او را نصاری، نعوذ باللّٰه تعالیٰ و نسأله العصمة و حسن الخاتمة بمنه و رحمته. داود بن اعین روایت کند که من تفکر میکردم در قول الهی که وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ گفتیم: مخلوق شده‌اند خلق از برای عبادت و حال آنکه عصیان می‌نمایند بعضی و غیر او را می‌پرستند، و اللّٰه که من این آیت را از ابی عبد اللّٰه (ع) سؤال کنم، آدمم بدر خانه آن حضرت و خواستم که اندرون روم که آواز بلند کرد و خواند که وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ بعد از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۴

آن خواند که لا تَدْرِي لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا پس من دانستم که آن آیت منسوخ است. عمار سجستانی روایت کند که من رفتم بخدمت ابی عبد اللّٰه (ع) و طلب اذن کردم بر او و یک شبی رفتم در خیمه آن حضرت بمنی، و نشستیم جماعتی آمدند و طلب اذن کردند گوئیا که ایشان مردمان ترکند، و بیرون آمد بر من عیسی شلقان که ذکر مرا پیش آن حضرت کرده بود و دستور خواسته گفت:

یا عمار کی آمدی؟ گفتیم: پیش از این جوانان که داخل شدند بر تو، و من ندیدم که بیرون رفتند، گفت: اینها قومی از جن‌اند که می‌آیند و چیزی چند می‌پرسید و می‌روند- این آخر آن بود که از دلائل حمیریست. و قطب الدین راوندی رحمه اللّٰه بآبی ایراد نموده در معجزات جعفر بن محمد الصادق (ع) آورده که:

مرویست از مفضل بن عمر که او گفت: من میرفتم با ابی عبد اللّٰه (ع) بمکه یا بمنی که ناگاه گذشتیم بزنی که در پیش وی ماده گاوی مرده افتاده بود، و آن زن با دخترکی از برای او میگریستند، آن حضرت پرسید که چه حال داری که گریه میکنی؟ گفت که: من و کودکان من زندگانی میکردیم بشیر این گاو و اکنون افتاد و مرد، و من متحیرم در امر خود، آن حضرت فرمود آیا میخواهی که حق سبحانه و تعالیٰ او را زنده گرداند از برای تو؟ گفت: تو تمسخر میکنی با مصیبتی که من دارم، فرمود که: حاشا که من اراده تمسخر کنم بعد از آن دعا فرمود و پای مبارک بر او زد و گفت: برخیز باذن اللّٰه ماده گاو بشتاب هر چه تمام‌تر برخاست بخلقت تمام، زن گفت: بخدای کعبه که این عیسی بن مریم است، آنگاه آن حضرت در میان جمعی از مردم رفت که آن زن او را نشناسد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۵

علی بن ابی حمزه گوید که: بحج میرفتم در خدمت صادق (ع) پس نشستیم در بعضی از راه در زیر درخت خرما خشک، پس متحرک گردانید لبهای مبارک خود را بدعای که من فهم نکردم آن راه، بعد از آن فرمود که: ای نخله اطعام کن ما را در آنچه خدای تعالیٰ پدید کرده در تو از رزق بندگان خود، پس من نظر کردم بنخله دیدم که مایل گشته بجانب صادق (ع) و بر او بار پیدا شده و رطب آورده فرمود که: نزدیک بیا و بسم اللّٰه بگو و بخور، پس ما خوردیم از آن رطب خوش مزه‌تر و پاکیزه‌تر رطبهها بود، ناگاه اعرابی گفت: من ندیدم مثل امروز سحری از این بزرگتر، آن حضرت فرمود که: ما ورثه انبیائیم در میان ما ساحر نمیباشد و نه کاهن، ما دعا میکنیم و حق تعالیٰ اجابت میفرماید، و اگر تو میخواهی من دعا کنم که حق تعالیٰ ترا سگ گرداند که راه بری بمنزل خود که داخل شوی بأهل خود و دم جنبانی از برای ایشان بکنم این را؟ اعرابی گفت از روی جهل که: نعم، آن حضرت دعا فرمود فی الحال اعرابی سگ گشت و رفت بجانب منزل خود، صادق (ع) فرمود مرا که:

بر اثر او برو، من رفتم تا او بحی خود رسید و رفت بمنزل خود و دم میجنبانید از برای أهل و ولد خود پس فرا گرفتند عصا را و میزدند تا بیرون کردند او راه، من بازگشتم بجانب صادق (ع) و او را از این خبر کردم؛ ناگاه در اثنای این حدیث آمد و در پیش آن حضرت ایستاد و آب از چشمهایش می‌روید و در خاک می‌غلطد و عوعو میکند، و دیگر آن حضرت بر او رحم فرمود باز همان اعرابی شد، آن

حضرت فرمود مر او را که: آیا ایمان آوردی ای اعرابی؟ گفت: بلی هزار بار و هزار بار. و دیگر روایت است از یونس بن ظبیان که او گفت که: من نزد صادق (ع) بودم با جماعتی گفتم قول

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۶

خدای تعالی مر ابراهیم (ع) را که «فراگیر چهار مرغ را پس جمع کن ایشان را بسوی خود» آیا این چهار مرغ از اجناس مختلفه بودند یا از یک جنس بودند؟ آن حضرت فرمود که آیا میخواهی که بنمایم مثل آن؟ گفتم: نعم، فرمود که: یا طاوس، ناگاه پیش وی حاضر شد، دیگر فرمود که: یا غراب، او هم آمد نزد وی، و دیگر فرمود که: یا بازی، پس باز هم آنجا پیدا شد، دیگر فرمود که: یا حمامه کبوتر آنجا حاضر شد، بعد از آن امر فرمود بکشتن این چهار مرغ و پاره پاره کردند، و پر و مویهایشان کردند و با هم مخلوط ساختند بعد از آن سر طاوس را گرفت و فرمود که: یا طاوس، پس ما دیدیم گوشت و استخوان و پر و موی او التیام یافته متمیز شد از غیر خود تا آمد و متصل گشت بسر خود و طاوس در پیش آن حضرت زنده برخاست، بعد از آن آواز داد بغراب او نیز زنده برخاست، و باز و کبوتر نیز در حضور آن حضرت برخاستند این چنین. و دیگر روایت کند هشام بن حکم که مردی از جیل آمد بخدمت آن حضرت و با او ده هزار درهم بود و گفت که: از برای من خانه بخر که چون با اهل و عیال بیایم آنجا فرود آئیم؛ بعد از آن رفت بطرف مکه، چون حج کرد و بازگشت آن حضرت او را در منزل خود فرود آورد، و فرمود که:

من از برای تو خانه خریده‌ام در فردوس اعلی که اول حد او بخانه رسول الله (ص) می‌رود، و دوم بخانه امیر المؤمنین علی، و سیم بخانه امام حسن، و چهارم بخانه امام حسین (ع)، و مجله در این باب نوشته‌ام چون مرد این را از آن حضرت شنید گفت: راضی شدم باین معامله آنگاه صادق (ع) آن دنانیر را بر اولاد امام حسن و امام حسین قسمت کرد، مرد مجله را گرفته بازگشت و رفت بمنزل خود، اتفاقاً او را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۷

مرض موت طاری شد و چون وفاتش نزدیک شد اهل خود را جمع کرد و سوگند داد ایشان را که این مجله را با وی در گور نهند، ایشان این چنین کردند، پس روز دیگر که آمدند بر سر قبر وی دیدند که این مجله بر پشت قبر وی افتاده و بر پشت آن نوشته که وفا کرد مرا ولی الله جعفر بن محمد (ع) بآنچه وعده کرده بود مرا. دیگر آنکه حماد بن عیسی التماس کرد از صادق (ع) که دعا کند که حق سبحانه و تعالی حج بسیار بر وی روزی کند و او را ضیاع و املاک خوب روزی کند و زن صالحه از خانواده بزرگ و اولاد نیکو کردار او را نصیب گرداند، آن حضرت فرمود که: بار خدایا روزی کن حماد بن عیسی را چیزی که باو پنجاه حج بکند و روزی گردان او را ضیاع حسنه و زوجه صالحه از قوم کرام و اولاد ابرار، یکی که آنجا حاضر بود گفت که: بعد از چند سال رفتم بطرف حماد بن عیسی و خانه او در بصره بود چون با او ملاقات کردم در خانه او گفت آیا یاد داری دعای صادق (ع) که در حق من کرد؟ گفتم: بلی، گفت: این خانه منست که در بصره مثل این خانه نیست، و املاک من بهترین املاک است، و زوجه من از اقوام کرام است، و اولاد من اینهاست که می‌بینی و اکنون چهل و هشت حج بجای آورده‌ام، او گفت که: دو حج دیگر بتقدیم رسانید بعد از این و بیرون رفت از برای حج پنجاه و یکم و چون بجحفه رسید خواست که احرام ببندد و رفت برود خانه که غسل کند سیل آمد و او را برد و غلامانش رفتند او را مرده از آن سیل بیرون آوردند، بعد از آن او را حماد غریق الجحفه می‌گفتند- این آخر کلام راوندیست رحمه الله.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۸

ولادت و وفات و بعضی از اخبار و احوال آن حضرت را اما اکثر آن سمت ذکر یافته.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۳۹

[برخی از کلمات و مواظظ آن حضرت]

و بعضی دیگر آنکه گوید که یکی در خدمت آن حضرت بدیگری میگفت که مجاور شو ملک را یا بحر را، آن حضرت فرمود که: این کلام صواب نیست و صواب آنست که بگوید که مجاور مشو ملک را و نه بحر را، زیرا که ملک ایذا میرساند ترا، و بحر سیراب نمیگرداند ترا. و سؤال کردند از آن حضرت از فضیلت امیر المؤمنین (ع) که کسی با آن فضیلت با وی شریک نباشد فرمود که: او فاضل نزدیکان بود بسبق، و سابق دوران بود بقرابت. دیگر آن حضرت فرمود که

بسم الله الرحمن الرحيم

تاج عربست. و دیگر فرموده که صحبت بیست روزه قرابت است. آورده‌اند که ایستاده بودند اهل مکه و اهل مدینه بر در خانه منصور، بعد از آن دستور داد ربیع اهل مکه را پیش از اهل مدینه، آن حضرت فرمود که: آیا اذن دادی اهل مکه را پیش از اهل مدینه؟ ربیع گفت: مکه آشیانست، آن حضرت فرمود: و الله آشیانی است که خیارش پریده‌اند و شرارش باقی مانده‌اند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۰

و در حضور آن حضرت میگفتند که: ابو جعفر منصور تا خلیفه شده جامه‌های خوب نمی‌پوشد، و طعامهای لذیذ نمیخورد، فرمود که: با وجود سلطانی و جمع اموال چنین است؟ گفتند: این از بخل او است از جهت جمع اموال، آن حضرت فرمود: شکر مر خدای را که حرام گردانیده او را از دنیای خود که ترک دین او از برای آنست نه دین دارد نه دنیا. آورده‌اند که حکم بن عباس کلبی این دو بیت گفته:

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة و لم نر مهدیا علی الجذع یصلب

و قستم بعثمان علیا سفاهة و عثمان خیر من علی و اطیب

معنی این دو بیت آن شقی اینست که بردار کردیم از برای شما زید را بر تنه درخت خرما، و ندیده‌ایم مهدی را که بر تنه درخت خرما بردار کرده شود، و قیاس کردید شما بعثمان علی را از روی سفاهت، و عثمان بهتر است از علی و پاکیزه‌تر، نعوذ بالله من هذا القول.

پس چون این قول او بابی عبد الله (ع) رسید دستهای مبارک بسوی آسمان برداشت و همچو بید دستهای مبارکش میلرزید و گفت: بار خدایا اگر این بنده تو در این قول کاذبست پس مسلط گردان بر او کلب خود را، بعد از آن بنی امیه او را بکوفه فرستادند شیری در راه بوی رسیده او را پاره پاره کرد، چون این خبر بصادق (ع) رسید بسجده افتاد و فرمود: الحمد لله که روا کرد از برای ما آنچه وعده فرموده بود ما را. مؤلف رحمه الله میفرماید که: این حکم بن عباس که حق سبحانه دور گرداند او را از رحمت خود جمع کرده این کلمات واهیه را در این ابیات و خود فریاد میکنند بر خود بکذب و ظلم خود و امر بخلاف آنست که آن شقی اراده کرده بود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۱

و بیان این آنست که زید رحمه الله مهدی نبود و اگر نیز میبود آن مانع بردار کردن او نبود چه بر انبیا (ع) از این قبیل از امور عظیمه واقع شده، و کافیسست امر یحیی و زکریا (ع) و قتلات متعدده جرجیس پیغمبر (ع) کفایت میکند این امر را، و قتل انبیاء و اولیا و صلب و احراق ایشان سبب طعن می‌شود وقتی که از جانب حق تعالی باشد، فاما هر گاه که از جانب مردم باشد چرا سبب طعن شود، چه

پیغمبر را (ع) در احد پیشانی و دندانهای رباعیه او را شکستند آن بی دینان، و وفاتش بلقمه زهر آلود خیبریه بود، پس اینها قدح نباشد در نبوت آن حضرت.

و أما قیاس علی بعثمان که او گفته که: این کذب محض و بهتان صریح است، هرگز ما این قیاس نکرده ایم، چه نوع مناسبتی است میان ایشان که قیاس پذیر باشد.

و أما آنکه او گفته که: عثمان بهتر و پاکیزه تر است از علی، ما مزاحم نمیشویم او را در اعتقاد او، چه کافیسست او را اعتقاد که ذخیره روز معاد او باشد، او خواهد دانست نتیجه آنچه اختیار کرده از مذهب خود، و خواهد چید ثمره آنچه گفته از کذب و زور خود، و حق سبحانه و تعالی او را مجازات خواهد داد در روز بازگشت.

و هر گاه که قتل و صلب و امثال آن نزد او موجب نقص است و قدح امامت میکند پس چگونه اختیار کرده عثمان را بامامت، و قد کان من قتله ما کان، و اللّٰه المستعان علی أمثال هذا الهذیان.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۲

بازگشت خواهد کرد به پروردگار خود، نعوذ باللّٰه من الخبیث المخبث الشیطان الرجیم. آن حضرت فرمود مرأبی ولاد کاهلی را که: دیدی عم مرا زید که بردار بود؟ گفت: نعم دیدم که بردار بود و دیدم مردمان را که بعضی شماتت میکردند و خوشحال بودند و بعضی گریان و حزن داشتند، فرمود که: گریندگان با او در بهشت خواهند بود، و شماتت کنندگان شریکند در خون او. و آن حضرت فرموده که: هر گاه روی آورد دنیا بر مردی میدهد او را محاسن غیر او را، و هر گاه اعراض کرد از او سلب میکند از او محاسن نفس او را. و گویند که: مردی بر آن حضرت گذشت و او طعام میخورد او سلام نکرد بر آن حضرت، او را طلب فرمود بسوی طعام گفتند مر او را که: سنت آن بود که او سلام کند آنگاه خوانده شود بطعام و حال آنکه او بعمد ترک سلام کرد فرمود که: این فقه عراقیست که در او بخل درج است. و از کلام آن حضرتست که ظاهر قرآن انبیاست و باطن قرآن عمیق. و فرمود که آنکه انصاف داد از نفس خود رضا داده شد که حکم باشد از برای غیر خود. و فرموده آن حضرتست که: گرمی دارید نان را که حق سبحانه و تعالی فرستاده از برای او کرامتی، پرسیدند که کرامت او چه چیز است فرمود که: نشکنند و نریزند و پای بر وی نهند، و هر گاه که حاضر شود نان انتظار غیر او نکشند. و دیگر فرمود که: حفظ مرد برادر خود را بعد از وفات او در ترک او کرم است. و دیگر فرمود که: هیچ چیز مرا مسرورتر از دستی نیست که در پی آن درآرم دست دیگر را- یعنی نه آنکه بسائلی چیزی بدهم و بسائلی دیگر ندهم- زیرا که منع اواخر قطع لسان شکر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۳

أوائل میکنند. و میفرمود که اگر احیانا درویش و بینوا میگردم پس تجارت میکنم با خدای تعالی بصدقه و دیگر فرموده که هر گاه داخل شوی بمنزل برادری که تراست با همه روی آر بکرامت بغیر نشستن در صدور. و میفرمود که: کفاره عمل سلطان احسان به برادران است. وقتی که بیمار میشد میفرمود که: بار خدایا آن را بگردان از برای من ادب نه غضب. و میفرمود که دختران حسناوند و پسران نعمتها بر حسنات مردم ماثب میکردند و بر نعم مسئول میشوند، یعنی از آن خواهند پرسید. پرسیدند از آن حضرت که طعم آب چیست فرمود که: طعم حیات دارد. و فرمود که آنکه حیا نداشته باشد از عیب، و باز ندارد خود را از معاصی نزد شیب، و نترسد خدا را بظهر غیب در او هیچ خیری نیست. و فرمود که بهتر بندگان آنست که در او جمع باشد پنج خصلت: هر گاه که احسان کند شاد باشد، و هر گاه بدی بکند استغفار نماید، و هر گاه که نعمتی بوی رسد شکر آن بجای آورد، و هر گاه ببلائی مبتلا شود بر آن صبر نماید، و اگر بر او ظلم کنند عفو کند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۴

و فرمود که: احتراز کنید به نکوهیدن شعرا که ایشان بخل میورزند بمدیح و جود میکنند بهجا، و در دعا میفرمود که

اللهم انک بما انت له اهل من العفو اولى منی بما انا له اهل من العقوبة

و میفرمود که آنکه گرامی دارد ترا پس تو نیز گرامی دار او را، و آنکه استخفاف کند ترا پس اکرام کن نفس خود را از او و گویند اعرابی نزد آن حضرت آمد و گویند نزد امام محمد باقر (ع) رفت و گفت: آیا خدای تعالی را می‌بینی در هنگامی که می‌پرستی او را؟ فرمود که: نپرستم خدای را که نبینم او را، گفت:

چگونه می‌بینی او را؟ فرمود که نمی‌بیند او را این دیدها بمشاهده عیان، و لیکن می‌بیند او را دیدهای دل بحقایق ایمان، او ادراک کرده نمیشود بحواس، و قیاس کرده نمیشود بناس، و معروفست به آیات، موصوف است بعلامات، او معبودی است که جز او معبودی نیست، اعرابی گفت که اللّهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و فرمود که: هلاک میگرداند حق تعالی شش چیز را به شش چیز: امر او را بجور، و عرب را بعصیبت، و دهاقین را بکبر، و تجار را بخیانیت، و اهل رستاق را بجهل، و فقها را بحسد. و فرمود که: منع جود گمان بد بمعبود است. و فرمود که: صله ارحام درازی در اعمار است، و حسن جوار عمارت دیار است، و صدقه پنهانی افزونی در مال است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۵

ابو جعفر گفت به آن حضرت که یا با عبد الله آیا بعدر نمی‌آری مرا از عبد الله بن حسن و ولد او که جمع میکنند مردم را و می‌انگیزند فتنه را؟ فرمود که: میدانی امری را که میان من و ایشان است و اگر قناعت میکنی از من به آیتی از کتاب الهی بر تو بخوانم، گفت: بخوان، گفت:

لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُؤَلَّنَّ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ یعنی اگر بیرون کرده شوند از مدینه بیرون نمیروند با ایشان و موافقت نمیکنند، و اگر کارزار کنند با ایشان یاری نمیدهند ایشان را، و اگر بفرض یاری دهند هر آینه باز پس گردند یعنی بهزیمت روند، پس بعد از هزیمت ایشان یاری کرده نشوند، گفت: کافی است مرا و بوسید میان هر دو چشم آن حضرت را. و فرمود مر کسی را که میخواست بسفیری رود که: حق سبحانه و تعالی بتو رزقی خواهد رسانید و لازم کن بر خود که آنچه بتو عاید شود از آن چیز خیری کنی. و فرمود که خواند حق سبحانه و تعالی مردمان را در دنیا به پدران‌شان تا بشناسند، و در آخرت بأعمال خودشان تا جزای آن بیابند، پس فرمود که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا و فرمود: کسی که بیدار ساخت فتنه را پس او ثمره آن فتنه است. و فرمود که: عیال مرد اسیران اویند پس آنکه حق تعالی نعمتی بر او انعام کند پس باید که وسیع گرداند بر اسیران خود، پس اگر چنین نکند بیم آنست که زائل شود آن نعمت. و میفرمود که: سریر کسی که باصلاح آمد علانیه او قوت میگیرد. و فرمود که از نیکوئی نیست که بنده اظهار نیکوئی کند و بدی را پنهان دارد، آیا رجوع نمیکند بنفس خود تا بدانند که این چنین نیست و حق تعالی میفرماید که بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۶

و گفت ابو حنیفه مر آن حضرت را که: یا با عبد الله چه صبر بسیار داری تو بر نماز، فرمود که:

و یحک یا نعمان آیا ندانسته که نماز وسیله تقرب هر تقی است و بدرستی که حج جهاد هر ضعیف است، و مر هر چیزی را زکات نیست و زکاة بدن روزه است، و أفضل اعمال انتظار فرج است از خدای تعالی، و داعی بی عمل همچو رامی بی وتر است، یعنی تیر اندازنده از کمان بی چله، پس بیاد گیر این کلمات را یا نعمان فرود آرید رزق را بصدقه، و حفظ مال کنید بزکاة و درویش و محتاج نگردد مردی که میانه رو باشد، و تقدیر و اندازه نصف عیش است و تودد و دوستی نصف عقل است، و غم نصف پیری و هرم است، و قلت عیال یکی از دو آسانی است، و هر که اندوهگین سازد پدر و مادر خود را پس عاق شده والدین را، و هر که بزند دست خود را بر ران خود در وقت مصیبت ضایع شود مزد و اجر او، و نیکوئی نمیباشد مگر نزد صاحب حسب و دین، و حق تعالی فرو میفرستد رزق را بر قدر ثنوت، و میفرستد صبر را بر اندازه مصیبت، و هر که یقین کرد گذاشتن اموال را بعد از او جود و بخشش میکنند بعطیه، و اگر حق تعالی به مورچه خیر اراده کند او را بال و پر ندهد. گفتند آن حضرت را که: بکمال رسیده دوست داشتن تو پسر ترا که موسی است (ع) فرمود که دوست میدارم او را بسبب آنکه نیست مرا آنچنان ولدی غیر او تا غایتی که شریک نشود او را در دوستی من هیچ احدی. و فرمود که: سه چیز است که قسم یاد میکنم بخدا که آن حق است: کم نمیشود مال از دادن صدقه و زکاة، و ظلم نکرد یکی بر یکی که قادر شود مظلوم بر مکافات و مجازات آن و خشم فرو

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۷

خورد الا که حق سبحانه و تعالی بجای این او را عزیز و محترم گرداند، و نگشود بنده بر خود باب مسأله را الا که گشود بر او بابی از فقر. و فرمود که: سه چیز است که زیاده نمیگرداند حق سبحانه و تعالی بواسطه آن مرد مسلم را مگر عز و شرف: یکی اعراض از کسی که ستم کرده او را، و اعطا از برای آنکه محروم گذاشته او را و پیوند بکسی که از او بریده و فرمود که از یقین است آنکه رضای مردم نجوئی بچیزی که موجب غضب الهی باشد، و مذمت نکنی ایشان را بر چیزی که حق تعالی ترا نداده، و شکر نگوئی ایشان را برزق که حق فرستاده، زیرا که حرص حریص رزق را نمیکشد، و کره کاره آن را باز نمیگرداند، و اگر یکی از شما بگریزد از رزق او همچنان که از مرگ میگریزد هر آینه دریابد او را رزق همچنان که در می‌یابد او را مرگ. و فرمود آن کسی که راستست زبان او پاکیزه است عمل او، و آنکه پسندیده است نیت او افزوده می‌شود در رزق او، و کسی که نیکو است بر و احسان او در باره اهل بیت او افزون می‌گردد عمر او. و فرمود که: فراگیر حسن ظن را بطرفی تا مروح سازد دل ترا و رواج بدهد امر ترا. و فرمود که: مؤمن هر گاه که غضب کرد بیرون نمی‌برد او را غضب او از حق، و هر گاه راضی شد داخل نمیگرداند او را رضای او در باطل، و آنکه هر گاه قادر شد فرا نمیگیرد بیشتر از آنچه بود مر او را

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۸

ابن حمدون آورده که نوشت منصور بجعفر بن محمد (ع) که چرا بصحبت ما نمی‌آئی همچنان که سایر مردم بصحبت ما می‌آیند؟ جواب نوشت که: ما را چیزی نیست که بترسیم ترا از آن جهت، و نیست نزد تو از امر آخرت چیزی که امیدوار گردیم ترا از برای آن، و تو در نعمتی نیستی که بیائیم بتهنیت تو، و نمی‌بینیم ترا نعمت و مصیبتی که اتیان نمائیم بتعزیت تو، پس چه کار کنیم نزد تو؟

او نوشت که بصحبت ما بیا از جهت نصیحت ما، آن حضرت در جواب نوشت که: آنکه دنیا را میخواهد ترا نصیحت نمیکند؛ و آنکه اراده آخرت دارد بتو صحبت نمیدارد، منصور گفت که: و الله امتیاز فرمود نزد من منازل جمیع مردم را از کسی که اراده دنیا کرده از آن کسی که اراده آخرت دارد و آنکه اراده آخرت کرده از آنکه اراده دنیا نموده

[کلام مصنف و قصیده وی در مدح آن حضرت]

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که مناقب صادق (ع) فاضل است، و صفات او در شرف کامل، و منن او مر اولیای او را شامل، و باغراض اخرویه ایشان کافل، و عز و شرف و فضل او بر جبهات ایام سایل، و جنت از برای موالیان و محبانش حاصل، او صاحب عز و مجد و مآثر و مفاخرتست، او مرکز دایره رسالت و امامت است، جهت آبای او محمد عربیست، و جهت ابنای او محمد مهدی که آن موضح محجت است و این خلف حجت، و پسندیده است او را این شرف و مجد که.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۴۹

واسطه است میان دو محمد، او عالم نشأتین و منعت بکریم الطرفین است، جاریست بر طریقه آبای کرام، و هادیست همچو ایشان علیهم السلام، وقف فرموده بود نفس شریف خود را بر عبادت، و حبس نموده بود او را بر طاعت و زهدات، و مشتغل بود باوراد و تهجد، و متصل بود بر صلوات و تعبد، اگر بلندی جوید او را فلک دوار هر آینه بیرون رود و دور شود از مکان و منصرف گردد از دوران، و اگر مجاور گردد او را بحر هر آینه ناطق شود بقصور خود السنه حیتان، و اگر مفاخرت کند او بر ملک هر آینه اذعان نماید از جهت علو شأن و سمو مکان ابن سید ولد آدم پسر بهتر عرب و عجم، کشف اسرار علوم، هادی بمعرفت حی قیوم.

صاحب مقام و مقال، فارس جلاد و جدال، فارق میان حرام و حلال، صدقه‌کننده حتی قوت عیال، سابق در حلبات فضل و افضال، کاشف حقایق تنزیل، واقف بر دقایق تاویل، عارف اله ببرهان و دلیل، صائم در نهار شامس قایم در لیل طویل، بحر حکم، مصباح ظلم، غایت در کرم، نهایت در اخلاق و شیم وارث آبای کرام، مورث ابنای عظام، علیهم افضل السلام، و در مقام معذرت و تقصیر این ابیات در مدح آن حضرت فرموده:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۵۰

مناقب الصادق مشهوره	ینقلها عن صادق صادق
سما الی نیل العلی و ادعا	و کل عن ادراکه اللاحق
جری الی المسجد کآبائه	کما جری فی الحلبه السائق
وفاق اهل الارض فی عصره	و هو علی حالاته فایق
سماؤه بالجود هطاله	و سببه هامی الحیا دافق
و کل ذی فضل بافضاله	و فضله معترف ناطق
له مکان فی العلی شامخ	و طود مجد صاعد شاهق
من دوحه العز التي فرعها	سام علی اوج السها سامق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص: ۴۵۱

نایله صوب حیا مسبل	و بشره فی صوبه بارق
صواب رای ان عدا جاهل	و صوب غیث ان عرا طارق

لناظریه القمر الشارق	کانما طلعتہ ما بدا
البذل و من اخلاقه سائق	له من الافضال حاد علی
و هو لهم اجمعهم رائق	یروقه بذل الندی و اللہی
ابدع فی ایجادها الخالق	خلایق طابت و طالت علا
فہی له و هو لها عاشق	شاد المعالی و سعی للعلی
الیہ فہو الفائق الرائق	ان اعزل الامر فلا یہتدی
یشوقہ و هو له شائق	یشوقہ المجد و لا غروان
ان شاب بالحب لکم ماذق	مولای انی فیکم مخلص
انضی المطایا و بکم وائق	لکم موال والی بابکم
نجا مطیع و ہوی مارق	أرجو بکم نیل الامانی اذا

یعنی مناقب صادق (ع) مشہور و معروف است کہ نقل کردہ آن مناقب را صادقی از صادق، بہ آسمان بلندی او نمیتوان رسید و کند و قاصر است از دریافتن قدر او ذہن لا حق، تیزرو است بسوی مجد و بزرگی مثل آبای عظامش (ع) همچنان کہ تیزرو است در میدان خیل آنکہ سابق است و فائق اہل زمین است در عصر و زمان خود و او بر ہمہ حالات خود بر ایشان فائق، باران جود او پیایی ریزندہ است و عطای او سرگردان کنندہ باران رونده، و ہر صاحب فضلی بافضال و فضل او معترف

کشف الغمۃ-ترجمہ و شرح زوارہای، ج ۲، ص: ۴۵۲

ناطق است، مر او را مکان و منزلتی است در بلندی کہ بسی بلند است و کوه بزرگی او بغایت مرتفع بالا رونده است، و از شاخچہ عزیزی است کہ فرع آن اصلی است کہ بر اوج سہا کشیدہ، باران فیضش بہمہ رسیدہ است و باد بشارت در باران جود او برق دہندہ است، و برای صواب جواب میفرماید اگر از حد تجاوز کرد نادانی، و بباران خود مینوازد اگر از معیشت عاریست سائل سرگردانی، گوئیا کہ طلعت با نصرت آن حضرت آنچه ظاہر و ہویدا است مر بینندگان را قمری است نور دہندہ، مر او راست از افضال بخشندگی بر بذل و از اخلاق حمیدہ اوست کہ بر ہمہ ساری و جاری است، میریزد و بذل میکند عطا وجود را و او از برای ہمہ خلایق ریزندہ عطاست همچو ابر کہ ریزندہ باران است، او را طبیعتی است پاکیزہ پسندیدہ بلندشونده کہ ابداع فرمودہ در ایجاد آن حضرت خالق خلایق، بلند است مراتب و معالی او و عمل او از برای مراتبی کہ آن از برای اوست دلپسند و او از برای آن عاشق، اگر مشکل شد امری کہ راہ یافتہ نمیشود بسوی آن پس او رائق فائق آنست کہ حل و عقد آن بدست وی است، شوق او دارد بزرگی و عجبی نیست کہ بزرگی مشتاق او باشد و مجد و بزرگی اشتیاق او داشته باشند، ای مولای من بدرستی کہ من در دوستی شما طوق اخلاص بر گردن جان دارم اگر چہ خلط کند و مزج نماید بدوستی شما، غیر مخلص چیزی دیگر را از اعراض، از برای شما است دوستی و ولای من، و باستانہ پیشگاہ شما متوجہ است مراکب من کہ از آمدن راہ دور لاغر شدہ اند، و بشما است وثوق و اعتماد من، امیدوارم بشما بیافتن آرزو و امانی گاہی کہ نجات یابد فرمان بردار و بیفتد در دوزخ نافرمان بد کردار یعنی در قیامت، تقبل منا یا کریم الستار.

هذا آخر ما اورده المصنف «قد» فی حالات الامام أبی عبد الله الصادق سلام الله عليه و بتمامه تم الجزء الثانی من هذه الطبعة البهية القيمة، و كان تصحيح ذلك و ترتيبه و تهذيبه و تطبيق الترجمة على المتن بيد العبد- السيد ابراهيم الميانجي - عفى عنه و عن والديه، و اتفق الفراغ فی يوم وفاته (ع) و هو اليوم الخامس و العشرون من شهر شوال سنة- ۱۳۸۱- و يليه ان شاء الله الجزء الثالث، و أوله: «ذكر الامام السابع أبی الحسن موسى الكاظم عليه السلام» و الحمد لله أولا و آخرا، و ظاهرا و باطنا، و فی كل الاحوال و على كل حال.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲

جلد سوم

در ذکر امام هفتم ابی الحسن موسی الكاظم ابن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

كمال الدين رحمه الله آورده که: او امام کبير القدر، عظیم الشان، کثیر التهجد بود، جد تمام در اجتهاد میفرمود، و سعی بلیغ در عمل مینمود، مشهود له بود بکرامات، مشهور و موسوم بود بعبادات مواظب و ملازم بود بر طاعات، در شب ساجد و قائم بود، و در روز متصدق و صایم، از جهت بسیاری حلمش و عفو از تعدی کنندگان بکاظم موصوف و معروف شد که در مکافات بدی احسان میفرمود، و در جنایت جانی بعفو می‌افزود، از جهت کثرت عبادتش بعبد صالح اتسام یافت، و معروف بود در عراق بباب الحوائج الی الله که انجاح متوسلان قرب الهی بکرامات و مقامات او بود که عقل در آن امور حیرت داشت، و علم حیرانی برمی‌افراشت، و حکم میکرد که قدم از صدق او لا یزالی است نزد حق جل و علا که کبير متعالی است.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳

اما ولادت شریفش در ابواء بوده در سال صد و بیست و هشتم از هجرت، و گویند که: در صد و بیست و نهم بوده. فاما نسب عالیش از قبل اب و ام پس پدر بزرگوارش جعفر بن محمد باقر است (ع)، و مادرش ام ولد بوده که او را حمیده بربری می‌گفتند، و غیر از این نیز گفته‌اند. و اما اسم مبارکش موسی است، و کنیتش ابو الحسن و گویند، ابو اسماعیل، و او را ألقاب متعدده است و أشهر آن کاظم است، و دیگر صابر، و صالح، و امین. و اما مناقبش بسیار است، و این نیست مگر از عنایت الهیه. از آن جمله نقل کرده‌اند از فضل بن ربیع که مهدی چون حبس کرد موسی بن جعفر (ع) را در بعضی از شبها مهدی علی بن ابی طالب (ع) را در خواب دید که میفرمود مر او را که یا محمد فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ یعنی پس آیا شاید و توقع هست از شما اگر حاکم امور مردمان شوید آنکه فساد کنید در روی زمین بسبب جاه و خود را از روی تکبر و تعظم مکرم دانید و انواع تباهی از شما واقع گردد، و ببرید رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا از شما می‌آید که اعراض کنید از قرآن و روی بگردانید از فرمان که باثر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دما و امثال آن. ربیع گوید که: مهدی شب فرستاد بسوی من و مرا طلب کرد من از این ترسیده آمدم نزد وی او این آیت را میخواند، و او احسن مردمان بود از روی صوت و آواز گفت: در حال برو و موسی بن جعفر را بیار، من رفتم و آوردم با آن حضرت معانقه کرد و در پهلوی خود نشاند و گفت: یا ابا الحسن من دیدم أمير المؤمنين علی بن ابی طالب را (ع) در خواب که خواند بر من این آیت را پس مرا ایمن

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴

گردانید از خروج تو بر من یا بر یکی از فرزندان من، آن حضرت فرمود: و اللّٰه که من چنین نکنم و این از شأن من نیست، گفت: راست گفتمی ای ربیع سه هزار دینار بوی بده و باز گردان او را باهل خود بجانب مدینه.

ربیع گوید که: من در آن شب کار او را محکم کردم که صبح نکند مگر که در راه باشد از خوف عوایق. و جنابذی گوید که: آن حضرت را ده هزار دینار بر سم صله داد خشنام بن حاتم اصم گوید که پدر من حاتم گفت که: شقیق بلخی گفت مرا که بیرون رفتم بحج در سال صد و چهل و نهم، و فرود آمدم بمنزل قادسیه، پس ناگاه من در آنجا نگاه میکردم بمردم در رتبت و کثرت ایشان، آنگاه نظر من افتاد بجوانی خوب روی گندمگون ضعیفی که جامه صوف بر بالای جامها پوشیده و مشتمل بشمله شده و نعلین در پای دارد و تنها نشسته، من با خود گفتم این جوان از صوفیه است میخواهد آنکه باری باشد بر مردم قافله در این راه، و اللّٰه که من بسوی او بروم و او را سرزنش کنم، پس نزدیک او رفتم.

چون مرا در برابر خود دید فرمود که: یا شقیق «اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» یعنی به پرهیزید و بگذارید بسیاری را از گمانها بدرستی که بعضی را از گمان هست که بزه است و گناه بر آن متفرع می شود، بعد از آن گذاشت مرا و رفت، من گفتم در نفس خود که: این امر عظیم است که تکلم کرد بآنچه در نفس من بود و ناطق گشت باسم من نیست این مگر بنده صالح من بوی ملحق شوم و هر آینه بپرسم از حال وی گفت: بشتاب رفتم در اثر او ملحق نشدم و غایب شد از چشم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵

من، پس چون فرود آمدم بمنزل واقصه ناگاه دیدیم که نماز میگذارد و اعضای مبارکش میلرزد و اشک از چشم مبارکش می‌رود، گفتم: اینست صاحب من بروم و از او حلالی بخواهم، پس می‌گشتم تا نشست آنگاه روی آوردم بجانب او.

پس چون مرا دید فرمود که یا شقیق بخوان که وَ اِنِّي لَفَقَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ اَمَّنْ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى یعنی بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده‌ام مر آن کس را که توبه کرد و ایمان آورد بوحدانیت من و بکرد عمل صالح پس راه راست یافت، بعد از آن گذاشت مرا و رفت، پس من گفتم این جوان هر آینه از اهل اللّٰه است که تکلم کرد بر سر من دو نوبت، بعد از آن چون بمنزل زباله فرود آمدم ناگاه دیدم این جوان را که بر سر چاهی ایستاده و رکوع در دست دارد و میخواهد که آب بردارد از این چاه، پس رکوع از دست مبارکش افتاد در چاه و من نگاه میکنم و می بینم که نگاه کرد بسوی آسمان و شنیدم که میگوید

انت ربی اذا ظمئت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعاما

یعنی تویی سیرابی من هر گاه که تشنه میشوم، و قوت من تویی هر گاه که اراده طعام میکنم بعد از آن فرمود که ای سید من نیست مرا غیر این پس بمن بازگردان آن را، شقیق گفت: و اللّٰه که دیدم چاه را که آب او بالا گرفت تا آن حضرت دست کرد و رکوع خود را برداشت پر آب و وضو ساخت و چهار رکعت نماز گزارد بعد از آن میل فرمود به تل ریگی که آنجا بود، پس کفی از آن ریگ برداشت و انداخت در آن رکوع و حرکت داد از آن خورد و آشامید، من پیش رفتم و سلام کردم بر او، جواب سلام من داد گفتم اطعام کن مرا از آن نعمتی که حق تعالی بر تو انعام فرموده، فرمود که:

ای شقیق لا یزال نعمت الهی بر ما می آید نعمت ظاهره و باطنه او پس نیکو کن گمان خود را به

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۶

پروردگار خود، بعد از آن رکوه را بمن داد من از آن خوردم، پس آن سویق و قند بود، و الله که از آن لذیذتر چیزی نخورده بودم و از آن پاکیزه‌تر و خوشبوتر. پس سیر شدم و سیراب گشتم و باقی ماندم چند روز که اشتهای طعام و شراب نداشتم.

بعد از آن ندیدم او را تا درآمدم بمکه، پس دیدم او را که یک شبی جنب قبّه السراب در نصف شب که ایستاده نماز می‌گزارد بخشوع و با ناله و گریه این چنین نماز گزارد تا شب رفت، پس چون صبح طالع شد نشست در مصلاهی خود و تسبیح میکرد، بعد از آن برخاست و نماز صبح گذارد و هفت نوبت طواف خانه فرمود و بیرون رفت، بعد از آن من بر اثر او رفتم برگرد او غلامان و غاشیه‌کشان دیدم و او بر خلاف آن بود که دیده بودم در راه، و مردم بر گرد او می‌آمدند و سلام میکردند، من گفتم بعضی را که نزدیک وی دیدم که: کیست این جوان؟ گفتند: این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است (ع) من تعجب کردم از بودن مثل این عجایب مگر از برای مثل این سید. و بعضی از متقدمین نظم کرده‌اند واقعه شقیق را با آن حضرت در ابیات طولیه که بعضی از آن ابیات اینست که رقم شده:

سل شقیق البلخی عنه و ما عاین منه و ما الذی کان ابصر

قال لما حججت عاینت شخصا شاحب اللون ناحل الجسم اسمر

سائرا وحده و لیس له زاد فما زلت دایما اتفکر

و توهمت انه یسال الناس و لم أدر أنه الحج الاکبر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۷

ثم عاینته و نحن نزول دون فید علی الکثیر الاحمر

یضع الرمل فی الاناء و یشربه فنادیته و عقلی محیر

اسقنی شربه فناولنی منه فعاینته سویقا و سکر

فسألت الحجیج من یک هذا قیل هذا الامام موسی بن جعفر

یعنی بپرس شقیق بلخی را از او و آنچه معاینه دیده بود از وی و آنچه که بآن بینا شده بود گفت: چون بحج میرفتم دیدم بمعاینه شخصی را متغیر اللون ضعیف جسم گندم‌گون که تنها میرفت و نبود او را زاد و توشه، پس پیوسته و دائم در آن فکر بودم و توهم کردم که او سؤال خواهد کرد مردم را، و نمیدانستم که او خود حج اکبر است، بعد از آن دیدم او را بجائی که ما فرود آمده بودیم بی‌تبختر و تکبر نشسته بر پشته ریگ احمر، انداخت پاره از آن ریگ در ظرفی که داشت و خورد و آشامید آن را، پس ندا کردم و عقل من در آن حیران بود که بچشان بمن شربتی از آن پس داد از آن بمن پاره پس معاینه دیدم که سویق است با قند، بعد از آن پرسیدم حاجیان را

که چه کسی می شود این گفتند: این امام موسی بن جعفر است (ع) پس این کرامات عالیة المقدر خوارق العادات آن علی التحقیق حلیه مناقب و زینت مزایا و غرر صفات است، و نداده اند آن را مگر آن کسی را که فیض می شود بر او عنایت ربانی و انوار تائید یزدانی که مرور کرده او را اخلاق توفیق و توفیر و نزدیک ساخته او را از مقام تقدیس و تطهیر و ما یُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا و ما یُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ یعنی ندهند این خصلت مگر آنان را که صبر کنند بر مکاره و عطا نکنند این صفت و عادت را مگر خداوند بهره بزرگ را که ایمان و کمال نفس و اخلاق حسنه است آن حظ عظیم بهشت است. ابن طلحه رحمه الله میگوید که: کوفت گوش مرا واقعه عظیمه که ذکر کردند آن را بعضی از صدور و اعیان عراق که دالست بر اشرف منقبت آن حضرت. و شاهد است بعلو مقام او نزد حضرت عزت و نزدیک سازنده منزلت او نزد حق تعالی که ظهور کرامات او است بعد از وفات آن حضرت، و بلا شک

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۸

ظهور کرامت بعد از موت اذل است از آنکه در حال حیات باشد. و این آنست که یکی از عظمای خلفای او را نایبی بود عظیم الشان در میان حکام و اعیان که زمام اختیار و حکومت عامه در قبضه اقتدار او بود در مدت دور و دراز، و بسی با سطوت و جرأت بود، و چون انتقال کرد بسرای آخرت اقتضا کرد عنایت خلیفه از برای او که او را دفن کنند در جوار مرقد معطر موسی بن جعفر (ع) یعنی بمشهد مطهر کاظمی، و در آن مشهد مطهر نقیبی بود معروف و مشهور بصلاح که کثیر التردد بود، و خدمت و ملازمت آن آستانه تعلق بوی داشت که بوظایف آن قیام مینمود این نقیب ذکر کرد که بعد از دفن آن متوفی در این قبر من خواب کردم در آن مشهد شریف در خواب می بینم که قبر آن میت شکافته و آتش در او افتاده و شعله میکشد و دود و رایحه غبار آن مدفون پر کرد آن مشهد را، و امام موسی (ع) ایستاده پس آواز کرد این نقیب را بنامش و فرمود مر او را که بگوی بخلیفه که ای فلان، - و نام او را برد- که تو ایذا میرسانی مرا بمجاورت این ظالم و سخنی گفت درشت بعد از این پس این نقیب بیدار شد از خواب فرعناک بود از خوف و ترس، در حال چیزی نوشت و صورت این واقعه را در آن درج کرد و خلیفه را از تفصیل این واقعه خبردار ساخت، پس چون شب در آمد خلیفه آمد بمشهد مقدس کاظمی و طلبید نقیب را، و درآمدن بآن مقبره و امر کرد تا آن قبر را بشکافند تا نقل کنند آن مدفن را بموضع دیگر در خارج مشهد، پس چون گشودند یافتند در او پاره خاکستر سوخته و اثر از میت نبود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹

و در این قضیه زیاده استغنائی است از تعداد بقیه مناقب وی، و اکتفا از بسط قول در او و آورده اند در باب اولاد آن حضرت که او را بیست پسر بوده و هیجده دختر نامهای پسرانش:

علی الرضا، زید، ابراهیم، عقیل، هارون، حسن، حسین، عبد الله، اسماعیل، عبید الله، عمر، احمد، جعفر، یحیی، اسحاق، عباس، حمزه، عبد الرحمن، قاسم، جعفر اصغر، و بعضی گویند بجای عمر محمد آورده اند و نامهای دخترانش: خدیجه، ام فروه، اسماء علیه، فاطمه، ام کلثوم، ام کلثوم، آمنه، زینب، ام عبد الله، زینب الصغری، ام القاسم، حکیمه، اسماء الصغری، محموده، امامه، میمونه، و غیر از این نیز گفته اند. و اما در عمر آن حضرت آورده اند که رحلت فرمود در بیست و پنجم رجب در سال صد و هشتاد و سیم از هجرت و سابقا سمت ذکر یافت که ولادت او در سال صد و بیست و هشتم بوده، و بعضی گفته اند در صد و بیست و نهم، پس عمر شریفش بر قول اول پنجاه و پنج بوده باشد، و بر قول ثانی پنجاه و چهار و قبر ازهرش در مشهدی است که معروفست به باب التین از محروسه بغداد- منتهی شد کلام کمال الدین.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰

و جنابذی نیز اولاد امجاد آن حضرت را از ذکور بیست ذکر کرده و از اناث هجده و عمر آن حضرت پنجاه و پنج گفته. و جنابذی بعد از این آورده که اسحاق بن جعفر روایت کند که من پرسیدم از برادر خود موسی بن جعفر (ع) گفتم: أصلحک الله آیا مؤمن بخیل میباشد؟ فرمود که: بلی، گفتم: آیا بد دل میباشد؟

فرمود که: بلی، گفتم: آیا خائن میباشد؟ گفت: نه و کذاب هم نمیباشد، بعد از آن آن حضرت فرمود که: حدیث کرد پدر بزرگوار من جعفر بن محمد که او روایت کرده که علی بن ابی طالب (ع) فرموده که: من شنیدم از رسول الله (ص) که میفرمود: هر خصلتی که هست در نور دیده می شود از مؤمن بشرط آنکه خیانت و کذب نباشد. حدیث کرد عیسی بن محمد بن مغیث قرطی و او به نود سالگی رسیده بود گفت: یک سالی زراعت کرده بودم از خربزه و خیار و کدو در موضع جوانیه بر چاهی که آن را ام عظام میگفتند، پس چون نزدیک شد برسیدن و زراعت قایم گشت یک شبی ملخ آمد و تمام آن مزروع را خورد و غرامت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۱

آن زرع که بر من واقع شد ثمن دو شتر و صد و بیست دینار بود، نشسته بودم روزی ناگاه موسی بن جعفر (ع) پیدا شد، پس سلام کرد بر من و فرمود که: حال تو چیست؟ گفتم گشته‌ام مثل آنکه محصول و زراعت چیده باشد که هیچ باقی نمانده باشد، چه شب ملخ آمد و تمام زراعت مرا خورد، فرمود که:

چند غرامت کشیدی؟ گفتم: صد و بیست دینار با ثمن دو شتر، فرمود که: یا عرفه بدرستی که مر ابی الغیث راست صد و پنجاه دینار و دو شتر، یعنی این مبلغ را بوی انعام فرمود با دو شتر دیگر پس فرمود که:

ربح تو سی دینار و دو شتر باشد گفتم: یا مبارک بخوان از برای من در این زراعت دعای برکت را، پس درآمد و دعا فرمود و حدیث کرد مرا از رسول الله (ص) که آن حضرت فرمود: تمسک جوئید ببقای مصائب چه سالم بودن در جمیع اوقات از مصیبت اثر نیکو ندارد، بعد از آن هر دو شتر را بستم و آب دادم زراعت را، حق تعالی ببرکت دعای آن حضرت چندان برکت و افزودنی داد که بعضی از آن محصولات را فروختم به ده هزار درهم. حدیث کرد أحمد بن اسماعیل که موسی بن جعفر (ع) از حبس فرستاد بهارون الرشید رساله را و در آن درج فرموده بود که: نمیگذرد از من روزی از بلا و دشواری الا که میگذرد از تو با آن روزی از رخا و آسانی تا برسیم ما همه به روزی که او را انقضا نباشد که بر من دشوار گذرد و بر تو آسان زیان کار خواهند بود در آن روز تباهکاران که بعد از باقی ملاقی شوند. و خطیب ذکر کرده مولد و عمر و مدفن آن حضرت را بر وجهی که سابقا مذکور شد و آورده دیگر که مهدی او را از مدینه به بغداد آورد بعد از آن رد کرد بمدینه و اقامت فرمود در مدینه تا ایام هارون الرشید بعد از آن رشید او را از مدینه آورد و در بغداد حبس کرد تا در آنجا رحلت فرمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲

اسماعیل روایت کند از پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر و او از جد خود علی بن حسین، و او از پدر خود، و او از علی بن ابی طالب (ع) که پیغمبر (ص) فرموده که: نظر کردن فرزند به پدر و مادر خود از جهت دوستی ایشان عبادتست. و مرویست که موسی بن جعفر (ع) حاضر گردانید اولاد امجاد خود را و فرمود که ای فرزندان من بدرستی که من وصیت میکنم شما را بوصیتی که هر که نگاه دارد آن را وجود نهد با آن: اگر بیاید بشما آینده از امور مکروهه پس من میشنوانم در گوش راست شما مکروهی را چون چنین کرد بازگشت بجانب گوش چپ ایشان و عذر گفت آنگاه فرمود که: من نگفتم چیزی بشما پس ایشان اقبال نمودند عذر آن حضرت را، یعنی چون مکروهی شنیدید عذر آن خواسته از گوش دیگر بیرون کنید همانست که نشنیده‌اید. (کذا فی النسختین و هو عجیب و ظاهر الترجمة

هكذا- اگر بیاید بشما آینده و بشنواند در گوش راست شما مکروهی بعد از آن برگردد بطرف گوش چپ شما و عذر بخواهد و بگوید چیزی نگفتم، عذر او را بپذیرید- «م» و آن حضرت روایت کرده از پدران بزرگوار خود و ایشان روایت کرده‌اند از حسین بن علی (ع) که مردی آمد بخدمت امیر المؤمنین علی (ع) که بعمل قومی میرفت (سعایت قومی میکرد ظ «م») و امام حسین میفرماید که بمن فرمود آن حضرت که قبر را از برای من طلب کن، چون آمد فرمود بوی که بیرون رو و باین عامل (ساعی ظ «م») بگو که شنوایده تو ما را بچیزی که نمیخواهد خدای تعالی آن را پس بازگرد در غیر حفظ الهی- این آخر کلام جنابذیست رحمه الله. شیخ مفید رحمه الله تعالی بابت ایراد فرموده در ذکر امام موسی بن جعفر (ع) بعد از ذکر ابی عبد الله جعفر بن محمد (ع) از تاریخ مولد و دلائل امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آن حضرت (ع) و گوید که: امام بعد از ابی عبد الله (ع) پسر او است أبو الحسن العبد الصالح موسی بن جعفر (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۳

از جهت اجتماع خصال فضل و کمال در او، و نص پدر بزرگوارش بر امامت او، و اشارت امامت از او بسوی او و ولادت با سعادتش در ابواء بود در سال صد و بیست و هشتم از هجرت و رحلت فرمود به بغداد در حبس سندی بن شاهک در ششم رجب در سال صد و هشتاد و سیم از هجرت و در آن روز پنجاه و پنج ساله بود، و مادرش ام ولد بود که او را حمیده بربریه می‌گفتند، و مدت خلافتش و قیام بامامتش بعد از پدر بزرگوار سی و پنج سال بود، و کنیتش أبو ابراهیم، و أبو الحسن، و أبو علی، و معروف بود بعبد صالح، و موصوف نیز بکاظم. و راویانی که روایت کرده‌اند نص صریح از ابی عبد الله در امامت آن حضرت (ع) این جماعت‌اند که از شیوخ اصحاب و ثقات ابی عبد الله جعفر بن محمد بن علی (ع) بوده‌اند رحمه الله علیهم اجمعین و نامهای ایشان اینست: مفضل بن عمر جعفری، و معاذ بن کثیر، و عبد الرحمن بن حجاج، و فیض بن مختار؛ و یعقوب سراج، و سلیمان بن خالد، و صفوان جمال، و غیر ذلک. و روایت کرده‌اند نیز این را از بعضی برادرانش مثل اسحاق، و علی، و ایشان بافضل و ورع بوده‌اند بی‌اختلاف. روایت کرده موسی صیقل از مفضل بن عمر جعفری که او گفت: نزد ابی عبد الله (ع) بودم که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴

امام موسی (ع) درآمد و هنوز کوچک بود بسال، أبو عبد الله (ع) فرمود که طلب وصیت امامت باو کن و بنه امر او را نزد کسی که اعتماد باشد بر او از اصحاب خودت. و روایت کند ثبیت از معاذ بن کثیر که من گفتم مر ابی عبد الله را (ع) که: من در می‌خواهم از خدائی که روزی کرد پدر ترا از تو این منزلت را آنکه روزی کند ترا از عقب تو پیش از ممت مثل این منزلت را فرمود که: حق تعالی آن را کرده، گفتم: کیست او که فدای تو گردم؟ اشارت بعبد صالح فرمود و او در خواب بود و گفت این که در خواب است، و در آن روز هنوز خرد بود. و روایت کند ابو علی ارجانی از عبد الرحمن بن حجاج که او گفت: رفتم بخدمت جعفر بن محمد بمنزل او و آن حضرت در آن منزل در مسجدی بود که او را بود و دعا میخواند، و موسی بن جعفر (ع) بر یمین آن حضرت بود آمین میگفت بر دعای او، گفتم: حق تعالی مرا فدای تو گرداند تو خود میدانی انقطاع و خدمت من بتو ولی امر تو بعد از تو که خواهد بود؟ فرمود که ای عبد الرحمن بدرستی که موسی زره را پوشید بر قد او راست بود، گفتم: احتیاج نیست بعد از این بهیچ چیز. و روایت کند عبد الاعلی از فیض بن مختار که او گفت گفتم: مر ابی عبد الله را (ع) که بگیر دست مرا از آتش، کیست از برای ما بعد از تو؟ در آن حال درآمد أبو ابراهیم (ع) و در آن روز کودک بود فرمود که: صاحب شما اینست پس متمسک شو باو. و روایت کند ابن ابی نجران از منصور بن حازم که او گفت: من گفتم مر ابی عبد الله را (ع):

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵

که بابی أنت و امی بدرستی که میگذرد صبح و شام بر نفوس پس چون چنین شود پس کیست؟ آن حضرت فرمود که: چون چنین شود پس او صاحب شما است و زد دست مبارک را بر دوش راست اَبی الحسن و او در آن روز آنچه من میدانم خماسی بوده باشد؛ و عبید الله بن جعفر با ما نشسته بود. و روایت کند ابن اَبی نجران از عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن اَبی طالب (ع) که او گفت: من گفتم مر اَبی عبد الله را (ع) که اگر حادثه واقع شود که حق تعالی آن را ننماید بمن پس اقتدا بکه باشد؟ اشارت فرمود به پسر خود موسی، گفتم: پس اگر او را هم حادثه رو نماید بکه اقتدا باشد؟ فرمود: به فرزند او گفتم: اگر ولد او را نیز حادثه شود و برادر بزرگ نشسته باشد و پسر کوچک چون باشد؟ فرمود که: بولد او باز همچنین همیشه. و روایت کند مفضل از طاهر بن محمد که او گفت: روزی دیدم که ملامت میفرمود اَبو عبد الله (ع) پسر خود را عبد الله و نصیحت میکرد او را و میفرمود که: چه مانع است ترا آنکه باشی مثل برادر خودت، و الله که من میبایم نوری را در روی او، عبد الله گفت: چگونه است این آیا پدر من و پدر او یکی نیست؟ و اصل من و اصل او یکی نیست؟ آن حضرت فرمود که: او از نفس منست و تو پسر من و روایت کند محمد بن سنان از یعقوب سراج گفت: رفتم بخدمت اَبی عبد الله (ع) و او نشسته بود بر سر اَبی الحسن موسی (ع) و او در گهواره بود آن حضرت با وی راز میگفت دور و دراز، پس من نشستم تا او از راز فارغ شد آنگاه برخاستم بسوی آن حضرت فرمود که: نزدیک بیا و بر مولای

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۶

خود سلام کن، یعنی امام موسی (ع) پس من سلام کردم بر او و جواب سلام من فرمود بزبان فصیح، بعد از آن اَبو عبد الله (ع) فرمود که: برو و تغییر کن نام دختر خود را که نام کرده او را دیروز که آن نامی است که دشمن میدارد حق تعالی آن نام را، و او گوید که: مرا دختری شده بود و عایشه او را نام کرده بودم، بعد از آن اَبو عبد الله (ع) فرمود که: باز دار خود را از کار او تا ارشاد کرده شوی، پس نام او را تغییر کردم. و روایت کند ابن مسکان از سلیمان بن خالد او گفت که: اَبو عبد الله (ع) یک روزی طلب فرمود ابا الحسن را و ما در خدمت آن حضرت بودیم، آنگاه فرمود ما را که بر شما است بتعهد این بعد از من پس او و الله که صاحب شما است. و روایت کند وشا از علی بن حسین و او از صفوان جمال که او گفت: من پرسیدم از اَبی عبد الله (ع) از صاحب این امر، فرمود که: صاحب این امر نه لهُو کند و نه لعب، در این اثنا اَبو الحسن موسی (ع) آمد و او کوچک بود و عناق مکه با وی و میگفت او را که سجده کن مر پروردگار خود را، پس فرا گرفت او را اَبو عبد الله (ع) و در برگرفت و فرمود که: بابی انت و امی این آن کس است که لهُو و لعب نمیکند. و روایت کند یعقوب بن جعفر جعفری که حدیث کرد مرا اسحاق بن جعفر الصادق (ع) که او گفت: من یک روزی نزد پدر بزرگوار بودم که علی بن عمر بن علی از آن حضرت پرسید که: جان من فدای تو باد بکه پناه بریم و مردم بکه پناه جویند بعد از تو؟ فرمود که: بصاحب این دو جامه زرد که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۷

پیدا خواهد شد بر تو، پس ما لبث نکردیم مگر اندکی که پیدا شد و بدو دست دو در را گرفته تا گشوده شد و درآمد بر ما اَبو ابراهیم موسی بن جعفر (ع) و او کودک بود و بر او دو جامه زرد بود و روایت کند محمد بن ولید که من شنیدم از علی بن جعفر بن محمد الصادق (ع) که او گفت:

من شنیدم از پدر خود جعفر بن محمد که میفرمود جماعتی را از خواص اصحاب خود که: فرا گیرید به پسر من موسی خیر را که او افضل ولد من است، و من میگذارم او را بعد از خود که قایم مقام من باشد و حجة الله بود بر کافه خلق او بعد از من. و علی بن جعفر تمسک می جست به برادر بزرگوار خود موسی، و بسیار بخدمت وی میرفت، و فرا میگرفت از او معالم دینییه را، و مر او را هست مسائل مشهوره که از او پرسیده و جوابات که از آن حضرت شنیده روایت کرده و اخبار آن حضرت زیاده از آن است که در حیز احصا درآید.

در ذکر طرفی از دلایل ابی الحسن موسی (ع) و آیات و معجزات و علامات او

هشام بن سالم گوید که: ما در مدینه بودیم بعد از وفات ابی عبد الله (ع) من و محمد بن نعمان صاحب الطاق دیدیم که مردم اجتماع نموده اند بر عبد الله بن جعفر که او صاحب امر است بعد از پدر بزرگوارش، پس رفتیم نزد او و مردم بسیار نزد او بودند از او سؤال کردیم از زکاة که در چه مقدار واجب می شود، گفت که: در دویست درهم پنج درهم، پس گفتیم که در صد درهم چه واجب شود؟ گفت:

دو درهم و نیم، گفتیم: و الله که مرجیه نمیگویند این را، گفت: و الله نمیدانم که مرجیه چه میگویند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۱۸

گفت: پس بیرون آمدیم سر گردان نمودیم که بکجا متوجه شویم من و ابو جعفر احوال، پس نشستیم در بعضی از کوچهای مدینه گریان و نالان که بکجا متوجه شویم و که را مقصد سازیم میگوئیم بمرجیه رویم، یا قدریه، یا معتزله، یا زبیدیه، ما در این بودیم که دیدیم مرد پیری که نمیشناختم او را بدست اشارت میکند بسوی من، ترسیدم که او مبادا جاسوسی باشد از جاسوسان منصور دوانقی، چه او را جاسوسان بودند در مدینه تا ببینند که بعد از ابی عبد الله (ع) مردم بر که اجتماع مینمایند، چون چنین میدیدند میگرفتند و گردنش میزدند، من ترسیدم که او از ایشان باشد گفتم احوال را که: دور شو از من تا هلاک نشوی پس یاری نفس خود میکنی و از من بسیار دور میشوی.

و من دنبال آن پیر را گرفتم و میرفتم و چنین پنداشتم که قادر نخواهم شد بر خلاصی از آن، پس لا یزال پی او گرفته میرفتم و خود را عرض میکردم بر موت تا برد مرا بدر خانه ابی الحسن موسی (ع) بعد از آن مرا گذاشت و رفت، پس ناگاه خادمی بر در خانه گفت مرا که: در آن در خانه که خدای تعالی بر تو رحمت کند، من چون باندرون رفتم ناگاه ابو الحسن موسی (ع) در ابتدا فرمود بی سؤال من بمن که: بسوی من بسوی من، نه بمرجیه، و نه بقدریه، و نه بمعزله، و نه بزبیدیه، و نه بخوارج، گفتم من:

فدای تو گردم پدر بزرگوار تو رحلت فرمود؟ گفت: بلی، گفتم: پس مقتدای ما که باشد بعد از او؟

فرمود که: اگر خواهد خدای تعالی که ترا هدایت کند راه آن بتو خواهد نمود، گفتم: فدای تو گردم بدرستی که برادر تو عبد الله زعم آن دارد که او امام است بعد از پدر بزرگوار خود، فرمود که عبد الله میخواهد که عبادت نکنند خدای تعالی را، گفتم: پس که باشد ما را؟ فرمود که: اگر حق تعالی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۱۹

خواهد که ترا راه نماید راه خواهد نمود، گفتم: فدای تو شوم آن توئی؟ فرمود که: من نمیگویم این را در نفس خود گفتم که: نیافتم و نرسیدم طریق مسأله را، بعد از آن گفتم: فدای تو شوم آیا هست بر تو امامی؟ فرمود که: نه، چیزی بدل من درآمد که کسی نداند آن را مگر حق تعالی از جهت اعظام و هیبت او، گفتم: فدای تو شوم آیا بپرسم از آنچه بودم که میپرسیدم از پدر تو؟ فرمود که: بپرس تا خبردار شوی و فاش مکن پس اگر فاش کنی پس کشتن است، گفت: من سؤال کردم او را از خود دریای بی پایانی بود گفتم: فدای تو گردم شیعه پدر تو همه راه گم کرده اند پس القا کن بایشان این امر را و دعوت فرمای بسوی خود و حال آنکه تو فرا گرفته بر من کتمان را و امر خود را اظهار نمیفرمائی، فرمود که: هر آنکه تو بینا گردی برشد او این امر را بوی القا کن و فراگیر بر او کتمان را که اگر فاش میکند کشتن است، و بدست اشارت فرمود بحلق خود.

گفت: پس بیرون آمدم از نزد آن حضرت و ملاقات کردم به ابی جعفر احوال گفت مرا که: حال تو چه شد؟ گفتم: راه یافتم و قصه را بوی حدیث کردم بعد از آن ملاقات کردیم زراره و ابو بصیر را که رفته بودند و کلام آن حضرت شنیده و سؤالها کرده و قطع امامت بر او نموده، بعد از آن گروه گروه مردم را میدیدیم که هر که بخدمت وی میرفت بر او جزم میکرد مگر طائفه عمار ساباطی، و عبد الله باقی ماند که پیش وی نمیرفتند مردم مگر اندکی. مرویست از رافعی که او گفت: مرا پسر عمی بود که او را حسن بن عبد الله میگفتند، و او مردی زاهد و اعیان و اهل زمان خود بود، و سلطان وقت از او حذر میکرد از جهت جد و اجتهاد او در دین،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰

و بسا روی می‌آورد و سلطان را امر بمعروف و نهی از منکر میکرد بر وجهی که او را بخشم می‌آورد و متحمل این میشد از جهت صلاح او.

و این حال او بر این منوال بود تا یک روزی داخل شد مسجد را و در آنجا بود ابو الحسن موسی (ع)، پس اشارت فرمود بسوی او، پس آمد بخدمت آن حضرت فرمود که: یا با علی چه أحب است بسوی من آن عملی که در او شروع کرده‌ئی و مسرور میدارد مرا این حال تو الا آنکه ترا آن معرفتی که می‌باید حاصل نیست، پس در طلب معرفت باش، گفت مر او را که: فدای تو شوم کدام است آن معرفت، فرمود که: برو ثقفه حاصل کن و در طلب حدیث باش، گفت: تحصیل آن از که کنم؟ فرمود که: از فقهای مدینه، بعد از آن بر من عرض میکن حدیث را، گفت: پس رفت و حدیث مینوشت و بعد از آن می‌آمد و میخواند بر آن حضرت پس آن حضرت اسقاط میفرمود همه آن را و میگفت برو و معرفت حاصل کن، و او مردی بود خواهنده دین.

گفت: پس همیشه مترصد میبود ابو الحسن (ع) را تا بیرون فرمود بضیعه که او را در آن نواحی بود پس این مرد با آن حضرت ملاقات کرد در راه پس گفت مر او را که: جان من فدای تو باد مرا حجت بر تو باشد نزد خدای تعالی اگر دلالت نکنی مرا بدین حق، پس دلالت کن مرا بر آنچه واجب است بر من معرفت آن، گفت: پس اخبار فرمود آن حضرت او را بامر امیر المؤمنین (ع) و حق معرفت او و آنچه واجب بود او را از امر دین و امر حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد صلوات الله علیهم بعد از آن ساکت شد.

او گفت مر آن حضرت را که: جان من فدای تو باد امروز امام کیست؟ فرمود که: اگر اخبار کنم ترا قبول میکنی؟ گفت: بلی، فرمود که: منم امام، گفت: چیزی می‌باید که بدین دلالت کند، فرمود که: برو نزد این درخت- و اشارت فرمود ببعضی از درخت ام غیلان- و گفت: بگو او را که:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۱

میگوید ترا موسی بن جعفر که بیا، گفت: پس من آمدم نزد آن درخت و این را گفتم، پس دیدم بخدا که آن درخت شکافت زمین را شکافتنی تا آمد و ایستاد نزد آن حضرت، بعد از آن اشارت فرمود آن درخت را بر جوع پس بازگشت بجای خود، آنگاه اقرار بامامت آن حضرت آورد، بعد از آن التزام نمود خاموشی و عبادت را، و دیگر کسی ندید که تکلم کرده باشد پس از آن. و مرویست از ابی بصیر که گفت: گفتم من ابی الحسن موسی بن جعفر را (ع) که: فدای تو گردم بچه شناخته می‌شود امام؟ فرمود که بچند خصلت اما اول آن خصال آنکه شناخته می‌شود بچیزی از پدر او که بوی تفویض فرموده و اشارتی بآن نموده تا حجت باشد، و از جواب سؤال عاجز نشود، و هر گاه خاموش شوند از سؤال ابتدا بسؤال ایشان نماید، و اخبار کند باموری که در روز آینده بظهور آید، و تکلم کند مردم را بهر زبان که خواهد.

بعد از آن فرمود که: یا با محمد اعطا کنم بتو علامتی پیش از آنکه برخیزی، پس درنگ نکردیم زمانی که درآمد مردی از جانب خراسان و خراسانی بعربی تکلم کرد با آن حضرت، أبو الحسن در جواب او بفارسی تکلم فرمود، خراسانی گفت: بخدا که منع نکرد مرا آنکه تکلم کنم ترا بفارسی الا آنکه گمان کردم در تو که عارف لغت فارسیان نباشی فرمود که:

سبحان الله

هر گاه ندانم جواب ترا بلغت تو پس فضل من بر تو چه باشد در آنچه بآن مستحق امامت باشم.

بعد از آن فرمود که: یا با محمد بدرستی که امام آن کسی است که پوشیده نباشد بر او کلام هیچ یک از مردمان، و نه زبان مرغان، و نه کلام کسی که در او روح باشد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲

و روایت کند عبد الله بن ادريس از ابن سنان که او گفت: هارون الرشید فرستاد در بعضی ایام بعلی بن یقطین جامه‌های فاخر از جهت اکرام او، و از آن جمله دراعه سیاهی بود از خز که از لباس ملوک و سلاطین بود مطرز بطلا آنگاه علی بن یقطین بهترین آن جامه‌ها را برای ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) فرستاد و از آن جمله دراعه بود و اضافه کرد بآن مالی که رسم بود و مقرر که از خمس مال خود میفرستاد.

چون این هدایا بآن حضرت رسید مال و جامه‌ها را قبول فرمود و دراعه را بازپس فرستاد بر دست رسول بعلی بن یقطین و نوشت بسوی او که: این دراعه را نگاه دار و بیرون مکن از دست خود که زود باشد که بآن حالتی بود که احتیاج تمام بآن پیدا شود، پس بشک افتاد علی بن یقطین برد آن و نمیدانست سبب آن را، و نگاه داشت دراعه را.

پس چون چند روز گذشت غضب کرد علی بن یقطین بر غلامی که از خاصان او بود و از خدمت خود او را بیرون کرد، و غلام میدانست میل علی بن یقطین را بابی الحسن (ع) و واقف بود بر آنچه او برای امام فرستاده بود از جامه‌ها و مال و لطفها که میکرد و غیر آن؛ غلام شتافته این احوال را برشید رسانید و گفت: او قائل است بامامت موسی بن جعفر و خمس مال خود هر سال برای او میفرستد و آن دراعه که امیر برای تشریف او فرستاده بود در آن وقت او برای أبو الحسن فرستاد، برآشفت رشید از آن و غضب سخت بر او مستولی شد و گفت: من کشف این قضیه بکنم پس اگر امر این چنین باشد که تو میگوئی خون او را بریزم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳

و فی الحال فرستاد و علی بن یقطین را طلب کرد، چون نزد وی آمد گفت: چه کردی دراعه که برای خلعت تو فرستاده بودم؟ گفت: نزد منست در صندوقی محفوظ است سر بمهر مطیب ببویهای خوش هیچ صباحی نباشد الا که میکشایم آن را و نظر میکنم بآن از جهت تیمن و تبرک و میبوسم و باز بجای خود مینهمم و همچنین در مسا با آن مثل این عمل میکنم، گفت: بفرست و حاضر کن آن را در ساعت گفت: بلی چنین کنم: و طلب کرد بعضی از خدمتکاران خود را و گفت: بروید بفلان خانه از خانهای من و کلید از کنیزک من بستان و در بگشای، و فلان صندوق را نیز بگشای و بگچه مهر کرده که در آنجا هست بیار، خادم رفت و در ساعت آن را نزد رشید حاضر کرد، پس امر کرد که مهر آن را برداشتند و گشادند، چون رشید نظر کرد دراعه را دید بحالی که او گفته پیچیده مطیب ببویهای خوش غضب او تسکین یافت و گفت بعلی بن یقطین که: بفرست آن را بجای خود و باز گرد به ایمنی که ما دیگر نخواهیم شنید سخن هیچ بدگوی را در حق تو، و امر کرد که در عقب او جایزه عظیمه بردند، و گفت آن غلام بدگوی را هزار تازیانه بزنند، چون پانصد تازیانه زدند

او جان سپرد در آن و مرویست از محمد بن فضل که اختلاف روایت شد در میان اصحاب ما در مسح پایها در وضو که آیا از سر انگشتان است تا به کعبین یا از کعبین تا سر انگشتان، پس ابن یقطين نوشت بابی الحسن موسی بن جعفر (ع) که: جان ما فدای تو باد بدرستی که اصحاب ما اختلاف کرده اند در مسح پایها پس اگر مصلحت بینی آن را بخط مبارک خود بنویس تا عمل من موافق باشد به آنچه تو بجای می آری ان شاء الله.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴

بعد از آن أبو الحسن (ع) بوی نوشت که: فهم کردم آنچه ذکر کرده بودی از اختلافی که در وضو کرده اند، و من امر میکنم ترا باین آنکه سه بار آب در دهان کنی و سه بار آب در بینی و بشوئی سه بار روی خود را و خلال کنی موی محاسن خود را و بشوئی هر دو دست را تا مرفق سه بار و مسح کنی تمام سر را و مسح کنی ظاهر هر دو گوش را و باطن آن را و بشوئی هر دو پای را تا بکعبین سه بار و خلاف این بجای میار.

پس کتاب آن حضرت بعلی بن یقطين رسید تعجب کرد از آنچه رسم بود او را در آن و جمیع اصحاب ایشان بر خلاف آنند، بعد از آن گفت: مولای من أعلم است بآنچه فرموده و من امثال امر او می نمایم، و بود که عمل میکرد در وضوی خود بر این حد و جمیع شیعه مخالف آنچه او بر آن بود از جهت امثال امر آن حضرت.

و بدگویی علی بن یقطين میکردند نزد رشید که او رافضی است و مخالف است مر ترا، تا رشید گفت مر بعضی خواص خود را که: بسیار شد نزد من گفتار در کردار علی بن یقطين که او بر خلاف ما است و میل به روافض دارد، و من در خدمت او تقصیری نمی یابم و بارها او را امتحان کردم ظاهر نشد از او بر من چیزی از عمل او و من میخواهم که ظاهر گردد امر او بر وجهی که او را بآن شعوری نباشد تا از آن احتراز کند از من، گفتند او را که: روافض مخالف جماعتند در وضو که در آن تخفیف کرده اند و نمی بینی که بشویند پایها را پس امتحان میباید کرد او را چنانچه نداند که کسی واقف است بر وضوی او گفت: بلی با این وجه ظاهر میتوان کرد امر او را بعد از این مدتی گذاشت او را و فرمود چیزی را از شغل بوی در خانه او تا وقت نماز درآمد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵

و علی بن یقطين در آن خانه حجره را خلوت کرد از برای وضو و نماز، پس چون وقت نماز شد هارون الرشید بایستاد از پس دیوار این حجره چنانچه میدید علی بن یقطين را و او رشید را نمیدید آب طلب کرد و وضو ساخت بر وجهی که از پیش گذشت و رشید میدید او را، چون وضوی او بر این وجه مشاهده کرد مالک نفس خود نشد تا مشرف گشت بر او بحیثیتی که او را دید بعد از آن آواز برکشید که: دروغ گفت ای علی بن یقطين آنکه زعم کرد که تو از روافضی و بصلاح آمد حال او نزد رشید.

بعد از این کتاب ابی الحسن (ع) رسید به پیش او که ابتدا کن این زمان ای علی بن یقطين و وضو بساز همچنان که خدای تعالی فرموده بآن که بشوی یک بار روی خود را بفریضه و یک بار دیگر باستحباب، و بشوی دستهای خود را از مرفق این چنین، و مسح کن پیش سر خود را و ظاهر هر دو قدم خود را از بقیه تری وضوی خودت، پس همیشه بودیم ما میترسیدیم بر تو، (پس بتحقیق زایل شد آن چیزی که ما میترسیدیم بر تو ظ «م» و السلام. و روایت کند علی بن ابی حمزه بطائنی که: بیرون فرمود وقتی ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) از مدینه بقریه که او را بود در خارج مدینه و من نیز در خدمت آن حضرت رفتم و او بر استری سوار بود و من بر دراز گوشی که مرا بود، چون پاره از راه رفتیم شیری عرض راه را گرفت من از جهت ترس جلو خود را کشیدم و او باک نداشته استر را میراند شیر را دیدم که فروتنی و تذلل مینمود مر آن حضرت را و همه میگرد، آن حضرت توقف فرمود از برای او و گوش فراداشت،

بهمهمه او، و شیر هر دو دست برداشته نهاد بر کفل استر آن حضرت، نفس من مرا ترسانید و خوف عظیمی در دل من پیدا شد بعد از آن شیر دور شد بیک جانب راه و گردانید آن حضرت عنان بغله خود را بجانب قبله و دعا میکرد و لبهای

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۲۶

مبارک میجنبانید بر وجهی که من فهم نمی‌کردم، بعد از آن اشارت فرمود بدست خود بسوی شیر که برو پس دیگر شیر همهمه دراز کرد و آن حضرت میفرمود آمین آمین و شیر از آنجا بازگشت تا غایب شد از ما و امام روانه شد.

پس چون از آن موضع دور شدیم گفتم: جان من فدای تو باد حال این شیر چه بود که من ترسیدم او را بر تو بخدا و تعجب کردم از حال او با تو، آن حضرت فرمود که: او بیرون آمده بود و شکایت آورده از دشواری ولادت «ماده ظ» خود و از من التماس میکرد که از حق تعالی درخواست کنم که او را فرجی دهد از آن و بر او آسان سازد من از برای او دعا کردم، و القا کرده شد در خاطر من که حمل او نرینه است و او را از آن اخبار کردم او گفت مرا که: برو در حفظ و امان حق تعالی که مسلط نخواهد گردانید خدای تعالی بر تو و نه بر ذریت تو و نه بر هیچ کس از شیعه تو چیزی از سباع درنده، من گفتم: آمین. شیخ مفید رحمه الله میفرماید: که اخبار در این باب بسیار است باین مقدار اکتفا کردیم و المنه لله تعالی.

در ذکر طرفی از فضائل و مناقب و خصال آن حضرت (ع)

شیخ مذکور رحمه الله میفرماید که: أبو الحسن موسی (ع) أعبد أهل زمان و أفقه و أسخى ایشان بود از روی کف و اکرم ایشان از روی نفس. و مرویست که نماز شب را متصل میساخت بنماز صبح و بعد از آن تعقیب میفرمود تا طلوع آفتاب و بسجده می افتاد و سر مبارک برنمیداشت از دعا و تحمید تا نزدیک بزوال آفتاب، و کثیر الدعاء

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۲۷

بود و میفرمود که

«اللهم انی اسألك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب»

و مکرر این را میفرمود، و از دعای اوست که

«عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک»

و بود که میگریست از خشیت الهی تا محاسن مبارکش تر میشد از اشک چشم، و بهترین مردم بود در رعایت صله رحم و نگاه داشت اهل و شفقت بر ایشان، و جست و جوی فقرای مدینه میفرمود در شب و برای ایشان زر سرخ و سفید و آرد و تمر میبرد، و بایشان بخش میکرد و نمیدانستند که این از کجا است. محمد بن عبد الله بکری گوید که: رفتم بمدینه برای طلب دین که بتنگ آمده بودم، با خود گفتم اگر بروم نزد ابي الحسن (ع) و شکایت بوی برم بهتر باشد، پس آمدم بخدمت آن حضرت و در ضیعه بیماری داشتم چون خبر کردند بیرون فرمود و با وی غلامی بود که با او پاره از طعام و خرما بود و دیگر غیر از آن غلام با وی نبود، نشست بخوردن طعام و من نیز با وی خوردم و از حاجت من پرسید من قصه و احوال خود را گفتم، پس به اندرون خانه فرمود و مکث نفرمود مگر اندکی و بیرون آمد بسوی من و فرمود غلام خود را که: برو، بعد از آن دست مبارک کشید بجانب من و داد بمن کیسه زری که در او سیصد دینار بود، بعد از آن برخاست و من نیز برخاستم و سوار شدم دابه خود را و بازگشتم. و مرویست که مردی از اولاد عمر بن خطاب در

مدینه بود که دائم ایذا میرسانیدی بابی الحسن موسی (ع) و ناسزا گفتی هر گاه که آن حضرت را بدیدی و بدگفتی امیر المؤمنین را (ع)، و ملازمان امام گفتندی که بگذار ما را که این ناصبی فاجر را بقتل آریم، او منع میفرمود از آن و زجر سخت میکرد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۸

تا یک روزی پرسید از عمری که کجا است، خبر کردند که رفته بر سر زرعی که او را هست، آن حضرت سوار شده به دابه که داشت تا بآن مزرعه رسید، عمری از دور فریاد میکرد که قدم در زرع من منه، آن حضرت ملتفت نشده سواره آمد تا نزد وی رسید، و فرود آمده نشست پیش وی با گشاده‌روئی تبسم‌کنان، و فرمود که: چند غرامت کشیده بر زرع خودت که اینست؟ گفت: دویست دینار، فرمود که: چند امیدواری که حاصل کنی از این زرع؟ گفت: علم غیب نمیدانم، فرمود که: چند امیدواری که بیاید ترا در این زرع؟ گفت: امید من آنست که دویست دینار دیگر از این زرع فایده بگیرم، آنگاه آن حضرت کیسه بیرون آورد که در او سیصد دینار زر طلا بود و گفت: بستان اینک زرع تو بحال خود و خدای تعالی روزی کرد ترا آنچه امید داشتی.

عمری که این را دید برخاست و سر مبارک آن حضرت را بوسید و التماس کرد که بی‌ادبی او را عفو فرماید، آن حضرت تبسمی فرموده از آنجا بازگشت، و چون شبانگاه بمسجد فرمود عمری را دید که آنجا نشسته او را چون نظر بر آن حضرت افتاد گفت «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» بر پای خاستند أصحاب آن حضرت و گفتند عمری را که: این چه نوع قصه‌ایست تو بودی دایم که غیر این می‌گفتی؟ گفت ایشان را که: اکنون این را می‌گویم که شنیدید و او دعا میکرد آن حضرت را و ایشان تعجب کرده مخاصمه میکردند او را و او مخاصمه میکرد ایشان را، پس چون بازگشت آن حضرت بخانه خود فرمود مر أصحاب خود را که اشارت بقتل عمری میکردند که: چگونه دیدید که باصلاح آوردم امر او را و شر او را از خود کفایت کردم. و جماعتی از اهل علم گفتند که: صله ابي الحسن (ع) که انعام میفرمود دویست دینار می‌بود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹

تا سیصد دینار، و صرار موسی (ع) مثل شده بود. و آورده ابن عمار و غیر او از روایت که چون هارون الرشید بیرون رفت بحج و نزدیک بمدینه شد اعیان آنجا استقبال کردند او را و امام موسی (ع) در پیش ایشان بود بر استری سوار، ربیع گفت که: این چه دابه است که بر او سوار شده باستقبال رشید آمده که با این او را در نمیتوانی یافت که بأو نمیرسی و در عقب میمانی فرمود که: این فروتر است از اسبهای تیزرو، و بلندتر است از دراز گوشهای کاهل رو، و خیر الامور اوسطها. و گفتند که: چون رشید بمدینه درآمد توجه بزیارت پیغمبر (ص) نموده و با او مردم بسیار بودند چون نزدیک قبر رسول الله (ص) رسید گفت: «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابن عم مفتخرا بذلک علی غیره» یعنی سلام بر تو ای رسول خدای و سلام بر تو ای پسر عم من در حالتی که فخرکننده بود باین بر غیر خود، و امام موسی (ع) که آمد نزد قبر آن حضرت فرمود که

«السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابه»

سلام بر تو ای رسول خدای و سلام بر تو ای پدر بزرگوار من، روی رشید متغیر شد چنانچه خشم از او ظاهر میگشت. و عبد الحمید خبر داد که محمد بن حسن پرسید از ابو الحسن موسی (ع) در حضور رشید بمکه که: آیا جایز است محرم را که سایه افکند بر سر خود مثل محفه سرپوشیده، آن حضرت فرمود که با اختیار جایز نیست، محمد بن حسن گفت که: آیا جایز است که رود در زیر سایه با اختیار؟ فرمود که:

بلی، محمد بن حسن خندید از این آن حضرت فرمود که: ترا تعجب می آید از سنت پیغمبر (ص) و بآن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰

استهزا می‌کنی بدرستی که رسول الله (ص) کشف سایه می‌فرمود در احرام و در زیر سایه میرفت در حالت احرام، ای محمد احکام الهی قیاسی نیست که بعضی را ببعضی قیاس کنند پس هر که قیاس کنده راه را گم کرده، خاموش شد محمد بن حسن که هیچ جواب نداشت. و مردم روایت بسیار از آن حضرت کرده‌اند، و او آفته اهل زمان بود چنانچه مذکور شد، و احفظ ایشان بود بکتاب الهی، و احسن ایشان از روی صوت که قرآن را باواز خوش تلاوت فرمودی با حزن و گریستی و شنوندگان گریستندی، و مردم مدینه او را زین المتهجدین نام کرده بودند، و کاظم می‌گفتند او را از برای آنکه خشم فرو می‌خورد و صبر می‌فرمود بر او از فعل ظالمان، تا شهادت یافت در حبس و بند ایشان (ع)

در ذکر سبب وفات آن حضرت و بعضی از آن اخبار

و سبب در گرفتن رشید آن حضرت را و حبس کردن و شهید ساختن آن بود که ذکر کرده‌اند آن را احمد بن عبید الله بن عمار از علی بن محمد نوفلی از پدر خود، و احمد بن محمد بن سعید؛ و ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی از مشایخ خودشان. و گفته‌اند که: سبب در گرفتن موسی بن جعفر (ع) آن بود که هارون الرشید پسر خود را در کنار جعفر بن محمد بن اشعث نهاده بود که او تربیت می‌کرد، و یحیی بن خالد بن برمکی بر آن حسد برد و می‌گفت: اگر خلافت روزی باین پسر بازگردد دولت من و پسر من زوال پیدا میکند، پس حيله انگیخت بر جعفر بن محمد و او قائل بامامت امام موسی (ع) بود تا باو بازگشت نمود، و بسیار بمنزل او میرفت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱

و می‌آمد تا بر امر او وقوف تمام حاصل کرد، و هر چه وقوف پیدا میکرد از امور او رفع مینمود برشید و زیاده میکرد روز بروز این احوال را بر رشید تا دل او را از او بگردانید بعد از آن گفت بعضی از ثقات و معتمدان خود را که: تعریف کنید مرا از آل ابو طالب کسی را که تنگی معاش داشته باشد که تا من ما یحتاج او را بدهم، پس دلالت کردند او را بر علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد، و یحیی بن خالد پاره از مال برای او فرستاد، و امام موسی (ع) مؤانست داشت بعلی بن اسماعیل و او را صله میداد و احسان مینمود، بعد از این یحیی بن خالد فرستاد نزد او و ترغیب نمود او را بقصد رشید و او را وعده داد باحسان، او بنیاد این عمل کرد.

امام موسی این را احساس فرموده او را طلب کرد و گفت: تا کجا داعیه داری ای پسر برادر من؟

گفت: تا بغداد، فرمود که: بچه کار می‌روی؟ گفت: وام دارم و فقر و فاقه مرا دریافته، فرمود او را امام موسی (ع) که: من دین ترا ادا کنم و چنین و چنین نیکی‌ها در باره تو بجای آرم، ملتفت نشد آن را و تهیه خروج کرد.

آن حضرت فرمود که تو البته خروج می‌کنی؟ گفت: بلی مرا ناچار است از این، فرمود که: نظر کن ای پسر برادر من و از خدای تعالی بترس و یتیم مکن اطفال مرا، و فرمود که: او را سیصد دینار و چهار هزار درهم دادند، چون او برخاست از پیش آن حضرت ابو الحسن (ع) گفت حاضران مجلس را بخدا که او سعی میکند البته در خون من و یتیم می‌گرداند اولاد مرا، اهل مجلس گفتند: جان ما فدای تو باد تو میدانی این نوع حالی او را و به او عطا می‌کنی و صله میدهی؟ گفت: بلی حدیث فرمود پدر من از پدر خود که رسول الله (ص) فرموده که: چون کسی قطع رحم کند و این کس به پیوندد پس او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲

دگر قطع کند حق سبحانه و تعالی او را قطع کند، و من می‌خواهم که به پیوندم بعد از قطع او تا هر گاه که او قطع رحم من کند حق تعالی قطع او کند.

بعد از آن بیرون رفت علی بن اسماعیل تا به پیش یحیی بن خالد رسید، او خبر موسی بن جعفر (ع) از او جستجو کرد و برد او را تا بنزد رشید، او از عمش پرسید، بدگوئی آن حضرت را مذکور ساخت و گفت: اموال را باز میکنند از مشرق و مغرب برای او می‌آرند و او ضیعه خریده که یسیریه می‌گویند بسی هزار دینار، و صاحب آن ضیعه گفت چون قیمت آن را حاضر کردند که من این نقد را نمی‌ستانم و نه نقد چنان مرا نقد این چنین و این چنین می‌باید پس فرمود که: آن نقد را بردند و سی هزار دینار دیگر از آن نقدی که او خواسته بود بعینه آوردند.

پس رشید آن را از او شنید و امر کرد که دوپست هزار درهم بوی دهند از نواحی برای معاش او، و او اختیار کرد بعضی امکنه را از جانب مشرق و مردم را فرستاد از جهت گرفتن مال و خود آنجا اقامت کرد و انتظار ایشان میکشید تا یک روزی بمتوضا رفت و او را ترحری بود تمام رودهای اندرون او بیرون آمد و افتاد، و هر چند جهد کردند که بازگردانند آن را بر آن قادر نشدند، پس باین حال افتاد و آن مال را آوردند در این حالت که او در نزع بود گفت: اکنون چه میکنم که مشرف بر مرگ شده‌ام.

و در این سال هارون الرشید عزیمت حج کرده بمدینه آمد پس گرفت امام موسی (ع) را، و گویند:

آن روز که بمدینه می‌آمد أبو الحسن (ع) استقبال فرمود او را با جماعتی از اشراف، و بازگشتند از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳

استقبال او و بطریق رسم و عادت آن حضرت بمسجد فرمود، و اقامت کرد رشید تا شب شد؛ آنگاه آمد بر سر قبر رسول الله (ص) و گفت: یا رسول الله من اعتذار آورده‌ام بخدمت تو از امری که می‌خواهم آن را بفعل آرم، و من داعیه آن دارم که حبس کنم موسی بن جعفر را که او می‌خواهد تفرقه و پریشانی در میان امت تو اندازد، و خونهای ایشان بریزد.

بعد از آن گفت: تا آن حضرت را در مسجد گرفتند و پیش وی آوردند و مقید ساختند، آنگاه دو قبه را طلب کردند و آن حضرت را بیکی از این دو قبه نشانند و بر استری گفت تا بستند، و قبه دیگر دیگری را نشانده بر استر دیگر تعبیه کردند و بیرون فرستاد هر دو استر را با آن دو قبه از خانه خود به پنهانی، و با هر یکی جماعتی همراه کرد، بعد از آن آن جماعت متفرق شدند بعضی از ایشان با یک قبه براه بصره رفتند و بعضی دیگر براه کوفه، و امام موسی (ع) در قبه بود که براه بصره رفتند.

و رشید این چنین کرد تا بر مردم پوشیده شود امر امام موسی، و امر کرده بود آن جماعت را که با قبه امام بودند که او را تسلیم عیسی بن جعفر بن منصور کنند، و او در آن وقت در بصره بود، آن حضرت را تسلیم وی کردند. او یک سال آن حضرت را نزد خود حبس کرد.

و نامه نوشت رشید شقی بوی که آن حضرت را بقتل آرد، عیسی بن جعفر بعضی از خواص خود را طلب نمود و در این باب مشورت کرد که رشید بوی نوشته بود، ایشان اشارت بتوقف کردند و اغماض عین از آن.

پس نوشت عیسی بن جعفر بر رشید که: بسیار دور و دراز کشید امر موسی بن جعفر (ع) و مقام او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۴

در حبس من و من تفحص احوال او کردم و جاسوسان را بر او گماشتم در طول این مدت پس نیافتم مطلقاً فتور در عبادت او، و میفرستادم کسی را که بشنود از او که چه میگوید در خلوت در دعای خود، هرگز دعای بد در حق تو و من نکرد و به بدی ما را یاد نفرمود، و دعا نمیکنند مگر بمغفرت و رحمت از برای خود و مؤمنان، و اگر میفرستی بسوی من کسی را که او را از من بستاند و الا میگذارم که می رود که من بزه ماندم از حبس او. و مرویست که بعضی از گماشتگان عیسی بن جعفر که رفته بودند گوش کنند که در دعا چه میگوید بسیاری که می شنیدند در حبس او این دعا میفرمود که

«اللهم انک تعلم انی کنت اسالک ان تفرغنی لعبادتك اللهم و قد فعلت فلک الحمد»

بعد از آن رشید کسی را فرستاد که او را از عیسی بن جعفر گرفت و به بغداد برد و بفضل بن ربیع سپرد، و باقی ماند نزد او در مدت دراز، و هر چند خواست رشید که او آن حضرت را ناچیز کند او از آن ابا کرد و امتناع نمود، پس چیزی نوشت که او را تسلیم فضل بن یحیی نماید، از او گرفت و در بعضی از حجرهای خانه خود نگاه میداشت و محافظت میکرد.

و آن حضرت در آنجا بعبادت مشغول بود و همه شب را احیا می فرمود بنماز و تلاوت قرآن و دعا و اجتهاد، و در اکثر روزها بروزه میبود و روی توجه از محراب عبادت نمی گردانید، فضل بن یحیی امر را بر او وسیع ساخت و تعظیم و تکریم وی بجای می آورد، این خبر برشید رسید و او در رقه بود، نوشت بوی چیزی و اظهار آن کرد که او را بد آمده از توسعه او که در باره امام کرده و امر کرد بقتل آن حضرت، او در آن امر توقف کرد و اقدام ننمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵

رشید از این معنی بخشم آمد و مسرور خادم را طلبیده گفت که: بیرون رو در این وقت از جانب بغداد و فی الفور داخل شو بر موسی بن جعفر اگر او را در رفاهیت و جمعیت یافتی این کتابت را برسان بعباس بن محمد، و امر کن او را بامثال آنچه در این کتابت است، و یک کتابت دیگر بسندی بن شاهک برسان و بفرمای او را بفرمان عباس بن محمد، مسرور آمده نزول کرد در خانه فضل بن یحیی چنانچه کسی ندانست که اراده او چیست.

بعد از آن داخل شد بر موسی بن جعفر (ع) پس یافت آن حضرت را بر آن وجه که برشید رسانیده بودند که در رفاهیت است، و از آنجا فی الفور رفت نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک و آن دو کتابت را بایشان داد، و آنجا درنگ نکرده بیرون آمد، و آینده رفت نزد فضل بن یحیی و با او سوار شد و بیرون آمد مثل کسی که حیران باشد تا به پیش عباس آمد، و عباس تازیانه و عقابین را طلبید و فرمود تا فضل را برهنه کردند و سندی بن شاهک او را صد تازیانه زد در پیش او، و بیرون آمد متغیر اللون بر خلاف آنکه به اندرون میرفت، و سلام میکرد بر مردم از جانب راست و چپ.

و مسرور این خبر را نوشت برشید و امر کرد که امام موسی را (ع) تسلیم سندی بن شاهک کردند، و رشید بعد از آن خبر نشست در مجلسی که مردم بسیار بودند و گفت: ای مردمان فضل بن یحیی عاصی شده بر من و مخالف طاعت من کرده و چنین دیده‌ام که من او را لعنت کنم پس لعنت کنید او را، پس لعنت کردند همه مردم در هر ناحیه که بودند تا زلزله افتاد در هر خانه و حجره از لعن او و این خبر به یحیی بن خالد رسید سوار شده آمد نزد رشید و به اندرون رفت غیر آن در که مردم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶

به اندرون میرفتند، و از پس پشت او آمد چنانچه او شعور نداشت و گفت: التفات نمای یا امیر المؤمنین، پس گوش را بسوی او داشت، گفت: فضل حدیثی کرده و من کفایت میکنم آنچه تو میخواهی او بشاشتی پیدا کرده از این سخن خوشحال شد و روی ب مردم کرد و گفت که: فضل عصیان کرده بود مرا در امری من او را لعنت کردم اکنون توبه کرد و بازگشت بطاعت من اکنون دوست او باشید، مردم گفتند: ما دوست آن کسیم که او دوست تست و دشمن آن کسیم که دشمن تست، ما دوست داشتیم او را.

بعد از آن یحیی بن خالد بسرعت بیرون آمد تا به بغداد رسید، مردم برانگیخته شدند و سخنان آراجیف در میان مردم افتاد، و هر کس چیزی میگفتند از برای ضبط مملکت آمده و میخواهد که نظر کند در امور عمال، و در آنجا اشتغال ب بعض امور نمود چند روزی.

بعد از آن سندی را طلبیده امر کرد او را در امر آن حضرت و او امتثال نموده مرتکب قتل آن حضرت شد (ع)، زهر در طعام وی کرده به پیشش فرستاد، و گویند رطب را زهر آلوده کرده بود و آن حضرت از آن خورد و احساس زهر کرد و درنگ فرمود بعد از این سه روز که رنجور بود از آن، و در روز سوم رحلت فرمود (ع) چون آن حضرت وفات کرد سندی بن شاهک فقها و اعیان بغداد را برد که هیثم بن عدی و غیره در آن میان بود که نظر کنند بوی، ایشان نظر کردند اثر جراحی و خنقی ندیدند و گواه گرفت ایشان را که بمرگ خود مرده، ایشان بر این گواه شدند، و آن حضرت را آورده بر سر جسر بغداد نهادند و ندا کرد که این موسی بن جعفر است که وفات کرده پس نگاه کنید و ببینید، مردم نگاه

کشف الغمة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۳۷

میکردند در روی مبارک وی او را میت دیدند (ع) و زعم قومی در زمان آن حضرت آن بود که قایم منتظر او است و حبس او را آن غیبت مذکوره از برای قایم میدانستند، و بعد از آن یحیی بن خالد گفت: تا منادی کردند در وقت وفات او که: این موسی بن جعفر است که زعم روافض آن بود که او نمی میرد پس نگاه کنید و به ببینید، پس نگاه میکردند او را در آن حالت که میت بود بعد از آن بردند و در مقابر قریش از باب التین دفن کردند، و این مقبره از آن بنی هاشم بود. و مرویست که آن حضرت در حالت احتضار فرمود سندی را که حاضر گرداند او را مولای مدنی که او را بود که در خانه عباس بن محمد فرود آمده بود در مشرعه قصب تا متولی غسل و تکفین آن حضرت شود، پس چنان کردند و سندی بن شاهک گفت: من درخواست میکردم که اذن فرماید که من تکفین کنم او را قبول نفرمود، و فرمود که: ما از اهل بیتیم که مهرهای زنان ما و اخراجات حج ما و اکفان مردهای ما از طاهر اموال ما باشد، نزد من کفن هست و میخواهم که متولی غسل و جهاز من مولای من فلان شود، پس او متولی این امر شد. مؤلف رحمه الله می فرماید که: هلاکت باد و دوری از رحمت الهی این طایفه طاغیه هافیه، با این ادیان واهیه. و عقاید مدخوله، و ملل مجهوله، و انفس ظالمه، و حرکات فاسده، و اهواء غالبه.

و همم قاصره، و سیرت قاسطه، و طبایع عادیه، و عقول ضایعه که اتیان نمودند باین امر شنیع که آسمان و زمین در این حادثه گریست که این نوع ظلم از برای چیست که روزها تیره گشت، و دیدها خیره از

کشف الغمة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۳۸

گریه که این نوع کاری هیچ کافری نکرده و هیچ ظالمی نپسندیده. آیا دانسته اند که خون که ریخته اند؟ و هتک حرمت که نموده اند؟ و چه بد کاری کرده اند؟

نترسیده‌اند که زمین شق شود و همه را فرو برد و هلاک بر ایشان فرود آید، و سنک از آسمان ببارد و بسته گردد بر ایشان ابواب خیر در دنیا، و معذب شوند به بدترین عذاب در آن سرا، این فعل زشت که اواخر کرده‌اند با امام موسی (ع) مثل آن فعل قبیح است که اوائل مرتکب شدند با امام حسین (ع).

وای بر ایشان که اقدام نمودند بعملی که موجب سخط و غضب الهی است، و سبب عقوبت نامتناهی و عدولست از نهج قویم، و صراط مستقیم، و جاوید در عذاب الیم.

آیا ندانسته‌اند که حق تعالی آماده کرده از برای ظالمان جحیم، آیا نخوانده‌اند از قرآن که **وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَوَعَدَ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا** که دخول دوزخ جاویدان و غضب حضرت رحمان و لعنت ریزان و عذاب بی‌پایان بر قتل ظلم مترتب است، آیا ندیده بودند و معلوم نکرده ایمان و مذهب و اصل و نسب و حسب ایشان را؟ بلی بخدا که معلوم داشتند، و لیکن حب دنیا فانی دیده دل ایشان را کور ساخته بود و دیدهای ایشان را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹

بسته و نفسهای پلید آنان بآن حرکات بعذاب جهنم پیوسته.

در ذکر اولاد آن حضرت و طرفی از اخبار ایشان

و شیخ مفید رحمه الله آورده که ابو الحسن موسی (ع) را سی و هفت فرزند بوده از ذکور و انث ذکور: علی بن موسی الرضا (ع) و ابراهیم، و عباس، و قاسم، از امهات متفرقه بوده‌اند، و اسماعیل، و جعفر، و هارون، و حسن، از ام ولد بوده‌اند، و احمد، و محمد، و حمزه نیز از ام ولد بوده‌اند، و عبد الله، و اسحاق، و عبید الله، و زید، و حسن، و فضل، و سلیمان از مادران متفرقه بوده‌اند، و انث: فاطمه کبری، و فاطمه صغری، و رقیه، و حکیمه، و ام ابیها، و رقیه صغری، و کلثم، و ام جعفر، و لبابه، و زینب، و خدیجه و علیه، و آمنه، و حسنه، و بریهه، و عایشه، و ام سلمه، و میمونه، و ام کلثوم. و افضل اولاد ابی الحسن موسی (ع) و نامور ایشان از روی ذکر و اعظم ایشان از روی قدر و اجمع ایشان از روی فضل ابو الحسن علی بن موسی الرضا بود (ع) و احمد بن موسی مردی کریم جلیل با ورع بود، و آن حضرت او را دوست میداشت و تقدیم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۰

میکرد او را، و ضیعه معروفه بیسیریه بوی بخشیده بود و گویند که: احمد بن موسی هزار بنده آزاد کرده بود. و روایت کنند که محمد بن موسی صاحب وضو و نماز بود. همه شب وضو ساختی و نماز گزاردی شنیدندی که آب کشیدی پس در شب نماز گزاردی و اندکی خواب کردی و باز برخاستی میشنیدندی که آب میکشید و وضو می‌ساخت لا یزال این چنین کردی تا صبح شدی، راوی گوید که:

ندیدم او را هرگز مگر که یاد کردمی قول حق تعالی را که **كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ** و ابراهیم بن موسی مردی بود شجاع کریم امارت کرد در یمن در زمان مأمون از قبل محمد ابن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که بوی بیعت کرده بودند ابو السرایا در کوفه، و با ایشان رفت و فتح کرد و اقامت نمود مدتی تا شد از امر ابی السرایا آنچه شد، و آنگاه فرا گرفتند از برای او امان از مأمون. و هر یک از اولاد آن حضرت را فضل و منقبت مشهوره هست و امام رضا (ع) مقدم بود در فضل بر ایشان چنانچه ذکر کردیم. این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله. و ابن خشاب آورده که موسی بن جعفر (ع) متولد شد در ابواء در سال صد و بیست و هشتم از هجرت و وفات یافت به پنجاه چهار سالگی در سال صد و هشتاد و سیم، و گویند: پنجاه و پنج سال داشته، و در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۱

روایت دیگر مولدش در صد و بیست و نهم بوده از هجرت، و با پدر بزرگوار چهارده سال بود و اقامت کرد بعد از پدر سی و پنج سال، و در روایت دیگر اقامت کرد با پدر بزرگوار بیست سال، و مادرش حمیده بربریه بوده و گویند اندلسیه ام ولد بود، و او را بیست پسر بود و هجده دختر و او یک پسر دیگر را ذکر کرده عقیل نام.

[ذکر دلائل الامام ابی الحسن موسی الکاظم علیه السلام]

و از کتاب دلائل ذکر کرده و گفته که:

روایت کند أحمد بن محمد از ابی قتاده قمی و او از ابی خالد زبالی که أبو الحسن موسی بن جعفر (ع) بزباله فرود آمد و با وی جماعتی بودند از أصحاب مهدی خلیفه که فرستاده ایشان را در نگاه داشت وی در دفعه اول أبو خالد گوید که امام مرا امر فرمود بخردن بعضی از حوائج ضروری و نظر مبارک بطرف من کرد و من غمگین بودم، فرمود که: یا خالد چیست که ترا غمگین می‌بینم:

گفتم. از غصه این طائفه طاغیه که ایمن نیستم بر تو، فرمود که: ای خالد مرا از ایشان باکی نیست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۲

هر گاه فلان ماه درآید در روز فلانی انتظار من بکش در اول شب که با تو ملاقات خواهم کرد و بوعده وفا نموده شود ان شاء الله تعالی.

او گوید که همت را صرف این کردم و شهو و ایام می‌شمردم تا آن روز موعود درآمد انتظار بردم در اول آن شب در بلندی که بمن وعده فرموده بود لا یزال منتظر بودم تا آفتاب غروب کرد و وسوسه میداد شیطان در سینه من و من نمیدیدم کسی را که بیاید، بعد از آن ترسیدم که بشک افتم و در دل من امری عظیمی پیدا شد ناگاه در این اثنا دیدم که سیاهی پیدا شد از ناحیه عراق و چشم انتظار بر آن راه داشتم، پس دیدم که مرا دریافت آن حضرت در پیش قطار بر استری سوار و فرمود که: یا خالد، گفتم: لبیک یا ابن رسول الله فرمود که: شک میار بواسطه وسوسه شیطانی بدرستی که تو شک کردی در این امر؟ گفتم: این چنین بود فرمود که: من مسرور گشتم که تو از آن وسوسه خلاص گشتی، گفتم: امید از حق تعالی آنکه خلاص ساخت ترا از این طاغیه فرمود که: یا خالد ایشان را دیگر بار بمن بازگشت خواهد بود و خلاص نمیشوم من از ایشان. و روایت کنند از علی بن ابی حمزه که من رفتم بخدمت ابی الحسن موسی (ع) در سالی که أبو عبد الله (ع) در آن سال رحلت فرموده بود گفتم مر آن حضرت را که: عمر مبارک تو چند است؟

فرمود که: نوزده سال از عمر من گذشته است، گفتم که: پدر بزرگوار تو بمن سخن سری فرموده و حدیث پنهانی گفته مرا از آن خبر ده، فرمود که: ترا این و این گفت تا تمام آن را بر آن نسق فرمود که أبو عبد الله (ع) بمن گفته بود. و مرویست از مولای ابی عبد الله که ما با امام موسی (ع) بودیم وقتی که به بصره می‌آمد چون

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳

که بنزدیک مدائن رسیدیم سوار شدیم بکشتی و در عقب ما کشتی بود که در او نو عروسی بود با شوهرش، و ایشان را ملحفه بود که در آن بودند، آن حضرت از آن پرسید، گفتیم که: در اینجا عروسی است، ما چندانی درنگ نکردیم که شنیدیم در آن کشتی فریادی، فرمود آن حضرت که: این فریاد چیست؟ گفتند اهل کشتی که: عروس رفته بود بکنار آب که آب بردارد دست‌بندی که او را بود از طلا در آب افتاده فریاد او است از برای این، آن حضرت فرمود که: کشتی‌ها را بدارید، ملاحان کشتی ما و ایشان را بداشتند، و آن حضرت تکیه

فرمود بر کشتی و آهسته چیزی میخواند، آنگاه فرمود که بگوئید ملاح ایشان را که فوطه ببندد و بآب رود و دستبند را از روی آب بردارد، ما نگاه کردیم دیدیم که دستبند بر روی آب می آید، ناگاه آب کم شد و ملاح رفت بآب و دستبند را گرفته آورد، فرمود که: بده بآن زن و بگو او را که شکر الهی بتقدیم رساند.

بعد از آن رفتیم پس برادر او اسحاق گفت که: فدای تو کردم دعای که در زیر لب میخواندی مرا تعلیم میکنی؟ فرمود که: بلی. اما تو تعلیم مکن کسی را که اهل آن نباشد، و تعلیم مکن مگر کسی را که از شیعه ما باشد، بعد از آن فرمود که: بنویس، آن حضرت املا میفرمود و او مینوشت

«یا سابق کل فوت یا سامعا لكل صوت قوی او خفی یا محیی النفوس بعد الموت لا تغشاک الظلمات الحنسیة و لا تشابه علیک اللغات المختلفة و لا یشغلک شیء عن شیء یا من لا تشغله دعوة داع دعاه من السماء یا من له عند کل شیء من خلقه سمع سامع و بصر نافذ یا من لا تغلظه كثرة المسائل و لا یبرمه الحاح الملحین یا حی حین لا حی فی دیمومة ملکه و بقائه یا من سكن العلی و احتجب عن خلقه بنوره یا من اشرفت لنوره دجی الظلم

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴

اسألک باسمک الواحد الاحد الفرد الصمد الذی هو من جمیع ارکانک کلها صل علی محمد و اهل بیته»

بعد از آن حاجتی که داری طلب کن. و مرویست از وشا که او گفت: حدیث کرد مرا محمد بن یحیی از وصی علی بن سری که او گفت که: گفتم مر ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) را که: علی بن سری متوفی شد و وصیت کرد بمن آن حضرت فرمود که: رحمه الله، پس من گفتم: او را پسریست جعفر نام که برام ولد پدرش واقعه کرده و پدرش مرا فرموده که بیرون کنم او را از میراث او، آن حضرت فرمود مرا که: بیرون کن او را و اگر این خبر راست است زود باشد که عقل او فاسد شود.

گفت: چون بازگشتم از آنجا پسر مرا برد پیش ابو یوسف قاضی و گفت مر او را که: أصلحک الله من جعفر بن علی بن سری ام و این وصی پدر من است امر کن که میراث مرا از پدر بمن بدهد گفت که: چه میگوئی؟ گفتم: بلی این جعفر است و من وصی پدر اویم، گفت: پس بده بوی مال او را، گفتم او را که: من با تو سخنی دارم، گفت پیش نشین، من پیش نشستم چنانچه نمی شنید کسی سخن مرا و گفتم که این بر ام ولد پدر درآمده و پدر او مرا فرمود و وصیت کرد مرا که بیرون کنم او را از میراث او، و من هم از میراث چیزی بوی ندادم، پس رفتم بخدمت موسی بن جعفر (ع) بمدینه و از او پرسیدم این مسأله را پس فرمود مرا که: بیرون کنم او را از میراث و چیزی از میراث بوی ندهم، گفت: بخدا که آن حضرت این فرمود؟ گفتم: نعم، پس سه بار مرا سوگند داد آنگاه گفت انفاذ کن آنچه آن حضرت فرموده ترا بآن که قول قول او است، وصی گوید که: عقل او فاسد شد بعد از این،

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵

حسن بن علی الوشا گفت که: من او را بدین حال دیدم. و مرویست از عیسی مدائنی که بیرون رفتم یک سالی بطرف مکه معظمه و در آنجا اقامت کردم بعد از آن گفتم که: اقامت کنم بمدینه مثل آنچه مقیم بوده‌ام در مکه که ثواب این بیشتر است، پس آمدم بمدینه و فرود آمدم در طرف مصلی بجنب خانه ابی ذر، و تردد میکردم به پیش سید خودم امام موسی (ع) و باران سختی در مدینه می بارید، پس آمدم بخدمت ابی الحسن (ع) و بر او سلام کردیم و از آسمان باران پیاپی می آمد، چون درآمدم ابتدا فرمود مرا و گفت:

ای عیسی باز گرد که خانه تو فرمود آمده بر متاعی که آنجا بود و آن را فرو گرفته، من بازگشتم دیدم که خانه فرود آمده بر متاع بعضی را بکرایه گرفتیم که متاع را از زیر آن بیرون آرند، همه چیز از آنجا بیرون آوردیم و هیچ فوت نشد غیر یک سطل که مرا بود.

پس چون آمدم روز دیگر و بر آن حضرت سلام کردم فرمود که: هیچ چیز از متاع تو فوت شد که نیافتی تا دعا کنیم از برای تو که آن نیز بیایی؟ گفتم: چیزی فوت نشده غیر یک سطل که من در آنجا وضو میساختم آن را نیافتم، اندکی سر مبارک در پیش انداخت بعد از آن سر برداشت بسوی من و گفت: گمان من آنست که تو آن را جای فراموش کرده، بپرس از جاریه صاحب خانه و بگو او را که و برداشتی سطل را پس رد کن آن را بمن که زود باشد که او بر تو رد کند؛ پس چون باز گشتم و آمدم پیش جاریه صاحب خانه و گفتم مر او را که: فراموش کرده بودم سطلی را که وضو میساختم در متوا تو رفتی و برداشتی پس بازگردان بمن که میخواهم وضو سازم، پس آورد و داد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۶

علی بن ابی حمزه گوید که من در خدمت آن حضرت نشسته بودم که مردی از ری آمد نزد آن حضرت که او را جندب می‌گفتند سلام کرد و نشست و سؤال بسیار از آن حضرت کرد، پس از آن حضرت گفت که: یا جندب چه کردی برادرت را؟ گفت: بر خیر گذاشتم بتو سلام رسانید، فرمود مر او را که:

«عظم الله اجرک فی اخیک»

گفت: کتابت او آمد بمن از کوفه که سیزده روز است که نوشته‌اند که او سلامت است، فرمود که: ای جندب بخدا که او مرد به دو روز بعد از این کتابت که بسوی تو فرستاد و مالی که داشت بزن خود داد و گفت: این مال باشد نزد تو پس چون برادر من بیاید این مال را بوی بده و او دفن کرد آن را در زمین خانه که در او ساکن بود، فرمود: پس هر گاه تو بروی باین زن لطف و مدارا کن و تطمیع نمای او را از برای خود که او زود باشد که آن مال را بتو بدهد.

علی بن حمزه گوید که: جندب مردی جمیل پسندیده بود و من با وی ملاقات کردم بعد از آنکه آن حضرت رحلت فرموده بود پس از او پرسیدم آنچه ابو الحسن فرموده بود، گفت: ای علی بخدا که راست گفت سید من آنچه گفته بود بی‌زیاده و نقصان نه در کتابت و نه در مال. و روایتست از خالد که: من بیرون رفتم و اراده خدمت ابی الحسن (ع) داشتم و او در عرصه خانه خود نشسته بود، سلام کردم بر او و نشستم و آمده بودم که بپرسم او را از مردی از اصحاب ما که از او حاجتی که خواسته بودم و او روا نکرده بود، آن حضرت التفات فرمود بسوی من و گفت: سزاوار آنست هر کدام از شما را که چون بیوشد جامه نو را بکشد دست خود را بر روی خود و بگوید

«الحمد لله الذی کسانى ما اوارى به عورتى و اتجمل به بین الناس»

و هر گاه تعجب آورد او را چیزی پس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۷

بسیار نکند ذکر او را که آن از آن قبیل است که میشکند او را و ضعیف میسازد، و هر گاه یکی را از شما حاجتی باشد که گزاردن آن ممکن نباشد پس یاد مکن او را مگر بخیر و خوبی چه واقع میگرداند این را در سینه او که حاجت او را برآورد، گفت: من سر خود را بالا کردم و گفتم لا اله الا الله پس ملتفت شد بسوی من و فرمود که: عمل نما بآنچه فرمودم ترا. و روایتست از اسحاق بن عمار که شنیدم

از عبد صالح که خبر مرگ کسی میداد گفتم با خود که: او میداند که کی می میرد مردی از شیعه او، پس التفات کرد بمن مانند کسی که از کسی در غضب باشد بعد از آن فرمود که: یا اسحاق رشید هجری که از مستضعفین بود میدانست علم منایا و بلایا را پس امام اولی خواهد بود باین، ای اسحاق بکن آنچه میتوانی از نیکی که عمر تو فانی می شود و تو تا دو سال دیگر میمیری و برادران و اهل بیت تو درنگ نخواهند کرد بعد از تو مگر اندکی که جمعیت ایشان متفرق گردد، و حیف کنند بعضی بر بعضی و بر یک دیگر رحم و شفقت ننمایند تا دشمنان با ایشان شماتت کنند.

اسحاق گفت که: استغفار کردم خدای را از آنچه عارض شد در سینه من، پس درنگ نکرد اسحاق بعد از این مجلس مگر دو سال تا مرد پس از آن روزگار از آن قبیله گردید تا بنی عمار مفلس شدند بأموال مردم بدترین افلاس که دیده باشند آن را مردمان، پس بسر ایشان آمد آنچه أبو الحسن (ع) در باب ایشان فرموده بود بی زیاده و نقصان. هشام بن حکم گوید که: میخواستم جاریه بخرم در منی و نوشتم بطریق مشورت کتابتی بایی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۸

الحسن (ع) جواب آن بمن نیامد، بعد از آن در آنجا رمی جمار میکرد بحمار که بر من گذشت و بسوی من نگاه کرد و بجاریه که در میان جواری بود، بعد از آن جواب کتابت فرستاد بمن که: نمی بینم در این خریدن باکی اگر نباشد در عمر او قلتی، گفتم: لا و الله این حرف که آن حضرت فرموده خالی از چیزی نیست بخدا که نمی خرم من او را گفت: از مکه بیرون نیامده بودم که او را وفات رسیده دفن کردند. و مرویست از وشا که حدیث کرد مرا حسن بن علی که حج کردم من و خال من اسماعیل بن الیاس و من نوشتم اول کتابتی بایی الحسن (ع) و خال من نوشت که: مرا دختران هست و پسر نیست و مردان ما همه کشته شدند و من زن خود را آبستن گذاشتم دعا فرمای خدای را که بمن پسری کرامت کند و نام کن او را، در جواب کتابت نوشت که: حق تعالی حاجت ترا روا کرد او را محمد نام کن، پس ما آمدیم بکوفه پسری خدا داده بود پیش از رسیدن ما بشش روز ما در روز هفتم داخل شهر شدیم أبو محمد گفت: بخدا که او امروز مردی است و او را فرزنداند. حدیث کند اسماعیل بن موسی که ما با أبو الحسن (ع) بودیم در عمره پس فرود آمدیم در بعض قصورا امرا، و او امر فرمود بکوچ کردن، پس محملها بستند؛ و سوار شدند بعضی از غلامان، و آن حضرت در خانه بود خارج شده و بر در ایستاده و گفت: فرو گیرید بار را، اسماعیل گفت: آیا چیزی دیده؟ فرمود که: زود باشد که بیاید شما را باد سیاه، اسماعیل گفت: من حاضر بودم که دیدم شتری را که مرا بر او کنیسه بود که سوار میشدم من در آن و برادرم احمد آن شتر برخاست بعد از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۹

آن افتاد بر پهلو با کنیسه. و روایتست از زکریا بن آدم که من شنیدم از امام رضا (ع) که میفرمود که: پدر من تکلم میکرد وقتی که در گهواره بود. و از اصبع بن موسی روایتست که مردی از اصحاب ما با من صد دینار زر فرستاد جهت آن حضرت (ع) و من بضاعتی از آن خود و از آن او داشتم، پس چون بمدینه آمدم ریختم بر آب و شستم بضاعت خود را و بضاعت آن مرد را و بمشک خوشبوی کردم بعد از آن شمردم بضاعت آن مرد را نود و نه دینار یافتم بار دیگر شمردم آنچنان بود، پس فرا گرفتم دینار دیگر را که مرا بود شستم و بمشک خوش بوی کردم و در کیسه کردم همچنان که بود و در شب رفتم نزد آن حضرت و گفتم:

جان من فدای تو باد بدرستی که با من چیزی هست که میخواهم تقرب جویم بآن بسوی خدای تعالی، فرمود که: بده، پس من فرا گرفتم دنانیر خود را و گفتم: فدای تو کردم فلان کس که مولای تست فرستاده برای خدمت تو با من چیزی، فرمود که: بیار، پس من فرا گرفتم کیسه را، فرمود که: بریز ریختم آن را بدست مبارک برهم زد و دینار مرا از آن میان بیرون آورد و فرمود که: آنچه او از برای

ما فرستاده است از روی و زن است نه از روی عدد. و روایت کند هشام بن أحمَر که آمد تاجری از مغرب و با او جواری بودند، پس عرض کرد آنها را بر ابی الحسن (ع) بعد از آنکه بآنجا فرموده بود، پس اختیار نفرمود هیچ کدام از آنها را و فرمود که: دیگر بنما بما، گفت: نزد من دیگری هست اما بیمار است، فرمود: چه شود ترا که او را عرض کنی، او قبول نکرده از پیش او بازگشت، آن حضرت بعد از آن فرستاد مرا روز دیگر بنزد او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۰

و فرمود: بگو مر او را که آنچه غایت و مدعای تست در او بگو که چندانست، هر گاه گوید که: این و این پس بگو که من اخذ میکنم باین مبلغ رفتم و گفتم، او گفت: من او را از این کمتر نمیدهم، گفتم: من او را اخذ میکنم باین، گفت: این برای تست لیکن خبر کن مرا از مردی که دیروز با تو بود، گفتم: مردیست از بنی هاشم، گفت: از کدام بنی هاشم؟ گفتم: هر که باشد اما نزد من زیاده از این نیست.

گفت: من ترا خبر کنم از این وصیفه، من او را خریدم از اقصی مغرب پس رسید بمن زنی از اهل کتاب گفت: کیست این ضعیفه که با تست؟ گفتم: من او را خریده‌ام از برای خود گفت: او سزاوار نیست که نزد مثل تو باشد بلکه سزاوار آنست که این جاریه نزد بهترین اهل زمین بود، و درنگ نکند نزد او مگر اندکی که متولد شود از او فرزندی که متولد نشده باشد در شرق و غرب زمین مثل اوئی، و مزین گردد شرق و غرب زمین، گفت: پس من آوردم او را پس او را آن حضرت اخذ کرد و نگذشت مگر اندکی از زمان که متولد شد از او امام علی الرضا (ع) و مرویست از ابی حمزه که شنیدم از ابی الحسن (ع) که میفرمود: بخدا که نخواهد دید أبو جعفر بیت الله را هرگز، من آمدم بکوفه و خبر کردم اصحاب خود را، پس نگذشت اندک وقتی که دوانقی بیرون آمد، پس چون بکوفه رسید اصحاب ما گفتند بمن که: چه میگوئی این را، گفتم:

لا والله نخواهد دید بیت الله را ابداء، پس چون او گردید در بستان اجتماع نمودند اصحاب نزد من و گفتند بعد از این چیزی باقی هست؟ گفتم بخدا که نمی‌بیند بیت الله را هرگز، پس چون به بئر میمون رسید و فرمود آمد من رفتم نزد ابی الحسن (ع) او را در سجده یافتم و آن را دراز کشید، بعد از آن سر مبارک برداشت بسوی من و فرمود که: بیرون رو و بنگر که چه میگویند مردم، من بیرون آمدم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۱

شنیدم خبر مرگ او، پس بازگشتم و اخبار کردم آن حضرت را از این فرمود که: الله اکبر نبود او که به‌بیند بیت الله هرگز. و روایتست از عثمان بن عیسی که أبو الحسن (ع) ملاقات فرمود یک سحری با ابراهیم بن عبد الحمید، و ابراهیم بقبا میرفت و آن حضرت به اندرون مدینه میفرمود گفت: یا ابراهیم، او گفت که:

من گفتم که: لبیک، فرمود که: بکجا میروی؟ گفتم: بقبا، فرمود که بچه کار میروی؟ گفتم: ما در هر سال می‌خریدیم تمر آنجا را پس اکنون میخواهم که بروم نزد مردی از انصار و تمر او را خریداری کنم فرمود که: ایمن گشتید از ملخ؟ بعد از آن حضرت بمدینه فرمود و من رفتم و اخبار کردم ابا اغر را و گفتم: والله که من امسال نمی‌خرم نخله را، پنج روز نگذشت مرا که حق تعالی ملخ را فرستاد و خورد بیشتر نخلستان را. و مرویست از ابراهیم بن مفضل که: من شنیدم از أبو الحسن (ع) که سوگند یاد میفرمود که:

تکلم نکند محمد بن عبد الله ارقط را هرگز، من با خود گفتم که این مرد میفرماید به نیکوئی و رعایت صلّه رحم و سوگند میخورد که با پسر عم خود تکلم نکند، فرمود که: این از بر و نیکوئی منست نسبت باو و او صبر نمیتواند کرد که مرا به بدی یاد نکند و عیب من نگوید او باز می‌ایستد از بد گوئی من و این خیر است از برای او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۲

راوندی رحمه الله آورده معجزات موسی بن جعفر (ع) را در باب هشتم از کتاب خود گوید که:

روایتست از ابی الحسن علی الرضا (ع) که او فرمود که: پدر من موسی بن جعفر (ع) گفت مر علی بن ابی حمزه را در ابتدا که: تو ملاقات خواهی کرد مردی را از اهل عرب که سؤال کند ترا از من پس بگو که امامیست که نص کرد ابی عبد الله الصادق (ع) ما را، و چون سؤال کند ترا از حلال و حرام پس جواب بگو او را، گفت: علامت آن مرد چه باشد؟ فرمود: که مردی باشد دراز جسم دار نام او یعقوب بن یزید و او کارگذار قوم خود باشد و هر گاه که به پیش تو بیاید او را حاضر کن نزد من.

علی بن ابی حمزه گوید: و الله که من در طواف بودم که مرد جسیم طولی آمد و گفت میخواهم سؤال کنم ترا از صاحب تو، گفتم: از کدام یک از اصحاب؟ گفت: از موسی بن جعفر (ع) گفتم: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب بن یزید، گفتم: از کجائی تو؟ گفت: از مغرب، گفتم: مرا از کجا شناختی؟ گفت:

شخصی بخواب من آمد و گفت که ملاقات کن علی بن ابی حمزه را و سؤال کن از او جمیع ما یحتاج خودت را، پس سؤال کردم از تو و راه یافتم بتو، گفتم: در این موضع بنشین تا از طواف فارغ شوم و دیگر پیش تو بیایم، پس طواف کردم و آمدم او را و سخن کردم دیدم او را مردی عاقل فطن، از من التماس کرد که او را ببرم بخدمت موسی بن جعفر (ع) پس بردم او را بخدمت آن حضرت چون دید او را گفت: یا یعقوب بن یزید دیروز آمدی و واقع شده بود میان تو و برادرت خصومتی در فلان موضع تا یک دیگر را دشنام دادی و این طریق از دین من نیست و نه دین آبای من،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۳

و مأمور نیستند باین هیچ کس از شیعه ما، پس از خدای تعالی بترس که زود باشد از هم جدا شوید بمرگ، فاما برادر تو در این سفر بمیرد پیش از آنکه بأهل خود برسد، و تو پشیمانی خوری از آنچه بظهور آمده از تو نسبت بوی، پس چون قطع صلّه رحم کردید و بریدید از هم پس خدای تعالی برید عمرهای شما را.

آن مرد گفت: یا ابن رسول الله کی خواهد بود اجل من؟ فرمود که: اجل تو حاضر شده بود و لیکن تو پیوستی بعمه خودت و بوی نیکوئی کردی در منزل فلانی پس تأخیر فرمود حق سبحانه و تعالی در اجل تو بیست سال.

علی بن ابی حمزه گوید که: من ملاقات کردم در سال آینده آن مرد را در مکه پس خبر کرد مرا که برادر او مرد در راه پیش از آنکه برسد بأهل خود. و دیگر مفضل بن عمر گوید که: چون صادق (ع) وصیت فرمود امامت را بامام موسی کاظم (ع) بعد از آن برادر او عبد الله دعوی امامت کرد و او در آن وقت بزرگتر اولاد امام جعفر (ع) بود و او معروف بود بافطح، آنگاه امام موسی (ع) فرمود که: هیزم بسیار جمع کردند در میان خانه وی و فرستاد برادر خود را عبد الله طلبید که بیاید بسوی او و با امام موسی جماعتی از امامیه بودند، چون آن حضرت نشست فرمود که: آتش را در هیزم زدند تا سوخت و نمیدانستند مردم که سبب این چیست، چون هیزم تمام آتش شد آن حضرت برخاست و با جامه خود نشست در میان آتش و روی مبارک آورد و حدیثی چند فرمود ساعتی، بعد از آن برخاست و افشاند

جامه خود را و بازگشت بمجلس خود، پس گفت مر عبد الله را: اگر زعم تو آنست که امامی بعد از پدرت پس بنشین در این مجلس، گفتند:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۴

دیدیم عبد الله را که رنگ او متغیر شد و برخاسته ردای خود میکشید تا بیرون رفت از خانه امام موسی (ع) و دیگر بدر مولی رضا (ع) گفت که: اسحاق بن عمار داخل شد بر موسی بن جعفر (ع) پس نشست نزد آن حضرت که ناگاه طلب اذن کرد بر او مردی از خراسان، پس تکلم کرد خراسانی آن حضرت را بکلامی که کسی نشنیده بود گوئیا کلام طیر است، اسحاق گوید که: آن حضرت جواب فرمود او را بلفظ او تا حاجت او گزارده شد از سؤال و جواب و بیرون آمد از نزد آن حضرت، من گفتم: نشنیده بودم مثل این کلام را، فرمود که این کلام قومی است از اهل چین، و نیست هر کلام اهل چین مثل این، فرمود که: آیا تعجب کردی از کلام من؟ گفتم: این موضع عجب است، فرمود که: اخبار کنم ترا بآنچه عجبت است از این؛ بدرستی که امام میدانند زبان مرغان را و زبان هر ذی روح را که آفریده آن را خدای تعالی و پنهان نیست بر امام چیزی. و دیگر علی بن ابی حمزه گوید که: یک روزی امام موسی (ع) دست مرا در دست مبارک گرفته بیرون آمده از مدینه بجانب صحرا میرفتیم، پس ناگاه دیدم که مردی مغربی در راه نشسته میگردید و در پیش او دراز گوشی مرده افتاده و بارش آنجا افتاده، امام فرمود که: حال تو چیست؟ گفت: با رفیقان چند بودیم که میخواستیم بحج رویم پس دراز گوش من اینجا مرد و من ماندم و رفقای من رفتند و من متحیر مانده‌ام که نیست مرا مرکب دیگر که بار بر او بنهم، آن حضرت فرمود: شاید نمرده باشد گفت: آیا بر من ترحم نمیکنی که با من تمسخر مینمائی، فرمود که: نزد من افسونی خوبی هست آن مرد گفت: مرا این حال کفایت است احتیاج باستهزا ندارد، پس آن حضرت نزدیک آن حمار رفت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۵

و دعاء خواند که من نشنیدم و گرفته چوبی را که آنجا افتاده بود و زد بر او و آوازی بر او زد، حمار برجسته ایستاد صحیح سلیم، فرمود که: ای مغربی دیدی چیزی اینجا از استهزا این زمان ملحق شو باصحاب خود و ما رفتیم و او را گذاشتیم.

علی بن ابی حمزه گوید که من روزی ایستاده بودم بر کنار زمزم که ناگاه مغربی آنجا پیدا شد چون مرا دید بجانب من میل کرد و بوسید مرا خوش با فرح و سرور، گفتم: حال حمار تو چه شد؟ گفت و الله که صحیح و سلیم است و من نمیدانم که از کجا بود که منت نهاد خدای تعالی بآن بر من که دراز گوش مرا زنده کرد بعد از مردن او. من گفتم که: چون رسیدی بحاجت خود پس مپرس چیزی را که نرسی بمعرفت آن. و دیگر اسحاق بن عمار گفت که: چون هارون حبس کرد ابی الحسن را (ع) داخل شدند بر او ابو یوسف و محمد بن حسن که صاحبان ابی حنیفه بودند گفت یکی از ایشان آن دیگر را که: ما بر یکی از دو امریم: یا آنست که مساوی میداریم او را، یا تشکیک میکنیم او را، و هر دو نشستند در خدمت آن حضرت، پس آمد مردی که موکل آن حضرت بود از قبل سندی و گفت: نوبت من منقضی شده و من باز میگردم بمنزل خود پس اگر ترا حاجتی هست بفرما تا روا کنم و اتیان نمایم بآن در وقتی که نوبت من شود، فرمود که: مرا حاجتی نیست، پس او چون بیرون رفت فرمود مر ابی یوسف و محمد ابن حسن را که عجب چیز است این که سؤال میکنند مرا که تکلیف کنم او را بحاجتی که بآن رجوع نماید و حال آنکه او امشب خواهد مردن.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۶

گفت: پس چشمک زد أبو یوسف محمد بن حسن را پس برخاستند پس گفت یکی از ایشان آن دیگر را که: ما آمده بودیم تا بپرسیم از فرض و سنت و او این زمان از علم غیب خبر میدهد، بعد از آن فرستادند مرد خود را با آن مرد گفتند برو و دست از ملازمت او مدار و نظر کن که امر او در این شب چه می شود و خبر او را روز دیگر بما برسان.

آن مرد دررفت و خواب کرد در مسجدی که نزد در خانه او بود، چون صبح شد آواز گریه و فغان از آن خانه شنید و مردم را دید که بآن خانه میروند گفت: این چه حالست؟ گفتند: فلان مرد بفاجا مرد بی بیماری و علتی، پس بازگشت بسوی ایشان و اخبار کرد از آن حالت ایشان را، آنگاه ایشان آمدند بخدمت ابی الحسن (ع) و گفتند: ما دانسته بودیم که تو علم حلال و حرام را ادراک فرموده پس از کجا ادراک کردی امر این مرد موکل را که او در این شب میمیرد؟ فرمود که: این علم از آن باب است که رسول الله (ص) اخبار فرموده بود علی ابن ابی طالب را (ع)، پس چون از این وقوف یافتند و ورود یافت بر ایشان باقی ماندند در جواب حیران. و روایت است که هارون الرشید فرستاد یک روزی بسوی امام موسی (ع) بر دست ثقه و معتمد خود یک طبقی از سرگین که بر صورت و هیأت انجیر بود، و از این اراده کرده بود استخفاف و تحقیر آن حضرت، پس چون بردند نزد او و سرپوش از روی آن برداشتند دیدند که آن تازه ترین و بهترین آنجیر است، پس پاره از آن تناول فرمود و اطعام کرد چیزی از این بآن کس که آورده بود و بعضی دیگر بهارون باز فرستاد، پس چون هارون تناول کرد در دهان او سرگین شد و در دست او همان آنجیر بود تر و تازه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۷

مصنف رحمه الله میفرماید که: مرا در این خبر نظر است و اگر چه هارون الرشید اراده قتل آن حضرت داشت و اما شرف و حسب و نسب او را میدانست، این مقدار خواری و خفت بوی روا نداشته باشد، و دشمنی او بواسطه خوف ملک بود از این لازم نمی آید مطلوب او اهانت باشد باین غایت، و امام موسی (ع) نیز نبوده باشد که مقابله نماید بمثل فعل او که طبق را باز فرستد بحیثیتی که در دهان او بحالت اول باز گردد سیما که در حبس او بوده باشد و دین او تقیه بود و تسمیه یافته باشد بکاظم، و الله أعلم. و دیگر اسحاق بن عمار گوید که: ابو بصیر آمد در خدمت ابی الحسن موسی (ع) از مدینه که میخواست آن حضرت که بعراق رود، پس فرود آمد بزباله و طلب فرمود علی بن حمزه بطائنی را و او شاگرد ابی بصیر بود و در حضور ابی بصیر خدمت چندی بوی رجوع کرد و فرمود که:

ای علی هر گاه که ما متوجه کوفه شویم تو پیش برو در فلان مهم، أبو بصیر بغضب رفت از این معنی و از نزد آن حضرت بیرون رفت و گفت: لا والله چه نوع است که من این مرد را مشاهده میکنم و حال آنکه در صحبت وی میباشم از فلان وقت باز بعد از آن خادمی که مراست او را از حوائج من باز میدارد و کار میفرماید، پس چون روز دیگر شد أبو بصیر را تب گرفت بزباله علی بن حمزه را طلب کرد و گفت: استغفر الله از آن چیزی که در سینه من حلول کرد از مولای من و از سوء ظن من بأو، گوئیا آن حضرت دانست که من در این منزل میمیرم و ملحق نمیشوم بکوفه پس هر گاه من بمیرم تو چنین و چنان کن برای من فلان و فلان امر را چنین بساز و أبو بصیر در زباله مرد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۸

و دیگر اسماعیل بن سالم گوید که: فرستاد علی بن یقطین و اسماعیل بن احمد بسوی من دیناری چند و گفتند: فرا گیر این دنانیر را و برو بکوفه و با فلان ملاقات کن و او را همراه خود ببر، و دو مرکب بخرید و سوار شوید و این کتابتها با این مال برسانید بموسی بن جعفر (ع) پس ما آمدیم تا بطن الرمله و علف خریدیم و در پیش مرکب گذاشتیم و خود نشستیم بطعام خوردن که ناگاه دیدیم ما که ظاهر شد موسی بن جعفر بر بغله یا بر بغلی سوار شاکری از عقب می آمد، پس ما چون آن حضرت را دیدیم برجستیم و بر آن حضرت سلام

کردیم فرمود که: بیارید آنچه با شما است، پس آن را بیرون آوردیم بآن حضرت با آن کتابتها، پس از آستین مبارک خود کتابت چند بیرون آورد و بما داد که اینها جواب آن کتابتست که شما آورده‌اید، پس باز گردید در حفظ الهی، ما گفتیم: توشه ما آخر شده و نزدیکیم بمدینه اگر اذن فرمائی ما را برویم و زیارت رسول الله (ص) بکنیم و توشه برداریم، فرمود که: آیا هیچ باقی مانده از توشه شما با شما؟ گفتند: بلی، فرمود که:

بیارید پس بیرون آوردیم و دادیم آن را بدست مبارک گرفت و فرمود که: این می‌رساند شما را بکوفه بروید در حفظ خدای تعالی، پس بازگشتیم و کفایت کرد آن توشه ما را تا کوفه. و ابن جوزی رحمه الله در کتاب صفة الصفوة آورده که: موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابن حسین بن علی ابو الحسن الهاشمی (ع) خوانده میشد بعبد صالح از جهت عبادت و اجتهاد و قیام او بطاعت در شب، و بغایت کریم و حلیم بود، هر گاه کسی او را متأذی میساخت او بمال او را می‌نواخت و دیگر ذکر کرده بعضی از احوال ولاد و وفات و اخباری که سمت ذکر یافت از پیش.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۵۹

و ابی در کتاب نثر الدر آورده که گفتند مر موسی بن جعفر را (ع) که هادی قصد وی دارد، گفت اهل بیت خود را که: بچه مصلحت می‌بینید؟ گفتند: چنانچه می‌بینیم که دوری گزینی از او و شخص خود را از او غایب سازی که از شر او ایمن نمیتوان بود، آن حضرت تبسم فرمود و این مضمون فرمود که:

بعضی زعم دارند اما حق غالب است بر همه غالبان و دست مبارک بدعا برداشت بسوی آسمان و گفت

«الهی کم من عد و شحذ لی ظبۀ مدیته، و داف لی قوائل سمومه، و لم تنم عنی عین حراسته، فلما رایت ضعفی عن احتمال الفواح، و عجزی عن ملومات الحوائج، صرفت ذلک عنی بحولک و قوتک، لا بحولی و قوتی، فالقیته فی الحفیره التي احتفر لی خائبا مما امله فی دنیاه، متباعدا مما رجاه فی آخرته، فلک الحمد علی قدر استحقاقک سیدی، اللهم فخذہ بعزتک و افلل حده عنی بقدرتک، و اجعل له شغلا فیما یلیه، و عجزا عنمن یناویه، اللهم و أعدنی علیه عدوی حاضرة

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۶۰

تکون من غیظی شفاء و من حقی علیه وفاء و صل اللهم دعائی بالاجابة و انظم شکایتی بالتغییر، و عرفه عما قلیل ما وعدت الظالمین، و عرفنی ما وعدت فی اجابة المضطربین، انک ذو الفضل العظیم، و المن الکریم».

بعد از آن قوم متفرق شدند پس اجتماع نمودند مگر از برای خواندن کتابت که وارد شده بود بموت هادی، و بعضی در وصف دعای آن حضرت گفته که:

و ساریه لم تسر فی الارض تبتغی محلا و لم یقطع بها السیر قاطع

و رشید سؤال کرد از آن حضرت که زعم شما آنست که شما نزدیکترید برسول الله (ص) از ما، فرمود که: یا امیر اگر آنکه رسول الله (ص) برخیزد پس خواستگاری نماید کریمه ترا آیا هستی تو که اجابت کنی او را؟ گفت: سبحان الله من هستم که فخر کنم باین بر عرب و عجم، آن حضرت فرمود:

مؤلف رحمه الله میفرماید: بودم من که در معنی این دعا فکر میکردم و میگفتم که: چگونه فرود تواند آورد بر وجهی که اعتقاد شیعه است چون ایشان بعصمت ائمه علیهم السلام قائلند، و بر من چیزی ظاهر نمیشد که دفع این تردد بشود که موجب اینست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۶۳

پس رفتم بخدمت السيد السعيد النقيب رضی الدین ابی الحسن علی بن موسی بن طاوس العلوی الحسنی رحمه الله، و این تردد را بر او عرض کردم، فرمود که: وزیر سعید مؤید الدین القمی رحمه الله از من این سؤال کرد، من گفتم: این از برای تعلیم و تلقین مردمان است، بعد از آن من دیگر فکر کردم و گفتم: این دعا آن حضرت در سجده میفرموده در دل شب و نمی‌بود کسی نزد او که از برای تعلیم او باشد، بعد از آن از من سؤال کرد السعيد الوزير مؤید الدین محمد بن العلقمی رحمه الله من او را اخبار کردم بسؤال اول و آن جواب، و میگفتم که اقوال ایشان در این ابواب مگر که بر سبیل تواضع باشد اما این معنی را در این مواقع دل از من قبول نمی‌کرد. و سید رضی الدین رحمه الله وفات کرد، پس حق تعالی مرا هدایت فرمود بر معنی این، و توفیق نمود بر فحوای این، و وقوف و علم مرا بآن حاصل شد، و کشف حجاب آن دست داد بعد از آن سالهای دراز، و این از کرامات و معجزات موسی بن جعفر بود (ع) که صحیح است نسبت عصمت بآن حضرت و آباء و ابناء گرام او (ع)، و زائل شد شبهه که عارض بود بر ظاهر این کلام. و تقریر این کلام آنست که: انبیا و ائمه (ع) را اوقاتی میبود که مشغول میبودند بذكر و فکر حق جل و علا، و دل‌های ایشان مملو بوده باین، و خواطر ایشان متعلق بوده بملاء اعلی، و ایشان ابدا در مراقبه میبودند چنانچه رسول الله (ص) فرموده که: بپرست خدای را کانه که می‌بینی تو او را، پس اگر تو او را نمی‌بینی او ترا می‌بیند، پس ایشان دایم متوجه بارگاه بودند، و مقبل بحریم اله، پس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۶۴

هر گاه تجاوز میکرده‌اند از این رتبت عالیه و منزلت رفیعه باشتغال بخوردن و آشامیدن و شروع در نکاح و غیر آن از مباحات آن را گناه می‌شمرده‌اند و خطیه اعتقاد میکرده‌اند و از آن استغفار مینموده‌اند، آیا نمی‌بینی بعض عبید دنیا را که نشستند بخوردن و آشامیدن و اشتغال بنکاح و غیر آن و میدانند که می‌بیند آن را سید ایشان و میشوند هر آینه ملامت زده میباشند نزد مردمان و تقصیر است بر آنچه واجب است بر ایشان از خدمت سید و مالک ایشان، پس ظن تو چیست بسید سادات و ملک املاک و اشارت باین معنی است قول سید اناام (ع) که

«انه لیران علی قلبی و انی لأستغفر بالنهار سبعین مرة»

یعنی بدرستی که غلبه کرده می‌شود بر دل من امری چند و من استغفار میکنم بروزی هفتاد بار، و لفظ سبعین از برای عد استغفار است نه از برای رین، و بجای لیران لیغان در روایت دیگر هست، غین بمعنی پوشش است، و رین بمعنی غلبه، و دیگر فرموده که حسنات ابرار سیات مقربین است، و زیاده میکنیم ایضاح را از لفظ او باشد ابلغ از تأویل و ظاهر می‌شود از قول آن حضرت که در دعا أعقمتنی فرموده و عقیم آن کس است که ولد نشود او را و آنکه از سفاح متولد است شرعا ولد نیست.

پس ظاهر می‌شود از اینکه اشتغال او بآنچه ضرورتست از برای ابدان از معصیت شمرده و استغفار میفرماید از آن، و باقی بر این قیاس آنچه وارد گردد بر تو امثال این مقوله، و این معنی شریف است که کشف کرد مدلول او حجاب این شبهه را.

و کاشکی سید در حیات میبود که این را بوی رفع میکردم که حق تعالی مرا راه نموده در ایضاح

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۶۵

این مشکل از برای جواب هر سائل، و الله اعلم. و ابن حمدون در تذکره آورده که: موسی بن جعفر (ع) فرموده که: یافتن علم مردم را در چهار چیز: اول آنکه بشناسی پروردگار خود را، دوم بدانی که چه کرده بتو، سیم آنکه بدانی که چه اراده کرده از تو، چهارم آنکه بدانی که چه چیز است که ترا از دین بیرون میبرد.

و معنی این چهار مقوله آنست که اول وجوب معرفت الهی است که آن لطف است، دوم معرفت آنکه چه کرد با تو از نعمتها که برای تو تعیین فرموده تا شکر آن بجا آری و عبادت او بتقدیم رسانی، سوم معرفت آنچه اراده کرده از تو در آن چیزی است که واجب گردانیده بر تو و سنت ساخته و بفعل آن راه نموده تا بجای آری بحدی که اراده کرده از تو تا باین عمل مستحق ثواب شوی، چهارم معرفت آنست که بیرون میکنند ترا از طاعت الهی تا از آن اجتناب کنی و این دیگر مذکور شد. مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که: مناقب کاظم و فضائل و معجزات ظاهره و دلائل و صفات باهره او شاهد است که او در اعلاء شرف و بر اوج سماء مزیت است که مراکب سیادت رام و ذلیل او است، و صفایای مجد و بزرگی از غنایم و دلیل او است.

سر کشیده است اصول او که رسیده است به اعلا رتب جلال، و فرع او پسندیده است که نرسیده کسی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۶۶

بآن کمال، می‌ریزد مجد از جمیع اطراف او، میچکد شرف از کل اعطاف او. ابر ریزان قطره‌ایست از کرم و سخاء او، و بحر بی‌پایان جرعه‌ایست از جود و عطای او، او غره ابهر است در وجه زمان، و نور انورست از شمس و قمر آسمان، بخدا که او از روی مکانت اعلی است از این صفات، و از روی منزلت ارفع است از این سمات، چگونه تواند رسید مدایح بکنه مقدار او، یا بالا تواند گرفت همت بلیغ بنعت فخار او، یا جاری تواند شد جیاد أقلام در جلبات صفات او، یا جولان تواند کرد خیال اوهام در میدان حالات او او کاظم غیظ و صایم قیظ است، عنصر او کریم، و بزرگی و مجد او حادث و قدیم، و خلق حسن او و سیم، او دین دار متین است، و حق گذار ظاهر مبین، و در امر الهی قوی امین و جوهر فضلش غالی ثمین و بخیرات و مبرات منقطع القرین، و بسا او را از فضیله جلیله، و منقبت رفیعه.

بسوی ایشان نسبت داده میشوند عظماء، و از ایشان اخذ میکنند علماء، و از ایشان تعلیم میگیرند کرما، و ایشان هداتند بخدا، و ایشانند ادلاء بطریق حق تعالی، و ایشانند امنا بر اسرار غیب، و ایشان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۶۷

مطهرند از رجس و عیب، و ایشان نجوم زواهرند در ظلام، و شمس نور دهنده در آیام، و با ایشان واضح است شعار اسلام، و بایشان میدانند حلال را از حرام. و مؤلف بعد از عذر تقصیرات زبان باین ابیات گشوده:

مدایحی وقف علی الکاظم	فما علی العادل و اللائم
و کیف لا امدح مولا غدا	فی عصره خیر بنی آدم
و من کموسی او کابائه	او کعلی و الی القائم
امام حق یقتضی عدله	لو سلم الحکم الی الحاکم

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۶۸

افاضة العدل و بذل الندى و الكف من عادیه الظالم
 یبسم للسائل مستبشرا أفدیه من مستبشر باسم
 لیث و غی فی الحرب دامی الشبا و غیث جود كالحیا الساجم
 مآثر تعجز عن وصفها بلاغة الناثر و الناظم
 یعد ان قیست الی جوده معایبا ما قیل عن حاتم
 فی العلم بحر زاخر مده و فی الوغی امضى من الصارم
 یعفو عن الجانی و یولی الندی و یحمل الغرم عن الغارم
 القائم الصائم اكرم به من قائم مجتهد صایم
 من معشر سنوا الندی و القرى و اشرقوا فی الزمن القائم
 و احرزوا خصل العلی فاغثدوا اشرف خلق الله فی العالم
 یروی المعالی عالم منهم مصدق فی النقل عن عالم
 قد استووا فی شرف المرتقی كما تساوت حلقة الخاتم
 من ذا یجاریهم اذا ما اعتزوا الی علی و الی فاطم
 و من یناویهم اذا عددوا خیر نبی الدنیا ابا القاسم
 صلی علیه الله من مرسل لما اتی من قبله خاتم

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۶۹

یا آل طه انا عبد لکم باق علی حبکم اللازم
 أرجو بکم نیل الامانی غدا اذا استبان حسرة النادم
 معتصم منکم بود اذا ما ظل شانیکم بلا عاصم
 ولیکم فی نعم خالد و ضد کم فی نصب دائم

یعنی مدایح و مناقب من وقف است بر کاظم (ع) پس نیست بر ملامت کننده که مرا از آن منع کند، و چگونه مدح نکنم مولای خود را در هر وقت که او در عصر خود بهترین بنی آدم بود، و آن کس است او که مثل موسی پیغمبر است در رتبه یا همچو پدران بزرگوار خود است یا مثل علی عالی است که والی قایم بود بامر الهی، او امام حق است که عدلش مقتضی آنست که اگر تسلیم کرده شود حکم بسوی حاکمی حقیقی که او است افاضه عدل کند و بذل نماید وجود در وجود آرد، و منع کند تعدی ظالم را بر مظلوم، گشاده روی و مستبشر بود مر سائل را فدا کردم کسی را که آن مستبشر و گشاده روی است، او شیر بیشه شجاعت بود در حرب خون ریزنده اطراف خود در نجدت و در طریق جود و بخشش همچو باران ریزان بود، او را مآثری است و اخلاقی که عاجز است از وصف او بلاغت نادر و ناظم، اگر قیاس کرده اند بجدوی شمرده شود از معایب آنچه گفته می آید از جود حاتم، در علم بحریست که کشش او بی پایان است و در حرب شجاعی است که برنده تر از تیغ و سنان است، عفو میفرمود از جانی وجود مینمود بر هر فقیر و متحمل گرم میشد از هر غارم و ادا میکرد، او قائم صائم بود چه خوب است و شایسته این صفات از مجتهد صایم، او از معشری است که طریقه ایشان است جود کردن و مهمان را گرمی داشتن و از نور وجود خود زمان تیره غبارآلود را منور ساختن، که بظلم تیره گشته شد بعدل منور سازند و در پناه خود آورده اند، و جمع کرده جمیع خصلتهای بلندی را پس بامداد کرده اند، ایشان اشرف خلق خدایند در عالم که روایت میکنند عالمان بلند رتبه از ایشان که تصدیق کرده میشوند در نقل که از آن عالم نقل میکنند، بدرستی که مساویند در شرف بالا رفته شده همچنان که مساویست حلقه انگشتی نظر بآطراف، کیست که برابری کند ایشان را هر گاه که نسبت دهند ایشان را بعلی مرتضی و فاطمه زهرا (ع) و کیست که برابری کند ایشان را هر گاه ایشان در شمار بهترین اهل دنیا باشند که أبو القاسم محمد بن عبد الله است (ع) که از پیغمبران مرسل است که نیامد پیش از او خاتمی، ای آل طه من بنده کمترین از شمایم که باقی خواهم بود بر دوستی لازم دائم، امیدوارم بشما یافتن آرزو و مطلوبی که دارم در فردا هر گاه که ظاهر گردد حسرت و تأسف نادم، که اعتصام جوینده است از شما بدوستی و مودت وقتی که بگردد دشمن شما بی نگاه دارنده در مشقت، دوست شما در نعمت های جاوید بی پایان خواهد بود و ضد شما در رنج و تعب دایم بی کران.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۷۰

در ذکر امام هشتم ابی الحسن علی الرضا ابن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام کمال الدین بن طلحه رحمه الله در باب هشتم از کتاب خود آورده که این باب از ابی الحسن علی الرضا ابن موسی الکاظم ابن جعفر الصادق است (ع) و سابقا سمت ذکر یافت حالات امیر المؤمنین علی و علی زین العابدین و اکنون شروع رفت در باب علی که ثالث آن دو علی است، و هر که امعان نظر کار فرماید، و در باره او فکر نماید بیابد در حقیقت که او وارث ایشانست، و حکم کند که ثالث آن دو علی عالی شأن است که در نشو و نما است ایمان او، و مرتفع است مکان او، و متسع است امکان او، و کثیر است أعوان او، و ظاهر است برهان او تا غایتی که فرود آورد خلیفه مأمون آن حضرت را در محل نفس و مهجه خود، و شریک گردانید او را در مملکت خود، و تفویض کرد بسوی او خلافت خود را، و عقد نمود از برای او علی رؤوس الاشهاد عقد نکاح دختر خود را، مناقب او عالیست، و صفات شریف او متعالی، و مکارم او پسندیده است، و محاسن او حمیده، و اخلاق او عربی است، و نفس شریف او هاشمی، و ارومت کریمه او نبوی، و هر چه در مدایح او گویند او از آن اعظم است، و هر چه از مناقب او شمارند او از آن اعلی و ارفع است. اما ولادت شریفش در یازدهم ذی الحجه در سال صد و پنجاه و سیم از هجرت بعد از وفات جد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۷۱

بزرگوارش اَبی عبد الله جعفر (ع) به پنج سال. و اما نسب او از جانب پدر و مادرش پدر بزرگوارش ابو الحسن موسی الکاظم ابن جعفر الصادق (ع) و او از پیش مذکور شد، و مادرش ام ولد که تسمیه یافته بود بخیزران مرسیه و گویند شقراء نوبیه و اسم او اروی بوده، و لقبش شقرا. و اما اسم آن حضرت پس علیست که ثالث دو علی است امیر المؤمنین و زین العابدین (ع) و اما کنیتش اَبو الحسن است و اما القابش رضا، و صابر، و رضی، و وفی، و أشهر او رضا است. و اما مناقب و صفاتش بعضی از آن تخصیص داده حق سبحانه و تعالی آن را باو و شاهد است مر او را بلو قدر و سموشان آنست که چون خلیفه مأمون آن حضرت را ولی عهد خود گردانید که بعد از او خلیفه باشد، و بعضی بودند در حاشیه مأمون که نمیخواستند این را، و ترسیدند که ملک و خلافت بیرون رود از دار مأمون وقتی که آن حضرت بر مأمون داخل میشد مبادرت میکردند کسانی که در دهلیز بودند بسلام بر او، و بر میداشتند پرده را از پیش او تا به اندرون میفرمود.

چون ایشان را نفرت حاصل شد از این معنی وصیت کردند در میان خود که هر گاه که آن حضرت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۷۲

بباید که داخل شود بر خلیفه اعراض کنند از او و برندارند پرده را از برای وی، اتفاق کردند بر این پس نشستند بودند که ناگاه امام رضا (ع) فرمود بر عادت خود، ایشان مالک نشدند نفسهای خود را که سلام نکنند بر آن حضرت و بر عادت خود پرده برداشتند، چون آن حضرت به اندرون فرمود بعضی بر بعضی زبان ملامت گشودند بر آنچه وقوف یافته بودند که بر آن اتفاق کنند، گفتند: نوبت آینده چون بباید پرده برداریم.

پس چون در آن روز آن حضرت آمد برخاستند و سلام کردند بر او و لیکن مبادرت نمودند به برداشتن پرده، پس حق سبحانه و تعالی باد تندی فرستاد که درآمد به اندرون پرده و برداشت بیشتر از آنکه ایشان برمیداشتند، پس چون آن حضرت به اندرون فرمود باد ساکن شد، پس پرده عود کرد بآنچه بود، پس چون بیرون میفرمود باد عود کرده درآمد در پرده و برداشت تا آن حضرت بیرون فرمود بعد از آن ساکن شد و پرده عود کرد بحال خود.

پس چون او بیرون فرمود روی آوردند بعضی از ایشان بر بعضی و گفتند: آیا دیدید؟ گفتند:

بلی؛ پس گفتند بعضی مر بعضی دیگر را که: ای قوم این مرد را نزد حق تعالی منزلت تمام است، و حق جل و علا را با وی عنایت مالا کلام؛ ندیدید که شما چون پرده را برداشتید حق سبحانه و تعالی باد فرستاد و مسخر او ساخت از برای رفع ستر همچنان که از برای سلیمان (ع) مسخر کرده بود، بازگردید بخدمت وی که آن بهتر است از برای شما، پس بازگشتند بخدمت وی و عقیده ایشان در باره آن حضرت زیاده شد. و دیگر آنکه در خراسان زنی بود زینب نام دعوی آن داشت که علویه است از سلاله فاطمه علیها السلام و تفاخر میکرد بر اهل خراسان بنسب خود، پس امام رضا (ع) این را شنید و ندانست نسب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۷۳

او را بآن که خلاف آن بر امام ظاهر بود، پس او را حاضر کردند نزد آن حضرت، پس رد فرمود نسب او را و گفت: این کذابه است، او سفاهت کرد بر آن حضرت و گفت: همچنان که تو قدح میکنی در نسب من پس من هم قدح میکنم در نسب تو.

پس او را غیرت علویه بحرکت درآمد و فرمود آن را بحاکم خراسان، و بود آن حاکم را موضع واسعی که در او سباع در زنجیر میبودند از برای انتقام اهل فساد که آن موضع را برکه السباع میگفتند، پس فرا گرفت امام رضا (ع) دست آن زن را و حاضر گردانید او را نزد آن

حاکم و فرمود که: این دروغ زن است بر علی و فاطمه (ع) و نیست از نسل ایشان پس آنکه باشد بحق پاره از علی و فاطمه پس گوشت او حرام است بر سباع، پس بیندازید او را در برکه سباع پس اگر صادق است پس آن سباع گرد او نمی‌روند، و اگر کاذب است پس او را پاره می‌کنند.

پس چون شنید زینب او را از آن حضرت گفت: پس تو فرود بیا به پیش آن سباع اگر صادقی نزدیک تو نمی‌آیند و نمیدرند، آن حضرت با وی تکلم نفرمود و برخاست، حاکم گفت: بکجا می‌روی؟

فرمود که: ببرکه سباع بخدا که در روم بآن برکه، و حاکم و مردم حواشی برخاستند و آمدند و در برکه را گشودند و امام رضا (ع) به اندرون فرمود و مردم از بالای برکه نگاه میکردند، چون بمیان سباع رسید همه آنها برخاسته بر دمها نشستند و آن حضرت میگردید بر گرد یک یک از آنها و دست مبارک بر وی و سر و پشت ایشان میمالید، و آنها دمها می‌جنبانیدند تا این چنین گرد همه گردید، بعد از آن بیرون فرمود و مردم نگاه میکردند بسوی وی، پس گفت مر این حاکم را که بفرست این کذابه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۷۴

بر علی و فاطمه را نزد اینها تا ظاهر شود ترا دروغ او، او امتناع مینمود، پس حاکم الزام نمود او را و امر کرد أعوان خود را که او را بردند و در آن برکه انداختند، پس چون سباع او را دیدند بر جستند بسوی او و او را از هم دریدند و پاره پاره کردند، و اشتهار یافت نام او در خراسان بزینب کذابه و حدیث او آنجا مشهور است.

[ذکر قصیده دعبل الخزاعی بمحضر الامام (ع)]

و دیگر قصه دعبل بن علی خزاعی شاعر است، دعبل گفت که: چون قصیده- مدارس آیات- را گفتم قصد کردم بآن بخدمت علی بن موسی الرضا (ع) و آن حضرت در خراسان ولی عهد مأمون بود در خلافت، پس آمدم از مدینه و بخدمت وی رسیدم و این قصیده را بر او خواندم، تحسین نمود و فرمود که: مخوان بر کسی تا من امر کنم ترا بخواندن آن.

پس خبر من بخلیفه مأمون رسید، پس مرا حاضر کرد و احوال من پرسید بعد از آن گفت: ای دعبل بخوان بر من- مدارس آیات- را گفتم: نمیدانم یا امیر المؤمنین، پس گفت ای غلام برو و أبو الحسن علی بن موسی الرضا را حاضر کن، ساعتی نگذشت که آن حضرت حاضر شد گفت مر او را که:

یا ابا الحسن سؤال کردم دعبل را از- مدارس آیات- پس ذکر کرد که آن را نمیدانم.

آن حضرت فرمود که: بخوان بر او، پس خواندم آن را مستحسن افتاد نزد وی، و امر کرد که پنجاه هزار درهم بمن دادند، و امر فرمود ابو الحسن از برای من نزدیک باین مبلغ بمن شفقت فرمودند، گفتم: یا سیدی می‌خواهم که ببخشی مرا چیزی از جامه مبارک خودت تا کفن من باشد، فرمود که: خوش باشد و پیراهن خود که پوشیده بود بمن عنایت فرمود با رو پاک کن لطیفی و فرمود که:

نگاه دار این را که حراست خواهد کرد و نگاه داشت نمود ترا.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۷۵

بعد از آن ذو الریاستین ابو العباس فضل بن سهل بمن صله داد که وزیر مأمون بود با یک مادیان اصرخر خراسانی، و بودم در روز بارانی که بیرون می‌آمدم و بر او جامه بود از خز و طاقیه از آن داد آن را بمن و جامه دیگر نو طلبید و پوشید و گفت: اختیار کردم ترا باین لباس برای آنکه بهتر است از برای نگاه داشت باران، گفت میدادند بمن هشتاد دینار در بهای آن خوش نیامد نفس مرا بفروختن آن، بعد از آن بازگشتم بجانب عراق.

چون بعضی از راه طی کردم بیرون آمدند بر ما کردی چند و آنچه ما را بود أخذ کردند و آن روز روزی بود که باران میبارید، پس من ماندم با پیراهن کهنه و بدحالی نو و من تأسف داشتم بر پیراهن و منشفه امام (ع) از جمیع آنچه کردان از من برده بودند، و فکر میکردم در قول سید من امام رضا (ع) آنچه فرموده بود در حراست پیراهن و منشفه که ناگاه بر من گذشت یکی از آن کردان حرامی وزیر ران او بود مرکب اصرخری که ذو الریاستین بمن انعام کرده بود، و کلاه بارانی که او داده بود نیز بر سر داشت، و نزدیک بمن ایستاد تا اصحاب او جمع شدند. و او میخواند که- مدارس آیات خلت من تلاوة- و از قصیده من است و میگزیست.

من چون این را از او دیدم عجب آمد مرا از حرامی که از اکراد بود و متشیع باشد؛ من طمع کردم در پیراهن و منشفه خود و گفتم: یا سیدی این قصیده که میخوانی از کیست؟ گفت: ویلک ترا باین چه کار است گفتم: مرا در او سببی است که خبر خواهم کرد ترا بآن گفت: صاحب آن مشهورتر است از آنکه او را ندانند، گفتم باری چه کس است؟ گفت: دعبل بن علی شاعر آل محمد جزاه الله خیرا گفتم: و الله یا سیدی که دعبل منم و این قصیده منست، گفت: ویلک چه میگوئی؟ گفتم: این امر مشهور

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۷۶

تراست از این، بعد از آن فرستاد و اهل قافله را حاضر گردانید جماعتی از ایشان حاضر شدند و پرسید ایشان را از من تمام ایشان گفتند که این دعبل بن علی خزاعی است، گفت: گذاشتم آنچه از قافله گرفته‌ام و زیاده بر آن از برای کرامت تو، بعد از آن اصحاب خود را طلبید و گفت: بازگردانید هر چیزی که از قافله گرفته‌اید، پس باز دادند هر چه از قافله گرفته بودند، و جمیع آنچه از من گرفته بودند باز دادند، بعد از آن بدرقه شدند تا ما را بمأمن رسانیدند و محفوظ ماندیم ما و قافله ببرکت آن پیراهن و منشفه. و طبرسی رحمه الله تمام این قصیده را ذکر کرده، و ابن طلحه بعضی را ایراد نموده، و آن اینجا تمام مذکور میگردد با ترجمه، و قصیده اینست:

تجاوبن بالارنان و الزفرات نوايح عجم اللفظ و النطقات

یخبرن بالانفاس عن سر انفس اساری هوی ماض و آخر آت

یعنی جواب و سؤال مصیبت‌های اهل بیت (ع) ناله‌های بیکران است و اشک ریزان نوحها است در این مصیبت که زبان را قوت گویائی آن نیست و نطق را توانائی آن نه که اظهار کند، خبر میدهند بانفاس پر سوز از حزن و اندوهی که پنهان است در اندرونهای انفس، یعنی گریه و افغان علامت سوز اندرونیست که آنها اسیران کوی محبتند بعضی رونده‌اند و بعضی دیگر آینده، یعنی اشک پیاپی میریزند و گریه و بیقراری از دست نمیگذارند.

فاسعدن او اسعفن حتی تقوضت صفوف الدجا بالفجر منهزمات

علی العرصات الخالیات من المها سلام شج صب علی العرصات

پس مدد میکنند از گریه و زاری و حاجت روا میگردانند تا وقتی که متفرق شد صفهای شب تار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۷۷

بواسطه طلوع صبح و روی بانهزام نهاد، بر عرصه‌های که خالی است از ساکنان آن سنگ تفرقه و شکستگی ریخته گشته بر آن عرصات خالیات از سکنه آن.

فعهدی بها خضر المعاهد مألفا من العطرات البیض و الخفرات

لیالی یعدین الوصال علی القلی و یعدی تدانینا علی الغربات

پس عهد و پیمان من بآن نالها و دموع بهترین عهدهاست از روی الفت از نیکو رویان که با حیا و شرمند، و شبهائی که دشمنی میورزند وصال را که بر دشمنی ثابتند و دشمنی میکنند نزدیکان ما را که دور میشوند از یار و دیار.

و إذ هن یلحظن العیون سوافرا و یسترن بالایدی علی الوجنات

و اذ کل یوم لی بلحظی نشوء یتبت بها قلبی علی نشوات

و گاهی ایشان بر دیده‌ها ظاهر میشوند و گاهی می‌پوشانند بدست روی‌های خود را یعنی گاهی ظاهرند و گاهی پنهان و هر روزی مرا بواسطه اشک چشم نشئه‌ها است که بیتوته میکند دل من بر آن نشئه‌ها.

فکم حسرات هاجها بمحسر و قوفی یوم الجمع من عرفات

أ لم تر لالیام ما جر جورها علی الناس من نقص و طول شتات

پس چندین حسرتها است که بر می‌انگیزد آن را بوادی محشر که از حدود عرفات است توقف کردن من آنجا در روز جمع خلائق از عرفات چون ایشان را در مقام منزل خود نمی‌بینم، آیا نمی‌بینی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۷۸

مر زمانه را که چگونه کشیده است جور خود را بر مردمان از نقصان و درازی تفرقه و تشویق در میان ایشان به بدمهری.

و من دول المستهزئین و قد غدا بهم طالبا للنور فی الظلمات

فکیف و من انی بطالب زلفه الی الله بعد الصوم و الصلوات

سوی حب ابناء النبی و رهطه و بغض بنی الزرقاء و العبلات

و بعضی از اهل دولت ظاهر که استهزاء مینمود دولت بایشان و کسی که میکشت با ایشان طالب بودند مر نور را در ظلمات، کنایه از بنی عباس است و بنی امیه که با وجود تیرگی بغض که با اهل بیت (ع) داشتند طالب نور خلافت و امامت بودند، پس چگونه و از کجا طالب قرب و نزدیکی حق تعالی توان بود بعد از روزه و نماز، غیر از دوستی اولاد پیغمبر (ص) و گروه او و بغض و دشمنی کبود چشمان و منسوب بعبلات که مردم بنی امیه‌اند.

و هند و ما ادت سمیة و ابنها اولو الکفر فی الاسلام و الفجرات

هم نقضوا عهد الكتاب و فرضه

و محکمه بالزور و الشبهات

و بغض هند که مادر معاویه غاویه است و آنچه بفعل آورده سمیه و پسر او که مراد معاویه باغیه و یزید پلید است که ایشان صاحب کفر بودند در زمان اسلام و صاحبان فسق و فجور بودند، ایشانند که شکستند عهد کتاب الهی و فرض و محکم آیات قرآنی را بقول دروغ و شبهه های بی فروغ.

و هم بدا و اظلما و جورا علی الوصی

و قد اظهروا الطغیان و النقضات

و لم تک الا محنة کشفتم

بدعوی ضلال من هن و هنات

و ایشان ابتدای ظلم و جور کردند بر اوصیای پیغمبر (ص) و بدرستی که اظهار کردند طغیان را و شکستند عهدها را و نبود این حرکات مگر محنتی که ظاهر ساخت ایشان را بدعوی باطل که از جماعت بدکردار که خصلتهای شر داشتند بظهور آمده بود، کنایه از اولیانست که مرتکب این ناحق شدند.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۷۹

تراث بلا قربی و ملک بلا هدی

و حکم بلا شوری بغیر هدات

رزایا ارتنا خضرة الافق حمرة

وردت اجاجا طعم کل فرات

این خلافت ایشان که دعوی باطل کردند میراثیست بی خویشی و قرابت، و سلطنتی است بی هدایت و حکمی است بی مشورت نه از فرموده خدای تعالی و نه از گفته رسول او (ع) مصیبتهاست که نمود ما را بکبودی افق آسمان را سرخ رنگ و بازگشت بتلخی طعم هر آب شیرین. بعد از حادثه امام حسین (ع) سرخی بر افق ظاهر شد و پیش از آن نبود.

و ما سهلت تلك المذاهب فيهم

علی الناس الا بیعة الفلتات

و ما قیل اصحاب السقیفة جهرة

بدعوی تراث فی الضلال ثبات

و سهل و آسان نبود این مذهب که در میان ایشانست بر مردمان مگر در بیعتی که بی تأمل کردند و آنچه گفته شد از بیعت اصحاب سقیفه بنی ساعده بود از روی آشکار بدعوی باطلی که نمودند ایشان در گمراهی هلاک افتادند، و این بیعتی است که بعد از وفات پیغمبر کردند (ص)

و لو قلد و الموصی الیه امورها

لزمت بمأمون علی العثرات

اخی خاتم الرسل المصفی من القذی

و مفترس الابطال فی الغمرات

و اگر تفویض میکردند بآن کس که وصیت کرده بود پیغمبر (ص) بوی امور خلافت را هر آینه استوار میگشتند بحفظ و نگاه داشت از لغزیدن آنها که در اسلام نمی لغزیدند، آن کس که بوی وصیت شده بود برادر بجان برابر خاتم پیغمبر ایشانست، یعنی امیر المؤمنین علی (ع) که او پاک و مصفی است از جمیع درد شر و گناه و سرآمد و شهسوار یلان و پهلوانان بود در گرداب معارک حرب و جنگ.

فان جحدوا کان الغدیر شهیده

و بدر و احد شامخ الهضبات

و آی من القرآن تتلی بفضلہ و ایثارہ بالقوت فی اللزبات

پس اگر منکرند خلافت و شجاعت و کمال او را موضع غدیر گواه حال او است و بدر و احد که دو کوه بلند منبسطند همچین گواه حال اویند که در غدیر بامامت منصوب شد و در بدر و احد داد مردانگی بداد، و آیات قرآنی فرود آمده که خوانده می شود که دلالت دارند بفضل او و ایثار کردن او قوت را در سختیها بر فقراء.

و عز خلال ادرکتہ ببعضہا مناقب کانت فیہ مؤتلفات

مناقب لم تدرک بخیر و لم تنل بشیء سوی حد القنا الذریات

و معروفست خصال حمیده که دریافته او را بسبق آن خصال مناقبی که هست در آن سبق مدایح و مناقبی که پیش دار و سرگیرنده است، مناقبی که نمیتوان دریافت بمال و نمیتوان رسید بچیزی در هیچ حال مگر بطعن نیزه تیز که در راه خدای کمال جهاد بتقدیم رسانید.

نجی لجبریل الامین و انتم عکوف علی العزی معا و منات

بکیت لرسم الدار من عرفات و اجریت دمع العین بالعبرات

صاحب این مناقب هم راز جبرئیل امین بود (ع) و حال آنکه شما معتکف و مقیم بودید بر عزی و منات با هم که پرستش این بتان میکردید، میگریستم مر اثر خانه را که از عرفات بود و فرو میریختم اشک دمام از دیده ها که جای ایشان را بی ایشان میدیدم و خرابی آن را.

کشف الغمۃ- ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۸۰

و بان عرا صبری و هاجت صابتی رسوم دیار قد عفت و عرات

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

و بریده گشت صبر من و برانگیخت شوق من مرا اثرهای دیار بی یار که خالی و خراب مانده، مدارس آیات الهی که منازل اهل بیت است (ع) خالی مانده از تلاوت آیات و منزل وحی خالی شده عرصهای او از ساکنان.

لال رسول اللہ بالخیف من منی و بالبیت و التعریف و الجمرات

دیار لعبد اللہ بالخیف من منی و للسید الداعی الی الصلوات

از برای آل رسول اللہ است منازل خیف که از منی است و خانه کعبه معظمه و عرفات و جمرات که از مناسک حجند، اینها دیار عبد اللہ است که پدر حضرت رسول است و از آن سید کاینات که خواننده خلائق است بصلوات و عبادت.

دیار علی و الحسین و جعفر و حمزه و السجاد ذی الثنات

دیار لعبد اللہ و الفضل صنوه نجی رسول اللہ فی الخلوات

و اینها دیار علی و حسین و جعفر برادر امیر المؤمنین و حمزه و سجاد که امام زین العابدین است که صاحب پینه‌هاست، بر پیشانی و باقی اعضای سجده بواسطه کثرت سجود، اینها دیار عبد الله بن عباس و فضل برادر اوست که هم راز رسول الله بودند در خلوت (ص)

و سبطی رسول الله و ابنی وصیه و وارث علم الله و الحسنات

منازل وحی الله ينزل بينها علی احمد المذکور فی السورات

و دیار دو سبط پیغمبرند و دو پسر وصی او که شبیر و شبرند که آن وصی وارث علم الهی است و جمیع حسنات کماهی، اینها منازل وحی خدای تعالی است که نازل میشد در میان این منازل قرآن بر احمدی که مذکور است در سوره‌های قرآنی و مهابط وحی ایشانند.

منازل قوم یهتدی بهدهام و تؤمن منهم زلة العشرات

منازل كانت للصلاة و للتقى و للصوم و التطهير و الحسنات

منازل آن جماعتی که راه یافته میشوند مردم براه نمودن ایشان، و ایمنی مینمایند از ایشان بلغزیدن و بسر درآمدن بسبب گناه، منازل هست از برای نماز و پرهیز و روزه و از برای تطهیر و پاکی و از برای جمیع عبادات.

منازل لا تیم یحل بربعها و لا ابن صهاک فاتک الحرمات

دیار عفاها جور کل معاند و لم تعف للایام و السنوات

منازل مذکوره از آن تیم نیست که مراد ابن ابی قحافه است که فرود آید در آن منازل، و نیز نیست از آن ابن صهاک که مراد ابن خطاب است که درنده حرماست، دیاری که پوشیده است آن را جور هر معاند نابکار و پوشیده نشده مر آیام و سنوات را که جور و ستم آن بر صفحه روزگار ظاهر است.

دیار رماها ظلم مروان و ابنه و ظلم ابن هند زانی ابن زنات

قفا نسأل الدار التي خف اهلها متى عهدها بالصوم و الصلوات

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۸۱

دیاری که انداخته آن را طرح ظلم و ستم مروان و ظلم پسر او و ظلم و ستم پسر هند که زانی بود پسر زانیات؛ بایستید تا بپرسیم منزلی را که خفت یافته‌اند اهل آن کجا است عهد آن بجماعتی که اشتغال داشتند بروزه و نماز.

هم اهل میراث النبى اذا اعتزوا و هم خیر سادات و خیر حمات

اذا لم نناج الله فى صلواتنا باسمائهم لم تقبل الصلوات

ایشانند اهل میراث پیغمبر (ص) یعنی اهل البیت (ع) هر گاه که نسبت دهند ایشان را نسبت ایشان به پیغمبر منتهی می شود، و ایشان بهترین سادات و بهترین حمایت کنندگانند، هر گاه که راز نگوئیم خدای تعالی را در نمازهای خود بنامهای ایشان قبول نمیکند خدای تعالی نمازهای ما را.

مطاعیم فی الاقطار «الاعسار» فی کل مشهد لقد شرفوا فی الفضل و البرکات

و ما الناس إلا غاصب و مکذب و مضطغن ذو إحنة و ترات

محتاجانند در بینوائی و درویشی در هر مشهدی مقدسی (کذا فی النسختین و هو کما تری، و الظاهر:

اطعام کنندگانند در اقطار عالم، یا در حال عسرت و پریشانی «م» بدرستی که مشرف میگردند در زیادت و برکتها در رزق و روزی، و نیستند مردم مخالف مگر غاصب و دروغ گوینده و کین دار دیوانه شدید الخصومه که اینها علامت ایشانست.

اذا ذکروا قتلی بدير و خیبر و یوم حنین اسبلوا العبرات

فکیف یحبون النبی و رهطه و هم ترکوا احشاءهم و غرات

دشمنان هر گاه که یاد میکنند کشتگان بدر و خیبر و حنین که بذو الفقار امیر المؤمنین (ع) کشته شده اند میریزد اشک از چشمهای بی حیا خود، پس چگونه دوست دارند پیغمبر و قوم او را (ص) و حال آنکه گذاشته باشند اندرونهای ایشان را سوزان و بریان بسبب آن تشنگان.

لقد لاینوه فی المقال و اضمروا قلوبا علی الاحقاد منطویات

فان لم یکن الا بقربی محمد فهاشم اولی من هن و هنات

بدرستی که منافقان نرمی مینمایند او را در گفتار و اضمار میکنند دلها را بر کینهها و حسدها که در نور دیده اند، پس اگر نباشد بزرگی و خلافت مگر بقربت محمد (ص) پس بنی هاشم اولی باشند از هن و هنات که کنایه از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه است.

سقی الله قبراً بالمدينة غیثه فقد حل فیہ الامن بالبرکات

نبی الهدی صلی علیه ملیکه و بلغ عنا روحه التحفات

آب دهد خدای تعالی قبر منور رسول الله (ص) را در مدینه بباران رحمت خودش پس بدرستی که حلول کرده و فرود آمده در آنجا امنیت و انواع برکت، پیغمبر راهنمای که صلوات میفرستد بر او صاحب او و میرساند از ما روح مقدس او را تحف تحیات زاکیات.

و صلی علیه الله ما ذر شارق و لاحت نجوم اللیل مبتدرات

أ فاطم لو خلت الحسین مجدلاً و قد مات عطشاناً بشط فرات

و صلوات میفرستد بر او خدای تعالی مادامی که طلوع کند آفتاب نور دهنده و ظاهر گردند ستارها شب که شتاب کننده باشند در طلوع و غروب یعنی دایم الاوقات، ای فاطمه اگر میدیدی حسین را (ع) که در سنگلاخ زمین کربلا افتاده و جان مبارکش از بدن پاکیزه اش مفارقت کرده بکنار شط فرات

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۸۲

اذا للطمت الخد فاطم عنده و اجریت دمع العین فی الوجنات

أ فاطم قومی یا ابنه الخیر فاندبی نجوم سماوات بارض فلات

در آن وقت هر آینه بر روی خود میزدی فاطمه نزد او و روان میگردانیدی اشک چشم را بر رخسار مبارک، ای فاطمه برخیز ای دختر خیر البشر پس ندبه و نوحه کن بر ستارگان اوج عزت که در زمین کربلا بخاک مذلت افتاده‌اند.

قبور بکوفان و اخری بطیبه و اخری بفتح نالها صلوات

و اخری بارض الجوز جان محلها و قبر بباخمری لدی الغربات

قبرهای بعضی از اهل بیت (ع) در زمین کوفه است مثل مسلم بن عقیل و فرزندان، و دیگر بر زمین طیبه که غری نیز گویند مثل مشهد مقدس امیر المؤمنین (ع)، و دیگر بزمین فح است مثل فرزندان حسن مثنی که میرسد بآن مشاهد صلوات و درود و تحیات. و قبرهای دیگر بزمین جوزجان است که محل آنست و آن موضعی است نزدیک کوفه که بعضی دیگر آنجا مدفونند، و دیگر بباخمری که موضعی است ببادیه که قبر ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم آنجا است نزد غریبان دورماندگان.

و قبر بیغداد ل نفس زکیه تضمینها الرحمن فی الغرفات

و قبری دیگر بیغداد است مر نفس پاکیزه از لوث گناه که مرقد معطر امام موسی کاظم است (ع) که تضمن و تعهد فرموده حضرت حق که او را در غرفه‌های بهشت عنبر سرشت درآورد.

وقتی که دعبل رحمه الله باین فریده رسید امام رضا (ع) فرمود که ای خزاعی آیا اگر دو فریده دیگر من الحاق کنم که قصیده تو بآن تمام شود مصلحت هست؟ گفت: بلی یا ابن رسول الله، امام رضا (ع) فرمود:

و قبر بطوس یا لها من مصیبه الحت علی الاحشاء بالزفرات

الی الحشر حتی یبعث الله قائما یفرج عنا الغم و الکربات

و قبر دیگر بزمین طوس خواهد بود که حسرتها از آن مصیبت بدل مؤمنان رسد که دایم سوز آن مصیبت که مستولی است بر اندرون از راه گذر دیده بیرون کنند تا نزدیک بحشر، تا آنکه برانگیزد حق تعالی قایم را که مراد صاحب الزمان است (ع) تا بسرور و شادی بدل کند آن مصیبت و غم که در اندرون ما بود.

دعبل پرسید که قبر که خواهد بود بزمین طوس؟ فرمود که: قبر من در غربت، هر که مرا زیارت کند فردا در بهشت با من در یک درجه باشد این دو فریده از آن حضرتست.

علی بن موسی ارشد الله امره و صلی علیه افضل الصلوات

زیارتہ صارت بسبعین حجۃ

علی خیر مروی و خیر روات

علی بن موسی (ع) که حق تعالی باصلاح آورد امر دنیا و آخرت او را و صلوات میفرستد بر او افضل و بهترین صلوات را، زیارت او مقابله با هفتاد حج میکند، این روایت وارد شده بر بهترین روایت کرده شده که حضرت رسالت است (ص) و بهترین راویان.

فاما الممضات التي لست بالغا مبالغها منی بکنه صفات

قبور ببطن النهر من جنب كربلا معرسمه منها بشط فرات

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۸۳

فاما صفات حمیده که نیستم رسنده و ممکن نیست از من که توانم رسید بکنه آن صفات، قبرهای دیگر ببطن نهر است از جنب کربلا که نزول ایشان آنجا بکنار شط فرات بوده، مراد شهدای کربلااند

توفوا عطاشا بالفرات فلیتینی توفیت فیهم قبل حین وفاتی

متوفی شدند ایشان در حالت تشنگی بکنار فرات پس کاشکی متوفی میشدم در میان ایشان پیش از هنگام وفات من تا آن سعادت مییافتم.

الی الله اشکو لوعه عند ذکرهم سقتنی بکاس الذل و الفطعات

بسوی خدای تعالی شکایت میبرم سوزشی را که نزد یاد ایشان بمن میرسد و آن مرا شربت دل و خواری میچشاند.

اخاف بان ازدادهم فتشوقنی مصارعهم بالجزع و النخلات

میترسم بآن که اگر زیاده کنم حالات ایشان را در قول پس بشوق اندازد مرا مقاتل ایشان بقطع حیات و عمر به پایان آید که نفس تاب آن نمی‌آرد.

فان فخروا یوما اتوا بمحمد و جبریل و الفرقان و السورات

و عدوا علیا ذا المناقب و العلی و فاطمة الزهراء خیر بنات

پس اگر فخر کنند یک روزی مفاخرت بمحمد باید کرد و بجبرئیل و بقرآن و بسوره‌ها باید شمرد علی را صاحب مناقب و بزرگی و فاطمه الزهرا (ع) بهترین دختران اهل عالم.

و حمزة و العباس ذا الهدی و التقی و جعفرها الطیار فی الحجبات

اؤلئک لا منتوج هند و حربها سمیه من نوکی و من قدرات

و حمزه و عباس صاحبان هدایت و تقوی اند و جعفر طیار را که در غرفات بهشت با ملائکه طیران میکند، این طایفه عالی قدر نیستند
نتایج هند و حرب بن امیه که سمیه است که از حماقت و از قاذورات سرشته شده اند.

ستسأل تیم عنهم و عدیهم و بیعتهم من افجر الفجرات

هم منعوا الآباء عن اخذ حقهم و هم ترکوا الابناء رهن شتات

زود باشد که سؤال کرده شوند تیم از ایشان و عدی ایشان از آنچه کرده اند و بیعت ایشان از فاجرترین فجورکنندگان، ایشان منع کردند
پدران را از حق ایشان و ایشان گذاشتند پسران را بدست رهن تفرقه و تشویش.

و هم عدلوهما عن وصی محمد فبیعتهم جاءت علی الغدرات

ولیهم صنو النبی محمد ابو الحسن الفراج للغمرات

و ایشان عدول کردند و بازستادند خلافت را از وصی و جانشین محمد که امیر المؤمنین است (ع) پس بیعت ایشان آمد بر غدرها و
ستمها، والی و امام ایشان برادر پیغمبر بود که محمد است و او ابو الحسن علی بن ابی طالب است (ع) که فرج دهنده و رهاننده مردم
است از گرداب ظلمت.

ملامک فی آل النبی فإنهم احبای ما داموا و اهل ثقاتی

تخیرتهم رشدًا لنفسی انهم علی کل حال خیرة الخیرات

بگذار ملامت کردن تو مرا در دوستی آل نبی چه ایشان احبا و مقتدای منند مادام که هستند

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۸۴

در دنیا و آخرت و اهل اعتماد منند در دین، اختیار کردم ایشان را از روی ارشاد و صلاح از برای نفس خود زیرا که ایشان بر همه احوال
بهترین بهترانند پس ایشان اولی باشند.

نبذت الیهم بالمودة صادقا و سلمت نفسی طائعا لولاتی

فیا رب زدنی فی هوای بصیره و زد حبهم یا رب فی حسناتی

انداختم بسوی ایشان دوستی را در حالتی که صادق بودم و تسلیم کردم خود را در حالتی که راغب بودم مر حاکمی ایشان مرا، پس
ای پروردگار من زیاده کن مرا در دوستی ایشان بصیرتی و بینائی و زیاده گردان دوست داشتن من ایشان را ای پروردگار من در
حسنات من.

سأبکیهم ما حج لله راکب و ما ناح قمری علی الشجرات

و انی لمولاهم و قال عدوهم

و انی لمحزون بطول حیاتی

من آب از دیده میبارم مادامی که حج کنند از برای خدای سواران و مادامی که آواز دهند قمری بر درختان، و بدرستی که من هر آینه دوستم دوست ایشان را و دشمنم دشمن ایشان را و بدرستی که من اندوهگینم بدرازی حیات خود که زودتر بایشان برسم.

احب قصی الرحم من اجل حبکم

و اهجر فیکم زوجتی و بناتی

و اکتّم حبیکم مخافه کاشح

عنید لاهل الحق غیر موات

دوست میدارم دوری رحم را یعنی بیگانه را از جهت دوست داشتن آن شما را و دوری و مهجوری می‌گزینم در غیر دوستی شما زنان و دختران خود را و پنهان میکنم دوست داشتن من شما را از ترس دشمن معاند مر اهل حق را در غیر موات و مردن خود یعنی از برای تقیه.

فیا عین بکیهّم و جودی بعبره

فقد آن للتسکاب و الهملات

لقد خفت فی الدنيا و ایام سعیها

و انی لارجو الامن عند وفاتی

پس ای چشم گریه کن بر ایشا وجود نمای به اشک، پس بدرستی که او این زمان از برای کشیدن آب است و ریختن آن از چشم، پس بدرستی که میترسم در دنیا و ایام سعی او یعنی عمل شایسته ندارم و بدرستی که من امیدوارم ایمنی را نزد وفات من.

چون خزاعی باین فریده رسید امام رضا (ع) فرمود که ایمن گرداند ترا خدای تعالی از فزع اکبر.

ألم تر انی مذ ثلاثون حجّة

اروح و اغدو دایم الحسرات

اری فیئهم فی غیرهم متقسما

و ایدیهم من فیئهم صفرات

آیا نمی‌بینی که مدت سی سال است که من روز را شب می‌آرم و شب را بروز که دایم حسرت دارم که می‌بینم غنیمت و حق ایشان در میان غیر ایشان تقسیم یافته و دستهای ایشان از غنیمت و حق خودشان خالی است.

چون دعبل باین فریده رسید امام (ع) گریست و فرمود که: راست گفתי ای خزاعی، و گویند که: کرد حرامی که سمت ذکر یافته این بیت را میخواند در مدارس آیات که دعبل از او پرسید که این بیت از قصیده کیست و او آن نوع جواب گفت که مذکور شد و کشف امر او گردید.

و کیف اداوی من جوی بی و الجوی

امیه اهل الکفر و اللعنات

و آل زیاد فی الحریر مصونہ

و آل رسول اللّٰه منهنکات

و چگونه مداوا و علاج کنم از حزن و اندوهی که بمن رسیده و این حرقت و اندوه از بنی امیه

است که ایشان اهل کفر و اهل لعنتهای دمامند، و آل زیاد در جامهای ابریشمینه محفوظ باشند و آل پیغمبر با جامهای کهنه بسر برند.

سأبکیهم ما ذر فی الافق شارق و نادى منادى الخیر بالصلوات

و ما طلعت شمس و حان غروبها و باللیل ابکیهم و بالغدوات

میگیریم بحال ایشان مادامی که درآید در افق نور دهنده و مادامی که ندا کند منادی ببهترین.

عمل که نماز است، و مادامی که طالع شود آفتاب و وقتی که غروب کند و بهنگام شب میگیریم و بوقت روز یعنی در جمیع اوقات.

دیار رسول الله اصبحن بلقعا و آل زیاد تسکن الحجرات

و آل رسول الله تدمی نحورهم و آل زیاد ربه الحجلات

دیار رسول الله را می بینی بامداد که کس در او نمانده و از ایشان خالی است و آل زیاد به تنعم ساکنند در حجرها، و آل رسول الله را می بینی که بریده و بخون آغشته حلقهای ایشان و آل زیاد ترتیب حجلهای عروسی می نمایند.

و آل رسول الله تسبی حریمهم و آل زیاد آمنو السربات

اذا وترا مدوا الی واتریمهم اکفا عن الاوتار منقبضات

و آل رسول الله را به اسیری برده اند و حریم حرمت ایشان را ملاحظه نکرده، و آل زیاد در منزلهای نزیه بی دغدغه خاطر نشستند، هر گاه که بزه کرده شد کمان ستم باز میکشند از زه کشندگان ایشان دستهای خود را از اوتار آن در حالتی که منقبض ساخته اند و بهم گرفته، یعنی بعوض بدی دست خود را باز میکشند از آن.

و چون دعبل باین فریده رسید امام رضا (ع) گردانید کفهای مبارک خود را و فرمود که:-

و الله منقبضات

- یعنی بهم گرفته شده.

فلو لا الذی ارجوه فی الیوم اوغد تقطع نفسی اترهم حسرات

خروج امام لا محاله خارج یقوم علی اسم الله بالبرکات

یمیز فینا کل حق و باطل و یجری علی النعماء و النقمات

پس اگر نه آنکه امیدوار میبودم او را در امروز یا فردا پاره میشد جان من در پیروی کردن من ایشان را بحسرتها، امید ظهور امام صاحب الزمان دارم (ع) که هیچ شکی نیست در ظهور او که قیام خواهد نمود بامر امامت بقوت نام الهی و برکت نامتناهی که تمیز کند در میان ما هر حق را از باطل و جزا و مکافات دهد بر نعمتها و نقمتهای جزای نیکان را نیک و بدان را بد در وقت ظهور.

دعبل گوید: چون باین ابیات رسیدم امام رضا (ع) گریست گریستن سخت بعد از آن سر مبارک برداشت بسوی من و فرمود که: ای خزاعی تنطق کرد روح القدس بر لسان تو باین دو بیت هیچ میدانی که چه کس است این امام و کی ظهور خواهد کرد؟ گفتم: نه أما شنیده‌ام ای مولای من بخروج امامی از شما که پر گرداند زمین را از داد و عدل، فرمود که: ای دعبل امام بعد از من محمد است پسر من، و بعد از محمد پسر او علی، و بعد از علی پسر او حسن، و بعد از حسن پسر او حجة القائم المنتظر فی غیبه المطاع فی ظهوره، و اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز هر آینه حق تعالی دراز گرداند آن روز را تا بیرون آید و پر گرداند زمین را از عدل همچنان که پر بوده باشد از جور.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۸۶

فیا نفس طیبی ثم یا نفس فابشری فغیر بعید کما هو آت

و لا تجزعی من مدء الجور إننی اری قوتی قد آذنت بثبات

پس ای نفس خوشحال باش باز ای نفس بشارت باد ترا که دور نیست هر آنچه آن آینده است و جزع و اضطراب مکن ای نفس از مدت جور که من قوتی مییابم در خود که اذن میدهد بثبات و رسوخ در این امر.

فان قرب الرحمن من تلک مدتی و آخر من عمری و وقت وفاتی

شفیت و لم اترک لنفسی غصه و رویت منهم منصلی و قناتی

پس اگر نزدیک گرداند بخشاینده مهربان ظهور او را از این مدت من و آخر از عمر من و وقت وفات من تسلی می‌شوم و نمی‌ماند مر نفس مرا غصه و سیراب میکنم از خون دشمنان شمشیر و نیزه خود را امید که روزی گردد.

فانی من الرحمن ارجو بحبهم حیاة لدی الفردوس غیر تبات

عسی الله ان یرتاح للخلق انه الی کل قوم دائم اللحظات

بدرستی که من از بخشاینده بی‌منت امیدوارم که بدوستی ایشان مرا حیات ابدی بخشد نزد فردوس بی‌هلاک و انقطاع، شاید که حق تعالی شادی و فرح دهد مر خلق را بدرستی که او بهر قومی دائم حاضر و ناظر است و خلق از او غافل.

فان قلت عرفا انکروه بمنکر و غطوا علی التحقیق بالشبهات

تقاصر نفسی دایما عن جدالهم کفانی ما القی من العبرات

پس اگر بگویم حق شناسائی او را منکر شوند او را بچیزهای منکر نالایق و بپوشند بر تحقیق و یقین پرده شبهات را، متقاعد است نفس من دایم از جدال و نزاع ایشان کفایت میکند مرا آنچه می‌اندازد از برای من اشک چشم.

احاول نقل الصم عن مستقرها و اسماع احجار من الصلدا

فحسبی منهم ان ابوء بغصه تردد فی صدري و فی لهواتی

محال میدانم نقل کردن سنگ از جای خود که محکم شده و قرار گرفته از قرارگاه او و شنوایدن سنگهای را که در غایت صلبی و سختی اند یعنی مخالفان را از آنچه در دل‌های ایشان نقش بسته از امور باطله نمیتوان گردانید، پس کافی و پسندیده است مرا از ایشان آنکه باز گردم بغصه که متردد است در سینه و در اندرون کام من، یعنی چون سخن گفتن فایده ندارد همان بغصه خود بسازم و دم فرو کشم.

فمن عارف لم ينتفع و معاند تمیل به الاهواء للشهوات

پس از عارف مخالف فایده نمیگیرد و معاند را میل میکند بوی آرزوهای بیهوده و مشتتهیات بی فایده که وی را فرو گرفته.

كأنك بالاضلاع قد ضاق ذرعها لما حملت من شدة الزفرات

فيا وارثي علم النبي و آله عليكم سلام دايم النفحات

گوئیا ترا استخوانهای سینه تنگ گشته که گنجایش ندارد آن مر آن چیزی را که برداشته از سختی و تندی اشک چشم که می‌ریزد، این کنایه است از شدت انقباض عجز از مدافعه مکرره، پس ای وارثان علم پیغمبر و آل او (ص) بر شما باد سلام دائم النفحات که مشام جان از شمیم آن معطر گردد و صمیم جان از نسیم آن معتبر شود، و السلام.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۸۷

[ذکر طرف من دلائل الامام (ع)]

و دیگر ابن طلحه رحمه الله گوید که: آنچه راویان صادق الروایه روایت کرده‌اند آنست که مأمون خلیفه یک روز عیدی ثقلی و انحراف در مزاج خود یافت و نتوانست با مردم بنماز عید رفتن گفت مر امام رضا را (ع) که: برخیز یا أبا الحسن و نماز عید را با مردم بگذار، پس آن حضرت از منزل بیرون فرمود جامه پاکیزه کوتاهی در بر، و عمامه سفیدی لطیفی بر سر که هر دو از پنبه بود، و در دست مبارکش عصای معجز نمای مثل عصای موسی و پیاده روی آورد بمصلی و در رفتن میفرمود که:

السلام علی ابوی آدم و نوح، السلام علی ابوی ابراهیم و اسماعیل، السلام علی ابوی محمد و علی، السلام علی عباد الله الصالحین»

پس چون مردمان این چنین دیدند هجوم کردند و روی آوردند از جهت دستبوس آن حضرت، پس بعضی از حواشی شتاب نمودند بسوی مأمون و گفتند: ای امیر تدارک نمای مردم را و بیرون رو و با مردم نماز بگذار و الا بیرون می‌رود خلافت این زمان از تو، و او را بر آن داشتند که بیرون رود بهر نوع که باشد، و او بسرعت آمد و امام رضا (ع) بواسطه ازدحام مردم که بر او گرد آمده بودند بمصلی نرسیده بود او خود آمده آن حضرت را بازگردانید و خود پیش رفت و نماز گزارد با مردم.

و آن حال بر آن منوال گذشت هرثمه بن أعین یکی از مقربان مأمون بود لیکن کمر محبت اهل بیت در میان جان داشت و در سلک شیعه ایشان میبود و قیام مینمود بمصالح آن حضرت (ع) و نفس خود را نزد او بذل کرده تقربا الی الله خدمت وی بتقدیم میرسانید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۸۸

او گوید: یک روزی طلب فرمود مرا سید من امام رضا (ع) و گفت: یا هرثمه من واقف گردانم ترا بر حالی که باشد نزد تو به پنهانی و آن را ظاهر نگردانی در حال حیات من، پس اگر ظاهر کنی در زندگی من باشم من خصم تو نزد خدای تعالی، پس من با آن حضرت معاهده کردم که اعلام نکنم از این حال هیچ کس را مادام که تو امر نفرمائی مرا.

فرمود که: من میدانم که بعد از چند روزی دیگر من انگور و انار خواهیم خورد که مرا بفتنه اندازد و منجر بهلاک من شود، و قصد خلیفه آن باشد که قبر و مدفن مرا در پس پشت پدر خود رشید ترتیب دهد، و حق سبحانه و تعالی او را قادر نگرداند بر این، چه زمین را سخت گرداند بر ایشان، و توانائی نباشد کسی را بر کندن آن، و قبر من در بقعه فلانی خواهد بود، و آن را تعیین فرمود، بعد از آن گفت که: پس هر گاه من رحلت کنم تکفین و تجهیز من بکنند آنگاه اعلام کن او را بجمیع آنچه با تو گفتم، و دیگر بگو مأمون را که تأنی نماید در نماز بر من که خواهد آمد مرد عربی دهان بسته بر اشتری سوار، و بسرعت آید و بر او اثر سفر باشد و فرود آید از شتر و نماز بگزارد بر من، پس هر گاه او بر من نماز بگزارد و جنازه مرا بردارند پس آنگاه قصد کن آن مکانی را که تعیین کرده ام از برای تو و اندکی از آن بکن از روی زمین، قبری خواهی یافت که کنده باشند و در قعر او آب سفید صافی باشد، پس چون کشف آن بکنی فرو رود آب آن زمین، پس آنجا مدفن منست، پس مرا در آنجا دفن کن زنهار که قبل از موت من این را ظاهر نکنی.

هرثمه گوید: دراز نکشید زمان که آن حضرت انگور و انار چند خورد و رحلت فرمود، آنگاه من آمدم پیش خلیفه یافتم او را که میگردید، بر او گفتم یا امیر عهدی از من ایستاده بود امام رضا (ع)

کشف الغمه - ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۸۹

بر امری که این زمان بگویم ترا، و قصه کردم بر او تمام این قصه را که فرموده بود آن را از اول تا آخر، او تعجب کرد از آنچه من گفتم پس امر کرد بتجهیز آن حضرت پس چون آن باتمام رسید تأنی کرد بر او نماز را، ناگاه شتر سواری آمد از صحرا بشتاب تمام و با کسی سخن نکرد، بعد از آن رفت تا آنجا که جنازه آن حضرت بود ایستاده و بر او نماز گزارد و امر کرد خلیفه بطلب آن مرد او را نیافتند و از او خبری نگرفتند.

بعد از آن مأمون گفت که بکنند قبر آن حضرت را در عقب، رشیدکنندگان عاجز شدند از کندن آن، پس رفتند بموضعی که این زمان مرقد آن حضرت است و اندکی از روی زمین برداشتند قبری کنده ظاهر شد و در قعر او آب سفیدی پیدا شد همچنان که آن حضرت فرموده بود، پس اعلام کرد خلیفه را پس او حاضر شد و بینا گشت بر این صورت و آب او بقعر فرو رفت، پس آن حضرت را آنجا دفن کردند؛ او از این قول تعجب کرد و لا یزال این را ذکر میکرد و زیاده میشد تأسف او بر او و هر گاه خلوت میشد در خدمت او میگفت ای هرثمه چگونه فرمود آن حضرت ترا؟ من اعاده آن حدیث میکردم و او از آن تأسف تمام داشت. پس بنگر باین منقبت عظیمه و کرامت بالغه که تنطق فرموده بود بعنایه الله تعالی، و منزلت و مکان او نزد وی. و اما اولاد آن حضرت شش بوده اند پنج پسر و یک دختر و نامهای ایشان اینست: محمد قانع، و حسن، و جعفر، و ابراهیم، و حسین، و عایشه.

کشف الغمه - ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۰

و اما عمر آن حضرت او وفات یافت در سال دویست و ششم از هجرت و گویند دویست و دوم در خلافت مأمون، و مذکور شد مولدش که در سال صد و پنجاه و سییم بود، پس عمرش چهل و نه سال بوده باشد و قبر اطهرش در طوس است از خراسان بمشهد معروف بوی (ع)، و بود مدت بقای او با پدر بزرگوارش امام موسی (ع) بیست و چهار سال و چند ماه، و بقای او بعد از پدر بیست و پنج سال - این آخر کلام ابن طلحه است رحمه الله. و حافظ عبد العزیز بن الاخر الجنازیدی رحمه الله آورده در کتاب خود که: مولد امام رضا (ع) در

سنه ثلاث و خمسين و مائه بوده، و وفاتش در زمان خلافت مأمون بطوس، و قبر آنورش آنجا است در سنه مأتین و سنه، مادرش سکینه نوبیه و او را شش فرزند بوده چنانچه مذکور شد، و گویند: مولد با سعادتش در مدینه بوده در سنه ثمان و أربعین و مائه و وفاتش در طوس در ماه صفر سنه ثلاث و مائتین، و او در آن روز پنجاه و پنج ساله بوده، و مادرش ام ولد نام او ام البنین روایت کرده از آن حضرت عبد السلام بن صالح الهروی، و داود بن سلیمان و عبد الله بن عباس القزوینی و طبقه ایشان. گوید عبد الله بن محمد الجمال الرازی که بودم من و علی بن موسی بن بابویه القمی از ایلچیان اهل ری پس چون به نیشابور رسیدیم گفتم مر علی بن موسی را که آیا هیچ عزم زیارت قبر امام رضا (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۱

داری بطوس؟ گفت: بیرون آمده‌ایم بسوی این مملکت و خوف آن هست که بما برسد دشمنی که ما را هست در حال زیارت قبر و لیکن در حال بازگشتن زیارت کنیم، پس چون بازگشتیم گفتم: آیا میل زیارت داری؟ گفت: نگویند ناگاه اهل ری که بیرون رفتیم من از نزد ایشان مرجی و بازگشتم بسوی ایشان رافضی، گفتم: پس انتظار میکشی مرا در فلان مکان، گفت: چنین کنم.

و من بیرون آمدم تا قبر از هر آن حضرت نزد غروب آفتاب و عزم آن نمودم که شب بگذرانم بر آن قبر، پس پرسیدم زنی را که از بعضی خادمان آن آستانه بود که در شب اینجا هیچ خوف و حذری هست؟ گفت: نه، پس از او چراغ طلبیدم و امر کردم او را به بستن در، و نیت کردم که ختم قرآن بخوانم شب بر آن قبر مطهر، پس چون پاره از شب گذشت آواز قرائت شنیدم، خیال کردم که آن زن غیر مرا اذن داده در آنجا، پس آمدم نزدیک در دیدم که بسته و چراغ نیز فرو نشسته، پس همان میشنیدم آواز قرائت را، پس یافتیم که این قرائت از قبر است و او میخواند سوره مریم را که

یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا و یساق المجرمون الی جهنم وردا

و من این قرائت را نشنیده بودم پس چون آمدم بری رفتیم نزد ابی القاسم عباس بن الفضل بن شاذان از او پرسیدم که آیا کسی خوانده این قرائت را؟ گفت: بلی پیغمبر (ص) خوانده و بیرون آورد از برای من قرائت آن حضرت را که این چنین خوانده. داود بن سلیمان قزوینی روایت کند از علی بن موسی الرضا (ع) و او از آباء بزرگوار خود تا امیر المؤمنین (ع) که پیغمبر (ص) فرمود: نبود و نباشد تا روز قیامت مؤمنی الا که مر او را همسایه باشد که ایذا رساند او را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۲

و امام رضا (ع) روایت کند از آباء بزرگوار خود تا علی (ع) که گفت: شنیدم از پیغمبر (ص) که میفرمود که: وعده کردن مؤمن نذر است نه کفار. و از او روایت است باسناد خود که رسول الله (ص) فرمود که: ایمان اقرار است بزبان و عملی است بارکان و یقینی است بقلب. و باسناد آن حضرت روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که: مجالست علما عبادتست، و نظر بعلی بن ابی طالب (ع) عبادتست، و نظر بخانه کعبه عبادت است، و نظر بمصحف عبادت است، و نظر به پدر و مادر عبادت است. و باسناد آن حضرت روایت کند که علی بن ابی طالب (ع) فرمود که: حیا و دین با عقلند هر جا که باشد. روایت کند علی بن موسی الرضا (ع) از پدر خود موسی و او از پدر خود جعفر و او از پدر خود محمد و او از پدر خود علی و او از پدر خود حسین و او از پدر خود علی بن ابی طالب (ع) که رسول الله (ص) فرمود که: محشور گردد دختر من فاطمه در روز قیامت و با او جامه باشد رنگین بخون دست زند بقائمه از قوایم عرش پس گوید: یا عدل حکم کن میان من و میان قاتل فرزند من، فرمود که: پس فرمود رسول الله (ص) بخدای کعبه که حکم کرده شود از برای دختر من. و بهمین اسناد آن حضرت روایت کند از پیغمبر (ص) که فرمود در قول خدای عز و جل که:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۳

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ که خوانده شود هر قوم بامام زمان خود و بکتاب پروردگار خود و بسنت پیغمبر خود. و ابو الحسن کاتب فرایض روایت میکنند از پدر خود که ما حاضر بودیم در مجلس امام رضا (ع) که مردی آمده شکایت کرد از برادر خود پس آن حضرت این را انشا فرمود:

اعذر اخاک علی ذنوبه و اصبر و غط علی عیوبه

و اصبر علی بهت السفیه و للزمان علی خطوبه

و دع الجواب تفضلا و کل الظلوم الی حسبه

یعنی عذرخواهی کن برادر خود را بر گناهان او یعنی عذرش را بپذیر و صبر کن و بپوشان بر عیبهای او و صبر کن بر بهتان گفتن سفیه و مر روزگار راست بر عتاب او و بگذار جواب را از برای تفضل و بگذران و باز گذار ظالم را بعلمش - این آخر کلام جنابذیست. و شیخ مفید رحمه الله بابتی ایراد فرموده در باب امام رضا (ع) بعد از ابی الحسن (ع) و تاریخ مولد و دلایل امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آن حضرت و میفرماید که امام بعد از ابی الحسن موسی (ع) پسر اوست ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) از جهت فضل او بر جماعت برادران و اهل بیت او، و از جهت ظهور علم و حلم و ورع او و اجتماع خاصه و عامه بر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۴

این صفات در او، و معرفت ایشان باین از او و نص پدر بر امامت او بعد از وی، و اشارت او بسوی او در امامت در غیر برادران و اهل بیتش. و مولد آن حضرت (ع) در مدینه بود در سال صد و چهل و هشتم از هجرت، و رحلت فرمود بطوس از زمین خراسان در ماه صفر در سال دویست و سیم و در آن روز پنجاه و پنج ساله بود، و مادرش ام ولد بود که او را ام البنین میگفتند، و مدت امامتش و قیام او بعد از پدر بزرگوار در خلافت بیست سال بود. «فصل» آن جماعت که روایت کرده‌اند نص امامت بر امام رضا (ع) از پدر بزرگوارش و اشارت او باین بسوی او از خواص و ثقات و اهل ورع و علم و فقه از شیعه داود بن کثیر رقی است، و محمد بن اسحاق بن عمار، و علی بن یقطین، و نعیم قابوسی، و حسین بن مختار، و زیاد بن مروان، و مخزومی، و داود بن سلیمان، و نصر بن قابوس، و داود بن رزین، و یزید بن سلیط، و محمد بن سنان. از داود رقی مرویست که گفت گفتم مر ابی ابراهیم موسی (ع) را که فدای تو گردم بکبر سن رسیده‌ام پس مرا دست گیر و برهان از آتش که خواهد بود صاحب ما بعد از تو؟ گفت: پس اشارت کرد بابتی الحسن علی فرمود که: این صاحب شما است بعد از من. و أحمد بن محمد بن عبد الله روایت کند از حسن بن ابی عمیر و او از محمد بن اسحاق بن عمار گفت: گفتم مر ابی الحسن اول (ع) را: آیا دلالت نمیکنی بر آن کسی که فرا گیرم از او دین خود را پس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۵

گفت: این پسر من که علی است بدرستی که پدر من دست مرا گرفت و درآورد بقبر رسول الله (ص) پس فرمود که: ای پسر من بدرستی که فرمود حق جل و علا که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* و هر گاه حق تعالی خبری فرمود وفا بآن خواهد نمود. و از علی بن یقظین مرویست که گفت بدم نزد عبد صالح پس گفت مرا که: یا علی بن یقظین این علی سید ولد منست، بدان که من عطیه کردم بوی کنیت خود را، پس زد هشام بکف دست خود پیشانی او را بعد از آن گفت: و یحک چگونه گفت؟ پس گفت علی بن یقظین: بخدا که من شنیدم این را از آن حضرت همچنان که گفتم، هشام گفت: و الله که این امر در شأن او است بعد از او. و روایت میکند نعیم قابوسی از *أبي الحسن (ع)* که آن حضرت فرمود که: علی بزرگتر ولد من است، و برگزیده ترین ایشان است نزد من، و دوست ترین ایشان است بسوی من، و او با من نظر میکند در جفر و نظر نمیکند در او الا نبی یا وصی نبی. و حسین بن مختار روایت کند که بیرون آمد بسوی ما کتابتی از *أبي الحسن موسی (ع)* و او در حبس بود که: عهد من رجوع با کبر ولد منست بآن که چنین و چنین کند و فلان نرساند او را چیزی تا القا کند ترا یا حکم شود بر من بموت. و مرویست از زیاد بن مروان قندی که گفت: رفتم بخدمت امام موسی (ع) و امام رضا (ع) نزد آن حضرت بود؛ فرمود مرا که: یا زیاد این پسر من فلانی کتاب او کتاب منست و کلام او کلام من و رسول او رسول من و آنچه گوید پس قول او قول منست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۶

و از مخزومی مرویست و بود مادر او از ولد جعفر بن ابی طالب که فرستاد *أبو الحسن موسی (ع)* و جمع کرد ما را فرمود که: هیچ میدانید که چرا جمع کردم شما را؟ گفتیم: نه، فرمود که: گواه باشید بآن که پسر من که اینست وصی و قایم و خلیفه من است بعد از من هر که باشد مر او را نزد من دینی پس باید که فرا گیرد آن را از پسر من که اینست، و هر که باشد مر او را وعده پس باید که تنجیز آن وعده از او کند که بآن وفا نماید، و هر که نباشد او را گزیری از ملاقات من پس باید که ملاقات نکند مرا مگر بکتاب او. و از داود بن سلیمان مرویست که گفتم مر *أبی ابراهیم (ع)* که: میترسم که واقعه حادث شود و بخدمت تو نتوانم رسید پس خبر کن مرا از امام بعد از تو، فرمود که: پسر من فلان یعنی *أبا الحسن (ع)* و از نصر بن قابوس روایتست که گفتم مر *أبی ابراهیم (ع)* که من پرسیدم از پدر بزرگوار تو که کیست بعد از تو، پس اخبار فرمود مرا که او توئی، پس چون *أبو عبد الله (ع)* رحلت فرمود مردم رفتند بیمین و شمال و گفتم من بتو و اصحاب من احوال را پس خبر کن مرا که چه کس خواهد بود بعد از تو از ولد تو؟ فرمود که: فلان پسر من یعنی علی (ع) روایت کند داود بن رزین که آوردم بخدمت *أبو ابراهیم (ع)* مالی چند، پس آن حضرت بعضی را از آن مال اخذ کرد و بعضی را گذاشت، گفتم: أصلحک الله از برای چه گذاشتی آن را نزد من؟ فرمود که: صاحب این امر طلب خواهد کرد از تو آن را، پس چون خبر وفات آن حضرت رسید فرستاد *أبی الحسن الرضا (ع)* و پرسید از آن مال، پس فرستادم برای وی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۷

و مرویست از یزید بن سلیط در حدیث طویلی از *أبی ابراهیم (ع)* که او فرمود در سالی که رحلت فرمود در او که: مرا میببرند در این سال و امر راجع به پسر منست علی که هم نام علی و علی است، فأما علی اول پس علی بن ابی طالب است، و أما علی آخر علی بن حسین است (ع) که داده شده او را فهم علی اول و حلم و نصر و ود و دین او، و محنت آن دیگر، و صبر کند بر مکروهی که بوی رسد فی الحدیث بطوله. و از ابن سنان روایتست که رفتم بخدمت *أبی الحسن موسی (ع)* پیش از آنکه بعراق رود بیک سال و علی پسر او در خدمت وی نشست بود، پس نظر کرد بسوی من و فرمود که: یا محمد زود باشد که بشود در این سال حرکتی دیگر پس جزع مکن از برای آن، گفت: گفتم: چه نوع چیزی خواهد بود فدای تو گردم که مرا باضطراب آوردی؟ فرمود که: میروم بسوی این طاغیه أما آنست که ظاهر نخواهد شد مرا از او بدی و از آن کسی که بعد از او است، گفتم: چه خواهد شد که حق تعالی مرا فدای تو گرداند؟ فرمود که:

فرو میگذارد حق سبحانه و تعالی در گمراهی ظالمان را و میکند آنچه میخواهد، گفتم: چه چیز بظهور خواهد آمد؟ فرمود: هر که ظلم کند بر پسر من و حق او را بستاند و منکر شود امامت او را بعد از من باشد همچو آنکه ظلم کرد علی بن ابی طالب را بر امامت او و منکر شد حق او را بعد از رسول الله (ص) گفتم و الله اگر خدای تعالی عمر مرا دراز گرداند هر آینه تسلیم کنم مر او را حق او را، و هر آینه قرار دهم از برای او امامت او را، فرمود که: راست گفتم یا محمد خدای تعالی عمر ترا دراز کند که تسلیم کنی از برای او حق او را، و مقرر داری از برای او امامت او را، و امامت کسی که بعد از او خواهد بود، گفتم: آن که خواهد بود؟ فرمود که: پسر او محمد، گفتم که مر او راست رضا و تسلیم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۸

در ذکر طرفی از دلایل و اخبار آن حضرت (ع)

قصه والده آن حضرت سمت ذکر یافت که از او متولد شد کسی که در شرق و غرب مثل نداشته باشد. و روایت کند صفوان بن یحیی که چون درگذشت ابو ابراهیم موسی الکاظم (ع) و تکلم کرد ابو الحسن علی الرضا (ع) بآن معنی ترسیدم بر او از این، پس گفتند بوی که اظهار فرمودی امر عظیمی ما میترسیم بر تو از این طاغیه فرمود که: باید سعی کند سعی خود را که نیست مر او را بر من راهی و روایتست از غفاری که گفت: مردی از آل ابی رافع مولی رسول الله (ص) که گفته میشد او را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۹۹

فلان را بر من حقی بود و تقاضای آن مینمود و الحاح و مبالغه میکرد بر من، پس چون دیدم این را نماز صبح گزاردم در مسجد رسول الله (ص) بعد از آن توجه کردم بجانب امام رضا (ع) و آن حضرت در آن روز بعریض بود، پس چون نزدیک شدم به در دولت خانه او بر مرکبی سواره می آمد و بر او قمیصی و ردائی بود، پس چون نظر کردم بسوی آن حضرت حیا مانع شد مرا از او، و چون رسید بمن توقف فرمود و نگاه کرد بمن، سلام کردم بر او و ماه رمضان بود، گفتم: جانم فدای تو باد بدرستی که مولای ترا فلان بر من حقی هست و بخدا که مرا تشهیر کرد و گمان من آنست که امر خواهد کرد که بزجر آن را از من بستاند و بخدا که نمیگویم او را که بر من چند است و نام نمی برم که چیست، پس امر فرمود که مرا نشانند، فرمود که: باز خواهیم گشت.

پس این چنین بود تا نماز شام گزاردم و روزه دار بودم، پس تنگ شد سینه من و خواستم که باز گردم دیدم که پیدا شد و برگردش مردم بودند و اهل سؤال نشسته بودند که بر ایشان تصدق کند پس گذشت و بخانه فرمود، پس بیرون آمد و مرا طلب کرد، برخاستم و رفتم بخدمت وی و آن حضرت رفت و نشست، و من هم رفتم و نشستم، و حدیث بسیار از ابن مسیب گفتم، چون فارغ شدم فرمود که: گمان نمیبرم که افطار کرده باشی، گفتم: نه، فرمود که: طعامی آوردند و پیش من نهادند و امر فرمود غلامی را که با من طعام خورد.

چون فارغ شدیم فرمود که: بردار فرش مرا و اخذ کن آنچه در زیر اوست، پس آن را برداشتم و نهادم در آستین خود، و فرمود چهار کس را از بندگان خود که با من باشند تا مرا بمنزل برسانند،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۰

پس گفتم فدای تو گردم بدرستی که طائف بن مسیب نشسته و من نمیخواهم که او بمن ملاقات کند و غلامان تو با من باشند، فرمود که: براه راستی حق تعالی راه صواب راست بتو بنماید، و امر فرمود که: ایشان باز گردند وقتی که من ایشان را بازگردانم پس چون نزدیک رسیدم بمنزل خود و دیدم باز فرستادم ایشان را و بمنزل رفتم و چراغ طلبیدم و نظر کردم به دنانیر پس آن چهل و هشت دینار

زر سرخ بود و بود در او دیناری که میدرخشید، پس عجب آمد مرا برداشتم و نزدیک چراغ آوردم، پس دیدم که بر او نقش بود واضح و روشن که: حق فلان مرد بیست و هشت دینار است و ما بقی از آن تست و الله که من نبودم که دانایم از او باشم آنچه او را بود از تیز بینی این حال. روایتست از علی بن ابراهیم که او از پدر خود روایت کرده و او از بعض اصحاب خود که: امام رضا (ع) بیرون فرمود از مدینه که اراده حج کرده بود در سالی که هارون الرشید بحج آمده بود، پس آن حضرت منتهی شد بکوهی از یسار طریق که آن را فارغ میگفتند، پس نظر کرد آن حضرت بسوی آن کوه و فرمود که: یا فارغ فرود آرند و ویران کنند او را پاره پاره و سان سان کنند، ما ندانستیم معنی این را، پس چون رسید هارون باین موضع فرود آمد و بر بالای آن کوه رفت، جعفر بن یحیی امر کرد که از برای هارون نشستگاهی بنا کنند، پس چون بازگشت از مکه بر بالای آن کوه برآمد و امر کرد بخراب و ویران کردن آن، پس چون بازگشت بعراق جعفر بن یحیی را پاره پاره کردند. مرویست از ابراهیم بن موسی که من الحاح کردم بر امام رضا (ع) در چیزی طلب میکردم او را پس وعده فرمود مرا، بعد از آن در یک روزی استقبال فرمود والی مدینه را و من با آن حضرت بودم، پس چون نزدیک قصر فلانی رسید نزد آن فرود آمد و نبود با ما ثالثی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۱

پس گفتم: فدای تو گردم این درختی است که بر ما سایه کرده بخدا که مالک یک درهم نیستم و ما سوی او، آن حضرت بتازیانه که داشت زمین را خراشید خراشیدن سختی بعد از آن دست مبارک زد و فرا گرفت از او سببیکه ذهبی آنگاه فرمود که طلب انتفاع کن از این و پنهان دار آنچه دیدی. و روایتست از مسافر گفت: من با أبو الحسن الرضا (ع) بودم بمنی، پس میگذشت یحیی بن خالد و پوشید روی خود را از غبار، آنگاه آن حضرت فرمود که: مسکینان نمیدانند که چه بر سر ایشان خواهد آمد در این سال، بعد از آن فرمود که: و عجبتر از این هارون است و من که همچو این دو انگشتیم، و فراهم آورد دو انگشت مبارک خود را، مسافر گفت: و الله که من ندانستم معنی سخن آن حضرت را تا دفن کردیم آن حضرت را با هارون در یک جا. «فصل» بود مأمون که فرستاد جماعتی را از آل ابي طالب ببرند از مدینه و امام رضا (ع) در میان ایشان بود و ایشان را از راه بصره بردند و کسی که متولی اشخاص ایشان بود او را جلودی میگفتند که می آورد ایشان را بر مأمون، چون رسیدند پس مأمون فرود آورد ایشان را در خانه و امام رضا (ع) را در منزل دیگر، و تکریم و تعظیم او را بجای آورد.

بعد از آن القا و انفاذ کرد بان حضرت بان که می خواهم که بر کنم از خود خلافت را و تفویض کنم آن را بتو پس چیست رأی و مصلحت تو؟ امام رضا (ع) این امر را منکر شد و فرمود که: پناه میبرم بخدای تعالی ای امیر از این کلام و آنکه بشنود کسی این را، پس آن حضرت رد کرد بر او این پیغام را، او گفت: پس چون تو ابا میکنی آنچه عرض کردم بر تو پس لا بد است ترا از ولایت عهد بعد از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۲

من که ولی عهد من شوی، آن حضرت ابا فرمود این قول را ابا کردن سختی.

پس استدعای خلوت کرد و با او فضل بن سهل بود که ذو الریاستین است و غیر از ایشان دیگری در مجلس نبود، مأمون گفت مر آن حضرت را که: من چنین می بینم که تفویض کنم امر مسلمانان را و فسخ کنم آنچه در رقبه منست و بنهم آن را در رقبه امام رضا (ع) فرمود که: الله الله یا امیر مرا طاعت این بار نیست و قوه برداشتن آن؛ گفت مأمون که: پس من ترا والی عهد خود میسازم پس از خود، آن حضرت فرمود مرا معاف دار یا امیر از این سخن.

پس مأمون با وی کلام تهدیدآمیز گفت بر امتناع آن حضرت بر رد و در میان سخن خود گفت که:

عمر خطاب گردانید مشورت را در میان شش کس که یکی از ایشان جد تو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود (ع) و شرط کرد در آنکه هر که مخالفت ایشان کند بزنند گردن او را، و لا بد است از قبول کردن تو آنچه من اراده کرده‌ام از تو که من نمیابم ترا از این گریزگاهی.

پس امام رضا (ع) فرمود که: اجابت میکنم بآنچه مراد تست از ولایت عهد بشرط آنکه من امر و نهی نکنم، و فتوی ندهم، و حکم نکنم، و نصب و عزل ننمایم، و تغییر ندهم آنچه او قایم است، پس اجابت کرد مأمون تمام اینها را. خبر کرد مرا شریف أبو محمد و او گفت که حدیث کرد مرا جد من که موسی سلمه گفت که:

من در خراسان بودم با محمد بن جعفر پس شنیدم که ذو الریاستین بیرون آمد یک روزی و میگفت و اعجابا که چیزی عجیب دیدم بپرسید که چه دیدم گفتند: چه دیدی اضلحک الله؟ گفت: دیدم مأمون خلیفه را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۳

که میگفت مر علی بن موسی را (ع) که من چنین دیده‌ام که والی گردانم ترا بر امور مسلمانان و فسخ کنم آنچه در رقبه من است و بگردانم آن را در رقبه تو، و دیدم علی بن موسی را که میگفت که یا امیر مرا طاقت این بار نیست و قوه آن نه، پس نمی‌بینم خلافت را هرگز که ضایع‌تر گردد از او مأمون از آن دوری میجست و عرض میکرد بر علی بن موسی و علی بن موسی میگذاشت و از آن ابا فرمود. و ذکر کرده‌اند جماعتی از أصحاب سیر و آثار و رواه و ثقات اخبار که مأمون چون اراده کرد عقد خلافت را از برای امام رضا (ع) و با خود این اندیشه کرد، سهل بن فضل را حاضر گردانید و اعلام نمود بآنچه عزم کرده بود بر او، و امر کرد او را که به برادر خود حسن مشورت کند در این امر، و هر دو نزد مأمون حاضر شدند، و حسن این را امر عظیم شمرد، و دانانید که اگر خلافت را بر او مسلم میدارد از حیثه ایشان بیرون می‌رود، مأمون گفت: من معاهده کرده بودم با خدای که اگر ظفر یابم بمخلوع تسلیم کنم خلافت را بأفضل آل أبو طالب و او افضل ایشانست.

پس چون ایشان عزیمت او را مشاهده کردند دست برداشتند از معارضة او، پس فرستاد ایشان را بخدمت امام رضا (ع) و عرض کردند این را بر او، پس آن حضرت امتناع نمود، و لا یزال ایشان مبالغه میکردند تا اجابت فرمود، پس ایشان بازگشتند و آن را بوی باز رسانیدند، پس او مسرور و شادان گشت، و نشست مأمون با خواص در روز پنجشنبه و فضل را بیرون فرستاد و اعلام کرد مردم را برای مأمون در باب امام رضا (ع) بآن که ولی عهد خود کرده، و آن حضرت را رضا نام نهاده، و امر کرد ایشان را بلباس سبز علوی، و عود کرد از برای بیعت او در پنجشنبه دیگر بر آنکه فرا گیرند رزق یک ساله را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۴

پس چون این روز شد حکام و ولایه بر طبقات خود سوار شدند و مأمون نشست، و انداختند از برای امام رضا (ع) دو دوشک بزرگ را، و نشست آن حضرت بر دوشک سبز و بر او عمامه و شمشیری بود، بعد از آن امر کرد پسر خود را عباس بن مأمون آنکه از اول مردم او بیعت کند، پس امام رضا (ع) برداشت دست مبارک خود را و بر روی مبارک خود فرود آورد و گسترده آن را بر رویهای ایشان مأمون گفت:

بگستران دست خود را از برای بیعت آن حضرت فرمود که رسول الله (ص) این چنین بیعت میداد و بیعت میکردند او را مردم و دست او بالای دستها می‌بود، چون این امر تمام گشت خطبا و شعرا برخاستند و ذکر کردند آنچه مأمون را بود در امر او، و ذکر کردند فضل امام

رضا را (ع) بعد از آن طلب کرد أبو عباد عباس بن مأمون را او برجست و بوسید دست پدر خود را، بعد از آن ندا کرده شد محمد بن جعفر بن محمد، پس نزدیک شد بمأمون و ببوسید دست او را پس مأمور گشت باخذ جایزه، آنگاه مأمون گفت: بازگرد یا ابو جعفر بمجلس و جای خود، بعد از آن طلبید أبو عباد علویان و عباسیان را و جوایز ایشان را بایشان داد تا تمام شد اموال.

و مأمون گفت مر امام رضا را (ع) خطبه کن مردم را و تکلم نمای، پس آن حضرت حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود که: ما را بر شما حقی هست بر رسول الله (ص) و شما را نیز بر ما حقی هست به او، پس هر گاه که شما ادی کنید بسوی ما این حق را واجب گردد بر ما حکم از برای شما، و ذکر نفرمود او غیر این را در این مجلس و امر کرد مأمون که دراهم را باسم آن حضرت زدند، و تزویج نمود اسحاق بن موسی بن جعفر را بدختر عم خود که او اسحاق بن جعفر بن محمد بود، و امیر گردانید او را پس حج کرد بمردم، و خطبه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۵

کرد از برای امام رضا (ع) در هر شهری بولایت عهد، و خطبه کرد عبد الجبار بن سعید در این سال بر منبر رسول الله (ص) پس گفت در دعای که از برای او میکرد که: والی عهد مسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی (ع) است. مدائنی آورده از رجال خود که چون امام رضا (ع) نشست در مقام ولایت شعرا و خطبا برخاستند و در آن باب اشعار و خطب خواندند و الویه بر سر مبارک وی افراشتند، بعضی از خواص آن حضرت گوید که نظر کرد بسوی من و نزد من فرح و شادی بود، اشارت فرمود بجانب من، پس من نزدیک شدم بوی، فرمود مرا به پنهانی که: مشغول مگردان دل خود را باین امر و استبشار باین منمائی که این کار تمام نمی‌شود.

و بعضی از شعرا که ورود یافت بر آن حضرت دعبل بود و گفت قصیده گفته‌ام و سوگند خورده که نشنود آن را هیچ کس پیش از تو، پس امر فرمود به نشستن تا سبک شدند مردمان، پس من قصیده- مدارس آیات- را خواندم که سمت ذکر یافت تا آخر پس چون فارغ شد امر فرمود که او را ششصد دینار زر طلا دادند، و فرمود که: این را خرجی راه کن پس چیزی از جامه آن حضرت طلبید اعطا فرمود بوی جامه مبارک خود را، بعد از آن دعبل بیرون رفت تا به قم رسید، أهل قم هزار دینار زر طلا میدادند بوی که جامه آن حضرت بستانند نداد و ابا کرد بفروختن آن و گفت: لا و الله که قطعه از او بهزار دینار نمیده‌م، پس چون او از قم بیرون آمد بعضی از اهل قم رفتند و راه را بر او قطع کردند و آن جامه را از وی اخذ کردند، پس بازگشت بقم و در این باب سخن گفت، گفتند: تو در اخذ آن راهی نداری و دادند او را هزار دینار زر طلا و قطعه از آن جامه مبارک.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۶

و این روایت شیخ مفید رحمه الله غیر روایت اول است که شیخ کمال الدین ابن طلحه رحمه الله روایت کرده. و مرویست از یاسر خادم و ریان بن صلت که چون مأمون عقد کرد از برای امام رضا (ع) بولایت عهد امر کرد که آن حضرت سوار شود و بنماز عید بیرون فرماید، آن حضرت امتناع نمود و فرمود که: معلوم داری از شروطی که میان من و تو شد در دخول امر پس عفو کن مرا از نماز مأمون گفت: من میخواهم باینکه تا مردم ترا بشناسند و اشتها یابد فضل تو، و تردد بسیار کردند رسل در میان ایشان.

پس چون مأمون الحاح بسیار کرد بر او فرمود که: اگر مرا معاف داری آن بسوی من دوستر است، و اگر ابا کنی من بیرون میروم بطریقه که پیغمبر و امیر المؤمنین (ع) بیرون رفته‌اند، مأمون گفت: بیرون فرمای بهر طریق که میخواهی، و مأمون همه مردم را از لشکریان و أهل شهر امر کرد که سواره بدر خانه امام رضا (ع) حاضر شوند، و مردم بی‌قیاس از مرد و زن و کودک در راهها و بر بامها اجتماع

نمودند، و انتظار خروج آن حضرت میکشیدند، و ملازمان خاصه از امرا و لشکریان سواره بر در دولت خانه آن حضرت حاضر شدند، و سواره ایستادند تا آفتاب طلوع کرد.

پس غسل کردند و لباس پوشیدند و عمامه از پنبه بستند و طرفی از آن بر سینه مبارک فرو گذاشتند و طرفی دیگر در میان هر دو شانه، و بوی خوش بر خود کردند، و عصا بر دست گرفتند، و فرمودند مر موالی خود را که بکنید آنچه من کردم، و ایشان بیرون آمده همه نزد وی جمع شدند، و آن حضرت پای برهنه کرد و فراهم آورد سر اوایل را تا نصف ساق، و بر جامه فراهم آورده بود، بعد از آن اندکی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۷

رفت و سر مبارک بسوی آسمان برداشت و ابتدای تکبیر کرد، و همه موالی با وی تکبیر گفتند تا فرمود بدر خانه آنجا بایستاد، پس چون امرا و لشکریان دیدند آن حضرت را بدین صورت همه فرود آمده افتادند بزمین، و بهترین ایشان از روی احوال کسی بود که با خود کاردی می‌داشت که برید بآن اطراف موزه‌های خود را که همه از پای کنند و برهنه پای شدند، و آن حضرت تکبیر میفرمود و تمام مردمان با وی می‌گفتند، و چنان خیال میکردند که آسمان و زمین و دیوارها در جواب با وی موافقت مینمایند، و غریو و فریاد برخاست بگریه و ناله که آن حضرت را چنان دیدند و آواز تکبیر او شنودند.

و رسانیدند این احوال را بمأمون و فضل گفت بوی که اگر بدین صورت امام رضا بمصلی برسد فتنه عظیم در میان مردم دست میدهد و ترس آن هست که خون ما را بریزند، آنگاه مأمون فرستاد و عذر خواست که ما ترا زحمت دادیم و نمی‌خواهیم که بتو مشقتی لاحق شود، پس کرم فرما و بازگرد و باید که نماز بگزارد با مردم کسی که نماز می‌گزارد با ایشان، آن حضرت موزه طلب فرموده پوشید و سوار شد و بازگشت و اختلاف و غوغا در میان مردم افتاد در آن روز منتظم نشد نماز ایشان. و روایتست از یاسر که چون عزم کرد مأمون بر خروج از خراسان بجانب عراق فضل با وی بیرون آمد و با امام رضا (ع) بیرون رفتیم، پس ورود یافت بر فضل کتابی از برادرش حسن و ما در بعضی منازل بودیم گفت که: من نظر کردم در او در تحول سال یافتیم در او که خواهی چشید در ماه فلانی و همچنین در روز چهارشنبه گرمی آهن و گرمی آتش را، دیدم که داخل شوی تو و مأمون و امام رضا (ع) بحمام در این روز و ترا حجامت کنند و بریزد بر بدن تو چندان خون که زایل شود از تو نحوست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۸

او، پس نوشت فضل این را بمأمون و التماس کرد که این را از امام رضا (ع) بپرسد، پس نوشت مأمون بسوی آن حضرت، جواب فرستاد که من فردا بحمام نمی‌روم زیرا که من رسول الله (ص) را دیدم در این شب در واقعه و فرمود که: یا علی فردا بحمام مرو که مصلحت نمی‌بینم که تو و فضل فردا بحمام روید، پس نوشت مأمون که راست فرمودید یا ابا الحسن درست فرمود رسول الله (ص) من فردا بحمام نمی‌روم و فضل بهتر میدانند.

یاسر گوید که چون بشب رسانیدیم و آفتاب فرو رفت امام رضا (ع) فرمود ما را که بگوئید که

«نعوذ بالله من شر ما ينزل في هذه الليلة»

ما در آن شب این را دایم می‌گفتیم، پس چون نماز صبح گزاردیم فرمود مرا که ببالای بام رو و گوش کن، چون ببالای بام رفتم آواز و صیحه شنیدم که بسیار و زیاده شد ناگاه مأمون از خانه خود آمد بخانه امام رضا (ع) و گفت: یا سیدی یا ابا الحسن اجر دهد خدای

تعالی ترا در واقعه فضل که بحمام رفت و قومی بر او داخل شدند و کشتند او را و سه کس از ایشان گرفته‌اند یکی پسر خال او است، و جمع شدند لشکریان و امیران و هر که بود از رجال فضل بر در خانه مأمون و گفتند: او فرموده که کشته‌اند او را، و فتنه بر پای کرده‌اند و طلب خون او میکنند، و آتش آورده‌اند تا بسوزانند در خانه را.

مأمون گفت مر آن حضرت را که: یا أبا الحسن در خود می‌بینی که بیرون روی بسوی ایشان و رفق و مدارا نمائی تا ایشان متفرق شوند، فرمود که: بلی و آن حضرت سوار شد و فرمود که: ای یاسر سوار شو، پس سوار شدیم پس چون بیرون آمدیم از در خانه مردم بر آن حضرت هجوم کردند، پس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۰۹

آن حضرت اشارت فرمود بدست مبارک و مر ایشان را گفت که: متفرق شوید، یاسر گوید: و الله که ایشان روی گردانیدند در شتاب بعضی بر بعضی واقع میشدند، و بر هیچ یک اشارت نکرد الا که در رفتن بر وی درافتاد. و روایتست از مسافر که چون خواست هارون که محاربه کند محمد بن جعفر را امام رضا (ع) فرمود مرا که: برو بسوی او و بگو مر او را که بیرون مرو فردا که اگر بیرون میروی فردا منهزم می‌شوید و اصحاب تو کشته میشوند، پس اگر گوید ترا که: کجا دانستی بگو مر او را که دیدم در خواب من رفتم و گفتم او را گفت: خواب میکند بنده و نمی‌شوید دبر خود را، بعد از آن بیرون رفت و منهزم شد و اصحاب او کشته شدند.

در ذکر وفات امام رضا علی بن موسی (ع) و سبب آن و بعضی از اخبار که در این باب وارد است

امام رضا (ع) بسیار موعظت مینمود مأمون را در خلوت، و تخویف بحق تعالی میفرمود، و تقبیح میکرد مر او را آنچه مرتکب میشد آن را از خلاف این و مأمون بظاهر این را قبول مینمود و بیاطن در کراهت می‌افزود و بر او گران میبود، و یک روز آن حضرت درآمد بر او که او وضو میساخت از برای نماز و غلام آب بر دست وی میریخت آن حضرت فرمود که یا امیر

«لا تشرک بعبادة ربک احدا»

مأمون غلام را از آن بازداشت و خود متولی وضو شد، و این موجب کدورت و حزن او گشت. و آن حضرت تحقیر میفرمود و عیب میکرد بر حسن و فضل پسران سهل را نزد مأمون وقتی که ذکر ایشان میگذشت، و وصف مینمود برای او ناشایستی که از ایشان بوجود می‌آمد، و نهی میفرمود مأمون را از گوش

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۱۰

کردن بقول ایشان، پس ایشان دانستند این را از آن حضرت، پس گاهی سخن چینی میکردند بر او و نزد مأمون چیزها می‌گفتند مر او را که از او دوری گزیند، و میترسانیدند او را از هجوم مردم بر او، پس لا یزال در این مقام بودند آن هر دو تا او را از او گردانیدند و عمل کردند بر قتل او و اتفاق کردند که او با مأمون طعامی بخورد، چون خورد بیمار شد امام رضا (ع) و مأمون علیه اللعنه اظهار تمارض کرد. و ذکر کرد محمد بن علی بن حمزه بن منصور بن بشیر از برادر خود که او گفت بمن که امر کرد مرا مأمون که دراز بگذارم ناخنهای خود را بر عادت، و اظهار نکنم این را نزد کسی، پس مرا طلب کرد و بیرون آورد از برای من چیزی را که شبیه بتمر هندی بود و گفت: خمیر کن این را بهر دو دست خود، من چنین کردم بعد از آن برخاست و مرا گذاشت و داخل شد بر امام رضا (ع) و گفت: حال تو چیست؟ فرمود که: امیدوارم که از صالحان باشم، او گفت که: من امروز الحمد لله که از صالحانم پس آیا آمده ترا یکی از اهل ترفق در این روز؟ فرمود که: نه، بغضب رفت مأمون و بانک بر غلامان خود زد آنگاه گفت: برو در ساعت آب انار بگیر و بیار که استغنا نمی‌توان

زدن از او، بعد از آن طلب کرد مرا که برو و آثار را اینجا بیار، من رفتم و آوردم گفتم مرا که: بفشار بهر دو دست خود آن را، من چنین کردم، و مأمون آن را بدست خود بخورد وی داد، و سبب وفات آن حضرت این شد، و لبث نفرمود مگر دو روز که رحلت فرموده (ع) و مرویست از ابی الصلت الهروی که من رفتم بخدمت امام رضا (ع) وقتی که بیرون رفته بود مأمون علیه اللعنه از نزد آن حضرت، فرمود مرا که: یا ابا الصلت کردند آن حرکت، و توحید و تمجید میفرمود مر خدای تعالی را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۱۱

و روایتست از محمد بن جهم که امام رضا (ع) بود که اعجاب میکرد او را انگور و میل میداشت، فرا گرفتند از برای او چیزی از انگور، پس گردانیدند در مواضع کندن آن از خوشه سوزنی، بعد از چند روز از آن کندند و آوردند نزد وی آن حضرت از آن خورد و او آن بیماری داشت که سابقا مذکور شد، پس کشت آن حضرت را، و چنین میگویند که این از لطف سموم و زهرها است. و چون آن حضرت رحلت فرمود مأمون پنهان داشت موت او را یک شبانروز، بعد از آن فرستاد بسوی محمد بن جعفر الصادق (ع) و جماعتی از آل ابی طالب که بودند نزد وی، پس چون حاضر شدند خبر فوت او را بایشان گفت و گریست و اظهار اندوه شدید کرد و نالید، و نمود بایشان جسد مبارک آن حضرت را که صحیح الجسد است گفت: بر من دشوار است که می‌بینم ترا باین حال و من امید داشتم که پیش از تو بروم اما حق تعالی نمی‌خواهد الا آنچه میکند، بعد از آن امر کرد بغسل و تکفین و تحنيط آن حضرت و بیرون رفت با جنازه‌اش و برداشت آن را تا منتهی شد بموضعی که الحال مدفون است در او و آن موضع خانه حمید بن قحطبه بود در قریه که آن را سناباد می‌گفتند از نوقان بزمین طوس، و قبر هارون الرشید در آن موضع بود، و قبر آن حضرت در قبله او واقع است نزد وی. و امام رضا که درگذشت نگذاشت فرزندی را که دانیم مگر پسر او که او ابو جعفر محمد بن علی (ع) بود و سن او در روز وفات پدر بزرگوارش هفت سال بود و چند ماه- این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله تعالی. مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که رسیده بمن از کسی که بر قول او اعتماد هست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۱۲

که سید رضی الدین علی بن طاوس رحمه الله موافقت ننموده بر آنکه مأمون علیه اللعنه آن حضرت را زهر داده و این اعتقاد نداشت، و سید مطالعه بسیار فرموده بود و تحقیق و تفتیش بلا حد میکرد بر مثل این، و آنچه ظاهر میشد از مأمون از مهربانی و شفقت نسبت بآن حضرت و میل او بسوی وی و اختیار کردن او او را از غیر اهل و اولاد خود را مؤید قول سید است و مقرر آن. و شیخ مفید رحمه الله ذکر کرد چیزی چند که نقد دل من قبول نمیکند آن را، و شاید وهمی باشد، و چگونه امام (ع) عیب کند پسران سهل را نزد مأمون و تقبیح ذکر ایشان نماید، و نبود که اشتغال نموده باشد بامر دین و آخرت خود و مشغولی بحق در مثل این، و بر رأی شیخ مفید رحمه الله دولت مذکوره از اصل فاسد است و بر غیر قاعده مرضیه است، پس اهتمام آن حضرت بوقیعه که در باب ایشان فرموده تا اغراء ایشان باشد بتغییر رأی خلیفه بر او در اوست آنچه در اوست از ناخوشی.

باز نصیحت کردن آن حضرت مأمون را و اشارت او بر او بچیزی که فایده دهد در دین او سبب قتل او نمی‌گردد و موجب آن نمیشود که او مرتکب این چنین امری عظیم شود، و کافی است در امری که او را منع کند از دخول بر او یا بازدارد او را از وعظ و نصیحت او، باز معلوم نکرده‌ام و ندانسته که چون سوزن را بنشانند در انگور آن مسموم و زهرناک گردد، و شاهد نیست باین قیاس طبی و الله تعالی أعلم بحال الجمیع. و دیگر مؤلف میفرماید که: من دیدم در کتابی که معروفست بکتاب الندییم که حاضر نبود مرا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۱۳

در نزد جمع این کتاب که: جماعتی از بنی عباس نوشتند بمأمون و او را تجهیل کردند و از سفها شمردند در رای و تدبیر که امام رضا (ع) ولی عهد خود گردانید که بعد از او والی باشد که این امر سبب آن می شود که خلافت از حیطة بنی عباس بیرون رود و بتصرف بنی علی درآید، و مبالغه بسیار نموده بودند در تخطیه و بدی رأی او، مأمون جوابهای غلیظ درشت نوشت و ایشان را در آن سب و لعن کرد و قبایح بسیار در آن ذکر نمود، و از جمله آنچه گفته بود و در خاطر من مانده آنست که: شما از نطفه های مستانید که در ارحام کنیزکان مغنیات صورت بسته؛ و غیر از این از زشتیها و ذکر کرده در آن امام رضا را (ع) و تنبیه نموده بر فضل و شرف و شرافت نفس و اهل بیت او.

پس این و امثال این نفی کننده است از مأمون که اقدام نماید بر هلاک این نفس طاهره، و سعی کند در چیزی که موجب خسران دنیا و آخرت است و اللّٰه اعلم. و این خشاب نیز شمه ذکر او آورده از مولد و وفات و مدت عمر و عدد اولاد آن حضرت بر وجهی که سابق سمت ذکر یافت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۱۱۴

و مؤلف رحمه اللّٰه میفرماید که: من نقل کردم از عیون اخبار الرضا که تصنیف شیخ عماد الدین اُبی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمی است جزاء اللّٰه خیرا این اخبار را از آن جمله روایت کند از یاسر خادم که او گفت: من شنیدم از اُبو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) که میفرمود که: هر که تشبیه کند خدای تعالی را بخلق پس او مشرک است، و هر که نسبت دهد بسوی او آن چیزی را که نهی فرموده از آن پس کافر است. و دیگر روایت کند که آن حضرت از پدران بزرگوار خود روایت کرده که حق تعالی فرموده که ایمان ندارد بمن کسی که تفسیر کند کلام مرا برآی خود، و نشناخت مرا کسی که مانند کرد مرا بخلق من، و نیست بر دین من کسی که استعمال قیاس کند در دین من. و روایت کند فضل بن شاذان که من شنیدم از امام رضا (ع) که میفرمود در دعای خود که

«سبحان من خلق الخلق بقدرته و اتقن ما صنع بحکمته و وضع کل شیء منه موضعه بعلمه سبحان من یُعَلِّمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»

و هم از او مرویست که از آن حضرت پرسیدند از قول حق تعالی که وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ فرمود که: خدای تبارک و تعالی وصف کرده نمیشود بترک همچنان که وصف کرده می شود خلق، و لیکن چون میداند که ایشان باز نمیگردند از کفر و ضلال باز میدارد از ایشان معاونت و لطف خود را، و باز میگذارد ایشان را در میان ایشان، و باختیار خودشان. و هم از او مرویست که آن حضرت از پدران بزرگوار خود روایت کرده که: هر که زعم او آنست که خدای تعالی جبر میکند بندگان خود را بر معاصی یا تکلیف میکند ایشان را بر چیزی که طاقت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۱۱۵

آن ندارد پس ذبیحه او را مخورید، و شهادت او را قبول مکنید، و نماز را در عقب او مگذارید، و از زکاة چیزی بوی مدهید. و ابراهیم بن محمود روایت کند که گفتم مر رضا را (ع) که: یا ابن رسول اللّٰه چه میگوئی در حدیثی که روایت میکنند مردم از رسول اللّٰه (ص) که آن حضرت فرموده که خدای تبارک و تعالی فرود می آید هر شبی بآسمان دنیا، او فرمود که: لعنت خدای بر جماعتی که تغییر دهند کلمه را از مواضع خود، بخدا که رسول اللّٰه این نفرمود، آنچه آن حضرت فرمود اینست که: خدای تعالی میفرستد ملکی را بآسمان دنیا هر شبی در ثلث اخیر شب و در شب جمعه در اول شب و امر میفرماید او را تا ندا میکند که: آیا سائلی هست که آنچه از من خواهد بدهم، آیا توبه کننده هست که بازگردم بر او برحمت، آیا استغفار کننده هست که بیمارزم او را، آیا طالب خیر روی بدرگاه اله کن، آیا

طالب شر آن را کوتاه کن، لا یزال این را منادی میکند تا صبح طلوع گشت، پس هر گاه صبح طلوع شد آن فرشته بازگشت بمحل خود از ملکوت سما، این روایت کرده پدر من و او از پدر خود همچنین تا رسول الله (ص) و نیز آن حضرت روایت میکند از آباء کرام خود (ع) که پیغمبر (ص) فرمود که: موسی بن عمران (ع) چون مناجات میکرد پروردگار خود را میگفت که: ای پروردگار من آیا دوری تو از من تا ندا کنم ترا، یا نزدیکی تا مناجات کنم، حق سبحانه و تعالی بوی وحی فرستاد و فرمود که: من همنشین آن کسم که مرا یاد کند، موسی فرمود که پروردگار من بدرستی که می باشم در حالی که بزرگ می شمارم ترا که یاد کنم ترا در آن حال، حق تعالی فرمود که: یا موسی یاد کن مرا در همه حال.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۱۶

و از آن حضرت سؤال کردند از ادنی معرفتی، فرمود که: اقرار کردن بآن که غیر از او معبودی بسزا نیست که او را مانند و نظیری نیست، و او قدیم مثبت موجود غیر مفقود است، و هیچ شیء بوی نماند. و روایتست از عبد العزیز مهندی که من سؤال کردم امام رضا را (ع) از توحید، فرمود که هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و ایمان بآن بیارد پس او دانسته توحید را، گفتم چگونه بخواند آن را؟ فرمود: آنچنان که می خوانند مردم آن را و بیفزاید در آن این را که

كذلك الله ربی كذلك الله ربی

و از حسین بن خالد مرویست که مردی بخدمت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) آمد و گفت یا ابن رسول الله چیست دلیل بر حدوث عالم؟ فرمود: دلیل آنکه تو نبودی موجود گشتی، و تو خود میدانی که تو خود را پدید نیاوردی و موجود نگردانیده ترا مثل توئی. و آن حضرت از آباء کرام خود روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود که هر که ایمان بحوض من ندارد حق تعالی او را وارد نگرداند بر حوض من، و هر که ایمان بشفاعت من نیارد حق تعالی شفاعت مرا در حق او نپذیرد، بعد از آن فرمود که: شفاعت من از برای اهل کبایر است از امت من، فأما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست. حسین بن خالد گوید که: من از آن حضرت پرسیدم که چیست معنی قول حق جل و علا که وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى فرمود: یعنی آنکه حق تعالی برگزیند دین او را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۱۷

و جماعه روایت کند از آن حضرت و او از پدران بزرگوار خود که مردی آمد بخدمت امیر المؤمنین (ع) از اهل عراق و گفت: خبر کن مرا که خروج ما با اهل شام آیا بقضا و قدر حق تعالی بود، امیر المؤمنین (ع) فرمود: که بلی ای شیخ بخدا که بر هیچ از بلندی بالا نرفتی و در هیچ وادی فرود نیامدی مگر بقضا و قدر الهی، شیخ گفت: من نزد خدای تعالی میدانم رنج و مشقت خود را ای امیر المؤمنین، آن حضرت فرمود مهلا یا شیخ گمان تو آنست که قضا واجبست و قدر لازم که اگر بچنین میبود هر آینه باطل میشد ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر، و ساقط می گشت معنی وعد و وعید، و بر بدکار ملامتی نمیبود، و بر نیکوکار ستایشی نمی شد؛ و هر آینه محسن اولی می بود بملامت از مذنب، و مذنب اولی میگشت باحسان از محسن، این نوع که تو گفتی از مقاله عبده او ثان است و گفته خصماء رحمان، و از الفاظ قدریه و مجوس این امت، ای شیخ حق تعالی تکلیف به تخییر فرموده و نهی از تحذیر نموده و بر عمل قلیل پاداش کثیر میدهد و بر عصیان نفرموده و از آن کاره است، و آسمان و زمین و آنچه در میان هر دو است باطل خلق نکرده، این گمان اهل کفر است، پس وای بر اهل کفر که دوزخ از برای ایشان آماده است، پس شیخ برخاست و این ابیات را گفت:

اوضحت من دینا ما کان ملتبسا
 جزاک ربک عنا فیه احسانا
 فلیس معذرة فی فعل فاحشة
 قد کنت راکبها فسقا و عصیانا
 لا لا و لا قایلا ناهیه اوقعه
 فیها عبت اذا یا قوم شیطانا

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۱۸

و لا احب و لا شاء الفسوق و لا
 قتل الولی له ظلما و عدوانا
 انی محب و قد صحت عزیمته
 ذو العرش اعلن ذاک الله اعلانا

یعنی توئی آن امامی که امیدواریم که بواسطه فرمان برداری ما او را در روز قیامت از بخشنده بی‌منت آمرزش و مغفرت راه، روشن گردانیدی از دین ما آنچه بود پوشیده پاداش دهد ترا پروردگار تو از قبل ما در این عمل پاداش نیکو، پس نیست هیچ معذرتی در فعل زشت، بدرستی که بودم من راکب فعل بد که آن فسق و عصیان است، نه نه و نه گوینده نهی‌کننده او را که واقع گرداند او را در آن کبایر پرستش میکرده‌ام در آن وقت ای قوم شیطان راه، دوست نمیدارم و نمیخواهم فسوق را و نه قتل ولی که مر او راست از ظلم و عدوان، بدرستی که من دوست دارنده‌ام و صحیح و درست است عزیمت او صاحب عرش اعلان و اظهار فرموده این را از برای تو که او حق تعالی است یک نوع اعلان کردنی. و آن حضرت روایت کرده از آباء کرام خود که پیغمبر (ص) فرموده که: حق تعالی فرموده که هر که رضا بقضای من ندهد و ایمان بقدر من نیارد پس باید طلب کند معبودی را غیر من، و پیغمبر (ص) فرموده که در هر قضای حق تعالی راست یک نوع نیکوئی از برای مؤمنان. ابراهیم بن عباس میگوید که: من شنیدم امام رضا را (ع) که مردی از او سؤال کرده بود که آیا حق تعالی تکلیف کرده بندگان را بچیزی که طاقت آن ندارند؟ آن حضرت فرمود که: حق تعالی عادل است از این، آن مرد گفت: آیا قادرند بر هر چه خواهند او را؟ فرمود مردمان از آن عاجزترند. و نیز آن حضرت روایت کرده از پدران کرام خود که امیر المؤمنین (ع) فرموده که اعمال بر سه احوال است: فرایض و فضایل و معاصی اما فرایض پس بامر حق تعالی است و برضا و بقضا و بقدر و مشیت و علم او است و اما فضایل پس بامر او نیست و لیکن برضا و بقضا و بقدر و بمشیت و بعلم او است و اما معاصی پس بامر او نیست و لیکن بقدر و علم او است، بعد از آن عقاب میفرماید بنده را بر معاصی

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۱۹

و مرویست از حسن بن علی الوشا که او روایت کرده از علی بن موسی الرضا (ع) که گفت:

حق تعالی تفویض کرده امر را بعباد؟ فرمود که: حق تعالی اعز است از این، گفتیم: پس اجبار کرده ایشان را بر معاصی؟ فرمود که: خدای تعالی عادل و احکم است از این، بعد از آن فرمود که: حق سبحانه و تعالی فرموده که: ای پسر آدم من اولایم بحسنات تو از تو، و تو اولائی بسیآت خودت از من، میکنی معاصی را بقوتی که گردانیده‌ام و پدید کرده‌ام در تو و سؤال کرد از آن حضرت در حال طواف مردی که: خبر کن مرا از جواد، فرمود که: کلام تو دو جهت دارد، پس اگر تو از مخلوق میپرسی جواد آن کسی است که آنچه حق تعالی بر او فرض کرده بجا می‌آورد، و اگر خالق را میخواهی پس او جواد است اگر عطا کند، و جواد است اگر منع کند، اگر اعطا فرمود بنده را اعطا فرموده او را چیزی که مر او را نیست، و اگر منع نمود منع کرده چیزی که مر او را نیست. و مرویست از ابی الحسن علی

(ع) که گفت هر که: قائل بجبر است مدهید او را از زکاة چیزی و شهادت او را قبول مکنید که حق تعالی تکلیف نفرموده هیچ نفسی را مگر بقوت و طاقت او، و بار نکرده بر او فوق طاقت او را، و نیندوزد هیچ نفس بدی الا که وبال آن بر او بازگردد، و دیگری را حق تعالی بگناه دیگری نمیگیرد. و نزد آن حضرت از جبر و تفویض مذکور میشد فرمود که: من شما را عطا میکنم در این اصلی که اختلاف مکنید در آن و مخاصمت نکند شما را هیچ کس بر او مگر که بشکنید شما او را،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۰

گفتیم: اگر مصلحت آن بینی، فرمود که: خدای تعالی اطاعت کرده نمی‌شود باکراه، و عصیان کرده نمیشود بغلبه، و اهمال نمیکند در باره بندگان در ملک خود، او مالک است مر آن چیزی را که مالک گردانیده ایشان را، و قادر است بر آنچه قادر گردانیده ایشان را، پس اگر اتیان بطاعت نمایند نخواهد بود او سدکننده و مانع آن، و اگر مرتکب معصیت شوند پس اگر خواهد که حائل شود میان ایشان و آن معصیت کند، پس اگر حائل نشد و کردند ایشان آن را پس نیست او که در آرد ایشان را در آن معصیت، بعد از آن فرمود که: هر که ضبط کند حدود این کلام را پس خصم می‌شود کسی را که مخالف است آن را. دیگر آن حضرت فرموده که امام را علامات و نشانه‌ها است: او أعلم، و أحکم، و أتقی، و أحلم، و أشجع، و أسخی، و أعبد مردمان است، ختنه کرده متولد می‌شود و پاک و مطهر میباشد از خون و غیره، و می‌بیند از عقب خود آنچه از پیش خود می‌بیند، و او را سایه نمی‌باشد، و هر گاه بر زمین آمد از شکم مادر بر کف دست خود می‌آید در آن حال بلندکننده آواز است بشهادتین، و هرگز محتلم نمیشود، و خواب میکند چشم او اما دلش خواب نمیکند، و حدیث کرده می‌شود، و راستست بر او زره رسول الله (ص) و دیده نمیشود مر او را بول و نه غائط زیرا که خدای عز و جل امر فرموده زمین را که فرو برد آنچه از او بیرون می‌آید، و خوش بوی‌تر از مشک میباشد؛ و می‌باشد اولی مردمان از ایشان بر نفسهای خودشان، و مشفق‌تر بر ایشان از پدران و مادران ایشان، و اشد مردم می‌باشد از روی تواضع مر خدای تعالی را، و فراگیرنده‌تر گیرنده‌تر مردمان می‌باشد بآنچه امر میکند بآن، و بازدارنده‌تر مردمان می‌باشد از آنچه نهی مینماید از آن، و دعای او مستجاب می‌باشد تا غایتی که اگر دعا کند بر سنگی هر آینه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۱

می‌شکافد بدو نیمه، و سلاح رسول الله (ص) و شمشیر ذو الفقار نزد وی میباشد، و پیش او صحیفه‌ایست که در او نامه‌های شیعیان است تا روز قیامت، و صحیفه که در او أسماء دشمنان ایشان است تا روز قیامت و جامعه نزد وی می‌باشد که طول او هفتاد گز است در اوست جمیع آنچه مردم بآن احتیاج دارند، و جفر اکبر، و جفر اصغر نزد او است که از پوست معز و کبش است که جمیع علوم در آنجا است حتی ارش خراشیدن و خراشیدن پوست و نصف پوست و نزد او میباشد مصحف فاطمه (ع) و در حدیث دیگر ورود یافته که امام مؤید است بروح قدس؛ و میان او و میان حق تعالی عمودیت از نور که می‌بیند در او اعمال بندگان را و هر چه احتیاج است بسوی او از برای دلالت مطلع می‌شود بر او و بسط کرده می‌گردد از برای او، پس میداند و قبض کرده می‌شود پس نمیداند، و امام متولد می‌گردد و از او متولد می‌شوند، و صحیح میباشد و بیمار می‌گردد، و می‌خورد و می‌آشامد و بول و غایط میکند، و نکاح و خواب می‌باشد او را، و نسیان میدارد و سهو میکند، و فرح و حزن عارض او می‌شود، و می‌گیرد و می‌خندد، و می‌زید و می‌میرد، و در قبرش می‌نهند و زیارت میکنند و محشور میگردد و می‌دانند و سؤال میکنند و مثاب و مکرم و مشفق می‌باشد؛ و دلالت او در دو خصلت است در علم و استجابت دعوت، و هر چه خبر میدهد بآن از حوادثی که حادث خواهد شد پیش از بودن آن، پس آن بعهدی است معهود بسوی او از رسول الله (ص) که بمیراث گرفته از برادران خود و این از آنست که عهد آورده بسوی او جبرئیل از علام الغیوب جل جلاله. و از او منقولست در اوصاف امامت و مر امام راست در کتاب عیون أخبار الرضا (ع) أشياء

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۲

عجیبه و مقاصد غریبه آن مر اغراض صواب را رسنده است، و هر چه مشتمل باشد بر او کتاب یا اکتار کند او را نکت و عیون پسندیده است و از او جمله‌ایست از اصول دین که منحدر می‌گردد بند بر او لثام شک از وجه یقین، و هدایت کرده بآن بسوی حق المبین. و گوید ابو الصلت الهروی که: حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا و بخدا که رضا بود همچنان که تسمیه یافته بود بآن، از پدر خود روایت کرده همچنین تا علی بن ابی طالب (ع) که رسول الله (ص) فرمود که: ایمان قول است و عمل، پس چون بیرون آمدیم از خدمت آن حضرت أحمد بن محمد ابن حنبل گفت: این چه اسناد است؟ گفت مر او را پدر من که: این سعوط بینی مجنونان است که هر گاه در بینی مجنونی چکانند بهوش آید. و روایتست از عیاش مولی امام رضا (ع) که من شنیدم از آن حضرت که میفرمود که هر که:

بشنود بانک صبح را و بگوید که

«اللهم انی اسألك باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان تتوب علی»

و مثل این بگوید هر گاه که بانگ شام بشنود، بعد از آن بمیرد در آن شب یا در آن روز او تائب مرده باشد. و آن حضرت از آبای کرام خود روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که: من چهار کس را شافعم در روز قیامت: گرمی کننده ذریت من بعد از من، و برآورنده حاجتهای ایشان از برای ایشان، و سعی کننده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۳

از برای ایشان در امور ایشان، و دوست دارنده ایشان بدل و زبان، و در روایت دیگر هست که:

دفع کننده از ایشان بدست خود. و روایت کند آن حضرت از آبای بزرگوار خود تا امیر المؤمنین (ع) که رسول الله (ص) فرمود که: در آن شب که مرا بمعراج بردند دیدم که ذات رحمی دست زده بود بعرش و شکایت میکرد از ذات رحمی دیگر بسوی پروردگار خود، گفتم: چند واسطه است میان تو و میان او از پدر؟ گفت:

بهم میرسیم در چهل پدر. و آن حضرت (ع) فرمود: کسی که روزه بدارد از شعبان یک روزی از جهت طلب ثواب خدای تعالی در رود در بهشت، و کسی که استغفار کند خدای را در هر روزی از شعبان هفتاد بار حشر کرده شود در روز قیامت در زمره رسول الله (ص) و واجب شود از خدای تعالی کرامت برای او، و هر که تصدق کند در شعبان صدقه و اگر چه یک خرما باشد حرام گرداند حق تعالی جسد او را بر آتش، و هر که روزه بدارد سه روز از شعبان و به پیوند آن را بروزه ماه رمضان بنویسد خدای تعالی از برای او روزه داشتن دو ماه پیایی. و دیگر آن حضرت فرموده که نمی‌باشد مؤمن مؤمن تا باشد در او سه خصلت: سنتی از پروردگار خودش، و سنتی از پیغمبر او، و سنتی از ولی او، پس آن سنتی که از پروردگار او است پوشانیدن سر او است همچنان که حق تعالی فرموده که عَلِيمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ و اما سنت از نبی خود پس مدارا کردن است با مردم که خُذِ الْعَفْوَ و أْمُرْ بِالْعُرْفِ و أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ و اما سنت از ولی خود پس صبر بر سختی‌ها و مشقتها است که و الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۴

و روایت میکند آن حضرت از پدران بزرگوار خود تا امیر المؤمنین (ع) که پیغمبر (ص) فرمود که: بیاموزید از غراب سه خصلت را: پوشانیدن او به سفاد؛ و بامداد کردن در طلب رزق؛ و حذر کردن او. و یاسر خادم گوید که: من شنیدم از امام رضا (ع) که میفرمود: آنچه

موحش ترین آنچه این خلق را هست در سه موطن است: روزی که متولد می شود و بیرون می آید از شکم مادرش پس می بیند دنیا را، و روزی که می میرد پس معاینه مشاهده میکند آخرت را و اهل آن را، و روزی که برانگیخته می شود پس می بیند احکامی را که ندیده در دار دنیا، و سلام فرستاد خدای عز و جل بر یحیی در این سه موطن و ایمن گردانید او را از خوفش و فرمود که: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» و سلام کرد عیسی بر نفس خود در این سه موطن که گفت «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» و از آن حضرت روایتست که خدای تعالی امر فرموده بسه چیز که مقرون گردانیده بآن سه چیز دیگر را: امر بنماز و زکاة کرده پس هر که نماز گذارد و زکاة ندهد نماز وی مقبول نیست، و امر فرموده بشکر از برای او و از برای مادر و پدر پس هر که شکر ایشان را بجا نیآورد شکر حق تعالی را بجای نیآورده، و امر کرده بپرهیزیدن از خدای تعالی و بصله رحم پس هر که رعایت صلہ رحم نکند از حق تعالی نپرهیزیده. و دیگر فرموده که: از علامات فقه حلم و علم و خاموشی است، بدرستی که خاموشی بابی است از أبواب حکمت، زیرا که خاموشی پیدا میکند محبت را که او دلیل است بر هر چیزی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۵

و دیگر فرمود که: دوست هر مرد عقل او است و دشمن او جهل او، پرسیدند که میباشد زمین در او امام نباشد؟ فرمود که: در این هنگام سخت و شدید گردد بأهل خود. و آن حضرت روایت کند از پدر بزرگوار خود که روایت کرد علی بن ابی طالب از پیغمبر (ص) که: پیری یعنی سفیدی موی در پیش سر یمن است، و در هر دو عارض سخا است، و در گیسو شجاعت است، و در قفا شوم است. و آن حضرت فرموده که: اجتماع مال نمی شود مگر به پنج خصلت: به بخل است، و به آرزوی دراز، و بحرص غالب، و به بریدن رحم، و اختیار کردن دنیا بر آخرت. و دیگر فرمود که: هر گاه بنده خواب کند و در سجود بود حق تعالی فرماید که بنده من قبض کردم روح او را و او در طاعت من است. و آن حضرت روایت کند از امیر المؤمنین (ع) که دنیا همه او جهل است مگر مواضع علم، و علم تمام او حجت است مگر آنچه عمل کرده می شود باو، و عمل همه او ریا است مگر آنچه باشد بطریق اخلاص، و اخلاص بر خطر است تا بنده نظر کند به آنچه ختم و عاقبت او بر آن خواهد بود. و از آن حضرت روایتست که بیرون رفت روزی ابو حنیفه از نزد صادق (ع) پس کاظم (ع) از پیش روی او می آمد ابو حنیفه گفت: ای جوان معصیت از کیست؟ فرمود که: از سه حال خالی نیست:

یا از خدای تعالی است و از بنده نیست پس سزاوار نباشد کریم را که عذاب کند بنده خود را بچیزی که نیندوخته باشد آن را، و یا از خدای عز و جل است و از بنده پس سزاوار نیست مر شریک قوی را که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۶

ظلم کند شریک ضعیف را، و یا از بنده است و معصیت از او است پس اگر عقوبت کند او را پس بگناه بنده است و اگر عفو کند از او از جود و کرم او است. و دیگر فرمود که: سزاوار نیست مرد را که بگذارد طیب و بوی خوش را در هر روزی، پس اگر قادر نباشد بر آن پس روزی در میان، پس اگر قادر نباشد پس در هر جمعه و این را از دست نگذارد. پرسیدند از آن حضرت که چه حالست عبادت کنندگان بشب را که احسن مردمانند از روی وجه؟ فرمود: زیرا که ایشان چون خلوت کردند با خدای تعالی پس حق سبحانه و تعالی می پوشاند ایشان را از نور خود. و دیگر فرمود که: لایزال مرد دزدی میکند تا وقتی که استیفای ثمن دست خود کرد، آنگاه اظهار میکند حق تعالی بر او و آمدند قومی از خراسان بخدمت آن حضرت و گفتند که: قومی از اهل بیت تو فرا می گیرند امور قبیحه را پس اگر نهی کنی ایشان را از آن دور نیست، فرمود که: نمیکنم، گفتند: چرا؟ فرمود که: شنیدم از پدر خود که می فرمود نصیحت خشن و درشت است و قبول نمیکنند. و دیگر فرمود که هر که رد کند متشابه قرآن را بمحکمش هدایت یافته براه راست، بعد از آن فرمود که: در اخبار ما

متشابه هست همچو متشابه قرآن، پس رد کنید متشابه آن را بمحکم آن و متابعت مکنید متشابه آن را تا گمراه نشوید. و دیگر فرمود: هر که روزه بدارد اول روز از رجب از جهت رغبت و ثواب خدای عز و جل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۷

واجب گردد از برای او بهشت، و هر که روزه بدارد روزی در وسط او شفاعت کرده شود در مثل ربیعه و مضر، و هر که روزه بدارد روزی در آخر او بگرداند حق سبحانه و تعالی او را از عروسان و دامادان جنت، و حق تعالی شفاعت او را به‌پذیرد در حق پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و معارف و همسایگان او و اگر چه ایشان مستوجب دوزخ گشته باشند. و آن حضرت از پدران بزرگوار خود روایت کرده و ایشان از علی (ع) که رسول الله (ص) فرمود مر یکی از اصحاب خود را که: یا عبد الله دوستی کن در راه خدای تعالی و دشمنی نمای در راه او، و دوست دار دوست او را، و دشمن دار دشمن او را که یافته نمیشود ولایت مگر باین. و علی بن حسن بن علی بن فضال روایت کند از پدر خود که او گفت: من شنیدم از علی بن موسی الرضا (ع) که میفرمود: هر که بگوید: استغفر الله، در شعبان هفتاد بار بیامرزد حق تعالی گناهان او را و اگر چه بعد دستارها باشد. و آن حضرت روایت کند از آباء کرام خود و ایشان از امیر المؤمنین و او از رسول الله (ص) که هر که دوست میدارد که سوار شود بکشتی نجات و چنگ درزند به بند استوار و درآویزد بریسمان محکم کرد کار پس باید که دوست دارد علی را بعد از من و دشمن دارد دشمن او را، و باید که اقتدا کند بائمة هداة از اولاد او که ایشان خلفا و اوصیاء منند و حجج الهیند بر خلق بعد از من و سادات امت منند و پیشرو انبیانند بجنّت، حزب ایشان حزب من است و حزب من حزب حق تعالی، و حزب اعدای ایشان حزب شیطان. و بهمین اسناد روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که ماه رمضان ماه بزرگ است مضاعف

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۸

می‌گرداند حق تعالی در او حسنات را، و محو میکند در او سیئات را، و بلند می‌سازد در او درجات را هر که تصدق کند در این ماه بصدقه بیامرزد حق سبحانه و تعالی او را، و هر که نیکی کند در او بملک یمین خود آمرزیده گردد، و هر که نیکو سازد خلق خود را در او حق تعالی نظر مغفرت در او نگردد، و هر که خشم فرو خورد در او بیامرزد حق جل و علا او را، و هر که رعایت صله رحم کند در او حق سبحانه و تعالی غفران را شامل حال او گرداند بعد از آن فرمود که: ماه شما که اینست نیست مثل ماههای دیگر، هر گاه که آمد بشما می‌آید ببرکت و رحمت، و چون رفت میرود بغفران گناهان، این ماهی است که حسنات در او مضاعف میگردد، و اعمال خیر در او پذیرفته می‌شود، و هر که بگذارد در این ماه از برای خدای تعالی دو رکعت نماز را که خضوع و تطوع نماید در آن بیامرزد خدای تعالی او را، بعد از آن فرمود: بدرستی که شقی‌تر شقیان آنست که بیرون رود از او این ماه و آمرزیده نشده باشد گناهان او، و زیان کار باشد وقتی که فایز و رستگار شوند نیکوکاران بعبایای پروردگار کریم منان. فواید کتاب عیون اخبار الرضا بسیار است باین اکتفا رفت. و ابن بابویه رحمه الله گوید: گفتند که مر ابي جعفر محمد بن علی بن موسی (ع) را که قومی از مخالفان شما زعم ایشان آنست که پدر بزرگوار ترا مأمون رضا نام کرد از جهت آنکه راضی شد ولایت عهد او را، آن حضرت فرمود: بخدا که دروغ می‌گویند و فجور می‌ورزند، بلکه خدای تبارک و تعالی او را رضا تسمیه فرمود، زیرا که او رضا بقضای الهی داده بود در آسمان او، و راضی بود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۲۹

مر رسول او را و ائمه که بعد از او بودند در زمین او صلوات الله علیهم، گفتم: آیا نبودند هر یک از آباء کرام تو که پیشتر بودند که رضا شیمه ایشان بوده باشد از برای خدا و رسول و ائمه که بعد از او بودند؟ فرمود که: بلی، گفتم: پس چرا تسمیه یافت پدر تو در میان

ایشان برضا؟ فرمود: زیرا که راضی شدند بوی مخالفان از دشمنان او همچنان که راضی بودند باو موافقان از اولیای او، و نبود این مر یکی را از آبای کرام او (ع) پس از این جهت تسمیه یافت در میان ایشان برضا.

[ذکر ولادته و مدّة عمره و وفاته (ع)]

در عیون اخبار آن حضرت آورده که در مدینه متولد شد در روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع الاول در سال صد و پنجاه و سوم از هجرت بعد از وفات اَبی عبد الله (ع) به پنج سال، و وفات یافت بطوس در قریه که سناباد میگفتند از روستاق نوقان، و دفن کرده شد در دار حمید بن قحطبه طائی در قبه که در او رشید بود در جانب قبله او، و این در روز جمعه بیست و سیم ماه رمضان بود که دویست و سه سال از هجرت گذشته بود، و عمر شریفش چهل و نه سال و شش ماه بود، بیست و نه سال و دو ماه با پدر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۳۰

بزرگوار خود امام موسی (ع) بود، و بعد از پدر بیست سال و چهار ماه امام و خلیفه بود، و ایام امامت او بقیه ملک رشید و ملک امین محمد بن زبیده و ملک مأمون بود، و او اخذ کرد بیعت را از برای امام رضا (ع) بی‌رضای او، و این بعد از آن بود که تهدید میکرد او را بقتل، و الحاح مینمود مکررا در این باب، و آن حضرت ابا می‌فرمود تا مشرف گشت از باس آن بر هلاک، و آن حضرت فرمود:

بار خدایا تو نهی فرموده که بدست خود خود را بتهلکه میندازید و من مشرف شده‌ام از قبل عبد الله المأمون بر قتل هر گاه که قبول نکنم ولایت عهد او را، و من مکره و مضطرم همچنان که یوسف و دانیال (ع) وقتی که قبول کردند هر یک از ایشان ولایت را از قبل طاعی آن زمان، بار خدایا عهدی نیست مرا الا عهد تو، و ولایتی نیست مرا الا از قبل تو، پس توفیق کرامت کن مرا از برای اقامت دین تو و احیای سنت نبی تو، بدرستی که توئی مولی و نصیر نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.

بعد از آن قبول کرد ولایت عهد را از مأمون بر آنکه والی نسازد کس را، و عزل نکند هیچ کس را، و تغییر ننماید طریق و رسمی که بوده، و آنکه در امور مشورت‌کننده باشد از دور، پس گرفت از برای او مأمون بیعت را بر خاص و عام.

و بود این وقتی که ظاهر شد مر مأمون را از امام رضا (ع) فضل و علم و حسن تدبیر، بعد از آن حسد برد بر او و کینه‌ور شد تا سینه او تنگ گشت، پس غدر نمود و شهید کرد آن حضرت را بزهر، و رفت آن حضرت برضوان و کرامت حق.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۳۱

و مرویست از علی بن میثم که او گفت: من شنیدم از پدر خود که می‌گفت: من شنودم از نجمه مادر امام رضا (ع) که میگفت که: چون من حامله گشتم به پسر من نیافتم گرانی حمل را و می‌شنیدم در خواب تسبیح و تهلیل و تحمید را از شکم خود. پس می‌ترسانید مرا، و چون بیدار می‌شدم نمیشنودم چیزی را؛ و چون بار نهادم بر زمین واقع دستهایش بر زمین بود و سرش بجانب آسمان، و حرکت میداد لبهای خود را گوئیا که تکلم میکند، پس درآمد بسوی من پدرش امام موسی (ع) فرمود که:

گوارنده باد ترا ای نجمه کرامت پروردگار تو. پس داد او را به پدر در خرّقه سفیدی پیچیده، پس آن حضرت بنک گفت در گوش راست وی، و اقامت گفت در گوش چپ وی، و بعد از آن آب فرات را طلب فرمود و کام او را بآن گرفت، بعد از آن رو کرد بمادرش و فرمود که: بگیر این را که بقیه الله است در زمین او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۳۲

و صاحب کتاب دلایل روایت کند از جعفر بن محمد بن یونس که: نوشت مردی بامام رضا (ع) مسأله چند، در او از آن حضرت سؤال کرد و می‌خواست که سؤال کند در آنجا از جامه ملحم که محرم می‌تواند پوشید، و از سلاح رسول الله (ص) فراموش کرد این را و تأسف می‌خورد بر آن، جواب آن را فرستاد و فرمود در او که: باکی نیست در احرام با جامه ملحم، و بدان که سلاح رسول الله (ص) در میان ما بمنزله تابوت است در میان بنی اسرائیل، می‌گردد با هر عالمی هر جا که می‌گردد. و روایتست از معمر بن خلاد که گفت مرا ریان بن صلت در مرو که: فضل بن سهل فرستاده بود او را ببعض مواضع خراسان، او گفت بمن که: می‌خواهم که دستوری بطلبی از برای من که بر ابی الحسن (ع) سلام کنم و وداع نمایم، و می‌خواستم که بیوشاند مرا از جامه خود و بیخشد بمن چند درهم که بنام آن حضرت زده‌اند، معمر گوید که: داخل شدم بر ابی الحسن (ع) فرمود در ابتدا که:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۳۳

ریان می‌خواهد که نزد من بیاید و بیوشانم من او را از جامه خود و بدهم از درهم خود، گفتم:

سبحان الله بخدا که از من این را می‌خواست که من بخدمت تو بگویم از برای او، و فرمود که: یا معمر مؤمن موفق است بگو که بیاید، گفتم: من رفتم و او را آوردم درآمد و بر او سلام کرد، آن حضرت دو جامه از جامه‌های خود طلب فرمود و بوی داد، پس چون او برخاست دیدم که در دست وی چیزی نهاد، چون بیرون رفت گفتم وی را که: چه چیز اعطا فرمود ترا؟ پس دست باز کرد سی درهم بود. سلیمان بن جعفر جعفری روایت کند که گفت مرا امام رضا (ع) که: بخر از برای من جاریه باین صفت، و این جاریه نزد مردی بود از اهل مدینه بنوعی که آن حضرت وصف فرموده بود، من رفتم و خریدم و ثمن تسلیم مولای او کردم و آوردم او را بخدمت آن حضرت، پس خوش کرد و تصرف نمود.

چند روز مکث کردم ناگاه مولای او بمن ملاقات کرد و می‌گریست، گفتم: چه قصه است؟ گفت:

الله الله عیش بر من گوارا نیست و مرا قرار نمانده و نه خواب پس سخن کن او را که رد کند بمن جاریه را و ثمن بستاند، گفتم: آیا تو دیوانه من این جرأت می‌توانم نمود که بگویم مر او را که او را رد کند بر تو، من داخل شدم بر ابی الحسن (ع) در ابتدا فرمود که: یا سلیمان صاحب جاریه می‌خواهد که رد کنم بر او جاریه را؟ گفتم: بلی و الله بمن گفت که از تو درخواست کنم که بوی رد نمائی و ثمن بستانی پس چنین کرد، و مکث نمودم چند روزی بعد از آن مولای جاریه بمن رسید، گفت: فدای تو گردم درخواست کن از آن حضرت که قبول فرماید جاریه را که من از او فایده نمی‌توانم گرفت و قادر نیستم که نزدیکی کنم بوی، گفتم: قادر نبودم که ابتدا کنم باین، گفتم: پس رفتم بخدمت ابی الحسن (ع) فرمود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۳۴

که: یا سلیمان صاحب جاریه می‌خواهد که بستانم از او جاریه را و ثمن او بازگردانم؟ گفتم: این التماس میکند، فرمود که: رد کند بمن و ثمن او بستاند. و روایتست از حسن بن ابی الحسن (ع) که عم من محمد بن جعفر بیماری سخت داشت که خوف مرگ او داشتیم، پس داخل شد بر او امام رضا (ع) و ما بر گرد او بودیم و پسرانش و برادرانش و عم من اسحاق بر بالین سر او می‌گریستند و بیمار در حالت سختی و پریشانی بود، پس آن حضرت آمد و نشست در ناحیه که نظر میکرد بسوی ما، پس چون بیرون فرمود من در عقبش رفتم و گفتم: فدای تو گردم داخل شدی بر عم خود و او را باین حال دیدی و ما می‌گریستیم و اسحاق عم تو می‌گریست و نبود از تو حزن و گریه، فرمود مرا که: دیدی این را که می‌گریست بر سر بالین او زود باشد که این مریض از مرض خلاص شود و برخیزد و بمیرد اینکه بر

سر بالین او میگریست، پس آنگاه برخاست محمد بن جعفر از آن بیماری و صحت یافت، و اسحاق مریض شد و بمرد و محمد بر او میگریست.

و چون خروج کرد محمد بن جعفر در مکه و دعوت کرد مردم را از برای خود و تسمیه یافت بامیر المؤمنین و بیعت کردند او را بخلافت داخل شد بر او امام رضا (ع) و فرمود که: ای عم تکذیب مکن پدر و برادر خود را که این امر تمام نمیشود، راوی گوید: پس بیرون رفت محمد از مکه و من نیز با وی بیرون رفتم بسوی مدینه، نگذشت مگر اندک زمانی که جلودی آمد و او را بهزیمت فرستاد و محمد بن جعفر از او امان خواست و لباس سیاه پوشید و بر بالای منبر رفت و خود را عزل کرد و تکذیب قول خود نمود و گفت: این نام از آن مأمون است و مرا در او حقی نیست، بعد از آن رفت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۱۳۵

بخراسان و وفات کرد در مرو. و صفوان بن یحیی روایت کند از آن حضرت که من شنیدم که میفرمود که ائمه عالمان و حکیمان فهم کرده شدگان، حدیث کرده شدگانند. حسن بن علی الوشا گوید که: من در خراسان بودم فرستاد امام رضا (ع) یک روزی بسوی من که برد یمانی از جهت من بفرست و آن نزد من یافت نمیشد، گفتم رسول آن حضرت را که: در نزد من برد نیست، رفت و باز فرستاد رسول را نزد من که برد را بفرست، من طلب کردم در میان جامه های خود نیافتم، گفتم برسول که: طلب کردم و نیافتم، سیوم بار رسول را باز فرستاد که بفرست برد را، من برخاستم و جستجو کردم پس جای نماند که نجستم مگر صندوق که مرا بود در آنجا دیدم یافتم برداشته بخدمت آن حضرت آوردم و گفتم: گواهی میدهم که تو امام مفترض الطاعتی و بود مرا سببی در دخول این امر. عبد الله بن مغیره گوید که مرا توقفی بود و حج کردم برای این، چون رفتم بمکه خلجان کرد در سینه من چیزی خود را بملتمز درآویختم و گفتم: بار خدایا تو میدانی طلب و اراده مرا پس راه نمای مرا به بهترین ادیان، پس افتاد در دل من که بخدمت امام رضا (ع) روم، آمدم بمدینه و ایستادم بر در خانه آن حضرت و گفتم غلامی را که: بگو مر مولای خود را که مردی از عراق بر در خانه است، شنیدم ندای که او را میفرماید: درآ ای عبد الله بن مغیره، من در رفتم پس چون مرا دید فرمود که:

اجابت فرمود حق تعالی دعای ترا و راه نمود تو را بدین تو گفتم: گواهی میدهم که تو حجه الله و امین الله بر خلقی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۱۳۶

و روایت کند حسن بن علی الوشا که گفت: فلان بن محرز که رسیده است بما أبو عبد الله (ع) گاهی میخواست که معاودت کند أهل خود را بمواقعه وضوی نماز میساخت و من میخواستم که این را از امام رضا (ع) بپرسی، وشا گوید که: آمدم بخدمت آن حضرت ابتدا کرد پیش از سؤال من و فرمود که: بود أبو عبد الله (ع) که مواقعه میکرد و باز میخواست که معاودت کند بان وضوء نماز میساخت، و دیگر که اراده میکرد همچنین وضوی نماز میساخت، من بیرون آمدم و گفتم که: جواب فرمود مسأله ترا پیش از آنکه من سؤال کنم آن را. روایتست از حنان بن سدير که گفتم مر امام رضا را (ع) که: آیا تواند بود امام را که او را عقب نباشد؟ آن حضرت فرمود که: از من متولد نخواهد شد الا یکی و لیکن او منشأ ذریت بسیار خواهد بود.

ابو خدش گوید که: شنیده بودم این حدیث را سی سال پیش ازین. وشا گوید که: گفت بمن عباس بن جعفر بن محمد الاشعث که: التماس کنم از آن حضرت که کتابتی از او که بامام میرسد چون بخواند بدرد که بدست کسی نرسد؟ و شاید گوید که: آن حضرت ابتدا کرد پیش از آنکه من بگویم التماس او را که: کتابت او را میباید دید، و اعلام کن صاحب خودت را که من هر گاه کتابت او را میخوانم

میدرم. و ذروان مدائنی داخل شد بر آن حضرت تا سؤال کند از عبد الله بن جعفر، آن حضرت دست مبارک را بر سینه او نهاد پیش از آنکه ذکر کند چیزی را که اراده کرده بود از برای او بعد از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۳۷

آن فرمود که: یا محمد بن آدم بدرستی که عبد الله امام نبود، پس خبر فرمود مرا بآنچه میخواستم پیش از آنکه سؤال کنم. و حسن بن علی الوشا گوید که: امام رضا (ع) در ابتدا بمن گفت که: پدر من دوشینه نزد من بود گفتم: پدر تو؟ فرمود که: پدر من، دیگر گفتم که: پدر تو؟ فرمود که: در خواب دیدم که جعفر (ع) آمده بود نزد پدر من و میگفت که ای پسر من چنین کن ای پسر من چنان و چنان کن، پس داخل شدم من بر او بعد از این فرمود که: ای حسن بدرستی که خواب ما و بیداری ما یکی است. و از علی بن محمد الکاشانی روایتست که گفت: خبر کردند مرا بعضی از اصحاب ما که یکی از ایشان گفت که: بردم از برای امام رضا (ع) مالی بسیار و ندیدم که مسرور شده باشد بآن پس من غمگین شدم از برای این و گفتم در نفس خود که آوردم مثل این مال را و خوش حال نشد بآن، آنگاه آن حضرت فرمود که: ای غلام طشت و آب بیاور و نشسته بود بر کرسی و گفت غلام را بریز بر دست من آب را، پس دیدم روان گشته در میان انگشتان مبارکش طلا و در طشت میریزد، بعد از آن ملتفت شد بجانب من و فرمود آنکه این چنین باشد باک نداشته باشد که آورده شود بسوی او مالی. محمد بن فضل گوید که: در آن سال که هارون الرشید قهر کرد بر برامکه و کشت جعفر بن یحیی را و حبس کرد یحیی بن خالد را و کرد آنچه کرد با ایشان اَبی الحسن الرضا (ع) ایستاده بود در عرفات و دعا میکرد، بعد از آن سر مبارک را در پیش انداخت از آن پرسیدند فرمود که: من بودم که دعای بد میکردم بر برامکه که بر پدر بزرگوار من کردند آنچه کردند حق سبحانه و تعالی امروز دعای مرا در حق ایشان اجابت کرد، پس بازگشت از آنجا اندک زمانی نگذشت که جعفر را کشتند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۳۸

و یحیی را گرفتند و احوال ایشان متغیر شد. موسی بن عمران گوید که: دیدم علی بن موسی (ع) را که در مسجد مدینه بود و هارون خطبه میخواند، آن حضرت فرمود که: خواهی دید مرا و او را که در یک خانه دفن کنند. هشام عباسی گوید: طلب کردم در مکه دو جامه سعدیین که بهدیه و تحفه برای پدر خود ببرم، در مکه نیافتم آن نوع که من می‌خواستم پس گذر من بمدینه افتاد در بازگشتن و رفتم بخدمت اَبی الحسن (ع) پس چون وداع کردم و میخواستم بیرون آیم طلب فرمود دو جامه سعدیین بر عمل و شیی که من میخواستم داد بمن و فرمود که: جامه کن برای پدرت. و حسن بن موسی گوید که بیرون رفتیم با آن حضرت ببعضی حیطانی که او را بود در روزی که مطلقا ابر نبود چون بیرون آمدیم فرمود که: برداشته‌اید چیزی که باران را نگاه دارد؟ گفتم که، احتیاج بآن نداریم و ابری نیست که از برای آن بترسیم، فرمود و لیکن من برداشته‌ام و زود باشد که باران بگیرد ما را، پس چون اندکی رفتیم ابر پیدا شد و باران گرفت تا بتنگ آمدیم و باقی نماند از ما کسی که تر نشده باشد غیر آن حضرت. و حسن بن منصور روایت کند از برادر خود که من داخل شدم بر امام رضا (ع) در خانه که در اندرون خانه دیگر بود در یک شیی، پس برداشت دست مبارک خود را پس گوئیا در آن خانه ده چراغ روشن شد، در این حال مردی طلب اذن کرد پس دست مبارک خود را باندرون جامه برد و او را اذن داد تا درآید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۳۹

موسی بن مهران گوید که: دیدم امام رضا (ع) را که نظر کرد بهرثمه و فرمود که گوئیا می‌بینم که او را بمر و برده‌اند و گردن او را زده‌اند، و آنچه‌ان شد که آن حضرت فرموده بود- این آخر آنست که آورده از کتاب دلایل. و راوندی رحمه الله در کتاب خرائج آورده که روایت کرده اسماعیل بن اَبی الحسن که ما با امام رضا (ع) بودیم که آن حضرت دست مبارک را بر زمین نهاد گوئیا که کشف کرد چیزی را،

پس ظاهر شد از آنجا شپکه‌های طلا باز دست مبارک بر آن کشید ناپدید گشت، گفتم: اگر میدادی یکی را از آن بمن چه میشد، فرمود که وقت این امر هنوز در نیامده. و دیگر آنکه ابو اسماعیل سندی گوید که: من شنودم در سند که حق تعالی را هست حجتی در عرب، پس من بیرون آمدم برای آن طلب، پس مرا دلالت کردند بر امام رضا (ع) پس قصد آن مقصد کردم و بخدمت وی آمدم و من نمیدانستم از عربی یک کلمه را پس سلام کردم بزبان سندی جواب فرمود بر گفت من، پس من بلغت سندی با وی سخن می‌گفتم و او جواب می‌فرمود مرا بآن لغت، من گفتم که شنیده بودم در سند که خدای تعالی را حجتی هست در عرب و من بیرون آمده‌ام بآن طلب فرمود که آن بمن رسیده و اکنون آن منم، بعد از آن فرمود که سؤال کن از آنچه میخواهی، پس سؤال کردم آنچه خواستم، پس چون خواستم که برخیزم از نزد وی گفتم که: نمیدانم از عربی چیزی پس دعا فرمای بدرگاه خدای تعالی که الهام فرماید مرا بلغت عرب که تکلم توانم کرد با اهل آن، کشید دست مبارک بر هر دو لب من در ساعت تکلم کردم بعربی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۰

و دیگر سلیمان جعفری گوید که: من با امام رضا (ع) بودم در حائطی که او را بود که ناگاه گنجشکی آمد نزد آن حضرت و آواز بسیار میداد و اضطراب میکرد، فرمود که: آیا میدانی که این گنجشک چه میگوید؟ گفتم: خدا و رسول و پسر رسول او دانانترند، فرمود که: میگوید مرا که: ماری میخواهد که بخورد بچگان مرا پس برخیز و این چوب را بگیر و باین خانه رو و بکش این مار را، گفتم: برخاستم و آن چوب را گرفتم و باندرون خانه رفتم و دیدم که ماری در آنجا می‌گردد پس کشتم او را. و دیگر مرویست از بکیر بن صالح که آمدم بخدمت آن حضرت و گفتم: زن من که خواهر محمد ابن سنان است حامله است پس دعا کن که خدای تعالی او را نرینه کرامت کند، فرمود که: دو تا خواهند بود، گفتم در نفس خود که: محمد و علی بعد از بازگشتن، بعد ازین مرا طلبید که یکی را علی نام کن و دیگری را ام عمر، من بکوفه آمدم مرا پسر و دختری شده بود از یک شکم، پس نام کردم ایشان را آنچه فرموده بود مرا، و من گفتم مادر خود را که: معنی ام عمر چیست؟ گفت: مادر مرا ام عمر نام بود. و دیگر روایت کرد و شاکه که امام رضا (ع) در خراسان می‌فرمود که: چون خواستند که مرا از جهت خراسان بیرون آرند جمع کردم عیالان خود را و امر کردم ایشان را که گریه کنند بر من تا بشنوم،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۱

بعد از آن دوازده هزار درهم در میان ایشان تفرقه کردم، بعد از آن فرمودم که من باز نمی‌گردم بعیال خود هرگز. و شاکه گوید که: مرا عقبی گزید من روی آوردم و میگفتم یا رسول الله شنونده این منکر شد و از این تعجب کرد، امام رضا (ع) فرمود که: مه بخدا که دید او رسول الله را گوید که: من دیده بودم رسول الله را صلی الله علیه و آله در خواب و بخدا که هیچ کس را از آن خبر نکرده بودم. مؤلف کتاب رحمه الله می‌فرماید که:

حافظ ابو نعیم با ما موافقت کرد و رسانید اخبار را بابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) و از ما سوای ایشان اعراض کرد.

و اما ابن جوزی امام موسی بن جعفر (ع) را ذکر کرده و از او تجاوز ننموده و هر دو کتابهای خود را از مجهولان عباد و از گم نامان عباد پر کرده‌اند مثل کسی که نام و نسب او معلوم نیست و طریق و مذهب متحقق نمی‌گویند مثلاً که عابدی در یمن بود و عابده حبشیه و امثال اینها و ذکر نکرده‌اند مثل امام موسی الکاظم و امام علی بن موسی الرضا (ع) و امام محمد الجواد و ابنای کرام ایشان را علیه السلام.

و اما عبد العزیز الحافظ الجنابذی رسانیده با ما تا امام حسن عسکری (ع) و توقف کرد چون بخلف صالح امام محمد المهدی صلوات اللہ علیہ رسید.

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۲

فاما کمال الدین ابن طلحه رحمه الله ذکر سلف و خلف کرده و جریان نموده در مضمار آن و توقف نکرده آن را غیر او منکرست او مقر و معترف است رحمه الله، و از عجب امور آنکه حافظ ابو نعیم متهم است متشیع و فعل او اینست که رافع آنست حق تعالی رفع کند از ما و از ایشان. و ابی در نثر الدر آورده که فضل بن سهل پرسید از امام علی بن موسی الرضا (ع) در مجلس مأمون که یا ابا الحسن مردمان مجبورند؟ فرمود که: خدای تعالی اعدل است از آنکه جبر کند شمار او بعد از آن عذاب کند گفت: پس گذاشته شده‌اند؟ فرمود که: حق تعالی احکم است از آنکه مهمل گذارد بنده خود را و بخودش باز گذارد. نصرانی را پیش مأمون آوردند که فجور کرده بود بهاشمیه چون این را دید مسلمان شد از جهت خوف قتل، مأمون را از این خشم آمد و از فقها پرسید گفتند که: اسلام هدر میکند آنچه پیش از آن بوده آنگاه از امام رضا (ع) پرسید فرمود که: بکش او را زیرا که او مسلمان شد وقتی که باس و شدت را دید کما قال الله تبارک و تعالی فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ تَأَخَّرَ سوره. و پرسیدند از آن حضرت از قناعت فرمود که: قناعت نفس را صیانت میکند و قدر این کس را نگاه میدارد که آب روی خود را پیش اهل دنیا نریزد، و سؤال نمیکنند ترا از قناعت الا دو مرد یا

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۳

متعللی که میخواهد آخرت را، یا متنزه و دوری جوینده از لثیمی مردمان. امتناع نمود نزد آن حضرت مردی از دست شستن پیش از طعام فرمود که: بسوی دست را که شستن اول از برای ما است و شستن دوم از برای خودت اگر میخواهی این را ترک کن. یک مردی را پیش مأمون آوردند و خواست که بزند گردن او را مأمون گفت که: چه میگوئی یا ابا الحسن در باب این؟ فرمود که: میگویم که خدای تعالی نمیخواند ترا بحسن عفو مگر از برای عزت تو پس عفو کرد او حدیث کرد ابو الصلت که در خدمت آن حضرت بودم که میفرمود به نیشابور او سوار بود بر بغله شبها پس آمده بودند بطلب وی علمای بلد مثل احمد بن حرب و یاسین بن نصر و یحیی بن یحیی و بسیاری دیگر از اهل علم، پس آویختند بلجام بغله او در مربعه و گفتند: بحق پدران پاک بزرگوارت حدیث کن ما را بحدیثی که شنیده باشی از پدر بزرگوار خودت فرمود که: حدیث کرد مرا پدر من عبد صالح موسی بن جعفر که او فرمود: مرا حدیث کرد پدر من جعفر بن محمد الصادق که او فرمود مرا که: حدیث کرد پدر من باقر علم النبوة محمد بن علی او فرمود که: حدیث کرد مرا سید العابدین علی ابن حسین او فرمود که: حدیث کرد مرا پدر من سید شباب اهل الجنة حسین بن علی او فرمود که:

شنیدم از پدر خود سید العرب علی بن ابی طالب و آن حضرت فرمود که: شنیدم از رسول الله (ص) که:

ایمان معرفتی است بدل، و اقراریست بزبان، و عملی است بارکان او گوید که احمد بن حنبل گفت که:

اگر بخوانم این اسناد را بر مجنون هر آینه خلاص شود از جنون.

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۴

و مرویست از عبد الرحمن بن ابی حاتم مثل اینکه او حکایت کرده از پدر خود که گفت اگر خوانده شود بر مصروع پس بهوش آید.

[ذکر طرف من کلام الامام (ع)]

جامع کتاب کشف الغمه علی بن عیسی رحمه الله گوید که نقل کردم از کتابی که حاضر نبود مرا نام او آن زمان آنچه را که صورت او است و نقل صورت او اینست که:

حدیث کرد مولی سعید امام الدنيا عماد الدین محمد بن سعد بن عبد الکریم الوزان در محرم سنه ست و تسعین و خمسمائة که ایراد نمود صاحب کتاب تاریخ نیشابور در کتاب خود که علی بن موسی الرضا (ع) چون داخل شد به نیشابور در سفری که در آن فضیلت شهادت یافت و آن حضرت در محفه بود و آن بر بغله شهبا بود که بر او زینی بود از نقره خالص و درآمد در بازار نیشابور و در آنجا بخدمت وی رسیدند حافظان احادیث نبویه ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی رحمهما الله و گفتند: ای سید بن السید و ای امام ابن الائمه و ای سلاله طاهره رضیه و ای خلاصه زاکیه نبویه بحق آبای اطهارت و اسلاف اخیارت که آیا نمی نمائی بما طلعت مبارک با میمنت خودت را و روایت نمیکنی از برای ما حدیثی از آبا و اجداد بزرگوار خودت تا یاد گیریم آن را؟ پس بداشت بغله را و برداشت مظلله را و روشن گردانید چشمهای مسلمانان را بطلعت مبارک نورآسای خود و بود دو گیسوی مشک بویش همچو دو گیسوی مبارک رسول الله (ص)، و همه مردمان طبقه طبقه و فوج فوج ایستاده گریان و نالان و سینه کوبان و جامه دران و در خاک غلطان، و بعضی خود را رسانیده بوسه بر رکاب و حزام بغله اش می دادند و همه گردن را دراز

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۵

میکردند بمظلله مهد تا نصف النهار، و روان می گردانیدند دموع از دیده‌ها مثل انهار، تا ساکن شد اصوات و آواز برداشتند ائمه و قضاة که ای معاشر مردمان بشنوید و در گوش گیرید و ایذا مرسانید عترت رسول الله را و خاموش شوید، و آن حضرت املا فرمود این حدیث را و آماده کرده بودند و شماره درآمده بیست چهار هزار محبره سوی دوات‌ها که حدیث از لفظ مبارک آن حضرت بشنوند، بنویسند، و طلب املا ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی میکردند، آنگاه سر مبارک از مهد بیرون آورد و فرمود که: حدیث کرد مرا پدر من موسی بن جعفر الکاظم و او گفت که: حدیث فرمود مرا پدر من جعفر بن محمد الصادق (ع) و او گفت که: حدیث فرمود مرا پدر من محمد بن علی الباقر و او گفت که: حدیث فرمود مرا پدر من علی بن حسین زین العابدین و او گفت که: حدیث فرمود مرا پدر من حسین بن شهید کربلا و او گفت که: حدیث فرمود مرا پدر من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب شهید زمین کوفه و او گفت که: حدیث فرمود مرا برادر و ابن عم من محمد رسول الله (ص) و او گفت که: حدیث فرمود مرا جبرئیل امین (ع) و او گفت که: من شنیدم از رب العزة سبحانه و تعالی که میفرمود که: کلمه

لا اله الا الله

حسن من است پس کسی که بگوید آن را داخل شود در حصن من، و کسی که داخل شود در حصن من ایمن گردد از عذاب من، صدق الله سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسول الله و الائمه علیهم السلام. ابو القاسم قشیری رحمه الله گوید که: این حدیث باین سند رسیده بیکی از امرای سامانیه پس آن را بآب زر نوشت و وصیت کرد که با او در قبر نهند، پس چون او مرد او را یکی در خواب دید گفت: با تو چه کردند؟ گفت: خدای تعالی مرا آمرزید بواسطه تلفظ من بلا اله الا الله و تصدیق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۶

من بمحمد رسول الله از روی اخلاص، و بودم من که نوشته بودم این حدیث را بآب زر از جهت تعظیم و احترام. و دیگر آبی در نثر الدر آورده که چون عقد کرد مأمون بیعت را از برای آن حضرت بعد از خود بعد از آن حضرت فرمود که نصیحت واجب است مر ترا و سزاوار نیست غش از برای مؤمن، بدرستی که عامه نمیخواهد آنچه کردی بمن و خاصه نمیخواهد آنچه کردی بفضل بن سهل، پس مصلحت و

رأی از برای تو آنست که دور کنی ما را از خود تا بصلاح آید امر تو، و ابراهیم بن عباس صولی گفته بخدا که این سبب شد که مأل امر به آن کشید. و روایت کرده شد از بعض اصحاب آن حضرت که داخل شدم بر او در مرو و گفتم: یا ابن رسول الله روایت کرده شده از برای ما از صادق (ع) که او فرموده که: نه جبر و نه تفویض بلکه امری در میان دو امر. معنی این چیست؟ فرمود کسی که زعم کرد که حق سبحانه و تعالی تفویض فرموده امر خلق و رزق را بر حجج خود پس او قائل بتفویض است، و قائل بجبر کافر است و قائل بتفویض مشرک گفتم: یا ابن رسول الله پس چه چیز است امر بین امرین؟ فرمود که: وجود سبیل باتیان آنچه امر کرده شده اند بدان و ترک آنچه نهی شده اند از آن. و میفرمود: در قول خدای تعالی که فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ یعنی عفو بی عتاب و در قول الهی که «خَوْفًا وَ طَمَعًا» فرمود که خوف از برای مسافر و طمع از برای مقیم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۷

روزی مأمون گفت که یا ابا الحسن خبر کن مرا از جدت علی بن ابی طالب (ع) که بچه وجه او قسیم بهشت و دوزخ است؟ آن حضرت فرمود که آیا نشنیده‌ای از پدر و آبابی خودت که روایت کرده‌اند از جدت عبد الله بن عباس که او گفت: من شنیدم از پیغمبر (ص) که میفرمود که، حب علی ایمان است و بغض او کفر گفت: بلی امام رضا (ع) فرمود، پس باین معنی قسیم بهشت و دوزخ است، مأمون گفت: باقی نگذارد خدای تعالی مرا بعد از تو یا ابا الحسن گواهی میدهم که تو وارث علم رسول خدائی (ص) ابو الصلت هروی گوید که: چون بازگشت آن حضرت بمنزل خود آمد من بخدمت آن حضرت آمدم و گفتم یا ابن رسول الله چه جوابی فرمودی مأمون را؟ فرمود که: یا ابا الصلت من تکلم کردم او را در آن مقام که او است و حال آنکه من شنیدم از پدر بزرگوار خود که او روایت میکرد از آبابی کرام خود که امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: رسول الله (ص) گفت مرا که ای علی تو قسیم بهشت و دوزخی در روز قیامت میگوئی آتش را که این از برای منست و آن از برای تو. داخل شدند بر آن حضرت قومی از صوفیه و گفتند مر او را که مأمون نظر کرد در آنچه والی ساخته بود خدای او را در آن امر پس دید شما را اهل بیتهی که اولی مردمانید که پیشوای مردمان باشید و نظر کرد در میان شما اهل بیت پس ترا دید که اولی مردمانید بمردمان پس مصلحت دید که رد کند این امر را بسوی تو و امت محتاج اند بکسی که طعامهای غلیظ خورد و لباسهای درشت پوشد و بدراز گوش سوار شود و بیعادت مریض رود، و آن حضرت تکیه فرموده بود راست نشست و فرمود که یوسف پیغمبر جامهای دیباچ مطرز بذهب میپوشید و نشسته بود بر متکیات آل فرعون و حکم میفرمود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۸

آنچه مراد و مطلوب بود از امام قسط و عدلست که چون سخن گوید راست گوید و چون حکم کند بعدل کند و چون وعده نماید وفا کند، بدرستی که حق سبحانه و تعالی نه حرام گردانیده لباس و ماکل را و این آیت را خواند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ در تذکره ابن حمدون آورده که علی بن موسی بن جعفر (ع) فرموده که: هر که راضی شود از خدای تعالی باندکی از رزق راضی شود او از او باندکی از عمل و دیگر فرمود که: برطرف نمیکند مرد گردش بد را با شکستن صفقه و معدوم نمیگرداند تعجیل عقوبت را باستعمال بغی و فرمود که: مردم بر دو نوع اند رسنده آنچه باید که اکتفا بآن نکنند و طلب کرده آنچه خواهد که دنیا بدو نیآورده. زید بن موسی بن جعفر بیرون رفت و خروج نمود در بصره و دعوت کرد مرد مرا بخود و سوخت خانهای مردم را و افساد کرد بعد از آن ظفر یافتند بوی او را گرفته پیش مأمون بردند، زید گوید:

که چون مرا بردند نزد او نظر کرد بسوی من و گفت: به برید او را بخدمت برادرش علی بن موسی الرضا (ع) آن حضرت ساعتی مرا نزد خود ایستاده گذاشت و ملتفت نشد بعد از آن فرمود که: ای زید بر تو رسوائی باد تو مگر قائل بر رسول نیستی که خون ریختی و ترسانیدی مردم را و گرفتی مال را بی حلیتی شاید که فریفته کرده باشد ترا سخن احمقان اهل کوفه که پیغمبر (ص) فرموده که،

فاطمه (ع) احسان فرمود فرج خود را پس حق سبحانه و تعالی حرام کرد او را و ذریت او را بر آتش، این در شأن آن کس است که از شکم او بیرون آمده و بس که آن حسن و حسین است، بخدا که آزادی از دوزخ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۴۹

نیابید مگر بطاعت الهی پس اگر خواهی که آن را بمعصیت او بیایی نخواهی یافت و بطاعت او نرسی و تو در این هنگام گرامی نخواهی بود بر خدای تعالی از مردمان و طبرسی رحمه الله در اعلام الوری در باب هفتم فصلی ایراد فرموده در ذکر ابی الحسن علی بن موسی الرضا. فصل اول در تاریخ مولد و مبلغ سن و وقت وفات آن حضرت. ولادت با سعادتش در مدینه بود در سال صد و چهل و هشتم از هجرت و گویند در یازدهم ذی القعدة بوده در روز جمعه در سال صد و پنجاه و سوم از هجرت بعد از وفات ابی عبد الله (ع) به پنج سال این را شیخ ابو جعفر بن بابویه رحمه الله روایت کرده و گویند که: در روز پنجشنبه بوده، و مادرش ام ولد بوده که او را ام البنین میگفتند و نامش نجمه بود و گویند سکن النوبیه و گویند تکتیم. صولی روایت کند از عون بن محمد که او گفت شنیدم از علی بن میثم که خرید حمیده المصفاة که مادر امام موسی بود (ع) و او از اشراف عجم بود جاریه مولده را که نام او تکتیم بود و او افضل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۰

زنان بود در عقل و در دین و در تعظیم سیده خودش حمیده تا غایتی که او را خریده بود هرگز در پیش وی ننشست از جهت اجلال او، و حمیده گفت مر پسر خود امام موسی را (ع): ای پسر بدرستی که تکتیم جاریه‌ایست که ندیدم هرگز افضل از او و من شکی ندارم که زود باشد که خدای تعالی پاک و مطهر گرداند نسل او را اگر او را نسلی باشد و من او را بتو بخشیدم، پس طلب خیر از او کن و آنچه دلالت میکند که نام او تکتیم بوده قول شاعر است در مدح امام رضا (ع)

الا ان خیر الناس نفسا و والدا و رهطا و اجدادا علی المعظم

أتتنا به للعلم و الحلم ثامنا اماما یؤدی حجة الله تکتیم

و روایت دیگر آنکه علی بن میثم از پدر خود روایت کرده که حمیده مادر موسی بن جعفر (ع) چون نجمه را خرید در خواب دید رسول الله (ص) که می فرمود مر او را که: یا حمیده ببخش نجمه را به پسرت موسی که زود باشد که از او فرزندی متولد شود که بهترین اهل زمین باشد، پس هبه کرد او را بوی، چون امام رضا از او متولد شد او را طاهره تسمیه کردند. و وفات نمود آن حضرت در طوس خراسان در قریه که او را سناباد می گفتند در آخر صفر، و گویند وفاتش در ماه رمضان بوده که هفت روز از او باقی بوده در روز جمعه در سال دویست و سیوم از هجرت، و در آن روز پنجاه و پنج ساله بوده، و مدت امامت و خلافتش بیست سال بود، و ایام امامتش در بقیه ملک رشید بود، و مالک ملک شد محمد امین بعد از او سه سال و بیست و پنج روز بعد از آن امین برطرف شد و نشست عم او ابراهیم ابن المهدی معروف بابن شکله بسطنت در مدت بیست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۱

و چهار روز، بعد از آن محمد امین خروج کرد دوم بار و با وی دیگر بیعت کردند و باقی یک سال و هفت ماه و طاهر بن حسین او را کشت بعد از آن مأمون عبد الله بن هارون بعد از او به بیست سال سلطنت کرد، و امام رضا (ع) در ایام ملک او شهادت یافت، و آن حضرت برضا تسمیه یافت از جهت رضای خدای عز و جل در آسمان و رضای رسول و ائمه که بعد از او بودند در زمین، و گویند از جهت آنکه مخالف و موافق از او راضی بودند. فصل دوم در نصوص داله بر امامت آن حضرت و آن نصوص در سابق سمت ذکر یافت.

[ذکر طرف من حیاة الامام (ع)]

فصل سوم در ذکر ولایت و معجزات آن حضرت که نقل کرده‌اند آن را رواه عامه و خاصه از آن جمله روایت کند علی بن أحمد بن الوشاء الکوفی که من بیرون رفتم از کوفه بطرف خراسان پس گفت دختری که مرا بود که: ای پدرک من بگیر از من این حله را و در آنجا بفروش و بخر از بهاء آن از برای من فیروزه، گفت من آن را گرفتم و بستم در میان بعضی از متاع خود، پس چون رسیدم بمرو فرود آمدم در بعضی از خانات پس ناگاه غلامان امام رضا (ع) آمدند و گفتند حله می‌خواهیم که کفن بعضی از غلامان کنیم: نزد من از حله چیزی نیست، رفتند و دیگر بازگشتند که مولای ما بتو سلام رسانید و می‌فرماید که هست با تو حله که در میان فلان متاع است که دختر تو داده بود و گفته که از ثمن آن برای او فیروزه بخری و این ثمن، آن را آوردم و بایشان دادم و گفتم و اللّٰه که سؤال کنم از مسأله چند پس اگر جواب آن مسائل گفت پس او او است، پس نوشتم آنها را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۲

و صباحی رفتم بدر خانه وی و نتوانستم خود را بوی رسانید از جهت ازدحام مردم بر در آن خانه من نشسته بودم ناگاه خادمی از آنجا بیرون آمد بسوی من و گفت ای علی بن أحمد این جوابات مسائلی که با تست پس گرفتم تمام جواب مسائل من بعینها.

[ذکر دلالات الامام (ع)]

و دیگر روایت کند حاکم أبو عبد الله الحافظ باسناد خود از محمد بن عیسی که او روایت کند از ابی حبیب البناجی که او گفت: من رسول الله (ص) در خواب دیدم که فرموده به بناج و فرود آمده در مسجدی که فرود می‌آیند حجاج در هر سال گوئیا که من رفتم و سلام کردم بر او و ایستادم در پیش وی پس یافتم نزد وی طبقی که بافته‌اند از برگ خرما می‌مدینه و در او تمر صیحانی است که گوئیا دست مبارک کرد و مشتت از آن تمر برداشت و بمن داد؛ من شمردم آن را کانه هیجده تمر بود، من تأویل و تعبیر کردم که زنده خواهم ماند هیجده سال بعد از آن تیره که هر تیره یک سال باشد؛ پس چون بیست روز از آن گذشت من رفته‌ام و زمین زراعت را عمارت میکنم که یکی آمد و خبر داد مرا از آمدن امام رضا (ع) از مدینه و فرود آمدن آن حضرت در آن مسجد، من رفتم و دیدم که مردم بخدمت وی می‌روند منم رفتم با مردمان، دیدم که نشسته در آن موضعی که من رسول الله را (ص) در خواب دیده بودم و در زیر وی حصیریست مثل آنچه دیده بودم که در زیر پیغمبر بود و طبقی از بافته درخت خرما پیش وی نهاده و در او تمر صیحا نیست، پیش رفتم و سلام کردم جواب سلام مرا داد و مرا نزدیک طلبید و قبضه از آن تمر بمن داد، شمردم بعد از آن بود که رسول الله (ص) بمن داده بود، گفتم: زیاده کن از برای من یا ابن رسول الله، فرمود که: اگر رسول الله (ص) زیاده میکرد من هم زیاده میکردم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۳

و دیگر حاکم مذکور روایت کند باسناد خود از سعید بن سعید که آن حضرت نظر کرد بمرودی فرمود که: یا عبد الله وصیت کن و آماده شو مر آن چیزی را که لا بد است از او پس آن مرد بعد از سه روز مرد. و روایتست از حسین بن موسی بن جعفر (ع) که او گفت که ما در کرد امام رضا (ع) بودیم و ما جماعتی از جوانان بنی هاشم بودیم که گذشت بر ما جعفر بن عمر العلوی و او با جامهای کهنه بود و بد حال، ما بیکدیگر نگاه کردیم و خندیدیم از هیأت او، امام رضا (ع) فرمود: زود باشد که باین نزدیکی به‌بینید او را با مال و تبع بسیار، پس نگذشت از آن یکماه یا مثل آن که والی مدینه شد و احوال او خوب گشت و بر ما می‌گذشت با خیل و حشم. و باسناد او از حسین بن بشار روایت کند که امام رضا (ع) فرمود بمن که: عبد الله خواهد کشت محمد را، گفتم: عبد الله بن هارون خواهد کشت محمد بن هارون را؟ فرمود که بلی: عبد الله که بخراسان است خواهد کشت محمد بن زبیده را که در بغداد است پس کشت او را. حدیث کند ابو

احمد عبد الله بن عبد الرحمن معروف بصفوانی که قافله از خراسان بکرمان میرفت حرامیان راه بر ایشان گرفتند و در میان ایشان مردی بود که متهم بود بکثرت مال او را گرفته داشتند در میان برف و دهان او را پر برف کردند و نگاه داشتند تا گویائی او برطرف شد و قادر نبود بر کلام.

او بازگشت بخراسان و شنیده بود خبر امام رضا را و او در آن وقت در نیشابور بود پس در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۴

خواب دید که گوئیا قایلی میگوید مر او را که: فرزند رسول الله در خراسان است از او سؤال کن از علت خودت شاید که تعلیم کند ترا دواى که فایده دهد بتو؛ گوید که: چنان دیدم که قصد کردم بجانب آن حضرت و شکایت پیش وی بردم همچنان که هستم و خبر کردم او را بعلت خود، فرمود که: بگير از زیره کرمانی و سعتر و نمک بکوب و در دهان کن دو بار یا سه بار که خلاص می شوی از این علت.

آن مرد بیدار شد و آن خواب را نادیده خیال کرد تا آمد به نیشابور گفتند که: امام رضا (ع) روان شد از نیشابور و در رباط سعد است، با خود گفت که برو و امر خود را بوی عرض کن، پس آمد بخدمت وی و گفت: یا ابن رسول الله حال من این و این است که حرامیان مرا گرفتند و دهان مرا پر برف کردند تا غایتی که قادر نیستم بر سخن گفتن مگر بمشقت، مرا تعلیم فرمای بدواى که فایده دهد فرمود که: آیا ترا تعلیم نکردم برو و استعمال کن آنچه وصف کرده بودم ترا بآن در خواب تو؛ گفت: یا ابن رسول الله اگر دیگر اعاده کنی بر من دور نباشد، فرمود که: بگير زیره و سعتر و نمک را و با هم بکوب و در دهان کن دو بار یا سه بار که صحت می یابی، مرد گفت که: آنچنان عمل کردم صحت یافتم.

ثعالبی گوید که: شنیدم صفوانی را که او گفت من این مرد را دیدم و شنیدم از او این حکایت را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۵

علی بن جعفر روایت کند از ابی الحسن الطیب که چون امام موسی (ع) رحلت فرمود امام رضا (ع) ببازار فرمود و کبشی و سگی و خروسی خرید، چون صاحب خبر این را به هارون رسانید گفت ایمن شدیم ما از جانب او، و زبیری نوشت به هارون که علی بن موسی فتح این باب کرده و دعوت میکند مردم را از برای نفس خود، هارون گفت و اعجابا علی بن موسی این چیزها خریده و او این مینویسد. طبرسی (ره) گوید که: اساتید احادیث این مذکوره است در کتاب عیون الاخبار شیخ ابی جعفر قدس الله روحه. و اما آنچه ظاهر شده مردم را بعد از وفات او از برکت مشهد مقدس او و علامات و عجایبی که مشاهده کرده اند خلق در او و اذعان نموده خاص و عام و اقرار کرده مخالف و مؤالف بآن تا این زمان بیرون است از حد احصا و عدد بسا اکمه و أبرص که در او شفا یافته اند، و بسیاری در او بحیز اجابت رسیده دعوات، و گزارده شده ببرکت آن حاجات، و ما بسیاری از این دیدیم و یقین کردیم و دانستیم که اصلا در آن شک و ریبی نیست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۶

ذکر طرفی از خصایص و مناقب و اخلاق کریمه آن حضرت

ابراهیم بن عباس گوید که: من ندیدم که سؤال کرده باشند از امام رضا (ع) الا که دانسته و جواب فرموده، و ندیدم اعلم از او در آن وقت و عصر، و مأمون امتحان میکرد آن حضرت را بسؤال از هر چیزی و آن حضرت فی الفور جواب میفرمود، و همه کلام و جواب و تمثال او انتزاعات از قرآن مجید بود و در هر سه روز ختم قرآن میفرمود و میگفت: کمتر از سه روز میتوانم ختم کردن و لیکن نمیگذرم از آیتی الا که در او فکر میکنم که در چه چیز نازل شده و در چه بابت. و هم از او روایتست که من ندیدم و نشنیدم هیچ کس را که افضل باشد از امام رضا (ع) و دیده‌ام از او چیزها را که از هیچ کس ندیده‌ام، و ندیده‌ام او را که جفا کرده باشد هرگز بکلام، و ندیده‌ام که قطع سخن کسی کرده باشد، صبر میفرمود تا فارغ میشد، و هرگز حاجت کسی را رد نفرمود که بر آن قادر بود، و هرگز دراز نکرد پای خود را پیش کسی که پیش وی نشسته بود و تکیه نفرمود نزد جلیس خود هرگز، و ندیدیم کسی را که دشنام کرده باشد از غلامان و ملازمان خود، و ندیدم که آب دهان انداخته باشد، و ندیدم که بقیهقهه خندیده باشد بلکه خنده وی تبسم بود، و هر گاه خلوت میشد و سفره می‌انداختند تمام ممالیک و خادمان را بر سفره خود می‌نشانند حتی دربان و سایس، بشب خواب کم میکرد و در روز بروزه میبود، و فوت نمیفرمود سه روز روزه را در ماهی و میگفت این معادل صیام دهر است، و با مردم احسان بسیار میکرد، و صدقه پنهانی می‌داد، و در شبهای تاریک بیشتر برای فقرا می‌فرستاد، پس اگر زعم کسی آن باشد مثل او را در فضل تصدیق مکنید او را.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۷

و محمد بن ابی عباس گوید که: نشستن امام رضا (ع) بر حصیر بود در تابستان و پلاس در زمستان، و جامهای درشت پوشیدی تا آنگاه که بیرون می‌فرمود جامه زینت پوشیدی برای مردمان. و مرویست از ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی که او گفت من ندیدم اعلم از علی بن موسی الرضا (ع) و هیچ عالمی ندیدم الا که شهادت میکرد مثل شهادت من، و چون جمع میکرد مأمون در مجالس بسیاری را از علمای ادیان و فقهای شریعت و متکلمین دوران پس آن حضرت غلبه میفرمود از اول تا آخر ایشان که تا کسی باقی نمیماند که اقرار بفضل او نمیکرد و بقصور خود، و من شنیدم از آن حضرت که میفرمود که: من می‌نشستم در روضه رسول با علما در مدینه و ایشان در مسائل شروع میکردند، و چون کسی از ایشان عاجز میشد از مسأله اشارت بسوی من میکردند بأجمعهم میفرستادند بسوی من و حل آن میکردم و جواب مسائل مشکله ایشان میدادم. ابو الصلت گوید که: حدیث کرد مرا محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر (ع) که پدر من موسی بن جعفر میفرمود مر پسران خود را که: این برادر شما است علی بن موسی عالم آل محمد، پس بپرسید از ادیان خود و حفظ کنید آنچه میگوید از برای شما که من شنیدم از پدر بزرگوار خود جعفر بن محمد (ع) که می‌گفت مرا که: عالم آل محمد در صلت تست آی کاش من درمی‌یافتم او را و او هم نام امیر المؤمنین است (ع) و روایت کند محمد بن یحیی الفارسی که نظر کرد ابو نواس بجانب امام رضا (ع) در روزی که

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۸

بیرون آمده بود از نزد مأمون بر بغله که او را بود نزدیک شد و سلام کرد بر آن حضرت و گفت:

یا ابن رسول الله در مدح تو بیتی چند گفته‌ام میخواهم که بشنوی آن را از من فرمود که: بخوان خواندم این را:

مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلاة علیهم اینما ذکرُوا

من لم یکن علویا حین تنسبه فما له فی قدیم الدهر مفتخر

فانتم الملاء الاعلی و عندکم علم الکتاب و ما جاءت به السور

یعنی پاکیزگانند که پاک و پاکیزه است و پرهیزنده جامه‌های ایشان یعنی که ظاهر و باطن ایشان می‌گردد بر ایشان نماز هر جا که مذکور گردند یعنی نماز با ذکر ایشان پذیرفته می‌شود، کسی که نباشد علوی در هنگامی که نسبت فخری می‌دهیم او را پس نیست او را در قدیم الایام که مفتخر باشد یعنی فخر و شرف ایشان را میرسد نه دیگری را، پس شمائید ملاء اعلی و نزد شما است علم کتاب آسمانی و آمده باو سورهای قرآنی یعنی حضرت رسالت (ص) پس امام رضا (ع) فرمود که: آوردی بی‌تی چند که پیشی نگرفته بسوی آن احدی بعد از آن فرمود که: ای غلام از نفقه ما هیچ چیزی پیش تو مانده؟ گفت: سیصد دینار، فرمود که: بوی بده.

و ابو نواس را عتاب می‌کردند که چرا در مدح امام رضا (ع) امساک می‌کنی این را گفت:

فی فنون من الکلام النبیه	قیل لی انت اوحده الناس طرا
یثمر الدر فی یدی مجتنبیه	لک من جوهر الکلام بدیع
و الخصال التي تجمعن فیه	فعلی ما ترکت مدح ابن موسی
کان جبریل خادما لایبیه	قلت لا اهتدی لمدح امام

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۵۹

یعنی گفته شد مرا که تو یگانه مردمانی همه‌شان از روی طبیعی در فنون از سخنان نامور که مر ترا است و از جوهر کلام بدیع عجیب که مثمر در ثمین است در دو دست چیننده آن پس چرا ترک کردی مدح علی بن موسی (ع) و حال آنکه خصلتهای نیکو تمام جمع است در او، گفتم راه نمی‌برم بمدح امامی که بوده باشد جبرئیل امین خادم مر پدر او را.

[قصیده دعبل الخزاعی فی مدح الامام ابی الحسن الرضا علیه السلام]

ابو الصلت گوید که: دعبل بن علی خزاعی بخدمت امام رضا (ع) آمد در مرو و گفت یا ابن رسول الله من در مدح تو قصیده گفته‌ام و سوگند خورده‌ام که نخوانم بر هیچ احدی پیش از تو، آن حضرت فرمود که: بخوان، او تمام خواند بر وجهی که سمت ذکر یافت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۶۵

ابراهیم بن عباس گوید که: امام رضا (ع) بسیاری می‌فرمود که: هر گاه تو در مال و جمعیتی باشی بآن فریفته مشو و بگو اللهم سلم و تمم

ریان بن صلت گوید که: انشاد فرمود بمن امام رضا (ع) این ابیات را که فرموده بود آن را عبد المطلب.

و ما لزماننا عیب سوانا	یعیب الناس کلهم الزمانا
و لو نطق الزمان بنا هجانا	نعیب زماننا و العیب فینا
و یأکل بعضنا بعضا عیانا	و لیس الذیب یأکل لحم ذیب

یعنی عیب میکنند مردمان همه ایشان زمان را و نیست مر زمان ما را عیبی غیر ما، عیب میکنیم ما زمان خود را و حال آنکه عیب در ما است و اگر زبان میداشت زمان هجو میکرد ما را و نیست گرگ که بخورد گوشت گرگ را و میخورد بعضی از ما بعضی را عیان و آشکار. و ابو الصلت گوید که: امام رضا (ع) تکلم میکرد مردم را بلغات ایشان، و بخدا که بود افصح

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۶۶

مردمان و اعلم ایشان بهر لسان و زبان، گفتم مر او را یک روزی که: یا ابن رسول الله مرا عجب می‌آید از معرفت و دانستن تو باین لغات بر اختلاف آن، گفت: یا ابا الصلت من حجت الهی ام بر خلق و نسزد خدای تعالی را که بفرستد حجتی را بر قوم و او نداند لغات ایشان را، یا آنکه نرسیده بتو قول امیر المؤمنین (ع) که فرمود که: داده‌اند ما را حکمت و فصل الخطاب، و نیست فصل الخطاب مگر معرفت لغات. گفت امام رضا (ع) که مردی در خراسان گفت یا ابن رسول الله من دیدم رسول الله را (ص) در خواب که بمن میگوید که: چگونه خواهی کرد شما وقتی که دفن کرده شود در زمین شما پاره از تن من شما استحفاظ کنید ودیعه مرا و غائب خواهد گشت در خاک شما پاره از گوشت من، آن حضرت فرمود که: من مدفون خواهم بود در زمین شما بعضی از من پاره از نبی شما است و منم ودیعه و لحم او، بدان که هر که زیارت کند مرا و او عارف باشد بآنچه حق تعالی واجب فرموده از حق من و طاعت من، پس من و پدران من شفعاى او باشیم در روز قیامت، و هر که ما شفعاى او باشیم نجات می‌یابد و اگر چه بر او باشد مثل گناه ثقلین از جن و انس، و حدیث فرمود پدر من مرا از جد من و او از پدر خود که رسول الله (ص) فرمود که: هر که مرا دید در خواب مرا دیده زیرا که شیطان متمثل نمیشود بصورت من و نه بصورت یکی از شیعه ایشان، و بدرستی که رؤیای صادقه جزئی است از هفتاد جزء از نبوت. و اما آنچه روایت کرده شده از آن حضرت از فنون علم و انواع حکم و اخبار مجموعه و منشوره

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۶۷

و مجالس با اهل ملل و مناظرات مشهوره پس بیشتر از آنست که احصا کرده شود. فصل پنجم در ذکر بعضی از اخبار آن حضرت با مأمون از امر ولایت عهد و خروج آن حضرت بنماز عید و معاودت و غیر آن که سابقا بتمامه مذکور شد.

فصل ششم در؟؟؟

[ذکر وفات الامام ابی الحسن الرضا علیه السلام]

، بعضی که شیخ مفید رحمه الله ایراد فرموده بود مذکور شد. و دیگر آنچه طبرسی آورده اینست که نقل میکند از ابی الصلت که امام رضا (ع) فرموده بود که چون داخل گردد بخانه خود و از نزد مأمون بیرون آمده باشد بآن که سر مبارکش پوشیده بود کسی با وی تکلم نکند.

و ابو الصلت گوید که: وصیت فرموده بود مرا پیش از این که بکنند از برای او در موضعی که تعیین نموده بود از جهت قبر وی و اگر دشوار باشد کندن آن تا بلحد برسد امر کنید ایشان را تا دو ذراع و شبری از آن زمین بکنند که زود باشد که حق تعالی آن را گشاده گرداند آنچه خواهد و زود باشد ای ابا الصلت که به‌بینی که در آن نمی، پس بگویی آنچه من ترا تعلیم کنم که آب در آنجا جوشیدن گیرد تا لحد از آن پر شود، و خواهی دید در آنجا ماهیان کوچک، پس بریز در آنجا نانی که من بتو بدهم تا ایشان برچینند، پس چون از آن نان چیزی باقی نماند ماهی بزرگی از آنجا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۶۸

بیرون آید و فرو برد این ماهیان خورد را تا هیچ از آنها باقی نمانند، پس چون ماهی بزرگ نیز غایب شود بنه دست خود را بر دهان خود و تکلم کن بکلامی که من ترا تعلیم کنم که تمامی آن آب بزمین فرو رود، و چیزی از آن باقی نماند، و مکن اینها را مگر در حضور مأمون.

بعد از آن فرمود که: فردا میروم نزد مأمون پس اگر بیرون آمدم سر واز پس سخن کن با من و اگر بیرون آمدم سر پوشیده تکلم مکن با من، چون سر پوشیده بیرون فرمود تکلم نکردم تا بخانه فرمود و امر کرد تا در خانه را بستند بعد از آن خوابید بر فراش خود.

ناگاه درآمد جوانی خوب روی مجعد موی اشبه مردم بامام رضا (ع) من مبادرت کردم بسوی او و گفتم از کجا درآمدی و حال آنکه در خانه بسته بود؟ فرمود: آنکه مرا از مدینه در این وقت باینجا رساند هم او داخل گردانید مرا باین خانه در بسته، گفتم: کیستی تو؟ فرمود که: من حجتم بر تو یا ابا الصلت منم محمد بن علی، بعد از آن رفت بجانب پدر بزرگوار و امر کرد مرا که با وی داخل شدم.

پس چون آن حضرت نظر کرد بوی برجست و او را در کنار خود گرفت و ضم فرمود بسینه خود و بوسه داد میان هر دو چشمش را و کشید او را بفرش خود و بر او در افتاد و بوسه بر سر و رویش می داد و با وی راز می گفت که من فهم نمی کردم آن را، پس دیدم که بر لبهای آن حضرت کف سفیدی پیدا شد مثل برف، دیدم که امام محمد تقی (ع) آن را می لیسد بزبان مبارک خود بعد از آن دست مبارک را به اندرون جامه و سینه برد و بیرون آورد از او چیزی مانند گنجشکی و ابو جعفر آن را فرو برد و درگذشت امام رضا (ع).

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۶۹

آنگاه ابو جعفر فرمود که: یا ابا الصلت برخیز و تخته و آب از خزانه بیرون بیا، من گفتم بر خزانه تخته و آب نیست، فرمود: بکن آنچه من با تو می گویم، پس رفتم بخزانه و اینها را آنجا یافتم پس بیرون آوردم آنها را و جامه خود را درچیدم تا بامر غسل مشغول شوم با وی، فرمود که:

یا ابا الصلت بدرستی که با من کسی هست که مدد کند مرا در غسل غیر تو، بعد از آن فرمود که: بیرون بیا از خزانه ظرفی که در او کفن و بوی خوش است، پس رفتم بخزانه آن ظرف را دیدم در خزانه که ندیده بودم آن را هرگز برداشتم و نزد وی آوردم، و آن حضرت را تکفین فرمود و نماز بر وی گزارد بعد از آن فرمود که: تابوت را بیا، گفتم: بروم بنجار تا بتراشد، فرمود که: برخیز که در خزانه تابوت هست پس رفتم و در آنجا یافتم و آوردم پس نهاد آن حضرت را در تابوت بعد از آنکه بر او نماز گزارده بود و راست کرد هر دو کف خود را و دو رکعت نماز می گذارد و هنوز فارغ نشده بود که تابوت برخاست از زمین و سقف خانه شکافته شد پس بیرون آمد از او شخصی و تابوت را برد من گفتم یا ابن رسول الله مأمون این زمان می آید و او را از ما طلب می کند ما چه جواب بگوئیم، فرمود که:

خاموش شو که زود باشد که باز آید یا ابا الصلت هیچ نبی نیست که بمیرد در مشرق و بمیرد وصی او در مغرب الا که جمع کند حق سبحانه و تعالی میان ارواح و اجساد ایشان پس تمام نشده بود هنوز این حدیث که شکافت سقف خانه و فرود آمد تابوت.

ابو جعفر (ع) برخاست و بیرون آورد پدر بزرگوار خود را از تابوت و نهاد بر فراش او که گوئیا تغسیل و تکفین نکرده اند، بعد از آن فرمود که ای ابا الصلت برخیز و در خانه بگشا از برای مأمون علیه اللعنه، من رفتم و در گشودم ناگاه مأمون و ملازمان بر در بودند، پس مأمون درآمد گریان و نالان جیب را چاک کرده بر سر میزد و میگفت: یا سیداه دردناک شدم بتو ای سید من، بعد از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۷۰

آن درآمد و نشست بر بالین آن حضرت و گفت تکفین و تجهیز وی را آماده کنید و فرمود که: قبر وی را بکنند در قبله هارون.

ابو الصلت گوید که من گفتم که آن حضرت فرموده مرا که بکنم هفت نردبان را و آنکه کندن خوابگاهش سخت خواهد بود، گفت: بکنید آنچه میفرماید بآن ابو الصلت غیر خوابگاه، پس چون کردند و لحد ساختند دیدند مأمون که ظاهر شد از نم او ماهیان و غیر آن گفت: لا یزال امام علی الرضا (ع) مینمود بما عجایب و غرایب چه در حال حیات و چه در وقت ممات، پس همنشینی که با مأمون بود گفت: آیا میدانی که بچه چیز اخبار فرموده ترا امام رضا در این امر؟ گفت: نه، گفت: اخبار کرده شما را که ملک شما بنی عباس با کثرت و طول مدت شما مثل این ماهی هاست که چون مدت شما بآخر آید و آثار شما بپایان رسد و دولت شما روی بزوال نهد حق سبحانه و تعالی مردی بر شما مسلط گرداند از ما که فانی سازد شما را تا آخر شما، گفت راست گفتی.

بعد از آن مأمون گفت یا ابا الصلت بیاموز بمن کلامی که بآن تکلم میکردی، گفتم: بخدا که فراموش کردم در ساعت و راست میگفتم، مرا بحبس فرستاد و حبس بر من تنگ شد و من از حق تعالی درخواستم که مرا خلاصی دهد بحق محمد و آل محمد، هنوز دعا تمام نکرده بودم که درآمد بر من محمد بن علی الرضا (ع) فرمود که: تنگ شده سینه تو یا ابا الصلت گفتم: بلی و الله فرمود که: برخیز و بیرون رو بعد از آن دست مبارک زد و قیدهایی که داشتم گشود و دست مرا گرفت و از زندان بیرون

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۱۷۱

آورد، و پاسبانان و غلامان می دیدند و توانائی نداشتند که با من سخن کنند تا از در خانه بیرون رفتم، بعد از آن فرمود که برو در حفظ الله که دیگر هرگز باو نمیرسی و او بتو نخواهد رسید.

أبا صلت گوید که دیگر هرگز با مأمون ملاقات نکردم. و روایت است از ابراهیم بن عباس که بیعت بامام رضا (ع) در پنجم ماه رمضان بود و در سنه احدی و مأتین و تزویج فرمود ام حبیب را در اول سنه اثنین و مأتین، و مأمون متوجه عراق شد. و در روایت هرثمه بن اعین ورود یافته از امام رضا (ع) در حدیث طویلی که آن حضرت فرمود که: یا هرثمه این اوان رحیل منست بجانب حق تعالی و لحوق من بجد و آبی کرام (ع) نامه أجل رسید و عزم جزم کرد این طاغی بزهر دادن که ریسمان را زهر آلوده کرد و در انگور کشید و زهر را ببعضی از غلامان داد تا در انار شکسته انداختند و بحب آن آلوده شد و در آن روز مرا طلب کرد و آن را نزدیک من آورد و بمن خورانیید بعد از آن این چنین شد و این حدیث کشید قریب بآنچه أبو الصلت روایت کرد و چیزی چند زاید بر آن بود. امام رضا (ع) را از ولد همین ابو جعفر محمد بن علی الجواد (ع) بود لا غیر، و چون امام رضا (ع) متوفی شد مأمون فرستاد و محمد بن جعفر الصادق و جماعتی از آل ابی طالب را حاضر کرد و ایشان را تعزیه گفت و اظهار حزن شدید نمود، و امام را بایشان نمود که صحیح الجسد است و می گفت بر من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۱۷۲

سخت و دشوار است که ترا باین حال می بینم و آرزوی من آن بود که پیش از تو بروم و لیکن حقتعالی میکند آنچه میخواهد- این آخر آنست که طبرسی ایراد نموده.

[صورة العهد الذی کتبه المأمون للامام للامام ابی الحسن الرضا علیه السلام]

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که: در سنه سبعین و ستمائه آمدند بعضی از خدام مشهد مقدس آن حضرت و با ایشان بود عهدنامه که مأمون بدست خود نوشته بود و در ظهر آن امام رضا (ع) بخط مبارک خود موشح ساخته بود بوسیدم مواضع اقلام آن حضرت را و بر

دیده نهادم و وقوف بر آن پیدا کردم از کرم و فضل الهی و حرف بحرف نقل کردم و آنچه بخط مأمون بود این مضمون بود که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این کتابیست که نوشته آن را عبد الله بن هارون الرشید امیر المؤمنین از برای علی بن موسی بن جعفر که والی عهد اوست.

اما بعد پس بدرستی که خدای عز و جل برگزید دین اسلام را در میان ادیان، و اختیار فرمود از برای دین پیغمبران را از میان بندگان که هادیان دین و دلیلان راه یقین اند که اول ایشان مبشر آخر ایشان بود و تالی ایشان مصدق ماضی ایشان تا منتهی شد نبوت بحضرت محمد مصطفی (ص) بر فترت از رسل، و دروس از علم، و انقطاع از وحی، و اقتراب از ساعت، و ختم انبیا بر او فرمود، و گردانید او را شاهد و مهیمن بر ایشان، و فرستاد کتاب عزیز بر او که سمت بطلان راه ندارد از سابق و نه از لاحق، آن تنزیلیست از حکیم حمید که مبین است در او حلال و حرام، و وعد و وعید، و تحذیر و انذار، و امر و نهی از او تا حجت بالغه باشد بر خلق، و تا هلاک شود هر که هلاک می شود از دلائل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۷۳

ظاهره، و تا بزید هر که میزید از حجت‌های واضحه، و حق تعالی شنوا و داناست، و او تبلیغ فرمود از خدای عز و جل حق رسالت خود را و دعوت نمود خلائق را براه او بطریقی که بآن امر نموده بود از حکمت و موعظه حسنه و مجادله بآنچه احسن است بعد از آن بجهاد و غلظت تا برد او را بجوار رحمت خود، و اختیار کرد از برای او در نزد خود آنچه برای او آماده کرده بود، پس چون نبوت منقضی شد و ختم فرمود بمحمد (ص) وحی و رسالت را گردانید قوام دین و نظام امر مسلمین را بخلافت، و اتمام و عز آن و قیام بحق الله در آن بطاعت که بآن قایم است فرایض الهی و حدود و شرایع اسلام و سنن او، مجاهده نمایند بآن اعدای او را، پس بر خلفاست که فرمان برداری او کنند و استحفاظ و استرعاء دین او نمایند و نگاه داشت بندگان او بواجبی کنند و بر مسلمانان است فرمان برداری خلفای خودشان، و معاونت ایشان بر حقوق الهی و عدل او را از امن سبیل و حفظ دماء و صلاح ذات بین، و جمع کردن الفت، و در خلاف اینست اضطراب حبل مسلمین و اختلال و اختلاف در ملت ایشان، و مقلوب و مقهور بودن دین ایشان و استعلاء عدو و دشمنان ایشان، و تفرق کلم و جمعیت و زبان دنیا و آخرت، پس واجب است بر آنکه خلیفه است در زمین او و مؤتمن است بر خلق او که مشقت نهد بر نفس خود، و اختیار کند آنچه رضای حق تعالی است و طاعت او، و مهیا شود مر موافق و مسایل او را، و حکم بحق کند، و عمل بعدل نماید در آنچه حق تعالی او را متحمل و متکفل آن ساخته، بدرستی که حق فرمود مر داود نبی را (ع) که یا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ و دیگر فرمود که قُو رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۷۴

و رسیده بما که عمر بن خطاب گفت: اگر ضایع شده باشد گوساله بکنار فرات هر آینه میترسم آنکه سؤال کند مرا خدای تعالی از آن، و بخدا سوگند که مسئول از خاصه نفس او موقوف است بر عمل او در آنچه میان او و میان خدای تعالی است که عرض شود بر امر کبیر و بر خطر عظیم، پس چگونه باشد بمسئول از رعایت امت و بخدا است اعتماد. و بسوی او است مفزع و رغبت در توفیق و عصمت و تسدید و هدایت بچیزی که در اوست ثبوت حجت، و فوز از خدای تعالی برضوان و رحمت، و کننده تر است از برای نفس خود و

نصیحت کننده تر ایشان از برای خدای تعالی در دین او و بندگان او از خلفای او در زمین او، کسی است که عمل کند بطاعت خدای تعالی و بکتاب و سنت نبی او (ع) در مدت ایام خود و بعد از آن، و سعی کننده تر رای خود و نظر او در آن کس که متولی عهد ساخته و اختیار فرموده او را از برای امامت مسلمانان و رعایت ایشان بعد از او، و نصب نموده او را که بحال ایشان پردازد و در میان ایشان الفت

اندازد و جمع کند پراکندگی ایشان راه، و نگاه دارد دمای ایشان راه، و ایمن گرداند باذن الهی از فرقت ایشان، و فساد و ذات بین و اختلاف ایشان و دفع وسوسه شیطان و کید او از ایشان، بدرستی که خدای عز و جل گردانیده عهد را بعد از خلافت از تمام امر اسلام و کمال و عز او و صلاح اهل او، و الهام فرموده خلفای خود را از استوار ساختن عهد مر آن کسی را که اختیار کنند مر او را بعد از ایشان آنچه بزرگ شمرده شد بآن نعمت، و جمع کرده می شود در او عافیت، و میشکند خدای تعالی باین مکر اهل شقاق و عداوت و سعی در فرقت و چشم داشت فتنه و لایزال امیر المؤمنین تا از آن زمان که خلافت بوی تفویض شده بود مذاق تلخی آن را می چشید، و سختی و شدت مئونت آن را می کشید، و آنچه واجب بود بر او از ارتباط طاعت الهی و مراقبت او باتمام میرسانید،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۷۵

رنج بر بدن مبارک خود نهاده بود، و چشم بی خواب کرده و فکر را دراز کشیده در امری که در او بود عز دین، و قمع مشرکین، و صلاح امت، و نشر عدل، و اقامت کتاب و سنت، و منع او این را از خفص و دعت و بر خود نهاده بود این محنت از جهت علم او بأحوال آخرت، و بآنچه حق تعالی فرموده که از آن مسئول خواهد شد، و بامید محبت آنکه چون برسد بحق تعالی معلوم باشد بر همه که اصلاح کرده دین او راه، و بطاعت فرموده بنده گان او راه، و اختیار نموده ولایت عهد راه، و حق آن بجای آورده و اکنون از برای اختیار عهد خلافت و رعایت امت بعد از او و ائلیق باین آن کس است که افضل باشد در ورع و در دین و در علم، و أرجی ایشان از برای قیام در امور و حقوق الهی؛ من درین امر بحق تعالی مناجات کردم بآن که استخاره نمایم در این و در میخواستم که ملهم گرداند مرا در آنچه رضا و طاعت او در آنست، در آنای شب و روز در طلب آن بودم و التماس مینمودم او را در اهل بیت از ولد عبد الله بن عباس و علی بن ابی طالب (ع) که فکر او و نظر او منحصر شد از آنکه داند حال و مذهب او را از ایشان بعلم خود، و رسنده باشد در مسأله در آنکه خفی است بر او امر او از روی وسع او و طاقت تا استقصا کند امور ایشان را از روی معرفت، و امتحان نماید اخبار ایشان را از روی مشاهده، و استبرا فرماید احوال ایشان را از روی معاینه، و کشف شود آنچه نزد ایشانست از روی مسایله، پس خیره و بهترین درین امر بعد از استخاره او امر خدای را و سعی و تفحص و کوشش او در قضای حق او در میان عباد و بلاد او در این دو خانه واده علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) بود، و او را فضل تمام و علم مالا کلام بود، و ورع ظاهر داشت، و زهد خالص و تخلیه از دنیا، و انزوا از مردم، و همه کس یک دل و یک زبان که در اوست کلمه جامعه که روز بروز

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۷۶

بظهور می آمد، و پیوسته از او فضل بی منتهای حصول میرسد، پس عقد کرد از برای او بعهد و خلافت که پس از او ولی عهد او باشد واثقا بخیره الله فی ذلک؛ چه حق تعالی میداند که کرد این را از جهت ایثار او، و از برای اسلام و مسلمین، و طلب از برای سلامت و ثبات حجت و نجات در روزی که قیام نمایند مردم در او از برای رب العالمین، و طلب کرد مأمون بعد از این اولاد و اهل بیت و خاصان و امیران و ملازمان و خادمان خود را تا بیعت کردند با سرعت و سرور و با علم بایثار مأمون بسبب طاعت و غلبه بر هوا که بولد و غیر ایشان که اُشَبک و اُقرب بودند از روی رحم و قرابت تفویض نکرد، و نام کرد آن حضرت را رضا چون که رضای او نزد وی حاصل بود، پس بیعت کردند او را تمامی اهل بیت مأمون و آن کس که در مدینه بود از امرا و لشکریان و عامه اهل اسلام مر او را و امام رضا را (ع) بعد از او ببرکت اسم الهی و حسن حکم و قضای او از برای دین و عباد او بیعتی که مبسوط گشت بسوی آن دستهای ایشان، و انشراح پذیرفت صدور ایشان، در حالتی که عالم بودند بخواست و اراده مأمون باین و اختیار طاعت الهی و نظر از برای نفس خود و از برای شما در این امر شکرکنندگان مر خدای را بر آنچه ملهم شد امیر المؤمنین مأمون از قضای حق او در رعایت شما و حرص او بر رشد شما و

صلاح شما در حالی که امیدوارند در این جمع الفت شما، و حقن دمای شما، و جمعیت پراکندگی و سد رخنهای شما، و جمعیت قوت دین و برانداختن دشمنان شما، و استقامت امور شما، و بشتابید بطاعت الهی و طاعت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۷۷

حضرت رسالت پناهی و امیر المؤمنین، چه او امن می‌شود اگر مسارعت کنید بسوی او، و شکر گوئید خدای را بر این تا بیاید و بشناسید حظ آن را در او ان شاء الله، و نوشت بدست خود این را در هفتم ماه رمضان سنه احدی و مأتین.

صورة آنچه بر ظهر عهد مرقوم شده بود بخط الامام علی بن موسی الرضا «ع»

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الفعال لما يشاء لا معقب لحكمه و لا راد لقضائه يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ صَلَاتِهِ عَلَى نبيه محمد خاتم النبيين و آله الطيبين الطاهرين. اقول و انا على بن موسى بن جعفر

: بدرستی که امیر المؤمنین عضده الله بالسداد و وفقه للرشاد شناخت حق ما را از آنچه جاهل بود غیر او، پس پیوست بارحامی که بریده شده بود، و ایمن گردانید نفوسی که ترسیده شده بودند، بلکه احیا داد ایشان را وقتی که بتلف نزدیک بودند، و توانا و غنی ساخت در حالتی که محتاج و فقیر بودند از جهت طلب رضای رب العالمین که نمیخواهد جز او را از غیر او و زود باشد که حق تعالی جزای نیکو دهد شاگردان را، و ضایع نگذارد مزد نیکوکاران را، و او گردانید بسوی من عهد خلافت و امارت کبری خود را اگر باقی مانم بعد از او، بسی کسی که گشود عقده را امر میفرماید حق سبحانه و تعالی به بستن آن و اگر شکست گوشه را میخواهد خدای تعالی پیوستن و استوار ساختن آن را، پس بحقیقت مباح میگرداند محرم او را و حلال میگردند محرم او را هر گاه که باشد باین عتاب کننده بر امام درنده حرمت اسلام را بآن که جاری ساخته‌اند سالف و گذشتگان، پس صبر کرده می‌شود از او که شیمه او اینست که مذکور شد بر بیهوده‌های او، و اعتراض کرده نمی‌گردد بعد از آن بر عزمات از جهت خوف پراکندگی دین و اضطراب حبل مسلمین، و از جهت قرب امر جاهلیت و انتظار فرصتی که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۷۸

کشیده می‌شود، و با یقه و داهیه که شتاب کرده می‌گردد، و من گردانیدم حق تعالی را بر نفس خود گواه اگر متولی امر مسلمانان گردم و خلافت بحوزه من درآید عمل نمایم عامه در میان ایشان و در بنی عباس خاصه بطاعت حق تعالی و طاعت رسول او (ص) بآن که نریزم خون حرام را، و مباح نگردانم فرج را و نه مال را الا آن خونی که حدود الله بریختن آن حکم کند و فرایض او آن را مباح داند، و آنچه سعی و طاقت من است مبدول دارم؛ و گردانیدم باین بر نفس خود عهد استوار که پرسد مرا از آن خدای تعالی، چه خدای عز و جل می‌فرماید که أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا و اگر احداث کنم یا تغییر و تبدیل نمایم باشم از برای غیر مستحق و از برای نکال متعرض، و اعوذ بالله من سخطه، و الیه ارغب فی التوفیق لطاعته، و الحول بینی و بین معصيته فی عافيته لی و للمسلمین، و جامعه و جفر هر دو دلالت می‌کنند بر ضد این و ما أذرى ما يفعلُ بى وَ لا بكمُ إنَّ الْحُكْمُ لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ لیکن من امتثال امر امیر المؤمنین نمودم و اختیار رضای او کردم

و الله يعصمني، و اياه

، و گواه گرفتم خدای تعالی را بر نفس خود باین و كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً و نوشتم بخط خود بحضور امیر المؤمنین أطلال الله بقاءه، و فضل بن سهل، و سهل بن فضل، و یحیی بن اکثم، و عبد الله بن طاهر، و ثمامه بن اشرس، و بشیر بن معتمر، و حماد بن نعمان در شهر رمضان

سنه احدی و مأتین. الشهود علی الجانب الايمن گواه است یحیی بن اکثم بر مضمون این مکتوب ظهر او و بطن او و در می خواهد از خدای تعالی آنکه معروف و مغفور گردد امیر المؤمنین و کافه مسلمین ببرکت این

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۷۹

عهد و میثاق، و کتب بخطه فی التاريخ المبين فيه عبد الله بن طاهر بن الحسين اثبات کرد شهادت خود را در او بتاریخه گواه شد حماد بن نعمان بمضمون این کتاب ظهر او و بطن او را و کتب بیده فی تاریخه بشر بن معتمر گواه شد بمثل این. الشهود علی الجانب الايسر رسم کرد امیر المؤمنین أطال الله بقاءه قراءت این صحیفه که صحیفه میثاق است امید آنکه بگذرد بآسانی بوسیله این پل صراط را ظهر او و بطن او را در حرم سید ما رسول الله (ص) در میان روضه و منبر علی رؤس الاشهاد که دیدند که شنودند از اعیان بنی هاشم و سایر اولیا و اجناد بعد از استیفاء شروط بیعت بر ایشان بآنچه واجب گردانیده امیر المؤمنین حجت را بر جمیع مسلمین و از جهت بطلان شبهه که باشد اعتراض افکار جاهلین ما كان الله ليذر المؤمنين على ما ائتتم عليه و کتب الفضل بن سهل بامر امیر المؤمنین بالتاریخ فيه. میفرماید مؤلف کتاب علی بن عیسی أثابه الله تعالی که: دیدم خط امام رضا (ع) را در واسط در سال ششصد و هفتاد و هفتم از هجرت که در جواب کتابت مأمون نوشته بود که

بسم الله الرحمن الرحيم

رسید کتابت امیر المؤمنین أطال الله بقاءه که ذکر کرده آنچه ثابت است از روایات و رسم نموده آنکه بنویسم آنچه صحیح است نزد من از حال این یک موی که از مویهای بدن رسول الله است (ص) و خشبه که بوده از برای آسیاء دست فاطمه بنت محمد صلی الله علیها و علی آبیها و زوجها و بنیها این موی از مویهای رسول الله (ص) که شبهه و شک در او نیست و خشبه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۰

مذکوره که چوب دست آسیا است از آن فاطمه زهری است (ع) که ریب و شبهه در او نیست، و من تفحص کردم و تحدی کار فرمودم و نوشتم بسوی تو پس روی آور قول مرا

فقد أعظم الله لك في هذا الفحص أجرا عظيما و بالله التوفيق، و کتب علی بن موسی ابن جعفر (ع) و علی سنه احدی و مأتین من هجرة صاحب التنزيل (ص)

[ذکر اوصاف الامام علیه السلام]

و دیگر مؤلف می فرماید که: مناقب امام علی بن موسی الرضا (ع) غالب و مستعلی است در مناقب، و امداد فضل او متواتر و متوالی است در مناقب، و موالات او مبارکه المبادی و محمود است در عواقب، و عجایب اوصاف او از غرایب است در عجائب، وصیت شرف و بزرگی او شایع و ذایع در مشارق و مغارب، و موالیان او را سعد طالع است و دشمنان او را نحس غارب.

اما شرف آبی او مشهورتر است از صباح منبر و پرنورتر از عارض شمس مستدیر.

و اما اخلاق و سمات و سیرت و صفات و دلائل و علامات و نفس شریفه و ذات پس ناهی اند ترا از فخار، و بسنده است ترا از علو منار، و سمو مقدار، مجاور هواست در کرم اخلاق، و مجاور سما است در طهارت اعراق؛ نور رخشنده‌یست از أنوار و سلاله طاهره‌یست از اظهار،

و غصن فخرست از سرحه فخر، و ثمره چیده‌ایست از دوحه کریمه علیا، و نبعه تازه‌ایست قویمه از شجره که اصل او ثابت است و فرع او در سما

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۱

اخبار صادقانه او بتمامها عیون است، و سیرت سریه او مثل لؤلؤ مکنون، و مقالات و مقامات او قید قلوب و جلاء اسماع و نزهت عیون، و معارف الهیه او یکی است از علم بما کان و بما یکون، ملهم است بمعرفت ظاهر مشهور و باطن مخزون، مطلع است بر خفایا که تخیل نمی‌تواند کرد آن را افکار و پیرامون نمی‌تواند گشت ظنون.

[ذکر قصیده المؤلف فی مدح الامام ابی الحسن الرضا علیه السلام]

رتبت عالیش بآسمان کشیده و منزلت سامیش بمهر و ماه رسیده، و این ابیات را بزبان معذرت می‌گوید:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۲

ایها الراكب المجد قف العیس	اذا ما حلت فی ارض طوسا
لا تخف من کلالها ودع التا	دیب دون الوقوف و التعریسا
و الثم الارض ان رایت ثری مش	هدی خیر الوری علی بن موسی
و ابلغنه تحیه و سلاما	کشذی المسک من علی بن عیسی
قل سلام الاله فی کل وقت	یتلقی ذاک المحلّ النفیسا
منزل لم یزل به ذاكر الله	یتلو التسبیح و التقدیسا
دار عزّ ما انفکت قاصدها یر	جی الیها آماله و العیسا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۳

بیت مجد ما زال وقفا علیه	الحمد و المدح و الثناء حبیسا
ما عسی ان یقال فی مدح قوم	أسس الله مجدهم تأسیسا
ما عسی أن أقول فی مدح قوم	قدس الله ذکرهم تقدیسا
هم هداة الوری و هم اکرم	الناس اصولا شریفه و نفوسا
ان عزت ازمه تندوا غیوثا	أودجت شبهه تبدوا شموسا
شرفوا الخیل و المنابر لّمّا	افترعوها و التّاقه العنتریسا

و مزایاهم تحلی طروسا	معشر حبههم یجلی هموما
و زکوا محتدا و طالوا غروسا	کرموا مولدا و طابوا اصولا
ن ابن شورا إذا أرادوا جلیسا	لیس یشقی بهم جلیس و من کا
فاتنی ان اجر فیه خمیسا	قمت فی نصرهم بمدحی لَمَا
و بمدحی لهم ملأت الطروسا	ملاوا بالولاء قلبی رجاء
و علی غیرهم آتیا شموسا	فترانی لهم مطیعا حنینا
غادر القلب بالگرام و طیسا	یا علی الرضا ابثک ودا
لک حبّ أبقى جویّ و رسیسا	مذهبی فیک مذهبی و بقلبی
لا و لا جرحه بغیرک یوسی	لا أری داءه بغیرک یشفی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۴

و قبلت ربعک المانوسا	اتمنی لو زرت مشهدک العالی
فزرنی فی التّوم و اشف السیسا	و إذا عزّ ان ازورک یقظان
کان غیری مطاوعا ابلیسا	انا عبد لکم مطیع إذا ما
لیس یلقى القشیب منه دریسا	قد تمسّک منکم بولاء
خاف غیری فی الحشر ضرا و بؤسا	أ ترجی به النجاة إذا ما
و اری اوجه الشناء عبوسا	فارانی و الوجه متی طلق
جل مقدار مجدکم ان أقیسا	لا اقیس الانام منکم بشسع
سا و منکم من عدّ کان رئیسا	من عددنا من الوری کان مرءو
و غدوتم للعالمین رؤوسا	فعدا العالمون مثل الذنابی

یعنی ای سوار جد کننده در سفر بدار شتر را وقتی که فرود آئی در زمین طوس مترس از کلال و ملال آن و بگذار مسافرت و بازگشتن را نزد وقوف و فرود آمدن در آن منزل از جهت استراحت و زیارت، و ببوس زمین را اگر به بینی خاک مشهد بهترین خلاق علی بن موسی را (ع)، و البته برسان او را تحیت و سلام همچو رایحه مشک از علی بن عیسی، بگو سلام حضرت اله در همه اوقات که استقبال کند این محل نفیس را آن منزلیست که لا یزال ذاکرند مر خدای تعالی را آنها که می‌گویند تسبیح و تقدیس را، آن خانه عز و شرف

است که همیشه قاصد آن می‌راند بسوی او مرکب آمال و آرزوی خود را، خانه بزرگی است که دائم وقف است بر او حمد و مدح و ثنا در او دائمی است، چه شاید گفت در مدح قومی که بنیاد نهاده باشد حق تعالی بزرگی و مدح ایشان را بنیاد نهادنی محکم، شاید آنکه بگویم در مدح جماعتی که مقدس و پاکیزه ساخته باشد خدای تعالی ذکر ایشان را پاکیزه ساختنی، ایشان راه نمایان خلایق‌اند، و ایشان گرامی‌تر مردمانند از روی اصول شریفه و نفوس لطیفه، اگر پیدا شد شدت و قحطی ظاهر میسازند باران رحمت خود را، یا ظلمت شبهه راه حق را پوشانید بنور آفتاب علم خود روشن میسازند، ایشان مشرف می‌گردانند خیل و منابر را چون بالا میروند آن را و بر ناقه صلب سرکش یعنی شرف آنها بنشستن ایشان است بر آنجا، ایشان جماعتی‌اند که دوستی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۵

ایشان هموم و غموم را می‌برد و مزایا و مناقب ایشان صحایف و کتب را مزین می‌گرداند، گرامی‌اند از روی مولد و پاکیزه‌اند از روی اصول و فروع و بلندند از روی ثبوت و مغرس، نیست که بی‌سعادت گردد بایشان همنشینی و آن کس که راه بمنزل نبرد هر گاه که ایشان خواهند همنشینی او را راه بیابد برخیزم در یاری کردن ایشان بمدح گفتن من ایشان را چون میسر نیست مرا که بکشم در یاری کردن ایشان لشکری را. پر میکنند بدوستی و ولای خود دل مرا بر جا و امیدواری و بمدح گفتن من ایشان را پر میکنم صحائف را، پس می‌بینی مرا از برای ایشان مطیع و فرمان بردار و مهربان و بر غیر ایشان ممتنع و نافرمان‌بردار بد خلق، ای علی الرضا پراکنده ساختم بتو دوستی خود را که گذاشته دل را بغرام و عذاب، شدت و حرارت مذهب من در باب تو طریق رفتن منست، و حاصل است در دل من مر ترا دوستی و محبتی که باقی می‌گذارد حرقت و حرارت را، نمی‌بینم درد خود را بغیر از تو که شفا داده شود، و نمی‌بینم جراحت خود را بغیر تو که زایل کرده گردد، تمنا می‌کنم و آرزو دارم اگر عمر امان دهد که زیارت کنم مشهد علی ترا و ببوسم منزل مانوس ترا که ملائکه ملا اعلی و ارواح انبیا در او انس دارند، و هر گاه دشوار باشد آنکه ترا زیارت کنم در بیداری پس زیارت کن مرا در خواب یعنی در خواب خود را بمن بنمای، و راست ساز مهرهای پشت مرا، بندهام مر شما را بنده مطیع فرمان‌بردار هر گاه نباشد غیر من فرمان‌بردار نومید است بدرستی که تمسک جسته‌ام در میان شما بدوستی که نیست ملاقی گردد بخلط و آمیزش از او بکهنگی یعنی همیشه آن دوستی بی‌غش و تازه خواهد بود، امیدوارم باو نجات و رستگاری را، هر گاه آنکه غیر منست ترسد در حشر مضرت و سختی را پس دیده شوم من با گشاده‌روئی و بینم رویهای دشمنان را ترش و تلخ، قیاس نمی‌کنم از شما مردم را بند نعلی یعنی به اندکی، چه مقدار بزرگی و مجد شما برتر است از آنکه قیاس کنم، هر که را می‌شماریم از خلایق هستند تابعان و پی‌روان و از شما هر که شمرده می‌شود هست راس و رئیس و پیشوا، پس بامداد کردند عالمیان مثل دنبالها و گشتید شما هر دو عالم را رؤوس و سردار و مقدار، صلی الله علیه و آله.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۶

در ذکر امام نهم ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

؟؟؟ [ذکر حیاة الامام التاسع ابی جعفر الثانی علیه السلام]

شیخ کمال الدین محمد بن طلحه رحمه الله تعالی باب نهم را ایراد فرموده در ذکر ابی جعفر محمد القانع ابن علی الرضا ابن موسی الکاظم (ع) و می‌فرماید که: این ابو جعفر محمد ثانی است چه سمت ذکر یافت در ذکر پدران کرام او ابو جعفر محمد الباقر ابن علی (ع) پس این آمد باسَم و کنیت او و اسم پدر بزرگوارش باسَم پدر گرامی او پس معروف بابی جعفر ثانی، و او اگر چه بود صغیر بسن و لیکن کبیر القدر رفیع الذکر بود. فاما ولادت با سعادتش در شب جمعه نوزدهم رمضان بود در سال صد و نود و پنجم از هجرت، و گویند دهم رجب از آن سال. و اما نسب او از روی اب و ام پدر بزرگوارش ابو الحسن علی الرضا ابن موسی الکاظم و ذکر او مبسوط گشت و

گذشت از پیش، و مادرش ام ولد بود که او را سکینه مرسیه می گفتند، و گویند نامش خیزران بود. و اما نام بزرگوارش محمد و کنیتش أبو جعفر بکنیت جد گرامیش محمد الباقر (ع) و مر او را دو لقب است قانع و مرتضی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۷

و اما مناقبش پس اتساع نپذیرفت مر او را حلیات مجال او، و امتداد نیافت مر او را اوقات آجال او، بلکه قضا شد بر او اقدار الهیه بقلت بقای او در دنیا بحکم و اسجال او، پس اندک بود در دنیا مقام او. و تعجیل کرد قدومش از جهت زیارت حمام او، پس دراز نشد در او مدت او، و ممتد نگشت ایام او، غیر آنکه حق جل و علا تخصیص داد آن حضرت را بمنقبت لائقه، و در مطالع تعظیم بآنوار بارقه مرتفعه، و در معارج تفضیل بعقول بینه هادیه، و اگر چه در صورت واحد نمود اما در معانی کثیر بود و صیغه‌اش اگر چه صغیر بود لیکن در دلالت کبیر بود. از آن جمله آنکه رحلت فرمود پدر بزرگوارش علی بن موسی الرضا (ع)، أبو جعفر محمد بن علی (ع) از مدینه آمده بود ببغداد، مأمون نیز آمده ببغداد بعد از وفات امام رضا (ع) بیک سال، اتفاقاً روزی بیرون آمده بطلب صید میرفت، پس عبور کرد بطرف بلد در طریق خود و کودکان براه بازی میکردند، و محمد بن علی ایستاده بود آنجا با ایشان و در آن وقت یازده ساله بود یا کمتر از آن، پس چون مأمون را دیدند کودکان تمام گریختند و آن حضرت از جای خود دور نشد، پس مأمون نزدیک شد و نظر کرد بجانب وی در او بود نشانه بزرگی و بلندی، مأمون ایستاد و گفت مر او را که:

ای جوان چه مانع شد ترا که نگریختی با کودکان؟ آن حضرت در حال در جوابش گفت که: یا امیر راه چنان تنگ نیست که گشاده گردد بر تو برفتن من، و مرا جریمه نیست که پس بترسم آن را و گمان من بتو نیکو است که تو ضرر نرسانی کسی را که او را گناهی نباشد، پس بنا بر این ایستادم، پس مأمون را عجب آمد از کلام او گفت: نام تو چیست؟ فرمود که: محمد گفت: پسر کیستی؟ فرمود که: پسر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۸

علی بن موسی الرضا، پس رحمت خواست از برای پدرش. و روان شد براه خود، و با وی بازی چند بودند پس چون دور شد از عمارت انداخت یک بازی را بر دراجی، پس او غایب شد از چشمش غیبت دور و دراز، بعد از آن بازگشت از روی هوا و در منقار او ماهی کوچکی بود که بقیه حیات داشت، خلیفه را از این عجب آمد غایت تعجب بعد از آن آن را در دست خود گرفت و بازگشت بخانه خود بآن راهی که رفته بود، پس چون رسید بآن مکان همان کودکان را دید بر حالت بازی باز گریختند مثل اول بار و آن حضرت باز ایستاد و با ایشان نرفت همچنان که اول بار، پس چون خلیفه بوی نزدیک شد گفت: یا محمد فرمود که:

لبیک،

گفت: چه چیز است در دست من؟ پس الهام فرمود او را خدای عز و جل آنکه فرمود که: خدای تعالی خلق کرد بمشیت و اراده در بحر قدرت خود ماهی کوچک را که صید کنند آن را بازهای ملوک و خلفا تا امتحان نمایند بآن سلاله اهل نبوت را، پس چون مأمون شنید کلام او را تعجب کرد از او و دراز کشید نظر را بسوی او و گفت:

حقا که تو پسر امام رضائی و مضاعف کرد بسوی او احسان را.

و در این واقعه منقبتی است که کفایت می کند آن از غیر آن، و استغنا جسته می شود بآن از سوی آن. و اما عمر شریفش آن حضرت وفات کرد در ذی الحجه در سال دویست و بیستم از هجرت در زمان خلافت معتصم، و ذکر ولادتش گذشت که در سال صد و نود و

پنجم بوده، پس عمرش بیست پنج

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۸۹

سال بوده باشد، و قبر آنورش در بغداد است بمقابر قریش- این آخر کلام ابن طلحه است رحمه الله. و مؤلف رحمه الله میگوید که: من در کتابی دیدم که بازهای او بازگشتند و در پایهای ایشان ماهیهای سبز رنگ بود و سؤال از این میخواست که کند و پیش از اظهار سؤال فرمود آن حضرت که: در میان آسمان و زمین ماهیهای سبز است که صید کنند آنها را بازان شهان که امتحان کرده شود بآن اولاد انبیاء و آنچه در این معنی است، و الله اعلم. و گوید حافظ عبد العزیز رحمه الله که: ابو جعفر محمد بن علی مادرش ریحان بوده و گویند نامش خیزران بود، و ولادتش در سنه خمس و تسعین و مائه بود و گویند: مولدش بمدینه بود در ماه رمضان بهمین تاریخ، و رحلت فرمود در بغداد در سنه عشرين و مائین و در آن روز بیست و پنج سال داشت و مادرش ام ولد بود که او را خیزران می گفتند، و بود از اهل ماریه قبطیه، و قبر او در بغداد است بمقابر قریش در عقب جدش موسی الکاظم (ع) و محمد بن سعید گوید که: در سنه ست و عشرين و مائین آن حضرت متوفی شد در بغداد در روز سه شنبه پنجم ذی الحجه آن سال، و مولدش در سنه خمس و تسعین و مائه بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۹۰

حدیث کرد ما را احمد بن علی بن ثابت که محمد بن علی بن موسی أبو جعفر بن الرضا (ع) آمد از مدینه بیغداد و حرم او ام الفضل بود دختر مأمون با وی بود.

[فیما روی عن الامام ابی جعفر الثانی علیه السلام]

و ذکر کرده اخباری که روایت کرده آن حضرت از آباء کرام خود (ع) و ایشان از علی بن ابی طالب (ع) که آن حضرت فرمود که: پیغمبر (ص) مرا فرستاد بیمن و وصیت فرمود مرا که یا علی حیرانی نمی کشد کسی که استخاره کرد، و پشیمانی نمی برد کسی که مشورت نمود، یا علی بر تست که سیر کنی در شب که زمین نور دیده می شود بشب آنچه در نور دیده نمیشود بروز، یا علی بامداد به بسم الله کن که حق تعالی مبارک گردانیده از برای امت من در صباحهای روزها. و آن حضرت فرمود که آنکه فایده گیرد از برادری در راه خدای تعالی پس بدرستی که اندوخته خانه را در بهشت. و از آن حضرت پرسیدند از حدیث که پیغمبر (ص) فرموده که چون فاطمه (ع) احسان فرمود فرج خود را پس حق تعالی حرام گردانید ذریت او را بر آتش دوزخ، فرمود که: خاص از برای امام حسن و امام حسین است (ع) و آن حضرت روایت کند که در کتاب علی بن ابی طالب (ع) ورود یافته که پسر آدم شبیه ترین چیزی است بعیار یا راجح است بعلم یا ناقص است بجهل. و فرمود امیر المؤمنین (ع) مر ابی ذر را رضی الله عنه که: هر گاه غضب کنی کسی را از برای رضای

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۹۱

خدای تعالی فرج دهنده آن کس را که غضب کرده مر او را بدرستی که قوم می ترسانند ترا بر دنیای خودشان، و میتسانی تو ایشان را بر دین خودت، بخدا که اگر آسمانها و زمین بسته شود بر بنده پس من بنده از خدای تعالی بپرهیزد البته حق تعالی پدید کند از برای او از آن مخرجی، و بمقام انس نمیرساند ترا الا حق، و بوحشت نمی اندازد ترا الا باطل. و او روایت کند از امیر المؤمنین (ع) که میفرمود مر قیس بن سعد را وقتی که آمده بود از مصر که: یا قیس مر محنتها را علامتست که ناچار است که منتهی شود بآن علامات، پس

واجب است بر عاقل آنکه خواب کند و صبر نماید از برای او تا پشت کند زیرا که مکایده آن بحیله نزد روی آوردن آن موجب زیادتی است در آن. و دیگر از آن حضرت ابو جعفر روایت کند که: هر که اعتماد کند بحق تعالی بنماید او را سرور و شادی، و کسی که توکل کند بر او کفایت کند امور او را و آزادی و اعتماد بخدای تعالی حصنی است که متحصن نمیشود در او الا مؤمن امین، و توکل بر خدای تعالی نجات است از هر بدی، و حرز و پناهست از هر دشمنی، و دین عزتست، و علم کنز است، و خاموشی نور است، و غایت زهد ورع است، و هیچ هدم و خرابی نیست مردین را مثل بدع، و هیچ فاسدتر نیست مردمان را از طمع، و برای بصلاح می آید رعیت، و بدعا باز میگردد بلیت، و کسی که سوار شد بر مرکب صبر راه یافت بمیدان نصر و ظفر، و هر که عیب کرد عیب کرده شد، و هر که دشنام داد جواب داده شد، و هر که نشاند درختهای تقوی را چید از او میوه های آرزوی خود را. و دیگر أبو جعفر (ع) فرمود روایت از امیر المؤمنین (ع) که: چهار خصلت است که اعانت و مدد میکند بر عمل: صحت، و غنی، و علم، و توفیق.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۱۹۲

و دیگر فرمود که: حق تعالی را بندگان است که تخصیص داده ایشان را به نعم و قرار میدهد آن نعمتها را در ایشان هر گاه که بذل میکنند آن را پس هر وقت که منع میکنند آن را و بذل نمیکنند حق تعالی نزع میکند آن نعمت را از ایشان و تحویل غیر ایشان میکند. و دیگر فرمود که: بسیار و عظیم نمیگردد نعمت الهی بر بنده مگر که بسیار و عظیم گردد مؤنث مردم بر او پس هر که متحمل نشود مؤنث مردم را عرض میکند نعمت خود را از برای زوال و دیگر فرمود که: اهل معروف به نیکی خود محتاج تر است از اهل حاجت بسوی او، زیرا که اجر و فخر و ذکر او از برای ایشانست، پس هر گاه که مرد نیکوئی میکند از معروف پس ابتدا میکند در او بنفس خود، پس طلب نمیکند شکر آنچه نیکی کرده بنفس خود از غیر خود. و دیگر فرمود که: هر که امیدوار میگرداند انسان را پس میترساند او را، هر که نمیداند چیزی را عیب میکند آن را و فرصت ربوده شونده است، و کسی که بسیار است غم او سقیم است جسد او، و مؤمن تسلی نمیشود بخشم خود، و عنوان صحیفه مؤمن حسن خلق او است، و در موضع دیگر فرموده که عنوان صحیفه سعید حسن ثناء است بر او. و دیگر فرمود که: هر که طلب غنی از حق کند مردم محتاج باشند باو، و هر که بترسد و بپرهیزد از حق تعالی مردم او را دوست دارند و اگر چه نخواهند. و دیگر فرمود که: بر شماسست که سعی کنید بطلب علم زیرا که طلب او فریضه است، و بحث

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۱۹۳

از او نافله، و او صلّه است میان برادران، دلیل است بر مروت، و تحفه است در مجالس، و مصاحب است در سفر، و مونس است در غربت. و دیگر فرمود که: علم دو علم است؛ مطبوع، و مسموع، و فایده نمیدهد مسموع گاهی که نباشد مطبوع، و هر که شناخت حکمت را صبر نخواهد کرد از ازدیاد از آن، جمال در لسان است و کمال در عقل. و دیگر فرمود که: عفاف زینت فقر است، و شکر زینت غنی، و صبر زینت بلا، و تواضع زینت حسب، و فصاحت زینت کلام، و عدل زینت ایمان، و سکینه زینت عبادت، و حفظ زینت مروت، و خفض جناح یعنی فروتنی زینت علم، و حسن ادب زینت عقل، و بسط وجه زینت حلم، و ایثار زینت زهد، و بذل بر فقرا زینت نفس، و کثرت گریه زینت خوف، و تقلل زینت قناعت؛ و ترک منت زیغت معروف؛ و خشوع زینت صلاة، و ترک مالا یعنی زینت ورع. و دیگر فرمود: حسب مرد از کمال مروت ترک کردن او است چیزی که تجمل و آرایش نه به اوست و از حیاء او آنست که القا نکند بچیزی مکروه؛ و از عقل او است حسن رفق او، و از ادب اوست آنچه ناچار است از او؛ و از عرفان اوست علم بزمان او؛ و از ورع اوست پوشیدن بصر او و نگاه داشت بطن او، و از حسن خلق او است منع کردن او از ایذا رسانیدن؛ و از سخای اوست نیکوئی او بکسی که واجب است حق او بر او، و اخراج حق الله از مال خود، و از اسلام او است ترک کردن مالا یعنی و اجتناب او از جدال و ریا در دین او، و از کرم او است ایثار او بر نفس خود؛ و از صبر او است قلت شکایت و،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۹۴

و از عقل او است انصاف از نفس، و از حلم اوست ترک غضب نزد مخالفت او، و از انصاف او است قبول کردن او حق را هر گاه که حق ظاهر شد مر او را، و از نصیح او است نهی او از آنچه خشنودی نیست او را از برای نفس او، و از حفظ او همسایه تست که ترک کند توبیخ و سرزنش ترا نزد اساءت و بدی تو با علم او بی‌عیب تو، و از رفق او است ترک او ملامت ترا نزد غضب تو بحضور کسی که نمیخواهی تو او را، و از حسن صحبت او است از برای تو اسقاط او از تو مؤنث ترا، و از صداقت او است کثرت موافقت او و قلت مخالفت او، و از صلاح او است شدت خوف او از ذنوب او، و از شکر او است معرفت احسان آنکه احسان میکند بسوی او، و از تواضع او است معرفت او بقدر او، و از حکمت او است علم او بنفس او، و از سلامت اوست قلت حفظ او از برای عیوب غیر او و عنایت او بصلاح عیوب او. و دیگر فرمود که: هرگز استکمال نمیکنند بنده حقیقت ایمان را تا اختیار کند دین خود را بر شهوت خود، و هرگز هلاک نشود تا اختیار کند شهوت خود را بر دین خود. و دیگر فرمود که: فضائل چهار جنس است: یکی از آن حکمت است و قوام او در فکرت است و دوم عفت است و قوام او در شهوت است، و سیوم قوت است و قوام او در غضب است، و چهارم عدل است و قوام او در اعتدال قوای نفس است. و دیگر فرمود که: عمل کننده ظلم و معین و مددکار او و راضی باو همه شریکند و دیگر فرمود که: روز عدل بر ظالم اشد است از روز جور بر مظلوم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۹۵

و دیگر فرمود که: میان‌روتر علما از برای محجه نگاه دارنده است نزد شبهه، و جدل مورث ریا است و کسی که بخطا آورده وجوه مطالب را فرو میگذارد او را حیل، و طامع دربند خواری است هر که دوست میدارد بقا را پس باید که مهیا سازد از برای بلا دل صبور را. و دیگر فرمود که: عالمان غریبان‌اند از جهت کثرت جاهلان در میان ایشان و دیگر فرمود که: صبر بر مصیبت مصیبت است بر شماتت‌کننده بآن و دیگر فرمود که: توبه بر چهار ستون قائم است: پشیمانی بدل، و استغفار بزبان، و عمل بارکان و عزم بر آنکه دیگر بآن باز نگردد. و سه چیز است که میرساند بنده را بخشنودی خدای تعالی: کثرت استغفار، و خفض جانب؛ و کثرت صدقه. و چهار چیز است که هر که کرد استکمال کرده ایمان را: کسی که عطا دهد از برای خدای و منع کند از برای او، و دوست دارد از برای او؛ و دشمن دارد از برای او. و سه چیز است که کسی اگر بفعال آرد ندامت و پشیمانی نکشد: ترک شتاب و عجلت، و کردن مشورت، و توکل نزد عزم بر حضرت عزت. و دیگر فرمود: اگر خاموش میبود جاهل اختلاف نمیکردند مردم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۹۶

و دیگر فرمود که: مقتل مردم در میان دو طرف دهان اوست و رای با فتور است و بداهم پستی و رای بی‌اندیشه است. و فرمود که سه چیز است که کشیده می‌شود بآن محبت: انصاف در معاشرت؛ و مواسات در شدت و انطوا و رجوع بقلب سلیم. و فرمود که: فساد اخلاق بمعاشرت سفها است؛ و صلاح اخلاق بمصاحبت عقلا، و مردمان را طریقهها است پس هر کس عمل میکند بر طریقه خود، و مردمان برادرانند پس هر که را برادری و اخوت او نه از برای خدای تعالی باشد پس او رجوع نموده بعداوت و اینست قول خدای تعالی که **الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ** و فرمود هر که: مستحسن شمرد قبیحی را او شریک است در آن. و دیگر فرمود که: کفران نعمت داعیه دشمنی و مقت است، و هر که مجازات کرد ترا بشکر پس بحقیقت داده ترا بیشتر از آنچه اخذ کرده از تو. و فرمود که: افساد نکند ترا گمان بر دوستی که اصلاح کرده ترا یقین مر او را، و هر که نصیحت کند برادر خود را به پنهانی پس زینت داده او را، و هر که نصیحت کند او را باشکارا پس دشمنی کرده او را، استصلاح اختیار باکرام ایشانست؛ و از اشرار بتأدیب ایشان، و مودت قرابت مستفاده است و بس است باجل حرز و پناه، و لا یزال عقل و حمق غلبه میکنند بر مرد تا هیجده سال پس هر گاه بآن مرتبه رسید غالب می‌شود بر او اکثر آن هر دو در او، و انعام نفرموده خدای عز و جل بر بنده خود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۹۷

نعمتی پس او دانسته که آن از خداست الا آنکه حق تعالی نوشته از برای او شکر آن نعمت پیش از آنکه شکر گوید بر آن، و نیست هیچ گناهی که پس داند که حق جل و علا مطلع است بر آن اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد آمرزد او را الا که بیامرزد او را پیش از استغفار او. و دیگر فرمود که: شریف و کل شریف آن کس است که مشرف کرده باشد او را علم او، و بهتری و حق بهتری مر آن کس را است که پرهیزد از پروردگار خود، و کریم آن کس است که اکرام کند وجه خود را از خواری و ذل آتش. و فرمود: آنکه برآرد آرزوی فاجری را ادنی عقوبت او حرمان است. و دیگر فرمود که: دو کس همیشه بیمارند: صحیح با پرهیز، و بیمار با اخلاط. و دیگر فرمود که: مردن آدمی بگناه بیشتر است از مردن او باجل، و حیات او به نیکوئی بیشتر است از حیات او بعمر. و دیگر فرمود که: معالجه مکنید امر را پیش از رسیدن او پس ندامت برید، و دراز نگرد بر شما مدت پس دلهاش شما سخت شود، و رحم آرید ضعفای خود را، و طلب کنید رحمت را از خدای تعالی که رحمت فرستاده بر ایشان- این آخر کلام جنابذی است رحمه الله که این اشپای رایقه و فواید فایقه و آداب نافع و فقره‌های ناصعه نقل کرده از کلام میمنت نظام امیر المؤمنین (ع) که روایت کرده آن را امام محمد الجواد ابن الامام علی بن موسی الرضا (ع) از آباء کرام خود تا آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین. و شیخ مفید رحمه الله تعالی بابت ایراد نموده در ذکر امام بعد از ابی الحسن علی بن موسی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۹۸

الرضا (ع) و تاریخ مولد و دلایل امامت و طرفی از اخبار و مدت امامت و مبلغ سن و ذکر وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از احوال و اخبار آن حضرت (ع) و گوید که: امام بعد از امام رضا (ع) پسر او است محمد بن علی الرضا (ع) بنص بر او و اشارت بسوی او و تکامل فضل در او، و مولد با سعادتش در ماه رمضان بود در سال صد و نود و پنجم، و رحلت فرمود در بغداد در ذی القعدة در سال دویست و بیستم، و در آن روز بیست و پنجساله بود، و مدت خلافتش و امامت، او بعد از پدر بزرگوار هفده سال، و مادرش ام ولد بود که او را سکینه نوبیه می گفتند.

باب در ذکر طرفی از نص و اشارت بامامت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام

پس از آن کسانی که روایت کرده‌اند نص از ابی الحسن الرضا مر پسر خود را ابی جعفر (ع) بامامت، علی بن جعفر بن محمد صادق است، و صفوان بن یحیی، و معمر بن خلاد، و حسین بن یسار، و ابن ابی نصر البزنطی، و حسن بن جهم، و ابو یحیی صنعانی. و خیرانی، و یحیی بن حبیب الزیات؛ و جماعت کثیره‌اند غیر ایشان که با ذکر ایشان کتاب بطول می انجامد. علی بن جعفر بن محمد حدیث کرد حسن بن حسین بن علی را که گفت در حدیث خود که بدرستی که یاری داد حق تعالی امام رضا را (ع) وقتی که ستم کرده بودند بر او برادران و اعمام او و ذکر کرد حدیث طولی را تا منتهی شد بقول او که برخاستم و گرفتم دست ابی جعفر محمد بن علی الرضا را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۱۹۹

و گفتم مر او را که: گواهی میدهم که تو امامی نزد خدای تعالی، پس امام رضا (ع) گریست و فرمود که:

یا عم آیا نشنیدی از پدر من که میفرمود که پیغمبر (ص) فرمود به پدر من که آن پسر خیره اماء نوبیه طیبه باشد گویند که مرد یا هلاک شد و بهر وادی سلوک کند گفتم راست گفتمی که فدای تو گردم. و روایتست از صفوان بن یحیی که گفتم مر امام رضا را (ع) که: بودیم ما که سؤال میکردیم از تو پیش از آنکه حق تعالی کرامت کند بتو ابو جعفر را بودی تو که میفرمودی که: اکرام خواهد فرمود بمن

حق جل و علا پسری پس بدرستی که بتو کرامت کرده و چشمهای ما بوی روشن شده، پس ننماید ما را حق تعالی که ترا چیزی شود و روز تو بسر آید پس اگر حادثه روی نماید بعد از تو که خواهد بود؟ اشارت فرمود بدست مبارک خود بابی جعفر (ع) و او پیش وی ایستاده بود، گفتم مر او را که: فدای تو گردم و این پسر سه ساله است، فرمود که: این ضرر نمیکند و حال آنکه عیسی پیغمبر (ع) قیام نمود بامر نبوت و کمتر از سه سال داشت. و روایتست از معمر بن خلاد که او گفت من شنیدم از امام رضا (ع) که ذکر فرمود چیزی را و میگفت: شما را باین هیچ حاجت نیست اینک ابو جعفر او را می نشانم بجای خود و میگردانم او را در مکان خود، ما از اهل بیتیم که میراث اصغر ما از اکابر مایند پر تیر یعنی پر مرغی که در تیر پیوند میکنند تفاوتی نیست میان کوچک و بزرگ آن این مثلی است. و نوشت ابن قیام واسطی بامام رضا (ع) کتابتی که: چگونه امام باشی و ترا فرزندی نباشد؟ فرمود در جواب او که چون دانستی که مرا فرزند نخواهد بود؟ بخدا که منقضی نشود ایام و لیالی تا روزی فرماید مرا حق تعالی فرزندی که جدا سازد حق را از باطل.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۰

و ابن ابی نصر بزنتی گوید که: نجاشی گفت بمن که میخواهم که بپرسی از امامی که بعد از صاحب تو خواهد بود تا بدانم من او را و گوید: رفتم بخدمت امام رضا (ع) و او را از این اخبار کردم فرمود که: امام بعد از من پسر من خواهد بود بعد از آن فرمود که: آیا جرأت میتواند کرد کسی که گوید پسر من و او را پسر نباشد، و هنوز ابو جعفر (ع) متولد نشده بود، پس نگذشت اندک زمانی تا متولد شد. ابن قیام واسطی گوید رفتم بخدمت علی بن موسی (ع) و گفتم آیا میباشند دو امام؟ فرمود که: نه مگر آنکه باشد یکی از آن هر دو صامت، گفتم ترا خود صامتی نیست فرمود: بخدا که پدید خواهد کرد حق سبحانه و تعالی کسی را که ثابت گرداند بوی حق و اهل آن را و محو کند بوی باطل و اهل باطل را، و در آن وقت آن حضرت را فرزند نبود پس ابو جعفر متولد شد بعد از یک سال. و روایتست از حسن بن جهم که من در خدمت ابی الحسن (ع) نشسته بودم طلب فرمود پسر خود را و او کوچک بود و نشانید او را در کنار من و فرمود که: او را برهنه کن و پیرهن او را بر کن، پس کندم فرمود که: نظر کن در میان هر دو شانه وی من نظر کردم در یکی از دو شانه او مانند خاتم چیزی دیدم در اندرون گوشت بعد از آن فرمود مرا که: دیدی این را مثل این و این موضع بود در بدن پدر من. و مرویست از ابی یحیی صنعانی که من در خدمت ابی الحسن بودم پس آمدن پسر او ابو جعفر و او کوچک بود فرمود که این مولودیست که متولد نشده مولودی که اعظم باشد بر شیعه ما از روی برکت از او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۱

و خیرانی گوید که: پدر من گفت که: من در خدمت امام رضا (ع) ایستاده بودم در خراسان که قایلی گفت: یا سیدی اگر حادثه باشد این امر را بکه رجوع خواهد بود فرمود که: به پسر من ابو جعفر گوئیا که قائل او را کوچک شمرد از روی سال پس امام رضا (ع) فرمود که: حق تعالی عیسی بن مریم را فرستاد به پیغمبری و او را صاحب شریعت گردانید در ابتدا که از روی سن کوچکتر از ابو جعفر بود. و یحیی بن حبیب زیات گوید که: خبر کرد مرا کسی که نزد ابی الحسن نشسته بود که چون جماعتی که نزد وی بودند برخاستند امام رضا (ع) گفت مر ایشان را که: ملاقات کنید با ابی جعفر و بر او سلام کنید و تجدید عهد نمائید، پس چون برخاستند قوم التفات فرمود بسوی من و گفت

رحم الله.

المفضل

که قناعت کرده بامر دونی.

باب در ذکر طرفی از اخبار از مناقب ابی جعفر و دلائل و معجزات او علیه السلام

[مسأله یحیی بن اکثم مع الامام ابی جعفر الثانی علیه السلام]

شیخ مفید رحمه الله میفرماید که: مأمون را شعف تمام بود بابی جعفر (ع) چون میدید در صغر سن فضل و بلوغ در حکمت و علم و ادب و کمال و عقل که مساوی نبود در واحدی از مشایخ اهل زمان، پس تزویج کرد بوی دختر خود را أم الفضل، و فرستاد دختر را با وی بمدینه، و بسیار متوافر بود بر اکرام و تعظیم و اجلال قدر آن حضرت. ریان بن شیب روایت کند که چون مأمون خواست که تزویج کند دختر خود را ام الفضل بابی جعفر محمد بن علی (ع) این خبر بعباسیان رسید بر این غلیظ شدند و انکار کردند او را و ترسیدند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۲

که منتهی شود امر خلافت باین امام رضا (ع) پس خوض نمودند در این و اجتماع نمودند تمام نزدیکان او از اهل بیت او و گفتند که: ما سوگند میدهیم ترا یا امیر المؤمنین بآن که قیام مینمائی باین امر که عزم بر آن جزم نموده که تزویج کنی باین امام رضا (ع) دختر خود را، ما میترسیم آنکه بیرون کنی باین از ما امری را که مالک گردانیده ما را حق سبحانه و تعالی، و بر کنی از ما لباس عزیزی را که حق تعالی در ما پوشانیده، و تو میدانی آنچه میان ما و این قوم است از قدیم و از جدید و خلفای که پیش از تو بوده‌اند همه ایشان را دور میکردند از پیش خود و تصغیر مینمودند، و ما را در وهله می‌اندازی از آنکه مالک ملک گردد ابن امام رضا (ع) باین عمل که تو در پیش گرفته و ما در این هستیم که حق تعالی کفایت کند مهم ما را، بخدا که باز مگردان ما را بغم و المی که هرگز از ما زایل نشود، و بگردان رأی خود را از پسر امام رضا، و عدول کن از او بکسی که بینی از اهل بیت خودت که صلاحیت این داشته باشد نزد غیر او. پس گفت ایشان را مأمون أما آنچه میان شما و آل ابی طالب است شما خود سبب شده‌اید در آن و اگر انصاف بدهید شما بآن قوم ایشان اولی‌اند از شما.

و اما آنکه پیش از من بایشان نیکی نکردند ایشان قاطع رحم‌اند أعود بالله من ذلک، و بخدا که من ندامت نخورم و پشیمانی نکشم بر آنچه باشم بر آن از استخلاف امام رضا (ع) و من درخواست می‌کردم از او که قیام نماید باین امر و انتزاع کند از نفس من ابا میفرمود و قبول نمی‌نمود و کانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا و اما أبو جعفر محمد بن علی پس بدرستی که من اختیار میکنم او را از جهت مزیت او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۳

بر کافه اهل فضل در علم و فضل با صغر سن او، و او چیزی غریب و عجیب است در این امر و امیدوارم که ظاهر شود مردم را آنچه من دانسته‌ام از او تا ایشان نیز بدانند که رأی آنست که من دیده‌ام در او.

پس گفتند: این هنوز کوچک است و اگر افسون کرده ترا هدی او پس او صبی است و معرفتی نیست مر او را و فقهاتی نیست او را پس مهلت بده او را تا متأدب گردد و فقیه شود در دین بعد از آن بکن آنچه دیده از برای او.

بعد از آن گفت مر ایشان را که: و یحکم من شناساترم باین جوان از شما، و این از اهل بیته است که علم ایشان از خدای تعالی است، و مواد علم ایشان از الهام الهی است، و همیشه آبای کرام او بی‌نیاز بودند در علم دین و ادب از رعایای ناقصه از حد کمال پس اگر خواهید شما امتحان کنید او را تا ظاهر شود شما را آنچه من وصیت کردم از حال او.

گفتند مر او را که ما باین از تو راضییم یا امیر المؤمنین بآن که بگذاری ما را بامتحان او پس بگذار میان ما و میان او تا نصب کنیم کسی را که سؤال کند او را بحضور تو در چیزی از فقه شریعت، پس اگر جواب صواب از او بوجود آید پس نیست ما را اعتراضی در امر او، و ظاهر شود مر خاصه و عامه را صواب رأی امیر المؤمنین (ع) و اگر عاجز شد از این پس کفایت است ما را بآنچه گفته ایم در آن معنی.

پس گفت مر ایشان را مأمون بجای آرید این را هر گاه که خواهید.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۴

پس بیرون رفتند از نزد او و اجتماع نمودند رای خود را بر مسأله یحیی بن اکثم و او در آن روز قاضی زمان بود بر آنکه سؤال کند از او مسأله که نتواند جواب آن گفت، و وعده کردند او را بأموال نفیسه بر این، و باز آمدند بسوی مأمون و التماس کردند که اختیار نماید از برای ایشان روزی از جهت اجتماع، پس اجابت کرد ایشان را باین، و اجتماع نمودند در روزی که اتفاق نموده بودند بر او، و حاضر شد با ایشان یحیی بن اکثم و امر کرد مأمون که یک دست فرش انداختند از برای اُبی جعفر (ع) که گردانیدند از برای او در آنجا دو دوشک را پس این چنین کردند، و بیرون فرمود اُبو جعفر (ع) و در آن روز هفت سال و چند ماه داشت، پس نشست آن حضرت در میان هر دو دوشک و نشست یحیی بن اکثم در خدمت او، و ایستادند مردم هر کدام در مرتبه خود، و مأمون نشست در دست متصل بدست اُبی جعفر (ع) پس یحیی بن اکثم گفت مر مأمون را که اذن میدهی مرا که سؤال کنم از اُبی جعفر؟ مأمون گفت که: از او اذن طلب، پس روی آورد یحیی بن اکثم و گفت اذن میفرمائی مرا که از تو سؤال کنم در مسأله که فدای تو گردم، آن حضرت فرمود که سؤال کن از هر چه خواهی.

یحیی گفت: چه میگوئی که فدای تو گردم در باب محرم که بکشد صیدی را؟

اُبو جعفر (ع) فرمود که، کشت او را در حل یا در حرم؟ عالم بود محرم یا جاهل؟ او بعمد کشت یا بخطا؟ این محرم حر بود یا عبد؟ صغیر بود یا کبیر؟ در محل رفتن بود یا بازگشتن؟ این صید از ذوات الطیر بود یا غیر ذوات الطیر؟ از صغار صید بود یا از کبار صید؟ محرم مصر بود بر آنچه کرده یا پشیمان بود، قتل این صید در شب بود یا در روز؟ محرم بعمره بود وقتی که کشت او را یا بحج.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۵

پس متحیر شد یحیی بن اکثم و ظاهر گشت عجز و انقطاع در روی او، و الحاح کرد تا دانستند اهل مجلس امر او را.

مأمون گفت: الحمد لله علی هذه النعمة و التوفیق که مرا بود در این رأی، بعد از آن نظر کرد بأهل بیت خود و گفت ایشان را که: آیا شناختید اکنون آنچه منکر بودید او را؟

بعد از آن روی آورد بابی جعفر (ع) و گفت: میخواهی که خطبه کنی دختر مرا؟ فرمود که: نعم گفت: پس خطبه کن که فدای تو گردم از برای خود پس بدرستی که من راضی گشتم ترا و بزنی و زناشوهری دادم ام الفضل دختر خود را به تو و اگر چه قوم نخواهند این را.

پس گفت اُبو جعفر (ع) که

«الحمد لله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لوحدانيته و صلى الله على محمد سيد بريته و الاصفياء من عترته اما بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

بعد از آن فرمود که: محمد بن علی بن موسی میخواهد ام الفضل بنت عبد الله مأمون را که بذل کند مر او را از صدق جده خود فاطمه بنت محمد (ع) که آن پانصد درهم جیاد است پس تزویج کردی او را یا امیر المؤمنین باو باین صدق مذکور؟ مأمون گفت: نعم تزویج کردم ترا ای ابا جعفر ام الفضل دختر خود را بر صدق مذکور پس آیا قبول کردی نکاح را؟ ابو جعفر فرمود که: قبول

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۶

کردم نکاح را و راضی گشتم باین. پس امر کرد مأمون که نشستند مردمان بر مراتب خود از خاصه و عامه، ریان گوید بیرون آوردند خادمان مثل کشتی از نقره و در او غالیها بود پس مطیب ساختند خاصه و عامه را و سفرها انداختند پس طعامها خوردند و عطایا تفرقه کردند بر قدر مراتب و بازگشتند مردم و باقی ماندند از خاصه آنکه باقی ماند.

مأمون گفت مر ابی جعفر را (ع): اگر مصلحت دانی که فدای تو گردم که ذکر کنی فقه آن مسأله را که تفصیل فرمودی وجوه آن را از قتل محرم صید را تا بدانیم و مستفید شویم.

ابو جعفر (ع) فرمود: نعم بدرستی محرم هر گاه که کشت صیدی را در محل و باشد آن صید از ذوات طیر و از کبار او باشد پس بر او گوسفندی لازم گردد، پس اگر کشتن او در حرم باشد بر اوست که جزاء آن مضاعف سازد، و اگر بکشد جوهره را در حل پس بر او بره لازم گردد که باز گرفته شده باشد از شیر، و اگر کشته باشد او را در حرم پس بر اوست بره و قیمت جوزه، و اگر از وحش بوده باشد و آن از حمار وحش باشد پس بر اوست بقره، و اگر آن اشتر مرغ باشد پس بر اوست شتری، و اگر آهو باشد پس بر اوست گوسفندی، پس اگر کشته باشد چیزی را از اینها در حرم پس بدوست جزای مضاعف که هدی باشد رساننده بکعبه، و هر گاه که کشته باشد محرم چیزی را که واجب گشته باشد بر او هدی در او و احرام از برای حج بوده باشد قربان کند او را بمنی، و اگر احرام او از برای عمره بوده باشد قربان کند او را بمکه، و جزای صید بر عالم و جاهل یکسان است و در عمد مر او را گناه است،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۷

و گناه برداشته می شود از او در خطا، و کفاره بر حر در نفس اوست و برسد در عبد او، و بر صغیر کفاره نیست و آن بر کبیر واجب است، و ساقط می شود از نادم و پشیمان عذاب آخرت و واجب می گردد بر مصر عقاب در آخرت.

پس مأمون گفت که: خوب فرمودی ای ابا جعفر احسن الله الیک، پس اگر مصلحت بینی سؤال کن یحیی را از مسأله همچنان که او از تو سؤال کرد.

آن حضرت فرمود مر یحیی را که سؤال کنم از تو؟

گفت: اختیار تو داری که فدای تو گردم پس اگر جواب مسأله دانم بگویم و الا مستفید شوم از تو.

آن حضرت فرمود که: خبر کن مرا از مردی که نظر کند بسوی زنی در اول روز و نظر او بر او حرام باشد، و چون روز بلند شود حلال گردد مر او را، و چون زوال شود حرام شود بر او، و هر گاه وقت عصر شود حلال گردد او را. و هر گاه غروب شود حرام گردد بر او، چون وقت خفتن درآید حلال شود بر او، و چون شب بنصف رسد بر او حرام گردد، و هر گاه صبح برآید حلال شود بر او.

یحیی بن اکثم گفت: لا والله من راه نمیبیرم بجواب این سؤال و نمیدانم وجه این را، پس اگر مصلحت بینی افاده فرمای از برای ما. ابو جعفر (ع) فرمود که: این کنیزکی است از آن مردی از مردمان که نظر کند بسوی او اجنبی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۸

در اول روز پس نظر بسوی او حرام است، پس چون روز بلند شد خرید او را از مولای او پس حلال شد او را، پس چون پیشین شد آزاد کرد او را پس حرام شد بر او، و چون وقت پسین درآمد تزویج کرد او را پس حلال شد مر او را، و چون وقت شام شدظهار کرد از او پس حرام گشت بر او، و چون وقت خفتن شد کفاره داد ازظهار پس حلال شد بر او، و چون نیمه شب شد یک طلاق گفت او را پس حرام شد بر او، و چون صبح شد رجوع کرد او را پس حلال شد بر او.

پس مأمون انکار وی کرد بر آن کسانی که حاضر بودند از اهل بیت او و گفت مر ایشان را که آیا در میان شما هست کسی که جواب این مسأله بگوید بمثل این جواب و بداند قول در آنچه مقدم شد از سؤال.

گفتند: لا والله بدرستی که امیر المؤمنین داناتر است در آنچه مصلحت دیده.

گفت مر ایشان را که: و یحکم که این اهل بیت اختصاص یافته‌اند از میان خلق بآنچه مشاهده میکنید از فضل، و آنکه صغر سن در ایشان مانع نیست ایشان را از کمال، آیا ندانستید که رسول الله (ص) افتتاح دعوت خود بدعای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) کرد و آن حضرت ده ساله بود، و قبول کرد از او اسلام را و حکم کرد مر او را بآن و دعوت نگردد دیگری را که هم سن او بود غیر او را، و بیعت ستاد حسن و حسین را و ایشان شش سال کمتر داشتند، و بیعت نستاد کودکان را غیر ایشان، آیا نمی‌دانید کودکان که چیزها است که حق تعالی اختصاص داده این قوم را، و ایشان ذریتی‌اند که بعضی از ایشان جنس بعضی دیگرند در کمال، جاریست مر آخر ایشان را آنچه جاریست مر اول ایشان را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۰۹

گفتند راست گفتمی و الله یا امیر المؤمنین بعد از آن قوم برخاستند پس چون روز دیگر شد حاضر گردانید مردمان را و حاضر شد ابو جعفر (ع) و امرا و حجاب و خاصه و عمال تهنیت مأمون و ابو جعفر گفتند و بیرون آوردند سه طبق نقره را و در آن بندقها بود که اندرون آن را مشک و زعفران معجون کرده بودند، و رقعها نوشته که در او بود بأموال جزیه و عطایای متکثره و اقطاع وافر، پس مأمون امر کرد که نثار کردند آن را بر قوم از خواص او پس هر کس بندقه برداشتند و رقعها که در او بود نگاه داشتند و التماس کرده ایشان را گذاشتند تا رفتند و دیگر بدرهای زر آوردند و آنچه در او بود نثار کردند بر امرا و غیرهم و مردم بازگشتند با غنا و جویز و عطایا، و فرستاد مال بسیار تا صدقه کردند بر کافه اهل اسلام و لا یزال اکرام ابی جعفر علیه السلام و تعظیم او بجای می‌آورد در مدت حیات او و اختیار کرد او را بر جمیع ولد و اهل بیت خود. و بعضی مردم روایت کنند که ام الفضل کتابی نوشت از مدینه که در آن شکایت کرده بود از ابی جعفر و گفته بود که کنیزک بر سر من می‌آرد و بغیرت می‌اندازد مرا مأمون در جواب کتابت او نوشت که ای دختر ما ترا بابی جعفر نداده بودیم که حرام گردانیم بر او حلال را پس بازمگرد بآنچه ذکر کرده بودی بعد از این. و چون متوجه شد ابو

جعفر (ع) از بغداد وقتی که بازگشته بود از نزد مأمون و با او ام فضل بود که قصد مدینه داشتند روان گشتند بشارع باب کوفه و با وی مردم مشایعت کردند، پس منتهی شد بدار مسیب نزد فرو رفتن آفتاب پس آنجا فرود آمد و بمسجد فرمود و در صحن آن مسجد درخت اناری

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۱۰

بود که بار آور نبود، پس کوزه آبی طلب فرمود و وضو گرفت در اصل آن درخت و برخاست و نماز شام با مردم گزارد و خواند در رکعت اول الحمد و إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ را و خواند در رکعت دوم الحمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را و قنوت فرمود پیش از رکوع و رکعت ثالثه گزارد و تشهد خواند و سلام داد بعد از آن نشست اندکی بذکر الهی و برخاست بی آنکه تعقیب کند و چهار رکعت نافله گذارد و تعقیب فرمود بعد از آن و در سجده شکر کرد، پس چون بازگشتند بآن درخت دیدند آن را مردم که بار آورده بود یک نار خوب، پس تعجب کردند از آن و خوردند از آن پس یافتند میوه شیرین که استخوان نداشت، و وداع کردند مردم و بازگشتند و آن حضرت رفت بمدینه و در آنجا بود تا آورد او را معتصم در سنه عشرين و مائتین ببغداد، و اقامت فرمود در آنجا و وفات یافت در آخر ذی القعدة این سال و دفن کردند او را در عقب جدش امام موسی کاظم (ع) و مرویست از علی بن خالد که من بودم بعسکر پس رسید بمن که در آنجا مردی محبوس است و او را از شام مقید آورده‌اند و گفتند که او دعوی دار است، گفت آمدم بر در و چیزی دادم بدریان تا گذاشتند و رفتم نزد وی، پس مردی را دیدم که او را فهم و عقلی بود: پس گفتم مر او را که ای فلان چه نوع است قصه تو؟

گفت: من مردی بودم در شام عبادت میکردم خدای تعالی را در موضعی که گفته میشد که نصب کرده‌اند در او سر مبارک امام حسین را (ع) پس ناگاه من در یک شبی در موضع خود روی توجه بر محراب آورده بودم و ذکر حق میگفتم که دیدم شخصی را در پیش خود، پس نظر کردم بسوی او پس گفت مرا که: برخیز پس برخاستم با او پس اندکی رفت پس ناگاه دیدم که در مسجد کوفه‌ام

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۱۱

گفت بمن که: میشناسی این مسجد را، گفتم: بلی این مسجد کوفه است، پس نماز گزارد و من با او نماز گزاردم، پس رفت و من با وی رفتم و چون اندکی رفت پس ناگاه در مسجد رسول الله (ص) بودیم، پس سلام کرد بر رسول الله (ص) و نماز گزارد و من با وی نماز گزاردم بعد از آن بیرون رفت و من با وی بیرون رفتم، پس رفت اندکی پس ناگاه در مکه بودیم طواف خانه کرد و من با وی طواف کردم، بعد از آن بیرون آمد و رفت اندکی پس ناگاه بموضعی رسیدم که بودم که در او دعا میکردم و عبادت در شام و غایب شد آن شخص از من پس من باقی ماندم یک سال متعجب از آنچه دیده بودم.

پس چون سال آینده شد دیدم آن شخص را پس استبشار نمودم بوی، پس طلب کرد مرا و من اجابت کردم، پس کرد همچنان که کرده بود در سال گذشته، پس چون خواست مفارقت مرا گفتم مر او را که:

چیزی از تو میپرسم بحق آنکه قادر گردانیده ترا بر آنچه من دیدم از تو که خبر کنی مرا که کیستی تو فرمود که: منم محمد بن علی بن موسی بن جعفر، پس هر که پیش من می‌آمد من او را از این خبر حدیث میکردم تا رسید این خبر بمحمد بن عبد الملک زیات، پس فرستاد و مرا گرفت و بند کرد از حدید و بجانب عراق روانه کرد و مرا حبس کردند چنانچه می‌بینی و ادعا کردند بر من محال را.

پس گفتم مر او را که: قصه ترا دفع کنم بمحمد بن عبد الملک زیات؟ گفت: چنین کن، پس نوشتم قصه را بوی و شرح کردم امر او را در او و فرستادم برای او، پس نوشت در ظهر او که: بگو او را که آن کس که بیرون برد ترا از شام در یک شب بکوفه و از آنجا بمدینه و از آنجا بمکه و از آنجا بشام بیرون کند ترا از حبس تو که اینست.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۱۲

علی بن خالد گوید که: غمگین گشتم از امر او و رقت کردم از برای او و محزون بازگشتم، پس چون روز دیگر شد صبح زود آمدم بر در زندان که او را اعلام کنم باین حال و امر کنم او را بصبر و تحمل، یافتم که لشکریان و پاسبانان و زندان بانان با خلق عظیمی گرد شده‌اند پس پرسیدم از حال ایشان گفتند: او را که از شام مقید آورده بودند که آن دعوی داشت دوشینه ناپیدا شده از حبس و معلوم نیست که زمین او را فرو برده یا مرغ او را در ربوده و این مرد یعنی علی بن خالد زیدی بود آنگاه قایل شد بامامت ایشان چون این را دید و اعتقاد را خوب کرد و مرویست از محمد بن علی الهاشمی که او گفت: داخل شدم بر اُبی جعفر محمد بن علی (ع) در صبح روز عرس او به دختر مأمون، و من در شب چیزی از دوا خورده بودم و اول این صبح کسی که بر وی داخل شد من بودم، و تشنگی بر من غلبه کرده بود و کراهت داشتم که آب بطلبم پس نظر کرد اُبو جعفر (ع) در روی من و گفت: ترا تشنه می‌بینم؛ گفتم بلی، گفت: ای غلام آب بیار گفتم با خود که: این زمان آب زهر آلود خواهد آورد و غمناک شدم از این جهت غلام آمد و آب آورد پس تبسم فرمود در روی من بعد از آن فرمود که ای غلام بمن بده آب را، پس گرفت آب را و خود آشامید و بمن داد خوردم و بسیار نشستم نزد وی و باز تشنه شدم، پس طلب فرمود آب را همچنان که در اول بار کرد خود خورد و بمن داد و تبسم فرمود، محمد بن حمزه گفت مرا که محمد بن الهاشمی گفت بخدا که گمان من آنست که اُبو جعفر میداند آنچه در نفوس است همچنان که روافض میگویند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۱۳

و روایتست از مطرفی که ابو الحسن الرضا (ع) رحلت فرمود و مرا بر او چهار هزار درهم بود نمیدانست آن را غیر من و غیر آن حضرت، پس فرستاد بسوی من اُبو جعفر (ع) روزی دیگر مرا طلبید پس فرمود مرا که ابو الحسن (ع) در گذشته و ترا است بر او چهار هزار درهم؛ گفتم: بلی پس مصلی را برداشت پس در زیر او دنانیر بود پس آن را داد بمن پس بود قیمت او در آن وقت چهار هزار درهم. و مرویست از معلی بن محمد گفت که: بیرون آمد اُبو جعفر (ع) در حادثه موت پدر بزرگوارش پس نظر کردم بقدر او تا وصف کنم قامت او را از برای اصحاب خود، پس نشست و فرمود که: یا معلی بدرستی که خدای تعالی احتجاج فرموده در امامت بمثل آنچه احتجاج فرموده در نبوت که وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا و روایتست از داود بن القاسم الجعفری که او گفت: داخل شدم بر اُبی جعفر (ع) و با من سه رقعہ بود که بر عنوان او چیزی نوشته بودند و مشتبه بودند بر من و غمگین بودم برای این، پس گرفت یکی از آن را و فرمود که: این رقعہ ریان بن شبیب است، بعد از آن دوم گرفت و گفت: این رقعہ فلان است و من حیران در او نگاه میکردم، پس تبسم فرمود و گرفت سیوم را و گفت: این رقعہ فلان است گفتم: نعم فدای تو گردم، پس بمن سیصد دینار داد و امر کرد که ببرم برای بعضی بنی عم او، بعد از آن فرمود: اما آنکه زود باشد که گوید مر ترا که دلالت کن مرا بر حریفی که بخرد از برای من باین متاعی را، پس دلالت کن او را بر آن، گفت: پس آوردم دنانیر را پیش آن کس، پس گفت مرا که:

یا ابا هاشم دلالت کن مرا بر حریفی که بخرد از برای من متاعی را، پس گفتم: نعم و این چنین بود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۱۴

و سخن کرد مرا شترداری در راه و التماس میکرد از من که گفت و شنید کردم در ادخال او با بعضی از اصحاب وی در امور او، پس داخل شدم بر او پس یافتم که چیزی میخورد و با وی جماعتی بودند، پس متمکن نگشتم از کلام او، پس گفتم: یا ابا هاشم بخور و بنه در پیش من آنچه میخوردم از آن، بعد از آن گفت در ابتدا بی سؤال که: ای غلام نگاه کن شتر داری که آورده او را ابو هاشم پس ضم کن او را بسوی خود. ابو هاشم گوید که: رفتم با آن حضرت یک روزی در بستان، پس گفتم مر او را که فدای تو گردم من مولع و حریصم بخوردن گل پس دعا فرمای بحضرت حق از برای من، پس ساکت شد بعد از آن بچند روز گفت مرا در ابتدا که: یا ابا هاشم حق سبحانه و تعالی برد از تو خوردن گل را، ابو هاشم گفت که: امروز هیچ چیز بسوی من از گل خوردن بدتر و دشمن تر نیست، و اخبار در این معنی بسیار است.

باب در ذکر وفات آن حضرت و موضع قبر و ذکر ولد او.

در سابق مذکور شد مولد ابي جعفر (ع) که متولد شد در مدینه طيبه و وفات یافت در بغداد، و معتصم آن حضرت را از مدینه برد به بغداد، و ورودش در بغداد بیست و هشتم محرم بود در سال دویست و بیستم، رحلت فرمود در آنجا در ذی القعدة این سال، و گویند که بزهر وفات یافت، و شیخ مفید رحمه الله میفرماید که ثابت نشده این خبر نزد من و الله اعلم، و دفن کردند او را در مقابر قریش در عقب جد بزرگوارش ابي الحسن موسی بن جعفر (ع) و در روز وفات بیست و پنج سال و چند ماه

کشف الغمة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۲۱۵

داشت، و منعوت بود بمنتهج، و مرتضی، و فرزندان که داشت بعد از خود علی است که بعد از وی امام بود، و موسی و فاطمه و امامه، که دو پسر و دو دختر باشند، و نگذاشته بود مذکری غیر از آنکه نام بردیم- ابن آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله تعالی. ابن خشاب نیز رحمه الله ذکر کرده تاریخ مولد و وفات و مدت عمر و والده آن حضرت را بر وجهی که مکررا سمت ذکر یافته اما عدد اولاد را ذکر نکرده و در کتاب دلایل آورده نقل از امیه بن علی که در خدمت ابي الحسن علی بن موسی الرضا (ع) بودم بمکه معظمه در آن سال که حج فرموده بود که بعد از آن بخراسان توجه نمود و ابو جعفر با وی بود و ابو الحسن وداع خانه کرد، پس چون از طواف فارغ شد عدول فرمود بمقام و نزد آن نماز گزارد و ابو جعفر بر گردن موفق طواف مینمود، بعد از آن ابو جعفر بحجر رسید آنجا نشست زمان دیری، موفق گفت که: برخیز که فدای تو گردم، فرمود که نمیخواهم که از این مقام جدا شوم

کشف الغمة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۲۱۶

مگر که خدای تعالی خواهد، و ظاهر میشود از روی مبارکش غمی پس موفق آمد بخدمت امام رضا (ع) و گفت: جان من فدای تو باد نشسته است ابو جعفر در پیش حجر و ابا میکند که برخیزد، پس آن حضرت برخاست و فرمود نزد ابي جعفر و گفت: برخیز ای حبیب من گفت: نمیخواهم که از این مقام جدا شوم، فرمود که: چرا ای حبیب من؟ گفتا: چگونه برخیزم و حال آنکه تو وداع فرمودی خانه را وداعی که بازگشت نخواهی کرد بوی، پس فرمود که: برخیز یا حبیبی، پس برخاست با آن حضرت و مرویست از ابن بزیع عطار که: ابو جعفر (ع) فرمود که فرج بعد از مأمون بسی ماه خواهد بود گفت: پس نظر کردیم پس آن حضرت وفات یافت بعد از آن بسی ماه. و روایتست از معمر بن خلاد که ابو جعفر (ع) فرمود که: یا معمر سوار شو، گفتم تا بکجا؟

فرمود که: سوار شو همچنان که گفته می شود ترا، گفت: سوار شدم تا منتهی شدیم بوادی با آن حضرت گفت بمن که: اینجا توقف کن من توقف کردم پس آمد بعد از اندکی گفتم فدای تو گردم کجا بودی؟ فرمود که: رفتم و پدر خود را دفن کردم در ساعت بخراسان گوید قاسم بن عبد الرحمن و او زیدی بود که: بیرون رفتم بجانب بغداد ناگاه آنجا دیدم که مردم بسیار تردد میکنند و می آیند و میروند

و می ایستند به نزدیکی، گفتم این چه کس است؟ گفتند ابن الرضا (ع) گفتم؛ و الله که من بروم و نظر کنم که چه نوع کسی است، پس ناگاه پیدا شد و بر بغله سوار گفتم دوری باد از رحمت الهی جماعتی را از اصحاب امامت که میگویند خدای تعالی فرض

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۱۷

کرده طاعت امام را که اینست، پس او عدول نمود بسوی من و فرمود که: «أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَ سَعْرٍ» پس گفتم با خود که: این ساحر است بخدا که دیگر عدول کرد بسوی من و فرمود: «أَأَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ» گفت:

بازگشتم و قائل شدم بامامت وی و گواهی میدهم که او حجت الهی است بر خلق و اعتقاد کردم او را و روایتست از عمران بن محمد الاشعری که او گفت: من داخل شدم بر ابی جعفر الثانی (ع) و گزاردم حاجتهای خود را، و گفتم ام الحسن ترا سلام میرساند و التماس دارد که از جامهای خود بوی بدهی که کفن او باشد، فرمود که: او از این بی نیاز است و احتیاج ندارد، من بیرون رفتم و ندانستم معنی این را، پس خبر رسید بمن که او مرده است پیش از این به سیزده روز یا چهارده روز و گویند که: دعبل بن علی داخل شد بر امام رضا (ع) پس آن حضرت امر فرمود که بوی چیز دادند گرفت و حمد الهی نکرد، فرمود که: چرا حمد نگفتی خدای را؟ بعد از آن داخل شد بر ابی جعفر (ع) پس آن حضرت نیز امر کرد که بوی چیزی دادند گرفت و گفت: الحمد لله، فرمود که تأدیب گرفته و علی بن ابراهیم روایت کند از پدر خود که قومی از اهل نواحی اذن طلبیدند بر ابی جعفر (ع) و دستور یافتند، پس ایشان داخل شدند او را و در یک مجلسی سی هزار مسأله از او سؤال کردند و جواب شافی شنیدند و او را ده سال بود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۱۸

روایتست از امیه بن علی القیسی که او گفت: من و حماد بن عیسی داخل شدیم بر ابی جعفر (ع) در مدینه تا وداع کنیم او را، فرمود که: امروز بیرون مروید و باشید تا فردا، پس چون از نزد وی بیرون آمدیم حماد گفت بمن که: من بیرون میروم و بیرون بردند بار مرا، من گفتم که: من میباشم، پس بیرون رفت حماد و در وادی فرود آمد و در این شب سیل آمد و در آن وادی غرق شد، و قبرش بسیان است- و این آخر آنست که منقولست از کتاب دلایل.

[ذکر طرف من دلائل الامام ابی جعفر الثانی علیه السلام]

و راوندی رحمه الله در کتاب خود باب دهم ایراد فرموده در معجزات محمد التقی (ع) گوید که: روایت است از محمد بن میمون که با امام رضا (ع) میبود در مکه پیش از رفتن آن حضرت بخراسان گفت گفتم مر او را که: میخواهم بمدینه روم کتابتی بنویس بابی جعفر (ع) تبسمی فرمود و کتابت را نوشت و متوجه مدینه شدم بآن کتابت و نور بصر من زایل شده بود، پس چون بمدینه رسیدم پس خادم بیرون آورد ابو جعفر را (ع) به پیش ما و او را با مهد برداشته بود آورده پس من کتابت را به موفق خادم دادم فرمود: موفق را که باز کن کتابت را، و باز کرد و پیش وی داشت و آن حضرت نظر در او میکرد گفت مرا که: یا محمد حال بصر تو چیست؟ گفتم: یا ابن رسول الله علتی پیدا کرد چشمهای من و نور چشم من زایل شد چنانچه می بینی، گفت: پس کشید دست مبارک را بر چشم من فی الفور عود کرد نور چشم من و صحیح تر شد از آنچه بود، پس بوسیدم دست و پای وی را و بازگشتم از نزد وی و من بینا بودم. و روایتست از حکیمه دختر امام رضا (ع) که او گفت: چون برادر من محمد متوفی شد رفتم یک روزی نزد زوجه وی ام الفضل از برای حاجتی که مرا بآن بود و ذکر برادرم را میکردیم و فضل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۱۹

و کرم و علم و حکمت او می‌شمردیم که حق تعالی بوی اعطا فرموده بود، زوجه وی ام الفضل گفت که من خبر دهم ترا از اَبی جعفر بچیزی عجیبی غریبی که مثل آن کسی نشنیده باشد، گفتم، چه چیز است آن؟ گفت: او مرا بسی بغیرت می‌انداخت که یک بار بجاریه و یک بار بآن که زن میخواست، و من شکایت میبردم پیش مأمون و او مرا بتحمل میفرمود که پسر رسول الله است، پس من یک شبی نشسته بودم که زنی آمد؛ گفتم، کیستی تو و گوئیا که شاخ خیزران است، گفت: من زوجه اَبی جعفر بن الرضا (ع) و من زنی‌ام از اولاد عمار بن یاسر، گفت مرا غیرتی دست داد که مالک نفس خود نتوانستم شدن، فی الفور بر جستم و نزد مأمون رفتم و او بقیه شراب در سر داشت و ساعتی چند از شب رفته بود و او را از حال خود خبردار کردم و گفتم: او دشنام میدهد ترا و مر او عباس و والد او را، و گفتم چیزهای که نگفته بود، او بخشم رفت از این قصه و برجست و با وی خادمی بود و من در عقب می‌آمدم تا آمدند نزد اَبی جعفر و او در خواب بود، پس شمشیر کشید و زد تا او را پاره پاره کرد و بازگشت، چون صبح شد بوی گفتم آنچه از وی صادر شده بود، فرستاد خادمی را بخبر گرفتن دید که ایستاده نماز میگذارد و اثر جراحی بر او نیست، پس خبر کرد مأمون را که او سالم است، پس شاد شد و خادم را هزار دینار داد و ده هزار دینار برای امام فرستاد، و آمد بدیدن وی و عذرخواهی کرد و آن حضرت او را اشارت فرمود بترک شراب و او قبول کرد و مؤلف رحمه الله میفرماید که مرا نظر است در این قصه و گمان من آنست که موضوع باشد زیرا که ابو جعفر (ع) که زن میخواست و جاریه اختیار میفرمود در مدینه بود و مأمون در مدینه نبود که شکایت پیش وی برد دختر او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲۰

و اگر میگوئی که بحج آمده بود.

میگویم که در این حال شراب خوردن او صورت ندارد، و اَبو جعفر (ع) در بغداد وفات کرد و زوجه او باوی بود، پس خواهر آن حضرت کجا دید او را بعد از وفات او، و چگونه جمع شدند که این در مدینه بود و او در بغداد، و این زنی که از اولاد عمار یاسر بود در مدینه تزویج فرموده او را، پس چگونه دید او را ام الفضل که برخاست فی الفور و شکایت برد پیش پدرش در هر یک از اینها نظر است، و الله اعلم. و دیگر روایت کند ابو بکر بن اسماعیل که گفت مر اَبی جعفر را (ع) که مرا جاریه‌ایست که شکایت دارد از بادی که باو است، فرمود که: بیار او را نزد من، آوردم او را نزد آن حضرت فرمود که چه شکایت داری ای جاریه؟ گفت: بادی در زانوی من هست، پس دست مبارک بر زانوی او کشید از بالای جامه پس بیرون رفت و دیگر از آن وجع شکایت نکرد بعد از آن و دیگر مرویست از علی بن جریر که او گفت: در خدمت اَبی جعفر (ع) نشسته بودم پس بیرون رفت گوسفندی از آن مولای آن حضرت پس گرفتند بعضی همسایه‌ها را و میکشیدند ایشان را و میگفتند شما دزدیده‌اید گوسفند را، ابو جعفر فرمود مر ایشان را که: وای بر شما بگذارید همسایه‌های ما را که ایشان ندیده‌اند، گوسفند شما در خانه فلان کس است بروید و بیرون آرید از خانه او، پس رفتند و در خانه او یافتند پس آن مرد را گرفتند و زدند و جامه او را دریدند و او سوگند میخورد که من این گوسفند شما را نه دزدیده‌ام تا آوردند او را پیش آن حضرت فرمود که: و یحکم ستم کردید بر این مرد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲۱

گوسفند بخانه او رفت و او نمیدانست، بعد از آن او را طلب فرمود و چیزی بخشید عوض آنکه جامه او را پاره کرده بودند و زده و روایتست از محمد بن عمیر بن واقد رازی که او گفت: رفتم بخدمت اَبی جعفر بن الرضا و برادر من با من بود و او نفس زدن پیایی داشت و شکایت کرد از این علت نزد آن حضرت فرمود که: خدای تعالی ترا صحت دهد از آنچه شکایت داری، پس بیرون آمدم از نزد

وی پس صحت یافت و دیگر آن مرض عود نکرد تا در وقت مقرر مرد و محمد بن عمیر گوید که مرا درد پهلوی بود و در هر سینه پیدا میشد و اشتداد می یافت تا چند روز پس از آن حضرت درخواستم که از برای عافیت من دعائی کند و زائل شدن آن از من فرمود که:

أنت فعافاك الله

، پس عود نکرد تا این غایت. و دیگر مرویست از قاسم بن محسن گفت: من میان مکه و مدینه بودم که گذشت بر من اعرابی ضعیف الحال و از من سؤال کرد بچیز، من گرده از نان بیرون آوردم و بوی دادم، او گرفت و رفت ناگاه بادی تند پیدا شد و دستار مرا از سر من ربود و ندیدم که بکجا برد؛ پس چون داخل شدم بر ابي جعفر بن الرضا (ع) فرمود مرا که: یا قاسم باد برد دستار ترا در راه؟ گفتم: بلی؛ فرمود که: ای غلام عمامه او را بیار و بوی بده، پس رفت و عمامه مرا آورد بعینها، گفتم: یا ابن رسول الله چگونه آمد بسوی تو؟ فرمود که: تصدق کردی بر اعرابی پس حق تعالی صدقه ترا قبول فرمود و رد کرد عمامه ترا و إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲۲

و دیگر روایت کرده اسماعیل بن عیاش الهاشمی گفت که: آمدم روز عیدی بخدمت ابي جعفر (ع) و شکایت کردم از تنگی معاش، برداشت مصلی را و فرا گرفت از تراب سبیکه طلا پاره بمن داد و آن را بردم بیازار پس بود در آن شانزده مثقال از طلای خالص- این آخر آنست که نقل کرده شد از کتاب راوندی. و ابي در نثر الدر آورده که: نذر کرد متوکل در مرضی که اگر حق تعالی او را صحت بخشد تصدق کند بمال بسیاری، پس صحت یافت و حاضر گردانید فقها را و از ایشان استفتا کرد، پس هر یک چیزی گفتند تا آنکه گفت محمد بن علی الرضا (ع) که: اگر نیت دنانیر کرده بودی پس تصدق کن هشتاد دینار را و اگر نیت دراهم کرده بودی پس تصدق کن هشتاد درهم را، فقها گفتند: ما این را در کتاب و سنت ندیده‌ایم، فرمود بلی در قرآن وارد است که لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ پس شمردند وقایع رسول الله را (ص) هشتاد بود.

و او گوید که این قصه اگر از برای متوکل وقوع یافته پس جواب از آن علی بن محمد (ع) بوده، زیرا که محمد ملحق نشد ایام متوکل را و جایز است که بوده مر او را با غیر او از خلفا و مؤلف رحمه الله میفرماید که: گمان نمیکنم که صحیح باشد که یکی از ائمه (ع) این جواب را گفته باشند، زیرا که کثرت امر نسبی است پس مواطن قتال اگر هشتاد باشد بلکه پنجاه بلکه بیست آن بسیار است؛ پس از ملوک عظمای بودند که اتفاق نیفتاده ایشان را ده بار از معارک، فأما مال پس بسیار نمی‌شمارند مر ملک را الوف کثیره نمی‌بینی آنکه اگر میگوئیم که ملک را بیست هزار است

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲۳

است آن را بسیار می‌شمارند، و اگر گویند که او را پانصد هزار دینار است بسیار نمی‌شمارند، پس کثرت و قلت نسبت بهر چیزی است و علی هذا القیاس و گویند که: مردی آمد و گفت آن حضرت را که: بقدر مروت خود بمن چیزی بده، فرمود که:

گنجایش آن نیست مرا، گفت: بر قدر من بده، فرمود که: نعم ای غلام او را دویست دینار بده. و طبرسی رحمه الله ذکر کرده تاریخ مولد و مدت امامت و وقت وفات و نصوص داله بر امامت و طرفی از دلائل و معجزات آن حضرت بر وجهی که شیخ مفید رحمه الله ایراد فرموده و غیره و زیاده بر آن این را آورده که مرویست از امیه بن علی که او گفت: من در مدینه بودم و آمد و شد می‌کردم نزد ابي جعفر (ع) و امام رضا (ع) در خراسان بود، و بودند از اهل بیت و اعمام پدر بزرگوارش می‌آمدند و بر وی سلام می‌کردند پس یک روزی جاریه را طلبید و فرمود که بگوی مر ایشان را که مهیا شوند از برای ماتم، پس چون متفرق شدند گفتند چرا نپرسیدیم او را که ماتم که؟ چون

روز دیگر شد مثل آن را فرمود، گفتند ماتم که؟ فرمود که: ماتم بهترین آنکه بر پشت زمین است، بعد از چند روز خبر وفات امام رضا (ع) آمد که آن حضرت در آن روز وفات یافته بود که او این میفرمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲۵

[مدیح الامام ابی جعفر الثانی علیه السلام]

مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که جواد (ع) در همه احوال جواد است و در شأن او صادق است قول لغوی جواد که از جودت و از جود است، و فایق بودن او مردم را بطهارت عنصر و پاکی میلاد است؛ در بلندی و رفعت و منزلت کسی بوی نمیتواند رسید، و مرغ هیچ کس با مرغ مکانت و مجد و شرف و رتبت وی نمیتواند پرید، هر کمال و فضیلتی که هست نسبت بکمال و فضیلت وی پست است، و صفات رضیه و اخلاق مرضیه او از روز اُلت است.

مکارم اخلاق از اعطاف او چکان است، جود و محاسن اشفاق از اطراف او ریزان است، مرویست اخبار سماح از او و ابناء و اسلاف او، فطوبی کسی که سعی کند در ولای او، و وای مر آن کسی را که رغبت نماید در خلاف او، و هر گاه قسمت نمایند غنایم مجد و معالی و مفاخر را مر او راست صفایای آن، و هر گاه بهتری و بزرگی و سیادت شمارند او است اصفا و اعلائی آن، جمع است اشتات معالی در او و در آبی او که سابق اند و در ابنای او که لاحق اند، پس کراست که مر او را ابی باشد مثل آب او؟ و جدی باشد مثل جد او؟ پس او شریکی است در مجد ایشان و شریکانند در مجد او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲۶

بایشان واضح و روشن است سبل هدی؛ و بایشان سالم است کسی که سالم است از ردی، و بحب ایشان امید و نجاتست فردا، و ایشان اهل معروفاند و صاحبان ندی، هر مدیحی که هست دون استحقاق ایشان است؛ و هر اخلاق که هست ماخوذ از کریم اخلاق ایشان است، و هر صفات پسندیده که هست مخلوق در عنصر شریف و اعراق ایشان است، و جنت در وصال و نار در فراق ایشانست، دوستی ایشان فریضه لازمه است، و دولت ایشان باقیه دائمه است.

و کافی است ایشان را که جدشان محمد و پدرشان علی و مادرشان فاطمه (ع) است، پس کیست که برابر شود ایشان را در فخر؟ یا مسابقت جوید در علو قدر؟ از ایشان اخذ کرده می شود مآثر، و از ایشان تعلیم گرفته می شود مفاخر، و شرف ایشانست شرف اول و آخر، این مقامیست که هر چه گویند از مدایح از آن برترند، و آنچه بر زبان رانند از مناقب از آن بیشترند، پس عنان قلم کشیده میدارد و این ابیات اختصار مینماید.

حماد حماد للمثنی حماد علی آلاء مولانا الجواد

امام هدی له شرف و مجد علا بهما علی السبع الشداد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲۷

امام هدی له شرف و مجد اقربه الموالی و المعادی

تصوب یداه بالجدوی فتغنی	عن الانواء فی السنة الجماد
یبخل جود کفیه اذا ما	جری فی الجود منهل الغوادی
بنی من صالح الاعمال بیتا	بعید الصیت مرتفع العماد
و شاد من المفخر و المعالی	بناء لم یشد من عهد عاد
فواضله و انعمه غزار	عهدن ابر من سح العهاد
و یقدم فی الوغی اقدام لیث	و یجری فی الندی جری الجواد
فمن یرجو اللحاق به اذا ما	اتی بطریف فخر او تلاد
من القوم الذین اقر طوعا	بفضلهم الاصادق و الاعادی
ایادیهم و فضلهم جمیعا	قلاند محکمت فی الهوادی
بهم عرف الوری سبل المعالی	و هم دلوا الانام علی الرشاد
و هم اهل المعالی و المعانی	و هم اهل العطايا و الایادی
سموا فی الحلم قیسوا ابن قیس	و ان قالوا فمن قیس الایادی
و هذا مذهب فی الشعر جار	و این من الربا خفض الوهاد
لهم اید جبلن علی سماح	و افعال طبعن علی سداد

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲۸

و هم من غیر ما شک و خلف	إذا انصفت سادات العباد
أیا مولای دعوة ذی ولاء	الیکم ینتمی و بکم ینادی
یقدّم حبّکم ذخرا و کنزا	یعود الیه فی یوم المعاد
جرا بمدیح مجدکم لسانی	فاصبح دیدنی فیکم و عادی
ففیکم رغبتی و علی هواکم	محافظتی و حبّکم اعتقادی
إذا محض الوداد الناس قوما	محضتکم و ان سخطوا ودادی
و کیف یجوز عن قصد لسانی	و قلبی رائح بهواک غادی

و مما كانت الحكماء قالت
لسان المرء من خدم الفؤاد
و قد قدّمتمكم زادا لسیری
الی الاخری و نعم الزاد زادی
فانتم عدّتی ان ناب دهری
و انتم ان عرا خطب عتادی

یعنی حمد و شکر و ستایش پی در پی گوی بر نعمتهای مولی و خداوند که جواد است که امام راه‌نمایست، مر او راست شرف و بزرگی که بلندی گرفته بدین دو صفت بر هفتم آسمان، پیشوای راه‌نمائیست، که مر او را شرف و مجد و بزرگی است که اقرار دارند بزرگی او دوستان و دشمنان، میریزد از هر دو دست او باران جود و می‌گشاید بفائده بسیار پس بی‌نیازست از ستاره در سال بسته درهم از روی خشکی، بخیل میگرداند جود هر دو کف او هر جواد را و هر گاه که جاری و روان میگرداند در جود و بخشش که ریزنده است جواهر نعمتها را، بنا کرده از صالح اعمال خانه را که از رفعت و بلندی در اوست از آنکه آواز بلند تواند رسید که مرتفع و بلند است ستون آن؛ و بنیاد کرده از مفاخر و معالی بنای را که بنا نشده بدان ارتفاع از عهد و زمان عاد، و فواضل و صدقات و نعمتهای وی بسیار است که عهد کرده شده‌اند که عهد او راست از ریزنده عهدها، و اقدام نموده در بیشه معارک مثل اقدام شیر غرنده و جریان کرده در همت و بخشش مثل جریان اسب دونده، پس کیست که امید و رجا داشته باشد لحوق بوی را هر گاه که اتیان نتواند نمود بنوی فخر یا کهنگی او، از قومی که اقرار دارند از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۲۹

روی طوع و رغبت بفضل ایشان دوستان و دشمنان ایشان، دستهای جود و فضل ایشان همه‌شان قلاده‌های محکم است در گردنهای همت ایشان، می‌شناسند خلائق راههای بلند و درست را و ایشان راه مینمایند و دلالت میکنند مردمان را بر راههای راست؛ و ایشان اهل معالی و معانی‌اند و ایشان اهل عطایا و ایادی‌اند، نام کرده‌اند در حلم قیس و پسر قیس را و اگر گویند پس کیست قیس که صاحب حلم و ایادی باشد نسبت بایشان و این مذهبی است که در شعر جاریست، و کجا است وجه مناسبت بلندی را با پستی، مر ایشان را دستهای جود و کرم است که مجبول‌اند در بخشش و جوانمردی و ایشان را افعال و اعمالی است که مطبوع‌اند بر صواب و سداد و نیکوئی، و ایشان از غیر آنانند که در ایشان شک و ریب و خلف و خلافی باشد، هر گاه که انصاف دهی ایشان سادات و بهترین بندگان‌اند، مولای من دعوت صاحب ولا و دوستیم، بسوی شما است نسبت من و بشما است ندا و صدای من، پیش میفرستد دوستی شما ذخیره و گنج را که باز گردد باؤ در روز بازگشت، جاری و روان است بمدیح مجد و بزرگی شما زبان من پس بامداد میکند دوستی من در باب شما و عادت من، پس در باره شما است رغبت و میل من و بر هوای شماست نگاه داشت و محافظت، و حب و دوستی شماست اعتقاد من، هر گاه که محض دوستی ورزند مردمان قومی را محض دوستی میورزم من شما را و اگر چه مغضوب دارند دوستی مرا، و چگونه بگردد از قصد زبان من و حال آنکه دل من بوی خوش دهنده است که بهوای تو پاینده است، و از اینجا است که حکما گفته‌اند که زبان مرد از خادمان دل او است، و بدرستی که من پیش فرستادم زاد و توشه را از جهت سیر کردن من بسوی آخرت و خوب زاد و توشه‌ایست زاد توشه من، پس شمائید ساز من اگر راست شود زمان و شمائید اگر عاری سازد خطب و کار درستی مرا، یعنی بشما است طریق نجات

در ذکر امام دهم ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات
اللّه علیهم اجمعین

ایراد فرمود کمال الدین بن طلحه رحمه الله در باب دهم از کتاب خود ذکر ابی الحسن علی بن محمد بن علی الرضا (ع) و گفته ولادت با سعادتش در رجب بوده در سال دویست و چهاردهم از هجرت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۰

و اما نسب بزرگوارش پس پدرش ابو جعفر محمد بن علی الرضاست (ع) و ذکر او مبسوط گذشت و مادرش ام ولد نام او سمانه مغربیه و غیر ازین نیز گفته‌اند و اما نام بلندش علی است و القابش ناصح و متوکل و فتاح و نقی و مرتضی و اشهر او متوکل است و مخفی میداشت این لقب را و امر میفرمود اصحاب خود را آنکه اعراض کنید ازین زیرا که لقب خلیفه بود متوکل در آن روز و اما مناقبش بعضی از آن آنکه روزی آن حضرت بیرون فرمود از سرمن‌رأی بقریه از جهت مهمی که او را بود پس آمد مردی از اعراب که طلب میکرد آن حضرت را پس گفتند که موضع فلانی فرمود، پس آمده بانجا چون بخدمت وی رسید فرمود که چیست حاجت تو گفت که من مردی‌ام از اعراب کوفه و استمساک جسته‌ام بدوستی و ولای جد تو علی بن ابی طالب (ع) و مرا قرض و وام بسیار مستولی شده که گران است بر من بر داشتن آن و نمی‌بینم که قصد کنم از برای گزاردن آن غیر تو را فرمود آن حضرت او را که خوش دار نفس خود را و روشن ساز چشم خود را بعد از آن او را فرود آورد.

چون صباح روز دیگر شد فرمود مر او را که از تو حالتی می‌خواهم الله الله که مخالفت نکنی گفت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۱

اعرابی که مخالفت نکنم ترا پس ابو الحسن (ع) بر او رقعہ اعتراف خود نوشت که بر اوست مر اعرابی را مالی را که تعیین فرموده بود زیاده بر دین او و فرمود که بگیر این خط پس هر گاه که من بسرمن‌رأی بروم حاضر شو بسوی من و نزد من جماعتی خواهند بود پس از من مطالبت کن این دین را بغلظت و درشتی گفتار بر من در ترک ایفای تو آن را الله الله در مخالفت تو مرا اعرابی گفت که چنین کنم و گرفت خط را از آن حضرت پس چون آن حضرت بسرمن‌رأی فرمود و حاضر بودند نزد وی جماعتی بسیار از اصحاب خلیفه و غیر ایشان نیز بودند حاضر شد این مرد و بیرون آورد آن خط را و طلب دین کرد و درشتی مینمود بر آن وجه که آن حضرت فرموده بود و ابو الحسن با وی رفیق و مدارا میکرد و عذر میخواست و وعده میفرمود بوفای آن و سخنان خوش در روی او میگفت پس این احوال را بخلیفه نقل کردند متوکل برای آن حضرت سی هزار درهم فرستاد و چون آن مال را آوردند نزد وی گذاشت تا آن مرد آمد فرمود که بگیر این مال را و بگزار از این دین خود را و انفاق کن باقی را بر عیال و اهل خود و معذور دار ما را پس گفت اعرابی که یا ابن رسول الله بخدا که امل و آرزوی من بود کمتر از ثلث این و لیکن خدای تعالی داناترست بجای که پدید کرده رسالت خود را آنجا و فرا گرفت مال را و بازگشت. و این منقبتی است که هر که شنید آن را حکم میکند از برای او بمکارم اخلاق و امریست که دلالت دارد بشرف و منقبت او باتفاق و ولدش ابو محمد الحسن (ع) بود که مذکور خواهد شد بعد از این ان شاء الله تعالی.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۲

و اما عمر شریفش پس آن حضرت وفات کرد در بیست و پنجم ماه جمادی الآخرة در سال دویست و پنجاه و چهارم در خلافت معتز و ذکر ولادت وی گذشت که دویست و چهاردهم بوده پس عمر وی چهل سال بوده باشد غیر روزی چند و با پدر بزرگوارش شش سال و پنج ماه بود و بعد از وفات پدر سی و سه سال و چند ماه خلیفه بود و قبر انورش در سرمن‌رأی است. و حافظ عبد العزیز رحمه الله آورده که مولد آن حضرت در سنه اربع و عشر و مأتین بود و در سنه اربع و خمسین و مأتین وفات فرمود پس عمر شریفش چهل سال باشد و قبر اطهرش در سرمن‌رأی که دفن کرده شد در زمان منتصر و ملقب بهادی است و مادرش سمانه بود و گویند که در مدینه متولد شد در نیمه ذی الحجه سنه اثنتی عشره و مأتین و قبض کرده شد در سرمن‌رأی در رجب سنه اربع و خمسین و مأتین و او را در آن روز چهل و یک سال و شش ماه بود و قبرش در سرمن‌رأی است در خانه خود گوید علی بن یحیی بن ابی منصور که من نزد متوکل

بودم که درآمد علی بن محمد بن علی بن موسی (ع) پس چون نشست متوکل گفت که چه میگوید ولد پدر تو در باب عباس بن عبد المطلب فرمود آنچه میگوید ولد پدر من یا امیر آنست در آن مرد که فرض گردانیده حق تعالی طاعت پیغمبر خود را بر خلق خود و فرض کرده طاعت خود را بر پیغمبر خود (ص) این انتهای کلام اوست شیخ مفید رحمه الله ایراد بایی چند فرموده در ذکر امام ابی الحسن علی بن محمد بن علی (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۳

در تاریخ مولد و دلائل امامت و مبلغ سن و ذکر وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار او (ع)

[ذکر طرف من دلائل الامام ابی الحسن العسکری و اثبات امامته علیه السلام]

باب در مولد او

و بود امام بعد از ابی جعفر پسرش ابو الحسن علی بن محمد (ع) از جهت اجتماع خصال امامت و تکامل فضل در او و وارثی نبود که قائم مقام پدر بزرگوارش باشد سوی او و ثبوت نص بر او و بامامت و باشارت از پدرش بخلافت، و ولادت شریفش بصریا بوده از مدینه رسول الله (ص) در نیمه ذی الحجة در سال دویست و دوازدهم از هجرت و رحلت فرمود در سرمن رأی در رجب در سال دویست و پنجاه و چهارم و در آن روز او را چهل و یک سال و چند ماه بود و متوکل فرستاده بود یحیی بن هرثمه بن اعین را و آن حضرت را از مدینه بسرمن رأی آورده و اقامت کرده در آنجا تا رحلت فرمود و مدت اقامتش سی و سه سال بود و مادرش ام ولد بود که او را سمانه میگفتند

باب در نص امامت آن حضرت

مرویست از اسماعیل بن مهران که او گفت که چون بیرون فرمود ابو جعفر (ع) از مدینه بعزم بغداد در دفعه اول گفتم مر او را نزد خروج وی که فدای تو گردم که میترسم بر تو ازین وجه پس بسوی که رجوع است امر بعد از تو گفت روی مکررا بجانب من آورد تبسم کنان فرمود که نیست آنچه تو گمان داری درین سال پس وقتی که ویرا معتمد طلب کرد رفتم بخدمت وی و گفتم: فدای تو گردم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۴

بیرون میفرمائی پس به که راجع خواهد شد امر خلافت بعد از تو گریست چنانچه محاسن مبارکش تر شد بعد از آن ملتفت شد بجانب من و فرمود که درین توجه ترسیده می شود بر من، امر خلافت بعد از من حواله به پسر من است علی و از خیرانی مرویست که او روایت کرده از پدر خود که بودم من ملازم در خانه ابو جعفر (ع) از برای خدمتی که مرا بآن موکل کرده بود و بود احمد بن عیسی اشعری که می آمد در سحر از آخر هر شب تا بداند خبر علت ابی جعفر (ع) و رسولی بود که تردد میکرد در میان ابی جعفر و خیرانی چون او حاضر میشد برمیکشست احمد و خلوت میکرد با وی خیرانی گوید که بیرون رفت یک شبی و برخاست احمد بن عیسی از مجلس و خلوت کرد بوی رسول و احمد بر گرد ایشان میگشت پس ایستاد در جای که کلام ایشان می شنید پس گفت رسول که مولای تو بتو سلام رسانیده و میگوید ترا که من درمیگذرم و امر حواله است به پسر من علی و مر او راست بر شما بعد از من آنچه بود مرا بر شما بعد از پدر بعد از آن رسول رفت و بازگشت احمد بموضع خود و گفت چه گفت رسول ترا؟ گفت خیر است گفت من شنیدم آنچه او گفت و اعاده کرد بر من آنچه شنیده بود گفتم مر او را که حرام کرده خدای تعالی بر تو آنچه کردی زیرا که حق تعالی فرموده که «وَلَا تَجَسَّسُوا» پس چون

شنیدی نگاه دار شهادت را شاید که بآن محتاج شویم یک روزی، و بر تست که به پرهیزی از اظهار آن تا وقت آن درآید، گفت چون بامداد کردم و نوشتم رساله را در ده رقعہ و دادم به ده کس از روی شناسان اصحاب خود، و گفتم

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۵

اگر حادث شود بمن حادث موت پیش از آنکه مطالبت کنم شما را باینها پس بگشائید آنها را و عمل کنید بآنچه در آنهاست پس چون ابو جعفر (ع) در گذشت بیرون نیامدم از منزل خود تا دانستم که رؤساء عصا به اجتماع نموده‌اند نزد محمد بن فرج مشاورت میکردند درین امر، پس نوشت بسوی من محمد بن فرج و اعلام کرد مرا با اجتماع ایشان نزد او و میگفت اگر نه خوف شهرت بود هر آینه می‌آمدم با ایشان بسوی تو پس میخواهم که برنشینی و بسوی من بیائی، پس سوار شدم و بسوی وی رفتم پس یافتم که قوم نزد وی اجتماع نموده‌اند پس تجربه کردم بر در خانه یافتم که اکثر ایشان در شک و ریباند پس گفتم مر آن کسانی را که رقعها نزد ایشان بود و ایشان حاضر بودند که بیرون آرید آن رقعها را، پس بیرون آوردند آنها را پس گفتم که این آن رقعهاست که مأمور بودم بآن پس بعضی گفتند که دوست میداشتیم که میبود با تو در این امر دیگری تا استوار میشد قول و گفتار گفتم مر ایشان را که بیارد خدای تعالی شما را بآنچه دوست میدارید آن را اینک ابو جعفر اشعری گواهی میدهد از برای من بشنیدن این رساله، پس از او سؤال کنید چون قوم ازو سؤال کردند پس توقف کرد از شهادت، پس دعوت کردم او را بمباهله پس ترسید از آن و گفت شنیدم من این را و این بیان واقع است با کرامت، بودم که میخواستم که باشد برای مردی از عرب فاما با مباهله پس راهی نیست بکتمان شهادت، پس جدا نشد از قوم تا سلام دادند مر ابو الحسن را (ع) و اخبار درین باب بسیار است

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۶

باب طرفی از دلایل ابی الحسن (ع) و اخبار و براهین و بینات او

و شاء از خیران ساباطی روایت کند که من آدمم بر ابی الحسن علی بن محمد (ع) بمدینه پس گفت مرا که خبر واثق چیست نزد تو؟ گفتم جانم فدای تو باد من گذاشتم او را در عافیت و من اقرب مردمانم از روی عهد باو و آن ده روز باشد که من گذاشتم او را فرمود که اهل مدینه میگویند که او مرده است من دیگر همان را اعاده کرده‌ام و دیگر همان فرمود تا سه نوبت، پس چون فرمود که مردم مدینه همچو میگویند دانستم که خود را میگوید، بعد از آن فرمود مرا که چه کردی جعفر را گفتم که او را بدترین حالی در زندان گذاشتم فرمود که صاحب امر اوست و دیگر فرمود که چه کردی ابن الزیات را گفتم مردم با اویند و امر اوست، فرمود که اما او شوم است بر او بعد از آن خاموش شد و دیگر فرمود مرا که لابد است که جاری شود مقادیر الهی و احکام او، ای خیران واثق مرد و نشست جعفر متوکل بر خلافت و ابن الزیات کشته شد گفتم کی؟ باز فرمود که بعد از بیرون آمدن تو بشش روز مرویست از علی بن ابراهیم بن محمد الطائفی که متوکل را مرض خراج که آن ورمی است غلیظ بسی صعب روی نمود چنانچه مشرف شد بر موت و کسی نتوانست کارد باو رسانید پس نذر کرد مادرش که اگر حق تعالی او را شفا دهد بفرستد از برای آن حضرت مال بسیار از مال خود و گفت مر او را فتح بن خاقان که اگر بفرستی بسوی این مرد یعنی ابو الحسن (ع) پس از او سؤال کنی که بسا نزد او

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۷

صفت چیزی میباشد که حق تعالی بآن فرج میدهد از تو پس گفت بفرستید بسوی او آنگاه رسول رفت و بازگشت که آن حضرت فرمود که بگیرید کسب گوسفند را و آن عصاره پشک گوسفند است و بیامیزید بآب گل و بنهید بر خراج که آن نافع است بفرمان خدای تعالی پس کسی که نزد متوکل حاضر بود افسوس کرد از این قول، فتح گفت مر ایشان را که ضرر ندارد آن تجربه که آن حضرت فرمود بخدا

که من امید صلاح دارم باین تجربه، پس کسب را حاضر کردند و بآب گل آمیختند و نهادند بر خراج بیرون آمد آنچه درو بود و بشارت دادند مادر متوکل را بعافیت و صحت او پس مادر متوکل ده هزار دینار طلا مهر نهاده برای آن حضرت فرستاد و متوکل از آن علت خلاص شد چون چندگاه برین گذشت بدگویی کردند ابو الحسن را (ع) نزد متوکل و گفتند نزد وی سلاح و اموال بسیارست پس متوکل فرستاد به سعید حاجب که برود و هجوم کند یک شبی برود و بگیرد آنچه نزد وی بیاید از اموال و سلاح و بار کند و برای وی بفرستد ابراهیم بن محمد گوید که سعید گفت مرا که من شب رفتم بدر سرای آن حضرت و نردبان نهادم و بپام برآمدم و از آنجا بزیر میرفتم در آن ظلمت شب ندانستم که چگونه بآن خانه درآیم آن حضرت آواز داد که یا سعید همان جا باش تا شمع بیارند بنزد تو من درنگ نکردم تا آوردن شمع، و بزیر رفتم بر او جبه از صوف و تاجی از صوف و سجاده از حصیر که بر آن نشسته بود متوجه قبله، فرمود مرا که پیش تو دیگر خانها هست، من بانروون رفتم و تفتیش کردم هیچ چیز در آنجا نیافتم، ناگاه یافتم بدره مهر کرده بمهر مادر متوکل و کیسه دیگر مهر کرده با آن، حضرت فرمود مرا که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۸

مصلی نیز پیش تست آن را بلند کردم پس یافتم شمشیری که در غلاف بود برداشتم با آن کیسه‌های زر و آوردم نزد متوکل.

پس چون بر آنجا مهر مادر دید فرستاد بسوی وی او بیرون آمد پرسید از مادر از آن بدره که خبر کرده بودند از آن بعضی از خادمان خاصه او گفت من نذر کرده بودم از برای تو که چون صحت بیابی از مال خود ده هزار دینار بفرستم بسوی وی بعد از صحت تو فرستادم و این مهر تست بر کیسه و هنوز نگشوده آن مهر را و گشود کیسه دیگر را پس درو چهار صد دینار بود بعد از آن امر کرد که ضم گردد با آن بدره دیگر و گفت مرا که ببر اینها را بسوی ابی الحسن (ع) من آنها را آوردم بسوی وی و شرم داشتم ازو پس گفتم ای سید من دشوار بود بر من درآمدن بسرای تو بی‌دستور تو و لیکن مأمور بودم فرمود مرا که وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ محمد بن فرج رنجی گوید که آن حضرت نوشت بمن که یا محمد جمع کن امر خود را و فراگیر سلاح خود را گفت من بودم در جمع امر خود و ندانستم چه اراده کرده از آنچه بر من نوشته تا آمد بر من رسولی از مصر و مرا مقید کرده برد و گرفت آنچه مالک آن بودم و مرا بزندان بردند و مکث کردم در آن زندان هشت سال بعد از آن آن حضرت کتابتی نوشت بمن و من در زندان بودم که یا محمد فرود می‌آئی در ناحیه جانب عربی پس خواندم کتابت را و گفتم در نفس خود که نوشته بمن ابو الحسن (ع) کتابتی باین نوع و من در زندان این امر عجیب است پس درنگ نکردم مگر اندک روزی که حق تعالی فرج فرستاد و قید مرا برداشتند و مرا واگذاشتند، گفت بعد از خروج از زندان نوشتم بآن حضرت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۳۹

که از حق تعالی در خواه که ضیاع مرا بمن بازگردانند نوشت بمن که زود باشد که بازگردانند بر تو و ضرر نکنند بتو چون بتو باز نگرود گوید علی بن محمد النوفلی پس چون فرستاد محمد بن فرج رنجی بعسکر نوشته از برای او برد ضیاع او پس هنوز نرسیده بود کفایت آن مرد که او مرد و نوشت علی بن خضیب بمحمد بن فرج که بیرون رود از عسکر پس او نوشت بسوی آن حضرت و در آن امر مشورت کرد آن حضرت نوشت بوی که بیرون رو که فرج تو در آن است ان شاء الله پس بیرون رفت و درنگ نکرد پس اندکی تا مرد ابو یعقوب گوید که دیدم محمد بن فرج را پیش از مرگ او بعسکر در شبانگاهی از عشایا و در پیش روی او ابو الحسن (ع) می‌آمد پس نظر شافی بر وی گماشت بعد از آن بیمار شد محمد بن فرج در روز دیگر پس چند روز از مرض او گذشت من بعیادت وی رفتم حدیث کرد بمن که ابو الحسن (ع) برای من جامه فرستاده که در زیر سر خود بنهم گفت آن را کفن وی کردند ابو یعقوب گوید که دیدم ابو الحسن را (ع) با احمد بن خضیب که سیر میکردند و آن حضرت ازو پای باز کشید ابن خضیب گفت سیر کن و بمن برس فرمود که تو پیشی

داری پس درنگ نکردیم مگر چهار روز تا شکنجه بر ساق ابن خصیب نهادند و در آن کشته شد گویند که الحاح میکرد ابن خصیب بر آن حضرت در خانه که در آنجا آن حضرت ساکن بود که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۰

بیرون آید و بجای او نزول فرماید نوشت ابو الحسن (ع) بوی که من هر آینه می‌نشینم با تو در یک جا و لیکن ترا چندانی باقی نمانده پس در آن ایام حق تعالی او را متوفی گردانید گوید ابو الطیب یعقوب بن یاسر که متوکل بود که میگفت وای بر شما بدرستی که بتنگ آورده مرا امر پسر رضا هر چند جهد میکنم و سعی مینمایم که با من شراب بخورد و ندیم من باشد از آن امتناع مینماید و هر چند سعی میکنم که بیابم فرصتی درین معنی نمیابم آن فرصت را پس گفتند بعضی از حضار مجلس او که اگر نمیایی از ابن الرضا آنچه میخواهی ازین حال پس برادر او موسی مردیست گوینده عیاش می‌خورد و می‌آشامد و عشق میورزد و مخالعه میکند پس او را حاضر کن و تشهیر ساز او را و این خبر شیوع پیدا میکند از پسر رضا و کسی فرق نخواهد کرد میان او و برادرش و کسی که میشناسد متهم خواهد ساخت برادر او را بمثل این افعال گفت بنویسید بآوردن او بتکریم و تعظیم و متوکل در حال آمدن او جمیع بنی هاشم را باستقبال فرستاد و پیشوایان و سایر مردمان را و گفته بود که چون او را به‌بیند اقطاع کند از برای او قطیعه و بنا کند از جهت وی در او بنای استعار و اسباب او در آنجا باشد و چون آید جدا سازد از برای او منزل نزیه پسندیده که او را در آنجا بیند و صلّه بسیار و احسان بی‌شمار برای وی فرستد.

پس چون می‌آمد ملاقات فرمود ابو الحسن (ع) او را در قنطره وصیف و آن موضعی است که استقبال میکنند تا آنجا آیندگان را پس سلام کرد برو و توفیه حق وی نمود بعد از آن فرمود که این مرد حاضر میسازد ترا تا بی‌حرمتت کند و پرده ناموس ترا بدرد زنهار که قبول نکنی و با وی نبیذ نخوری

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۱

از خدای بپرهیز ای برادر من که مرتکب حرام شوی موسی گفت مرا از برای آن طلبیده پس حيله من چه باشد؟ فرمود که پست مگردان قدر خود را و عصیان موزر پروردگار خود را و مکن چیزی که موجب شین و عیب تو باشد و غرض او نیست مگر هتک عرض و حرمت تو پس ابا میکرد موسی از این و آن حضرت مکررا در مبالغه و موعظه می‌افزود و او مقیم بود بر خلاف آن پس چون آن حضرت دید که او اجابت نمیکند فرمود که آن مجلسی که میخواهی اجتماع خود با وی در آن جمع نخواهید شد تو و او هرگز، پس موسی اقامت کرد سه سال و صباح هر روز بدر خانه متوکل میرفت پس میگفتند با وی که امروز شغلی دارد پس میرفت و می‌آمد و باز میگفتند که امروز مست است و دیگر صباح میرفت میگفتند که امروز دواى خورده لا يزال برین بود تا سه سال تا متوکل کشته شد و اجتماع ننمود با او در شراب و روایت کند زید بن علی بن حسین بن زید گفت مرخص شدم پس طیبی آمد بر سر من در شب و وصف کرد از برای من دواى که فرا گیرم در سحر چنین و چنین، پس میسر نشد تحصیل آن در شب و بیرون رفت طیب از آنجا و آمد خادم ابی الحسن (ع) فی الحال و با او کیسه بود در آنجا این دواها بود بعینه و گفت ابو الحسن سلام میرساند بتو و میفرماید که بگیر این دوا را چنین و چنین در روز پس گرفتم آنچنان و آشامیدم و خلاص شدم از آن مرض محمد بن علی گوید که گفت مرا زید بن علی که یا محمد کجااند غلات ازین حدیث

باب در ذکر ورود ابی الحسن (ع) از مدینه بعسکر و وفات او در آنجا و سبب آن و عدد اولاد و طرفی از اخبار او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۲

و سبب آمدن ابی الحسن (ع) بسرمن رأی آن بود که عبد الله بن محمد متولی حرب و نماز شد در مدینه رسول الله (ص) پس بدگوئی آن حضرت کرد نزد متوکل و متوکل قصد آزار آن حضرت داشت و رسید این امر بآن حضرت پس کتابتی نوشت بمتوکل و ذکر نمود در آن تجاهل عبد الله بن محمد را و تکذیب فرمود او را در آنچه بدگوئی کرده بود او را پس متوکل بعد از ورود جواب آن را نوشت و طلب کرد که حاضر شود بعسکر بر نیکوئی فعل و قول که: بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد پس بدرستی که امیر المؤمنین عارف است بقدر تو، رعایت کننده است ترا از جهت قرابت و خویشی، ایجاب کننده است حق ترا، مؤثرست از اموری که در باره تست و در اهل بیت تو چیزی که بصلاح آرد ترا بدان حال، ترا و حال ایشان را، و اثبات کننده است عز تو و عز ایشان را، و داخل میگرداند أمن را بر تو و بر ایشان، و سزاوار است که باین خشنودی و رضای حق تعالی دریابد، و ادای آنچه مفترض و واجبست در باره تو و در باره ایشان، و بدرستی که دید امیر المؤمنین بر گشتن عبد الله بن محمد را از آنچه بود که مرتکب و متولی حرب و صلاة شده بود در مدینه رسول الله (ص) وقتی که بود بر آنچه ذکر کرده بودی تو از جهالت او بحق تو؛ و سبکی و استخفاف او بقدر تو و نزد آنچه نسبت داده بود ترا بسوی آن از امری که دانسته بود امیر المؤمنین براءت ترا از آن، و صدق نیت تو در نیکی و قول ترا، و بدرستی که باز مگیر خود را برای آنچه فرستاده شده بطلب آن، و امیر المؤمنین والی گردانیده محمد بن فضل را و امر کرده او را باکرام و تعظیم و تبجیل تو و صلاح بامر و رای تست و این موجب تقرب اوست بسوی حق تعالی و بسوی امیر المؤمنین و امیر المؤمنین بغایت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۳

مشتاق حضور تست میخواهد که تجدید عهد کند بتو و نظر کند بامر تو پس اگر میل فرمائی بدیدن و زیارت او و مقام پیش وی کنی میتواند بود اگر خود فرمائی و هر کرا اختیار کنی از اهل بیت و موالی و حشم خود را بر مهلت و آهستگی، بار کنی هر گاه خواهی و فرود آئی هر گاه خواهی و سیر فرمائی هر گاه خواهی و اگر خواهی که باشد یحیی بن هرثمه که مولی امیر المؤمنین است و کسی که با اوست از لشکریان بار کنند ببار کردن تو و سیر کنند بسیر کردن تو، و امر آن حواله بخدمت تست و ما فرستادیم او را که بفرمان تو باشد پس استخاره کن حق تعالی را و متوجه شو تا ملاقات فرمائی با امیر المؤمنین که نیست هیچ کدام از برادران و فرزندان و خویشان او که لطف باشند از تو از روی منزلت و ستوده تر باشند از تو از روی اثر و شفقت که تو از همه عزیزتری نزد من و السلام علیک و رحمه الله و برکاته و نوشت ابراهیم بن عباس در شهر فلانی از سنه ثلاث و اربعین و مائتین پس چون آن کتابت بابی الحسن (ع) رسید تجهیز رحیل و راه فرمود و بیرون آمد با یحیی بن هرثمه تا رسید بسرمن رأی، فرستاد متوکل که امروز توقف کند همان جا که هست تا فردا بوی ملاقات کند آن حضرت نزول فرمود بجائی که معروف بود بخان صعلیک و اقامت فرمود بقیه روز را در آن خان بعد از آن متوکل فرستاد که سرای از برای وی تعیین کردند و نقل فرمود بانجا و روایتست از صالح بن سعید که او گفت که من رفتم بخدمت آن حضرت در روزی که در آن خان فرود آمده بود گفتم که فدای تو گردم در هر امور این طایفه میخواهند که اطفاء نور تو کنند و در کار تو تقصیر نمایند تا غایتی که فرود آورده اند ترا در شنیع ترین خانی که آن خان صعلیک است فرمود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۴

که تو چنین پنداری یا ابن سعد که من در خانم بعد از آن اشارت فرمود بدست مبارک خود ناگاه دیدم که باغها و بوستانها و چشمهای سبز و خرم است با آبهای روان با حوران و ولدان که گوئیا لؤلؤ مکنون اند دیده من خیره شد و تعجب من زیاده گشت فرمود مرا که ای ابن سعد جای ما اینست ما نیستیم در خان صعلیک و اقامت فرمود آن حضرت در مدت حیات در سرمن رأی و ظاهر حال متوکل تعظیم و تکریم او میکرد و در باطن در حيله و قصد وی بود و درین باب احادیث بسیار وارد است اگر می آریم از مقصود کتاب میمانیم. وفات فرمود ابو الحسن علی النقی (ع) در ماه رجب در سال دویست و پنجاه و چهارم از هجرت و دفن کردند او را در سرای خودش

بسرمن رأی و گذاشت از فرزندان ابو محمد الحسن را که امام بود بعد از او و پسری دیگر محمد و جعفر و یک دختر عایشه نام و ده سال و چند ماه در سرمن رأی مقام داشت و در روز وفات چهل و یک ساله بود و ابن خشاب تاریخ مولد و وفات و عمر آن حضرت را ذکر کرده قریب بآن که از پیش گذشت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۵

صاحب کتاب دلایل آورده نقل از حسن بن علی الوشا که حدیث کرد مرا ام محمد مولاة ابی الحسن الرضا و او با حسن بن موسی بود گفت آمد ابو الحسن ترسان تا نشست در دامن مادر پدر او بنت موسی، پرسید که چیست حال تو، که ترسانی فرمود که پدر من وفات یافته این زمان بخدا، گفت که این را مگوی، گفت و الله که چنین است که من میگویم از برای تو گفت پس نوشتیم آن روز را وفات ابو الحسن در آن روز بوده بود و نوشت بسوی آن حضرت محمد بن مصعب مداینی و سؤال کرد او را از سجود بر آبگینه که آیا رواست یا نه گفت چون کتابت را میفرستادم حدیث میکرد نفس من بمن که آن از جنس زمین است و ایشان میگویند که باکی نیست سجود بر چیزی که از زمین باشد گفت جواب فرستاد که سجده مکن بر او و اگر چه حدیث کند ترا نفس تو که آن از آن چیز است که از زمین است چه او از ریگ و نمک است و نمک از سیخ است یعنی از زمین شور مرویست از علی بن محمد النوفلی که او گفت من شنودم از آن حضرت که میفرمود که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است و از آن نزد آصف یک حرف بود که متخرق شد از برای او زمین و آنچه میان او و شهر سبا بود و گرفت تخت بلقیس را تا آورد نزد سلیمان (ع) بعد از آن گسترده شد زمین در اقل و کمتر از آنکه چشم برهم زنند و نزد ما از آن جمله هفتاد و دو حرف است و یک حرف نزد حق تعالی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۶

است که اختیار فرموده بآن علم غیب را و روایتست از فاطمه بنت هیثم که او گفت که من در خانه ابی الحسن (ع) بودم در وقتی که متولد شد در او جعفر پس دیدم اهل سرا را که بآن شادی میکردند من رفتم بخدمت آن حضرت و ندیدم که باین ولادت مسرور و شاد باشد گفتم یا سیدی چیست مرا که ترا شاد و مسرور نمی بینم فرمود که آسان باد بر تو زود باشد که خلق بسیار گمراه شوند بواسطه او حدیث کرد محمد بن شریک که گفت که در خدمت آن حضرت بودم و میرفتم بمدینه فرمود مرا که آیا تو پسر شریک نیستی گفتم بلی پس خواستم که از وی مسأله سؤال کنم پس ابتدا کرد پیش از آنکه از وی سؤال کنم و فرمود که ما بر قارعه راهیم و اینجا محل مسأله پرسیدن نیست محمد بن فضل بغدادی گوید من نوشتم بابی الحسن (ع) که ما را دو دکان است که پدر از برای ما گذاشته است و میخواهیم که بفروشیم آنها را و دشوارست بر ما این، پس از خدای تعالی در خواه که میسر گرداند که فروخته شود به قیمت خوب و بما فایده دهد، جواب آن نفرمود بجیزی من چون بازگشتم ببغداد هر دو دکان من سوخته بود ایوب بن نوح گوید که من نوشتم بآن حضرت که از برای من حملی هست دعا کن که حق تعالی آن را پسر گرداند پس نوشت بمن که چون او متولد شود او را محمد نام کن گفت پس پسری متولد شد و او را محمد نام کردم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۷

گوید که یحیی بن زکریا را حملی بود پس نوشت بآن حضرت که مرا حملی هست دعا فرمای که حق سبحانه و تعالی مرا پسری کرامت کند نوشت بوی که بسا دختری که بهتر از پسر است پس حق سبحانه و تعالی او را دختری داد ایوب بن نوح گوید که نوشتم بابی الحسن (ع) که تعرض میکند مرا جعفر بن عبد الواحد القاضی و ایذا میرساند بمن در کوفه، شکایت بوی آورده ام که نوعی شود که ازو بمن ایذا نرسد و نوشت بمن که کفایت می شود امر او از تو تا دو ماه پس عزل شد از قضای کوفه در آن دو ماه و من استراحت یافتم از

او گوید فتح بن یزید جرجانی که بخدمت ابی الحسن (ع) رسیدم در وقت بازگشتن از مکه بعراق پس شنیدم که میفرمود که هر که از خدای تعالی بهره‌زد ازو بهره‌زند و هر که اطاعت حق کند اطاعت او کنند گفت پس تلافی کردم بجانب وی و سلام کردم بر وی جواب سلام فرمود و امر کرد مرا بجلوس و اول چیزی که ابتدا فرمود بآن بود که گفت یا فتح هر که اطاعت خالق کند باک نداشته باشد از قهر و سخط مخلوق و هر که بخشم آرد خالق را پس باید که یقین داشته باشد که فرود خواهد آورد خالق بآن خشم مخلوق را بر او و بدرستی که خالق وصف کرده نمیشود مگر بچیزی که وصف کرده باشد او ذات خود را بآن، و از کجا وصف توان کرد خالق را که حواس عاجز است از آنکه درک تواند کرد او را، و اوهام پیرامون معرفت او تواند گشت، و دیده تیزبین احاطه دیدن او تواند کرد، بزرگتر و برتر از آنست که وصف کنند او را و وصف کنندگان، دوریست در نزدیکی او، و نزدیکیست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۸

در دوری او، و او در دوری نزدیک است و در نزدیکی دورست او مکیف میگرداند کیف را و گفته نمیشود او را کیف، و پدید میکند این را و نمیگویند او را این، او منقطع است از کیفیت و اینیت، او یکتای بی‌همتاست، نه والد است و نه ولد، و او را نه کفو است و نه ند، و اوست واحد احد پس بزرگست عظمت و جلال او را چگونه وصف کرده شود بکنه آن محمدی که قرین گردانیده صاحب جلال او را بنام بزرگ خود، و تشریف داده او را بعطای خود، و واجب گردانید مر آنکه اطاعت او کند پاداش بطاعت خود چنانچه فرمود که **وَ مَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ حَقَّ جَلُّهُ وَ عِلَا حُكَايَتِ مِیْکَنْدِ قَوْلِ كَسِي رَا كَه تَرْکِ اطَاعَتِ او كَرْدِه كَه او مَعَذِبِ اوَادِ بُوَد مِیْانِ طَبَقَاتِ نِیْرَانِ وَ سَرَابِیْلِ قَطْرَانِ او كَه یَا لَیْتِنَا اَطْعَمَنَا اللّٰهَ وَ اَطْعَمَنَا الرَّسُوْلَا یَا كَه كَوْنِه وَ صَفِ كَرْدِه شُوْد بَكْنِه اَنَكِه قَرِیْنِ كَرْدَانِیْدِه بَاشَد جَلِیْلِ طَاعَتِ اِیْشَانِ رَا بَطَاعَتِ رَسُوْلِ خُوْدِ چِنَانِچِه فَرْمُوْدِه كَه اَطِیْعُوْا اللّٰهَ وَ اَطِیْعُوْا الرَّسُوْلَ وَ اَوَّلِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ وَ دِیْگَرِ فَرْمُوْدِه كَه وَ لَوْ رَدُّوْهُ اِلَی الرَّسُوْلِ وَ اِلَی اَوَّلِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ وَ دِیْگَرِ فَرْمُوْدِه كَه اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلَی اَهْلِهَا وَ دِیْگَرِ فَرْمُوْدِه كَه فَسْتَلُوْا اَهْلَ الدِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ اَی فَتْحِ هَمِچِنَانِ كَه وَ صَفِ كَرْدِه نَمِیْشُوْد جَلِیْلِ جَلِّ جَلَالِه وَ رَسُوْلِ وَ خَلِیْلِ وَ وَ لِدِ بَتُوْلِ (ع) پَسِ هَمِچِنَانِ وَ صَفِ كَرْدِه نَمِیْشُوْد مَوْمِنِ مَسْلَمِ از جِهَتِ اَمْرِ مَا، پَسِ نَبِیِ مَا اَفْضَلِ انْبِیَاسَتِ وَ خَلِیْلِ مَا اَفْضَلِ اخْلَآءِ وَ وَ صِیِ مَا اَفْضَلِ وَ اَكْرَمِ اَوْصِیَا، اِسْمِ اِیْشَانِ اَفْضَلِ اَسْمَاسَتِ، وَ كِنِیْتِ اِیْشَانِ اَفْضَلِ كِنِیْتِهَاسَتِ وَ اِجْلَآیِ اَن.**

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۴۹

اگر مجالست نکند ما را الا کفو مجالست نکند ما را هیچ کس؛ و اگر تزویج نکند ما را الا کفو تزویج نکند ما را احدی، اشد مردمان از روی تواضع اعظم ایشان است از روی حلم، و اندای ایشانست از روی کف و امنع ایشان است از روی کنف، میراث میگیرند از ایشان اوصیای ایشان علم ایشان را پس بازگردان بسوی ایشان امر را و تسلیم کن بسوی ایشان بمیراند ترا خدای تعالی بممات ایشان و زنده کند ترا بمحیای ایشان برو هر گاه خواهی رحمت کند ترا خدای تعالی فتح گوید پس بیرون آمدم پس چون روز دیگر شد تلافی کردم در وصول بسوی وی و سلام کردم و جواب سلام فرمود گفتم یا ابن رسول الله آیا اذن میفرمائی در مسأله که می‌خوید امشب در سینه من؟ فرمود که بپرس و اگر شرح کنم آن را پس مراست و اگر امساک کنم آن را پس مراست پس تصحیح کن و راست بدار نظر خود را و تثبیت ورز و محکم باش در مسأله خود و بدار بجواب آن گوش خود را و سؤال مکن مسأله تعنت را و اهتمام نمای بآنچه در او اهتمام می‌باید چه عالم و متعلم هر دو شریک‌اند در رشد و مأمورند در نصیحت و منهی‌اند از غش و غل و آنچه می‌خلد در سینه تو امشب پس اگر خواهد عالم اخبار میکند ترا چه حق تعالی اطلاع نمیدهد بر امور غیبیه خود هیچ کس را مگر کسی را که پسندد از رسول پس آنچه از این نزد رسول است نزد عالم هم هست و هر چه مطلع است بر آن رسول پس بدرستی که مطلع است بر آن اوصیای او تا خالی نباشد زمین او از حجت او که باشد علم با او که دلالت کند بر صدق مقالت او و جواز عدالت او یا فتح شاید شیطان خواهد بپوشد بر تو و

بوهم اندازد ترا در بعضی آنچه ایداع کردم ترا و بودیعه نهادم، و بشک اندازد ترا در بعضی از آنچه اخبار کردم ترا تا خواهد که ازاله کند ترا از راه حق تعالی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۰

و صراط مستقیم پس گوئی که یقین دارم که ایشان ارباب‌اند معاذ الله که ایشان مخلوق و مربوب‌اند، مطیع امر حق تعالی‌اند، راغب و شاکرند بآن پس هر گاه شیطان بیاید از قبل آنچه آمده ترا پس ترک کن او را بآنچه من اخبار کردم ترا بآن پس گفتم فدای تو کردم خلاص کردی مرا و ظاهر ساختی آنچه آن ملعون پوشیده کرده بود بر من باین شرح که فرمودی پس بود که میخلید در سینه من که ایشان ارباب‌اند گفت بعد از آن آن حضرت سجده کرد و میفرمود در سجده در حالتی که روی مبارک بر زمین نیاز نهاده بود که

راغما لک یا خالقی داخرا خاضعا

همچنین میفرمود تا آن شب گذشت بعد از آن فرمود که یا فتح نزدیک شده بود که هلاک شوی و ضرر نکنند عیسی را گاهی که هلاک شود آنکه هلاک شود برو هر گاه خواهی رحمت کند ترا خدای تعالی گفت بیرون آمدم و فرح داشتم بآنچه کشف فرموده بود و ظاهر کرده بود از من از پوشیده بآن اعتقاد که کرده بودم در باره ایشان و شکر خدای بجای آوردم بر آنچه قادر شدم بر آن پس چون بمنزل دیگر فرود آمدم بخدمت وی و او تکیه زده بود پیش وی پاره گندم بود که بر آن دستی میزد، شیطان در خاطر من انداخت که سزاوار آنست که باید که ایشان چیزی نخوردند و نیاشامند چه این آفت است و امام غیر آنست فرمود که بنشین ای فتح بدرستی که ما راست اقتدا به پیغمبران ایشان میخورند و می‌آشامیدند و میرفتند در بازار و هر جسمی که هست او را خورش هست الا خالق رازق که او آفریده اجسام را او جسم نیست و مجزی و متناهی نیست، و زاید و ناقص نیست، مبراست از آنچه سمت ترکیب دارد در ذات عالی خود و از جسم و جسمانیات

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۱

او یکتای بی‌همتاست نه زائید و نه کسی از او زاید، و او را کفو و مانند نیست پیداکننده اشیا و اجسام است و او شنوا و دانا و بینا و خبیر و رؤف و رحیم است

تبارک و تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا

اگر باشد همچنان که وصف کرده شده شناخته نشود رب از مربوب و نه خالق از مخلوق و نه منشی از منشا و فرق است میان جسم و آنکه جسم آفریده و میان آفریننده و آفریده شده چه هیچ چیز بوی مانند نیست و او مشابیهت بهیچ چیز ندارد محمد بن الریان بن الصلت گوید که نوشتم بابی الحسن (ع) که اذن فرماید مرا در کید دشمنی که ممکن نباشد کید او نهی فرمود مرا ازین، و فرمود کلامی که معنیش این بود که کفایت است کید او را، خدای تعالی بهترین کفایت‌کنندگان است او را ذلیل و محتاج گرداند و بمیرد به بدترین حالی در دنیا و دین. علی بن محمد الحجال گوید که نوشتم بابی الحسن (ع) که من در خدمت تو میخوام که باشم و در پای من علتی پیدا شده که قدرت ندارم بر پای خواستن بجیزی پس اگر بینی دعا فرمائی که حق تعالی از من ببرد این علت را و اعانت فرماید مرا بر قیام بآنچه واجب است بر من و آنکه ادای امانت توانم کرد در آن و تقصیر مرا عفو کند بعمد و نسیان و مالی را که بتضییع آورده‌ام و فراخ گرداند بر من روزی را و دعا فرماید بثبات بر دینی که پسندیده است آن را از برای پیغمبر خود (ص) پس فرمود که ببرد خدای تعالی از تو و از پدرت علت را و پدر مرا علتی بود و من ننوشته بودم در آن پس دعا فرمود از برای او ابتداء

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۲

و از داود ضریر مرویست که او گفت خواستم که از مکه بیرون آیم پس وداع کردم ابو الحسن را (ع) بشبانگاه و بیرون آمدم پس امتناع نمود شتردار در این شب و صبح کردم پس آمدم که وداع کنم قبر را پس ناگاه رسول او طلب کرد مرا آمدم و شرم داشتم که وداع کرده بودم گفتم فدای تو کردم شتردار تخلف کرد دوشینه، تبسم فرمود و امر کرد مرا باشیاء و حوایج بسیار گفت چگونه میفرمائی و حال آنکه من یاد نتوانم گرفت مثل آنچه فرموده بمن که بیارم پس کشید دوات را و نوشت که

بسم الله الرحمن الرحيم اذکر ان شاء الله

و تمامی امر بید قدرت تست من تبسم کردم فرمود مرا که سبب چیست گفتم مر او را که خیرست فرمود مرا که خبر کن مرا گفتم یاد آمد مرا حدیثی که حدیث کرد مرا مردی از اصحاب ما که جد تو امام رضا (ع) هر گاه امر میفرمود بحاجتی می نوشت که

بسم الله الرحمن الرحيم اذکر ان شاء الله

پس تبسم فرمود و گفت یا داود اگر بگویم ترا که تارک تقیه همچو تارک نمازست هر آینه راست گفته‌ام و مرویست از علی بن مهزیار که فرستادم غلامی که مرا بود بخدمت ابی الحسن (ع) و او سقلابی بود گفت پس غلام بازگشت بسوی من متعجب، گفتم بوی که سبب تعجب چیست گفت چگونه تعجب نکنم که آن حضرت پیوسته بزبان سقلابی با من سخن گفت که گوئیا یکی از ماست قطب الدین راوندی رحمه الله بآبای ایراد فرموده در کتاب خود در معجزات علی النقی (ع) و گوید حدیث کردند جماعتی از اهل اصفهان که از ایشانست ابو العباس احمد بن النصر و ابو جعفر محمد بن علویه گفتند که در اصفهان مردی بود که او را عبد الرحمن می‌گفتند و مردی بود شیعی گفتند مر او را که سبب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۳

چیزست که واجب گردانیده بر خود امامت علی النقی را (ع) و قائل نیستی بامامت غیر او از اهل زمان گفت بواسطه آنکه مشاهده کردم ازو چیزی که موجب این بود و آنچنانست که من مردی بودم فقیر و مرا زبان و جرأتی بود پس بیرون فرستادند مرا اهل اصفهان در سالی از سالها با جماعتی دیگر بسوی باب متوکل بتظلم و دادخواهی پس ما بودیم یک روزی بدر خانه متوکل که امر بیرون آمد که علی بن محمد الرضا (ع) را حاضر گردانند من گفتم بعضی حضار را که چه کس است این که باحضر او امر شده گفتند این مردی است علوی که روافض قائل اند بامامت او باز گفتند که متوکل او را حاضر میکند از برای قتل من گفتم که از اینجا نمیروم تا به بینم که این چه نوع مردیست گفت بعد از آن آمد بر اسبی سوار و مردم دو وصف شده بودند در دست راست و چپ راه بر او نظر میکردند پس چون من دیدم او را واقع شد از او محبتی در دل من و با خود دعای برای او میکردم بآن که دفع کند حق تعالی شر متوکل را ازو، و نظر داشت بیان اسب خود و بهیچ طرف ملتفت نبود و من دایم الدعای بودم چون نزدیک من رسید التفات بجانب من فرمود و گفت اجابت کند خدای تعالی دعای ترا و دراز گرداند عمر ترا و بسیار سازد مال ترا و دولت ترا گفت من لرزیدم و رفتم در میان اصحاب خود پرسیدند که حال تو چیست گفتم خیر است و خبر ندادم ایشان را از آن حال پس بازگشتیم بعد از آن بجانب اصفهان پس گشود حق سبحانه و تعالی بر من وجوه مال را تا غایتی که بسته شد در خانه بر آنچه قیمت او هزار هزار درهم بود سوی مال خارج خانه من و روزی کرده شد مرا ده فرزند فرزانه و رسیدم بعمر از هفتاد زیاده و من قایلیم بامامت این شخص که دانست آنچه در دل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۴

من بود و مستجاب گردانید حق تعالی دعای او را از برای من و دیگر روایت کرده شد از یحیی بن هبیره که او گفت متوکل مرا طلب کرد و گفت اختیار کن سیصد مرد را از آنکه خواهی و بیرون روید بسوی کوفه و بگذارید ائصال خود را در او و بروید بطریق بادیه بطرف مدینه پس حاضر کنید علی بن محمد بن الرضا را (ع) نزد من و تعظیم و تکریم او را بجای آرید گفت پس چنین کردم و چون بیرون آمدم بود در اصحاب من قایدی از شراه و مرا بود کاتب شیعی و من بر مذهب حشویه بودم و شاری مناظره و مجادله میکرد کاتب را و من استراحت میکردم بمنظره ایشان از جهت پیش رفتن راه پس چون بوسط طریق رسیدیم شاری گفت بکاتب که آیا از قول صاحب تو علی بن ابی طالب (ع) نیست که هیچ بقعه از زمین نیست الا که در او قبری باشد یا زود بود که درو قبری پیدا گردد پس نظر کن برین بریه عظیمه کجاست کسی که بمیرد درین بریه تا پر کند حق تعالی قبرها را در او همچنان که زعم شماس است من گفتم کاتب را که آیا این از قول شماس است که او میگوید گفت بلی گفتم پس کجاست کسی که بمیرد درین بریه تا پر شود از قبور و ساعتی خنده کردیم تا ذلیل شد کاتب از دست ما و همچنین آمدم تا بمدینه رسیدیم، پس رفتم بدر خانه ابی الحسن (ع) و داخل شدم بر او و خواند کتابت متوکل را و گفتند فرود آئید که از جهت من خلاقی نیست پس چون روز دیگر آمدم بخدمت وی و ما در موسم تموز بودیم که هوا در غایت گرمی بود و دیدم که در پیش وی خیاطان بودند و فرموده بود جامهای درشت زمستانی که خیاطان از برای او و ملازمان و غلامان او بریده بودند و میدوختند و فرمود همه خیاطان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۵

را که جمع شوید که این جامها را درین روز بدوزید و اجور آن بستانید آنگاه نظر کرد بجانب من و فرمود که ای یحیی بگزار حاجت خود را از مدینه درین روز که فردا درین وقت روانه میشویم من بیرون آمدم از نزد وی و تعجب داشتم از آن یراق زمستانی و می گفتم در نفس خود که ما در تموزیم و این چنین گرمای که در حجاز است و میان ما و عراق ده روز راه است این جامهای زمستانی برای چه میدوزد و گفتم در نفس خود که این مرد مسافرت نکرده و مقرر داشته که در هر سفری احتیاج باین جامهاست و تعجب داشتم از روافض که قایل اند بامامت این شخص با این چنین فهمی که او دارد و روز دیگر در آن وقت بسوی وی رفتم جامها حاضر و مرتب بود و گفت مر غلامان را که بار کنید و کپنکها و کلابارانیها را با خود بردارید بعد از آن فرمود که ای یحیی بار کن پس گفتم در نفس خود که این عجبت از اول آیا میترسد که لاحق گردد ما را زمستان در بین راه که کپنک و کلابارانی با خود بر میدارند بیرون رفتن و استصغار میکردم فهم او را پس رفتیم تا رسیدیم بموضعی که مناظره قبور میکردند ناگاه ابری مرتفع شد و عالم را تاریک کرد و رعد غریدن گرفت و برق درخشیدن آغاز کرد و بنیاد تگرگ باریدن شد مثل سنگهای بزرگ پوشیدند آن جامها را با کپنکها و کلاه بارانیها را بر سر نهادند با غلامان و فرمود مر غلامان را که کپنکی به یحیی بدهند و کلاه بارانی بکاتب و جمع کرد ما را و آن تگرگ بر ما می بارید با سرما تا هشتاد مرد از ما کشته شد آنگاه تگرگ ایستاد و گرما عود کرد همچنان که بود پس آن حضرت فرمود که یا یحیی فرود آی با کسی که باقی مانده از اصحاب خودت و دفن کن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۶

آنانی را که از ایشان مرده پس همچنین حق سبحانه تعالی این بریه را پر میکند از قبور گفت من خود را از اسب انداختم و بجانب وی رفتم و پای و رکابش را بوسیدم و گفتم «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و انکم خلفاء الله فی ارضه» و من کافر بودم و اکنون مسلمان میشوم بر دست مبارک تو ای مولای من یحیی گفت من شیعه شدم و لازم کردم خدمت وی را تا رحلت فرمود. و دیگر روایت کند هبة الله بن ابی منصور الموصلی که بدیار ربیع کاتب نصرانی بود که او را یوسف بن یعقوب میگفتند و بود در میان او و پدر من صداقت و دوستی گفت روزی نزد والد من فرود آمد از او پرسید که کجا بوده درین وقت گفت مرا

متوکل طلبیده و نمیدانم که مراد او از من چیست الا آنکه من خریده‌ام نفس خود را از خدای تعالی بصد دینار و من آن را برداشته‌ام و از برای علی بن محمد الرضا (ع) میبرم گفت مر او را که موفق گردی باین، و بیرون رفت از آنجا بجانب متوکل بعد از اندک روزی بازگشته آمد فرحان و شادان و مسرور پدر من گفت بوی که حدیث خود را بگوی گفت من رفتم سرمن‌رأی و هرگز نرفته بودم آنجا پس فرود آمدم در خانه و گفتم که واجبست که این صد دینار را باین الرضا برسانم پیش از آنکه بدر خانه متوکل روم و قبل از آنکه کسی بشناسد مرا و بداند آمدن مرا، و دانسته بودم که متوکل آن حضرت را منع کرده از رکوب و او در خانه وی میباشد گفتم چگونه کنم که مردی نصرانی را چه مناسبت که خانه ابن الرضا را پرسد؟ و ایمن نبودم از خوف که مرا بود که مبادا موجب زیادتی ترس شود

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۷

گفت ساعتی فکر کردم و این در دل من افتاد که سوار شوم دراز گوش خود را و بگردم درین شهر و او را منع نکنم بهر جا که خواهد رود تا شاید که خانه آن حضرت را بدانم بی آنکه از کسی پرسم.

پس کردم دنانیر را در کاغذی و در آستین خود نهادم و سوار شدم و دراز گوش میرفت در کوچه و بازار هر جا که میخواست تا بدر خانه رسیدم او ایستاد پس جهد کردم که برود نرفت پس گفتم غلام را که به پرس که این خانه از آن کیست پرسید گفتند از آن ابن الرضا (ع) گفتم الله اکبر راه یافتم این دلالتی است و حق تعالی راه نماینده است پس ناگاه خادمی سیاهی از این خانه بیرون آمد و گفت توئی یوسف بن یعقوب؟ گفتم بلی گفت فرود آی و بنشین در دهلیز و باندرون رفت گفتم این دلالت دیگر است از کجا دانست نام مرا و نام پدر مرا و نیست درین شهر کسی که بشناسد مرا و من هرگز نیامده‌ام بدین شهر.

پس بیرون آمد خادم و گفت آن صد دینار که در کاغذ نهاده و در آستین تست بده من، دادم بوی آن را و گفتم این دلالت سیوم است و دیگر آمد که باندرون بیا پس در رفتم تنها دیدم که آن حضرت نشسته، فرمود که یا یوسف چه حالست ترا درین زمان گفتم که ظاهر شد مرا از برهان آنچه در او کفایت است مر آنکه اکتفا کند بآن، فرمود که هیئات که تو مسلمان نخواهی شد و لیکن زود باشد که مسلمان شود فلانی ولد تو و او از شیعه ما باشد یا یوسف بدرستی که اقوام زعم دارند که دوستی ما نفع نخواهد داد امثال ترا دروغ می‌گویند بخدا که نفع خواهد داد ترا، برو از برای آن کار که آمده که زود باشد که آنچه تو خواهی میسر گردد پس من آمدم بدر خانه متوکل پس یافتم آنچه خواستم و بازگشتم.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۸

هبة الله گوید که ملاقات کردم بعد از این پسر او را او مسلمان شده بود و طریق شیعه اختیار کرده پس خبر داد مرا که پدر او بر نصرانیت مرده و او مسلمان شده بعد از مرگ پدر میگفت که من مؤمنم ببشارت مولای خودم (ع) که باسلام من بشارت فرموده بود. و دیگر گوید ابو هاشم جعفری که ظاهر گشت بمردی در سرمن‌رأی برصی و عیش بر او منغص شد پس اشارت کرد بر او ابو علی فهری و گفت مر ابی الحسن را (ع) که از برای او دعا فرماید پس آن حضرت نشسته بود روزی دید او را پس برخاست بجانب او و فرمود که دور شو عافیت بدهد ترا خدای تعالی و اشارت کرد بدست مبارک خود و سه بار این فرمود پس او فرو افتاد و نتوانست نزدیک شدن و بازگشت و ملاقات کرد فهری را و تعریف کرد آنچه آن حضرت فرموده بود در باره او گفت دعا کرد از برای تو پیش از آنکه ما سؤال کنیم او را پس برو که تو از این علت خلاص شدی پس رفت و صباح بیرون آمد از آن علت خلاص شده بود. و مرویست از زرافه دربان متوکل که او گفت شعبده بازی هندی آمده بود و حقه بازی میکرد نزد متوکل و مثل او کسی ندیده بود و متوکل لعب و بازی دوست میداشت خواست حقه باز که امام علی نقی را (ع) خجل سازد متوکل گفت اگر او را خجل میسازی من ترا هزار دینار میدهم حقه‌باز

گفت بگوئید که نان رقاق چند بپزند و در سفره نهند و بیارند و من در پهلوی او باشم پس چنین کردند و حاضر شد آن حضرت از برای طعام او و گردانیده بودند از برای او دوشکی که بر او صورت شیر بود و حقه باز آمد و نشست در پهلوی این دوشک، چون آن حضرت دست مبارک دراز کرد بسوی آن رقاق حقه باز بشعبده آن را پرانید تا سه نوبت اهل مجلس بنیاد خنده کردند پس آن حضرت دست مبارک را زد بر آن صورت شیر و فرمود که بگیر این را، شیر برجست از آنجا و فرو برد آن حقه باز را و باز

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۵۹

گشت بحال اول بحال خود پس اهل مجلس متحیر شدند و آن حضرت برخاست متوکل گفت از تو درخواست میکنم آنکه بنشین و بازگردانی آن مرد را بحال اول فرمود بخدا که دیگر آن مرد را کسی نخواهد دید آیا مسلط می شود اعداء الله بر اولیاء الله و بیرون آمد از نزد او و دیگر ندیدند آن حقه باز را از آن پس.

آمد مردی از اهل بیت او که نام او معروف بود و گفت آمدم ترا و بآنچه اذن داده تو مرا فرمود که من نمیدانستم ترا و خبر داده شدم بعد از بازگشتن تو و ذکر کردی تو مرا بچیزی که لایق نبود او سوگند خورد که من چنین نکردم و آن حضرت دانست که او سوگند بدروغ می خورد فرمود که بار خدایا او سوگند بدروغ خورد از او انتقام بکش روز دیگر مرد او و دیگر ابو هاشم جعفری روایت کند که متوکل را خانه بود که در او دامها بود و مرغان در او بودند از جهت حفظ پس هر گاه کسی باندرون آن خانه میرفت از آواز آنها کسی هیچ نمی شنید و از او شنیده نمی شد و هر گاه آن حضرت بآن خانه میفرمود همه خاموش می شدند و چون بیرون میفرمود بازمی گشتند بحال اول. و او روایت کند حدیث زینب کذابه را که مذکور شد در اخبار رضا (ع) از آن حضرت و الله اعلم و دیگر روایت کند ابن اورمه که رفتم بسرمن رأی در ایام متوکل پس داخل شدم بر سعید حاجب، و فرستاده بود متوکل آن حضرت را بسوی او تا بقتل آرد او را حاجب گفت بمن که میخواهی که اله خود را به بینی؟ گفتم سبحان الله اله من این چشم او را نمی تواند دید گفت آنکه زعم شما

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۰

آنست که او امام شماست؟ گفتم آن را باک ندارم و او را میخواهم گفت من مامورم بقتل او و من فردا این کار خواهم کرد؛ پس چون بیرون رفت صاحب برید من داخل شدم بر او پس او نشسته بود و آنجا قبری بود کهنه پس سلام کردم بر او و گریستم بگریه سختی فرمود که سبب گریه چیست گفتم آنچه از این قوم مشاهده میکنم فرمود که گریه مکن که تمام نخواهد شد برای ایشان این داعیه و حاجب درنگ نخواهد کرد بیشتر از دو روز که حق تعالی خون این خواهد ریخت و خون صاحب او پس بخدا که نگذشت غیر دو روز تا کشته شد و دیگر آنکه ابو محمد طبری گوید که من آرزو داشتم که مرا انگشتین باشد از نزد آن حضرت (ع) پس آمد نصر خادم و دو درهم آورد من آن را انگشتی ریختم و داخل شدم بر قومی که شراب می خوردند، در من آویختند و مرا یک دو قرح شراب دادند و آن انگشتی بغایت تنگ بود در انگشت من چنانچه در انگشت نمی توانستم گردانید از برای وضو پس صباح برخاستم در انگشت من نبود و نیافتم پس توبه کردم و بازگشت نمودم بحق تعالی و دیگر متوکل عرض لشکر خود میداد امر کرد که هر سواری پر کند تو بره مرکب خود را از خاک و بریزد در یک موضعی پس آن تلی شد همچو کوهی و آن را تل مخالی می گفتند و برآمد او و ابو الحسن (ع) بر آن تل او گفت مر آن حضرت را که ترا طلب کردم تا مشاهده فرمائی خیول و لشکر ما را و همه سلاحها پوشیده بودند و مرکبها و خود را آراسته بنیکوترین زینتی، و او عرض داد آن لشکر را بتمامتر سازی و بزرگتر هیئاتی، و غرض او از آن شکستن دل آن کس بوده که خواهد که بر او خروج کند و بود که می ترسید از ابی الحسن (ع) که مبادا امر کند یکی را از اهل بیت خود که بر او خروج کند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۱

آن حضرت فرمود مر او را که آیا من هم عرض کنم بر تو لشکر خود را؟ گفت بلی پس آن حضرت طلبید آن را از خدای تعالی پس ناگاه میان آسمان و زمین از مشرق تا مغرب ملائکه مسلح پر شد، بر خلیفه بیخودی دست داد، پس چون بخود بازآمد، آن حضرت فرمود که ما رغبت نداریم بدنیای شما، ما مشغولیم بامر آخرت پس نیست بر تو چیزی که گمان میکنی. و دیگر روایت کرده شده از محمد بن فرج که گفت مرا علی بن محمد (ع) که هر گاه خواهی که سؤال کنی مسأله را بنویس آن را و بگذار آن نوشته را در زیر مصلاهی خود ساعتی بعد از آن بیرون آر و نظر کن در او گفت پس چنین کردم پس یافتم جواب مسأله را مشروح در او و دیگر روایت کند ابو سعید سهل بن زیاد گفت حدیث کرد مرا ابو العباس فضل بن أحمد بن اسرائیل الکاتب و ما در خانه او میبودیم در سرمن رأی پس جاری گردانید ذکر ابی الحسن علی النقی (ع) و گفت یا ابا سعید حدیث کنم ترا بچیزی که حدیث کرده بآن پدر من؟ گفت ما با منتصر بودیم و پدر من کاتب او بود، پس داخل شدیم و متوکل بر تخت نشسته بود پس منتصر بر او سلام کرد و ایستاد و من ایستادم در عقب او، و بود که هر گاه پیش او میرفت او تعظیم و تکریم وی بجای می آورد، و می نشانند او را پس دراز کرد قیام را و یک پای را بر آن دیگر انداخته بود و او اذن نداد او را بنشستن و دیدم روی او را که ساعت بساعت متغیر می شود و میگوید مر فتح بن خاقان را که این آنست که میگویند در او آنچه میگوئی و باز می گفت این را و فتح تسکین میداد او را و میگفت دروغ بر او می بندند و او از قهر همچو آتش زبانه کش شده بود و می گفت بخدا که بکشم این مرائی زندیق را که او دعوی دروغ میکند و طعن مینماید در دولت من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۲

بعد از آن چهار کس را طلبید از جلادان اجلاف و چیزی داد ایشان را که چون آن حضرت درآید او را بقتل آرند و میگفت بخدا که بعد از قتل او را بسوزانم و من ایستاده بودم در عقب منتصر از وراء پرده پس آن حضرت باندرون فرمود و لبهای مبارکش متحرک بود و هیچ باک و جزعی نداشت پس چون متوکل او را دید خود را از تخت در پای وی انداخت و بوسه داد میان هر دو چشم و دست او را، برداشت شقه پرده را بدست خود و میگفت یا سیدی یا ابن رسول الله یا خیر خلق الله یا ابن عمی یا مولای یا ابا الحسن و آن حضرت میفرمود

اعیذک بالله یا امیر المؤمنین من هذا

و گفت بچه آمدی ای سید من درین وقت؟ فرمود که رسول تو آمد بطلب من گفت دروغ گفت ابن فاعله بازگرد یا سیدی ای فتح ای عبید الله ای منتصر مشایعت کنید سید خود را و سید مرا پس چون جلادان آن را دیدند بسجده افتادند متوکل طلبید ایشان را و گفت چرا نکردید آنچه من امر کرده بودم شما را گفتند از جهت هیبت وی ما دیدیم در گرد وی بیشتر از صد شمشیر کشیده که قادر نبودیم که در ایشان نگاه کنیم و پر شد دل ما از ترس آن پس گفت ای فتح اینست صاحب تو و خندید در روی او گفت الحمد لله که سفید است روی او و ظاهرست حجت او منتهی شد آنچه نقل کرده آمد از کتاب دلایل و طبرسی رحمه الله آورده در کتاب اعلام الوری در باب نهم ذکر مولد و مبلغ سن و وقت وفات و موضع قبر آن حضرت را بر وجهی که مذکور شد. در ایام امامت وی فرموده که امامتش در بقیه ملک معتصم بود بعد از آن واثق مالک شد پنج سال و هفت ماه بعد از آن متوکل مالک شد چهارده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۳

سال بعد از آن پسر او منتصر شش ماه بعد از آن مستعین و او احمد بن محمد بن معتصم است دو سال و نه ماه بعد از آن معتز و او زبیر بن متوکل است هشت سال و نیم و در آخر ملک او شهادت یافت ولی الله علی بن محمد (ع) و دیگر دلایل امامت او را ذکر کرده چنانچه سمت ذکر یافت و طرفی از معجزات وی نیز در آنجا آورده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۴

از آن جمله آنست که ابو هاشم جعفری روایت کند که من در مدینه بودم در وقتی که میگذشتند بعضی از لشکریان ترک ایام واثق ابو الحسن (ع) فرمود که بیرون آئید با ما تا نظر کنیم به تعبیه این ترکی پس بیرون رفتیم پس گذشت بما تعبیه او و گذشت بما ترکی پس آن حضرت او را بترکی تکلم کرد پس او فرود آمد و سم مرکب او را بوسه داد و گفت من گفتم آن ترک را که چه گفت ترا گفت خواند مرا بنامی که در کوچکی مرا نام کرده بودند مرا در بلاد ترک و ندانسته بود هیچ کس تا این زمان هم او روایت کند که من رفتم روزی بخدمت ابی الحسن (ع) او بزبان هندی بمن سخن گفت من ندانستم که چه بگویم در مقابل آن پاره سنگ‌ریزه در پیش وی بود پس از آن برداشت و در دهان مبارک گرفت و مکید تا سه نوبت و بمن داد تا در دهان گرفتم پس بخدا سوگند که از آن نزد وی جدا نشدم تا تکلم کردم بهفتاد و سه زبان که اول آن زبان هندی بود و هم او روایت کند که بیرون رفتم با آن حضرت (ع) بظاهر سرمن‌رأی که باستقبال بعضی از طالبیان بیرون آمده بودم و ایشان دور بودند من انداختم غاشیه زین را و آن حضرت بر آن نشست و من پیش وی نشستم و او حدیث میکرد بمن من شکایت کردم بوی کوتاهی دست و تنگی معاش خود را؛ پس دست مبارک برد بریگی که بر آن نشسته بود و قبضه از آن بمن داد و فرمود که فایده گیر باین یا ابا هاشم و پنهان کن آنچه دیدی پس نگاه داشتم با خود و بازگشتیم پس من چون نگاه کردم دیدم که آن طلای احمر است مثل آتش، زرگری را بخانه آوردم و آن را سبیکه ساخت ندیدم طلای از آن بهتر گفت از کجاست ترا این که من ازین عجیتر ندیدم؟ گفتم از دیرگاه است که این از برای

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۵

ما ذخیره بود. حدیث کرد ما را محمد بن الحسین الاشر العلوی گفت بودم بر باب متوکل و من کودکی بودم در میان جمعی از مردمان آنکه میان طالبی بود تا عباسی تا جندی و چون آن حضرت می‌آمد همه کس پیاده میشدند و تعظیم میکردند تا داخل می‌شد پس گفتند بعضی از ایشان مر بعضی را که پیاده نمیاید شد و تعظیم نمی‌باید کرد برای این جوان، او از ما شریف‌تر نیست و بزرگتر بسال، و الله که ما دیگر از برای او پیاده نخواهیم شد و تعظیم نخواهیم کرد گفت ابو هاشم جعفری که چون می‌دیدند بعد ازین آن حضرت را پیاده میشدند و تعظیم میکردند همه ایشان با انواع خواری و فروتنی ابو هاشم گفت که نه زعم شما آن بود که این چنین نکنید گفتند بخدا که چون او را دیدیم مالک نفس خود نمی‌باشیم تا پیاده میشویم هم هاشم گوید که طعام ولیمه میدادند از برای بعضی از اولاد خلیفه پس طلب کردند ابو الحسن را (ع) با مردمان پس چون آن حضرت آمد بمجلس و او را دیدند اهل مجلس همه سکوت اختیار کردند از جهت اجلال او و جوانی بآن مجلس آمد که او تعظیم آن حضرت نمینمود و بسیار میگفت و می‌خندید پس آن حضرت روی کرد بوی و فرمود که آیا می‌خندی به پری که در خود می‌بینی و از ذکر الهی غافل می‌شوی و حال آنکه تو سه روز دیگر از اهل قبوری؟ گفت ما گفتیم این دلیلی است به بینیم تا چه می‌شود پس امساک کرد جوان و از آن باز ایستاد و طعام خوردیم و بیرون رفتیم پس روز دیگر جوان بیمار شد و در روز سیوم مرد و در آنجا او را دفن کردند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۶

و سعید گوید که جمع شدیم در طعام ولیمه مر بعضی را در سرمن‌رأی و ابا الحسن با ما بود پس مردی در آن میان عبث و مزاح میکرد و جلالت آن حضرت را ملاحظه نمی‌نمود پس آن حضرت روی آورد بر جعفر و گفت او از این طعام نخواهد خورد و زود باشد که برسد خبری از اهل او که عیش بر او منغص شود پس چون سفره آوردند جعفر گفت که بعد از آن خبری نبود بخدا که چون آن مرد دست شست و دراز کرد بسوی طعام غلامش درآمد گریه‌کنان و فریاد زنان و گفت برس بمادرت که از بام افتاد و اینک در نزع است و میمیرد جعفر گوید که توقف نکردم بعد ازین در او و قطع کردم بر او و روایات درین باب بسیار است و در آنچه ایراد کردیم کفایت است و دیگر

در آن باب طرفی از خصایص آن حضرت ذکر کرده و حدیث خروج از مدینه و قصه خان صعالبیک و تمام آن مذکور شد و در ذکر اولاد آن حضرت گفته که از اولاد او حسن بود (ع) که بعد از او امام بود و دیگر حسین و دیگر جعفر که ملقب بکذاب است و یک دختر غالیه نام و مقام وی در سرمن رأی چنانچه مذکور شد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۷

مدیح الامام ابی الحسن الهادی علیه السلام

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که شرف مولای ما علی الهادی (ع) خیمه رفعت بر مجمره زده و طناب آن بر نجوم آسمان کشیده؛ و اسباب وی در بلندی باسباب سموات رسیده، پس شمرده نشود هیچ منقبتی الا که مر او را از آن نخيله و ریشه باشد، و ذکر کرده نشود هیچ کریمه الا که مر او را در آن فضیلت و ذخیره باشد و ایراد کرده نشود هیچ حسنه الامر او را در آن تفصیل و اجمالی بود، و بزرگ شمرده نمیشود هیچ حالی الا که ظاهر باشد ادله آن بر او، و مستحق جمیع محامد است، بآنچه از جواهر نفیسه است در او، و متفرد است بخصایص شریفه و متحفظ از قلانس ردیه، نفس او ستوده است، و اخلاقش پسندیده است، سیرت او زیباست، و خصالش بی‌همتا، شیوه او وقار و سکینه است، و شیمه او سکون و طمانینه، او راست عفت و نزاهت، و خمول در نباهت و شفقت و رأفت بر أقارب و اباعد، و مردمی و احسان بر ولی و حاسد برو تیره نبویه و طریقه علویه، و او را نفس قدسیه‌ایست که نزدیک نمیتواند شد هیچ کس از انام، و فضیلتی است که پیرامون نمیتواند گشت هیچ کدام از اهل ایام از کلام معجز نظام او فصحا عاجزند، و بلغا حیران و علما ناتوان، در پیش جود او باران بخیل است، و در جنب نجده و دلیری او شیر بیشه بزدل و ترسان است، و در مقام فخر و شرف اذعان میکند او را هر شریف و مساجل، و اعتراف مینماید بزرگی او هر عالی و مفاضل، و اگر ذکر کرده شود علوم اوست موضح اشکال و فارس اجلاد و جدال، و صاحب اقوال و ناصب اعقال

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۸

و این صفات حمیده متعلق بذات اوست و علامات داله بر معجز آیات اوست، و دلالت میکند بر مناصب ایشان آیت مباحله، و هدایت میکند بمناقب ایشان نجده و شجاعت در روز مصوله، و ناطق است قرآن عظیم بفضل ایشان و تنبیه فرموده رسول کریم بر نبل ایشان و نخواستہ بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی مگر دوستی ایشان و ایشان امناء الله‌اند و خیرت او، و خلفاء الله‌اند بر بریت و صفوت او، و مشار الیه‌اند بآداب قرآن مجید و مخاطب‌اند بکریمه *إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ* و ایشان بر اولیاء الله ارق‌اند از آب و بر أعداء الله اقسی از حدید، قلوب ایشان حاضر است و وجوه ایشان ناظر، و السنه ایشان ذاکر، پس اگر غیر ایشان را دنیاست پس ایشان راست دنیا و عقبی و من مدح میکنم مولای خود را ابو الحسن (ع) بآنچه امیدوارم ثواب آن را در عاجل و آجل و من معترفم بتقصیر و خدای تعالی حاضر است نزد لسان هر قائل و این ابیات در مدح اوست

یا ایّهذا الرائح الغادی عرج علی سیدنا الهادی

و اخلع اذا شارف ذاک الشری فعل کلیم الله فی الوادی

و قبل الارض و سف تربیه فیها العلی و الشرف العادی

و قل سلام الله وقف علی مستخرج من صلب أجواد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۶۹

مؤید الافعال ذو نایل فی المحل یروی غلۃ الصادی
 یفوق فی المعروف صوب الحیا الساری ببارق و ارعاد
 فی البأس یردی شافۃ المعتدی بصولۃ کالاسد العادی
 و فی الندی یرجى الی غایۃ بنفس مولى العرف معتاد
 یعفو عن الجانی و یعطى المنی فی حالتی وعد و اיעاد
 کان ما یحویه من ماله دراهم فی کف نقاد
 مبارک الطلعة میمونها و ماجد من نسل امجاد
 من معشر شادوا بناء العلی کبیرهم و الناشء الشادی
 کانما جودهم واقف لمبتغی الجود بمرصاد
 عمت عطایاهم و احسانهم طلاع اغوار و انجاد
 فی السلم اقمار فان حاربوا کانت لهم نجدة آساد
 ولاؤهم من خیر ما نلته و خیر ما قدمت من زاد
 الیهم سعیی و فی حبهم و مدحهم نصی و اسنادی
 یا آل طه انتم عدتی و وصفکم بین الوری عادی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۰

و شکرکم دابی و ذکرى لکم همی و تسبیحی و أورادی
 و یعجب الشیعة ما قلته فیکم و یستحلون ایرادی
 بدأتهم بالفضل و اتجیتهم الی العلی و الفضل للبادی
 و لی امان فیکم جمۃ تقضی باقبالی و اسعادی
 و واجب فی الشرع احسانکم إنالتی الخیر و امدادی

لا زال قلبی لکم مسکنا

فی حالی قرب و ابعاد

یعنی ای باد وزنده بوی خوش دهنده عروج کن بر سید ما که هادی است (ع) و بکن نعلین را هر گاه که مشرف شوی آن خاک پاک را مثل فعل موسی کلیم الله (ع) در وادی مقدس، و بوسه کن آن زمین را و ببوی آن خاک عبیر آسا را که در اوست بلندی و شرف و برتری، و بگو که سلام خدای تعالی وقف است بر مستخرج صلب اجواد نیکو نژاد، و تقویت کننده افعال است که صاحب خیر و خیرات است مثل باران در محل که سیراب میکند جماعت تشنگان وادی صید را، فایق است در معروف و احسان به مثابه باران پرفائده که ساری و جاری است با برقها و رعدها، در شدت محاربه هلاک میکند گردنکش تجاوزکننده از حد را بصولت و حمله همچو شیر ژبان غرنده و در بخشش و جود مثل آب روان است تا غایتی که آنچه شریفترست و نفیس تر معتاد است باعطای آن، عفو میکند از جنایت کننده و از مجرم و عطا میکند آرزو و خواهش را در دو حالت وعده دادن و بوعده وفا کردن، گوئیا آنچه گردآوری میکند از مال خود در همهاست، که در کف نقادست که فی الحال بدست دیگری دهد، مبارک طلعت همایون خوئی است با برکت و میمنت، و بزرگ طبیعتی است از نسل بزرگان با جرأت، از معشر و گروهی است که بلند ساخته بناء بزرگی را بزرگ ایشان، و او ناشی شده است از آن بزرگان عالی قدر گوئیا که جود و کرم ایشان ایستاده است مر جوینده جود را بگذرگاه، و منتظر است او را، عامر است عطایای ایشان و احسان ایشان که مثل باران بهر نشیب و فراز میرسد و در صلح بی بدلت پس اگر محاربه کنند هست مر ایشان را صولت شجاعترین دلیران و شجاعان، دوستی و ولای ایشان از بهترین آن چیز است که رسیده ام بآن و بهترین آنچه پیش فرستاده ام از توشه، در هر آوان بسوی ایشانست سعی من، و در حب و دوستی ایشانست جهد من و در مدح و منقبت ایشانست نص من و اسناد من، ای آل طه شماست ساز راه من و وصف و نعت شماست در میان خلائق عادت من، و شکر و ستایش شماست داب و عادت من، و ذکر من از برای شما قصد من است و تسبیح و اوراد من، و شگفت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۱

می‌آرد شیعه را آنچه من میگویم آن را در میان شما و شیرین است در مذاق ایشان آوردن من اینها را، ابتدا میکنند بفضل و امیدوارند به پایه بلندی و فضل از برای ابتداکننده است و مراست امان شما که جماعتی اید که حکم میکنید باقبال و اسعاد من، و واجب است در شرح احسان شما یافتن من خیر را، و امداد من جانب شما، همیشه دل من از برای شما مسکن است در دو حالت نزدیکی و دوری (ع) در ذکر امام یازدهم ابی محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین

کمال الدین محمد بن طلحه رحمه الله ایراد فرموده در باب یازدهم در کتاب خود ذکر حسن بن علی العسکری را (ع) و گفته که ولادت شریفش در سال دویست و سی و یکم بوده از هجرت فاما نسب عالیش پدر بزرگوارش ابو الحسن علی بن محمد بن علی الرضاست (ع) و ذکر او گذشت و مادرش ام ولد بوده که او را سوسن میگفتند فاما نام نیکوش حسن است و کنیتش ابو محمد و لقبش خالص و اما مناقبش او منقبت علیا دارد و مزیت کبری که حق سبحانه و تعالی اختصاص داده او را بآن منقبت و بمثابه قلاده در گردن دهر استوار ساخته که دایم بر زبانها تازه خواهد بود و از خاطرها فراموش نخواهد گشت، چه مهدی (ع) از نسل پاکیزه اوست که شرح مناقب و تفصیل احوال او ان شاء الله مذکور خواهد شد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۲

و کافی است آن حضرت را این تشریف از پروردگار خود که مثل مهدی را از صلب طاهر او بوجود آورده که مقبولان حق از حزب او باشند، و آن حضرت را فرزندی غیر او نبوده، و دنیا بآخر نیاید و حیات منقطع نشود تا ظاهر گرداند حق تعالی از برای ناظران، مآثر و مزایای او را و اما عمر عزیزش او وفات نمود در هشتم ربیع الاول در سال دویست و شصت و ششم از هجرت در خلافت معتمد و ذکر ولادتش گذشت که در دویست و یکم بوده پس عمر گرامیش بیست و نه سال بوده باشد و مقام او با پدر بزرگوار بیست و سه سال و چند ماه باقی ماند بعد از پدر پنج سال و چند ماه و قبر اطهرش در سرمن رأی است. این آخر کلام کمال الدین است رحمه الله و مؤلف رحمه الله میفرماید که من عجب دارم از متانت فضل ابن طلحه و مکانت علم او و میل او بتصنیف کتاب خودش که او تفتیش فضائل ایشان ننماید و مبالغه نکند در ایضاح اخبار و دلائل ایشان، و اختصار نماید بدین قدر از ذکر او و از ذکر پدرش که از پیش ذکر کرد، و اعتذار جوید بکوتاهی عمر خود از شمردن فضل او و اگر طلب آن میکرد و جهد و سعی مینمود در تحصیل مناقب ایشان آنچه میخواست در تحت ضبط و عدد در نمی آمد و حافظ عبد العزیز جنابذی رحمه الله ذکر مولد و وفات آن حضرت کرده چنانچه مذکور شد و وفاتش در زمان معتزله گفته و گوید بعضی آورده اند که مولدش در سنه اثنین و ثلثین و مائتین بوده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۳

و بسرمن رأی وفات یافت در هشتم ربیع الاول در سنه ستین و مائتین پس عمر شریفش بیست و هشت سال بوده باشد و مادرش ام ولد بود که او را حربیه میگفتند و قبر انورش در جانب قبر پدر بزرگوار اوست بسرمن رأی

[ذکر طرف من مناقب الامام ابی محمد العسکری علیه السلام و دلائله]

و روایت کند از رجال خود که گفت قاضی ابو عبد الله حسین بن علی بن هارون الضبی که من یافتم در کتاب والد خود که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن محمد بن حمزة العلوی که من نوشتم بابی محمد الحسن بن علی بن محمد بن الرضا (ع) و سؤال کردم که چرا فرض گردانید حق سبحانه و تعالی روزه را؟ پس نوشت آن حضرت بسوی من که فرض گردانید حق سبحانه و تعالی روزه را تا بیابد غنی مس جوع و گرسنگی را و رحم و عطا کند بر فقیر و روایت کند از رجال خود از حافظ بلاذری و او باسناد خود روایت کند از امام حسن عسکری (ع) و آن حضرت از آباء کرام خود تا رسول الله (ص) و آن حضرت از جبرئیل و او از حق جل و علا که فرمود که منم خدای که جز من خدای نیست پس هر که اقرار کند بتوحید من داخل شود در حصار من و هر که داخل شود در حصار من ایمن گردد از عذاب من و سابقا این حدیث مذکور شد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۴

شیخ مفید رحمه الله ایراد فرموده بابی چند را در ارشاد در ذکر آن حضرت و گفته که امام قایم بعد از ابی الحسن علی بن محمد، حسن بن علی العسکری است (ع) و ذکر کرده تاریخ مولد و دلائل امامت و نص بر او از پدر بزرگوارش و مدت خلافتش و ذکر وفات و موضع قبر و طرفی از اخبار او.

و امام بعد از پدر، اوست از جهت اجتماع خصال فضل در او و تقدم او بر کافه اهل عصر در اموری که موجب امامت است، و مقتضی ریاست است، از علم و زهد و کمال عقل و عصمت و شجاعت و کرم و کثرت اعمال که سبب تقرب الهی است جل اسمه و نص پدرش و اشارت او بخلافت بجانب وی.

ولادتش در مدینه بوده در ماه ربیع الآخر در سال دویست و سی و دوم از هجرت و وفاتش در روز جمعه بود در هشتم ربیع الاول در سال دویست و شصتم از هجرت و او در آن روز بیست و هشت ساله بود و دفن کردند او را در سرمن رأی در خانه وی که پدرش را در آنجا دفن کرده بودند (ع) و مادرش ام ولد بود که او را حدیث میگفتند و مدت خلافتش شش سال بود

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۵

باب در خبری که ورود یافته بنص امامت بر او از جانب پدر بزرگوارش و اشارت بسوی او بخلاف بعد از او

و روایتست از یحیی بن یسار عنبری گفت وصیت کرد ابو الحسن (ع) پیش از رحلت فرمودن او بچهار ماه و اشارت فرمود بوی بعد از او بامر خلافت و مرا بدین گواه گرفت و جماعتی را از موالی و از علی بن عمرو نوفلی مرویست که من با ابو الحسن (ع) بودم در صحن خانه وی پس گذشت بما پسرش محمد گفتم مر او را که فدای تو گردم اینست صاحب ما بعد از تو؟ فرمود که نه صاحب شما بعد از من حسن است و روایتست از عبد الله بن محمد اصفهانی که فرمود ابو الحسن (ع) که صاحب شما بعد از من آن کس است که نماز گزارد بر من گفت نمیشناختیم ابو محمد الحسن عسکری را پیش از آن گفت پس بیرون فرمود ابو محمد بعد از وفات پدر بزرگوار و بر او نماز گزارد و مرویست از علی بن جعفر که گفت من حاضر بودم نزد ابو الحسن (ع) چون وفات میکرد پسر او محمد، فرمود مر حسن را (ع) که ای پسر من بجای آور از برای خدای تعالی شکر را که او پدید کرده در تو امر خلافت را و روایتست از احمد بن محمد بن عبد الله بن مروان گفت بودم حاضر نزد درگذشتن ابی جعفر محمد بن علی (ع) پس آمد ابو الحسن (ع) پس نهاده شد از برای او کرسی پس نشست بر او و بر گرد او اهل بیت او و ابو محمد (ع) ایستاده بود در ناحیه پس چون فارغ شد از امر ابی جعفر (ع) التفات فرمود بجانب ابی محمد (ع) پس فرمود مثل این را

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۶

و از علی بن مهزیار روایتست که گفت گفتم مر ابی الحسن را (ع) اگر حادثه شود نعوذ بالله پس بکه حواله خواهد بود؟ فرمود که امر من به اکبر اولاد من حواله است یعنی حسن (ع) و روایتست از علی بن عمرو العطار گفت داخل شدم بر ابی الحسن (ع) و پسرش ابو جعفر یحیی آنجا بود و من گمان کردم که اوست خلف بعد از او؛ و گفتم مر او را که فدای تو گردم کیست اخص از اولاد تو؟ فرمود که تخصیص مکنید احدی را تا بیرون آید بسوی شما امر من، گفت پس نوشتم بسوی وی که بعد از تو در باره کیست این امر گفت پس آن حضرت نوشت بسوی من که در اکبر اولاد من و ابو محمد (ع) اکبر بود از ابی جعفر و مرویست از جماعت بنی هاشم که از ایشانست حسن بن حسین افضس که ایشان حاضر بودند در روز وفات محمد بن علی بن محمد در سرای ابی الحسن علی النقی (ع) و گسترده بودند فراش او را در صحن سرای او، و مردم در گرد وی نشستند، پس گفتند که ما تقدیر میکردیم آنان که بودند بر گرد او از آل ابی طالب و بنی عباس و قریش قریب صد و پنجاه کس بوده باشند سوی موالی او و سایر مردم که نظر کرد آن حضرت بحسن بن علی بعد از ساعتی که ایستاده بود و او آمد بود گریبان چاک کرده و ایستاده از راست او و ما نمیشناختیم او را فرمود مر او را که ای پسرک من شکر گوی خدای را که حادث گردانیده حق تعالی در تو این امر را، پس او گریست و استرجاع گفت که

الحمد لله رب العالمین و اياه أسأل تمام نعمه علينا و إنا لله و إنا إليه راجعون

پس پرسیدیم از او گفتند این حسن بن علی است پسر وی و تقدیر میکردیم در آن وقت که بیست ساله بوده باشد پس در آن روز بشناختیم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۷

ما او را و دانستیم که او اشارت فرمود بسوی وی بامامت و قایم مقام خود گردانید. و از محمد بن یحیی مرویست که من داخل شدم بر ابی الحسن (ع) بعد از درگذشتن ابی جعفر پسر وی پس عزا گفتم او را از او، و ابو محمد نشست بود، پس ابو محمد گریست، پس ابو الحسن روی مبارک کرد بسوی وی و فرمود که خدای تعالی گردانید ترا خلفی از او یعنی خلیفه گردانید پس حمد گوی خدای را. و مرویست از ابی هاشم جعفری که من نزد ابی الحسن (ع) بودم بعد از درگذشتن پسرش ابو جعفر من فکر میکردم با خود و میخوامم که بگویم که امر ایشان یعنی ابا جعفر و ابا محمد درین وقت مثل امر ابی الحسن موسی و اسماعیل است پسران جعفر بن محمد (ع) و قصه اینها همچو قصه ایشان است آن حضرت بمن روی آورد پیش از آنکه تکلم کنم و فرمود که نعم یا ابا هاشم ظاهر گردانید خدای تعالی در ابی محمد بعد از ابی جعفر چیزی که معلوم نبود از برای او همچنان که ظاهر ساخت از برای او در موسی بعد از گذشتن اسماعیل آنچه کشف کرد از حال او، این آنچنانست که حدیث کرد ترا نفس تو، و اگر چه نخواهند این را اهل باطل، ابو محمد خلیفه است بعد از من، نزد اوست علمی که محتاج الیه است و با اوست نشانه امامت. و روایتست از ابی بکر قهقهی که نوشت ابو الحسن علیه السلام که ابو محمد پسر من اصح آل محمد است از روی عزت، و اوثق ایشانست از روی حجت، و او اکبر ولد من است و او خلیفه من است و باو منتهی می‌شود گوشه‌های امامت و احکام آن پس هر سؤال که کنی از او کن که نزد اوست آنچه باو احتیاج است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۸

روایتست از شاهویه بن عبد الله که نوشت ابو الحسن (ع) بسوی من که میخواستی که سؤال کنی از خلف بعد از ابی جعفر و اضطراب داشتی برای این، اضطراب مکن که حق تعالی گمراه نمیگذارد قومی را بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده تا غایتی که بیان می‌کند از برای ایشان آنچه از آن بهره‌زنند صاحب تو ابو محمد است نزد اوست آنچه احتیاج دارید بآن، مقدم میدارد حق تعالی و مؤخر آنکه را می‌خواهد ما نَسْخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا و در این بیان و اقتناع است مر صاحب عقل بیدار را. و روایتست از داود بن قاسم جعفری که او گفت من شنیدم از ابی الحسن (ع) که میفرمود که خلف بعد از من حسن است پس چگونه خواهد بود شما را خلفی بعد از خلف گفتم چه گونه است که فدای تو گردم فرمود که شما نبینید شخص او را و حلال نباشد مر شما را ذکر او بنامش گفتم پس چگونه ذکر کنیم او را فرمود که بگوئید الحجة من آل محمد علیه السلام و اخبار درین باب بسیارست که این کتاب گنجایش این ندارد

باب در طرفی از اخبار ابی محمد (ع) و مناقب و آیات و معجزات او

روایتست از حسن بن محمد الاشعری و محمد بن یحیی و غیرهما که گفتند ایشان که بود احمد بن عبید الله بن خاقان مباشر بر ضیاع و خراج در قم، پس یک روزی مذکور میشد در مجلس او ذکر علویه و مذاهب ایشان و او بغایت شدید الانحراف بود از مذهب اهل بیت علیهم السلام گفت من ندیدم و ندانستم در سرمن‌رأی مردی را از علویه مثل حسن بن علی بن محمد بن الرضا (ع) در هدی و سکوت و عفاف و بزرگی و کثرت عبادت او نزد اهل بیت و بنی هاشم همه‌شان، و مقدم داشتن ایشان او را بر

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۷۹

صاحبان سن و قدر و بزرگی از ایشان و همچنین است حال او نزد پیشوایان و وزرا و عامه مردم او یاد میکرد که من روزی ایستاده بودم بر سر پدرم و آن روز مجلس او بود که دیوان میداشت از برای مردمان که حاجیان درآمدند و گفتند که ابو محمد بن الرضا بر در است او باواز بلند گفت اذن دهید که درآید من تعجب کردم از آنچه شنیدم از ایشان و از جسارت ایشان که بکنیت ذکر کنند مردی را در حضور پدرم، و نبود که بکنیت خوانند کسی را نزد او مگر او خلیفه باشد یا والی عهد یا کسی که سلطان امر کرده باشد که او را بکنیت بخوانند نزد وی پس درآمد مردی گندمگون نیکو قامت، زیبا روی، جید البدن؛ خورد سال که او را جلالت و هیئت حسنه بود پس چون پدر من او را دید برخاست و چند قدم استقبال وی کرد و من ندیده بودم که این کرده باشد از برای هیچ یک از بنی هاشم و بزرگان.

پس چون نزدیک شد بوی با او معانقه کرد و بوسید روی و سینه او را و دستش گرفت و نشاند بر جای خود و نشست بر پهلوی وی و باو روی آورد و تکلم میکرد و در مکالمه خود را فدای وی میساخت و من متعجب بودم از آنچه میدیدم از او که ناگاه درآمد حاجبی و گفت موفق آمد و چون موفق داخل میشد بر پدرم حاجیان و خواص پیش می آمدند و می ایستادند میان مجلس پدر من و میان باب الدار سماطین تا داخل میشد و بیرون میرفت.

و لا یزال پدرم روی آورده بود بر ابی محمد و حدیث میگفت تا نظر انداخت بغلامان خاصه و در این هنگام می گفت بآن حضرت هر چه خواهی که حق تعالی مرا فدای تو گرداند بعد از آن گفت

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۲۸۰

بحاجیان خود که بگیریید باو عقب سماطین را تا نبیند او را یعنی موفق او را پس ابو محمد برخاست و پدرم نیز برخاست و او را در بغل گرفت و او گفت من گفتم حاجیان و غلامان پدرم را که ویلکم چه کس بود که او را بکنیت ذکر کردید بحضرت پدرم و اینها کردید گفتند این مردیست علوی که او را حسن بن علی میگویند و معروف باین رضاست پس زیاده کردم تعجب را و در این روز لا یزال در آن فکر و اندیشه بودم از آن امر پدرم که این را هرگز از او ندیده بودم تا شب درآمد و عادت او آن بود که چون نماز خفتن میگذارد می نشست و نظر میکرد بآنچه محتاج الیه بود از مهمات و مؤامرات و رفع میکرد آن را بسططان پس چون نماز گذارد و نشست آدمم و نشستم پیش وی و نزد وی کسی نبود گفت یا احمد آیا ترا حاجتی است گفتم نعم یا ابه پس اذن میدهی که بپرسم ترا از آن؟ گفت اذن دادم گفتم یا ابه چه مرد بود آنکه من دیدم در صبح به پیش تو که کردی آنچه کردی از اجلال و تعظیم او و تکریم و تبجیل و خود را فدای او میکردی و ابوبن را؟ گفت ای پسر آن کس امام روافض بود حسن بن علی که معروفست باین الرضا بعد از آن ساکت شد ساعتی و من هم خاموش بودم.

بعد از آن گفت ای پسر اگر زایل شد خلافت از خلفای بنی عباس مستحق نیست آن را احدی از بنی هاشم غیر او از جهت فضل و عفت و هدی و صیانت و زهد و عبادت و جمیل اخلاق و صلاح او و اگر میدیدی پدر او را میدیدی که چه نوع مردیست از صفات حمیده و فضل و بزرگی که داشت پس زیاده کردم اضطراب و خشم خود را و به تفکر درآمدم در آنچه شنیدم از او در باب وی و آنچه دیدم

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۲۸۱

از فعل او پس من بعد از آن همت را مصروف نمیداشتم الا در سؤال و پرسیدن از خبر او و بحث از امر او، و سؤال نکردم هیچ کس را از بنی هاشم و قواد و کتاب و قضات و فقها و سایر مردم الا که می یافتم نزد او در غایت اجلال و اعظام و محل رفیع و قول جمیل و تقدیم مر او را بر جمیع اهل بیت و مشایخ خود، پس عظیم شد قدر او نزد من چه نمی دیدم دوست و نه دشمن را الا که بزبان خوش بود با ایشان و ثناگر بر ایشان پس گفتند بعضی که حاضر بودند در مجلس او از اشعریه که چه خیر است از برادر او جعفر و چگونه است حال

او از او در محل؟ گفت کیست جعفر که سؤال از او کنند و قرین سازند جعفر را بحسن؟ جعفر اعلان کننده فسق و فجور است و شارب خمر است، او کمتر است از هر که می بینم از مردم او بسیار خفیف و سبک قدر است در ذات و بدرستی که وارد شد بر سلطان و اصحاب او در وقت وفات حسن بن علی العسکری علیه السلام بر من چیزی که تعجب کردم از آن و گمان نداشتم که آنچنان باشد او و این آنست که چون آن حضرت بیمار شد فرستاد نزد پدر من که ابن الرضا بیمارست پس پدر من در ساعت سوار شد و آمد بدار الخلافه و بازگشت بتعجیل، و با وی پنج نفر بودند از خادمان خلیفه که از ثقات و خاصه و تحریر او بودند و امر کرد ایشان را بملازمت سرای امام حسن عسکری (ع) که از احوال او با خبر باشند، و فرستاد نزد اطبا و امر کرد ایشان را که متردد باشند بسوی او و تعهد احوال او کنند در صباح و ما پس چون بعد ازین دو روز یا سه روز گذشت خبر آوردند که ضعف بر او غالب شده سوار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۸۲

شد و رفت و اطباء را امر فرمود که پای از آنجا نکشند و فرستاد بقاضی القضاة و در مجلس وی حاضر کرد و فرمود او را که ده کس را اختیار کن از مردم ثقه که متدین و با ورع و امانت باشند و ایشان را فرستاد که ملازم آن خانه باشند و شب و روز از او غافل نشوند، پس این چنین بود تا آن حضرت رحلت فرمود چون این خبر فاش شد غریب از سرمن رأی برآمد، و بازارها بستند و بنی هاشم و قواد و کتاب و قضاة و معدلان و سایر مردمان بجنازه وی حاضر شدند پس سرمن رأی شبیه بروز قیامت شد پس چون فارغ شدند از تهیه او سلطان فرستاد بعیسی بن متوکل و امر کرد که بر وی نماز بگزارد و چون نهادند جنازه را از برای نماز ابو عیسی نزدیک آمد روی مبارک وی گشود و عرض کرد او را بر بنی هاشم از علویه و عباسیه و قواد و کتاب و قضاة و معدلین و گفت این حسن بن علی بن محمد بن الرضاست (ع) که وفات یافته بر فراش خود بی سبب دیگری و حاضر کرد خدام سلطان و ثقات او و قضاة و اطبا که ملازمت داشتند آنجا و همه دیدند و تفحص نمودند که او خود وفات یافته و کسی او را نکشته و بعد از آن روی او را پوشانید و نماز بر وی گزارد و امر کرد که برداشتن و بردند و دفن کردند و بعد از دفن جعفر برادرش آمد نزد پدر من و گفت مرتبه برادر را بمن آرزانی دارید و من در هر سال بیست هزار دینار بشما برسانم چون او این را از او شنید بر او مکروه آمد و گفت ای احمق سلطان اطال الله بقاءه برهنه کرده شمشیر را و نهاده در میان کسانی که زعم ایشان آن بود که پدر و برادر تو امامانند تا ایشان را باز دارد از این و میسر نشد او را پس اگر تو نزد شیعه پدر و

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۸۳

برادرت امامی پس هیچ حاجت نیست ترا که سلطان یا غیر او ترتیب تو کنند و اگر نزد ایشان این منزلت نداری نخواهی یافت مرتبه نزد ما پس از آن کلمات او را پدر من قلیل و ضعیف شمرد و امر کرد که او را دور کردند از او و دیگر اذن نداد مر او را در دخول بر او تا مرد پدر من و بیرون آمدیم ما و او بر این حال بود و سلطان طلب میکرد اثر ولد حسن بن علی را تا امروز نیافت بسوی او راهی و شیعه مقیم بودند که حسن (ع) وفات کرد و گذاشت ولدی را که قائم مقام اوست بامامت. و نوشت ابو محمد (ع) بابی القاسم اسحق بن جعفر الزبیری پیش از موت معتز به بیست روز که ملازم شود در خانه خود تا این حادثه بگذرد، پس چون کشته شد ترنجه او نوشت بسوی او که حادثه حادث شد چه امر میکنی مرا آن حضرت نوشت بوی که حادثه دیگریست پس شد در امر معتز آنچه شدنی بود.

گفت که آن حضرت بمردی دیگر نوشت که کشته می شود محمد بن داود پیش از قتل او بده روز پس چون روز دهم شد او کشته شد و روایتست از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر که او گفت کار بر ما تنگ شد و گفت مرا پدر من که بیا تا برویم بسوی این مرد یعنی ابا محمد (ع) که او را وصف می کنند بحدود و سماحت، گفتم میشناسی او را گفت ندیده ام او را و نمی شناسم؛ او را گفت پس قصد دیدن او کردیم پدر من در راه گفت آنچه احتیاج است ما را آنست که امر کند ما را به پانصد درهم دویمت درهم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۸۴

از برای کسوه، و دویست درهم از برای دقیق و صد درهم از برای نفقه و من گفتم در نفس خود کاشکی مرا امر میکرد به سیصد درهم صد درهم از برای خود الاغی میخریدم و صد درهم از برای نفقه و صد درهم دیگر از برای کسوه و بیرون می‌آمدیم بجانب جبل و چون رسیدیم بدر خانه بیرون آمد بسوی ما غلام او و گفت درآیند علی بن ابراهیم و محمد پسر او پس چون داخل شدیم بر او و سلام کردیم فرمود مر پدر مرا که یا علی چه بازداشت ترا از مادر این وقت؟ گفت یا سیدی شرم داشتیم که ملاقات کنم ترا بر این حال چون بیرون آمدیم از نزد او آمد ما را غلام او پس داد به پدر من کیسه که در او درهم بود و گفت این پانصد درهم است دویست از برای کسوه و دویست از برای دقیق و صد از برای نفقه و کیسه دیگر بمن داد و گفت این سیصد درهم است صد درهم ازین در بهاء الاغ صرف کن و صد از برای کسوه است و صد از برای نفقه و بیرون مرو بجانب جبل و برو بسورا گفت بسورا رفت و زنی خواست پس دخل او امروز دو هزار دینار است و مع هذا توقف داشت گفت محمد بن ابراهیم گفتم مر او را که و یحک آیا میخواهی امری ظاهرتر از این؟ گفت راست میگوئی و لیکن هستیم ما بر امری که دائم بر آن بوده‌ایم. مؤلف رحمه الله میفرماید که این تقلیدیست که حق سبحانه و تعالی مذمت فرموده آن را در شریف کتاب خود حکایت از کفار میکند که **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ** و شبهه نیست که عذاب این جماعت که دعوت بایشان رسیده باشد و دیده باشند اداء و معجزات را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۸۵

باضعاف مضاعفه اشد خواهد بود بلکه نسبتی نخواهد بود مر ایشان را که نرسیده باشد ایشان را دعوت و قایم نگشته باشد بر ایشان حجت و این علوی اگر نه دیده باشد امارت را و نشنیده باشد ادله را او احسن است از روی حال از او بعد از این و **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ** حدیث کرد احمد بن حارث قزوینی گفت بودم با پدر خود بسرمن‌رأی و پدر من وقوف بیطاری داشت و در مرتبط ابی محمد (ع) میبود گفت که نزد مستعین استری بود که مثل او کسی ندیده بود در صورت و بزرگی و بلندی اما منع میکرد از زین و لجام کردن و سوار شدن؛ جمع میشدند بسیاری از پشته سواران و حيله نمیتوانستند انگیخت بر سواری او بعضی از ندمای او گفتند که یا امیر المؤمنین آیا نمیفرستی به نزد حسن بن علی بن الرضا (ع) که بیاید شاید سوار تواند شد او را پس فرستاد بطلب ابی محمد و رفت پدر من با وی پس چون داخل شد ابی محمد در آن خانه من با پدر بودم پس نظر کرد آن حضرت بآن استر که ایستاده بود در صحن خانه پس آن حضرت رفت بسوی او و دست مبارک بر کفل او نهاد من نظر کردم بسوی آن استر دیدم که سر تا پا عرق کرده و از او میچکد بعد از آن بجانب مستعین رفت و بر او سلام کرد، ویرا تعظیم کرد و نزدیک وی شد و گفت یا ابا محمد لجام کن این استر را آن حضرت گفت به پدر من که لجام کن او را ای فلان، مستعین گفت تو لجام کن او را آن حضرت طیلسان خود را نهاد و برخاست و لجام کرد او را و باز آمد و بجای خود نشست.

گفت مر او را که یا ابا محمد زین کن او را آن حضرت گفت به پدر من که ای فلان زین کن او را مستعین گفت تو زین کن او را پس دوم بار برخاست و زین کرد او را و بازگشت بجای خود، و گفت مر او را که می‌بینی که سوار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۸۶

شوی او را؟ آن حضرت فرمود که بلی، پس سوار شد بی‌آنکه او امتناع کند بر او و بعد از آن او را راند و پاشنه کرد به بهترین رفتنی رفت و بازگشت، و فرمود آمد پس گفت مر او را مستعین که چگونه دیدی او را فرمود که ندیدم مثل او را در حسن و زیبائی پس گفت مستعین مر او را که امیر المؤمنین آن را بتو ارزانی داشت آن حضرت فرمود به پدر من که ای فلان بگیر او را گرفت و کشید و برد و

روایتست از ابی هاشم جعفری که شکایت بردم نزد ابی محمد حسن بن علی (ع) باحتیاجی که داشتم پس حک کرد بتازیانه خود زمین را و بیرون آورد از او سبیکه که قریب پانصد دینار طلا بود و گفت بگیر ای ابی هاشم و معذور دار ما را. و مرویست از ابی علی المطهری که او نوشته بود بسوی آن حضرت از قادسیه و اعلام کرده که مردم باز میگردند از حج از خوف تشنگی من هم باز گردم آن حضرت نوشت که بروید که بر شما ترسی نیست ان شاء الله پس باقیان رفتند بسلامت و بایشان از تشنگی تشویشی نرسید. مرویست از علی بن الحسین بن الحسن بن الفضل الیمانی که او گفت نزول کرد بجعفری از آل جعفر خلق بسیار که مقاومت ایشان میسر نبود، او بنوشت بآن حضرت و از ایشان شکایت کرد، پس نوشت باو که دست میدارند ایشان از تو ان شاء الله گفت بیرون آمدند مردم اندکی بسوی ایشان و آن جماعت زیاده بر بیست هزار کس بودند و اینان کمتر از هزار و ایشان را منهزم ساختند. و روایت است از محمد بن اسماعیل العلوی گفت که حبس کرده شد ابو محمد (ع) نزد علی بن اوتامش و او شدید العداوه بود مر آل محمد را (ع) و غلیظ بود بر آل ابی طالب؛ و گفته بودند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۸۷

او را که چنین و چنان کن پس اقامت نکرد نزد او الا یک روز تا نهاد هر دو رخسار خود را بر زمین از برای او و بالا نمیگرد چشم خود را بسوی او از جهت اجلال و اعظام او، و بیرون آمد از نزد او و او احسن مردم شد از روی بصیرت، و نیکوترین مردمان از روی گفتار در باره او حدیث کند ابو هاشم جعفری که شکایت کردم بای محمد از تنگی حبس و سختی قید پس نوشت که تو نماز پیشین را امروز در منزل خود خواهی گزارد پس بیرون آوردند مرا در وقت پیشین و نماز گزاردم در منزل خود چنانچه آن حضرت فرموده بود، و تنگی معاش داشتم خواستم که از وی مددی طلب کنم و بنویسم در کتابتی که بخدمت وی میفرستادم از آن شرم داشتم، چون منزل خود آمدم برای من صد دینار فرستاد و نوشت بسوی من که هر گاه ترا حاجتی باشد پس شرم مکن و بطلب آن را، چه تو آن را که میخواهی می‌یابی ان شاء الله تعالی و روایتست از نصیر خادم که او گفت شنیدم بسیار بار که آن حضرت تکلم میفرمود غلامان خود را بلغات ایشان و در میان ایشان ترک و روم و سقلابی میبودند، من تعجب داشتم ازین، و میگفتم او در مدینه متولد شده و ظاهر نساخت خود را باحدی تا ابو الحسن رحلت فرمود، و هیچ کس ندید او را پس چگونه این زبانها را میداند، و با خود این میگفتم پس روی آورد بجانب من و فرمود که خدای تعالی جل اسمه ظاهر کرده حجت خود را در میان خلق خود، و داده او را معرفت هر چیزی و او میداند لغات و اسباب و حوادث را و اگر این چنین نبودی میان حجت و محجوج فرق نشدی. حسن بن طریف گوید میخیلید در سینه من دو مسأله میخواستم که هر دو را بنویسم و بپرسم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۸۸

از آن حضرت (ع) پس نوشتم و سؤال کردم از وی که قایم (ع) وقتی قیام نماید بامور بچه حکم خواهد کرد و کجا خواهد بود مجلسی که حکم کند در میان مردم؟ و میخواستم که بپرسم از تب ربع پس غافل شدم از ذکر تب جواب نوشت که سؤال کرده بودی از قایم (ع)، هر گاه که قیام نماید حکم خواهد فرمود در میان مردمان بعلم خود همچو قضای داود (ع) که سؤال نکند بینه را و میخواستی که بپرسی از تب ربع پس فراموش کردی، پس بنویس بر ورقی این آیت را و بیاویز بر گردن محموم که یا نار کونی برداً و سلاماً علی إبراهیم پس نوشتم این آیت را و آویختم بر گردن محموم پس بخود آمد و تب از او رفت. اسماعیل بن محمد بن علی بن اسماعیل بن علی بن عبد الله بن عباس گوید که نشستم مر ابی محمد را در میان راه تا آن حضرت بر من گذشت شکایت بردم بوی از جهت احتیاج و سوگند خوردم که نیست نزد من یک درهم و ما فوق آن و نه چاشت دارم و نه شام، فرمود که سوگند بخدا خوردی بدروغ و حال آنکه دفن کرده دویست دینار در جای، و این را نگفتم که دفع کنم از تو عطا را بده ای غلام آنچه با تست، پس داد بمن غلام او صد دینار

پس روی مبارک بسوی من کرد و گفت که حرام کرده دنانیری را که دفن نموده آن را هر چند که احتیاج تمام داری بآن، و راست فرمود آن حضرت چه من انفاق میکردم آنچه بمن میرسید و بغایت مضطرب شدم روزی از برای نفقه، و ابواب رزق بر من بسته شده بود پس من تفتیش کردم بر دنانیر که دفن کرده بودم نیافتم آن را پس نظر کردم معلوم شد مرا پسری بود موضع آن را دانسته بود

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۸۹

رفته بود و برداشته و گریخته پس دست نیافتم از آن بر چیزی گوید علی بن زید بن علی بن حسین که مرا فرسی بود نیکو و بسیار ذکر نیکوئی آن در محافل میکردم پس روزی رفتم بخدمت ابی محمد (ع) فرمود که چه کردی فرس خود را؟ گفتم اینک بر در ایستاده است و این زمان گذاشتم او را فرمود که سوگند میدهم ترا که پیش از شب اگر قادر شوی بر مشتری تأخیر مکن و در این اثنا یکی درآمد و کلام وی منقطع شد، پس برخاستم و در آن فکر بودم و بمنزل خود رفتم و خبر کردم برادر خود را از این گفت نمیدانم که چه گویم و بخل میکردم در فروختن او، پس چون شب درآمد و نماز خفتن شد نماز گزاردیم سائس آمد که فرس تو این زمان مرد من غمگین شدم و دانستم که آن حضرت از آن گفتن این خواسته بود بعد از آن رفتم بخدمت ابی محمد (ع) بعد از چند روز و میگفتم در نفس خود که کاش آن حضرت انعام میفرمود بمن دابه را، پس چون نشستم فرمود پیش از آنکه من چیزی گویم فرمود که نعم برای تو هست دابه‌ای غلام بده بوی مادیان کمیت مرا بعد از آن فرمود که این بهتر از فرس تست و آهسته‌تر و درازترست از عمر احمد بن محمد گوید که من نوشتم بابی محمد (ع) در وقتی که مهندی در قتل موالی سعی داشت که یا سیدی الحمد لله که مشغول گردانید او را از تو و بمن رسید که او ترا تهدیدها کرده و گفته که و الله که خالی کنم ایشان را از جدید زمین، پس آن حضرت بخط شریف خود نوشت بوی که عمر او از آن کوتاه‌تر است و بشمار پنج روز از این زمان باز که کشته می‌شود او در روز ششم بانواع خواری و زاری، پس آنچنان بود که آن حضرت فرموده بود

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۰

گویند که درآمدند عباسیان بر صالح بن وصیف در جای که حبس کرده بودند ابو محمد را (ع) و گفتند او را که حبس را برو تنگ ساز و گشاد مساز صالح گفت من چه کنم باو؟ دو مرد که بدترین مردم‌اند بر او موکل گردانیده‌ام و ایشان گشته‌اند از عبادت و صلاة و صیام بامری عظیم؟ پس امر کردند باحضر آن موکلان گفتند ایشان را که ویحکما چیست حال شما در امر این مرد؟ پس گفتند چه میگوئی در باره مردی که روز بروزه باشد و شب همه شب نماز میگذارد، با کسی سخن ندارد و مشغول نیست بغير عبادت، پس هر گاه نظر میکند بجانب ما میلرزد جمیع اعضای ما بمرتبه که مالک نفس خود نمیتوانیم شدن چون شنیدند این را عباسیان بازگشتند خاموش و خاسر. و از علی بن محمد مرویست که او روایت کرده از جماعتی از اصحاب ما که ایشان گفتند که تسلیم کردند آن حضرت را بنحریری از جهت حبس و او کار را بر آن حضرت تنگ میگرفت و ایذا میرسانید پس گفت زن او بوی که از خدای تعالی بترس که تو نمیدانی که کیست در خانه تو و یاد کرد صلاح و عبادت او را و گفت من میترسم بر تو از او، او گفت و الله که من او را خواهم انداختن در پیش سباع.

بعد از آن رفت و این رخصت حاصل کرد و رخصت یافت؛ چون انداخت آن حضرت را در پیش سباع او میل نکردند بخوردنش پس نظر کردند بآن موضع تا به‌بینند که حال او چیست، پس یافتند که در نماز ایستاده و آن سبع گرد وی میگردد و تعرض نمیرساند پس امر کردند و آن حضرت را از آن منزل و خانه بیرون بردند. و روایات در این معنی بسیار است باین اختصار رفت

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۱

باب در ذکر وفات ابی محمد الحسن بن علی (ع) و موضع قبر و ذکر ولد او

آن حضرت مریض شد در اول ماه ربیع الاول در سال دویست و شصتم، و رحلت فرمود در روز جمعه هشتم ماه مذکور در سنه مذکوره و در وقت وفات بیست و هشت سال داشت، و دفن کرده شد در خانه که دفن کرده بود پدر او در سرمن رأی، و گذاشت ابن منتظر را از برای دولت حق و آن حضرت مخفی میداشت مولد او را، و میپوشید امر او را از جهت صعوبت وقت، و شدت طلب سلطان زمان، و اجتهاد او در تفتیش امر او چون شایع شد از مذهب شیعه امامیه در باب او و معلوم و معروف شد انتظار ایشان مر او را، و اظهار نفرمود ولد خود را در حال حیات خود، و ندانستند او را جمهور بعد از وفات ابی محمد و جعفر بن علی برادر آن حضرت متولی اخذ ترکه او شد، و سعی کرد در حبس جواری وی، و اعتقال حلال او و تشنیع میکرد بر اصحاب آن حضرت بسبب انتظار ایشان ولد او را و قطع میکرد کلام ایشان را که می گفتند در وجود او، و قول بر امامت او، و برمی انگیخت قوم را تا غایتی که میتراسانیدند ایشان را و متفرق می ساختند و دلیر گردانیده بود قوم را بر ایشان و بلاها را بر سر ایشان می آوردند از اعتقال و حبس و تهدید و تصغیر و استخفاف و ذل و خواری و باینها سلطان نتوانست ایشان را از آن بازداشت.

و جمع کرد جعفر ظاهرتر که ابی محمد را (ع) و سعی میکرد نزد شیعه که قایم مقام برادر باشد پس شیعه از او مطلقاً قبول نکردند و اعتقاد نکردند او را در آن پس رفت پیش سلطان وقت و التماس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۲

مرتبه برادر کرد و بذل کرد مال بسیاری و تقرب جست بهر آنچه ظن او بود که بآن تقرب میتوان جستن بآن، پس متنفع نشد بچیزی از آن و مر جعفر را اخبار بسیار است درین معنی و کتاب گنجایش شرح و بسط آن ندارد و آن مشهور است نزد امامیه و کس بسیار است که میدانند از عامه و بالله التوفیق ابن خشاب نیز تاریخ ولادت و وفات و مبلغ سن آن حضرت را ذکر کرده بر وجهی که سابقاً مذکور شد. و در کتاب دلائل آورده که دلائل حسن بن علی العسکری (ع): محمد بن عبد الله روایت کرده که چون امر کرده شد که سعید ابی محمد (ع) را بکوفه برد نوشت بسوی وی ابو هیثم که فدای تو گردم رسیده است بمن امری که اضطراب پیدا کرده ام پس نوشت بوی که بعد از سه روز دیگر میرسد بشما فرح و شادی، پس کشته شد معتز در روز سیوم گفت ناپیدا شد غلام کوچکی که مر او را بود و نمی یافتند، آن حضرت را از آن حال خبر دادند فرمود که طلب کنند او را از فلان بر که؛ پس طلب کردند او را یافتند در آن مرده و او گفت که خزانه ابی الحسن را (ع) بنهب بردند بعد از آنکه او در گذشت پس آن حضرت را خبر کردند از آن، امر کرد تا در آن را بستند بعد از آن حرم و عیال او را طلب کرد و گفت بیک یک

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۳

که فلان چیز را رد کن، و خبر کرد بهر یک بآنچه برداشته بودند تا همه را باز دادند و هیچ فوت نشد. حدیث کرد هارون بن مسلم او گفت پسری شد احمد پسر مر او نوشت بسوی ابی محمد (ع) بعسکر در روز دوم ولادت او و پرسید که چه نام کند او را و کنیت او چه باشد، و من میخواست که نام او جعفر باشد و کنیت او ابو عبد الله پس آمد رسول او در صبیحه روز هفتم و کتاب آورد از او که او را جعفر نام کن و کنیت کن او را بابی عبد الله و دعا فرموده بود از برای من و حدیث کرد مرا قاسم هروی که بیرون آمد توقیع از ابی محمد ببعضی بنی اسباط گفت نوشته بودم بوی که خبر کند او را از اختلاف موالی و سؤال کرده بودم او را از اظهار دلیل؛ پس نوشت بسوی من:

بدرستی که خطاب فرمود خدای عز و جل عاقل را و نیست احدی که اتیان نماید بآیتی و اظهار کند دلیلی را که اکثر و بیشتر باشد از آنچه آمده بخاتم النبیین و سید المرسلین پس میگفتند کفار که او ساحر و کاهن و کذاب است و هدایت میکرد حق تعالی کسی را که مهتدی میبود الا آنکه بادل ساکن میشدند بسیاری از مردم.

و این آنست که حق تعالی اذن میفرماید ما را پس تکلم میکنیم و منع مینماید و خاموش میباشیم و اگر خواهد که اظهار نکند حق را پیغمبران را نمیفرستد که مبشرین و منذرین باشند که اظهار کنند حق را در حال ضعف و قوت و ناطق باشند در آن اوقات تا گزارش دهند امر حق را و انفاذ حکم او کنند در میان طبقات مردمان متفرقه تا ایشان را بینا گردانند بر سبیل نجات و متمسک بحق گردند و متعلق بفرع و اصل شوند بی شک و ریب و نیابند از او گریزی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۴

و طبقه اخذ نکنند حق را از اهل او پس ایشان مثل راکب بچرند که موج میزنند نزد موج او و ساکن میگردند نزد سکون او و طبقه غالب می شود بر ایشان شیطان شان و نشان ایشان رد است بر اهل حق و دفع حق است بباطل از جهت حسدی که نزد ایشان است پس بگذار کسی را که می رود برود براست و چپ پس شبان هر گاه خواهد جمع میکند گوسفندان خود را باسان ترین سعی ذکر کردی از تو اختلافی را که در میان موالی است پس آن هست از رفعت و کبر بی شک و کسی که نشست در مجلس حکم پس او اولی است بحکم نیکو، رعایت کن کسی که رعایت پذیرست، و احتراز کن از اذاعت و شهرت و طلب ریاست که این هر دو مرد را بهلاکت میبرند.

ذکر کردی از رفتن خودت بفارس میبرد حق تعالی ترا بمصر ان شاء الله و ایمن داخل خواهی شد و برسان ثقات دوستان را از من سلام و امر کن ایشان را بتقوای الهی و پرهیزگاری خدای عظیم و اداء امانت و اعلام کن ایشان را که فاش کننده بر ما حرب است پس چون خواندم که داخل میشوی بمصر ندانستم معنی این را پس آمدم ببغداد و عزیمت خروج کردم از آنجا بفارس پس یراق آن مهیا نشد پس بیرون رفتم بجانب مصر مرویست از علی بن محمد بن زیاد که بیرون آمد توقیع ابی محمد (ع) که فتنه مخصوص تست پس بنشین در خانه خود و بیرون مرو و گفت پس مصیبتی بر من واقع شد نوشتم بسوی وی که آیا آن نایبه این بود؟ پس نوشت که نه آن سختر است از این؛ پس مرا طلب میکنند بسبب جعفر بن محمد و

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۵

منادی میکردند که هر که او را بیاورد پس او را صد هزار درهم باشد حدیث کرد محمد بن علی السمری که گفت داخل شدم بر ابی أحمد عبید الله بن عبد الله و پیش او رقعہ بود از ابی محمد (ع) در او بود که من فرود می آرم بلای خدای را بر این طاغی یعنی الزبیری و او گیرنده بود آن حضرت را و سه روز شده بود پس چون روز سیوم شد کردند باو آنچه کردند و دیگر گفت که نوشت آن حضرت بسوی من که فتنه فرو خواهد گرفت شما را بر حذر باشید پس چون سه روز گذشت در میان بنی هاشم فتنه افتاد پس من نوشتم بوی که آیا آن فتنه این بود فرمود که نه و لیکن غیر اینست پس چون چند روز گذشت امر معتز بوقوع آمد و کشته شد او و مرویست از ابی هاشم جعفری که او گفت نزد ابی محمد (ع) بودم که درآمد بر او جوانی خوب صورتی من گفتم در نفس خود که باشد این پس ابو محمد فرمود که این ابن ام غانم است صاحب سنگی که مهر کرده بودند آن را پدران کرام من و آن را آورده که من نیز مهر کنم، آنگاه فرمود که بده سنگت را بمن؛ پس داد و در او موضع املس نرم بود آن را مهر فرمود با خاتم خود که با وی بود و اسم یمانی مهجع بن سفیان بن علم بن ام غانم یمانیه بود او دیگر گفت که بیرون آمد ابو محمد با جنازه ابی الحسن (ع) و پیرهن را چاک کرده بود پس

نوشت بوی ابو عون قرابه نجاح بن سلمه که هیچ کس دیده از ائمه که چاک کرده باشند جامه خود را در مثل این صورت؟ نوشت ابو محمد بسوی وی که ای احمق ندانسته که چاک کرد موسی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۶

پیغمبر برای هارون (ع) و روایتست از جعفر بن محمد القلانسی او گفت برادر من نوشت بابی محمد و زن او بستن بود نزدیک بوضع حمل که از خدای تعالی در خواهد که او را روزی کند فرزند نرینه و نام کند او را پس نوشت آن حضرت بوی که روزی میکند ترا فرزند نرینه تمام الخلقه و خوب نامی است محمد و عبد الرحمن پس زن او از یک شکم دو فرزند آورد یکی از ایشان را در پای انگشت زایدی و دیگر تمام خلقه بود پس این یکی را محمد نام کرد و صاحب زواید را عبد الرحمن. و مرویست از جعفر بن محمد القلانسی که نوشتم بابی محمد بمصحوب محمد بن عبد الجبار که سؤال کند او را از مسایل بسیار و در خواهد که دعای از برای او بکند که بارمنیه رفته بود که گوسفند بیاورد پس جواب سؤال نوشت و ذکر برادر در او نفرمود بعد از آن خبر آمد که برادر او مرد در روزی که آن حضرت نوشته بود جواب مسائل او را، پس چون ذکر نفرموده بود او را دانستم که او مرده است. و از ابی هاشم جعفری روایت است که بودم نزد ابی محمد (ع) فرمود که چون بیرون آید قایم امر کند بکندن منار و مقصورهای که در مساجدست من گفتم در نفس خود که این چه معنی دارد روی مبارک بمن کرد و گفت این معنی دارد که آنها محدث و مبتدع خواهد بود که آن نوع بنا نکرده هیچ پیغمبر و نه هیچ حجتی. و روایتست از داود بن قاسم جعفری گفت پرسیدم از ابی محمد (ع) از قول خدای عز و جل که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۷

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ فَرَمَدَ كَمَا هُمُ إِيشَانِ مِنْ آلِ مُحَمَّدَانَ ظَالِمِ نَفْسِ أَنَانِدِ كِه اِقْرَارِ بَامَامِ نَدَارِنْدِ كُفْتِ مِنْ اَشْكَ كُشْمِ كِرْدَمِ وَ فِكْرِ مِيكِرْدَمِ بَا كُودِ دَرِ عِظْمِ وَ بَزْرُكِي أَنْجِه اِعْطَا فَرَمُودِه آلِ مُحَمَّدِ رَا صِلَى اللّٰهُ عَلَيْهِمْ، پس نظر کرد بمن و فرمود که امر اعظم است از آنچه حدیث میکند ترا نفس تو از عظم و بزرگی شأن آل محمد پس حمد و شکر کن خدای را که تو استمساک جسته بحبل ایشان که خوانده میشوی در روز قیامت با ایشان گاهی که خوانند هر مردمانی را بامامان خودشان پس بشارت باد ترا ای ابا هاشم که تو بر خیری. و از ابی هاشم روایت است که سؤال کرد محمد بن صالح الارمنی از ابو محمد (ع) از قول خدای عز و جل که يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ آن حضرت فرمود که محو نمیکند حق تعالی الا آنچه باشد و ثابت نمی‌گرداند الا آنچه نباشد، من گفتم در نفس خود که این خلاف آنست که هشام بن حکم می‌گفت که معلوم خدا نیست چیزی تا آنکه بشود و پدید آید، پس آن حضرت نظر کرد بسوی من و فرمود که خدای تعالی عالم است و دانا بأشیاء پیش از آنکه بشود و پدید آید، خالق بود وقتی که مخلوق نبود، و رب بود وقتی که مربوب نبود، و قادر بود پیش از مقدور، پس گفتم گواهی میدهم که تو ولی الله و حجت او و قائم بقسط و عدل اوئی و تو بر منهاج و طریقه امیر المؤمنینی (ع) و علم او و گوید ابو هاشم که من بودم نزد ابی محمد پس پرسید او را محمد بن صالح الارمنی از قول حق تعالی که وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا آن حضرت فرمود ثابت است آن معرفت و فراموش کرده‌اند آن موقف را و زود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۸

باشد که بیاد بیاید ایشان را و اگر نه آن بودی ندانستی که کیست خالق او، و کیست رازق او ابو هاشم گفت من تعجب داشتم در نفس خود از عظیم آنچه خدای تعالی اعطا فرموده ولی خود را و جزیل آنچه تحمیل کرده او را پس روی آورد ابو محمد و فرمود که امر

عجیبتر است از آنچه عجب میداری از آن یا ابا هاشم و اعظم از آن، چیست گمان تو بر قومی که آنکه ایشان را شناخت خدای را شناخته، و کسی که ایشان را نشناخت خدای را نشناخته، پس مؤمن نیست مگر کسی که تصدیق ایشان کند و بمعرفت ایشان موقن باشد و گوید ابو هاشم که شنیدم از ابا محمد که میفرمود از گناهان چیزی هست که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد و آن گفتن مردست که کاشکی من مؤاخذ نمی‌بودم الا باین یعنی گناه را صغیر نباید شمرد پس گفتم در نفس خود که این هر آینه امری دقیق است، و سزاوار آنست مرد را که تفقد کند از نفس خود هر چیزی را پس روی مبارک کرد بر من و فرمود که صدقت یا ابا هاشم ملازم شو آنچه حدیث میکند ترا نفس تو چه اشراک در میان مردم مخفی‌تر است از مورچه خورد بر سنگ صفا در شب تاریک ظلمات و از ذره خورد بر چیزی سیاه و روایتست از ابی هاشم که شنیدم از ابا محمد (ع) که فرمود که در بهشت هر آینه دره‌است که داخل نمیشود آن را مگر اهل معروف پس ستایش کردم خدای را در نفس خود و فرح نمودم بآنچه نهاده‌ام بر خود از حوایج مردم پس نظر کرد بسوی من ابو محمد و گفت نعم پس دایم باش بر آنچه هستی بر آن که اهل معروف در دنیا ایشان همان اهل معروف‌اند در آخرت، بگرداند ترا خدای تعالی از ایشان یا ابا هاشم و رحمت کند،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۲۹۹

و هم از او مرویست که شنیدم از ابا محمد که میفرمود که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیک‌ترست باسم خدای تعالی که اعظم است از سیاهی چشم به سفیدی او. و از او است که پرسید محمد بن صالح ارمنی از ابا محمد از قول خدای عز و جل که **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ** پس فرمود آن حضرت که مر او راست امر پیش از آنکه امر کند به او و مر او راست امر بعد از آنکه امر کند بآنچه خواهد پس گفتم در نفس خود که اینست قول خدای عز و جل که **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** گفت نظر کرد بسوی من و تبسم فرمود و گفت **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** و از ابی هاشم مرویست که سؤال کردند از ابی محمد (ع) که چیست و چگونه است حال مرأه مسکینه ضعیفه که اخذ می‌کند یک سهم و اخذ میکند مرد دو سهم؟ فرمود که بر زن جهاد و نفقه و معقله نیست و بر مرد هست اینها، پس من گفتم در نفس خود که باشد که گفته شود مرا که ابن ابی عوجا سؤال کرد این مسأله را از ابی عبد الله (ع) و او همین جواب فرمود، پس آن حضرت روی کرد بسوی من و فرمود که نعم این مسأله ابن ابی عوجاست و جواب از ما یکی است هر گاه که معنی مسأله یکی است جاریست برای آخر ما آنچه جاری است برای اول ما و اول و آخر ما در علم یکسانند، و مر رسول الله و مر امیر المؤمنین راست فضل ایشان هر دو. و از او مرویست که نوشتند بسوی آن حضرت بعضی از موالی و محبان: و التماس کردند که دعا تعلیم فرماید ایشان را، پس نوشت بسوی ایشان که این دعا بخوانید

«یا اسمع السامعین و یا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۰

ابصر المبصرین و یا عز الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین صلی علی محمد و آل محمد و اوسع لی فی رزقی و مدلی فی عمری و امنن علی برحمتک و اجعلنی ممن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری

گوید ابو هاشم که گفتم من در نفس خود که بار خدایا بگردان مرا در سلک حزب خود، و در زمره خود پس اقبال فرمود بمن ابو محمد (ع) و فرمود که تو در سلک حزب اوئی و در زمره او هر گاه که باشی بخدا ایمان آورنده، و مر رسول او را تصدیق کننده، و مر اولیای او را شناسنده و مر ایشان را پیروی کن، پس بشارت باد ترا باز بشارت باد ترا ابو هاشم گوید که من شنیدم از ابی محمد که میفرمود بدرستی که مر کلام خدا را فضل است بر کلام خلق همچو فضل خدای تعالی بر خلق، و مر کلام ما را فضل است بر کلام مردمان همچو

فضل ما بر ایشان. و روایتست از محمد بن الحسن بن میمون گفت نوشتم بسوی وی و شکایت کردم از فقر، باز گفتم در نفس خود آیا نباشد که بگویند آن حضرت فقر با ما بهترست از غنی با غیر ما و قتل با ما بهترست از حیات با دشمنان ما، پس جواب نوشت که خدای عز و جل اختصاص میدهد اولیای خود را گاهی که زایل میگرداند و دور میکند گناهان ایشان را بفقیر و حال آنکه عفو میکند از ایشان بسیاری همچنان که حدیث کرده نفس ترا که فقر با ما بهترست از غنی با غیر ما و قتل با ما بهترست از حیات با دشمنان ما و ما پناهیم کسی را که پناه آرد بما و نوریم کسی را که بینائی جوید بما؛ و نگاه دارنده ایم مر کسی را که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۱

اعتصام نماید بما، کسی که دوست دارد ما را باشد با ما در سنام و مقام اعلی، و آنکه انحراف جوید از ما پس جای او آتش است. و مرویست از ابی هاشم که داخل شدم بر ابی محمد (ع) و میخواستم که سؤال کنم از او نقره که بریزم بآن انگشتری که نگاه دارم از برای تیمن و تبرک، پس نشستم و فراموش کردم بآنچه آمده بودم از برای آن، بعد از آن وداع کردم و برخاستم، انداخت نزد من انگشتری و فرمود که میخواستی از من نقره پس ما دادیم بتو انگشتری سود کردی نگین و کرایه را، گوارا گرداند خدای تعالی ترا یا ابا هاشم. و روایتست از علی بن عمر النوفلی گفت بودم با ابی الحسن (ع) در صحن خانه او پس گذشت بر ما جعفر پس گفتم فدای تو کردم اینست صاحب ما؟ فرمود که نه صاحب شما حسن است. و از حجاج بن سفیان عبدی روایتست که گذاشتم پسر خود را بیمار در بصره و نوشتم بابی محمد که دعا فرماید برای او، پس نوشت که رحمت کند خدای تعالی پسر تو را که او مؤمن بود، حجاج گوید که وارد شد بر من کتابت وی در بصره و مرده بود پسر من در روزی که نوشته بود بمن أبو محمد بموت او، و بود پسر من که شک میکرد در امامت از برای اختلافی که جاری است میان شیعه. و روایتست از محمد بن درباب الرقاشی گفت نوشتم بابی محمد و سؤال کردم او را از مشکاة و آنکه دعا کند از برای زن من که باردار بود بر سر ولدش که روزی گرداند حق تعالی مرا فرزند نرینه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۲

و نام نهد او را، پس جواب نوشت که مشکاة دل محمد است (ص) و جواب نوشت از حال زن مرا و در آخر کتاب نوشته بود که عظم الله اجرک و بدهد بتو ولدی پس فرزند مرده آورده و بعد از آن حامله شد و پسری آورد. گفت عمر بن ابی مسلم که سمیع مسمعی ایذاء بسیار میرسانید مرا و مکروه بسیار از وی میدیدم و خانه من متصل بود بخانه وی، پس نوشتم بابی محمد که دعا فرماید که زود از آن فرج یابم پس جواب آمد که بزودی بتو فرج میرسد و تو مالک خانه او میشوی، پس او مرد بعد از ماهی و خریدم خانه او را و با خانه خود یکی کردم ببرکت آن حضرت روایتست از محمد بن عبد العزیز البلخی گفت صباحی بیرون رفته بودم و نشسته در شارع غنم پس ناگاه ابو محمد بیرون آمده بود و متوجه دار عامه بود پس گفتم در نفس خود که دیده می شود که فریاد کنم که ای مردمان این حجت الهی است بر شما پس بشناسید او را اگر میکشید مرا، پس چون نزدیک شد بمن ایما فرمود بسوی من بانگشت سبابه خود که بر دهان داشت که اسکت، و دیدم او را در آن شب که میفرمود که کتمان است یا قتل پس به پرهیز بر نفس خود. حدیث کرد محمد بن أقرع که نوشتم بآن حضرت و سؤال کردم از امام که محتلم می شود؟ و گفتم بعد از این که کتابت از خود جدا کرده بودم که احتلام از شیطان است، و حق سبحانه و تعالی در پناه خود نگاه میدارد اولیای خود را از آن، آن حضرت در جواب نوشت که حال ائمه در خواب همان حال ایشان است در بیداری تغییر نمیکند خواب از ایشان چیزی را، و در پناه خود نگاه میدارد حق تعالی اولیای خود را از لمه و وسوسه شیطان همچنان که حدیث کرده نفس تو

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۳

و مرویست از ابی بکر که عرض کرد بر من دوستی که مرا بود که بیا با من شریک شو در خریدن اثمار نخل از نواحی متفرقه، پس نوشتیم بآن حضرت و در این باب مشورت کردم بوی، نوشت داخل مشو در شرکت او چه چیز غافل میسازد ترا از ملخ و کرم خوردن آن پس واقع شد ملخ و آن را فاسد ساخت و آنچه باقی ماند کرم خورد و حق مرا در پناه گرفت به برکت آن حضرت. حدیث کرد مرا حسن بن طریف گفت نوشتیم بابی محمد (ع) و پرسیدم که چیست معنی قول رسول الله (ص) مر أمیر المؤمنین را (ع) که

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

فرمود که خواسته باین قول بآن که بگرداند او را علمی که شناخته شود باو حزب الهی نزد مفارقت. گفت نوشتیم نزد آن حضرت آنکه من سی سال بود که متعه نکرده بودم، و باز ایستاده بودم از آن، و بود در حی من زنی که وصف کرده بودند او را بجمال نزد من و دل من میل کرده بود بجانب وی، و او زنی بود فاجره که منع نمیکرد از دست رسنده بوی، مرا از او کراهت بود باز گفتم با خود که متعه کن با فاجره که تو بیرون میبری او را از حرام بحلال، پس نوشتیم بآن حضرت و مشورت کردم با وی در باب متعه و گفتم آیا جایز است بعد ازین سالها که متعه کنم؟

جواب نوشت که تو احیای سنت میکنی و امانت بدعت، باکی نیست اما باید که بپرهیزی از فاجره که مشهور بزنا باشد و اگر چه حدیث کند نفس تو که پدران من گفتهاند که متعه بفاجره بکن چه تو بیرون میبری او را از حرام بحلال پس این زنیست معروفه بکار بد و من میترسم بر تو که این خبر فاش شود پس من ترک کردم و بوی متعه نکردم و متعه کرد بوی شاذان بن سعید، و او مردی بود از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۴

برادران و همسایگان ما که این خبر شهرت یافت تا بسططان وقت رسید و مال نفیس بسیار ازو گرفتند بواسطه این و خدای تعالی مرا نگاه داشت ببرکت آن سید و روایت کند سیف بن لیث که من گذاشتم پسری که مرا بود بیمار در مصر در وقتی که بیرون می‌آمدم از آنجا و مرا پسری دیگر بود شریب بدنفس و او وصی و قیم من بود بر عیال و ضیاع من پس نوشتیم بابی محمد (ع) و التماس کردم که دعا فرماید از برای آن پسر بیمار پس جواب نوشت بسوی من که صحت و عافیت یافت پسر کوچک تو و پسر بزرگ که وصی و قیم تو بود مرد پس شکر خدای تعالی کن و جزع مکن تا ضایع نشود اجر تو پس وارد شد بر من آن کتاب در روزی که کوچک عافیت یافته بود و بزرگ مرده. و مرویست از محمد بن حمزه السروری گفت نوشتیم بر دست ابی هاشم داود بن قاسم الجعفری که میان من و او مواخات بود بسوی ابی محمد (ع) و سؤال کردم او را که دعا فرماید از برای من بغنی و توانائی و من مردی درویش بودم، و جواب آمد بر دست او که بشارت باد ترا که فرود آورد حق تعالی بتو غنی را پسر عم تو یحیی بن حمزه مرده و صد هزار درهم گذاشته و آن بتو میرسد پس شکر کن خدای را و بر تست که میانه باشی در معاش، و باید که حذر کنی از اسراف که آن از فعل شیطان است.

پس آمد بر من بعد از این قاصدی و خبر آورد که پسر عم من مرده در روزی که بازگشت بمن ابو هاشم بجواب مولای من ابی محمد (ع) پس من غنی شدم و زایل شد فقر از من همچنان که فرموده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۵

بود سید من پس ادا کردم حق الله را از مال خود، و احسان نمودم برادران دینی خود را و باقی را نگاه داشتیم و بحسنات خرج میکردم و من مردی بودم مسرف چنانچه آن حضرت فرموده بود. و روایتست از محمد بن صالح الخثعمی گفت نوشتیم بابی محمد (ع) و سؤال کردم از خربزه که من شعف تمام بآن داشتم نوشت بمن که خربزه را بناشتا مخور که آن فالج می‌آرد، و میخواستیم که بپرسم از صاحب

زنج که خروج کرده بود در بصره پس فراموش کردم تا رفت کتابت من بوی پس توقیع آن حضرت بیرون آمد که صاحب زنج از اهل بیت نبود گوید محمد بن ربیع شیبانی که من مناظره کردم مردی را از ثنویه در اهواز، بعد از آن آمدم بسر من رای، و در دل من چیزی از مقاله او اثر کرده بود، پس من نشسته بودم بر در احمد بن خضیب که آمد ابو محمد (ع) از دار عامه در میان جماعتی سواران در آن روز پس نظر کرد بسوی من و اشارت فرمود بانگشت مبارک خود که یکی یکی تا مرا جدا ساخت پس من بیهوش افتادم و روایتست از علی بن زید بن علی بن حسین بن زید گفت که من داخل شدم بر ابی محمد (ع) و نشستم نزد او که بیاد آمد مرا که مندیلی داشتم که پنجاه دینار در او بود و اکنون با من نیست، مضطرب شدم از برای آن آن حضرت فرمود که باکی نیست آن نزد برادر تو محفوظ است ان شاء الله پس آمدم بمنزل خود پس داد آن را بمن برادرم گوید علی بن محمد بن حسن که ملاقات کردند با ما جماعتی از اهواز از اصحاب ما و بیرون رفته بود سلطان بر سر صاحب بصره، ما هم بیرون رفتیم و میخواستیم که به بینیم ابا محمد را (ع) و او را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۶

پیشتر دیده بودیم و نشستیم در میان سرمن‌رأی و انتظار رجوع وی میبردیم. چون بازگشت و بما نزدیک شد ایستاد و دست مبارک دراز کرد و طاقیه از سر برداشت و نگاه داشت و آن دست دیگر بگرد سر مبارک برآورد، و خندید در روی هر یک از ما پس گفت مردی در میان ما که گواهی میدهم که تو حجت خدائی و برگزیده اوئی گفتم ای فلان ترا چیست گفت که من شک داشتم در او پس گفتم در نفس خود که اگر او بازگردد و طاقیه از سر بردارد من قایل گردم بامامت او و روایتست از ابی سهل بلخی که نوشت مردی بآن حضرت و التماس کرد که دعا فرماید از برای پدر و مادر او، و مادر او غالیه بود و پدرش مؤمن پس نوشت که رحمت کند خدای تعالی بر پدر تو و دیگری نوشت و همچنین التماس دعا کرد از برای پدر و مادرش و مادر او مؤمنه بود و پدرش ثنوی پس نوشت که

رحم الله والدتك

و دو نقطه بر بالا نهاد تا والدیک نخوانند یعنی خدای تعالی رحمت کند بر مادرت و روایتست از جعفر بن محمد بن موسی گفت که نشسته بودم در آخر روزی که آن حضرت سواره بر من گذشت و بودم من که آرزوی سخت ایشتم از برای فرزند، پس گفتم که روزی کناد مرا خدای تعالی فرزندی؟ اشارت فرمود بسر مبارک که نعم گفتم نرینه؟ باز اشارت فرمود بسر که نه پس مرا دختری شده و حدیث کرد ابو یوسف که شاعر متوکل بود گفت مرا فرزندی شد و معاش من تنگ بود نوشتم رقعها بر جماعت که مرا مددی کنند آن کس که رفته بود با رقعها نومید بازگشت گفتم بروم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۷

و طواف کنم بر گرد خانه و یا در خانه بروم؛ پس آمد ابو حمزه و با وی کیسه بود سیاه که در او چهار صد درهم بود گفت میگوید مر ترا سید من که این را بر مولود خرج کن مبارک گرداند خدای تعالی آن مولد را بر تو. و روایتست از بدل که کنیزک آن حضرت بود گفت من دیدم نزد سر آن حضرت نوری که درخشان میبود تا آسمان در حالتی که آن حضرت در خواب میبود. حدیث کرد ابو قاسم که کاتب را شد بود گفت که بیرون آمد مردی از علویین از سرمن‌رأی در ایام ابی محمد (ع) بطرف جبل که طالب فضل بود پس ملاقات کرد بوی مردی در حلوان گفت از کجا آمده گفت از سرمن‌رأی گفت میدانی درب فلان و فلان را گفت بلی گفت هیچ خبر داری از حسن بن علی العسکری گفت نه گفت بچه کار آمده بجبل گفت بطلب فضل گفت تراست بر من پنجاه دینار پس از من بستان و باز گرد با من بسرمن‌رأی تا برسانی مرا به حسن بن علی گفت خوش باشد، پس بوی پنجاه دینار داد، و بازگشت علوی با او پس هر دو رسیدند بسرمن‌رأی، پس اذن طلبیدند بر ابی محمد (ع) پس اذن یافتند و هر دو داخل شدند و آن حضرت نشسته بود در صحن خانه پس چون

نظر کرد بجبلی فرمود که توئی فلان بن فلان؟ گفت نعم فرمود که وصیت کرده بتو پدر تو و وصیت از برای ما کرده پس آورده آن را و با تو چهار هزار دینارست، پس بده آن را او گفت آوردهام و داد آن مال را بوی، بعد از آن نظر کرد بعلوی فرمود که بیرون آمدی بسوی جبل از جهت طلب فضل پس داد ترا این مرد پنجاه دینار پس بازگشتی با او و ما میدهیم ترا پنجاه دینار پس داد او را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۸

متولد شد آن حضرت در ماه ربیع الآخر در سال دویست سی و دوم و وفات یافت در روز جمعه در هشتم ربیع الاول در سال دویست و شصتم پس او بیست و هشت ساله بوده باشد این آخر آنست که از کتاب دلایل نقل کرده شده قطب الدین راوندی رحمه الله آورده در کتاب خود که روایت کرده احمد بن محمد از جعفر بن الشریف الجرجانی گفت که حج کردم یک سال و آمدم بخدمت ابی محمد (ع) در سرمن‌رأی و اصحاب ما چیزی از مال داده بودند از برای وی پس خواستم که بپرسم از آن حضرت که بکه بدهم پیش از آنکه من بگویم فرمود که آنچه با تست بده بمبارک خادم، پس دادم و گفتم شیعیان تو بجرجان بتو سلام رسانیدند فرمود که آیا باز نمیگردی بآنجا بعد از فراغ تو از حج؟ گفتم بلی فرمود که تو باز میگردی بجرجان از امروز تا صد و نود روز دیگر، داخل میشوی در جرجان در روز جمعه که سه روز گذشته باشد از ماه ربیع الآخر در اول روز؛ پس اعلام کن ایشان را که من ملاقات خواهم کرد با ایشان در آخر این روز، پس برو بسلامت که زود باشد که خدای تعالی ببرد ترا بسلامت و آنچه با تست، و برسی باهل و ولد خود و فرزندی بشود مر پسر ترا شریف پس او را صلت نام کن که او زود باشد که بحد بلوغ برسد و از دوستان ما باشد.

پس گفتم یا ابن رسول الله بدرستی که ابراهیم بن اسماعیل جلختی او از شیعه تست، و احسان بسیار میکند بدوستان تو، بیرون می‌آید بسوی ایشان در سال فلانی از مال خود زیاده از صد هزار درهم و او یکی از منعمانست در نعم الهی فرمود که حق تعالی جزای شکر ابی اسحق ابراهیم بن اسماعیل بدهد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۰۹

و نعمت بوی ارزانی دارد که نیکوئی میکند با شیعیان ما، و گناهان او را بیامزد و او را بروزی کند فرزند زیننه تمام الخلقه گوینده بحق، پس بگو او را که حسن بن علی میگوید که نام کن فرزند خود را أحمد پس بازگشتم از نزد آن حضرت و حج بجای آوردم تا آمدم بجرجان روز جمعه اول روز گذشته از ماه ربیع الآخر سه روز و همچنان که آن حضرت فرموده بود و اصحاب بتهنیت من آمدند و من اعلام کردم ایشان را که امام (ع) وعده فرموده مرا که آخر این روز بشما ملاقات کند، پس مهیا سازید ما یحتاج او را و آماده گردانید همه مسایل و حوایج خود را پس چون نماز پیشین و پسین گزاردند جمع شدند همه در خانه من، پس بخدا که خبر نداشتیم که آن حضرت در آمد و ما همه مجتمع بودیم و سلام کرد اولا بر ما پس پیش رفتیم و دست مبارکش بوسیدیم فرمود که من وعده کرده بودم جعفر ابن الشریف را که ملاقات کنم شما را آخر این روز نماز ظهر و عصر گزاردم در سرمن‌رأی و آمدم بسوی شما تا تجدید عهد کنم با شما، پس اینک من آمده‌ام شما را، پس جمع کنید مسائل و حوایج خود را تمام پس اول کسی که شروع کرد در مسأله خود نضر بن جابر بود گفت یا ابن رسول الله بدرستی که پسر من جابر دیده او ناچیز شده دعا فرمای که حق تعالی دیده او را بازگرداند، فرمود که بیار او را پس دست مبارک بدیده‌های وی کشید عود کرد دیده او، باز دیگری آمد و باز دیگری و حوایج خود عرض میکردند و بانجاح مقرون میگردانید تا تمام

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۰

حواجج ایشان را گزارد، و دعای خیر برای ایشان گفت و در همان روز معاودت فرمود. و دیگر روایت کند علی بن زید بن علی بن حسین بن زید بن علی بن حسین (ع) گفت صحبت داشتم ابا محمد را در دار عامه تا منزل خودش، پس چون رفت بخانه خود و خواستم که باز گردم فرمود که باش، و اندرون فرمود و اذن فرمود، پس باندرون رفتم عطا فرمود بمن صد دینار و گفت این ثمن فلان جاریه تست که او مرده این وقت و من که از منزل بیرون می‌آمدم او را قصه نبود پس باز گشتم غلام گفت مرد جاریه تو در فلان ساعت گفتم چه نوع حالی بود او را گفت آب خورد و آب در حلق او گرفت و مرد و مرویست از علی بن زید که بیمار بود پسر من أحمد پس نوشتم بآن حضرت علیه السلام که دعا فرماید از برای او، پس توفیق وی بیرون آمد که آیا ندانسته است علی که هر اجلی را نوشته‌ایست پس آن پسر مرد. و دیگر مرویست از محمودی که من نوشتم بابی محمد که دعا فرماید که روزی شود مرا فرزندی فرمود که روزی کند ترا خدای تعالی فرزندی و بدهد ترا اجری پس فرزند شد و مرد. و روایت است از محمد بن علی بن ابراهیم الهمدانی گفت نوشتم بابی محمد و التماس کردم که دعا فرماید که حق تعالی مرا فرزندی روزی کند از دختر عم من، پس توفیق بیرون آمد که خدای تعالی بروزی تو کناد فرزندان نرینه پس چهار پسر از او شد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۱

و دیگر روایت کند از ابی الفرات که مرا ابن عمی بود که بر وی مرا ده هزار درهم بود و بارها طلب کردم و منع کرد مرا و نداد، نوشتم این احوال را بآن حضرت؛ نوشت بمن که آن مال بتو بازمی‌گردد و او بعد از جمعه میمیرد، گفت پس این عم من آن مال را بمن بازگردانید گفتم سبب این چه بود؟ و حال آنکه تو نمیدادی و منع میکردی مرا؟ گفت دیدم ابا محمد را (ع) در خواب که او فرمود که اجل تو نزدیک شده پس بازگردان مال را باین عم خودت و دیگر روایتست از علی بن حسن بن سابور گفت قحط پیدا شد در میان مردمان در زمان حسن اخیر پس امر کرد متوکل که بیرون روند مردم بنماز استسقا پس سه روز بیرون رفتند و دعا خواندند و نماز گزارند باران نیامد، پس بیرون رفت جاثلیق در روز چهارم بصرها، و با او نصاری و رهبان بودند و بود در میان ایشان راهبی، پس چون دست برداشت آسمان بنیاد باران کرد، و در روز دوم همچنین بیرون رفتند و باران آمد اکثر مردم شک آوردند و تعجب کردند و میل نمودند بدین نصرانی متوکل فرستاد نزد امام حسن عسکری (ع) و او محبوس بود و او را بیرون آوردند گفت بفریاد امت جدت برس که بیم هلاک است فرمود که من فردا بیرون روم و شک را از میان مردم زایل کنم ان شاء الله.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۲

پس بیرون رفت جاثلیق در روز سیم و رهبانان با وی بودند و بیرون فرمود حسن العسکری (ع) با نفری از اصحاب خود، پس چون چشم مبارک گشود بآن راهب که دست خود کشیده بود و برداشته امر فرمود بعضی از ممالیک خود که بگیرید دست راست او را و بیرون آرید آنچه در میان هر دو انگشت اوست پس چنین کردند و بیرون آوردند از آن یک استخوان سیاهی، پس آن را آن حضرت فرا گرفت و فرمود پس این زمان دعا کن تا ابر شود و باران بیاید پس هوا گشود و آفتاب نورانی پیدا شد؛ متوکل گفت این چه استخوانست یا ابا محمد؟ فرمود که این مرد گذشت بقبر پیغمبری از پیغمبران خدا تعالی، و واقع شد در دست او این استخوان، و کشف کرد و ظاهر نشود استخوان هیچ پیغمبری الا که ابر شود و باران بیارد. و دیگر روایت کرده شده از احمد بن محمد بن مطهر گفت نوشتند بعضی از اصحاب ما از اهل جبل بآن حضرت (ع) و سؤال کردند از آن کسان که توقف دارند بر امامت ابی الحسن موسی (ع) که تولا کنیم با ایشان یا تبرا کنیم از ایشان نوشت بوی که ترحم مکن بر عمت که حق تعالی ترحم نخواهد فرمود بر عم تو، و تبرا کن از او که خدای تعالی ازو بریست، پس تولا مکن ایشان را و بیعادت بیماران ایشان مرو، و بر جنازه ایشان حاضر مشو، و نماز بر مردهای ایشان مگذار هرگز.

کسی که انکار کند امامی را از قبل خدای تعالی باشد یا خواهد امامی را که نباشد از قبل خدای تعالی، هست مثل آن جماعتی که خدای تعالی را سه میدانند، بدرستی که منکر امر آخر ما همان منکر امر اول ماست و زاید در باب ما همچو ناقص منکر امر ماست، وسایل نمیدانست که عم او از ایشانست پس اعلام فرمود او را این آخر آنست که منقول شده از کتاب راوندی رحمه الله

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۳

و طبرسی رحمه الله در اعلام الوری ذکر آن حضرت فرموده در باب دهم و تاریخ مولد و مبلغ سن و وقت وفات وی را ذکر کرده چنانچه سمت ذکر یافت و گفته که مدت خلافتش شش سال بود. و لقبش هادی و سراج و عسکریست و آن حضرت و پدر و جد بزرگوارش در هر زمان معروف باین الرضا بودند. و بود در سالهای امامتش ملک بقیه معتز بچند ماه و بعد از آن مهتدی مالک شد یازده ماه و بیست و هشت روز بعد از آن مالک شد احمد المعتمد علی الله بن جعفر المتوکل بیست سال و یازده ماه و بعد از گذشتن پنج سال از ملک او آن حضرت رحلت فرمود و دفن کرده شد در خانه خود بسرمن‌رأی در آن بیتی که پدر بزرگوارش مدفون بود بسیاری از اصحاب ما بر آن رفته‌اند که آن حضرت مسموم رحلت فرمود و همچنین پدر و جد بزرگوارش و جمیع ائمه علیهم السلام از دنیا بیرون رفته‌اند بر شهادت و استدلال جسته‌اند بر این بآنچه مرویست از صادق (ع) که و الله نیست از ما الا مقتول یا شهید و الله اعلم بحقیقه الحال.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۴

مؤلف رحمه الله میفرماید که سابقا مذکور شد که آن حضرت فرمود که من فرود می‌آرم قهر و بلای الهی را بر این طاعی یعنی مستعین، و طبرسی رحمه الله نشمرده مستعین را از خلفای که بودند در زمان او (ع) و این و امثال این غلط رواه و نساخ است چه بیعت کرده شد مستعین در اوایل ربیع الآخر در سال دویست و چهل و هشتم از هجرت، و مدت ملک او سه سال و نه ماه بود و گویند هشت ماه پس نبوده باشد ملک او در زمان ابی محمد علیه السلام، پس چون آن حضرت فرموده باشد در باره او آن سخن را پس با غیر مستعین بوده یا فرود آورنده ابو الحسن پدر او بوده باشد (ع) و مر تحقیق را حکمی است. و طبرسی دیگر ذکر فرموده نصوص داله بر امامت او و طرفی از آیات و معجزات او بر وجهی که مذکور شد و قصه مهر کردن سنگریزه نیز مذکور شد.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۶

[ذکر مدیح الامام ابی محمد العسکری علیه السلام]

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که مناقب سید و پیشوای ما ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام دال است بر آنکه او سرور و پیشوا و پسر سرور و پیشوا است، و شک ندارد هیچ کس در امامت او و یقین است که او امام و رهنماست، و سید اهل عصر و سند اهل دهرست، و سعید کسی است که بایستد نزد نهی و امر او، و بالاتر ستارگان آسمانست بزرگی و فخر او، و او را منصبی است که باوست سعادت دنیا و آخرت؛ و کسی بوی نمیرسد از روی شرف و مفاخرت پس کیست که امیدوار باشد که لاحق گردد بدین خصال فاخره، و مزایای ظاهره؛ و اخلاق شریفه طاهره اقوال او سدید، و افعال او رشید، و سیرت او حمید، و خیرات از او قریب، و شرور از او بعید است.

هر گاه که باشد افضل زمن او قصیده سه بیت آن قصیده اوست و اگر انتظام کنند عقد جواهر

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۷

را مکان او معدن واسطه و فریده اوست، فارس علوم و دقایق است، و مبین غوامض آن و حقایق آن است، کشف حقایق بنظر صائب اوست، و اظهار دقایق بفکر ثاقب اوست.

مطلع است بتوفیق الله بر اسرار کاینات، و مخبرست بتوفیق الله از اخبار غایبات، و حدیث کرده می شود در سر او بماضی و ما هو آت، ملهم است در خاطر خطیرش بامور خفیات، کریم الاصل است و نفیس النفس و الذات، صاحب دلایل است و آیات معجزات.

مالک از مه کشف است و نظر، مفسر آیات است و مقرر خبر، وارث سیادت است و خیر، ابن ائمه است و اب منتظر پس نظر کن بفرع شریف و اصل نفیس و تیز کن نظر، و قطع کن بآن که ایشان رخشنده تر از شمس اند و درخشنده تر از قمر، و هر گاه مبین شد زکا و پاکیزگی اصل ظاهر میگردد طیب و خوبی ثمر، و اخبار و نعوت ایشان (ع) عیون تواریخ است و عنوان سیر و هر چه ذکر کرده می شود از صفات حمیده و اخلاق پسندیده قدر و شرف ایشان از آن اعلاست پس اعتراف بعجز و قصور اولی است.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۸

و اشعاری که مصنف رحمه الله در مناقب ابي محمد الحسن العسكري عليه السلام فرموده اینست

يا راکبا يسرى على حسرة	قد غبرت في اوجه الضمر
عرج بسامراء و الثم ثرى	ارض الامام الحسن العسكري
عرج على من جده صاعد	و مجده عال على المشتري
على الامام الطاهر المجتبی	على الکریم الطیب العنصر
على ولى الله فى عصره	و ابن خيار الله، فى الاعصر
على کریم صوب معروفه	یربى على صوب الحیا الممطر
على امام عدل احکامه	يسلط العرف على المنکر
و بلغا عن عبد آلائه	تحية أذكى من العنبر
و قل سلام الله وقف على	ذاک الجناب الممرع الاخضر
دار بحمد الله قد اسست	على التقى و الشرف الاطهر
من جنه الخلد ثرى ارضها	و ماؤها من نهر الكوثر
حلى بها شخصان من دوحه	أغصانها طيبة المكسر

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۹

العسکریان هماما هما	فطول التقریض او قصر
غصنا علاء قمرا سدفة	شمسا نهار فارسا منبر
من معشر فاقوا جمیع الوری	جلالة ناهیک من معشر
هم الاولی سادوا بناء العلی	بالأبیض الباتر و الاسمر
هم الاولی لولاهم فی الوری	لم یعرف الحق و لم ینکر
هم الاولی لولاهم فی الوری	لم یؤمن العبد و لم یکفر
هم الاولی اسنوالنا منهجا	مواضح من سعیهم نیر
هم الاولی دلوا علی مذهب	مثل الصباح الواضح المسفر
فاتضح الحق لو راده	و لاح قصد الطالب المبصر
اخلاقهم أنى اتى سایل	مثل الربیع الیانع المزهر
یا سادتی ان ولائی لکم	من خیر ما قدمت للمحشر
أرجو بکم نیل الامانی غذا	فی مبعثی و الامن فی مقبری
فانتم قصدی و حبی لکم	تجارتی و الربح فی متجری
و الحمد لله علی انه	وفقنی للفرض الاکبر

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۰

یعنی ای سوار که شب و روز بر شتری تیز رفتار که میشکافد گرد و غبار را، در دوری طرق و بواسطه آن لاغر شده چنانچه پشت وی بشکم چسبیده، پس که راه کرده عروج کن ای سوار نام دار بسامره و بوسه زن خاک پاک زمین امام حسن عسکری را (ع) عروج کن بر کسی که جد او بالا رونده جمیع مراتب است و مجد و بزرگی او بالا گیرنده است بر مشتری عروج کن بر امام طاهر پاک برگزیده، و بر کریمی که طیب و پاک عنصر است، و بر ولی الله در عصر او، و او است پسر آنکه برگزیده خدای تعالی است در عصر و ازمنه، و بر کریمی که باران معروف و احسان او عالی است و فایق بر باران بزرگ قطره بارنده.

عروج کن بر امامی که بر طریقه عدل است احکام او که مسلط میگردداند معروف را بر منکر و برسان از بنده پرورده آلائی و نعم او تحیت و درودی را که خوش بوی تر است از عنبر، و بگوی سلام حق تعالی وقف است بر آن جناب که در بلندی مثل آسمان اخضر است خانه ایست بحمد الله که بنیاد نهاده شده بر تقوی و شرف اطهر که از بهشت جاودانست خاک زمین آن، و آب او از نهر و جوی کوثر که حلول کرده و فرود آمده‌اند بآنجا دو شخص از دوحه که شاخسار آن طیب، و پاک است محل جدا شدن آن، ایشان عسکریان‌اند که مراد

امام علی نقی و امام حسن عسکری است (ع) ایشان چه بزرگشان‌اند پس خواه دراز کن تقریض را یا کوتاه کن که ایشان دو شاخچه بلندی‌اند، ایشان دو قمر شب بدراند، و دو شمس روز قدراند و بالا رونده منبر شرف‌اند، ایشان از گروهی‌اند که فایق بر جمیع خلایق‌اند، از روی جلالت و بزرگی، نهی‌کننده تواند از منکرات معشر ایشان پیش از همه که بنای بلندی کردند با بیض باتر و اسمر ایشان پیش روانند که اگر ایشان در میان خلایق نمی‌بودند معلوم نمیشد حق و مفهوم نمی‌گشت منکر، ایشان پیشوایانند که اگر نمی‌بودند در میان مؤمن نمی‌بود بنده و نه کافر یعنی کافر به خالق نمی‌بودند، ایشان اولیائند که وضع کردند از برای ما منهج و راه روشن که از سعی ایشان ظاهر و روشن گشت، ایشان در پیش‌اند که دلالت کردند و راه نمودند بر مذهب و کیشی که مثل صباح است روشن و نورانی، پس روشن و واضح است حق از برای واردشوندگان آن، و ظاهر و لایح است قصد طالب مبصر دیده‌ور.

اخلاق پسندیده ایشان هر کجا که می‌آید سایل را مثل بهار است در آب داری و شکوفه دهندگی ای بهترین سادات من بدرستی که ولاء و دوستی من مر شما را از بهتر آن چیز است که فرستاده‌ام از برای ذخیره محشر امیدوارم بشما در یافتن آرزو و امانی فردا در مبعث، و برانگیختن من، و امن در محل قبر من، شمائید قصد و غایت من، و دوستی شماست تجارت من، و سود در کسب و محل تجارت من و ستایش مر خدای را بر آنکه او توفیق داد مرا از برای فرض اکبر که دوستی ایشانست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۱

در ذکر امام دوازدهم ابی القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم أجمعین

[حلیة الامام الثامی عشر الحجة المنتظر علیه السلام]

کمال الدین بن طلحه رحمه الله در کتاب خود باب دوازدهم ایراد فرموده در ذکر امام منتظر صاحب این عصر و زمان محمد المهدی بن الحسن العسکری صلوات الله علیهما. و فرموده بطریق نظم این مضمون را که این خلف حجتی است که تأیید فرموده او را حق تعالی؛ و هدایت کرده او را نهج حق و طبیعت پاک نورانی، که در بلندی و روشنی مثل کوكب آسمانی است، و داده است او را فضل عظیم و ملک جسیم، و رسول الله صلی الله علیه و آله از ظهور او خبر داده و فرموده که عالم ظلمانی بظلم بوجود نورانی او بعدل منور گردد؟ و او از بضعه زهره زهرا است،

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۲

و در فضل و شرف و مجد و بزرگی بی‌مثل و بی‌همتاست در مهاده شرف نبوت و ولایت پرورده شده و در صفات حمیده و اخلاق پسندیده از اهل قرون و اعصار سرآمده، او از ولد طهر بتول است که او پاره از حضرت رسولست پس رسالت اصل است او را و آن اشرف عناصر و اصول است فاما مولد مبارکش در سرمن‌رأی بوده در بیست و سیوم ماه رمضان در سال دویست و پنجاه و هشتم از هجرت. و اما نسب عالیش پدرش ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی الرضاست (ع) و مادرش ام ولد که او را صیقل می‌گفتند و گویند حکیمه و غیر این نیز گفته‌اند. و اما نام ستوده‌اش محمد است و کنیتش ابو القاسم، و لقبش حجت، و خلف الصالح و گویند منتظر. و اما آنچه وارد شده از حضرت نبی صلی الله علیه و آله در شان مهدی آخر الزمان علیه السلام از احادیث صحیحه: بعضی از آن آنست که نقل کرده‌اند پیشوایان احادیث ابو داود و ترمذی و هر یک از ایشان بسند خود در صحیح مرفوع بابی سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که من از رسول الله صلی الله علیه و آله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۳

علیه و آله شنیدم که میفرمود که مهدی از من است گشاده پیشانی و بلند بینی باشد، پر کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر بوده باشد از جور و ظلم و مالک باشد هفت سال. و دیگر ابو داود بسند خود در صحیح مرفوع بعلی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که پیغمبر (ص) فرموده که اگر نماند از دهر مگر یک روز هر آینه بفرستد حق سبحانه و تعالی مردی را از اهل بیت من که پر گرداند زمین را از عدل همچنان که پر بوده باشد از جور و نیز ابو داود بسند خود روایت کند از ام سلمه زوجه نبی (ص) که او گفت من از رسول الله (ص) شنیدم که میفرمود که مهدی از عترت من خواهد بود از ولد فاطمه و دیگر قاضی ابو محمد حسین بن مسعود البغوی در کتاب خود مسمی بشرح السنه آورده و این را بخاری و مسلم نیز اخراج کرده‌اند بسند خود در صحیح مرفوع بابی هریره که پیغمبر (ص) فرمود که چگونه خواهید بود شما که نازل شود پسر مریم و امام شما از شما باشد و دیگر ابو داود ترمذی بسند خود روایت کرده‌اند از عبد الله بن مسعود که او گفت که رسول الله (ص) فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا بفرستد حضرت حق مردی را از من یا از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من پر گرداند زمین را از عدل همچنان که پر بوده باشد از ظلم و جور.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۴

و در روایت دیگر هست که والی شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او بنام من این روایات از ابی داود ترمذیست. و دیگر نقل کرده ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی در تفسیر خود مرفوع بانس بن مالک که پیغمبر (ص) فرمود که ما از اولاد عبد المطلبیم بهترین اهل بهشت منم و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام. پس اگر معترضی گوید که این احادیث نبویه بسیاریست بتعدادها. و مصرح است بجملتها و و افرادها، و متفق است بر صحت اسناد و مجمع است بر نقل آن از رسول الله (ص) و در ایراد آن و آن صحیح و صریحست به آنکه مهدی (ع) از ولد فاطمه است (ع) و بدرستی که او از رسول الله است و از عترت و اهل بیت اوست و نام وی موافق نام اوست و او زمین را پر گرداند از داد و عدل، و او از ولد عبد المطلب باشد، و او از سادات بهشت باشد، و این از آن قبیل است که در او نزاعی نیست غیر از آنکه این دلالت نمیکند بر آنکه مهدی موصوف بر وجهی که رسول الله (ص) ذکر فرموده از صفات و علامات او این ابو القاسم محمد بن حسن است (ع) که حجت و خلف صالح است؟ چه ولد فاطمه علیها السلام بسیارند و هر که متولد می‌شود از ذریت او تا روز قیامت صادق است بر او که از ولد فاطمه است و از عترت طاهره و از اهل البیت است (ع) پس احتیاج دارد با این احادیث مذکوره بزیادتی دلیل که دلالت کند بر آنکه مهدی مراد او حجت مذکور است تا تمام شود مرام و مطلوب شما

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۵

و جواب آنکه رسول الله (ص) چون وصف فرموده مهدی را بصفات معدوده مذکوره از ذکر نسب و اسم او و آنکه از ولد فاطمه و عبد المطلب باشد، و گشاده پیشانی و بلند بینی باشد و تعداد فرموده اوصاف بسیاری که در احادیث مذکوره جمع است و گردانیده آن را علامت و دلالت بر آنکه آن شخص موصوف مهدیست، و آنکه ثابت است او را این احکام مذکوره که او شخصی است که جمع بود در او این صفات، بعد از آن یافتیم این صفات مجعوله که علامت است و دلالت مجتمع است در ابی- القاسم محمد الخلف الصالح نه در غیر او پس لازم است قول بثبوت این احکام مر او را و اوست صاحب آن احکام؛ و الا پس اگر جایز باشد وجود چیزی که آن علامت است و دلیل، و ثابت نباشد آنچه مدلول اوست، قدح میکند این در نصب آن علامت و دلالت از رسول الله صلی الله علیه و آله و این ممتنع است. پس اگر معترض گوید که تمام نیست عمل بدلال و علامت الا بعد از علم باختصاص آنکه یافت شود در او این علامات نه غیر او، و تعیین او از برای آن صفات، فاما هر گاه که معلوم نباشد تخصص و انفراد او، پس حکم نتوان کرد از برای آن دلالت، و ما مسلم می‌داریم

که از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تا ولادت خلف صالح (ع) یافت نشده از ولد فاطمه (ع) شخصی که جمع بوده باشد در او این صفات که آن علامت و دلالت است.

لیکن وقت بعثت مهدی و ولادت و ظهور او در آخر اوقات دنیا خواهد بود نزد ظهور دجال، و نزول عیسی بن مریم علیه السلام و آن خواهد آمدن بعد از مدت مدیده و از این زمان تا آن وقت -

کشف الغمه - ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۶

- متراخی ممتد از منته متجدده هست و در باب عترت طاهره که از سلاله فاطمه است (ع) کثرت تعاقب و توالد هست تا آن زمان پس جایزست که متولد شود از سلاله طاهره و عتره نبویه کسی که جمع باشد در او این صفات، پس او مهدی مشار الیه بود در احادیث مذکوره، و با این احتمال و امکان پس چگونه باقی میماند دلیل شما مختص بحجت مذکور (ع)؟ جواب آنکه هر گاه شما دانستید که از وقت ولادت خلف تا این زمان ما یافت نشده کسی که جمع بوده باشد در او این صفات و علامات غیر او، پس کافیت این در ثبوت این احکام که از برای اوست عمل کردن بدلالات موجوده که در حق اوست، و آنچه شما ذکر کرده‌اید از احتمال آنکه شاید متجدد شود در آینده در میان عترت طاهره کسی که باین صفات باشد قادح نیست در اعمال دلالت، و مانع نیست از ترتیب حکم آن بر آن چه دلالت دلیل راجح است، از برای ظهور او، و احتمال تجدد که معارضه می کند آن را امر مرجوح است، و جایز نیست ترک راجح بمرجوح پس اگر تجویز کنیم این را هر آینه ممتنع شود عمل با کثر ادله مثبتیه مر احکام را؛ چه هیچ دلیلی نیست الا که احتمال تجدد و معارضه در او راه دارد و مانع نیست این از عمل کردن باو از روی اتفاق.

و آنچه موضح و مؤکد این است آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه مسلم بن حجاج بسند خود روایت کرده فرمود مر عمر بن خطاب را که بیاید بر تو از امداد اهل یمن او یس بن عامر

کشف الغمه - ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۷

بن مراد باز از قرن که بوده باشد باو برص و از آن خلاص شده باشد مگر موضع درهمی و مر او را والده باشد که با وی نیکوئی کند اگر سوگند خورد بر خدای تعالی هر آینه راست گردد قسم او، پس اگر توانی استغفار کند از برای تو پس بکن پس پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر فرموده اسم و نسب و صفت او را و گردانیده این را علامت و دلالت بر آنکه مسمی باین اسم که متصف است باین صفات اگر سوگند خورد بر خدای تعالی هر آینه راست گردد او و آنکه او اهل طلب استغفار است از او و این منزلت عالی است و مقام متعالی.

و لایزال عمر بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات ابو بکر میپرسید امداد یمن را از موصوف بآن تا آمدند وفد ایلچیان یمن، پس از ایشان پرسید ایشان خبر دادند بشخص متصف بآن صفات، پس توقف نکرد عمر در عمل کردن بآن علامت و دلالتی که ذکر کرده بود آن را رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه مبادرت کرد بعمل کردن بآن، و بصحبت وی رسید، و طلب استغفار کرد و جزم کرد بآن که مشار الیه بحدیث نبوی اوست، چون دانست که آن صفات در او موجود است با وجود آنکه احتمال داشت که متجدد شود در میان مردمان یمن در استقبال کسی که باین صفات باشد، زیرا که قبیله مراد بسیار بودند، و تولد در او بی شمار و عین آنچه شما ذکر کردید از احتمال اینجا موجود است.

و همچنین بود قصه خوارج که وصف فرموده بود ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله بصفتی چند و مرتب ساخته بود بر او حکم ایشان را، بعد از آن یافت امیر المؤمنین علی (ع) آن صفات موجوده را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۸

در آن طایفه در واقعه حروری و نهروان، جزم فرمود که ایشان مرادند بحديث نبوی و مقاتله فرمود و کشت ایشان را، پس عمل بدلالت نزد وجود صفت باحتمال آنکه مراد غیر ایشان باشند و امثال این دلالت و عمل بآن قیام احتمال بسیار است پس معلوم شد که دلالت راجحه را ترک نتوان کرد از جهت احتمال مرجوح مؤلف رحمه الله میفرماید از برای ازدیادی بیان و تقریر، میگوئیم ثبوت حکم نزد وجود علامت و دلالت مر کسی را که یافت شد در او اوامری متعین میگردد عمل کردن بدان، و بازگشت بسوی آن پس کسی که ترک کرد آن را و گفت که صاحب صفات مراد باثبات حکم این نیست، بلکه شخصی است غیر این که زود باشد که بیاید او عدول کرده از نهج قوم و طریق مستقیم و بداشته نفس خود را در موقف لثیم و دال است بر این آنکه حق جل و علا چون فرستاده توراۃ را بر موسی (ع) در او فرموده بود که مبعوث خواهد شد نبی عربی در آخر الزمان که خاتم انبیاء باشد، و وصف فرموده بود او را باوصاف او و گردانیده بود آن اوصاف را علامت و دلالت بر اثبات حکم نبوت او و قوم موسی ذکر میکردند آن حضرت را بصفات وی، و میدانستند که مبعوث خواهد شد پس چون نزدیک زمان ظهور و مبعث او شد در ایستادند و مشرکان را تهدید میکردند و میگفتند که زود باشد که ظاهر شود در این زمان پیغمبری که نعت وصف او این و این باشد استعانت جوئیم باو بر قتال شما پس چون مبعوث شد و یافتند علامات و صفات را با جمعها که دلالت میکرد بر نبوت او، منکر شدند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۲۹

و می گفتند که او این نیست بلکه او غیر اینست و زود باشد که بیاید، پس میل کردند باحتمال و اعراض نمودند از عمل بدلالتی که مذکور شده بود در توراۃ، و این قصه از اکبر ادله است و اقوی حجج بر آنکه متعین عمل بدلالت است نزد وجود آن، و اثبات حکم از برای کسی که یافت شود این دلالت در او، پس هر گاه که باشد صفاتی که علامت است و دلالت بر ثبوت این احکام مذکوره، موجود در حجت خلف صالح محمد (ع) متعین می شود اثبات بودن او مهدی مشار الیه بی میل باحتمالی که متجدد غیر اوست در استقبال. پس هر گاه معترض گوید که مسلم میداریم از شما که صفات مجعوله علامت و دلالت است و هر گاه که یافت شود متعین میگردد عمل بآن؛ و لازم می شود اثبات مدلول آن مر کسی را که یافت شود این صفات در او لیکن منع میکنیم وجود این علامت و دلالت را در خلف صالح محمد (ع) چه از صفات مجعوله علامت و دلالت آنست که اسم پدر آن حضرت (ع) موافق اسم پدر حضرت رسالت باشد صلی الله علیه و آله این چنین تصریح بآن کرده حدیث نبوی بر وجهی که ایراد نموده اند و این صفت یافت نمیشود در او زیرا که اسم پدر او حسن است؛ و اسم پدر نبی صلی الله علیه و آله عبد الله و کجاست حسن از عبد الله پس یافت نشود این صفتی که جزء او است از علامت و دلالت و هر گاه که ثابت نگردد جزء علت پس ثابت نخواهد بود آن. چه حضرت نبی نگردانیده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۰

این احکام را ثابت مگر کسی را که مجتمع باشد همه این صفات در او که جزء آن موافقت اسم ابویں هر دو است در حق او، و این جمع نیست در حجت خلف صالح پس ثابت نباشد این احکام از برای او و این اشکال قوی است پس جواب آن لابد است که پیش از شروع در تفصیل جواب مبین شود دو امر که غرض بر هر دو مبنی است. پس امر اول آنکه سایغ و شایع است در لسان عرب اطلاق لفظ آب بر جد اعلی و قرآن کریم باین ناطق است که «قال الله تعالى مِلَّةً اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ وَ حَقَّ تَعَالَى حِكَايَتِ اَزْ يَوْسُفَ مِيفْرَمَايِدْ كِه وَ اَتَّبَعْتُ مِلَّةً اَبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ تَنطَلَقُ فَرْمُودِه بَايِن حَضْرَتِ نَبِي وَ حِكَايَتِ كَرْدِه اَن رَا اَز جَبْرَائِيلِ دَر حَدِيثِ اسْرَا كِه مَن كَفْتَم كَيْسْتِ اَيْن؟ جَبْرَائِيلُ كَفْتِ پَدْر تُو اِبْرَاهِيمَ پَس مَعْلُوم شَد كِه لَفْظِ اَبِ اِطْلَاقِ كَرْدِه مِي شُود بَر جَد وَ اِگَر چِه جَد اَعْلَى بَاشَد يَكِي اَز دُو اَمْر اَيْنَسْت. وَ اَمْر دُوم اَن كِه اِطْلَاقِ مِي كُنَد لَفْظِ اسْم رَا بَر كُنْيَتِ وَ صَفْتِ وَ فَصْحَا اسْتِعْمَالِ كَرْدِه اِن رَا وَ دَايِر اسْتِ بَايِن السَّنَه ايشان، و ورود یافته در

احادیث تا غایتی که ذکر کرده‌اند آن را بخاری و مسلم مرفوع به سهل ساعدی که امیر المؤمنین (ع) فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله نام نهاد ویرا به أبو تراب، و نبود مر او را اسمی که احب و دوستر باشد بسوی او از او پس اطلاق لفظ اسم بر کنیت جایز بوده و مثل این قول متنبی شاعر است

اجل قدرک ان تسمى مونیة و من کناک فقد سماک للعرب

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۱

و روایت کرده شده که و من یصفک بجای و من کناک آمده پس اطلاق تسمیه بر کنیت و صفت شایع و ذایع بوده در کلام عرب پس هر گاه که واضح شد آنچه را که ذکر کردیم از امرین؛ پس بدان ایدک الله بتوفیقه که حضرت نبی را صلی الله علیه و آله دو سبط بود ابو محمد الحسن و ابی عبد الله الحسین (ع)، و چون حجت خلف صالح (ع) از ولد ابی عبد الله است، و بود کنیت امام حسین ابا عبد الله پس اطلاق کرد بر جد لفظ اب را پس گوئیا آن حضرت فرمود که موافق است نام او بنام من پس من محمدم و او محمد و کنیت جد او نام پدر من است، چه او ابو عبد الله است و پدر من عبد الله تا باشد این الفاظ مختصره جامع مر تعریف صفات او را و اعلام از آنکه او از ولد ابی عبد الله الحسین است بطریق جامع موجز پس درین هنگام منتظم میگردد صفات و یافت می‌شود مجتمع در حجت صالح محمد علیه السلام و این است جواب اشکال فافهمه و دیگر میفرماید شیخ کمال الدین رحمه الله روی بحث با قومی دارد که دیده‌اند و مشاهده کرده‌اند امام را (ع) و منکرند او را، و دفع میکنند علامات و دلالاتی که وصف کرده شده بآن، و لیکن احتیاج نیست ببحث با این جماعت پس هر گاه دیده‌اند او را و مشاهده کرده باشند آن حضرت را آن حضرت (ع) خود قیم باثبات حجت و دال بر اقتفای محجت خود است، بحث با ایشان در بنای وجود او است (ع)

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۲

چه ایشان اتفاق دارند یا اکثر ایشان بر ظهور او و مختلف‌اند در آنکه متولد شده یا خواهد شد و جواب ما از برای مخالفین آنست که قایلان بوجود او قایلند بوی، پس احتیاج نیست بدلیل چه ثابت است نزد ایشان از نقل رجال ایشان از ائمه (ع) و اما منکران وجود او که قایل‌اند بامکان او پس رجحان داده‌اند جانب وجود را و در عبارت کمال الدین طولی هست.

و دیگر کمال الدین فرموده که اما ولد او پس نبود او را ولدی که مذکور گردد و اما عمرش در ایام معتمد ترسیده مختفی شد تا این زمان، پس ممکن نیست ذکر آنچه غایب شد و خبرش منقطع گشت و حکم نمیتوان کرد بمقدار عمر او و نه بانقضای حیات او و قدرت الهی واسع است و حکم و الطاف او بعباد عظیم و عام است، و اگر خواهند عظمای علما که ادراک کنند حقایق مقدرات و کنه قدر او را نیابند بهیچ وجه بسوی آن راهی، دیده از مشاهده آن کند است و زبان از آن وصف عاجز و هیچ غریب و عجیب نیست که معمر باشند بعضی از عباد صالحین حق جل و علا و عمر ایشان امتداد داشته باشد تا وقت معینی چه حق سبحانه و تعالی دراز گردانیده عمر جمع کثیری از خلق خود هم از اصفیا و اولیاء خود، و هم از مطرودین و اعدای خود

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۳

از اصفیا عیسی و خضر و خلق دیگر از انبیا و اولیا (ع) که هزار سال و زیاده عمر ایشان بوده مثل نوح و غیره مثل لقمان.

و از اعدا و مطرودین مثل ابلیس و دجال و غیر ایشان مثل عاد اولی و ایشان هزار سال عمر میداشته‌اند و همه این از برای بیان اتساع قدرت ربانی است در تعمیر بعضی از خلق خود، پس کدام مانع باشد که منع کند از امتداد عمر خلف صالح تا آنکه ظاهر شود پس عمل فرماید به آنچه حکم الهی صادر شده باشد از برای او بآن.

و چون رسید کلام باین مقام و کشید جریان قلم بآنچه رقم کرد از این اقسام و سام، پس ختم میکنیم آن را به الحمد لله رب العالمین چه آن کلمه مبارکیست که گردانیده حق تعالی آخر دعوی اهل جنان و تخصیص کرده آن را بآن که اختیار فرموده از خلائق خود، و پوشانیده او را ملابس رضوان.

پس اینست آخر آنچه تحریر کرده آن را قلم از مناقب سینه ایشان، و در سطور نگاشته از صفات زکیه و مزایای علیه ایشان، و این اگر چه بسیار است، لیکن اندکست در جنب آنچه ایشان را است از شرف شامخ، و یسیر و قلیل است در آنچه حق تعالی بایشان عطا فرموده از فضل راسخ و من امیدوارم از کرم الهی که پریشانی مرا بجمعیّت مبدل گرداند ببرکت ایشان، و داخل سازد مرا در سلک ایشان و دوستان ایشان، و بشمارد این مؤلف مسطور را در صحیفه حسنات من از حسنات ایشان چه من بذل کردم سعی و جد خود را در جمیع مزایای ایشان، مثل بذل مجد طالب، و تقصیر ننمودم

کشف الغمه - ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۴

در تالیف و جمع آن از جهت گزاردن حق ایشان که لازم است و لازب و لسان حال میزند باب استماع را از برای هر شاهد و غایب

رویدک ان احببت نیل المطالب	فلا تعد عن ترتیل آی المناقب
مناقب آل المصطفی قدوة الوری	بهم یبتغی مطلوبه کل طالب
مناقب آل المصطفی المهتدی بهم	الی القم التقوی و رغب الرغائب
مناقب تجلی سافرات و جوهها	و یجلو سناها مدلهم الغیاهب
علیک بها سرا و جهرا فینها	یحلل عند الله اعلی المراتب
و جد عند ما یتلو لسانک آیها	بدعوة قلب حاضر غیر غایب
لمن قام فی تالیفها و اعتنی به	لیقضی من مفروضهم کل واجب
عسی دعوة تزکو بها حسناته	فیحظى من الحسنی باسنی المواهب
فمن سال الله الکریم اجابه	و جاوره الاقبال من کل جانب

یعنی بگزار خود را اگر میخواهی یافتن مطالب، پس مگذار از ترتیل آیتهای مناقب و آن مناقب آل مصطفی است که قدوه و پیشوای خلائق‌اند، بایشان طلب میکند مطلوب خود را هر طالب مناقب آل مصطفی است که مهدی میگردند بایشان تا بنهایت تقوی و غایت فضایل میرسند، مناقبی که نورانی میسازد سفیدی رویها را و جلا میدهد نور و روشنی آن اطراف تاریکیها را بر تو است التزام نمودن بآن مناقب در پنهان و آشکارا.

پس آن مناقب می‌گشاید نزد حق سبحانه و تعالی بلندترین مراتب را وجد نمای نزد آنچه تلاوت می‌کند زبان تو آیات مناقب را بدعوت دل حاضر غیر غایب مر آن کسی را که قیام نمود در تألیف آن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۵

و اهتمام کرد بآن تا بگذارد از فروض ایشان هر واجب را شاید دعوتی باشد که پاک گردد بآن حسنات او پس تجاوز کند و گام بالا نهد از بهشت به بلندترین پایهای مواهب پس هر که در می‌خواهد از خدای کریم چیزی را اجابت میکند او را و همسایگی مینماید او را و در می‌آید او را اقبال از هر جانب این آخر کلام و کتاب کمال الدین بن طلحه است رحمه الله تعالی. و شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد بابی چند ایراد فرموده در ذکر صاحب الزمان (ع) بعد از ذکر ابی محمد (ع) در تاریخ مولد و دلایل امامت و ذکر طرفی از اخبار و غیبت و سیرت و مدت دولت آن حضرت صلوات الله علیهم و فرموده که امام بعد از ابی محمد (ع) پسر خلف اوست مسمی باسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مکنی بکنیت آن حضرت و نگذاشت پدر بزرگوارش ولد ظاهر و نه باطن غیر آن حضرت را، و پدرش او را پنهان و مستور میداشت چنانچه سمت ذکر یافت، و بود مولد با طهارتش در شب نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت، و مادرش ام ولد بود که او را نرجس میگفتند، و سن مبارکش نزد وفات پدر بزرگوارش پنج سال بود که حق سبحانه و تعالی در آن سن بوی ارزانی فرمود حکمت و فصل الخطاب را، و گردانید او را آیت عالمیان، و داد او را حکمت همچنان که داد یحیی را در حال طفولیت، و گردانید او را امام در حال کودکی بحسب ظاهر همچنان که عیسی بن مریم را در مهد نبی ساخت.

و سبقت یافته نص در ملت اسلام از نبی هدی صلی الله علیه و آله باز از امیر المؤمنین (ع) و نص فرموده اند ائمه (ع) یکی بعد از یکی تا پدرش امام حسن عسکری (ع) و نص فرموده پدر او بر او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۶

نزد ثقات و خاصه شیعه او و خبر بغیبت وی ثابت است پیش از وجود مبارکش، و بدولت وی مستفیض بودند پیش از غیبت او و او صاحب سیف است از ائمه هدی (ع) و قایم بحق و منتظر است از برای دولت ایمان و مر او را دو غیبت است که یکی از آنها اطول است از آن دیگر همچنان که وارد گشته بآن اخبار و غیبت طولی بعد از اولی است و در آخر آن برمیخیزد بسیف قال الله تعالی وَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ و دیگر فرموده جل اسمه وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که منقضی نشود آیام و لیالی تا برانگیزد خدای تعالی مردی را از اهل بیت من که موافق باشد اسم او باسم من، پر سازد زمین را از داد و عدل همچنان که پر بوده باشد از ظلم و جور. و دیگر فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز گرداند حق جل و علا آن روز را تا برانگیزد حق تعالی در او مردی از ولد من که موافق باشد اسم او باسم من پر گرداند زمین را از داد و عدل چنانچه پر بوده باشد از ظلم و جور

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۷

باب در ذکر بعضی از دلایل بر امامت قائم بحق ابن الحسن (ع)

پس بعضی از دلایل آنچه مقتضی است آن را عقل و استدلال صحیح وجود امام معصوم کامل است که غنی باشد از رعایای خود در احکام و علوم، در هر زمان از جهت استحاله خالی بودن مکلفین از سلطان عادل که باشند بوجود او أقرب بصلاح و أبعد از فساد، و

حاجت کل از صاحبان نقصان بمؤدبی از برای جانیان، و مقومی از برای عاصیان و رادعی از برای عادیان و معلمی از برای جاهلان و منبهی از برای غافلان، ضروریست که محذر ضلال باشد و مقیم حدود، و منفذ احکام، و فاصل میان اختلاف و ناصب امر او سدکننده ثغور، و حافظ اموال و حامی بیضه اسلام، و جامع مردمان در جمعات و اعیاد و قیام ادله بر آنکه او معصوم است از زلالت از جهت غنای او، و باتفاق از امام و اینها مقتضی عصمت است از برای او بلا ارتیاب، و وجوب نص بر آن کس که این سبیل و طریق اوست از نام و ظهور معجز بر او از برای تمیز اوست از ما سوای او و عدم این صفات از هر اُحدی غیر او در آن وقت و آنکه این صفات در او موجود است بعد از امام حسن عسکری و او پسر او است مهدی (ع) بر وجهی که ما بیان کردیم آن را.

و این اصلی است که احتیاج نداریم ما باو در امامت بروایت نصوص و تعداد آنچه آمده در او از اخبار از جهت قیام بنفسه در قضیه عقول و صحت او بثبوت استدلال مع هذا ورود یافته از روایات صحیحه در نص امامت ابن الحسن (ع) از طرقی که منقطع است بآن اعدار بتوفیق الله بعضی از آن مذکور

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۸

میگردد بر سبیل اختصار.

باب در نص امامت صاحب الزمان (ع)

أبو حمزه ثمالی از ابی جعفر (ع) روایت کند که آن حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی فرستاد محمد را (ص) بتمام جن و انس و پدید کرد بعد از او دوازده وصی را بعضی از ایشان آنان بودند که گذشتند و بعضی از ایشان کسی که باقی است، و هر وصی جریان یافته بوی سنتی پس اوصیائی که بعد از محمد (ص) بودند بر سنت اوصیای عیسی بودند و ایشان دوازده‌اند و امیر المؤمنین بر سنت مسیح بود (ع) و حسن بن عباس روایت کند از ابی جعفر ثانی و او از آباء کرام خود و ایشان از امیر المؤمنین (ع) که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مر اصحاب خود را که ایمان بیارید بشب قدر که نازل می‌شود در آن امر سال و بدرستی که مر این امر را ولادت بعد از من که علی بن ابی طالب است و یازده فرزند اوست علیهم السلام. و باین اسناد روایت کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود مر ابن عباس را رضی الله عنه که شب قدر در هر سالی می‌باشد و نازل میگردد در آن شب امر سنه و مر این امر را ولادت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابن عباس گفت کیستند آن والیان؟ فرمود که من و یازده کس از صلب من که ائمه محدثین‌اند ابو جعفر محمد بن علی (ع) روایت کند از جابر بن عبد الله أنصاری رضی الله عنه که او گفت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۳۹

من رفتم بخدمت فاطمه (ع) بنت محمد صلی الله علیه و آله و در پیش وی لوحی بود که در او ثبت بود اسماء اوصیاء و ائمه که از ولد او بودند، من شمردم دوازده اسم بود آخر ایشان قایم ایشان از ولد فاطمه سه از ایشان محمد و چهار از ایشان علی زراره روایت کند که من شنیدم از ابی جعفر (ع) که میفرمود که دوازده امام همه ایشان از آل محمداند همه ایشان محدثان‌اند علی بن ابی طالب است و یازده ولد او و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی والدان‌اند. و ابو بصیر روایت کند از ابی جعفر (ع) که میفرمود که بعد از امام حسین نه امام باشد که نهم ایشان قایم ایشان بود. و زراره روایت کند که من شنیدم از ابی جعفر (ع) که میفرمود که امامان دوازده‌اند از ایشان‌اند حسن و حسین و باز ائمه از ولد حسین‌اند (ع) و مرویست از محمد بن علی بن بلال که بیرون آمد بسوی من امر ابی محمد الحسن العسکری (ع) پیش از درگذشتن او بدو سال که خبر کرد مرا بخلف بعد از خود، بعد از آن دیگر بیرون آمد امر بسوی من پیش از سه روز از رحلت آن حضرت و خبر کرد مرا بخلف از بعد او و روایتست از ابی هاشم جعفری که گفتم مر ابی محمد الحسن (ع) را که

جلالت تو مانع است مرا که از تو سؤالی کنم پس اذن فرمود که سؤال کن گفتم یا سیدی آیا ترا هیچ فرزندیست؟ فرمود که بلی گفتم پس اگر ترا حادثه پیش آید پس از کجا پرسم از او فرمود که بمدینه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۴۰

و مرویست از عمر و اهوازی که نموده ابو محمد پسر خود را (ع) بمن و فرمود که اینست صاحب شما بعد از من. و عمری گوید که رحلت فرمود ابو محمد (ع) و باقی ماند از او یک پسر. و روایتست از احمد بن محمد بن عبد الله که بیرون آمد از ابی محمد (ع) در وقتی که کشته شده بود زبیری لعنه الله: این جزای آنکه دلیری کند بر خدای تعالی در اولیاء او که زعم او آن بود که مرا بکشد و نباشد مرا عقب، پس چگونه نمود حق تعالی قدرت خود را در او محمد بن عبد الله گوید که فرزند شد از برای او و حدیث داود بن قاسم سابقا مذکور شد و روایات در باب نصوص بسیارست بدین قدر اختصار رفت و ابو عبد الله نعمانی در کتاب خود تفصیل این فرموده

باب در ذکر بعضی که امام دوازدهم را دیده‌اند و طرفی از دلایل و بینات او

و روایتست از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر و او اسن بود از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله که در عراق بودند که او گفت من دیدم پسر حسن بن علی بن محمد را در میان مسجدین و او جوان نو رسیده بود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۴۱

و روایتست از حکیمه بنت محمد بن علی و او عمه امام حسن عسکری بود که او دیده بود قائم را (ع) در شب مولدش و بعد از آن مرویست از علی بن محمد بن همدان القلانسی گفت که گفتم مر ابی عمرو عمری را که درگذشت ابی محمد؟ گفت درگذشت ابو محمد و لیکن گذاشت در میان شما کسی که رقبه او مثل اینست و اشارت بدست خود کرد. و روایتست از فتح مولی زراری که من شنیدم از ابا علی بن مطهر که ذکر میکرد او را که دیده بود، و وصف قد او مینمود. و روایتست از خادمه ابراهیم بن عبیده نیشابوری و او از صالحات بود او گفت با ابراهیم بر صفا ایستاده بودم پس صاحب امر آمد (ع) تا ایستاد با او و قبض کرد بر کتاب مناسک او، و حدیث فرمود او را به اشیائی. و مرویست از ابی عبد الله بن صالح که او گفت که من دیدم آن حضرت را در برابر حجر الاسود و مردم گرد او برآمده بودند و او میفرمود که باین امر کرده نشده‌اید. و مرویست از احمد بن ابراهیم بن ادریس که او روایت کرده از پدر خود که او گفت که من دیدم صاحب امر را (ع) بعد از رحلت ابی محمد (ع) در هنگامی که قریب ببلوغ شده بود و بوسیدم سر و دست مبارکش را. و روایت از قشیریست که دیده است او را جعفر بن علی دو نوبت و ابی طریف خادم نیز دیده آن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۴۲

حضرت را (ع) و امثال این اخبار در این معنی بسیار است و ما اختصار کردیم آن را چه عمده در وجود امامت آنست که ما در پیش ذکر کرده‌ایم و این از برای زیادتی تاکید است. و از دلایل و بینات و معجزات صاحب الزمان (ع) آنکه مرویست از محمد بن ابراهیم بن مهران که او گفت من شک کردم نزد در گذشتن ابی محمد الحسن بن علی (ع) و جمع شده بود نزد پدر من مالی بسیار پس بار کرد آن را و بر نشستم با وی در کشتی از جهت مشایعت او پس اضطرابی سخت او را در آنجا واقع شد گفت ای پسر من مرا بازگردان که بیم مرگ است و گفت مرا که از خدای تعالی بترس در این مال و وصیت کرد بسوی من و مرد بعد از سه روز پس گفتم در نفس خود که پدر من وصیت بچیزی صحیح نکرده من بار کنم این مال را و بعراق برم و کرایه کنم خانه را بر کنار شط، خبر نکنم هیچ کس را بآن پس اگر بر من واضح شود مثل وضوحی که در ایام ابی محمد (ع) میبود من انفاذ وصیت او بکنم و الا در آرزوی خود انفاق کنم پس بعراق آمدم و

خانه را کرایه کردم بر کنار شط و باقی ماندم مدتی پس ناگاه رسول آمد و رقعہ آورد بمن کہ یا محمد با تو این چیز از مال هست تا قصه کرده بود جمیع آنچه با من بود و ذکر

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زوارہای، ج ۳، ص: ۳۴۳

فرموده بود چیزی چند کہ علم من احاطه آن نکرده بود، من آنها را تسلیم رسول کردم و باقی ماندم چند روزی کہ رفع کرده نمیشد بمن سری من غمناک بودم از این پس بیرون فرستاد بسوی من کہ ما ترا قایم مقام پدر تو گردانیدیم پس شکر خدای تعالی بتقدیم رسان. و روایت کند محمد بن ابی عبد اللہ السیاری کہ رسانیدم بوی چیزی از برای مرزبانی حارثی کہ در او دستبند طلای بود، آن اشیا را قبول فرمود غیر دستبند را کہ برگرداند بمن، و مأمور گشتم بشکستن آن، پس چون شکستم ناگاه در میان آن چند مثقال آهن و مس و روی بود، آن را خالص ساختم فرستادم طلا را بعد از این قبول فرمود. علی بن محمد گوید کہ رسانید بوی مردی از اهل سواد مالی پس رد کرد بر او و گفته شد مر او را کہ بیرون کن حق ولد عم خودت را و آن چهار صد درهم است، و در دست آن مرد ضیعه بود کہ ولد عم او را در او شرکتی بود کہ حبس کرده بود آن را از ایشان، پس نظر کردیم ما آنچه از آن ابن عم او بود از این مال چهار صد درهم است، پس بیرون کرد آن را و فرستاد باقی را قبول فرمود. قاسم بن علا گوید مرا چند پسر شد پس بودم کہ مینوشتم و التماس دعا میکردم از برای ایشان نوشته نمیشد بسوی من چیزی در امر ایشان، پس همه ایشان مردند، پس چون متولد شد پسر من حسین نوشتم و التماس دعا کردم از برای او، پس اجابت کرده شدم پس او باقی ماند و الحمد لله. و روایتست از ابی عبد اللہ بن صالح کہ من سالی از سالها بیرون رفتم از بغداد و دستور خواستم در خروج، دستور نیافتم پس اقامت کردم بیست و دو روز بعد از خروج قافله بنهروان، پس دستور

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زوارہای، ج ۳، ص: ۳۴۴

یافتم در روز چهارشنبه‌ای پس گفته شد مرا کہ بیرون روم بیرون رفتم و مایوس بودم از قافله کہ بدان ملحق نتوانم شد، پس بنهروان رسیدم و قافله آنجا اقامت کرده بود، چون از آنجا روان شدند من هم روان شدم و دعا کرده شد از برای من سلامتی، پس نرسید بمن در آن راه بدی و الحمد لله و روایتست از محمد بن یوسف الشاشی کہ او گفت کہ مرا علت ناسور پیدا شد و نمودم آن را به اطباء و انفاق کردم بر آن مالی را پس نتوانستند علاج و دوی کردن، پس نوشتم رقعہ و التماس دعا کردم، توقیع بیرون آمد کہ بیوشاند ترا حق تعالی لباس عافیت و برگرداند ترا با ما در دنیا و آخرت، پس نگذشت بر من جمعه الا کہ صحت و عافیت یافتم و آن موضع مثل کف دست من شد پس طلب کردم طبیبی را از اصحاب خود؛ و بوی نمودم آن را گفت ما آن را دوا نمیدانستیم و نیامده این عافیت ترا مگر از قبل حق تعالی بی حساب و اندازه روایتست از علی بن الحسین الیمانی گفت در بغداد بودم کہ تهیه اسباب کرد قافله یمانی و من خواستم کہ با ایشان بیرون روم پس نوشتم و التماس اذن کردم در آن توقیع بیرون آمد کہ بیرون مرو با ایشان کہ نیست ترا در خروج با ایشان چیزی و اقامت کن در کوفه، گفت پس اقامت کردم و قافله بیرون رفت پس بیرون آمدند بر ایشان بنو حنظله و همه را پریشان و محتاج ساختند گفت کہ دیگر نوشتم و اذن خواستم در رکوب آب پس اذن نشد از برای من، پس سؤال کردم از مراکبی کہ بیرون رفته بود درین سال بجانب دریا، پس معلوم شد کہ سالم نماند از آن مراکب یک مرکب پس بیرون آمد بر ایشان قومی کہ ایشان را بوارج می‌گفتند، و راه بحر را بر ایشان بریدند گوید علی بن الحسین کہ رفتم بعسکر و بکوچه در شدم کہ نمیدانستم و بکسی سخن نکردم

کشف الغمۃ-ترجمه و شرح زوارہای، ج ۳، ص: ۳۴۵

و باشنائی نرسیدم پس من رفتم بمسجد و نماز گزاردم بعد از فراغ من از زیارت پس ناگاه خادمی آمد و گفت مرا که برخیز گفتم بکجا بیایم؟ گفت بمنزل گفتم من کیستم؟ شاید که ترا بطلب غیر من فرستاده باشند گفت: نفرستاده اند مرا مگر بسوی تو، تویی علی بن حسین و با او غلامی بود پس با او سخنی آهسته گفت چنانچه من ندانستم که چه گفت تا او رفت و آورد جمیع احتیاج مرا و نشستم نزد وی سه روز و دستور خواستم در زیارت از داخل دار، پس اذن داد مرا من بشب زیارت کردم. گوید حسین بن فضل همدانی که نوشت پدر من بخط خود کتابتی پس ورود یافت جواب آن، بعد از آن نوشت بخط من کتابتی پس جواب آن نیز ورود یافت، بعد از آن نوشت بخط مرد بزرگی از فقهای اصحاب ما پس ورود نیافت جواب آن، پس نظر کردیم پس او قرمطی گشته بود و آورده حسین بن فضل که رفتم بعراق و با خود راست آوردم که بیرون نروم مگر که بینه و حجتی در امر خودم بظهور آید، و نجاحی از حوایج من روی نماید، و اگر چه احتیاج پیدا کنم در اقامت و بر من تصدیق کنند گفت در اثنا و خلال آن تنگ شد سینه من در آن مقام، و ترسیدم که فوت شود مرا حج گفت پس آمدم روزی نزد محمد بن احمد و آن روز بر جناح سفر بود پس گفت مرا که برو بمسجد چنین و چنین که در آنجا ملاقات خواهد کرد بتو مردی گفت رفتم بسوی او ناگاه بر من مردی داخل شد پس چون نظر کرد بسوی من خندید و گفت غم مخور که زود باشد که حج کنی در این سال و باز گردی باهل خود سالم گفت اطمینان یافتم و ساکن شد دل من و گفتم این مصداق آنست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۴۶

گفت پس چون وارد شدم بعسکر پس بیرون آمد از برای من کیسه که در آن دنانیری چند بود، و یک جامه با آن من غمگین شدم و گفتم در نفس خود آیا این حد منست نزد قوم، جهل بر من غالب شد و باز پس فرستادم و نوشتم رقعہ بعد از آن پشیمان شدم از آن و ندامت سختی خوردم و گفتم در نفس خود که کفران نعمت کردم که آن را باز پس فرستادم بر مولای خود، و نوشتم رقعہ و اعتذار گفتم از فعل خود که گناه کارم و استغفار کردم از زلل خود؛ و آن را فرستادم و برخاستم از برای نماز پیشین.

و من در آن فکر بودم و میگفتم که اگر رد کرده شود بر من آن دنانیر نگشایم بند آن را و احداث نکنم در او چیزی تا بیرم آن را برای پدر خود که او اعلم است از من پس بیرون آمد بسوی رسولی که کیسه را برده بود و گفت بدکاری کردی که باو نگفتی: «بدرستی که ما بسا میکنیم این بدوستان خود در ابتدا و بسا که از ما سؤال میکنند و تبرک باو میجویند» و بیرون آمد توقیعی بمن که «خطا کردی که رد نمودی و باز پس فرستادی برو احسان ما را، پس چون استغفار کردی خدای را، خدای تعالی بیمارزاد تراه، و چون عزیمت و عقد نیت تو آنست که آنچه فرستاده بودیم بسوی تو، در آن حدیثی نکنی هر گاه که بازگردانیم آن را بر تو و انتفاع نگیری در طریق خود، پس ما آن را صرف کردیم از تو و در گذرانیدیم فاما جامه را بستان تا احرام بندی در او».

گفت نوشتم دو معنی را و خواستم که بنویسم معنی ثالث را پس امتناع نمودم بخوف آنکه کراهت کند از آن پس جواب هر دو معنی را فرستاد و جواب سیم که درنوردیده بودم بتفصیل و تفسیر و الحمد لله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۴۷

او گفت بودم که موافقت مینمودم جعفر بن محمد نیشابوری را بنیشابور بر آنکه سوار شوم با او بسوی حج و عدیل او باشم در سواری، پس چون رسیدم ببغداد مرا چیزی دست داد و من رفتم که عدیلی پیدا کنم، پس رسید بمن ابن وجنا و میل داشتم بسوی او، و التماس کردم که کرایه کند از برای من پس او را کاره یافتم پس چون ملاقات کرد مرا آن شخص گفت من طلب تو بودم و گفتند مرا که او مصاحب تست پس نیکو زندگانی کن با وی و من طلب میکنم عدیلی و کرایه میکنم از برای او. و مرویست از حسین بن عبد

الحمید گفت شک داشتیم در امر حاجز پس جمع کردم چیزی را پس رفتم بعسکر، پس توقیعی بیرون آمد بسوی من که نیست در میان ما شکی و نه آنکه قایم مقام ما است بامر ما، پس رد کن آنچه با تست به حاجز بن یزید و روایتست از محمد بن صالح که او گفت که چون مرد پدر من و گردید امر بسوی من، بود مر پدر مرا بر مردم سفاتجی از مال غریم یعنی صاحب امر (ع) (شیخ میفرماید که این رمزیست که میدانند آن را شیعیان، و متعارف است میان ایشان و میباشد خطاب ایشان بر او از برای تقیه) گفت نوشتم بسوی او و اعلام کردم او را پس نوشت بمن که طلب کن ایشان را و استقصای کار ایشان نمای پس مردمان گزاردند حقوق خود را و بمن دادند الا یک مرد که بود بر او سفتجه بچهار صد دینار پس آمدم بسوی او و طلب کردم، او بتعویق می انداخت و استخفاف میکرد پسر او، و بر من سفاقت مینمود من شکایت کردم آن را به پدر وی گفت چه میخواهی و چیست که میکنی؟ پس گرفتم ریش او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۴۸

را و دیگر پای او را کشیدم تا میان خانه پس بیرون آمد پسر او و استغاثه بأهل بغداد برد و میگفت که قمی رافضی کشت پدر مرا پس جمع شدند بر من خلق بسیاری پس سوار شدم دابه خود را، و گفتم نیک کردید ای اهل بغداد، میل میکنید با ظالم بر غیرت مظلوم، من مردی‌ام از اهل همدان از اهل سنت نسبت میدهد مرا به قم و می اندازد مرا برفض تا ببرد حق و مال مرا گفت پس میل کردند بر او و خواستند تا داخل شوند بجانوت وی تا تسکین دادم ایشان را؛ و طلب کرد مرا صاحب سفتجه و عهد کرد که اخذ مال مرا از وی کند، و سوگند خورد بطلاق که او بدهد فی الحال پس استیفا کردم از او و مرویست از أحمد بن حسن گفت که دوست می‌داشتیم جبل را و من قایل نبودم بامامت و دوست نمیداشتیم ایشان را بجملگی تا مرد یزید بن عبد الله و او وصیت کرده بود در مرگ خود که بدهند شهری و سمنند را که دابه بود و شمشیر و کمر او را بصاحب امر. پس من ترسیدم که اگر ندهم شهریرا به اذکوتکین بمن برسد ار او ایذا و استخفافی پس قیمت کردم دابه و شمشیر و کمر را بهفتصد دینار با خود و مطلع نگردانیدم کسی را بر آن و دادم شهریرا باذکوتکین ناگاه کتابی ورود یافت بر من از جانب عراق که بفرست هفتصد دیناری که ما را هست نزد تو از قیمت شهری و شمشیر و کمر روایت کند علی بن محمد که حدیث کرد یکی از اصحاب ما که مرا فرزند وی شد پس نوشتم و طلب اذن کردم در تطهیر او در روز هفتم، کتابتی وارد شد که تطهیر مکن او را پس او مرد در روز هفتم یا هشتم بعد از آن مرگ او را نوشتم پس دیگر نوشته ورود یافت که زود باشد که قایم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۴۹

مقام او پیدا شود و دیگری نیز بعد از او پس اول را احمد نام کن و از پس احمد جعفر پس چنان شد که فرموده بود. دیگر گوید که من تهیه حج کرده بودم و مردم را وداع نموده و بر جناح بیرون رفتن بودم پس نوشته ورود یافت که ما از برای این کارهیم و امر بسوی تست، گفت که تنگ شد سینه من و غمگین گشتم و نوشتم که من بموجب فرموده اقامت کردم، و شنیدم و فرمان بردم، این قدر هست که غمگینم بواسطه تخلف کردن من از حج پس توقیع بیرون آمد که تنگ مگردان سینه خود را پس بدرستی که زود باشد که ان شاء الله در آینده حج کنی.

پس چون سال آینده درآمد نوشتم و دستور خواستم پس اذن وارد شد و نوشته بودم که میخواهم عدل محمد بن عباس شوم و من اعتماد داشتم بدیانت و صیانت او، پس کتابت ورود یافت که اسدی نیکو عدیلی است پس اگر محمد بن عباس بیاید پس اختیار مکن او را بر اسدی پس اسدی آمد و عدیل شدم او را. و روایتست از حسن بن عیسی العریضی که چون رحلت فرمود ابو محمد الحسن بن علی (ع) آمد مردی از مصر با مالی بجانب مکه از برای صاحب امر (ع) پس اختلاف شد در باب آن حضرت بعضی مردم گفتند که ابا محمد

درگذشت و او را فرزندی نبود و بعضی گفتند خلف از بعد او جعفر است و بعضی دیگر گفتند که خلف از پس او ولد او است، پس فرستاد مردی را که کنیت او ابو طالب بود بجانب عسکر تا تفحص کند از آن امر و صحت آن و با وی کتابت بود.

آن مرد آمد نزد جعفر و سؤال کرد از او برهان، جعفر گفت مر او را که مهیا نشده هنوز در این وقت، پس آن مرد آمد سوی باب و فرستاد کتابت را بسوی اصحاب که موسوم بودند بسفارت پس

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۰

توقیع بیرون آمد که خدای تعالی ترا اجر دهد در باب صاحب و یارت که او مرده و وصیت کرده بود بمالی که بود با او بقیه که عمل کند در او بچیزی که واجب است، و جواب کتابت او نوشت و امر آنچنان بود که مر او را فرمود. و روایتست از علی بن محمد که بار کرد مردی از اهل آبه چیزی که برساند بخدام آن حضرت و فراموش کرد از آن شمشیری را در محل بار کردن، چون آن خبر بآن حضرت واصل شد نوشت بوی بوصول آن و در کتابت نوشته بود که چه نوع است خیر شمشیری را که فراموش کرده بودی. و مرویست از محمد بن شاذان النیشابوری که چون جمع شد نزد من پانصد درهم که بیست درهم کم بود پس مرا خوش نمی‌آمد که آن را ناقص بفرستم پس از نزد خود بیست درهم را وضع کردم و فرستادم با آن بجانب اسدی، و نوشتم آن را که در آن بود پس جواب وارد شد که رسید پانصد درهم و از تو بیست درهم در آن بود. روایتست از حسن بن محمد الاشعری که وارد شد کتابت ابی محمد (ع) در اجرای حکم بر جنید که قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه بود و از آن ابی الحسن و دیگری پس چون ابو محمد در گذشت ورود استیناف شد از صاحب امر (ع) با اجرای حکم از برای ابی الحسن و صاحب او و وارد نشد در امر جنید چیزی پس من از برای این غمگین شدم پس خبر مرگ جنید بعد از این رسید هم او گوید که نوشت علی بن زیاد الصیمری و سؤال کفن از وی کرد، پس نوشت بسوی وی که تو محتاج خواهی شد بکفن در سنه ثمانین، پس او در سنه ثمانین مرد و کفن از برای وی فرستاد پیش از مرگ او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۱

و روایتست از محمد بن هارون بن عمران الهمدانی که مر ناحیه را بر من پانصد دینار بود پس سینه من بتنگ بود از آن باز در نفس خود گفتم که دکانهای که خریده‌ام به پانصد و سی دینار گردانیدم آنها را از برای ناحیه بیانصد دینار، و تکلم باین کلام نکردم پس او نوشت بمحمد بن جعفر که قبض کن دکانین را از محمد بن هارون به پانصد دیناری که ما را بر او بود. و روایتست از علی بن محمد که بیرون آمد نهی از زیارت مقابر قریش و حایر علی ساکنیها السلام پس بعد از چند ماه طلبید، وزیر باقطنی را و گفت مر او را که ملاقات کن بنی فرات و برسیین را و بگو مر ایشان را که زیارت نکنید مقابر قریش را که امر خلیفه چنان شده که تفحص کنند هر که را که زیارت کند بگیرند بر او و احادیث در این معنی بسیار است و آن موجود است در کتب مصنفه که مذکور است در آن اخبار قایم (ع) اگر تمام آن را می‌آوردیم کتاب باطالت می‌انجامید بدین قدر اقناع نمودیم و المنه لله تعالی.

باب در ذکر علامات قیام قایم (ع) و مدت ایام ظهور و شرح سیرت و طریق احکام و طرفی از آنچه بظهور خواهد آمد در زمان دولت او.

بعضی از علامات زمان قیام قایم (ع) خروج سفیانی است، و قتل حسنی، و اختلاف بنی عباس در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۲

ملک، و کسوف شمس در نصف شعبان، و خسوف قمر در آخر ماه بر خلاف عادات، و فرو رفتن بعضی بر زمین در بیدا، و در مغرب و در مشرق، و رکود و ایستادن آفتاب نزد زوال تا وسط اوقات عصر و طلوع او از مغرب، و قتل نفس زکیه که بظهور آید در هفتاد کس از

صالحان، و کشته شدن مرد هاشمی میان رکن و مقام، و خراب شدن دیوار مسجد کوفه، و اقبال رایات سیاه از قبل خراسان، و خروج یمانی، و ظهور مغربی بمصر، و مالک شدن او شامات را، و نزول ترک بجزیره، و نزول روم برملمه.

و طالع شدن ستاره بمشرق که نور دهد مثل نور قمر، بعد از آن منعطف گردد چنانچه نزدیک باشد که هر دو طرف او بهم برسد، و سرخی ظاهر شود در آسمان که آفاق را فرو گیرد، و آتش ظاهر شود طولانی در مشرق که باقی ماند در جو هوا سه روز یا هفت روز، و کندن عرب عنانهای خود را، و مالک شدن آنها بلاد را و خروج آنها بر سلطان عجم، و کشتن اهل مصر امیر خود را، و خرابی شام، و آمد شد سه رایات در او، و دخول رایات قیس و عرب بمصر، و رایات کنده بخراسان، و ورود خیل از قبل مغرب، تا مرتبط شود بفناء حیره و اقبال رایات سیاه از مشرق، و زیادتی فرات تا آب داخل شود در کوچهای کوفه و خروج شصت کذاب که همه دعوی نبوت کنند، و خروج دوازده نفر از آل ابی طالب که همه دعوی امامت کنند از برای نفس خود، و احراق مرد عظیم القدر از گروه بنی عباس در میان جلولا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۳

و خانقین، و بستن جسر از آنچه در یلی کرخ است بمدینه بغداد، و ارتفاع باد سیاه در آنجا در اول روز و پیدا شدن زلزله تا منخسف شوند بسیاری از خلائق، و ترسی که شامل اهل عراق باشد و موت بسرعت و نقص از انفس و اموال و ثمرات، و پیدا شدن ملخ در آوان و غیر آوان تا بیاید بر زرع و غلات، و کمی کشت و زراعتی که مردم کنند، و اختلاف عجم، و ریختن خون بسیار در میان یک دیگر، و بیرون آمدن بندگان از طاعت سیدان، و کشتن ایشان خواجگان را، و مسخ قومی از اهل بدع که بگردند ایشان بوزینگان و خوکان، و غلبه کردن عبید بر بلاد سادات.

و ندا کردن از آسمان که بشنوند آن را اهل زمین، و سخن کنند هر اهل لغتی بلغت ایشان، و روی و سینه ظاهر شوند از برای مردمان در عین الشمس و مردگان برانگیخته شوند از قبور تا رجوع بدنیا نمایند، و یک دیگر را بشناسند، و تزویج نمایند بعد از آن ختم شود این به بیست و چهار باران پیایی، پس زنده شود زمین بعد از مردن او معلوم گردد برکات آن، و زایل شود بعد ازین هر آفت و عاهتی که باشد از معتقدان حق از شیعه مهدی علیه السلام پس بدانند نزد این علامات ظهور او را بمکه، پس متوجه خدمت وی گردند از برای نصرت او، همچنان که اخبار باین ورود یافته و بعضی از جمله این احداث محتملند و بعضی مشروط و الله اعلم بما یکون و ما ذکر کردیم اینها را بر حسب آنچه ثابت شده در اصول، و تضمین نموده آن را اثر منقول، و بالله نستعین و نسال التوفیق. مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که بلا شک که این حوادث بعضی از آن قبیل است که عقل آن را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۴

محال میداند، و بعضی دیگر منجمان آن را محال می‌شمردند، و لهذا شیخ مفید رحمه الله اعتذار فرموده در آخر ایراد آن، و آنکه من می‌بینم که هر گاه که صحیح است طرقات نقل آن و آنها منقول است از نبی یا امام علیهما السلام، پس سزاوار آنست، که تلقی کرده شود بقبول؛ زیرا که اینها معجزات اند و معجزات خوارق عادات اند مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا باژدها و الله اعلم. و شیخ مفید رحمه الله میفرماید که خبر کرد مرا أبو الحسن علی بن بلال المهلبی مرفوع باسماعیل بن صباح که او گفت من شنیدم شیخی را از اصحاب خود که ذکر میکرد از سیف بن عمیره که او گفت که من نزد ابی جعفر المنصور بودم پس گفت در ابتدا بمن که یا سیف لا بد است از منادی که ندا کند از آسمان باسم مردی از ولد ابی طالب.

گفتم فدای تو گردم یا امیر المؤمنین تو روایت میکنی این را؟ گفت بلی و بحق آن کس که نفس من بید اوست هر آینه شنیده است گوش من این را از برای او گفتم یا امیر المؤمنین بدرستی که این حدیث را نشنیده‌ام قبل از این وقت، گفت ای یوسف او هر آینه حق

است پس هر گاه موجود گردد پس ما اول آن کسیم که اجابت کند او را آگاه باش که ندا بسوی مردی از بنی عم ماست، پس گفتم بسوی مردی از ولد فاطمه؟ گفت بلی یا سیف اگر نه آن میبود که شنیده‌ام این را از ابا جعفر محمد بن علی که حدیث کرده است مرا بآن و اگر چه حدیث کرده میبودند همه اهل زمین مرا باین من قبول نمیکردم این را از ایشان و لیکن او محمد بن علی است. و مرویست از ابن عمر که حضرت رسول الله (ص) فرمود که قایم نگرود قیامت تا بیرون آید

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۵

مهدی از ولد من، و بیرون نیاید مهدی تا بیرون آید شصت کذاب که هر یک گوید منم پیغمبر. و روایتست از ابی حمزه که او گفت گفتم مر ابی جعفر را علیه السلام که خروج سفیانی از واجباتست؟ فرمود که نعم و ندا و طلوع شمس از مغرب، و اختلاف بنی عباس در دولت، و نفس زکیه و خروج قایم از آل محمد، همه از محتوم و واجباتست.

گفتم که ندا چگونه باشد؟ گفت ندا کند منادی از آسمان در اول روز که بدانید و آگاه باشید که حق با علی است و شیعه او، بعد از آن ابلیس ندا کند در آخر روز از زمین که حق با عثمان است و شیعه او پس نزدیک این بشک می‌افتند اهل باطل مؤلف میفرماید که شک نمیکنند الا جاهل چه منادی آسمان اولی است بقبول از منادی زمین و روایتست از ابی خدیجه که او روایت کرده از ابی عبد الله علیه السلام که بیرون نیاید قایم تا بیرون آیند پیش از او دوازده کس از بنی هاشم که هر یک دعوی کنند از برای نفس خود. و روایتست از علی بن محمد الازدی که او روایت کرده از پدر و جد خود که امیر المؤمنین (ع) فرمود که در پیش قایم موت احمر است و موت ابیض و ملخ در غیر محل خود همچو ألوان خون، فاما موت احمر پس سیف است، و اما موت ابیض پس طاعونست. و روایتست از جابر جعفی که او روایت کرده از ابی جعفر (ع) که آن حضرت فرموده که ملازم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۶

شو زمین را، و حرکت مده دست را و نه پا را تا ببینی علاماتی که ذکر میکنم از برای تو، و آنچه که می‌بینم که دریابی آن را آن اختلاف بنی عباس است. و منادی که ندا کند از آسمان و فرو رفتن قریه از قرای شام که آن را جابیه میگویند و نزول ترک جزیره را و نزول روم رمله را، و اختلاف بسیار نزد این در هر زمین تا خراب شود شام، و سبب خرابی آن اجتماع سه رایاتست: رایت اصهب، و رایت ابقع و رایت سفیانی. علی بن ابی حمزه روایت کند از ابی الحسن (ع) در قول خدای عز و جل که سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ فرمود که فتن در آفاق زمین است و مسخ در اعداء حق و دین و روایتست از ابی بصیر که من شنیدم از ابی جعفر علیه السلام در قول حق تعالی که إِنَّ نَشَأَ نُزُلٌ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ که زود باشد که خدای تعالی بکند آن را بایشان گفتم کیستند ایشان؟ فرمود که بنو امیه و گروه ایشان، گفتم که آیت چیست؟ فرمود که رکود شمس آنچه میان زوال شمس است تا وقت عصر، و خروج صدر و وجه در عین الشمس که شناخته شود بحسب و نسب او، و این در زمان سفیانی است و نزد این علامات هلاک سفیانی و هلاک قوم او باشد. و مرویست از سعید بن جبیر که سالی که قیام خواهد نمود قائم (ع) بیست و چهار باران بیارد که دیده شود آثار و برکات آن. و روایتست از ثعلبه ازدی که ابو جعفر (ع) فرمود که دو آیت‌اند که خواهند روی نمود پیش از قایم (ع) آن کسوف شمس است، در نیمه رمضان، و خسوف قمر در آخر او، و گفت گفتم یا ابن رسول الله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۷

قمر در آخر ماه و شمس در نیمه ماه؟ ابو جعفر (ع) فرمود که من دانانترم بآنچه میگویم ایشان دو آیت‌اند که نبوده از آن زمان باز که هبوط کرده آدم (ع) صالح بن میثم گوید که شنیدم از ابا جعفر (ع) که میفرموده که نیست میان قیام قایم و قتل نفس زکیه بیشتر از

پانزده شب. مؤلف رحمه الله میفرماید که نظر کرده می شود در این باب یا آنست که مراد از نفس زکیه غیر محمد بن عبد الله بن الحسن بن علی بن ابی طالب است (ع) و او کشته شد در رمضان سنه خمس و أربعین و مائه و یا آنکه راه می یابد طعن باین خبر و از جابر روایت است که گفتم مر ابی جعفر را (ع) که کی خواهد بود این امر؟ فرمود که هر کجا که باشد این ای جابر، و چون بسیار شود کشتی میان حیره و کوفه این امر متوقع است. روایتست از حسین بن مختار که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که هر گاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه از آنچه در یلی خانه عبد الله بن مسعود است، پس نزد این زوال ملک قوم است و نزد زوال آن خروج قایم علیه السلام. و بکر بن محمد از ابی عبد الله (ع) روایت کند که دیگر خروج ثلاثه است که سفیانی و خراسانی و یمانی است در یک سال و یکماه و یک روز، و نباشد در آن رایتی که راه نماینده تر باشد از رایت یمانی زیرا که دعوت بحق میکنند. و روایت کند احمد بن محمد بن ابی نصر از ابی الحسن الرضا علیه السلام که آن حضرت فرمود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۸

که مکشید چشمهای خود را بسوی او تا تمیز کرده شوند، و آزموده گردند خلائق، پس باقی نماند از شما مگر اندکی، بعد از آن خواند این آیت را که الم أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ پس از آن فرمود که از علامات فرج حدیثی باشد که واقع شود میان هر دو مسجد، و بکشد فلان ولد فلان پانزده کس از عرب. و روایت کند میمون بن خلاد از ابی الحسن علیه السلام که گوئیا که من مشاهده میکنم رایتی را از مصر آینده‌اند، همه سبز رنگ تا بیایند بشامات، پس راه نموده شوند به این صاحب وصیات. و ابو بصیر روایت کند از ابی عبد الله (ع) که نرود و زایل نگردد ملک آن جماعت تا عرض کرده شوند مردم بکوفه در روز جمعه گوئیا که نظر میکنم بسرها که مبادرت مینمایند در آنچه میان باب الفیل و اصحاب صابون است و روایتست از حسن بن جهم که سؤال کرد مردی از ابا الحسن علیه السلام از فرج فرمود که اکتار و تفصیل کنم یا تقلیل و مجمل؟ گفت بلکه مجمل، فرمود هر گاه که مرکز گردد رایت قیس بمصر و رایت کنده بخراسان. و روایت کند ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که مر ولد فلان را نزد مسجد شما، یعنی مسجد کوفه هر آینه واقعه افتد در روز عروبه که کشته شوند چهار هزار از باب فیل تا اصحاب صابون پس شما راست که بپرهیزید از این طریق و اجتناب نمائید و احسن ایشان از روی احوال آن کس است که اخذ کند در درب انصار.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۵۹

و هم از او مرویست که قدام قایم (ع) هر آینه سالی باشد پر باران که فاسد شود در آن سال ثمر در نخل پس شک مکنید در آن. و روایت کند جعفر بن سعد از پدر خود و او از ابی عبد الله (ع) که سال فتح گسسته شود بند فرات تا داخل شود آب در کوچهای کوفه. و در حدیث محمد بن مسلم وارد است که شنیدم از ابا عبد الله (ع) که میفرمود که پیش از قیام قایم امتحان و آزمایش باشد از جانب حق تعالی، گفتم که چه چیز است آن که فدای تو گردم؟ پس این آیت را خواند که وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ بعد از آن فرمود که خوف از ملوک بنی فلان است، و جوع و گرسنگی از گرانی أسعار، و نقص اموال از کساد تجارت و قلت زیادتی در او، و نقص انفس بموت سریع و کمی ثمرات بقلت ریع زرع، و قلت برکت ثمار.

بعد از آن فرمود که وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ نزد این امور بتعجیل خروج قایم علیه السلام خواهد بود و روایتست از منذر الخوزی که شنیدم که ابو عبد الله (ع) فرمود که زجر کرده شوند مردمان پیش از قیام قایم (ع) از معاصی خودشان بآتشی که ظاهر شود در آسمان، و سرخی که فرو گیرد آسمان را؛ و فرو رفتن وقوع آید در بغداد و بصره، و خونها ریخته گردد در آنجا، و خانهای آن بلاد خراب گردد، و فنا واقع شود در اهل آن، و شامل شود اهل عراق را خوفی که نباشد مر ایشان را بآن قرار

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۰

فاما آن سالی که قایم شود و ظاهر گردد صاحب الزمان علیه السلام و روزی که بعینه ظهور کند آن را. ابو بصیر روایت کرده از ابو عبد الله (ع) که بیرون نیاید قایم (ع) مگر در سال و تر از سالها در سنه احدی یا ثلاث یا خمس یا سبع یا تسع. و هم از او روایتست که ندا کرده شود باسم قائم در شب بیست و سیوم، و قایم گردد در روز عاشورا و آن روزیست که کشته شد در او حسین علیه السلام گوئیا در روز شنبه باشد دهم محرم قائم باشد میان رکن و مقام، جبرئیل علیه السلام بر دست او ندا کند که بیعت کنید از برای خدای تعالی بوی.

پس روان گردد بسوی آن حضرت شیعه او از اطراف زمین و در نور دیده شود از برای ایشان زمین تابعیت کنند او را، پس پر گرداند خدای تعالی باو زمین را از داد و عدل همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم. فاما سیر او از مکه بکوفه ابو بکر حضرمی روایت کرد از ابی جعفر (ع) که قایم (ع) از مکه سیر فرماید به نجف کوفه با پنج هزار از ملایکه جبرئیل از یمین باشد و میکائیل از شمال، و مؤمنان در پیش و او متفرق کند لشکریان را در بلاد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۱

و روایت کند عمرو بن شمر از ابو جعفر (ع) که ذکر کرده میشد قائم (ع) نزد آن حضرت، فرمود که داخل شود کوفه را و با او سه رایت باشد، و بیاید تا آنکه بمنبر برآید و خطبه بلیغ بخواند و مردم ندانند که آن حضرت چه فرمود از بسیاری گریه چون جمعه دوم شود التماس کنند مردم که آن حضرت نماز جمعه با ایشان بگذارد، پس امر کند که خط بکشند از برای او مسجدی را بر غری و نماز بگذارد در آنجا با مردم، بعد از آن امر فرماید که بکنند و حفر نمایند از عقب مشهد امام حسین (ع) نهری را که جاری شود بغرین، و آب تا بنجف بیاید، و بر کنار و دهنه آن پلها و آسیاها بسازند، و پیره زنان آیند و گندم را در آنجا آرد کنند بی کرایه و در روایت صالح بن ابی الاسود وارد است از ابو عبد الله (ع) که نزد ذکر مسجد سهله میفرمود که آن منزل صاحب ماست، هر گاه که بیاید باهل خود و در روایت مفضل بن عمر وارد است که شنیدم از ابا عبد الله علیه السلام هر گاه که قیام نماید قایم آل محمد علیه السلام بنا فرماید در پس کوفه مسجدی را که آن را هزار در باشد و متصل بود خانهای اهل کوفه بنهر کربلا.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۲

و آنچه ورود یافته اخبار در مدت ملک قائم علیه السلام و ایام آن، و احوال شیعه او آنست که. روایت کرده عبد الکریم خثعمی که گفتم مر ابی عبد الله را علیه السلام چند گاه خواهد بود ملک قایم علیه السلام؟ فرمود که هفت سال که دراز شود از برای او ایام و لیالی که تا غایتی که یک سال از آن سالها مقدار ده سال باشد از سالهای شما، پس سالهای ملک او هفتاد سال باشد از سالهای شما که اینست، و هر گاه که قیام قایم شود بارانی ببارد در جمادی الآخرة و ده روز از رجب، آنچنان بارانی که ندیده باشند خلائق مثل آن را پس برویاند حق تعالی بآن گوشتهای مؤمنان و ابدانشان را در قبرهای ایشان، پس گوئیا که نظر میکنم بسوی ایشان در مقابل ایشان که می افشانند مویهای خود را از خاک. و روایت کند مفضل بن عمر که شنیدم از ابو عبد الله علیه السلام که میفرمود که قایم هر گاه ظاهر شود روشن گردد زمین بنور روی او، و مستغنی گردند مردمان از روشنی آفتاب، و زایل شود ظلمت و تاریکی، و معمر و دراز عمر شوند مردمان در زمان ملک آن حضرت چنانچه مردی باشد که هزار فرزند او را باشد همه نرینه که در میان ایشان هیچ مادینه نباشد، و ظاهر گرداند زمین گنجهای خود را تا به بینند مردم بروی زمین آن را، و طلب کند مردی از شما کسی را که صلّه دهد او را بمال خود و زکاة دهد او را پس نیابد او کسی را که قبول کند این را از او، و مستغنی شوند مردمان بآنچه روزی کرده حق تعالی ایشان را از فضل خود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۳

و آنچه ورود یافته در صفت و حلیه قایم علیه السلام آنست که جابر جعفی روایت کند که شنیدم از ابو جعفر علیه السلام که میفرمود که سؤال کرد عمر بن خطاب علیه اللعنه از امیر المؤمنین علیه السلام و گفت خبر کن ما را از مهدی که چیست نام او؛ فرمود که حبیب من عهد داده بمن که حدیث نکنم بآن تا برانگیزاند او را خدای تعالی، گفت پس خبر کن مرا از صفت او، فرمود که جوانی باشد میانه بالای، خوب روی؛ نیکو دندان که فرود آمده باشد موی وی بر دوشهای مبارکش، و غلبه کرده باشد نور روی او سیاهی موی محاسن و سر مبارک وی را، و او پسر بهترین اماء باشد فاما سیرت و طریق احکام او نزد قیام وی آنست که روایت کند مفضل بن عمر الجعفی که من شنیدم از ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام که چون اذن الهی صادر شود در ظهور قایم علیه السلام بر بالای منبر برآید و دعوت کند مردم را بحق و سیر فرماید در میان ایشان بسنت رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل فرماید در میان ایشان بعمل آن حضرت.

پس حق سبحانه و تعالی بفرستد جبرئیل را علیه السلام تا بیاید بر حطیم و گوید مر آن حضرت را که بچه چیز دعوت میکنی؟ پس خبر گرداند آن حضرت او را، پس گوید جبرئیل علیه السلام که منم اول کسی که مباحثت میکند ترا پس بگشای دست خود را، پس بیعت کند بر دست او و بخدمت وی بیایند سیصد و سیزده مرد پس بآن حضرت بیعت کنند و اقامت نمایند در مکه تا اصحاب او بده هزار مرد برسند بعد از آن سیر فرماید از آنجا بمدینه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۴

و روایت کند محمد بن عجلان از ابی عبد الله (ع) که چون قایم (ع) قیام نماید دعوت کند مردم را باسلام بتازگی و هدایت نماید ایشان را بامری که دثار اوست، پس آن پنهان است از جمهور و قائم را مهدی نام کرده‌اند از جهت آنکه هدایت میکند بامری که مخفی است بر جمهور و نام نهاده شده بقایم از جهت قیام او بحق. و روایت کند عبد الله بن مغیره از ابی عبد الله (ع) که هر گاه قایم آل محمد قیام نماید بدارد پانصد کس را که از قریش و بزند گردن ایشان را بعد از آن پانصد دیگر را تا شش نوبت این چنین کند گفتم برسد عدد این جماعت باین مقدار؟ فرمود که نعم از ایشان و از موالی ایشان. و روایت کند ابو بصیر که ابو عبد الله (ع) فرمود که چون قایم علیه السلام قیام نماید خراب کند مسجد الحرام را تا باز گرداند باساس اول، و بگرداند مقام را بموضعی که باشد در او، و قطع کند دستهای بنی شیبه را و بیاویزد بخانه کعبه، و بنویسد بر آن که ایشان دزدان کعبه‌اند و روایت کند ابو الجارود از ابی جعفر علیه السلام در حدیث طویلی که چون ظهور کند قایم (ع) سیر فرماید تا کوفه، خروج کنند از آنجا زیاده از ده هزار نفس که ایشان را بتربیه گویند با سلاح و یراق، و گویند مر آن حضرت را بازگرد از آنجا که آمده که ما را حاجتی به بنی فاطمه نیست پس بنهد در میان ایشان شمشیر را تا اتیان نماید بر آخر ایشان بعد از آن بکوفه داخل شود و بقتل آرد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۵

در آنجا هر منافق مرتاب که باشد، و خراب کند قصور آن را، و بکشد مقاتلان آن را بر وجهی که رضای خدای تعالی در آن باشد. و روایت کند ابو خدیجه از ابی عبد الله علیه السلام که چون قایم گردد قایم علیه السلام بیاید بامر جدید همچنان که رسول الله دعوت مینمود بامری جدید در ابتداء اسلام. و روایت کند علی بن عقبه از ابی عبد الله (ع) که هر گاه ظهور کند قایم (ع) حکم بعدل کند و برطرف شود در ایام او جور و امن گردد بدولت او راهها و بیرون آرد زمین برکات خود را، و ورد کرده شود هر حق باهل خود، و باقی نماند اهل دینی تا ظاهر گرداند اسلام را و معترف شود بایمان، آیا نشنیده‌ای قول حق جل و علا را که وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ وَ حکم کند در میان مردم بحکم داود نبی علیه السلام و حکم محمد صلی الله علیه و آله پس در این هنگام ظاهر و آشکار کند زمین گنجهای خود را، و بدهد برکات خود را، و یافت نشود در آن وقت مردی از شما که موضع صدقه باشد؛ و نه محل برو احسان، از جهت شمول غنی جمیع مؤمنان را.

بعد از آن فرمود که دولت ما آخر دولتها خواهد بود، و باقی نماند اهل بیتی که مر ایشان را دولتی باشد الا که حکم کرده باشند پیش از ما تا نگویند هر گاه که بینند سیرت ما را که اگر ما مالک بودیم سلوک مینمودیم مثل این سیرت که این طائفه داشته‌اند و اینست قول خدای تعالی وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ روایت کند ابو بصیر از ابی جعفر علیه السلام در حدیث طویلی که چون قایم علیه السلام قیام نماید سیر فرماید تا کوفه، و خراب کند در آنجا چهار مسجد را، و باقی نماند بر روی زمین مسجدی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۶

که او را شرفی بوده الا که خراب کند او را و هموار سازد و گشاده گرداند طریق اعظم را و بشکند هر جناح خارجی که در راه و طریق باشد، و باطل کند راههای آب و ناودانها که در راهها و طرقات است، و نگذارد هیچ بدعتی الا که ازاله کند آن را و نه سنتی الا که بر پای دارد آن را و فتح کند قسطنطنیه و چین و جبال دیلم را، پس مکث فرماید بر آن هفت سال که مقدار هر سال ده سال باشد از سالهای شما که این است، بعد از آن بکند خدای تعالی آنچه خواهد گفتم مر آن حضرت را که چگونه دراز گردد سالها؟ فرمود که امر کند خدای تعالی فلک را بدرنگ، و لبث و قلت حرکت، پس دراز گردد ایام باین واسطه، گفتم که ایشان میگویند که اگر فلک متغیر شود فاسد گردد فرمود که آن قول زنادقه است، فاما مسلمانان را بآن راهی نیست و بدرستی که شکافت حق تعالی از برای پیغمبر خود ماه را، و باز گردانید آفتاب را پیش از او از برای یوشع بن نون و اخبار فرموده بدرازی روز قیامت که کَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ وَ روایت کند جابر بن عبد الله از ابی جعفر علیه السلام که هر گاه ظهور کند قایم آل محمد (ع) بزند خیمه را از برای آن کس که تعلیم کند مردمان را قرآن بر وجهی که حق تعالی فرو فرستاده، پس آن تعلیم مشکل و صعب‌تر نماید بر آنکه حفظ داشته باشد آن را از برای این که مخالف این تالیف باشد. و روایت کند مفضل بن عمر از ابی عبد الله علیه السلام که بیرون آرد قایم علیه السلام بیست و

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۷

هفت مرد را پانزده از قوم موسی باشند (ع) آنانی که هدایت بحق کرده‌اند و عدالت ورزیده‌اند و هفت مرد از اهل کهف باشند، و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانة انصاری و مقداد و مالک اشتر که در پیش وی انصار و حکام وی باشند. و روایت کند عبد الله بن عجلان از ابی عبد الله علیه السلام که چون ظاهر شود قایم آل محمد علیه السلام حکم فرماید بحکم داود علیه السلام که احتیاج به بینه نداشته باشد که الهام فرماید خدای تعالی او را که حکم کند بعلم خود، و خبر کند هر قومی را بآنچه استنباط کرده‌اند آن را، و بشناسد دوست خود را از دشمن خود بتوسم قال الله تبارک و تعالی إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَ إِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ وَ روایت کرده شده که مدت دولت قایم علیه السلام نوزده سال باشد که ایام و شهر او دراز گردد بر آن وجه که مذکور شد، و این امر بر ما پوشیده است چنانچه هفت سال اظهر و اکثر روایتست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۸

و در آنچه ما رسم کردیم کفایت است و الله ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل این آخر کتاب شیخ مفید است رحمه الله تعالی و اثابه. ذکر اربعین حدیثا جمعها الحافظ ابو نعیم فی امره (ع) و مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که رسیده بمن چهل حدیث که جمع کرده آن را حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله رحمه الله در امر مهدی علیه السلام الاول أبو سعید خدری روایت کند از پیغمبر صلی الله

علیه و آله که آن حضرت فرمود که مهدی از امت منست اگر کوتاه هست عمر او پس هفت سالست و الا پس هشت است و الا پس نه تنعم کنند امت من در زمان او که تنعم نکرده باشند مثل آن را هر گز نه نیکوکار و نه بدکار ببارد آسمان هر باران نفعی که دارد و ذخیره نگذارد زمین چیزی را از نبات خود. الثانی هم ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کند از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود که چون پر شود زمین از جور و ظلم پس قایم گردد مردی از عترت من پس پر گرداند آن را از داد و عدل که مالک گردد آن را هفت سال یا نه سال الثالث و هم از او مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قیامت نشود تا مالک گردد زمین را مردی از اهل بیت من که پر سازد زمین را از عدل و داد، همچنان که پر بوده باشد پیش از او از جور که مالک گردد هفت سال

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۶۹

الرابع زهری روایت کند از علی بن حسین و او از پدران خود (ع) که رسول الله (ص) فرمود مر فاطمه را که مهدی از ولد تست. الخامس روایت کند علی بن هلال از پدر خود که او گفت داخل شدم برسول الله (ص) و آن حضرت در حالتی بود که در آن رحلت فرمود پس فاطمه (ع) نزد سر مبارک وی بود پس او گریست چنانچه آوازش بلند شد پس آن حضرت برداشت سر مبارک را بطرف فاطمه و فرمود که ای حبیبه من فاطمه چه چیز میگریاند ترا؟ گفت میترسم فتنه را بعد از تو فرمود که ای حبیبه من آیا ندانسته که حضرت عزت نظر کرد بر زمین نظر کردنی پس اختیار کرد از او شوهر ترا، و وحی فرستاد بسوی من که نکاح کنم ترا بوی، ای فاطمه، و ما از اهل بیتیم که اعطا فرموده بما حق جل و علا هفت خصلت که نداده بهیچ کس پیش از ما و نخواهد داد بکسی بعد از ما.

منم خاتم پیغمبران و اکرم ایشان بر خدای عز و جل و أحب مخلوقین بسوی حق تعالی و منم پدر تو، و وصی من بهتر اوصیاست و أحب ایشان بسوی خدای عز و جل و او شوهر تست، و شهید ما بهترین شهداست و دوستر ایشان بسوی خدای تعالی و او حمزه بن عبد المطلب است که عم پدر تو و عم شوهر تست، و از ماست کسی که او را دو بالست که طیران میکند در جنت با ملائکه هر جا که میخواهد و او پسر عم پدر تست و برادر شوهر تست، و از ماست دو سبط این امت که ایشان دو پسر تواند که حسن و حسین‌اند که بهترین جوانان اهل بهشت‌اند و پدر ایشان بحق آنکه مبعوث گردانید مرا بحق که بهترست از ایشان.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۰

ای فاطمه و بحق آنکه مرا بخلق فرستاد که از ایشان است مهدی این امت هر گاه که بگردد دنیا هرج و مرج، و پیدا شود فتنها و بریده گردد راهها و غارت کنند بعضی از ایشان بر بعضی، پس بزرگ رحم نکند بر کوچک، و کوچک تعظیم ننماید بزرگ را، پس بفرستد حق سبحانه و تعالی نزد این احوال از ایشان کسی که فتح کند قلعه‌های ضلالت را، و دل‌های بسته پوشیده را، و قیام نماید بدین در آخر الزمان همچنان که من قیام نمودم بامر دین در آخر الزمان، و پر کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر باشد از جور.

ای فاطمه اندوه مبر و گریه مکن که خدای تعالی رحیم‌تر است بتو و مهربان‌تر بر تو از من، و این از برای مکانت و منزلت تست از من، و موقع تو از دل من، تزویج فرمود حق تعالی ترا بزوج تو و او اعظم ایشانست از روی حسب، و اکرم ایشانست از روی منصب، و ارحم ایشانست برعیت، و اعدل ایشان بسویت، و ابصر ایشان بقضیت، و من التماس کرده‌ام از خدای تعالی که تو باشی اول آنکه بمن ملحق شوی از اهل بیت من.

أمیر المؤمنین (ع) فرمود که باقی نماند فاطمه (ع) بعد از آن حضرت مگر بهفتاد و پنج روز، تا ملحق گردانید حق تعالی او را بوی (ع) السادس و باین اسناد حدیفه روایت کند که خطبه فرمود ما را رسول الله (ص) و ذکر فرمود ما را آنچه خواست شدن، بعد از آن فرمود

که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که هر آینه دراز گرداند خدای تعالی آن روز را تا برانگیزد مردی را از ولد من که نام او نام منست، پس برخاست سلمان رضی الله عنه و گفت با رسول الله از کدام ولد توست او؟ فرمود که از ولد من که اینست، و زد دست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۱

مبارک خود بر حسین (ع) السابع باین اسناد از عبد الله عمر روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که بیرون آید مهدی از قریه که آن را کرعه گویند. الثامن باین اسناد حدیفه روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که مهدی مردی باشد از ولد من و روی وی همچو کوب رخشنده باشد التاسع باین اسناد حدیفه روایت میکند که رسول الله (ص) فرمود که مهدی مردی باشد از ولد من که لون اولون عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی، بر گونه راست او خالی باشد گوئیا کوب رخشنده است، پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنان که پر بوده باشد از جور، و راضی باشند در خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در هوا العاشر باین اسناد ابو سعید خدری روایت میکند که حضرت رسول الله (ص) فرمود که مهدی از ما اهل بیت مردی باشد از امت من که اشم و بوینده تر باشد بینی او، پر گرداند زمین را از عدل همچنان که پر بوده باشد از جور. الثاني عشر باین اسناد ابو امامه باهلی روایت کند که حضرت رسول الله (ص) فرمود که میان

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۲

شما و روم چهار گونه صلح باشد، در روز چهارم بر دست مردی از آل هر قل که دوام آن هفت سال باشد پس گفت مردی از عبد القیس که او را مستورد بن غیلان می گفتند که یا رسول الله که باشد امام مردمان در آن روز؟ فرمود که مهدی ولد من که ابن چهل ساله باشد که گوئیا او مرکب درخشنده است و در گونه راست او خال سیاهی باشد و بر او دو نوع جامه باشد که گوئیا از رجال بنی اسرائیل است استخراج کنوز نماید و فتح مداین شرک کند. الثالث عشر باین اسناد عبد الرحمن بن عوف روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که حق سبحانه و تعالی برانگیزد مردی را از عترت من که گشاده باشد دندانهای پیشین وی و اجلی الجیهه بود، پر گرداند زمین را از عدل و افاضه مال کردند، و فیض مالی به همه کس برساند. الرابع عشر باین اسناد ابو امامه روایت کند که خطبه فرمود ما را پیغمبر (ص) و ذکر کرد دجال را، و فرمود که برطرف کند مدینه خبث را همچنان که برطرف میکند کوره آتش خبث آهن را، و گویند این روز را روز خلاص، ام شریک گفت پس کجا باشد عرب در آن روز یا رسول الله؟ فرمود که در آن روز کمتر باشند و میل کنند ایشان را به بیت المقدس، و امام ایشان مهدی بود که مردی صالح است، الخامس عشر و باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که بیرون آید مهدی از امت من که برانگیزد حق سبحانه و تعالی او را عیان و آشکارا از برای مردمان که تنعم نمایند امت، و زیست نماید ماشیه، و بیرون آرد زمین نبات خود را، و بدهد مردم را مال بسویه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۳

السادس عشر باین اسناد عبد الله بن عمر روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که بیرون آید مهدی و بر سر او ابر سایه کرده باشد، پس بآن حالت منادی ندا کند که این مهدی خلیفه الله است پس پیروی کنید او را. السابع عشر باین اسناد عبد الله بن عمر روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که بیرون آید مهدی و بر سر وی فرشته باشد که ندا کند که اینست مهدی پس پیروی کنید او را. الثامن عشر باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که بشارت دهم شما را بمهدی که برانگیخته شود در میان امت من بر اخلاقی که از مردم بود و زلزلی که در میان ایشان باشد پس پر گرداند از عدل و داد همچنان که پر بوده باشد از ظلم و جور، خشنود و راضی باشند از او ساکنان آسمان و زمین و قسمت نماید مال را قسمت صحاح، مردی گفت که چه معنی دارد صحاح؟ فرمود یعنی

بسویت در میان مردمان. التاسع عشر باين اسناد عبد الله بن عمر روايت كند كه رسول الله (ص) فرمود كه قايم نگرده قیامت تا مالك شود مردی از اهل بیت من كه موافق باشد نام او بنام من، پر گرداند زمین را از عدل و داد همچنان كه پر بوده باشد از ظلم و جور. العشرون باين اسناد حذیفه روايت كند كه حضرت رسول الله (ص) فرمود كه باقی نماند از دنیا مگر يك روز كه هر آینه مبعوث گرداند در آن روز حق تعالی مردی را كه نام او نام من باشد و خلق او خلق من و كنیتش ابو عبد الله باشد.

كشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۴

الحادی و العشرون و باين اسناد ابن عمر روايت كند كه پیغمبر (ص) فرمود كه بر طرف نشود دنیا تا برانگیزد خدای تعالی مردی را از اهل بیت من كه هم نام من باشد و پدرش هم نام پدر من باشد، پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنان كه پر شده باشد از جور و ظلم. الثاني و العشرون باين اسناد ابو سعید خدری روايت كند كه پیغمبر (ص) فرمود كه هر آینه پر گردد زمین از ظلم و عدوان بعد از آن هر آینه بیرون آید مردی از اهل بیت من تا پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنان كه پر بوده باشد از جور و عدوان. الثالث و العشرون باين اسناد از زر بن عبد الله روايت كند كه حضرت رسول الله (ص) فرمود كه بیرون آید مردی از اهل بیت من كه موافق باشد نام او بنام من و خلق او خلق من باشد، پر گرداند زمین را از داد و عدل. الرابع و العشرون باين اسناد ابو سعید خدری روايت كند كه پیغمبر (ص) فرمود كه پیدا شود نزد انقطاع از زمان و ظهور از فتن، مردی كه او را مهدی گویند كه عطای او گوارنده باشد الخامس و العشرون باين اسناد أبو سعید خدری روايت كند كه حضرت رسول (ص) فرمود كه خروج كند مردی از اهل بیت من، و عمل نماید بسنت من، و فرو فرستد خدای تعالی برکت را از آسمان، و بیرون آرد زمین برکت خود را، و پر شود زمین از داد و عدل؛ همچنان كه پر و مملو بوده از ظلم و جور، و عمل نماید بر این امت هفت سال، و فرود آید و نزول فرماید ببیت المقدس.

كشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۵

السادس و العشرون باين اسناد از ثوبان مرویست كه رسول الله (ص) فرمود كه هر گاه كه به بینید رایات سیاه را كه روی نماید از خراسان؛ پس بیائید بآن و اگر چه بر برف باید رفت كه در او خلیفه الهی مهدی است (ع) السابع و العشرون باين اسناد از عبد الله روايتست كه او گفت كه ما نزد حضرت رسالت بودیم (ص) كه آمدند جوانانی از بنی هاشم پس چون آن حضرت ایشان را دید چشمهای مبارکش پر از اشك شد؛ و رنگ روی مبارکش متغیر گشت، پس گفتند یا رسول الله لا یزال می بینیم در روی مبارک تو چیزی را كه ما از آن ملول میشویم و نمی خواهیم آن را، پس آن حضرت فرمود كه ما اهل بیتیم كه اختیار فرموده خدا از برای ما آخرت را بر دنیا، و بدرستی كه اهل بیت من زود باشد كه بیافتند در بلا و رانده گردند در اطراف تا بیایند قومی از قبل مشرق و با ایشان رایات سیاه باشد، پس ایشان سؤال از حق كنند پس ندهند آن را، پس مقاتله كنند و یاری داده شوند پس اعطا كنند آنچه طلبند، پس قبول نكنند تا دفع كنند آن را بر جلی از اهل بیت من، پس پر گرداند زمین را از قسط و عدل همچنان كه پر شده باشد از جور، پس آنكه ادراك كند این را از شما پس باید كه بیاید ایشان را و اگر چه بر برف باید رفت. الثامن و العشرون باين اسناد حذیفه روايت كند كه من شنیدم از پیغمبر (ص) كه میفرمود كه وای این امت از ملوك جباره كه چگونه قتال نمایند، و تخویف كنند فرمان بر آن را مگر کسی كه اظهار كند طاعت ایشان را، پس مؤمن پرهیزگار مدارا كند ایشان را بزبان خود، و نفرت باشد او را از ایشان بدل خود، پس هر گاه كه خواهد حق سبحانه و تعالی كه بازگرداند حق اسلام را بعزت، پس

كشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۶

بشكند هر جبار گردنكش را، او قادر است بر آنچه خواهد كه اصلاح كند حال امت را بعد از فساد ایشان.

پس آن حضرت فرمود که یا حذیفه اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که هر آینه دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا مالک شود مردی از اهل بیت من، که جاری گردد ملاحم بر دستهای او، و اظهار کند اسلام را و خلاف نیست وعده او را، و او زود حساب است. التاسع و العشرون باین اسناد أبو سعید خدری روایت کند که حضرت رسول الله (ص) فرمود که تنعم کند امت من در زمان مهدی و چنان نعمتی باشد که کسی تنعم نکرده باشد مثل آن هرگز، ببارد آسمان بر ایشان باران نافع، و نگذارد زمین چیزی را از نبات خود مگر که بیرون آرد آن را. الثلاثون باین اسناد انس بن مالک روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ما بنو عبد المطلبیم سادات جنت، منم و برادر من علی و عم من حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی (ع) الحادی و الثلاثون باین اسناد أبو هریره روایت کند که پیغمبر (ص) فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب هر آینه مالک شود در آن مردی از اهل بیت من. الثانی و الثلاثون باین اسناد مرویست از ثوبان که رسول الله (ص) فرمود که کشته شوند نزد گنج شما سه کس که همه ایشان پسر خلیفه باشند بعد از آن صبر نکنند بیکی از ایشان پس بیاید آیات سیاه پس بکشند ایشان را آنچنان کشتنی که کشته نشده باشند آنچنان، بعد از آن بیاید خلیفه الهی مهدی پس هر گاه بشنوید آمدن او را پس بیائید و بیعت کنید او را.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۷

الثالث و الثلاثون باین اسناد مرویست از ثوبان که پیغمبر (ص) فرمود که بیاید رایت از قبل مشرق که گوئیا دل‌های ایشان پاره‌های آهن است، پس هر که بشنود ایشان را پس باید که بیاید و بیعت کند ایشان را و اگر چه بر برف باید رفت. الرابع و الثلاثون باین اسناد علی بن ابی طالب (ع) روایت کند که گفتم یا رسول الله آیا از ماست آل محمد مهدی یا از غیر ماست؟ فرمود که نه بلکه از ماست، ختم فرماید خدای تعالی باو این را، همچنان که فتح فرمود بما، و بما خلاصی یابند از فتنها همچنان که خلاصی یافتند از شرک، و بما الفت دهد خدای تعالی در میان دل‌های ایشان بعد از عداوت فتنه از روی برادری، همچنان که الفت داد در میان ایشان بعد از عداوت شرک از روی برادری در دین ایشان. الخامس و الثلاثون باین اسناد عبد الله بن مسعود روایت میکند که رسول الله (ص) فرمود که اگر باقی نماند مگر یک شب هر آینه دراز گرداند آن شب را خدا تا مالک شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او باسم من و اسم پدر او باسم پدر من پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنان که پر بوده باشد از ظلم و جور، و تقسیم نماید مال را بسویت، و پدید کند حق سبحانه و تعالی غنا در دل‌های این امت، پس مالک شود هفت سال یا نه سال و چیزی نخواهد بود در زیستن بعد از مهدی. السادس و الثلاثون باین اسناد روایت میکند ابو هریره که رسول الله (ص) فرمود که قیامت

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۸

قائم نگردد تا مالک شود مردی از اهل بیت من که فتح کند قسطنطینیة و جبل دیلم را، و اگر باقی نماند مگر یک روز هر آینه دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا فتح کند زمین را. السابع و الثلاثون باین اسناد قیس بن جابر از آباء و اجداد خود روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که زود باشد که بیایند بعد از من خلفا و بعد از خلفا امرا و از بعد امرا ملوک جبار، بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من که پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنان که پر بوده باشد از جور و ظلم. الثامن و الثلاثون باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که رسول الله (ص) فرمود که از ماست آنکه بگزارد عیسی بن مریم نماز را در پس او. التاسع و الثلاثون باین اسناد مرویست از جابر بن عبد الله که حضرت رسول (ص) فرمود که فرود آید عیسی بن مریم (ع) پس گوید امیر خلیق که مهدیست بیا و بگزار بما نماز را گوید بدرستی که بعضی از شما بر بعضی امیرانند جهت کرامت از قبل خدای تعالی از برای این امت. الاربعون باین اسناد روایت کند محمد بن ابراهیم از ابی جعفر المنصور و او از پدر خود همچنین تا عبد الله بن عباس که حضرت رسالت (ص) فرمود که هلاک نگردد امتی که من در اول ایشان باشم و عیسی بن مریم در آخر ایشان، و مهدی در وسط ایشان. و ابن خشاب رحمه الله تعالی نیز ذکر

کرده بعضی از احوال صاحب الزمان را و اکثر آن مذکور شده، و میفرماید که حدیث کرد ما را صدقه بن موسی و او گوید که حدیث کرد ما را پدر من از امام رضا (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۷۹

که آن حضرت فرمود که خلف صالح از ولد اَبی محمد الحسن بن علی است، و او صاحب الزمان است که مهدی است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۸۷

و مؤلف رحمه الله بیست و پنج باب ایراد فرموده مشتمل بر احادیث که مذکور شد منقولست از کفایت الطالب و در باب دوازدهم این حدیث را ذکر کرده که آن حضرت فرمود که هلاک نگرده امتی که من در اول ایشان باشم، و عیسی بن مریم در آخر ایشان، و مهدی در وسط ایشان که حدیث چهلم بود که مذکور شد. و میفرماید که این قول که عیسی (ع) در آخر ایشان باشد مراد آن حضرت آن نیست که عیسی باقی ماند بعد از مهدی (ع) چه این جایز نیست از دو وجه: اول آنکه رسول الله (ص) فرمود که خیری نیست در زیستن بعد از مهدی چنان که مذکور شد دوم آنکه مهدی (ع) امام آخر الزمان است و امامی بعد از او نخواهد بود و ممکن نیست که باقی ماند خلق بغیر امام. پس اگر گویند که عیسی (ع) باقی خواهد بود که امام امت باشد گوئیم که این قول جایز نیست زیرا که حضرت رسول الله (ص) تصریح فرموده که بعد از مهدی خیری نخواهد بود و هر گاه که عیسی در میان قومی باشد جایز نیست که خیر در میان ایشان نباشد و نیز جایز نیست که گویند نایب اوست چه منصب او اعلی است که نبوت است و جایز نیست که گویند او مشغول گردد بامامت، زیرا که این بوهوم می‌اندازد عوام را که انتقال ملت محمدیه باشد بملت عیسویه و این کفر است، پس واجب است حمل آن بر صواب و آن آنست که آن حضرت اول دعوت کننده است بملت اسلام و مهدی اوسط دعوت کننده؛ و مسیح آخر دعوت کننده پس اینست معنی خبر نزد من.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۸۸

و احتمال دارد که معنی آن این باشد که مهدی اوسط امت است یعنی بهتر امت چه او امام امت است، و بعد از آن نزول خواهد کرد عیسی که مصدق امام باشد، و عون او و مساعد و مبین مرامت را صحت آنچه ادعا میکند آن را امام (ع)، پس بنا بر این مسیح آخر مصدقین باشد بر وفق نص. و احتمال دارد که چون آن حضرت اول داعی است و مهدی تابع او و از اهل بیت او است او را وسط گردانید از جهت قرب او از آنکه او تابع اوست و بر شریعت اوست؛ و عیسی (ع) چون صاحب ملت دیگر است و داعی است در آخر الزمان بشریعت غیر شریعت او حسن اینست که او آخر باشد و الله اعلم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۰

در باب بیست و پنجم آورده که مهدی (ع) زنده و باقی است از زمان غیبت او تا این زمان و امتناع نیست در بقای او بدلیل بقای عیسی و خضر و الیاس از اولیاء الله و بقای دجال و ابلیس لعین از اعداء الله و ثابت شده بقای ایشان بکتاب و سنت و متفقند در بقای ایشان، و منکرند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۱

در جواز بقای مهدی. و منکرند بقای او را از دو وجه: اول طول زمان است، دوم بودن او در سرداب بغیر آنکه قیام نماید کسی بطعام و شراب او و این ممتنع است از روی عادت. مؤلف کتاب کفایت الطالب رحمه الله میفرماید که دلیل بر بقای عیسی قول حق تعالی است که **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ** یعنی نیست هیچ کس از اهل کتاب مگر که هر آینه ایمان بیارد بعیسی قبل از موت او و ایمان نیآورده اند بوی از زمان نزول این آیت تا زمان ما که اینست پس لا بد است که باشد این در آخر الزمان. و اما دلیل سنت آنست که روایت کرده مسلم در صحیح خود از نواس بن سمعان در حدیث طویلی در قصه دجال که عیسی بن مریم فرود آید نزد مناره بیضا که شرقی دمشق است در میان مهرودتین که نهاده باشد هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته و نیز مذکور شد که آن حضرت (ص) فرمود که چگونه خواهد بود حال شما هر گاه که نزول کند پسر مریم در میان شما و امام شما از شما باشد. و اما خضر و الیاس ابن جریر طبری گفته که خضر و الیاس هر دو باقی اند و سیر میکنند در زمین و نیز روایت کرده مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری که او گفت حدیث فرمود ما را رسول الله (ص) حدیث طویلی از دجال پس آنچه حدیث کرد ما را آن حضرت آن بود که بیاید دجال و محرم بود بر او که داخل شود نقاب مدینه را پس منتهی شود بعضی از سببخ که در یلی مدینه است پس بیرون

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۲

آید بسوی او در آن روز مردی که بهترین مردم باشد و گوید او را که گواهی میدهم که تو دجالی که حدیث فرموده ما را رسول الله (ص) حدیث او را.

پس دجال گوید که مصلحت می بینید که بکشم این را و باز زنده کنم او را آیا شک می آید در امر من؟ پس گویند نه پس بکشد او را و باز زنده گرداند پس گوید در این هنگام که زنده کرد او را بخدا که نبودی در باب خود هرگز بر سختترین بصیرت از من در این وقت پس دجال خواهد که بکشد او را پس تسلط بر او پیدا نتواند کردن.

ابو اسحاق ابراهیم بن سعید گوید که این مرد او خضر بود (ع) و اما دلیل بر بقای دجال ایراد نموده نیز تمیم داری حدیث و اما دلیل بر بقای ابلیس آیات کتاب عزیز است که **قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ و اما بقای مهدی (ع) پس آمده در کتاب سعید بن جبیر آورده در تفسیر آیت **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ** وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فرموده است که او مهدی است از عترت فاطمه (ع) و اما آن کس که گفته که او عیسی است پس منافی نیست میان این دو قول چه او مساعد امام خواهد بود چنانچه مذکور شد و مقاتل بن سلیمان و کسی که مشایعت او میکند از مفسرین گویند در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۳

تفسیر آیت **وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلْسَّاعَةِ** که او مهدی است (ع) که خواهد بود در آخر الزمان و بعد از ظهور او قیام قیامت و علامات او بوقوع آید. و اما جواب از طول زمان پس از حیثیت نص است و معنی، اما نص پس گذشت از اخبار بر آنکه لا بد است از وجود ثلاثه در آخر الزمان و از ایشان در آن میان متبوع نیستند غیر مهدی بدلیل آنکه او امام است در آخر الزمان و بدرستی که عیسی نماز خواهد گزارد در خلف او همچنان که وارد است در صحاح و مصدق است در آن دعوی و ثالث دجال لعین است که ثابت شده که او حی موجود است. و اما معنی در بقای ایشان پس خالی نیست بیکی از دو قسم یا آنست که بقای ایشان در مقدور الهی است یا نیست، و محال است که بیرون رود از مقدور الهی زیرا که آنکه ابتدای آفرینش کرد بی ماده و چیزی و فانی گردانید و باز اعاده میکند بعد از فنا لا بد است که بقا باشد در مقدور خدای تعالی پس خالی نیست این از دو قسم یا آنست که راجع است باختیار خدای تعالی یا باختیار امت، و جایز نیست که

باختیار امت باشد چه اگر صحیح میبود باختیار امت هر آینه جایز میبود یکی را از ما که اختیار میکرد بقا از برای نفس خود و از برای ولد خود و این حاصل نیست ما را و در تحت مقدور ما داخل نه پس لا بد است که راجع باختیار الهی باشد.

بعد از این خالی نیست بقای این ثلاثه از دو قسم نیز یا از برای سببی است یا بی سببی، پس اگر بی سبب است پس خارج خواهد بود از وجه حکمت؛ و آنچه خارج است از وجه حکمت داخل نیست در افعال الله، پس لا بد است که از برای سببی باشد که مقتضی حکمت الهی بود، و مبین می شود بقای هر یک از ایشان علی حده.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۴

اما بقای عیسی (ع) از برای سببی است و آن قول حق تعالی است که **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ** و ایمان نیورد بوی کسی از اهل کتاب از زمان نزول این آیت تا این روز، پس لا بد است که باشد این در آخر الزمان. و اما دجال لعین ظاهر نشد و احداث چیزی نکرده از آن زمان باز که رسول الله (ص) فرمود که بیرون خواهد آمد در میان شما دجال اعور و با او کوهی باشد از نان که با آن نان سیر کند و غیر ذلک از آیات، پس لا بد است که این در آخر الزمان باشد بلا شک. و اما امام مهدی (ع) از زمانی که غایب شده از ابصار تا این روز ما پر نگشته زمین از داد و عدل همچنان که سمت ذکر یافت اخبار در این باب، پس لا بد است که این شروط با آخر الزمان باشد، پس گذشت این اسباب از برای استیفاء اجل معلوم.

پس بنا بر این اتفاق اسباب بقای ثلاثه است از برای صحت امر معلوم در وقت معلوم و دو صالح از ایشان نبی و امام است، و یک طالع عدو الله دجالست و اخبار از پیش گذشت از صحاح در صحت بقای دجال با صحت بقای عیسی (ع) پس مانع چه باشد از بقای مهدی (ع) با اینکه بقای او باختیار الهی باشد و داخل در تحت مقدور او، و این آیتی و معجزه‌ایست از رسول الله (ص) و بنا بر این امام (ع) اولی است به بقا از آن دو دیگر چه بقای او تا آخر الزمان موجب آنست که زمین پر گردد از داد و عدل همچنان که مذکور شد مکررا پس بقای او از برای مصلحت مکلفین است و لطف بایشان در بقای او نزد رب العالمین.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۵

و در بقای دجال مفسده است از برای عالمیان چه او ادعای ربوبیت خواهد کرد و رخنه در کار امت خواهد انداخت، و لیکن در بقای او امتحان و آزمایش است از قبل حق سبحانه و تعالی تا امتیاز یابد و معلوم گردد مطیع از عاصی، و محسن از مسیء، و مصلح از مفسد، و اینست حکمت در بقای دجال. و اما بقای عیسی (ع) پس آن سبب ایمان اهل کتابست باو؛ و آیت و تصدیق نبوت سید انبیاست (ص) و از جهت تبیان دعوت امام نزد اهل ایمان، و مصدق مر آن چیزی را که میخواند بسوی او نزد اهل طغیان، بدلیل نماز گزاردن وی در خلف امام، و نصرت او او را و دعوت کردن او بملت محمدیه که امام از برای آن ظاهر شده، پس بقای مهدی (ع) اصل باشد و بقای آن دوی دیگر فرع بر بقای او؛ پس چگونه صحیح باشد بقای فرعی با عدم بقای اصل مر ایشان را و اگر این صحیح باشد صحیح می شود وجود سبب از دون وجود مسبب و این مستحیل است در عقول. و آنکه گفتیم که بقای مهدی اصل است از برای بقای آن دو دیگر چه صحیح نیست وجود عیسی (ع) بانفراده که ناصر ملت اسلام و مصدق امام (ع) نباشد که اگر صحیح میبود هر آینه منفرد میبود بدولت و دعوت، و این مبطل دعوت اسلام است از آنکه تابع متبوع گردد و فرع اصل شود.

و رسول الله (ص) فرمود که لا نبی بعدی و دیگر آن حضرت فرموده که **حلال آنست که حق تعالی حلال گردانیده بر زبان من تا روز قیامت، و حرام آنست که حرام کرده حق تعالی بر لسان من تا روز قیامت، پس لا بد است که او مر او را عون و ناصر و مصدق باشد، پس هر گاه که این وجود نگیرد**

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۶

نخواهد بود مر وجود او را تأثیری پس ثابت شد که وجود مهدی علیه السلام اصل است مر وجود او را.

و همچنین دجال لعین صحیح نیست وجود او در آخر الزمان و صحیح نیست مر امت را که امامی نباشد که رجوع بسوی او کنند، و او ایشان را بطاعت نزدیک گرداند و از معصیت و گناه دور سازد که اگر این چنین باشد که احتیاج بامام نشود لا یزال اسلام مقهور بود، و دعوت او باطل، پس وجود امام اصل باشد مر وجود آنها را بر آن وجه که ما ذکر کردیم. و اما جواب از منکر بودن ایشان بقای او را در سرداب بی آنکه کسی قیام نماید بطعام و شراب او پس از آن دو جوابست: یکی از آن بقای عیسی است (ع) در آسمان بی آنکه احدی قیام نماید بطعام و شراب او و او بشر است مثل مهدی (ع) پس همچنان که جایز است بقای او در آسمان جایز است بقای مهدی در سرداب پس اگر گوئی که حضرت رب العالمین غذا میدهد عیسی را از خزاین خود گوئیم که خزائن او فانی نمیشود بانضمام مهدی بوی در دادن غذا.

پس اگر گوئی که عیسی بیرون آمده از طبیعت بشریه گوئیم که این دعوی باطل است زیرا که حق تعالی فرموده است مر اشرف انبیا را که قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ پس اگر گوئی که کسب کرده آن را از عالم علوی گوئیم که این محتاج است بتوقیف و راهی نیست بسوی آن. و جوابی دیگر بقای دجال است در دیری که بسختترین وجهی دست و پای او را بسته‌اند و در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۷

گردنش انداخته بزنجیر، و در روایت دیگر بچاهی در بند است و هر گاه بقای دجال ممکن باشد بر وجه مذکور بی آنکه کسی باحوال او قیام نماید، پس مانع چه باشد از بقای مهدی (ع) با تعظیم و تکریم بی قید و بندی، چه کل اینها در مقدور الهی وقوع دارد پس ثابت شد که آن ممتنع نیست شرعا و نه عادة. مؤلف کتاب کشف الغمه علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که این ابیاحات اثبات نمیکند از برای ما حجت را و قطع خصم نمی‌نماید و ضرر ندارد هر آنچه وارد می‌شود بر آن از ایرادات، و تطویل او در اثبات بقای مسیح (ع) و ابلیس و دجال پس اینها مثل ضروریاتست نزد اهل اسلام پس احتیاج نیست باین تکلفات از برای تقریر آن.

و جواب مختصر آنست که ذکر کردم در سابق که نقل باین امر ورود یافته از طرق مؤلف و مخالف، و عقل محال نمیداند این را پس واجب است قطع این بآن.

فاما آن قول که مهدی در سرداب است و چگونه ممکن باشد بقای او بی آنکه احدی قیام نماید بطعام و شراب او این قول عجب است، و تصور غریب چه آنان که منکرند وجود او را ایراد نکرده‌اند این را، و آنان که قائلند بوجود وی نمی‌گویند که او در سرداب است، بلکه می‌گویند که او حی موجود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۸

است، فرود می‌آید، و بار میکند و می‌آید و میرود در زمین به بیوت و خیم و خدم و حشم و شتر و خیل و غیر ذلک و نقل کرده‌اند قصها در این باب و احادیثی که طولانی است شرح آن.

[قصه اسماعیل الهرقلی و ملاقاته الامام (ع)]

و من ذکر میکنم از آن دو قصه را که قریب العهد بود از زمان من و حدیث کرده‌اند بآن جماعتی از ثقات اخوان من که بود در بلاد حله شخصی که او را اسماعیل بن الحسن الهرقلی میگفتند از قریه که آن را هرقل گویند؛ و او در زمان من وفات کرد، اما من او را ندیده بودم و او را پسری بود شمس الدین نام او از برای من حکایت کرد که والد من از برای من گفت، و آنچه است که او را در جوانی بر ران چپ او جراحی پیدا شد مقدار یک کف آدمی و در بهار منفجر میشد؛ و بیرون می‌آمد از او خون و ریمی و قطع کرده بود آن الم او را از بسیار چیزی که بآن اشتغال مینمود و او مقیم بود در هرقل.

پس یک روزی آمد بحله و رفت بمجلس السعید سید رضی الدین علی بن طاوس رحمه الله و شکایت کرد بوی از جراحی خود، و گفت میخواهم که علاج کنم پس او حاضر کرد اطباء حله را از برای وی، و ایشان موضع جراحی را دیدند، گفتند این فزونی گوشت و دمی است فوق رگ اکحل، و علاج این امر خطیر است و چون بریده گردد خوف آن هست که بریده شود رگ پس او فوت گردد.

سید رضی الدین قدس الله روحه فرمود که من متوجه بغدادم، و شاید اطبای آنجا اعراف و احذق باشند از اینها، پس تو همراه من بیا بآنجا؛ پس او با سید رفت و او حاضر گردانید اطبا را، ایشان نیز گفتند آنچه اطبای حله گفته بودند، پس سینه او از این معنی تنگ شد، پس فرمود مر او را سید که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۳۹۹

شرع اقدس معفو داشته ترا در نماز باین جامها و بر تست سعی و جهد آنچه ممکن است در نگاه داشت و بسیار خود را بتنگ میار که خدای تعالی و رسول او از آن نهی فرموده‌اند.

پس گفت مر او را پدر من که چون امر این چنین است و من ببغداد آمده‌ام پس توجه میکنم بزیارت مشهد شریف سرمن رأی علی مشرفه السلام تا بعد از آن بزودی توانم رفت بسوی اهل و عیال خود، سید این را از او پسندید پس او جامه و خرجی که داشت نزد سید گذاشت و توجه کرد.

گفت که: چون داخل شدم بمشهد مقدس و زیارت کردم ائمه را (ع) و رفتم بسرداب و استغاثه بردم بخدای تعالی و بامام (ع) و ماندم بعضی از شب در سرداب، و در مشهد بسر بردم تا روز پنجشنبه چون از اول هفته بیرون آمده بودم، بعد از آن رفتم بجانب دجله و غسل کردم و پوشیدم جامه پاک را و پر کردم ابریقی که با من بود و بالا آمدم، خواستم که بمشهد روم دیدم چهار سوار را در خارج باب سور، و بودند در حوالی مشهد قومی از شرفا که گوسفند خود را میچرانیدند، من پنداشتم که از ایشانند.

پس ملاقی شدم بایشان، دیدم دو جوان را که یکی از ایشان که خط او دمیده بود، و هر یک از ایشان شمشیر حمایل کرده بودند و یکی دیگر پیری بود نیزه‌دار، و یکی دیگر شمشیر حمایل کرده بود، و بر او فرجیه رنگینی بود بر بالای شمشیر و تحت الحنک بسته، پس شیخ که صاحب نیزه بود ایستاد بر یمین طریق، و نیزه خود را بر زمین زد، و دو جوان دیگر بر یسار راه ایستادند و باقی ماند صاحب فرجی بر طریق در برابر پدر من، بعد از آن سلام کردند بر او پس جواب سلام ایشان را گفت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۰۰

صاحب فرجی گفت که تو میروی بجانب اهل خود، گفت بلی، فرمود که پیش بیا تا به بینم جراحی ترا، گفت مرا مکروه می‌آمد ملامسه و دست رسیدن ایشان و با خود گفتم که اهل بادیه احتراز نمیکند از نجاست و من از آب بیرون آمده‌ام و پیرهن من تر است بعد از این

من پیش رفتم، دست مرا گرفت و به پیش خود کشید و دست خود را از جانب شانه من تا آنجا که جراحی است فرو کشید، و بدست فشرد آن را و مرا بوجع آورد، و باز راست نشست در زین همچنان که بود.

شیخ گفت مرا که فلاح یافتی یا اسماعیل من تعجب کردم از دانستن او نام مرا من گفتم ان شاء الله فلاح یابیم ما و شما، شیخ گفت که این امام است (ع) گفت پس پیش رفتم و ران مبارک او را بوسیدم بعد از آن روان شد، و من میرفتم در عقب وی فرمود که بازگرد، گفتم که من ایدا از تو جدا نمیشوم فرمود که مصلحت در بازگشتن تست پس اعاده کردم مثل قول اول را.

شیخ گفت که یا اسماعیل شرم نداری که امام دوباره فرمود که باز گرد و مخالفت میکنی او را، باین قول توقف کردم، پس آن حضرت گام چند پیش فرمود و التفات کرد بجانب من، و فرمود که چون برسی بیغداد پس لا بد است ترا که طلب کند ابو جعفر یعنی خلیفه مستنصر، پس چون حاضر شوی نزد او، و بتو چیزی دهد مستان و بگو مر ولد ما را رضی که بنویسد از برای تو بعلی بن عوض که من گفتم او را که آنچه خواهی بتو بدهد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۰۱

بعد از آن فرمود و اصحاب او با وی رفتند و من ایستاده بودم و نگاه می‌کردم تا از چشم من غائب شدند، و مرا تأسف بسیار دست داد؛ از آن مفارقت، پس نشستیم بر زمین ساعتی، بعد از آن رفتم بمشهد مقدس.

پس جمع شدند مردم بسیار در حوالی من، و گفتند ما ترا متغیر می‌بینیم وجعی داری؟ گفتم نه، گفتند کسی با تو مخاصمت کرده؟ گفتم نه نزد من نیست آنچه می‌گوئید لیکن من از شما می‌پرسم که آیا شناختید این سواران را که نزد شما بودند گفتند که ایشان از شرفا بودند که صاحب گوسفندند گفتم بلکه آن یکی امام بود (ع) گفتند آن شیخ، یا صاحب فرجی؟ گفتم صاحب فرجی، گفتند نمودی مرض خود را گفتم او خود با دست مبارک آن را گرفت و فشرد و بدرد آورد مرا پس برهنه کردم پای خود را و از مرض و جراحی اثری ندیدم.

پس بشک افتادم از دهشت پس آن پای دیگر را بیرون آوردم پس هیچ چیز ندیدم پس مردم بر من افتادند و جامه مرا دریدند پس قوام خزانه آمدند، و منع کردند مردم را از من، و یکی بود که ناظر بین النهرین بود بمشهد، پس شنید این غوغا را از این خبر پرسید، پس گفتند و او بخزانه آمد، و از نام من پرسید و گفت چند وقت است که از بغداد بیرون آمده گفتم از اول هفته بیرون آمده‌ام؛ پس او رفت و من شب در مشهد بودم و چون نماز صبح گزاردم بیرون آمدم و بیرون آمدند مردم با من تا دور شدیم از مشهد ایشان بازگشتند و من رسیدم به اوانا و آنجا شب گذرانیدم و صباح روانه بغداد شدم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۰۲

پس دیدم که آدم بسیار ازدحام کرده بر قنطره عتیقه، و هر که می‌گذرد از نام و نسب او می‌پرسند و آنکه از کجا است از نام من پرسیدند و گفتند از کجا آمده پس من گفتم اجتماع نمودند بر من و جامه مرا پاره پاره کردند، چنانچه باقی نماند مرا در روح خود حکمی، و در این هنگام ناظر بین النهرین نوشت ببغداد و از این حال ایشان را واقف گردانید بعد از آن مرا برداشتند تا بغداد آوردند، مردم آنجا بر من هجوم کردند و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری ازدحام.

و وزیر قمی بود که طلب کرد سید رضی الدین را و اقدام نمود تا دانانید او را صحت این حدیث گفت پس بیرون آمد سید رضی الدین قدس سره و با وی جماعتی بودند پس ملاقات کردیم با هم در باب النبوی، پس بازگردانیدند اصحاب او مردم را از من، آنگاه چون دید

مرا فرمود که توئی آن کس که می گویند؟ گفتم بلی پس از مرکب فرود آمد، و گشود ران مرا، و هیچ چیز ندید از جراحی پس ساعتی غشی بر او طاری شد و بعد از آن دست مرا گرفت و برد مرا نزد وزیر و سید میگریست و می گفت یا مولانا این برادر منست و نزدیکتر مردمان است بسوی دل من.

پس وزیر از آن قصه پرسید و من تمام حکایت کردم او را پس حاضر کرد اطبای که آن جراحی را دیده بودند و امر کرد ایشان را بمداوا و معالجه آن گفتند دوا نیست آن را الا بریدن بکارد و هر گاه بریدی می میرد، وزیر گفت بر تقدیری که ببرند و نمیرد در چند گاه خوب شود؟ گفتند در دو ماه و خواهد باقی ماند بجای آن گودالی سفیدی نروید بر او موی پس وزیر پرسید که چندگاه است که شما آن را دیده اید گفتند ده روز است از آن روز.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۴۰۳

آنگاه وزیر ران او را گشود که در او آن جراحی بود مثل آن یکی دیگر بود که اصلا در او اثر جراحی نبود پس آواز را بلند ساخت یکی از حکما که این البته عمل مسیح است، وزیر گفت چون عمل شما نیست پس ما میدانیم که این عمل که کرده است.

بعد از آن او را نزد خلیفه مستنصر بردند و او از آن قصه پرسید و جواب شنید چنانچه بود پس او فرستاد، و هزار دینار آورد و گفت بستان این را و نفقه خود کن گفت من اخذ نمیکنم از این یک حبه؛ خلیفه گفت از که می ترسی گفت از آن کس که این عمل با من کرده فرمود که از ابو جعفر چیزی مستان پس خلیفه گریست و مکدر شد و از نزد او بیرون آمد و چیزی قبول نکرد. مؤلف رحمه الله می فرماید که در بعضی ایام من این قصه را حکایت میکردم از برای جماعتی که نزد من میبودند، و این شمس الدین که پسر او بود آنجا حاضر بود، و من نمی شناختم او را پس چون قصه بپایان رسید؛ و حکایت تمام شد شمس الدین گفت من پسر صلیبی اویم مرا عجب آمد از این اتفاق، من گفتم تو دیده بودی جراحی ران او را؟ گفت نه زیرا که من کودک بودم و لیکن من دیدم آن را بعد از آنکه باصلاح آمده بود و بر آن موضع موی روئیده بود. و من پرسیدم از سید صفی الدین محمد بن بشیر العلوی الموسوی و نجم الدین حیدر بن الایسر رحمهما الله تعالی و ایشان از اعیان و بزرگان مردم بودند و با من صداقتی داشتند و بغایت عزیز بودند نزد من پس ایشان مرا خبر کردند بصحت این قصه و ایشان در حالت جراحی او را دیده بودند و در حالت صحت نیز مشاهده کرده بودند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۴۰۴

و حکایت کرد پسر او مرا که پدر من بعد از این واقعه شدید الحزن بود از جهت مفارقت آن حضرت (ع) تا آنکه آمد ببغداد و اقامت کرد در آنجا، در فصل زمستان و هر چند روز زیارت سامره میرفت و عود میکرد ببغداد، و در آن سال چهل نوبت زیارت سامره مشرف شد بطمع آنکه عود کند او را آن وقت گذشته، و میسر شود او را آن حظ بجان سرشته، یا بنماید بار دیگر دیدار مبارک را بسان فرشته؛ پس او رحمه الله در آن حسرت مرد، و از آن غصه رخت حیات را بسرای آخرت برد، و الله یتولاه و ایانا برحمته بمنه و کرمه. و قصه دیگر بمن حکایت کرد سید باقی بن عطوه علوی حسنی که پدر او عطوه را باد فتق بود و او مذهب زید داشت و منکر پسران خود بود که ایشان میل داشتند بمذهب امامیه، و میگفت من تصدیق نمیکنم شما را و قائل نیستم بمذهب شما تا بیاید صاحب شما یعنی مهدی (ع) و مرا از این مرض خلاص کند و مکرر میکرد این قول را، پس ناگاه ما همه مجتمع بودیم در وقت نماز خفتن که پدر آمد فریاد کنان و بما استغاثه می جست ما بسرعت نزد وی دویدیم گفت ملحق شوید صاحب خود را که این زمان از نزد من بیرون رفت ما بیرون رفتیم کسی را نیافتیم پس بازگشتیم و پرسیدیم از او احوال را گفت که داخل شد بسوی من شخصی و فرمود که یا عطوه گفتم کیستی تو؟ گفت منم صاحب پسران تو آمده ام که ترا از این مرض خلاص کنم.

بعد از آن دست دراز کرد و فشرده موضع فتق مرا و رفت، من دست مالیدم از آن اثری ندیدم و ولد او گفت بمن که اصلاً چیزی بر آن موضع نمانده بود و این قصه اشتها یافت، و پرسیدم از غیر ولد او نیز باین اقرار داشتند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۰۵

و اخبار او (ع) در این باب بسیار است و دیده‌اند آن حضرت را جماعتی در راه حجاز و غیر آنکه خلاص کرده ایشان را و رسانیده بجائی که مطلوب ایشان بوده اگر نه بتطویل می‌انجامید هر آینه بعضی از آن ذکر می‌کردم و لیکن این قدر که قریب العهد بود از زمان من کفایتست.

[ذکر دلائل الامام (ع)]

قطب الدین راوندی رحمه الله در «باب دوازدهم» ایراد نموده در کتاب خود در معجزات صاحب الزمان (ع) و گفته که مرویست از حکیمه که من رفتم یک روزی بخدمت ابی محمد (ع) فرمود که امشب بیتوته کن نزد ما که حق سبحانه و تعالی خلف را بظهور می‌آورد، گفتم من در نرجس اثر حملی نمی‌یابم، فرمود که یا عمه مثل او همچو مثل مادر موسی است (ع) که ظاهر نبود حمل او تا وقت ولادتش پس بیتوته کردیم من و نرجس چون نیمه شب شد من و او بنماز شب برخاستیم.

من گفتم با خود که صبح نزدیک شد و ظاهر نشد آنچه ابو محمد می‌فرمود پس آن حضرت آواز کرد که تعجیل مکن، من باز گشتم بخانه خجل‌ناک، نرجس به پیش من باز آمد، و همچو بید میلرزید من او را بسینه خود باز گرفتم و خواندم بر او سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، و آیه الکرسی پس اجابت کرد خلف در شکم او بقراءت مثل قراءت من گفت نوری در آن خانه درخشید من نگاه کردم دیدم که خلف در تحت او روی بقبله سجده کرده او را برداشتم.

آواز کرد ابو محمد (ع) از حجره که بیار پسر مرا نزد من یا عمه گفت بردم او را نزد وی، پس زبان مبارک در دهان وی نهاد، و نشاند او را بر ران خود و فرمود مر او را که تکلم کن ای پسرک من باذن الله تعالی فرمود که:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۰۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ عَلَى الْمَرْتَضَى، وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَا وَ الْحَسَنَ، وَ الْحُسَيْنَ، وَ عَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ عَلَى بَنِ مُوسَى، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ عَلَى بَنِ مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِي.

حکیمه گوید که در آنجا مرغان سبز دیدیم پس نظر کرد ابو محمد (ع) بیک مرغی از آنها پس طلبید او را و فرمود که بگیر این را و نگاه دار تا اذن الهی در رسد در او، زیرا که حق تعالی رساننده امر خود است گفت حکیمه که گفتم مر ابو محمد را که این مرغان چه مرغانند فرمود که اینها مرغان نیستند بلکه این جبرئیل است (ع) و این ملائکه رحمتند.

بعد از آن فرمود که یا عمه بازگردان او را بمادرش تا چشم او بوی روشن شود، و اندوهگین مباش تا بدانی که وعده حق تعالی حق است و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند، پس باز گردانیدم او را بمادرش.

و چون متولد شد پاک و مطهر بود و از آلودگی مفروغ، و بر ذراع ایمن وی نوشته بود که جاء الحقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً و دیگر مرویست از سیاری که حدیث کرد مرا نسیم و ماریه که چون بیرون آمد صاحب الزمان از شکم مادر افتاد بزانو در آمده و برداشته بود انگشت سبابه خود را بجانب آسمان، پس عطسه آمد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۰۷

او را، فرمود که

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبدا داخرا غیر مستنکف و لا مستکبر»

بعد از آن فرمود که زعم ظلمه آنست که حجت الهی باطل است و اگر اذن میفرمود حق تعالی ما را در کلام هر آینه زائل میشد شک. و دیگر روایتست از طریف ابی نصر الخادم که داخل شدم بر صاحب الزمان (ع) وقتی که در مهد بود فرمود بمن که از برای من صندل سرخ بیار، من رفتم و آوردم فرمود که می‌شناسی مرا؟ گفتم بلی تو سید منی و پسر سید منی، فرمود که این از تو نمی‌پرسم، گفتم: پس تفسیر فرمای فرمود که منم خاتم اوصیا، و بمن دفع کند حق تعالی بلا را از اهل و شیعه من. و دیگر روایتست از ابی نعیم محمد بن أحمد الانصاری که قومی از مفوضه گفت و شنیدی کرده بودند با کامل بن ابراهیم در باره ابی محمد (ع) من گفتم با خود که اگر داخل شوم بر او بپرسم از حدیثی که از او مرویست که داخل نشود در بهشت الا کسی که بشناسد حق تعالی را مثل شناختن من، و نشسته بودم بر دری که بر او پرده فرو هشته بودند پس باد آمد برداشت طرف او را، پس ناگاه جوانی را دیدم که گوئیا پاره از قرص قمر است در سن چهار یا مثل آن.

پس گفت مرا که یا کامل بن ابراهیم پس موی بر پشت من راست ایستاد از این، و ملهم شدم که گفتم: لبیک یا سیدی، فرمود که آمده بسوی ولی الله که سؤال کنی که ببهشت داخل نمیشود مگر کسی که شناخته باشد شناختن ترا و گوید بمقاله تو؟ گفتم بلی، و الله فرمود که در این هنگام بخدا که کم است داخل شونده آن، بخدا که داخل شوند بهشت را قومی که ایشان را حقیه میگویند گفتم آنها چه کسانند؟

گفت قومی که از دوست داشتن ایشان علی را سوگند خورند بحق او، و ندانند حق او و فضل او کجایند

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۰۸

قومی که بشناسند آنچه واجب است بر ایشان معرفت آن مجملا نه تفصیلا از معرفت الهی و رسول او، و ائمه (ع) و مانند آن. باز فرمود که آمده که سؤال کنی از مقاله مفوضه ایشان دروغ میگویند بلکه دل‌های ما ادعیه مشیت الهی است پس هر گاه که خدای تعالی چیزی را میخواهد ما آن را میخواهیم و حق تعالی میفرماید که وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ پس فرمود مرا ابو محمد (ع) که برای چیست نشستن تو هر گاه که اخبار کرد بتو حاجت ترا. و دیگر مرویست از رشیق حاجب مادرانی که معتضد فرستاد بسوی ما و امر کرد که سوار شویم و ما سه نفر بودیم و بیرون رفتیم و گفت بروید بسامره و انباشته کنید خانه حسن بن علی را که او متوفی شده و هر کرا به بینید در خانه او سر او را بیارید پس آنچنان کردیم که گفته بود ما را پس یافتیم یک خانه پنهانی که دست بانجا نرسیده بود در این وقت.

بعد از آن پرده را برداشتیم پس سردابی را دیدیم در خانه دیگر پس در رفتیم و گوئیا که آن دریا است و در اقصای آن حصیری بود و ما می دیدیم که آن بر آبست و بر بالای حصیر جوانی که بهترین مردمان است از روی هیأت ایستاده و نماز میگزارد و ملتفت بجانب ما نشد و نه بچیزی از اسباب ما.

پس سبقت کرد احمد بن عبد الله تا به پیش وی برود پس غرق شد در آب و لایزال اضطراب میکرد تا من دست خود را کشیدم بسوی او و خلاص کردم او را از آنجا بیرون آوردم پس ساعتی بیخود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۰۹

شد و صاحب دوم نیز مثل فعل او کرد و بر او نیز مثل او واقع شد پس من مبهوت و حیران ماندم پس صاحب خانه را عذرخواهی کردم بخدا و بوی و الله که ندانستم که چه خبر است و بجانب چه کس آمده‌ایم و من بخدا بازگشت کردم پس ملتفت بجانب من نشد از آنچه میگفتم.

پس بازگشتیم بسوی معتضد گفت که این را پنهان دارید و الا که میزنم گردن شما را. و دیگر روایت کرده‌اند از نسیم که خادم ابی محمد بود (ع) که او گفت رفتم بخدمت صاحب الزمان (ع) بعد از مولد او بده روز پس عطسه کردم نزد او فرمود که

یرحمک الله

گفت فرح نمودم بآن فرمود که آیا بشارت ندهم ترا در عطاس که آن امانست از مرگ تا سه روز. و دیگر روایت کرده شده از حکیمه که او گفت من داخل شدم بر ابی محمد بعد از چهل روز که از ولادت نرجس گذشته بود پس دیدم که مولانا صاحب الزمان میرفت در اندرون خانه و سخن میفرمود و من ندیده بودم لغتی که افصح باشد از لغت او پس تبسم میفرمود ابو محمد (ع) و می گفت که ما معاشر ائمه‌ایم نشو و نما میکنیم در هر روزی همچنان که نشو و نما میکند غیر ما در یکماه، و ما نشو و نما میکنیم در یکماه آنچنانچه نشو و نما میکنند غیر ما در یک سال.

بعد از آن از ابی محمد میپرسیدم حال او را می فرمود که ما او را بر سبیل ودیعه می گذاریم همچنان که مادر موسی او را گذاشت. و دیگر روایت کرده شده از ابی الحسن المسترق الضریر که او گفت یک روزی در مجلس حسن ابن عبد الله بن حمدان الناصر الدوله بودم و مذاکره امر ناحیه میکردیم و من داعیه وزارت آنجا داشتم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۱۰

(فی الترجمة ما لا یخفی «م») تا حاضر شدم بمجلس عمم حسین در یک روزی پس در ایستادم و در این باب سخن گفتم گفت ای پسر این سخن ترا خواهم گفت تا آنکه او را فرستادند بولایت قم در وقتی که بر سلطان آن صعوبت داشت چه هر که میرفت بآنجا از قبل سلطان اهل آن با وی محاربه میکردند.

پس او گفت که تسلیم کردند بمن لشکری و بیرون رفتم بآنجانب پس چون بناحیه طرو بیرون رفتم از برای صید پس فوت شد از من مرکبی من از پی او رفتم و سعی کردم در اثر او تا رسیدم بنهری پس سیر کردم در او پس هر جا که سیر میکردم گشاده میشد نهر.

تا ناگاه پیدا شد بر من سواری که در تحت ران او شهباء بود و عمامه بسته بود از خز سبز که نمیدیدم از او غیر هر دو چشمش و در هر دو پایش موزه سرخ بود، پس گفت بمن که یا حسین و سخنی فرمود گفتم چه میخواهی؟ فرمود که: چرا وزیری (فی الترجمة ما لا

یخفی «م» میکنی بر این ناحیه و چونست که اصحاب مرا منع میکنند از خمس؟ و من مردی بودم دلیر که نمیترسیدم چیزی را پس لرزیدم و وهمناک شدم و گفتم مر او را که بکنم یا سیدی آنچه میفرمائی بآن، فرمود که هر گاه که بررسی بموضعی که متوجه آنجائی و داخل شوی بمدعای خود عمل کنی آنچه مطلوب تست و خمس آن را بمستحقان برسان، گفتم که:

السمع و الطاعة فرمود: که برو بسلامت و عنان مرکب خود را پیچانید و بازگشت، پس ندانستم که بکدام راه رفت پس طلب کردم او را از راست و چپ پس پنهان ماند امر او بر من و ترس من زیاده شد و بلشکر خود بازگشتم و فراموش کردم حدیث را.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۱۱

پس چون بقم رسیدم و من داعیه محاربه قوم کردم بیرون آمدند بسوی من اهل آنجا و گفتند ما محاربه میکردیم هر که می‌آید بسوی ما از جهت خلاف ایشان ما را و اما تو وفا کردی بما و خلافی نیست میان ما و تو بشهر درآی و بتدبیر امور اینجا اشتغال نمای بر آن وجه که میخواهی، پس رفتم و اقامت کردم در او زمانی چند و کسب کردم اموال زایده را بر آنچه بودم که تقدیر آن میکردم.

بعد از آن واشیان و سخن‌چینان مرا بدگوئی کردند نزد سلطان و حسد بردند بر طول مقام من و کثرت آنچه حاصل کرده بودم، پس مرا عزل کردند و بازگشتم بیغداد و اول بخانه سلطان رفتم و بر او سلام کردم و روی آوردم بمنزل خود و آمد نزد من در میان آن کسی که می‌آمد بمن محمد بن عثمان العمری، و پای بر مردم نهاده گذشت و آمد و نشست بر زیلوی من خشم من از آن افزود و لا یزال نشسته بود از آنجا جدا نمی‌شد و مردم می‌آمدند و می‌رفتند و من در خشم می‌افزودم.

پس چون مجلس بر شکست نزدیک آمد و گفت: میان من و تو سری هست گوش کن، گفتم: بگو گفت: صاحب شهباء و نهر میگوید که وفا کردیم بآنچه وعده کرده بودیم پس تو هم وفا کن، پس ذکر کردم حدیث را و تلقی نمودم از این و گفتم: السمع و الطاعة، پس برخاستم و بدست خود گشودم خزاین را و لا یزال خمس اموال بیرون میکرد تا خمس آن نیز بیرون کرد که من فراموش کرده بودم از آنچه جمع کرده بودم آن را و بازگشت بعد از آن شک نیاوردم و تحقیق کردم امر را پس از آن زمان باز که این را از عم خود ابی عبد الله شنیده‌ام زائل شده آنچه بود که عارض من میشد از شک. و دیگر آنچه روایت کرده شده از ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه گفت: چون رفتم بیغداد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۱۲

در سنه سبع و ثلاثین از برای حج و آن سالی بود که باز آورده بودند قرامطه در آن حجر الاسود را بمکان خود از خانه و بزرگترین قصد من آن بود که به‌بینم که نصب‌کننده حجر که خواهد بود، چه در کتب دیده بودم قصه اخذ آن و آنکه نصب میکند آن را در مکان خود حجت در زمان است، همچنان که در زمان حجاج امام زین العابدین (ع) وضع فرموده بود در مکان خود پس قرار یافت؛ پس من علت صعب پیدا کردم که در آن بر نفس خود ترسیدم و تهیه آنچه قصد کرده بودم بهم رسیده بود.

پس نایبی گرفتم معروف بابن هشام و دادم بوی رقعہ مهر کرده که سؤال کرده بودم در آن از مدت عمر خود و آنکه آیا مرگ من در این علت خواهد بود یا نه و گفتم، قصد من رسانیدن این رقعہ است بواضع حجر در مکان خود و آرنده جواب آن و من ترا بهمین کار میفرستم.

پس گفت معروف بابن هشام که: چون رفتم بمکه و عزم کرد باعاده حجر بذل کردم و بخشیدم بخدا خانه چیزی بسیار که ممکن کردم بحیثیتی که توانم دید واضع حجر کیست در مکان خودش برخاستم من با آنان که منع میکردند از من ازدحام مردم را و هر انسانی که

قصد میکرد وضع حجر را قرار نمیگرفت و استقامت پیدا نمیکرد تا آمد جوانی گندمگون خوب روی آن را گرفت و نصب کرد در مکان خود فی الحال قرار گرفت گوئیا که هرگز از آن مکان زائل نشده، و از برای این آواز مردم بلند شد پس بازگشت و از در بیرون رفت، من برخاستم از جای خود و پی او گرفتم و رفتم و دفع میکردم مردم را از چپ و راست خود تا گمان بردند که اختلالی در عقل خود دارم و مردم فرجه می دادند مرا و چشم از او برنمیداشتم تا منقطع شدند مردم از من و من بسرعت در پی او می رفتم و او بدستور میرفت

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۱۳

و من بوی نمی رسیدم.

پس چون حصول یافت بحیثیتی که نمی بیند او را غیر من توقف فرمود و التفات بجانب من نمود؛ پس گفت بده آنچه با تست؛ من دادم رقعہ را پس آن را استد و فرمود بی آنکه نظر کند در آن که بگو او را که: نترسد بر خود در این علت که لا بد است از او سی سال دیگر گفت بر من گریه زور کرد که نتوانستم چیزی گفتن و گذاشت مر او رفت، ابو القاسم گفت که نایب اعلام کرد مرا باین جمله.

پس چون سنه سبع و ستین شد ابو القاسم مریض شد پس نظر در امر خود نمود و تجهیز قبر آماده کرد و وصیت نوشت و جد در این نمود، پس گفتند که این چه خوف است و امیدوارم که حق تعالی ترا عافیت دهد بر تو خوبی نیست، گفت: این سالی است که وعده کرده شده‌ام و تخویف نموده گشته‌ام، پس مرد در آن علت. مرویست از علی بن ابراهیم بن هاشم که او روایت کرده از پدر خود و او از عیسی بن شیخ «صبیح ظ» که امام حسن عسکری (ع) داخل شد بر ما در حبس و من او را می شناختم گفت مرا که: ترا شصت و پنج سال و یکماه و دو روز است و با من کتاب دعواتی بود که تاریخ مولود من در آنجا بود و در آنجا نگاه کردم آنچنان بود که آن حضرت فرموده بود، فرمود که: ترا هیچ فرزندی هست؟ گفتم نه، فرمود که اللهم ارزقه ولدا یکون له؛ بار خدایا روزی کن او را فرزندی که از برای او باشد و گفتم: آیا ترا فرزند هست؟ فرمود که: زود باشد که مرا فرزندی بشود که پر گرداند زمین را از داد و عدل - این

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۱۴

آخر کلام راوندیست.

[فی النص علی عدد الائمة الاثنی عشر (ع)]

و طبرسی رحمه الله در کتاب خود ایراد فرموده رکن رابع را در ذکر ائمه اثنا عشر و امام ثانی عشر (ع) و میگوید که: مطلب اهم و غرض اتم از این کتاب در تصحیح امامت صاحب الزمان ابن الحسن القائم الحجته مهدی الامه و کاشف الغمه است بر اجمال و تفصیل بثبت برهان و واضح دلیل و آن دایر است بر دو قسم. قسم اول مشتمل است بر سه فصل. فصل اول در ذکر بعضی اخبار که ورود یافته در نص بر عدد ائمه اثنی عشر از طریق عامه بر طریق اجمال.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۱۵

مرویست از جابر بن سمره که از رسول الله (ص) شنیدم در روز جمعه که عشیه رجم اسلمی بود که میفرمود: لا یزال دین قایم باشد تا قیامت قایم گردد و بیاید بر ایشان دوازده خلیفه که همه از قریش باشند، و شنیدم او را که میفرمود که من پیش رونده‌ام بر حوض از جهت آماده کردن، و روایت کرده این را مسلم در صحیح از ابی بکر بن ابی شیبہ و قتیبہ بن سعد، و در صدر کتاب این حدیث مذکور شد. و آنچه ذکر کرده شیخ أبو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی در کتاب خود در رد بر زیدیه مرفوع بابن عباس که او

گفت: من سؤال کردم از رسول الله (ص) بنزدیک وفات و گفتم: هر گاه چیزی باشد نعوذ بالله پس امر بکه رجوع است؟ پس اشارت فرمود بدست مبارک بسوی علی (ع)

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۴۱۶

و فرمود که: باین که او با حق است و حق با او بعد از او خواهد بود یازده امام که مفترض بود طاعت ایشان مثل طاعت او و مرویست از مفید مرفوع بعایشه که از او پرسیدند که چند خلیفه خواهد بود از برای رسول الله (ص) او گفت که: رسول الله خبر داد مرا که بعد از او دوازده خلیفه خواهد بود، گفت: گفتم: چه کسانند ایشان؟ گفت: اسماء ایشان نزد من نوشته است باملاء حضرت رسول الله (ص) گفتم او را که: بمن بنمای ابا کرد از آن. و باسناد مرویست از عباس بن عبد المطلب که پیغمبر (ص) فرمود مر او را که: یا عم مالک شوند از اولاد من دوازده خلیفه بعد از آن پیدا شود امور کریمه و شداید عظیمه، پس از آن مهدی ظهور کند از ولد من که باصلاح آرد خدای تعالی امر او را در یک شب پس پر کند زمین را از عدل همچنان که پر شده باشد از جور، و مکث فرماید در زمین آنچه خدای تعالی خواهد بعد از آن دجال بیرون آید.

این از طریق مخالفین است و روایات ایشان در نص بر عدد ائمه اثنی عشر (ع) فصل دوم در ذکر بعضی اخبار که آمده است از طرق شیعه امامیه در نص بر امامت ائمه اثنی عشر (ع) این اخبار بر دو ضرب است: یکی از آن متضمن نص است بر عدد اثنی عشر از آل محمد علی الاجمال

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۴۱۷

و دیگر متضمن نص است بر اعیان ائمه اثنی عشر علی التفصیل اما ضرب اول آنست که روایت کرده محمد بن یعقوب کلینی مرفوع بجابر بن عبد الله انصاری که او گفت که: من داخل شدم بر فاطمه علیها السلام و پیش وی لوحی بود که در او مرقوم بود اسمای اوصیا از ولد او، پس شمردم دوازده بودند آخر ایشان قائم و سه از ایشان محمد و چهار از ایشان علی. و باسناد او مرفوع است بحمزہ ثمالی که او روایت کرده از ابي جعفر (ع) که او فرمود که:

خدای عز و جل فرستاد محمد را (ص) بجن و انس و پدید کرد بعد از او دوازده وصی بعضی از ایشان سابق شدند و بعضی از ایشان باقی‌اند و هر وصی جریان یافته بوی سنتی و اوصیائی که بعد از محمد بودند بر سنت اوصیای عیسی‌اند، و بودند ایشان دوازده و امیر المؤمنین (ع) بر سنت مسیح بود. و باسناد او مرفوع است بابی سعید خدری گفت که: من حاضر بودم که ابو بکر مرد و عمر را خلیفه ساخت و گواهی میدهم که آمد یهودی که از عظمای یهود یثرب بود زعمش آن بود که از یهود مدینه است و اعلم از اهل زمان خود است تا آمد نزد عمر و گفت مر او را که: یا عمر من آمده‌ام ترا و اراده اسلام دارم اگر اخبار کنی مرا از آنچه از تو سؤال کنم پس تو اعلم اصحاب محمدی بکتاب و سنت و جمیع آنچه می‌خواهم آمده‌ام که از تو سؤال کنم از آن، عمر گفت مر او را که: من از آن نیستم و لیکن دلالت کنم ترا بکسی که او اعلم امت است بکتاب و سنت و جمیع آنچه سؤال کنی از او و او آنست، و بدست اشارت کرد بسوی امیر المؤمنین علی (ع) و کشید حدیث بآن که گفت مر او را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۴۱۸

امیر المؤمنین که: سؤال کن از آنچه ظاهر است مر ترا، گفت: خبر کن مرا از سه و سه و یکی، پس فرمود مر او را آن حضرت که چرا نگفتی هفت؛ پس گفت مر آن حضرت را یهودی بدرستی که اگر خبر دهی مرا بسه بیرسم از بقیه و الا بازدارم خود را از سؤال، بعد از

آن گفت: خبر ده مرا از اول سنگی که نهاده شده بر روی زمین، و اول درختی که روئیده شده در زمین، و اول چشمه که روان گشته در روی زمین، پس آن حضرت او را از آنها خبر داد.

بعد از آن یهودی گفت که خبر کن از این امت مرا که چند خواهند بود مر ایشان را امام راهنمای و خبر ده مرا از پیغمبر شما محمد که منزل او کجا خواهد بود در جنت، و که ساکن خواهد بود با او در منزل او.

پس گفت مر او را آن حضرت (ع) که: مر این امت را دوازده امام است از ذریت پیغمبر ایشان و ایشان از من خواهند بود، و اما منزل نبی ما در جنت افضل و اشرف آن خواهد بود که بهشت عدن است، و اما آنان که ساکن خواهند بود با او در منزل وی این دوازده اماماند از ذریت او و مادر و جده ایشان که مادر مادر ایشان است و ذریات ایشان شریک نیست ایشان را در آن احدی، الخبر بتمامه.

و اعاده کرد این خبر را ثانیاً بالفاظی که اتم است از این، و موضع مطلوب سؤال یهودی از عدد ائمه بود (ع) پس امیر المؤمنین تعیین فرمود ایشان را همچنان که گذشت و یهودی مسلمان شد و از ابی حمزه مرویست که شنیدم علی بن حسین را (ع) که میفرمود: حق سبحانه و تعالی خلق کرده محمد و دوازده کس را از اهل بیت او از نور عظمت خود و اشباح ایشان را بداشته در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۱۹

ضیای نور خود که عبادت میکنند حق را و تسبیح و تقدیس او را بتقدیم میرسانند و ایشان امامند از بعد محمد (ص) و مرویست از زراره که شنیدم از ابی جعفر (ع) که از آل محمد دوازده امامند که همه ایشان محدثند و رسول الله (ص) ایشان را پدرانند. و مرویست از علی بن ابی طالب (ع) که حضرت رسول الله (ص) فرمود که: دوازده کسند از اهل بیت من که اعطا فرموده حق تعالی ایشان را فهم و علم و حلم من، و خلق کرده ایشان را از طینت من، پس وای مر آنان را که متکبر باشند بر ایشان بعد از من و قطع کنندگان باشند در ایشان صله مرا آنچه مر ایشان را هست، حق سبحانه و تعالی نرساند ایشان را بشفاعت من. و مرویست از سید العابدین علی بن حسین و از پدر و جد بزرگوار او (ع) که پیغمبر (ص) فرمود که: امامان بعد از من دوازده‌اند اول ایشان توئی یا علی و آخر ایشان قائم است که فتح نماید حق سبحانه و تعالی بر دستهای او مشارق زمین و مغارب آن را. و روایتست از صادق و از پدر و جد بزرگوار او که رسول الله (ص) فرمود که ائمه بعد از من دوازده‌اند اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم ایشان که خلفا و اوصیا و اولیا و حجج الله‌اند بر امت من، مقرر به ایشان مؤمن است و منکر مر ایشان را کافر. و مرویست از ابن عباس که پیغمبر (ص) فرمود که خلفا و اوصیا و حجج الله بر خلق بعد از من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۲۰

دوازده‌اند اول ایشان برادر من است و آخر ایشان ولد من گفتند: یا رسول الله کیست برادر تو؟ فرمود که: علی بن ابی طالب، گفتند: کیست ولد تو؟ فرمود که: مهدی که پر کند زمین را از قسط و عدل همچنان که پر بوده باشد از جور و ظلم و بحق آنکه مرا بخلق فرستاد که بشارت دهنده باشم که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز گرداند حق سبحانه و تعالی آن روز را تا بیرون آید در او ولد من مهدی، و فرود آید روح الله عیسی بن مریم و نماز بگذارد در خلف وی و روشن شود زمین بنور پروردگار آن و برسد صیت سلطنت او بمشرق و مغرب. و اخبار در این فن بسیار است پس اقتصار کردیم بر این. و اما ضرب دوم حدیث لوح فاطمه (ع) که مذکور شد. و دیگر مرویست از سلیم بن قیس الهمدانی که او گفت: شنیدم از عبد الله بن جعفر طیار که او گفت که:

ما نزد معاویه بودیم من بودم و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابي سلمة و زيد بن اسامه پس ذکر میکردیم حدیثی را که جاری بود میان او و میان معاویه غاویه و اسامه بن زید می گفت که من

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۴۲۱

شنیدم از رسول الله (ص) که میفرمود که من اولیام بمؤمنان از نفسهای ایشان، باز برادر من علی اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان، باز پسر من حسن اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان، باز پسر من حسین اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان، پس هر گاه که او شهادت یابد پس پسر او علی بن حسین اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان، و زود باشد که دریابی او را ای علی، و بعد از پسر من محمد بن علی اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و زود باشد که دریابی او را ای حسین که تکمله دوازده امام نه نفر باشند از ولد حسین، عبد الله گفت گواه گرفتم حسن و حسین و عبد الله و عمر بن ابي سلمه و اسامه بن زید را پس گواه شدند نزد معاویه مرا.

گفت سلیم بن قیس الیهالی من بودم که می شنیدم از سلمان و ابي ذر و مقداد و اسامه بن زید که ایشان شنیده اند این را از رسول الله (ص) و از سلمان فارسی روایتست که داخل شدم بر نبی (ص) پس دیدم که حسین (ع) بر ران او نشسته و آن حضرت می بوسد هر دو چشم و دهان او را و میفرماید که. تو سید ابن سیدی که پدر سادات است تو امام ابن امامی که پدر امامان است، تو حجت ابن حججی که پدر حجج تسعه است از صلب تو که تاسع ایشان قائم است. و مرویست از صادق (ع) و او از آباء کرام خود روایت کرده که سؤال کردند از امیر المؤمنین (ع) از معنی قول رسول الله (ص) که: من میگذارم در میان شما دو چیز را که تعبیر بثقلین فرموده کتاب الله و عترت من، گفتند مر آن حضرت را که کیست عترت؟ فرمود که: منم و حسن و حسین و ائمه تسعه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۴۲۲

از ولد حسین که تاسع ایشان مهدی ایشان است که مفارقت نخواهد کرد کتاب الله را و کتاب الله نیز از ایشان جدا نخواهد شد تا وارد شوند بر رسول الله بر کنار حوض او. و روایتست از عبد الله بن عباس که شنیدم از پیغمبر (ص) که میفرمود که: من و علی و حسن و حسین و نه دیگر از ولد حسین مطهر و معصومند. و هم از او مرویست که رسول الله (ص) فرمود که: من سید انبیام و علی بن ابي طالب سید اوصیا، و بدرستی که اوصیای من بعد از من دوازده اند اول ایشان علی بن ابي طالب است و آخر ایشان قائم ایشان (ع) و روایتست از جابر بن یزید الجعفی که: من شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری که او می گفت که چون این آیت نازل شد بر پیغمبر (ص) که یا ایها الذین آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم من گفتم: یا رسول الله میدانیم ما خدای تعالی و رسول او را پس چه کسانی اولی الامر که حق سبحانه و تعالی قرین گردانیده طاعت ایشان را بطاعت خود؟ فرمود آن حضرت که خلفاء منند بعد از من ای جابر و ائمه هدی اند بعد از من که اول ایشان علی بن ابي طالب است بعد از آن حسن و دیگر حسین و دیگر علی بن الحسین و دیگر محمد بن علی که معروف است در توراة به باقر و زود باشد که دریابی او را ای جابر پس هر گاه که به بینی او را پس بخوان او را از من سلام، و دیگر جعفر بن محمد الصادق و دیگر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد بن علی و دیگر علی ابن محمد و دیگر حسن بن علی و بعد از آن هم نام و هم کنیت من

حجت الله فی ارضه و بقیته فی عبادة محمد بن الحسن بن علی

، این آن کس است که فتح کند خدای تعالی بر دستهای او مشارق ارض و مغارب آن را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زوارهای، ج ۳، ص: ۴۲۳

و او غایب شود از شیعه و اولیای خود آنچنان غیبتی که ثابت و راسخ نباشد در آن غیبت بر قول بامامت او مگر آنکه حق تعالی امتحان نموده باشد دل او را از برای ایمان.

جابر گوید که: من گفتم: یا رسول الله آیا واقع شود که شیعه او را انتفاع باشد باو در غیبت او آن حضرت فرمود: بحق آنکه برانگیخت مرا براستی مستضیء گردند بنور او و منتفع شوند بولایت او در غیبت او همچو انتفاع مردم بافتاب و اگر چه ابر حائل باشد، ای جابر این از مکنون سر الهی و از مخزون علم نامتناهی او است پس پنهان دار این را مگر از اهل او، الی آخر الخبر. و روایتست از ابن عباس که فرمود پیغمبر (ص) که خدای تعالی اطلاع فرمود بزمین یکنوع اطلاعی مرا اختیار فرمود از زمین و پیغمبر گردانید، باز نظر کرد پس دوم بار اختیار فرمود از آن علی را و گردانید او را امام؛ بعد از آن امر فرمود مرا که فرا گیرم او را به برادر و وصی و خلیفه و وزیر پس علی از منست و من از علی، و او زوج دختر من است و پدر دو سبط من که حسن و حسین است بدان که حق سبحانه و تعالی گردانید مرا و پدر ایشان را حجج بر عباد خود و خواهد گردانید از صلب حسین ائمه که قیام نمایند بامر من و نگاه دارند وصیت مرا و تاسع از ایشان قائم اهل بیت من باشد و مهدی امت من و آسبه مردمان باشد بمن در شمائل و اقوال و افعال که ظاهر گردد بعد از غیبت طویل و حیرت متصله، پس آشکارا کند امر الهی را و اظهار فرماید دین او را و مؤید گردد بنصره الله و یاری کرده شود بملائکه الله، پس پر کند زمین را از قسط و عدل همچنان که پر بوده باشد از جور و ظلم. و مرویست از ابی حمزه ثمالی که او روایت کرده از صادق و او از آبای کرام خود (ع) که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۲۴

حضرت رسول (ص) فرمود که: حدیث کرد مرا جبرئیل از حضرت رب العالمین جل جلاله که فرمود که:

هر که بداند که نیست معبودی بسزا بجز من و آنکه محمد عبد و نبی منست، و آنکه علی بن ابی طالب خلیفه منست و ائمه که از اولاد اویند حجج منند دارم او را برحمت خود، و نجات دهم او را از آتش بعفو خود، و جای دهم او را در جوار خود، و واجب گردانم از برای او کرامت خود؛ و تمام گردانم بر او نعمت خود را، و بگردانم او را از خاصه و خلاصه خود، اگر ندا کند مرا لبیک گویم، و اگر دعا کند مرا اجابت کنم، و اگر از من سؤال نماید جواب بدهم او را، و اگر خاموش شود ابتدا کنم او را بکلام، و اگر بد کند رحمت کنم او را، و اگر بگریزد از من بخوانم او را، و اگر گواهی دهد باین و گواهی ندهد که علی بن ابی طالب خلیفه منست یا گواهی دهد باین و گواهی ندهد که ائمه از ولد او حجج منند پس انکار کرده نعمت مرا و تصغیر نموده عظمت مرا و کافر شده بآیات و کتب من پس اگر قصد کند مرا حجاب پیش آرم او را، و اگر سؤال کند از من محروم گردانم او را، و اگر ندا کند مرا نشنوم ندای او را، و اگر بخواند مرا اجابت نکنم دعای او را، و اگر امید داشته باشد بمن نومید گردانم او را، و این جزای او است از من، و من نیستم ظلم کننده مر نیکان را.

پس برخاست جابر بن عبد الله انصاری و گفت: یا رسول الله امامان کدامانند از ولد علی بن ابی طالب؟ فرمود که: حسن و حسین که سیدان جوانان اهل بهشتند بعد از آن سید عابدان در زمان خود علی بن حسین، بعد از آن باقر محمد بن علی و زود باشد که دریایی او را یا جابر پس هر گاه دریایی او را بخوان او را از من سلام، بعد از او صادق جعفر بن محمد، و دیگر کاظم موسی بن جعفر، پسر رضا علی بن موسی، پس تقی محمد بن علی، پس نقی علی بن محمد، پس زکی حسن بن علی، بعد از آن ابن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۲۵

او القائم بالحق محمد مهدی امت من آنکه پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنان که پر گشته باشد از جور ظلم این جماعت ای جابر خلفا و اوصیا و اولاد و عترت منند، هر که اطاعت کند ایشان را مرا اطاعت کرده، و هر که عصیان نماید ایشان را مرا عصیان نموده؛ و هر

که منکر گردد ایشان را یا منکر شود یکی از ایشان را پس مرا منکر است، بسبب ایشان نگاه داشته آسمان را که واقع نمیشود بر زمین مگر باذن او، و ایشان حفظ فرموده زمین را آنکه هلاک نمیگرداند اهل آن را. و مرویست از ابی حمزه ثمالی و او روایت کرده از باقر و او از ابی کرام خود (ع) تا حسین ابن علی (ع) که او فرمود که: یک روزی من و برادرم حسن رفتیم بخدمت جد خود رسول الله (ص) پس مرا بر یک ران خود نشاند و برادرم حسن بر ران دیگر بعد از آن فرمود ما را که: بآبی انتما من امامین صالحین، شما دو امام صالحید که اختیار فرموده حق تعالی از من و از پدر شما و مادر شما و برگزیده از صلب تو ای حسین نه امام در ازل که نهم ایشان قائم ایشان بود که همه ایشان در فضل و منزلت یکسانند. گوید محمد بن عمران که: من شنیدم از ابا عبد الله (ع) که ما دوازده محدثیم، پس ابو بصیر گفت تالله که شنیدی تو این را از ابی عبد الله (ع) سوگند خورد یک بار یا دو بار که شنیده این را از او، پس ابو بصیر گفت که: من شنیدم این را از ابی جعفر (ع) و امثال این اخبار بسیار است باین قدر اکتفا نمود.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۲۶

[فی ذکر الدلائل علی امامة الائمه الاثنی عشر علیهم السلام]

فصل سوم در ذکر بعضی از دلایل بر امامت ائمه ما (ع) یکی از دلایل بر امامت ایشان آنست که ظاهر گشته از ایشان علومی که متفرق است در فرق عالم پس حاصل است در هر فرقه از ایشان یک فن و مجتمع است جمیع فنون علوم و سایر انواع آن در آل محمد (ع) آیا ندانسته و معلوم نکرده آنچه روایت کرده شده از امیر المؤمنین (ع) در ابواب توحید و کلام با هر مفید از خطب و علوم دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و غیر ذلک آنچه زاید است بر جمیع کلام خطبا و علما و فصحا، تا غایتی که اخذ کرده‌اند از او جمعی متکلمین و فقها و مفسرین علوم را و نقل کرده از او اهل عربیت اصول اعراب و معانی لغات را و فرموده است در طلب آنچه استفاده کرده‌اند از وی اطبا و در حکم و وصایا و آداب چیزهای که زیاده است بر جمیع کلام حکما، و در نجوم و علم آثار استفاده نموده‌اند از جهت آن حضرت تمامی اهل ملل و آراء باز نقل کرده‌اند طوایف از آنچه ذکر کردیم از عترت و ابنای او (ع) مثل این را از علوم از جمیع انحا و جهات و اختلاف نکرده در فضل و علو درجات ایشان از اهل فضل و علم.

و بسیاری از باقر و صادق (ع) بظهور آمده از فتاوی در حلال و حرام و مسائل و احکام و روایت کرده‌اند از ایشان مردمان از علوم کلام و تفسیر قرآن و قصص انبیا و مغازی و سیر و اخبار عرب و ملوک

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۲۷

امم و تسمیه یافت از این جهت ابو جعفر (ع) به باقر علم. و روایت کرده‌اند از صادق (ع) از مشهوران اهل علم که آن موازی چهار هزار آدمی است:

و تصنیف کرده‌اند از جوابات او در مسائل چهار صد کتاب که آن معروف است بکتاب اصول که روایت کرده‌اند آن را اصحاب او و اصحاب پدر او و اصحاب پسر او موسی (ع) و باقی نمانده فنی از فنون علم الا که روایت کرده شده از او (ع) در آن چندین ابواب.

و همچنین است حال پسر او موسی بعد از او در اظهار علوم تا حبس کرد او را رشید و منع کرد او را از این.

و بدرستی آنچه انتشار یافته از برای رضا (ع) و پسر او ابی جعفر (ع) از این اشتها آن بمرتبه‌ایست که جمله آن مغنی است از تفصیل آن، و همچنین است طریق ابی الحسن و ابی محمد العسکریین (ع) و روایت از ایشان کمتر کرده زیرا که محبوس بودند در عسکر سلطان و ممنوع بودند از انبساط در فتیا و آنکه ملاقات کند ایشان را یکی از مردمان.

و هر گاه ثابت شد آنچه ما ذکر کردیم آن را امتیاز مییابند ائمه ما (ع) بآنچه ما وصف کردیم از جمیع انام، و ممکن نیست احدی را که ادعا کند که ایشان اخذ کرده اند علم را از رجال عامه یا تلقین گرفته باشند از روایت و فقهای ایشان، زیرا که ندیده اند ایشان را هرگز که تردد کرده باشند بیکی از علما در تعلم شیء از علوم و آنچه منقولست از علمای عامه از علوم بیشترش آنست که از ایشان دانسته اند و ظاهر نشده علوم مگر از ایشان.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۲۸

پس ما دانستیم که این علوم بتمامها انتشار از ایشان یافته با غنای ایشان از سایر مردمان، و یقین است ما را زیاده بودن ایشان بر کافه آنها و نقصان جمیع علما از رتبه ایشان، پس ثابت شد که ایشان علوم را اخذ کرده اند از نبی (ص) خاصه و آن حضرت منفرد ساخته ایشان را تا دلالت کند بر امامت ایشان و احتیاج مردمان بسوی ایشان در چیزی که محتاجند بآن و غنای ایشان از مردمان تا باشند پناه امت در دین و ملجأ ایشان در احکام، و در تحقیق جاری مجری پیغمبرند (ص) در تخصیص الهی مر او را باعلام احوال امم سالفه و افهام او آنچه در کتب متقدمه است بی آنکه بخواند کتابی را یا ملاقات کند احدی را که او را اهل بیت این باشد.

و ثابت شده در عقول که اعلم و افضل اولی است بامامت از مفضول همچنانچه مبین است در کلام الهی که أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي وَ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ دلالت دارد قول الهی در قصه طالوت که «دوازده بسطه فی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ» و آنکه تقدم در علم و شجاعت موجب تقدیم در ریاست است و هر گاه که ائمه (ع) اعلم امت باشند بر این وجه که ما ذکر کردیم پس ثابت شد که ائمه اسلام باشند که استحقاق ریاست داشتند بر انام.

و دلالتی دیگر بر امامت ایشان اجماع امت است بر طهارت و عدالت ایشان و عدم تعلق بر ایشان یا بر یکی از ایشان بچیزی که شین و خللی باشد در دیانت او با اجتهاد و سعی اعدای ایشان و ملوک ازمنه ایشان در نقص و اخفا و فرود آوردن قدر و رتبه ایشان و تطلب بسر در آمدن ایشان تا بودند که

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۲۹

تقرب می جستند کسانی را که اظهار میکردند عداوت ایشان را و از شهر میراندند و میکشند کسانی را که متحقق و متشبه بودند بولایت ایشان، و این امر ظاهر است نزد کسی که شنوده اخبار مردم را، چون ایشان بر صفات کمال بوده اند از عصمت و تأیید از خدای تعالی منع فرموده حق سبحانه تعالی بلطف خود هر احدی را که تنطق کند بر ایشان بباطل یا گوید در باب ایشان چیزی که سالم نباشند از آن بر آن وجه که ما شرح کردیم.

سیما نه از آن قبیلند که از احوال ایشان نگویند و بحث از اخبار ایشان نکنند و آثار ایشان منقطع باشد بلکه هستند بر مرتبه تعظیم خلق ایشان را و در رتبه عالی و درجه رفیعه که حسد میبرند ایشان را بر آن ملوک و آرزو میکردند آن را از برای خود.

زیرا که شیعه ایشان با کثرت آنها در میان خلق و غلبه ایشان در اکثر بلاد اعتقاد کرده بودند در شان ایشان امامت را که مشارک نبوت است و ظاهر شده بود بر ایشان آیات و معجزات و عصمت از زلات تا آنکه غلات اعتقاد نبوت و الوهیت در باره ایشان میکردند، و بود یکی از اسباب اعتقاد ایشان در باب ایشان حسن آثار و علو احوال و کمال صفات ایشان.

و عادت جاری است بر آنکه در کسی که حاصل باشد مر او را جزئی از این نباهت و رتبت سالم نباشد از السنه اعدا و نسبت دادن اعدا او را بعضی عیوب قاده در دیانت و اخلاق.

پس هر گاه که ثابت شد که ائمه ما (ع) منزله گردانیده حق سبحانه ایشان را از این ثابت شد که حق تعالی متولی جمیع خلائق است بر این بلطف جمیل و صنع جزیل خود تا دلالت کند بر آنکه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۰

ایشان حجتند بر عباد او؛ و امامند میان او و میان خلق او، و ارکان دینند و حفظه شرع مبین و این واضح است کسی را که تأمل نماید در این. دلالتی دیگر بر امامت ائمه (ع) آنچه حاصل گشته از اتفاق بر احسان و عدالت و علو قدر و طهارت ایشان؛ و ثابت شده معرفت ایشان به بسیاری از آنکه اعتقاد کرده امامت ایشان را و دین را نگاه داشت حق تعالی بعصمت ایشان و نص بر ایشان و گواهی داده بمعجز بر امر ایشان را و واضح شده نیز اختصاص این جماعت بایشان و ملازمت ایشان ایشان را و نقل کردن ایشان احکام و علوم را از ایشان و بار کردن ایشان زکوات و اخماس را بسوی ایشان، آنکه منکر بود این را و دفع میکند مکابر دافع است از برای عیان و دور بود از معرفت اخبار ایشان.

و دانسته هر محصل بطریق اخبار آنکه هشام بن حکم و ابو بصیر و زرارة بن اعین و حمران و بکیر پسران اعین و محمد بن نعمان که عامه او را لقب کرده بودند به شیطان طاق و یزید بن معاویه عجللی و ابان بن تغلب و محمد بن مسلم ثقفی و معاویه بن عمار ذهبی و غیر این جماعت که رسیده بودند بحد کثرت و جمعی کثیر و جمعی غفیر بودند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس در وقت جعفر بن محمد (ع) که رؤسای شیعه بودند در فقه و روایت حدیث و کلام.

و تصنیف کرده بودند کتب بسیار و جمع کرده بودند مسائل بی‌شمار و روایات بی‌حد و اندازه و اضافه کردند اکثر آنچه اعتماد کرده بودند از روایت بسوی او بود یا بسوی پدر بزرگوارش محمد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۱

(ع) و مر هر آدمی را از ایشان اتباع و تلامذه و شاگردان بودند در معنی که منفرد بودند بآن در هر سال میرفتند از عراق بحجاز خواه بسیار و خواه کم، پس باز میگشتند و حکایت میکردند از او اقوال را و اسناد مینمودند بوی دلالات را.

و بود حال ایشان در وقت کاظم و رضا (ع) بر این صفت و همچنین تا وقت وفات ابی محمد العسکری (ع) و حاصل شده بود علم باختصاص آنها بائمه ما مثل علم باختصاص ابی یوسف محمد بن الحسن بابی حنیفه و اختصاص مزنی و ربیع بشافعی و اختصاص نظام بابی الهذیل و جاحظ اسواری بنظام.

و فرقی نیست میان آنکه دفع کند امامت را از آنچه ذکر کرده‌ایم آن را و میان آنکه دفع کند از آنکه ما تسمیه و وصف کردیم در جهل اخبار و عناد و انکار.

و هر گاه که امر بر این وجه باشد که ذکر کردیم خالی نیستند امامیه در شهادت آن که کاذباند یا صادق، پس اگر محقند و صادق در نقل نص از ایشان از خلفای خودشان (ع) بر صوابند در آنچه اعتقاد کرده‌اند در باب ایشان از عصمت و کمال پس ثابت باشد امامت ایشان بر آن وجه که گفتیم، و اگر کاذباند در آن شهادت امر بعکس باشد و عکس این را هیچ مسلم بر ایشان اطلاق نکرده که ایشان هدی نیستند.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۲

چه اجماع امت است بر طهارت و عدالت و وجوب امامت ایشان، پس ثابت باشد امامت بتصدیق ایشان مر آن کسی را که اثبات کرده و بآن که ما ذکر کردیم آن را از اختصاص ایشان بایشان و این واضح است و المنه لله تعالی. دلالتی دیگر بر امامت ایشان و آنکه افضل خلقند بعد از نبی (ص) ملخص آن آنکه حق سبحانه و تعالی نشانده از برای ایشان در دلها شجره اجلال و تعظیم که ایشان را تعظیم و تکریم میکردند خواه دوست و خواه دشمن با اختلاف اهواء، و تباین آراء، چه منکر نیست عدو ایشان علو منزلت و قدر مرتبت ایشان را، با وجود معاویه بآن که مبارزت مینمود با امیر المؤمنین (ع) و نصب عداوت او و آنچه جاری شد میان ایشان از وقایع ممکن نبود او را روزی که دفع کند شرف او را و نه آنکه فرود آرد منزلت او را، و قدح نمیکرد در حالی از احوال او و امری از امور او، و چون میشنید از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و از ابن عباس و از مردی بر سبیل رسالت میرفتند چیزی که در چشم و گوش او میخید از فضیلت آن حضرت وعد مناقب و وصف خصال و مادیح و مآثر او از آن چیزی که منکر بود آن را ممکن نبود که رد کند آن را یا منکر قائل آن شود با محاربه و منازعه او آن حضرت را در باب خلافت و ناسزای او بر منابر، و همچنین بود حال با شکنندگان بیعت او که متمکن نبودند از انکار فضل او و جحد شرف او

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۳

و این چنین بود احوال امام حسن و امام حسین (ع) بعد از او از تعظیم و تکریم مردم ایشان را و اعتراف آنها مر ایشان را بعلو منزلت تا یزید بن معاویه لقاها الله غب افعالهما الوخیمه و جزاهما بما يستحقاه علی أعمالهما الذمیمه گنجایش نداشت که بگوید در باب حسین (ع) چیزی را که بیوشاند از شرف او و طعن کند در مجد و بزرگی او و ذم او نتوانست کرد و قصد او طلب دنیا و ولایت بود ترک دین و صواب نمود و هر دری از دوزخ بر روی خود گشود و اظهار حزن و ندامت میکرد بر قتل آن حضرت و انکار آنکه امر بآن کرده یا رضا بآن داده.

و لا یزال تعظیم میکرد امام زین العابدین را (ع) و چون میفرستاد مسلم بن عقبه را و وقوع یافته بود وقعه حره وصیت میکرد او را باحترام امام (ع) و اکرام و رفع محل او و اعطا کردن امان باهل بیت و موالی او و بمثل این معامله کرد او را مروان.

و همچنین بود حال باقر (ع) در اعزاز و اکرام و صیانت جانب با ایشان و معرفت ایشان بحق و قدر او.

و صادق (ع) مکرم و معظم بود نزد بنی مروان و مثل این معامله کرد با وی سفاح و منصور.

و موسی بن جعفر (ع) مراعی الحال و معروف القدر و المکانه و رفیع المحل و المنزله بود و آنچه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۴

جاری شد در حق او از رشید منکر بود آن را و معذرت از آن میگفت و حاضر کرد رشید شهود را که تا گواهی دادند که آن حضرت را وفات رسید و او نکشت، و همه اینها تفصی از قتل او بود و انکار آنکه امر کرده بآن.

و حال مامون با امام رضا (ع) مشهور است در آن چیزی که معامله میکرد با وی از اعزاز تام و اکرام مالا کلام تا آنکه تزویج کرد دختر خود را بوی و وصیت کرد او را بولایت عهد خود و غضب کرد از برای آن حضرت اهل بیت و اولاد برادران و بنی اعمام خود را.

و همچنین معامله کرد با ابا جعفر (ع) با صغر سن تا تزویج کرد دختر خود را ام الفضل بوی، و قدر و محل او را میدانست و بلندی قد روی و قدر پدر بزرگوار وی را ذکر میکرد و بلندتر می‌نشانند او را در مجلس بر اهل بیت و بنی عم و اولاد خود و بر جمیع قضاة و اهالی آنجا.

و بود متوکل که تعظیم میکرد علی بن محمد را (ع) با عداوت امیر المؤمنین (ع) و بغض او مر او را و طعن او بر آل ابی طالب. و همچنین بود معتمد با ابی محمد (ع) در اکرام و مبالغه در باب او.

و ائمه که شمردیم ایشان را در قبضه آنها بودند از ملوک بر ظاهر و در تحت طاعت ایشان و هر چند سعی و اجتهاد کردند بر آنکه بلغزانند ایشان را بر عیبی تا چنگ زنند بآن در فرود آوردن منازل

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۵

ایشان و امعان کنند در بحث از اسرار و احوال ایشان در آن پس عاجز بودند و ظفر نیافتند بچیزی اصلا، پس دانستیم که تعظیم ایشان ایشان را بر ظاهر عداوت ایشان مر ایشان را و شدت محبت آنها مر پوشانیدن از ایشان و اجماع بر ضد مراد خودشان از اکرام و تعظیم و تبجیل ایشان این عطیه‌ای است از حق سبحانه و تعالی مر ایشان را تا دلالت کند باین بر اختصاص ایشان از او جلت قدرته بمعنی که موجب طاعت ایشان است بر جمیع انام، و نیست این مگر همچو امور غیر مالوفه و اشیاء خارق عادت.

و مؤید آنچه ذکر کردیم آن را تسخیر حق سبحانه و تعالی است خلق را از برای تعظیم آنکه یاد نمودیم از طوایف مختلفه و فرق متباینه در مذاهب و آراء و اجماع کرده‌اند بر تعظیم قبور ایشان و قصد مشاهده ایشان تا قصد آن مشاهده میکنند از بلاد بعیده و آمد شد میکنند بآنجا و تقرب میجویند بخدای تعالی بزیارت ایشان و طلب ارزاق از حق تعالی مینمایند و گشادگی درهای بسته را از حق جل و علا می‌طلبند، و در می‌خواهند حاجات را و التماس دفع بلیات می‌کنند.

و این معجزه‌ایست که خارق عادات است و الا بایستی که تعظیم نمیکردند بلکه مخالفت میکردند در تعظیم و در اهانت می‌کوشیدند و موافقت نمی‌نمودند با شیعه در اکرام ایشان.

آیا نمی‌بینی که اگر ملوک بنی امیه و خلفای بنی عباس با کثرت گروه ایشان و بودن ایشان اضعاف اضعاف شیعه ائمه ما و اگر چه اسباب دنیا در دست ایشان میبود حاصل نمیشد مر ایشان را از تعظیم جمهور در حیات ایشان و سلطنت بر عالمیان و خطبه بر منابر در شرق و غرب زمین مر ایشان را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۶

امارت مؤمنان و تردد نمیکرد این نوع یکی از شیعه و اولیای ایشان چه جای اعداء ایشان که متردد باشند بقبور ایشان بعد از وفات ایشان، و نه قصد کرد کسی بترت ایشان از برای تقرب حق تعالی و نه رغبت بزیارتشان.

و این لطفی است از حق سبحانه و تعالی بخلق خود در ایضاح ائمه (ع) و دلالت بر علو منزلت ایشان از او جل اسمه سیما که دواعی دنیا و رغبات آن معدوم بود نزد این طائفه و موجود بود نزد آنها پس از محالات بود که اینها را از برای دواعی دنیا کرده باشند و نگویند که ایشان این را میکردند از برای تقیه چه تقیه مذهب ایشان نبود و نمیترسیدند از ایشان تا تقیه کنند پس نماند مگر از برای دواعی دین.

و این امر عجیب است که قطع نمی‌کند در او الا قدره قادر قاهر که آسان می‌گرداند صعوبتها را و مهیا می‌سازد اسباب را تا بیدار گردند بآن غافلان و بریده گردد عذر متجاهلان.

و نیز ائمه ما شریکند باولاد نبی (ع) در نسب و حسب و قرابت و بسیاری را از ایشان بوده عبادات ظاهره و زهد و علم و حاصل نبود از اجماع بر تعظیم و زیارت قبور ایشان آنچه می‌یابیم ما آن را که حاصل است مر ائمه ما را (ع)، چه من اعدای ایشان از صلحای عترت میل می‌نمایند بسوی ایشان گروهی از امت و اعراض فریقی از ایشان از امت، و نمیرسند ایشان در تکریم و تعظیم بغایتی که معامله می‌کنند بآن بئمه ما (ع)، و این دلالت می‌کند بر آنکه حق سبحانه و تعالی خرق عادات و قلب حالات را در ائمه ما بظهور آورده از جهت اعلان و اظهار علو درجه

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۷

و تنبیه بر شرف مرتبه و دلالت بر امامت ایشان. مؤلف رحمه الله میفرماید که: حکایت کردند بمن بعضی از اصحاب که خلیفه مستنصر یک باری رفت بسرمن‌رأی و زیارت کرد عسکریین را (ع) و بیرون آمد پس زیارت کرد تربتی که مدفونند در آنجا خلفا از پدران و اهل بیت او و ایشان در قبه خرابه مدفون بودند که باران شسته بود و مرغها خرابی کرده و من دیدم آن را بر این حال، پس گفتند او را که شما خلفای زمین و ملوک دنیااید و زمام اختیار امور عالم در قبضه اقتدار شما است و اینست قبور پدران شما باین حال که کسی بزیارت نمی‌رود آنجا و بخاطر کسی آن خطور نمی‌کند و نیست در او کسی که دور کند از آن قاذورات را و قبور این طائفه علویین همچنان که می‌بینید آن را به ستور و قنادیل و فرش و زیلو و فراش و شمع و بخور و غیر ذلک آراسته، پس او گفت که: این امر سماوی است حاصل نمی‌شود بسعی و جهد ما و اگر بداریم مردم را باین قبول نخواهند کرد و مرتکب نخواهند شد، و او راست گفت، چه اعتقادات حاصل نمی‌شود بقهر و متمکن نیست احدی از اکراه بر آن.

[ذکر امامه الامام الثانی عشر الحجة المنتظر عجل الله تعالی فرجه]

قسم دوم در امامت صاحب الزمان ثانی عشر از ائمه ابی القاسم ابن حسن بن علی بن محمد بن الرضا (ع) و تاریخ مولد و دلائل امامت و ذکر طرفی از اخبار و غیبت و علامات وقت قیام و مدت دولت و وصف سیرت او، و آن بر پنج باب مشتمل است:

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۸

باب اول

در ذکر اسم و کنیت و لقب و مولد و اسم مادر و آنکه مشاهده کرده او را (ع) و در او سه فصل است: فصل اول در ذکر اسم و کنیت و لقب او (ع) آن حضرت مسمی با اسم رسول الله و مکنی بکنیت او است (ص) و آمده در اخبار که حلال نیست مر احدی را که تسمیه کند او را با اسم رسول الله و نه کنیت بکنیت او تا مزین گرداند حق تعالی زمین را بظهور دولت او، و ملقب است (ع) بحجت و قائم و مهدی و خلف صالح و صاحب الزمان و صاحب، و شیعه در غیبت اولی او تعبیر کرده‌اند از او از جنبت او بناحیه مقدسه تا آن رمزی باشد از شیعه که بآن بشناسد آن را، و هستند نیز که می‌گویند بر سبیل رمز و تقیه او را غریم. مؤلف رحمه الله میفرماید که: عجب است از شیخ طبرسی و شیخ مفید رحمهما الله تعالی که ایشان میگویند که: جایز نیست ذکر اسم او و نه کنیت او، بعد از آن میگویند که اسم

او اسم نبی است و کنیتش کنیت او، و ظن ایشان آن است که ذکر نکرده اند اسم او را و نه کنیت او را، و این بس عجیب است و آنچه من می بینم آنست که منع از این در وقت خوف بر او بوده و طلب او و سؤال از او، فاما الان فلا، و الله اعلم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۳۹

فصل دوم در ذکر مولد و اسم مادر آن حضرت، متولد شد آن حضرت بصرمن رأی در شب نیمه شعبان سنه خمس و خمسين و مائین از هجرت و ذکر کرده احدثی که شیخ مفید رحمه الله ذکر فرموده از امر حکیمه عمه ابی محمد (ع) و فصل ثالث را ذکر نکرده

باب دوم

در نصوص داله بر امامت او (ع) از طریق اعتبار و در او سه فصل است:

فصل اول در وجود امام (ع) چون ثابت شده بدلیل وجوب امامت و استحاله آنکه خالی گذارد حکیم دانا سبحانه و تعالی عباد مکلفین را وقتی از اوقات از وجود معصوم از قبایح، و او کاملی باشد غنی از رعایای خود در علوم تا باشند بوجود او أقرب بصلاح و أبعد از فساد، و ثابت است وجود نص نیز بر او از امام یا ظاهر شود معجزی که دلالت کند بر او که امتیازکننده باشد او را از ما سوی و عدم این صفات از هر احدى بعد از وفات ابی محمد الحسن بن علی العسکری (ع) از آنکه ادعا کرده اند از برای او امامت را در این حال سوی آنکه اثبات کرده اند امامت او را اصحاب او، و او پسر خلف او است که قائم مقام او است و ثابت است امامت او (ع) و مؤدی نمیشود بخروج حق از اقوال امت.

و این اصلی است که احتیاج نداریم با او در امامت بروایت نصوص و تعداد آنچه آمده در او از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۰

روایات و اخبار از جهت قیام او بنفس خود در قضیه عدل و ثبوت او بصحیح اعتبار. علاوه بر آنکه سابق شده نص بر او از نبی (ص) باز از امیر المؤمنین (ع) باز از ائمه (ع) یکی بعد از یکی تا پدر بزرگوار آن حضرت و اخبار ایشان بغیبت او پیش از وجود او. فصل دوم در ذکر اخباری که آباء بزرگوار او نص فرموده اند در امامت او و بعضی از او سمت ذکر یابد. مرویست از ابن عباس که رسول الله (ص) فرمود که علی بن ابی طالب امام امت منست بر امت من بعد از من و از ولد او قائم منتظری است که پر گرداند حق تعالی بآن زمین را از عدل و داد همچنان که پر بوده باشد از جور و ظلم، و بحق آنکه مبعوث گردانیده مرا بشارت آنان که ثابتند بر قول بامامت او در زمان غیبتش هر آینه عزیزترند از کبریت أحمر، پس جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله مر قائم را از ولد تو غیبتی خواهد بود؟ فرمود که: بلی و لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ اى جابر بدان که امریست از امر الهی و سریست از سر او که علت آن مطویست

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۱

و درنور دیده از بندگان خدای تعالی پس مر تراست که احتراز کنی از شک چه شک در سر کار الهی کفر است. و مرویست از امام رضا (ع) که آن حضرت روایت کرده از آباء کرام خود و ایشان از علی بن ابی طالب (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود مر حسین را (ع) که نهم ار ولد تو ای حسین قائم بحق و مظهر دین و گسترنده عدل خواهد بود، امام حسین (ع) فرمود که: من گفتم که این هر آینه خواهد شد؟ فرمود که: بلی بحق آنکه محمد را مبعوث گردانیده بنوت و برگزید او را بر جمیع خلائق، و لیکن بعد از غیبت و حیرتی که ثابت

نمانند در آن بر دین خود مگر مخلصانی که مباشر روح یقین باشند از آن کسانی که اخذ کرده حق تعالی میثاق ایشان را بولایت ما و كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَدَرِ الْأَخْبَارِ وَارَدَ اسْتِ كِهْ چُون مِصَالِحِهْ كَرْدَ حَسَنَ بِنِ عَلِي (ع) معاویه را مردم بر وی داخل شدند و بعضی از شیعه زبان ملامت گشودند بر آن حضرت از آن مصالحه فرمود که: و یحکم شما چه میدانید که من چه کردم بخدا عملی کردم که بهتر است مر شیعه مرا از آنچه آفتاب طالع گردد بر او یا غروب نماید، آیا نمی دانید که من امام شمایم و مفترض الطاعه بر شما و یکی است که از سیدین شباب أهل جنت است بنص رسول الله (ص) و آن منم گفتند: بلی، فرمود که: آیا نمیدانید که خضر چون سوراخ کرد کشتی را و غلام را کشت و راست ساخت دیوار را و آن بر موسی (ع) شاق بود و مخفی بود بر او وجه حکمت آن در این و نزد حق تعالی بر وجه حکمت و صواب بود، آیا نمی دانید که نیست از ما کسی الا که واقع میگردد در گردن او بیعتی از برای طاعی در زمان او الا قائم که نماز گذارد روح الله عیسی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۲

ابن مریم در خلف او و بدرستی که حق تعالی مخفی کرده ولادت او را و غایب گردانیده شخص او را تا نباشد بر گردن او بیعتی هر گاه که بیرون آید این تاسع از ولد برادر من حسین که پسر سیده اماء است دراز گرداند حق تعالی عمر او را در غیبت او باز ظاهر گرداند او را بقدرت خود در صورت جوانی که سال او کمتر از چهل باشد تا دانسته شود که خدای تعالی بر همه چیز قادر است. و روایت کند صادق از حسین بن علی (ع) که او فرمود که نهم از ولد من را سنتی باشد از یوسف و سنتی باشد از موسی بن عمران (ع) و او قائم ما اهل البیت باشد که باصلاح آرد حق سبحانه و تعالی امر او را در یک شب. و نیز از حسین بن علی (ع) مرویست که فرمود: در قائم ما سنن باشد از انبیا: سنتی از نوح، و سنتی از ابراهیم، و سنتی از موسی، و سنتی از عیسی، و سنتی از ایوب، و سنتی از محمد صلی الله علی نبینا و آله و علیهم و سلم.

فاما از نوح پس آن درازی عمر است، و اما از ابراهیم پس خفای ولادت و اعتزال از مردم، و اما از موسی پس خوف و غیبت، و اما از عیسی پس اختلاف مردم در او، و اما از ایوب پس فرج بعد از محنت و شدت، و اما از محمد (ص) خروج بسیف گفت و شنیدم او را که میفرمود: قائم ما مخفی گردد از مردم ولادت او تا گویند که نخواهد متولد شد بعد از این تا بیرون آید در وقتی که بیرون خواهد آمد و نباشد هیچ کس را در گردن او بیعتی. و امام زین العابدین (ع) فرمود که: کسی که ثابت باشد بر موالات ما در غیبت قائم ما بدهد حق

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۳

سبحانه و تعالی او را اجر هزار شهید مثل شهداء بدر واحد. و روایتست از محمد بن مسلم گفت: داخل شدم بر اُبی جعفر (ع) و میخواستیم که سؤال کنم او را از قائم آل محمد، پس فرمود در ابتدا که یا محمد بن مسلم بدرستی که قائم آل محمد را مشابَهتی هست با پنج کس از پیغمبران: یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب، و موسی، و عیسی، و محمد صلوات الله علیهم أجمعین. فاما شباهت او با یونس رجوع او است از غیبت او و او جوان باشد بعد از کبر سن؛ و اما شباهت او با یوسف پس غیبت است از خاصه و عامه و اختفای او است از برادران و اشکال امر بر پدرش یعقوب نبی با قرب مسافت میان ایشان، و اما مشابَهت او با موسی پس آن دوام خوف است و طول غیبت و خفای مولد و حیرت شیعه او بعد از او از آنچه رسد بایشان از ایذا و خواری تا اذن دهد خدای تعالی در ظهور او و تأیید و تقویت فرماید او را بر عدو او، و اما مشابَهت او با عیسی پس اختلاف مردم بود در او که طایفه گفتند که متولد نشده و طایفه گفتند که مرده است و طایفه گفتند که بردار کرده شد و اما شباهت او با جدش محمد (ص) پس تجرید او است بسیف و قتل اعدای الهی و اعدای رسول او و جباران و طواغیت و او نصرت داده شود بسیف و رعب و ترس، و باز گردانیده نشود از برای او رایت و از علامات ظهور او خروج سفیانیست از شام و خروج یمانی و صیحه و آوازی از آسمان در

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۴

ماه رمضان و منادی ندا کند باسم او و اسم پدر او. و مرویست از صادق (ع) که فرمود هر که: اقرار کند به جمیع ائمه و انکار کند مهدی راهست همچنان که اقرار داشته باشد بجمیع انبیا و انکار کند نبوت محمد را (ص) گفتند که: یا ابن رسول الله پس کدام است مهدی از ولد تو؟ فرمود که: پنجم از ولد هفتم که غایب گردد از شما شخص او و حلال نباشد از برای شما تسمیه او. و روایتست از یونس بن عبد الرحمن گفت: داخل شدم بر موسی بن جعفر (ع) و گفتم مر او را که یا ابن رسول الله توئی قایم بأمر الله؟ فرمود که: منم قایم بحق و لیکن قایمی که ظاهر گردد و پاک گرداند زمین را از اعداء الله و پر گرداند از داد و عدل همچنان که پر بوده باشد از جور و ظلم و او پنجم است از ولد من که مر او را غیبتی باشد که دراز گردد آمد آن از جهت خوف بر نفس و مرتد شوند در او قومی و ثابت مانند دیگران. و دیگر فرمود که خوشا مر شیعه ما را که متمسک باشند بحبل و سبب ما در غیبت قایم ما که ثابت باشند بر موالات ما و براءت از اعدای ما ایشان از ماند و ما از ایشان، و راضی اند ایشان بما از آنکه امامانیم و راضییم ما بایشان از آنکه شیعیانند، پس خوشا حال ایشان و طوبی لهم بخدا که ایشان در درجه ما باشند در روز قیامت. و روایتست از ایوب بن نوح که گفت: گفتم مر رضا را (ع) که من امیدوارم که صاحب این امر تو باشی و آنکه تسلیم کند آن را خدای تعالی بسوی تو بی شمشیر حال آنکه بتو بیعت کردند و دراهم بنام تو زده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۵

شد، فرمود که: نیست از ما کسی که آمد و شد باشد بسوی او کتب و سؤال کرده شود از مسائل و اشارت کرده شود بسوی او اصابع و بار کرده شود بسوی او اموال الا آنکه کشته شود یا بمیرد بر فراش خود تا برانگیزد خدای تعالی از برای این امر مردی را که خفی المولد و المنشأ باشد که غیر خفی باشد در نسب. و روایتست از ریان بن صلت که گفتم: مر امام رضا (ع) را که توئی صاحب این امر؟ فرمود که صاحب این امر هستم و لیکن من نیستم آنکه پر کند زمین را از داد و عدل همچنان که پر بوده باشد از جور و چگونه باشم این را بر آنچه می بینی از ضعف بدن من چه قایم آن کس است که هر گاه بیرون آید در سن پیری و منظر جوانی داشته باشد، و در بدن قوتی بود تا غایتی که اگر بکشد دست خود را به بزرگترین درختی بر وی زمین هر آینه برکند آن را. و اگر آواز کند در میان کوهها پاره پاره گردد سنگهای آن کوه؛ عصاء موسی و خاتم سلیمان با وی باشد؛ و این چهارم باشد از ولد من که در غیبت نگاه دارد او را در پرده خود آن مقدار که خواهد، بعد از آن ظاهر گرداند او را پس پر گرداند زمین را از قسط و عدل همچنان که پر بوده باشد از جور و ظلم گوئیا که ایشان مایوسند آنچه باشند که ندا کرده شوند ندا کردنی که شنونده شوند از دور همچنان که شنیده میشوند از نزدیک، او رحمت مؤمنان باشد و عذاب کافران. و حسین بن خالد روایت کند که امام رضا (ع) فرمود که: دین نیست مر کسی را که ورع نیست، و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست که و إِنَّ أُكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ گفتند مر او را که یا ابن رسول الله تقیه تا بکی؟ فرمود: تا روز معلوم و آن روز خروج قایم ما است پس هر که ترک کند تقیه را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۶

پیش از خروج قایم ما پس نیست او از ما، پس گفتند مر او را که یا ابن رسول الله که باشد قایم از شما اهل البیت؟ فرمود که: چهارم از ولد من پسر سیده اماء که پاک و مطهر گرداند خدای تعالی باو زمین را از هر جور و مقدس و پاکیزه سازد از هر ظلمی، و او آن کس است که شک کنند مردم در ولادت او، و او صاحب غیبت است قبل از خروج او که روشن گرداند زمین را بنور خود، و بنهد میزان عدل را در میان مردم پس ظلم نکند هیچ احدی بر احدی دیگر، و او آن کس است که در نور دیده شود از برای او زمین؛ و نباشد مر او را سایه، و او آن کس است که ندا کند منادی از آسمان که بشنوند آن را جمیع اهل زمین بخواندن بسوی او گوید که: حجت الله ظاهر

شده نزد بیت الله پس متابعت کنید او را که حق با او است و در او است، و اینست قول خدای عز و جل که **إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**. و مثل این آنست روایت کرده آن را عبد العظیم بن عبد الله الحسنی گفت: روزی رفتم بخدمت سید خود علی بن محمد (ع) چون مرا دید فرمود که:

مرحبا یا ابا القاسم

تو دوست مائی بحق؛ پس گفتم مر او را که یا ابن رسول الله من میخواهم که عرض کنم بر تو دین خود را اگر مرضی است ثابت باشم بر آن تا برسم بجزای حق سبحانه و تعالی، فرمود که: بیار یا ابا القاسم گفتم: من میگویم که: خداوند تبارک و تعالی یکی است که نیست مثل او چیزی و خارج است از حدین حد ابطال و حد تشبیه، و آنکه او جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه او جسم دهنده اجسام است، و صورت کننده صور، و خالق اعراض و جواهر و پروردگار هر شیء و جاعل و محدث آن.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۷

و آنکه محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبرانست و نخواهد بود بعد از او پیغمبری تا روز قیامت و شریعت او خاتم شرایع است و شریعت بعد از آن نخواهد بود تا روز قیامت، و میگویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیر المؤمنین علی است (ع) باز حسن، و دیگر حسین، و باز علی بن الحسین، و باز محمد بن علی، و باز جعفر بن محمد، و باز موسی بن جعفر، و باز علی بن موسی، و باز محمد بن علی، باز تو ای مولای من.

آن حضرت فرمود که: بعد از من پسر من حسن، پس چگونه خواهد شد مر مردم را بخلق که بعد از او است؟ گفت: گفتم که: چگونه خواهد بود آن ای مولای من؟ فرمود که: دیده نشود شخص او و حلال نباشد ذکر او بنام او تا بیرون آید پس پر گرداند زمین را از عدل و داد همچنان که پر بوده باشد از جور و ظلم.

گفت گفتم که اقرار دارم باین و میگویم که: دوست ایشان دوست خدای تعالی است، و دشمن ایشان دشمن خدای تعالی است، و طاعت ایشان طاعت الهی و معصیت ایشان معصیت او؛ و میگویم که معراج حق است، و سؤال و جواب در قبر حق است و بهشت حق است، و دوزخ حق است، و صراط حق است و میزان حق است، و قیامت آینده است که در آن هیچ شک نیست، و خدای تعالی برانگیزد هر آنکه در قبر هست، و میگویم که فرائض واجبه بعد از ولایت نماز است و زکاة و روزه و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر.

پس گفت علی بن محمد که: یا ابا القاسم اینست بخدا دین که حق تعالی پسندیده از برای بندگان خود پس ثابت باش بر آن که ثابت دارد ترا خدای تعالی بقول ثابت در حیات دنیا و آخرت.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۸

فصل سوم در ذکر نص بر او از جانب پدر بزرگوارش حسن (ع) مرویست از احمد بن اسحاق و سعد الاشعری که احمد گفت: داخل شدم بر ابی محمد حسن بن علی العسکری (ع) و من میخواستم که سؤال کنم او را از خلف بعد از او پس در ابتدا گفت بمن که یا احمد بن اسحاق بدرستی که خدای تعالی خالی نگذاشته زمین را از آن زمان باز که آفریده آدم را و خالی نخواهد گذاشت تا قیامت حجت الله بر خلق را که بوی دفع می شود بلا از اهل زمین و باو میبارد باران، و بوی بیرون می آید برکات زمین.

گفت: گفتم یا ابن رسول الله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو؟ پس آن حضرت بسرعت برخاست و بخانه فرمود و بعد از آن بیرون آمد و برگردن مبارکش پسری بود که رویش مثل قمر بود در شب بدر در سن سه، و فرمود که یا أحمد بن اسحاق اگر کرامت تو بر خدای تعالی نمیبود و بر حجج او عرض نمیکردم بر تو پسر خود را که اینست که او هم نام و هم کنیت رسول الله است که پر گرداند زمین را از قسط و عدل همچنان که پر بوده باشد از جور و ظلم، یا أحمد بن اسحاق مثل او در این امر مثل خضر است (ع) و مثل ذی القرنین بخدا که غایب گردد غیبتی که نجات نیابد در او از مهلکه الا آنکه ثابت گرداند بر قول بامامت او و توفیق دهد او را بدعا بتعجیل فرج او أحمد بن اسحاق گوید که: من گفتم مر او را که یا مولای آیا هیچ علامتی باشد که اطمینان یابد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۴۹

بآن دل من؟ پس صاحب امر تکلم کرد بزبان عربی فصیح که منم بقیه الهی در زمین او و انتقام کشنده از اعدای او پس صلب مکن پیروی را بعد از عین یا أحمد بن اسحاق أحمد گوید که بیرون آمدم با فرح و سرور پس چون روز دیگر شد بازگشتم بسوی او گفتم یا ابن رسول الله بدرستی که عظیم شد آنچه منت نهادی بر من پس سنت جاریه در او از خضر و ذی القرنین کدام است؟ فرمود که: طول غیبت یا أحمد بن اسحاق، گفتم: یا ابن رسول الله دراز گردد غیبت او؟ فرمود که: بلی بحق پروردگار من تا باز گرداند از این امر اکثر آنان که قائل بوی بوده باشند، پس باقی نماند الا آنکه اخذ فرموده باشد حق سبحانه و تعالی عهد او را بولایت ما، و نوشته باشد در دل وی ایمان را، و تقویت فرموده باشد بر وحی که از اوست ای أحمد بن اسحاق این امریست از امور الهی و سریست از اسرار او و عیبی است از غیب او پس فراگیر آنچه دادم بتو و پنهان دار آن را و باش از شاکران تا باشی با ما فردا در اعلیٰ علیین. و روایتست از جابر بن یزید الجعفی که او روایت کرده از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت من شنیدم از رسول الله (ص) که میفرمود که: ذو القرنین بنده صالح بود از بندگان خدای تعالی که او را حجت گردانید بر بندگان خود پس او دعوت کرد قوم خود را بسوی خدای عز و جل و امر فرمود ایشان را بتقوی الهی پس زدند او را بر قرن او پس غایب شد از ایشان زمانی تا گفتند که مرد یا هلاک شد بهر وادی که سلوک کرد، بعد از آن ظاهر شد و بازگشت بسوی قوم خود پس زدند او را بر قرن دیگری او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۰

و در میان شما است کسی که بر سنت ذو القرنین باشد و بدرستی که خدای تعالی متمکن ساخت ذو القرنین را در زمین و گردانید از برای او از هر چیز سببی را، و رسید بمشرق و مغرب و بدرستی که خدای تعالی زود باشد که جاری گرداند سنت او را در قائم از ولد من، و برساند او را بشرق و غرب زمین تا باقی نماند آب ریزی و نه موضعی از سهل و جبل که ذو القرنین پای نهاده باشد الا که آن حضرت پای بنهد و آشکارا گرداند حق تعالی از برای او گنجهای زیر زمین و معادن آن را و نصرت فرماید او را برعب و پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم. و روایتست از یعقوب بن منفوس که گفت: داخل شدم بر ابی محمد (ع) و او نشسته بود در خانه و از جانب راست او اندرونی بود که پرده بر او آویخته بود گفتم مر او را که ای سید من کیست صاحب این امر؟ فرمود که بردار پرده را، پس چون برداشتم بیرون آمد بر ما پسری خماسی که او را ده سال بود یا هشت سال یا مانند آن که واضح و گشاده پیشانی و سفید روی و درخشنده بود چشمهای وی و بر گونه راست او خالی بود و دو گیسوی مشک بوی داشت پس نشست بر ران ابی محمد (ع) پس فرمود که: اینست صاحب شما، بعد از آن برجست و فرمود مر او را که ای پسرک من داخل شو در این خانه تا وقت معلوم، پس داخل شد در آن خانه و من نظر کردم بسوی وی؛ آنگاه ابو محمد فرمود مرا که ای یعقوب نگاه کن که کسی در این خانه هست، من اندرون رفتم و نظر کردم کسی را ندیدم. و روایتست از ابی هاشم الجعفری که گفت مر ابی محمد را (ع) که هیبت و

جلالت تو منع میکند مرا که سؤال کنم ترا آیا اذن میفرمایی که از تو سؤال کنم؟ فرمود که: سؤال کن؛ گفتم: یا سیدی آیا هست ترا ولدی؟ فرمود که: نعم گفتم پس اگر حادث شود امری پس از کجا پرسم او را

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۱

فرمود که بمدینه. و روایت است از محمد بن عثمان عمری که ما جماعتی بودیم نزد اُبی محمد (ع) قریب چهل کس پس عرض فرمود ولد خود را و فرمود که اینست امام شما بعد از من و قایم مقام من بر شما پس اطاعت کنید و متفرق مشوید بعد از من که اگر متفرق گردید پس هلاک شوید در ادیان خود، اما شما نخواهید دید او را بعد از این روز شما که اینست گفت که: پس بیرون آمدیم از نزد وی پس نگذشت الا ایام اندک که درگذشت اُبو محمد (ع) و روایتست از موسی بن جعفر بن وهب البغدادی که او گفت من شنیدم از اُبی محمد الحسن بن علی (ع) که میفرمود گوئیا: می‌بینم بشما که اختلاف کنید بعد از من در خلف من، بدانید که اقرارکننده بائمه بعد از رسول الله (ص) که منکر باشد ولد مرا همچو آن کس است که اقرار داشته باشد بجمیع انبیاء الله و رسل او و منکر باشد رسول الله را (ص) چه طاعت آخر ما همچو طاعت اول ما است و منکر آخر ما همچو منکر اول ما است، بدانید که ولد مرا غیبتی باشد که بشک افتند در او مردمان مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را در کنف عصمت خود نگاه دارد. و روایتست از محمد بن عثمان العمری که گفت: شنیدم پدر خود را که میگفت سؤال کردند ابو محمد الحسن بن علی را (ع) و من نزد او بودم از خبری که روایت کرده شد از آباء کرام او (ع) که زمین خالی نیست از حجت الله بر خلق تا روز قیامت و آنکه کسی مرد و نشناخت امام زمان خود را پس آن مرد نیست مثل مردن جاهلیت، فرمود که: این حق است، پس گفته شد مر او را که یا ابن رسول الله

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۲

پس کیست حجت و امام بعد از تو؟ فرمود: که پسر من محمد امام و حجت است بعد از من، پس هر که مرد و نشناخت او را مردن او است مردن جاهلیت اما مر او را غیبتی باشد که حیران گردند در آن جاهلان، و هلاک شوند در آن مبطلان، و تکذیب نمایند در آن و قاتان، بعد از آن بیرون آید پس گوئیا که من نظر میکنم باعلام بیض و طوقهای سفید که لرزان است بر بالای سر او بنجف کوفه.

[الباب الثالث ذکر النص علی غیبة الامام الثانی عشر عجل الله فرجه]

این باب در بیان وجه استدلال است باین اخبار وارده در نصوص بر امامت او و ذکر احوال غیبتش و آنچه مشاهده افتاده از دلالات و بینات او و بعضی آنچه بیرون آمده از توقیعات آن حضرت و در او چهار فصل است: فصل اول در ذکر دلالت بر اثبات غیبت او و صحت امامتش از جهت اخباری که دلالت میکند بر امامت ائمه (ع) از آنچه اثبات آن شده از اخبار نصوص و آن بر سه وجه است:

وجه اول نص بر عدد ائمه اثنی عشر و ورود یافته تسمیه او در بعضی این اخبار و دلالت کرده بعضی بر امامت او بآنچه در اوست از ذکر عدد از پیش که قائل نیست باین عدد در میان امت الا کسی که نزدیکست بامامت او و هر چه مطابق حق است پس آن حق است.

وجه دوم نص بر او از جهت پدر بزرگوارش خاصه.

وجه سوم نص بر او بذکر غیبتش که حصر کرده شده و وقوع آن بر حد مذکور بی اختلاف تا منقطع نگردد از او چیزی و نیست جایز در عادات که اتفاق کنند جماعتی بر کذب پس باشد خبر از

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۳

نشونده پس متفقند در این بحسب آنچه وصف کرده‌اند آن را. پس چون اخبار غیبت سابق است بر زمان حجت (ع) بلکه بر زمان پدر و جد بزرگوارش تا متشبت گشتند کیسانیه بآن اخبار در امامت ابن حنفیه و ناووسیه و مبطوره در امامت اُبی عبد الله و اُبی الحسن موسی (ع) و جاوید گذاشتند محدثان از شیعه این اخبار را در اصول خودشان در آیام امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) و نقل کردند آن را از نبی (ص) و اُئمه (ع) یکی بعد از یکی که صحیح است باین قول در امامت صاحب الزمان (ع) بوجود این صفت مر او را و غیبت مذکوره در دلائل و اعلام امامت او و ممکن نیست اُحدی را که دفع این کند.

و از جمله ثقات محدثین و مصنفین از شیعه حسن بن محبوب الزراد است که تصنیف کرده مشیخه را که آن در اصول شیعه است که اُشهر است از کتاب مزنی و اُمثال این پیش از زمان غیبت به بیشتر از صد سال، پس ذکر کرده در او بعض آنچه ما ایراد کردیم از اخبار غیبت، پس موافق است خبر را مخبر، و حاصل می‌شود یقین هر جا که متضمن است آن چیز بی‌اختلاف. و از جمله آنچه روایت کرده‌اند از ابراهیم بن الحارثی و از اُبی بصیر و ایشان از اُبی عبد الله (ع) که گفت ابو بصیر از ایشان که گفتم: بود اُبو جعفر (ع) که میفرمود: قائم آل محمد را دو غیبت است طویله و آن دیگر قصیره فرمود که: بلی یا اُبا بصیر یکی از آنها اطولست از آن دیگر بعد از آن نیست این یعنی ظهور او تا بیاید ولد فلان و تنگ گردد خلیفه و ظاهر شود سفیانی و مشتد گردد بلا

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۴

و شامل شود مردم را موت و قتل، و التجا برند مردم از او بحرم الله و حرم رسول الله (ص) پس نظر کن که چگونه حاصل میگردند این دو غیبت از برای صاحب امر (ع) بر حسب آنچه متضمن است آن را اخبار سابقه مر وجود او را منقول از اُبا و اجداد کرام او (ع) اما غیبت قصری او از آن دو غیبت پس آن آنست که سفر او روات او موجود بودند و ابواب او معروف که اختلاف نکردند امامیه که قائل اند بامامت حسن بن علی (ع) در میان ایشان از ایشان است اُبو هاشم داود بن القاسم جعفری، و محمد بن علی بن بلال، و ابو عمرو عثمان بن سعید السمان، و پسر او اُبو جعفر محمد بن عثمان، و عمر الاهوازی، و احمد بن اسحاق، و ابو محمد الوجنای و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم، و جماعتی دیگر و آنکه ذکر او بیاید نزد حاجت در روایت از ایشان.

و مدت غیبت هفتاد و چهار سال بود، و اُبو عمر و عثمان بن سعید العمری قدس الله روحه بایی بود مر پدر و جد بزرگوار او را (ع) از پیش و ثقه بود مر ایشان را بعد از آن والی بود از قبل او، ظاهر میشد معجزات بر دست او و چون او رحلت کرد پسر او اُبو جعفر قائم مقام او بود بنص او بر او و میگذرانید بر منهج پدرش در آخر جمادی الآخر از سنه اربع أو خمس و ثلاثمائة، و قائم مقام او ابو القاسم حسین بن روح بود از بنی روح بنص اُبی جعفر محمد بن عثمان بر او و او را قائم مقام نفس خود گردانید و او وفات کرد در شعبان سنه ست و عشرين و ثلاثمائة، و قائم مقام او اُبو الحسن علی بن محمد السمری بود

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۵

بنص اُبو القاسم بر او؛ و وفات یافت در نصف شعبان سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائة. و مرویست از اُبی محمد الحسن بن اُحمد المکتب گفت که من بمدينه السلام بودم در سالی که مرد در او علی بن محمد السمری، پس حاضر شدم پیش از وفات او بیک روز پس بیرون آورد بسوی او توقیعی که نسخه او این بود که:

بسم الله الرحمن الرحيم يا علي بن محمد

بزرگ گرداند حق تعالی مزد برادران ترا پس بدرستی که تو میمیری آنچه میان تست و میان دهان تو شش روز خواهد بود پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن یا حدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو که واقع شد غیبت تامه پس بظهور نخواهد بود مگر بعد از آنکه اذن الهی صادر شود و آن بعد از مدتی خواهد بود که دلها سخت شود و زمین پر گردد از جور، و زود باشد که بیاید از شیعه من کسی که ادعاء مشاهده کند و بداند که کسی ادعای مشاهده کند قبل از خروج سفیانی و صیحه پس او کذاب افتراگوی است «و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» گفت: پس نسخه این توقیع از او درخواستیم و بیرون آمدیم از نزد او پس چون روز ششم شد بازگشتیم بسوی او بحال خود مشغول بود پس گفتند او را که کیست وصی تو؟ گفت: مر خدای راست این امر و او رساننده آنست و حکم از اوست پس اینست آخر کلامی که شنیده شده از او. بعد از آن حاصل شد غیبت طولی که اینست که در زمان ما است و فرج ظاهر خواهد شد در آخر او بمشیة الله تعالی.

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۶

فصل ثانی در ذکر بعضی آنچه روایت کرده شده از دلایل و بینات او (ع) و آن سمت ذکر یافت بتمامه.

ذکر بعض التوقعات الواردة عن الامام الثانی عشر عجل الله فرجه

فصل ثالث در ذکر بعض توقیعات وارده از او (ع) گوید محمد بن عثمان العمری که بیرون آمد توقیعی بخط اشرف او که من شناختم آن را که:

هر که نام ببرد مرا در مجمعی از مردمان پس بر او است لعنت الهی گوید ابو علی محمد بن همام که نوشتیم و سؤال کردم از ظهور فرج که کی خواهد بود، پس توقیع بیرون آمد که: دروغ می‌گویند و قاتون.

اسحاق بن یعقوب گوید که من پرسیدم محمد بن عثمان عمری را که بفرستد از برای من کتابتی که سؤال کرده بودم در او از مسائلی که مشکل بود بر من، پس وارد شد توقیعی بخط مولانا صاحب الزمان (ع):

أما آنچه سؤال کرده بودی از من راه نماید ترا خدای تعالی و ثابت دارد ترا از امر منکران من از اهل بیت و بنی عم ما، پس بدان بدرستی که نیست میان خدای تعالی و میان هیچ کس قرابتی، و هر که منکر است بمن او از من نیست و راه او راه پسر نوح است (ع) و اما طریق عم من جعفر و ولد او پس طریق برادر یوسف است، و اما فقاع پس شرب او حرام است، و باکی نیست بسلیمان، و اما اموال شما پس قبول نمیکنیم آن را مگر پاک گردد، پس هر که خواهد به ما پیوندد و هر که خواهد ببرد پس آنچه خدای تعالی بدهد بما بهتر است از آنچه شما بیارید برای ما، و اما ظهور فرج آن رجوع بحق تعالی است، و دروغ میگویند و قاتون، و اما قول آنکه زعمش آنست که حسین (ع) شهید نشده پس

کشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۷

آن کفر و تکذیب و ضلالت، و اما حوادث واقعه پس رجوع کنید در آن به راویان حدیث ما پس ایشان حجت منند بر شما و من حجت الهییم بر ایشان، و اما محمد بن عثمان عمری پس او ثقة و محل اعتماد من است و کتاب او کتاب من است، و اما محمد بن علی بن مهزیار الاهوازی که بصلاح آرد خدای تعالی دل او را و زایل گرداند از او شک او، و اما آنچه میرساند بما پس قبول نیست نزد ما مگر که آن چیز که پاکیزه و طاهر باشد؛ و ثمن مغنیه حرام است، و اما محمد بن شاذان بن نعیم پس او مردی است از شیعه ما اهل البیت، و اما ابو الخطاب محمد بن ابی ریب الاجذع پس او ملعون است و اصحاب او ملاحظین اند پس تکلم مکنید اهل مقاله او را که من از ایشان

بیزارم و پدران من از ایشان بیزارند، و اما متلبسان بأموال ما پس هر که مستحل داند از ما چیزی را و بخورد آن را پس آتش خورده است، و اما خمس.

پس مباح است از برای شیعه ما و گردانیده می شود از او در حل تا وقت ظهور امر تا پاک باشد ولادت ایشان و خبیث نباشد، و اما ندامت قومی که شک می آرند در دین الهی بر آنچه بما واصل میگردانند پس اقاله میکنیم کسی را که طلب اقاله میکند و حاجتی نیست ما را در صله شک آرنندگان، و اما علت آنچه واقع شده از غیبت پس بدرستی که خدای تعالی میفرماید که سؤال مکنید از چیزهای چند که اگر جواب آن بگویند مر شما را بد آید شما را از آن؛ و نبوده یکی از پدران مرا الا که واقع شده در گردن او بیعتی مر طاغیه زمان او را، و من خروج خواهم کرد وقتی که بیرون آیم، و بیعتی نیست مر احدى را از طواغیت در گردن من، و اما وجه انتفاع بمن در غیبت من پس مثل انتفاع بآفتاب است گاهی که پوشانیده باشد او را ابر از دیدها، و من امان اهل زمینم همچنان که ستارگان امان اهل آسمانند پس بندید باب سؤال را از مالا یعنی و تکلف مکنید در دانستن چیزی که کفایت باشد شما را، و بسیار کنید

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۸

دعا را بتعجیل فرج چه این فرج شما است و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و بر آنکه تابع هدی است. فصل چهارم در ذکر اسمای آن کسانی که مشاهده کرده اند امام را (ع) و دیده اند دلائل او را و بیرون آمده بسوی ایشان توقیعات او و بعضی از ایشان وکلای آن حضرتند. شیخ أبو جعفر قدس الله روحه نقل کرده از محمد بن ابی عبد الله کوفی که او ذکر کرده آن کس را که آنها کرده بوی از آن کس که واقف بوده بر معجزات صاحب الزمان (ع) و دیده وکلای آن حضرت را در بغداد از آن عمری و پسر او است، و حاجز، و بلالی، و عطار، و از کوفه عاصمی، و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار، و از اهل قم محمد بن اسحاق، و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی، و آسدی، و از اهل آذربایجان قاسم بن علا، و از اهل نیشابور محمد بن شاذان.

و از غیر وکلا از اهل بغداد ابو القاسم بن ابی جلیس؛ و ابو عبد الله الکندی، و ابو عبد الله الجنیدی و هارون القزاز، و النیلی، و ابو القاسم بن رئیس، و أبو عبد الله بن فروخ، و مسرور الطباخ مولی ابی الحسن (ع) و احمد و محمد پسران حسن، و اسحاق کاتب از بنی نوبخت، و صاحب القراء، و صاحب الصرة المختومه و از همدان محمد بن کشمرد، و جعفر بن حمدان، و از دینور حسن بن هارون، و احمد برادر او، و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله، و از صیمره زیدان، و از قم حسن بن نصر، و محمد بن محمد، و علی بن محمد

کشف الغمّة-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۵۹

ابن اسحاق، و پدر او، و حسن بن یعقوب، و از اهل ری قاسم بن موسی، و پسر او، و پسر محمد بن هارون، و صاحب الحصاة، و علی بن محمد، و محمد کلینی، و أبو جعفر الرقا، و از قزوین مرداس، و علی ابن احمد، و از فارس دو مرد، و از شهر زور ابن الحال، و از قدس مجروح، و از مرو صاحب الف دینار، و صاحب المال، و الرقعة البیضا، و ابو ثابت؛ و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح، و از یمن فضل ابن یزید، و حسن پسر او، و جعفری و ابن الاعجمی، و الشمشاطی، و از مصر صاحب المولودین، و صاحب المال بمکه، و ابو رجا، و از نصیبین ابو محمد بن الوجنا، و از اهل اهواز حصینی.

باب رابع در ذکر علامات قیام قائم (ع) و مدت آیام ظهور او و طریق و احکام و سیرت و حلیه آن حضرت

و در او چهار فصل است: فصل اول در ذکر علامات خروج او و بعضی از علامات ظهور مذکور شد. فصل دوم در ذکر سالی که قیام خواهد نمود در او قائم (ع) مرویست از ابی عبد الله (ع) که فرمود: بیرون نیاید قائم مگر در سال و تراز سالها یکم یا سیم یا پنجم یا هفتم یا نهم.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۶۰

و دیگر ابو عبد الله فرمود که: منادی ندا کند باسم قائم در شب بیست و سیم ماه رمضان المبارک و قیام نماید در روز عاشورا و آن روزیست که شهید شده در او حسین (ع) گوئیا روز شنبه باشد دهم محرم، و بایستد در میان رکن و مقام، جبرئیل (ع) در پیش وی منادی بیعت کند تا بیایند بسوی او شیعه او از اطراف زمین، در نور دیده شود از برای ایشان زمین در نور دیدنی تا بیعت کنند او را، پس بر کند زمین را از داد و عدل همچنان که پر بوده باشد از ظلم و جور، و این مکررا مذکور شد. فصل سوم در ذکر طرفی از سیرت آن حضرت نزد قیام او و طریقه احکام و وصف زمان و مدت ایام او (ع) ذکر فرموده در این فصل آنچه سمت ذکر یافت از ظهور او و وصول آن حضرت بنجف و ملایکه با وی باشند و فرستادن او لشکرها را ببلاد و دخول وی بکعبه و با آن لشکر رایات باشد و اضطراب آنها وصف کشند مر او را (ع) و بیاید بر منبر پس دانسته نشود آنچه او فرماید از گریه و بنا کند مسجد را بر غری پس نماز جمعه بگذارد با مردم. و از ابی جعفر (ع) مرویست که فرمود: منصور قایم از ما منصور خواهد بود برعب و مؤید بنصر که در نور دیده شود از برای او زمین، و ظاهر شود از برای او کنوز، و برسد سلطنت او مشرق و مغرب را، و حق سبحانه و تعالی دین خود را بر همه دینها غالب گرداند و اگر چه نخواهند مشرکان، پس باقی نماند در زمین خرابی الا که آبادان شود، و نازل شود روح الله عیسی بن مریم پس بگذارد نماز را در خلف او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۶۱

راوی گوید که گفتیم: یا ابن رسول الله کی بیرون خواهد آمد قائم شما؟

فرمود که: هر گاه مانند شوند مردان بزنان و زنان بمردان، و اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان، و سوار شوند ذوات فروج بر سروج، و مقبول گردد شهادت زور، و مردود گردد شهادت عدول، و استخفاف نمایند مردم بریا، و ارتکاب زنا، و خوردن ربا، و بیرهیزند اشرار از خوف زبانه‌های ایشان و بیرون آید سفیانی از شام و یمانی از یمن، و خسف به بیدا و کشته شود جوانی از آل محمد میانه رکن و مقام نام او محمد بن الحسن النفس الزکیه، و آید آوازی از آسمان بآن که حق با او است و با شیعه او، پس نزد این بیرون آید قایم ما، پس هر گاه که ظهور کند اسناد نماید پشت مبارک خود را بخانه کعبه، و اجتماع نمایند بسوی وی سیصد و سیزده مرد، و اول چیزی که تنطق کند بآن این آیت باشد که «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» بعد از آن فرمود که: منم بقیه الله و خلیفه و حجت او بر شما پس سلام نکنند بر وی سلام کننده الا گوید: السلام علیک یا بقیه الله فی الارض، پس چون اجتماع نمایند مر او را عقد ده هزار مرد پس باقی نماند در زمین معبودی بجز حق سبحانه و تعالی از بتان الا که واقع شود در او آتش و بسوزند و ابن بعد از غیبت طویل خواهد بود تا اظهار فرماید حق تعالی علم خود را کسی که اطاعت کند او را بغیب و ایمان بوی، و امثال این مذکور شد. فصل چهارم در ذکر صفت و حلیه قایم (ع) و این نیز تمام مذکور شد.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۶۲

باب پنجم در ذکر مسأله چند که سؤال کرده اند از آن اهل خلاف در غیبت صاحب الزمان (ع) و حل شبهات در او بواضح دلیل و لایح برهان و آن شش مسأله است

«۱» مسأله اولی - گویند که: چه وجه است در غیبت او (ع) و بر استمرار و دوام تا بگردد این سبب انکار وجود و نفی ولادت او، و چگونه جایز باشد آنکه امام باشد مر خلق را و او ظاهر نشود هرگز مر احدی را از ایشان و آباء کرام ایشان (ع) و اگر چه اظهار نمیفرمودند دعوت را بنفوس نفیسه خود در آنچه متعلق بامامت بود، و لیکن ایشان ظاهر بودند و فتوی میدادند در احکام که ممکن نبود احدی را که نفی کند وجود ایشان را و باقی بود امامت ایشان. الجواب - ذکر فرموده السید الاجل مرتضی قدس الله روحه طریقی را که سبقت نکرده اند بسوی آن احدی از اصحاب ما، پس او فرموده که:

عقل هر گاه که دلالت کرد بر وجوب امامت چه هر زمان که تکلیف کرده اند در او اهل تکلیف را از آنان که واقع می شود از ایشان قبیح و حسن و جایز است بر ایشان طاعت و معصیت خالی نمیباشد از امام، زیرا که خالی بودن زمان از امام اخلاص است بتمکین ایشان و قادح است در حسن تکلیف ایشان، باز عقل دلالت می کند بر آنکه امام لا بد است که باشد معصوم و از خطاء مامون و از هر قبیح مصون، و ثابت است که این صفتی که دلالت میکند عقل بر وجوب او یافت نمی شود الا در آنکه ادعی

کشف الغمه - ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۴۶۳

می کنند از برای او امامیه امامت را و معریست از آن هر آنکه ادعا میکند امامت را غیر او. پس کلام در علت غیبت او و سبب آن واضح است بعد از آنکه مقرر شده امامت او، چه هر گاه که دانستیم که او امام است و غیر او نیست و دیدیم که او غایب است از ابصار دانستیم که او غایب نمی شود با عصمت او و تعیین فرض امامت در او بر او مگر از برای سببی که اقتضا کند آن را و مصلحتی که استدعا نماید آن را و ضرورتی که باعث باشد بر او و اگر چه معلوم نباشد وجه آن بر تفصیل، چه این از آن قبیل است که لازم نمی گردد علم او.

و کلام در غیبت و وجه آن جاری مجری علم است بمراد الهی از آیات متشابهات در قرآن که ظاهر آن جبر و تشبیه است، پس میگوئیم که ما هر گاه دانستیم حکم حق سبحانه و تعالی را و آنکه جایز نیست که تجویز کرده خلاف آن چیزی که او بر او است از صفات دانستیم علی الجملة که مر این آیات را وجوه صحیحهاست بخلاف ظاهر او، و تطابق مدلول ادله عقل و اگر چه غائب است از ما علم بآن از روی تفصیل، پس اگر تکلف کنیم جواب را از آن و تبرع نمائیم بذکر آن پس آن زیادتی و فضلی باشد از ما که واجب نباشد بر ما، و همچنین است جواب مر کسی را که سؤال کند از وجه در ایلام اطفال و جهت مصلحت در رمی جمار و طواف و مانند اینها بر تفصیل و تعیین، پس هر گاه که اعتماد کردیم بر حکمت قدیم علیم سبحان که جایز نیست که او قبیح کند پس لا بد است از وجه حسن در جمیع این و اگر چه عالم نیستیم آن را بعینه، پس واجب نیست بر ما بیان این وجه.

کشف الغمه - ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۴۶۴

و در این سد باب است بر مخالفان ما در سؤالات ایشان و قطع تطویلات و تبعیدات بر ایشان الا آنست که ما تبرع می نمائیم بایراد وجه در غیبت او (ع) بر سبیل استظهار و بیان اقتدار و اگر چه این واجب نیست بر ما در حکم نظر و اعتبار. پس میگوئیم: وجه در غیبت او خوف است بر نفس خود و هر که ترسد بر نفس خود محتاج است باستتار، فاما اگر میبود خوف او بر مال یا بر ایذای نفس هر آینه واجب بود بر او که متحمل همه اینها شود تا براحت باشند بر او اهل تکلیف در تکلیف خودشان و این همچنانست که گفته شده در نبی (ص) در آنکه واجب بود بر او که تحمل فرماید در هر ایذا تا صحیح باشد از او ادای رسالت بخلق آنچه آن لطف بود مر ایشان را و واجب بود بر او ظهور و اگر چه مؤدی شود بقتل او همچنان که ظاهر بوده اند بسیاری از انبیا و اگر چه کشته شده اند، زیرا که اینجا معلوم بود که غیر این نبی قائم مقام او میتواند بود در اعباء نبوت، و این چنین نیست حال امام زمان (ع) چه حق سبحانه و تعالی میداند که بعد از او نخواهد بود کسی که قائم مقام او باشد در امامت و شریعت بر آنچه بود بر او و لطف بجای او متغیر نمی شود، پس جایز نباشد ظهور او

اگر منجر بقتل شود، و بودند آبای کرام او ظاهر در میان مردمان بی‌یون خود و معاشرت با ایشان می‌فرمودند و ظاهر نگشت آن حضرت زیرا که خوف او اکثر بود، زیرا که ائمه ماضیه (ع) اسناد میرسانیدند بشیعیان خود که صاحب سیف دوازدهم خواهد بود از ایشان و او پر خواهد گردانید زمین را از داد و عدل؛ و شایع گشت این در مذهب ایشان تا غایتی که ظاهر شد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۶۵

این قول از اعدای ایشان، پس بودند سلاطین ظلمه که توقف داشتند از ائتلاف آبای کرام ایشان چه عالم بودند که ایشان خروج نخواهند کرد و اشتیاق حصول دوازدهم داشتند تا او را بقتل آرند.

آیا ندیدی که سلطان وقت وقتی که وفات کرد حسن بن علی العسکری (ع) موکل گردانیده بود بخانه او از همسایگان او (و کنیزان او ظم) کسی را که تفحص احوال او «آنها ظ» میکرد تا باشد ظفر یابد بولد و بقیه او همچنان که فرعون لئیم با موسی کلیم بظهور می‌آورد، چه او دانسته بود که ذهاب ملک او بدست موسی (ع) خواهد بود منع می‌کرد مردان را که گرد زنان نگردند و باردار نشوند از ایشان تا شاید ظفر یابد بوی، همچنین نمود دانسته بود که ملک او زایل خواهد شد بر دست ابراهیم او نیز موکل گردانیده بود بزنان آبستن از زنان قوم خود، و تفریق میکرد میان مردان و زنان ایشان؛ پس حق سبحانه و تعالی پوشانیده گردانید ولادت ابراهیم و موسی (ع) همچنان پوشیده ساخت ولادت قائم (ع) چون میدانست در احوال او این تدبیر را و اما بودن غیبت وی سبب نفی ولادت او باشد این از برای ضعف بصیرتست و تقصیر از نظر و بر حق در او دلیل واضح است مر کسی که خواهد آن را و ظاهر مر آن کسی را که قصد آن دارد. مؤلف رحمه الله می‌فرماید که آنچه مؤید آنست که ذکر کرده طبرسی رحمه الله تعالی آنست که نبی (ص) می‌کشید ایذا و جفا را در نفس کریمه و تکذیب میکردند در آنچه دعوی می‌فرمود و مبالغه کردند کفار قریش و یهود در دم آن حضرت و جفا و ایذای بسیار نمودند تا آن حضرت فرمود که: هیچ نبی آن مقدار ایذا نیافت که من یافتم، و بر آن تحمل می‌فرمود و صبر می‌کرد، پس چون کفار اراده

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۶۶

کردند قتل و اعدام او را امر فرمود حق سبحانه و تعالی او را بهجرت، پس گریخت بجانب غار و خواب فرمود علی (ع) بر فراش او، و صبر نفرمود بر آن حضرت که صبر کند و کشته شود همچنان که صبر کردند غیر او از انبیا و کشته شدند، زیرا که او (ع) خاتم انبیا بود و بعد از او کسی نخواست بودن که قایم مقام او باشد در تأدیه رسالت و تبلیغ، پس از این جهت غائب شد از ایشان، و این شبه احوالست بحال امام (ع) در غیبت او، و عجب است که سید رحمه الله اخلاص فرموده باین با دلالت کردن او بر آنچه اصل داشته آن را. مسأله ثانیه- گویند که: هر گاه که امام غائب باشد بحیثیتی که نرسد بسوی او احدی از خلق و انتفاع نگیرند بوی پس چه باشد فرق میان وجود و عدم او الا جایز است که بمیراند او را حق تعالی یا معدوم گرداند تا وقتی که معلوم گردد که رعیت تمکین میکنند او را و مسلم میدارند، پس ایجاد فرماید و زنده گرداند او را همچنان که جایز است که مباح فرموده استتار را تا معلوم شود از ایشان تمکین از برای او پس آنگاه ظاهر گرداند او را. الجواب- اول آنچه می‌گوئیم آن را آنست که ما قطع نمی‌کنیم و مسلم نمی‌داریم که نمیرسد بخدمت آن حضرت هیچ کس، این امریست غیر معلوم و راهی نیست بقطع باین، باز فرق میان وجود او که غائب باشد از اعدا از برای تقیه و او در اثنای این غیبت منتظر باشد که تمکین کنند او را پس ظاهر شود و تصرف کند در امور. و میان عدم او واضح است و آن آنست که حجت لازم است مر خدای تعالی را و اینجا حجت لازم است مر بشر را زیرا که هر گاه خوفناک باشد پس غائب میگرداند و پنهان میدارد شخص خود را از ایشان آنچه باشد که فوت شود از مصلحت عقیب فعلی که ایشان سببند در آن و منسوبست بسوی ایشان، پس لازم میگردد ایشان را دم در آن و ایشان مؤاخذند بآن و ملوم بر آن

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۶۷

و هر گاه که اعدام فرماید حق سبحانه و تعالی او را باشد آنچه فوت میگردد از مصالح ایشان و مردم می‌مانند از لطف و انتفاع خودشان باو منسوب بخدای تعالی که حجتی نباشد در او بر عباد و ملامتی نبود که لازم ایشان باشد؛ چه جایز نیست که ایشان فعل باشند مر خدای را. مؤلف رحمه الله میفرماید که: اگر قایلی گوید چگونه میگوید طبرسی رحمه الله که ما قطع نمیکنیم و مسلم نمیداریم بر آنکه نمیرسد بخدمت آن حضرت کسی تا آخر، و حال آنکه او را قطع لازم است باین چه گفت پیش از این به اندکی در آنکه حکایت می‌کرد او توفیعات او (ع) که هر که ادعای مشاهده کند قبل از خروج سفیانی و صیحه پس او کذاب و مفتری است، و آنچه من می‌بینم و میدانم در جواب این آنست که اگر به‌بیند او را احدی پس بدانند از ایشان که ایشان دعا نمیکنند رؤیت و مشاهده او را و آنکه ادعا کند آن را پس او کذاب است پس مناقضه نیست این زمان. مسأله نالته- پس اگر گویند که حدودی که واجب است بر جانیان در حالت غیبت حکم آن چیست پس اگر گویند که ساقط است از اهل آن پس صریح کردید شما بنسخ شریعت، و اگر ثابت است پس کیست آنکه اقامت کند آن را و حال آنکه امام مستتر و غایب باشد. الجواب- حدود مستحقه ثابت است در حیات او پس اگر ظاهر شود امام و مستحقان آن باقی‌اند اقامت آن بر ایشان به بینه و اقرار میکنند و اگر فوت شد آن بموت ایشان پس بدرستی که اثم در تفویض اقامت آن بر مخیفین امام است و محوجین مر او را بغیبت، و نیست این بنسخ شریعت زیرا که حد ممکن است اقامت او با تمکن و زوال موانع و سقوط فرض اقامت آن با موانع و زوال تمکن این

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۶۸

نسخ شرع مقرر نیست، زیرا که شرع در وجوب حاصل نیست و می‌باشد نسخ اگر ساقط باشد فرض اقامت آن از امام با تمکن او علاوه بر آنکه این لازم می‌آید بر مخالفان ما هر گاه که گویند مر ایشان را که چگونه است حکم در حدود و در احوالی که متمکن نباشد در آن اهل حل و عقد از اختیار امام و نصب او پس آیا آن باطل است یا ثابت باشد با تعذر اقامت آن؛ پس آیا این قدر مقتضی نسخ شریعت است یا نه پس آنچه جواب گویند بآن از این پس آن جواب ما است. مؤلف رحمه الله میفرماید که معنی نیست ایراد نمودن ایشان حدود را و اقامت آن در زمان او (ع) در غیر از منته آبابی کرام او (ع) چه ایشان حاضر بودند و مشاهده میفرمودند و دستهای مبارک ایشان ممنوع بود از امور، و نبود که ممنوع باشند قدح در ایشان لازم آید و نگوید قایلی که سکوت ایشان از اقامت حدود نسخ شریعت است، پس چگونه گفته شود از او و حال آنکه خوف او زیاده بوده از آبابی کرام او (ع) و امیر المؤمنین (ع) در ایام خلافت و امر او متمکن نبود از بسیاری از اراده خودش پس گنجایش دارد مهدی (ع) از عذر آنچه گنجایش داشتند ایشان، چه نسبت داده نمی‌شود بساکت قولی و این واضح است. مسأله رابعه- پس اگر گویند که حق با غیبت او چگونه مدرک میگردد، پس اگر گوئید که مدرک نمیشود و بحق نمیتوان رسید پس گردانیده‌اید مردم را در حیرت و ضلالت با غیبت؛ و اگر گویند که ادراک کرده نمیشود حق الا از جهت ادله پس این مخالف مذهب شما است.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۶۹

الجواب- بدان که حق بر دو نوع است: عقلی و سمعی پس عقلی مدرک میگردد بعقل و تاثیری نیست در وجود امام و نه فقد او و سمعی بر اوست ادله منصوبه از اقوال نبی (ص) نصوص او و اقوال ائمه صادقین (ع) و بدرستی که بیان کرده‌اند آن را و تصحیح نموده‌اند غیر از آنکه آنچه گفتیم با وجود این حاجت بامام ثابت است چه وجه حاجت بسوی او مستمر است در هر عصر و بر هر حال که بودن او لطف است در فعل واجب عقلی از انصاف و عدل و اجتناب ظلم و بغی، و این از آن قبیل است که غیر او قایم مقام او نمیتواند بود در او.

فأما حاجت بسوی او از جهت شرع پس آن نیز ظاهر است چه نقلی که وارد میگردد از نبی (ص) و ائمه (ع) جایز است که غافل گردند ناقلان از آن یا بتعمد یا باشتباه پس منقطع گردد نقل یا باقی ماند در آنکه نقل او حجت نباشد و نه دلیل، پس محتاج باشد در این هنگام بامام تا کشف و تبیین آن فرماید و اینکه اعتماد کنند أهل تکلیف بآنچه منقولست بسوی ایشان، و بدرستی که او جامع شرع است چه معلوم است ایشان را بآن که وراء این نقل امام است که هر گاه امری مختل گردد سد کند خلل آن را و بیان کند آنچه مشتبه است در او، پس احتیاج بامام ثابت است با ادراک حق در احوال غیبت از ادله شرعیه علاوه بر آنکه ما میدانیم باجماع که تکلیف لازم است ما را تا روز قیامت و ساقط نمیگردد در آن حال که میدانیم که نقل شریعت منقطع نمیگردد در آن حال که تقیه امام در آن حال مستمر است و خوف او از اعدا باقی، و اگر اتفاق افتد این نخواهد بود مگر در حالتی که متمکن باشد در او امام از مرور و ظهور و اعلام و انداز.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۷۰

مسأله خامسه- گویند هر گاه علت در غیبت او خوف ظالمان است و پرهیزیدن مخالفان پس این منتفی است از اولیای او، پس واجب است که ظاهر باشد مر ایشان را و واجب است که ساقط گردد از ایشان تکلیفی که امامت او لطف است در او الجواب- بدرستی که جواب گفته‌اند اصحاب ما از این سؤال بچند جواب اول آنکه امام را خوف و ترسی نیست از اولیاء خود و اگر چه غایب است از ایشان همچو غیبت او از اعدای خود از جهت خوف او از واقع گردانیدن ایشان ضرر را بوی و میداند آن حضرت که اگر ظاهر گرداند خود را بر ایشان هر آینه بریزند خون او را و غیبت او از اولیاء او از برای غیر این علت و احتجاج بوجود او، پس مؤید می‌گردد این بدانستن اعدای او بملکان وی و پیروی کردن او را و این منجر می‌شود از وقوع ضرر بوی.

دوم آنکه غیبت او از اعدای او از برای تقیه است از ایشان و غیبت از اولیای او از برای تقیه است بر ایشان و خوف ایقاع ضرر است بایشان که اگر ظاهر میشد آن حضرت بر آنان که قایلند بامامت او و مشاهده میکردند او را بعض اعدای او و فاش میگشت خبر او و اولیای او را طلب میکردند بواسطه او پس هر گاه که آن فوت میشد و پیروی میکردند ضرر عظیم واقع میشد به اولیای او این معروفست در عادات. سوم آنکه لا بد است از این تا معلوم شود که قایلان بامامت او کسی هست که رجوع نمی‌نماید از حق از اعتقاد امامت او و قول بر صحت آل بر حال از احوال پس امر فرمود حق تعالی او را باستتار تا باشد مقام او بر اقرار بامامت او با شبهه در آن و رسوخ آن؛ و شدت مشقت اعظم است از روی ثواب

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۷۱

از مقام بر اقرار بامامت او و مشاهده مر او را، پس باشد غیبت او از اولیای او از برای تقیه از ایشان چهارم و آن آنست که تعویل کرده بآن سید مرتضی قدس الله روحه و فرموده که: ما اولاً قطع نمیکنیم بر آن که آن حضرت ظاهر نمیشود بجمیع اولیای خود، چه این امریست پنهان از ما و نمیداند هر کدام از ما مگر حال نفس خود را پس هر گاه که تجویز کنیم ظهور او را از برای ایشان همچنان که تجویز میکنیم غیبت او را از ایشان پس میگوئیم که علت در غیبت او از ایشان آنست که امام نزد ظهور او از غیبت تمیز کرده می‌شود شخص او و شناخته میگردد عین او بمعجزی که ظاهر میگردد بر دستهای او زیرا که نصوص داله بر امامت او تمیز نمیکند شخص او را از غیر او همچنان که تمیز میکند اشخاص آبای گرام او و هر چه معجزات است دانسته می‌شود دلالت او بنوعی از استدلال و شبهه داخل میگردد در او، پس ممتنع نیست که ظاهر نشود بر کل اولیای خود چه معلوم است از حال او که هر گاه که ظاهر شود پس مضرت یابد.

مع ذلک اولیای امام و شیعه منتفع می‌گردند بوی در حال غیبت او، چه ایشان علم بوجود او دارند در میان ایشان و قطع و جزم است ایشان را بوجوب طاعت او بر ایشان، و با این لا بد است که ترسند او را در ارتکاب قبیح و خوف کنند او را از تأدیب و انتقام و مؤاخذه او، پس بسیار گردد از ایشان فعل واجب و کم شود ارتکاب قبیح، یا باشند باین اقرب پس حاصل شود از برای ایشان لطف باو با غیبت بلکه بسا باشد غیبت در این باب اقوا، زیرا که مکلف هر گاه که نداند مکان او را و واقف نباشد بر موضع او در آن کسی که شناسد که او امام است می‌باشد بفعل واجب اقرب از او از آنکه اگر شناسد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۷۲

او را و تجویز نکند در او که او امام است. پس اگر گویند که این تصریح است از شما بآن که ظهور امام همچو استتار او است در انتفاع باو و خوف از او.

و قول آنست که ظهور او جایز نیست که باشد در منافع همچو استتار او و چگونه این چنین باشد و در ظهور او و قوت سلطنت او انتفاع می‌گیرد ولی و عدو و محب و مبغض و منتفع نمیشود باو در حال غیبت او مگر ولی او نه عدو او.

و نیز در انبساط ید او منافع کثیره است مر اولیای او را و غیرهم.

و دیگر آنکه حمایت میکند حوزه ایشان را و سد مینماید ثغور ایشان را و ایمن می‌گرداند طریق ایشان را تا متمکن باشند از تجارات و مغانم، و منع کنند ظالمان را از ظلم ایشان، تا وافر گردد اموال ایشان و بصلاح آید احوال ایشان غیر آنکه این منافع دنیویه است و واجب نیست که هر گاه فوت شود بغیبت آنکه ساقط شود تکلیف با آن، و منافع دینییه واجب است در هر حال بامامت و ما بیان کردیم که آن ثابت است مر اولیای او را با غیبت پس واجب نگردد سقوط تکلیف بآن. مسأله سادسه- میگویند که ممکن نیست آنکه باشد در عالم بشری که او را این مقدار سال باشد که وصف می‌کنید شما از برای امام خود و او با این کامل العقل صحیح الحس است و بسیار میکنند تعجب را از این و تشنیع می‌کنند بآن بر ما. الجواب- بدرستی هر که لازم داشت طریق نظر را و فرق میکند میان مقدور و محال منکر نیست این را الا آنکه عدول کند از انصاف بخلاف و عناد، و طول عمر خروج او است از معتاد و اعتراض باین مر دو امر است

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۷۳

یکی آنکه ما مسلم نمیداریم که این خارق عادتست، زیرا که تطاول زمان منافی وجود حیات نیست زیرا آنکه مرور اوقات را تاثیری نیست در علوم و قدر و آنکه خوانده است اخبار را و نظر کرده در کتاب معمرین میدانند که این از آن قبیل است که جاریست باو عادت و قرآن مجید بذکر نوح (ع) ناطق است که لبث فرموده در میان قوم خود هزار کم پنجاه سال، و دیگر تصنیف بسیار کرده‌اند در اخبار معمرین از عرب و عجم.

و اخبار وارد است که أطول بنی آدم از روی عمر خضر است (ع) و اجماع شیعه است و اصحاب حدیث بلکه اجتماع جمیع امت سوی معتزله و خوارج بر آنکه خضر موجود است در این زمان وحی کامل العقل است و موافق ایشانند بر این اکثر اهل کتاب.

و خلافی نیست که سلمان فارسی دریافت رسول الله (ص) را و او قریب بچهار صد سال داشت بعد از آنکه معتزله و خوارج بردارند نفسهای خود را بر دفع اخبار پس چگونه ممکن است ایشان را که دفع قرآن نمایند و حال آنکه قرآن ناطق است به دوام اهل جنت و نار و ورود یافته اخبار بی‌خلاف در میان امت بآن که اهل جنت پیرو ضعیف نشوند و حادث نشود بایشان نقصان نه در انفس و نه در حواس و الله أعلم بأحوال الجنة و الناس «۱»

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۷۸

[کلام المصنف فی فضائل الامام الثانی عشر عجل الله فرجه]

مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که مناقب مهدی (ع) ظاهره النور منیره الظهور سافرة الاشراق مشرقه السفور مسوره بالعلاء عالیة السور أمره بالعدل عادل في الامور نزدیک است که مداد بآن سیاهی سفید گردد از اشراق ضیای او؛ و اذعان مینماید ثوابت از برای ارتفاع و علای او و نورانی و روشن است شمس و اقمار از ضیاء او، نور انوار و سلاله اخیار و بقیه اطهار، و ذخیره ابرار و ثمره مختلفه از ثمار است، او صاحب زمان و حاوی خصل رهان و غائب از عیان و موجود در هر زمان است؛ او ذخیره نافع است و بقیه صالحه است، او قویست در معرفت ذات الهی، شدید است بر اعدای خدائی، مؤید است بنصر الله، مخصوص است بعنایت الله، قایم است بامر الله، منصور است بعون الله متواتر است اخبار بظهور او، متکاثر است روایات بر اشراق نور او، و روشن و نورانی است ظلم ایام و لیالی بسفور او، متجلی است باو مثل انجلای صباح از دیجور او، و بیرون می آید از سرای غیبت پس پر میکنند دلها را بسرور او، منتشر است عدل او در آفاق، و نورانی تر است بدر او در اشراق و اعاده خواهد فرمود حق سبحانه و تعالی باو دین خود را، و واضح و هویدا خواهد ساخت بوی منهج شرع مبین خود را، و او ظاهر و باهر است بدلالات، و قایم است بتائید امامت و رسالت، و باز خواهد گردانید ایام خالیه را بعد از عطلت او، و قوی خواهد ساخت دین را بعد از ضعف قوت او، و مجدد شریعت محمدیه است بعد از اندحاض او، و بهم آورنده عقد او است بعد از انتقاض او، و

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۷۹

اعاده کننده است بعد از ذهاب و انقراض او، و گستراننده آنست بعد از جعود و انقباض او.

و مجاهده کننده است در راه الهی حق جهاد او را، و پاک کننده است از ادناس اقطار بلاد او را و اصلاح کننده دین است بآنچه سعی کرده اند اعدا در افساد او، و احیا کننده است بجد و اجتهاد سنت آباء و اجداد خود را، و پر خواهد گردانید دنیا را از عدل همچنان که پر بوده باشد از جور، و تجدید خواهد فرمود دین را از روی دور، هلاک کننده طغاه مارقین، متفرق گرداننده عناد و منافقین، و منع کننده عادیه اشرار و فاسقین، و راننده مردم را آنچنان راندنی که ندیده قبل از او هیچ کس از سابقین و سابقین، و ندیده بعد از او از لاحقین.

پس زمان او در حقیقت زمانی است از متقین، و اصحاب او مأمورند ببودن با ایشان همچنان که حق تعالی در کلام خود فرمود که وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَ خلاصند بتسلیم او از ریب، و سالمند بتربیت او از عیب، و فرا میگیرند بهدی و طریق او، و راه یافته اند بحق بسوی تحقیق او، و توفیق داده ایشان را بخیرات بتسدید و توفیق او.

بوی ختم شده خلافت و امامت، و بوی منتهی شده ریاست و زعامت، و او امام است از وقت رحلت پدر بزرگوار خود تا روز قیامت، پس اوصاف او زاد رفاق است، و مناقب او شایع در آفاق، منهزم است جیوش باسم او، و فرود آورنده است دهر بر حکم او، و یل و عقوبت در حرب او است، و سلامت و راحت در سلم او.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۸۰

تجدید کننده است از دین رسوم دار سه را، و بالا برنده است معالم سنن طامسه را، پست کننده است منار جور و عدوان را، و بلند نماینده است شعار أهل ایمان را، معطل گزارنده سبت است و أحد، و خواننده است بواحد احد که منزله است از صاحب و ولد، و مقدم است در صلاه بر مسیح، همچنان که ورود یافته در خبر صحیح و حق صریح، صلوات الله و السلام و التحیه و الاکرام علی المأموم و الامام.

[مدیح الامام الثانی عشر الحجۃ المنتظر عجل الله فرجه]

و من بزبان معذرت اعتماد بر کرم آن حضرت کرده این ابیات را میگویم

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۸۱

ان شئت تتلو سور الحمد فخير الاقوال في المهدي
 و امدح اماما حاز خصل العلي و فاز بالسؤدد و المجد
 امام حق نوره ظاهر كالشمس في غور و في نجد
 القائم الموجود و المنتمى الى العلي بالاب و الجد
 و صاحب الامر و غوث الوري و حصنهم في القرب و البعد
 و ناشر العدل و قد جارت الايام و الناس عن القصد

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۸۲

و المنصف المظلوم من ظالم و الملجأ المرجو و المحدى
 و با دل الرشد الى ان يرى لا احد يرغب في الرشد
 جلت اياديہ و آلاؤه و الحمد للواهب عن عد
 و اصبحت ايامه لا انقضت و لا تولت جنه الخلد
 سيرته تهدي الى فضله و هديه يهدي الى الرشد
 يمنع بالله و يعطى به موفق في البذل و الرد
 ليس له في الفضل من مشبه و لا له في النبل من ند
 العلم و الحلم و بذل النهي جاوز فيها رتب الحد
 قد عمه الله بألطفه و خصه بالطالع السعد
 ادعوه مولاي و من لي بان يقول لي ان قال يا عبدي
 ادعوه به الله و ما من دعا بمثله يحسبه بالرد
 اعده زخرا و ارجوه في بعثي و في عرضي و في لحدي

فلیت مولای و مولی الوری
 و لیته یبعث لی دعوه
 یذکرنی فی سره بعدی
 یسعد فی الاخری بها جدی

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۸۳

مولای اشواقی تزکی الجوی
 اودأن القاک فی مشهد
 لانها دائمه الوقد
 اشرح فیہ معلنا ودی
 برح بی و جد الی عالم
 بما اعاینه من الوجد
 و همت فی حب فتی غایب
 فاعطف علینا عطفه و اشف ما
 و هو قریب الدار فی البعد
 نلقاه من هجر و من صد
 و اظهر ظهور الشمس و اکشف لنا
 عن طالع مذ غبت مسود
 قدتم ما الفت من وصفکم
 فجاء کالروضه و العقد
 و لست فیہ بالغا حقکم
 لکن علی ما یقتضی جهدی
 فان یکن حسنی فمن عندکم
 او کان تقصیر فمن عندی
 و رفدکم ارجوه فی محشری
 یا باذلی الاحسان و الرفد
 و الحمد لله و شکرا له
 اهل الندی و الشکر و الحمد

یعنی اگر خواهی بخوانی سوره‌های الحمد را پس درست کن اقوال و گفتار را در باب مهدی (ع) و مدح گوی امامی را که جمع کرده خصلتهای بلندی را و فایز گشته بسیادت و بزرگی، امام حقی که نور او ظاهر است مثل نور آفتاب در پستی و بلندی، او قایمی است موجود و منسوب است به بزرگی و بلندی به پدر و جد بزرگوار، و او صاحب امر است و قطب و غوث خلائق و حصن و قلعه استوار ایشانست در نزدیک و دور، و ناشر عدلست و حال آنکه جور حیف میکند ایام و مردم از قصد و عمد، و انصاف ستاننده مظلوم است از ظالم و ملجا و پناه امیدوار و ناامید است، و بذل کننده عطاست تا غایتی که دیده می‌شود که نیست احدی که رغبت نماید در عزا، بزرگست دستهای جود و آلالی او و حمد و سپاس مر بخشنده نعم را از حد عد، و بامداد کرد ایام او که فرمود نیامد و روی نگردانید بهشت خلد را، سیرت او راه نمای

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۳، ص: ۴۸۴

فضل او است و هدی او هادی رشد او است، منع میکنند از ناشایست بدوستی حق و عطا میفرماید بمحبت حضرت عزت موفق است در بذل و رد؛ نیست او را در فضل شبیه و مانندی و نه او را در عظمت و بزرگی از همتا و پیوندی، علم و حلم و دانش و عقل او تجاوز کرده

در آن از حدود و رتبهها که تعمیم فرموده حق تعالی او را بالطف خود و تخصیص نموده بطالع سعد، بخوانم او را ای مولای من و کیست که برسد بآن که بگویند مرا اگر گفت او که ای بنده من، میخوانم بوسیله او حق تعالی را و نیست کسی که بخواند او را بمثل این تا جواب دهد او را برد، آماده کردهام دوستی او را از برای ذخیره و امیدواری آن را در روز بعث و در عرض و در لحد خودم، پس کاشکی مولای من مولای خلائق یاد میکرد مرا در سر او بعد از من و کاشکی او میفرستاد از برای من دعوتی را که سعادت می یافت بآن جد من، ای مولای اشواق من میرویند و نمو می دهد سوز مرا زیرا که او دائم برافروزنده آتش شوق است، دوست میدارم آنکه ملاقات کنم و بخدمت برسم در مشهد مقدس بلکه شرح کنم در او باشکار دوستی خود را، برنج افکند مرا وجد و حالت بسوی عالمی بآنچه تعبیه میکردم آن را و راستم از وجد، و سرگردان بودم در دوستی جوانی که غایب بود و او نزدیک بخانه است در دوری، پس مهربانی نما بر ما یک نوع مهربانی مهر و تسلی فرمای آنچه رسیده ایم ما آن را از دوری، و از نزدیکی، و ظاهر شو مثل ظهور شمس در روشنی و کشف کن و بگشای از برای ما از طالع نیره از آن روز باز که غایب شده، بدرستی که اتمام یافت آنچه تألیف داده بودم از وصف شما پس آمد مثل روضه و عقد میوه، و نیستم من که در دوستی و در و داد حق شما را داده باشم و لیکن بر وفق آنچه مقتضای سعی و جهد من بوده بدان نموده ام، پس اگر در آن زیبایی و نیکوئی هست پس آن از نزد شماست و اگر تقصیری در آن پس آن از نزد من است و عطیه شما را امیدوارم در روز محشر خود ای بذل کنندگان احسان و عطا، و حمد و سپاس مر خدای را و شکر بی قیاس مر او را که اهل عطا وجود و شکر و حمد و ثنا آن معبود است- جلت الؤه و تقدست اسماؤه.

کشف الغمه-ترجمه و شرح زواره ای، ج ۳، ص: ۴۸۵

«اللهم ارزقنا من عظیم نواله و اجعلنا من المشرفین بلقائه و وصاله بحق سیدنا و نبینا محمد و آله الحمد لله علی الاتمام، و الصلاة و السلام علی محمد و خیر الانام و آله و عترته الکرام» «وقع اتمام هذا الكتاب الموسوم «بترجمة المناقب» بعون الملك الوهاب فی الترجمة الكتاب المتسم «بکشف الغمة فی معرفة الائمة» علیهم الصلاة و التحية، فی غرة شهر ربيع الاول سنة ست و خمسين و تسعمائة من الهجرة النبوية المصطفوية

سایت جامع سربازان اسلام

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم

لیبک یا خامنه ای ، لیبک یا حسین(ع) است